

# نظام جهانی مدرن

کشاورزی سرمایه‌دارانه و  
خاستگاه‌های اقتصاد جهانی اروپا در سده شانزدهم



ایمانوئل والرشتاین

ترجمه سناء‌الدین سراجی جهرمی



# نظام جهانی مدرن

کشاورزی سرمایه‌دارانه و خاستگاه‌های اقتصاد جهانی اروپا در سده شانزدهم

## ایمانوئل والرشتاین

مترجم: سناالدین سراجی‌جهرمی



حق انتشار الکترونیک برای فیدیبو محفوظ است



سرشناسه	والرستاین، ایمانیوئل موریس، ۱۹۳۰ - م. Wallerstein, Immanuel Maurice
عنوان و نام پدیدآور	نظام جهانی مدرن : کشاورزی سرمایه‌دارانه و خاستگاه‌های اقتصاد جهانی اروپا در سده شانزدهم/ایمانوئل والرستاین ؛ ترجمه سنالدین سراجی جهرمی.
مشخصات نشر	تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۸۷۶ ص.: جدول.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۲۴-۹
یادداشت	عنوان اصلی: The modern world-system: capitalist agriculture and the origins of the European world-economy in the sixteenth century.
موضوع	تاریخ اقتصادی -- قرن ۱۶ م.
موضوع	Economic history -- 16th century
موضوع	سرمایه‌داری
موضوع	اروپا -- اوضاع اقتصادی
موضوع	Europe -- Economic conditions
شناسه افزوده	سراجی جهرمی، سنالدین، ۱۳۷۲ - ، مترجم
شناسه افزوده	پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
شناسه افزوده	شماره کتابشناسی ملی
رده بندی کنگره	۱۳۹۵ ۶ن۲و/HC۴۵
رده بندی دیوبی	رده بندی دیوبی
کتابنامه	Capitalism
کتابنامه	۴۵۲۲۷۶۳
کتابنامه	۳۳۰/۹۴۰۲۲





تصویر ۱: «تمثال تجارت»، چوبکندی از یوست آمان (۱۵۳۹ - ۱۵۹۱) که در نورنمبرگ می‌زیست. او یکی از «استادان کوچک» بود. این گراور خانه یک بازرگان اهل نورنمبرگ را به تصویر می‌کشد، شهری که همچنان یک مرکز شکوفای تجارت ترا اروپایی بود.



## یادداشت مترجم

"Hic et ubique?"

Hamlet, Act 1, Scene 5.

ترجمه پیش رو از ویراست ۲۰۱۱ کتاب انجام گرفته است. در کنار نسخه اصلی، ترجمه فرانسوی آن نیز، که به دست خود نویسنده انجام گرفته، پیش چشم ما بوده است. ترجمه آلمانی نیز گهگاه، به ویژه در کار گزینش برابرزاده‌ها، به یاری‌مان آمده است. مشخصات متن‌های مورد استفاده در پایان یادداشت آمده است. تنها تغییر صورت گرفته جابجایی پانوشت‌های متن اصلی به پایان هر فصل بوده است. از این رو، پانوشت‌های هر صفحه همگی از آن مترجم‌اند. کوشش بر آن بوده که نام‌های خاص و دانش‌واژه‌ها به گونه‌ای بسنده روشن ساخته شوند. در پایان، مترجم بر خود می‌داند که سروران گرامی، آقایان محمدرضا جوادی یگانه و عبدالله بیچرانلو را که زمینه‌ی چاپ و پخش این اثر را، پس از حدود سه سال که از پایان ترجمه‌ی آن می‌گذشت، فراهم آوردند سپاس بگذارد. امید است این ترجمه کوششی باشد، هرچند ناچیز، در راه پیشرفت دانش‌های اجتماعی این سرزمین. ایدون باد.



تهران، مهرماه ۱۳۹۵ خورشیدی برابر با اکتبر ۲۰۱۶ میلادی.

The Modern World-System I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century (University of California Press, 2011). Paperback, 440 pages, ISBN: 0520267575.

Capitalisme et économie-monde 1450-1640: Le Système du monde du XVe siècle à nos jours, Traduction par l'auteur(Flammarion, 1980). Paperback, 331 pages, ISBN: 2-08-211127-X

Das moderne Weltsystem. Die Anfänge kapitalistischer Landwirtschaft und die europäische Weltökonomie im 16. Jahrhundert, Übersetzung von Angelika Schweikhart(Syndikat, Frankfurt am Main /Promedia, Wien, 1986). Paperback, 595 pages, ISBN: 3810801984.



## فهرست تصاویر

تصویر ۱: «تمثال تجارت»، اثر یوست آمان(۱)(۱۵۸۵-۱۵۸۶).

شکل ۱: «تاراج رم به دست شارل پنجم»، تصویری از یک کتاب، چاپ حدود ۱۵۳۵.

لندن: موزه بریتانیا.

فصل ۱: «شکار روباه»، اثر استاد هاوسبوک(۲)(میان ۱۴۷۵-۱۴۹۰)، کوشک ولفگ،

آلمان.

فصل ۲: «سیاهان در حال استفاده از رگه‌های فلزی برای تهیه شکر»، اثر تئودور دو

بری(۳)(۱۵۷۵). نیویورک: مجموعه کتاب‌های نایاب کتابخانه عمومی نیویورک.

فصل ۳: «دوک بزرگ بندر لیورنو را مستحکم ساخته است»، اثر ژاک کالو(۴)(بین

۱۶۱۴-۱۶۲۰). پاریس: کتابخانه ملی.

فصل ۴: «قتل عام بی‌گناهان»، اثر پیتر بروخل مهتر(۵)(حدود ۱۵۶۵)، وین: موزه تاریخ

هنر.

فصل ۵: «دو گدا در حال دعوا»، اثر ژاک بلانتر(۶)(بین ۱۶۱۲-۱۶۱۷). واشنگتن، دی.

سی.: نگارخانه ملی هنر، مجموعه رزنوالد.

فصل ۶: «ناوگان (هلند) در کناره‌های موزامبیک، و تسخیر یک کشتی بادبانی

(پرتغالی) در نزدیکی گوآ». تصویری از یک ژورنال (چاپ ۱۶۵۱)، ایتاکا: کتابخانه

دانشگاه کرنل.

فصل ۷: «کاخ ریچموند»، نقاشی رنگ و روغن از داوید فینکنبونس (ربع نخست سده



شانزدهم). کیمبریج: موزه فیتزویلیام.

تصاویر با یاری سالی اسپکتور(۷) برگزیده و شرح‌نویسی شد.

## سپاسگزاری

فهرست کردن منابع بی‌میانجی ایده‌ها و یاری‌ها- از نویسندگان، همکاران و

دانشجویان- در طرح‌ریزی و نگارش یک کتاب، و به‌ویژه در کتابی که دعوی تلفیق

کارهای تجربی دیگران را دارد، همواره دشوار است.

در مورد این کتاب، دو نویسنده‌ای که نوشته‌های پرحجم‌شان در مسیری که سرانجام

تصمیم به پیمودنش را گرفتم، بی‌میانجی‌تر از همه الهام‌بخش من بودند، فرنان

برودل و ماریان مالوویست بودند.

هنگامی که پیش‌نویس کتاب را نوشتم، فرنان برودل آن را به‌دقت خواند و در زمانی

که محتاج دلگرمی بودم، مایه تشویقم شد. چارلز تیلی نیز آن را به‌دقت خواند و با

مطرح ساختن پرسش‌هایی درخور، مرا به روشن‌ساختن استدلالم واداشت. این امر

به‌ویژه درباره نقش قدرت دولت و «پادشاهی مطلقه» بسان عام و عکس آن، پدیده

راهزنی بسان خاص صادق بود. داگلاس داود(۸) مرا به فردریک لین رهنمون شد و من

از او سپاسگزارم، زیرا فردریک لین، بسیار ارزش رهنمون‌شدن را دارد.

اما درباره ترنس هاپکینز(۹) باید بگویم که مدیون بیست‌سال گفت‌وگو و همکاری

فکری‌مان هستم. هیچ جمله‌ای نیست که بتواند این دین را در خود جای دهد.

این کتاب طی یک سال اقامت در مرکز مطالعات پیشرفته دانش‌های رفتاری نگاشته

شد. نویسندگان بی‌شماری زبان به ستایش آنجا گشوده‌اند. گذشته از محیط باشکوه،

کتابخانه نامحدود و مساعدت‌های اداری و دانش‌پژوهان در دسترس گوناگون برای



مشاوره، ویژگی این مرکز، خوب یا بد، آسوده گذاشتن دانش پژوه است. کاش همه آدمیان چنین حکمتی داشته باشند. ویرایش فرجامین به پشتوانه پژوهانه‌ای از کمیته فرعی پژوهانه‌های دانش‌های اجتماعی دانشکده مطالعات و پژوهش‌های پساکارشناسی دانشگاه مگ‌گیل به پایان رسید.

بحران درآمدهای اربابی است که نقطه پایانی بر سده‌های میانه نهاده و دوران مدرن را آغاز می‌کند.

مارک بلوک

این افت نرخ واقعی دستمزدها [در اروپا]، به موازات افزایش انقلابی قیمت‌ها در سده شانزدهم شکل گرفت. تاوان این رخدادها، یکسره با افزایش رنج، سختی، فقرزدگی و دل‌مردگی اکثریت داده شد. عموم معاصران آگاه بودند که زوال در حال وقوع است. فرنان برودل و فرانک اسپونر

کشف طلا و نقره در آمریکا، نابودسازی، به بردگی کشیدن و دفن جمعیت بومی در معادن، آغاز فتح و چپاول هند شرقی، تبدیل آفریقا به شکارگاهی برای شکار تجاری سیاهپوستان، سپیده دم گلگون عصر تولید سرمایه‌داری را برنمود. این رخدادها دل‌انگیز، پویه‌های اصلی انباشت ابتدایی هستند. درست پس از این اقدامات است که جنگ تجاری ملتهای اروپا آغاز می‌شود، جنگی که سراسر جهان آوردگاه آن است. کارل مارکس

## پیشگفتار بر چاپ ۲۰۱۱

نظام جهانی مدرن در سال ۱۹۷۴ منتشر شد. کتاب درواقع، در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۲ نوشته شده بود. یافتن ناشری برای آن با مشکلات چندی همراه بود. کتاب درباره سده شانزدهم بود و به موضوع کمابیش ناشناخته‌ای می‌پرداخت: یک اقتصاد جهانی (۱۰) که عمداً با یک خط پیوند (۱۱) نوشته می‌شد. کتابی پر حجم بود و پانوشته‌های مستقل بسیاری داشت. هنگامی که منتشر شد، منتقدی با لحنی نه چندان دوستانه، گله داشت که پانوشته‌ها از سر و روی صفحه‌ها بالا می‌روند. سرانجام انتشارات آکادمیک، و چارلز تیلی (۱۲)، ویراستار مشاور دانشور آن، تصمیم گرفتند با قرار دادنش در مجموعه جدید علوم اجتماعی خود (۱۳)، فرصتی را بدان اختصاص دهند. زمانی که کتاب منتشر شد، پذیرش آن، همه، از جمله و به‌ویژه ناشر و نویسنده را به شگفت آورد. نقدهای مطلوبی در نیویورک تایمز ساندی بوک ریویو (۱۴) (در صفحه نخست) و نیویورک ریویو آو بوکس (۱۵) نوشته شد. در سال ۱۹۷۵ جایزه انجمن جامعه‌شناسی آمریکا را برای بهترین اثر پژوهشی دریافت کرد. این جایزه در آن زمان جایزه سوروکین نامیده می‌شد. جایزه چنان نامنتظره بود که در زمان اعلام آن در جلسه حضور نداشتم. کتاب به سرعت به زبان‌های بسیاری ترجمه شد. به فروش خوبی که درخور یک تکنگاری پژوهشی است نیز دست یافت. کتاب از همه نظر یک موفقیت بود.

با این‌همه، بلافاصله کتابی سخت بحث‌برانگیز از آب درآمد. ستایش‌های



شگفت‌آوری نسبت به کتاب ابراز شد، اما در معرض نکوهش‌های شدیدی نیز بود، و اینها از اردوگاه‌های گوناگون بسیاری برمی‌خاست. اینک که سی‌وهفت سال از نخستین نشر کتاب می‌گذرد، گمان می‌کنم واری این نقدها باارزش باشد. خاستگاه این نقدها چه بود؟ این نقدها تا چه حد بازمانده‌اند؟ اکنون نظرم دربارهٔ اعتبارشان چیست؟ تا چه اندازه بر جلدهای بعدی تأثیر داشته‌اند؟

باید در آغاز اشاره‌ای به پس‌زمینهٔ خاص این نقدها داشته باشم. من به لحاظ حرفه‌ای یک جامعه‌شناس بودم. بسیاری این کتاب را کتابی دربارهٔ تاریخ اقتصادی می‌انگاشتند. دست‌کم در اوایل دههٔ ۱۹۷۰، انتظار بر این نبود که جامعه‌شناسان، به نوشتن دربارهٔ سدهٔ شانزدهم یا مسائلی دلبستگی داشته باشند که تاریخ‌پژوهان اقتصادی با آنها سروکار دارند. از سوی دیگر، تاریخ‌پژوهان نسبت به رخنه‌گرانی که از دیگر رشته‌های دانشگاهی می‌آمدند محتاط بودند، به‌ویژه که این رخنه‌گران، همچون من، تقریباً یکسره بر منابع به‌اصطلاح دست‌دوم متکی باشند. افزون بر این، روابط فضایی جهانی در کانون توجه کتاب بود، و فرض بر این بود که این موضوع در حیطهٔ صلاحیت جغرافی‌دانان است. و سرانجام اینکه، در میان هواخواهان اولیهٔ کتاب، گروه نامنتظره‌ای قرار داشت: چند باستان‌شناس. بر این پایه، چنین می‌نمود که من مقولاتی که در آن زمان کار پژوهشی را تعریف می‌کردند به چالش کشیده‌ام و بر این پایه در دسته‌بندی‌های مقدسِ ساختارهای شناخت نمی‌گنجم.

باید این بحث را با برداشت آن زمانِ خودم از کتابی که نوشته بودم آغاز کنم. در درآمد کتاب توضیح دادم که چگونه درصدد نوشتن آن برآمدم. من ایدهٔ نادرستی را دنبال می‌کردم- اینکه مسیر حرکت «ملت‌های جدید» سدهٔ بیستم را با مطالعهٔ

چگونگی «توسعه‌یابی» ملت‌هایی که در سده‌ی شانزدهم «جدید» بودند، می‌توان بهتر درک کرد. این ایده‌ی نادرستی بود، زیرا فرض را بر این می‌گذاشت که همه‌ی دولت‌ها برای رسیدن به چیزی به نام «توسعه» راه‌های موازی مستقلاً را در پیش می‌گیرند. با این‌همه، این ایده‌ی نادرست خوش‌قدم بود. این ایده مرا به مطالعه پیرامون اروپای باختری در سده‌ی شانزدهم واداشت و توجهم را به سوی واقعیت‌هایی جلب کرد که انتظارشان را نداشتم.

در آن زمان می‌اندیشیدم که مباحثه‌ام در درجه‌ی اول با جامعه‌شناسان وبری است- نه خود ماکس وبر، بلکه با استفاده‌ای که در دوره‌ی پس از ۱۹۴۵ از مقولات او در جامعه‌شناسی ایالات‌متحده (و تاحدی، جامعه‌شناسی جهان) می‌شد. کتاب وبر درباره‌ی اخلاق پروتستان، به‌طرزی بسیار گسترده، این‌گونه تفسیر می‌شد که منظور آن این است که وجود گونه‌های معینی از ارزش‌ها شرط لازم آن چیزی است که در دوره‌ی پس از ۱۹۴۵، اغلب مدرن‌گری(۱۶) یا توسعه (ی اقتصادی) نامیده می‌شد. رویه‌ی پژوهشی معمول در آن زمان، بررسی کشور به کشور وجود یا به‌وجودآمدن چنین ارزش‌هایی بود. در پی آن، نوعی نظم سلسله‌مراتبی گاه‌نگاشتی از سیر پیشرفت پدید آمد. کدام کشور در رده‌ی نخست قرار دارد؟ کشور بعدی کدام است؟ پس از آن کدام کشور است؟ و پرسش منطقی بعدی این بود که یک کشور اکنون باید چه کند تا به رده‌ی بالاتر برود؟

من در طلب به‌چالش‌کشیدن این روایت از چندین جهت برخاستم. نخست از همه، بر آن پای می‌فشردم که این فرایند را نمی‌توان کشور به کشور بررسی کرد، بلکه آن را تنها می‌توان در مقوله‌ی بزرگ‌تری بررسی کرد که یک نظام جهانی (واژه جهانی



هم‌معنا با جهانگیر(۱۷) نیست) می‌نامیدمش - یک نظام جهانی(۱۸)، نه نظام

جهانی(۱۹)، آنچنان‌که برودل تعبیر می‌کرد.

دوم اینکه، حکم کردم که ارزش‌های موردبحث به دنبال دگرگونی‌های اقتصادی‌ای که در حال وقوع هستند می‌آیند، نه آنکه پیش از آنها باشند. حکم کردم که تنها با قرارداد دولت‌های مختلف در رابطه‌شان با یکدیگر است که می‌توانیم بفهمیم چرا برخی کشورها از نظر کارایی تولید و انباشت ثروت پیش‌تاز هستند.

و سوم اینکه، هم‌ستیزه (۲۰) اصلی وبری‌های پس از ۱۹۴۵، هم‌ستیزه مدرن در برابر سنتی را رد می‌کردم. در عوض، با این استدلال دستخوش تحول اعضای به‌اصطلاح مکتب وابستگی(۲۱) همچون سمیر امین و آندره گوندر فرانک وجه اشتراک داشتم که امر «سنتی» همان اندازه متأخر است که «مدرن»، و این‌دو با همدیگر پدید آمده‌اند، به‌گونه‌ای که می‌توانیم، به تعبیر مشهور فرانک، از «توسعه توسعه‌نیافتگی» سخن برانیم. [ ۱ ]

انتظار داشتم از سوی وبری‌های پس از ۱۹۴۵ محکوم شوم. آنها اگرچه می‌خواستند آنچه استدلال می‌کردم را نپذیرند، روی‌هم‌رفته، به‌رغم آنکه مرا درصدد احیای استدلال‌های مارکسیستی می‌انگاشتند (چیزی که گمان می‌کردند توسط دانش‌پژوهان جدی رها شده است یا باید رها شود)، استدلال‌هایم را مؤدبانه پذیرفتند. گمان می‌کنم آنان از این واقعیت به شگفت آمده بودند که من درواقع به تاریخ سده شانزدهم پرداخته بودم، حال آنکه بسیاری از آنها برای بحث‌کردن داده‌های سده بیستمی، صرفاً بر خلاصه‌ای مختصر (و گاه تحریف‌شده) از تز وبری اتکا داشتند. افزون بر این، همان‌گونه که ترنس هاپکینز و من اندکی پس از آن در مقاله‌ای

مشترک اشاره کردیم، بسیاری از تحلیل‌های به‌اصطلاح تطبیقی انجام‌شده کارشناسان مدرن‌گری، شامل مقایسه داده‌های معاصر یک کشور غیر غربی، با داده‌های مسلم‌انگاشته (اما از نظر تجربی مطالعه‌نشده) در ایالات‌متحده (یا شاید برخی از کشورهای اروپای باختری) می‌شد. [ ۲ ]

به‌هرروی، بزرگ‌ترین نکوهش‌ها از جای دیگری برمی‌خاستند. نقدها در سه دسته عمده می‌گنجیدند. نقدهایی بودند که آنها را نقدهای عمده می‌دانم. اینها نقدهایی هستند که تحلیل نظام‌های جهانی را به این عنوان رد می‌کنند که شیوه تحلیلی است استوار بر بنیادهایی که با شیوه تحلیل آنها، که می‌پندارند آشکارا برتر است، هماهنگ نیست. پس از آن، نقدهایی بودند که آنها را نقدهای جزئی می‌دانم. اینها نقدهای کسانی هستند که مشروعیت تحلیل نظام‌های جهانی را، دست‌کم، تاحدی می‌پذیرند اما با توصیفات تاریخی مفصل من سر ستیز دارند؛ به این عنوان که من در گزارش و تفسیر برخی داده‌های تجربی مهم اشتباه می‌کنم، یا اینکه چند نوع عمده از داده‌ها را از قلم انداخته‌ام. و سپس دسته سوم وجود داشت که تنها در دهه ۱۹۹۰ پدیدار شد: کسانی که با حذف خط پیوند و صورت جمع واژه نظام‌های جهانی- یعنی با پافشاری بر اینکه تنها یک «نظام جهان‌گستر» (۲۲) در طول پنج‌هزار سال گذشته وجود دارد و همواره وجود داشته است- به دنبال بازنگری در تحلیل نظام‌های جهانی بودند. بگذارید هرکدام از این دسته‌ها و زیردسته‌ها را به‌نوبت بررسی کنیم.



## نقدهای عمده

اگر وبری‌های پس از ۱۹۴۵ می‌پنداشتند من زیادی مارکسیست هستم، مارکسیست‌های «سخت‌کیش» (۲۳) می‌پنداشتند من اصلاً مارکسیست نیستم، بلکه یکسره به وارون، یک «نئو اسمیتی» هستم. [ ۳ ] منظورم از مارکسیست سخت‌کیش کسی است که او را یک مارکسیست حزبی می‌پندارم- مارکسیسم به همان‌سان که توسط حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و احزاب تروتسکیست تعریف شده است.

هرچند این گروه‌ها از دید راهبردهای سیاسی و تفسیرشان از آنچه به لحاظ سیاسی در کشورهای مختلف در سده بیستم رخ می‌داد یکسره از بن متفاوت بودند، اما در پیش‌گذاردهای (۲۴) بنیادین خاصی اشتراک داشتند. پیش‌گذارده نخست ماهیت کشاکش طبقاتی در نظام سرمایه‌داری بود، که آنها آن را اساساً میان پرولتاریای نوپدید شهری و تولیدکنندگان سرمایه‌دار (عمدتاً کارسالاران (۲۵) صنعتی) تعریف می‌کردند. پیش‌گذارده دوم برتری شالوده اقتصادی نسبت به ساخت سیاسی و فرهنگی بود. پیش‌گذارده سوم برتری عوامل درونی (یعنی عواملی که درون‌زاد یک کشور هستند) بر عوامل بیرونی (یعنی عواملی که برون‌زاد یک کشور هستند) در تبیین‌های علی بود. پیش‌گذارده چهارم گریزناپذیری پیشرفت برحسب توالی به اصطلاح شیوه‌های تولید مختلف بود.

اتهام مارکسیست‌های سخت‌کیش این بود که تحلیل نظام‌های جهانی، همه این

پیش‌گذارده‌ها را به‌طریقی زیر پا می‌نهد. این اتهام درواقع تاحدی موجه بود. این منتقدان، با اشاره به جلد ۱ نظام جهانی مدرن، استدلال می‌کردند که من چیزی ارائه کرده‌ام که استدلال «گردش‌مدارانه(۲۶)» می‌نامیدند، حال آنکه بایستی مسائل را برحسب آنچه در سپهر تولید می‌گذشت تبیین می‌کردم. به دیگر سخن، هنگامی که درباره روابط کانون- پیرامون بحث می‌کردم، کشاکش طبقاتی درون انگلستان، که تبیین درست توسعه سرمایه‌دارانه است، را نادیده گرفته بودم، آن‌هم به نفع عاملی چون ماهیت و جریان تجارت میان آمریکاها و اروپای شمال باختری، که بیرون از این روابط دانسته می‌شد.

هرآینه، پرسشی که بی‌درنگ مطرح می‌شود این است که درونی یا بیرونی نسبت به چه چیزی؟ از نگاه مارکسیست‌های سخت‌کیش، درونی همواره نسبت به مرزهای سیاسی یک کشور تعریف می‌شد. «اقتصاد» یک سازه ملی بود. طبقه‌ها ملی بودند. کشورها بودند که می‌توانستند برچسب سرمایه‌دارانه بخورند یا نخورند. این مباحثه‌ای بنیادین بود. من درگیر پروراندن دیدگاهی جایگزین نسبت به سرمایه‌داری بودم. از نگاه من، سرمایه‌داری سرشت‌نشان(۲۷) یک نظام جهانی، از آن گونه ویژه‌ای که آن را یک «اقتصاد جهانی» می‌نامیدم بود. طبقات طبقه‌های این نظام جهانی بودند. هستی ساختارهای دولتی، در درون این نظام جهانی قرار داشت.

مخالفانم از این اردوگاه بر سر دیدگاهشان بسیار سازش‌ناپذیر بودند. با این‌همه، با گذر زمان تعدادشان رفته‌رفته کم شد. این امر بیشتر به دلیل موقعیت دستخوش تحول نظام جهانی مدرن بود تا تأثیر نوشته‌های من. جنبش‌های سیاسی‌ای که تا دهه ۱۹۶۰ هوادار این دیدگاه‌ها بودند توسط نیروهایی که انقلاب جهانی ۱۹۶۸ را



تشکیل دادند به چالش کشیده شدند. آنها با پیدایش جنبش‌های پرتوانی که بر اهمیت جنسیت، نژاد، قومیت و سکسوالیته در تحلیل واقعیت اجتماعی پای می‌فشرده، به لاک دفاعی خود خزیدند. پاتک سیاسی نئولیبرالی دهه ۱۹۸۰ و پذیرش گسترده مفهومی که جهانی‌شدن نامیده می‌شد آنها را در موضع دفاعی قرار داد. در پی آن، امروزه، افراد نسبتاً اندک‌شماری وجود دارند که هوادار دیدگاه تحلیلی سنتی مارکسیست‌های سخت‌کیش دهه ۱۹۶۰ باشند.

نقدهایی نیز از سوی هواداران آنچه واپسین موضع فکری شیوه تحلیل مارکسیستی سخت‌کیشانه می‌دانستم ابراز شد. این موضع از مکتب فکری‌ای به نام «درهم‌بافتگی شیوه‌های تولید» (۲۸) برمی‌خاست که در دهه ۱۹۷۰ یکسره نیرومند بود. [ ۴ ] از نگاه من، کار این گروه هم‌داستانی با این استدلال بود که نمی‌توان واقعیت اجتماعی را صرفاً در محدوده‌های یک کشور واحد تحلیل کرد. آنان می‌دیدند که چیزی در نظام جهانی در حال رخدادن است، هرچند از این اصطلاح می‌پرهیختند. بازنگری آنان اساساً این اظهارنظر بود که درحالی‌که ممکن است یک کشور، سرمایه‌دارانه و دیگری همچنان فئودالی باشد، این‌دو، از جهات خاص و مهمی، به‌گونه‌ای باهم در پیوند هستند. آنان می‌گفتند این دو شیوه تولید با یکدیگر «درهم‌بافته‌اند» و بر این پایه، هر یک به‌گونه‌ای از دیگری تأثیر می‌پذیرد.

من این راه میانه را، نه خیلی قانع‌کننده می‌دانستم و نه اینکه این راه چیزی بر توانایی فهم انسان از واقعیت اجتماعی می‌افزود. به‌هرروی، این مکتب پس از قدری شکوفایی به مدت یک دهه یا بیشتر به‌آسانی رو به افول گذاشت. من کسی را نمی‌شناسم که امروز این چارچوب را به‌کار گیرد.

مکتب دیگری که نسبت به تحلیل نظام‌های جهانی بسیار ستیزه‌جو، کمابیش یکسره ستیزه‌جو بود، از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان سنتی اصلیاب(۲۹) تشکیل می‌شد. از نگاه آنها، کار من، اگر اصلاً توجهی هم بدان می‌کردند، در بهترین حالت، ژورنالیسم و در بدترین حالت، جدل ایدئولوژیکی بود. روی هم رفته، آنها تحلیل نظام‌های جهانی را با تحقیر رد می‌کردند. آنان حتی به ندرت زحمت بحث کردن درباره آن را به خود می‌دادند، مگر زمانی که برای نقد بی‌نام و نشان پروپوزال پژوهانه‌ها فراخوانده می‌شدند. غفلت عمدی آنها نقابی از ترس را بر چهره داشت. این گروه تحلیل نظام‌های جهانی را به همان اندازه خطرناک می‌دانستند که مارکسیست‌های سخت‌کیش؛ هرچند دلایلشان یکسره متفاوت بود. آنها اوضاع را درک می‌کردند. استفان منل(۳۰)، به تازگی، به درستی اشاره کرده است که کتاب من:

در عمل، کوششی چشمگیر برای ابطال تاریخی «قانون مزیت نسبی» ظاهراً جاودان دیوید ریکاردوست، زیرا نشان می‌دهد که چگونه نابرابری‌های در آغاز کوچک، در پیوندهای دوسویه جامعه‌ها و اقتصادها، با گذشت زمان بزرگ شده‌اند تا امروز تفاوت‌های سترگی میان آنچه، با حسن تعبیر، «شمال» و «جنوب» خوانده می‌شود ایجاد کنند. [ ۵ ]

چون قانون ریکاردو، در واقع پیش‌گذارده مرکزی و سرنوشت‌ساز اقتصاد کلان رایج است، جای شگفتی نیست که استدلال‌هایم توسط این اردوگاه چنین منفی ارزیابی شوند.



با این‌همه، با نیروگرفتن تحلیل نظام‌های جهانی در ساختارهای شناخت، بخشی از اردوگاه اصل‌یابی، آغاز به انجام تحلیل‌هایی کردند که مقصودشان رد تجربی پیش‌گذارده‌های بدعت‌گذارانه‌ای بود که ما مطرح کرده بودیم. این منتقدان به‌ویژه می‌خواستند نشان دهند که تحلیل نظام‌های جهانی، نه این را تبیین می‌کند که چرا در جهان معاصر، برخی کشورها «توسعه‌یافته»تر از دیگر کشورها هستند، و نه این را که چرا برخی کشورهای به‌اصطلاح توسعه‌نیافته، بیش از دیگر کشورها در حال بهبود موقعیت ملی خود هستند. مخالفت این اردوگاه به‌اندازهٔ مخالفت مارکسیست‌های سخت‌کیش بی‌امان بود، و احتمالاً از آنها پایدارتر نیز هست.

نقد عمدهٔ سومی نیز وجود دارد. این نقد از گروهی برمی‌خاست که آنها را نئوهینتسی می‌دانم. آتو هینتس(۳۱) یک تاریخ‌پژوه سیاسی آلمانی بود که می‌انگاشتند در نوشته‌هایش خودفرمانی(۳۲) سپهر سیاسی از سپهر اقتصادی واقعیت را مبرهن ساخته است. من در معرض دو تحلیل انتقادی عمده قرار گرفتم [ ۶ ] که هردو، به‌ویژه به هینتس استناد می‌کردند. هردوی این نقدها می‌گفتند که من، به نادرست، در حقیقت با برتری‌دادن به پهنهٔ اقتصادی، پهنه‌های سیاسی و اقتصادی تحلیل را به یک پهنهٔ یکتا فروکاسته‌ام.

هرآینه، تأکید من درواقع این بود که متغیرهای سیاسی و اقتصادی در پهنه‌ای یکتا قرار دارند. من از پذیرش این استدلال که پهنهٔ سیاسی خودفرمان است، یا این مفهوم که پهنهٔ سیاسی تحت فرمان قواعدی است که، به‌گونه‌ای، با قواعد حاکم بر پهنهٔ اقتصادی متفاوت بوده و حتی با آنها در تضاد است سر باز می‌زدم. من در کتابم بر تحلیلی پای فشرده بودم که در آن، نهادهای سیاسی صرفاً یک ساختار نهادی در

کنار بقیه ساختارهای نهادی نظام جهانی مدرن بودند. هرچند در جلد‌های بعدی، و به‌ویژه جلد ۲، کوشیدم سفسطه جدایی میان این دو سپهر را افشا کنم، قدرت این نقد همچنان پابرجا بود؛ بدین‌معنا که همچنان کسانی هستند که تحلیل نظام‌های جهانی را بیش‌ازحد «اقتصادباورانه» می‌دانند، و این اغلب شیوه دیگری است برای گفتن اینکه از دید آنها بیش‌ازحد «مارکسیستی» است.

به‌هرروی، وفاداری نئوهینتسی‌ها به آتو هینتس، بیش از وفاداری نئووبری‌ها به ماکس وبر، مارکسیست‌های سخت‌کیش به کارل مارکس، یا اسمیتی‌ها به آدام اسمیت نبود. اما در مورد آتو هینتس باید گفت که او جستار خود، «اقتصاد و سیاست در عصر سرمایه‌داری» (که در سال ۱۹۲۹ درآمد) را با این چکیده دیدگاه‌هایش به پایان می‌برد:

روی‌هم‌رفته، سال‌های جنگ و دهه‌ای که گذشت، هیچ شواهدی از توسعه اقتصادی خودفرمان سرمایه‌داری که از دولت و سیاست یکسره جدا باشد به دست نمی‌دهند. آنها بیشتر نشان می‌دهند که امور دولت و امور سرمایه‌داری به‌سان جدایی‌ناپذیری به‌هم‌پیوسته بوده و صرفاً دو وجه یا دو جنبه از یک توسعه تاریخی یکسان هستند.

[ ۷ ]

این بی‌گمان همان نکته‌ای است که سعی در ابراز آن داشتم.

در پایان، نقدهایی هستند که از اردوگاه «فرهنگی» برمی‌خیزند، اردوگاهی که در دهه ۱۹۷۰ آغاز به شکوفایی کرد. در هنگام تحلیل ظهور اردوگاه فرهنگی، دو نکته را باید



به‌یاد سپرد. نخست اینکه، تحلیل نظری لیبرالی سنتی از مدرنیته، زندگانی مدرن را به سه سپهر فرومی‌شکند- اقتصادی، سیاسی و اجتماعی- فرهنگی. این امر در ایجاد سه رشته جداگانه دانش اجتماعی که به جهان مدرن می‌پردازند، بازتاب یافت: اقتصاد به بازار می‌پردازد؛ علوم سیاسی به دولت می‌پردازد، و جامعه‌شناسی به همه چیزهای دیگر (که گاه جامعه مدنی خوانده می‌شود).

این گرایش ایدئولوژیکی لیبرالی ضرورتاً به مباحثه‌ای پیرامون اولویت علی میان این سه سپهر انجامید. هم مارکسیست‌های سخت‌کیش و هم اقتصاددانان اصلیاب غالب، اولویت علی را به سپهر اقتصادی دادند. نئوهیمنتسی‌ها اولویت علی را به‌طور ضمنی به سپهر سیاسی دادند. انتظار بر این بود که کسانی خواهند بود که اولویت علی را به سپهر فرهنگی دهند.

نکته دوم برای یادآوری، تأثیر انقلاب جهانی ۱۹۶۸ بر مباحثات نظری است. از نگاه بسیاری، آنچه در سال ۱۹۶۸ اتفاق افتاد، شکست فرجامین (و در پی آن، حاشای فکری) اردوگاه اقتصادباوران بود. دنیل بل(۳۳) پیشتر، در حمله‌ای نیرومند، به تناسب مارکسیسم و جنبش‌های مارکسیستی با جهان پس از ۱۹۴۵، از «پایان ایدئولوژی» سخن رانده بود. [ ۸ ] پس از ۱۹۶۸، گروه جدیدی از میدان‌به‌درکردن مارکسیسم را از دیدگاهی متفاوت از سر گرفتند. این گروه خواستار «واسازی(۳۴)» مفهومی بوده و دم از پایان (و بیهودگی) «روایت‌های کلان(۳۵)» می‌زدند. [ ۹ ] اساس حرف آنها این بود که اردوگاه اقتصادباوران- به‌ویژه مارکسیست‌های سخت‌کیش- مرکزیت گفتمان در واقعیت متحول اجتماعی را مغفول گذاشته است.

در این زمان نقد دیگری نیز بر مارکسیست‌های سخت‌کیش وارد بود. آنها، کاملاً

به حق، متهم به کنارنهادن اولویتهای مربوط به جنسیت، نژاد، قومیت و سکسوالیته، به نفع کشاکش طبقاتی و «انقلابی» بودند که سوژه تاریخی‌اش «پرولتاریا» بود. من به دلیل نپیوستن به این اردوگاه محکوم شدم. [ ۱۰ ] هنگامی که این گروه روایت‌های کلان را محکوم کردند، با تحلیل نظام‌های جهانی همان کاری را کردند که با مارکسیسم سخت‌کیشانه و نگره مدرن‌گری وبری کرده بودند، به‌رغم این واقعیت که تحلیل نظام‌های جهانی، کمابیش همان نقدها را به روایت کلان مارکسیسم سخت‌کیشانه و مدرن‌گری ابراز داشته بود. اما هرآینه، تحلیل نظام‌های جهانی این کار را با پیش‌نهادن یک روایت کلان جایگزین به انجام رسانید. ما نگذاشتیم تر و خشک باهم بسوزند.

سرنوشت این نقد فرهنگ‌باورانه به سرنوشت کل جنبش «مطالعات فرهنگی» گره‌خورده است. شکافی مرگ‌آور در انسجام این اردوگاه پدید آمد. نیمی، در درجه اول، مشغول پافشاری بر اولویت فرهنگ- درواقع دلبستگی فکری انحصاری خود- بودند. اما نیم دیگر به «مردمان فراموش‌شده»- آنهایی که در روایت‌های کلان پیشین مغفول مانده بودند- دلبستگی داشتند. اتحاد آنها زمانی از هم گسست که نیمه دوم دریافتند که آنها نیز به‌راستی دلبسته روایت‌های کلانند، اما روایت‌هایی که کاملاً با روایت‌های مورد استفاده در دوره پیش از ۱۹۶۸ متفاوت بودند. این گروه آغاز به ایجاد تثلیث نوینی از اولویت‌ها- جنسیت، نژاد و طبقه؛ یا طبقه، جنسیت، نژاد؛ یا نژاد، جنسیت و طبقه- کردند. و همین‌که این تثلیث نوین، کاربرد گسترده‌ای در عرصه دانشگاه یافت، برخی از کسانی که در درجه اول دلبسته «مردمان فراموش‌شده» بودند، دست از نكوهش تحلیل نظام‌های جهانی کشیده و سعی در



یافتن راه‌هایی کردند که بتوانند با آن از در معامله وارد شده و آن را تحت فشار قرار دهند تا اولویت‌های آنها را بیشتر مدنظر داشته باشد. [ ۱۱ ]

همه نقدهای عمده در سال‌های پس از ۱۹۷۴ ابراز شده‌اند. مقارن دهه ۱۹۹۰ طرفداران آنها از صحنه فروافتادند؛ هرچند برخی همچنان همان نقدها را ابراز می‌کنند. اما نقدهای عمده اینک پیش‌پاافتاده شده و به حاشیه بحث تحلیل نظام‌های جهانی رفته‌اند، بحثی که حقیقتاً روزبه‌روز بدان به‌عنوان بن‌نگره‌ای (۳۶) رقابت‌جو در دانش اجتماعی جهان معاصر نگریسته می‌شود. این «نقدهای جزئی» هستند که بیش‌ازپیش جلب‌توجه می‌کنند.

## نقدهای جزئی

نقدهای جزئی حول سه مسئله متفاوت می‌چرخند: مرزهای فضایی نظام جهانی مدرن، مرزهای زمانی نظام جهانی مدرن و متغیرهای نهادی‌ای که بایستی در نظر گرفته شوند. جلد نخست نظام جهانی مدرن، پیرامون مرزهای فضایی و زمانی‌ای که به دنبال اثباتشان بود، وضوح بسیاری داشت. در حالی‌که شاید در مورد طیف متغیرهای نهادی مربوط به آن وضوح کمتری داشته است.

بگذارید با مرزهای فضایی آغاز کنیم. استدلال کتاب این است که مرزهایی واقعی در درون و بیرون از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وجود دارند. من حکم کردم که درون این مرزها می‌توان از کانون، پیرامون و نیمه‌پیرامون سخن گفت. با این‌همه، فصل ۶ به آنچه بیرون از این مرزها قرار دارد، یعنی آنچه پهنه بیرونی نامیدمش، اختصاص داده شده است. و نیز کوشیدم مشخص کنم که چگونه می‌توان تفاوت میان یک ناحیه پیرامونی اقتصاد جهانی و پهنه بیرونی را تعیین کرد.

استدلال پایه این بود که می‌توان تجارت کالاهای عمده را از تجارت کالاهای گران‌بها تمیز داد، با این معیار که اولی و نه دومی، بر مبادله نابرابر استوار است. سپس‌تر، کوشیدم برای این تمایز دلایل مفصل‌تری ارائه کنم. [ ۱۲ ] با استفاده از چنین تمایزی، مرزهای معینی را تشخیص دادم. لهستان و مجارستان بخشی از نظام جهانی مدرن در سده شانزدهم بودند؛ روسیه و امپراتوری عثمانی بخشی از آن نبودند. برزیل در درون نظام قرار داشت و شبه‌قاره هند در بیرون از آن.



دو راه برای به‌چالش‌کشیدن این حکم‌های تجربی وجود داشت. یکی این ادعا بود که تمایز میان تجارت کالاهای عمده و کالاهای گران‌بها، بسیار تیره‌تر از آن چیزی است که من نشان داده‌ام، و نمی‌توان این تمایز را برای برقراری مرزهای نظام (۳۷) به‌کار برد. راه دوم کاملاً متفاوت و این ادعا بود که برخی ناحیه‌هایی که بیرون از نظام دانسته شده‌اند، درواقع مشغول تجارت کالاهای عمده با بخش‌هایی از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بوده‌اند و در پی آن، بر پایه تمایزی که خودم نهاده بودم، بایستی در «درون» مرزهای آن نگریسته می‌شدند.

من هیچ رحمی نسبت به آنچه نقدهای عمده می‌نامم نداشتm. و هنوز هم از پذیرش مشروعیت این ایرادها نسبت به تحلیل نظام‌های جهانی سرباز می‌زنم. در مورد نقد پیرامون مرزهای فضایی اما، از آغاز گفته‌ام که آماده پذیرش استدلال‌های تجربی هستم و وقتی که این استدلال‌ها قوی به نظر آیند، آماده پذیرش بازنگری در استدلال تجربی‌ام هستم. هانس هاینریش نولته (۳۸) استدلالی مفصل کرده است که روسیه در سده شانزدهم به همان اندازه بخشی از نظام جهانی مدرن بود که لهستان. [ ۱۳ ] فردریک لین همین مورد را، تقریباً بدون دلایل مفصل، در مورد امپراتوری عثمانی استدلال کرد. اما پس از آن، فاروق تباک (۳۹) دلایل بسیار نیرومندی ارائه کرد که چرا باید کل مدیترانه خاوری (درواقع سراسر بخش امپراتوری عثمانی) را بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام جهانی مدرن در سده شانزدهم دانست. [ ۱۵ ] در مورد تمایز میان کالاهای عمده و کالاهای گران‌بها، تلاش‌های گوناگونی برای درهم‌شکستن روایی این تمایز به انجام رسید. [ ۱۶ ] از آغاز می‌دانستم که برقراری چنین تمایزی کار دشواری است. من به دلیل نیروی این استدلال‌های مخالف،

استدلالم را اصلاح کرده‌ام. همچنان بر این گمانم که نکته اصلی‌ام استوار است. اما به هر روی، همان‌گونه که سپس‌تر گفتم، [ ۱۷ ] با آنکه مجبور به تشخیص تصویر پیچیده‌تری از آنچه «درون‌برد» (۴۰) در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد شدم، این نکته که مناطقی بیرون از سازوکار نظام قرار داشتند اما دارای نوعی پیوند تجاری با آن بودند، ایده‌ای سرنوشت‌ساز باقی می‌ماند. این ایده شالوده فهم این نکته را پی‌می‌ریزد که چگونه است که گستره نظام جهانی مدرن در آغاز جهانگیر نیست و تنها مدتی پس از آن (در میانه سده نوزدهم)، چنین چیزی رخ می‌دهد. از نگاه من، هم برای بحث‌های نظری و هم برای بحث‌های تجربی بر سر مرزهای فضایی هنوز جای زیادی وجود دارد.

تعیین مرزهای زمانی بسیار دشوارتر است. بسیاری از نقدهای جزئی بعدی می‌خواستند تاریخ آغاز نظام جهانی مدرن را به سده سیزدهم بکشانند. [ ۱۸ ] ژانت ابولغد (۴۱) به دنبال انجام کار حدوداً متفاوتی بود. [ ۱۹ ] او می‌خواست اروپای سده سیزدهم را از نظر پیوندهای تجاری‌اش با بخش‌های مختلف بسیاری از سرزمین اوراسیا مطالعه کند تا پرتو حدوداً متفاوتی بر آنچه «برآمدن» اروپا در سده شانزدهم را تبیین می‌کرد بیفکند.

بخش زیادی از مباحثه پیرامون مرزهای زمانی، به مباحثه‌ای پیرامون ماهیت فئودالیسم اروپا فروکاسته می‌شود. من تمایز بنیادینی میان فئودالیسم «نخستین» (اروپای سده‌های میانه)، که آن را همان فئودالیسم در زبان روزینه می‌دانستم، و فئودالیسم «ثانوی» سده شانزدهم نهادم، که آن را برچسب نادرستی برای کار اجباری برای محصولات زودبازده می‌دانستم. سپس خودم تصدیق کردم که



ضعیف‌ترین فصل در جلد ۱، فصل ۱، «پیش‌درآمدی از سده‌های میانه» است. سپس آنچه در حد نسخه‌ی بازبینی‌شده‌ی آن فصل بود را در کتابی که به چین و سرمایه‌داری می‌پرداخت به انتشار رساندم. [ ۲۰ ]

پرسمان بنیادی در اینجا این است که از نگاه من، هیچ چارچوب نظری تاریخی کلانی، تبیین‌کننده‌ای از ماهیت فئودالیسم اروپا در دورانی که معمولاً اوج آن دانسته می‌شود، یعنی ۱۰۰۰-۱۵۰۰، به دست نداده است. برخی از تحلیل‌گران این دوران را نوعی نظام پیش-سرمایه‌داری (۴۲) می‌دانند و از این‌رو، تاریخ نظام جهانی مدرن را طوری عقب می‌کشند که این دوره را نیز در چارچوب زمانی خود جای دهد. دیگران آن را پادنهاده سرمایه‌داری دانسته و بر این پایه، سرمایه‌داری را به سوی تاریخ وسیعاً پذیرفته‌شده‌ی آغاز جهان مدرن یعنی، حدود ۱۸۰۰ پیش می‌رانند. [ ۲۱ ]

نظر خود من این است که بهترین تعریف از نظام فئودالی اروپای سده‌های میانه، امپراتوری جهانی فروپاشیده‌ای است که کلیسای کاتولیک رمی آن را به‌گونه‌ای سست سرپا نگاه داشته است. هرآینه، همان‌گونه که در این کتاب نشان می‌دهم، بر این باورم که نیروهایی در این نظام وجود داشتند که می‌کوشیدند آن را به یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه دگرگون سازند، اما شکست خوردند. آنچه من شکست می‌دانم را، برخی گام‌های نخست می‌دانند.

نکته‌ی سرنوشت‌ساز، از نگاه من، این است که آفرینش یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه کاری است بس دشوار. پس، در مقاله‌ی دیگری کوشیدم دست به تبیین شرایط استثنائی‌ای بزنم که این امر را ممکن گردانند. [ ۲۲ ] در جلد دوم نظام جهانی مدرن کوشیدم توضیح دهم که این آغاز شکننده، چگونه در سده‌ی هفدهم تحکیم

شد. من سده هفدهم را، «بحرانی» که به نوعی به بازگشت «فئودالیسم» انجامید ندانسته، بلکه آن را دوران استوارشدن ساختار اقتصاد جهانی سرمایه داری می دانم و بر این باورم که این همان چیزی است که سرانجام گسترش بیشتر نظام را، هم در پهنای و هم در ژرفای امکان پذیر ساخت.

پس در نهایت، با توجه به اینکه تاحدی در برابر این نقدهای جزئی کوتاه آمده ام، همچنان به صحت ذاتی مرزهای فضایی و زمانی ام در دوره آغازین نظام جهانی مدرن اطمینان دارم.

احتمالاً پارامترهای نهادی اقتصاد جهانی سرمایه داری در جلد ۱ به شکل نابسندگی ارائه شده بودند. من کمابیش همه توان خود را صرف اثبات این کردم که آنچه در عرصه اقتصادی رخ می دهد ماهیتاً سرمایه دارانه است. هرچند صنعت، پاره کوچکی از دستگاه تولیدی سراسری بود، تأکید داشتم که چشمانمان بایستی به ویژه به کشاورزی دوخته شود. راست است که کار مزدبگیری هنوز بخش نسبتاً کوچکی از شیوه پرداخت دستمزد نیروی کار بود، اما کوشیدم نشان دهم که سرمایه داری، چیزی بیش از کار مزدبگیری است. هرچند بورژوازی، طبق تعریف کلاسیک آن، گروه نسبتاً کوچکی به نظر می رسید، بر این پای فشردم که ما می بینیم که مهزادگان (آریستوکراسی) مشغول دگرگون ساختن خود به بورژوازی هستند. اینها همه بخشی از کوشش من در بازنگری یکسره بنیادین تحلیل سرمایه داری به عنوان یک شیوه تولید بود. من از سال ۱۹۷۴ درباره این درون مایه ها بسیار قلم زده ام، و اکنون، چکیده ای فشرده از دیدگاه هایم در درآمدی بر تحلیل نظام های جهانی (۴۳) موجود است. [ ۲۳ ]



در سال‌های پس از ۱۹۷۴، به دلیل غفلتم از همه پهنه‌های غیراقتصادی به چالش کشیده شدم: پهنه سیاسی، پهنه فرهنگی، پهنه نظامی و پهنه زیست‌محیطی. همه این منتقدان تأکید داشتند که چارچوب من بیش‌ازحد «اقتصادباورانه» است. پیش‌تر دیدگاه‌هایم را درباره نقدهای پیرامون پهنه سیاسی و پهنه فرهنگی بحث کرده‌ام. خاطرنشان می‌کنم که کوشیدم فهم خود از پهنه سیاسی را در جلد دوم روشن‌تر کنم، این کار را در مورد پهنه فرهنگی در جلد چهارم و نیز ژئوپلیتیک و ژئوکالچر (۴۴) انجام دادم. [ ۲۴ ]

به دلیل غفلتم از عرصه نظامی، و به‌ویژه غفلتم از اهمیت فناوری نظامی، از سوی مایکل مان (۴۵) و ویلیام مک نیل (۴۶) به نقد کشیده شدم. [ ۲۵ ] گمان نمی‌کنم این نقد کاملاً درستی بوده باشد. من در جاهای مختلفی از همین جلد و جلد‌های بعدی این اثر، از فناوری نظامی و نقش آن سخن به میان آورده‌ام. اما روی‌هم‌رفته فکر می‌کنم رأی کلاوزویتس (۴۷) در این بیانِ پرآوازه‌اش درست باشد که «جنگ، ادامه سیاست با وسایل دیگری است». اگر این‌گونه باشد، پس باید مراقب باشیم خودمختاری تحلیلی زیاده‌ازحدی به پهنه نظامی ندهیم.

سرانجام اینکه، به دلیل مغفول‌گذاشتن محیط‌زیست، مورد انتقاد واقع شده‌ام. [ ۲۷ ] در آغاز می‌خواستم بگویم قطعاً قصد چنین کاری را نداشتم. اما جیسون مور (۴۸)، که دست به خوانش دقیقی از جلد نخست زد تا نشان دهد که تاچه‌حد عوامل بوم‌شناختی و پیامدهای آنها در ساخت اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را در تحلیلیم جای داده‌ام، مرا از این پوزش بی‌دلیل نجات داد. [ ۲۸ ] درواقع خودم وقتی پی بردم که تا چه حد این کار را کرده‌ام به شگفت آمدم.

بهترین پاسخ به نقد پیرامون ازقلم‌افتادن پارامترهای نهادی مختلف در جلد ۱، این است که نمی‌توان همه کارها را به یکباره انجام داد. فکر می‌کنم با خواندن مجموعه آثارم، یک شخص معقول خواهد دید که تا چه میزان به این پیش‌گذاشته معرفت‌شناسانه‌ام وفادار بوده‌ام که تنها یک تحلیل حقیقتاً کل‌نگرانه می‌تواند همه چیزهای مهم درباره طرز کار جهان واقعی را برای ما فاش سازد.



## دیدگاه تجدیدنظرطلبانه به نظام جهانی

با آغاز دهه ۱۹۹۰، گروه مهمی از دانش‌پژوهان پیدا شدند که، از جهات متفاوتی، استدلال می‌کردند که نقش چین در جهان مدرن به‌طرزی جدی مغفول مانده، و این به دیدگاه بسیار تحریف‌شده‌ای از جهان انجامیده است. برخی این استدلال را با تأکید بر وجود و پایداری یک جهان چینی از سده پانزدهم تا به امروز ارائه کردند. [ ۲۹ ] برخی اظهار کردند که مقایسه‌های اقتصادی میان چین و اروپای باختری به‌سان قابل‌ملاحظه‌ای بی‌پایه‌اند. [ ۳۰ ]

با این‌همه، آندره گوندر فرانک، بسیار پیشتر رفت. او از نخستین همراهان تحلیل نظام‌های جهانی بود. خود او کتاب‌هایی نوشته بود که خاستگاه‌های نظام جهانی مدرن را در سده شانزدهم می‌دانستند. [ ۳۱ ] با این‌همه، در دهه ۱۹۹۰، او دست به چرخش عمده‌ای در تحلیل خود زد. او هم در نوشته‌های خود، و هم در نوشته‌های مشترکش با باری گیلز (۱۹۹۰)، [ ۳۲ ] این فرضیه را پیش نهاد که خاستگاه‌های نظام جهان‌گستر (۵۰) (تنها نظام جهان‌گستر) به حدود پنج‌هزار سال پیش بازمی‌گردد. او بر این پای می‌فشرد که این نظام جهان‌گستر را می‌توان با بهره‌گیری از بسیاری از ابزارهای اساسی تحلیل نظام‌های جهانی، از قبیل امواج بلندی که هم‌زمان در سراسر نظام وجود دارند، تحلیل کرد.

تأکید او تنها بر این نبود که نظام جهان‌گستر یگانه‌ای به مدت پنج‌هزار سال وجود داشته است. او بر این نیز پای می‌فشرد که چین همیشه (یا کمابیش همیشه) قطب

مرکزی این نظام جهان‌گستر یگانه بوده است. او «برآمدن» اروپا را محدود به سده نوزدهم و بخشی از سده بیستم می‌دانست و به آن همچون وقفه‌ای زودگذر در این نظام چین‌مرکز می‌نگریست. او می‌گفت کسانی از ما که استدلال می‌کنند نظام جهانی مدرن ریشه در اروپا دارد، خواه در سده شانزدهم و خواه پیشتر، محکوم به اروپامداری هستند. اتهامی که نه تنها فرنان برودل و من، که مارکس و وبر را نیز در برمی‌گرفت.

کتاب اصلی او، نگاهی دوباره به خاورزمین: اقتصاد جهانگیر در عصر آسیا، (۵۱) به گونه گسترده‌ای خوانده شده و به بحث گذاشته شده است. سه نفر از همکاران او در اردوگاه تحلیل نظام‌های جهانی- سمیر امین (۵۲)، جیووانی اریگی (۵۳) و من- نقدهای بلندی را در شماره ویژه ریویو بر این کتاب نوشتند. [ ۳۳ ] نقد من حول سه موضوع می‌چرخید. نخست اینکه، احساس می‌کردم استدلال فرانک اساساً همان استدلال اقتصاددانان نوکلاسیک است. برخلاف دیگر آثار تحلیل نظام‌های جهانی، این حقیقتاً سزاوار برچسب «گردش‌مدارانه» بود.

دوم اینکه، احساس می‌کردم می‌توان نادرستی تحلیل‌های تجربی او از روابط اروپای باختری و چین در سده شانزدهم تا هجدهم، که عمدتاً بر جریان فلزات گران‌بها استوار بود، را با استفاده از همان داده‌هایی که فرانک ارائه کرده بود نشان داد. افزون بر این، کوشیدم نشان دهم که تحلیل تجربی پیشین فرانک، که آن را اساساً درست می‌دانستم، استدلال‌های این کتاب را باطل می‌کند.

سوم، و از همه مهم‌تر اینکه، شیوه تحلیل او سرمایه‌داری را از کل تصویر تاریخی حذف می‌کرد. استدلال کردم که سده شانزدهم با آفرینش یک اقتصاد جهانی



سرمایه‌دارانه مشخص می‌شود. هیچ راهی وجود نداشت که فرانک یا هر کس دیگری بتواند استدلال کند که تاریخ سرمایه‌داری به پنج‌هزار سال پیش بازمی‌گردد. با این کار، واژه سرمایه‌داری یکسره از معنا تهی می‌گشت. فرانک، با گفتن اینکه او دیگر گمان نمی‌کند سرمایه‌داری مفهوم فکری سودمندی باشد، عملاً به این امر اعتراف کرد. واپسین پرسمان این دیدگاه چین‌مدارانه به تاریخ جهان، نقش مبهمی بود که فرانک در کلّ تحلیل به هند داده بود، کشوری که گاه در یک جهان آسیامحور گنجانده می‌شد و گاه از یک جهان چین‌محور بیرون رانده می‌شد. کتاب تازه آمیا بگچی (۵۴)، با قراردادن تحلیل تاریخ مدرن هند در بافت پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، این ابهام را فاش می‌سازد. [ ۳۵ ]

هنوز نمی‌توان به‌روشنی به این پرسش پاسخ داد که آیا تجدیدنظر ریشه‌ای تحلیل نظام‌های جهانی به ایفای نقش فکری مهمی ادامه خواهد داد یا نه. این امر احتمالاً بسته به واقعیت‌های تجربی دستخوش تغییر خودِ نظام جهانی مدرن در دهه‌های آینده است.

## فرجام کار

نگارش جلد نخست نظام جهانی مدرن، برای من آغاز ماجراجویی فکری بزرگی بود که از بسیاری جهات، کانون توجه حیات فکری من از آن زمان تا به حال بوده است. اینک به جلد چهارم رسیده‌ام. چنانکه در درآمد آن جلد گفته شده است، دست‌کم دو جلد دیگر، و حتی احتمالاً جلد هفتمی نیز وجود خواهد داشت. نمی‌دانم باید نگارش جلدهای بعدی را کامل کنم یا نه. شاید بر پایه این واقعیت از این کار معذور داشته شوم که جستارهای بسیاری نوشته‌ام که درون‌مایه‌های جلد ۵ و ۶ را پوشش می‌دهند. بر این پایه، رویکرد من نسبت به دوره ۱۸۷۳-۱۹۶۸ و ۱۹۴۵-۲۰۰۰ در دسترس است. اما جستارنویسی یک‌چیز است و بر ساختن روایتی نظام‌مند، یک‌چیز دیگر. امیدوارم قادر به انجام این کار باشم.

به هر روی، من متقاعد شده‌ام- چگونه می‌توانم نباشم؟- که تحلیل نظام‌های جهانی، عنصری ضروری در غلبه بر بن‌نگره‌های فشارآورنده دانش اجتماعی سده نوزدهمی است. تحلیل نظام‌های جهانی، همان‌گونه که در گزارش فکری مفصلی گفته‌ام، نه یک نگره (۵۵) و نه یک بن‌نگره (حتی اگر دیگران گمان کنند که هردوی این‌هاست)، بلکه «فراخوانی برای مباحثه پیرامون بن‌نگره» است. [ ۳۶ ] جلد یکم، ستون آغازین و همچنان سرنوشت‌ساز این فراخوان باقی می‌ماند.



1. Andre Gunder Frank, "The Development of Underdevelopment," Monthly Renew, XVIII, 4, Sept. 1966, 17-31.
2. Terence Hopkins and Immanuel Wallerstein, "Patterns of Development of the Modern World- System," Review, I, 2, Fall 1977, 111-146. (Reprinted in T. K Hopkins, Immanuel Wallerstein, and associates, World- Systems Analysis: Theory and Methodology [Beverly Hills, California: Sage, 1982, 41-82].)
3. Robert Brenner, "The Origins of Capitalist Development: A Critique of Neo-Smithian Marxism," New Left Review, No. 104, July-Aug. 1977, 25-93. Maurice Zeitlin, The Civil Wars in Chile, Or, The Bourgeois Revolutions That Never Were (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1988).
4. Harold Wolpe, Articulation of Modes of Production (London: Routledge & Kegan Paul, 1980). به Barry Hindess and Paul Q. Hirst, Pre-Capitalist Modes of Production (London: Routledge & Kegan Paul, 1977) نیز بنگرید.

5. Stephen Mennell, "Sociology," in W. H. McNeill et al., eds., *Berkshire Encyclopedia of World History* (Great Barrington, Massachusetts: Berkshire Publishing Group, 2005), IV, 1746.
6. Theda Skocpol, "Wallerstein's World Capitalist System: A Theoretical and Historical Critique," *American Journal of Sociology*, LXXXII, 5, Mar. 1977, 1075-1090. (Reprinted in Theda Skocpol, *Social Revolutions in the Modern World* [New York: Cambridge Univ. Press, 1994, 55-71].) Aristide R. Zolberg, "Origins of the Modern World System: A Missing Link," *World Politics*, XXXIII, 2, Jan. 1981, 253-281. (Reprinted in Aristide Zolberg, *Haw Many Exceptionalisms: Explorations in Comparative Macroanalysis* [Philadelphia: Temple Univ. Press, 2009, 132-157].)
7. Otto Hintze, *The Historical Essays of Otto Hintze*, edited with an introduction by Felix Gilbert (New York: Oxford Univ. Press, 1975), 452.
8. Daniel Bell, *The End of Ideology*, 2nd edition (Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, 2000; first published in 1960).



9. Jean Baudrillard, *The Mirror of Production* (St. Louis: Telos Press, 1975); *Fora Critique of the Political Economy of the Sign* (St. Louis: Telos Press, 1981); *The Jean Baudrillard Reader*, Steve Redhead and Claire Abel, eds. (New York: Columbia Univ. Press, 2008).

10. Stanley Aronowitz, "Metatheoretical Critique of Immanuel Wallerstein's *The Modern World System*," *Theory & Society*, X, 4, July 1981, 503-520.

11. Ramon Grosfoguel, special ed., special issue of *Review: Utopian Thinking*, XXV, 3, 2002. Walter D. Mignolo, *Local Histories /Global Designs: Colomahty, Subaltern Knowledges, and Border Thinking* (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 2000); *The Darker Side of the Renaissance: Literacy, Territoriality, & Colonization*, 2nd edition, with a new afterword (Ann Arbor: Univ. of Michigan Press, 2006). به Etienne Balibar and Immanuel Wallerstein, *Race, Nation, Class: Ambiguous Identities* (London: Verso, 1991) نیز بنگرید.

12. Immanuel Wallerstein, *The Modern World-System, II: Mercantilism and the Consolidation of the European World- Economy, 1600-1750* (New York: Academic Press, 1980); *The Modern World-System, III: The Second Era of*

Great Expansion of the Capitalist World-Economy, 1730s-1840s(San Diego: Academic Press, 1989).

13. Hans-Heinrich Nolte, "The Position of Eastern Europe in the International System in Early Modern Times," *Review*, VI, 1, Summer 1982, 25-84.

14. Frederic C. Lane, "Chapter 8, Economic Growth in Wallerstein's Social Systems, A Review Article," *Profits from Power: Readings in Protection Rent and Violence Controlling Enterprises* (Albany: State Univ. of New York Press, 1979), 91-107.

15. Faruk Tabak, *The Waning of the Mediterranean, 1550-1870: A Geohistorical Approach* (Baltimore: Johns Hopkins Univ. Press, 2008).

16. Jane Schneider, "Was There a Pre-Capitalist World- System?," *Peasant Studies*, VI, 1977, 20-29. (Reprinted in Christopher Chase-Dunn and Thomas Hall, eds., *Core /Periphery Relations in Precapitalist Worlds* [Boulder, Colorado: Westview Press, 1991, 45-66].) Thomas D. Hall, "Incorporation in the World-System: Toward a Critique," *American Sociological Review*, LI, 3,



June 1986, 390-402; *Social Change in the Southwest, 1350-1880* (Lawrence: Univ. of Kansas Press, 1989). Christopher Chase-Dunn, *Global Formation: Structures of the World- Economy*, 2nd revised edition (Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield, 1998).

17. Terence Hopkins, Immanuel Wallerstein, Resat Kasaba, William G. Martin, and Peter D. Phillips, special eds., special issue of *Review: Incorporation into the World-Economy: How the World-System Expands*, X, Nos. 5 /6 (supplement), Summer /Fall 1987.

18. Fernand Braudel, *Out of Italy: 1450—1650* (Paris: Flammarion, 1991); *The Perspective of the World*, Vol. III of *Capitalism & Civilization*, 15th to 18th Century (Berkeley: Univ. of California Press, 1992). Giovanni Arrighi, *The Long Twentieth Century: Money, Power, and the Origins of Our Times*, 2nd revised edition (New York: Verso, 2010; first published 1994). Eric Mielants, *The Origins of Capitalism and the “Rise of the West”* (Philadelphia: Temple Univ. Press, 2008). See also Oliver Cox, *Foundations of Capitalism* (New York: Philosophical Library, 1959).

19. Janet Abu-Lughod, *Before European Hegemony: The World System A.D.*

1250-1350 (New York: Oxford Univ. Press, 1989).

20. Immanuel Wallerstein, "The West, Capitalism, and the Modern World-System," in T. Brook and G. Blue, eds., *China and Historical Capitalism: Genealogies of Sinological Knowledge* (New York: Cambridge Univ. Press, 2002, 10-56).

21. Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State* (New York: Verso, 1974). Alex Dupuy and Paul Fitzgerald, "Review Essays: A Contribution to the Critique of the World-Systems Perspective," *Critical Sociology*, VII, No. 113, 1977, 113-124. Steve J. Stern, "Feudalism, Capitalism, and the World-System in the Perspective of Latin America and the Caribbean," *American Historical Review*, XCIII, 4, Oct. 1988, 829-872. Immanuel Wallerstein, "AHR Forum: Comments on Stern's Critical Tests," *American Historical Review*, XCIII, 4, Oct. 1988, 873-885. Steve J. Stern, "Reply: 'Ever More Solitary,'" *American Historical Review*, XCIII, 4, Oct. 1988b, 886-897.

22. Immanuel Wallerstein, "The West, Capitalism, and the Modern World-System."



23. Immanuel Wallerstein, *World-Systems Analysis: An Introduction* (Durham, North Carolina: Duke Univ. Press, 2006).
24. Immanuel Wallerstein, *Geopolitics and Geoculture* (Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1991).
25. Michael Mann, *States, War and Capitalism* (New York: B. Blackwell, 1988). William H. McNeill, *The Pursuit of Power: Technology, Armed Force, and Society Since A.D. 1000* (Chicago: Univ. of Chicago Press, 1982).
26. Giovanni Arrighi, "Capitalism and the Modern World-System: Rethinking the Non-Debates of the 1970s," *Review*, XXI, 1, 1998, 113-129.
27. Sing Chew, "For Nature: Deep Greening World- Systems Analysis for the 21st Century," *Journal of World-Systems Research*, III, 3, 1997, 381-402. (Available at <http://jwsr.ucr.edu/archive/vol3/v3n3a2.php>.)
28. Jason W. Moore, "'The Modern World-System' as Environmental History? Ecology and the Rise of Capitalism," *Theory & Society*, XXXII, 3, June 2003, 307-377.

29. Takeshi Hamashita, "The Tribute Trade System and Modern Asia," *Memoirs of the Toyo Bunko*, No. 46, 1988, 7-25. Giovanni Arrighi, Takeshi Hamashita, and Mark Selden, *The Resurgence of East Asia: 500, 150 and 50 Year Perspectives* (London: Routledge, 2003). Giovanni Arrighi, *Mam Smith in Beijing* (New York: Verso, 2007).

30. Kenneth Pomeranz, *The Great Divergence: China, Europe, and the Making of the Modern World Economy* (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 2000).

31. Andre Gunder Frank, *Capitalism and Underdevelopment in Latin America* (New York: Monthly Review Press, 1967); *Mexican Agriculture, 1521-1630: Transformation of the Mode of Production* (New York: Cambridge Univ. Press, 2008; first published 1979); *World Accumulation, 1492-1789* (New York: Monthly Review Press, 2009; first published 1978)

32. Andre Gunder Frank, "A Theoretical Introduction to Five Thousand Years of World System History," *Review*, XIII, 2, Spring 1990, 155-250. Andre Gunder Frank, and Barry Gills, eds., *The World System: 500 Years or*



5,000? (Lanham, Maryland: Routledge, 1996).

33. Review, "ReOrientalism?" XXII, 3, 1999.

34. Andre Gunder Frank, "Multilateral Merchandise Trade Imbalances and Uneven Economic Development," *Journal of European Economic History*, V, 2, Fall 1976, 407-438.

35. Amiya Kumar Bagchi, *Perilous Passage: Mankind and the Global Ascendancy of Capital* (Lanham, Maryland: Rowman & Littlefield, 2005).

36. Immanuel Wallerstein, "The Itinerary of World- System Analysis; or, How to Resist Becoming a Theory," in J. Berger and M. Zelditch, Jr., eds., *New Directions in Contemporary Sociological Theory* (Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield, 2002), 358-376.

## درآمد: پیرامون مطالعه تغییر اجتماعی

شکل ۱: «تاراج رم به دست شارل پنجم»، چوبکندی که کتابی پیرامون «اعمال امپراتورانه و پیش‌بینی...» منتشرشده در استراسبورگ در حدود سال ۱۵۳۵ را مزین کرده است. این چوبکند تجلیل رخدادی است که موجب وابستگی سیاسی پدر مقدس به امپراتور مقدس رم شد و شارل را قدرت بی‌چون و چرای ایتالیا ساخت.





شکل ۱: «تاراج رم به دست شارل پنجم»، چوبکندی که کتابی پیرامون «اعمال امپراتورانه و پیش‌بینی...» منتشر شده در استراسبورگ در حدود سال ۱۵۳۵ را مزین کرده است. این چوبکند تجلیل رخدادی است که موجب وابستگی سیاسی پدر مقدس به امپراتور مقدس رم شد و شارل را قدرت بی‌چون‌وچرای ایتالیا ساخت.

تغییر همیشگی است. هیچ‌چیز هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند. هر دو کلیشه «راست»

است. ساختارها آن صخره‌های مرجانی روابط انسانی هستند که طی دوره‌های نسبتاً طولانی، وجودی پایدار دارند. اما ساختارها نیز زاده می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند.

در صورتی‌که نخواهیم مطالعه تغییر اجتماعی را همچون اصطلاحی هم‌معنا با

تمامیت دانش اجتماعی به کاربریم، معنای آن را بایستی به مطالعه تغییرات در آن

پدیده‌هایی محدود کنیم که از همه بادوام‌تر هستند - هرآینه خود تعریف دوام نیز



برحسب زمان و مکان تاریخی تغییر می‌پذیرد.

یکی از حکم‌های عمده دانش اجتماعی جهانی، این است که نقاط عطف بزرگی در تاریخ بشر وجود دارد. یکی از این نقاط عطف عموماً شناخته‌شده، انقلاب به اصطلاح نوسنگی یا کشاورزی است؛ هرچند فقط توسط معدودی از دانشمندان اجتماعی مطالعه شده است. نقطه عطف دیگر، پیدایش جهان مدرن است.

رویداد اخیر در کانون نگره دانش اجتماعی معاصر و نیز سده نوزدهم قرار دارد. بی‌گمان مباحثه‌ای بزرگ بر سر این درگرفته است که ویژگی‌های تعریفگر دوران مدرن چیست (و در پی آن، مرزهای زمانی آن کدامند). افزون بر این، اختلاف نظر بسیاری پیرامون نیروهای محرکه این فرایند تغییر وجود دارد. اما چنین می‌نماید که هماوایی گسترده‌ای بر سر این هست که تغییرات ساختاری بزرگی در جهان در چند صدسال گذشته رخ داده است، تغییراتی که جهان امروز را، به لحاظ کیفی، از جهان دیروز دگرسان کرده است. حتی آنان که فرض‌های فرگشت‌باورانه (۵۶)ی پیشرفت جبری را رد می‌کنند به این دگرسانی در ساختارها اذعان دارند.

اگر بخواهیم این «دگرسانی» را توصیف کرده و آن را توضیح دهیم، واحدهای درخور مطالعه کدامند؟ به یک معنا، بسیاری از مباحثات نظری عمده زمان ما را می‌توان به استدلال‌هایی پیرامون همین امر فروکاست. این کاوش بزرگ دانش اجتماعی معاصر است. بر این پایه، شایسته است اثری که مدعی تحلیل فرایند تغییر اجتماعی در جهان مدرن است را با سیر فکری کاوش مفهومی نویسنده آغاز کنیم.

من در آغاز به شالوده‌های اجتماعی ستیزه سیاسی در جامعه خود علاقه داشتم. گمانم بر این بود که با درک وجوه چنین ستیزه‌ای می‌توانم به عنوان یک انسان

منطقی در شکل‌دهی به آن جامعه سهمی داشته باشم. این امر مرا به دو مباحثهٔ بزرگ کشاند. یکی این بود که تا چه حد «همهٔ تاریخ، تاریخ کشاکش طبقاتی است». (۵۷) به تعبیری دیگر، آیا طبقه‌ها تنها واحدهای عامل اثرگذار در پهنه‌های اجتماعی و سیاسی هستند؟ یا همان‌گونه که وبر استدلال کرده، آیا طبقه تنها یکی از واحدهای سه‌گانه‌ای - طبقه، گروه منزلتی و حزب - است که وجود دارند و فرایند سیاسی با تعامل میان آنهاست که تبیین می‌گردد؟ هرچند پیش‌داوری‌های خود را در این زمینه داشتم، اما همچون پیشینیان خود دریافتم که نه تعریف این اصطلاحات و نه توصیف روابط آنها را نمی‌توان به راحتی روشن ساخت. بیش‌ازپیش احساس می‌کردم که این بیشتر یک پرسمان مفهومی است تا تجربی و برای حل این مباحثه، دست‌کم از نگاه من، بایستی مسائل را در بافت فکری بزرگ‌تری قرار داد.

دومین مباحثهٔ بزرگ، که با اولی ارتباط داشت، دراین‌باره بود که هماوایی بر سر ارزش‌ها در یک جامعهٔ معین تا چه حد می‌تواند وجود داشته باشد یا وجود دارد، و به فرض وجود این هماوایی، تا چه حد حضور یا نبود آن عملاً یک عامل مهم تعیین‌کنندهٔ کنش‌های انسان‌هاست. (۵۸) این مباحثه در پیوند با مباحثهٔ نخست است، چرا که تنها در صورتی این پرسش مطرح می‌شود که سرشت‌نشان بنیادین کشاکش اجتماعی در جامعهٔ مدنی را رد کنیم.

هرآینه، ارزش‌ها تن به مشاهده نمی‌دهند و من از مقدار زیادی نگره‌پردازی پیرامون ارزش‌ها، که اغلب، هم فاقد یک پایهٔ تجربی استوار بودند و هم با عقل سلیم سر ستیز داشتند، به ستوه آمدم. با این‌همه، روشن بود که انسان‌ها و گروه‌ها، کنش‌های خود را با ارجاع به ایدئولوژی‌ها توجیه می‌کنند. افزون بر این، روشن بود



که گروه‌ها همبسته‌تر، و در نتیجه به لحاظ سیاسی مؤثرتر می‌شوند، تا بدانجا که خودآگاه می‌گردند، بدین معنا که زبانی مشترک و یک جهان‌بینی (۵۹) را می‌پرورانند. حوزهٔ علاقهٔ تجربی‌ام را از جامعهٔ خود به آفریقا تغییر دادم، به این امید که یا نگره‌های مختلفی کشف خواهم کرد که با آنچه در آنجا یافته‌ام تأیید شده است، یا تجربهٔ سرزمین‌های دور، با جلب توجه‌ام به مسائلی که درگیر این صورت از دست می‌دادم، بر تیزبینی‌ام خواهد افزود. انتظار داشتم اولی اتفاق بیفتد. اما آنچه رخ داد دومی بود.

نخست در عصر استعمار به آفریقا رفتم و فرایند «استعمارزدایی» و سپس استقلال سیلی از دولت‌های فرمانفرما (۶۰) را شاهد بودم. چون سفیدپوست بودم، از حملهٔ بی‌امان ذهنیت استعماری اروپایی‌هایی که مدت‌ها مقیم آفریقا بودند، به ستوه آمده بودم. و چون هوادار جنبش‌های ملت‌باورانه (۶۱) بودم، با تحلیل‌های خشمگینانه و شور و شوق خوش‌بینانهٔ مبارزان جوان جنبش‌های آفریقا همدلی داشتم. طولی نکشید که کاشف به‌عمل آمد که نه‌تنها این دو گروه در مسائل سیاسی با هم اختلاف‌نظر دارند، بلکه با چارچوب‌های مفهومی یکسره متفاوتی به وضعیت می‌نگرند.

به‌طور کلی، در یک ستیزهٔ پیچیده، لگد مال‌شدگان، واقعیت موجود را هوشمندانه‌تر می‌بینند. زیرا به نفعشان است که با مشاهدهٔ درست، دورویی‌های فرمانروایان را افشا کنند. آنها زیاد در بند کژبینی ایدئولوژیکی نیستند. در اینجا نیز همین‌گونه بود. ملت‌باوران، واقعیتی که در آن زیسته بودند را یک «موقعیت استعماری» می‌دانستند، یعنی موقعیتی که در آن، هم کنش اجتماعی آنها و هم اروپایی‌هایی که در کنارشان به‌عنوان مدیر، مبلغ، معلم و سوداگر می‌زیستند، توسط قیدوبندهای

یک موجودیت حقوقی و اجتماعی واحد تعیین می‌شد. آنان دستگاه سیاسی را نیز استوار بر یک نظام کاستی می‌دانستند که رتبه، و در نتیجه پاداش در آن، بر پایه نژاد توزیع می‌شود.

ملت‌باوران آفریقایی مصمم به تغییر ساختارهای سیاسی‌ای بودند که درونشان می‌زیستند. من این داستان را در جای دیگری نقل کرده‌ام و اشاره به آن در اینجا تناسبی ندارد. چیزی که مربوط به اینجا است، این است که من از این راه متوجه شدم که تاچه‌حد جامعه به‌عنوان یک انتزاع، سخت محدود به نظام‌های سیاسی- قضایی به‌عنوان یک واقعیت تجربی است. این دیدگاه اشتباهی است که واحدی همچون یک «قبیله» را بگیریم و به‌دنبال تحلیل عملکرد آن بدون ارجاع به این واقعیت باشیم که در یک وضعیت استعماری، نهادهای حاکم یک «قبیله»، گذشته از اینکه «فرمانفرما» نیستند، به‌شدت توسط قوانین (و عرف) موجودیت بزرگتری محدود شده‌اند که خود بخشی ناگسستنی از آن، یعنی مستعمره آن هستند. درواقع این نکته مرا به این تعمیم بزرگ‌تر سوق داد که مطالعه سازمان اجتماعی، روی‌هم‌رفته، به دلیل عدم توجه گسترده به چارچوب حقوقی و سیاسی‌ای که هم سازمان‌ها و هم اعضای‌شان در درون آن عمل می‌کنند، نارساست.

در طلب کشف صفات عمومی یک وضعیت استعماری و توصیف چیزی برآمدم که «تاریخ طبیعی» آن می‌پنداشتم. به‌سرعت بر من روشن شد که باید دست‌کم برخی عوامل نظام جهانی را ثابت در نظر بگیرم. پس خود را به این تحلیل محدود ساختم که نظام مستعمراتی در مورد آن کشورهایی که در سده نوزدهم و بیستم مستعمره قدرت‌های اروپایی و «متصرفات برون‌مرزی» آنها بودند چگونه عمل کرد. با



ثابت‌در نظر گرفتن این عامل، احساس کردم می‌توانم گزاره‌های عموماً کاربرست‌پذیری پیرامون تأثیر تحمیل اقتدار استعماری بر زندگانی اجتماعی، انگیزه‌ها و وجوه مقاومت در برابر این اقتدار، سازوکارهایی که قدرت‌های مستعمراتی با آنها پا گرفتند و در جستجوی مشروعیت‌بخشی به قدرتشان برآمدند، ماهیت متناقض نیروهای که قادر به عمل در این چارچوب بودند، دلایل اینکه چرا انسان‌ها به سوی شکل‌دادن سازمان‌هایی سوق داده شدند که حکومت استعماری را به چالش کشید، و عناصر ساختاری‌ای که برای گسترش و پیروزی سیاسی نهایی جنبش‌های ضد استعماری ایجاد شدند، بیان کنم. واحد تحلیل در همه اینها سرزمین مستعمره بود؛ به همان شکلی که توسط قدرت اداره‌کننده تعریف شده بود.

به رخدادهایی که پس از استقلال برای این «دولت‌های نو» پیش آمد نیز علاقه‌مند بودم. اگرچه به نظر می‌رسید که مطالعه سرزمین‌های مستعمره بر علل ازکارافتادگی نظم سیاسی موجود تمرکز می‌کند، چنین می‌نمود که مطالعه دوره پسااستقلال، متمرکز بر مسئله‌ای مخالف است: چگونه اقتدار مشروع مستقر شده و حس عضویت در یک موجودیت سیاسی در میان شهروندان گسترش می‌یابد.

اما مطالعه دوره پسااستقلال به دشواری‌هایی برخورد. در وهله نخست، چنین می‌نمود که مطالعه سیاست پسااستقلال دولتهای آفریقایی و آسیایی، به معنای تعقیب سرخط اخبار باشد. بناچار ژرفای تاریخی نسبتاً کمی می‌توانست داشته باشد. افزون بر این، مسئله بغرنج آمریکای لاتین نیز بود. این دو وضعیت از جهات بسیاری با هم موازی می‌نمودند، و اندک‌اندک هر سه قاره را یک «جهان سوم» قلمداد کردند. اما کشورهای آمریکای لاتین ۱۵۰ سال به لحاظ سیاسی مستقل بوده‌اند. فرهنگ‌های

آنها به مراتب بیش از آسیا و آفریقا با سنت اروپایی در پیوند بود. چنین می‌نمود که پایه این کار بر بنیادی ناستوار قرار گرفته است.

در جست‌وجوی واحد تحلیل درخور، به «دولت‌ها در دوره پس از استقلال رسمی اما پیش از آنکه به چیزی دست یافته باشند که بتوان یکپارچگی ملی نامیدش» روی آوردم. این تعریف می‌توانست بیشتر یا همه آمریکای لاتین را، در همه یا بیشتر زمان‌ها تا دوران کنونی، در برگیرد. اما آشکارا ناحیه‌های دیگری را نیز در برمی‌گرفت. برای نمونه، ایالات متحده آمریکا، دست‌کم در دوره پیش از مثلاً جنگ داخلی را نیز شامل می‌شد. بی‌گمان اروپای خاوری را، دست‌کم تا سده بیستم و احتمالاً تا زمان حاضر در برمی‌گرفت. و حتی اروپای باختری و جنوبی را نیز، دست‌کم در سده‌های پیشتر شامل می‌شد.

از این‌رو، با این منطق وادار به تغییر توجهم به سوی اروپای اوایل دوران مدرن شدم. این تغییر توجه نخست مرا به سوی این مسئله سوق داد که چه چیزی را باید به‌عنوان نقطه آغاز این فرایند در نظر بگیرم، فرایندی که، به دلیل نیاز به ابزار مفهومی بهتر، به‌طور موقت به‌عنوان فرایند مدرن‌گری صورت‌بندی کرده بودم. افزون بر این، نه‌تنها مسئله نقاط آغاز، که نقاط پایان را نیز می‌بایست در نظر می‌گرفتم، مگر اینکه مایل به گنجاندن بریتانیا یا آلمان سده بیستم به‌عنوان نمونه‌های این فرایند اجتماعی بودم. از آنجا که این فرایند در نگاه نخست شک‌برانگیز می‌نمود، باید در مورد نقاط پایان فکر می‌شد.

در این مقطع، آشکارا درگیر الگوی توسعه و برداشت قدری تلویحی از مراحل توسعه بودم. این به‌نوبه خود دو مسئله را مطرح ساخت: معیارهایی برای تعیین مراحل، و



قیاس‌پذیری واحدها در روند تاریخ.

چند مرحله وجود داشته است؟ چند مرحله می‌توانست وجود داشته باشد؟ آیا صنعتی‌شدن، یک نقطه عطف است یا پیامد چند نقطه عطف سیاسی است؟ معنای تجربی اصطلاحی چون «انقلاب»، مثلاً در مورد انقلاب فرانسه یا انقلاب روسیه، در این بافت چه خواهد بود؟ آیا این مراحل تک‌خطی‌اند یا یک واحد می‌تواند «وارونه» حرکت کند؟ به نظر می‌رسید در یک باتلاق مفهومی گسترده پای نهاده‌ام. افزون بر این، بیرون‌آمدن از این باتلاق مفهومی، به دلیل نبود ابزارهای اندازه‌گیری معقول، بسیار دشوار بود. چگونه می‌شد گفت که فرانسه سده هفدهم، از برخی جهات، هم‌ارز با هندوستان سده بیستم است؟ ممکن بود غیر دانشگاهیان چنین بیانی را پوچ بشمارند. آیا آنها در اشتباه بودند؟ توسل‌جستن به فرمول‌های رایج درباره مزایای انتزاع علمی بسیار خوب بود، اما دشواری‌های عملی مقایسه بی‌اندازه می‌نمود. یک شیوه پرداختن به اندیشه «پوچ» مقایسه دو نمونه از چنین واحدهای ناهمگونی، پذیرش حقانیت آن اعتراض و افزودن یک متغیر دیگر- بافت جهانی هر عصر معین، یا آنچه ولفرام ابرهارد(۶۲) «زمان جهانی» نامیده است- بود. این بدان معنا بود که با آنکه فرانسه سده هفدهم ممکن است در برخی ویژگی‌های ساختاری با هند سده بیستم وجه اشتراک داشته باشد، آنها را باید در ابعاد بافت جهانی، بسیار متفاوت دید. این به‌لحاظ مفهومی روشن‌کننده بود، اما اندازه‌گیری را پیچیده‌تر ساخت. سرانجام اینکه، به نظر می‌رسید دشواری دیگری نیز هست. به فرض اینکه جوامع از «مراحل» عبور کرده‌اند، یعنی یک «تاریخ طبیعی» داشته‌اند، خود نظام جهانی چطور؟ آیا «مراحل» یا دست‌کم یک «تاریخ طبیعی» ندارد؟ اگر چنین است، آیا این به‌معنای



مطالعه فرگشت‌ها در درون فرگشت‌ها نیست؟ و به فرض که چنین باشد، آیا این نگره‌ای غیرعملی از کار در نمی‌آید؟ آیا نیاز به کمی ساده‌سازی ندارد؟

به نظر من داشت. در اینجا بود که یکسره، اندیشه برگزیدن دولت فرمانفرما یا آن مفهوم مبهم‌تر، جامعه ملی را به‌عنوان واحد تحلیل رها کردم. به این تصمیم رسیدم که هیچ‌کدام یک نظام اجتماعی نیستند و تنها می‌شود از تغییر اجتماعی در نظام‌های اجتماعی سخن گفت. تنها نظام اجتماعی در این الگو، نظام جهانی بود.

البته این فوق‌العاده ساده‌کننده بود. من یک سنخ واحد داشتم، نه واحدهایی در درون واحدها. می‌توانستم تغییرات دولت‌های فرمانفرما را به‌عنوان پی آیند فرگشت و برهم‌کنش (۶۳) نظام جهانی تبیین کنم. اما فوق‌العاده پیچیده‌کننده نیز بود. احتمالاً تنها یک نمونه از این واحد را در عصر مدرن داشتم. فرض کنید رأی من درست می‌بود، که واحد درست، تحلیل نظام جهانی بود و دولت‌های فرمانفرما نوعی ساختار سازمانی در میان سایر ساختارهای درون این نظام اجتماعی واحد در نظر گرفته می‌شد. آیا آنگاه کار دیگری جز نوشتن تاریخ آن می‌توانستم انجام دهم؟

من نه علاقه‌ای به نوشتن تاریخ این نظام جهانی داشتم و نه کاری برای کسب شناخت تجربی ضروری برای چنین تاریخی کردم. (و به دلیل ماهیت این نظام، اندک کسانی قادر به چنین کاری می‌بودند.) اما آیا ممکن است قوانینی درباره چنین نظام بی‌همتایی وجود داشته باشد؟ به یک معنای دقیق، البته که نمی‌تواند وجود داشته باشد. یک گزاره علی یا احتمالی، برحسب یک رشته از پدیده‌ها یا نمونه‌های همانند ساخته می‌شود. حتی اگر هدف، گنجاندن پدیده‌ها یا نمونه‌هایی در چنین رشته‌ای بود که احتمالاً یا حتی امکاناً در آینده رخ می‌داد، آنچه در اینجا می‌شد انجام داد،



افزودن رشته‌ای از نمونه‌های ممکن آینده به شبکه‌ای از نمونه‌های کنونی و گذشته نبود؛ بلکه، افزودن رشته‌ای از نمونه‌های ممکن آینده به رشته‌ای واحد از نمونه‌های گذشته و اکنون بود.

تنها یک «جهان مدرن» وجود داشته است. شاید روزی پدیده‌های قابل‌مقایسه‌ای در سیاره‌های دیگر، یا نظام‌های جهانی مدرن دیگری در این سیاره کشف گردد. اما اینجا و اینک، واقعیت روشن بود- فقط یک جهان مدرن. در اینجا بود که مماثله (۶۴) با ستاره‌شناسی به اندیشه‌ام آمد که ادعای تبیین قوانین حاکم بر کیهان را دارد، هرچند (تا آنجا که می‌دانیم) تاکنون تنها یک کیهان وجود داشته است.

ستاره‌شناسان چه‌کاری انجام می‌دهند؟ تا آنجا که من می‌فهمم، منطق استدلال‌های آنان شامل دو عملیات جداگانه می‌شود. آنها از قوانین برگرفته از مطالعه موجودیت‌های فیزیکی کوچک‌تر و قوانین فیزیک، بهره گرفته و استدلال می‌کنند که این قوانین (شاید با استثنای خاص معینی)، ممثلاً، برای کل نظام کیهان به‌مثابه کل صادق هستند. دوم اینکه، استدلال آنها پسینی (۶۵) است. اگر کل نظام، وضعیت معینی در زمان  $y$  داشته باشد، به‌احتمال زیاد در زمان  $x$  وضعیت خاصی داشته است.

هر دو روش پیچیده‌اند، به این دلیل که در حوزه کیهان‌شناسی، که مطالعه طرز کار نظام به‌مثابه کل است، فرضیات فوق‌العاده متضادی توسط ستاره‌شناسان معتبر ارائه شده است. درست چنین وضعیتی در تبیین‌های نظام جهانی مدرن وجود دارد، که احتمالاً برای مدتی همین‌گونه باقی می‌ماند. درحقیقت، پژوهشگران طرز کار نظام جهانی، احتمالاً از نظر میزان شواهد تجربی در دسترس خود وضعیت بهتری نسبت به پژوهشگران طرز کار کیهان دارند.

به‌هرروی، نکتهٔ ت. ج. ج. لاشر(۶۶) را نیز پیش‌چشم داشتم: «نباید تمامیت را با کلیت اشتباه گرفت. کل، چیزی بیش از بخش‌های گردآمده است، اما یقیناً کمتر نیز هست.» [۱]

من به دنبال توصیف نظام جهانی در سطح معینی از انتزاع، یعنی سطح فرگشت ساختارهای کل نظام بودم. تنها تا آنجا به توصیف رویدادهای جزئی توجه داشتم که به‌عنوان نمونه‌های معمول برخی سازوکارها بر کل نظام پرتو می‌افکندند، یا تا بدانجاکه نقاط عطف سرنوشت‌ساز تغییرات نهادی عمده بودند.

تا جایی می‌توان از پس چنین برنامه‌ای برآمد که داده‌های تجربی مناسبی در دسترس باشد، و این داده‌ها، دست‌کم تاحدی، به‌صورت اثری چندصدایی و بحث‌برانگیز وجود داشته باشد. خوشبختانه به نظر می‌رسد اکنون به دلیل شمار زیاد درون‌مایه‌های تاریخ مدرن چنین وضعیتی برقرار باشد.

یکی از اهداف عمدهٔ دانش اجتماعی مدرن کوشش برای دستیابی به کمی‌سازی یافته‌های پژوهشی بوده است. اما با توجه به اینکه بیشتر پژوهش‌های تاریخی از گزارش‌های بسیار روایی استفاده می‌کنند، به نظر نمی‌رسد دانش اجتماعی مدرن خود را معطوف به چنین کمی‌سازی‌ای کرده باشد. پس پایایی(۶۷) چنین داده‌هایی چیست

و تاچه‌حد می‌توان به‌سان اطمینان‌بخشی دست به استنتاج از داده‌های پیرامون عملکرد یک نظام بماهو نظام زد؟ این مصیبت بزرگ دانش اجتماعی سدهٔ بیستم است که بخش چنین بزرگی از دانشمندان اجتماعی در مواجهه با این معضل خود را باخته‌اند. داده‌های تاریخی در نگاه آنان مبهم و خام، و درنتیجه ناپایا می‌نمود. آنها گمان کردند که در این مورد کاری نمی‌توان کرد و از این‌رو، پرهیز از به‌کاربردن آنها



بهترین کار است. و بهترین راه حل به کارنبردن آنها، صورت‌بندی مسئله به گونه‌ای است که استفاده از آنها نشان داده نشده باشد.

بدین‌سان کمیت‌پذیری داده‌ها پرسمان پژوهش را تعیین می‌کرد، و این نیز دستگاه مفهومی‌ای که داده‌های تجربی با آن تعریف و پردازش می‌شدند را مشخص می‌ساخت. لختی درنگ آشکار می‌کند که این یعنی وارونه‌سازی فرایند علمی. مفهوم‌پردازی، دست‌کم در بیشتر اوقات، باید ابزارهای پژوهش را تعیین کند، نه برعکس. میزان کمّی‌سازی باید صرفاً انعکاس بیشینه دقتی باشد که برای پرسمان‌ها و روش‌های معین، در نقاط معینی از زمان، امکان‌پذیر است. کمّی‌سازی بیشتر همیشه مطلوب است، اما درحدی که فراخور پرسش‌هایی که از اندیشه‌ورزی مفهومی برآمده‌اند باشد. در این مرحله از تحلیل نظام جهانی، میزان کمّی‌سازی انجام‌شده و قابل تحقق، محدود است. ما نهایت سعی خود را می‌کنیم و سپس پیش می‌رویم. سرانجام، مسئله عینیت و تعهد پیش‌روی‌مان است. معتقد نیستم دانش اجتماعی‌ای وجود داشته باشد که متعهد نباشد. اما این بدان معنا نیست که عینیت ممکن نیست. پیش از هر چیز بایستی شرایطمان را به روشنی مشخص کنیم. در سده نوزدهم، در طغیان علیه آثار افسانه‌وار تاریخ‌نویسی بسیار کهن، آرمان نقل تاریخ، چنانکه درحقیقت بوده است (۶۸)، به ما داده شد. اما واقعیت اجتماعی زودگذر است. در اکنون وجود دارد و همچنان که به گذشته می‌رود، ناپدید می‌گردد. گذشته را تنها می‌توان همان‌گونه که حقیقتاً هست نقل کرد، نه آن‌گونه که بود. زیرا بازگفت گذشته، کنش اجتماعی اکنون است که به دست انسان‌های اکنون انجام‌گرفته و بر نظام اجتماعی اکنون تأثیر می‌گذارد.

«حقیقت» تغییر می‌کند چون جامعه تغییر می‌کند. در هر زمان معین، هیچ‌چیز پی‌درپی نمی‌آید؛ همه‌چیز هم‌زمان است، حتی آنچه گذشته است. و در اکنون، ما همه به‌ناگزیر محصول پس‌زمینه، تربیت، شخصیت و نقش اجتماعی خود و فشارهای ساخت‌مندی هستیم که درونشان دست‌به‌عمل می‌زنیم. این بدان معنا نیست که هیچ اختیاری وجود ندارد. یکسره به‌وارون؛ یک نظام اجتماعی و همه نهادهای تشکیل‌دهنده آن، از جمله دولت‌های فرمانفرمای جهان مدرن، جایگاه طیف گسترده‌ای از گروه‌های اجتماعی- در تماس، در تبانی و مهم‌تر از همه، در ستیز با یکدیگر- هستند. از آنجاکه ما همه به چندین گروه تعلق داریم، اغلب باید در مورد اولویت‌هایمان تصمیم بگیریم. دانش‌پژوهان و دانشمندان از این بایسته مستثنا نیستند. همچنین این تصمیم به نقش‌های غیرعلمی و صرفاً سیاسی آنان در نظام اجتماعی محدود نمی‌شود.

بی‌گمان، دانش‌پژوه یا دانشمند بودن به معنای ایفای نقشی ویژه در نظام اجتماعی است، نقشی یکسره متفاوت از نقش مدافع یک گروه خاص. نمی‌خواهم نقش مدافع یک گروه را بی‌اهمیت جلوه دهم. این نقشی ضروری و محترم است، اما نه مانند نقش یک دانش‌پژوه یا دانشمند. نقش او این است که در چارچوب تعهدات خود واقعیت کنونی پدیده‌های مورد مطالعه‌اش را تشخیص دهد تا بتواند اصول عامی را از این مطالعه استنتاج کند، اصولی که در نهایت کاربردهای خاصی داشته باشند. به این معنا، هیچ حوزه مطالعاتی‌ای وجود ندارد که به دیگر حوزه‌ها «مربوط» نباشد؛ چراکه، فهم مناسب پویای اجتماعی اکنون مستلزم یک دریافت نظری است که فقط می‌تواند بر پایه مطالعه گسترده‌ترین دامنه ممکن از پدیده‌ها، شامل همه زمان‌ها و مکان‌های



تاریخی، استوار شود.

هنگامی که از «واقعیت کنونی» پدیده‌ها سخن می‌گوییم، منظورم این نیست که برای تقویت ادعاهای سیاسی یک حکومت، مثلاً یک باستان‌شناس، باید حکم کند که دست‌ساخته‌هایی که کشف می‌کند متعلق به یک گروه هستند، درحالی‌که درحقیقت معتقد است به گروه دیگری تعلق دارند. منظورم این است که کل کار باستان‌شناسی، از آغاز آن- سرمایه‌گذاری اجتماعی در این شاخه از فعالیت علمی، جهت‌گیری پژوهش، ابزارهای مفهومی، شیوه‌های چکیده‌سازی و مراوده نتایج- تابع اکنون اجتماعی هستند. طور دیگری اندیشیدن، در بهترین حالت خودفریبی است. عینیت در درون این چارچوب به معنای درستکاری است.

عینیت تابع کل نظام اجتماعی است. تا بدانجا که نظام نامتوازن است، با توجه به تمرکز انواع خاصی از فعالیت پژوهشی در دست گروه‌هایی خاص، نتایج به نفع این گروه‌ها دچار «سوگیری» خواهد شد.

عینیت، بردار(۶۹) توزیع سرمایه‌گذاری اجتماعی در فعالیت‌هایی است که توسط اشخاصی انجام می‌گیرد که، بسانی متوازن، از همه گروه‌های عمده نظام جهانی برخاسته‌اند. با توجه به این تعریف، ما امروز یک دانش اجتماعی عینی نداریم. از سوی دیگر، در آینده‌ای نه‌چندان دور، این خواسته‌ای غیرعملی نیست.

گفتیم که مطالعه نظام‌های جهانی، به دلیل عدم امکان یافتن نمونه‌های قابل‌مقایسه، فوق‌العاده پیچیده است. افزون بر این، همه کنشگران پهنه سیاسی، بی‌پرده، به تأثیر اجتماعی گزاره‌هایی در مورد نظام جهانی واقفند. از این‌رو، فشارهای اجتماعی بر دانش‌پژوهان و دانشمندان، به شکل نظارت اجتماعی نسبتاً شدید بر

فعالیت‌هایشان، در این حوزه فوق‌العاده زیاد است. افزون بر معضلات روش‌شناختی، این هم علت دیگری برای بی‌میلی دانش‌پژوهان به فعالیت در این حوزه است. اما برعکس، به همین دلیل است که انجام چنین کاری اهمیت دارد. توانایی انسان در مشارکت هوشمندانه در فرگشت نظام خود، بسته به توانایی او در درک کل است. هرچه این کار را دشوارتر ارزیابی کنیم، زودتر آغازکردنش اهمیت بیشتری می‌یابد. البته به‌نفع همه گروه‌ها نیست که این کار انجام شود. در اینجا تعهد ما وارد می‌شود. تعهد ما بستگی به تصویرمان از یک جامعه خوب دارد. اگر خواستار جهانی برابری‌خواهانه‌تر و آزادیخواهانه‌تر هستیم، باید شرایط تحقق آن را درک کنیم. انجام این کار، پیش از هر چیز نیازمند شرح روشنی از ماهیت و فرگشت پیشین نظام جهانی مدرن و دامنه تحولات ممکن در اکنون و آینده است. این نوع شناخت، قدرت خواهد بود (۷۰). و در چارچوب تعهداتم، قدرتی خواهد بود که بیش از همه به سود آن گروه‌هایی است که نماینده منافع بخش‌های بزرگ‌تر و ستم‌دیده‌تر جمعیت جهان هستند.

باری، با این ملاحظات بود که آغاز به تحلیل عناصر تعیین‌کننده نظام جهانی مدرن کردم. به پایان رساندن این کار، به‌رغم اینکه قرار است کاری مقدماتی باشد، به چندین جلد خواهد انجامید.

من این کار را، دست‌کم در آغاز، به چهار بخش اصلی تقسیم کرده‌ام که با آنچه اینک چهار عصر بزرگ نظام جهانی مدرن می‌پندارم متناظر هستند. این جلد به خاستگاه‌ها و شرایط اولیه نظام جهانی، یعنی نظام جهانی اروپا خواهد پرداخت. آغاز و پایان این کتاب تقریباً ۱۴۵۰ - ۱۶۴۰ است. جلد دوم به تحکیم این نظام، حدوداً



بین سال‌های ۱۶۴۰ و ۱۸۱۵ خواهد پرداخت. جلد سوم به تبدیل اقتصاد جهانی به یک بنگاه اقتصادی جهانگیر خواهد پرداخت که با دگرگونی فناورانه صنعت‌داری (۷۱) مدرن ممکن شد. این گسترش چنان ناگهانی و چنان سترگ بود که نظام عملاً وادار به بازآفرینی شد. این دوره حدوداً ۱۸۱۵ - ۱۹۱۷ است. جلد چهارم به تحکیم این اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه از سال ۱۹۱۷ تا اکنون، و تنش‌های «انقلابی» خاصی خواهد پرداخت که این تحکیم بدانها دامن زده است.

بخش عمده‌ای از دانش اجتماعی معاصر، حتی آنجا که در نهان به روان‌شناسی اجتماعی تغییر نیافته، به مطالعه گروه‌ها و سازمان‌ها بدل شده است. این اثر اما، نه به مطالعه گروه‌ها، که به نظام‌های اجتماعی می‌پردازد. وقتی یک نظام اجتماعی را مطالعه می‌کنیم، دسته‌بندی‌های کلاسیک درون دانش اجتماعی بی‌معنا می‌شوند. انسان‌شناسی، اقتصاد، دانش سیاسی، جامعه‌شناسی- و تاریخ- همگی دسته‌بندی‌های رشته‌ای هستند که ریشه در برداشت لیبرالی خاصی از دولت و رابطه آن با بخش‌های کارکردی و جغرافیایی نظم اجتماعی دارد. اینها، در صورتی که تمرکز مطالعه بر سازمان‌ها باشد، معنای خاص محدودی دارند. و در صورتی که تمرکز بر نظام اجتماعی باشد، کاملاً بی‌معنا می‌شوند. من نه یک رویکرد چندرشته‌ای به مطالعه نظام‌های اجتماعی، بلکه یک رویکرد تک‌رشته‌ای را لازم می‌دانم. امیدوارم محتوای اصلی این کتاب، منظورم از این عبارت و اهمیت آن از نگاه من را روشن سازد.

۱. Die Überwindung des europfiozentrischen Geschichtsbildes (۱۹۵۴), ۱۵.

به نقل از

by G. Barraclough in H. P. R. Finberg, ed., Approaches to History: A  
Symposium (Univ. of Toronto Press, ۱۹۶۲, ۹۴).



## پیش درآمدی از سده های میانه



شکل ۲: «شکار روباه»، برگرفته از هاوسبوک میان سده‌ای<sup>۱</sup>، نگارگری با جوهر، به دست هنرمند آلمانی ناشناس، مشغول به کار در سال‌های ۱۴۷۵ – ۱۴۹۰، نام بردار به استاد هاوسبوک<sup>۲</sup>.

### ۱. Das Mittelalterliche Hausbuch

### ۲. the Master of the Housebook

در اواخر سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم، آنچه می‌توان اقتصاد جهانی اروپا خطابش کرد، پا به عرصه وجود گذاشت. این اقتصاد جهانی یک امپراتوری نبود و



درعین حال فراختر از یک امپراتوری بزرگ بود و در برخی ویژگی‌ها با آن اشتراک داشت. اما این اقتصاد جهانی متفاوت و جدید بود. نوعی نظام اجتماعی بود که پیش از این جهانیان به چشم خود ندیده بودند، و ویژگی متمایز نظام جهانی مدرن است. برخلاف امپراتوری‌ها، دولت‌شهرها و دولت‌ملت‌ها، یک موجودیت اقتصادی است نه سیاسی. درواقع، این اقتصاد جهانی، درست در درون کران‌های (۷۲) خود (سخن گفتن از مرزها (۷۳) دشوار است)، امپراتوری‌ها، دولت‌شهرها و «دولت ملت» های برآینده را در برمی‌گیرد. این یک نظام «جهانی» است، نه بدین دلیل که کل جهان را دربرمی‌گیرد، بلکه بدین دلیل که از هر واحد سیاسی به لحاظ حقوقی تعریف شده‌ای بزرگتر است. و یک «اقتصاد جهانی» است؛ زیرا پیوستگی بنیادین میان بخش‌های نظام یک پیوستگی اقتصادی است، هرچند که این پیوستگی، تا حدی، با پیوندهای فرهنگی و سرانجام، چنانکه خواهیم دید، با ترتیبات سیاسی و حتی ساختارهای اتحادی (۷۴) تقویت شد.

در برابر، امپراتوری یک واحد سیاسی است. برای نمونه، شموئیل آیزنشتات (۷۵) آن را این گونه تعریف کرده است:

اصطلاح امپراتوری معمولاً برای مشخص کردن یک نظام سیاسی دربرگیرنده سرزمین‌های گسترده و با نسبت بالای تمرکز به کاربرده شده است که مرکز آن، نظر به اینکه هم در شخص امپراتور و هم در نهادهای سیاسی مرکزی تجسم یافته است، یک موجودیت خودفرمان را تشکیل می‌دهد. افزون بر این، هرچند امپراتوری‌ها معمولاً بر مشروعیت سنتی استوار بوده‌اند، اغلب، شامل جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی



گسترده‌تر و بالقوه جهانشمولی نیز بوده‌اند که فراتر از جهت‌گیری بخش‌های

تشکیل‌دهنده‌شان رفته‌اند. [ ۱ ]

به این معنا، امپراتوری‌ها به مدت ۵۰۰۰ سال یک ویژگی ثابت صحنهٔ جهانی بودند. پیوسته در هر نقطهٔ معینی از زمان، شماری از چنین امپراتوری‌هایی در بخش‌های مختلفی از جهان وجود داشت. تمرکز سیاسی امپراتوری، هم‌زمان هم قوت آن و هم ضعف آن بود. قوت آن در این واقعیت نهفته است که جریان‌ات اقتصادی از پیرامون به مرکز را، با توسل به‌زور (خراج و مالیات‌ستانی) و مزایای انحصاری در تجارت تضمین می‌کرد. ضعف آن در این واقعیت نهفته است که با گرایش ساختار سیاسی به جذب بیش‌ازحد سود، دیوان‌سالاری به یک ضرورت بدل می‌شد، به‌ویژه که سرکوب و بهره‌کشی به شورش می‌انجامید و هزینه‌های نظامی را افزایش می‌داد. [ ۲ ]

امپراتوری‌های سیاسی یک ابزار ابتدایی برای سلطهٔ اقتصادی هستند. به یک سخن، ابداع فناوری‌ای که افزایش جریان مازاد از اقشار پایین به اقشار بالا، از پیرامون به مرکز و از اکثریت به اقلیت را با حذف یک روستا ساخت سیاسی «زائد» بیش‌ازحد دست‌وپاگیر امکان‌پذیر سازد، دست‌آورد اجتماعی جهان مدرن است.

گفتم که اقتصاد جهانی ابداع جهان مدرن است. اما نه به‌طور کامل. اقتصادهای جهانی پیش‌ازاین وجود داشتند. اما آنها همواره به امپراتوری بدل می‌شدند: چین، ایران، روم. اقتصاد جهانی مدرن شاید همین مسیر را پیموده باشد- به‌راستی گاه چنین می‌نمود که دست به چنین کاری خواهد زد- اما فنون سرمایه‌داری مدرن و فناوری دانش مدرن، که همان‌گونه که می‌دانیم تاحدی در پیوند با یکدیگرند، این

اقتصاد جهانی را، بی‌آنکه نیازی به ایجاد یک ساختار سیاسی یکپارچه باشد، قادر به رشد، تولید و گسترش کردند. [ ۳ ]

کار سرمایه‌داری، ارائه یک منبع جایگزین و پرمفعت‌تر تخصیص مازاد (دست‌کم در بلندمدت، پرمفعت‌تر) است. امپراتوری سازوکاری است برای گردآوری خراج، که در انگاره پرمعنای فردریک لین(۷۶)، «به معنای وجوه دریافتی برای حمایت است، اما وجوهی بیش از هزینه اعمال حمایت.» [ ۴ ] در یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه، نیروی سیاسی برای حفظ (یا دست‌کم، کسب) حقوق انحصاری به کار گرفته می‌شود. دولت بیشتر به وسیله‌ای برای تضمین شرایط خاص تجارت در دیگر تراکنش‌های اقتصادی بدل می‌گردد تا بنگاه اقتصادی مرکزی. بدین‌سان، عملکرد بازار (نه عملکرد آزاد، اما با این‌حال، عملکرد آن) موجب ایجاد انگیزه‌هایی برای افزایش بهره‌وری و همه پیامدهای همراه با توسعه اقتصادی مدرن می‌شود. پهنه‌ای که این فرایندها درون آن رخ می‌دهند، «اقتصاد جهانی» است.

چنین می‌نماید که یک اقتصاد جهانی اندازه محدودی داشته باشد. فردیناند فرید(۷۷) مشاهده می‌کند که:

با در نظر گرفتن همه عوامل، نتیجه می‌گیریم که فضای اقتصاد «جهان‌گستر» در رم باستان را می‌شد با بهره‌گیری از بهترین وسایل ترابری در حدود ۴۰ تا ۶۰ روز طی کرد... اینک در دوران ما [ ۱۹۳۹ ] نیز، طی کردن فضای اقتصاد جهانی مدرن، اگر از مجاری عادی ترابری کالا استفاده کنیم، ۴۰ تا ۶۰ روز طول می‌کشد. [ ۵ ]



و فرنان برودل(۷۸) می‌افزاید که این را می‌توان در مورد محدوده زمانی جهان

مدیترانه در سده شانزدهم نیز گفت. [ ۶ ]

در اینجا خاستگاه‌ها و طرز کار این اقتصاد جهانی اروپایی ۶۰ روزه [ ۷ ] در سده شانزدهم مدنظر ماست. باین‌همه، باید به خاطر سپرد که اروپا تنها اقتصاد جهانی این دوران نبود. اقتصادهای جهانی دیگری نیز بودند. [ ۸ ] اما اروپا به‌تنهایی در مسیر توسعه سرمایه‌دارانه‌ای قدم نهاد که قادرش ساخت تا از دیگران پیشی بجوید. چگونه و چرا این امر اتفاق افتاد؟ بگذارید در آغاز ببینیم که در سه سده پیش از ۱۴۵۰ چه اتفاقاتی در جهان افتاد. در سده دوازدهم، نیمکره خاوری مجموعه‌ای از امپراتوری‌ها و خرده‌جهان‌ها را در برداشت که بسیاری‌شان در سرحدات به یکدیگر می‌پیوستند. در آن زمان مدیترانه مرکز تجارتی بود که بیزانس، دولت‌شهرهای ایتالیا، و تا حدی، بخش‌های آفریقای شمالی در آن با هم تلاقی می‌کردند. مجموعه اقیانوس هند- دریای سرخ مرکز تجارت دیگری را تشکیل می‌داد. منطقه چین سومین مرکز بود. گستره آسیای مرکزی، از مغولستان تا روسیه، چهارمین مرکز بود. حوزه بالتیک در آستانه تبدیل به پنجمین مرکز تجارت بود. باین‌همه، اروپای شمال باختری، از نظر اقتصادی، یک منطقه بسیار حاشیه‌ای بود. شیوه یا سازمان اجتماعی اصلی در آنجا چیزی بود که سپس‌تر فئودالیسم خوانده شد.

بایستی آگاه باشیم که فئودالیسم چه چیزی نبود. فئودالیسم یک «اقتصاد طبیعی»، یعنی یک اقتصاد خودبسندۀ نبود. فئودالیسم اروپای باختری از فروپاشی یک امپراتوری سر بر آورد، فروپاشی‌ای که هرگز در واقعیت یا حتی رسماً(۷۹) همه‌گیر نبود. [ ۹ ] افسانه امپراتوری رم هنوز یک انسجام خاص فرهنگی، و حتی حقوقی به

این ناحیه می‌بخشید. مسیحیت به‌مثابه مجموعه‌ای از پارامترها به کار گرفته می‌شد که کنش اجتماعی در درون آن صورت می‌گرفت. اروپای فئودالی یک «تمدن» بود، نه یک نظام جهانی.

اینکه تصور کنیم مناطقی که فئودالیسم در آنها وجود داشت دارای دو اقتصاد بوده‌اند، یک اقتصاد بازار شهرک‌ها(۸۰) و یک اقتصاد خودبسنده مانورهای(۸۱) روستایی، معقول نخواهد بود. در سده بیستم، این رویکرد به جهان به اصطلاح توسعه‌نیافته با عنوان نگره «اقتصاد دوگانه»(۸۲) مشخص شده است. در عوض، همان‌گونه که دنیل ثورنر(۸۳) بیان می‌کند:

اگر اقتصادهای دهقانی را منحصراً معطوف به معیشت خود، و اصطلاح «سرمایه‌دارانه» را هرگونه جهت‌گیری به‌سوی «بازار» بپنداریم، بی‌گمان خود را فریب داده‌ایم. معقول‌تر آن است که با این فرض آغاز کنیم که اقتصادهای دهقانی(۸۴)، سده‌های بسیاری، هردو جهت‌گیری را داشته‌اند. [ ۱۰ ]

سده‌های بسیاری؟ چند سده؟ ب. ه. اسلیشر فن بات(۸۵)، در اثر اصلی خود درباره تاریخ ارضی اروپا، نقطه عطف را در حدود ۱۱۵۰ ب.م می‌داند. او بر این باور است که حتی پیش از این زمان نیز، اروپای باختری مشغول کشاورزی معیشتی نبوده، بلکه از ۵۰۰ ب.م تا حدود ۱۱۵۰ ب.م مشغول «مصرف مستقیم کشاورزی» بوده است، یعنی یک نظام دارای خودبستگی جزئی که در آن، درحالی‌که بیشتر افراد به تولید خوراک خود می‌پردازند، آن را به شکل دادوستد کالا به کالا به جمعیت غیر کشاورز عرضه



می‌کنند. او اروپای باختری را، از ۱۱۵۰ ب.م به بعد، در مرحله «مصرف غیرمستقیم کشاورزی» می‌داند، مرحله‌ای که همچنان در آن قرار داریم.

پس هنگامی که از فئودالیسم اروپای باختری سخن می‌گوییم، آنچه باید در ذهن مجسم کنیم، مجموعه‌ای از اقتصادهای ریزاندام است که جمعیت و بهره‌وری‌شان به آرامی رو به افزایش بود، و سازوکارهای حقوقی آن تضمین می‌کرد که عمده‌مآزاد به‌سوی موجرانی(۸۶) می‌رود که جایگاه والاتباری داشته و نظارت بر دستگاه قضایی را در دست داشتند. چون بخش زیادی از این مآزاد جنسی(۸۷) بود، منفعت کمی دربر داشت مگر آنکه فروخته می‌شد. شهرک‌ها رشد کرده و به پشتوانه‌ای برای صنعتگرانی(۸۸) بدل شدند که مآزاد را خریده و آن را با فراورده‌هایشان مبادله می‌کردند. یک طبقه سوداگر(۸۹) از دو سرچشمه سر برآورد: از یک سو، کارگزاران موجران که گاه مستقل می‌شدند، و نیز دهقانان میانه‌حالی که پس از پرداخت حق ارباب(۹۰)، مآزاد کافی برای فروش در بازار برایشان باقی می‌ماند [ ۱۲ ]؛ از سوی دیگر، کارگزاران مقیم شهرک‌های سوداگران مسافت‌های دور (اغلب مستقر در دولت‌شهرهای شمال ایتالیا و سپس‌تر، در شهرهای اتحاد هانز(۹۱)) که به سبب ارتباطات ضعیف و در نتیجه، اختلاف قیمت‌های شدید یک ناحیه نسبت به ناحیه دیگر، به‌ویژه زمانی که نواحی خاصی دچار بلایای طبیعی می‌شدند، سرمایه گردآوردند. [ ۱۳ ] هرآینه، با رشد شهرک‌ها، پناهگاهی دمدست و جایی برای به‌کارگیری دهقانان فراهم آمد و موجب تغییر برخی شرایط مراوده با مانور شد. [ ۱۴ ]

فئودالیسم به‌عنوان یک نظام را نباید چیزی در تضاد با تجارت پنداشت. در برابر، تا نقطه خاصی، فئودالیسم و گسترش تجارت با هم سازگاری داشتند. کلود کائن(۹۲)

اظهار می‌کند که هرچند دانش‌پژوهان اغلب این پدیده را در ناحیه‌هایی غیر از اروپای باختری مشاهده کرده‌اند، [ ۱۵ ] شاید به دلیل چشم‌پندهای ایدئولوژیکی از توجه به همین پدیده در فئودالیسم باختری وامانده‌اند. «پس با توجه به امکان همگرایی توسعه فئودالیسم و بازرگانی، تنها تا مرحله خاصی از توسعه، باید از این دیدگاه در تاریخ باخترزمین بازنگری کنیم.» [ ۱۶ ]

درعین‌حال، یک نظام فئودالی، در مقایسه با تجارت محلی، تنها تا اندازه محدودی می‌توانست پشتیبان تجارت دوربرد باشد. زیرا تجارت دوربرد تجارت تجملات بود، نه کالاهای عمده (۹۳). تجارتی بود که از اختلاف قیمت‌ها سود می‌برد و وابسته به بی‌قیدوبندی سیاسی و امکانات اقتصادی ثروتمندان حقیقی بود. تنها با گسترش تولید در چارچوب یک اقتصاد جهانی مدرن بود که تجارت دوربرد توانست خود را تاحدی به تجارت کالاهای عمده بدل کند، تجارتی که به‌نوبه خود فرایند تولید گسترده را تغذیه کرد. تا آن زمان، همان‌گونه که اوون لاتیمر (۹۴) اشاره می‌کند، به‌راستی تجارتی به‌معنای امروزی وجود نداشت:

حتی تا زمان (دست‌کم) مارکوپولو، تجارت سوداگری که پا را فراتر از محدوده خود می‌گذاشت، سخت وابسته به هوی و هوس زورمندان بود.... ضرورتی در مسافت‌های دور بیشتر شامل تحفه، اشیای کمیاب و تجملات می‌شد تا عرضه کالاهای عمده.... سوداگر به دنبال کسانی بود که می‌توانستند پاداش و حمایت ارائه دهند.... اگر بازرگان بداقبالی می‌بود، اموالش چپاول می‌شد یا تا سرحد نابودی بر کالاهایش مالیات بسته می‌شد؛ اما اگر خوش‌اقبال می‌بود، احتمال اینکه بهای



اقتصادی کالاهایش را دریافت کند بیشتر بود تا اینکه مورد الطاف ملوکانه قرار گیرد. ساختار تجارت ابریشم و بسیاری تجارت‌های دیگر، بیشتر یک ساختار باج‌گیرانه بود تا تجاری. [ ۱۷ ]

پس، سطح فعالیت تجاری محدود بود. فعالیت اقتصادی اصلی همان تولید خوراک و پیشه‌وری(۹۵) بود که در مناطق کوچک اقتصادی دادوستد می‌شد. با این‌همه، مقیاس این اقتصاد به آرامی روبه‌گسترش بود. و هسته‌های گوناگون اقتصادی در نتیجه آن گسترش یافت. زمین‌های سرحدی جدیدی کشت شدند. شهرک‌های جدیدی برپا شدند. جمعیت رشد کرد. جنگ‌های صلیبی برخی مزایای یغمای مستعمرات را فراهم آورد. و سپس، در سده چهاردهم، این گسترش متوقف شد. از نواحی زیر کشت کاسته شد. جمعیت کاهش یافت. و به نظر می‌رسید که در سراسر اروپای فئودالی و فراتر از آن «بحرانی» وجود دارد که نشان از جنگ، بیماری و مشقت اقتصادی بر پیشانی داشت. این «بحران» از کجا آمد و پیامدهای آن چه بود؟ نخست اینکه، به چه معنا با یک بحران روبه‌رویم؟ در اینجا با اختلاف‌نظرهایی مواجهیم که بیشتر بر سر توصیف فرایند است، تا امر مورد تأکید در تبیین علی. ادووار پروا(۹۶) این مسئله را، در درجه اول، مسئله نقطه بهینه‌ای که یک فرایند گسترش بدان دست یافته، مسئله اشباع جمعیت، یعنی «تراکمی عظیم، با توجه به وضعیت هنوز ابتدایی فناوری ارضی و صنعتگری» می‌داند. [ ۱۸ ] و با فقدان گاوآهن و کود بهتر، نمی‌شد کاری برای بهبود وضعیت انجام داد. این امر به کمبود خوراک انجامید که به نوبه خود، موجب شیوع بیماری‌های همه‌گیر شد. با وجود عرضه ثابت

پول، قیمت‌ها افزایش معقولی داشتند که به اجاره‌گیران آسیب می‌زد. سپس وخامت آهسته‌آهسته با آغاز جنگ صدساله در ۱۳۳۵ - ۱۳۴۵ حاد شد، جنگی که نظام‌های دولتی اروپای باختری را به یک اقتصاد جنگی کشاند، با این نتیجه‌خاص که نیاز به مالیات‌ها افزایش یافت. مالیات‌ها، که بر عوارض سنگین فئودالی افزوده شده بود، برای تولیدکنندگان بسیار زیاد بود و به یک بحران نقدینگی (۹۷) انجامید که به‌نوبه‌خود، موجب بازگشت به مالیات‌های غیرمستقیم و جنسی شد. بدین‌سان یک دور نزولی آغاز شد: هزینه‌های مالی به کاهش مصرف انجامید، که منجر به کاهش تولید و گردش پول شده و مشکلات نقدینگی را بیشتر افزایش داد، که این نیز به استقراض سلطنتی و سرانجام ورشکستگی خزانه محدود سلطنتی انجامید، که به‌نوبه‌خود، یک بحران اعتبار را پدید آورد که موجب احتکار شمش شد، که به‌نوبه‌خود، الگوی تجارت بین‌المللی را به هم می‌ریخت. افزایش سریعی در قیمت‌ها رخ داده و موجب کاهش بیشتر حاشیه معیشت شد، و این نیز آثار زیان‌بار خود را بر جمعیت گذاشت. زمین‌دار (۹۸)، مشتری‌ها و اجاره‌داران را از دست داد. صنعتگر مشتری‌ها را از دست داد. توجه‌ها از زمین‌های کشت‌پذیر به مرتع جلب شد؛ زیرا به نیروی انسانی کمتری نیاز داشت. اما پشم نیز مشکل مشتری داشت. دستمزدها افزایش یافت، که هزینه خاصی برای زمین‌داران کوچک و میان‌مایه بود، و آنان نیز برای حمایت در برابر افزایش دستمزدها به دولت روی آوردند. «تجزیه زمین برای تولید مانوری، که پس از ۱۳۵۰ پیوسته شدیدتر می‌شد، گواهی است بر افت شدید مداوم... میان‌مایگی (۹۹) در دوران رکود (۱۰۰)». [ ۱۹ ]

رکود ظاهراً پیامد نامعمولی است. می‌توان سناریوی زیر را انتظار داشت. کاهش



پول، قیمت‌ها افزایش معقولی داشتند که به اجاره‌گیران آسیب می‌زد. سپس وخامت آهسته‌آهسته با آغاز جنگ صدساله در ۱۳۳۵ - ۱۳۴۵ حاد شد، جنگی که نظام‌های دولتی اروپای باختری را به یک اقتصاد جنگی کشاند، با این نتیجه‌خاص که نیاز به مالیات‌ها افزایش یافت. مالیات‌ها، که بر عوارض سنگین فئودالی افزوده شده بود، برای تولیدکنندگان بسیار زیاد بود و به یک بحران نقدینگی (۹۷) انجامید که به‌نوبه‌خود، موجب بازگشت به مالیات‌های غیرمستقیم و جنسی شد. بدین‌سان یک دور نزولی آغاز شد: هزینه‌های مالی به کاهش مصرف انجامید، که منجر به کاهش تولید و گردش پول شده و مشکلات نقدینگی را بیشتر افزایش داد، که این نیز به استقراض سلطنتی و سرانجام ورشکستگی خزانه محدود سلطنتی انجامید، که به‌نوبه‌خود، یک بحران اعتبار را پدید آورد که موجب احتکار شمش شد، که به‌نوبه‌خود، الگوی تجارت بین‌المللی را به هم می‌ریخت. افزایش سریعی در قیمت‌ها رخ داده و موجب کاهش بیشتر حاشیه معیشت شد، و این نیز آثار زیان‌بار خود را بر جمعیت گذاشت. زمین‌دار (۹۸)، مشتری‌ها و اجاره‌داران را از دست داد. صنعتگر مشتری‌ها را از دست داد. توجه‌ها از زمین‌های کشت‌پذیر به مرتع جلب شد؛ زیرا به نیروی انسانی کمتری نیاز داشت. اما پشم نیز مشکل مشتری داشت. دستمزدها افزایش یافت، که هزینه خاصی برای زمین‌داران کوچک و میان‌مایه بود، و آنان نیز برای حمایت در برابر افزایش دستمزدها به دولت روی آوردند. «تجزیه زمین برای تولید مانوری، که پس از ۱۳۵۰ پیوسته شدیدتر می‌شد، گواهی است بر افت شدید مداوم... میان‌مایگی (۹۹) در دوران رکود (۱۰۰)». [ ۱۹ ]

رکود ظاهراً پیامد نامعمولی است. می‌توان سناریوی زیر را انتظار داشت. کاهش

جمعیت به دستمزدهای بالاتر می‌انجامد، که با توجه به اجاره‌های (۱۰۱) نسبتاً بی‌کشش (۱۰۲)، به معنای تغییر در ترکیب تقاضا، انتقال بخشی از مازاد از ارباب به دهقان خواهد بود و در نتیجه، مقدار کمتری از آن اندوخته خواهد شد. افزون بر این، کاهش جمعیت، در اقتصادی که عمدتاً کشاورزی بود، بایستی موجب کاهش‌های موازی در تقاضا و عرضه شده باشد. اما از آنجا که معمولاً تولیدکنندگان تولید را با حذف زمین‌های کم‌بازده کاهش می‌دهند، بایستی نرخ بهره‌وری افزایش یافته، و این نیز قیمت‌ها را کاهش داده باشد. هردوی این تحولات می‌باید موجب تشویق تجارت شده باشند، نه تضعیف آن. با این‌همه، در واقع تجارت «راکد» شد. علت خطای محاسبه ما، فرض ضمنی در مورد کشش تقاضا (۱۰۳) است. نورث (۱۰۴) و تامس (۱۰۵) یادآور می‌شوند که با توجه به وضع فناوری و حجم تجارت بین‌المللی، هزینه تراکنش‌ها بسیار بالا بود و هرگونه کاهش حجم (به سبب کاهش جمعیت) موجب آغاز فرایندی از افزایش هزینه‌ها می‌شد که به کاهش بیشتر تجارت می‌انجامید. آنها این فرایند را بدین‌سان ترسیم می‌کنند:

[پیش از این] سوداگران کاستن از هزینه تراکنش‌ها را، با مستقرکردن نمایندگانی در یک شهر دور برای کسب اطلاعاتی پیرامون قیمت‌ها و فرصت‌های تجاری ممکن، سودآور یافتند؛ با کاهش حجم تجارت، این کار دیگر چاره‌ساز نبود. جریان اطلاعات قطع شده و حجم تجارت کاهش بیشتری یافت. از این‌رو، مایه شگفتی نیست که تاریخ‌پژوهان اقتصادی، حتی در میانه این جهان، که درآمد سرانه بالای آن احتمالاً ناشی از افزایش دستمزد واقعی دهقان و کارگر بود، رکود (نزد آنان به معنای کاهش



حجم کل فعالیت اقتصادی است) پیدا کرده‌اند. [ ۲۰ ]

ر.ه. هیلتون(۱۰۶) توصیف پروا از رخدادها را می‌پذیرد. [ ۲۱ ] اما او به شکل تحلیل اعتراض دارد، بدین‌سان که این بحران را همچون یکی از بحران‌های تکرارشونده یک نظام توسعه‌یافته سرمایه‌داری می‌انگارد و در نتیجه، میزان تأثیرگذاری معضلات مالی و پولی بر نظام فئودالی‌ای که عنصر جریان نقدی در آن نقش بسیار کوچک‌تری در تعامل انسان‌ها نسبت به جامعه سرمایه‌داری بازی می‌کند را بزرگ‌نمایی می‌کند. [ ۲۲ ] افزون بر این، او اظهار می‌کند که پروا هرگونه بحث از پدیده دیگری که از رخدادهای مورد توصیف پروا ناشی می‌شد و نزد هیلتون مرکزی هستند را مسکوت می‌گذارد، یعنی میزان نامعمول ستیزه اجتماعی، «جو فراگیر ناخشنودی»، قیام‌های مسلحانه(۱۰۷) دهقانی که شکل «شورش علیه نظام اجتماعی بماهو نظام» را به‌خود گرفت. [ ۲۳ ] پس از نگاه هیلتون این صرفاً یک بحران اقترانی(۱۰۸)، یعنی نقطه‌ای در فرازونشیب روندهای چرخه‌ای نبود. بلکه اوج ۱۰۰۰ سال توسعه و بحران قطعی یک نظام بود. «طی واپسین سده‌های امپراتوری رم و نیز سده‌های میانه، جامعه به‌واسطه هزینه روبه‌رشد روستاها و اجتماعی و سیاسی فلج شده بود، هزینه‌ای که با هیچ افزایش جبران‌کننده‌ای در منابع تولیدی جامعه متناظر نبود.» [ ۲۴ ] هیلتون با پروا هم‌داستان است که علت سراسر این معضل را می‌توان در محدودیت‌های فناورانه، نبود کود و ناتوانی در افزایش عرضه کود به دلیل افزایش شمار گاو جست، زیرا آب‌وهوا مقدار علوفه زمستانی دام را محدود ساخت. اما «چیزی که باید بر آن انگشت نهیم این است که بازسرمایه‌گذاری وسیع سودها در کشاورزی، به‌نحوی که

موجب افزایش اثرگذاری در بهره‌وری شود، وجود نداشت.» [ ۲۵ ] این امر به دلیل محدودیت‌های ذاتی نظام پاداش سازمان اجتماعی فئودالی بود.



تأکید هیلتون بر بحران عمومی فئودالیسم، در کنار برداشت پروا از بحران اقتراعی، مبنی بر این است که این بحران می‌تواند دلیل دگرگونی اجتماعی‌ای باشد که این تحولات در آن دخیل بودند. زیرا اگر میزان بهینه بهره‌وری در یک نظام، پشت سر گذاشته شده و تنگنای اقتصادی به جنگ طبقاتی فراگیر ارباب و دهقان و نیز نبردهای ویرانگر در طبقات اربابی(۱۰۹) انجامیده بود، آنگاه تنها راه چاره‌ای که اروپای باختری را از نابودی و رکود نجات می‌داد، این بود که مازاد اقتصادی گسترش یابد تا تقسیم شود، راه چاره‌ای که با توجه به فناوری آن زمان، نیازمند گسترش مساحت زمین و پایه جمعیتی برای بهره‌کشی بود. این درواقع همان چیزی است که در سده‌های پانزدهم و شانزدهم رخ داد.

چنین می‌نماید که در اینکه شورش‌های دهقانی از سده سیزدهم تا پانزدهم در اروپای باختری شایع شد تردید کمی وجود داشته باشد. هیلتون تبیین سراسر مورد انگلستان را در این واقعیت می‌یابد که «در سده سیزدهم ملاکان(۱۱۰)، چه غیرروحانی و چه کلیسایی، تولید ملک خود را به منظور فروش محصولات کشاورزی در بازار گسترش بخشیدند... [درنتیجه]، خدمات نیروی کار افزایش یافت و حتی دو برابر شد.» [۲۶] کوسمینسکی(۱۱۱)، به همین‌سان، از این دوره به‌عنوان دوره «شدیدترین بهره‌کشی از دهقانان انگلیسی...» [۲۷] سخن به میان می‌آورد. در قاره رسته‌ای از شورش‌های دهقانی اتفاق افتاد: در شمال ایتالیا و سپس در فلاندر(۱۱۲) ساحلی در سده چهاردهم؛ در دانمارک در ۱۳۴۰؛ در مایورکا(۱۱۳) در ۱۳۵۱؛ ژاکری(۱۱۴) در فرانسه در ۱۳۵۸؛ شورش‌های پراکنده در آلمان مدت‌ها پیش از جنگ بزرگ دهقانی ۱۵۲۵. جمهوری‌های دهقانی در فریزیا(۱۱۵) در سده‌های دوازدهم و سیزدهم و در



سوئیس در سدهٔ سیزدهم برپا شدند. از نگاه ب.ه. اسلیشر فن بات، «شورش‌های دهقانی به موازات کساد(۱۱۶) اقتصادی پدید آمدند.» [ ۲۸ ] داب(۱۱۷) اظهار می‌دارد که وقتی این کساد رخ داد، نه بر قشر پایین کارگران، که احتمالاً هیچ‌گاه زیاد توانگر نبودند، بلکه فوق‌العاده بر «قشر بالای دهقانان توانگری گران آمد که قادر به گسترش کشت به‌سوی زمین‌های جدید و بهبود آن بودند و در نتیجه، می‌توانستند شورش به‌پا کنند.» [ ۲۹ ]

افول ناگهانی رونق اقتصادی موجب چیزی بیش از ناخشنودی دهقانان شد. کاهش جمعیت همراه با آن- به سبب جنگ، قحطی و بیماری‌های همه‌گیر- به ووستونگ‌ها(۱۱۸)، پسرفت سکونت‌گاه‌ها از زمین‌های حاشیه‌ای و گاه ناپیدی کل روستاها انجامید. ترک روستاها را نباید فقط نشانهٔ کساد دانست. زیرا دست‌کم دو دلیل عمدهٔ دیگر برای ترک روستاها وجود دارد. یکی، که حضوری مداوم داشت، جستجوی امنیت جانی در زمان جنگ بود. [ ۳۰ ] دومی، که کمتر «تصادفی» و بیشتر ساختاری بود، تغییر در ساختار اجتماعی ارضی، «حصارکشی»(۱۱۹) یا «اشغال»(۱۲۰) زمین بود. روشن است که این روند نیز در اواخر سده‌های میانه ادامه داشت. [ ۳۱ ] و در این سطح از شناختان، استنتاج دلیل سوم قدری دشوار است.

دو نکته دربارهٔ توقف پاک‌سازی‌ها و پسرفت سکونت‌گاه‌ها روشن است. همان‌گونه که کارل هلاینر(۱۲۱) اظهار می‌کند، این یک «روند گزینشی از نظر اندازهٔ املاک بود. درصد املاک کوچک رها شده در اواخر سده‌های میانه بیشتر از کشتزارهای بزرگ بوده است.» [ ۳۲ ] از نظر مناطق نیز گزینشی بود. چنین می‌نماید که ووستونگ‌ها نه تنها در آلمان و اروپای مرکزی، [ ۳۳ ] که در انگلستان نیز [ ۳۴ ] گسترده بوده‌اند. از سوی



دیگر، ووستونگ‌ها در فرانسه به مراتب محدودتر بودند. [ ۳۵ ] بی‌گمان دلیل

این مسئله را، تاحدی، باید در این واقعیت جست که فرانسه به دلایل تاریخی و خاک‌شناختی سکونت متراکم‌تری داشت و زودتر از دیگر نواحی اروپا پاک‌سازی شده بود.

در این دوره تقاضای انقباضی برای محصولات کشاورزی، دستمزدهای شهری و در نتیجه قیمت‌های صنعتی، به دلیل کمبود نیروی کار ناشی از کاهش جمعیت، رو به افزایش بود. این به نوبه خود هزینه نیروی کار کشاورزی را بالا برد، حال آنکه اجاره‌ها رو به کاهش بود (درحالی‌که اجاره‌ها ثابت بود، قیمت‌های اسمی تورمی بودند). این به چیزی انجامید که مارک بلوک (۱۲۲) «فقرزدگی زودگذر طبقه اربابی» خوانده است. [ ۳۶ ] نه تنها از سودها کاسته شد، که هزینه‌های اداره زمین نیز بالا رفت، و طبق معمول دوره‌های دشوار، [ ۳۷ ] زمین‌داران را به سوی رهایی از اداره مستقیم زمین سوق داد. تنگنای اقتصادی موجب افزایش اخاذی از دهقانان شد، که در آن هنگام آسیب‌زننده بود و سبب گریز دهقانان از زمین شد. [ ۳۸ ] یک راه پیش روی والاتباران برای اعاده درآمد خود، راه اغلب مؤثر برای ثروتمندترین قشر، ورود به برنامه‌های جدید و پول‌ساز به همراه شهریان (۱۲۳) بود. [ ۳۹ ] با این‌همه، این کار برای بی‌اثرکردن کساد و در نتیجه برای جلوگیری از تنزل املاک کافی نبود. [ ۴۰ ] و شاید این امر، تصادفاً، با دورکردن اربابان از ملک خود موجب بی‌علاقگی بیشتر به اداره زمین شده باشد.

پس بر سر املاک بزرگ چه آمد؟ آنها را یا فروختند، یا در ازای پول به گروه اصلی آماده و قادر به انجام چنین تراکنشی اجاره دادند، یعنی دهقانان توانگری که قادر به

کسب شرایط مطلوب در معامله بودند. [ ۴۱ ]

با این‌همه، بایستی به یاد داشته باشیم که سازمان اجتماعی تولید کشاورزی در همه‌جا یکسان نبود. بزرگ‌ترین املاک در اروپای باختری بود، تاحدی بدین دلیل که جمعیت متراکم‌تر نیازمند کارایی نسبی واحدهای بزرگ‌تری بود. در اروپای مرکزی، آثار کسادی اقتصادی به همان ترک اراضی حاشیه‌ای انجامید، اما تحلیل این ووستونگ‌ها، به دلیل این واقعیت که آنها تاحدی بازنمود حصارکشی‌ها و نیز ترک زمین بودند، دشوار است. [ ۴۲ ] در اروپای خاوری، همان‌گونه که بحث خواهیم کرد، در براندنبورگ و لهستان که تراکم جمعیت کمتر بود، اربابانی که پیشتر جمعاً مالک زمین کمتری نسبت به دهقانان بودند «خود را مالک همه زمین‌های ترک‌شده ناشی از کاهش ناگهانی جمعیت یافتند.» [ ۴۳ ] اینکه این موضوع در سده شانزدهم چقدر برای آنها سودآور بود، تا چه حد ساختار اجتماعی اروپای خاوری را عمیقاً تغییر می‌داد، تا چه حد برای توسعه اروپای خاوری مهم می‌بود- همه بی‌شک فراتر از فهم انسان‌های سده‌های چهاردهم و پانزدهم بود. اما در زمین‌های غیرحاشیه‌ای کشت‌پذیر اروپای باختری، املاک بیش‌ازاندازه بزرگ جای خود را به املاک کوچک‌تر می‌دهند. بدین‌سان، برآمدن دهقانان میان‌مایه در زمین‌های کشاورزی اروپای باختری، آغاز حصارکشی زمین‌های کمتر کشت‌پذیر اروپای باختری (که در آینده پایه دامپروری گسترده خواهد شد) و تمرکز مالکیت در املاک بزرگ اروپای خاوری (که در آینده شروع به ایفای کارویژه جدیدی به‌عنوان نواحی صادرات غلات می‌کرد)، هم‌زمان رخ دادند.

آیا این دوره «فروپاشی» یا «رکود» اقتصادی به سود توسعه یک اقتصاد جهانی



سرمایه‌دارانه بود یا نه؟ بستگی دارد که از چه دیدگاهی به مسئله بنگریم. مایکل

پوستان(۱۲۴) سدهٔ پانزدهم را پسرفت از تحولات سدهٔ چهاردهم می‌داند، [ ۴۴ ]

شکستی که بی‌گمان سپس‌تر غلبه یافت. یوجین کوسمینسکی آن را بخشی از انحلال

فئودالیسم و در نتیجه، گامی ضروری در توسعهٔ یک اقتصاد سرمایه‌داری می‌داند.

[ ۴۵ ] واقعیت‌ها یکسانند. چشم‌انداز نظری متفاوت است.

تاکنون در این بحث، از تحولات سپهر سیاسی و به‌ویژه برآمدن آهستهٔ دیوانسالاری

متمرکز دولتی کمتر ذکری به میان آورده‌ایم. در روزهای اوج فئودالیسم باختری،

زمانی که دولت در ضعیف‌ترین سطح خود بود، زمین‌دار، یعنی ارباب مانور،(۱۲۵)

پیشرفت کرد. هراندازه هم که والاتباران در دوران بعدی از دستگاه دولتی برای

پیشبرد منافع خود استفاده کرده باشند، بی‌گمان منافع‌شان با ضعف شاهان و

امپراتوران بهتر تأمین می‌شد. آنها نه‌تنها شخصاً از نظارت و پرداخت مالیات معاف

بودند بلکه دستشان در نظارت بر دهقانان، و اخذ مالیات از آنان نیز باز بود. در چنین

جوامعی که هیچ پیوند مؤثری میان اقتدار مرکزی با نظم قانونی آن و توده‌ها وجود

ندارد، تأثیر خشونت دوچندان بود زیرا، همان‌گونه که مارک بلوک اشاره می‌کند، «بنا

به عرف، یک بی‌عدالتی همواره می‌توانست ناگهان به یک رویه، و یک رویه به یک

حق بدل شود.» [ ۴۶ ]

پس اربابان مانور، اگر در شرایط تضعیف‌شده‌ای قرار نداشتند که در آن مخالفت

با ادعاهای اقتدار مرکزی را دشوار بیابند و پذیرای منافع نظم تحمیلی باشند، هرگز

از قوی‌ترشدن دستگاه مرکزی استقبال نمی‌کردند. چنین وضعیتی به دلیل مشکلات

اقتصادی سده‌های چهاردهم و پانزدهم و افت درآمدهای اربابی پدید آمد.

در کنار معضلات اقتصادی، چرخشی فناورانه در هنر رزم، از کمان دستی به توپ و تیپانچه، از جنگ سواره‌نظام به جنگی که در آن پیاده‌نظام حمله می‌کرد و از این‌رو به آموزش و انضباط بیشتری نیاز داشت، اتفاق افتاد. این‌همه بدین معنا بود که هزینه جنگ افزایش یافت، شمار مردان موردنیاز بالا رفت، و ضرورت یک ارتش دائمی به‌جای ترتیبات موقتی بیش‌ازپیش آشکار شد. با توجه به نیازهای جدید، به‌راستی نه اربابان فئودال به‌صورت فردی و نه دولت‌شهرها، هیچ‌یک نمی‌توانستند از پس هزینه‌ها برآمده و به‌ویژه در دوران کاهش جمعیت، نیرو استخدام کنند. [ ۴۷ ] در حقیقت، حتی دولت‌های سرزمینی نیز، همان‌گونه که فراوانی شورش‌های دهقانی نشان می‌دهد، در حفظ نظم مشکل داشتند. [ ۴۸ ]

اما سده پانزدهم، ورود بازگرداندگان بزرگ نظم داخلی در اروپای باختری را بخود دید: لوئی یازدهم(۱۲۶) در فرانسه، هنری هفتم(۱۲۷) در انگلستان و فردیناند آراگونی(۱۲۸) و ایزابلای کاستیایی(۱۲۹) در اسپانیا. سازوکارهای عمده در دسترس آنها، همچون پیشینیان کمتر کامکارشان، سازوکارهای مالی بود: با به‌سختی برپا کردن یک دیوانسالاری (لشکری و کشوری) که توان کافی برای مالیات‌ستانی و در نتیجه، تأمین مالی یک ساختار دیوانی بازهم پرتوان‌تر را داشته باشد. این فرایند پیشتر در سده‌های دوازدهم و سیزدهم آغاز شده بود. با توقف حملاتی که پیشتر شهریاران را به‌خود مشغول ساخته و به ستوه آورده بود، رشد جمعیت، احیای تجارت و در نتیجه گردش فراوان‌تر پول، پایه‌ای برای مالیات‌ستانی به وجود آمد که می‌توانست مخارج کارمندان و سربازان را تأمین کند. [ ۴۹ ] این نه‌تنها در مورد فرانسه، انگلستان و اسپانیا، که در مورد شهریاری‌های آلمان نیز صادق بود.



بی‌گمان مسئله کلیدی مالیات‌هاست. و دور صعودی به آسانی به حرکت در نمی‌آید.

[ ۵۰ ] موانع سر راه یک نظام مالیات‌ستانی اثربخش در اواخر سده‌های میانه، در

نگاهی گذشته‌نگر، شکست‌ناپذیر می‌نمایند. مالیات را در واقعیت تنها می‌توان

از تولید خالص گرفت، و تولید خالص پایین بود، همان‌گونه که مقدار پول و نیز

گردش (۱۳۰) آن پایین بود. درستی‌سنجی مالیات‌ها، به دلیل نبود پرسنل و سطح

پایین ضبط اسناد عددی، فوق‌العاده دشوار بود. تعجبی ندارد که فرمانروایان،

پیوسته برای منبع درآمد به بدیل‌هایی برای مالیات‌ستانی متوسل می‌شدند: مصادره،

استقراض، فروش مناصب دولتی، پیشیزکردن سکه (۱۳۱). اما هرکدام از این بدیل‌ها،

باآنکه ممکن است معضلات مالی آن زمان را حل کرده باشند، آثار منفی بلندمدتی

بر قدرت سیاسی- اقتصادی شاه داشتند. [ ۵۱ ] اما تأکید بر مشکلات، کار درستی

نبود. مهم دستاورد است. سازش‌های بسیار را شاید گامی ضروری در مسیر موفقیت

می‌دانستند. اجاره مالیات‌ها (۱۳۲) و فروش مناصب [ ۵۳ ] را می‌توان، به‌درستی، دو

نمونه از چنین سازش‌های سودمندی برشمرد. افزون بر این، افزایش جریان پرداخت‌ها

به شاه، نه‌تنها با تقویت دولت به والاتباران ضربه می‌زد، که با توجه به اقتصاد

کسادتر سده‌های چهاردهم و پانزدهم، منابع درآمدی‌شان را نیز تضعیف می‌کرد، و این

به‌ویژه در مورد والاتبارانی که با دیوانسالاری‌های جدید رابطه‌ای نداشتند صادق بود.

به تعبیر دویی (۱۳۳): «بخش بزرگی از درآمدهای حاصل از کشاورزی دهقانان همچنان

در اختیار ارباب قرار می‌گرفت، اما افزایش بی‌امان مالیات‌ها سهم کارگزاران دولت را

فوق‌العاده بیشتر ساخت.» [ ۵۴ ]

و با افزایش توان دولت، دستکاری پولی سودآورتر شد. هنگامی‌که در سده‌های



چهاردهم و پانزدهم، بحران‌های مالی دولت‌های درگیر جنگ، با حاشیه پایین سود(۱۳۴) در روستاهایی که می‌شد بر آنها مالیات بست تشدید شد، دولت‌ها به پیدا کردن منابع درآمدی دیگری وادار شدند، به‌ویژه که شهریاران به دلیل کاهش جمعیت به کسانی که دوباره در نواحی ویران‌شده سکونت می‌گزیدند معافیت مالیاتی می‌دادند. پس دستکاری پولی مزایای زیادی دربر داشت. لئوپولد ژنیکو(۱۳۵) خاطرنشان می‌سازد که سه تبیین ممکن برای پیش‌سازی‌های مکرر در این دوره وجود دارد: کاستن از بدهی‌های دولتی (هرچند پیش‌سازی نیز درآمدهای ثابت را که بخش عمده درآمدهای ناشی از املاک سلطنتی را تشکیل می‌داد کاهش می‌دهد)؛ کمیابی وسایل پرداخت در زمانی که تجارت بیش از ذخیره نقره رشد می‌کرد و در زمانی که نابسامانی عمومی موجب تشویق احتکار شمش می‌شد؛ یا یک سیاست اقتصادی عمدی، برای پایین آوردن نرخ ارز به منظور جلوگیری از تورم منفی(۱۳۶)، مبارزه با محتکران، تسهیل صادرات و در نتیجه احیای بازرگانی. بر پایه هر کدام از این تبیین‌ها، پیش‌سازی سکه «تأحد زیادی تورمی» بود و «بدین‌سان ارزش واقعی درآمدهای ثابت را کاهش داد». [ ۵۵ ] دریافت‌کنندگان اصلی درآمدهای ثابت، طبقات اربابی بودند و در نتیجه، در برابر دولت ضعیف شدند.

دولت؟ دولت چه بود؟ در این دوران شهریار بود، شهریاری که آوازه‌اش در اکناف عالم پیچیده، شکوهش جاودان بود، شهریاری که رفته‌رفته از فرمانگزارانش(۱۳۷) فاصله گرفت. [ ۵۶ ] بخش دیگری از دولت دیوانسالاری بود، که در این هنگام به‌صورت گروهی متمایز با ویژگی‌ها و منافع خاص پدیدار شد، گروهی که هم‌پیمان اصلی شهریار بود، [ ۵۷ ] و در عین حال، همچنان که خواهیم دید، هم‌پیمانی



دوسوگرا(۱۳۸) باقی ماند. [ ۵۸ ] بخش دیگر دولت، پیکره‌های پارلمانی مختلفی بود که فرمانفرمایان به‌عنوان سازوکارهایی برای قانونی‌کردن مالیات‌ها پدید آوردند، پیکره‌هایی که عمدتاً از والاتباران تشکیل می‌شدند و شاهان سعی در استفاده از آن بر ضد والاتباران، و والاتباران بر ضد شاهان داشتند.

این دولت موجودیتی بود که تاریخ آن در اروپای باختری، نه به سده شانزدهم، که به سده سیزدهم بازمی‌گشت. ایو رنوآر(۱۳۹) نشان می‌دهد که چگونه خطوط مرزی‌ای که تا به امروز مرزهای فرانسه، انگلستان و اسپانیا را مشخص می‌کنند، کمابیش به شکل قطعی در مجموعه‌نبردهایی برقرار گشتند که میان سال‌های ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ رخ داد. [ ۵۹ ] بر پایه این خطوط بود و نه خطوط دیگر (مثلاً یک دولت مدیترانه‌ای اوکسیتانیایی(۱۴۰) شامل پروونس(۱۴۱) و کاتالونیا(۱۴۲)؛ یا یک دولت آتلانتیکی شامل فرانسه باختری در زمان آثروین‌ها(۱۴۳) به‌عنوان بخشی از انگلستان)، که سپس‌تر ذهنیت ملت‌باورانه شکل گرفت. نخست مرزها پدید می‌آیند و سپس ذهنیت شکل می‌گیرد، این امر همان اندازه در اروپای اوایل دوران مدرن صادق است که مثلاً آفریقای سده بیستم. در این دوره بود که نه‌تنها خطوط مرزی تعیین شدند، بلکه مهم‌تر از آن، تصمیم بر این گرفته شد که خطوط مرزی وجود داشته باشند. این همان چیزی است که ادوار پروا «تغییر بنیادین» در ساختار سیاسی اروپای باختری می‌خواند. [ ۶۰ ] از نگاه او، دوره میان اواسط سده دوازدهم و آغاز سده چهاردهم و خلاصه، اوج رونق بازرگانی و کشاورزی سده‌های میانه را می‌توانیم تاریخ دگرگونی اروپا بدانیم.

چرا دولت ملت‌ها پدید آمدند و نه امپراتوری‌ها؟ در اینجا باید مراقب اصطلاحاتمان



باشیم. شاید باید فرانسه سده سیزدهم و چهاردهم را یک دولت ملت، فرانسه سده پانزدهم و شانزدهم را یک امپراتوری و فرانسه سده هفدهم را دوباره یک دولت ملت بپنداریم. به نظر می‌رسد این چیزی است که فرنان برودل فکر می‌کند. [ ۶۱ ] چرا این الگوی تغییر وجود دارد؟ برودل اظهار می‌دارد که «با گسترش اقتصادی سده‌های پانزدهم و شانزدهم، اقترانی پدید آمد که برای دولت‌های پهناور، حتی بسیار پهناور، برای این دولت‌های فربه بسیار مطلوب بود.... درواقع تاریخ برای ساختارهای سیاسی پهناور گاه مطلوب است و گاه نامطلوب.» [ ۶۲ ] فریتس هارتونگ (۱۴۴) و ر. موسنیه (۱۴۵) به ضرورت یک اندازه کمینه (اما آیا یک اندازه بیشینه نیز؟) برای استقرار پادشاهی مطلقه اشاره می‌کنند؛ شکل حکومتی که در دولت‌های کوچک شکست خورد. «بی‌گمان، دولت‌های کوچک نمی‌توانستند واحدهای نظامی و اقتصادی به‌قدر کافی بزرگی برای نگهداشت یک پادشاهی مطلقه ایجاد کنند.» [ ۶۳ ] اما اینها صرفاً اشاراتی کوتاه به مسئله‌ای هستند که ارزش قابل‌توجهی برای تأمل نظری دارد. و. ج. کیرنان (۱۴۶) شاید با روشن‌سازی مفهومی زیر بیش از دیگران به کمکمان بیاید:

هیچ دودمانی دست به برپاکردن یک دولت ملت نمی‌زند؛ هدف هر یک گسترش نامحدود است... و هراندازه که یک دودمان گسترش می‌یافت، بیشتر به یک امپراتوری چندگونه نیمه‌کاره (۱۴۷) بدل می‌شد. هر دودمانی ناگزیر بود برای بقا و تیز کردن چنگال‌های خود برای همسایگانش به اندازه کافی بزرگ باشد، اما باید به اندازه کافی کوچک می‌بود تا بتواند از سوی یک مرکز سازمان‌دهی شود و خود را یک موجودیت حس کند. در سرحدات شدیداً متراکم باختری اروپا، هرگونه گسترش بیش



از اندازه سرزمین با مانع رقابت و محدودیت‌های جغرافیایی روبرو می‌شد. [ ۶۴ ]

البته به‌جز مواردی که آنها امپراتوری خود را به خارج از مرزهای اروپا گسترش می‌دادند.

آنچه بر سر آن امپراتوری‌های نیمه‌کاره آمد، این بود که مصالح دولت(۱۴۸) و ایدئولوژی‌های متفاوتی نسبت به امپراتوری‌ها پروراندند. یک دولت ملت، واحدی سرزمینی است که فرمانروایان آن (گاه، اغلب، اما بی‌گمان نه همیشه) به دنبال این هستند که از آن یک جامعه ملی بسازند- به دلایلی که بحث خواهیم کرد. مسئله زمانی ضدونقیض می‌شود که به‌یاد می‌آوریم که از سده شانزدهم به بعد، دولت ملت‌های اروپای باختری، با استفاده از ضروری‌های امپراتورانه به‌عنوان عامل کمکی، شاید عاملی چشم‌نپوشیدنی برای ایجاد جامعه ملی، به دنبال ایجاد جوامع ملی نسبتاً همگن در کانون امپراتوری‌های خود بودند.

بحران فئودالیسم باختری در سده چهاردهم و پانزدهم را به‌عنوان پس‌زمینه، و پیش‌درآمدی بر گسترش اروپا و دگرگونی اقتصادی آن از سده شانزدهم بحث کردیم. تاکنون بحث اصلی و تبیین‌ها عمدتاً متوجه ساختار اجتماعی (سازمان تولید، دستگاه دولتی، رابطه گروه‌های مختلف اجتماعی) بوده است. درعین‌حال، بسیاری احساس خواهند کرد که «بحران» سده چهاردهم و «گسترش» سده شانزدهم را می‌شد، اجازه دهید بگوییم تا حد معناداری، با عوامل محیط طبیعی - اقلیم، همه‌گیرشناسی، شرایط خاک - تبیین کرد. این استدلال‌ها را نمی‌توان سرسری نادیده گرفت، و آن عوامل را بایستی ارزیابی کرده و جایگاه مناسبشان را در تبیین تغییر اجتماعی‌ای که رخ داد

تعیین کرد.

استدلال مربوط به اقلیم را، استوارتر از همه، گوستاف اوترشتروم (۱۴۹) ابراز کرده است. این استدلال به‌طور خلاصه بدین شرح است:

به لطف صنعت‌داری و به‌ویژه پیشرفت فنی، انسان در روزگار ما کمتر از سده‌های پیشین در معرض تغییرات طبیعی است. اما کی ملاحظه کرده‌ایم که عامل دیگر این وضعیت این است که ما در عصری زندگی می‌کنیم که آب‌وهوا، به‌ویژه در شمال اروپا، به‌سان نامعمولی معتدل است؟ طی ۱۰۰۰ سال گذشته... به‌طور کلی، هرچند با استثنائات مهمی، دوره‌های رونق کاروبار انسان‌ها در بازه‌های گرم میان یخبندان‌های بزرگ رخ داده‌اند. در همین بازه‌هاست که هم زندگانی اقتصادی و هم اندازه جمعیت‌ها بیشترین افزایش‌ها را تجربه کرده‌اند. [ ۶۵ ]

اوترشتروم برای تقویت دلایل خود به یادمان می‌آورد که تغییرات اقلیمی می‌توانسته تأثیر خاصی بر دوره‌های آغازین دگرگونی اروپا داشته باشد. «کشاورزی ابتدایی سده‌های میانه می‌باید بیش از کشاورزی مدرن، که از استانداردهای فنی بالایی برخوردار است، وابسته به آب‌وهوای مطلوب بوده باشد.» [ ۶۶ ]

اوترشتروم، برای نمونه، به زمستان‌های سخت سده چهاردهم و اوایل سده پانزدهم، زمستان‌های معتدل از ۱۴۶۰ تا میانه سده شانزدهم، زمستان‌های سخت نیمه دوم سده هفدهم اشاره می‌کند [ ۶۷ ] که کمابیش با کساد اقتصادی، گسترش و کساد متناظر هستند.



اینکه فشار جمعیتی را عامل قطعی بدانیم، تبیین خشنودکننده‌ای از این تحولات اقتصادی به دست نمی‌دهد. این واقعیت که جمعیت چنین افزایش یافت، پرسشی را مطرح می‌سازد که تاکنون پرسیده نشده است: چرا جمعیت افزایش یافت؟... افزایش بسیار جمعیت... در سراسر اروپا فراگیر بود. افزایش در اروپای شمالی و مرکزی، در دوره‌ای آغاز شد که آب‌وهوا به‌سان نامعمولی معتدل بود. دشوار می‌توان پذیرفت که این صرفاً یک اتفاق تصادفی بوده باشد: باید رابطه‌ای علی وجود داشته باشد. [ ۶۸ ]

افزون براین، اوترشتروم عوامل همه‌گیرشناختی را متغیرهای مداخله‌گر می‌داند. او طاعون سیاه را با تابستان‌های گرمی تبیین می‌کند که منجر به تکثیر موش سیاه، منشأ کک موشی، یعنی یکی از دو ناقل طاعون شد. [ ۶۹ ]

ژرژ دوبی اذعان دارد که این فرضیه را بایستی جدی گرفت. بی‌گمان برخی از موارد وانهادن کشت و کار (غلات در ایسلند، مستعمرات اسکاندیناویایی در گرینلند، کاهش مرز جنگل در سودتنلند<sup>(۱۵۰)</sup>)، پایان انگورکاری در انگلستان و پسرفت آن در آلمان)، همگی را می‌توان به‌گونه‌ای باورپذیر با تغییرات اقلیمی تبیین کرد. اما تبیین‌های باورپذیر جایگزینی نیز وجود دارند. مهم‌تر از همه اینکه، دوبی به یادمان می‌آورد که «پس‌روی زمین، همچون کاهش جمعیت، پیش از آغاز سده چهاردهم» [ ۷۰ ] و از این‌رو پیش از تغییرات اقلیمی موردبحث آغاز شد. دوبی در عوض، عوامل اقلیمی و سپس همه‌گیرشناسی را مصائب انباشت‌شده‌ای می‌داند که در سده چهاردهم «ضربه‌ای خردکننده بر ساختار جمعیتی پیشتر شکننده وارد آوردند.» [ ۷۱ ] تردیدهای

مشابهی پیرامون برتری زمانی تغییرات اقلیمی در تبیین فرازونشیب‌ها، توسط هلاینر [ ۷۲ ]، اسلیشر فن بات [ ۷۳ ] و امانوئل لوروا لادوری (۱۵۱) [ ۷۴ ] ابراز شده است. بدیهی است که تغییرات اقلیمی، به آن اندازه که بر عملکرد یک نظام اجتماعی تأثیرگذار باشد، وجود داشت. درعین حال، این نیز بدیهی است که این تغییرات بر نظام‌های متفاوت تأثیر متفاوتی می‌داشت. هرچند آراء متفاوتند، احتمال دارد که چنین یخبندانی زمانی که رخ داد به کل نیمکره شمالی سرایت کرده باشد، اما تحولات اجتماعی در آسیا و آمریکای شمالی تفاوت آشکاری با تحولات اجتماعی در اروپا داشتند. براین پایه، بازگشت به عامل دیرینه فشار بر منابع در نظام فئودالی سازمان اجتماعی یا بیش‌مصرفی یک اقلیت، با توجه به سطح کلاً پایین بهره‌وری، سودمند خواهد بود. نورمن پاوندز (۱۵۲) به یادمان می‌آورد که «چقدر حاشیه امنیت برای دهقان میان‌سده‌ای، حتی تحت شرایطی که می‌توانست عادی یا متوسط نامیده شود، کم بود...» [ ۷۵ ] اسلیشر فن بات این فرضیه کمبود تغذیه طولانی را با این نکته تأیید می‌کند که درست در مناطق تولید پروتئین، مقاومت انسان‌ها نسبت به طاعون بیش از دیگر مناطق بود. [ ۷۶ ]

به هر روی، اگر به دلیل بیش‌بهره‌کشی دیرینه، نخست پسرفت اقتصادی و شورش‌هایی که پیشتر بحث شد رخ داد و سپس عوامل اقلیمی بر کمبود خوراک و طاعون افزوده شد، می‌توان به آسانی دریافت که چگونه این اقتران اجتماعی- طبیعی توانست به ابعاد «یک بحران» دست یابد. عامل طاعون نیز بحران را تشدید می‌کرد زیرا به محض شیوع، سراسر یک سرزمین را می‌گرفت. [ ۷۷ ] افزون بر این، هرچند کاهش جمعیت بایستی به معنای افزایش خوراک بوده باشد، زیرا زمین‌ها به همان



شکل باقی ماند، به معنای تغییر توجه به سوی مرتع و در نتیجه کاهش تولید کالری نیز بود. پس کاهش جمعیت فراگیر هم شد. [ ۷۸ ] پیر شانو(۱۵۳) می‌افزاید که «کاهش بهره مالکانه، کمترشدن سودها و تشدید هزینه‌های اربابی» ممکن است وضعیت را با رویگردانی سرمایه از زمین بدتر کرده باشد. [ ۷۹ ] و داب اشاره می‌کند که پدیده تغییر کاربری زمین ممکن است هزینه دهقان را، عکس چیزی که معمولاً پنداشته می‌شود، افزایش داده و درنتیجه بر معضل افزوده باشد. [ ۸۰ ] پس ورود متغیرهای محیط طبیعی، تحلیل پیشینمان را باطل نمی‌سازد. این متغیرها، با افزودن یک عنصر دیگر، موجب پربارترشدن تحلیل ما می‌شوند تا اقتران تاریخی چنین سرنوشت‌ساز در آینده جهان را بهتر تبیین کند، و این شاهد دیگری است بر اینکه ثبات‌های بلندمدت و تغییرات آهسته دیرپا می‌توانند موجب اقتران‌هایی شوند که قدرت تغییر ساختارهای اجتماعی، که از نظر دیرند زمانی میان‌مدت هستند، را دارند. تاکنون تحلیل ما بدین شرح است. در اواخر سده‌های میانه در اروپا یک «تمدن» مسیحی وجود داشت نه یک امپراتوری جهانی و نه یک اقتصاد جهانی. بخش اعظم اروپا فتودالی بود، یعنی از هسته‌های اقتصادی نسبتاً کوچک نسبتاً خودبسندۀ استوار بر شکلی از بهره‌کشی تشکیل می‌شد که شامل تخصیص نسبتاً مستقیم مازاد کشاورزی جزئی تولیدشده در چارچوب یک اقتصاد تیولداری توسط طبقه کوچکی از والاتباران می‌شد. در اروپا، دست‌کم دو اقتصاد جهانی وجود داشت، یک اقتصاد جهانی میان اندازه استوار بر دولت‌شهرهای شمال ایتالیا، و یک اقتصاد جهانی کوچک‌تر استوار بر دولت‌شهرهای فلاندر و شمال آلمان. بخش اعظم اروپا مستقیماً درگیر این شبکه‌ها نبود.

از حدود ۱۱۵۰ تا ۱۳۰۰، در چارچوب شیوه تولید فئودالی، یک گسترش هم زمان جغرافیایی، تجاری و جمعیتی رخ داد. از حدود ۱۳۰۰ تا ۱۴۵۰، آنچه گسترش یافته بود، دوباره در سه سطح جغرافیا، بازرگانی و جمعیت منقبض شد.

این انقباض متعاقب گسترش، موجب یک «بحران» شد، بحرانی که نه تنها در سپهر اقتصادی، که در سپهر سیاسی نیز هویدا بود (جنگ‌های داخلی میان والاتباران و شورش‌های دهقانی دو علامت اصلی آن هستند). در سطح فرهنگ نیز مشهود بود. هم‌نهاد مسیحی میان‌سده‌ای، زیر حملات بی‌شماری قرار داشت که به همان اشکالی صورت می‌گرفت که بعدها نخستین تحرکات اندیشه «مدرن» باخترزمین نامیده می‌شدند.

سه تبیین عمده برای این بحران وجود دارد. یکی این است که این بحران اساساً محصول روندهای چرخه‌ای اقتصادی بود. با توجه به فناوری آن زمان، نقطه بهینه گسترش که سر رسید، انقباضی را به دنبال آورد. دومی این است که بحران اساساً محصول یک روند دیرپا بود. پس از دوهزار سال تخصیص مازاد در چارچوب شیوه فئودالی، نقطه بازده‌های نزولی سر رسیده بود. با آنکه بهره‌وری ثابت ماند (یا حتی احتمالاً در نتیجه فرسایش خاک کاهش یافت)، به دلیل نبود انگیزه‌ای ساختمان‌د برای پیشرفت فناوری، هزینه تولیدکنندگان مازاد به دلیل اندازه و سطح روبه‌رشد مخارج طبقات فرمانروا پیوسته رو به افزایش بود. دیگر چیزی برای چلانده‌شدن وجود نداشت. تبیین سوم اقلیم‌شناختی است. تغییر شرایط هواشناختی چنان بود که بهره‌وری خاک را پایین آورده و هم‌زمان بیماری‌های همه‌گیر را افزایش داد.



تبیین یکم و سوم با این واقعیت به زانو درمی‌آیند که تغییرات چرخه‌ای و اقلیم‌شناختی در مکان‌ها و زمان‌های دیگری نیز رخ دادند، بی‌آنکه یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه را به‌عنوان راه چاره مشکلات به‌بار آورند. تبیین دیرپای بحران می‌تواند صحیح باشد، اما اصولاً انجام آن نوع تحلیل آماری جدی که نشان دهد این تبیینی بسنده برای دگرگونی اجتماعی است کار دشواری است. به باور من، اگر بر این فرض کار کنیم که «بحران فئودالیسم» باز نمود اقتران روندهای دیرپا، یک بحران چرخه‌ای بلافصل، و زوال اقلیم‌شناختی بود، باورپذیرتر است.

دقیقاً فشارهای بی‌اندازه این اقتران بود که عظمت این تغییر اجتماعی را امکان‌پذیر ساخت. زیرا آنچه اروپا اینک توسعه داده و حفظ می‌کرد نوع جدیدی از تخصیص مازاد، یعنی یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه بود. این اقتصاد جهانی بر تخصیص مستقیم مازاد کشاورزی به شکل خراج (همچون امپراتوری‌های جهانی) یا اجاره‌های فئودالی (همچون نظام فئودالیسم اروپایی) استوار نبود. در عوض، آنچه اینک توسعه می‌یافت تخصیص مازادی بود که بر بهره‌وری کاراتر و گسترده‌تر (نخست در کشاورزی و سپس‌تر در صنعت) از طریق یک سازوکار بازار جهان‌گستر توأم با یاری (مصنوعی یعنی غیر بازاری) دستگاه‌های دولتی استوار بود که هیچ‌یک نظارتی بر این بازار جهان‌گستر در کلیت آن نداشتند.

استدلال این کتاب این خواهد بود که سه چیز برای استقرار چنین اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه‌ای ضروری بود: گسترش اندازه جغرافیایی جهان مورد بحث، توسعه روش‌های متنوع نظارت بر نیروی کار برای فراورده‌های مختلف و نواحی مختلف اقتصاد جهانی، و ایجاد دستگاه‌های دولتی نسبتاً پرتوان در جاهایی که درآینده

دولت‌های کانونی این اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه می‌شدند.

جنبه‌های دوم و سوم، تا حد زیادی، وابسته به موفقیت اولی بودند. از این‌رو

گسترش ارضی اروپا، به لحاظ نظری، پیش‌نیاز کلیدی راه چاره «بحران فئودالیسم»

بود. بدون این گسترش، بی‌گمان اروپا در یک وضعیت اقتدارگریزی نسبی ثابت

و انقباض بیشتر سقوط می‌کرد. پس چگونه بود که اروپا به گزینه‌ای چنگ زد که

نجاتش داد؟ پاسخ این است که اروپا نبود که دست به چنین کاری زد بلکه پرتغال

بود، یا دست‌کم پرتغال بود که بر دیگران پیشی گرفت.

اینک بگذارید ببینیم چه چیزی در اوضاع اجتماعی پرتغال وجود داشت که موجب

رانش به سوی پویش (۱۵۴) برون‌مرزی‌ای شد که پرتغال درست در میانه این

«بحران» آغاز کرد. برای فهم این پدیده، در آغاز بایستی به خاطر داشت که گسترش

جغرافیایی اروپا، همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، پیش از دیگر تغییرات آغاز

شد. آرچیبالد لوئیس (۱۵۵) استدلال می‌کند که «از سده یازدهم تا اواسط سده

سیزدهم، اروپای باختری یک توسعه مرزی کمابیش کلاسیک را تعقیب می‌کرد.» [ ۸۱ ]

او به بازپس‌گیری تدریجی اسپانیا از مورها (۱۵۶)، بازپس‌گیری جزایر البائری (۱۵۷)،

ساردینیا (۱۵۸)، و جزیره کرس (۱۵۹) به دست اروپای مسیحی، تسخیر جنوب ایتالیا و

سیسیل توسط نورمن‌ها اشاره می‌کند. او به جنگ‌های صلیبی و فتوحات آن، نخست

قبرس، فلسطین و سوریه و سپس کرت و جزایر دریای اژه اشاره می‌کند. در شمال

باختری اروپا، گسترش انگلستان به سوی ولز، اسکاتلند و ایرلند رخ داد. و در اروپای

خاوری، آلمانی‌ها و اسکاندیناویایی‌ها به سرزمین بالت‌ها و اسلاوها رخنه کرده، به

تصرفشان درآورده و آنها را به دین مسیح درآوردند. «[با این‌همه] مهم‌ترین مرز، مرز



داخلی جنگل‌ها، باتلاق‌ها، مانداب‌ها، لجنزارها و تالاب‌ها بود. در این زمین‌های بایر بود که دهقانان اروپا سکونت گزیده و تا حد زیادی، میان سال‌های ۱۰۰۰ و ۱۲۵۰ به کشتشان درآوردند.» [ ۸۲ ] سپس، همان‌گونه که دیدیم، این گسترش و رونق اقتصادی با «بحرانی» که انقباض هم بود به پایان رسید. به لحاظ سیاسی، این بحران شامل صف‌آرایی مورها در گرانادا، اخراج صلیبیون از سرزمین شام، بازپس‌گیری قسطنطنیه به دست بیزانس در سال ۱۲۶۱، فتح دشت روسیه توسط مغول‌ها می‌شد. در خود اروپا و وشتونگ‌ها اتفاق افتادند.

پس پویش‌های بزرگ و گسترش در اقیانوس اطلس نه نخستین، که دومین رانش اروپا بودند، رانشی که موفق شد، چون تکانه و نیروی آن بیشتر، پایه اجتماعی و فناورانه‌اش استوارتر و انگیزه آن زورآورتر بود. اما چرا رانشی که مرکز آغازین آن پرتغال بود؟ در ۱۲۵۰ یا حتی ۱۳۵۰، اندک کسانی می‌توانستند پرتغال را نامزدی محتمل برای این نقش بدانند. و اگر از سده بیستم نگاه کنیم، احتمال آن بسیار کم است، چرا که ما در دوران مدرن و درواقع در سراسر تاریخ، نسبت به قدرت کهنتر پرتغال سوگیری داشته‌ایم.

سعی خواهیم کرد این پرسش را با توجه به انگیزه و قابلیت‌ها پاسخ گوئیم. انگیزه‌ها از سراسر اروپا برمی‌خاستند، گرچه ممکن است برخی از آنها در پرتغال شدیدتر احساس شده باشند. پویشگران به دنبال چه بودند؟ کتاب‌های درسی به ما می‌گویند فلزات گران‌بها و ادویه. و این بی‌گمان تا اندازه‌ای درست بود. در سده‌های میانه، اروپای مسیحی و جهان مسلمان، از نظر طلا و نقره در رابطه‌ای همزیستانه قرار داشتند. به تعبیر اندرو واتسون (۱۶۰)، «در مسائل پولی... دو منطقه

را باید یک کل تلقی کرد.» [ ۸۳ ] اولی نقره را مسکوک می‌کرد، دومی طلا را. در نتیجه یک عدم تعادل درازمدت در قیمت‌ها، که خاستگاه‌هایش پیچیده است و در اینجا نیازی به بررسی ندارد، نقره به سوی خاور سرازیر شده و به فراوانی آن در جهان مسلمان انجامید. صادرات نقره دیگر نمی‌توانست باعث واردات طلا شود. بر این پایه، در سال ۱۲۵۲، فلورانس و جنوا سکه‌های طلای جدیدی ضرب کردند. انگیزه‌ای برای این کار وجود داشت. یک واقعیت که این امر را ممکن ساخت، گسترش تجارت طلای ماورای صحرا (۱۶۱) در سده سیزدهم بود. [ ۸۴ ] واتسون بر این باور است که صحبت از کمبود طلا در اروپای باختری در میان سال‌های ۱۲۵۰ و ۱۵۰۰ باورناپذیر است زیرا عرضه در این دوره رو به افزایش بود. درعین‌حال، یک جریان ثابت خروج فلزات از اروپا به هند و چین از طریق بیزانس و جهان اسلام باقی ماند، هرچند عدم تعادل رو به کاهش بود. واتسون، قدری رازآمیز، از «توان بسیار هند و چین در جذب فلزات گران‌بها از بخش‌های دیگر جهان» سخن می‌راند. [ ۸۵ ] پس تقاضا برای شمش بالا ماند. بین سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۴۵۰، معادن نقره در صربستان و بوسنی آغاز به توسعه کرده [ ۸۶ ] و تبدیل به منبعی مهم شدند، تا آنکه هجوم سده پانزدهم ترکان، آنها را از اروپای باختری جدا ساخت. به همین‌سان، از ۱۴۶۰، افزایش ناگهانی در معدنکاری نقره در اروپای مرکزی رخ داد، افزایشی که با پیشرفت‌های فناورانه‌ای امکان‌پذیر شد که بهره‌برداری از معادن حاشیه‌ای پیشین را میسر ساخت. پروا برآورد می‌کند که بین سال‌های ۱۴۶۰ و ۱۵۳۰، تولید نقره در اروپای مرکزی پنج برابر شد. [ ۸۷ ] با این‌همه، عرضه با تقاضا همگام نبود و جستجوی طلا از راه دریا (مثلاً جستجوی طلای سودان و دور زدن واسطه‌های آفریقای شمالی)، بی‌چون‌وچرا، یکی از دل‌مشغولی‌های



نخستین دریانوردان پرتغالی بود. [ ۸۸ ] بر این پایه، زمانی که کشف آمریکا موجب دستیابی اروپا به منبع طلایی سرشارتر از سودان و به‌ویژه منبع نقره‌ای به‌مراتب سرشارتر از اروپای مرکزی می‌شد، پیامدهای اقتصادی آن عظیم می‌بودند. [ ۸۹ ] شمش را برای پایه پولی (۱۶۲) در گردش اروپا می‌خواستند، اما بیشتر برای صدور به خاورزمین خواهان داشت. برای چه چیزی؟ بازهم هر بچه‌مدرسه‌ای می‌داند: برای ادویه و جواهر. برای چه کسی؟ برای ثروتمندانی که آنها را به‌عنوان نماد مصرف خودنمایانه‌شان به کار می‌بردند. از ادویه به‌عنوان داروی مقوی میل جنسی استفاده می‌کردند، انگار مهزادگان نمی‌توانستند بدون آن عشق‌بازی کنند. در این عصر، رابطه اروپا و آسیا را می‌توان در مبادله کالاهای گران‌بها خلاصه کرد. شمش به خاورزمین سرازیر شد تا پرستشگاه‌ها، کاخ‌ها و پوشاک طبقات مهزاده آسیا را آذین بندد، و جواهر و ادویه به باخترزمین سرازیر شد. رخدادهای تاریخ فرهنگی (شاید صرفاً کمیابی طبیعی) موجب این ترجیحات مکمل شد. هانری پیرن (۱۶۳) و پس از او پل سوئیزی (۱۶۴)، این تقاضا برای تجملات را دارای اهمیت بالایی در گسترش بازرگانی اروپا می‌دانند. [ ۹۰ ] با این‌همه، من شک دارم که مبادله کالاهای گران‌بها، هر چقدر هم که در نگاه طبقات بالای اروپا بزرگ جلوه کرده باشد، توانسته باشد بنگاه اقتصادی عظیمی چون جهان اقیانوس اطلس را حفظ کرده باشد، چه برسد به اینکه موجب ایجاد اقتصاد جهانی اروپا شده باشد.

در بلندمدت، کالاهای اساسی، بیش از تجملات موجب رانش‌های اقتصادی انسان‌ها می‌شوند. چیزی که اروپا در سده‌های چهاردهم و پانزدهم بدان نیاز داشت، خوراک (کالری بیشتر و توزیع بهتر ارزش غذایی) و سوخت بود. گسترش به سوی جزایر



مدیترانه و اقیانوس اطلس، سپس به سوی شمال و باختر آفریقا و سراسر اقیانوس اطلس، و نیز گسترش به سوی اروپای باختری، استپ‌های روسیه و سرانجام آسیای مرکزی خوراک و سوخت را تأمین کرد. این امر پایه‌سرزمینی مصرف اروپا را با برپاکردن اقتصاد سیاسی‌ای گسترش داد که این منابع پایه در آن به شکل نابرابر و بی‌تناسبی توسط اروپای باختری مصرف می‌شد. این تنها راه ممکن نبود. نوآوری فناوریانه هم رخ داد که بر بازده کشاورزی افزود، نوآوری‌ای که پیش از سده سیزدهم در فنلاند آغاز شده و به انگلستان نیز، لکن فقط در سده شانزدهم، گسترش یافت.

[ ۹۱ ] اما چنین نوآوری فناوریانه‌ای بیش از همه درست در جایی احتمال وقوع داشت که جمعیت متراکم و رشد صنعتی داشته باشد، جایی چون فلاندر میان‌سده‌ای، که همان محلی بود که در آن تغییر کاربری زمین به محصولات تجاری، پرورش گاو و پالیزکاری(۱۶۵) سودآورتر شد، امری که «مستلزم واردات غله [گندم] به مقدار زیاد بود. تنها آنگاه بود که نظام پیچیده درهم بافته کشاورزی و صنعت توانست تا آخرین توان خود کار کند.» [ ۹۲ ] پس فرایند نوآوری کشاورزی، به جای آنکه مانع از گسترش شود، موجب پیشبرد ضرورت آن شد. گندم تمرکز اصلی تولید جدید و بازرگانی جدید در سده‌های پانزدهم و شانزدهم بود. در آغاز، اروپا در جنگل‌های شمال و دشت‌های مدیترانه، به تعبیر تیزبینانه فرنان برودل، «آمریکاهای داخلی» خود را یافت. [ ۹۳ ] اما آمریکاهای داخلی کافی نبودند. گسترش در سرحدات نیز، نخست به سوی جزایر اتفاق افتاد. ویتورینو ماگالائس گودینو(۱۶۶) این فرضیه کارگشا را مطرح می‌سازد که کشاورزی، انگیزه عمده استعمار جزایر اقیانوس اطلس توسط پرتغال بود، فرضیه‌ای که توسط جوئل سرائو(۱۶۷) تعقیب شد، که اشاره کرد که توسعه این جزایر



سریع و متوجه «چهارگانه غلات، شکر، رنگ و شراب بود... همواره کشت تک‌محصولی(۱۶۸) یکی از این چهار محصول ترجیح [داده می‌شد].» [ ۹۴ ] گندم جدید که رسید، در سراسر قاره اروپا به گردش درآمد، از ناحیه بالتیک تا کشورهای زمین پست(۱۶۹) از سده چهاردهم [ ۹۵ ] تا پرتغال در سده پانزدهم، [ ۹۶ ] از مدیترانه تا انگلستان و کشورهای زمین پست در سده‌های چهاردهم و پانزدهم. [ ۹۷ ]

مواد خوراکی را می‌توان برحسب هزینه به ازای هر ۱۰۰۰ کالری در یک سلسله‌مراتب قرار داد. م. ک. بنت(۱۷۰) این سلسله‌مراتب را از نظر زمانی و مکانی نسبتاً ثابت می‌یابد. غله آسیابی و ریشه‌ها و غده‌های نشاسته‌ای در کف رده‌بندی هشت‌گانه او قرار دارند؛ یعنی اینها ارزان‌ترین و بنیادی‌ترین کالاهای اساسی هستند. [ ۹۸ ] اما یک جیره خوراکی خوب تنها از غلات تشکیل نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین مکمل‌ها در جیره خوراکی اروپایی‌ها شکر است، ماده‌ای که هم به‌عنوان یک منبع کالری مفید است و هم به‌عنوان جانشینی برای چربی‌ها. افزون بر این، می‌توان از آن برای نوشیدنی‌های الکلی (به‌ویژه رام) استفاده کرد. و سپس‌تر می‌شد از آن برای تهیه شکلات بهره گرفت، کاربردی که اسپانیاردها از آرتک‌ها آموختند و مقارن سده هفدهم، دست‌کم در اسپانیا، به یک نوشیدنی بسیار لذیذ بدل شد.

شکر نیز یک انگیزه اصلی برای گسترش به سوی جزایر بود. و شیوه تولید آن به برده‌داری نیاز داشت. برده‌داری در شرق مدیترانه در سده دوازدهم آغاز شد و سپس به سوی غرب حرکت کرد. [ ۱۰۰ ] گسترش به سوی اقیانوس اطلس صرفاً دنباله منطقی آن بود. درواقع، ای. ای. ریچ(۱۷۱) بردگی آفریقایی‌ها در پرتغال را تا ۱۰۰۰ ب.م. ردیابی می‌کند، این بردگان را از طریق تجارت با مهاجمان مسلمان به دست می‌آوردند.



[ ۱۰۱ ] شکر فراورده‌ای بسیار سودزا و پرتقاضا بود که گندم را از میدان به‌در کرد، اما فرساینده خاک نیز بود، به‌گونه‌ای که پیوسته به زمین‌های جدید نیاز داشت (بگذریم از نیروی کاری که برای کشت آن از پای افتاده بود).

ماهی و گوشت قرمز در رده‌بندی بنت جایگاه بالاتری را اشغال می‌کنند. اما آنها را به‌عنوان منبع پروتئین می‌خواستند. گودینو از گسترش نواحی ماهیگیری به‌عنوان یکی از دینامیک‌های کلیدی پویش آغازین پرتغال یاد می‌کند. [ ۱۰۳ ] گوشت بی‌گمان کم‌اهمیت‌تر از غله بود و به شکل قابل‌توجه و مداومی از اهمیتش در دوره ۱۴۰۰ تا ۱۷۵۰ کاسته شد [ ۱۰۴ ] - گواهی بر نکته‌ای که بایستی بدان بازگردیم، مبنی بر اینکه بخشی از هزینه‌های توسعه اقتصادی اروپا را کارگران اروپا پرداختند. [ ۱۰۵ ] با این‌همه، میل به گوشت یکی از انگیزه‌های تجارت ادویه بود، نه ادویه‌های آسیایی برای تقویت میل جنسی ثروتمندان، بلکه دانه‌های بهشتی (۱۷۲) باختر افریقا (آموموم ملگوئتا (۱۷۳))، دانه‌هایی که به‌عنوان جانشین فلفل و نیز برای شراب ادویه‌ای معروف به هیپوکراس (۱۷۴) به کار می‌رفت. [ ۱۰۶ ] این ادویه «صرفاً به درد قابل‌تحمل‌کردن حریره‌های آبکی می‌خورد.» [ ۱۰۷ ]

هرچند نیازهای خوراکی موجب گسترش جغرافیایی اروپا شد، منافع غذایی حتی از آنچه می‌شد انتظار داشت نیز بزرگ‌تر از آب درآمد. بوم‌شناسی جهان تغییر یافت، به چنان شیوه‌ای که، به دلیل سازمان اجتماعی اقتصاد جهانی برآینده اروپا، عمدتاً برای اروپا مفید می‌بود. [ ۱۰۸ ] افزون بر خوراک، نیاز اساسی بزرگ دیگر چوب بود- چوب برای سوخت و کشتی‌سازی (و خانه‌سازی). توسعه اقتصادی سده‌های میانه، با توجه به فنون ناشیانه جنگلداری آن زمان، موجب جنگل‌زدایی آهسته اما پیوسته اروپای



باختری، ایتالیا و اسپانیا و نیز جزایر مدیترانه شده بود. بلوط فوق‌العاده کمیاب شد.

[ ۱۰۹ ] مقارن سده شانزدهم، منطقه بالتیک آغاز به صدور چوب در مقادیر زیاد به

هولاند(۱۷۵)، انگلستان و شبه‌جزیره ایبری کرد.

یک نیاز دیگر می‌بایست ذکر شود، نیاز به پوشاک. هرآینه تجارت تجملات، تقاضا

برای ابریشم، که تاریخ دیرین آن در پیوند با تقاضا برای جواهر و ادویه بود، وجود

داشت. اما صنعت روبه‌رشد نساجی، نخستین صنعت عمده در توسعه صنعتی اروپا،

چیزی بیش از تجارت تجملات بود و برای فراوری به مواد اولیه نیاز داشت: مواد رنگی

برای منسوجات پنبه‌ای و پشمی و صمغ برای سفت کردن ابریشم در فرایند پرداخت

آن مورد استفاده بود. [ ۱۱۰ ]

شمش، به‌عنوان یک کالای گران‌بها، برای مصرف در اروپا و بیشتر تجارت با آسیا

خواهان داشت اما برای گسترش اقتصاد اروپا نیز ضروری بود. باید از خود بپرسیم

که چرا. در حقیقت پول به‌عنوان وسیله پرداخت را می‌توان از هر چیزی ساخت،

مشروط به اینکه انسان‌ها آن را ارزشمند بدانند. به‌راستی امروزه ما از اشیائی جز

شمش به‌عنوان وسیله پرداخت بهره می‌بریم. افزون بر این، اروپا در اواخر سده‌های

میانه با توسعه «پول محاسباتی(۱۷۶)»، که گاه به‌روشی گمراه‌کننده «پول خیالی(۱۷۷)»

نامیده شده است، آغاز به چنین کاری کرده بود.

اما سده‌ها طول می‌کشید تا پول فلزی به مرتبه پول نمادین دست یابد. [ ۱۱۱ ]

حتی امروز هم کاملاً به آن مرتبه نرسیده است. در نتیجه، اروپا در احاطه تغییرات

ناگهانی مداوم ارزش پول به دلیل پیش‌سازي بود، چنان مداوم که مارک بلوک آن را

«درون‌مایه فراگیر تاریخ پول» می‌نامد. [ ۱۱۲ ] اما هیچ‌کس به‌طور جدی حرفی از

کنار گذاشتن شمش نزد.

دلایل مختلفی وجود داشت که چرا این امر اتفاق نیفتاد. کسانی که به حکومت‌ها مشاوره می‌دادند، نفع شخصی در نظام داشتند. [ ۱۱۳ ] نباید فراموش کنیم که در اواخر سده‌های میانه، ضرابخانه‌ها هنوز وسایل تجاری در خدمت منافع شخصی بودند. [ ۱۱۴ ] اما بنیادین‌تر از نفع شخصی، ذهنیت جمعی ترس بود که ریشه در واقعیت ساختاری یک نظام اقتصادی ناستوار داشت. پول محاسباتی همیشه ممکن بود سقوط کند. بی‌گمان هیچ‌کس، هرچقدر هم ثروتمند، قادر به کنترل آن، چه به صورت شخصی و چه با تبانی با دیگران، نبود. به راستی چه کسی می‌دانست که کل اقتصاد پولی بار دیگر سقوط نمی‌کند؟ پیشتر سقوط کرده بود. شمش مانع از آن می‌شد. پول پرداختی را می‌شد همواره به عنوان کالا به کار برد، فقط مشروط بر اینکه دو کاربرد پول، به عنوان سنجش ارزش و وسیله پرداخت، زیاد از هم جدا نشده باشند. [ ۱۱۵ ] بدین دلیل کاربرد شمش ضروری بود. و از این رو بدون شمش، اروپا فاقد اعتماد جمعی برای توسعه نظام سرمایه‌داری بود، نظامی که در آن سود بر تعویق‌های مختلف ارزش تحقق‌یافته استوار است. این نکته صدالبته در مورد نظام یک اقتصاد جهانی غیرامپراتورانه، که خود به دلایلی ضروری بود، حقیقت داشت. با توجه به این پدیده ذهنیت جمعی، عنصری جدایی‌ناپذیر از ساختار اجتماعی آن زمان، شمش را بایستی یک فراورده ضروری برای یک اقتصاد جهانی روبه رونق دانست.

انگیزه‌های پویش را باید نه تنها در فراورده‌های مورد نیاز اروپا، که در نیازهای شغلی گروه‌های مختلف در اروپا نیز جست. همان‌گونه که ه. و. لیورمور (۱۷۸) به یادمان می‌آورد، وقایع‌نگاران ایبریایی آن زمان و کمی بعد بودند که نخستین بار اشاره کردند



که «اندیشه پیگیری رکانکوئیستا(۱۷۹) در شمال آفریقا، به دلیل لزوم یافتن شغلی سودمند برای کسانی مطرح شد که کمابیش یک ربع سده از حملات مرزی ارتزاق کرده بودند.» [ ۱۱۶ ]

باید پرسمان کلیدی کاهش درآمد اربابی در سده‌های چهاردهم و پانزدهم را به یاد داشته باشیم. م. م. پوستان رفتار متعاقب والاتباران انگلیسی را «قلدربازی»(۱۸۰)، [یا] بهره‌گیری از خشونت برای بازیابی یک استاندارد ازدست‌رفته درآمد، می‌خواند. پدیده‌های مشابهی در سوئد، دانمارک و آلمان رخ داد. یکی از اشکال این خشونت، بی‌گمان، گسترش بود. [ ۱۱۷ ] اصلی عمومی که می‌توان بدان استناد کرد این است که اگر والاتباران فئودال از زمینشان درآمد کمتری به دست آورند، فعالانه به دنبال تملک زمین بیشتری خواهند بود تا از آن درآمد کسب کرده و بدین‌سان درآمد واقعی خود را به سطح چشمداشت‌های اجتماعی بازگردانند. پس اگر بپرسیم که چرا پرتغال، و نه دیگر کشورهای اروپا، به سوی سرزمین‌های برون‌مرزی گسترش یافت، یک پاسخ ساده این است که والاتباران در دیگر کشورها بختیارتر بودند. آنان به گسترش‌های آسان‌تر و نزدیک‌تری، با استفاده از اسب، و نه کشتی دست زدند. پرتغال به دلیل جغرافیای خود هیچ چاره‌ای نداشت.

بی‌گمان گسترش برون‌مرزی، به‌طور سنتی، با منافع سوداگران، که احتمال داشت از تجارت گسترده سود ببرند، و پادشاهان، که به‌دنبال تأمین شکوه و درآمد تاج‌وتختشان بودند، در پیوند است. اما ممکن است انگیزه آغازین پویش‌های ایبریایی، عمدتاً از منافع والاتباران، به‌ویژه «پسران کهتر»(۱۸۱) مشهوری برخاسته باشد که فاقد زمین بودند، و دیگر آنکه، همین‌که شبکه تجارت آغاز به‌کار کرد،

سوداگران محتاطتر (که اغلب انگیزه کارسالارانه کمتری نسبت به والاتباران هراسان از افت طبقاتی داشتند) مشتاق آن شده باشند. [ ۱۱۸ ]

آیا ازدیاد جمعیت علت گسترش بود؟ این یکی از آن پرسش‌هایی است که مسئله را پیچیده می‌کند. برودل به ما می‌گوید ازدیاد جمعیت مسلماً در مدیترانه باختری وجود داشت، و اخراج مکرر یهودیان و سپس‌تر مراکشی‌ها از کشورهای مختلف را شاهد می‌آورد. [ ۱۱۹ ] اما ای. ای. ریچ، مجابمان می‌کند که «سرریز مازاد جمعیت [برای آنکه به انگیزه‌ای برای گسترش در سده‌های پانزدهم و شانزدهم بدل گردد] ناچیز بود.... احتمال (زیرا چیزی بیش از احتمال نمی‌تواند باشد) این است که جمعیت فزاینده به جنگ یا شهرها رفته باشد.» [ ۱۲۰ ] آری شاید، اما آنان که به شهرها (یا به جنگ) رفتند چگونه خوراک- پوشاک، خانه و غیره- پیدا می‌کردند؟ فضای فیزیکی برای جمعیت، حتی جمعیت فزاینده، در اروپا وجود داشت. درواقع، این بخشی از همان مسئله‌ای بود که به گسترش انجامید. فضای فیزیکی عنصری ضروری در توان دهقانان در برابر والاتباران و در نتیجه، یک عامل کاهش درآمدهای اربابی در بحران فئودالیسم بود. جوامع اروپایی می‌توانستند به شیوه‌های مختلفی واکنش نشان دهند. یک شیوه این بود که خود را (دست‌کم به تلویح) پرجمعیت و در نتیجه، محتاج یک پایه ارضی بزرگ‌تر تعریف کنند. [ ۱۲۱ ] درحقیقت، آنچه والاتباران (و بورژوازی) نیاز داشتند و آنچه در آینده به‌دست می‌آوردند، نیروی کار سربه‌راه‌تر بود. مسئله اندازه جمعیت نبود؛ مسئله روابط اجتماعی حاکم بر برهم کنش میان طبقات بالا و پایین بود.



سرانجام اینکه، آیا گسترش برون‌مرزی را می‌توان با «روحیه جهاد»، ضرورت تبلیغ دین مسیح تبیین کرد؟ این پرسش نیز موجب ابهام مسئله می‌شود. بی‌گمان، مسیحیت در شبه‌جزیره ایبری شکلی فوق‌العاده نظامی به خود گرفت، جایی که کشاکش‌های ملی، روزگار درازی برحسب مذهب تعریف شده بود. بی‌شک این عصر هزیمت مسیحیان به‌دست ترکان مسلمان در جنوب و شرق اروپا (تا خود دروازه‌های وین) بود. و ممکن است گسترش در اقیانوس اطلس بازتاب یک واکنش روانی به این رویدادها و، به‌قول شانو، «پدیده جبران» (۱۸۲)، نوعی فرار روبه‌جلو» بوده باشد.

[ ۱۲۲ ] بی‌گمان تبوتاب‌های مسیحیت (۱۸۳) بسیاری از تصمیمات ویژه‌ای که توسط پرتغالی‌ها و اسپانیاردها گرفته شد و شاید بخشی از شدت سرسپردگی یا بیش‌سرسپردگی آنها را تبیین کند. اما باورپذیرتر می‌نماید که این شور و شوق مذهبی را دلیل‌تراشی (۱۸۴) بدانیم، دلیل‌تراشی‌ای که بی‌گمان بسیاری از کنشگران، درونی‌اش کردند و در نتیجه تقویت‌کننده و حفظ‌کننده - و به‌لحاظ اقتصادی مختل‌کننده - بود. اما تاریخ آن‌قدر تبدیل تبوتاب مذهبی به کلبی‌مسلمی را به‌خود دیده است که باید نسبت به استناد به چنین نظام‌های عقیدتی‌ای به‌عنوان عوامل برتر در تبیین پیدایش و ماندگاری درازمدت کنش اجتماعی بزرگ‌مقیاس بدبین باشیم.

آنچه تاکنون درباره انگیزه گفتیم، به‌صورت قطعی به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا پرتغالی‌ها دست به پویش برون‌مرزی زدند؟ از نیازهای مادی اروپا و بحران عمومی درآمدهای اربابی صحبت به میان آوردیم. منفعت خاص پرتغال در حل این مسئله از طریق پویش در اقیانوس اطلس را دلیل آوردیم؛ اما این به‌اندازه کافی قانع‌کننده نیست. پس باید از مسئله انگیزه‌ها به مسئله قابلیت‌ها روی آوریم. چرا از



میان رژیم‌های اروپا، پرتغال بیش از همه قادر به رهبری رانش آغازین بود؟ یک پاسخ بدیهی را می‌توان روی نقشه یافت. پرتغال بر کناره اقیانوس اطلس، درست در کنار آفریقا واقع شده است. از نظر استعمار، جزایر اطلس و پویش در ساحل باختری آفریقا، آشکارا نزدیک‌تر از دیگر کشورها بود. افزون بر این، جریان‌ات اقیانوسی به‌گونه‌ای است که، به‌ویژه با توجه به فناوری آن زمان، سفرکردن از بنادر پرتغال (و نیز بنادر جنوب باختری اسپانیا) از تمامی بنادر دیگر آسان‌تر بود.

افزون بر این، پرتغال از پیش تجربه زیادی در تجارت دوربرد داشت. و هرچند تجربه پرتغال نمی‌تواند به‌پای تجربه ونیزی‌ها یا جنوایی‌ها برسد، پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که پیشینه آنها قابل‌توجه و احتمالاً نظیر شهرهای شمال اروپا بود. [ ۱۲۴ ] سومین عامل، دسترس‌پذیری سرمایه بود. جنوایی‌ها، رقبای بزرگ ونیزی‌ها، تصمیم گرفتند از همان آغاز در بنگاه تجاری شبه‌جزیره ایبری سرمایه‌گذاری کرده و تلاش‌های خود را در جهت گسترش برون‌مرزی تقویت کنند. [ ۱۲۵ ] مقارن پایان سده پانزدهم، جنوایی‌ها اسپانیاردها را به پرتغالی‌ها ترجیح می‌دادند، اما علت آن تا حد زیادی این است که دومی در آن زمان توانست خود را از تکفل، قیمومیت و سهم جنوایی‌ها در سود رها سازد. ورلیندن(۱۸۵) ایتالیا را «تنها ملت واقعاً استعمارگر سده‌های میانه» می‌نامد. [ ۱۲۶ ] اینکه در سده دوازدهم جنوایی‌ها و پیزایی‌ها نخست به کاتالونیا وارد می‌شوند، [ ۱۲۷ ] و اینکه در سده سیزدهم نخست به پرتغال می‌رسند، [ ۱۲۸ ] بخشی از تلاش‌های ایتالیایی‌ها برای کشاندن مردم ایبری به تجارت بین‌المللی آن زمان است. اما ناگهان ایتالیایی‌ها آغاز به ایفای نقشی آغازگرانه در تلاش‌های استعمارگرانه ایبری می‌کنند؛ زیرا، بسیار زود وارد شده بودند و بر این پایه، «قادر به



تسخیر موقعیت‌های کلیدی شبه‌جزیرهٔ ایبری بودند.» [ ۱۲۹ ] از سال ۱۳۱۷، بنا به گفتهٔ ویرجینیا راو(۱۸۶)، «شهر و بندر لیسبون مرکز بزرگ تجارت جنوا می‌شود....» [ ۱۳۰ ] در اواخر سدهٔ چهاردهم و اوایل سدهٔ پانزدهم سوداگران پرتغالی شروع به شکایت از «مداخلهٔ بی‌مورد [ایتالیایی‌ها] در تجارت خرده‌فروشی منطقه کردند، امری که موقعیت مسلط سوداگران ملی در آن شاخه از تجارت را تهدید می‌کرد.» [ ۱۳۱ ] راه‌حل، ساده و تا حدی کلاسیک بود. ایتالیایی‌ها، هم در پرتغال و هم در مادیرا(۱۸۷)، با ازدواج، جذب و به مهزادگان زمین‌دار بدل شدند.

اقتصاد بازرگانی پرتغال جنبهٔ دیگری داشت که، در قیاس با مثلاً فرانسه یا انگلستان، به ضروری آن کمک کرد. شگفت اینکه پرتغال کمتر در منطقه‌ای که تبدیل به اقتصاد جهانی اروپا می‌شد جذب شده بود، بلکه به میزان زیادی در پیوند با منطقهٔ مدیترانهٔ اسلامی بود. نتیجه آنکه اقتصاد آن نسبتاً پولی‌تر و جمعیت آن نسبتاً شهری‌تر بود. [ ۱۳۲ ]

با این‌همه، نه جغرافیا و نه قدرت تجاری، به‌تنهایی موجب برتری(۱۸۸) پرتغال نشدند. توان دستگاه دولتی پرتغال نیز دخیل بود. پرتغال از این نظر، بسیار متفاوت از دیگر دولت‌های اروپای باختری بود؛ منظورم در سدهٔ پانزدهم است. پرتغال در زمانی که دیگر دولت‌ها درگیر جنگ داخلی بودند، در صلح بسر می‌برد. [ ۱۳۳ ] ثبات دولت مهم بود، نه‌تنها بدین خاطر که جوی پدید می‌آورد که کارسالاران(۱۸۹) می‌توانستند در آن پیشرفت کنند، بلکه به این دلیل که والاتباران را وادار به یافتن مجرای خروجی جز جنگ داخلی یا بین اروپایی برای انرژی‌شان می‌کرد. ثبات دولت بدین دلیل نیز مهم بود که خود از جهات زیادی کارسالار اعظم بود. [ ۱۳۴ ] زمانی که دولت ثبات داشت

می‌توانست توان خود را صرف ضروری‌های تجاری سودآور کند. در مورد پرتغال، همان‌گونه که دیدیم، منطق تاریخ سرزمینی(۱۹۰) آن، گسترش در اقیانوس اطلس را معقول‌ترین ضروری تجاری برای دولت می‌ساخت.

چرا پرتغال؟ چون تنها پرتغال بود که در میان دولت‌های اروپا اراده و امکان را به حداکثر رساند. اروپا به پایه‌ای بزرگ‌تری به‌عنوان پشتوانه گسترش اقتصاد خود نیاز داشت، پایه‌ای که می‌توانست کاهش بحرانی درآمدهای اربابی را جبران کرده و جنگ طبقاتی پدیدآورنده و بالقوه بسیار خشونت‌باری که از بحران فئودالیسم برخاسته بود را متوقف کند. اروپا به خیلی چیزها نیاز داشت: شمش، کالاهای اساسی، پروتئین، وسایل نگهداری پروتئین، مواد خوراکی، چوب، مواد برای پرداخت منسوجات، و نیز نیروی کار سربه‌راه‌تر.

اما نباید «اروپا» را شیء انگاشته(۱۹۱) کرد. هیچ دستگاه مرکزی‌ای وجود نداشت که با توجه به این خواسته‌های درازمدت دست به کنش زده باشد. تصمیمات حقیقی توسط گروه‌های انسان‌هایی گرفته می‌شد که با توجه به منافع بلافاصل خود دست به کنش می‌زدند. در مورد پرتغال، چنین می‌نمود که «کاسبی اکتشاف» برای گروه‌های بسیاری- دولت‌ها، والاتباران، بورژوازی بازرگان (بومی و بیگانه)، حتی برای نیمه‌پرولتاریای شهرک‌ها- مزیت دربر دارد.

برای دولت، آن‌هم یک دولت کوچک، مزیت آن بدیهی بود. گسترش، محتمل‌ترین راه برای افزایش درآمد و کسب شکوه بود. و دولت پرتغال کمابیش تنها دولت در میان دولت‌های اروپای آن زمان بود که دلمشغول ستیزه درونی نبود. پرتغال دست‌کم یک سده زودتر از اسپانیا، فرانسه و انگلستان به ثبات سیاسی متعادل رسیده بود.



درست همین ثبات بود که تکانه را برای والاتباران پدید آورد. آنان با همان تنگنای مالی والاتباران اروپا در جاهای دیگر روبرو بوده و از توان تسکین‌دهنده و مالی (اگر پیروز می‌شدند) جنگ‌های داخلی بی‌بهره بودند. و نیز نمی‌توانستند امیدی به بازپس‌گیری موقعیت مالی خود با استعمار(۱۹۲) داخلی داشته باشند. پرتغال زمینی نداشت. پس آنها با طرح گسترش اقیانوسی همدل بودند و «پسران کهترشان» نیز رهبری لازم برای پوششگری‌ها(۱۹۳) را فراهم آوردند.

منافع بورژوازی، یکبار هم که شده، با منافع مهزادگان در تعارض نبود. بورژوازی نیز، که با تجربه طولانی در تجارت دوربرد و با زیستن در یکی از پولی‌شده‌ترین نواحی اروپا (به دلیل مشارکت اقتصادی با جهان مدیترانه اسلامی)، پذیرای سرمایه‌داری مدرن بود، می‌خواست از تنگناهای بازار کوچک پرتغال بگریزد. آنها اگر هم سرمایه نداشتند، آن را به راحتی از جنوایی‌ها دریافت کردند که به دلیل رقابت با ونیز مایل به تأمین مالی پرتغالی‌ها بودند. و ستیزه بالقوه بورژوازی بومی و بیگانه، به دلیل رغبت جنوایی‌ها به همگن‌شدن با فرهنگ پرتغالی، با گذر زمان کاهش یافت.

سرانجام اینکه، پوشش و جریان‌ات تجاری متعاقب آن، برای نیمه پرولتاریای شهری که بسیاری‌شان به دلیل افزایش بهره‌کشی ناشی از بحران اربابی به شهرک‌ها گریخته بودند مجرای خروج شغلی فراهم آورد. باز هم احتمال نابسامانی درونی به وسیله گسترش بیرونی به حداقل رسید.

و اگر این اقتران‌های اراده و امکان کافی نبود، پرتغال از نعمت بهترین موقعیت جغرافیایی ممکن برای این اقدام برخوردار بود، بهترین موقعیت ممکن، به دلیل پیشروی آن در اقیانوس اطلس و جنوب، اما، همچنین به دلیل همگرایی جریان‌ات

مطلوب اقیانوسی. پس، از نگاهی گذشته نگر، مایه شگفتی نیست که پرتغال دل را به دریا زد.

مسئله دیگری هست که باید پیش از پیگیری بخش اصلی کتاب با آن روبرو شویم. تاکنون به تبیین چیزی پرداخته‌ایم که اروپا را تا آستانه پیدایش یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه پیش برد. از آنجا که تأکید ما بر این خواهد بود که سرمایه‌داری چگونه تنها در چارچوب یک اقتصاد جهانی و نه یک امپراتوری جهانی امکان‌پذیر است، باید به‌طور خلاصه دریابیم که چرا باید چنین باشد. مقایسه درخور این کار، مربوط به اروپا و چین است که کمابیش از سده سیزدهم تا شانزدهم دارای جمعیت کل یکسانی بودند. [ ۱۳۵ ] همان‌گونه که پیر شانو به زیبایی بیان می‌کند:

اینکه کریستف کلمب و واسکو د گاما... چینی نبودند... شایسته قدری تأمل... است. در پایان سده پانزدهم، تا آنجا که متون تاریخی به ما اجازه فهم آن را می‌دهند، خاور دور به‌عنوان موجودیتی قابل قیاس با مدیترانه...، حداقل در ظاهر، به‌هیچ‌روی دست‌کمی از باختر دور قاره اوراسیا ندارد. [ ۱۳۶ ]

به‌هیچ‌روی دست‌کمی ندارد؟ این نیازمند مقایسه سنتی فناوری‌هاست، و دانش‌پژوهان در اینجا اختلاف‌نظر دارند. از نگاه لین وایت پسر(۱۹۴)، اروپا بدین دلیل در سده شانزدهم گسترش یافت که پیش از سده نهم ب. م بقیه جهان را از نظر فناوری کشاورزی پشت سر نهاد:



بین نیمه نخست سده ششم و پایان سده نهم، اروپای شمالی مجموعه اختراعاتی به انجام رسانده یا دریافت کرد که به سرعت در یک نظام کشاورزی یکسره بدیع ادغام شدند. با توجه به نیروی کار دهقانی، این مسلماً پربازده‌ترین نظامی بود که جهان به خود دیده بود. [اشاره وایت به گاواهن سنگین، نظام دَوَرانی سه کشتی، چراگاه‌های عمومی برای گاو، افسار و نعل اسب مدرن است].... به موازاتی که عناصر مختلف این نظام جدید کامل شده و اشاعه یافتند، خوراک بیشتری فراهم آمد و جمعیت افزایش یافت.... و بهره‌وری جدید دهقانان شمال، بسیاری‌شان را قادر به ترک زمین و رفتن به شهرها، صنعت و بازرگانی کرد. [ ۱۳۷ ]

وایت همچنین استدلال می‌کند که اروپای شمالی، از نظر فناوری نظامی، در سده هشتم و، از نظر تولید صنعتی، در سده یازدهم پیشی گرفت. اگر بپرسیم که دلیل آن چیست، وایت آن را به زیروزیرشدگی عمیق ناشی از حملات بربرها نسبت می‌دهد که باخترزمین احتمالاً واکنش آفرینش‌گرانه مدنظر توین بی(۱۹۵) را به آن نشان داد. [ ۱۳۸ ]

اما سایر دانش‌پژوهان بر سر ارزیابی واقعیت‌ها اختلاف نظر دارند؛ شاهد مثال، فناوری نظامی. کارلو چیپولا(۱۹۶) استدلال می‌کند که:

این احتمال وجود دارد که تا پیش از سده پانزدهم، سلاح‌های چینی، اگر نه بهتر، دست‌کم به‌خوبی سلاح‌های باخترزمین بوده باشند. با این‌همه، طی سده پانزدهم، فناوری اروپا پیشرفت محسوسی کرد.... توپخانه اروپا، به‌سان قیاس‌ناپذیری، از هر

نوع توپی که تا آن زمان در آسیا ساخته شده بود قدرتمندتر بود، و مشاهده بازتاب آمیزه وحشت و تعجبی که در هنگام پدیدارشدن توپخانه اروپا برخاست، در متون [سده شانزدهم] کار سختی نیست. [ ۱۳۹ ]

به همین‌سان، جوزف نیدهام(۱۹۷)، که همچنان مشغول شرح ماندگارش از تاریخ دانش و فناوری چین است، زمان برتری فناوریانه و صنعتی اروپا بر چین را دقیقاً ۱۴۵۰ ب.م می‌داند. [ ۱۴۰ ] دلیل پیشروی خروشان اروپا چیست؟ نیدهام می‌گوید نه یک چیز، که «یک کل اندام‌وار، مجموعه‌ای از تغییرات» دلیل آن هستند.

واقعیت این است که در توسعه خودانگیخته و خودزای جامعه چین، هیچ تغییر شدیدی مشابه عصر نوزایی و «انقلاب علمی» باخترزمین رخ نداد. من اغلب مایلم فرگشت چین را به شکل یک منحنی آهسته بالارونده، و به نحو محسوسی در سطحی بسیار بالاتر از اروپای میان مثلاً سده‌های دوم و پانزدهم ب.م ترسیم کنم. اما پس از آنکه نوزایی علمی توأم با انقلاب گالیله، همراه با چیزی که می‌توان آن را کشف فن اساسی خود اکتشاف علمی نامید، آغاز می‌شود، منحنی دانش و فناوری در اروپا آغاز به بالارفتن به‌طرزی شدید و کمابیش نمایی(۱۹۸) می‌کند و از سطح جوامع آسیایی پیشی می‌گیرد.... این اختلال شدید اینک آغاز به قائمه‌شدن کرده است.

[ ۱۴۱ ]

برخی دانش‌پژوهان بر نقش سرنوشت‌ساز توسعه سکان در اروپا در سده پانزدهم پای



می‌فشارند. [ ۱۴۲ ] اما نیدهام وجود یک سکان در چین از حدود سدهٔ نخست ب.م را نشان می‌دهد، اختراعی که احتمالاً در سدهٔ دوازدهم ب.م از چین به اروپا اشاعه یافت. [ ۱۴۳ ]

اگر شرح نیدهام از توانایی و برتری فناورانهٔ چین بر باخترزمین تا زمان پیشرفت خروشان ناگهانی آن درست باشد، آنگاه بیشتر درخور توجه می‌شود که کاوش برون‌مرزی چینی‌ها و پرتغالی‌ها کمابیش هم‌زمان آغاز شد، اما پس از تنها ۲۸ سال، چینی‌ها به فلات قاره خزیده و از هرگونه کوشش بیشتر دست کشیدند. اما نه به دلیل عدم موفقیت. هفت سفر دریایی دریا سالار خواجه چنگ هو (۱۹۹) در میان سال‌های ۱۴۰۵ و ۱۴۳۳ موفقیت بزرگی بود. او پهنای اقیانوس هند را از جاوه تا سیلان تا خاور آفریقا در هفت سفر خود درنوشت و با خود خراج و تحفه برای دربار چین به ارمغان آورد، که بسیار مورد قدردانی قرار گرفت. زمانی که چنگ هو در سال ۱۴۳۴ درگذشت، سفرها متوقف شد. افزون بر این، هنگامی که در سال ۱۴۷۹، وانگ چین (۲۰۰)، بازهم یک خواجه، علاقه‌مند به آغاز یک پویشگری نظامی به آنام (۲۰۱) شده و درخواست مراجعه به یادداشتهای چنگ هو در آنام را داد، از دسترسی او ممانعت به‌عمل آمد؛ گویی برای زدودن خاطرهٔ چنگ هو یادداشتهای توقیف شد.

[ ۱۴۴ ]

خاستگاه پویشگری‌ها و علل چشم‌پوشی از آنها به یک اندازه نامشخص است. چنین می‌نماید که دیوانسالاری رسمی ماندارین‌های (۲۰۲) کنفوسیوسی پیوسته با آنها مخالفت می‌کرد. [ ۱۴۵ ] پرسش این است که چرا. در برابر، چنین می‌نماید که امپراتور از پویشگری‌ها پشتیبانی می‌کرده است. مگر اقدام به پویشگری جز در این

صورت هم ممکن بود؟ شواهد بیشتر را تین تسه چانگ(۲۰۳) در این واقعیت پیدا کرده است که در آغاز سده پانزدهم، کارویژه اداره کشتی‌های تجاری، مؤسسه‌ای دولتی متعلق به سده هشتم ب.م، از گردآوری گمرکات (که اکنون کارویژه‌ای ولایتی شده بود) به انتقال خراج تغییر یافت، که بی‌گمان اهمیت قابل‌توجهی در زمان چنگ هو داشت. چانگ با اشاره به تمرکززدایی از گردآوری گمرکات، که احتمالاً کاهش موانع در برخی مناطق را ممکن ساخت، می‌پرسد: «[آیا امپراتور] به تشویق تجارت خارجی، که اهمیتش برای چین بسیار بدیهی بود، توجهی نداشت؟» [ ۱۴۶ ]

بسیار بدیهی بود، اما تشویق به‌زودی متوقف شد. چرا؟ از نگاه ویلیان ویلتس(۲۰۴)، این امر به جهان‌بینی چینی‌ها مربوط می‌شود. استدلال این است که آنان فاقد نوعی رسالت استعماری بودند، دقیقاً چون آنها، با خودستایی، خود را کل جهان می‌دانستند.

[ ۱۴۷ ] افزون براین، ویلتس دو تبیین سراسرتر را برای توقف کاوش‌ها در نظر دارد: «نفرت بیمارگونه دستگاه اداری کنفوسیوسی نسبت به خواجه‌ها» [ ۱۴۸ ]، و «تحلیل‌رفتن موجودی خزانه به‌واسطه تجهیز مأموریت‌های برون‌مرزی.» [ ۱۴۹ ] دومی دلیل عجیبی می‌نماید، زیرا تحلیل منابع، احتمالاً با درآمد ناشی از اقدامات استعماری جبران می‌شده است. دست‌کم در مورد خزانه‌های اروپا در همین دوران این‌گونه بود.

تبیین‌هایی دیگری هستند که استدلالشان برحسب تغییر تمرکز سیاسی از علاقه آغازین به کاوش اقیانوس هند به نقاط دیگر است. برای نمونه، ج. ف. هادسون(۲۰۵) استدلال می‌کند که جابجایی پایتخت به سوی شمال، از نانجینگ به پکن در سال ۱۴۲۱، که پیامد تهدید فزاینده بربرهای بیابان‌گرد مغول بود، ممکن است تمرکز امپراتوری را تغییر داده باشد. [ ۱۵۰ ] باکسر(۲۰۶) علت تغییر تمرکز را تهدید



واکو(۲۰۷) یا گروه‌های غارتگر دزدان دریایی ژاپنی در شرق می‌داند که ساحل چین را غارت می‌کردند. [ ۱۵۱ ] م. ا. پ. ملینک- رولوفسز(۲۰۸) اظهار می‌کند که ممکن است علت عقب‌نشینی، فشار برای اخراج چینی‌ها از سوی تاجران مسلمان در اقیانوس هند بوده باشد. [ ۱۵۲ ]

حتی اگر همهٔ اینها درست باشد، دلایل بسنده‌ای به نظر نمی‌رسند. چرا انگیزه‌ای درونی که این مشکلات بیرونی را شکست تلقی کند و نه موانعی قطعی، وجود نداشت؟ آیا، چنانکه برخی نویسندگان اشاره کرده‌اند، چین صرفاً نمی‌خواست گسترش یابد؟ [ ۱۵۳ ] پیر شانو زمانی سرنخی به دستمان می‌دهد که اظهار می‌دارد که یکی از چیزهایی که چین نیاز داشت، «گروه‌هایی با اراده‌های همگرای» معطوف به گسترش بود. [ ۱۵۴ ] این سخن معناداری است زیرا به یاد داریم که نکتهٔ درخور توجه در پرتغال، علایق موازی به کاوش برون‌مرزی و گسترش است که توسط گروه‌های اجتماعی گوناگونی بیان می‌شد. پس بگذارید ببینیم جهان اروپا و چین از چه جهاتی با هم تفاوت داشتند.

نخست، تفاوت اثرگذاری در برزشناسی(۲۰۹) وجود دارد. اهمیت مصرف گوشت در اروپا را بحث کردیم، اهمیتی که با «بحران» سدهٔ چهاردهم افزایش یافت. و هرچند سپس‌تر مصرف گوشت تودهٔ جمعیت، از سدهٔ شانزدهم تا نوزدهم، کاهش یافت، این لزوماً به معنای کاهش استفاده از زمین برای گاو به جای غله نبود. اندازهٔ مطلق طبقات بالا، از سدهٔ شانزدهم، به دلیل افزایش چشمگیر جمعیت در اروپا افزایش می‌یافت، حال آنکه فضای ارضی یکسانی برای گوشت استفاده می‌شد. این امر با کاهش نسبی مصرف گوشت توسط طبقات پایین مغایرتی نداشت، زیرا آنها غلهٔ خود

را با واردات از نواحی پیرامونی، و نیز با کشت متمرکزتر در اروپای باختری، که ناشی از پیشرفت فناوریانه بود، تأمین می‌کردند.

در برابر، چین با توسعه تولید برنج در بخش‌های جنوب خاوری کشور به دنبال یک پایه کشاورزی پرتوان‌تر بود. تأکید بر گاو، در اروپا به استفاده گسترده از نیروی عضلانی حیوانات به‌عنوان ماشین تولید انجامید. برنج، از نظر کالری به ازای هر جریب، به‌مراتب پربارتر بود اما نیروی انسانی به‌مراتب بیشتری نیز می‌طلبید. شانو اشاره می‌کند که استفاده اروپا از نیروی حیوانی بدین معناست که «انسان اروپایی در سده پانزدهم، موتوری کمابیش پنج‌برابر قدرتمندتر از انسان چینی در اختیار داشت، یعنی دومین نیروی محرکه مطلوب در جهان عصر اکتشافات.» [ ۱۵۵ ] اما برای پرسمان ما، دلالت این رابطه متفاوت انسان با زمین، اهمیت بیشتری نسبت به آن پیشرفت فناوریانه دارد. به تعبیر شانو:

اروپایی فضا را هدر می‌دهد. حتی در افت جمعیتی آغاز سده پانزدهم، اروپا فاقد فضا بود.... اما اگر اروپا فاقد فضا است، چین فاقد انسان است....

«خیزش» باخترزمین ظاهراً هم‌زمان با «خیزش» تولید برنج چین رخ می‌دهد

(سده‌های ۱۱-۱۳)، اما بی‌نهایت انقلابی‌تر است، تا بدان حد که منطقه مدیترانه را به فتح زمین محکوم می‌سازد....

به‌هرروی، شکست چین در سده پانزدهم، بیشتر از انگیزه‌ها ناشی می‌شود تا کمبود

نسبی ابزار. نیاز اغلب ناخودآگاه به فضا انگیزه اصلی باقی می‌ماند. [ ۱۵۶ ]



اینک دست‌کم تبیینی باورپذیر برای این در دست داریم که چرا چین تمایلی به گسترش برون‌مرزی نداشت. چین درواقع در حال گسترش بود، اما گسترشی درونی، یعنی تولید برنج خود را در مرزهایش گسترش می‌بخشید. «آمریکاهای داخلی» اروپا در سدهٔ پانزدهم، با توجه به برزشناسی‌ای که بسته به فضای بیشتر بود، به‌سرعت فرسایش یافتند. نه انسان‌ها و نه جوامع، بیخود درگیر کارهای دشوار نمی‌شوند. پویاشگری و استعمار کارهای دشواری هستند.

واپسین ملاحظه این است که به دلایلی، سده پانزدهم برای چین نشان از چیزی داشت که فن در اشپرنکل(۲۱۰) «پاداستعمار» می‌خواند؛ یعنی جابجایی جمعیت از نواحی تولیدکننده برنج. [ ۱۵۷ ] با آنکه این امر ممکن است از «جمعیت اضافی»، اصطلاحی که همواره بسته به تعریف اجتماعی است، کاسته باشد، شاید توان صنعتی‌شدن چین را که فاقد مزایای جبران‌کننده یک امپراتوری استعمارگر بود تضعیف کرده باشد. پس «خیزش» فرو خوابید.

تفاوت بزرگ دیگری نیز میان اروپا و چین وجود دارد. چین، همچون جهان ترک و مسلمان آن دوران، امپراتوری پهناوری بود. اروپا چنین نبود. اروپا اقتصاد جهانی نوپایی بود که از امپراتوری‌های کوچک، دولت ملت‌ها و دولت‌شهرها تشکیل می‌شد. این تفاوت از جهات بسیاری حائز اهمیت بود.

بگذارید با استدلال‌هایی آغاز کنیم که وبر پیرامون پیامدهای دو شکل از فروپاشی یک امپراتوری ارائه می‌دهد: فئودالی‌شدن(۲۱۱) همچون اروپا، و اقطاعی‌شدن(۲۱۲) همچون چین. [ ۱۵۸ ] او استدلال می‌کند که یک دولت تازه‌متمرکز شده، بیشتر احتمال دارد از یک نظام فئودالی سر برآورد تا یک نظام اقطاعی. دلایل وبر بدین شرح است:

سینیوری باختزمین، همچون سینیوری هند شرقی، به‌موجب فروپاشی اقتدار مرکزی قدرت دولت موروئی(۲۱۳)- فروپاشی امپراتوری کارولنژی(۲۱۴) در باختزمین، فروپاشی خلیفه‌ها و مهاراجه‌ها یا مغولان کبیر در هند- بسط یافت. با این‌همه، در امپراتوری کارولنژی، بر پایه یک اقتصاد معیشتی روستایی، قشر جدیدی بسط یافت. [پس



احتمالاً این اقتصاد نسبت به همتای خاوری خود در سطح توسعه اقتصادی پایین‌تری قرار داشت.] از طریق واسالی مقید به سوگند(۲۱۵)، که پس از جنگ معمول شد، قشر اربابان با شاه پیوند خورد و خود را میان آزادمردان و شاه قرار داد. روابط فئودالی نیز در هند یافت می‌شد، اما برای شکل‌گیری یک طبقه والاتبار یا نظام زمین‌داری(۲۱۶)، عامل تعیین‌کننده‌ای نبود.

در هند، همچون خاورزمین عموماً، از دل اجاره‌دهی مالیات‌ها(۲۱۷)[احتمالاً چون در قیاس با باخترزمین شاید کمتر توسعه‌یافته‌ی اوایل سده‌های میانه، قدرت مرکزی هنوز آن اندازه پرتوان بود که بر مالیات‌ستانی فشار آورد و اقتصاد به‌اندازه کافی توسعه‌یافته، و گردش پول آن برای فراهم‌آوردن مازاد اساسی به‌منظور مالیات‌ستانی کافی بود] یک سینیوری ویژه و اقطاع نظامی و مالیاتی یک دولت به‌مراتب دیوان‌سالارتر بسط یافت. بر این پایه، سینیوری خاورزمین ذاتاً یک «اقطاع(۲۱۸)» باقی ماند و تبدیل به «تیول(۲۱۹)» نشد؛ نه فئودالی‌شدن، که اقطاعی‌شدن دولت موروثی رخ داد. همتای قابل‌قیاس اگرچه توسعه‌نیافته آن، نه تیول میان‌سده‌ای، که خرید مناصب و اقطاع در جریان سیچنتوی(۲۲۰) پاپی یا در دوران والاتباران ردپوش فرانسه(۲۲۱) است.... یک عامل صرفاً نظامی [نیز] برای تبیین توسعه متفاوت خاورزمین و باخترزمین حائز اهمیت است. در اروپا سواره‌نظام حقیقتاً یک نیروی بسیار مهم در فئودالیسم بود. در هند، به‌رغم تعداد آن، سواره‌نظام اهمیت و کارایی کمتری نسبت به پیاده‌نظام داشت، نیرویی که از زمان اسکندر تا مغول‌ها نقش عمده‌ای در ارتش‌ها بازی می‌کرد. [ ۱۵۹ ]

منطق استدلال وبر چیزی شبیه به این است: یک عامل فنی (اهمیت سواره نظام)، طی فرایند فروپاشی یک امپراتوری به تقویت جنگجویان واسط در برابر مرکز می‌انجامد. پس صورت اجتماعی جدیدی که پدیدار می‌شود فئودالیسم است نه یک دولت اقطاعی که در آن، مرکز، نسبتاً پرتوان‌تر از مرکز یک نظام فئودالی است. همچنین اقتصاد یک نظام فئودالی نیز کمتر از اقتصاد یک نظام اقطاعی توسعه‌یافته است. (اما این پیامد است یا علت؟ منظور وبر مشخص نیست.) در کوتاه‌مدت، فئودالی‌شدن، آشکارا از نگاه موجران بهتر است، زیرا به آنان قدرت بیشتری (و درآمد بیشتری؟) می‌بخشد. با این‌همه، در درازمدت یک طبقه اقطاع‌دار می‌تواند بهتر از یک طبقه زمین‌دار فئودالی در برابر رشد یک پادشاهی حقیقتاً متمرکز مقاومت کند تا یک طبقه زمین‌دار فئودال، زیرا نظام ارزش‌های فئودالی را شاه می‌تواند به کار گیرد، تا آنجا که می‌تواند خود را به رأس یک نظام سلسله‌مراتبی واحد از مناسبات فئودالی بدل سازد (انجام این کار برای کاپیتی‌ها [\(۲۲۲\)](#) سده‌ها به درازا کشید) تا یک نظام وفاداری به‌خود بر پا کند، که همین‌که بنا شد، می‌تواند به راحتی عنصر شخصی را حذف کرده و آن را بدل به وفاداری به ملتی سازد که شاه تجسم آن است. نظام اقطاع‌داری را، که به مراتب نظام قراردادی‌تری نسبت به فئودالیسم است، نمی‌توان با چنین پیوندهای رازورانه‌ای فریب داد. (این نکته را بگوییم و بگذریم که در این صورت می‌توانیم نظام اقطاع‌داری روبه‌رشد فرانسه سده هجدهم را واپس‌گرا، و انقلاب فرانسه را کوششی برای جبران این واپس‌روی بدانیم.)

جوزف لونسون [\(۲۲۳\)](#)، در کتابی که به این پرسش اختصاص داده شده است که چرا چین گسترش نیافت؟ به پاسخی می‌رسد که زیاد بی‌شبهت به پاسخ وبر نیست:



از نظر آرمانی و منطقی، فئودالیسم به مثابه یک «نمونه مثالی» (۲۲۴) جامعه‌شناختی، در تضاد آشکار با سرمایه‌داری است. اما از نظر تاریخی و گاه نگاشتی، مایه حرکت آن شد. خود نبود قیدوبندهای فئودالی در چین، نسبت به حضور آن در اروپا، مانع بزرگ‌تری سر راه گسترش سرمایه‌داری (و گسترش جهانی سرمایه‌دارانه) قرار می‌دهد. زیرا جامعه دیوانسالارانه غیرفئودالی چین، جامعه‌ای خودکار، خودبسنده و پایدار که به گونه‌ای آرمانی بیش از جامعه فئودالی با اشکال بنیادی سرمایه‌داری سازگار بود، سرمایه‌داری نارس را با آغوش باز پذیرفت و توان انقلابی آن را نابود ساخت. پس آیا مایه شگفتی است که در پرتغال، که نهایتاً یکی از کوچک‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری بود، یک فرایند اجتماعی کاملاً عکس چین باید نیروی گسترش را، به جای منقبض کردن آن، رها سازد؟ فرایندی در پرتغال و اروپای باختری عموماً در کار بود، فرایند رهایی پیش-سرمایه‌داری از فئودالیسم و افول فئودالیسم. و این فرایندی یکسره متفاوت از پایداری یک جامعه دیوانسالارانه غیرفئودالی در چین بود، یک جامعه نابودگر فئودالیسم - و نیز سرمایه‌داری. [ ۱۶۰ ]

در اینجا استدلالی داریم که مدام با آن روبرو خواهیم شد: پذیرندگی آغازین یک نظام نسبت به اشکال جدید به تغییر مداوم تدریجی نمی‌انجامد بلکه به فرومردگی تغییر می‌انجامد، حال آنکه مقاومت آغازین اغلب سپس‌تر موجب پیشرفت تغییر می‌شود.

فئودالی شدن موجب انحلال ساختار امپراتوری شد، حال آنکه اقطاعی شدن آن را حفظ

کرد. قدرت و درآمد، در یک مورد، میان موجران بیش‌ازپیش مستقل، متعلق به یک ناحیه و مرتبط با دهقانانی معین توزیع می‌شد و در مورد دیگر، میان قشری در گسترهٔ امپراتوری و تعمداً نامرتب با ناحیهٔ محلی توزیع می‌شد که عضویت در آن نیمه همه‌گیر بوده و از این‌جهت بسته به التفات مرکز بود. تقویت مرکز یک امپراتوری کاری بس عظیم بود که تنها در سدهٔ بیستم و در دورهٔ حزب کمونیست چین آغاز شد. ایجاد واحدهای متمرکز در نواحی کوچک‌تر، مادامی‌که مرکز، همچون دوران خاندان مینگ و سپس جانشین آنها خاندان مانجو موجب نگهداشت انسجام امپراتوری می‌شد، امکان‌ناپذیر بود؛ حال‌آنکه ایجاد واحدهای متمرکز در یک نظام فئودالی، همان‌گونه که می‌دانیم، هرچند دشوار اما شدنی بود. وبر دلایل آن را به‌روشنی شرح می‌دهد:

نتیجهٔ عمومی سلطنت موروئی(۲۲۵) خاورزمین و اقطاع مالی آن این بود که معمولاً فقط فتح نظامی یا انقلاب‌های دینی می‌توانستند ساختار استوار منافع اقطاعی را درهم شکسته و بدین‌سان دست به خلق توزیع قدرت جدید و درنتیجه شرایط اقتصادی جدیدی بزنند. اما هرگونه کوششی برای نوآوری درونی به دلیل موانع مذکور نافرجام ماند. اروپای مدرن، همان‌گونه که اشاره شد، استثنای تاریخی بزرگی در این مورد است زیرا پیش از هر چیز، آرامش یک امپراتوری یکپارچه در آن وجود نداشت. به یاد آوریم که در دولت‌های متخاصم(۲۲۶)، همان قشر اقطاع‌داران دولتی که مانع عقلانی‌شدن اداری در امپراتوری جهان‌گستر شدند، روزگاری قدرتمندترین هواخواهان آن بودند. پس، محرک از میان رفته بود. درست به همان‌سان که رقابت بر سر بازار،



عقلانی‌سازی بنگاه خصوصی را ناگزیر ساخت، رقابت بر سر قدرت سیاسی نیز عقلانی‌سازی اقتصاد دولتی و سیاست اقتصادی، هر دو را، در باخترزمین و در چین دوران دولت‌های متخاصم ناگزیر ساخت. در اقتصاد خصوصی، کارتل‌سازی محاسبهٔ عقلانی را که روح سرمایه‌داری است تضعیف می‌کند؛ در میان دولت‌ها، انحصار قدرت موجب ناکام‌ماندن مدیریت عقلانی در زمینهٔ کشورداری، امور مالی و سیاست اقتصادی می‌شود.... افزون بر تفاوت یادشده در باخترزمین، نیروهای پرتوان و مستقلی نیز وجود داشتند. قدرت شهریار می‌توانست با آنها هم‌پیمان شود تا قیدوبندهای سنتی را در هم شکند؛ یا تحت شرایط بسیار خاصی، این نیروها می‌توانستند قدرت نظامی خود را به کار اندازند تا قیدوبندهای قدرت موروثی را به دور افکنند. [ ۱۶۱ ]

عامل دیگری نیز هست که بایستی در تصویر رابطهٔ مرکز منطقه‌ای یا نقطهٔ پیشرو یک نظام با پیرامون در یک نظام جهانی، به نسبت یک امپراتوری، در نظر گرفته شود. یک امپراتوری مسئول اداره و دفاع از سرزمینی بزرگ و تودهٔ جمعیت است. این موجب رسیدگی، صرف انرژی و سودهایی می‌شود که می‌توانست برای توسعهٔ سرمایه به کار گرفته شود. برای نمونه، مسئلهٔ واکوهای ژاپنی و تأثیر اجتماعی فرضی آنها بر گسترش چین را بنگرید. اصولاً آن اندازه که ترک‌ها برای اروپا مسئله‌ساز بودند، واکوها برای چین نبودند. اما هنگامی که ترک‌ها در شرق اروپا پیشروی کردند، در اروپا هیچ امپراتوری وجود نداشت که لشکریان پرتغال را فراخواند. پرتغال ماجراجویی‌های برون‌مرزی خود را رها نکرد تا به دفاع از وین بپردازد، زیرا پرتغال هیچ التزام

سیاسی‌ای به انجام چنین کاری نداشت، و نه دستگاهی وجود داشت که بتوان با آن به چنین کاری وادارش ساخت، و نه هیچ‌گونه گروه اجتماعی اروپاگستری وجود داشت که در چنین کاری منافع‌ی داشته باشد.

گسترش نیز نمی‌توانست در نگاه یک امپراتور اروپایی آن‌چنان دارای منفعت مستقیم به نظر رسد که برای شاه پرتغال. بحث کردیم که پویشگری‌های چنگ هو شاید از نگاه امپراتور چین، و قطعاً از نگاه دیوان‌سالاری آن، هدررفت خزانه دانسته می‌شد، حال آنکه نیاز به افزایش دارایی دولت یکی از انگیزه‌های راستین گسترش اروپا بود. امپراتوری را نمی‌توان همچون یک دولت در اقتصاد جهانی، کارسalar پنداشت. زیرا یک امپراتوری وانمود می‌کند که کل جهان است. امپراتوری نمی‌تواند اقتصاد خود را با تباه‌کردن اقتصادهای دیگر توانگر سازد، چون تنها اقتصاد موجود است. (این قطعاً ایدئولوژی چینی‌ها و احتمالاً باورشان بود.) هرآینه، می‌توان سهم امپراتور را در توزیع اقتصاد افزایش داد. اما این بدان‌معناست که دولت نه به‌دنبال سودهای کارسalarانه، که به‌دنبال افزایش خراج است. و همین صورت خراج ممکن است به‌محض اینکه توان سیاسی رو به کاهش گذاشت به لحاظ اقتصادی ناقض غرض(۲۲۷) از کار درآید، زیرا تحت چنین شرایطی، پرداخت «خراج» ممکن است شکلی پنهان از دادوستدی باشد که برای امپراتوری زیان‌آور است.

میان فناوری نظامی و حضور یک چارچوب امپراتورانه نیز پیوندی وجود دارد. کارلو چیپولا این پرسش را مطرح می‌کند که چرا چینی‌ها مزایای فناوری نظامی را که می‌دیدند پرتغالی‌ها دارند اقتباس نکردند. او این تبیین را پیش می‌نهد: «دربار امپراتوری، هراسان از راهزنان داخلی که دست‌کمی از دشمنان بیگانه نداشتند و از



ترس قیام‌های داخلی که دست‌کمی از هجوم بیگانگان نداشتند، نهایت سعی خود را برای محدودکردن مهارت تیراندازی و شمار صنعتگران زبردست این فن انجام داد.» [ ۱۶۳ ] در اروپا، با آن کثرت فرمانفرمایی‌ها، هیچ امیدی به تحدید گسترش اسلحه وجود نداشت. در چین ظاهراً این کار شدنی بود و در نتیجه، نظام متمرکز، از یک پیشرفت فناورانه که در بلندمدت برای نگهداشت قدرت آن ضروری بود دست کشید. بار دیگر، شکل امپراتورانه به‌عنوان یک قیدوبند ساختاری عمل کرد، این بار بر سر راه توسعه فناورانه.

معمای دیگری باقی می‌ماند. در این زمان در چین یک ایدئولوژی فردباوری (۲۲۸)، ایدئولوژی مکتب وانگ یانگ- مینگ (۲۲۹) پدیدار شد که ویلیام ت. دو بری (۲۳۰) آن را همتای دکترین‌های انسان‌باورانه در باخترزمین دانسته و آن را یک «شبه انقلاب در اندیشه» می‌نامد، که با این حال در «بسط کامل خود» نافرجام ماند. [ ۱۶۴ ] آیا فردباوری، به‌عنوان یک ایدئولوژی، از توان یک بورژوازی برآینده خبر می‌داد و آن را در برابر نیروهای سنت‌گرا حفظ می‌کرد؟

بر پایه استدلال رولان موسنیه (۲۳۱)، یکسره وارون می‌نماید. استدلال تحلیل او از ستیزه‌های اجتماعی چین دوران دودمان مینگ این است که فردباوری سلاح ماندارین‌های کنفوسیوسی، طبقه دیوانسالاری که نگرشش بسیار «مدرن» بود، در برابر خواجه‌هایی بود که هم‌زمان «کارسالار» و «فئودال» بوده و رانش «ملت باورانه»ی چین دوران مینگ را نمایندگی می‌کردند. [ ۱۶۵ ] استدلال موسنیه بدین شرح است:

بخش بزرگی از طبقات تحصیل‌کرده، که خاستگاه طبقه متوسطی داشتند، [در چین

دوران مینگ] برای پیشبرد حرفه خود داوطلبانه اخته شدند. آنان به دلیل تحصیلات خود قادر به ایفای نقشی برتر بودند و امپراتوری درحقیقت به دست این خواجه‌ها اداره می‌شد.

آنان به محض کسب مقامات بلندپایه به خانواده‌هایشان کمک کردند، با توزیع مناصب و تیول پیروانی برای خود دست‌وپا کردند، و به قدرتهای تمام‌عیار کل امپراتوری بدل گشتند. بر این پایه، چنین می‌نماید که نقش بزرگی که توسط خواجه‌ها ایفا شد، تابع ظهور بورژوازی بوده باشد. شاهزادگان اصیل و بزرگان [les grands] به دفاع از خود برخاستند و پیروانی دست‌وپا کردند که آنها نیز مردانی تحصیل‌کرده با خاستگاه طبقه متوسطی بودند و در دستگاه دولتی به کار واداشته شدند.... [گروه اخیر] گاه مرید وانگ یانگ- مینگ بودند و برای مخالفت با خواجه‌ها که قدرت را در دست داشتند، به قواعد اخلاقی او استناد می‌کردند. خواجه‌ها طرفدار چو هی (۲۳۲)، مدافع سنت و اقتدار [که در این مقطع عمدتاً در دست خواجه‌ها بود] بودند. این کشاکش‌ها بیش‌ازپیش جدی شد زیرا شاهزادگان اصیل، بزرگان، و خواجه‌ها، همه پایه قدرتی چون زمین‌داران [maîtres du sol] داشتند. مینگ‌ها به دنبال تقویت موقعیت خود با ایجاد نوعی فتودالیسم از خویشان و حامیان بودند.... قربانی این وضعیت دهقان بود. هزینه‌های دولت بی‌وقفه رو به افزایش بود. [ ۱۶۶ ]

هرآینه در اروپا نیز هزینه‌ها رو به افزایش بود، اما در اروپا، این هزینه‌ها موجب حمایت از یک بورژوازی نوپدید و مهزادگانی شد که درنهایت، چنانکه خواهیم دید، می‌خواستند خود را با بورژواشدن نجات دهند؛ همان‌گونه که بورژواها مهزاده



می‌شدند. در چین دوران مینگ، ایدئولوژی‌ای که به بورژوازی باخترزمین برای فتح نهایی قدرت کمک کرد، علیه همین بورژوازی (آیا پیش‌ازهنگام به قدرت دست یافته بود؟) که در نقش مدافع سنت و اقتدار ظاهر شده بود، به کار گرفته شد. مسائل زیادی باقی می‌ماند که نیازمند توضیح است، اما همین نمونه موجب تردید در همبستگی بیش‌ازحد ساده ایدئولوژی فردباوری و ظهور سرمایه‌داری می‌شود. قطعاً موجب تردید در هرگونه گزاره علی می‌شود که تقدم را به برآمدن چنین ایدئولوژی می‌دهد.

استدلال در مورد چین بدین شرح است. محل تردید است که در سده پانزدهم میان اروپا و چین، از نظر ویژگی‌های اساسی‌شان، تفاوت اثرگذاری وجود داشته باشد: جمعیت، فضا، وضع فناوری (هم در کشاورزی و هم در مهندسی دریا). تا بدان حد که تفاوت‌هایی نیز وجود داشت، به‌سختی می‌توان آنها را دلیلی بر مقدار تفاوت توسعه در سده‌های آینده دانست. افزون بر این، چنین می‌نماید که تفاوت در نظام ارزش‌ها هم بسیار مورد مبالغه قرار گرفته، و تا بدانجا هم که وجود داشت، نمی‌توانست موجب پیامدهای متفاوتی شود. زیرا، همان‌گونه که کوشیدیم نشان دهیم، نظام‌های اندیشه را می‌توان در خدمت منافع متقابل به کار گرفت، و نیز این نظام‌ها می‌توانند با رانش‌های ساختاری یکسره متفاوتی هم‌پیوند باشند. هواداران تقدم ارزش‌ها، به‌رغم اشتیاقشان در رد استدلال‌های ماده‌باورانه، خود سزاوار سرزنش‌اند که میان ایدئولوژی و ساختار اجتماعی تناظری به‌مراتب عریان‌تر از مارکسیسم کلاسیک فرض می‌کنند (هرچند آنها ترتیب علی را وارونه می‌کنند).

بار دیگر، تفاوت اساسی میان چین و اروپا بازتاب اقتران روندی دیرپا با یک دور

اقتصادی بلافصل‌تر است. روند دیرپای درازمدت به امپراتوری‌های باستانی رم و چین، اینکه از چه جهاتی و تا چه اندازه فروپاشیدند، باز می‌گردد. درحالی‌که چارچوب رومی، خاطره‌ای کم‌مایه باقی ماند که حامل واقعیت میان‌سده‌ای آن تا حد زیادی یک کلیسای مشترک بود، چارچوب چینی توانست یک ساختار سیاسی امپراتورانه، ولو یک ساختار ضعیف را حفظ کند. این تفاوت میان یک نظام فئودالی و یک امپراتوری جهانی استوار بر یک دیوانسالاری اقطاعی بود. چین در نتیجه این امر توانست اقتصادی را حفظ کند که از بسیاری جهات پیشرفته‌تر از اروپا بود. و به احتمال زیاد میزان بهره‌کشی از دهقانان، طی این هزارسال، کمتر از اروپا بود. می‌بایست رانش‌های برزشناختی بعدی هر یک، رانش اروپا به‌سوی گاو و گندم، و چین به‌سوی برنج را نیز به این ملاحظات بیفزاییم. چین نیاز به فضای کمتر اما انسان‌های بیشتری داشت. تنگنای دیرپا به شیوه‌های متفاوتی به این دو نظام ضربه زد. اروپا بیش از چین به گسترش جغرافیایی نیاز داشت. و اگر هم گروه‌هایی در چین بودند که گسترش را سودمند می‌یافتند، با این واقعیت جلوی‌شان گرفته شد که تصمیمات سرنوشت‌ساز در چارچوبی امپراتورانه متمرکز بود که بایستی، نخست و پیش از هر چیز، دلمشغول نگهداشت کوتاه‌مدت تعادل سیاسی نظام جهانی خود می‌بود.

پس هرچند چین ظاهراً در جایگاه بهتری برای پیشروی به‌سوی سرمایه‌داری قرار داشت، بر این پایه که پیشتر یک دیوانسالاری دولتی گسترده داشت و از نظر پولی‌شدن اقتصاد و نیز احتمالاً فناوری، پیشرفته‌تر بود، درنهایت نسبت به اروپا جایگاه خوبی نداشت. چین از یک ساختار سیاسی امپراتورانه رنج می‌برد و دچار



مشکل «عقلانیت» نظام ارزش‌های خود بود که آن اهرم تغییری را که پادشاهان

اروپایی در رازواری و وفاداری‌های فئودالی اروپایی یافتند، از دولت (اگر هم

می‌خواست آن را به‌کار گیرد) دریغ می‌داشت.

اینک آماده پیگیری استدلال خود هستیم. از ۱۴۵۰ شرایط برای خلق یک اقتصاد

جهانی سرمایه‌داری، فقط در اروپا آماده بود. این نظام بر دو نهاد کلیدی استوار بود،

یک تقسیم‌کار «جهان» گستر، و دستگاه‌های دولتی دیوانی در نواحی خاص. ما به هر

یک به‌صورت پی‌درپی و جهانی خواهیم پرداخت. پس به‌نوبت هر یک از سه منطقه

اقتصاد جهانی یعنی نیمه‌پیرامون، کانون و پیرامون را بررسی خواهیم کرد: دلیل این

ترتیب بررسی تا حد زیادی به آن توالی تاریخی بازمی‌گردد که در ارائه استدلالمان

روشن خواهد شد. آنگاه واریسی کلیت استدلال در یک سطح انتزاعی‌تر امکان‌پذیر

خواهد بود. مایلیم این کار را در پایان انجام دهیم نه در آغاز، نه فقط به این دلیل که

معتقدیم دلائلمان هنگامی متقاعدکننده‌تر خواهد بود که اطلاعات تجربی ارائه شده

باشند، بلکه همچنین به دلیل این باور که صورت‌بندی فرجامین نگره باید از برخورد

با واقعیت تجربی به‌دست آید، مشروط به اینکه این برخورد به‌وسیله یک چشم‌انداز

بنیادین صورت گرفته باشد که درک این واقعیت تجربی را امکان‌پذیر سازد.

۱. Eisenstadt, S. N., "Empires," International Encyclopedia of the Social Sciences. New York: Macmillan and Free Press, ۱۹۶۸. V, ۴۱-۴۹.

۲. بحث تناقضات درونی امپراتوری‌ها که موجب زوالشان می‌شود را می‌توان در اینجا یافت:

Eisenstadt, S. N., 'The Causes of Disintegration and Fall of Empires: Sociological and Historical Analyses.' Diogenes, No. ۳۴, Summer ۱۹۶۱, ۸۲-۱۰۷

۳. و درک این امر نشانه حکمت سیاسی بود. نخستین نشانه چنین حکمتی، خودداری ونیز از به‌دوش‌کشیدن مسئولیت‌های سیاسی امپراتوری بیزانس در سده سیزدهم بود. ماریو آبرات مشاهده می‌کند که:

«اندامگان سیاسی‌ای که از جنگ صلیبی چهارم برآمد، یعنی امپراتوری لاتین شرقی، همه امید خود به بقا را وابسته به ادامه پیوندهای خود با غرب می‌دید.



«و نیز، هم که قدرت دریایی برای پشتیبانی از جنگ صلیبی و تجهیزات دریایی برای هدایت آن را تدارک دید، مایل نبود مسئولیت ادارهٔ سیاسی امپراتوری را بر دوش کشد (در واقع دوجه انریکو داندولو از پذیرش تاج و تختی که به او پیشنهاد شده بود سرباز زد) اما کمابیش خودبه‌خود انحصار ارتباطات و بازارهای دریایی در همهٔ سرزمین‌های تحت نظارت حکومت جدید لاتین را برای خود تضمین کرد.»

“Creta, colonia veneziana nei secoli XIII-XV, *Economia e storia*, IV, ۳, lugl.-sett., ۱۹۵۷, ۲۵۱.

۴. Frederic C. Lane, “The Economic Meaning of War & Protection” in *Venice and History* (Baltimore: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶), ۳۸۹.

۵. Ferdinand Fried, *Le tournant de l’économie mondiale* (۱۹۴۲), cited in Fernand Braudel, *La Méditerranée et le monde méditerranéen à l’époque de Philippe II*, ۲e édition revue et augmentée (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۶۶), I, ۳۳۹.

۶. بنگرید به:

Braudel, *La Méditerranée*, I, ۳۳۹-۳۴۰.

گرت ماتینگلی استدلال می‌کند که اروپا در سدهٔ پانزدهم همچنان واحدهای کوچک‌مقیاس‌تری می‌طلبید: «در آغاز سدهٔ پانزدهم، جامعهٔ باختری همچنان فاقد منابع لازم برای سازمان‌دهی دولتهای باثبات در مقیاس ملی بود. این کار در مقیاس دولتهای ایتالیا می‌توانست انجام شود. کوچک‌تر بودن مسافتهای درون‌سرزمینی، مشکلات ترابری و ارتباطات و در نتیجه، مشکلات گردآوری مالیات‌ها و حفظ اقتدار مرکزی را قابل‌حل ساخت.»

Renaissance Diplomacy (London: Jonathan Cape, ۱۹۵۵), ۵۹.

اما ماتینگلی می‌گوید این وضعیت در سدهٔ بعدی تغییر می‌کند: «از نظر دادوستد یا آماد نظامی یا حتی ارتباطات دیپلماتیک، مسافتهای اروپا به شکل محسوسی در سدهٔ چهاردهم بیش از سدهٔ شانزدهم بود....» [همان، ص. ۶۰].

۷. «زمانی که در ارتباط با سدهٔ شانزدهم سخن از «جهان» به میان می‌آید... درواقع، معمولاً مراد از جهان همان اروپاست.... در مقیاس جهانی، اقتصاد عصر نوزایی، به لحاظ جغرافیایی، یک اقتصاد منطقه‌ای بی‌گمان کهن، اما بازهم منطقه‌ای است.»

Michel Mollat, "Y a-t-il une économie de la Renaissance?", in Actes du Colloque sur la Renausance (Paris: Lib. Philosophique J. Vrin, ۱۹۵۸), ۴۰.



۸. «تا پیش از استقرار یک اقتصاد حقیقتاً جهانی (که تا سده بیستم همچنان ناتمام بود)، همه هسته‌های جمعیتی را می‌توان در مرکز یک شبکه ارتباطی یافت.... هرکدام از این جهان‌ها با یک هسته دارای تراکم جمعیت بالا... متناظر است. هر یک از این هسته‌ها با بیابان‌ها، دریاها و زمین‌های دست‌نخورده احاطه شده است. مورد اروپا و چین فوق‌العاده واضح است.»

Pierre Chaunu, L'expansion européenne du XIIIe au XVe siècle, Collection Nouvelle Clio, No. ۲۶ (Paris: Presses Universitaires de France, ۱۹۶۹), ۲۵۵.

۹. مارک بلوک مستقیماً به این آشفتگی اساسی حمله‌ور شد: «روشن است که از این واقعیت که در یک تراکنش، قیمت به‌صورت معادل پولی یا جنسی آن قید شده، نمی‌توان بدون شواهد دقیق‌تر، به‌حق استنباط کرد که پرداخت به‌راستی انجام‌شده یا به‌صورت نقدی نبوده است....»

همان‌گونه که نهادهای سیاسی فئودالیسم، که با ضعف شدید دولت مشخص می‌شد، خاطره و آثار گذشته‌ای را با خود حمل می‌کردند که دولت در آن پرتوان بود، اقتصاد نیز، حتی هنگامی که مبادله به حداقل رسیده بود، هرگز به وابستگی خود به یک قالب پولی پایان نداد، قالبی که اصول آن از تمدن‌های پیشین به‌جای مانده بود.»

"Économie-nature ou économie-argent: un pseudo-dilemme," Annales

d'histoire sociale, I, ۱۹۳۹, ۱۳-۱۴. بلوک می‌افزاید:

«بر این پایه، فئودالیسم اروپا را می‌بایست برآیند فروپاشی خشونت‌آمیز جوامع کهن‌تر دانست. درواقع، فئودالیسم بدون زیرورشدگی بزرگ ناشی از تاخت‌وتازهای ژرمن‌ها، که به‌زور دو جامعه را که در اصل در مراحل بسیار متفاوتی از توسعه قرار داشتند یکی کرده و هر دو را از هم پاشیدند، قابل‌درک نبود....»

Feudal Society (Chicago. Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۶۱). ۴۴۳.

در مورد مسئله «اقتصاد پولی» به م. م. پوستان نیز بنگرید: «پس، از دیدگاه تاریخ انگلستان و حتی از دیدگاه تاریخ سده‌های میانه و آنگلو ساکسون، ظهور اقتصاد پولی، به‌معنای نخستین پیدایش آن، هیچ معنای تاریخی ندارد. پول زمانی که تاریخ مستند آغاز شد، مورد استفاده بود و ظهور آن را نمی‌توان به‌عنوان تبیین پدیده‌های پس‌آیند آن اقامه کرد.»

The Rise of a Money economy, "Economic History Review, XIV, ۲, ۱۹۱۴. ۱۲۷.

۱۰. Daniel Thorner, "L'économie paysan: concept pour l'histoire



economique," Annales E.S.C., XIX, ۳, mai-juin ۱۹۶۴. ۴۲۲.

۱۱. B. Slicher van Bath, The Agrarian History of Western Europe, AD.

۵۰۰-۱۸۵۰ (New York: St. Martin's, ۱۹۶۳), ۲۴.

نویسنده اشاره می‌کند که حدود ۱۸۵۰، مرحله دوم تولید کشاورزی غیرمستقیم آغاز می‌شود، مرحله‌ای که در آن اکثر جمعیت دیگر مشغول تولید کشاورزی نیستند.

۱۲. کارل بوشر درباره آشفستگی معنای واژه «سوداگر» در بافت سده‌های میانه، هشدارمان می‌دهد: «نوشته‌های جدید درباره خاستگاه شکل‌گیری شهرک‌های آلمان از معنای گسترده واژه Kaufmann غفلت کرده و چنین پنداشته‌اند که شهرک‌های بی‌شمار موجود در امپراتوری آلمان در اواخر سده‌های میانه، از کلن و آوگسبورگ گرفته تا مدباخ و رادولفتسل، مسکن سوداگران به معنای مدرن کلمه بوده‌اند؛ یعنی طبقه خاصی از کاسبان حرفه‌ای که قاعدتاً نشانگر سوداگران عمده‌فروش هستند. کل تاریخ اقتصادی با چنین برداشتی مغایرت دارد. اینها چه چیزی معامله کرده، و بهای اجناس خود را چگونه می‌پرداختند؟ وانگهی، خود اصطلاحات به کاررفته نیز مخالف این برداشت است. برجسته‌ترین سرشت‌نشان سوداگر حرفه‌ای، در قیاس با عموم مردم، نه عادت خریدن بلکه عادت فروختن است. درعین حال، نام دوره‌گرد (Kaufmann) سده‌های میانه، از واژه خریدن -kaufen- برگرفته شده است. در اسناد دولتی اوتوی سوم برای دورتموند، از ۹۹۰ تا ۱۰۰۰ ب. م، از emptores Tromanniae، که گفته

می‌شود قوانین داخلی‌شان، همچون قوانین کلن و مایننتس، الگویی برای دیگر شهرها بود، در همانجا به‌عنوان mercatores (سوداگران) و در دیگر اسناد به‌عنوان negotiators (معامله‌گران) سخن رفته است. پس هنگامی‌که می‌بینیم راهب رایش آ در سال ۱۰۷۵ با قلم خود دهقانان النزباخ و فرزندان آنان را به سوداگر بدل می‌کند (ut ipsi et eorum posterii sint mercatores)، اگر بپنداریم که سوداگر همان تاجر حرفه‌ای است، با هیچ ابتکاری در تفسیر نمی‌توانیم این موضوع را توضیح دهیم؛ اینکه سوداگر درحقیقت به معنای هر انسانی بود که اجناسی را در بازار به فروش می‌گذاشت، فارغ از اینکه خودش آنها را تولید کرده یا بخش اعظم آنها را خریداری کرده باشد. برای نمونه، این نکته از یک اعلامیه چاپ‌نشده شورای شهر فرانکفورت در سال ۱۴۲۰ درباره عوارضی به نام Marktrecht (در کتاب شماره ۳ بایگانی‌های شهرداری، پوشه ۸۰) آشکار است. در آنجا نخست درمی‌یابیم که این عوارض باید توسط «هر سوداگری که با کالاهای خود، هرچه که باشد، در خیابان بساط می‌کند» پرداخت شود. سپس در ادامه به‌تفصیل مشخص شده است که خود «سوداگران» یا «کالاها» مشمول این عوارض می‌شوند. آن فهرست بلند این نمونه‌ها را به‌دست می‌دهد: فروشندگان لباس‌های کهنه، قنادها، دستفروشان مواد خوراکی، طناب‌بافان، فندق‌فروشان، فروشندگان تخم‌مرغ و پنیر با گاری، دستفروشان ماکیان که سبدهای خود را بر پشتشان حمل می‌کنند، غریبه‌هایی که بیش از مقدار خاصی پنیر در اختیار دارند، پینه‌دوزان، صرافان، نانواهایی که از دکه‌های بازار استفاده می‌کنند، غریبه‌های دارای گاری نان، غاز، علوفه، حصیر، کاه، کلم، همه دستفروشان پارچه کتانی، کنف و نخ که اجناس خود را در خیابان می‌فروشند. در اینجا آمیزه آشفته‌ای از کاسبان



خرده‌پای شهرک‌ها، صنعتگران و دهقانان را داریم. اینکه خریداران و نیز فروشندگان، در بازار به‌عنوان Kaufleute (سوداگران) شناخته می‌شدند، از اسناد متعدد آشکار است، می‌توان عباراتی را نقل کرد که در آنها زمانی که از سوداگر سخن می‌رود، منظور عمدتاً خریدار است.»

Industrial Evolution (New York: Holt, ۱۹۰۱), ۱۱۷-۱۱۸, fn. ۲۳.

۱۳. تجارت «دوربرد» و تجارت بسیار محلی، وجود داشت، اما هیچ تجارت «واسطه‌ای» در کار نبود. کارلو چیپولا این تبیین را به‌دست می‌دهد: «آمیزه‌ای غریب از جهان‌مداری و منطقه‌مداری بر اوضاع مسلط بود. تهیه ابریشم گران‌بها از چین یا فرش‌های نفیس از خاور نزدیک راحت بود، اما تهیه کالاهای نامرغوب‌تر از چند مایل دورتر کار راحتی نبود. از آنجاکه ترابری انبوه به دلایل فنی امکان‌پذیر نبود، هزینه‌های کرایه نسبتاً بالا باقی ماند. به‌ویژه، زمانی که ترابری از طریق مسیر آبی امکان‌پذیر بود، تجارت دوربرد باید عمدتاً، اگر نه منحصراً، بر اجناس گران‌بها اتکا می‌داشت. برای نیازهای اساسی روزانه خود، هر اجتماعی می‌بایست تا حد امکان، همواره خودبسنده و خودپشتوان می‌بود. تقسیم‌کار بین محلی، عمدتاً باید بر اجناس گران‌بها یا سایر چیزهایی متکی می‌بود که به‌هیچ‌روی نمی‌توانستند در محل ساخته یا با کالای دیگری جایگزین شوند. و تجارت باید سخت وابسته به مصرف کالاهای تجملی توسط مهزادگان می‌بود.»

Money, Prices, and Civilization in the Mediterranean World: Fifth to  
Seventeenth Century (New York: Gordian Press, ۱۹۶۷b), ۵۷.

۱۴. بنگرید به پل سوئیزی: «ظهور شهرک‌ها، که تا حدی در سراسر اروپای باختری  
فراگیر بود، کاری بیش از پدیدآوردن پناهگاه برای سرف‌هایی که از مانور فرار می‌کردند  
انجام داد؛ این امر موجب تغییر موقعیت کسانی شد که در مانور باقی می‌ماندند....  
همان‌گونه که بایستی دستمزدهای یک ناحیه کم‌دستمزد بالا می‌رفت، باید به  
سرف‌هایی که امکان نقل‌مکان به شهرک‌ها را داشتند نیز امتیازاتی داده می‌شد.»

"The Transition from Feudalism to Capitalism." *Science and Society*, XIV, ۲,  
Spring ۱۹۵۰, ۱-۱۵.

شایان‌ذکر است که در جریان این مباحثه طولانی میان سوئیزی و موريس داب،  
که در آن بر سر بسیاری چیزها اختلاف‌نظر دارند، داب به این نکته اشاره می‌کند  
که: «اتفاقاً من یکسره با این نکته مهم مورد تأکید سوئیزی هم‌داستان هستم که نه  
حجم گریز به شهرک‌ها، بلکه تهدید بدان (که شاید با چیزی بیش از حرکتی کوچک  
همراه نبود)، برای واداشتن اربابان به اعطای امتیاز به دهقانان کافی بوده و بدین‌سان  
فئودالیسم را سخت تضعیف کرده باشد.»

"Reply by Maurice Dobb," *Science and Society*, XIV, ۲, Spr. ۱۹۵۰, ۱۶۰.



۱۵. «بی‌گمان نزدیک‌ترین صورت‌های اجتماعی به فئودالیسم، هم در بیزانس و هم در جهان اسلام، با همه توان خود در دوران گسترش بازرگانی پدیدار شدند نه کاهش آن. همین نکته بی‌گمان پیرامون جهان‌های روسیه و لهستان نیز راست است، با این ویژگی خاص که انسان‌هایی که تجارت بین‌المللی را عملاً سازمان بخشیدند روی هم‌رفته خارجی بودند (سوداگران هانز)، درحالی‌که زمین‌داران بومی متوجه تولید و گردآوری کالا برای بازرگانی بودند. سود میان این دو گروه تقسیم می‌شد و بدین‌سان، با فراهم‌آوردن امکان کسب وسایل سلطه بر دهقانان برای طبقه ارباب، به خیزش طبقه اربابان یاری رساند.»

"Cahen, Claude, "À propos de la discussion sur la féodalité," La Pensée, No. ۶۸, juil.-aout ۱۹۵۶, ۹۵-۹۶.

۱۶. کائن، همان. ص. ۹۶. ا. بی. هیبرت به همین‌سان استدلال می‌کند که: «هم واقعیت و هم نگره نشانگر این هستند که در اوایل سده‌های میانه، تجارت به‌هیچ‌روی مخرب جامعه فئودالی نبود، بلکه محصول طبیعی آن جامعه بود و فرمانروایان فئودالی تا حدی به رشد آن التفات داشتند.... فئودالیسم هرگز نمی‌توانست از سوداگران چشم‌پوشد.... دو دلیل برای این امر وجود داشت.... آنها می‌بایست نیازهای بنگاه‌های خصوصی و دولتی بزرگ را برآورده می‌ساختند و مایل بودند یا با تاجرشدن یا با بهره‌گیری از ثروت به‌دست‌آمده از تجارت و صنعت از طریق

مالیات و عوارض بر کالاها یا بر کسانی که آنها را تولید و توزیع می‌کردند، از تجارت و صنعت کسب سود کنند.»

"The Origins of the Medieval Town Patriciate," *Past & Present*, No. ۳, Feb., ۱۹۵۳, ۱۷.

هیبرت جلوتر دو خاستگاه اقشار مسلط در شهرک‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد:

«دو فرایند در شکل‌گیری طبقه بزرگ‌زادگان دخیل بود، دگرگونی درونی یک طبقه مسلط قدیمی و ورود خانواده‌های جدید از سوداگران و صنعتگران موفق‌تر به این طبقه، که اغلب مهاجر و نواده مهاجران بودند [ص. ۲۳].»

«[این تبیین] افزون بر ثروت‌های بادآورده دوره‌گردها و باربران، منبع دیگری را برای سرمایه تجاری در نظر می‌گیرد. سرانجام، این تبیین این ایده را نیز در نظر می‌گیرد که نخست افراد جدیدی، از فنون بدیع یا بازارهای تازه بهره‌برداری کردند که برای افزایش ثروت خود به اتحاد با ثروتمندانی از جایگاه‌های قدیمی‌تر متکی بودند. تا اینکه سرمایه به تدریج از کاربرد قدیمی خود به کاربرد جدید تغییر یافت [ص. ۲۶].»

۱۷. Owen Lattimore, "The Frontier in History", in *Relazioni del X Congresso de Scienze Storiche, I: Metodologia—Problemi generali—Scienze ausiliare*



della storia (Firenze, G. C. Sansoni, ۱۹۵۵), ۱۲۴-۱۲۵.

۱۸. Édouard Perroy, "À l'origine d'une économie contractée: les crises du XI<sup>e</sup> siècle," Annales E.S.C., IV, ۲, avr.-juin ۱۹۴۹, ۱۶۸.

مدرکی که می‌تواند رأی پروا دربارهٔ اشباع جمعیت را تأیید کند، این واقعیت است که بایگانی‌های انگلستان نشان می‌دهند که در سده‌های میانه، یک روز کاری در کشاورزی، درواقع به معنای «از طلوع آفتاب تا ظهر» بود. بنگرید به:

Slicher van Bath, Agrarian History, p. ۱۸۳.

درواقع استر بوزروپ از این واقعیت نتیجه می‌گیرد که یک جنبهٔ مهم توسعهٔ کشاورزی مدرن «طولانی‌شدن تدریجی ساعات کار» است.

The Conditions of Economic Growth (Chicago, Illinois: Aldine, ۱۹۶۵), ۵۳.

۱۹. پروا، همان، ص. ۱۸۲.

۲۰. North, Douglas C., and Thomas, Robert Paul, "An Economic Theory of the Growth of the Western World," Economic History Review, ۲nd ser., XXIII,

۱, Apr. ۱۹۷۰, ۱۲-۱۳.

ب. ه. اسلیشر فن بات به فشار مشابهی بهسوی «کساد» اشاره می‌کند. او می‌گوید: «به‌رغم کاهش نواحی زیر کشت و کاهش عوامل تولید- که بایستی نمودار کاهش بزرگی در مجموع تولید غلات بوده باشند- قیمت غلات به نسبت دیگر کالاها بالا رفت. قیمت غله حتی گرایش اندکی به پایین‌آمدن داشت که نشان می‌دهد کاهش مصرف بیش از تولید بوده است.»

"Les problèmes fondamentaux de la société pré-Industrielle lié en Europe occidentale," Afdeling Agrarische Geschiedenis Bijdragen, No. ۱۲, ۱۹۶۵, ۴۰.

اینکه «رکود» تا چه حد بزرگ بود، خود یک مسئله است. یوجین ا. کومینسکی تردید دارد که این توصیف بجز در مورد انگلستان، و تا حدی فرانسه، معتبر باشد. بنگرید به:

"Peut-on considérer le XIVe et le XVe siècles comme l'époque de la décadence de l'économie européenne?" Studi in onore di Armando Saporì (Milano: Istituto Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), I, ۵۶۲-۵۶۳.

۲۱. توصیف مایکل پوستان نیز به توصیف پروا نزدیک است. بنگرید به:



M. M. Postan, "Some Economic Evidence of Declining Population in the Later Middle Ages," *Economic History Review*, 2nd ser., II, 3, 1950, 221-246.

۲۲. مارک بلوک، زمانی از استدلال هیلتون پشتیبانی می‌کند که ما را از مبالغه در میزان کاهش درآمد اربابان، که از برآورد بیش‌از واقع نقش جریان پول نقد ناشی می‌شود، برحذر می‌دارد. راست است که اگر اجاره‌ها ثابت بودند، کاهش ارزش نقره درواقع به سود اجاره‌دار می‌بود، مشروط به اینکه اجاره‌دار اجاره خود را به نقره بپردازد. اما این شرطها مایه دردرسند. بلوک به یادمان می‌آورد که در این زمان، «قحطی هولناک پول فلزی وجود داشت (تا بدان حد که در انگلستان، برخی دهقانان که قادر به تهیه نقره موردنیاز برای پرداخت اجاره‌هایشان نبودند، خود درخواست می‌کردند که اجاره را به صورت جنسی بپردازند).»

*Seigneurie française et manoir anglais* (Paris: Lib. Armand Colin, 1960), 110.

بلوک می‌گوید این وضعیت به «پایین‌ترین حد [palier] قیمت‌ها منجر شد که آشکارا به سود کسانی بود که اجاره‌های ثابت دریافت می‌کردند.»

۲۳. R. H. Hilton, "Y eut-il une crise générale de la féodalité?" *Annales E.S.C.*, VI, 1, janv.-mars 1951, 25.

۲۴. همان، ص. ۲۷.

۲۵. همان، ص. ۲۸.

۲۶. Hilton, R. H., "Peasant Movements in England before ۱۳۸۱," in E. M. Carns-Wilson, ed., *Essays in Economic History* (New York: St. Martin's, ۱۹۶۶), II, ۷۹.

هیلتون خاطرنشان می‌سازد که افزایش اجاره‌ها ممکن است برای دهقانان فقیر به بهای اندوخته زمستانی‌شان تمام شده باشد. [اما] نتیجه در مورد دهقانان توانگر متفاوت بود: «موانع بر سر راه انباشت، بایستی برای آنان آزاردهنده‌تر بوده باشد تا ترس از گرسنگی. [ص. ۸۶].» افزون بر این، قوانین تنظیم‌شده برای پایین نگاه‌داشتن قیمت‌ها به وسیله تثبیت دستمزدها، بیشتر به نفع زمین‌داران بزرگ بود تا دهقانان توانگر. «اینک کشتزارهای بزرگ، بدون دستانی که آنها را کشت کند، بیهوده بود، پس اجاره‌دار حاضر بود قیمت‌های بالایی برای جذب نیروی کار بپردازد زیرا جز در این صورت نمی‌توانست بدان دسترس داشته باشد. او با چنین کاری قیمت نیروی کار را برای اربابان مانور نیز بالا می‌برد. اما اربابان به هیچ‌روی ملتزم به سازوکار قوانین اقتصادی نبودند، چراکه، قدرت سیاسی در اختیارشان بود که آنها را قادر به دورزدن قوانین می‌ساخت. همچنین دارای ذخیره نیروی کار سرف بودند و به عنوان قاضی



کارگران یا قاضی صلح، بر توزیع چنین نیروی کار مزدبگیری نظارت داشتند [ص. ۸۸].»

۲۷. Eugen A. Kosminsky, "The Evolution of Feudal Rent in England from the XIth to the XVth Centuries," Past & Present, No. ۷, April ۱۹۵۵, ۳۲.

او ادامه می‌دهد: «رشد بهره‌کشی فئودالی آغاز به فرسودن کشاورزی دهقانی کرده و همزمان نیروهای مولد جامعه فئودالی را با نابودسازی شرایط زادآوری نیروی کار کاهش داد.... این کشاکش دیرینه... آشکارترین نمود خود را در شورش سال ۱۳۸۱ یافت....»

۲۸. Slicher van Bath, A.A.G.B., No. ۱۲, p. ۱۹۰.

او این سازوکار را بدین شیوه توصیف می‌کند: «دهقانان زمانی احساس ناخشنودی کردند که قیمت‌های پایین فراورده‌های کشاورزی را مشاهده و آنها را با قیمت‌های بالا و دستمزدهای نسبتاً بالایی که در صنعت به دست می‌آمد مقایسه کردند. اغلب مقداری مالیات بیشتر، که حکومت یا زمین‌داران گمان می‌کردند همچنان تحمل خواهد شد، جرقه‌ای می‌زد که آتش کین‌توزی دیرپایی را برمی‌افروخت.»

۲۹. Maurice Dobb, Papers on Capitalism, Development, and Planning (New York: International Publ., ۱۹۶۷), ۱۱.

۳۰. برای نمونه به بحث ژان ماری پزی و امانوئل لو روا لادوری دربارهٔ فرانسه در

سده‌های چهاردهم و پانزدهم بنگرید.

"Le cas français: vue d'ensemble," Villages désertés et histoire économique, Xle-XVIIIe siècles (Paris: S.F.V.P.F.N., ۱۹۶۵), ۱۵۵.

آنها همچنین خاطرنشان می‌سازند که گاه ممکن است شهرک‌های نزدیک، به دلیل ملاحظات راهبردی، دهقانان را به جستجوی امنیت جانی واداشته باشند. (بنگرید به ص. ۱۵۶). بنگرید به:

Carlo Cipolla, Clocks and Culture, ۱۳۰۰-۱۷۰۰ (New York: Walker & Co., ۱۹۶۷a), ۱۱۵.

۳۱. بنگرید به بحث ژرژ دویی در:

"Demographie et villages desertes," Villages désertés, et histoire économique, Xle-XVIIIe siècles (Paris: S.K.V.P.E.N., ۱۹۶۵), ۱۸-۲۳.

۳۲. Karl Helleiner, "The Population of Europe from the Black Death to the



Eve of the Vital Revolution", in Cambridge Economic History of Europe.,  
IV, K. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in  
the 16th and 17th Centuries (London and New York: Cambridge Univ. Press,  
1967), 15. بنگرید به Duby, Villages désertés, 14, 16; Pesez & Le Roy Ladurie,  
Villages desertes, 181-183.

۳۳. بنگرید به:

Wilhelm Abel, Die Wüstungen des Ausgehenden Mittelalters, 2nd ed.  
(Stuttgart: Verlag, 1955), 5-12.

۳۴. بنگرید به:

Maurice W. Beresford, The Lost Villages of England (London: Lutterworth  
press. 1954).

برسford اوج کاهش جمعیت (هم کل ترک روستاها و هم کاهش جمعیت پس آیند  
آن) را بین سالهای ۱۴۴۰ و ۱۵۲۰ می‌داند (بنگرید به ص. ۱۶۶). از نگاه او، حصارکشی  
بزرگ‌ترین تبیین واحد این پدیده است؛ پدیده‌ای که آن را تحولی تدریجی می‌داند:  
«کاهش جمعیت در روستاهایی اتفاق افتاد که مقدار زیادی مرتع در کنار شمار

کاهنده‌ای از کشتزارهای غله وجود داشت؛... حصارکشی و کاهش جمعیت رخدادهایی [هستند] که صرفاً آهسته رخ می‌دهند.... [ص. ۲۰].

۳۵. پزی و لو روا لادوری اظهار می‌کنند که از سال ۱۳۲۸ تاکنون، ۵ تا ۷٪ از روستاهای لانگیدوک شرقی خالی شده است. به گفته آنان: «این ارقام بی‌معنا نیستند، اما از نرخ ۴۰٪ مشاهده‌شده ابل در آلمان، و نیز ارقام محاسبه‌شده آقای برسفورد بسیار دورند.» Villages désertés, p. ۱۲۹ این تفاوت ارقام، مسئله سازمان‌یابی دوباره اراضی را تأیید می‌کند نه کاهش جمعیت را. می‌دانیم که تفاوت قابل‌توجهی در سازمان‌یابی دوباره اراضی وجود داشت؛ مثلاً در فرانسه، املاک بزرگ به مراتب کمتری نسبت به انگلستان یا آلمان ایجاد شد. هرآینه، ممکن است تفاوت‌هایی در نرخ کاهش جمعیت در سده‌های چهاردهم و پانزدهم وجود داشته باشد اما در اینجا دلایل ضعیفی در دست داریم، زیرا بخش زیادی از شواهد پدیده‌هایی چون روستاهای ترک‌شده وابسته به استنتاج ماست. پس نمی‌توانیم این شواهد را مورد استفاده قرار دهیم چون در غیر این صورت گرفتار استدلال دوری می‌شویم.

۳۶. Marc Bloch, Les caractères originaux de l'histoire rurale française (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۶۴), I, ۱۲۲.

۳۷. Henri Lefebvre, "Une discussion historique: du féodalisme au



capitalisme: observations," La Pensée, No. ۶۵, janv.- févr. ۱۹۵۶, ۲۲.

۳۸. «این افزایش فشار، نه تنها موجب آجرشدن نان اربابان شد، که به حرکت مهاجرت نومیدانه دهقانان از مانورها نیز دامن زد.... مسئله فراری‌ها چنان قابل توجه و کمبود نیروی کار چنان زیاد شد که، به رغم پیمان‌ها و تعهدات متقابل، رقابتی واقعی بر سر تطمیع و ربودن سرفه‌های ملک همسایه شکل گرفت - رقابتی که... شامل اعطای امتیازات خاصی می‌شد، و وجود آن باعث تحدید افزایش بیشتر بهره‌کشی فئودالی شد.»

Maurice Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*(London: Routledge & Regan Paul, ۱۹۱۶), ۴۶-۱۷.

۳۹. «درواقع افت اجاره‌های ثابت، در کنار کاهش مدیریت مستقیم و ضرورت صرف مبالغی برای تعمیرات، به نحو اثرگذاری موقعیت مالی همه اربابان را [طی سده چهاردهم و پانزدهم] تحت تأثیر قرار داد. اربابان در همه جا بی پول بوده و دنبال سود اضافی می‌گشتند، و به همین دلیل اغلب رو به شغل‌ها یا ماجراجویی‌هایی آوردند که آنها را از املاکشان دور کرد. اما روش‌های مختلف آنها برای تکمیل درآمد خود، از قبیل کار با شهریاران قدرتمندتری که به دنبال هم‌پیمان بودند، یا راه پرخطر توطئه سیاسی و اتحاد از راه ازدواج، نگهداشت کمابیش همه ثروت‌های مهزادگان بزرگ را تضمین کرد.»

Georges Duby, *Rural Economy and Country Life in the Medieval West*

(Columbia: Univ. of South Carolina Press, ۱۹۶۸), ۳۳۰.

۴۰. «کاهش بیش‌ازپیش آشکار قیمت غله در مقایسه با دستمزدهای روستایی،

که به دلیل رقابت پیشه‌های شهرک‌ها و افزایش کارگران بافندگی در بسیاری از مناطق روستایی اروپا در چنین سطح بالایی نگاه داشته شده بودند، ناقوس مرگ همه بنگاه‌های کشاورزی بیش‌ازحد بزرگ را به صدا درآورد. درواقع چنین می‌نماید که افول ملک و کاهش بزرگ کشت و کار مستقیم مانوری، به‌نوعی در سال‌های پس از ۱۳۸۰ در فرانسه و انگلستان رخ داد.» (دوبی، همان، ص. ۲۱۱)

اظهارنظر قدیمی‌تر دوبی محتاطانه‌تر بود: «درنتیجه محتمل می‌نماید... که هرچند اندازه اmlak بزرگ در نیمه دوم سده چهاردهم و طی سده پانزدهم کاهش نیافت و گاه بزرگ‌تر هم شد، اما دست‌کم انسجام خود را از دست داد.»

"Le grand domaine de la fin du moyen age en France," *Premiere*

*Internationale d'Histoire Economique*, Stockholm, August ۱۹۶۰: Contributions

(Paris: Mouton, ۱۹۶۰), ۳۳۸.

۴۱. «استقرار نهایی اجاره پولی در شرایطی اتفاق افتاد که برای کسانی که آن را



دریافت می‌کردند سودآور نبود. تا حد زیادی اجاره پولی بر اربابان تحمیل شد زیرا حرکتی همگانی بود که آنها را به موافقت واداشت.»

Kosminsky, Past & Present, No. ۷, p. ۳۳.

۴۲. بنگرید به دویی: «می‌بایست همواره آگاه باشیم که ترک و تجدید سازمان تمامی [تأکید از ماست] کشتزارها به صورت چند سرزمین روستایی منسجم در معرض قیدوبندهای ارضی سختگیرانه در سده‌های چهاردهم و پانزدهم را نشانه رکود اقتصادی، نارسایی کشاورزی یا کاهش بسیار ناگهانی جمعیت ندانیم. در برابر، این تغییرات عارضه‌نگاشتی (topographical)، بازتاب‌دهنده مرحله‌ای سرنوشت‌ساز در رشد اقتصاد غله‌ای هستند که یک یا دو سده به تعویق افتاد، اما از نظر رشد و ماهیتشان، کاملاً قابل قیاس با تغییراتی هستند که در سده سیزدهم در ایل دو فرانس اتفاق افتاد. بدین‌سان در شمال باختری جرمانیا، ارباب‌ها دور جنگل‌هایشان را که ارزششان رو به افزایش بود حصار کشیدند. آنها دور این جنگل‌ها را حصار کشیده و خوک‌های دهقانان را بدان راه ندادند و از آن‌پس آتش‌زدن‌های دوره‌ای را ممنوع ساختند. قدرت اربابان با تحمیل این حصارکشی‌ها موجب شد خانوارهای ساکن در مناطق جنگلی که بخش زیادی از معیشت خود را از جنگل، دامپروری و کشت و کار به دست می‌آوردند، شیوه زندگی خود را تغییر دهند. آنها مجبور شدند شیوه زیست خود را تغییر دهند و Waldbauer بدل به Ackermann، یعنی کشت‌کار اصیل مقیم کشتزارهای دائمی شد.»

Rural Economy, p. ٣٠٩.

٤٣. همان، ص. ٣١٥.



۴۴. «فصل بزرگ پربار سرمایه‌داری انگلستان، نخستین فازهای جنگ صدساله بود؛ یعنی زمانی که فوریت‌های مالیّه سلطنتی، تجارب جدید در اخذ مالیات، سفته‌بازی با پشم، فروپاشی مالیّه ایتالیا و زایش صنعت جدید پارچه، همه درهم آمیختند تا تیره جدیدی از تأمین‌کنندگان مالی جنگ و سفته‌بازان تجاری، آذوقه‌رسان‌های ارتش و انحصارگران پشم پدید آورند. اما این تیره به همان اندازه که جدید بود، کوتاه‌عمر نیز بود. ثروت‌های هنگفت به همان آسانی که به‌دست آمده بودند از دست رفتند، و دوره ولخرجی‌ها و ضروری‌های مالی غول‌آسا با نخستین مرحله جنگ سپری شد....»

طبقه سوداگر انگلستان همچون همه سوداگران نسبت به ثبات و کساد تجارت واکنش نشان داد. آنها با ممانعت از ورود تازه‌واردان به بازرگانی و کوشش در جهت تسهیم تجارت در دسترس، سیاست تنظیم و تحدید را در پیش گرفتند.... آنچه گاه شاهدی بر تنظیم معمول در سده‌های میانه نگریسته می‌شود، در واقع چیزی جز نمونه‌هایی از دوری سده پانزدهم از شرایط آزادانه‌تر و سفته‌بازانه‌تر سده‌های پیشین نیست.»

M. M. Postan, "The Fifteenth Century," *Economic History' Review*, IX, ۲, May ۱۹۳۹, ۱۶۵-۱۶۶.

۴۵. «بر این باوریم که نه کاهش جمعیت، بلکه انحلال اقتصاد مانوری، تبدیل و کاهش اجاره فئودالی بود که موجب بهبود وضعیت دهقانان و گسترش تولید تجاری

ساده شد، امری که راه را برای روابط سرمایه‌دارانه هموار کرد. کاهش متعادل جمعیت... تنها می‌توانست سیر این تحول را... تشدید و تعدیل کند.»

Eugen A. Kosminsky, Studi in onore di Armando Saporì, I, p. ۵۶۷.

۴۶. Marc Bloch, "The Rise of Dependent Cultivation and Seigniorial Institutions" in M. M. Postan, ed., Cambridge Economic History of Europe, I: The Agrarian Life of the Middle Ages (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۶), ۲۶۹.

۴۷. «هماورد دولت‌شهر، یعنی دولت سرزمینی، که از امید و انسان سرشار بود، خود را توانای پرداخت هزینه‌های جنگ مدرن نشان داد؛ این دولت از ارتش‌های مزدور پشتیبانی کرد، مواد اولیه گران‌قیمت برای توپخانه فراهم آورد، و به‌زودی هزینه گزاف جنگ دریایی بزرگ‌مقیاس را بردوش می‌گرفت. ظهور دولت سرزمینی تا مدت‌ها پدیده‌ای گریزناپذیر بوده است.»

Braudel, La Méditerranée, II, p. ۸.

البته باید مراقب باشیم که پیش‌دستی نکنیم. سر چارلز اومان سال تغییر تاریخی در هنر رزم را ۱۴۹۴ می‌داند. بنگرید به:



A History of the Art of War in the Sixteenth Century (London; Methuen, ۱۹۳۷), ۳۰.

از نگاه اومان، دو «گرایش» کلیدی [خوب به این واژه توجه کنید]، «اهمیت پیش‌رونده سلاح گرم و (تا حدی در نتیجه پیشرفت آن)، به‌کارگیری سنگربندی در میدان نبرد بود که حملات سواره‌نظام را بیش‌ازپیش خنثی می‌کرد [ص. ۳۳]». درواقع، برخی نویسندگان فراتر رفته و اظهار می‌کنند که در تأثیر اجتماعی فناوری نظامی جدید، حتی در مورد سده شانزدهم نیز مبالغه شده است. برای نمونه بنگرید به:

H. M. Colvin, "Castles and Government in Tudor England," *English Historical Review*, LXXXIII, ۱۹۶۸, ۲۲۶.

اما اگر به یاد بیاوریم که در حال توصیف روندها یا گرایش‌ها هستیم، آنگاه می‌توانیم به تأثیر انباشت شونده و مداوم فناوری نظامی جدید، که از سده چهاردهم آغاز شده بود، پی ببریم.

۴۸. «دو سده آخر سده‌های میانه، در سراسر اروپای باختری و مرکزی، دوران رکود روستاها و کاهش جمعیت بود.... سازه‌های سیاسی بزرگ دوره پیشین... ناگهان در

به انجام رساندن مأموریت خود برای پاسبانی و نظم‌دهی عاجز ماندند، مأموریتی که دقیقاً علت وجودی‌شان بود.»

Bloch, *Caractères originaux*, I, pp. ۱۱۷-۱۱۸.

۴۹. «پس دولت از این زمان به بعد آغاز به کسب آن عنصر اساسی برتری خود- منابع مالی فوق‌العاده بیشتر از منابع مالی اشخاص یا جمعیت‌های خصوصی- کرد.»

Bloch, *Feudal Society*, p. ۴۲۲.

۵۰. دیوید لاکوود این مسئله نظری را تمیز داده است: «رابطه میان دیوان‌سالاری و مالیات‌ستانی رابطه‌ای سخت دوسویه است. کارایی دیوان‌سالاری به اثربخشی نظام مالیات‌ستانی آن بسته است. و اثربخشی نظام مالیات‌ستانی آن بسته به کارایی دستگاه دیوانی است. بدین‌سان، به هر دلیلی، هر افزایشی در هزینه دیوان‌سالاری یا کاهش ظرفیت مالیات‌ستانی، ممکن است موجب دور باطل (Vicious circle) تمرکززدایی از قدرت شود. درواقع، می‌توان استدلال کرد که بحران «مالیات‌ستانی» دیوان‌سالاری موروثی اساساً مماثل (analogous) با بحران «تولید» سرمایه‌داری است.... نقاط تنش، نشانگر تحقق‌یافتن امکان «فئودالی‌شدن» هستند: گرایش کارمندان به «اختصاص» منابع اقتصادی و سیاسی منصب خود؛ کشاکش زمین‌داران بزرگ بر سر کسب معافیت از مالیات و /یا غصب



مناصب اقتصادی و سیاسی، و وابستگی اقتصادی و سیاسی‌ای که دهقانان، در جستجوی پشتیبانی در برابر بار مالیات‌های دیوان‌سالاری مرکز، به‌سوی آن رانده شدند. این گرایش‌های «مرکزگرای» را می‌توان هم علت و هم معلول شکست احتمالی سازوکارهای حفظ ظرفیت مالیات‌ستانی اثربخش و نظارت مرکزی دانست.»

"Social Integration and System Integration" in George K. Zollschan and  
Walter Hirsch, eds., *Explorations in Social Change* (Boston. Massachusetts:  
Houghton, ۱۹۶۴), ۲۵۴.

صورت‌بندی گابریل آردان از این معضل، بیشتر تأکید دارد که سیاست‌گزینی مالی دولت، موجب تغییر ساختاری می‌شود نه عکس آن؛ هرچند جداکردن این دو دشوار است. آردان می‌گوید: «به‌جز مصادره، که در همه دوران‌ها حکومت‌هایی که ناتوان از حل مشکلات مالی خود بودند را وسوسه می‌کرد، اما صرفاً منابعی را به آنها می‌داد که از نظر زمانی محدود بوده و اغلب به‌هدر می‌رفتند، یعنی سود فتوحات و مصادره اموال کلیسا یا اذیت و آزار نظام‌مند رده‌های اجتماعی خاص، مقامات دولتی برای مشکلات مالی خود دو نوع راه‌حل داشتند:

«نوع نخست، راه‌حل فتوئدالی که اغلب، پس از اقتصاد مانوری و فروش مناصب استفاده می‌شد و در شمار قابل‌توجهی از موارد به تجزیه واقعی دولت انجامید.

«می‌توانیم استقراض و تورم را در برابر این دستورها قرار دهیم، اینها ترفندهای مالی هستند که ما آنها را وابسته به ساختار اقتصاد می‌دانیم.

«بی‌گمان کار ما انتزاع سیاست‌هایی است که دولت‌ها به‌وسیله آنها سازمان اجتماعی جامعه را دگرگون می‌سازند، سیاست‌هایی که ابعاد یکسره متفاوتی دارند.»

*Théorie sociologique de l'impôt* (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۶۵), I, ۵۴۱ and ff.

۵۱. برای نمونه، آردان خاطرنشان می‌سازد که: «برای کسب اعتبارهایی که در چارچوب یک وضعیت نامطلوب مالی، ضروری تشخیص داده شده، ممکن است دولت ناگزیر از دادن تعهداتی (وثیقه‌هایی) به معنای وسیع کلمه شود که حاکی از تحدید فرمانفرمایی آن است: ممکن است منبع درآمد ویژه‌ای به‌دست بستانکاران بیگانه بیفتد؛ بستانکاران یا دولتی که پشتیبان آنهاست، میزانی از نظارت بر مدیریت منابع مالی را اعمال کنند که تا حد زمامداری سیاسی نیز گسترش یافته باشد، الخ. [همان، I، صص. ۵۴۹-۵۵۰].»

۵۲. ماکس وبر با مقایسه اروپای باختری با هند بیان می‌دارد که: «در آغاز دوران مدرن، در دولت باختری نیز اجاره مالیات‌ها و سربازگیری ارتش را بر عهده کارسالاران گذاشتند- کارسالارانی که تأمین مالی جنگ باید تا حد زیادی به آنان سپرده می‌شد. در هند اما، در دوران پادشاهی‌های کبیر، آن نهادهای مرکزی‌ای که در باخترزمین به



شهریاران اجازه دادند تا اندک‌اندک ادارهٔ امور نظامی و مالی را در دست بگیرند،  
نتوانستند شکل بگیرند.»

The Religion of India (New York: Free Press, ۱۹۵۸), ۶۹.

۵۳. «فروش مناصب، به‌رغم دردهای بسیار توانفرسای آن، در آن هنگام پیامدی  
سیاسی [تقویت دولت] داشت. فروش مناصب، از نظر ادارهٔ امور کشور، هم‌ارز  
نظام گروهان‌های نظامی مزدبگیر یعنی مزدوران است - نظامی که به همان اندازه  
موردحمله بود،... اما وابسته به ثروت هنگفت و روبه‌رشد قدرت سلطنتی بود؛ قدرتی  
که دیگر تنها بر نیروی نظامی والاتباران فئودال اتکا نداشت.»

F. Chabod, "Y-à-t-il un état de la Renaissance?" in Actes du Colloque sur la  
Renaissance (Paris: Lib. Philosophique J. Vrin, ۱۹۵۸), ۶۶.

۵۴. Duby, Rural Economy, p. ۳۳۱.

۵۵. Léopold Genicot., "Crisis: From the Middle Ages to Modern Times," in  
Cambridge Economic History of Europe, I: The Agrarian Life of the Middle  
Ages, ۲nd ed. (London and New York: Cambridge Univ. Press ۱۹۶۶), ۶۹۹.

۵۶. «اهمیتی که نگره‌پردازان و مردان عمل (مثلاً ریشیلیو) به آوازهُ شهریار می‌دادند، با توجه روزافزون به «شکوه» او همراه بود: همه اینها به آرامی، با نشاندن شهریار بر قلّه قاف، میان او و فرمانگزارانش فاصله انداخت.»

Chabod, Actes, p. ۷۲.

۵۷. «هرچند قدرت شهریار روبه‌افزایش بود، قدرت دیگری نیز در حال رشد بود: قدرت «جرگه‌های» دیوانی. اینگونه که نه‌تنها در میان مقامات قضایی (officiers de justice)، که ارشدترین دیوانیان بودند، بلکه در میان دیگر مقامات نیز یک حس همبستگی (esprit de corps) پدید آمد که، به‌رغم مشاجرات شخصی و نهانی، آنان را به یکدیگر پیوند می‌زد.»

«این قدرت روبه‌رشد «طبقه چهارم» یعنی هم‌پیمان - سیاسی - قدرت شهریار، که هم‌زمان روبه‌رشد بوده (پس تمرکز اداری و مطلقه‌خواهی سیاسی باهم پدیدار می‌شوند)، درواقع عنصر بنیادینی است که بایستی توجه خود را بدان معطوف کنیم[همان، صص. ۶۸-۶۹، ۷۲].»

۵۸. ادوارد میلر بحث مختصری دراین‌باره دارد که چگونه تعامل منافع، که اینک به‌مراتب پیچیده‌تر است، در اواخر دوره سده‌های میانه در دولت‌های مختلف اروپا آغاز به شکل‌گیری کرد. بنگرید به:



"Government and Economic Policies and Public Finances, ۹۰۰-۱۵۰۰,"

Fontana Economic History of Europe, I, ۸, ۱۹۷۰, ۳۴-۴۰.

۵۹. بنگرید به:

Yves Renouard, "۱۲۱۲-۱۲۱۶: Comment les traits durables de l'Europe occidentale moderne se sont définis au début du XIIIe siècle," Annales de l'Université de Paris, XXVIII, ۱, janv.-mars ۱۹۵۸, ۵-۲۱.

۶۰. «یک پیکره یکپارچه بزرگ کمابیش همساز با مسیحیت لاتین، و متشکل از بی‌شمار سلول‌های خودفرمان کوچک، یعنی سینیوری‌ها، جای خود را به همجواری فرمانفرمایی‌های سرزمینی پهناور یکسره متمایز، یعنی نخستین خاستگاه‌های دولت‌های اروپای مدرن داد.»

Édouard Perroy et al., Le Moyen Âge, Vol. III of l'Histoire Générale des civilisations (Paris: Universitaires de France, ۱۹۵۵), ۳۶۹-۳۷۰.

۶۱. «در واقع بوی تغییر به مشام می‌رسید. سال‌های نخست سده [ی شانزدهم] مطلوب دولت‌های بزرگی [اسپانیا، امپراتوری عثمانی] بود که، به قول

اقتصاددانان، بنگاه‌های سیاسی در ابعاد بهینه آن بودند. با گذشت زمان، و به دلایلی که نمی‌توانیم به‌سان بسنده‌ای توضیح دهیم، اندک‌اندک شرایط به زیان این پیکره‌های بزرگ شد. این بحران، انتقالی بود یا ساختاری؟ ضعف بود یا انحطاط؟ به‌هرروی، در آغاز سده هفدهم، صرفاً دولت‌های میان‌اندازه استوار می‌نمودند. چنین است فرانسه هانری چهارم، این شکوه ناگهان؛ یا انگلستان کوچک الیزابت، جنگاور و تابناک؛ یا هولاند که در اطراف آمستردام سازمان یافت؛ یا آن آلمان سرشار از آرامش مادی از سال ۱۵۵۵ تا سال‌های پیش از جنگ سی‌ساله، جنگی که خود بنیادگذار و جان و تن آن می‌بود. در مدیترانه، چنین است مراکش، که بار دیگر سرشار از طلا بود و نایب‌السلطنه الجزایر، حکایت شهری که بدل به دولتی سرزمینی شد. و همچنین ونیز تابناک، شهری که با ثروت، زیبایی و خرد می‌درخشید؛ یا توسکانی دوک بزرگ فردیناند....

«به دیگر سخن، امپراتوری‌ها بایستی بیش از دولت‌های میان‌اندازه از پسرفت ۱۵۹۵ - ۱۶۲۱ زیان دیده باشند.»

Braudel, La Méditerranée, II, p. ۴۷.

۶۲. همان، II، ص. ۱۰.

۶۳. Fr. Hartung, & R. Mousnier, "Quelques problemes concernant la



monarchie absolue,” in Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche, IV: Storia moderna (Firenze: G. B. Sansoni, ۱۹۵۵), ۴۷.

۶۴. V. G. Kiernan, “State and Nations in Western Europe,” Past & Present, No. ۳۱, July ۱۹۶۵, ۳۵-۳۶.

۶۵. Gustaf Utterstrom, “Climatic Fluctuations and Population Problems in Early Modern History,” Scandinavian Economic History Review, III, ۱, ۱۹۵۵, ۴۷.

۶۶. همان، ص. ۵.

۶۷. همان، ص. ۲۴.

۶۸. همان، ص. ۳۹.

۶۹. بنگرید به همان، صص. ۱۴ - ۱۵. اما کارل هلاینر، با نقل قول از اثر ارنست رودنوالد، اظهار می کند که هرچند کک انسانی ناقل طاعون خیارکی، نسبت به کک موشی کم اهمیت تر است، ممکن است در سده های میانه اهمیت بیشتری داشته باشد و بدین سان، از اهمیت فرضیه اوترشتروم بکاهد. بنگرید به:

Helleiner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۷.

۷۰. Duby, Rural Economy, p. ۳۰۷.

۷۱. همان، ص. ۳۰۸.

۷۲. Helleiner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۷۶.

۷۳. «محتمل نمی‌نماید که فرازونشیب‌های دوره‌ای مشاهده‌شده در حیات اقتصادی اروپای باختری پس از ۱۲۰۰، ناشی از تغییرات اقلیمی بوده باشند....»

Slicher van Bath, A.A.G.K., No. ۱۲, p. ۸.

۷۴. او پس از خاطرنشان‌ساختن اینکه برخی از شواهد اوترشتروم شواهد صرفاً اقلیمی نیستند، به کاستی‌های روش‌شناختی در استفاده از داده‌های هواشناختی اشاره می‌کند. او اظهار می‌کند که اوترشتروم داده‌های بلندمدتی به پشتوانهٔ تعمیم‌های خود ارائه نکرده است. «فرض کنیم تاریخ‌پژوه یا اقتصاددانی که ادعای مبرهن‌ساختن افزایشی طولانی و مداوم در قیمت‌ها را دارد، صرفاً از برخی نقاط «دوری» استثنائی منحنی‌ای استدلال می‌آورد که مایل به تفسیر آن است، حال‌آنکه،



شاید نادانسته، از شکل عمومی منحنی مورد بحث غفلت می‌ورزد.

Emmanuel Leroy Ladurie, *Histoire du climat, depuis L'an mil* (Paris: Flammarion, ۱۹۶۷), ۱۷.

۷۵. Norman J. G. Pounds, "Overpopulation in France and the Low Countries in the Later Middle Ages," *Journal of Social History*, III, ۳, Spring ۱۹۷۰, ۲۴۵.

پاوندز از «وضعیت دائمی کمبود تغذیه» سخن می‌راند. فرنان برودل موضعی همسان می‌گیرد: «[در یک اقتصاد عمدتاً کشاورزی] آهنگ، کیفیت و نابسندگی برداشت محصول، کل حیات مادی را تعیین می‌کند. ممکن است از آنها آسیبی سخت برآید، همچون زخم‌هایی بر برون‌چوب درختان یا گوشت آدمیان.»

*Civilisation matérielle et capitalisme* (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۶۷), ۳۲-۳۳.

۷۶. «مردم مناطق ساحلی هلند که عمدتاً زندگی خود را با دامپروری و ماهیگیری تأمین می‌کردند و در نتیجه بیش از مردمان کشاورز از فراورده‌ها و چربی‌های حیوانی برخوردار بودند، در برابر بیماری‌های همه‌گیر سده چهاردهم [به اندازه سایر اروپایی‌ها] از پای درنیامدند.»

Slicher van Bath, A.A.G.B., No. ۱۲, pp. ۸۹-۹۰.

۷۷. «طاعون، همین‌که [در ۱۳۴۷ - ۱۳۵۱] شیوع یافت، تا حدود ۳۵۰ سال پس از نخستین شیوع خود، از اروپا رخت برن بست. این بیماری، به شکل بومی یا همه‌گیر خود، هم بر میانگین بلندمدت و هم بر نوسانات کوتاه‌مدت نرخ مرگ‌ومیر، تأثیری عمیق بر جای نهاد.»

Helleiner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۵.

۷۸. کارل هلایندر این فرضیه را پیش می‌نهد: «همین بهبود موقعیت اقتصادی طبقات فرودست [در پی کاهش جمعیت ناشی از مرگ سیاه] ممکن است جلوی ترمیم سریع جمعیت را گرفته باشد. باید بر پایه دلایل پیشین فرض کرد، و البته شواهدی به پشتوانه این دیدگاه وجود دارد، که بهبود موقعیت اقتصادی طبقات فرودست، به تغییر صعودی سطح زندگی، شامل تغییر جزئی از معیار مصرف غله به گوشت، انجامید. این تغییر در رجحان مصرف‌کنندگان در حرکت قیمت‌های نسبی فراورده‌های حیوانی و غله بازتاب یافت، که می‌بایست روند ووشتونگ را تشدید کرده باشد... که یک جنبه از آن، «تمرکززدایی» جزئی اروپا به نفع دامپروری بود. اما با توجه به هر سطح معینی از فناوری ارضی، مقدار زمین موردنیاز برای تولید یک کالری خوراکی حیوانی، پنج یا شش برابر زمین موردنیاز برای تولید یک کالری خوراک گیاهی است. از اینجا چنین برمی‌آید که آسودگی از فشار جمعیت بر زمین، که از افت آغازین



جمعیت ناشی شد، باید تا حدی با تغییر در الگوی مصرف و تولید خنثی شده باشد. این فرضیه به تبیین این واقعیت پیچیده کمک می‌کند که اواخر سده‌های میانه، کمتر از سده‌های پیشین، از مرگ و قحطی آسیب دید هرچند موجودی سرانه زمین بارخیز، بی‌گمان در این دوره بیشتر بود [همان، ۶۸-۶۹].»

۷۹. «پسرفت جمعیت در سده چهاردهم و پانزدهم، کمبود فضا را به‌جای آنکه چاره کند بدتر کرد. بر این پایه، فشار جمعیت بر زمین، که از سده سیزدهم آغاز شده بود، کاهش نیافت. حتی ممکن است به دلیل افت اجاره‌ها، کاهش سود و تشدید هزینه‌های اربابان افزایش یافته باشد. سرمایه که می‌بایست به سوی زمین معطوف می‌شد، تا حدی جذب حوزه‌های دیگر شد.»

Chaunu, L'expansion européenne, p. ۳۴۹.

۸۰. «اما نمونه‌های فراوانی در دست است که در آنها تغییر کاربری زمین، موجب کاهش هزینه‌های فتودالی نشده، بلکه آن‌را تشدید کرده است. در این‌گونه موارد، تغییر کاربری زمین صرفاً جایگزینی برای تحمیل خدمات اضافی بود. تغییر کاربری زمین، بیش از همه، زمانی احتمال داشت دارای این خصلت باشد که ارباب در توسل به آن پیش‌دستی کند؛ کوشش برای افزایش درآمد فتودالی، احتمالاً به دلیل فراوانی نسبی نیروی کار، این شکل را بخود گرفت.... احتمالاً فشار جمعیت بر زمین در دسترس روستا بود که، با دشواری کسب معیشت برای روستاییان و در نتیجه ارزان‌تر و

نسبتاً فراوان کردن نیروی کار اجیرشده،... موجب تغییر کاربری زمین شد.»

Dobb, Studies, pp. ۶۳-۶۴.

۸۱. Archibald R. Lewis, "The Closing of the European Frontier," *Speculum*, XXXIII, 1. Oct. ۱۹۵۸, ۴۷۵.

۸۲. همان، ص. ۴۷۶.

۸۳. Andrew M. Watson, "Back to Gold—and Silver," *Economic History Review*; 2nd ser., XX, 1, ۱۹۶۷, 1.

۸۴. «فراموش نکنیم که در دوران باستان و سده‌های میانه، آنچه اینک معادنی بسیار فقیر می‌دانیم، در آن هنگام معادنی درجه یک بودند. سودان باختری، از سده هشتم تا کشف آمریکا، عرضه‌کننده عمده طلا برای جهان باخترزمین بود؛ تجارت طلا، که نخست توسط غنا تجاری شد (commercialized)، تحت عنوان تجارت غنا به مدیترانه پای نهاد و وجهه شاهی را که صاحب چنین منبع ثروتی بود افزایش داد.»

R. A. Mauny, "The Question of Ghana." *Africa*, XXIV, ۳, July ۱۹۵۴, ۲۰۹.



ماریان مالوویست استدلال می‌کند که تقاضای شمال آفریقا برای طلا (به‌منظور فروش آن به اروپایی‌ها) بود، و نه نیاز سودان باختری به نمکی که در ازای آن دریافت می‌داشت، که محرک اصلی این گسترش بود. بنگرید به:

"Quelques observations sur le commerce de l'or dans le Soudan occidental au Moyen Âge," Annales E.S.C., XXV, ۶, nov.-déc. ۱۹۷۰, ۱۶۳۰-۱۶۳۶.

۸۵. Watson, Economic History Review, XX, p, ۳۴.

بنگرید به مقاله برجسته مشترک ر. س. لویز، ه. ا. میسکیمین و آبراهام اودویچ که در آن به نحو بسیار متقاعدکننده‌ای استدلال می‌کنند که سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۵۰۰ سرازیری مداوم شمش از شمال و باختر اروپا به ایتالیا، شام و هند را به خود دید:

«هم مصرف تجملات توسط جمعیت غیر کشاورز [انگلستان] و هم سرمایه‌گذاری‌های گسترده در آذین‌بندی کلیساها... کمبود پیشتر حاد صنعتگران ماهر که ناشی از مرگ سیاه بود را با افزایش نسبی تقاضا برای خدماتشان تشدید کرد. در نتیجه، دستمزد صنعتگران ماهر به نحو قابل‌توجهی افزایش یافته و بخشی از تقاضای جدید برای تجملات، که در داخل کشور برآورده نشده بود، به دلیل ضرورت اقتصادی و نیز جستجوی کالاهای دوریاب (exotic)، معطوف به نواحی فراسوی اروپای شمالی شد؛ نتیجه گریزناپذیر این تقاضا افزایش خروج پول بود. افزون بر این، از آنجاکه استفاده

از نیروی کار کمیاب در تولید تجملات خانگی، جلوی استفاده از آن برای ساخت اقلام صادراتی را گرفت، درآمدهای بالقوه خارجی اقتصادهای شمال کاهش یافت....

«[پول‌ها] کجا رفته بود؟... دستگاه پاپ به‌راستی جذب‌کننده عمده ذخیره فلزات اروپای شمالی بود. اما افزون‌بر انتقال‌های مستقیم پول، معمولاً مجاری مرسوم‌تر بازرگانی، به دلیل مصرف تجملات، موجب همین نتیجه می‌شدند.... پایانه‌های قاره‌ای، مسیر شمال به جنوب [که از شهرهای هانز آغاز می‌شد] میلان، جنوا و ونیز بودند؛... چنین می‌نماید که تجارتی فعال و احتمالاً یک‌سویه وجود داشت که اقتصاد شمال را طوری به اقتصاد جنوب پیوند می‌زد که فلزات گران‌بها جذب جنوب می‌شد.

«در فرانسه نیز، افزایش گسترده مصرف تجملات جنوب را طی سده چهاردهم و اوایل سده پانزدهم مشاهده می‌کنیم....

«انگلستان و فرانسه، به تلخی، از جذب فلزات گران‌بها توسط ایتالیا می‌نالیدند، اما این امر تا حد زیادی همتای جذب فلزات از ایتالیا به‌سوی سرزمین شام بود.... به‌رغم واردات طلا از اروپای شمال باختری، تولید متعادل معادن اروپای مرکزی، و مقادیر قابل‌توجه‌تری که از سنگال به دست می‌آمد، نشانه‌های فراوانی وجود دارد که عرضه طلا، در بهترین حالت، به‌سختی کافی و اغلب کمیاب بود. از آنجا که عطش انسان‌ها برای طلا سخت سیری‌ناپذیر است، تردیدی نیست که تجارت با شام در سده چهاردهم و پانزدهم، مقادیر بیش‌ازپیش فزاینده‌ای از طلای ایتالیا را به خود جذب کرد....



چیرگی نسبی تجارت تجملات، ایتالیا را به شام وابسته‌تر ساخت و جذب فلزات گران‌بها در آن جهت را افزایش داد....

«مقارن پایان سدهٔ چهاردهم، اقتصاد مصر دچار یک انقباض مطلق و... کاهش کمی مطلق همهٔ حوزه‌های آن [شد].... بحران اقتصادی مصر با ازکارافتادگی نظام پولی آن همراه شد. نقدینگی طلا و نقره روزبه‌روز کمیاب‌تر شده و سکه‌های مسی در گردش پول داخلی و همهٔ سطوح تراکنش‌ها استیلا یافتند....»

«در میان عوامل بی‌شمار کسری مسکوکات مصر در اواخر سدهٔ چهاردهم و سدهٔ پانزدهم، اصلی‌ترینشان تراز نامساعد دائمی پرداخت‌های آن در تجارت بین‌المللی بود. مقارن سدهٔ سیزدهم، معادن طلای نوبه چنان فرسوده شده بودند که طلای استخراج‌شده کفاف هزینه‌ها را نمی‌داد. تجارت فعال و سودآور با سودان باختری، طلای مصر را تا اواخر سدهٔ چهاردهم، یعنی زمانی که این تجارت زوال یافت و طلای آفریقا به سوی اروپا جذب شد، تأمین کرد.... باآنکه منبع عرضهٔ طلای مصر رو به کاهش بود، هیچ نشانه‌ای از کاهش به‌همین اندازه اثرگذارِ مصرف فراورده‌های خارجی و کالاهای تجملی یا کاهش موازی مخارج دولتی برای واردات به‌چشم نمی‌خورد....»

در سراسر سدهٔ پانزدهم، اروپا تنها ناحیه‌ای بود که تراز تجاری مصر با آن مثبت باقی ماند.... مصر، در آغاز سدهٔ پانزدهم، کمابیش از سودهای ناشی از تجارت ادویه با اروپا ارتزاق می‌کرد.... اما تنها بخشی از این سودها در کشور ماند. تجارت ادویه یک

تجارت عبوری (transit trade) بود. افزون بر این، مصر با مصرف داخلی ادویه و سایر کالاهای وارداتی از خاور دور به سرازیری [طلا به سوی هند] کمک می‌کرد....

پس دست‌کم بخش قابل‌توجهی از طلایی که سفر دراز خود از شمال آفریقا به سوی جنوب را در جستجوی فراورده‌های تجملی آغاز کرد، با سفر از راه ایتالیا و مصر، منزلگاه نهایی خود را در ذخایر پیشتر افسانه‌ای هند یافت.»

"England to Egypt, ۱۳۵۰-۱۵۰۰; Long-term Trends and Long-distance Trade," in M. A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East from the Rise of Islam to the Present Day* (London and New York: Oxford Univ. Press, ۱۹۷۰), ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۴, ۱۱۷, ۱۲۳, ۱۲۶, ۱۲۷-۱۲۸.

۸۶. بنگرید به:

Desanka Kovacevic, "Dans la Serbie et la Bosnie médiévales: les mines d'or et d'argent," *Annales E.S.C.*, XV, ۲, mars-avr. ۱۹۶۰, ۲۴۸-۲۵۸.

۸۷. «از سال ۱۴۶۰، افزایش ناگهانی در تولید مواد معدنی، و عمدتاً در اروپای مرکزی [پدید آمد]. در این سرزمین فناوری علمی شد. اختراع روش‌های بهتر مته‌زنی، زهکشی و تهویه بهره‌برداری از معادن ساکسونی، بوهم و مجارستان را تا عمق ۶۰۰ پا



امکان‌پذیر ساخت؛ افزایش استفاده از نیروی آب، توان دمه‌های آهن‌گری و مته‌ها را چنان بالا برد که پایین‌آوردن کوره‌ها از کوهپایه و قراردادنشان در دره‌ها امکان‌پذیر شد. ساخت نخستین کوره‌های بلند با ده پا ارتفاع، ظرفیت تولیدی کوره‌های قدیمی را سه‌برابر کرد. بعید نیست که بین سال‌های ۱۴۶۰ و ۱۵۳۰، استخراج مواد معدنی در اروپای مرکزی پنج برابر شده باشد.»

Perroy, *Le Moyen Âge*, III, pp. ۵۵۹-۵۶۲.

۸۸. بنگرید به:

V. M. Godinho, "Création et dynamisme économique du monde atlantique (۱۴۲۰-۱۶۷۰)," *Annales E.S.C.*, V, ۱, janv.-mars ۱۹۵۰, ۳۳; Pierre Chaunu, *Seville et l'Atlantique* (۱۵۰۴-۱۶۵۰), VIII (۱) (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۵۹), ۵۷.

۸۹. «آمریکا که رها شد، در مدیترانه، منابع طلای آفریقا جانشین بسیار مهم‌تری برای معادن نقره آلمان بود.»

Braudel, *La Méditerranée* I, p. ۴۳۳.

۹۰. «بازرگانی به هر سو که گسترش می‌یافت، میل به اقلام مصرفی جدیدی که با

خود می‌آورد را ایجاد می‌کرد. طبق معمول، مهزادگان مایل به غرق‌شدن در تجملات یا دست‌کم آسایش درخور مرتبه اجتماعی خود بودند.»

Henri Pirenne, *Economic and Social History of Medieval Europe* (London: Routledge & Kegan, ۱۹۳۶), ۸۱.

«وقتی این واقعیت را در نظر می‌گیریم که بیشتر تلفات جنگ در رده‌های بالای جامعه اتفاق می‌افتاد (زیرا تنها آنان مجاز به حمل اسلحه بودند)، ممکن است شک کنیم که آیا رشد نسبتاً معناداری در اندازه این طبقه انگلی وجود داشته است.... از سوی دیگر، هیچ دلیلی برای تردید در واقعیت ولخرجی‌های فزاینده طبقه فرمانروای فئودالی وجود ندارد.... اما آیا این ولخرجی‌های فزاینده، روندی بود که می‌توان آن را با ماهیت نظام فئودالی تبیین کرد، یا بازتاب چیزی بود که بیرون از نظام فئودالی در حال وقوع بود؟.... گسترش سریع تجارت از سده یازدهم به بعد موجب فراوانی و تنوع بیش‌ازپیش فزاینده کالاهای در دسترس آن شد.»

Paul Sweezy, *Science and Society*, XIV, pp. ۱۳۹-۱۴۰.

موریس داب اما، استدلال می‌کند که: «گذار از استفاده اجباری از نیروی کار مازاد توسط زمین‌داران به استفاده از نیروی کار اجیرشده آزاد، باید وابسته به وجود نیروی کار ارزان (یعنی وجود عناصر پرولتاریایی یا نیمه‌پرولتاریایی) برای اجیرکردن بوده



باشد. بر این باورم که این امر در تعیین اینکه روابط اجتماعی کهن باقی بمانند یا نابود شوند، عامل به مراتب بنیادین‌تری نسبت به مجاورت بازارها بوده است.»

Science and Society. XIV, p. ۱۶۱.

ر. ه. هیلتون طرف داب را می‌گیرد: «پیشرفت اقتصادی‌ای که از کشاکش آغازین بر سر اجاره‌ها و تثبیت سیاسی فئودالیسم جدایی‌ناپذیر بود، با افزایش مجموع مازاد اجتماعی تولید فراتر از نیازهای معیشتی مشخص می‌شد. این امر، و نه به اصطلاح احیای تجارت بین‌المللی ابریشم و ادویه، اساس توسعه تولید کالا بود.»

"The Transition from Feudalism to Capitalism." Science of Society. XVII, ۴.

Fall ۱۹۵۳, ۳۴۷.

۹۱. بنگرید به:

B. H. Slither van Bath. "The Rise of intensive Husbandry in the Low Countries." in J. S. Bromley & F. H. Kossman, eds., Britain and the Netherlands (London: Chatto, ۱۹۶۰), ۱۳۰-۱۵۳.

۹۲. همان، ۱۳۷.

۹۳. « این حرکتهای بهبود (bonification) در پاسخ به نیازهای شهرک‌هایی بود که جمعیتشان هرگز در سده پانزدهم و شانزدهم از رشد بازنايستاد. ضرورت مبرم تأمین آذوقه این شهرک‌ها، آنها را به سوی توسعه تولید کشاورزی در حومه‌های خود، چه با کشت زمین‌های جدید و چه با آبیاری آنها، سوق داد.»

Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۶۲.

۹۴. Joël Serrao, "Le blé des îles atlantiques: Madère et Açores aux XVe et XVIe siècles," *Annales E.S.C.*, IX, ۳, juil.-sep. ۱۹۵۴, ۳۳۸.

۹۵. بنگرید به:

J. A. van Houtte, "L'approvisionnement des villes dans les Pays-Bas (Moyen Age: et Temps Modernes)." *Third International Conference of Economic History*, Munich ۱۹۶۵ (Paris: Mouton. ۱۹۶۸), ۷۳-۷۷.



۹۶. «در سدهٔ پانزدهم، پرتغال بیش‌ازپیش آغوش خود را به روی تاجران هانز و برتانیایی‌هایی گشود که گندم و چوب کشور را که وارداتشان در آن دوران چشم‌نپوشیدنی بود تأمین می‌کردند.»

Marian Malowist, "Les aspects sociaux de la première phase de l'expansion coloniale," *Africa Bulletin*, ۱, ۱۹۶۴, ۱۲.

۹۷. بنگرید به:

Ruggiero Romano, "À propos du commerce de blé dans la Méditerranée des XIVe et XVe siècles," in *Éventail de l'histoire vivante: hommage à Lucien Febvre* (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۳), ۱۴۹-۱۶۱.

۹۸. هشت ردیفی که بنت فهرست می‌کند عبارت‌اند از (۱) فراورده‌های غلهٔ آسیایی و ریشه‌ها و غده‌های نشاسته‌ای، از جمله بارهنگ؛ (۲) چربی‌ها و روغن‌های گیاهی؛ (۳) حبوبات خشک (لوبیا، نخودفرنگی، عدس)؛ (۴) شکر؛ (۵) شیر و فراورده‌های آن؛ احتمالاً ماهی؛ (۶) گوشت خوک؛ (۷) گوشت گاو، گوشت گوسفند، بز، بوفالو، و ماکیان و تخم‌مرغ؛ (۸) سبزی‌ها و میوه‌ها. بنگرید به:

M. K. Bennett, *The World's Food* (New York: Harper, ۱۹۵۴), ۱۲۷-۱۲۸.

«چرا باید این سلسله‌مراتب عمومی وجود داشته باشد؟ بی‌تردید این سلسله‌مراتب بازتاب هزینه‌های نسبی تولید و خاصیت‌های کالری‌زای اصلی خوراکی‌های مختلف است [ص. ۱۲۸].»

۹۹. بنگرید به:

G. B. Masefield, "Crops and Livestock," Cambridge Economic History of Europe, IV: K. K. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the ۱۶th and ۱۷th Centuries (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۲۹۵.

۱۰۰. آنتونی لوترل این تصویر را تا پیش از ۱۵۰۰ ترسیم کرده است: «لاتین‌ها از سدهٔ دوازدهم به‌بعد با مسلمانان و سایر بردگان در سوریه، قبرس و سایر مستعمرات شام، شکر تولید می‌کردند، و مقارن ۱۴۰۴، زمانی که حیوانی دلا پادوآی جنوایی، جواز سلطنتی را برای راه‌اندازی کشتستانی (plantation) در آلگاروه دریافت کرد، جنوایی‌ها ظاهراً این کشتستان را از سیسیل به جنوب پرتغال انتقال دادند. عمدتاً جنوایی‌ها بودند که ابتکار، سرمایه، کارخانه و فنون آبیاری را برای تولید شکر در جزایر آزور و مادیرا فراهم آورده و آن را از این جزایر به نقاط دوری چون فلاندر و قسطنطنیه صادر کردند. آنان در تأمین نیروی کار لازم نیز دست داشتند؛ مثلاً آنتونیو دا نولی،



گینه‌ای‌ها را در دهه ۱۴۶۰ به جزایر کیپ ورد می‌برد.»

"Slavery and Slaving in the Portuguese Atlantic (to about ۱۵۰۰)," in Centre of African Studies, University of Edinburgh, The Transatlantic Slave Trade from West Africa (mimeo, ۱۹۶۵), ۷۶.

۱۰۱. بنگرید به:

K. F. Rich, "Colonial Settlement and its Labour Problems," in Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds... The Economy of Expanding Europe in the ۱۶th and ۱۷th Centuries (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۳۰۸.

۱۰۲. برای نمونه، سرائو به مادیرا اشاره می‌کند: «در حدود سال ۱۴۷۵، چرخه گندم به پایان رسید.... شکر، گندم را از میدان بدر کرد.» Annales E.S.C., IX, p. ۳۴۰. سرائو خاطرنشان می‌سازد که وقتی این اتفاق افتاد، جزایر آزور به جای مادیرا به ناحیه کشت گندم پرتغال بدل شدند. این الگوی چرخه‌ای «در سده شانزدهم، همان اندازه درست بود که در سده هفدهم، و چه بسا سده هجدهم.» همان، ص. ۳۴۱.

۱۰۳. بنگرید به:

Godinho, Annales E.S.C., V, p. ۳۳.

۱۰۴. «آنچه افراد عموماً از آن کمتر مطلع‌اند این است که وضعیتی که در ۱۷۵۰ حاکم بود- جیره‌های بزرگ نان و کمی گوشت-... اساساً نتیجه یک زوال بود و زمانی که به سده‌های میانه بازگردیم، این وضعیت دیگر راست نیست.»

Fernand Braudel and Frank C. Spooner, "Prices in Europe from ۱۴۵۰ to ۱۷۵۰," in Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the ۱۶th and ۱۷th Centuries (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۴۱۴.

۱۰۵. «از ۱۴۰۰ تا ۱۷۵۰، اروپا مصرف‌کننده بزرگ نان بوده و کمی بیش از نیمی از جمعیت آن گیاهخوار بودند.... تنها این جیره غذایی «واپس‌مانده» به اروپا اجازه داد تا بار یک جمعیت پیوسته فزاینده را بر دوش کشد.... مصرف نان، بیش‌ازپیش مصرف گوشت را تا میانه سده نوزدهم به حاشیه فرستاد.» همان، ص. ۴۱۳. همچنین بنگرید به:

W. Abel, "Wandlungen des Flächenverbrauchs und der Fleischversorgung in Deutschland," Bericht über landwirtschaft, n.s., ۲۲, ۱۹۳۸, ۴۱۱- ۴۵۲, cited in



Slicher van Bath, *Agrarian History*, p. ۲۰۴.

۱۰۶. «حاصل پویشگری‌های آغازین پرتغالی‌ها در امتداد ساحل باختری آفریقا تنها یک گیاه دارای منفعت بلافصل بود، دانه‌های بهشتی... اینک این دانه‌ها را می‌شد ارزان‌تر از مسیر زمینی ماورای صحرا به‌دست آورد، و تجارت نیز نام خود را به «ساحل دانه» تغییر داد؛ اما این گیاهان نتوانستند با آب‌وهوای اروپا سازگار شوند.»

Masefield, *Cambridge Economic History of Europe*, IV, p. ۲۷۶.

۱۰۷. Chaunu, *L'expansion européenne*, p. ۳۵۴.

۱۰۸. ج. ب. مسفیلد خاطرنشان می‌سازد که چگونه پیوند میان آمریکاهای نیمکره خاوری، نقشه ارضی جهان را تغییر داد: «پراکندگی محصول کشتزار و دام، که پیامد برقراری این پیوندها بود، مهم‌ترین رخداد در تاریخ بشر، و شاید تأثیرگذارترین نتیجه اکتشافات بوده است. بدون محصولات آمریکا، اروپا شاید قادر نبود جمعیت سنگینی که بعدها بر دوش کشید را تأمین کند، و مدارگان جهان کهن (old world) با چنین سرعتی توسعه نمی‌یافتند. بدون دام اروپا و به‌ویژه اسب و استر برای ترابری و کشاورزی، قاره آمریکا نمی‌توانست با این نرخ که توسعه یافت توسعه یابد.»

*Cambridge Economic History of Europe*, IV, p. ۲۷۶.

۱۰۹. برودل با اشاره به بخش‌های مختلف ایتالیا، از «قحطی چوب» سخن می‌گوید. «ناوگان‌های مدیترانه اندک‌اندک بدان خو گرفتند که باید آنچه را که در جنگل‌های خود نمی‌توانند بیابند در سرزمین‌های دور بجویند. در سده شانزدهم، چوب شمال در قایق‌هایی لبریز از تیروتخته وارد سویا می‌شد.»

La Méditerranée, I, p. ۱۳۱.

بنگرید به فردریک لین: «چنین می‌نماید که وقتی تُنک‌شدگی جنگل‌های بلوط برای نخستین بار - در نیمه دوم سده پانزدهم - به وضوح تشخیص داده شد، کمبود چوب منحصر به ونیز بوده باشد. دست‌کم راگوساها و باسک‌ها ذخیره چوب بسنده فراوانی در اختیار داشتند، به گونه‌ای که رقابتشان سخت احساس می‌شد. چنین می‌نماید که در پایان سده شانزدهم، کمبود الوارِ بلوط در سراسر کشورهای مدیترانه فراگیر بوده است.»

"Venetian Shipping During the Commercial Revolution," in Venice and History History (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶), ۲۱.

ه. س. داربی به نکته مشابهی درباره انگلستان اشاره می‌کند: «رشد بازرگانی دریایی انگلستان و توسعه ناوگان آن از عصر تودور به بعد، وابسته به عرضه بسنده بلوط



برای تنه کشتی‌ها بود؛ درخت صنوبر برای دکل، در کنار «لوازم دریایی» از قبیل قیر و قطران، از سرزمین‌های بالتیک وارد می‌شد.»

"The Clearing of the Woodland in Europe," in William L. Thomas., Jr., ed.,  
Man's Role in Changing the Face of the Earth (Chicago, Illinois: Univ. of  
Chicago Press, ۱۹۵۶), ۲۰۰.

۱۱۰. بنگرید به:

Godinho, *Annals K.S.C.*, V, p. ۳۳.

۱۱۱. عنصر کلیدی در نمادین‌سازی پول فلزی، ضرب سکه، با ارزش کالایی پایین‌تر  
(ترجیحاً بسیار پایین‌تر) از ارزش پولی آن است. اما کارلو چیپولا خاطرنشان  
می‌سازد که این رویه تا سال ۱۸۱۶ در انگلستان و تا سال ۱۸۵۳ در ایالات متحده برای  
مسکوکات خرد اتخاذ نشد. بنگرید به:

Money, Prices, p. ۲۷.

۱۱۲. Marc Bloch, *Esquisse d'une histoire monétaire de l'Europe* (Paris: Lib.  
Armand Colin, ۱۹۵۴), ۵۰.

۱۱۳. «دست‌کم اکثر کارشناسان مشاور واپسین [پادشاهان کاپتی فرانسه]، سوداگران و اغلب سوداگران ایتالیایی بودند که هم‌زمان هم سوداگران مسافت‌های دور بودند و هم به شاهان و متنفذان وام می‌دادند؛ اغلب، اجاره‌کنندگان ضرابخانه و فروشندۀ فلزات گران‌بها نیز بودند [بلوک، همان، ص. ۵۲].»

۱۱۴. «در بیشتر موارد، ضرابخانه‌ها مستقیماً توسط دولت اداره نمی‌شدند بلکه به اشخاص حقیقی اجاره داده می‌شدند که از فلزی که سایر اشخاص حقیقی برایشان می‌آوردند پول ضرب می‌کردند. منفعت اصلی این اجاره‌کنندگان ضرابخانه‌ها طبیعتاً سود شخصی بود نه نفع عامه. در آن مواردی که شخص شاه یک ضرابخانه را اداره می‌کرد، او نیز بیشتر به‌عنوان یک کارسالر خصوصی دست به عمل می‌زد تا به‌عنوان رئیس دولت.»

Cipolla, Money, Price, p. ۲۸.

۱۱۵. مارک بلوک، دیوان محاسبات فرانسه (Chambre des comptes) را نمونه می‌آورد که «وقتی نقل و انتقالات از یک حساب سلطنتی به حساب دیگر را محاسبه می‌کرد، به جای اینکه صرفاً مجموع انتقالات را به‌صورت لیور، سو و دنیه ثبت کند، مراقب بود ضربی را به آن اضافه کند تا تغییرات ارزش فلزی این واحدهای پولی به حساب آورده شود. بر این‌پایه، ۴۱۶ لیور و ۱۹ سو تورنوا پول ضعیف... به پول قوی [یعنی پول



جاری)، ۳۱۹ لیور و ۱۹ سو تورنوا می‌ارزید.»

"Esquisse d'une histoire, p. ۴۹.

۱۱۶. H. V. Livermore, "Portuguese History," in H. V. Livermore, ed., Portugal and Brazil, an Introduction (London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon) ۱۹۵۳), ۵۹.

ویتورینو ماگالائس گودینو پیوند سراسری میان توقف کشاکش اجتماعی خشونت‌آمیز در پرتغال (۱۳۸۳ - ۱۳۸۵) و پویش پرتغال به سوی سئوتا در سال ۱۴۱۵ می‌بیند. بنگرید به:

L'économie de l'empire portugais aux XVe et XVIe siècles (Paris: S.L.V.P.F.N., ۱۹۶۹), ۴۰.

۱۱۷. «تاریخ‌پژوهان میان جنگ‌های بزرگ سده‌ چهاردهم و پانزدهم (از جمله هجوم فرانسه به ایتالیا) و پایین‌آمدن سطح درآمد والاتباران پیوندی مشاهده می‌کنند.... آیا آغاز حرکات بزرگ معطوف به گسترش در سده‌ پانزدهم (حتی در سده‌ چهاردهم با استعمار جزایر اقیانوس اطلس)، متعلق به همین گروه رخدادها بود و آیا توسط همین عوامل برانگیخته نشده بود؟ می‌توانیم گسترش در اروپای خاوری و

کوشش‌های والاتباران دانمارکی و آلمانی برای فتح اسکاندیناوی را در یک راستا

بینیم.»

Marian Malowist, "Un essai d'histoire comparée: les mouvements d'expansion en Europe au XV et XVI siècles," *Annales K.S.C.*, XVII, ۵, sept.-oct. ۱۹۶۲, ۹۲۴.

۱۱۸. مالوویست را بنگرید: «روشن است که در مرحله نخست گسترش استعماری پرتغال...، والاتباران نقش مسلط را ایفا می‌کنند.... همراه با پیشرفت توسعه امپراتوری استعماری پرتغال، سهم سوداگران پرتغال در تجارت برون‌مرزی بیشتر شد.... چنین می‌نماید که فرایند استعمار آمریکا توسط اسپانیا نیز مشابه پرتغال بوده باشد.» *Africana Bulletin*, No. ۱, pp. ۳۲-۳-۱. به همین‌سان، شانو با نقل‌قول از گودینو، گسترش پرتغال را دو نوع تمیز می‌دهد: «گسترشی که بیشتر زمینی بود، و در نتیجه به‌دست والاتباران و به شکل سیاسی انجام گرفت و خود را با تصرف سئوتا و بسط رکانکوئیستا به سوی مراکش نشان داد، و یک گسترش اساساً بازرگانی، که بیشتر توسط بورژوازی و در امتداد ساحل آفریقا انجام گرفت.» *L'expansion européenne*, p. ۳۶۳. شانو همچون مالوویست می‌افزاید که، وسوسه شده است این تبیین را به فتح آمریکا توسط اسپانیا نیز تعمیم بخشد.

لوئی ویتال در ارزیابی نقش بورژوازی فراتر می‌رود. او استدلال می‌کند که: «پرتغال



در سال ۱۳۸۱، نخستین انقلاب بورژوازی را چهار سده پیش از انقلاب فرانسه شاهد بود. بورژوازی سوداگر لیسبون، که از طریق تجارت با فلاندری‌ها در ارتباط بود، قدرت را از دست اربابان فئودال گرفت. شکست فرجامین انقلاب نشان داد که شرایط، هنوز برای پیروزی بورژوازی فراهم نیست، اما ظهور آنان در تجارت با شمال اقیانوس اطلس، اقدامات هنری دریانورد، و بیش از همه، در اکتشافات سدهٔ پانزدهم بازتاب یافت.»

"Latin America: Feudal or Capitalist?" in James Petras and Maurice Zeitlin, eds., *Latin America: Reform or Revolution?* (Greenwich, Connecticut: Fawcett, ۱۹۶۸), ۳۴.

۱۱۹. «دین به همان اندازه که دستاویز این آزار و اذیت‌ها بود، علتشان نیز بود.... سپس‌تر، همان‌گونه که ژرژ پاریزه مدت‌ها پیش اظهار کرد، [قانونِ نفرت] نیز در عصر لوئی چهاردهم بر ضد پروتستان‌های فرانسوی [عمل کرد].»

Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۳۸۰.

۱۲۰. Rich, *Cambridge Economic History of Europe*, IV, pp. ۳۰۲-۳۰۳.

۱۲۱. این پرجمعیت تعریف‌کردن خود، هرآینه، سرگذشتی دراز در شبه‌جزیرهٔ ایبری

داشت. شارل خولین بیسکو را بنگرید: «آن هشت‌سده پیشروی گاه آرام گاه شتابان به‌سوی جنوب بر ضد مورها، صرفاً ایلید نبرد نظامی و سیاسی نبود، بلکه بیش از هر چیز، ریوبلاسیون (Repoblación)، یا استعمار دوباره شبه‌جزیره ایبری بود.»

"The Casilian as Plainsman: The Medieval Ranching Frontier in La Mancha and Extremadura," in Archibald R. Lewis and Thomas F. McCiunn, eds., *The New World Looks at Its History* (Austin: Univ. of Texas Press, ۱۹۶۹), ۴۷.

۱۲۲. Chaunu, Séville, VIII (۱), p. ۶۰.

۱۲۳. «در کل شمال اقیانوس اطلس، جایی مناسب‌تر از لبه ساحلی شمال لیسبون تا جبل‌الطارق یا شاید لیسبون تا رأس شمال مراکش برای دریانوردی در جهت آب‌های گرم وجود ندارد. تنها در آنجاست که می‌توان به‌طور متناوب، حتی در حوض (racine) بادهای بسامان (tradewind) و در لحظه انقلاب تابستانی، باد مناسبی برای حرکت از ساحل و رفتن به دریاهاى آزاد یافت. و نیز بادی برای بازگشتن به ساحل پرتغال، یعنی جریان مقابل [contreflux] عرض‌های جغرافیایی از پاییز تا اوایل بهار

.[petit printemps.]» Pierre Chaunu, Séville VIII (۱), p. ۵۲



می‌توان در:

Charles R. Boxer, *The Portuguese Seaborne Empire, ۱۴۱۵—۱۸۲۵* (New York: Knopf, ۱۹۶۹), ۵۴-۵۵

نقشه سودمندی یافت. بنگرید به:

Braudel, *Civilisation matérielle et capitalisme*, pp. ۳۱۰-۳۱۲.

۱۲۴. «مسلم است که توسعه حیرت‌آور مستعمراتی و تجاری کشورهای شبه‌جزیره ایبری در آغاز دوران مدرن، تا حد زیادی با رشد تدریجی بازرگانی برون‌مرزی آنها در اواخر سده‌های میانه امکان‌پذیر شد.»

Charles Verlinden, "Deux aspects de L'expansion commerciale du Portugal au moyen âge, *Revista Portuguesa de Historia*, IV, ۱۹۴۹, ۱۷۰.

نیز بنگرید به:

Charles Verlinden, "The Rise of Spanish I Trade in the Middle Ages," *Economic History Review*, X, ۱, ۱۹۴۰, ۴۴-۵۹.

میشل مولا در:

"L'economie européenne aux deux derniers siècles du Moyen-Âge,"

Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche (Firenze: G. B.

Sansoni, ۱۹۵۵) III, Storia del medioevo, ۷۵۵

به نکته مشابهی اشاره می‌کند.

آنتنیو ه. دو اولویرا مارکز ماهیت تجارت پرتغال با فلاندر در سده‌های سیزدهم و

چهاردهم را در:

"Notas para a historia da feitoria portuguesa na Flandres no seculo XV,"

Studi in onore di Amintore Fanfani, II. Medioevo (Milano: Dott. A. Giuffre-Ed.,

۱۹۶۲), ۴۳۷-۴۷۶

شرح می‌دهد. او اشاره می‌کند که در سال ۱۳۰۸، یک «ملت» پرتغالی در بروژ وجود

داشت و ترابری کالاها با کشتی‌های پرتغالی انجام می‌گرفت. (بنگرید به ص. ۴۵۱).

بنگرید به:



Godinho, L'économie portugaise, p. ۳۷.

۱۲۵. ک. م. پانیکار به میل جنوا به تسخیر تجارت هند از سده سیزدهم به بعد

اشاره می‌کند. «سرانجام، جنوایی‌ها از طریق اسپانیا و پرتغال قادر به شکستن

انحصار ونیزی‌ها و قیدوبندهای مسلمانان شدند....» Asia and Western

Dominance (London: Allen & Unwin, ۱۹۵۳), ۲۶-۲۷. باآنکه این گزارش از افول

انحصار ونیز بی‌اندازه ساده است، همان‌گونه که در فصل ۶ خواهیم دید، رأی پانیکار

در اشاره به میل دیرباز جنوا درست است.

۱۲۶. Charles Verlinden, "Italian Influence in Iberian Colonization," Hispanic

American Historical Review, XXXIII, ۲, May ۱۹۵۳, ۱۹۹.

۱۲۷. همان، ص. ۲۰۰.

۱۲۸. بنگرید به:

Virginia Rau, "A Family of Italian Merchants in Portugal in the Fifteenth

Century: the Lomellini," Studi in onore di Armando Saponi (.Milano: Istituto

Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), ۷۱۸.

Verlinden, *Hispanic American Historical Review*; p. ۲۰۵ Charles Verlinden, "La colonie italienne de lisbonne et le developpement de l'economie metropolitaine et coloniale portugaise," *Studi in onore di Armando Saporì* (Milano: Istituto Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), I, ۶۱۵-۲۸

۱۳۰. Rau, *Studi in onore di Armando Saporì*, p. ۷۱۸.

۱۳۱. همان، ص. ۷۱۹. تأکید از ماست.

۱۳۲. «ایجاد بازار داخلی [در پرتغال] در سده چهاردهم به اوج خود رسید و به نخستین محدودیت‌های ناخوشایند خویش برخورد. احتمالاً این امر بدان خاطر بود که پرتغال به منطقه اسلامی ثروتمندی تعلق داشت که مبادله را در سطح بالاتری نسبت به اروپای باختری نگاه داشته بود، مبادله‌ای که پرداخت‌های پولی بر آن سلطه داشت.... چنین بود که دهقان ریشه‌کن‌شده، که علیه بهره‌کشی روزافزون ارباب شورش می‌کرد و به دلیل افت قدرت خرید پول رایج به خاک سیاه نشسته بود، جذب شهرهای بزرگ ساحلی شده و مایه ثروت این شهرهای سوداگر شد.»

J.-G. DaSilva, "L'autoconsommation au Portugal (XIVe-XXe siecles),"



تأکید از ماست.

۱۳۳. «یک عامل کمک‌کننده [به پیشتازی پرتغال] این بود که در سراسر سدهٔ پانزدهم، پرتغال سرزمینی یکپارچه و کمابیش عاری از زدوخوردهای داخلی بود؛ حال آنکه فرانسه درگیر مراحل پایانی جنگ صدساله- سال ۱۴۱۵، سال نبرد آژانکور و نیز تسخیر سئوتا [توسط پرتغالی‌ها] بود- و رقابت با بورگوین بود؛ انگلستان درگیر کشاکش با فرانسه و جنگ رزها بود؛ و اسپانیا و ایتالیا از آشوب‌های دودمانی و سایر تشنج‌های داخلی در رنج بودند.»

C. R. Boxer, *Four Centuries of Portuguese Expansion*, ۱۴۱۵-۱۸۲۵

(Johannesburg: Witwatersrand Univ. Press, ۱۹۶۱), ۶.

۱۳۴. «در فئودالیسم، دولت به یک معنا ملک خصوصی شهریار بود، به همان‌سان که تیول ملک خصوصی واسال بود.... شهریار و واسال‌های او، حوزهٔ قضایی دادگاه‌ها، کشت کشتزارها و فتوحات ارتش‌هایشان را به‌مثابهٔ ضروری‌های سودجویانه گسترش بخشیدند. سپس‌تر، بخش زیادی از روح و اشکال حقوقی فئودالیسم در گسترش به‌سوی اقیانوس اطلس پیاده شد.»

Frederic C. Lane, "Force and Enterprise in the Creation of Oceanic Commerce," in *Venice in History* (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶), ۴۰۱-۴۰۲.

۱۳۵. بنگرید به:

Fernand Braudel, *Civilisation matérielle et capitalisme*, p. ۲۴.

۱۳۶. Chaunu, *Séville*, VIII (۱), p. ۵۰.

۱۳۷. Lynn White, Jr., "What Accelerated Technological Progress in the Western Middle Ages?" in A. C. Crombie, ed., *Scientific Change*, (New York: Basic Books, ۱۹۶۳), ۲۷۷.

۱۳۸. «عامل اصلی نوآوری در یک اجتماع نوآوری پیشینی (prior) است. با کاربست این فرضیه بر سده‌های میانه به‌عنوان کل، آشکار می‌شود که تا حدی، نوآوری بیشتر غرب، بسته به این واقعیت است که مسیحیت لاتین به واسطهٔ امواج پی‌درپی و طولانی هجوم بربرها که با وقفه‌هایی از سدهٔ سوم تا دهم ادامه داشت، به‌مراتب آشفته‌تر از شرق [بیزانس و اسلام] بود.... غرب... جامعه‌ای گداخته و آمادهٔ سرازیر شدن به قالب‌های جدید بود. این جامعه، یکسره در معرض تغییر و پذیرندهٔ آن

بود [همان، ص. ۲۸۲].»

۱۳۹. Carlo Cipolla, *Guns and Sails in the Early Phase of European Expansion, ۱۴۰۰-۱۷۰۰*. London: Collins, ۱۹۶۵, ۱۰۶-۱۰۷.

۱۴۰. بنگرید به:

Joseph Needham, "Commentary on Lynn White, Jr., "What Accelerated Technological Change in the Western Middle Ages?" in A. C. Crombie, ed., *Scientific Change* (New York: Basic Books, ۱۹۶۳a), p. ۳۲.

۱۴۱. Joseph Needham, "Poverties and Triumphs of Chinese Scientific Tradition," in Crombie, ed., *Scientific Change* (New York: Basic Books, ۱۹۶۳b), ۱۳۹.

۱۴۲. بنگرید به:

Boies Penrose, *Travel and Discovery in the Renaissance, ۱۴۲۰-۱۶۲۰* (Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, ۱۹۵۲), ۲۶۹ - ۲۷۰.



بنگرید به:

۱۴۳. Joseph Needham, ""The Chinese Contributions to Vessel Control,"  
Scientia, XCVI, ۹۹, May ۱۹۶۱, ۱۶۵-۱۶۷.

زمانی که نیدهام این مقاله را در پنجمین همایش بین‌المللی تاریخ دریایی ارائه داد،  
و. ج. ی. رندلز از او دربارهٔ امکان اختراع مستقل پرس‌وجو کرد. او با تصدیق تردیدهای  
او بدین پرسش پاسخ داد، هرچند به گفتهٔ خودش، اثبات عدم امکان چنین امری  
فی‌نفسه دشوار است. بنگرید به:

"Discussion de la communication de M. Needham," in Joseph Needham,  
"Les contributions chinoises a l'art de gouverner les navires," Colloque  
Internationale d'histoire maritime, ۵e, lisbonne, ۱۹۶۰ (Paris, ۱۹۶۶), ۱۲۹-۱۳۱.

۱۴۴. بنگرید به:

William Willctts, 'The Maritime Adventures of the Great Eunuch Ho,' in  
Colin Jack-Hinton, ed., Papers on Early South-East Asian History (Singapore;  
Journal of Southeast Asian History, ۱۹۶۴), ۳۸.

۱۴۵. «در حدود سال ۱۴۰۵، دریاسالار خواجه چنگ هو ساحل چین را با ۶۳ قایق اقیانوس‌نورد ترک گفت و از بخش‌های زیادی از دریاهای جنوب دیدار کرد.... طی سی‌سال بعدی، هفت پویش این‌چینی انجام گرفت که هر بار اطلاعات فراوانی دربارهٔ جغرافیا و مسیرهای دریایی و نیز مقدار زیادی محصولات جزایر کوچک اقیانوس و هند به‌بار می‌آورد.... دلایل این پویشگری‌ها دانسته نیست؛ ممکن است به‌قصد موازنه با تجارت خارجی، که از مسیرهای زمینی قطع شده بود، یا افزایش شکوه دربار امپراتوری، یا به گفتهٔ سالنامه‌های رسمی، جستجوی جد و عموزادهٔ امپراتور (که درواقع در کسوت یک راهب بودایی زیر خاک رفته بود و سال‌ها بعد در رژیم بعدی پیدا شد) انجام گرفته باشند. به‌هرروی، این پویش‌ها به همان ناگهانی که آغاز شده بودند پایان یافتند؛ این بار نیز به دلایلی که بر ما ناشناخته است. چه پاره‌ای دشمنی‌ها میان خواجه‌ها و دیوانیان کنفوسیوسی دخیل بوده باشد و چه نباشد، نتیجه این شد که بازرگانی اقیانوس هند به مسلمانان و پرتغالی‌ها وانهاده شد.»

Joseph Needham, *Science and Civilization in China*, I (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۴), ۱۴۳-۱۴۴.

۱۴۶. T'ien-Tse Chang, *Sino-Portuguese Trade From ۱۵۱۴ to ۱۶۴۴* (Leiden, Netherlands: Brill, ۱۹۳۴), ۳۰.

۱۴۷. «پرسش این است که نتایج عملی این پویش‌های شگفت‌انگیز، که صدها قایق

اقیانوس‌نورد و چندهزار نفر در آنها به کار گرفته شدند، چه بود؟ پاسخ مختصر این است که مطلقاً هیچ. چینی‌های دوران مینگ امپراتوری‌ساز نبودند. صاحب‌نظران سیاسی آنها هیچ برداشتی از ترس و وحشت‌های رئال پولیتیک (realpolitik) جدایی‌ناپذیر از یک رژیم استعماری نداشتند. آنها هیچ فهمی از رسالت، هیچ اندیشه‌ای از توفان و رانش (Sturm und drang) نداشتند. به لحاظ نظری، فغفور بر کل جهان، t'ien hsia، «همه آنچه زیر آسمان است»، فرمان می‌راند، و فرستادگان او به همین بسنده می‌کردند که خود را به بربرهای بی‌هویت حاشیه‌های جهان متمدن نشان دهند تا به هزاره‌ای واردشان سازند که با حضور رخشنده فغفور بر اورنگ امپراتوری آغاز شده بود.»

Willetts, Papers on Early South-east Asian History, pp. ۳۰-۳۱.

۱۴۸. همان، ص. ۳۷.

۱۴۹. همان، ص. ۳۸.

۱۵۰. بنگرید به:

G. F. Hudson, Europe and China (London: Arnold, ۱۹۳۱), ۱۹۷.



آیا ممکن است تغییر پایتخت، نتیجه جابجایی جمعیت به سوی شمال بوده باشد؟  
«این تحلیل منطقه‌ای نشان می‌دهد که کمبود جمعیت در جنوب چین [طی دوران  
سلسله مینگ] (۱۲ میلیون، به جز نانجینگ) کمابیش با ازدیاد جمعیت در شمال چین  
(۹ میلیون) و باختر و جنوب باختری (۳ میلیون) متعادل شد.»

Otto B. van der Sprenkel, "Population Statistics of Ming China," *Bulletin of the SOAS*, XV, Part ۲, ۱۹۵۳, ۳۰۶.

۱۵۱. «باروبندی ساحل، میان رودخانه‌های یانگ تسه و پرل را، تاریخ‌پژوهان چینی  
آن روزگار، با ساخت دیوار بزرگ در برابر مهاجمان تاتار شمال مقایسه کردند. این  
مبالغه‌ای است آشکار، اما ضرورت نگهداشت پرهزینه استحکامات ساحلی برای مقابله  
با این تاخت‌وتازهای دیرینه بی‌گمان فشار سختی بر خزانه مینگ‌ها داشت و ممکن  
است... در قطع پوشش‌های دریایی بزرگ چین در اقیانوس هند دست داشته باشد  
[ص. ۱۲۶].»

C. R. Boxer, *The Christian Century in Japan* (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۶۷), ۷.

جورج سنسام، با نگاه به این پدیده از دید ژاپنی‌ها، در آن تشابهی با سرگذشت اروپا  
می‌بیند. «شکی در این نیست که هم چین و هم کره از غارت‌های واکوها در عذاب

بودند.... تقصیر تا حدی از چینی‌ها بود، چراکه آنها مخالف بازرگانی خارجی بودند، حال آنکه مقامات ژاپنی از پیشبرد تجارت قانونی خشنود می‌شده‌اند. اما اینها دلیل این نیز هست که چرا باکوفوها [مقامات مرکزی ژاپن] مایل نبودند در سرکوب دزدی دریایی افراط کنند. باکوفوها از مقاصد صلح‌آمیز چینی‌ها مطمئن نبوده و سران دزدان دریایی را احتمالاً با همان چشمی می‌دیدند که ملکه الیزابت فرانسیس دریک را - یعنی بسته‌به شرایط، به‌عنوان یک دزد دریایی یا یک ناخدای نیروی دریایی. افزون بر این، اقدام علیه دزدان دریایی منوط به اعمال قدرت باکوفوها بر سرداران باختری بود و پیش از ۱۴۰۰، یوشیمیتسو هنوز کاملاً بر قدرت مستقر نشده بود.»

A History of Japan: Vol. I I. ۱۳۳۴-۱۶۱۵ (Stanford, California: Stanford Univ. Press, ۱۹۶۱), ۱۷-۱۷۸.

۱۵۲. «نقش مهمی که چینی‌ها در مجمع‌الجزایر [اندونزی] در سدهٔ چهاردهم بازی کردند تکان‌دهنده است.... هنگامی که سرکردگی تجارت در این اقیانوس به دست مسلمانان افتاد، کشتی‌های چینی شروع به ناپدیدشدن کردند. احتمالاً در میان این دو پیوندی موجود است....»

M. A. Meilink- Roelofs, Asian Trade and European Influence in the Indonesian Archipelago between ۱۵۰۰ and about ۱۶۳۰ (The Hague: Nijhoff, ۱۹۶۲), ۲۵, ۷۴.

۱۵۳. بنگرید به:

R. Servorse, "Les relations entre la Chine et l'Afrique au XVe siècle," *Le mois en Afrique*, No. ۶, juin ۱۹۶۶, ۳۰-۴۵.

۱۵۴. Chaunu, *L'expansion européenne*, p. ۳۳۵.

۱۵۵. همان، ص. ۳۳۶.

۱۵۶. همان، صص. ۳۳۸-۳۳۹.

۱۵۷. «چنین می‌نماید که دورهٔ مینگ، پس از درهم‌شکسته شدن قدرت مغولان، شاهد واکنشی پرتوان در برابر این شرایط حاد از سوی جنوب پرجمعیت بوده باشد.»  
Bulletin of the SOAS, XV, Van der Sprenkel, p. ۳۰۸. توجه کنید که فن در اشپرنکل، برخلاف هادسون، تهدید روبه‌افول مغول‌ها را به‌عنوان تبیین گسترش به‌سوی شمال ارائه می‌دهد.

۱۵۸. در برابرنامهٔ (glossary) کتاب ماکس وبر، دین چین (New York: Free Press,)

(۱۹۵۱)، هانس گرت می‌نویسد: «اقطاع: حق یک مقام در استفاده از اراضی دولت یا



کلیسا یا سایر درآمدهای عمومی. وبر چنین مقاماتی را با اصطلاح اقطاعدار (prebendary) مشخص می‌کند. نظام سیاسی اجتماعی استوار بر مقامات اقطاعدار را وبر «اقطاعداری» (prebendalism) می‌نامد. [ص. ۳۰۵]. «اریک ولف تفاوت‌های یک ملک موروثی (یا «فئودالی») و یک ملک اقطاعی را از چشم‌انداز معنای آن برای دهقانان در Peasants (Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, ۱۹۶۶).

۵۰-۵۲ بحث می‌کند.

۱۵۹. Weber, Religion of India. pp. ۷۰-۷۱.

۱۶۰. Joseph R. Levenson, ed., European Expansion and the Counter-Expansion of Asia, ۱۳۰۰-۱۶۰۰ (Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, ۱۹۶۷), ۱۳۱-۱۳۲.

۱۶۱. Weher, Religion of China, pp. ۶۱-۶۲. تأکید از ماست.

۱۶۲. اوون لاتیمور چندوچون این رابطه خراج‌گزارانه میان منچوری و چین را نشان می‌دهد: «در دوره انحطاط مینگ، «مأموریت‌های خراج‌گیری»، که از سوی دربار به افراد اعطا می‌شد، به شگردی برای دوشیدن چینی‌ها بدل شد. «خراج‌آوران»، به هزینه مقامات چینی، صدها ملتزم داشتند که جایگاه سیاسی آنها را در انظار بیشتر می‌کرد. آنها هم‌زمان کالاهای «غیر خراجی» را می‌فروختند که موجب کاهش سود تاجران

Inner Asian Frontiers of China, 2nd edition (Irvington-on-Hudson, New York: Capitol Publishing Co. and American Geographical Society, ۱۹۴۰), ۱۲۴.

این ترتیبات سیاسی ناقض غرض را با سرمایه‌داری بی‌شرمانه‌ای مقایسه کنید که پرتغال و دیگر کشورهای اروپایی در سرزمین‌های بربر پیاده کردند، چیزی که وبر «سرمایه‌داری تاراج‌گرانه» می‌خواند. همان، ص. ۱۳۵.

۱۶۳. Cipolla, Guns and Sails, p. ۱۱۷.

۱۶۴. William Theodore de Bary, ed., "Introduction," in Self and Society in Ming Thought (New York: Columbia Univ. Press, ۱۹۷۰), ۲۴.

او این درون‌مایه را در جستار خود در این کتاب با عنوان "Individualism and Humanism in Late Ming Thought" بیشتر بسط می‌دهد: «از دل یک جنبش لیبرالی و انسان‌دوستانه در مکتب وانگ یانگ مینگ در سده شانزدهم، همراه با نیروهای اجتماعی و فرهنگی بزرگ‌تر، گونه‌ای اندیشه فردباورانه پدیدار شد. بدین‌سان آیین کنفوسیوس، هرچند سنت چیره، و از چشم‌انداز مدرن، یک نظام اقتدارگرا بود، توانست همان کاری را به انجام رساند... که مسیحیت میان‌سده‌ای در ظهور فردباوری

باخترزمین انجام داد [ص. ۲۳۳].»

۱۶۵. «قیام مسلحانه‌ای که دودمان مغولی یوآن را در سال ۱۳۶۸ برانداخت و به قدرت رسیدن مینگ‌ها، واکنش‌های ملی‌چینی‌ها علیه بربرها بود.»

Roland Mousnier, Les XVI<sup>e</sup> et XVII<sup>e</sup> siècles, Vol. IV of Histoire G'énérale des Civilisations (Paris: Presses Universitaires de France, ۱۹۵۴), ۵۲۰.

۱۶۶. همان، صص. ۵۲۷-۵۲۸.



## تقسیم‌کار نوین اروپا

حدود ۱۴۵۰-۱۶۴۰



شکل ۳: «سیاهان در حال استفاده از رگه‌های فلزی برای تهیه شکر». این حکاکی از کارخانه شکر در هیسپانیولا<sup>۱</sup>، در سال ۱۵۹۵ به عنوان بخشی از یک مجموعه، به دست تئودور دو بری<sup>۲</sup>، یک حکاک فلاندري انجام گرفت که به مجموعه‌های در سفر<sup>۳</sup> مشهور بوده و «اکتشافات» هند غربی و شرقی را به یادگار می‌گذارد.

جزیره‌ای بزرگ در دریای کارائیب. کریستف کلمب در ۱۴۹۲ و ۱۴۹۳، Hispaniola، ۱.



پای به این جزیره گذاشت و با کشف جهان نو، نخستین مستعمره اسپانیا در آمریکا را بنیاد نهاد. او در همه چهار سفر خود تنها از این جزیره بازدید کرد.

۲. Theodor de Bry (۱۵۲۸ - ۱۵۹۸)s، ویراستار، حکاک، زرگر و ویراستار.

### ۳. Collectiones Peregrinationum

در سده شانزدهم، یک اقتصاد جهانی اروپایی استوار بر شیوه تولید سرمایه‌دارانه پدید آمد. عجیب‌ترین جنبه این دوره آغازین این است که سرمایه‌داران پرچم‌های خود را به رخ جهانیان نمی‌کشند. ایدئولوژی مسلط، ایدئولوژی بنگاه آزاد یا حتی فردباوری یا دانش یا طبیعت‌باوری یا ملت‌باوری نبود. اینها همه، تا سده هجدهم یا نوزدهم طول می‌کشید تا به حد یک جهان‌بینی برسند. ایدئولوژی‌ای که به نظر می‌رسید رایج باشد، دولت‌سالاری (۲۳۳) بود و مصلحت دولت (۲۳۴). چرا سرمایه‌داری، پدیده‌ای که هیچ مرزی نمی‌شناسد، بایستی با توسعه دولت‌های پرتوان حفظ شده باشد؟ این پرسشی است که پاسخ واحدی ندارد. اما به‌هیچ‌روی ناسازنما (۲۳۵) هم نیست. ویژگی متمایز یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه این است که تصمیمات اقتصادی در درجه اول متوجه پهنه اقتصاد جهانی هستند، حال آنکه تصمیمات سیاسی در درجه اول متوجه ساختارهای کوچک‌تری هستند که دارای نظارت قانونی‌اند؛ یعنی دولت‌ها (دولت ملت‌ها، دولت‌شهرها، امپراتوری‌ها)ی درون اقتصاد جهانی.

این جهت‌گیری دوگانه، یا به‌راستی این «تمایز» امر اقتصادی و سیاسی، سرچشمهٔ آشفتگی و رازآمیزی پیرامون ابراز هویت متناسب، یعنی نمایش معقول و منطقی منافع گروهی، برای گروه‌هاست. با این همه، از آنجا که تصمیمات اقتصادی و سیاسی را نمی‌توان به‌گونه‌ای معنادار از هم جدا ساخت یا جداگانه بحث کرد، این امر مسائل تحلیلی حادی را مطرح می‌سازد.

ما می‌کوشیم این مسائل را با بررسی پیایی تصمیمات اقتصادی و سیاسی، و اشاره به پیوندهای میان آنها پاسخ گوئیم، و در این میان از خواننده استدعا داریم داوری خود را تا زمانی که بتواند کل شواهد را به‌صورت ترکیبی ببیند به تعلیق بگذارد. ما بی‌گمان بارها قاعدهٔ پی‌آیندی (۲۳۶) خود را، آگاهانه یا به شکلی دیگر، نقض خواهیم کرد اما این دست‌کم اصل سازمان‌بخش ارائه ماست.

هرچند چنین می‌نماید که ما نظام بزرگ‌تر را به‌عنوان نمود سرمایه‌داری و نظام‌های کوچک‌تر را به‌عنوان نموده‌های دولت سالاری (یا، بر پایهٔ اصطلاح مرسوم، توسعهٔ ملی) بررسی می‌کنیم، اما هرگز وحدت توسعهٔ تاریخی ملموس را انکار نمی‌کنیم. دولت‌ها جز در بافت توسعهٔ نظام جهانی توسعه نمی‌یابند و نمی‌توانند جز در این بافت فهم شوند.

این امر در مورد هم طبقات اجتماعی و هم گروه‌بندی‌های (۲۳۷) قومی (ملی، دینی) صادق است. آنها نیز، هم‌زمان و گاه به شیوه‌ای ناهم‌ساز، در چارچوب دولت‌ها و نظام جهانی پا به هستی اجتماعی می‌نهند. آنها تابع سازمان اجتماعی زمانه هستند. نظام طبقاتی مدرن در سدهٔ شانزدهم شروع به شکل‌گیری کرد.

اما سدهٔ شانزدهم کی بود؟ این پرسش چندان آسانی نیست زیرا به یاد می‌آوریم که



سده‌های تاریخی لزوماً سده‌های گاه‌نگاشتی نیستند. در اینجا کاری جز موافقت با داوری فرنان برودل نخواهم کرد، هم به دلیل اعتبار دانشی که شالوده آن است، و هم به این دلیل که با خوانش من از داده‌ها مطابقت دارد. برودل می‌گوید:

من نسبت به سده شانزدهمی که مشخص نیست یکی است یا چندتا و طوری توضیح داده می‌شود که انگار یک وحدت است... مشکوکم. من سده «خودمان» را، همچون لوسین فور(۲۳۸) و آموزگار برجسته‌ام هانری اوزرر(۲۳۹)، دو قسمت می‌دانم؛ سده نخست از حدود ۱۴۵۰ آغاز می‌شود و حدود ۱۵۵۰ پایان می‌یابد، سده دوم از همان نقطه آغاز می‌شود و تا ۱۶۲۰ یا ۱۶۴۰ ادامه می‌یابد. [ ۱ ]

نقطه‌های آغاز و پایان، با توجه به چشم‌انداز ملی نگرشمان به این سده، متفاوت است. با این همه، ما در مورد اقتصاد جهانی اروپا به‌عنوان کل، سال‌های ۱۴۵۰ - ۱۶۴۰ را واحد زمانی معناداری می‌دانیم که طی آن، یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه پدید آمد، اقتصادی که بی‌گمان، به تعبیر برودل، «پهناور، اما کم‌توان» بود. [ ۲ ]

و این اقتصاد جهانی اروپا در کجا بود؟ پاسخ این پرسش نیز دشوار است. چراکه قاره‌های تاریخی لزوماً قاره‌های جغرافیایی نیستند. اقتصاد جهانی اروپا مقارن پایان سده شانزدهم نه‌تنها اروپای شمال باختری و مدیترانه مسیحی (ازجمله شبه‌جزیره ایبری)، که اروپای مرکزی و منطقه بالتیک، و همچنین مناطق خاصی از آمریکاهای نیز در برمی‌گرفت: اسپانیای نو، جزایر آنتیل، زمینلاد(۲۴۰)، پرو، شیلی، برزیل - یا بهتر است بگوییم آن بخش‌هایی از این مناطق را که تحت نظارت اداری اثربخش

اسپانیایی‌ها یا پرتغالی‌ها بودند. جزایر اقیانوس اطلس و شاید چند درون‌بوم (۲۴۱) کرانه آفریقا را نیز می‌شد در آن گنجانده، اما نواحی اقیانوس هند و خاور دور، به‌جز احتمالاً زمانی کوتاه، بخشی از فیلیپین، در آن قرار نمی‌گرفتند؛ امپراتوری عثمانی و روسیه را هم در بر نمی‌گرفت، یا بهتر است بگوییم روسیه حداکثر به‌گونه‌ای حاشیه‌ای زمانی کوتاه در آن گنجانده شد. خطوط روشن و آسانی را نمی‌توان ترسیم کرد، اما می‌انگارم که اگر جهان اروپایی سده شانزدهم را استوار بر پیوند دو نظام ازپیش متمایزتر فرض کنیم، پربارتر خواهد بود، یعنی نظام مدیترانه مسیحی [ ۳ ] متمرکز بر شهرهای شمال ایتالیا و شبکه تجاری فلاندر- هانز در اروپای شمالی و شمال غربی، و الحاق از یکسو شرق الب، لهستان، و برخی نواحی اروپای خاوری، و از سوی دیگر جزایر اقیانوس اطلس و بخش‌هایی از جهان نو به این مجموعه جدید. اگر صرفاً از نظر فضایی نگاه کنیم، این به‌راستی یک گسترش بود. شانو تنها با در نظر گرفتن مستعمرات برون‌مرزی رسمی قدرت‌های اروپایی خاطرنشان می‌سازد که در مدت پنج سال میان ۱۵۳۵ و ۱۵۴۰، اسپانیا نظارت بر بیش از نیمی از جمعیت نیمکره باختری را به‌دست آورد، و در دوره میان همان زمان و ۱۶۷۰-۱۶۸۰، ناحیه تحت نظارت اروپا از حدود سه‌میلیون به حدود هفت‌میلیون کیلومترمربع رسید (که تا پایان سده هجدهم ثابت باقی ماند). [ ۴ ] اما گسترش فضا به‌معنای گسترش جمعیت نیست. شانو از یک «حرکت قیچی جمعیتی» سخن می‌گوید که در آن، رشد جمعیتی اروپا «تا حد زیادی به دلیل کاهش جمعیت در بخش‌های وسیع برون‌اروپایی (۲۴۲) در سطحی جهانی خنثی شد.» [ ۵ ] پس نسبت زمین به نیروی کار (۲۴۳) اقتصاد جهانی اروپا که عاملی بنیادین در توانایی اروپا در حفظ رشد اقتصادی مداوم در این دوره



آغازین حیاتی دوران مدرن بود، فوق‌العاده افزایش یافت. اما گسترش، متضمن چیزی بیش از بهبود نسبت زمین به نیروی کار بود. گسترش، انباشت بزرگ‌مقیاس سرمایه‌اساسی را که برای تأمین مالی عقلانی‌سازی تولید کشاورزی به‌کار گرفته شد، امکان‌پذیر ساخت. یکی از آشکارترین ویژگی‌های این اقتصاد جهانی سده‌شانزدهمی، یک تورم دیرپا، به‌اصطلاح انقلاب قیمت‌ها بود. پیوند میان این تورم خاص و فرایند انباشت سرمایه یکی از درون‌مایه‌های اصلی تاریخ‌نگاری مدرن بوده است. قصد ما این است که پیچیدگی‌های این مباحثه را کنار بزنیم تا در پرتو الگوهایی که مشاهده می‌کنیم، بتوانیم تقسیم‌کار خاصی که اقتصاد جهانی اروپا مقارن پایان این دوران بدان دست یافت را تبیین کنیم.

الگوی دوری قیمت‌های اروپا تاریخ‌نویسی پرحجمی دارد، و هرچند دانش‌پژوهان پیرامون آغاز و پایان، و بیش از آن پیرامون علت‌ها اختلاف دارند، واقعیت پدیده موردتوافق است. اگر دو چکیده تازه [ ۶ ] از قیمت غلات را کنار هم بگذاریم، به نتایج زیر می‌رسیم:

• ۱۱۶۰ - ۱۲۶۰ - افزایش سریع

• ۱۲۶۰ - ۱۳۱۰ (۱۳۳۰، ۱۳۸۰) - پیوسته بالا

• ۱۳۱۰ (۱۳۳۰، ۱۳۸۰) - ۱۴۸۰ - افت تدریجی

• ۱۴۸۰ - ۱۶۲۰ (۱۶۵۰) - «بالا»

• ۱۶۲۰ (۱۶۵۰) - ۱۷۳۴ (۱۷۵۵) - کساد

• ۱۷۳۴ (۱۷۵۵) - ۱۸۱۷ - افزایش

اگر بخش کوچکتری که اینک مدنظر ماست، یعنی سده‌شانزدهم را برگیریم که با



عنوان «بالا» مشخص شده است، هرآینه به نوسانات اقتصادی برمی‌خوریم. پیر شانو بر پایه مطالعه ماندگارش بر اسناد کاسا دو کونتراتاسیون (۲۴۴) در سویا، کالنبار (۲۴۵) تجارت ماورای اطلس، دور زیر را کشف کرده است. شانو با استفاده از سنجه‌های حجم (هم کلی و هم برای کالاهای خاص) و ارزش، چهار دوره را تشخیص می‌دهد:

• ۱۵۰۴ - ۱۵۵۰ - افزایش یکنواخت

• ۱۵۵۰ - ۱۵۶۲ / ۳ - کساد نسبتاً جزئی

• ۱۵۶۲ - ۱۶۱۰ - گسترش

• ۱۶۱۰ - ۱۶۵۰ - کساد [ ۷ ]

بی‌گمان سنجه‌های حجم و ارزش یکسان نیستند. «شاخص جریان تجارت به شکل مفروضی با افت‌وخیز قیمت در ارتباط است. منحنی غیرعادی قیمت مسطح‌تر از منحنی جریان تجارت است.» [ ۸ ] شانو اوج بحران را سال ۱۶۱۰ می‌داند که با بحران‌های آلزاس در آلمان (۱۶۲۷) و پستوموس در کشورهای زمین‌پست (۱۶۳۷) تناسب دارد؛ زیرا، همان‌گونه که خواهیم دید، افول در بخش‌های مختلف اروپا در زمان‌های مختلفی آغاز شد. [ ۹ ]

این ناهمخوانی‌های زمانی به یادمان می‌آورند که اقتصاد جهانی دقیقاً در این زمان در حال برآمدن بود. شانو خاطرنشان می‌سازد که در سده پانزدهم، سه ناحیه تجاری اروپا (مدیترانه مسیحی، اروپای شمال باختری و اروپای خاوری) در سه سطح متفاوت قیمت قرار داشته و به ترتیب از گران تا ارزان دسته‌بندی می‌شدند. پیدایش یک اقتصاد جهانی را می‌توان دقیقاً با «پراکندگی شگفت‌آور قیمت‌ها در آغاز [سده]، و در بلندمدت بسته‌شدن این شکاف» سنجید. [ ۱۰ ] هرچند بلندمدت از سده شانزدهم

طولانی‌تر است، سیر بسته‌شدن شکاف را می‌توان مشاهده کرد. اگر در ۱۵۰۰، شکاف قیمت‌های میان مدیترانه مسیحی و اروپای خاوری حدود ۶ به ۱ بود، مقارن ۱۶۰۰ حدود ۴ به ۱، [ ۱۱ ] و مقارن ۱۷۵۰ کمابیش ۲ به ۱ بود. هنریک سامسونویچ (۲۴۶) می‌گوید از اوایل سده شانزدهم به بعد، دستمزدها و قیمت‌های پروس «بیش‌ازپیش» به قیمت‌های اروپای باختری «نزدیک شد، به‌رغم اینکه سمت‌وسوی توسعه اجتماعی و اقتصادی این‌دو کاملاً مخالف هم بود.» [ ۱۲ ] به‌رغم؟ آیا نباید بگوییم «به دلیل»؟ یک تبیین عمده افزایش قیمت‌های سده شانزدهم تبیین ارل ج. همیلتون (۲۴۷) بوده است. او نخست تبیین خود را در رابطه با قیمت‌های اندلس در سده شانزدهم مطرح کرده و سپس‌تر آن را به‌گونه‌ای عمومی‌تر بر اروپای باختری اعمال کرد:

در سراسر دوره مورد مطالعه، پیوند نزدیکی میان واردات طلا و نقره آمریکا و قیمت‌های اندلس وجود داشت.... از آغاز دوره ۱۵۰۳ - ۱۵۰۵ روند صعودی ورود گنج (۲۴۸) تا سال ۱۵۹۵ اتفاق افتاد، حال آنکه از سال ۱۵۰۳ تا سال ۱۵۹۷ قیمت‌های اندلس پیوسته افزایش می‌یافتند. بیشترین افزایش‌ها در قیمت‌ها با بیشترین افزایش در واردات طلا و نقره هم‌زمان است. همبستگی میان واردات گنج و قیمت‌ها تا پس از ۱۶۰۰، زمانی که هردو روبه‌کاهش هستند، ادامه می‌یابد. [ ۱۳ ]

مقارن ۱۹۶۰ نگره همیلتون آماج حملات زیادی، هم تجربی و هم نظری، قرار گرفت. اما او نگره خود را حتی قاطعانه‌تر ابراز کرد:



[افزایش عرضه شمش از ۱۵۰۰] احتمالاً از نظر درصد، بسیار بیشتر از تحولات قیمت بود. پس به جای آنکه به دنبال علل فرعی انقلاب قیمت‌ها باشیم،... باید شکست قیمت‌ها در همگام‌شدن با افزایش ذخیره (۲۴۹) فلزات گران‌بها را تبیین کنیم. افزایش بهره‌برداری از طلا و نقره برای بشقاب، تزئینات، جواهر و سایر مقاصد غیرپولی، به موازات ارزانی نسبی آنها به واسطه قیمت فزاینده کالاهای، مقداری از شمش‌های جدید را خنثی کرد. تصفیه (۲۵۰) تراز نامساعد تجاری (۲۵۱) [با خاورزمین] موجب جذب مقدار زیادی مسکوک شد.... تبدیل اجاره‌های جنسی به پرداخت‌های پولی، تغییرجهت از دستمزدهای تا حدی جنسی به دستمزد پولی و کاهش مبادله پایاپای نیز موجب خنثی‌شدن افزایش عرضه طلا و نقره شد. [ ۱۴ ]

همان‌گونه که بسیاری از منتقدان همیلتون مشاهده کرده‌اند، او با نگره مقداری پول فیشر (۲۵۲) کار می‌کند که حکم می‌کند که  $PQ = MV$  و به‌طور ضمنی  $V$  و  $Q$  را ثابت فرض می‌کند ( $P$  برابر است با قیمت‌ها؛  $Q$  برابر است با مقدار کالاهای و خدمات؛  $M$  برابر است با مقدار پول؛ و  $V$  برابر است با سرعت گردش پول). آنها در همین فرض تردید کرده و آن را نیازمند پژوهش تجربی دانسته‌اند.

در حمله عمده‌ای به همیلتون، اینگرید همرشتروم (۲۵۳) استدلال کرد که همیلتون توالی خود مبنی بر اینکه «افزایش فعالیت اقتصادی بود که قیمت‌ها را افزایش داد، که این نیز علت فعالیت‌های معدن‌کاری بود که موجب افزایش عرضه شمش شد» را اشتباه به‌دست آورده است. همیلتون بدان پاسخ داد که:



بدیهی است که «افزایش قیمت‌ها»، که معمولاً ناشی از «فعالیت اقتصادی است که به‌نحوی انجام می‌شود»،... معدنکاری فلزات گران‌بها را به دلیل هزینه‌های فزاینده تولید و نیز قیمت‌های ثابت مسکوک فلزات گران‌بها محدود می‌کند نه آنکه افزایش دهد. افزون بر این، افزایش قیمت‌ها، ضرب شمش‌های موجود را با نسبتاً ارزان کردن آن برای کاربردهای غیر پولی کاهش می‌دهد نه افزایش [ ۱۵ ]

اما چه نیازی بود که قیمت‌های مسکوک ثابت باشند؟ این یک تصمیم مبتنی بر سیاست اقتصادی بود و در زمانی که ناگهان چنین مقدار عظیمی از شمش با چنین هزینه واقعی پایینی (با توجه به شکل نیروی کار) در دسترس بود، مسلماً جلوگیری از تولید آن برای کسانی که از جریان شمش سود می‌بردند نفعی در برنداشت. همان‌گونه که هم‌رشتروم خاطرنشان می‌سازد، پرسش بنیادین این است که عامل تبیین استفاده از شمش‌ها چه بود:

چرا اروپای باختری به شمش آمریکا، نه برای اینکه آن را به‌صورت گنج انبار کند و نه برای استفاده از آن برای تزئینات در اماکن مقدس (استفاده‌ای که از آن در آسیا و در میان بومیان آمریکا می‌شد)، بلکه برای افزودن مقادیر مهمی به سکه در گردش خود- یعنی وسیله پرداخت- نیاز داشت؟ [ ۱۶ ]

ی. س. برنر (۲۵۴) استدلال می‌کند که نگاهی به داده‌های انگلستان نظر هم‌رشتروم را تأیید می‌کند. او درمی‌یابد که تغییرات در سطح قیمت کالاها «بیش‌از آنکه از

افزایش یا عدم افزایش ذخیره فلز اروپا ناشی شود، ناشی از شیوه به کارگیری این ذخیره بود.» [ ۱۷ ] او اشاره می کند که افزایش قیمت ها پیش از ورود گنج آمریکا اتفاق افتاد. [ ۱۸ ] بنر استدلال می کند که باید متوجه بود که همه عوامل معادله فشار در این زمان متغیر بوده اند:

سرانجام اینکه، افزایش قیمت ها در طول نیمه نخست سده شانزدهم به سبب ترکیبی از افزایش سرعت و حجم پول در گردش با کاهش نسبی عرضه محصولات کشاورزی، و تشدید کمبود تقاضا برای آن بود....

سرعت (V) گردش با توسعه صنعت و گسترش بازرگانی؛ افزایش شدید سفته بازی (۲۵۵) بر زمین و بازار قانونی شده وجوه مالی، و با انتقال بخش های بزرگتری از جامعه از خودبستگی روستایی به اجتماعات شهری شده وابسته به بازار (عرضه پول (۲۵۶)) برای مواد خوراکی افزایش یافت. [ ۱۹ ]

برنر استدلال می کند که افزایش عمومی فعالیت سرمایه داری، استفاده ای که از شمش شد را توضیح می دهد. نگره گسترش اقتصادی بر پایه شمش، فرض را بر این می گیرد که هرچند سرعت و مقدار کالاها ثابت نیست، دست کم دارای حدهای زیرین (۲۵۷) هستند. آیا شواهدی به پشتوانه این فرض وجود دارد؟ فرض حد زیرین برای مقدار کالاها و خدمات، زیاد باورپذیر نمی نماید. یکی از دلایل این امر، همان گونه که خورخه نادال (۲۵۸) به یادمان می آورد، این است که چنین فرضی مستلزم فرضیه اشتغال کامل (۲۵۹) است:



آنگاه که حجم کالاهای تولیدشده نمی‌تواند افزایش یابد، هرگونه افزایشی در

هزینه‌ها (که برابر است با حاصل ضرب مقدار پول و سرعت [la masa monetaria en]

[circulación]) به همان نسبت به افزایش قیمت‌ها خواهد انجامید. [ ۲۰ ]

پس بگذارید فرض کنیم که افزایش شمش نه مستقیماً، بلکه به دلیل توانایی

آن در افزایش اشتغال، به افزایش قیمت‌ها انجامید. برای نمونه، میسکیمین (۲۶۰)

استدلال می‌کند که «اشتیاق آغازین سوداگران به جریان‌ات شمش» از آنجا معقول

است که:

ورود فلزات گران‌بها احتمالاً انسان‌ها و منابع را به کار واداشته، و هم‌زمان وجوه در

دسترس مالیه حکومت را افزایش می‌دهد و بدین‌سان از هزینه جنگ‌ها می‌کاهد.

که در این صورت، می‌توانیم تحلیل کنیم که کدام کشورها کارآمدتر از همه از

شمش استفاده کردند

تا با توجه به توانایی خود، چه از نظر نهادی و چه از نظر فیزیکی، اشتغال کامل را

گسترش دهند تا ورود شمش به رشد اقتصادی واقعی بدل شود. [ ۲۱ ]

درباره حدهای سرعت چه می‌توان گفت؟ و. س. رابینسون (۲۶۱) در مباحثه خود با



مایکل پوستان این پرسش را پیش می‌نهد که آیا جریان‌ات شمش، قادر به تبیین کسادی سدهٔ چهاردهم هستند یا نه. او استدلال می‌کند که در یک اقتصاد دارای سازوکارهای ابتدایی اعتبار، "V" چیزی نزدیک به کارگشت (۲۶۲) فیزیکی واقعی هر سکه در هر دورهٔ زمانی بود.... «ازاین‌رو، گسترش سدهٔ سیزدهم، که با احتکارزدایی و افزایش سرعت پول تحریک شد، در معرض محدودیت‌های ذاتی بود:

سرانجام... عرضهٔ پول، به‌جز افزایش‌های متعادل سالیانه، به حد زیرین خود رسید و سرعت دیگر نمی‌توانست افزایش یابد. در این مقطع، تجارت راکد شده و فشار نزولی بر قیمت‌ها احساس می‌شد. جای خوش‌بینی دوران رونق و سودهای بالای دورهٔ پیشین را نومی‌دی و هزینه‌گاهی (۲۶۳) گرفت. احتکار پول به‌عنوان مانعی در برابر قیمت‌های کاهنده آغاز شد. کوتاه اینکه، کساد توانست خودافزا شود. [ ۲۲ ]

پوستان، در پاسخ، استدلال می‌کند که داده‌های رابینسون دربارهٔ حد زیرین عرضهٔ پول اشتباه است؛ زیرا، احتکارزدایی ادامه داشت، سازوکارهای اعتبار از آنچه رابینسون می‌گوید انعطاف‌پذیرتر بودند، و نگرش‌های روانی بازرگانان در آن زمان یک متغیر اقتصادی جزئی بود. [ ۲۳ ] اما او اساساً مفهوم حد را به چالش نمی‌کشد. میسکیمین این کار را می‌کند، و به نظرم به نحوی مؤثر هم:

این نیز به‌احتمال قوی راست است که، با توجه به سطح توسعهٔ نهادهای اعتباری، سرعت گردش هر مقداری از شمش، به‌محض ضرب آن به‌صورت شمار محدودی سکه،

با یک حد زیرین فیزیکی مواجه بود. با این همه، پیش‌سازی، با کاهش اندازه واحدهایی که شمش در آنها در گردش بود، موجب افزایش حدهای زیرین فیزیکی و نهادی سرعت گردش شمش می‌شد. زیر فشارهای جمعی ناشی از مهاجرت داخلی، شهری‌شدن و تخصصی‌شدن، ممکن و درواقع محتمل می‌نمود که وقتی پیش‌سازی موجب بالارفتن حدود فنی سرعت شود، این مجال جدید مورد استفاده قرار گیرد و پیش‌سازی‌های بسیار اروپای سده شانزدهم، با دست‌کاری کردن سرعت پول، موجب شد قیمت‌ها با تناسبی بیش از سطح خود پیش‌سازی افزایش یابند. [ ۲۴ ]

درنتیجه به این واقعیت بازمی‌گردیم که نظام کلی، همراه با فشارهای ساختمان‌دهی آن، برای انواع خاصی از تصمیمات سیاسی (مثلاً پیش‌سازی) است که برای تبیین گسترش، سرنوشت‌ساز است. شمش نه به‌تنهایی، بلکه در بافت یک اقتصاد جهانی بود که سرنوشت‌ساز بود. از نگاه شارل ورلیندن، مشخصاً اشکال انحصارگرایی سرمایه‌داری در این مرحله آغازین بود که تا حد زیادی موجبات تورم مداوم قیمت‌ها را فراهم آورد:

در تبیین بحران‌های دوره‌ای، بایستی اهمیت زیادی برای سفته‌بازی قائل شویم. «انحصار» حرکت قیمت‌ها را تنظیم نکرد. بلکه آنها را در کوتاه‌مدت، جز در مورد فراورده‌های تجملی خاص (شراب)، «قیدزدایی کرد» (۲۶۴). انحصار دلیل جنبه فاجعه‌آمیز حرکت قیمت‌هاست. انحصار بی‌گمان به‌صورت غیرمستقیم بر حرکت خاص قیمت‌ها تأثیر گذاشت. پس از هر افزایش، که تا حدی مصنوعی بود، قیمت‌ها



به سطح پیش از بحران خود باز نمی‌گشتند. انحصار بدین‌سان، تا میزان معینی، به تشدید و تسریع افزایش بلندمدت قیمت‌ها کمک کرد. [ ۲۵ ]

حال، ورود شمش خوب بود یا بد؟ منظور ما نوعی پرسش اخلاقی انتزاعی نیست. بهتر است بگوییم آیا پیامدهای جریان شمش به پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه نوین کمک کرد؟ همیلتون مسلماً پاسخ مثبت می‌دهد. اما نظر یوزف شومپیتر(۲۶۵) با نظر همیلتون یکسره در تضاد است:

افزایش عرضه فلزات پولی، همچون افزایش خودبه‌خودی مقدار هر نوع پول دیگری، موجب هیچ اثر اقتصادی‌ای نمی‌شود. بدیهی است که اثر افزایش عرضه، یکسره بستگی به استفاده‌ای دارد که از این مقادیر جدید می‌شود.... نخستین نکته‌ای که [درباره سده شانزدهم]، تا بدانجا که خود اسپانیا مدنظر است، مشاهده می‌کنیم این است که ثروت جدید... برای تأمین مالی سیاست هابسبورگ‌ها به کار رفت.... ورود شمش... بدیلی برای پیش‌سازی پول رایج(۲۶۶) فراهم آورد که در غیر این صورت توسل بدان بسیار زودتر لازم می‌بود. بدین‌سان به ابزار جنگ، تورم و حامل فرایند آشنای فقرزدگی و سازمان اجتماعی پی آیند آن بدل شد. افزایش چشمگیر قیمت‌ها، که پس از آن رخ داد، حلقه آشنایی از آن زنجیره رخدادها بود.... از همه این جهات، گسترش وسیله در گردش به‌راستی بر فرگشت سرمایه‌داری تأثیر نهاد اما درنهایت به‌جای تسریع آن، به تأخیرش انداخت. مورد فرانسه و انگلستان متفاوت بود؛ اما تنها به این دلیل که آثار افزایش عرضه پول در آنجا ضعیف‌تر



بود.... همه دستاوردهای پایدار صنعت و بازرگانی انگلستان را می‌توان بدون اشاره به فراوانی فلزات گران‌بها توضیح داد.... [ ۲۶ ]

این استدلال بر این اعتقاد راسخ شومپیتر استوار است که «اثر تورمی» که نویسنده فکر می‌کند هم از لحاظ تاریخی و هم نظری مورد مبالغه قرار گرفته، اما آن را رد نمی‌کند- کمابیش یکسره ویرانگر بود. [ ۲۷ ] فارغ از پذیرش جانب‌داری شومپیتر از کنترل عقلانی پیامدها در برابر پیامدهای احتمالاً نسنجیده و گاه پیش‌بینی‌ناپذیر تورم، نطق آتشین او هشدارمان می‌دهد که آثار جهانی تورم به مراتب کم اثرگذارتر از آثار نایکسان(۲۶۷) بودند. [ ۲۸ ]

بگذارید نخست نگاهی به عرضه مواد خوراکی بیندازیم. چرا با توجه به گسترش اقتصادی عمومی، عرضه محصولات کشاورزی کاهش یافت؟ نخست اینکه، به یک معنای مطلق کاهش نیافت. [ ۲۹ ] تنها اگر ارقام کشورهای نظیر انگلستان و اسپانیا را جداگانه، و نه اقتصاد جهانی اروپا به عنوان یک موجودیت، در نظر داشته باشیم، نسبت به افزایش جمعیت، کاهش عرضه وجود دارد. در آن کشورهایی که صنعتشان گسترش یافت بایستی بخش زیادی از زمین به خورده‌خوراک اسب تخصیص می‌یافت. [ ۳۰ ] اما جمعیت هنوز برقرار بود؛ جمعیتی که اینک به‌طور روزافزون با غله بالتیک تغذیه می‌شد. [ ۳۱ ] اما این غله به دلیل کمبود قطعی، ترابری، و سود واسطه‌ها گران‌تر بود.

پس، آیا افزایش عرضه شمش بی‌اهمیت بود؟ به‌هیچ‌روی، چون کارکردهای مهمی برای اقتصاد جهانی روبه‌گسترش اروپا داشت. افزایش شمش با پشتیبانی از این

نظامِ همچنان کم‌توان در برابر تاخت‌وتازهای طبیعت، رانش گسترش را حفظ کرد.

میشل مورینو(۲۶۸) خاطرنشان می‌سازد که در اروپای میان‌سده‌ای، قیمت گندم، تحت تأثیر مستقیم برداشت محصول، بالا و پایین می‌رفت. آنچه در سدهٔ شانزدهم اتفاق افتاد این بود که شمش قیمت‌ها را افزایش داد، بلکه جلوی افت آن را گرفت.

[ ۳۲ ] درواقع کارلو چیپولا در اینکه اصلاً افزایش قیمت واقعی‌ای وجود داشته باشد، شک دارد. [ ۳۳ ] درعوض، او بر این باور است که آنچه پیرامون ساختار مالی سدهٔ شانزدهم حقیقتاً اثرگذار است، نه افزایش قیمت‌ها بلکه کاهش نرخ بهره است.

او استدلال می‌کند که در اواخر سده‌های میانه، نرخ بهره، حدود ۴-۵٪ بود که بین سال‌های ۱۵۲۰ و ۱۵۷۰ به میزان بالای ۵.۵٪ رسید و سپس ناگهان بین سال‌های ۱۵۷۰ و ۱۶۲۰ به میانگین ۲٪ افت کرد. شمش موجب ارزان‌شدن پول شد. [ ۳۴ ]

به نظر می‌رسد این امر دلالت دارد بر اینکه عامل حیاتی، پیدایش یک نظام سرمایه‌داری بود که، به گفتهٔ مارکس، می‌توان تاریخ آن را «از ایجاد یک بازرگانی جهانگیر(۲۶۹) و یک بازار جهانگیر در سدهٔ شانزدهم» تعیین کرد. [ ۳۵ ] متغیر کلیدی، پیدایش سرمایه‌داری به‌عنوان شیوهٔ مسلط سازمان اجتماعی اقتصاد بود؛ احتمالاً بتوان گفت که تنها شیوه. بدین‌معنا که به‌محض استقرار آن، بقای سایر «شیوه‌های تولید» تابع این بود که چگونه خود را با چارچوب سیاسی- اجتماعی برآمده از سرمایه‌داری سازگار کنند. درعین‌حال، خوب است به یاد داشته باشیم که دست‌کم در این مقطع، «نه یک سرمایه‌داری بلکه چندین سرمایه‌داری اروپایی وجود داشت که هرکدام منطقه و مدارهای(۲۷۰) خود را داشتند.» [ ۳۶ ] به‌راستی، همین وجود چندین سرمایه‌داری است که موجب اهمیت افزایش ذخیرهٔ شمش شد؛ زیرا



سرعت گردش آن، در آغاز، در اروپای شمال باختری دقیقاً کمتر از اروپای مدیترانه‌ای بود. بر پایه نتیجه‌گیری برودل و اسپونر، «نگره مقداری پول هنگامی معنادار است که با سرعت گردش و در بافت ناهمگونی‌های اقتصاد اروپا در نظر گرفته شود.» [ ۳۷ ]

این بحث نظر ما را به بخش دوم استدلال همیلتون جلب می‌کند. نه تنها افزایش قیمت‌ها، که پس‌افتادگی دستمزدها نیز وجود داشت؛ که بحث بر سر وجود و علل آن بسیار است. [ ۳۸ ] همیلتون استدلال کرد که دستمزدها و اجاره‌ها به دلیل نرمش‌ناپذیری نهادی- در انگلستان و فرانسه، اما نه در اسپانیا- نتوانستند با افزایش قیمت‌ها هماهنگ شوند. [ ۳۹ ] این امر موجب یک شکاف بزرگ شد، نوعی سود بادآورده که سرچشمه عمده انباشت سرمایه در سده شانزدهم بود:

در انگلستان و فرانسه ناهمخوانی زیاد میان قیمت‌ها و دستمزدها، که ناشی از انقلاب قیمت‌ها بود، کارگران را از بخش بزرگی از درآمدهایی که در گذشته از آن برخوردار بودند محروم ساخته و این ثروت را متوجه سایر دریافت‌کنندگان سهم‌های توزیعی(۲۷۱) کرد.... اجاره‌ها و نیز دستمزدها از قیمت‌ها پس افتادند؛ پس موجران بهره‌ای از زیان نیروی کار نبردند....

بدین‌سان ثروت‌های بادآورده، در کنار منافع به‌دست‌آمده از تجارت هند شرقی، پول لازم برای ساخت تجهیزات سرمایه‌ای(۲۷۲) را فراهم آورد و سودهای شگفت‌آور دستیافتنی، انگیزه تعقیب دیوانه‌وار بنگاه سرمایه‌داری را پیریزی کرد.

این حکم که اجاره‌ها از قیمت‌ها پس افتاد، در معرض حمله فوق‌العاده سنگینی از



سوی اریک کریج(۲۷۳) درباره انگلستان سده شانزدهم [ ۴۱ ] و نیز از سوی دیگران درباره مکان‌ها و زمان‌های دیگر بوده است. [ ۴۲ ] مقارن ۱۹۶۰، همیلتون درباره اجاره‌ها کوتاه آمد اما اظهار داشت که این تأثیری بر مقصود استدلال ندارد:

می‌توان فرض کرد که در آغاز انقلاب قیمت‌ها، دستمزدها معرف سه‌پنجم از هزینه‌های تولید بوده.... برآورد من این است که در ۱۵۰۰، اجاره زمین، یک‌پنجم درآمد ملی در انگلستان و فرانسه بوده باشد و اینکه با گرایش قیمت محصولات کشاورزی به بالابردن اجاره‌ها، و قراردادهای اجاره به پایین‌آوردن آنها، موجب ایجاد تعادل در یکدیگر شده و اجاره‌ها در جریان انقلاب قیمت‌ها، به همان سرعت قیمت‌ها، افزایش یافته باشد. یک‌پنجم باقی‌مانده درآمد ملی به سودها، ازجمله بهره اختصاص داشت. با پس‌افتادن سه‌پنجم هزینه‌ها از قیمت‌های فزاینده،... سودها می‌بایست در انگلستان و فرانسه در سده شانزدهم به سطوح بالایی رسیده باشد و به‌رغم کاهش شکاف میان قیمت‌ها و دستمزدها، چهار یا پنج دهه، تا پایان سده شانزدهم در سطح بالایی مانده باشد. [ ۴۳ ]

انتقادات دیگری نیز به فرضیه پس‌افتادگی دستمزد همیلتون وارد شده است. [ ۴۴ ] استدلال مهمی از سوی جان نف(۲۷۴) ابراز شد، مبنی بر این که دستمزدهای پولی ثبت‌شده برابر با کل دستمزدها نیست؛ زیرا دستمزدهای جنسی‌ای وجود داشت که ممکن بود شکاف را پرکرده باشند و افزایش قیمت گندم نیز ممکن است برابر با افزایش قیمت همه کالاهای اساسی نبوده باشد:

در وهله نخست، اعداد شاخص گردآوری شده تاکنون، در افزایش هزینه معاش در طول انقلاب قیمت‌ها مبالغه می‌کنند. دوم اینکه، افزایش هزینه جیره غذایی کارگران را، تا حدی کارفرمایانشان متحمل شدند نه خود کارگران. سوم اینکه، بسیاری از استادکاران، قطعه زمین‌های کوچکی داشتند که بخشی از مواد مصرفی لازم خود را از آنها به دست می‌آوردند. از اینجا چنین برمی‌آید که احتمالاً آنها می‌توانستند نسبت بیشتری از دستمزدهای پولی خود را صرف کالاهایی جز خوراک کنند. [ ۴۵ ]

فلپس براون(۲۷۵) و هاپکینز(۲۷۶) هم‌داستان‌اند که افت دستمزدها شاید کمتر از آنچه می‌نماید وخیم بوده باشد زیرا قیمت غله سریع‌تر از فراورده‌های کارگاهی(۲۷۷) افزایش یافت. درنتیجه، قیمت فراورده‌های خوراکی، که اهمیتشان روزافزون بود، کمتر از غلات اساسی افزایش یافت و بهبود تولید کارگاهی(۲۷۸) هزینه چنین اقلام فراوری‌شده‌ای را بیشتر کاهش داد. [ ۴۶ ] اما شواهد تازه‌تر (۱۹۶۸)، بر پایه داده‌هایی بهتر از آنچه مورد استفاده همیلتون قرار گرفت، ازجمله شواهدی که توسط فلپس براون و هاپکینز ارائه شد، این فرضیه عمومی را تأیید می‌کنند که دستمزدهای واقعی در اروپای باختری سده شانزدهم افت کردند. [ ۴۷ ]

افت دستمزدهای واقعی، به شکل گویایی در جدول ۱ که از کتاب اسلیشر فن بات گردآوری شده، نشان داده شده است. [ ۴۸ ] این ارقام دستمزدهای واقعی یک درودگر انگلیسی روزمزد است که به‌صورت هر کیلوگرم گندم آورده شده است.



## جدول ۱ دستمزدهای واقعی درودگر انگلیسی ۱

۸۱/۰	۱۲۵۱ - ۱۳۰۰
۹۴/۶	۱۳۰۰ - ۱۳۰۰
۱۲۱/۸	۱۳۵۱ - ۱۴۰۰
۱۵۵/۱	۱۴۰۱ - ۱۴۵۰
۱۴۳/۵	۱۴۵۱ - ۱۴۵۰
۱۲۲/۴	۱۵۰۱ - ۱۵۰۰
۸۳/۰	۱۵۵۱ - ۱۶۰۰
۴۸/۳	۱۶۰۱ - ۱۶۵۰
۷۴/۱	۱۶۵۱ - ۱۷۰۰
۹۴/۶	۱۷۰۱ - ۱۷۵۰
۷۹/۶	۱۷۵۱ - ۱۸۰۰
۹۴/۶	۱۸۰۰ - ۱۸۵۰

سه واقعیت از این جدول برمی‌آید. دستمزدهای واقعی درودگر انگلیسی در سال ۱۸۵۰ به شکل تکان‌دهنده‌ای با سال ۱۲۵۱ متفاوتند. نقطه بالای دستمزدها (۱۵۵.۱) درست پیش از سده شانزدهم «بلند» و نقطه پایین (۴۸.۳) در پایان آن بود. افت دستمزدها در جریان سده شانزدهم بسیار زیاد بود. این افت در صورتی معنادارتر می‌شود که متوجه باشیم که دستمزدهای انگلستان در دوره ۱۶۰۱ - ۱۶۵۰، هرگز، پایین‌ترین دستمزدهای شهری اروپا نبودند.

این افت چشمگیر دستمزدها خود پیامد سه عامل ساختاری بود که بقایای ویژگی‌های یک اقتصاد پیشا سرمایه‌داری بودند که هنوز در سده شانزدهم ریشه‌کن



نشده بودند. پیرلوییچی چوکا(۲۷۹) با تفصیل دقیقی شرح می‌دهد که این ساختارها چگونه دستمزدهای واقعی را در دوران تورم، شدیداً کاهش دادند و چرا هرکدام از این عوامل ساختاری تا حد زیادی در سده‌های بعدی ریشه‌کن شدند. این سه عامل عبارت‌اند از: توهّمات پولی(۲۸۰) و نیز ناپیوستگی مطالبه دستمزد؛ تثبیت دستمزدها به وسیله عرف، قرارداد، یا قانون؛ تأخیر در پرداخت دستمزد. منظور چوکا از توهّمات پولی، ناتوانی در درک درست افزایش‌های تورمی تدریجی، جز در مقاطع ناپیوسته زمانی است. اما حتی اگر این افزایش‌ها درک هم می‌شد، تنها در بازه‌های زمانی چانه‌زنی بر سر دستمزدها ممکن بود. افزون بر این، در سده شانزدهم، دولت اغلب در جایی که عرف یا قرارداد با شکست روبه‌رو می‌شد، برای ممانعت از افزایش دستمزدها مداخله می‌کرد. سرانجام اینکه، در آن زمان به بسیاری از کارگران تنها یکبار در سال پول پرداخت می‌شد، چیزی که در دوران تورم به معنای ازارش افتادن پول بود. در سده بیستم، با سازمان‌دهی اتحادیه‌های کارگری، گسترش آموزش، وجود شاخص‌های قیمت و کسب تجربه، توهّمات پولی بی‌اثر شد. افزون بر این، سازمان‌دهی سیاسی کارگران، تثبیت دستمزدها را برای دولت دشوارتر ساخت. و هرآینه فراوانی پرداخت دستمزدها حقی است که مدت‌ها پیش به دست آمد. اما در این دوران آغازین سرمایه‌داری، کارگران قدرت این جولان را نداشتند. [ ۴۹ ]

آنچه باورپذیری این تحلیل را، که به دلیل عوامل ساختاری در اقتصاد جهانی اروپای سده شانزدهم استوار بر اشکال اولیه سرمایه‌داری جهان‌گستر پس‌افتادگی دستمزد رخ داد، تقویت می‌کند، نه فقط داده‌های تجربی تأییدکننده آن، بلکه دو استثنای تجربی شناخته شده است: شهرهای مرکز و شمال ایتالیا و شهرهای فلاندر. کارلو



چیپولا اشاره می‌کند که در اواخر سده شانزدهم و اوایل سده هفدهم، «چنین می‌نماید که هزینه‌های نیروی کار در ایتالیا، نسبت به سطح دستمزد در کشورهای رقیب، بیش‌ازحد بالا بوده‌اند.» بر پایه نظر چیپولا، علت این بود که «سازمان‌های کارگران، موفق شدند سطوح دستمزدی را تحمیل کنند که با بهره‌وری نیروی کار تناسبی نداشت.» [ ۵۰ ] همچنین، شارل ورلیندن درمی‌یابد که در شهرهای بلژیک در سده شانزدهم، دستمزدها از تغییرات فراورده‌های گندمی متابعت می‌کرد. [ ۵۱ ] چرا این دو استثنا وجود دارند؟ درست به این دلیل که این شهرها مراکز «قدیمی» تجارت بوده [ ۵۲ ] و بدین‌سان کارگران به‌عنوان یک نیروی سیاسی - اقتصادی، نسبتاً پرتوان بودند. به همین دلیل، این کارگران بهتر توانستند در برابر سودجویی افسارگسیخته، مقاومت کنند. افزون بر این، «پیشرفت» خلیات(۲۸۱) سرمایه‌دارانه، ساختارهای قدیمی را تا حدی درهم‌شکسته بود. اما درست در نتیجه «توان» کارگران و پیشرفت خلیات سرمایه‌دارانه بود که هم شهرهای شمال ایتالیا و هم فلاندر، به‌عنوان مراکز صنعتی در سده شانزدهم، زوال یافتند تا جا را برای تازه‌واردانی که پیروز می‌شدند باز کنند: مراکز صنعتی هولاند(۲۸۲)، انگلستان و تا حد کمتری، فرانسه.

این اندیشه که برخی کارگران (درست کسانی که در «پیشرفته»ترین بخش‌ها بودند) توانستند بهتر از دیگران در برابر افت دستمزدها مقاومت کنند، ما را به بررسی نایکسانی در زیان‌های [ ۵۳ ] برآمده از تورم بلندمدت سوق می‌دهد. پیر ویلار(۲۸۳) به یک تناوب ساده کانون- پیرامون اشاره می‌کند؛ [ ۵۴ ] اما این، یک دوگانگی بیش‌ازحد ساده است. زیرا تنها کارگران پیرامون(همان‌گونه که خواهیم دید، آن کارگرانی که در آمریکای اسپانیا(۲۸۴) و اروپای خاوری در سده شانزدهم مشغول



به کار بودند) نیستند که زیان می‌بینند؛ هم‌زمان کارگران مزدبگیر در بخش اعظم اروپای باختری نیز، هرچند نه به همان اندازه - چه کسی می‌داند؟- کارگران اروپای خاوری، زیان دیدند («زیان» کارگران آمریکای اسپانیا بی‌اندازه بود، زیرا آنها پیشتر هرگز در نظام اقتصادی مشابهی قرار نداشتند). و ج. ه. الیوت (۲۸۵) استدلال می‌کند که موقعیت کارگران اسپانیایی، در این افت دستمزدها، کمابیش به موقعیت کارگر اروپای خاوری نزدیک‌تر بود تا کارگر انگلیسی. [ ۵۵ ]

بر این پایه، اگر روی نوعی پیوستار، کارگر لهستانی کمترین درآمد را داشت و پس از او کارگر اسپانیایی بود و فرض کنیم کارگر ونیزی بیشترین درآمد را داشت، دقیقاً جایی که کارگر انگلیسی قرار می‌گرفت نشانگر نواحی نیمه‌پیرامونی بود که در حال تبدیل‌شدن به نواحی کانونی بودند. فلپس براون و هاپکینز اظهار می‌کنند که برای فهم آنچه در این کشورها در حال رخ‌دادن است باید متوجه باشیم که «تنگ‌دست‌شدن مزدبگیر [انگلیسی]، عمدتاً به سبب تغییر شرایط دادوستد میان کارگاه و کشتزار بود.» [ ۵۶ ] از یک‌سو، شرایط تغییریافته تجارت، به‌شدت بر سر مزدبگیر (چه

بی‌زمین و چه آنان که درآمدشان از زمین، کمکی است) آوار می‌شود. فلپس براون و هاپکینز تعداد چنین مزدبگیرانی را مثل قبل، یک‌سوم جمعیت شاغل انگلستان در نیمه نخست سده شانزدهم تخمین می‌زنند. به گفته آنها، «آن‌سوی سکه فقرزدگی مزدبگیران] پرمایگی کسانی است که محصول مزرعه را می‌فروختند یا مزارع را به حدی که می‌توانستند اجاره‌ها را بالا ببرند واگذار می‌کردند.» [ ۵۷ ] این امر، باعث تردیدهایی پیرامون این استدلال همیلتون می‌شود که پس‌افتادگی دستمزدها یک منبع مستقیم انباشت سرمایه بود یا دست‌کم به این واقعیت آگاهمان می‌سازد که



زمین‌دار اروپای باختری یک واسطهٔ کلیدی در انباشت سرمایه بود.

درعین‌حال، نکتهٔ بنیادین همیلتون، که جان مینارد کینز (۲۸۶) بر آن صحنه گذاشت،

صحیح و پایه‌دار است. تورم باعث توزیع درآمدها- توزیعی پیچیده، به دلیل

لایه‌های چندگانهٔ اقتصاد جهانی اروپا- شد. با این همه، این روش مالیات‌ستانی از

به‌لحاظ سیاسی ضعیف‌ترین بخش‌ها، برای فراهم‌آوردن پشتوانه‌ای بود برای انباشت

سرمایه‌ای که سپس می‌توانست سرمایه‌گذاری شود. [ ۵۸ ] موجران به‌ویژه به

پیدا کردن راه‌های جدید برای بیرون‌کشیدن وجوه از دهقانان ادامه دادند. [ ۵۹ ] به

یاد داشته باشید که بحث تنها بر سر وجود سودی بادآورده نیست، بلکه این مطلب

که تورم موجب تشویق سرمایه‌گذاری شد را نیز مطرح می‌کند. [ ۶۰ ]

در اینجا، به اعتراض جان نف به فرضیهٔ پس‌افتادگی دستمزدها می‌رسیم. او

ادعا می‌کند که این استدلال به دلیل مورد فرانسه فرومی‌شکند؛ جایی که هرچند

پس‌افتادگی دستمزدی همچون انگلستان داشت، اما در این زمان پیشرفت اثرگذاری

در صنعت نکرد. [ ۶۱ ] افزون بر این، نف خاطرنشان می‌سازد که او صرفاً به مقایسهٔ

فرانسه و انگلستان نمی‌پردازد، زیرا اظهار می‌کند که از نظر توسعهٔ صنعتی، وضعیت

فرانسه با وضعیت جنوب آلمان و هلند اسپانیا (۲۸۷) قابل‌قیاس بود، حال آنکه

انگلستان قابل‌مقایسه با هولاند، اسکاتلند، سوئد و لیژ بود. به دیگر سخن، نخستین

دسته، سرعت‌شان در مقایسه با «عصر نوزایی» کاهش، و سرعت دستهٔ دوم افزایش

یافت. درعین‌حال، چوب و نیروی کار در فرانسه ارزان‌تر از انگلستان بود، نه گران‌تر.

احتمالاً مسئله این است که آنها بیش‌ازحد ارزان بودند. [ ۶۲ ]

اما این مقایسهٔ نف، اگر انگلستان و فرانسه در خلأ با هم مقایسه شوند، فرض

همیلتون را باطل می‌سازد. اما اگر در بافت اقتصاد جهانی اروپا لحاظ شوند، این مقایسه صرفاً سطح دستمزد فرانسه را، جایی میان اسپانیا و انگلستان قرار می‌دهد. پس می‌توانیم استدلال کنیم که در درون اقتصاد جهانی به‌مثابه کل، در توزیع درآمد تولیدشده میان کارگران، کاهش حادی وجود داشت. نرخ‌ها، با توجه به هر کشور، مختلف بود. وضعیت بهینه برای طبقه سرمایه‌گذار محلی، دسترسی‌داشتن به سود به‌واسطه دستمزدهای پایین در پیرامون، و سود بیشتر، به‌واسطه دستمزدهای متوسط (در مقابل دستمزدهای بالا) در منطقه خودشان بود. سطح دستمزد متوسط، بهینه بود؛ زیرا، درحالی‌که از یک‌سو یک سطح دستمزد بیش‌ازحد بالا (ونیز) حاشیه سود را بیش‌ازحد کاهش می‌داد، از سوی دیگر یک سطح دستمزد بیش‌ازحد پایین (فرانسه و صدالبته اسپانیا)، از اندازه بازار محلی برای صنایع جدید می‌کاست. انگلستان و هلند نزدیک‌ترین کشورها به این وضعیت بهینه در نظام اروپاگستر بودند. این واقعیت که این یک اقتصاد جهانی بود اما، شرطی ضروری برای این احتمال بود که سودهای ناشی از تورم می‌تواند به نحو سودآوری در صنایع جدید سرمایه‌گذاری شود.

پس تورم مهم است؛ هم به این دلیل که یک سازوکار پس‌اندازهای اجباری و ازاین‌رو، انباشت سرمایه بود و هم به‌خاطر اینکه برای توزیع بی‌تناسب این سودها در سراسر نظام به کار گرفته شد، توزیع بی‌تناسبی در آنچه آن را کانون نواخته اقتصاد جهانی، درکنار پیرامون و نیمه‌پیرامون آن در نواحی توسعه‌یافته «قدیمی» می‌نامیم.

وجه دیگر این تصویر، که خواننده ممکن است پیش از این، از بحث تأثیر تورم



استنباط کرده باشد، این است که در درون اقتصاد جهانی، تقسیم‌کاری نه‌تنها میان کارهای کشاورزی و صنعتی، بلکه در میان خودِ کارهای کشاورزی نیز پدیدار شد. و همراه با تخصصی‌شدن، اشکال مختلف نظارت بر نیروی کار و الگوهای مختلف قشربندی، رواج یافت؛ امری که به‌نوبه‌خود، پیامدهای سیاسی مختلفی، برای «دولت‌ها» یعنی عرصه‌های کنش سیاسی داشت.

تاکنون کوشیده‌ایم تبیین کنیم که چرا اروپا بود که گسترش یافت (و نه مثلاً چین)، چرا در اروپا، پرتغال پیش‌تاز شد و چرا این گسترش می‌بایست با تورم همراه بوده باشد. ما به‌طور جدی با این پرسش که چرا این گسترش بایستی چنین اثرگذار بوده باشد روبه‌رو نشده‌ایم. به دیگر سخن، چرا پیدایش این اقتصاد جهانی، منادی توسعه صنعتی مدرن بود، حال آنکه پیدایش امپراتوری‌های پیشین در تاریخ جهان، که ظاهراً بر یک بخش کشاورزی نسبتاً مولد و دستگاه سیاسی دیوانی نسبتاً پرتوانی استوار بودند، در حرکت در این مسیر شکست خوردند؟ گفتن اینکه دلیلش فناوری بود، تنها باعث می‌شود بپرسیم چه نوع نظامی تا این اندازه زیاد، مشوق پیشرفت فناورانه بود؟ (استعاره نیدهام را در مورد جهش ناگهانی فناوری باخترزمین به یاد آورید.) ای. ل. جونز (۲۸۸) و س. ج. وولف (۲۸۹) ویژگی متمایز سده شانزدهم را دقیقاً این واقعیت می‌دانند که برای نخستین‌بار در تاریخ، افزایش بهره‌وری کشاورزی، راه را برای افزایش درآمد واقعی گشود:

یکی از درس‌های ناخوشایند تاریخ این است که کشاورزی‌های از لحاظ فنی پیشرفته و از نظر فیزیکی مولد، لزوماً موجب رشد پایدار درآمدهای سرانه واقعی نمی‌شوند، چه

رسد به اینکه موجب پیشرفت صنعتی شدن شوند. تمدن‌های باستان، با کشاورزی‌های پیشرفته خود، می‌توانند نقاط آغاز تحلیل ما باشند. هیچ‌یک از آنها، در خاورمیانه، روم، چین، آمریکای میانه... به یک اقتصاد صنعتی نینجامید. از نظر فنی، سازماندهی کشت و کارشان بسیار عالی بود.... به همان اندازه، حجم فیزیکی غله‌ای که تولید می‌کردند چشمگیر بود. در عین حال، تاریخ اجتماعی‌شان پر از حکایات اسفناکی است از چرخه‌های تولید بدون افزایش درآمدهای واقعی برای توده مردم، چه در دوران رونق و چه در دوران کساد....

واقعیت مشترک به‌ویژه امپراتوری‌های دارای کشاورزی‌های با روش آبیاری، قدرت بی‌اندازه یک دستگاه دولتی استوار بر یک دیوانسالاری متوجه دفاع در برابر تهدید بیرونی و نگهداشت جایگاه خود در کشور بود. از چشم‌اندازی گسترده به تاریخ، منصفانه است که از این واقعیت‌ها نتیجه بگیریم که هدف این دیوانسالاری‌ها نگهداشت جوامع دهقانی پهناور، در طول اعصار طولانی و با هرگونه تراکم جمعیتی، در یک وضعیت هم‌ایستایی (۲۹۰) تقریبی بود، که به خواست خود نیز دست یافتند.

[ ۶۳ ]

نویسندگان بر این باورند که در چنین نظامی، افزایش تولید ناخالص، صرفاً موجب «گسترش ایستا» [ ۶۴ ]، یعنی افزایش جمعیت قابل تکفل، توأم با حفظ همان توزیع مطلق کالاها با همان ابعاد نسبی در میان طبقات مختلف جامعه می‌گردد.

ساختار اجتماعی اقتصاد جهانی سده شانزدهم چه چیزی در خود داشت که دلیل دگرگونی اجتماعی از نوع متفاوتی است، نوعی که به‌سختی می‌تواند هم‌ایستایی



نامیده شود. بی‌گمان دیوان‌سالاری‌های سده‌شانزدهم، انگیزه‌های چندان متفاوتی نسبت به انگیزه‌هایی که جونز و وولف به دیوان‌سالاری‌های کهن‌تر نسبت می‌دهند نداشتند. اگر نتیجه متفاوت بود، لابد بدین دلیل بوده است که اقتصاد جهانی به‌طرزی متفاوت از امپراتوری‌های کهن‌تر سازمان یافته بود، به‌گونه‌ای که نوع متفاوتی از فشارهای اجتماعی در آن وجود داشت. به‌ویژه می‌توانیم انواع تنش‌هایی که چنین نظامی در میان طبقات فرمانروا، و در پی آن، فرصت‌هایی که برای توده جمعیت فراهم آورد را بررسی کنیم.

پیش از این، آنچه از نظر ما فشارهای معطوف به گسترش در اروپا بود را شرح دادیم. گسترش، الزامات خاص خود را می‌طلبد. توانایی گسترش موفقیت‌آمیز، تابعی است از، هم توانایی نگهداشت همبستگی اجتماعی نسبی در درون کشور (که به‌نوبه‌خود، تابعی است از سازوکارهای توزیع پاداش) و هم، ترتیباتی که می‌توانند برای به‌کارگیری نیروی کار ارزان در بیرون از کشور (این اهمیت زیادی دارد که نیروی کار، به دلیل هزینه‌های ترابری، هر چه دورتر باشد باید ارزان‌تر نیز باشد) برقرار شوند. گسترش، نیازمند توسعه نابرابر و بنابراین، پاداش‌های نایکسان و توسعه‌ای نابرابر در قالبی چندلایه از لایه‌های درون لایه‌ها نیز هست. لایه‌هایی که هر یک، برحسب توزیع دو نمایی (۲۹۱) پاداش‌ها قطبی شده‌اند. بدین‌سان، به نحوی ملموس، در سده‌شانزدهم، نایکسانی کانون اقتصاد جهانی اروپا در برابر نواحی پیرامونی آن، در درون کانون اروپایی، در میان دولت‌ها، در درون دولت‌ها، در میان مناطق و اقشار، در درون مناطق، در میان شهر و روستا، و درنهایت در میان واحدهای محلی‌تر وجود داشت.

در نهایت همبستگی نظام بر این پدیده توسعه نابرابر استوار بود، زیرا پیچیدگی چندلایه امکان هویت‌یابی چندلایه و تجدیدسازمان پیوسته نیروهای سیاسی را فراهم آورد، امری که هم‌زمان آشفتگی بنیادینی را موجب شد که به توسعه فناورانه و دگرگونی‌های سیاسی و نیز سردرگمی ایدئولوژیکی اجازه می‌داد جلوی شورش‌ها را بگیرد؛ چه شورش‌های کندکاری (۲۹۲)، چه شورش‌های قهری، و چه شورش از راه گریز. چنین نظامی از لایه‌های چندگانه پایگاه اجتماعی و پاداش اجتماعی، تقریباً با نظام پیچیده‌ای از توزیع کارهای تولیدی همبستگی دارد: به‌اجمال، کسانی که نیروی انسانی پرورش می‌دهند، کسانی را تغذیه می‌کنند که غذا تولید می‌کنند و آنان نیز کسانی را تغذیه می‌کنند که سایر مواد خام را تولید می‌کنند و آنها نیز کسانی را تغذیه می‌کنند که در تولید صنعتی مشارکت دارند (و هرآینه، با پیشرفت صنعت‌داری، این سلسله‌مراتب خدمات تولیدی پیچیده‌تر می‌شود، مثل همین رده آخر که پیشرفته‌تر از پیش شده است).

اقتصاد جهانی در این زمان انواع مختلفی از کارگر را داشت: بردگانی بودند که در کشتستان‌های نیشکر و در گونه‌های ساده عملیات استخراج معدن، که شامل برداشت رویه خاک بود، کار می‌کردند. «سرف‌هایی» (۲۹۳) بودند که بر املاک بزرگی کار می‌کردند که به برداشت غله و چوب اختصاص داشت. کشاورزان «اجاره‌دار» بر انواع مختلفی از محصولات نقدی (از جمله غله) کار می‌کردند و کارگران مزدبگیر مشغول برخی تولیدات کشاورزی بودند. این گروه ۹۰-۹۵٪ از جمعیت اقتصاد جهانی اروپا را دربرمی‌گرفت. طبقه جدیدی از کشاورزان «خرده‌مالک» (۲۹۴) وجود داشت. افزون بر این، لایه کوچکی از کارکنان واسطه-سرپرستان کارگران، صنعتگران مستقل، معدودی



استادکار ماهر- و لایه‌ای نازک از طبقات فرمانروا وجود داشت که مشغول نظارت بر عملیات‌های بزرگ ارضی، ادارهٔ نهادهای عمدهٔ نظم اجتماعی، و تا حدی در تعقیب تن‌آسایی خود بودند. این گروه آخر، هم والاتباران موجود و هم بورژوازی بزرگ‌زاده(۲۹۵) و هرآینه، روحانیون مسیحی و دیوانسالاری دولتی نیز) را شامل می‌شد.

لختی درنگ آشکار خواهد ساخت که این رده‌های شغلی، چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر قومی، به‌طور تصادفی در درون اقتصاد جهانی نوپا توزیع نشده بودند. پس از چندی تغییر و آشفته‌گی، وضعیت به‌سرعت به‌گونه‌ای شکل گرفت که از یک طبقهٔ بردهٔ آفریقایی‌تبار واقع در نیمکرهٔ باختری و یک طبقهٔ «سرف» تشکیل می‌شد، که خود به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش بزرگ‌تر در اروپای خاوری و بخش کوچک‌تر متشکل از سرخپوستان آمریکایی، در نیمکرهٔ باختری. دهقانان اروپای باختری و جنوبی عمدتاً «اجاره‌دار» بودند. کارگران مزدبگیر، کمابیش همگی اهل اروپای باختری بودند. کشاورزان خرده‌مالک، تقریباً تا حد زیادی، اصولاً اهل اروپای شمال باختری بودند. طبقات واسط (به‌اضافهٔ مستیزوها(۲۹۶) و مولاتوها(۲۹۷))، از تبار همه‌اروپایی(۲۹۸) بودند و از نظر جغرافیایی در سراسر پهنهٔ اقتصاد جهانی پخش شده بودند. طبقات فرمانروا نیز از سراسر اروپا بودند، اما گمان می‌کنم می‌توان نشان داد که به‌گونهٔ بی‌تناسبی اهل اروپای باختری بودند.

چرا در یک مقطع زمانی، در اقتصاد جهانی، شیوه‌های مختلفی برای سازمان‌دهی نیروی کار- برده‌داری، «فئودالیسم»، نیروی کار مزدبگیر، خودگماشتگی(۲۹۹)- وجود داشت؟ زیرا هر شیوهٔ نظارت‌بر نیروی کار، درخور انواع خاصی از تولید است. و چرا

این شیوه‌ها در مناطق مختلفی از اقتصاد جهانی- برده‌داری و «فئودالیسم» در پیرامون، کارمزدبگیری و خودگماشتگی در کانون، و همان‌گونه که خواهیم دید، سهم‌بری(۳۰۰) در نیمه پیرامون- متمرکز بودند؟ زیرا شیوه‌های نظارت‌بر نیروی کار، تا حد زیادی، بر نظام سیاسی (به‌ویژه نیروی دستگاه دولتی) و امکانات در اختیار بورژوازی بومی برای رشد تأثیرگذار است. اقتصاد جهانی درست بر این فرض استوار بود که این سه منطقه به‌راستی وجود دارند و دیگر اینکه، آنها درواقع دارای شیوه‌های متفاوتی از نظارت بر نیروی کار هستند. اگر این‌گونه نبود، تضمین آن نوع از جریان مازاد که نظام سرمایه‌داری را قادر ساخت تا پا به عرصه وجود بگذارد امکان‌پذیر نمی‌بود.

بگذارید مروری بر شیوه‌های نظارت بر نیروی کار داشته و رابطه آنها را با فراورده و بهره‌وری بررسی کنیم. آنگاه می‌توانیم ببینیم که چگونه این امر بر ظهور عناصر سرمایه‌داری تأثیرگذار است. با برده‌داری آغاز می‌کنیم. برده‌داری در اروپا در سده‌های میانه ناشناخته نبود، [ ۶۶ ] اما در قیاس با نقش آن در اقتصاد جهانی اروپا از سده شانزدهم تا هجدهم، اهمیت چندانی نداشت. یک دلیل این امر ضعف نظامی پیشین اروپا بود. به تعبیر مارک بلوک:

تجربه اثبات کرده است که از تمامی اشکال پرورش، پرورش گله انسانی یکی از دشوارترین‌هاست. اگر قرار است برده‌داری زمانی سودآور باشد که در بنگاه‌های بزرگ مقیاس به‌کار گرفته شده، باید مقدار زیادی گوشت انسانی ارزان در بازار وجود داشته باشد. این گوشت را تنها می‌توان با جنگ یا برده‌گیری به‌دست آورد. بنابراین



یک جامعه به‌سختی می‌تواند پایه بخش زیادی از اقتصاد خود را بر انسان‌های اهلی‌شده استوار سازد، مگر آنکه جوامع ضعیف‌تری را، برای شکست‌دادن یا هجوم‌بردن، در مجاورت خود داشته باشد. [ ۶۷ ]

چنین شیوه تولید پستی، تنها در صورتی سودآور است که بازار بزرگ باشد، به‌گونه‌ای که سود سرانه کم با مقادیر زیاد تولید جبران شود. این است دلیل اینکه چرا برده‌داری توانست در امپراتوری رم رشد کند و چرا آشکارا یک نهاد سرمایه‌دارانه بوده و متناسب مراحل پیشاصنعتی اولیه یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه است. [ ۶۸ ]

اما بردگان، آنگاه‌که در بنگاه‌های بزرگ‌مقیاس به مهارت نیاز باشد، سودآور نیستند. نمی‌توان از برده‌ها انتظار داشت بیش از آنچه مجبور هستند کار کنند. به‌محض اینکه به مهارت نیاز افتاد، یافتن روش‌های جایگزین نظارت اجتماعی، اقتصادی‌تر است زیرا در غیر این صورت، هزینه پایین، برابر خواهد بود با بهره‌وری بسیار پایین. فراورده‌هایی را می‌توان به‌راستی کاربر(۳۰۱) نامید که چون برای «برداشت» به مهارت کمی نیاز دارند، مستلزم سرمایه‌گذاری کمی بر نظارت هستند. اصولاً نیشکر و سپس‌تر پنبه، برای کارکشیدن از کارگران غیرماهر، تحت نظر سرپرستان ددمنش متناسب بودند. [ ۶۹ ]

کشت نیشکر در جزایر مدیترانه آغاز شد، سپس‌تر به جزایر اقیانوس اطلس انتقال یافت و سپس اقیانوس را به سوی برزیل و هند غربی در نوشت. برده‌داری به‌دنبال نیشکر آمد. [ ۷۰ ] با ورود آن، ترکیب قومی طبقه بردگان دگرگون شد. [ ۷۱ ] اما، چرا

برده‌های جدید آفریقایی بودند؟ به دلیل نابودی کارگران بومی منطقه

کشتستان‌ها(۳۰۲)؛ زیرا اروپا به یک منبع نیروی کار از منطقه‌ای نیاز داشت که

به‌طرز معقولی پرجمعیت، در دسترس و نسبتاً نزدیک به منطقه مورد استفاده باشد. اما

باید از منطقه‌ای بیرون از اقتصاد جهانی‌اش می‌بود، به‌گونه‌ای که اروپا بتواند نسبت

به پیامدهای اقتصادی انتقال بزرگ مقیاس نیروی انسانی برده برای منطقه پرورش

این نیرو بی‌اعتنا باشد. غرب آفریقا بهترین منبع بود. [ ۷۲ ]

فرسایش منابع جایگزین نیروی کار روشن است. کشت‌های تک‌محصولی تحمیل‌شده

بر جزایر مدیترانه و اقیانوس اطلس، از نظر خاک‌شناختی و جمعیت انسانی، غارت و

ویرانشان کرد. خاکشان غارت و جمعیتشان نابود شد (برای نمونه، گوانچه‌های جزایر

قناری) یا افراد برای فرار از مشقتها مهاجرت کردند. [ ۷۳ ] جمعیت‌های هند غربی در

جزایر کارائیب یکسره ناپدید شدند. اسپانیای نو (مکزیک) دچار سقوط چشمگیری در

جمعیت، از تقریباً ۱۱ میلیون در ۱۵۱۹ به حدود ۱.۵ میلیون در حدود ۱۶۵۰ شد. [ ۷۴ ]

چنین می‌نماید که برزیل و پرو دچار کاهش چشمگیر هم‌اندازه‌ای شده بودند. [ ۷۵ ]

چنین می‌نماید که دو تبیین بلافصل این کاهش جمعیت، بیماری و خسارت به کشت

هندی‌ها در اثر دام‌هایی باشد که اروپاییان پرورش می‌دادند. [ ۷۶ ] اما فرسودگی

محض نیروی انسانی، به‌ویژه در معادن نیز لابد اثرگذار بوده است. در نتیجه، کمابیش

از همان آغاز، اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها دست از تلاش برای به‌کارگیری سرخپوستان

به‌عنوان نیروی کار برده در نیمکره باختری کشیده و صرفاً بر واردات آفریقایی‌ها

به‌عنوان بردگان کشتستان‌ها تکیه کردند. احتمالاً هزینه‌ترابری هنوز هزینه تولید را

به نقطه‌ای بالاتر از هزینه بالقوه جلوگیری از فرار برده‌ها به کمک جمعیت بومی



باقی‌مانده نرسانده بود. وانگهی، این جمعیت به‌سرعت رو به نابودی بود.

و درعین‌حال، برده‌داری در همه‌جا به کار گرفته نمی‌شد. نه در اروپای خاوری، که یک «سرف‌داری» (۳۰۳) ثانوی را به‌خود دید، نه در اروپای باختری، که اشکال جدیدی از «اجاره» و ظهور کار مزدبگیری را به‌خود دید. نه حتی در بسیاری از بخش‌های اقتصاد امریکای اسپانیا، که اسپانیاردها به جای کشتستان‌های مبتنی بر کار برده، نظامی مشهور به انکومیاندا (۳۰۴) را به‌کار گرفتند. چرا برده‌داری در همه تولیدات آمریکای اسپانیا وجود نداشت؟ احتمالاً بدین دلیل که عرضه بردگان آفریقایی، هر چقدر هم زیاد، نامحدود نبود. و دلیل دیگر اینکه هزینه‌های سرپرستی یک جمعیت برده بومی (مقدار نیروی کار برده غیربومی دسترس‌پذیر در جهان، این احتمال را تنها احتمال منطقی می‌سازد)، با توجه به احتمال بالای شورش، برده‌داری را بی‌ارزش ساخت. به‌ویژه وضعیت به همین شکل بود زیرا تولید غله، پرورش گاو و معدن‌کاری، نسبت به تولید نیشکر، مستلزم سطح بالاتری از مهارت در میان کارگران تولیدی بود. بر این پایه، می‌بایست نوع اعمال نظارت بر نیروی کار این کارگران سختی کار آنان را کمتر می‌کرد. [ ۷۷ ]

از آنجا که بسیاری از افراد، هم «سرف‌داری ثانوی» در اروپای خاوری و هم نظام انکومیاندا در آمریکای اسپانیا - به هم‌زمانی این دو توجه شود - را با اصطلاح «فئودالیسم» مشخص کرده‌اند، مشاجره بسیار بیهوده‌ای درگرفته است که آیا و به چه صورتی، این نظام‌ها قابل قیاس با فئودالیسم «کلاسیک» اروپای میان‌سده‌ای هستند. این مباحثه اساساً حول این محور می‌چرخد که آیا ویژگی تعریفگر فئودالیسم، رابطه سلسله‌مراتبی مالکیت (اعطای تیول به واسال، مبادله حمایت با

اجاره و خدمات) است، یا حوزه اختیار سیاسی سینیور بر دهقانان خود، یا وجود املاک وسیعی است که دهقان بر آنها، به نحوی، «مقید» به کار در دست کم بخشی از سال به ازای چند نوع پرداخت حداقلی (چه به شکل پول نقد، جنس، یا حق استفاده از زمین برای تولید خودش برای استفاده یا فروش) است. بدیهی است که امکان تمام انواع ترکیبات وجود دارد. [ ۷۸ ] افزون بر این، نه تنها شکل التزام فرمان بردار به فرمانفرما ممکن است تفاوت بپذیرد، بلکه میزان فرمان برداری نیز ممکن است متفاوت باشد و چنانکه داب اشاره می کند، «تغییر در اولی، هرگز به معنای تغییر هم پیوند در دومی نیست....» [ ۷۹ ]



از دیدگاهی که اینک در حال بسط آن هستیم، میان فئودالیسم اروپای میان‌سده‌ای و «فئودالیسم‌های» اروپای خاوری سده‌شانزدهم و آمریکای اسپانیا تفاوتی بنیادین وجود دارد. در اولی، زمین‌دار (سینیور) در درجه‌اول برای یک اقتصاد محلی تولید می‌کرد و قدرت‌ش از ضعف اقتدار مرکزی سرچشمه می‌گرفت. حدود اقتصادی فشار بهره‌کشانۀ او با نیازش به تهیه‌میزان محدودی از تجملات از نظر اجتماعی بهینه برای خانواده‌اش و هزینه‌های جنگ (که در گذر زمان تفاوت می‌پذیرفت) تعیین می‌شد. در دومی، زمین‌دار (سینیور) برای یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه تولید می‌کرد. حدود اقتصادی فشار بهره‌کشانۀ او با منحنی عرضه و تقاضای بازار تعیین می‌شد. پشتوانۀ قدرت او، توان و نه ضعف اقتدار مرکزی، دست‌کم توان آن در برابر کارگر کشتزار، بود. برای پرهیز از هرگونه سردرگمی، ما این شکل از «سرفداری» را «کار اجباری برای محصول نقدی» (۳۰۵) می‌نامیم، هرچند اصطلاحی نیم‌بند و خام است.

«کار اجباری برای محصول نقدی»، یک نظام نظارت بر نیروی کار کشاورزی است که در آن دهقانان، به واسطۀ برخی رویه‌های حقوقی که از سوی دولت اعمال شده‌اند، ملزم‌اند که دست‌کم بخشی از زمان را بر روی ملک بزرگی کار کنند که محصولاتی را برای فروش در بازار جهانی تولید می‌کند. معمولاً ملک «دارایی» فردی بود که معمولاً دولت به او تخصیص داده بود، اما لزوماً مالکیت موروثی نبود. دولت می‌توانست خودش مالک مستقیم چنین ملکی باشد اما در این مورد، گرایشی به سوی دگرگون‌کردن سازوکار نظارت بر نیروی کار وجود داشت. [ ۸۰ ] با بهره‌گیری از چنین تعریفی، این شکل از نظارت بر نیروی کار در تولید کشاورزی نواحی پیرامون اقتصاد جهانی سده‌شانزدهم اروپا غلبه یافت.



هانری ه. استال(۳۰۶) به روشنی توضیح می‌دهد که «سرفداری ثانوی» شرق الب(۳۰۷) (و به شکل کلی‌تر، اروپای خاوری) در اصل «سرمایه‌دارانه» است. [ ۸۱ ] شمار دیگری از نویسندگان تصدیق کرده‌اند که آنچه ما آن را «کار اجباری برای محصول نقدی» می‌نامیم، شکلی از نظارت بر نیروی کار در یک اقتصاد سرمایه‌داری است نه فئودالی. سرجیو باگو(۳۰۸)، ضمن صحبت از آمریکای اسپانیا، آن را «سرمایه‌داری استعماری» می‌خواند. [ ۸۲ ] لوئیجی بولفرتی(۳۰۹)، زمانی که از لمباردی(۳۱۰) سده هفدهم سخن به میان می‌آورد، آن را «سرمایه‌داری فئودالی» می‌نامد. [ ۸۳ ] لوئی ویتال(۳۱۱)، زمانی که از لاتیفوندیوم(۳۱۲)‌های اسپانیا سخن می‌گوید، اصرار دارد که آنها «بنگاه‌های بسیار سرمایه‌دارانه‌ای» بودند. [ ۸۴ ] اریک ولف(۳۱۳) میان اربابی که «درون مرزهای ملک خود نظارت‌های موروثی» برقرار می‌سازد و اربابی که ملک خود را «همچون بنگاهی سرمایه‌دارانه» اداره می‌کند، هیچ تناقضی نمی‌بیند. [ ۸۵ ]

این الگو پیشتر با ونیزی‌ها در کرت و در جاهای دیگر در سده چهاردهم آغاز شده [ ۸۶ ] و مقارن سده شانزدهم در سراسر پیرامون و نیمه‌پیرامون اقتصاد جهانی اروپا رواج یافت. از چشم‌انداز ما، ابعاد سرنوشت‌ساز این الگو دوگانه‌اند. یکی مشاهده این است که «کار اجباری برای محصول نقدی»، به تعبیر پیتر واکاری(۳۱۴)، «به آن صورتی نیست که بتوان آن را بازسازی حقیقی بندگی فئودالی سابق تعریف کرد»؛ [ ۸۷ ] این صورت جدیدی از سازمان اجتماعی است. و دوم، وضعیت بدین‌گونه نیست که دو صورت از سازمان اجتماعی، سرمایه‌داری و فئودالی، در کنار هم وجود داشته باشند یا اصلاً بتوانند وجود داشته باشند. اقتصاد جهانی یا این صورت را دارد یا صورت‌های دیگری را. وقتی سرمایه‌دارانه است، روابطی که حامل شباهت‌های



صوری خاصی با روابط فئودالی هستند، لزوماً با توجه به اصول یک نظام سرمایه‌داری بازتعریف شده‌اند؛ [ ۸۸ ] این هم در مورد انکومیاندا در آمریکای اسپانیا و هم در مورد به اصطلاح «فئودالیسم ثانوی» در اروپای خاوری راست است.

انکومیاندا در آمریکای اسپانیا دست‌ساخته مستقیم دربار و توجیه ایدئولوژیک آن مسیحی‌سازی بود. کارویژه اصلی آن عرضه نیروی کار برای معادن و دامپروری‌ها و نیز پرورش ابریشم و عرضه محصولات کشاورزی برای انکومیندروها(۳۱۵) و کارگران در شهرک‌ها و معادن بود. [ ۸۹ ] انکومیاندا، در اصل، یک امتیاز فئودالی بود؛ یعنی حق تحصیل خدمات کاری از سرخپوستان. [ ۹۰ ]

هنگامی که افراط انکومیندروها موجودی نیروی کار را نابود ساخت- برای نمونه، سرخپوستان هند غربی نابود شدند- فرمان سلطنتی سال ۱۵۴۹ تعهدات انکومیاندا را از نیروی کار به خراج تغییر داده و بدین‌سان آن را از یک نظام برابر با برده‌داری، به نظامی بدل ساخت که شاید بتوان آن را کار اجباری برای محصول نقدی خواند. چنانکه سیلویو زاوالا(۳۱۶) خاطرنشان می‌سازد، نسخه جدید انکومیاندا «آزاد» بود اما تهدید به اعمال زور در پس‌زمینه وجود داشت. [ ۹۱ ] هنگامی که «آزادی» به افت اثرگذاری در عرضه نیروی کار انجامید، تغییر حقوقی دیگری رخ داد، یعنی تأسیس کار مزدبگیری اجباری که در اسپانیای نو کواتکیل(۳۱۷) و در پرو میتا(۳۱۸) خوانده می‌شد. [ ۹۲ ]

در نتیجه، هرچند راست است که انکومیاندا در آمریکای اسپانیا (و نیز دوناتاریا(۳۱۹) در برزیل) ممکن است از امتیازات فئودالی سرچشمه گرفته باشند اما به‌زودی، به واسطه اصلاحات حقوقی، به بنگاه‌های سرمایه‌دارانه تغییر شکل یافتند. [ ۹۳ ] به

نظر می‌رسد این قضیه با این واقعیت تأیید می‌شود که درست برای پرهیز از منش مرکزگرای نظام فئودالی بود که کواتکیل و میتا استقرار یافتند. [ ۹۴ ]

زمین‌دار، در ایجاد سرمایه خود و اجبار بر نیروی کار دهقان، صرفاً به دربار اسپانیا پشت‌گرم نبود. او معمولاً ترتیباتی با رئیس سنتی اجتماع سرخپوستی داشت که طبق آن، در فرایند اجبار، رئیس اقتدار خود را پشتوانه اقتدار فرمانروایان استعمارگر می‌ساخت. [ ۹۵ ] هرآینه توان ریاست تا حد زیادی تابع الگوهای پیشاستعماری بود. [ ۹۶ ] منفعت رئیس یا کاسیک (۳۲۰) زمانی یکسره روشن می‌شود که متوجه باشیم که مزد کارگران در واقعیت چگونه پرداخت می‌شد. آلوارو خارا (۳۲۱) نظام مستقر در سال ۱۵۵۹ در شیلی را شرح می‌دهد. در آنجا، سرخپوستان مشغول طلاشویی، یک‌ششم ارزش آن را دریافت می‌کردند. با این همه، این وجه که سسمو (۳۲۲) نام داشت، نه به خود سرخپوستان بلکه به اجتماعی که عضو آن بودند پرداخت می‌شد. [ ۹۷ ] می‌توان انواع تقسیمات نابرابری را که پی‌آیند این نوع از نظام پرداخت جهانگیر بودند حدس زد.

برقراری کار اجباری برای محصول نقدی در اروپای خاوری نسبت به آمریکای اسپانیا تدریجی‌تر بود؛ زیرا در آنجا در پی فتح و غلبه استقرار یافت. در سده دوازدهم و سیزدهم، بخش اعظم اروپای خاوری (یعنی شرق الب، لهستان، بوهیم، سیلیزیا، مجارستان، لیتوانی) همان فرایند اعطای فزاینده امتیازات به دهقانان و تبدیل فزاینده الزامات کاری فئودالی به الزامات پولی را تجربه کرد که اروپای باختری و نیز روسیه تجربه کردند. [ ۹۸ ] این روند در همه‌جا به دلایل یکسانی اتفاق افتاد: تأثیر رونق و گسترش اقتصادی بر رابطه چانه‌زنی سرف و ارباب. کساد سده چهاردهم و پانزدهم



اما، به پیامدهای وارونه‌ای در اروپای باختری و خاوری انجامید. در باختر، همان‌گونه که دیدیم، به بحران نظام فئودالیسم انجامید. در خاور به یک «واکنش مانوری» [ ۱۰۰ ] انجامید که در سده شانزدهم با «سرفداری ثانوی» و یک طبقه جدید موجر به اوج خود رسید. [ ۱۰۱ ]

دلیل اینکه چرا واکنش‌های متضادی به یک پدیده یکسان (کساد اقتصادی) داده شد این بود که، به دلایلی که پیش‌ازاین روشن ساختیم، این دو ناحیه به بخش‌های مکمل یک نظام واحد پیچیده‌تر یعنی اقتصاد جهانی اروپا بدل شدند که در آن، اروپای خاوری نقش تولیدکننده مواد خام را برای باختر درحال صنعتی‌شدن بازی کرد و بدین‌سان، به تعبیر مالوویست، در آینده «اقتصادی داشت که از بن به الگوی کلاسیک استعماری نزدیک بود.» [ ۱۰۲ ] نگاهی به ماهیت تجارت بالتیک برای صحنه‌گذاری بر این مسئله کافی است. از سده پانزدهم به بعد، فراورده‌هایی که از خاور به باختر سرازیر می‌شدند بیشتر کالاهای عمده بودند (غلات، الوار و سپس‌تر، پشم) هرچند صادرات قدیمی‌تر، یعنی خز و موم ادامه داشت. و از باختر به خاور، منسوجات (هم تجملی و هم با کیفیت متوسط)، نمک، شراب و ابریشم جریان داشت. مقارن پایان سده پانزدهم، هولاند به خشکبار بالتیک وابسته، و کشتیرانی هلند و انگلستان بدون الوار، کنف، قیر و گریس اروپای خاوری غیرقابل‌تصور بود. در برابر، گندم به مهم‌ترین صادرات خاور بدل شده و حتی به شبه‌جزیره ایبری و ایتالیا نیز صادر می‌شد. [ ۱۰۳ ]

بی‌گمان، این نوع الگوی استعماری تجارت پیش از این در روابط تجاری اروپا وجود داشت. رابطه ونیز و مستعمراتش، به اضافه حوزه نفوذ آن وجود داشت. [ ۱۰۴ ]

کاتالونیا در اواخر سده‌های میانه یک مرکز تجارت بود. [ ۱۰۵ ] در سده سیزدهم و چهاردهم، پرتغال تولیدکننده عمده برای فلاندر بود، [ ۱۰۶ ] همان‌گونه که انگلستان برای هانز. [ ۱۰۷ ] تولید فراورده‌های اساسی برای مبادله با فراورده‌های کارگاهی نواحی پیشرفته‌تر، چنانکه برودل در مورد غله می‌گوید، همواره یک «پدیده حاشیه‌ای در معرض بازنگری‌های پی‌درپی [جغرافیایی]»، و به گفته همو، «انگیزه این بازنگری‌ها همواره پول نقد بود.» [ ۱۰۸ ] تفاوت سده شانزدهم، وجود بازاری برای فراورده‌های اساسی بود که یک اقتصاد جهانی بزرگ را در برمی‌گرفت. اسلیشر فن بات تاریخ ایجاد بازار غلات بین‌المللی متمرکز بر کشورهای زمین پست را درست در سال ۱۵۴۴ ذکر می‌کند. [ ۱۰۹ ]

اگر انگاره برودل را در مورد «بازنگری‌های پی‌درپی» جدی بگیریم، آنگاه باید بپرسیم که چگونه یک ناحیه به‌عنوان پیرامون تعریف می‌شود نه کانون. در سده‌های میانه، حتی در اواخر آن، به‌هیچ‌روی روشن نبود که قرار است اروپای خاوری بدل به پیرامون اقتصاد جهانی اروپا شود. شماری از نویسندگان بر قیاس‌پذیری تحولات خاور و باختر تأکید کرده‌اند. برای نمونه، رجینالد ر. بتس (۳۲۳) درباره سده چهاردهم می‌گوید: «شگفت است که [کذا!]، پرداخت به سکه، نه‌تنها توسط زمین‌داران بزرگ فرانسوی و انگلیسی... که توسط زمین‌داران چک، لهستانی و مجارستانی نیز ترجیح داده می‌شد....» [ ۱۱۰ ] به همین‌سان، زس. پ. پاخ (۳۲۴) استدلال می‌کند که در اواخر سده پانزدهم، «روند تحولات روستا [در مجارستان] اساساً با کشورهای اروپای باختری هماهنگ بود....» [ ۱۱۱ ]

پس چرا واگرایی رخ داد؟ می‌توان برحسب عواملی- جغرافیایی و اجتماعی- که دلیل



جهش ناگهانی اروپای باختری هستند به این پرسش پاسخ داد. تا حدی پیشتر این کار را انجام داده‌ایم. همچنین می‌توان تا حدی برحسب ویژگی‌های خاص اروپای خاوری به این پرسش پاسخ گفت. به دلیلی، ضعف شهرک‌ها عامل مهمی بود. [ ۱۱۲ ] این تفاوت کوچکی در سدهٔ سیزدهم بود که در سدهٔ شانزدهم بدل به تفاوتی بزرگ شد، چرا که در نتیجهٔ واگرایی مکمل، شهرک‌های باختری پرتوان‌تر و شهرک‌های خاوری نسبتاً ضعیف‌تر شدند. یا می‌توان بر این واقعیت تأکید کرد که پیشتر، مقارن پایان سدهٔ سیزدهم، کشت نسبتاً گسترده‌تر زمین در اروپای باختری وجود داشت، حال آنکه فضای بسیار بیشتری در اروپای خاوری خالی ماند. [ ۱۱۳ ] استقرار فرایند کار اجباری برای محصول نقدی در زمین‌های «جدید» نسبتاً آسان‌تر بود.

اما سپس باید بپرسیم که چرا حتی این تفاوت‌های ناچیز میان باختر و خاور وجود داشت؟ شاید یک تبیین ژئوپلیتیکی واحد وجود داشته باشد: حملات ترکان و مغول-تاتارها در اواخر سده‌های میانه، که ویرانی‌های بسیار به‌بار آورد، موجب مهاجرت‌ها و افول‌های مختلفی شد و از همه مهم‌تر اینکه، اقتدار نسبی پادشاهان و شهریاران بزرگ را تضعیف کرد. [ ۱۱۴ ]

آنچه اینجا در کار است، این اصل عام است که در جریان تعامل اجتماعی، تفاوت‌های کوچک آغازین تقویت، تثبیت و به‌عنوان «سنتی» تعریف می‌شوند. پس امر «سنتی» یک جنبه و آفرینش اکنون بود و همواره هست، نه گذشته. آندره گوندرفرانک(۳۲۵)، ضمن گفتگو از جهان مدرن، استدلال می‌کند که: «توسعه و توسعه‌نیافتگی اقتصادی دو روی یک سکه‌اند. هردو نتیجهٔ ضروری و بروزات معاصر تناقضات درونی در نظام سرمایه‌داری جهانی هستند.» [ ۱۱۵ ] اما این فرایند به‌مراتب

کلی‌تر از آن است که فرانک می‌گوید. به تعبیر اوون لاتی‌مور، «تمدن بربریت را زایید.» [ ۱۱۶ ] لاتی‌مور، ضمن گفتگو از رابطه میان یک‌جانشینی و چادرنشینی در سرحدات جهان، استدلال می‌کند که راه درک خاستگاه و رابطه آنها مشاهده

شکل‌گیری دو گونه واگرا از دل چیزی [است] که در اصل یک جامعه یکپارچه بوده است. اینها را می‌توانیم برای راحتی، «پیش‌رونده» (کشاورزی مقام نخست و شکار و گردآوری مقام دوم را اشغال می‌کند) و «واپس‌مانده» (شکار و گردآوری مقام نخست را حفظ می‌کند، کشاورزی مقام دوم را اشغال می‌کند، و در برخی موارد، از یک مرحله بی‌قاعده فراتر نمی‌رود) بخوانیم. [ ۱۱۷ ]

بدین‌سان، اگر در مقطع معینی از زمان، به دلیل مجموعه‌عواملی در زمان پیشین، یک منطقه برتری ناچیزی از نظر یک عامل کلیدی دارد و اقتترانی از رویدادها وجود دارد که این برتری ناچیز را به لحاظ تعیین کنش اجتماعی، دارای اهمیت مرکزی می‌سازد، آنگاه این برتری ناچیز بدل به ناهمسانی بزرگی شده و این مزیت، حتی پس‌ازآنکه آن اقتتران سپری شد، باقی می‌ماند. [ ۱۱۸ ] این وضعیت در سده پانزدهم و شانزدهم در اروپا وجود داشت. با توجه به گسترش عظیم دامنه جغرافیایی و جمعیتی جهان بازرگانی و صنعت، برخی نواحی اروپا، با تخصص‌یافتن در فعالیت‌های لازمه تحصیل سود این گسترش، توانستند بیش از دیگران سود ببرند. بدین‌سان، این نواحی بایستی زمان، نیروی انسانی، زمین و سایر منابع طبیعی کمتری برای تأمین نیازهای اساسی خود صرف می‌کردند؛ چه اروپای خاوری به «ناحیه نان‌خیز» (۳۲۶) اروپای



باختری بدل می‌شد و چه برعکس. هردو راه‌حل «نیازهای موقعیت» را در آن اقتران برآورده می‌ساختند. برتری ناچیز تعیین کرد که کدام‌یک از این دو گزینه غلبه خواهد یافت. در اینجا بود که برتری ناچیز سدهٔ پانزدهم بدل به ناهمسانی بزرگ سدهٔ هفدهم و تفاوت عظیم سدهٔ نوزدهم شد. [ ۱۱۹ ]

ملاحظات سرنوشت‌ساز در شکل نظارت بر نیروی کار اتخاذشده در اروپای خاوری، فرصت سودهای بزرگ در صورت افزایش تولید (به دلیل وجود یک بازار جهانی) به‌علاوهٔ ترکیبی از کمبود نسبی نیروی کار و مقدار زیادی زمین بلااستفاده بود. [ ۱۲۰ ] در اروپای خاوری سدهٔ شانزدهم و در بخش‌هایی از اقتصاد آمریکای اسپانیا، کار اجباری برای محصول نقدی، بدین‌سان مطلوب (سودآور)، ضروری (ازنظر نفع شخصی زمین‌دار) و امکان‌پذیر (به لحاظ نوع کار موردنیاز) بود. برده‌داری، به دلیل کمبود نسبی نیروی کار، انجام‌ناپذیر بود. نیروی کار بومی به‌عنوان برده همواره کمیاب است چرا که نظارت بر آن بیش‌ازحد دشوار است و واردات از راه دور برده، برای فراورده‌هایی که نیازمند همان اندازه سرپرستی است که گندم، سودآور نبود. گذشته از این، هزینه‌های برده‌ها چشم‌ناپوشیدنی بود.

با آنکه احتمالاً دهقانان، نظام کار اجباری برای محصول نقدی را به دلیل شأن و امتیازات حداقلی ناشی از آزادی صوری به بردگی ترجیح می‌دهند، لزوماً وضعیت بدین‌گونه نبود که شرایط بالفعل کارگران اجباری برای محصول نقدی بهتر از وضعیت بردگان باشد. درواقع، فرناندو گیلن مارتینز(۳۲۷) استدلال می‌کند که در آمریکای اسپانیا، تا حد زیادی به دلیل وضعیت اجتماعی نایمن انکومندرو، طرز برخورد با سرخپوستان انکومیاندا از برده‌ها بدتر بود. [ ۱۲۱ ] آلواریو خارا، به همین‌سان، استدلال

می‌کند که استاندارد زندگی سرخپوستان در انکومیاندا، در این مورد در شیلی، «به معنای واقعی کلمه در یک سطح حداقلی قرار داشت.» [ ۱۲۲ ]

بدین‌سان، در ناحیه‌هایی که از نظر سرزمینی- اقتصادی، پیرامون اقتصاد جهانی برآینده بودند، دو فعالیت اصلی وجود داشت: معادن، که اساساً برای شمش استخراج می‌شدند، و کشاورزی، که اساساً فراورده‌های آن مواد خوراکی خاصی بود. در سده‌ شانزدهم، آمریکای اسپانیا عمدتاً اولی را تأمین می‌کرد [ ۱۲۳ ]، درحالی‌که اروپای خاوری عمدتاً دومی را فراهم می‌آورد. در هر دو مورد، فناوری کاربر و نظام اجتماعی بهره‌کشانه بود. مازاد، به‌طورکلی، به شکل بی‌تناسبی صرف نیازهای جمعیت نواحی کانون می‌شد. سودهای مستقیم بنگاه، همان‌گونه که خواهیم دید، میان گروه‌های نواحی کانون، گروه‌های تاجر بین‌المللی و کارکنان سرپرست محلی (که برای نمونه، هم مهزادگان لهستان و هم کارمندان دولت و انکومندروها در آمریکای اسپانیا را در برمی‌گرفت) تقسیم می‌شد. توده جمعیت در کار اجباری، نظامی که توسط دولت و دستگاه قضایی آن تعریف، مشخص و اعمال شده بود، مشغول بودند. از بردگان تا آنجا که سودآور بود کار می‌کشیدند و در جایی که چنین افراطی‌گری‌های قضایی بیش‌ازحد پرهزینه بود، بدیل نیروی کار از نظر صوری آزاد ولی از نظر حقوقی مجبور کشاورزی، در املاک محصول نقدی به‌کار گرفته می‌شد. [ ۱۲۴ ]

در کانون اقتصاد جهانی، در اروپای باختری (شامل جهان مدیترانه مسیحی) از شماری جهات وضعیت متفاوت بود. تراکم جمعیت (حتی در دوره‌های افت جمعیت همچون سده‌های چهاردهم و پانزدهم) اساساً بسیار بالاتر بود. [ ۱۲۵ ] ازاین‌رو، کشاورزی متمرکزتر بود. [ ۱۲۶ ] افزون بر این، کاربری بخشی از زمین‌ها از کشت به مرتع تغییر



می‌کند که استاندارد زندگی سرخپوستان در انکومیاندا، در این مورد در شیلی، «به معنای واقعی کلمه در یک سطح حداقلی قرار داشت.» [ ۱۲۲ ]

بدین‌سان، در ناحیه‌هایی که از نظر سرزمینی- اقتصادی، پیرامون اقتصاد جهانی برآینده بودند، دو فعالیت اصلی وجود داشت: معادن، که اساساً برای شمش استخراج می‌شدند، و کشاورزی، که اساساً فراورده‌های آن مواد خوراکی خاصی بود. در سده شانزدهم، آمریکای اسپانیا عمدتاً اولی را تأمین می‌کرد [ ۱۲۳ ]، درحالی‌که اروپای خاوری عمدتاً دومی را فراهم می‌آورد. در هر دو مورد، فناوری کاربر و نظام اجتماعی بهره‌کشانه بود. مازاد، به‌طورکلی، به شکل بی‌تناسبی صرف نیازهای جمعیت نواحی کانون می‌شد. سودهای مستقیم بنگاه، همان‌گونه که خواهیم دید، میان گروه‌های نواحی کانون، گروه‌های تاجر بین‌المللی و کارکنان سرپرست محلی (که برای نمونه، هم مهزادگان لهستان و هم کارمندان دولت و انکومندروها در آمریکای اسپانیا را در برمی‌گرفت) تقسیم می‌شد. توده جمعیت در کار اجباری، نظامی که توسط دولت و دستگاه قضایی آن تعریف، مشخص و اعمال شده بود، مشغول بودند. از بردگان تا آنجا که سودآور بود کار می‌کشیدند و در جایی که چنین افراطی‌گری‌های قضایی بیش‌ازحد پرهزینه بود، بدیل نیروی کار از نظر صوری آزاد ولی از نظر حقوقی مجبور کشاورزی، در املاک محصول نقدی به‌کار گرفته می‌شد. [ ۱۲۴ ]

در کانون اقتصاد جهانی، در اروپای باختری (شامل جهان مدیترانه مسیحی) از شماری جهات وضعیت متفاوت بود. تراکم جمعیت (حتی در دوره‌های افت جمعیت همچون سده‌های چهاردهم و پانزدهم) اساساً بسیار بالاتر بود. [ ۱۲۵ ] ازاین‌رو، کشاورزی متمرکزتر بود. [ ۱۲۶ ] افزون بر این، کاربری بخشی از زمین‌ها از کشت به مرتع تغییر

یافت. نتیجه اجبار کمتر بود. نیروی کار ماهرتر تا حدی می‌تواند بر اجبار حقوقی کمتری اصرار کند. یا در عوض، اجبار باید غیرمستقیم‌تر و از طریق سازوکارهای بازار اعمال شود. در پرورش گاو، تا حدی به‌ویژه در زمستان‌ها، همواره جابجایی خوراک از دام به انسان وسوسه‌کننده بود. نظام مانوری نمی‌توانست به نحو اثربخشی به این مسئله بپردازد. [ ۱۲۷ ] اما سدهٔ شانزدهم، دوران افزایش تقاضا برای گوشت بود، تقاضایی که کشش داشت و با بالارفتن استاندارد زندگی رو به افزایش بود. [ ۱۲۸ ] همچنین، با توجه به افزایش جمعیت، برای غله نیز تقاضای بیشتری وجود داشت. پیامدها ساده بود. پرورش گاو، که سودآور بود، به سازمان اجتماعی کار متفاوتی نیاز داشت. زمانی که، به هر دلیلی، این سازمان بسط پیدا نکرد، شبانکارگی (۳۲۸) عملاً کاهش یافت. [ ۱۲۹ ] از این‌رو، در سراسر اروپا مسئلهٔ افزایش تقسیم‌کار اهمیتی دوچندان یافت.

در نواحی کانون، شهرک‌ها شکوفا شدند، صنایع زاده شد و سوداگران به نیروی اقتصادی و سیاسی اثرگذاری بدل شدند. بی‌گمان، کشاورزی در سراسر سدهٔ شانزدهم فعالیت اکثریت جمعیت باقی ماند. (درواقع، این تا سدهٔ نوزدهم در شمال باختری اروپا و تا سدهٔ بیستم در اروپای جنوبی درست بود.) با این همه، گنجانده‌شدن اروپای خاوری و آمریکای اسپانیا در اقتصاد جهانی اروپا در سدهٔ شانزدهم، نه‌تنها (از طریق غنیمت و حاشیه‌های بالای سود) سرمایه فراهم آورد، بلکه مقداری از نیروی کار را نیز برای تخصصی‌شدن در کارهای دیگر در نواحی کانون آزاد ساخت. دامنهٔ شغلی در نواحی کانون بسیار پیچیده بود. این دامنه بقایای زیادی را در برمی‌گرفت که همتای پیرامون (برای نمونه، تولید غله) بود. اما گرایش در کانون به سوی تنوع و تخصص



بود، حال آنکه در پیرامون به سوی کشت تک‌محصولی بود.

گسترش سده شانزدهم تنها یک گسترش جغرافیایی نبود. یک گسترش جمعیتی - یک دوره رشد جمعیت، افزایش بهره‌وری کشاورزی و «نخستین انقلاب صنعتی» - نیز بود. این گسترش با استقرار تجارت منظم میان اروپا و بقیه جهان مسکون مشخص می‌شد. [ ۱۳۰ ] مقارن پایان سده، اقتصاد حقیقتاً جلوه متفاوت و بهتری داشت.

[ ۱۳۱ ]

تاکنون اشکال برآینده تولید و نظارت بر نیروی کار در پیرامون را شرح داده و آن را در هم‌سنجی آشکار و نهان با نواحی کانون بررسی کرده‌ایم. درواقع، ساختار ناحیه کانون، بیش از آنچه در اینجا نشان داده‌ایم پیچیده است. با این همه، پیش از آنکه به این پیچیدگی پردازیم، بایستی تولید کشاورزی سومین منطقه ساختاری، یعنی نیمه‌پیرامون را بررسی کنیم. تاکنون کارویژه نیمه‌پیرامون را برای کردوکار نظام جهانی روشن نساخته‌ایم. همین اندازه بس است که بگوییم بر پایه شماری از معیارهای اقتصادی (اما نه همه آنها)، نیمه‌پیرامون نشانگر نقطه بینابین پیوستار کشیده شده از کانون تا پیرامون است. این به‌ویژه در مورد پیچیدگی نهادهای اقتصادی، میزان پاداش اقتصادی (هم به لحاظ سطح میانگین و هم دامنه) و بیش از همه، شکل نظارت بر نیروی کار راست است.

پیرامون (اروپای خاوری و آمریکای اسپانیا) از نیروی کار اجباری (برده‌داری و کار اجباری برای محصول نقدی) کار می‌کشید. کانون، چنانکه خواهیم دید، به‌سان فزاینده‌ای نیروی کار آزاد را به کار می‌گرفت. نیمه‌پیرامون (نواحی کانون سابق دستخوش تغییر به ساختارهای پیرامونی) یک شکل بینابین، یعنی سهم‌بری را

به‌عنوان بدیل رایج بسط داد. بی‌گمان، سهم‌بری در دیگر نواحی شناخته شده بود. اما در این زمان تنها در نیمه‌پیرامون بود که جایگاه نخست را به‌دست آورد. متسادریا(۳۲۹) در ایتالیا و فاشری(۳۳۰) در پروونس از سدهٔ سیزدهم به‌بعد، و متایاز(۳۳۱) در جنوب فرانسه از سدهٔ چهاردهم شناخته‌شده بودند. و با افزایش دشواری‌های اقتصادی اربابان مانور در سده‌های چهاردهم و پانزدهم، املاک به شکل فزاینده‌ای نه به‌صورت کامل بلکه در واحدهای کوچک‌تری که قادر به تأمین نیازهای یک خانواده باشند و نه کل دهکده، اجاره داده می‌شدند. دویی اشاره می‌کند که مقارن نیمهٔ سدهٔ پانزدهم، «بنگاه‌های بزرگ‌مقیاس تولیدکنندهٔ غله، که هنوز در اروپای باختری قادر به ادامه حیات بودند، ناپدید شدند....» او این را «یکی از دگرگونی‌های بنیادین حیات روستا» می‌خواند. [ ۱۳۲ ]

اما چرا این دگرگونی، این شکل خاص را به خود گرفت؟ به دیگر سخن، اگر بیم دگرگونی می‌رفت، چرا سینیور، همچون سینیورهای اروپای خاوری، به دولت روی نیاورد تا دهقانان را وادار سازد که بر زمین بمانند؟ و از سوی دیگر، اگر امتیازاتی وجود داشت، چرا به جای واگذاری زمین به کشاورزان خرده‌پایی که می‌توانستند آن را بفروشند یا به‌ازای اجارهٔ ثابت اجاره دهند، یعنی راه چارهٔ اصلی (البته صرفاً این نبود) در اروپای شمال باختری، شکل سهم‌بری را به خود گرفت؟

داب، با مقایسهٔ اروپای باختری و خاوری از نظر واکنش اربابان به پدیده‌های فرار از زمین و کاهش جمعیت، و با ملاحظهٔ اروپای باختری به‌عنوان عرصهٔ «امتیازات» و اروپای خاوری به‌عنوان عرصهٔ «اجبار تجدیدشده»، واکنش‌های متفاوت را به «توان مقاومت دهقانان» نسبت می‌دهد. [ ۱۳۳ ] یان بلانشار(۳۳۲)، از سوی دیگر، می‌پذیرد



که میزان ناآرامی‌های دهقانی، عامل اثرگذاری است اما به شیوه‌ای غیرمستقیم‌تر. عامل سرنوشت‌ساز دسترس‌پذیری نیروی کار بود. او استدلال می‌کند که تا دهه ۱۵۲۰ در انگلستان کمبود نیروی کار وجود داشت و قانون‌گذاران، درواقع به دنبال اجبار کارگران به باقی‌ماندن بر زمین بودند درحالی‌که زمین‌داران به‌اکراه و از سر ناچاری حصار کشیدند. [ ۱۳۴ ] بلانشار استدلال می‌کند که بدین‌سان اجبار در انگلستان نیز، تا زمانی که کاهش جمعیت وجود داشت، به کار گرفته شد. دهقانان تنها هنگامی سر به شورش برداشتند و در عمل تقاضای زمین کردند که جمعیت فزونی گرفت. به‌هرروی، مقدار مقاومت دهقانان چیز خاصی را تبیین نمی‌کند، زیرا می‌خواهیم بدانیم که چرا دهقانان در انگلستان بیشتر از لهستان مقاومت کردند- اما آیا داب به‌راستی به این باور دارد؟ [ ۱۳۵ ]-، چرا اربابان قوی‌تر یا ضعیف‌تر بودند، چرا شاهان اقتدار اربابان را تقویت یا تضعیف کردند. به‌احتمال زیاد بایستی دلایل واگرایی مکمل در درون یک اقتصاد جهانی واحد را کشف کنیم، امری که برای آن دو تبیین پیش نهاده‌ایم: توان نسبی شهرک‌ها در آغاز واگرایی، و میزان خالی‌بودن زمین.

«خالی‌بودن» زمین را می‌توان برحسب نسبت زمین به نیروی کار بازگو کرد. اگر مقدار زیادی زمین وجود داشته باشد، می‌توان با وسایل تولید نسبتاً ناکارایی از آن استفاده کرد. می‌توان در کشاورزی گسترده مشغول شد. می‌توان از بردگان یا کارگران اجباری برای محصول نقدی کار کشید. کشاورزی متمرکز مستلزم کارگر آزاد است. ولی، چرا سهم‌بری برقرار شد؟ بدیهی است بدین دلیل که موقعیت سهم‌بری در جایی بینابین قرار دارد.

اشاره می‌کنیم که از نگاه دهقان، شاید سهم‌بری به کار اجباری برای محصول نقدی

ترجیح داده می‌شد، اما نه زیاد. بازده خالص سهم‌بری پایین است، هرچند در دوره‌های رونق ممکن است بالا برود. اجبار از طریق سازوکارهای بدهی اغلب به همان تأثیرگذاری اجبار حقوقی است. از نگاه ه.ک. تاکاهاشی (۳۳۳)، سهم‌بران «نیمه‌سرف‌هایی» هستند که برای «زمین‌داران رباخوار» کار می‌کنند. [ ۱۳۶ ] بلوک تحولات فرانسه را فرایند بازگشت از آزادسازی تدریجی دهقان از سینیور می‌داند که در اواخر سده‌های میانه در حال وقوع بود:

اگر انقلاب «فرانسه» در حدود ۱۴۸۰ اتفاق افتاده بود- فرضیه‌ای پوچ-، با جلوگیری از دریافتی‌های اربابی (charges seigneuriales)، زمین را کمابیش منحصراً به توده‌ای از کشاورزان خرده‌پا واگذار می‌کرد. اما از ۱۴۸۰ تا ۱۷۸۹، با گذشت سه سده املاک بزرگ بازسازی شدند. [ ۱۳۷ ]

اما چرا سهم‌بری برقرار شد، و نه، از یک‌سو، اجاره‌داری و از سوی دیگر، کار اجباری برای محصول نقدی؟ هرچند سهم‌بری، در قیاس با کار اجباری برای محصول نقدی، از نظر سرپرستی، دشواری بیشتری در پی داشت، اما مزیت تشویق دهقان به افزایش بهره‌وری را نیز دارا بود، البته مشروط به اینکه دهقان بدون اجبار قانونی به کار برای سینیور ادامه می‌داد. [ ۱۳۸ ] کوتاه‌اینکه، وقتی نیروی کار فراوان است، سهم‌بری احتمالاً نسبت به تولید اجباری محصول نقدی سودآورتر است. [ ۱۳۹ ]

اجاره‌داری اما، بی‌گمان بر پایه این منطق، همچنان سودآورتر از محصول نقدی است. اما شرطی در کار است. اجاره‌داران قراردادهای ثابت می‌بندند و در دوره‌های تورمی،



دست‌کم تا آنجا که قراردادهای نسبتاً بلندمدت‌اند، سود عاید خود می‌کنند. هرآینه، عکس این نیز، در زمانی که بازار افت می‌کند، راست است. سهم‌بری، بدین‌سان شیوه‌ای برای کمینه‌سازی ریسک است. [ ۱۴۰ ] از اینجا چنین برمی‌آید که سهم‌بری بیش از همه احتمال دارد در مناطق کشاورزی تخصصی‌شده‌ای مجال بروز بیابد که ریسک تغییر قیمت در آنجا سنگین‌تر از هزینه‌های تراکنش است.

اما درست در همین زمان ریسک بالایی وجود داشت؛ تورم مداوم قیمت‌ها بسیار نگران‌کننده است. چنین می‌نمود که سهم‌بری راه درمان خوبی باشد. [ ۱۴۱ ] در برخی نواحی، دهقانان آن‌قدر خوش‌اقبال بودند که پشتوانه‌های حقوقی‌ای در اختیار داشته باشند که برقراری سهم‌بری را برای زمین‌دار بیش‌ازحد گران سازد و او نیز به اجارهٔ مستقیم بسنده کند. انگلستان نمونهٔ چنین وضعیتی بود. چونگ(۳۳۴) اشاره می‌کند که راه‌حل این مسئله حق تصرف مطلق ملک(۳۳۵) بود، که در انگلستان شناخته‌شده بود اما مثلاً در فرانسه خیر. [ ۱۴۲ ]

عوامل حقوقی به‌تنهایی تعیین‌کننده نیستند. چرا که هنوز بایستی ناهمسازی میان شمال فرانسه، که به شکل گسترده‌ای به سوی ترتیبات اجاره‌ای حرکت کرد و جنوب فرانسه، که سهم‌بری در آن شیوهٔ فراگیر بود را تبیین کنیم. قانون در هر دو ناحیه از بن همسان بود. دویی تفاوت کلیدی را در رفاه نسبی کشاورز در شمال، در تقابل با «شرایط اقتصادی پریشان» دهقان جنوبی می‌داند «که بر زمینی کار می‌کرد که بهره‌وری آن احتمالاً با بهبود فنون، به‌اندازهٔ شمال، افزایش نیافته بود....» [ ۱۴۳ ]

اما اگر مسئله فقط فناوری بود، تنها یک گام به عقب برگشته‌ایم تا بپرسیم که چرا پیشرفت‌های فناورانه‌ای که در یک ناحیه پدید آمده بود، در ناحیهٔ دیگری، که چه



از نظر جغرافیایی و چه از نظر فرهنگی فاصله‌ای با آن ناحیه نداشت، اتخاذ نشد. برودل اشاره می‌کند که شرایط خاک در اروپای مدیترانه‌ای و شمال باختری اروپا از بن متفاوت بود، بدین معنا که اولی فقیرتر بود. [ ۱۴۴ ] پرشنوف (۳۳۶) اظهار می‌کند که یک ملاحظه دیگر، میزان مشارکت در اقتصاد جهانی است، بدین معنا که وجود املاک بزرگ (و از این رو، غیاب سهم‌بری) با مشارکت بالا همبستگی دارد. [ ۱۴۵ ]

پس آیا می‌توانیم سهم‌بری را نوعی انتخاب دوم بدانیم؟ طبقات زمین‌دار جنوب فرانسه و شمال ایتالیا، ناتوان از بازسازی املاک بزرگ استوار بر، یا حصارکشی و اجاره‌داری همچون انگلستان یا کار اجباری برای محصول نقدی همچون اروپای خاوری، راهی میانه [ ۱۴۶ ] یعنی سهم‌بری را، همچون واکنشی جزئی به پیدایش اقتصاد جهانی، به شکل بنگاه‌های نیمه‌سرمایه‌دارانه‌ای برگزیدند که به‌راستی درخور مناطق نیمه‌پیرامونی بود.

اینکه نواحی نیمه‌پیرامون، نیمه‌پیرامون باقی‌مانده و به اقمار تمام‌عیاری که نواحی پیرامون در آنها بسط یافتند بدل نشدند، تنها به دلیل نسبت بالای زمین به نیروی کار نبود. ممکن است به این دلیل نیز بوده باشد که وجود یک بورژوازی بومی پرتوان تأثیر خاصی بر توسعه تولید کشاورزی در دوره‌های اضطراب دارد. دویی خاطرنشان می‌سازد که در ناحیه‌هایی که سوداگران شهری، پرشمار و نسبتاً قدرتمند بودند، بسیاری از املاک به دست شهرنشینانی که خواهان مصونیت در برابر قحطی و پایگاه اجتماعی زمین‌داران بودند افتاد، اما آنها تاب در دسر کشت و کار عملی را نداشتند.

توزیع زمین به‌صورت سهم‌بری مصالحه معقولی بود. [ ۱۴۷ ] ژ. ای. دو فالگوئرولز در اینکه این مصالحه تا چه اندازه از نگاه دهقانان «معقول» بود بسی تردید دارد؛ زیرا



گرایش این بورژواهای شهری، به کسب سود کوتاه‌مدت از سرمایه‌گذاری‌شان بود،

امری که طی سدهٔ بعدی اثر ویران‌کننده‌ای بر زمین داشت. [ ۱۴۸ ]

پس با ناسازنمای دیگری در مورد «پیشرفته‌ترین ناحیه روبه‌روییم. پیش‌ازاین به

توان کارگران شهری در بالانگاه‌داشتن دستمزدها، و بدین‌سان قرارگرفتن شمال ایتالیا

در یک وضعیت نامساعد صنعتی در قیاس با اروپای شمال باختری اشاره کردیم.

شاید همین توان کارگران، با بهره‌گیری از محدودیت‌های صنفی برای جلوگیری از

ورود کارگران روستا به شغل‌های شهری، موجب باقی‌ماندن شمار بی‌تناسبی از کارگران

در نواحی روستایی شده باشد، آن‌هم در دورهٔ افزایش بی‌سابقهٔ جمعیت در سدهٔ

شانزدهم. به‌هرروی، چنین می‌نماید که «توان» بورژوازی شهری، احتمال سهم‌بری

را بالاتر برده و بدین‌سان به عدم ظهور کشاورز خرده‌مالکی انجامیده باشد که چنان

نقش بزرگی را در پیشرفت اقتصادی شمال باختری اروپا بازی کرد.

اینک بگذارید به آن ناحیه‌هایی روی‌آوریم که مقارن ۱۶۴۰ در کانون اقتصاد جهانی

اروپا جای داشتند: انگلستان، هلند و تا حدی، شمال فرانسه. این ناحیه‌ها ترکیبی از

تولید مرتعی و زراعی استوار بر نیروی کار آزاد یا آزادتر و واحدهایی با اندازهٔ نسبتاً

کارا را بسط دادند. چنانکه ممکن است توجه کرده باشید، اسپانیا در این مسیر از

سرعت خود کاست و سپس آن را رها کرد تا بخشی از نیمه‌پیرامون شود. دلایل این

تغییر نقش اقتصادی را در یکی از فصول بعدی به‌تفصیل شرح می‌دهیم.

در بحران اواخر سده‌های میانه، زمانی که کاهش جمعیت به کاهش تقاضا برای

محصولات کشاورزی و نیز دستمزدهای بالاتر برای کارگران شهری (و ازاین‌رو، موقعیت

چانه‌زنی بهتری برای کارگران روستایی) انجامید، همان‌گونه که پیش‌ازاین دیدیم،

املاک بزرگ در اروپای باختری کاهش یافتند. آنها را نمی‌شد همچون اروپای خاوری در سده شانزدهم به املاک مخصوص محصول نقدی بدل کرد زیرا در یک صحنه اقتصادی عموماً آشفته هیچ بازار بین‌المللی وجود نداشت. تنها دو گزینه اثرگذار پیش روی زمین‌داران بود. از یک‌سو می‌توانستند تعهدات فئودالی را به اجاره پولی بدل کنند، [ ۱۴۹ ] که این نیز هزینه‌ها را کاهش و درآمد مالک را افزایش می‌داد اما مستلزم واگذاری تدریجی نظارت بر زمین می‌شد. به دیگر سخن، این گزینه ظهور کشاورز خرده‌مالک (۳۳۷) کوچک‌مقیاس را، چه به‌صورت اجاره‌داری که اجاره ثابت می‌پرداخت و چه، اگر توانگر بود، به‌صورت مالک مستقل (که می‌شد او را کسی دانست که برای خرید زمین، اجاره چند سال را یکجا می‌پردازد) امکان‌پذیر ساخت. [ ۱۵۰ ] پس گزینه پیش روی موجد تبدیل زمین به مرتع بود: گاو یا گوسفند. در سده پانزدهم، چنین می‌نمود که قیمت پشم و گوشت، هردو، در برابر آثار رکود مقاومت بیشتری دارند و افزون بر این، هزینه‌های نیروی کار کمیاب و در نتیجه گران نیز کمتر است. [ ۱۵۱ ]

در این زمان، هم انگلستان و هم اسپانیا مرتع را افزایش دادند. با اقتصاد روبه‌گسترش سده شانزدهم، چنین می‌نمود که گندم بر پشم برتری یافته است [ ۱۵۲ ] اما بر دام، که نه تنها گوشت، بلکه پیه، چرم و محصولات لبنی را فراهم می‌آورد که مصرف همه آنها با رونق اقتصادی افزایش یافت، به برتری چندانی دست نیافت. [ ۱۵۳ ] مهم‌ترین نکته شایان توجه درباره مرتع در سده شانزدهم، به‌ویژه دام، این است که مرتع به شکل روزافزونی در حال بدل‌شدن به یک فعالیت منطقه‌ای تخصصی بود. گاو بیشتر در یک منطقه، که مزیتی برای زمین‌داران بزرگ بود، به



معنای گاو کمتر در مناطق دیگر نیز بود، امری که اغلب حکایت از کاهش مصرف گوشت و فراورده‌های لبنی توسط دهقان و بدترشدن جیره غذایی‌اش داشت. [ ۱۵۴ ] این تأکید بیش‌ازحد بر دام درست در اسپانیا اتفاق افتاد. آن دو گزینه - تبدیل املاک به زمین اجاره‌ای و زمین زراعی به مرتع - هم‌زمان به کار گرفته شدند. چرا که دومی زمین کشت‌پذیر را بیش‌ازپیش کمیاب ساخته و ارزش اجاره آن را بالاتر برد. [ ۱۵۵ ] افزون بر این، با کمیاب‌شدن زمین، کشت بایستی متمرکزتر می‌شد، که بدین‌معنا بود که کیفیت نیروی کار اهمیت بسیاری دارد و این انگیزه دیگری بود برای حرکت از خدمات کاری به سوی اجاره پولی. [ ۱۵۶ ]

ظهور پرورش گوسفند در سده شانزدهم به جنبش بزرگ حصارکشی در انگلستان و اسپانیا انجامید. اما شگفت این‌که، نه مالک بزرگ‌مقیاس بلکه سنخ جدیدی، یعنی مالک مستقل کوچک‌مقیاس به دنبال حصارکشی بود. هرآینه نوسازی اقتصادی سده شانزدهم بود که رشد مداوم این کشاورزان مستقل کوچک‌مقیاس را امکان‌پذیر ساخت. [ ۱۵۷ ]

از آنجا که به‌قول معروف، «گوسفند انسان‌ها را خورد(۳۳۸)»، خیزش پرورش گوسفند موجب کمبودهایی در مواد خوراکی شد که بایستی با تولید کشاورزی کاراتر در انگلستان (کشاورز خرده‌مالک) و غله بالتیک (محصول نقدی اجباری)، هر دو جبران می‌شد. [ ۱۵۸ ]

افزون بر این، افزایش حصارکشی‌ها رشد پیشه‌وری(۳۳۹) را در نواحی روستایی امکان‌پذیر ساخت. [ ۱۵۹ ] در اسپانیا اما، مستا(۳۴۰) استوارتر از آن بود که مالکان کوچک‌مقیاس بتوانند در آن رخنه کنند. و همان‌گونه که خواهیم دید، سیاست‌های

امپراتوران شارل پنجم بر توان این زمین‌داران بزرگ افزود. اسپانیا به‌جای بهره‌گیری از بیکاران روستایی در توسعه صنعتی، آنها را اخراج و صادر کرد.

بایستی اندکی بیشتر بر پرسمان توسعه کشاورزی اروپای باختری و اینکه چرا نتوانست مسیر اروپای خاوری را در پیش گیرد درنگ کنیم: املاک بزرگ توأم با کار اجباری برای محصول نقدی. دلیل این امر، درنهایت، اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه در حال ظهور بود. پل سوئیزی وجود نوعی پیوستار بوم‌شناختی را دلیل می‌آورد: «در نزدیکی مراکز تجارت، تأثیر [گسترش تجارت] بر اقتصاد فئودالی سخت فروپاشنده است؛ در مناطق دور از این مراکز، تأثیر آن یکسره وارونه است.» [۱۶۰] این، همان‌گونه که پوستان استدلال می‌کند و داب نیز می‌پذیرد، به‌راستی صورت‌بندی بیش‌ازحد ساده‌ای است. [۱۶۱] استدلال سوئیزی بر گزینه‌های پیش روی دهقان، یعنی توانایی گریز به شهر و «مجاورت متمدن‌ساز زندگی شهری» استوار است. [۱۶۲] او این امکان را نادیده می‌گیرد که در بسیاری از مناطق پیرامون، مثلاً اروپای خاوری، دهقان گزینه مناطق مرزی را نیز پیش رو داشت که اغلب به‌اندازه شهرها جذاب بود. درواقع، درست به دلیل استفاده دهقانان از این گزینه بود که در سده شانزدهم ابزارهای حقوقی‌ای ابداع شد تا آنان را به زمین مقید سازد.

تفاوت در گزینه‌های دهقانان نسبت به زمین‌داران کمتر بود، هرچند در وضعیت نقش داشت. زمین‌دار از کجا می‌توانست بیشترین و بی‌واسطه‌ترین سودها را به دست آورد؟ از یکسو می‌توانست کاربری زمین خود را تغییر دهد (زمین مرتعی با نرخ سود بالاتر یا اجاره به کشاورزان خرده‌پا در ازای پول - که هر دو به معنای چشم‌پوشی از الزامات فئودالی در مورد خدمات کاری بود) و از این سود جدید برای



سرمایه‌گذاری در تجارت و صنعت و /یا تجملات اشرافی بهره گیرد. از سوی دیگر، می‌توانست با متمرکزکردن تولید محصولات نقدی اساسی (به‌ویژه غله) و سپس سرمایه‌گذاری سودهای جدید در تجارت (اما نه صنعت و /یا تجملات اشرافی) به دنبال سود بیشتر باشد. [ ۱۶۳ ] گزینه نخست در اروپای شمال باختری و دومی در اروپای خاوری باورپذیرتر بود، تا حد زیادی به این خاطر که نایکسانی ناچیزی که پیش‌ازاین در تخصص‌های تولیدی ایجاد شده بود، بدین معنا بود که بیشینه‌سازی سود، با انجام گسترده‌تر و کاراتر کارهای پیشین، به دست آمده یا دست‌کم تصور می‌شد که به دست آمده است. [ ۱۶۴ ] ازاین‌رو، حصارکشی برای مرتعداری (و کشت تره‌بار<sup>(۳۴۱)</sup>) در انگلستان را مقامات دولتی تشویق می‌کردند، حال‌آنکه در اروپای خاوری از ایجاد املاک بزرگ برای کشت گندم حمایت می‌شد.

اما برای تبیین اینکه چرا کار در اروپای شمال باختری قراردادی بود و در اروپای خاوری اجباری، اشاره به کاربری مرتعی در برابر کاربری زراعی زمین کافی نیست. زیرا در این صورت، آمریکای اسپانیا بایستی نیروی کار قراردادی می‌داشت. در عوض، نقش حیاتی را، همان‌گونه که پیش‌ازاین اشاره کردیم، تحولات جمعیت بازی می‌کرد. گزینه اروپای باختری گزینه‌ای بود که فرض را بر این می‌گرفت که یک منبع نیروی انسانی کافی برای برآوردن نیازهای زمین‌داران وجود دارد، بی‌آنکه هزینه‌های گزافی به‌بار بیاورد. [ ۱۶۵ ] در اروپای خاوری و آمریکای اسپانیا نسبت به مقدار زمینی که، با توجه به وجود یک اقتصاد جهانی، بهره‌برداری از آن سودآور بود، کمبود نیروی کار وجود داشت. و با وجود چنین کمبودی، «احتمال اینکه گسترش بازارها و رشد تولید به افزایش خدمات کاری بینجامد، همان اندازه کاهش خدمات کاری است.» [ ۱۶۶ ]

درواقع در آمریکای اسپانیا افت جمعیت همان واقعیتی بود که خیزش پرورش گاو و گوسفند را، که هردو در سده شانزدهم شیوع یافتند، توضیح می‌داد؛ زیرا هردو، شکل بنگاه‌های بزرگ‌مقیاسی را به خود گرفتند که به دلیل کمبود نیروی کار، کار اجباری در آنها مؤلفه مهمی بود. [ ۱۶۷ ]



سرانجام بگذارید پیامدهای ظهور اجاره‌داری پولی را بررسی کنیم. به یاد بیاورید که در اروپای باختری، تبدیل عوارض فئودالی به اجاره پولی در اواخر سده‌های میانه، همان‌گونه که در فصل گذشته بحث کردیم، به دلیل افت جمعیت رواج یافت. نایستگی این را تغییری بی‌اهمیت پنداشت. عوارض فئودالی را می‌شد به‌صورت خدمات کاری، جنسی یا پولی پرداخت کرد. اغلب تغییر شکل پرداخت این عوارض برای زمین‌دار مزیت داشت. [ ۱۶۸ ] به همین دلیل، صرف تغییر در شکل اجاره فئودالی، فی‌نفسه حیاتی نبود. درواقع، تاکاهاشی تا بدانجا پیش می‌رود که استدلال می‌کند که این یک پدیده فرعی است [ ۱۶۹ ] اما از نگاه من دست‌کم گرفتن مسئله است. حتی در صورتی که این سخن تا حدی در مورد سده سیزدهم و چهاردهم درست باشد، ظهور پرداخت عوارض به‌صورت پول، بی‌گمان مقارن سده شانزدهم به تفاوتی معنادار بدل شد، درست به این دلیل که نیروهای جبری «برون اقتصادی» نه بر کارگران روستا، که بر زمین‌داران فشار می‌آوردند تا بیش از آنچه می‌خواهند پیش ببرند. [ ۱۷۰ ] یا دست‌کم بر برخی از زمین‌داران فشار می‌آوردند. در دوران گسترش، بر سر نیروی کار رقابت بود. ثروتمندترین زمین‌داران توانستند بیش از دیگران از عهده خرید نیروی کار برآیند. خرده‌پاها اغلب چاره‌ای جز این نداشتند که به پیدا کردن اجاره‌دار برای زمین خود خشنود باشند. زمین‌داران میان‌اندازه بودند که بیش از بقیه روابط فئودالی را حفظ کردند. [ ۱۷۱ ]

انگلستان و فرانسه در اواخر سده‌های میانه مسیر یکسانی را در پیش گرفتند. آزادسازی سرفه‌ها، ظهور اجاره‌داری پولی و همبسته آن، ظهور نیروی کار مزدبگیر، در هردو رخ داد. درعین‌حال، در سده شانزدهم اتفاق غریبی افتاد. انگلستان این مسیر را

ادامه داد. اروپای خاوری به سوی «سرفداری ثانوی» و جنوب فرانسه به سوی سهم‌بری حرکت کرد. اما دگرگونی در شمال فرانسه ناگهان متوقف شد. همان‌گونه که بلوک اشاره می‌کند، «دهکده‌هایی که مقارن [سدهٔ شانزدهم] قادر به دستیابی به آزادی خود نبودند، این کار را بیش‌ازپیش سخت یافتند.» [ ۱۷۲ ]

می‌توان این امر را همچون محدودیتی بر توانایی سرف در آزادساختن خود نگریست. بلوک آن را بیشتر محدودیتی بر توانایی ارباب در واردساختن سرف در ترتیبات اجاره می‌داند. [ ۱۷۳ ] بلوک این نایکسانی سرنوشت‌ساز فرانسه و انگلستان را بر پایهٔ تفاوت‌های قبلی تبیین می‌کند. فرانسه از نظر اقتصادی توسعه‌یافته‌تر از انگلستان بود، به این معنا که اقتصاد پولی در آنجا زودتر و به‌گونه‌ای گسترده‌تر رواج یافته بود. انگلستان از نظر سیاسی «توسعه‌یافته‌تر از فرانسه بود، به این معنا که نهادهای مرکزی پرتوان‌تری داشت که درنهایت از این واقعیت که قدرت سلطنت انگلستان ریشه در یک موقعیت فاتحانه داشت (۳۴۲)، ریشه می‌گرفتند، حال‌آنکه شاهان فرانسه مجبور بودند آهسته‌آهسته تکه‌های اقتدار خود را در میان ویرانه‌های فئودالی به هم وصله بزنند. بگذارید منطق هر یک از این استدلال‌ها را بررسی کنیم.

نخست اینکه، فرانسه نسبت به انگلستان به تجارت و فناوری اروپا نزدیک‌تر بود و بنابراین طبقات زمین‌دار آن زودتر شکل گرفته و فرایند تبدیل عوارض فئودالی به اجاره‌های پولی نیز زودتر رخ داد. [ ۱۷۴ ] اما چون فشارهای مخالف تجزیهٔ مانورها در انگلستان و فرانسه کمابیش هم‌زمان رخ دادند، درنتیجه در آغاز سدهٔ شانزدهم «بلند» مانورهای انگلستان از تیول‌های فرانسه، همچنان دست‌نخورده‌تر ماندند. بر این پایه، بلوک اشاره می‌کند که موجران انگلیسی، در بهره‌گیری از امکانات جدید



تجاری شدن املاک بزرگ، از موجران فرانسوی آزادتر بودند. موجر انگلیسی به سوی نظامی متشکل از نیروی کار مزدبگیر حرکت کرده و آزادسازی سرف را ادامه داد. موجران فرانسوی مجبور بودند گلیم خود را از آب بیرون بکشند و به دنبال افزایش درآمد خود با فشارهای قدیمی بازسازی شده بودند.

استدلال دوم به رابطه شاه و والاتباران در پیش از سده دوازدهم می‌پردازد. شاه انگلستان نظارت مرکزی قدرتمندی را بر دستگاه قضایی برقرار ساخته بود. اما وجه دیگر این دستاورد، این بود که ارباب هرچند در درون مانور قدرت خود را بر جرائم کیفری از دست داد، اما می‌توانست در مورد حق تصرف (۳۴۳)، هر کاری که می‌خواهد انجام دهد. در سده چهاردهم و پانزدهم، دادگاه‌های مانوری (۳۴۴)، در تفسیر خود از حقوق عرفی (۳۴۵)، سند حق تصرف (۳۴۶) را بی‌اهمیت جلوه دادند. هنگامی که دادگستری سلطنتی سرانجام مقارن پایان سده پانزدهم قادر به مداخله در چنین مسائلی شد، کاشف به عمل آمد که «حقوق عرفی»، اجاره‌های متغیر را مجاز می‌شمارد. اما در فرانسه هیچ دستگاه کیفری مرکزی‌ای وجود نداشت. از سوی دیگر، ارباب مانور هیچ‌گاه اقتدار انحصاری بر حقوق زمین نداشت. از این رو، موروثیت را نمی‌شد به آسانی ریشه‌کن کرد. اینکه چه کسی «مالک» حقیقی بود به یک مسئله حقوقی مبهم بدل شد. مقارن سده شانزدهم، حقوق‌دانانی بودند که ادعا می‌کردند اجاره‌دار را نمی‌توان از زمین بیرون کرد. پس ارباب، که ناتوان از تغییر اجاره‌ها بود، مجبور شد اختیار زمین را - با دستکاری قضایی اسناد و گسترش تعهدات فئودالی از طریق «بازکشف» آنها- دوباره به دست بگیرد. [ ۱۷۵ ] در درازمدت، این تفاوت به تفاوتی سرنوشت‌ساز بدل می‌شد. [ ۱۷۶ ]



پس به نظر می‌رسد استدلال بلوک این باشد که چون نظام حقوقی انگلستان انعطاف‌پذیری بیشتری برای مالک قائل شد، اجاره‌داری پولی و کار مزدگیری به گسترش خود ادامه داده و اجازه دادند هم املاک مرتعی و هم کشاورز خرده‌مالک، که در حال رسیدن به مرتبه بلندپایگان (۳۴۷) بود، رشد کنند. همچنین نیروی کار روستایی بیشتری را به سوی مناطق شهری می‌راند تا پرولتاریایی را شکل بخشند که صنعتی‌شدن با آنها انجام گرفت. شگفت اینکه در فرانسه، قدرت پادشاهی، طبقه اربابی را به حفظ اشکال به‌لحاظ اقتصادی کمتر کارا و بیشتر «فئودالی» تصرف زمین مجبور کرد، امری که فرانسه را عقب نگاه داشت.

حل مسئله حق تصرف، به‌نوبه خود برای نقشی که یک کشور در اقتصاد جهانی بازی می‌کرد با پیامدهای عظیمی همراه بود. نظام مدیریت ملکی چون اروپای خاوری، مستلزم شمار زیادی کارکنان سرپرستی است. اگر موجران انگلیسی در این راستا حرکت کرده بودند، کارمندان کافی برای تصدی مقامات اداری جدید - مدیران بازرگانی، در نهایت کارکنان برون‌مرزی و غیره - موردنیاز در اقتصاد جهانی برآینده وجود نمی‌داشت. قضیه این نیست که زمین‌داران کارکنان خود را به این وظایف واداشتند، بلکه قضیه این است که با افزایش این وظایف، متصدیان سمت‌های سرپرستی ملک اندک بودند. بر این پایه، اجاره‌داری راه‌حل خوبی برای این وضعیت بود.

پس این تصویر سرتاسری را در نظر داشته باشید. شمال غرب اروپا در فرایند تقسیم کاربری زمین خود برای فراورده‌های مرتعی و زراعی است. این امر تنها زمانی ممکن می‌شد که بازار رو به گسترش، بازار بیش‌ازپیش بزرگ‌تری را برای فراورده‌های مرتعی ایجاد کند، [ ۱۷۷ ] و پیرامون اقتصاد جهانی، فراورده‌های غله‌ای مکمل را برای نواحی



کانون فراهم آورد. نیمه‌پیرامون درحال روی‌گردانی از صنعت (کاری که به‌گونه‌ای  
 فزاینده به کانون محول می‌شد) و روی‌آوردن به سوی خودبسندگی نسبی در کشاورزی  
 بود. تخصیصی‌شدن زراعی کانون، پولی‌شدن روابط کاری را در روستا تشویق کرد  
 چراکه کار مهارت بیشتری می‌طلبید و زمین‌داران خواهان آن بودند که خود را از زیر  
 بار کارگران مازاد کشاورزی خلاص کنند. کار مزدگیری و اجاره‌های پولی به ابزارهای  
 نظارت بر نیروی کار بدل شدند. در این نظام، قشری از کشاورزان کوچک‌مقیاس  
 مستقل پدید آمده و درواقع، هم بر پایهٔ محصولات کشاورزی و هم بر پایهٔ  
 پیوندهایشان با پیشه‌وری، توانست قوی‌تر شود. با توجه به افزایش جمعیت و  
 کاهش دستمزدها، نتیجه چنین می‌شود که، به‌قول مارکس، این کشاورزان خرده‌مالک  
 «به هزینهٔ کارگران و موجران خود، هردو ثروتمند شدند.» [ ۱۷۸ ] آنان (با حصارکشی)  
 زمین‌ها را با این ادعای آشکار غصب کردند که عرضهٔ مواد خوراکی روستا بایستی  
 تضمین شود [ ۱۷۹ ] و سپس کارگران را با دستمزدهای پایین به‌کار گرفتند و در  
 همین هنگام، با اجاره‌های ثابت زمین‌های هر چه بیشتری را از دست مالکان املاک  
 بزرگ بیرون کشیدند. ما مایل نیستیم در توان این طبقهٔ جدید خرده‌مالک اغراق  
 کنیم. همین اندازه کافی است متوجه باشیم که آنان به نیروی اقتصادی و درنتیجه،  
 سیاسی اثرگذاری بدل شدند. توان اقتصادی آنان در این واقعیت نهفته بود که آنها  
 تمام انگیزه‌های «کارسالار» شدن را داشتند. آنان به دنبال ثروت و تحرک صعودی  
 بودند: راه موفقیت از مسیر کارایی اقتصادی (۳۴۸) می‌گذشت. اما آنها هنوز زیر بار  
 محظورات سنتی دست‌ودلبازی یا مصرف تجملات ناشی از پایگاه اجتماعی یا زندگی  
 شهری نرفته بودند. [ ۱۸۰ ]



بدیهی است که این بازتوزیع اقدامات اقتصادی روستایی تأثیر عظیمی بر سرشت مناطق شهری داشت. در شهرک‌ها چه می‌گذشت؟ می‌دانیم که سده شانزدهم دوران رشد عمومی جمعیت و اندازه شهرک‌ها، به‌طور مطلق در همه‌جا، اما به‌طور نسبی در نواحی کانون بود. می‌دانیم که، به لحاظ منطقی و بر پایه شواهد تجربی، همان‌گونه که هلاینر می‌گوید، این موجب می‌شود که «بپنداریم در [سده شانزدهم] فشار جمعیت بر منابع ارضی خود تصاعدی بود.» [ ۱۸۱ ] در اروپای خاوری، برخی به زمین‌های سرحدی مهاجرت کردند. از شبه‌جزیره ایبری، برخی به آمریکایا رفتند و برخی (یهودیان و سپس‌تر موریسکوها) [\(۳۴۹\)](#) به سایر مناطق مدیترانه تبعید شدند. در اروپای باختری عموماً مهاجرت به شهرک‌ها و بی‌خانمانی [\(۳۵۰\)](#) فزاینده «فراگیر» بود. [ ۱۸۲ ] تنها مهاجرت گروهی کارگران روستایی محصور و بیرون‌رانده‌شده و کارگران مهاجر، که برای برداشت خرمن، چندهفته‌ای از کوه‌ها به دشت‌ها می‌آمدند و از نگاه برودل، «پرولترهای روستایی حقیقی» بودند، اتفاق نیفتاد؛ [ ۱۸۳ ] [بلکه] بی‌خانمانی نیز، «به دلیل فروپاشی هیئت‌های ملازمان [\(۳۵۱\)](#) فئودالی و انحلال ارتش‌های متورمی که برای خدمت به شاهان در برابر رعایای خراج‌گزارشان (واسال‌ها) تشکیل شده بودند....» وجود داشت. [ ۱۸۴ ]

این آوارگان به چکار آمدند؟ آنان بی‌گمان نیروی کار غیرماهر را برای صنایع جدید فراهم آوردند. از نگاه مارکس، «ظهور سریع کارگاه‌ها [\(۳۵۲\)](#)، به‌ویژه در انگلستان، آنان را به‌تدریج جذب کرد.» [ ۱۸۵ ] و چنانکه دیدیم، دردسترس‌بودنشان یکی از شرایط تمایل موجران به تغییر خدمات فئودالی به اجاره بود. [ ۱۸۶ ]

اما این تصویر از نیروی کار روبه‌گسترشی که مولد مواد خوراکی هم نیست را،



به‌سختی می‌توان با واقعیت‌های دیگر آشتی داد. جونز و وولف استدلال می‌کنند که یک پیش‌شرط توسعه صنعتی، که نخستین‌بار در تاریخ در سده شانزدهم در شمال باختری اروپا به‌وقوع پیوست، این است که در کنار افزایش بهره‌وری و یک بازار گسترده‌تر، «فضای تنفسی از فشار شدید جمعیت پدید آمد که طی آن، به‌جای انسان‌ها درآمدها بودند که توانستند چندبرابر شوند....» [ ۱۸۷ ]

اما بر سر جمعیت مازادی که در آن زمان شهرک‌های دولت‌های کانون را انباشت و در اطراف روستاها آواره بود چه آمد؟ درواقع شمار زیادی از آنان، به دلایلی، جان سالم بدر نبردند. برخی را به دلیل آوارگی به دار آویختند. [ ۱۸۸ ] قحطی، به‌ویژه با توجه به «کندی و قیمت بالای ترابری [و] بی‌قاعدگی برداشت محصول، پی‌درپی اتفاق می‌افتاد....» [ ۱۸۹ ] به تعبیر برودل و اسپونر، هرگونه تحلیلی از این اقتصاد، «بایستی «جوانان» این جمعیت [آواره] را، که میانگین طول عمرشان به دلیل قحطی و بیماری‌های همه‌گیر کوتاه بود، در نظر بگیرد....» [ ۱۹۰ ]

پس این می‌تواند پدیده مورد اشاره برودل را، که در غیر این صورت گیج‌کننده می‌بود، توضیح دهد: «پرولتاریای شهرک‌ها، اگر امواج پی‌درپی مهاجرت نمی‌بود، نمی‌توانسته به این اندازه بوده باشد یا دست‌کم رشد کمتری می‌داشت.» [ ۱۹۱ ] همچنین به توضیح وضعیتی که فلپس براون و هاپیکینز بدان اشاره کرده‌اند، اینکه به‌رغم افت اثرگذار دستمزد کارگران تغییر اجتماعی نسبتاً کمی به‌وقوع پیوست، کمک می‌کند. آنها می‌گویند: «بخشی از پاسخ می‌تواند این باشد که افت دستمزدها از یک سطح بالا [ی سده پانزدهم] اتفاق افتاد، به‌گونه‌ای که هرچند عظیم بود اما همچنان سطح معیشتی را برای مزدبگیر باقی می‌نهاد....» [ ۱۹۲ ]

اما باقی ماندن سطح معیشتی دستمزد کارگر اروپای شمال باختری، تنها با داشتن پیرامونی که از آن گندم وارد شود، داشتن شمشی که جریان ورود گندم را امکان پذیر سازد و سپردن بخشی از جمعیت به دست مرگ میسر بود؛ بخشی که موضوع جالبی برای دنبال کردن خواهد بود. آیا احتمال ندارد که در سده شانزدهم، مراتب اجتماعی طبقه کارگر در شهرهای مختلف اروپا، دارای تمایزات قومی نظام مند بوده باشد؟ برای نمونه، کازیمیرز تیمینیک [\(۳۵۳\)](#) دقیقاً به این پدیده در شهرک های شرق الب سده شانزدهم اشاره می کند، جایی که کارگران آلمانی مانع از دستیابی مهاجران اسلاو به شغل های بالاتر می شدند. [ ۱۹۳ ] به نظر نمی رسد پژوهش زیادی بر توزیع قومی طبقه کارگر شهری در اوایل اروپای مدرن انجام شده باشد، اما حدس من این است که می توان نشان داد که توصیف تیمینیک می تواند نشانگر کل اقتصاد جهانی باشد. مسئله صرفاً این نیست که در درون این اقتصاد جهانی، شهرک ها به شکل نامتوازی توزیع شده بودند، بلکه مسئله این است که در درون شهرک ها، گروه های قومی، احتمالاً به شکل نامتوازی توزیع شده بودند. در اینجا نبایستی مفهوم لایه های درون لایه ها را از یاد ببریم.

ضمن اینکه بایستی مراقب باشیم که مقصودمان از کارگران شهری چه کسانی هستند، باید در زمان بررسی طبقات بالا نیز محتاط باشیم. در اروپای میان سده ای، پایگاه بالای اجتماعی، در دست جنگجو- زمین دارانی بود که والاتبار [\(۳۵۴\)](#) خوانده می شدند. از آنجا که اینان اغلب از نظر شغلی یک گروه همگن بودند، با مرتبه اجتماعی ای متمایز می شدند که کمابیش با اندازه ملک و تعداد و اسال ها همبسته بود. بی گمان مرتبه اجتماعی افراد و خانواده ها دستخوش فراز و نشیب می شد. اندک



شهرک‌هایی نیز بودند که یک طبقه بزرگ‌زاده (۳۵۵) شهری در آنها پدیدار شد. در فصل پیشین پیرامون برخی آشفتگی‌های مفهومی ناظر بر شناسایی این گروه بحث کردیم.

اما در سده شانزدهم، زمین‌دار- سوداگر، مهزاده بود یا بورژوازی؟ آشکار است که این مسئله، به معنای اعم و اخص کلمه، نامعلوم بود. اوضاع با پیدایش یک اقتصاد جهانی استوار بر بازرگانی و کشاورزی سرمایه‌دارانه به هم ریخته بود. بگذارید به نوبت سوداگران بین‌المللی و سپس «صنعت‌داران» (۳۵۶) را بررسی کرده و هم توزیع جغرافیایی و هم پیوندشان با طبقات زمین‌دار را مشاهده کنیم.

از بسیاری جهات، شگردهای کسب سود تجاری مورداستفاده در سده شانزدهم، صرفاً بسط روش‌هایی بود که شهرک‌ها در اواخر سده‌های میانه برای استفاده در برابر پس‌کرانه (۳۵۷) خود فراگرفته بودند. دغدغه شهرک‌ها، روی هم رفته، نظارت بر بازارشان بود یعنی اینکه قادر باشند هم هزینه اqlام خریداری شده از روستا را کاهش دهند و هم نقش سوداگران غریبه را به حداقل رسانند. [ ۱۹۴ ] دو شگرد مورداستفاده بود. از یک سو، شهرک‌ها به دنبال تحصیل نه تنها حقوق قانونی برای مالیات‌بستن بر عملیات بازار، که به دنبال گرفتن حق تنظیم عملیات تجارت (چه کسی باید تجارت کند، چه زمانی باید تجارت شود، چه چیزی باید تجارت شود) نیز بودند. افزون بر این، آنها امکانات در دسترس روستاهایی که با شهرک‌هایی جز شهرک خود تجارت داشتند را نیز محدود می‌کردند. نتیجه همان چیزی است که داب نوعی «استعمارگری شهری» می‌خواند. [ ۱۹۵ ] در گذر زمان، این سازوکارها موجب تغییر شرایط تجارت (۳۵۸) به

نفع شهرنشینان و در نتیجه به نفع طبقات سوداگر شهری و بر ضد هردو طبقه زمین‌دار

و دهقان شد.

اما سود این تجارت، با آنکه مهم بود، در قیاس با آنچه می‌شد با تجارت دوربرد به‌ویژه تجارت استعماری یا نیمه‌استعماری به دست آورد کم بود. هانری سه (۳۵۹)،

حاشیه سود (۳۶۰) تجارت استعماری اولیه را بسیار بالا برآورد می‌کند: «گاه از

معاملاتی که دست‌کمی از دزدی دریایی نداشتند بیش از ۲۰۰ یا ۳۰۰٪ سود به‌دست

می‌آمد.» [ ۱۹۶ ] درواقع این نسبت سود بالا دو وجه جداگانه داشت. یکی وضعیت

«انحصار خرید (۳۶۱)» در منطقه مستعمره بود، یعنی انحصار در «خرید» زمین و نیروی

کار. این وضعیت، همان‌گونه که دیدیم، چه در آمریکای اسپانیا و چه در اروپای

خاوری، با استفاده از نیروی قانون برقرار شده بود. جنبه دوم، نبود مؤثر رقابت در

منطقه فروش فراورده‌های اساسی، یعنی اروپای باختری بود. این نبود رقابت، تا حدی

پیامد فقدان توسعه فناوریانه و تا حدی، پیوندهای عمودی در خرید و فروش بود.

بی‌گمان فنون تراکنش تجاری، در اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم،

پیشرفت‌های بسیار مهمی کرده بود: بانکداری مبتنی بر سپرده، برات، دلال‌ها، شعب

سازمان‌های تجاری مرکزی. شانو برآورد می‌کند که این فنون، سرمایه‌داری تجاری را

قادر به افزایش «شاید ده‌چندان» توانایی خود در به‌جیب‌زدن مازاد کرد و بدین‌سان

توانست «در رابطه‌ای تنگاتنگ با دولت، کشتی، انسان و وسایل موردنیاز برای

پویشگری و سپس استثمار فضای جدید» را به دست آورد. [ ۱۹۷ ] با این همه،

مجموع این نوآوری‌های بازرگانی، برای اینکه تاجران دوربرد بتوانند بدون سرمایه‌ای

قابل‌توجه و مساعدت دولت وارد بازار جهانی شوند کافی نبود. ازاین‌رو، بسیاری

نتوانستند وارد شوند، و آنان که پیشتر در این بازار حضور داشتند، زیاد مایل به



تغییر این وضعیت نبودند. [ ۱۹۸ ]

اما پیوندهای عمودی حائز اهمیت بیشتری بودند. منابع سرمایه محدود بود. به یاد بیاوریم که حتی دستگاه‌های دولتی نیز گرفتار استقراض بودند. برای نمونه، سود کشتستان‌های نیشکر پرتغالی استوار بر نیروی کار برده، صرفاً به پرتغالی‌هایی که مستقیماً در آن مشارکت داشتند تعلق نمی‌گرفت بلکه به افرادی در اقتصادهای «پیشرفته» تر اروپا، که هم سرمایه ابتدایی و هم مجرای خروج صنعتی را تأمین می‌کردند نیز تعلق می‌گرفت. [ ۱۹۹ ] مسئله صرفاً این نبود که اروپای شمال باختری توانست کارخانه‌ها را شکل دهد، بلکه این بود که پیوندهای تجاری عمودی آنها موجب یک وابستگی مالی می‌شد. درواقع، سخن‌گفتن از یک نظام بین‌المللی کار برای پرداخت بدهی (۳۶۲) گزافه نخواهد بود، نظامی که نخست در اواخر سده‌های میانه توسط سوداگران هانز بر ضد ماهیگیران و شکارگران خز نروژی و سپس‌تر توسط سوداگران ژرمن شهرهایی چون ریگا (۳۶۳)، ریوال (۳۶۴) و گدانسک (۳۶۵) بر ضد پس‌کرانه‌های اروپای خاوری شکل گرفت. این شگرد در جاهای دیگر نیز شناخته‌شده بود، چنانکه سوداگران تولوز (۳۶۶)، جنوایی‌ها در شبه‌جزیره ایبری و در بخش‌هایی از تجارت پشم انگلستان و اسپانیا از آن استفاده می‌کردند. روش چه بود؟ بسیار ساده: این روش شامل پیش‌خرید کالاها می‌شد یعنی پیش‌خرید فراورده‌هایی که در آینده تحویل داده می‌شدند. این کار جلوی فروش فراورده‌ها در یک بازار آزاد را می‌گرفت. به سوداگران و نه تولیدکنندگان، اجازه می‌داد تا بهترین زمان مناسب برای بازفروش کالاها در بازار جهانی را تعیین کنند. و از آنجا که پول قرض‌داده‌شده اغلب تا زمان تحویل کالاها خرج می‌شد، تولیدکننده، در صورتی‌که

ولخرج نبود، همواره وسوسه می‌شد تا این ترتیبات را ادامه دهد. این نظام، از آنجا که به لحاظ نظری ممنوعیت قانونی داشت، تنها می‌توانست توسط سوداگرانی اعمال شود که وسایل و نفوذ موردنیاز برای انجام این کار را در اختیار داشتند، یعنی «سوداگران خارجی یا سوداگران ثروتمندی که به آسانی به بازارهای خارجی دسترسی داشتند.» [ ۲۰۱ ] این سوداگران از این راه توانستند سود انقلاب قیمت‌ها را به جیب زده و آن را دوچندان سازند. اینکه این نظام از چه جهت دربرگیرنده شبکه‌ای عمودی از بهره‌کشی و ایجاد سود بود را مالوویست، با ذکر نمونه لهستان، به روشنی شرح داده است:

در سده شانزدهم و آغاز سده هفدهم، سوداگران گدانسک، که کمتر به تجارت دریا توجه می‌کردند، آغاز به اعمال نفوذی فزاینده بر کشاورزی تمامی بخش‌های لهستان کردند. مقارن پایان سده شانزدهم که شرایط برای صدور غله بسیار مساعد بود، نمایندگان سوداگران گدانسک پیوسته در بازارهای شهرک‌ها و دهکده‌های لهستان، که غله را در آنجا به فروش می‌رساندند، دیده می‌شدند.... [در] سده هفدهم، سوداگران ثروتمند گدانسک، همچون سوداگران ریگا، نه تنها به بلندپایگان فروپایه‌تر بلکه حتی به والاتباران ثروتمند لهستان و لیتوانی نیز پیش‌پرداخت می‌دادند.... این شکوفایی عظیم تجارت گدانسک در پس‌کرانه‌های گسترده آن را می‌توان با افزایش بی‌اندازه ثروت سوداگران گدانسک در دوران انقلاب قیمت‌ها توضیح داد.... سوداگران گدانسک از هلندی‌ها پیش‌پرداخت دریافت می‌کردند و... هلندی‌ها گاه به همین منظور مبالغ خاصی را از سوداگران آنتورپ (۳۶۷) جمع‌آوری می‌کردند. [ ۲۰۲ ]



این نظام بین‌المللی کار برای پرداخت بدهی، کادری از سوداگران بین‌المللی را قادر به کنارگذاشتن (و بدین‌سان سرانجام نابودکردن) طبقات سوداگر بومی اروپای خاوری (و تا حدی، اروپای جنوبی) و ورود به پیوندهای مستقیم با موجر- کارسالارانی (ازجمله والاتباران) کرد که اساساً کشاورزان سرمایه‌داری بودند که کالا تولید کرده و نظارت بر آن را تا زمانی که کالا به نخستین بندر بزرگ می‌رسید حفظ می‌کردند، سپس این کالاها به دست سوداگرانی با ملیت اروپای باختری (یا شمال ایتالیا) [ ۲۰۳ ] می‌افتاد که خود با یک طبقه مالی روبه‌رشد متمرکز بر چند شهر کار می‌کردند.

اینکه سوداگران بین‌المللی در اقتصاد جهانی اروپا، تا حد زیادی، از ملیت‌های خاصی بودند، در مورد «صنعت‌داران» نیز صادق است؟ رابطه این دو گروه چه بود؟ تولید صنعتی پیشتر در سده‌های میانه وجود داشت اما پراکنده، کوچک‌مقیاس و عمدتاً مخصوص بازار تجمعات بود. تنها با ظهور یک نظام سرمایه‌دارانه در چارچوب یک اقتصاد جهانی بود که کارسالاران صنعتی توانستند مجال بروز پیدا کنند. [ ۲۰۴ ] درست در نواحی تخصصی‌شدن بیشتر کشاورزی بود که، نه‌تنها در دوران گسترش بلکه در دوران انقباض نیز رانشی به‌سوی صنعتی‌شدن وجود داشت. ماریان مالوویست از اقتران رشد صنعت پارچه و بحران کشاورزی سده چهاردهم و پانزدهم در این نواحی سخن به‌میان می‌آورد. [ ۲۰۵ ] جوآن ترسک (۳۶۸) اشاره می‌کند که چگونه رانش روستا، یعنی نیاز به یافتن امکانات شغلی جایگزین برای نیروی کار روستایی رانده‌شده، در انگلستان سده شانزدهم ادامه یافت. [ ۲۰۶ ]

اما، این فشار روستا در «پیشرفته‌ترین ناحیه‌ها وجود نداشت؛ زیرا، این واقعیت

که بسیاری از این صنایع در آن زمان در مناطق روستایی واقع بودند، پیامدِ نه‌تنها جستجوی روستاییان برای اشتغال بلکه راندن روستاییان از شهر نیز بود. بسیاری از مراکز صنعت نساجی میان‌سده‌ای در فلاندر و شمال ایتالیا سرمایه خود را صرف تولید کالای تجملی کرده بودند و قادر یا مایل به جابجایی به بازار جدیدی که نخست با بحران پولی سده چهاردهم و پانزدهم ضرورت یافت و سپس با پیدایش یک اقتصاد جهانی در سده شانزدهم سودآور شد نبودند. این کارسالاران، در این مورد، توجهی به مرزها نداشتند. [ ۲۰۷ ] یک حرکت مهم و کلیدی از این‌گونه، گریز سرمایه‌داران فلاندری به انگلستان بود. آنچه بایستی به خاطر سپرد این است که در این مرحله همه صنایع، پایه سستی داشتند. آنها برمی‌آمدند و فرومی‌افتادند. آنها همچون بی‌خانمانان در جستجوی پناهگاه بودند: «آنها به یک‌هزار آتش کم‌سو می‌مانستند که هم‌زمان در دشت پهناوری از علف‌های خشک، افروخته شده‌اند.» [ ۲۰۸ ] روشن است که مراکز پیشرفته قدیمی، کنترل‌کنندگان تجارت بین‌المللی، لزوماً مراکز ابتکار و تهور نبودند. به نظر می‌رسد این مهر تأییدی باشد بر باور هانری پیرن به بی‌دوامی کارسالاران سرمایه‌دار. [ ۲۰۹ ]

پس باید در استفاده از اصطلاحاتمان احتیاط پیشه کنیم. طبقات بورژوا و فئودال را، در تبیینی که برای توضیح تغییر اجتماعی از مقوله طبقه استفاده می‌کند، نباید چنانکه معمول است به معنای «سوداگران» و «زمین‌داران» تعبیر کرد. طی دوره طولانی پیدایش اقتصاد جهانی اروپا، در کشورهای کانون این اقتصاد جهانی، سوداگران و زمین‌دارانی بودند که از حفظ آن اشکال تولید هم‌پیوند با «فئودالیسم» کسب سود می‌کردند، یعنی اشکال تولیدی که در آنها نیروی کار دهقانی به شکلی



نظام‌مند و قانونی مجبور بود بخش اعظم تولید خود را تسلیم زمین‌دار کند (برای نمونه، بیگاری، اجاره‌های فئودالی و غیره). و سوداگران و زمین‌دارانی نیز بودند که از ظهور اشکال جدید تولید صنعتی استوار بر نیروی کار قراردادی کسب سود می‌کردند. در سده شانزدهم، این تقسیم‌بندی اغلب در نگاه اول با سوداگران و زمین‌داران بزرگ و خرده‌پا متناظر بود. سوداگران بزرگ و زمین‌داران بزرگ، بیشتر از نظام فئودالی قدیم سود می‌بردند؛ سوداگران و زمین‌داران خرده‌پا (ی میان‌اندازه؟ نوخاسته؟) از اشکال سرمایه‌دارانه جدید سود می‌بردند. اما دوگانگی بزرگ و خرده‌پا را باید با احتیاط و باریک‌نگری به‌کار گرفت و آن را تنها در این مقطع از دوران تاریخی نگریست. البته به‌لحاظ نظری، این دوگانگی بسیار روشن‌گر است. اشکال جدید سازمان اجتماعی معمولاً برای کسانی که با نظام موجود سازگار هستند، نسبت به کسانی که پرتکاپو و جاه‌طلب‌اند اما هنوز به جایی نرسیده‌اند، جذبۀ کمتری دارد. این دوگانگی اما، به دلیل ملاحظات دیگر، از نظر تجربی پیچیده است.

این طبقۀ جدید «صنعت‌داران»، از هر خاستگاهی که بودند، برخی از مرتبۀ اجتماعی کشاورزان خرده‌مالک بوده و برخی دوباره به کسوت سوداگران درآمدۀ و به چیزی سرسپرده بودند که ویلار سرشت‌نشان ذاتی یک اقتصاد مدرن می‌نامد: «کسب سودهای میان‌اندازه در بازارهای بسیار بزرگ‌تر: فروش هرچه بیشتر از نظر مقدار، حال آنکه درآمد کمتر به ازای هر واحد. [ ۲۱۰ ] بخشی از سود از پس‌افتادگی دستمزدها به‌دست آمد. [ ۲۱۱ ] بخشی سودهای بادآورد بود. بخشی نرخ‌های بهره واقعی پایین بود. بخشی سودهایی بود که به دلیل استهلاک محاسبه‌نشده ابزار تولید، در اثر گذشت زمان به دست آمده بود. [ ۲۱۲ ] اما سود وجود داشت. و مقدار

سود نه‌تنها برای این طبقه پایه سیاسی فراهم آورد؛ بلکه تأثیر بی‌واسطه‌ای نیز بر کل اقتصاد داشت. این تأثیر از بسیاری جهات احساس می‌شد: به‌عنوان محرکی برای تولید مواد خام و بسیج نیروی انسانی، به‌عنوان شیوه‌ای برای تأمین تقاضای روبه‌رشدی که بدل به یک تقاضای انبوه شد. اما افزون بر این، صنعت را قادر به ایجاد صرفه‌جویی‌های خارجی(۳۶۹) بسیاری ساخت: جاده‌ها، ابزارهای کنترل سیل، بنادر.

[ ۲۱۳ ]

این نیز روشن است که سده شانزدهم تغییر مکان قابل‌توجه صنعت نساجی را به‌خود دید. طی اواخر سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم، این صنایع در مراکز «قدیمی» گسترش یافتند: شمال ایتالیا، جنوب آلمان، لورن(۳۷۰)، فرانسه - کنته(۳۷۱)، هلند اسپانیا و در انگلستان تنها در جنوب باختری و تنها در پارچه پشمی. سپس، بیشتر در انگلستان و شمال هلند، مراکز جدیدی برخاستند یعنی در کشورهای که، طبق مشاهده نف، «در آغاز سده شانزدهم از نظر صنعتی عقب‌مانده بودند...». [ ۲۱۴ ] مقصود ما در این فصل ارائه دلایل پیدایش یک چارچوب اقتصادی جدید برای کنش-اقتصاد جهانی اروپای استوار بر روش‌های سرمایه‌دارانه- در سده شانزدهم بود. این چارچوب شامل تقسیم‌کار تولیدی‌ای می‌شد که آن را تنها می‌توان با در نظر گرفتن اقتصاد جهانی به‌مثابه کل به‌درستی درک کرد. ظهور بخش صنعت مهم بود اما آنچه این امر را امکان‌پذیر ساخت، دگرگونی فعالیت کشاورزی از اشکال فئودالی به سرمایه‌دارانه بود. همه این «اشکال» سرمایه‌دارانه بر کار «آزاد» استوار نبودند- تنها در کانون اقتصاد چنین بود. اما انگیزه‌های موجد و کارگر در بخش غیر «آزاد» به همان اندازه سرمایه‌دارانه بود که در کانون.



نبایستی این درون‌مایه را بدون بررسی اعتراضاتی که به این تحلیل وارد آمده رها کنیم. ارنستو لاکلاؤ (۳۷۲) از آندره گوندر فرانک که استدلال کرده «آمریکای اسپانیای سده شانزدهم دارای یک اقتصاد سرمایه‌دارانه بود» انتقاد کرده است. او استدلال می‌کند که این هم نادرست و هم غیر مارکسیستی است. بی‌آنکه خود را درگیر بحثی طولانی بر سر تفاسیر مارکسی کنیم، بگذارید ساده بگویم که فکر می‌کنم رأی لاکلاؤ، از نظر نص استدلال‌های مارکس، درست ولیکن از نظر روح آن نادرست است. کوتاه اینکه، استدلال اصلی لاکلاؤ این است که تعریف فرانک از سرمایه‌داری به‌عنوان تولید برای سود برای بازاری که سود در آن به تولیدکننده مستقیم تعلق نمی‌گیرد و فئودالیسم به‌عنوان یک اقتصاد معیشتی بسته، هردو به‌لحاظ مفهومی نادرست است. او استدلال می‌کند که تعریف فرانک، با از قلم‌انداختن «روابط تولید» (یعنی اساساً اینکه کار «آزاد» است یا نه)، نه‌تنها آمریکای اسپانیای سده شانزدهم، بلکه «بردگان لاتیفوندیوم‌های رومی یا سرف اروپای میان‌سده‌ای را، دست‌کم در مواردی- به دیگر سخن، در بیشتر مواردی- که ارباب بخشی [تأکید از ماست] از مازاد اقتصادی به‌دست‌آمده از سرف را به فروش می‌رساند» در برمی‌گیرد.

[ ۲۱۵ ] او آنگاه اظهار می‌کند که اگر رأی فرانک درست باشد، «مجبوریم نتیجه بگیریم که انگلستان دوران الیزابت یا فرانسه عصر نوزایی کاملاً آماده سوسیالیسم بودند....» [ ۲۱۶ ] او در پایان می‌گوید نه‌تنها فئودالیسم با سرمایه‌داری سازگار نبود، بلکه گسترش بازار خارجی در آمریکای اسپانیا موجب «تشدید و تحکیم [فئودالیسم]» شد. [ ۲۱۷ ]

اما لاکلاؤ مسئله اصلی را لاپوشانی می‌کند. نخست اینکه، میان سرف سده‌های

میانه و برده یا کارگر مشغول بر انکومیاندا در آمریکای اسپانیای سده شانزدهم یا یک «سرف» در لهستان از سه جهت تفاوت وجود داشت: تفاوت میان اختصاص «بخشی» از مازاد به یک بازار و اختصاص «بخش اعظم مازاد»؛ تفاوت میان تولید برای یک بازار محلی و یک بازار جهانی؛ تفاوت میان طبقات بهره‌کش مصرف‌کننده سود، و طبقات خواهان بیشینه‌سازی سود و تا حدی سرمایه‌گذاری دوباره آن. اما درباره استنباط لاکلائو پیرامون انگلستان دوران الیزابت، باید گفت که پوچ و جدلی است. اینکه مشارکت در یک بازار جهانی سرمایه‌دارانه موجب تشدید فئودالیسم می‌شود، دقیقاً درست است، اما تشدید نوع جدیدی از «فئودالیسم».

نکته این است که «روابط تولیدی» که یک نظام را تعریف می‌کنند، «روابط تولید» کل نظام هستند و نظام در این مقطع زمانی، اقتصاد جهانی اروپاست. کار آزاد درواقع یک ویژگی تعریفگر سرمایه‌داری است، اما نه کار آزاد در تمامی بنگاه‌های تولیدی. کار آزاد، شکلی از نظارت بر نیروی کار است که در کشورهای کانون برای کار مهارتی استفاده می‌شود، حال آنکه برای کار کمترمهارتی در نواحی پیرامون از کار اجباری بهره گرفته می‌شود. این ترکیب ذات سرمایه‌داری است. هنگامی که کار در همه‌جا آزاد باشد، سوسیالیسم خواهیم داشت.

اما سرمایه‌داری نمی‌تواند در چارچوب یک امپراتوری جهانی شکوفا شود. این دلیلی است بر اینکه چرا سرمایه‌داری هرگز در رم ظاهر نشد. کسب مزایای مختلفی که سوداگران در اقتصاد جهانی نوپدید داشتند، از نظر سیاسی آسان‌تر از وقتی بود که این مزایا را در چارچوب دولت واحدی تعقیب می‌کردند که فرمانروایانش مجبور به پاسخگویی به منافع و فشارهای بی‌شمار می‌بودند. [ ۲۱۸ ] این است دلیل اینکه چرا



راز سرمایه‌داری در استقرار تقسیم‌کار، نه در چارچوب یک دولت ملی واحد، بلکه در چارچوب یک اقتصاد جهانی نهفته بود که یک امپراتوری نبود. ک. بریل(۳۷۳) اشاره می‌کند که در کشورهای توسعه‌نیافته در سده بیستم «تجارت بین‌المللی اغلب بسیار ارزان‌تر و آسان‌تر از تجارت داخلی است و... تخصیص‌شدن میان کشورها اغلب بسیار آسان‌تر و زودتر از تخصیص‌شدن میان مناطق درون یک کشور انجام می‌گیرد.» [ ۲۱۹ ] این در مورد اروپای سده شانزدهم نیز صادق بود. می‌کوشیم در این کتاب نشان دهیم که این امر چگونه و چرا به انجام رسید.

کوتاه اینکه، دستاوردهای اقتصادی سده شانزدهم چه بودند و باید آنها را چگونه تبیین کنیم؟ این سده، به‌استثنای باب‌شدن زغال‌سنگ به‌عنوان سوخت در انگلستان و شمال فرانسه، عصر پیشرفت‌های عظیم فناوریانه نبود. ا. روپرت هال(۳۷۴) صنعت و کشاورزی، هردو را «در واپسین مراحل رشته‌ای از تغییرات هم فناوریانه و هم سازمانی» می‌داند که در سده چهاردهم با «بحران» آغاز شده بود. اما او اشاره می‌کند که در سده شانزدهم بود که «اشاعه فنون از کانون به پیرامون تمدن اروپا» اتفاق افتاد. [ ۲۲۰ ]

چهار نکته در مورد سده شانزدهم شایان توجه است. اروپا به درون آمریکاهای گسترش یافت. این ممکن است فی‌نفسه تعیین‌کننده نبوده باشد اما حائز اهمیت بود. [ ۲۲۱ ] واقعیت سرنوشت‌ساز در مورد گسترش را برودل فراچنگ آورده است: «طلا و نقره جهان نو، اروپا را قادر ساخت تا بیش از آنچه دارد بخورد و فراتر از اندوخته‌هایش سرمایه‌گذاری کند.» [ ۲۲۲ ]

اروپا توانست از طریق انقلاب قیمت‌ها و پس‌افتادگی دستمزدها فراتر از

اندوخته‌هایش سرمایه‌گذاری کرده و آنها را افزایش دهد. چه افزایش شمش موجب افزایش تولید شده باشد و چه نشده باشد، و هر اندازه هم که افزایش جمعیت علت یا پیامد تولید بوده باشد، شمش فی‌نفسه «یک کالا بود و گسترش عمومی تجارت، علت اصلی «رونق» سده‌ شانزدهم بود، رونقی که نه بازی و نه سراب و نه توهم پولی بود.» [ ۲۲۳ ]

تغییر شایان توجه سوم الگوی کار روستا بود- ظهور کار اجباری برای محصول نقدی در پیرامون و کشاورز خرده‌مالک در کانون. ممکن است تاکاهاشی هنگامی که کشاورز خرده‌مالک را «سرمنشأ» [ ۲۲۴ ] مرگ فئودالیسم می‌نامد اغراق کرده باشد اما محل تردید است که بدون کشاورز خرده‌مالک بتوان یک نظام سرمایه‌داری داشت. لکن کار اجباری برای محصول نقدی نیز ضروری است.

ژان نره(۳۷۵)، داب را به دلیل تأکید انحصاری بر دسترس‌پذیری نیروی کار پرولتاریا در تبیین ظهور سرمایه‌داری موردحمله قرار می‌دهد. او می‌گوید باید این عامل را در کنار حرکات دیرپای قیمت قرار داد. [ ۲۲۵ ] از سوی دیگر، برودل و اسپونر در مورد اشتباه‌گرفتن نوسانات تصادفی (انقلاب قیمت‌ها) با تغییرات ساختاری هشدار می‌دهند. [ ۲۲۶ ] آنچه روشن است این است که در سده‌ شانزدهم، یک «عصر سرمایه‌دارانه» [ ۲۲۷ ] آغاز شد و شکل یک اقتصاد جهانی را به‌خود گرفت. بی‌گمان، «شکنندگی این نخستین وحدت جهان» [ ۲۲۸ ] یک متغیر تبیینی حیاتی در فرگشت سیاسی است. اما واقعیت این است که این وحدت دوام آورد و در سده‌ هفدهم و هجدهم در پی استحکام برآمد.

یکی از ویژگی‌های اصلی اقتصاد جهانی اروپای سده‌ شانزدهم این است که این



پرسش که چه کسی بر چه کسی مسلط است، هیچ پاسخ ساده‌ای ندارد. می‌شد دلایل خوبی آورد که کشورهای زمین‌پست، لهستان را از طریق گدانسک استثمار می‌کنند و یقیناً اسپانیا از تصرفات آمریکایی خود بهره می‌کشد. کانون بر پیرامون سلطه داشت. اما کانون بسیار بزرگ بود. آیا سوداگران و بانکداران جنوایی از اسپانیا بهره می‌گرفتند یا امپریالیسم (۳۷۶) اسپانیا بخش‌هایی از ایتالیا را فروخورد؟ آیا فلورانس بر لیون مسلط بود یا فرانسه بر لمباردی یا هردو؟ چگونه باید پیوندهای حقیقی میان آنتورپ (آمستردام بعدی) و انگلستان را توصیف کرد؟ توجه داشته باشید که در همه این موارد، ما از یک‌سو با یک دولت‌شهر سوداگر و از سوی دیگر با یک دولت ملت بزرگ‌تر سروکار داریم.

اگر می‌خواهیم از پیچیدگی این تصویر بکاهیم، بایستی وجه سیاسی را بررسی کنیم، یعنی گروه‌های مختلف چگونه از ساختارهای دولتی برای حفظ و پیشبرد منافع خود بهره می‌گیرند. اینک بدین پرسمان است که روی می‌آوریم.

۱. Fernand Braudel, "Qu'est-ce que le XVI<sup>e</sup> siècle?," Annales E.S.C., VIII, ۱, janv.-mars ۱۹۵۳, ۷۳.

ب. ه. اسلیشر فن بات، برحسب سطح قیمت غله، دوره‌های ۱۴۵۰-۱۵۵۰ و ۱۵۵۰-۱۶۵۰ را از هم متمایز می‌کند: «اندکی فزاینده» و «به‌شدت فزاینده». Agrarian History, p. ۱۱۳.

۲. Fernand Braudel, "European Expansion and Capitalism: ۱۴۵۰-۱۶۵۰" in Chapters in Western Civilization, I, ۳rd ed. (New York: Columbia Univ. Press, ۱۹۶۱), ۲۶۰.

۳. برای بحثی در مورد ماهیت و گستره منطقه مدیترانه مسیحی بنگرید به:

Jaime Vicens Vives, An Economic History of Spain (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, ۱۹۶۱), ۲۶۰.

۴. Chaunu, Séville, VIII (۱), p. ۱۴۸.



۵. Pierre Chaunu, "Réflexions sur le tournant des années ۱۶۳۰-۱۶۵۰," *Caters d'histoire*, XII, ۳, ۱۹۶۷, ۲۵۷.

۶. Eugen A. Kosminsky, *Past & Present*, No. ۱, p. ۱۸; B. H. Slicher Van Bath, *Britain and the Netherlands*, p. ۱۵۰.

۷. بنگرید به:

Pierre Chaunu, *Séville et l'Atlantique (۱۵۰۴-۱۶۵۰)*, XIII, (۲): *La Conjoncture (۱۵۰۴- ۱۵۹۲)*(Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۵۹), ۱۴-۲۵.

خورخه نادال شک دارد که بتوان از حجم تجارتی که از سویا عبور می‌کرد، گزاره‌هایی را پیرامون قیمت‌های اسپانیا استنتاج کرد زیرا هیچ راهی برای تعیین اینکه چه اندازه از این حجم متعلق به ترانزیت است وجود ندارد.

«سرانجام، بر این باورم که شانو با یکی‌گرفتن منحنی حجم با منحنی قیمت‌ها به همان خطایی دچار شده است که همیلتون در یکی‌گرفتن محموله‌های فلزات گران‌بها با قیمت‌ها. در هردو مورد، پدیده‌ای در اصل اسپانیایی-حرکت قیمت اقلام مصرفی- با کالاهای دیگری مقایسه می‌شود که تنها به‌صورت غیرمستقیم با اقتصاد آن کشور در رابطه هستند (کالاهایی که تا حد زیادی منشأ خارجی دارند، یعنی محموله‌های نقره برای حمل با کشتی به خارج از کشور).»

"La revolución de los precios españoles en el siglo XVI: estado actual de la

cuestion," Hispania, revista espanola de historia, XIX, No. ۷۷, oct.-dic. ۱۹۵۹, ۵۱۹-۵۲۰, fn. ۵۵.

۸. Chaunu, Séville, VIII (۲), p. ۱۹.

۹. «کمابیش می‌توان گفت که در ۱۶۰۰، تغییر در منحنی در اسپانیا، ایتالیا و جنوب فرانسه آغازیدن گرفت. این تغییر در سرزمین‌های شمالی در سال ۱۶۵۰ اتفاق افتاد، به‌ویژه در کشورهای زمین‌پست، جایی که آمستردام قرار بود سلطه خود را بر صحنه جهان اعلام بدارد.» Braudel, in Chapters, I, p. ۲۶۳.

۱۰. Chaunu, L'expansion européenne, p. ۳۴۳.

۱۱. «در پایان سده پانزدهم، سه اروپا دارای نرخ قیمت نسبی ۱۰۰، ۷۷ و ۱۶ بودند؛ در پایان سده شانزدهم، این نرخ به ۱۰۰، ۷۶ و ۲۵ تغییر یافت. حرکت به سوی بسته‌شدن این شکاف آغاز شده بود اما تنها بر سرزمین‌های حاشیه‌ای اروپا تأثیر گذاشت. فاصله میان مدیترانه و اروپای میانه در سراسر سده به همان شکل باقی ماند [همان، ص. ۳۴۳].»

اما، همان‌گونه که برودل اشاره می‌کند، شکاف قیمت نواحی پیرامونی‌تر که کاملاً بزرگ باقی ماند: «هرچه میزان درخودفرورفتگی این اقتصادهای کهن بیشتر باشد، طلا و نقره نیز، زمانی که وارد شوند، بهای بیشتری خواهند داشت. یک ونیزی در سال ۱۵۵۸ می‌نویسد که زندگی در ساردنی پنج برابر ارزان‌تر از ایتالیاست، به‌ویژه برای



کسی که جیب پرپولی داشته باشد.» La Méditerranée, I, p.۳۵۲.

۱۲. Henryk Samsonowicz, "Salaires et services dans les finances citadines de la Prusse au XVe siècle et dans la première moitié du XVIe siècle," Third International Conference of Economic History, Munich, ۱۹۶۵ (Paris: Mouton, ۱۹۶۸), ۵۵۰.

۱۳. Earl J. Hamilton, "American Treasure and Andalusian Prices, ۱۵۰۳-۱۶۶۰," Journal of Economic and Business History, I, ۱, Nov. ۱۹۲۸, ۳۴-۳۵.

برای کتابنامه‌ای که حاوی همه ارقام عمده این نوشته است بنگرید به:

Braudel and Spooner, in (Cambridge Economic History of Europe, IV, pp. ۶۰۵-۶۱۵.

۱۴. Earl J. Hamilton, "The History of Prices Before ۱۷۵۰," in International Congress of Historical Sciences, Stockholm, ۱۹۶۰. Rapports: I. Méthodologie, histoire des universités, histoire des prix avant ۱۷۵۰ (Goteborg: Almqvist & Wiksell, ۱۹۶۰), ۱۵۶.

۱۵. همان، ص. ۱۵۷. تأکید از ماست.

۱۶. Docent Ingrid Hammarstrom, "The 'Price Revolution' of the: Sixteenth

Century: Some Swedish Evidence," *Scandinavian Economic History Review*,  
V, 1, 1957, 131.

۱۷. Y. S. Brenner, "The Inflation of Prices in Sixteenth-Century England,"  
*Economic History Review*, 2nd, ser., XIV, 2, 1961, 231.

ه. ا. میسکیمین ضمن اظهارنظر در مورد مقاله برنر می‌گوید: «حتی فراتر از این  
رفته و تأکید می‌کنم که توزیع جمعیت و نسبت آن به یک منبع ارضی ثابت، رابطه  
زیادی با تمایل یک کشور به حفظ طلا و نقره‌ای که از مرزهایش می‌گذرند دارد، زیرا  
هرچه فشار جمعیتی بیشتری بر اراضی تولیدکننده مواد خوراکی وجود داشت، نسبت  
بیشتری از منابع پولی آن کشور صرف تولید داخلی محصولات کشاورزی می‌شد.»  
۱۸. Y. S. Brenner, *Economic History Review*, XIV, p. 229.

فرنان برودل به نکته یکسانی اشاره می‌کند: «[اگر] معادن جهان نو، عامل اثرگذاری  
هستند، بدین خاطر است که اروپا ابزار بهره‌گرفتن از [فراورده‌هایشان] را دارد.» La  
Méditerranée, II, p. 27. ر. س. لوپز و ه. ا. میسکیمین اما، تأکید می‌کنند که  
رشد اقتصادی از حدود ۱۴۶۵ تا «جنبش دین‌پیرایی»، یک روند «بهبود آهسته» بود.  
بدین‌سان افزایش سریع قیمت‌ها از ۱۵۲۰ به بعد، با استدلال‌های همیلتون همخوانی  
دارد. "The Economic Depression of the Renaissance," *Economic History*

*Review*, 2nd ser., XIV, 3, 1962, 417.



برودل و اسپونر نیز. ۲۳۸-۳۳۹. Brenner, *Economic History Review*, pp. ۲۳۸-۳۳۹.

استدلال می‌کنند که سرعت گردش پول افزایش یافت: «این افزایش [سرعت گردش پول]، این افزایش هزینه زندگی، قابل‌توجه‌ترین جنبه عصر نوزایی یا بهتر است بگوییم، سده شانزدهم، در قیاس با دوران‌های پیشین است... اما این یکی ابعاد متفاوتی داشت.... در اروپا جهش قدرتمند «رشد» [اتفاق افتاد].... اما این «رشد» کل جهان را تا مرزهای ممکن و ناممکن یا به دیگر سخن، تا لبه پرتگاه پیش‌راند.

"Les metaux monetaires et L'économie du XXe siècle," in *Relazioni del X Congresso Internazionale de Scienze Storiche, IV: Storia moderna* (Firenze: Sansoni, ۱۹۵۵), ۲۴۵-۲۴۶.

۲۰. Nadal, *Hispania*, XIX.p. ۵۱۷.

۲۱. Miskimin, *Journal of Economic History*, XXXI, p. ۱۸۳.

۲۲. W. C. Robinson, "Money, Population and Economic Change in Late Medieval Europe, *Economic History Review*, ۲nd ser., XII, ۱, ۱۹۵۹, ۶۷.

۲۳. بنگرید به:

M. M. Postan. "Note." *Economic History Review*, ۲nd. ser., XII, ۱, ۱۹۵۹, ۷۸-۷۹.

۲۴. Miskimin, *Journal of Economic History*, XXXI, p. ۱۷۷.

۲۵. Charles Verlinden et al., "Mouvements des prix et des salaires en Belgique au XVI<sup>e</sup> siècle," *Annales K.S.C.*, X, ۲, avr.-juin, ۱۹۵۵, ۱۹۸.

۲۶. Joseph A. Schumpeter, *Business Cycles I* (New York: McGraw-Hill, ۱۹۳۹), ۲۳۱-۲۳۲.

۲۷. همان، ج. ۱، ص. ۲۳۳، پانوشته ۱.

۲۸. Miskimin, *Journal of Economic History*, XXXI، راه‌های محتمل برای بررسی این مسئله را نشان می‌دهد: «در بررسی ساختار صنعت و تغییرات فرایندهای تولید در طول سده شانزدهم جنگ‌زده، می‌توانستیم بپرسیم که پول فراوان‌تر و احتمالاً ارزان‌تر چه نقشی بازی کرد. آیا انباشت سرمایه خصوصی صنعتی، زمانی که حکومت‌ها می‌توانستند نیازهای خود را با نرخ بهره نسبتاً پایین‌تر، بدون رقابت با صنعت خصوصی، تضعیف سرمایه‌گذاری دوباره سودها و ایجاد یک طبقه افزونه‌گیر تأمین کنند، آسان‌تر شد؟ آیا هزینه‌های پایین‌تر سرمایه، به‌نوبه خود، اجازه (rentier) نداد که صناعی چون کشتی‌سازی هلند الوار و مواد خام بیشتری خریداری کند یا صنعت دباغی انگلستان، با گذاشتن پوست‌های بیشتر در حفره‌های دباغی، در اندازه نیروی کار صرفه‌جویی کرده و بدین‌سان بهره‌وری نیروی کار را بالا ببرد؟ شاید این تحلیل حاوی بینش‌های خوبی نسبت به علل موفقیت نسبی اقتصادی انگلستان و



کشورهای زمین پست و شکست نسبی اسپانیا و فرانسه می‌بود و در ضمن، اصطلاح «تورم سود» را از این وضع بدفهمی تحلیلی درآورده و به یک ابزار مفهومی بسیار سودمندتر بدل می‌کرد [ص. ۱۸۳].»

۲۹. آیا به یک معنای نسبی هم کاهش نیافت؟ رابینسون استدلال می‌کند که زمین به‌تازگی تسطیح شده، لزوماً حاشیه‌ای، به این معنا که تولید یا بارخیزی کمی داشته باشد، نیست. بنگرید به Economic History Review, p. ۶۸. پوستان پاسخ می‌دهد که نظریه هر چه باشد، واقعیت این است که سکونتگاه‌های جدید بیشتر بر «خاک نامرغوب» بنا می‌شدند.

Economic History Review, XII, p. ۸۱.

۳۰. «عاملی فرعی که ممکن است به افزایش قیمت غله [در سده شانزدهم] کمک کرده باشد، شمار فزاینده اسب [در اروپای باختری] بود. گسترش عظیم بازرگانی و صنعت و ترابری ملازم آن، که تا حد زیادی از اسب تشکیل می‌شد، به باربری و قدرت بیشتری نیاز داشت. اسب بیشتر به معنای تقاضای بیشتر برای علوفه بود. بدیهی است که زمین مورد استفاده برای کشت علوفه را دیگر نمی‌شد به کشت محصول برای تغذیه انسان‌ها اختصاص داد.» Slicher van Bath, Agrarian History, p. ۱۹۵.

۳۱. Josef Petran, "À propos de la formation des régions de la productivité spécialisée en Europe Centrale," in Deuxième Conférence Internationale d'Histoire Économique: Aix en-Provence, ۱۹۶۲, Vol II, Middle Âgés and Modern Times (Paris: Mouton, ۱۹۶۵), ۲۱۹-۲۲۰.

گاه گفته می‌شود غله بالتیک نمی‌توانسته این‌قدر مهم بوده باشد، چرا که معرف فقط درصد کوچکی از کل مصرف بود. دو پاسخ داده شده است. برای مناطق خاصی از اروپا، غله بالتیک یک منبع عمده بود. «اما این یک یا دو درصد [از کل مصرف اروپا] استثنائاً حائز اهمیت بود، هم به دلیل رفاهی که برای دریانوردانی چون هلندی‌ها به ارمغان آورد و هم بدین‌خاطر که نشانگر حاشیه بقا برای پایتخت‌هایی چون لیسبون بود.» Charles Tilly, "Food Supply and Public Order in Modern Europe," (mimeo, ۴۵) Pierre Jeannin, " Les comptes du Sund بنگرید به Europe," comme source pour la construction d'indices généraux de l'activité économique en Europe (XVIe-XVIIIe siècles)," *Revue historique*, CCXXXI, ۶۲, janv.-mars ۱۹۶۴, ژینین از ا. شولیرز نقل می‌کند که می‌گوید، بین سال‌های ۱۵۶۲-۱۵۶۹، غله بالتیک ۲۳٪ از مصرف هلند را تأمین می‌کرد.

پاسخ دوم این است که غله بالتیک، برای اقتصاد جهانی به‌مثابه کل، اندکی سرنوشت‌ساز بود: «دادوستد محلی و بین‌المللی غله بسان جدایی‌ناپذیری در هم بافته بودند. خطاست که کالایی چون غله را دارای اقتصاد دوگانه‌ای بپنداریم که بخش‌هایی جدا از هم دارد. اگر این استدلال صحیح باشد، پس عرضه غله بالتیک، به نسبت کل عرضه و تقاضا، حاشیه‌ای بود. از اینجا چنین برمی‌آید که تغییرات نسبتاً اندک در کل مقدار عرضه و /یا تقاضا شده که می‌تواند در آن بخش حاشیه‌ای که قرار بود غله بالتیک را مصرف کند، موجب تغییرات بزرگی شود.» Glamann, "European Trade, ۱۵۰۰-۱۷۰۰," *Fontana Economic History of Europe*, II, ۶, ۱۹۷۱, ۴۴



۳۲. «در سده شانزدهم، ورود فلزات گران بها نقدینگی را «حفظ کرده» و به کاهش

ارزش فلزات گران بها به جای نقدینگی می انجامد. فلزات گران بها موجب افزایش

قیمت نقره (prix-argent) شدند، نه افزایش قیمت واقعی.» Michel Morineau,

“D’Amsterdam à Séville; de quelle réalité l’histoire des prix est-elle le

.miroir?” Annales E.S.C. XXIII, 1, janv.-févr. ۱۹۶۸, ۱۹۵

روگریو رومانو خاطرنشان می سازد که بحران ها، بسته به اینکه ما افزایش قیمت را

برحسب قیمت های طلا و نقره محاسبه می کنیم یا برحسب پول محاسباتی، پدیدار و

ناپدید می شوند: «[نتایج پژوهش ها بر قیمت های سده شانزدهم] تا حد زیادی ثمره

تبدیل خودسرانه قیمت های واقعی، که در اصل با پول محاسباتی نشان داده می شوند،

به قیمت فلزات است: پس اینها نه قیمت واقعی، بلکه قیمت نقره و قیمت طلا

هستند و بی گمان نمود رخداد های نه تاریخ پول، بلکه تاریخ «فلزات» اند.... [اما در

مورد استدلال های پیرامون اینکه آیا در سده پانزدهم رکود وجود داشت یا نه]، علت

تفاسیر متضاد، تا حد زیادی، درست به سبب اشکال متفاوت منحنی های قیمت است.

اگر قیمت ها را برحسب نقره محاسبه کنیم، «بحران» سده پانزدهم وجود دارد؛ اگر

قیمت ها را برحسب پول محاسباتی محاسبه کنیم، «بحران» ناپدید می شود.» Tra XVI

e XVII secolo. Una crisi economica ۱۶۱۹-۱۶۲۲,” Rivista storica italiana, LXXIV,

.۳, sett. ۱۹۶۲, ۴۸۱-۴۸۲

۳۳. «[شمش آمریکا] بستری پدید آورد که قیمت ها دیگر نمی توانستند در جریان

مراحل طولانی رکود افت کنند. نقش آنها تشدید یا کاهش روندهای عمومی بود. این

بی‌تردید نقش مهمی بود اما نقشی که می‌توان آن را تنها از طریق سایر

روندها تبیین کرد و تنها از این طریق وجود خارجی داشت: برای نمونه، روندهای

سرمایه‌گذاری. اینها بازتاب‌های حقیقی [تغییر] هستند. نه می‌توان آنها را نادیده

گرفت و نه می‌توان به یک نقش فرعی منحصرشان کرد.» Carlo M. Cipolla, "La

prétendue 'révolution des prix' ", Annales E.S.C., X, ۴, oct.-déc. ۱۹۵۵, ۵۱۵.

۳۴. «بنابراین اگر دوره ۱۵۷۰-۱۶۲۰ را در کلیت آن در نظر بگیریم، دوره‌ای که

روی‌هم‌رفته تورمی دانسته می‌شود- تا حدی که تاریخ‌پژوهان آن را «انقلاب

قیمت‌ها» نامیده‌اند- با کاهش ناسازنمای نرخ بهره در جریان یک دوره تورمی روبه‌رو

می‌شویم.» Carlo M. Cipolla, "Note sulla storica del saggio d'interesse—

Corso, dividendi, e sconto dei dividendi del Banco di S. Giorgio del seeolo

.XVI," Eamomia internazionale-, V, ۲, magg. ۱۹۵۲, ۲۶۶.

۳۵. Karl Marx, Capital (New York: International Publishers, ۱۹۶۷) I, Ch. IV,

۱۴۶.

۳۶. Braudel in Chapters, I, p. ۲۸۶.

۳۷. Braudel and Spooner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p.

۴۴۹.

۳۸. پیرلوتیجی چوکا، در پایان مجموعه مقالات درازدامن خود درباره فرضیه



پس‌افتادگی دستمزد می‌گوید حل مسئله پس‌افتادگی دستمزد آسان‌تر از حل مسئله تبیین علل تورم در سده شانزدهم است. بنگرید به:

"L'ipotesi del 'ritardo' dei salari rispetto ai prezzi in periodi di inflazione: alcune considerazioni generali," *Bancaria*, XXV, ۵, maio ۱۹۶۹, ۵۸۳.

۳۹. خورخه نادال اعتبار تجربی این گزاره همیلتون را رد می‌کند، با این استدلال که ارقام همیلتون بر یک روش‌شناسی ناقص بنا شده‌اند، چون او برای انگلستان و فرانسه از ارقام توزین‌شده (weighted) و برای اسپانیا از ارقام توزین‌نشده (unweighted) استفاده کرده است. وی خاطرنشان می‌سازد که وقتی فلیس براون و هاپکینز تنها ارقام منتشرشده در دسترس را برای مقایسه دستمزد بناها انتخاب کردند، که همه به همین نحو توزین شده بود، تحلیل از بن دگرگون شد. «حرف این ارقام روشن است: طی سده شانزدهم، قدرت خرید دستمزدهای اسمی دریافتی بناها در والنسیا (تنها دستمزد قابل‌محاسبه اسپانیا)، همچون دستمزدهای اسمی بناهای انگلیسی و فرانسوی، دچار افت فزاینده و بسیار شدیدی شد.» *Hispania*, XIX, pp. ۵۲۳-۵۲۴.

۴۰. Earl J. Hamilton, "American Treasure and the Rise of Capitalism," *Economica*, IX, ۲۷, Nov. ۱۹۲۹. ۳۵۵-۳۵۶.

والتر پرسکات وب میان ثروت‌های بادآورد اولیه و ثانویه، که هردو در نتیجه فتح آمریکاهای توسط اروپا به دست آمدند، یک تمایز مفهومی سودمند برقرار می‌کند.

«صرف‌نظر از زمین- بزرگ‌ترین ثروت بادآورد- بیایید طلا و نقره، فراورده‌های جنگلی، خز و عنبر را دسته‌ نخست در نظر بگیریم.... ثروت‌های بادآورد اولیه، آنهایی بودند که زود به‌دست می‌آمدند زیرا اقلامی بودند که می‌شد با حداقلی از سرمایه‌گذاری و کمی کار ابتدایی به دستشان آورد. ثروت‌های بادآورد ثانویه مستلزم زمانی طولانی و اغلب هزینه‌ هنگفتی بودند که فراتر از طاقت یک سرمایه‌گذار دور از منطقه و ناشکیبا بود. ثروت‌های بادآورد اولیه بودند که سرمایه‌داری سده‌ شانزدهم و هفدهم را به حرکت واداشتند و ثروت‌های بادآورد ثانویه بودند که سرمایه‌داری را قادر ساختند تا سده‌ هجدهم و نوزدهم را پشت سر بگذارد.» The Great Frontier (Boston, Massachusetts: Houghton, ۱۹۵۲). ۱۸۱-۱۸۲.



فریتس ردلیش به یادمان می‌آورد که غنائم ناشی از جنگ اروپا، شکل کهنی از ثروت‌های بادآورده، نیز منبع مهمی برای ایجاد سرمایه در سده شانزدهم باقی ماند،

De Praeda Militari: Looting and Booty, ۱۵۰۰-۱۸۱۵," *Vierteljahrschrift für* "Sozial-und Wirtschaftsgeschichte, Suppl. No. ۳۹, ۱۹۵۶, ۵۴-۵۷. تفاوت در این است که غنیمت نشانگر بازتوزیع ثروت موجود اروپاست، نه افزایش ثروت برآمده از منابع جدید.

۴۱. بنگرید به E. M. Erie Kerridge, "The Movement in Rent, ۱۵۴۰-۱۶۴۰," in Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*, II, ۲۰۸-۲۲۶. یان بلانشار را نیز بنگرید: «شواهد تاکنون در دسترس به‌صورت چاپی برای مطالعه تغییرات اجاره‌ها در دوره ۱۴۸۵-۱۵۴۷ بدون ابهام نیستند و این امر در هیچ کجا روشن‌تر از [Joan Thirsk, ed., *Agrarian History of England and Wales*, Vol. IV نشده است. در آنجا [ص. ۲۰۴] اظهار شده است که از دهه ۱۴۷۰ به‌بعد، اجاره‌های زمین‌های کشت‌پذیر افزایش چشمگیری داشتند، حال‌آنکه در جایی دیگر [ص. ۶۹۰] بیان شده است که هیچ حرکت صعودی شدیدی تا سده شانزدهم وجود نداشت. برای حل این تناقض ظاهری، بایستی به اعداد و ارقام املاک مشخصی رجوع کرد، اما تعداد اندکی از این موارد موجود هستند.» "Population Change, Enclosures, and the Early Tudor Economy," *Economic History Review*, 2nd Ser., XXIII, ۳, Dec. ۱۹۷۰, ۴۴۳.

۴۲. Pierre Vilar, "Problems on the Formation of Capitalism" *Past & Present*, No. ۱۰, Nov. ۱۹۵۶, ۲۵.

افزون بر این، نادال در مورد اسپانیا می‌گوید: «مجبوریم برخلاف همیلتون نتیجه بگیریم که این دوره توری به زیان زمین‌داران بزرگ اسپانیایی نبود.» Hispania, XIX, p. ۵۲۶.

۴۳. Hamilton, Int. Cong., I, ۱۹۶۰, p. ۱۶۰.

۴۴. چیوکا آنها را در ۴۲۵-۴۲۶, apr. ۱۹۶۹, Bancaria, XXV, ۴, (پانوشت ۱۳) خلاصه می‌کند.

۴۵. John U. Nef, "Prices and Industrial Capitalism in France and England," The Conquest of the Material World (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۶۴), ۲۵۴.

همیلتون نکته نف را در "Prices and Progress," Journal of Economic History, XII, ۴, Fall ۱۹۵۲, ۳۳۳-۳۳۴ رد می‌کند. اما نظر چیوکا این است که: «نکته [بالای همیلتون مبنی بر اینکه دو عامل مورد بحث در مرحله تاریخی تجاری‌سازی روبه‌رشد و زایش پرولتاریا اهمیت کمتری دارند، از نظر ما معتبر و اطمینان‌بخش است. اما بایستی تا حد امکان احتیاط کرد.» Bancaria, XXV, p. ۴۲۸.

۴۶. بنگرید به E. H. Phelps-Brown and Sheila V. Hopkins, "Wage-Rates and Prices: Evidence for Population Pressure in the Sixteenth Century," Economica, XXIV, No. ۹۰, Nov. ۱۹۵۷, ۲۹۳. بنگرید به نظر ژان دلیمو در مورد



قیمت‌های رم: «اگر بخواهیم کلی‌تر بگوییم، شاخص ده‌ساله گندم همواره از همه فراورده‌های دیگر [مواد خوراکی مختلف، شراب، هیزم، موم] در سراسر ۴۰ سال میان ۱۵۹۰ تا ۱۶۲۹، با تنها یک استثنای ممکن، بالاتر بوده است: مورد کشمش در میان سال‌های ۱۶۱۰ تا ۱۶۱۹. اما این استثنائی است که قاعده را تأیید می‌کند، چراکه قیمت کشمش به شکل نامعمولی در پایان سده شانزدهم و آغاز سده هفدهم بالا بود.»

Vie économique et sociale de Rome dans la seconde moitié du XVIe siècle

(Paris: Boccard), II, ۷۴۱-۷۴۲.

۴۷. فلیس براون و هاپکینز شواهدی را برای افت دستمزدهای واقعی در سده شانزدهم در جنوب انگلستان، فرانسه، آلزاس، مونستر، آوگسبورگ، والنسیا و وین در جدول ۲، "Builders Wage-rates, Prices and Population: Some Further Evidence," *Economica*, XXVI, No. ۱۰۱, Feb. ۱۹۵۹, ۲۱ و رنه گراندمی مطمئن نیستند که افت استانداردهای زندگی از سده پانزدهم تا شانزدهم چقدر واقعی بود، اما خاطرنشان می‌سازند که طی سده پانزدهم و هفدهم و هجدهم، قیمت واقعی گندم چهار برابر شد. *Remarques sur les prix salariaux des céréales et la productivité du travailleur agricole en Europe: du XVe and XVIe siècles*," Third International Conference of Economic History, Munich ۱۹۶۵ (Paris: Mouton, ۱۹۶۸), ۶۵۰.

۴۸. Slicher van Bath. *Agrarian History*, Table ۱, p. ۳۲۷.

۴۹. Ciocca, *Bancaria*, XXV, pp. ۵۷۸-۵۷۹.

۵۰. Carlo Cipolla, "The Economic Decline of Italy," in Brian Pullan, ed., *Crisis and Change in the Venetian Economy in the Sixteenth and Seventeenth Centuries* (London: Methuen, ۱۹۶۸), ۱۳۹, ۱۴۰.

بنگرید به:

Brian Pullan, "Wage-earners and the Venetian Economy, ۱۵۵۰-۱۶۳۰," *Economic History Review*, 2nd ser., XVI, ۳, ۱۹۶۴, ۴۰۷-۴۲۶; Domenico Sella, "Les mouvements longs de l'industrie lainière à Venise aux XVIe et XVIIIe siècles," *Annales E.S.C.*, XII, I, janv.- mars ۱۹۵۷, esp. ۴۰-۴۵,

سلا، ونیز را «شهری ثروتمند» می‌خواند که دلیل هزینه بالای زندگی در آن،

«اجاره‌های سرسام‌آور و دستمزدهای بالا» بود.

۵۱. بنگرید به ۱۹۸ p. X, *Annales E.S.C.*, X, p. ۱۹۸. Verlinden et al, بنگرید به هرمان ون

در وی: «ازاین‌رو، برابانت، همچون دیگر کشورهای اروپا، در سده شانزدهم دچار افت

فاجعه‌آمیز درآمد توده‌های مزدبگیر نشد.»

*The Growth of the Antwerp Market and the European Economy* (The Hague: Nijhoff, ۱۹۶۳), II, ۳۸۶.

۵۲. این ما را به این پرسش بازمی‌گرداند که اصلاً مراکز «قدیمی» تجارت چگونه به



مرکز بدل شدند. اما این حکایت دیگری است. سیلویا ثروپ این تبیین مختصر را پیش می‌نهد: «فلاندر و شمال ایتالیا، با اختلاف زیادی، جالب‌ترین ناحیه‌ها هستند زیرا بارخیزی خاک و سهولت واردات مواد خوراکی از مناطق «نان خیز» نزدیک، مساعد حال تراکم بالای جمعیت بود. این امر نه‌تنها به این شهرها ذخیره بزرگی از نیروی کار دهقانی پاره‌وقت برای کار صنعتی عرضه می‌داشت، بلکه آنها را به شهری‌کردن نسبت بزرگ‌تری از جمعیتشان نیز قادر می‌ساخت.»

Fontana Economic History of Europe, I, ۶, ۱۹۷۱, ۴۷.

۵۳. ما نایکسانی‌ها را بر پایه کشورها بحث می‌کنیم. البته بر پایه گروه‌های اجتماعی درون کشورها نیز نایکسانی‌هایی وجود داشت که در بحثمان از رابطه اجاره‌ها، سودها و نرخ‌های دستمزد بازتاب یافت. اما، میان رده‌های مزدبگیر به نظر می‌رسد چنین نایکسانی‌هایی وجود نداشته است. یا دست‌کم این امر در مورد مزد نسبی پیشه‌وران و کارگران صنعت ساختمان‌سازی انگلستان راست بود، جایی که «مزد کارگر ساختمان‌سازی، از مرگ سیاه تا جنگ جهانی نخست، به شکل یکنواختی، به همان نسبت مزد پیشه‌وران [تغییر می‌کرد].»

E. H. Phelps-Brown and Sheila V. Hopkins, "Seven Centuries of the Prices of Consumables, Compared with Builder's Wage-rates," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History* (New York: St. Martin's, ۱۹۶۶), H, ۱۸۹.

۵۴. «اما شاید [«امواج بلند» قیمت‌ها و فعالیت‌های اقتصادی] را برحسب تناوبی

تاریخی میان افزایش بهره‌کشی نیروی کار مستعمرات و نیروی کار اروپا ندیده

باشیم، چیزی که این عبارت عمیقاً برانگیزنده مارکس را فرا یاد می‌آورد: «بردگی

مستور کارگران مزدبگیر در اروپا، مستلزم شالوده ناب و ساده خود در جهان نو بود.»

Vilar, Past & Present, No. ۱۰, p. ۳۴.

۵۵. «فرضیه [همیلتون] مبنی بر اینکه دستمزدهای اسپانیا با قیمت‌ها همگام بود،

تاکنون بی‌پایه می‌نماید. درواقع پژوهش بیشتر می‌تواند به‌خوبی تنزل استانداردهای

زندگی توده جمعیت کاستیایی را در جریان نیمه نخست سده نشان دهد. چنین

تنزلی، در کنار سطح بالای قیمت‌های کاستیا به نسبت قیمت‌های سایر دولت‌های

اروپا، کمک زیادی به تبیین ساختار خاص اقتصاد کاستیا در پایان سده می‌کند:

اقتصادی که، از بسیاری جهات، به اقتصاد یک دولت اروپای خاوری صادرکننده مواد

خام و واردکننده فراورده‌های تجملی همچون لهستان بیشتر شباهت داشت تا اقتصاد

دولت‌های اروپای باختری. صنایعی که در کاستیا باقی ماندند بیشتر صنایع تجملی

بودند که نیازهای ثروتمندان اندکی را تأمین کرده و در معرض رقابت روبه‌رشد خارجی

قرار داشتند. J. H. Elliott, "The Decline of Spain," Past & Present, No. ۲۰,

Nov ۱۹۶۱, ۶۲. تأکید از ماست. تحولات در کاتالونیا به همین شکل بود. بنگرید به

«نظرات» خایمه ویسنز ویوس بر "Rapport de M. Malowist" در (IXe Congrès

Internationale des Sciences Historiques, II. Actes (Paris: Lib. Armand Colin,

۱۹۵۱، که ویسنز در آن دست به مقایسه‌ای میان «فئودالیسم ثانوی» در کاتالونیا و



۵۶. Phelps-Brown and Hopkins, *Economica*, XXIV, p. ۲۹۸.

۵۷. همان، ص. ۲۹۹. تأکید از ماست.

این تحلیل به تحلیل داب بسیار نزدیک است: «ممکن است سؤال شود که چگونه در شرایطی که مصرف واقعی توده‌ها کاهش یافته بود، سطح قیمت توانست افزایش یافته و سودهای بزرگ این دوره را (که اساساً منوط به حاشیه میان قیمت‌ها و دستمزدهای پولی بودند و با گردش کالا چند برابر شدند) قابل تحقق سازد. به دیگر سخن، دلیل افزایش تقاضا چه بود؟ ظاهراً پاسخ در این واقعیت نهفته است که مخارج ثروتمندان و توانگران میانه‌حال (یعنی بورژوازی جدید و دربار و نیز طبقه نواخته سرمایه‌داران ولایات و کشاورزان خرده‌مالک بزرگ‌تر) بود که نیازهای بازار روبه‌گسترش را تأمین کرد؛ افزایش مخارج این بخش از اقتصاد، به یک معنا، شرایط را برای تحقق سود فراهم آورد. بسیاری از صنایع روبه‌گسترش این دوره مصرف تجملات توانگران را تأمین کردند. سرمایه‌گذاری در کشتیرانی، ساختمان‌سازی (و تا حد بسیار کمی) ماشین‌آلات و ابزارهای صنعتگری، مهمات و تجهیزات نظامی نیز افزایش یافت. به این موارد باید تأثیر مهم تجارت خارجی- تجارت خارجی که طبق شرایط بسیار مساعدی هدایت شده و با ورود محسوس شمش به این قلمرو متوازن شده بود- را نیز افزود.» *Studies*, p. ۱۲۰.

برودل درباره‌ی اینکه چرا زمین‌داران لزوماً، آن‌گونه که همیلتون می‌گوید، از تورم قیمت ضربه نخوردند تحلیلی ارائه می‌دهد: «انقلاب قیمت‌ها... به طرز معجزه‌آسایی،

آن‌قدرها هم دموکراتیک نبود. این انقلاب موجب سبک‌تر شدن آن هزینه‌ها و اجاره‌های دهقانان شد که به‌صورت پول قابل پرداخت بوده و مدتی پیش از کشف آمریکا تثبیت شده بودند. درواقع تعهدات مالی فئودالی دهقانان اغلب ناچیز و گاه کمتر از هیچ بود؛ اما نه همیشه. به‌ویژه با توجه به این واقعیت که سینیور اغلب وجوهی را به‌صورت جنسی نیز دریافت می‌داشت، و این دیگر تابع نظم بازار بود.... افزون بر این، هم در منطقه مدیترانه و هم در اروپا، تقسیم‌بندی زمین هرگز ابدی نبود.» La Méditerranée, II, p. ۵۱.

۵۸. «سرمایه‌داری به سرمایه نیاز دارد و نمی‌شد برای تأمین آن، ابزاری قدرتمندتر از پس‌اندازهای اجباری از طریق یک نرخ بسیار مطلوب قیمت و دستمزد تصور کرد.» Earl J. Hamilton, Journal of Economic History, XII, p. ۳۳۸. بنگرید به ج. م. کینز: «بدین‌سان، تورم سود، بی‌گمان به توزیع نابرابر ثروت می‌انجامد- مگر آنکه اثرات آن با مالیات‌بندی مستقیمی که مشخصه انگلستان مدرن [ ۱۹۳۰ ] است و نه کشورها و دوره‌های دیگری، متعادل شده باشد.» A Treatise on Money (London: McMillan, ۱۹۵۰), II, ۱۶۲.

۵۹. «اینکه این طبقه زمین‌دار در آغاز سده هفدهم بر اروپا سلطه می‌یابد، بدین‌خاطر است که کمتر از آنچه معمولاً ادعا می‌شود نفوذ خود را از دست داد. پس خرید اراضی یا املاک توسط این‌همه سوداگر و ثروتمند شهری دیوانگی نبود.» Braudel, La Méditerranée, I, p. ۴۷۹.

۶۰. «قیمت‌های فزاینده موجب عقب‌افتادن سود سرمایه شده و با پایین‌آوردن نرخ مؤثر بهره به استقراض برای سرمایه‌گذاری به امید سود آینده دامن زد. کوتاه این‌که،



افزایش قیمت‌ها و پس‌افتادگی دستمزدها، سرمایه فراهم آورد و انگیزه‌ای قوی برای استفادهٔ سرمایه‌دارانه از آن به‌دست داد.» Hamilton, Journal of Economic History, XII, p. ۳۳۹.

۶۱. «آنچه در مورد فرانسه نیازمند تبیین است، این نیست که چرا سرمایه‌داری صنعتی، همچون مورد انگلستان، در عصر انقلاب قیمت‌ها چنین پیشرفت کرد بلکه این است که چرا تا این اندازه کم پیشرفت کرد.» Nef, The Conquest of the Material World, p. ۲۴۲.

۶۲. «تاریخ فرانسه نشان می‌دهد که افت درازمدت دستمزدهای واقعی نیروی کار، باآنکه بی‌گمان انگیزهٔ خوبی برای کسب‌وکار است، فی‌نفسه آن‌چنان قدرتی ندارد که موجب افزایش شدید نرخ رشد صنعتی شود. امکان دارد افت استاندارد زندگی استادکاران، طی ربع آخر سدهٔ شانزدهم، چنان بزرگ بوده باشد که جلوی افزایش تقاضا برای برخی فراورده‌های صنعتی را گرفته و فلاکت بینوایان، بیش از آنکه به پیشرفت تولیدکنندگان در جریان جنگ‌های مذهبی کمک کرده باشد، سد راه آن شده باشد. [نف، همان، ص. ۲۶۷].»

دیوید فلیکس نیز از نظر نف حمایت کرده است، "Profit Inflation and Industrial Growth: The Historic Record and Contemporary Analogies," Quarterly Journal of Economics, LXX, ۳, Aug. ۱۹۵۶. به‌ویژه به صص. ۴۴۳-۴۵۱ بنگرید.

۶۳. E. L. Jones and S. J. Woolf, "The Historic Role Agrarian Change in Economic Development" in Jones and Woolf, eds. Agrarian Change and Economic Development (London: Methuen, ۱۹۶۹), ۱.

تأکید از ماست.

۶۴. همان، ص. ۲.

۶۵. بنگرید به بحث:

François Mauro, *Le XVI<sup>e</sup> siècle européen aspects économiques* (Paris: Presses Universitaires de Fiancé, ۱۹۶۶—Collection Nouvelle Clio, ۳۲), ۲۸۵-۲۸۶.

۶۶. بنگرید به:

Charles Verlinden, *L'esclavage dans L'Europe médiévale*, ۲ vol. (Brugge: De Tempel, ۱۹۵۵).

۶۷. Bloch, *Cambridge Economic History of Europe*, I, p. ۲۴۷.

نیز بنگرید به:

Marc Bloch, "Mediaeval 'Inventions,'" in *Land and Work in Medieval Europe* (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۶۷), ۱۸۰

۶۸. ابراز کلاسیک این دیدگاه، Eric Williams, *Capitalism and Slavery* London: ۱۹۶۴ (Deutsch, ۱۹۶۴) است. برای یک اظهارنظر تازه‌تر حامی این دیدگاه، مقایسه کنید با



Sergio Bagu "La economía de la sociedad colonial," Pensamiento crítico,  
No. ۲۷, abr. ۱۹۶۹, ۵۳-۶۱.

۶۹. اریک ولف اشاره می‌کند که معدن‌کاری کوچک‌مقیاس و کشت کوچک‌مقیاس  
نیشکر، هردو به دلایل فناورانه، در آمریکای میانه غیراقتصادی از آب درآمد و  
به‌زودی جای خود را به بنگاه‌های سرمایه‌دارانه بزرگ‌مقیاس دادند. در مورد معدن‌کاری،  
پیشرفت فناورانه ابداع فرآیند پاسیو در سال ۱۵۵۷ بود که در آن نقره به کمک جیوه  
از سنگ معدن استخراج می‌شود و به دستگاه‌های گران‌قیمت نیاز دارد، بخصوص که  
با این فرایند جدید، معدن‌کاری عمیق سودآور شد. در تولید شکر، کارخانه‌های بزرگ  
یا ingenio بود که به چنین سرمایه‌های هنگفتی نیاز داشت. نیازهای فناورانه برای  
تولید نیل نیز پیامدهای اجتماعی مشابهی داشت. بنگرید به:

Sons of the Shaking Earth (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۵۹),  
۱۷۷-۱۸۰.

۷۰. «نخستین نتیجه گسترش تولید نیشکر در مادیرا و جزایر قناری در سده پانزدهم، رقابت شدید با تولیدکنندگان اروپایی بود. این رقابت با ورود مستعمرات آمریکا به تولید تشدید شد. مقارن ۱۵۸۰،... صنعت در سیسیل در آستانه تعطیلی بود.... در اسپانیا صنعت فروپاشید.... صنایع میان سدهای کوچک نیشکر جنوب ایتالیا، جزیره مالت، موری، رودس، کرت و قبرس، همه دستخوش زوال مشابهی بودند و سرانجام از میان رفتند.

«هم در مادیرا و هم در جزایر قناری، تولید شکر شامل استفاده از نیروی کار برده آفریقایی می شد.... این استفاده از بردگان ممکن است به جزیره نشینان کمک کرده باشد تا روی دست تولیدکنندگان اروپایی شکر بلند شوند، اما مادیرا و جزایر قناری، به ترتیب در رقابت با برزیل و هند غربی از پای درآمدند....

«در مدارگان آمریکا، سرگذشت نیشکر و برده داری دارای پیوند نزدیکتری هستند. از همه فراورده های صادراتی این دوره مدارگان، نیشکر، بخصوص برای برداشت، از همه بیشتر نیازمند نیروی کار یدی بود. ضرورت وجود یک کارخانه در مجاورت کشتزارها، به گونه ای که نیشکر پس از برش در عرض چند ساعت به آن حمل شود، نخست مستلزم استقرار نظام کشتستان (plantation system) بود.... بی گمان نیشکر دلیل عمده وجود برده داری زراعی در مدارگان بود.»

Masefield, Cambridge Economic History of Europe, IV, pp. ۲۸۹-۲۹۰.

اینکه جزایر اقیانوس اطلس به عنوان لوازمی برای پیشبرد بنگاه ماورای اطلس عمل کردند، پدیده ای منحصرأ ایبریایی نیست. ا. ل. روز دلایلی می آورد که همین فرایند در



شمال اروپا نیز در سه مرحله اتفاق افتاد: از قاره به بریتانیا، از بریتانیا به ایرلند، و سپس از بریتانیا به شمال آمریکا.

«می‌توانیم مسکونی‌شدن شمال آمریکا را گسترش فرایندی بدانیم که هزار سال پیش، در دوران völkerwanderungen (مهاجرت اقوام) آغاز شد، فرایندی که اقوام آنگلو ساکسون اصلی از طریق آن بریتانیا را کولونی خود کردند.

«وحدت جزایر [بریتانیا و ایرلند]، مبنای پیشروی ناگهانی از طریق اقیانوس اطلس و مهاجرت فوج فوج به شمال آمریکا را فراهم آورد، مهاجرتی که انگلیسی‌های دوران الیزابت برای آن دست به اسلحه بردند.... توجه داشته باشید که همان کسانی که عمیقاً دل‌بسته کشتستان و مستعمره‌سازی جنوب ایرلند بودند- همفری گیلبرت، والتر رالی، ریچارد گرنویل- نقش پیشتازی در ایجاد نخستین مستعمره‌ها در ایرلند داشتند.

این نکته‌ای است که اندک تاریخ‌پژوهانی بدان توجه کرده‌اند.»

Rowse, "Tudor Expansion: The Transition from Medieval to Modern

History," William and Mary Quarterly, 3rd ser., XIV, 3, July 1957, 310, 315.

۷۱. «برده‌داری و تجارت برده، صدها سال پیش از آنکه اروپایی‌ها آغاز به گسترش در آفریقا کنند، در مدیترانه رشد کردند و تجارت اقیانوس اطلس که، در جریان سده پانزدهم شکل گرفت، به‌هیچ‌روی نتیجه تصادفی کشف آفریقا نبود.... مهم‌ترین تغییر نیز، یعنی تغییر از دادوستد برده برای مصرف خانگی به دادوستد برای کشتستان‌ها یا بازارهای استعماری، پیش از کشف آمریکا در حال وقوع بود. در کل، در سده پانزدهم رنگ برده از سفید به سیاه تغییر یافت و به‌گونه‌ای روزافزون، با برده‌ها، نه به‌عنوان

کسانی که برای یک خانواده یا در یک کشتزار به‌عنوان خدمتکار یا کارگر کشاورزی کار می‌کنند، بلکه همچون اقلام بیجان تجاری برخورد می‌شد.»

Anthony Luttrell, *The Transatlantic Slave Trade*, pp. ۷۸-۷۹.

۷۲. شواهد تأییدکننده این واقعیت که برده‌ها از خارج از اقتصاد جهانی وارد می‌شدند را می‌توان در مطالعه شارل ورلیندن بر کرت در سده چهاردهم و پانزدهم یافت. کرت در آن هنگام مستعمره و نیز بود و هم به‌عنوان مرکز کشت محصولات نقدی عمل می‌کرد و هم به‌عنوان کالنبار. از این منظر، یکی از محورهای تجارت برده بود. برده‌ها را از بخش‌های مختلف جنوب اروپا، روسیه و جنوب باختری آسیا (همه نواحی بیرون از اقتصاد جهانی مدیترانه) برای استفاده در کرت و سایر مستعمرات و نیز و برای بافروش در مصر، جنوب فرانسه و شرق اسپانیا وارد می‌کردند. بنگرید به: "La Crête, débouché et plaque tournante de la traite des esclaves aux XIVe et XVe siècles," *Studi in onore di Amintore Fanfani*, III: Medioevo (Milano: Dott. A. Giuffrè-Ed., ۱۹۶۲), ۵۹۱-۶۱۹.

۷۳. بنگرید به:

Braudel, *La Méditerranée*, I, pp. ۱۴۴-۱۴۵.

۷۴. شربرن ف. کوک و لسلای بوید سیمپسون، افت جمعیت از ۱۱ میلیون در سال ۱۵۱۹ در مکزیک به حدود ۶.۵ میلیون در سال ۱۵۴۰ به حدود ۴.۵ میلیون در سال



۱۵۶۵ به حدود ۲.۵ میلیون در سال ۱۶۰۰ را به شکل مستندی نشان می‌دهند. بنگرید به:

The Population of Central Mexico in the Sixteenth Century, Ibero-Americana: ۳۱ (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۴۸), ۱۰-۱۶, ۳۸, ۴۳, ۴۶.

وودروف بورا رقم ۱.۵ میلیون را برای سال ۱۶۵۰ اضافه می‌کند. بنگرید به:

New Spain's Century of Depression, Ibero-Americana: ۳۵ (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۵۱), ۳.

۷۵. نابودی گسترده جمعیت بومی برزیل [به همان اندازه مکزیک] حاد بود. خوزه د آنچیتای یسوعی مشاهده کرد که «شمار افرادی که در این مکان (باهیا) از بیست سال پیش تاکنون (۱۵۸۳) به کار گرفته شده‌اند، چیزی باورنکردنی می‌نمود»، و جلوتر ارقامی ارائه می‌دهد که نشانگر نابودی جمعیت باهیا در همان ابعادی است که در مکزیک اتفاق افتاد.

Celso Furtado, Economic Development of Latin America (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۷۰), ۵, fn. ۲.

در مورد پرو به آلوارو خارا بنگرید: «کسب‌وکار ویرانگر معدنکاری، در صورتی که توده‌هایی با تراکم جمعیت بالا وجود نداشت که منحنی نزولی جمعیت را تا مدتی بالا نگاه دارد، فرومی‌پاشید.»

"Estructuras de colonización y modalidades de tráfico en el Pacífico Sur Hispano-Americano," in Les grandes voies maritimes dans le monde, XVe-XIXe siècles. Vile Colloque, Commission International d'Histoire Maritime (Paris: S.E.V.P.F.N. ۱۹۶۵), ۲۵۱.

۷۶. بنگرید به:

J. H. Parry, The Age of Reconnaissance (New York: Mentor Books, ۱۹۶۳), ۲۴۵-۲۴۶.

۷۷. در مورد پیوند میان نیازهای مهارتی و اشکال نظارت بر نیروی کار، بنگرید به بحث گابریل آردان در حذف تدریجی قیدوبندهای قانونی: «منطق نظامی که از سرف می‌خواست بیشتر تولید کند، درحالی‌که اجازه داشت برنامه کاری‌اش را خود تنظیم کند، هم به نظامی از وجوه پرداختی ثابت و هم به آزادسازی بیشتر سرف انجامید.... اینکه جایگزینی وجوه پرداختی [redevances] با مصادره، بهره‌وری را افزایش می‌دهد را خود سینیورها درک می‌کردند.» Théorie sociologique de l'impot, I, pp. ۴۶-۴۷. به منبع پیشین، ص. ۱۹۴ نیز بنگرید.

۷۸. بنگرید به بحث‌های:

Rushton Coulbourn, ed., feudalism in History (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, ۱۹۵۶). Claude Cahen, 'Au seuil de la troisième année: Réflexions sur l'usage du mot 'féodalité'', " Journal of the



Economic and Social History of the Orient, III, Pt. ۱, April, ۱۹۶۰, ۲-۲۰; Dobb, Studies, pp. ۳۳-۳۷; Lefebvre, La Pensée, No. ۶۵; Henryk Lowmianski, "The Russian Peasantry," Past & Present. No. ۲۶, Nov. ۱۹۶۳, ۱۰۲-۱۰۹; Joshua Praver and S. N. Eisenstadt, "Feudalism," in International Encyclopedia of the Social Sciences, (New York: Macmillan and Free Press, ۱۹۶۸), V, ۳۹۳-۴۰۳; George Vernadsky, "Feudalism in Russia," Speculum, XIV, ۳, July ۱۹۳۹, ۳۰۰-۳۲۳; Max Weber, Economy and Society (Totowa: Bedminster Press, ۱۹۶۸), I, ۲۵۵-۲۵۶.

۷۹. Dobb, Studies, p. ۶۶.

۸۰. بنگرید به بحث چارلز گیبسون که در آن نشان می‌دهد که چگونه آن انکومیاندهایی که تحت حمایت مستقیم دربار بوده و توسط مردانی به نام کورخیدور (corregidor) اداره می‌شدند، از آنچه ما کار اجباری برای محصول نقدی می‌خوانیم به سازوکاری برای مالیات‌ستانی از دهقانان تحول یافتند و کورخیدورها عملاً به اجاره‌داران مالیات (tax farmer) بدل شدند. The Aztecs Under Spanish Rule (Stanford, California: Stanford Univ. Press, ۱۹۶۴), ۸۲-۹۷.

۸۱. «این بازسازی سرفداری که بدین‌سان در آلمان رخ داد، نه بازگشت به اوضاع سابق بود و نه تکرار ساده اشکال منسوخ میان‌سده‌ای در شرق الب. تأثیرات بازار جهانی سرمایه‌دارانه، که «سرفداری ثانوی» را از پایه سست کرد، قوانین جدیدی را بر

تحولات اجتماعی محلی تحمیل کرد.

در وهله نخست، تضمین افزایش مقدار فراورده‌های غله‌ای ضروری بود. برای انجام این کار، فن "Dreifeldwirtschaft" [نظام سه کشتی. م] که قدمت آن به سده‌های میانه زبرین [سده‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳. م] می‌رسید، باید جای خود را به فن مدرن‌تری که یونکرها از هلندی‌ها به وام گرفته بودند می‌داد، یعنی فن "Koppelwirtschaft" [نظام کشت تناوبی. م] که یونکرها آن را با نیازهایشان ("Preussische Schlagwirtschaft") سازگار ساختند.

در وهله دوم، هدف تولید کشاورزی، دیگر اقلام مصرفی برای یک اقتصاد معیشتی نبود و به کالایی بدل شد که قیمت آن در یک بازار جهانی تعیین می‌شد.

درنتیجه، هزینه‌های فئودالی بر دوش دهقانان، شکل «انباشت ابتدایی سرمایه» را به‌خود گرفت....» Henri H. Stahl, *Les anciennes communautés villageoises roumaines-asservissement et penetration capitaliste* (Bucarest: Ed. de l'Academie de la Republique Socialiste de Roumanie, ۱۹۶۹), ۱۵.

۸۲. بنگرید به:

Bagu, *Pensamiento crítico*, No. ۲۷, pp. ۳۴-۳۵, ۴۲-۵۳, ۶۱.

۸۳. بنگرید به:

Luigi Bulferetti, "L'oro, la terra e la società: una interpretazione del nostro Seicento," *Archivio storico lombardo*, ۸th ser., IV, ۱۹۵۳, passim.



۸۴. Luis Vitale, "España antes y después de la conquista de América, Pensamiento crítico. No. ۲۷, abril ۱۹۶۹, ۱۲.

۸۵. Wolf, Peasants, p. ۵۴.

۸۶. «تیول (fief) با حق استفاده کامل از آن [به ونیزی‌ها] اعطا شد؛ بنابراین می‌شد آن را با همه، به‌استثنای یونانی‌ها و یهودی‌ها، خرید و فروش کرد.»

Abrate, Economia e storia, IV, p. ۲۶۲.

۸۷. Pietro Vaccari, "I lavatori della terra nell'occidente e nell'oriente dell'Europa nella eta moderna," Studi in onore di Armando Saporì (Milano: Istituto Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), II, ۹۶۹.

۸۸. Henri Stahl, Les anciennes communautés:

«هر «دوران تاریخی» [historical epoch] با همزیستی تعداد زیادی کشور دارای سطوح نابرابر توسعه در یک پهنه [aire] فرهنگی واحد مشخص می‌شود. همواره برخی کشورها در اوج پیشرفت قرار دارند و برخی عقب‌مانده‌اند. هر «عصر تاریخی» [historical era] لزوماً خصلتی را به‌خود می‌گیرد که توسط پیشرفته‌ترین کشورها بر آن تحمیل شده است. آن کشورهایی که عقب مانده‌اند بایستی به قانون

«دوران» گردن نهند [ص. ۱۷].»

۸۹. «انکومندرو خراج را در هر نوع کسب و کاری سرمایه‌گذاری کرد: معدنکاری،

کشاورزی، دامپروری، صنعت، بازرگانی. اما سرمایه‌گذاری‌ها، چنانکه انتظار می‌رفت،

بیش از همه در معدنکاری و سپس‌تر در دامپروری متمرکز شد»، José Miranda, El

tributo indígena en la Nueva España durante el siglo XVI (México: El Colegio

de México, ۱۹۵۷), ۱۸۶. در مورد رابطه خراج با تولید ابریشم بنگرید به صفحات ۱۹۷-

۲۰۴. در مورد رابطه خراج با تأمین نیازهای اساسی جمعیت غیر کشاورز بنگرید به

صفحات ۲۰۴-۲۲۳.

۹۰. «به لحاظ حقوقی، انکومیاندا دستگاه مساعدی برای اسپانیایی‌سازی سرخپوستان

بود. خصیصه ذاتی آن، تبدیل رسمی گروه‌هایی از سرخپوستان به استعمارگران

ممتاز اسپانیایی بود. امتیازداران، که انکومندرو نامیده می‌شدند، مجاز به دریافت

خراج و کار از سرخپوستان تحت اختیار خود بودند. سرخپوستان، هرچند به موجب

امتیاز انکومندرو ملزم به خراج و کار بودند، آزاد دانسته می‌شدند، زیرا جزء دارایی

انکومندروها نبودند. آزادی آنها موجب برقراری تمایزی حقوقی میان انکومیاندا و

برده‌داری شد.... امتیاز انکومیاندا هیچ‌گونه مالکیت ارضی، اختیار قضاوت، سلطه

یا سنوریو (señorío) به انکومندرو واگذار نمی‌کرد». Gibson, The Aztecs, p.

۵۸. بنگرید به توصیف حوزه قضایی و شرایط اقتصادی و اجتماعی سرخپوستان در

انکومیانداها در J. M. Ots Capdequi, El estado español en las Indias (México:

Fondo de Cultura Economics, ۱۹۴۱), ۲۴-۳۳.

۹۱. «هدف... برقراری یک نظام کار مزدبگیری آزادانه با وظایف متعادل بود؛ اما با این



پیش‌نگری که سرخپوستان ممکن است به‌صورت اختیاری خدمات ارائه ندهند، دستور دربار، مقامات سلطنتی در مستعمره را ملزم به تحویل کارگران به استعمارگرانی که بدان‌ها نیاز داشتند کرد. از یک نظر، مقصود از این دستور جلوگیری از سوءاستفاده‌هایی بود که از رابطهٔ مستقیم میان کارفرمای (master) اسپانیایی و انکومندروهای سرخپوست برای به‌کار واداشتن سرخپوستان برمی‌خاست. از منظر دیگر اما، اهمیت آن در این واقعیت نهفته است که اگر تلاش در جهت برقراری یک نظام آزادانه، با خودداری سرخپوستان از پذیرش کار شکست می‌خورد، دولت آماده بود تا مداخله کرده و با واداشتن کارگر به کار، از منافع عمومی حفاظت کند.»

Silvio Zavala, *New Viewpoints on the Spanish Colonization of America*

۹۴ (Philadelphia: Univ. of Pennsylvania Press, ۱۹۴۳). به اثر کلاسیک او Le encomienda Indiana (Madrid: Centro de Estudios Históricos, ۱۹۳۵) نیز بنگرید.

به مجموعه آرائی که در (John F. Bannon, ed., *Indian Labor in the Spanish*)

Indies: Was There Another Solution? (Indianapolis, Indiana: Heath, ۱۹۶۶

گردآوری شده بنگرید.

بنگرید به نظر آلوارو خارو دربارهٔ انکومیاندا در شیلی: «بومیان مجبور به مشارکت

در نظام تولیدی بودند که در آن ملزم به تهیهٔ مازادی برای اسپانیا بودند که به

شکل قابل‌توجهی از نیازهایشان، که کاهش هم یافته بود، فراتر می‌رفت.» Guerre

et société au Chili: Essai de sociologie coloniale (Paris: Institut des Hautes

.Etudes de l’Amerique Latine, ۱۹۶۱), ۴۶

۹۲. Zavala, New Viewpoints, p. ۹۵.

۹۳. به نظر می‌رسد نظر باگو همین باشد. بنگرید به Pensamiento crítico, No. ۲۷, pp. ۳۲-۳۳. هم‌ارز برزیلی الغای بندگی شخصی در انکومیاندا توسط دربار اسپانیا در سال ۱۵۴۹، رویه‌ای بود که دربار پرتغال به واسطه آن، capitanias hereditárias [سرکردگان موروثی. م] را بازگردانده و آن را تبدیل به capitanias da coroa [سرکردگان دربار. م] کرد. چنین کاری، نخستین بار در همین سال ۱۵۴۹ انجام شد. بنگرید به J. Capistrano de Abreu, Capítulos de história colonial (۱۵۰۰-۱۸۰۰) (Rio de Janeiro: Ed. da Soc. Capistrano de Abreu, Typ. Leuzinger, ۱۹۲۸), ۶۳-۷۶.

۹۴. لوئی ویتال استدلال می‌کند که: «طی پنج سال نخست فتح آمریکا، انکومندروها سعی در اعلام استقلال خود کردند. دربار اسپانیا، که دل‌نگران پیدایش گروهی از اربابان بود که درنهایت اقتدار آن را منکر شوند، به قصد خنثی‌سازی هرگونه آشوب فئودالی، دستگاه اداری پرتوانی بر پا کرد.... انکومندرو نه ارباب سرخپوست‌ها بود و نه می‌توانست دست به قضاوت بزند زیرا «سرخپوست‌ها رعیت انکومندروها نبودند، بلکه فرمان‌گزار شاه اسپانیا بودند...» بدین‌سان انکومیاندای خدماتی جایگزین انکومیاندای خراج پولی شد.... کارگر حقوق‌بگیر خبر از یک رابطه سرمایه‌دارانه جنینی در میان طبقات اجتماعی می‌داد و موجب شکل‌گیری طبقه جدیدی از کارگران شد.» Latin America, pp. ۳۷-۳۸.

بنگرید به حوزه میراندا: «انکومندرو پیش از هر چیز فرزند زمانه خود است، انسانی



که انگیزه‌اش، میل به سود و مقصودش کسب ثروت است. انکومندرو از نگاه هم‌روزگاران خود، مرد عملی است که افکار و امیال جهان جدید بیش از همه در او بازتاب یافته است. میان او و انسان میان‌سده‌ای تفاوت بسیار است.... او همچون سینیور فئودالی آرزوهای خود را به بهره‌مندی صرف از خراج و خدمات محدود نمی‌کند، بلکه آنها را به پایه‌ای برای سود دوچندان بدل می‌سازد. انکومندرو بدین‌سان اولویت را به عنصر کار اجباری سرمایه‌دارانه [repartimiento]ی انکومیاندا می‌دهد که تنها عنصری است که می‌تواند او را به هدفی که با چنین شور و شوقی به دنبالش است- ثروت- برساند.» "La funcion economico del encomendero en los origenes del regimen colonial, Nueva Espana (۱۵۲۵-۱۵۳۱)," Anales del Institute Nacional de Anthropologia e Historia, II, ۱۹۴۱-۱۹۴۶, ۴۲۳-۴۲۴. نگاه و شیوهٔ عمل انکومندرو سرمایه‌دارانه بود اما، همان‌گونه که میراندا نشان می‌دهد (بنگرید به صص. ۴۳۱-۴۴۴)، سرمایهٔ مالی بنگاه را خود تأمین نمی‌کرد. سرمایهٔ ابتدایی او چیزی است که دولت بدو داده و سرمایهٔ اضافی را خود از سودهایش به دست می‌آورد.

۹۵. فرناندو گیلن مارتینز تا بدانجا پیش می‌رود که می‌گوید: «واقعیت این است که نهاد «انکومیاندا» و «میتا» تنها در مناطقی می‌توانست دوام بیاورد که نهادهای قبیله‌ای سرخپوستی، به‌زور یا به دلیل ایستایی اجتماعی، حفظ شده بود. تا زمانی که باور به خویشاوندی سحرآمیز رئیس (cacique) و بردگی جمعی در روحیهٔ قوم وجود داشت، سرخپوست‌ها با وقار و بردباری کار و کشتار خویش را تحمل می‌کردند. اما زمانی که مسیحی‌سازی و درهم‌آمیختگی زناشویی (mestizaje) قبیله را فروپاشاند و

راه را برای فردباوری باز کرد، سرخپوست‌ها دیگر به خود اجازه نمی‌دادند که گردن به نوکری سازمان‌یافته نهند....» (Bogota: Ed. Tercer Mundo, ۱۹۶۳), ۸۰. در مورد تعریف و خاستگاه «میتا» بنگرید به Ots Capdequi El estado español, pp. ۳۱-۳۲.

۹۶. فورتادو، Economic Development of Latin America، درواقع استدلال می‌کند که در آنجا که طبقه سنتی فرمانروای محلی ضعیف بود، «انکومیاندا، به‌عنوان شکلی از سازمان اجتماعی، نامؤثر از آب درآمد و انکومندرو با اجبار مردان به کار طاقت‌فرسا در شرایطی بسیار متفاوت از شرایطی که بدان خو گرفته بودند، به اشکال مستقیم‌تر برده‌داری توسل می‌جست. این نظام به نابودی سریع جمعیت انجامید [صص. ۱۰-۱۱].»

۹۷. «از زمان فرمان Tasa de Santillán در سال ۱۵۵۹، که پرداخت سالانه یک‌ششم از طلاها یعنی سسمو به سرخپوستان هر انکومیاندا را مقرر داشت، می‌شد نتیجه گرفت که چنین مشارکتی، خصلت مشخص هر موجب اجتماعی یا اشتراکی را به‌خود می‌گیرد که به‌صورت یکجا به خزانه هر اجتماع یا دهکده سرخپوستی واریز می‌شود.» Alvaro Jara, "Una investigacion sobre los problemas del trabajo en Chile durante el periodo colonial," Hispanic American Historical Review, XXXIX, ۲, May ۱۹۵۹, ۲۴۰.

۹۸. درواقع، برخی مناطق اصلاً در سده‌های میانه دارای نظام فئودالی نبودند. این مناطق صرفاً فئودالیسم «ثانوی» را می‌شناختند و هرگز فئودالیسم اولیه را به چشم ندیدند. استال این را در مورد مولداوی و والایچیا استدلال می‌کند. بنگرید به:



راه را برای فردباوری باز کرد، سرخپوست‌ها دیگر به خود اجازه نمی‌دادند که گردن به نوکری سازمان‌یافته نهند....» (Bogota: Ed. Tercer Mundo, ۱۹۶۳), ۸۰. در مورد تعریف و خاستگاه «میتا» بنگرید به Ots Capdequi El estado español, pp. ۳۱-۳۲.

۹۶. فورتادو، Economic Development of Latin America، درواقع استدلال می‌کند که در آنجا که طبقه سنتی فرمانروای محلی ضعیف بود، «انکومیاندا، به‌عنوان شکلی از سازمان اجتماعی، نامؤثر از آب درآمد و انکومندرو با اجبار مردان به کار طاقت‌فرسا در شرایطی بسیار متفاوت از شرایطی که بدان خو گرفته بودند، به اشکال مستقیم‌تر برده‌داری توسل می‌جست. این نظام به نابودی سریع جمعیت انجامید [صص. ۱۰-۱۱].»

۹۷. «از زمان فرمان Tasa de Santillán در سال ۱۵۵۹، که پرداخت سالانه یک‌ششم از طلاها یعنی سسمو به سرخپوستان هر انکومیاندا را مقرر داشت، می‌شد نتیجه گرفت که چنین مشارکتی، خصلت مشخص هر موجب اجتماعی یا اشتراکی را به‌خود می‌گیرد که به‌صورت یکجا به خزانه هر اجتماع یا دهکده سرخپوستی واریز می‌شود.» Alvaro Jara, "Una investigacion sobre los problemas del trabajo en Chile durante el periodo colonial," Hispanic American Historical Review, XXXIX, ۲, May ۱۹۵۹, ۲۴۰.

۹۸. درواقع، برخی مناطق اصلاً در سده‌های میانه دارای نظام فئودالی نبودند. این مناطق صرفاً فئودالیسم «ثانوی» را می‌شناختند و هرگز فئودالیسم اولیه را به چشم ندیدند. استال این را در مورد مولداوی و والایچیا استدلال می‌کند. بنگرید به:

۹۹. «ثروت طبیعی اروپای خاوری... برای ایجاد سود، کوشش زیادی می‌طلبید.

موازنه قدرت خاصی که میان دولت‌ها در سده ۱۲ و ۱۳ برقرار شد، بدین معنا بود که تاخت‌وتاز دوسویه هیچ سود اثرگذاری برای طرفین ندارد. و فشار آلمان بر بوهم و لهستان تهدیدی بسیار جدی بشمار می‌رفت. در این شرایط، توجه شهریاران و مهزادگان غیرروحانی و کلیسایی، بناچار جلب توسعه بیشتر منابع خود شد. این اما، تنها با همکاری دهقانان ممکن بود. در شرایطی که تعهدات دهقانی نامشخص بود و دهقانان می‌ترسیدند که مبدا از تولید مازاد خود بهره نبرند، هیچ علاقه‌ای نسبت به بهبود روش کار در میان دهقانان وجود نداشت. از سوی دیگر، اربابان، در جایگاهی نبودند که مطالبات خود از دهقانان را افزایش دهند چرا که آنها می‌توانستند به راحتی فرار کنند. شهریاران و اربابانی که مایل به افزایش دارایی خود بودند، بدین‌سان وادار به تشویق رعایای خود به کار متمرکزتر و ابداع روش‌های جدیدتر، به‌ویژه در پیوند با کشاورزی شدند. آنها با باب‌کردن عرف آلمان یا بهتر است بگوییم عرف غربی، که بر پایه آن تعهدات دهقانان نه‌تنها تنظیم شد بلکه کاهش هم یافت، به مقاصد خود دست یافتند. تبدیل خدمات و عوارض جنسی به اجاره‌های پولی، که در اوایل سده ۱۳ در بوهم آغاز شد و کمی بعد در لهستان به عرصه عمل درآمد، بازتاب توسعه

کشاورزی و پیشرفت در تقسیم‌کار اجتماعی بود.» M. Malowist, "The Social

and Economic Stability of the Western Sudan in the Middle Ages," Past &

Present, No. ۳۳, April ۱۹۶۶, ۱۴-۱۵. See Jerome Blum, "Rise of Serfdom in



Eastern Europe, "American Historical Review, LXII, ۴, July ۱۹۵۷, ۸۰۷-۸۳۶.

۱۰۰. «مالک (Grundsherr) دریافت‌کننده اجاره تبدیل به ارباب (Gutsherr) تولیدکننده

مستقیم شد. بنگرید به بحث Hans Rosenberg, *Bureaucracy, Aristocracy and*

*Autocracy: The Prussian Experience, ۱۶۶۰-۱۸۱۵* (Cambridge, Massachusetts;

Harvard Univ. Press, ۱۹۶۶), Ch. I. بنگرید به این بحث که چگونه در اسلوونی،

والاتباران با گسترش ملک خود، بالابردن اجاره‌ها و اشتغال در بازرگانی، بر مشکلات

مالی‌شان چیره شدند. Ferdo Gestrin, "Economie et société en Slovénie au XVIe.

siècle," *Annales E.S.C.*, XVII, ۴, juil.-aout ۱۹۶۲, ۶۶۵.

۱۰۱. «شرق الب مستعمراتی [تا پیش از سده پانزدهم]، به‌استثنای شوالیه‌های

توتونی (Teutonic)، یونکرهای فردی داشت نه طبقه یونکرها. شکل‌گیری یک طبقه

موجر والاتبار بسیار منسجم با جاه‌طلبی‌های عظیم سیاسی و اجتماعی، که نمایشی از

همبستگی و آگاهی طبقاتی، یک اراده جمعی ناشی از دفاع و پرخاشگری عملی، و یک

اعتمادبه‌نفس و همبستگی کاست‌گونه باشد، طی سده‌های ۱۵ و ۱۶ اتفاق افتاد. این

امر با تحرک صعودی بلندپایگان در انگلستان و مجارستان، والاتباران زمین‌دار در بوهم

و موراوی و طبقه اشلاختا (szlachta) در لهستان، و نیز تنزل اقتصادی و سیاسی

والاتباران تن‌آسای دریافت‌کننده بهره مالکانه (اجاره) و موجران غایب در فرانسه و

آلمان باختری هم‌زمان بود.» Hans Rosenberg, "The Rise of the Junkers in

Brandenburg-Prussia, ۱۴۱۰-۱۶۵۳," *American Historical Review*, XLIX, ۱, Oct.

۴، ۱۹۴۳. توجه داشته باشید که روزنبرگ انگلستان را در کنار کشورهای خاوری

می‌آورد. همچنان که خواهیم دید، این موردی است قابل‌فهم اما گیج‌کننده. یکی از

دلایل پیوند میان بلندپایگان انگلیسی و موجران اروپای خاوری را زس. پ. پاخ به دست داده است که می‌گوید هر دو «بورژوازی‌وار» هستند. بنگرید به:

"Die Abbiegun der Ungarischen Agrarenentwicklung von der Westeuropaischen," in International Congress of Historical Sciences, Stockholm, ۱۹۶۰. Resumes des communications (Goteborg: Almqvist & Wiksell, ۱۹۶۰), ۱۵۵.

۱۰۲. M. Malowist, "Poland, Russia and Western Trade in the ۱۵th and ۱۶th Centuries," Past & Present, No. ۱۳, April ۱۹۵۸, ۳۲. M. Malowist, "The Problem of the Inequality of Kconomic Development in Europe in the Latter Middle Ages," Economic History Review, ۲nd ser., XIX, ۱, April ۱۹۶۶, ۱۵-۲۸  
را نیز بنگرید. استانسلا هوشوفسکی از دیپلمات انگلیسی نیمه نخست سده هفدهم، سر جورج کارو، نقل قول می‌کند که می‌گوید: «لهستان به انبار غله اروپا "The Polish Baltic Trade in the ۱۵th-۱۸th Centuries" in Poland at the XIth International Congress of Historical Sciences in Stockholm (Warsaw: The Polish Academy of Sciences, The Institute of History, ۱۹۶۰), ۱۱۸.

۱۰۳. بنگرید به:

Malowist, Past & Present, No. ۱۳, pp. ۲۶-۲۷.



۱۰۴. مبادله فراورده‌های اساسی مستعمرات به ازای کالاهای کارگاهی مام کشور

Freddy Thiriet, *La Romanie vénitienne au Moyen Âge* (Paris: (متروپل) در

Boccard, ۱۹۵۹), ۳۰۴-۳۰۵ شرح داده شده است. کرت به‌عنوان «ناحیه نان‌خیز

امپراتوری» توصیف شده است [ص. ۴۱۴]. در مورد روابط مشابه با کشورهای بیرون از

امپراتوری، یعنی «نواحی نان‌خیز نابسندۀ امپراتوری»، بنگرید به صص. ۳۲۷-۳۲۸.

۱۰۵. بنگرید به:

Jaime Vicens Vives, *An Economic History of Spain*, ch. ۱۷, esp. ۲۱۱-۲۱۵.

۱۰۶. بنگرید به:

Oliveira Marques, *Studi in onore di Armando Saporì II*, p. ۴۴۹.

۱۰۷. بنگرید به:

۱۰۸. Phillipe Dollinger, *La Hanse (XIIe-XVIIe siècles)*(Paris: Montaigne, ۱۹۶۴),

۷۶-۸۰.

۱۰۹. Braudel, *Civilisation matérielle*, p. ۹۴.

۱۰۹. B. H. Slicher van Bath, *A.A.G.B. No. ۱۲*, p. ۲۸.

بنگرید به کارل هلاینر: «مقارن سده شانزدهم، تجارت بین منطقه‌ای دریایی غله،

تاریخی طولانی را پشت سر گذاشته بود.... آنچه می‌توان ادعا کرد این است که به دلیل سازوکار ساخته و پرداخته‌تر بازاریابی و از آن مهم‌تر، حجم بسیار افزایش‌یافتهٔ مازاد قابل‌عرضه در شرق الب، لهستان و استونی، نیاز مناطق دچار کمبود دائمی یا موقتی غله می‌توانست بهتر و با قاعده‌مندی بیشتری نسبت به پیش تأمین شود. مقارن میانهٔ سدهٔ شانزدهم، مقدار غلهٔ صادراتی سالانه از طریق بندر دانتسیگ، شش تا ده برابر بیش از میانگین سال‌های ۱۴۹۰-۹۲ بود.... در این دوره، دو یا سه منبع مهم جدید مواد غذایی حیوانی در دسترس اروپایی‌ها قرار گرفت: سواحل غنی ماهیگیری از دماغهٔ کاد تا لابرادور، مقادیر فزاینده‌ای پروتئین غنی تولید می‌کردند، درحالی‌که دشتهای مجارستان و والاشیا و نیز دشتهای دانمارک، مدتی پیش به پرورشگاه گاو نر در مقادیر زیاد برای صادرات به اتریش، آلمان و هولاند بدل شده بودند.» Camb. Eco. Hist. Eur., IV, pp. ۷۷-۷۸.

۱۱۰. Reginald R. Betts, "La société dans l'Europe centrale et dans l'Europe occidentale," *Revue d'histoire comparée*, n.s., VII, ۱۹۴۸, ۱۷۳.

۱۱۱. Zs. P. Pach, "The Development of Feudal Rent in Hungary in the Fifteenth Century," *Economic History Review*, ۲nd ser., XIX, ۱, April ۱۹۶۶, ۱۳.

۱۱۲. «خیزش اقتصادی اروپای باختری یکی از قدرتمندترین علل افول شهرک‌ها

در اروپای خاوری بود.» Hartung e Mousnier, *Relazioni del X Congresso*

*Internazionale di Scienze Storiche*, IV, p. ۴۶. «از میانهٔ سدهٔ ۱۵ تا میانهٔ سدهٔ ۱۸،



ویژگی خاص اقتصاد لهستان، اشاعه اقتصاد ملکی استوار بر نیروی کار سرف بود.

این به‌نوبه خود جلوی توسعه شهرک‌ها را گرفت و اثری منفی بر شرایط اقتصادی

و اجتماعی کل کشور داشت.» Hoszowski, Poland at the XIth International

Congress of Historical Sciences in Stockholm, p. ۱۱۷.

۱۱۳. بنگرید به:

Doreen Warriner, "Some Controversial Issues in the History of Agrarian Europe," Slavonic and East European Review, XXXI, No. ۷۸, Dec. ۱۹۵۳, ۱۷۴-۱۷۵.

۱۱۴. بتس این تاخت‌وتازها و «فئودالیسم ثانوی» را مشابه تاخت‌وتازهای پیشین و

پیدایش فئودالیسم «نخستین» در اروپا می‌داند. بنگرید به Betts, Revue d'histoire

comparée, p, ۱۷۵. او تأثیر تاخت‌وتازهای بعدی بر فرمانروایان اروپای خاوری را

در صص. ۱۷۵-۱۸۰ توضیح می‌دهد. دورین وارینر، Slavonic and East European

Review, XXXI، بر این گمان است که «اگر مجاری تجاری [اروپا]، در جستجوی شمش

در بیرون از مرزها، [از اروپای خاوری] به‌طور نسبی] به سوی باختر تغییر جهت

نمی‌داد، شاید اروپای خاوری، از طریق تجارت و گسترش شهرک‌ها که به‌مثابه محلّ

جامعه و اقتصاد فئودالی عمل می‌کردند، همچون اروپای باختری به توسعه خود ادامه

می‌داد. یا متناوباً، شاید رکود سده پانزدهم در اروپای باختری به اروپای خاوری جابجا

می‌شد [ص. ۱۷۶].»

۱۱۵. André Gunder Frank, Capitalism and Underdevelopment in Latin

America (New York: Monthly Review Press, ۱۹۶۷), ۹.

فرانک ادامه می‌دهد: «توسعه و توسعه‌نیافتگی اقتصادی صرفاً نسبی و کمی نیستند، بدین معنا که یکی توسعه اقتصادی بیشتری نسبت به دیگری داشته باشد؛ توسعه و توسعه‌نیافتگی اقتصادی نسبتی و کیفی هستند، بدین معنا که هر یک به لحاظ ساختاری متفاوت از دیگری است و در عین حال، از نسبت آن با دیگری به وجود می‌آید. در عین حال، توسعه و توسعه‌نیافتگی یکی هستند، بدین معنا که ساختار و فرایند اقتصادی واحد اما به صورت دیالکتیکی متناقض سرمایه‌داری هستند.»

۱۱۶. Owen Lattimore, "Lá civilisation, mere de Barbarie?" *Annales E.S.C.*, XVII, 1, janv.-fevr. ۱۹۶۲, ۹۹.

۱۱۷. Owen Lattimore, *Relazioni del X Congresso de Scienze Storichi*, I, p. ۱۱۰.

مورتون فرید نکته بسیار مشابهی را ابراز می‌کند: «بیشتر قبایل، به معنای اخص کلمه، پدیده‌ای فرعی به نظر می‌رسند: ممکن است محصول فرایندهایی باشند که برخاسته از ظهور جوامعی با سازمان‌یافتگی نسبی بالا در دل جوامع دیگری هستند که سازمان‌یافتگی بسیار ساده‌تری دارند. اگر بتوان این را مبرهن ساخت، قبیله‌گرایی (tribalism) را می‌توان واکنشی به پیدایش یک ساختار سیاسی پیچیده دانست، نه یک مرحله مقدماتی ضروری در فرگشت آن.» "On the Concept of 'Tribe' and 'Tribal Society' " in June Helm, ed., *Essays on the Problem of Tribe*



۱۱۸. درواقع، آگاهی از این اثر انباشت‌شونده نایکسانی‌های کوچک، پلی برای چیرگی بر استدلال‌های تا حدی بی‌حاصل درباره کمیت و کیفیت فراهم می‌آورد. من با پ. ک. گوردون واکر هم‌داستان هستم: «تمایز میان تغییرات کیفی و تغییرات کمی، تمایزی ناواقعی است. اگر تاریخ‌پژوهان به دنبال تغییرات کمی و درجه‌ای هستند، درخواست یافت که «تغییرات کیفی» درواقع تنها از تغییرات کمی برمی‌خیزند. این، هم در مورد تغییرات در افکار و چشم‌انداز اجتماعی راست است، هم در مورد تغییرات در سازمان اقتصادی....»

تغییرات کیفی چیزی جز سطح خاصی از تشدید تغییرات کمی پیشین نیستند.»  
"Capitalism and Reformation," *Economic History Review*, VIII, ۱, Nov. ۱۹۳۹."  
۴-۵.

۱۱۹. ترایان استوینوویچ همین نابرابری روبه‌رشد اروپای باختری و اروپای جنوب خاوری را استدلال می‌کند: «تفاوت کمی اندکی که در سده چهاردهم میان جهت‌گیری غالب جوامع بالکان و اروپای [باختری] یافت می‌شد، در ۱۷۰۰ به تفاوتی اثرگذار، در ۱۸۰۰ به تفاوتی بسیار بیشتر و در ۱۸۵۰ به تفاوتی فوق‌العاده بیشتر بدل شد.»  
"Material Foundations of Preindustrial Civilization in the Balkans," *Journal of Social History*, IV, ۳, Spr. ۱۹۷۱, ۲۲۳.

۱۲۰. اوسی د. دومار فرضیه‌پردازی می‌کند: «از سه عنصر یک ساختار کشاورزی هم‌پیوند [با پدیده‌های برده‌داری و سرفداری]- زمین آزاد، دهقان آزاد و زمین‌داران

غیر شاغل- صرفاً دو عنصر می‌توانند هم‌زمان وجود داشته باشند نه هر سه عنصر.

تحقق این ترکیب در واقعیت، بسته به رفتار عوامل سیاسی- اقدامات حکومت-

است....» "The Causes of Slavery or Serfdom: A Hypothesis," journal of

Economic History, XXX, I, March ۱۹۷۰, ۲۱.

۱۲۱. «ایجاد و برقراری کاست‌ها، یعنی گروه‌هایی که برای همیشه تحت انقیاد دیگران

باشند، جز به‌صورت جنینی و مشروط، نتوانست [در آمریکای اسپانیا] ضمانت اجرایی

قانونی پیدا کند. قوانین رسمی در مورد کار شخصی سرخپوست‌ها، هرگز به‌طور کامل

بر نابرابری قضایی میان سفیدها، سرخپوست‌ها و مستیزوها صحنه نگذاشت....



«طبقه بهره‌کش (زمین‌داران و دیوان‌سالاران هم‌پیمان آنها)، درست به دلیل احتیاط‌ها و حقه‌بازی‌های فراقانونی خود، خصائل عدم مسئولیت اخلاقی، غارت و خشونت غیرانسانی را به‌خود گرفت، خصائلی که در جاهایی چون آلمان، فرانسه یا ایتالیا، که موقعیت اقتصادی ممتاز اقشار مهزاده از پشتیبانی قوی دولت برخوردار بود، ناشناخته بود.

«شواهد این امر را می‌توان در این واقعیت یافت که وقتی مجوز واردات بردگان سیاه به نیو گراندا، برای کار در معادن آنتیوکیا و به‌عنوان کارگر کشاورزی در منطقه ریو کاوکا یا سواحل اقیانوس اطلس داده شد، رفتار پدران‌های که این سیاهان از اربابانشان دیدند، از طرز برخوردی که پیشتر با قبایل سرخپوست تحت نظر انکومندروها می‌شد، بسیار کمتر بی‌رحمانه، غیراخلاقی و وحشیانه بود. موقعیت ممتاز مالک برده سیاه در قانون تضمین شده بود و این آگاهی از ثبات برده‌داری، حس خاصی از مسئولیت عملی به این مالکان می‌بخشید که انکومندروهای سرپرست سرخپوستان فاقد آن بودند.» Guillén, Raíz y futuro, p. ۸۱.

۱۲۲. Alvaro Jara, "Salario en una econorma caracterizada por los relaciones de dependencia personal," Third International Conference of Economic History, Munich ۱۹۶۵ (Paris: Mouton, ۱۹۶۸), ۶۰۸.

شواهد بیشتر در مورد استاندارد پایین زندگی سرخپوستان در انکومیاندا را می‌توان در گواتمالا، که در آن نیل تولید می‌شد، یافت. در سال ۱۵۶۳، دربار اسپانیا تصمیم پیشین دادگاه اودنسیا برای منع اشتغال سرخپوستان را، بر این مبنا که «کاری بسیار

زیان آور است» تأیید کرد. رابرت س. اسمیت خاطرنشان می‌سازد که این فرمان بی‌اثر بود:

«در سال ۱۵۸۳، مقامات مستعمرات دریافتند که پرورش‌دهندگان دست به ترفندی زده‌اند: آنان به‌جای اجیرکردن سرخپوست‌ها به ازای دستمزد، با آنها قرارداد می‌بستند تا به‌ازای هر محموله گیاه نیلی که حمل می‌کنند، لباسی معادل تنها یک‌دهم آنچه خود به‌صورت دستمزد پولی دریافت می‌کردند به آنها دهند.... هفت‌سال بعد، مقامات دریافتند که «بسیاری از مستیزوها، مولاتوها و سیاهان آزاد و حتی بردگان» (یعنی کارگرانی که حکومت از آنها انتظار داشت کار کنند) قانون را با اجیرکردن سرخپوستان برای برداشت و حمل xiquilite [گیاهی که منبع اصلی نیل بود] به‌ازای دستمزدهای اسمی نقض می‌کنند.» "Índigo Production and Trade in Colonial Guatemala," *Hispanic American Historical Review*, XXXIX, ۲, May ۱۹۵۹, ۱۸۷. حتی برده‌ها هم سرخپوستان را اجیر می‌کردند- هر چیزی حدی دارد!

۱۲۳. «اهداف آغازین [فتح آمریکا توسط اسپانیا نشان‌دهنده] همگرایی نیرومندی به سوی ایجاد اقتصادهای معدن‌کاری در محل‌های مختلف اشتغال و سکونت است....

آنچه سرخپوستان به اروپا دادند اساساً فلزات گران‌بها بود. چنین می‌نمود که فراورده‌های مستعمرات در جایگاه دوم اهمیت قرار دارند.» Alvaro Jara, *Grandes voies maritimes dans le monde XV- XIXe siècles*, pp. ۲۴۹-۲۵۰. خارا خاطرنشان

می‌سازد که جداول نشان‌دهنده حجم دادوستد دریایی، از این لحاظ بسیار واضح هستند: «بجز دهه‌های ۱۵۹۱-۱۶۰۰ و ۱۶۲۱-۱۶۳۰، همه دهه‌های میان ۱۵۰۳-۱۶۶۰ با این فرمول می‌خوانند: هرچه تولید معدن بیشتر، دادوستد دریایی بیشتر [ص. ۲۶۶].»

۱۲۴. ماکس وبر میان اقتصادهای کشتستانی و ملکی تمایز قائل می‌شود؛ اصطلاحاتی که مرتب به‌کار گرفته شده‌اند. چنین می‌نماید که تمایز اصلی بر شکل نظارت بر نیروی کار و فراورده‌های معمول اقتصاد استوار باشد. بنگرید به General Economic History (New York: Free Press, ۱۹۵۰), ۷۹-۹۲. کشتستان‌ها (plantation)، (از نگاه وبر) فراورده‌های باغی تولید می‌کنند، معمولاً نیشکر، تنباکو، قهوه و پنبه. املاک برای دامپروری یا کاشت گندم یا ترکیبی از این‌دو به‌کار می‌روند. من مطمئن نیستم که تمایزی از این‌قرار سودمند باشد زیرا «املاکی» (بنا به تعریف اینجا) که در اروپای خاوری یافت می‌شدند، به‌مراتب به «کشتستان‌های» آمریکایا شبیه‌تر بودند تا «املاک» مثلاً انگلستان.

۱۲۵. با این همه، تراکم جمعیت در اروپای جنوبی، با وقوع فرایند نیمه‌پیرامون‌شدن، که سپس‌تر شرح داده خواهد شد، کاهش یافت. خایمه ویسنز ویوس، ضمن اظهارنظر در مورد مقاله‌ی ماریان مالوویست پیرامون تحولات اروپای خاوری در این زمان، دست به مقایسه‌ای با کاتالونیا زد: «در عمل، ما به‌عنوان متخصص فرگشت طبقات دهقان در کشوری یکسره متفاوت از لهستان سده‌ی پانزدهم، یعنی کاتالونیا اشاره کردیم که اگر در هر دو منطقه همسانی بس چشمگیری در آنچه «فئودالیسم ثانوی» می‌خوانیم وجود دارد، این همسانی را نمی‌توان با علل یکسانی تبیین کرد. آقای مالوویست، به پیروی از پیشروان لهستانی خود، توسعه‌ی بازرگانی بالتیک لهستان و گسترش بازارهای داخلی- نتیجه‌ی معمول رشد شهرها- را عناصر اصلی آغاز فئودالیسمی جدید در سده‌ی ۱۵ و ۱۶ [می‌داند]. در کاتالونیا، یکسره به‌وارون، سرچشمه‌های بدترشدن پایگاه حقوقی جمعیت دهقانان، از یکسو زوال بازرگانی



مدیترانه، و از سوی دیگر کاهش جمعیت شهرک‌ها بود. بدین‌سان با تحلیل

واقعیت‌های متضاد به نتایج یکسانی می‌رسیم.»

Comments made on the "Rapport de M. Malowist," p. ۱۴۸.

گذشته از اینکه فکر نمی‌کنم ویسنز موضع مالوویست را با دقت کامل شرح داده باشد، به گمانم او نکته‌ای را از قلم انداخته است. علل پایگاه حقوقی جدید دهقانان در لهستان و کاتالونیا یکی هستند؛ تنها پیشینه این دو متفاوت است، بدین معنا که کاتالونیا در سده چهاردهم یکی از نسبتاً پیشرفته‌ترین نواحی اروپا بوده است. کاهش جمعیت کاتالونیا و افزایش جمعیت لهستان ممکن است موجب تراکم‌های کاملاً نزدیکی شده باشد، تراکم‌هایی که، مقارن سده شانزدهم «بلند»، بازتاب‌دهنده موقعیت نه‌چندان متفاوت آنها در اقتصاد جهانی اروپا بود.

به همین‌سان، وقتی پیر ژنین خاطرنشان می‌سازد که بنادر بالتیک درواقع بر اندازه و فعالیت خود در سده شانزدهم افزودند و ما را از اغراق در افول شهرک‌ها در پیرامون بر حذر می‌دارد، بایستی تصدیق کنیم که چنین است. بنگرید به:

"Les relations économiques des villes de la Baltique avec Anvers au XVI<sup>e</sup> siecle," Vierteljahrschrift für Sozial und Wirtschaftsgeschichte, XLVII, ۳, Sept. ۱۹۵۶, ۱۹۶.

اما نکات گوناگونی را باید در نظر داشت. (۱) افزایش تجارت بین‌المللی، هرآینه به افزایش فعالیت بندر می‌انجامد. اما درباره مراکز اداری و کانون‌های تجارت محلی چه

می‌توان گفت؟ (۲) افزایش جمعیت کل معمولاً پیامد افزایش اندازه مطلق شهرک‌ها را به همراه خواهد داشت، اما ابعاد نسبی شهرک‌ها چطور؟ (۳) حتی افزایش نسبی اندازه جمعیت شهری پیرامون می‌تواند، در قیاس با میزان شهری‌شدن اروپای باختری، کاهش نسبی باشد (و بی‌گمان بود).

۱۲۶. کشاورزی متمرکزتر مستلزم شرایط بهتری برای دهقان است. بنگرید به اثر آردان درباره اینکه چگونه عشریه بهره‌وری را تضعیف می‌کند (Théorie sociologique de L'impôt, I, p. ۲۰۸) و چگونه مالیات‌های ثابت یا اجاره موجب تشویق آن می‌شود (همان، I، صص. ۲۲۵-۲۲۶).

۱۲۷. ویتولد کولا این معضل نظری را روشن می‌سازد: «نظامی که عمده مسئولیت «بازتولید» یعنی مراقبت از گاو را بر دوش سرف می‌گذارد، بدترین شرایط ممکن را برای پرورش گاو فراهم می‌آورد. اهمال دهقانان نسبت به دام، که بیشتر منبع سودی برای ارباب است تا برای خودشان، نگرانی همیشگی هرکسی است که مانور را اداره می‌کند. سال‌های کمبود مواد خوراکی، یعنی به‌طور کلی سال‌های بارش کم، دهقان را در برابر گزینه‌های سیرکردن دام یا خودش قرار می‌دهد! انتخاب او را می‌توان به‌آسانی حدس زد. درنهایت، بهره‌وری پایین گاو نر، داشتن گله‌ای بزرگ را ضروری ساخت، امری که بر مشکلات تأمین علوفه افزود.» Théorie économique du système féodal: Pour un modèle de l'économie polonaise, ۱۶e-۱۸e siècles (Paris: Mouton, ۱۹۷۰), ۳۱-۳۲. این ملاحظه صرفاً نظری نبود. امانوئل لو روا لادوری نشان می‌دهد که دقیقاً همین امر، بین سال‌های ۱۵۱۵-۱۵۳۰، در لانگیدوک اتفاق افتاد. Les paysans de Languedoc (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۶۶), I, ۳۲۳.

Kristof Glamann, *Fontana Economic History of Europe*, II, pp. ۴۵-۵۲.

«اوج تجارت گاو همزمان بود با عصر طلایی والاتباران [ص. ۵۰].»

۱۲۹. همچون لانگیدوک. به توصیف لو روا لادوری بنگرید: «تسطیح‌ها زمین چرا

را کاهش می‌دهد؛ کشتستان‌ها (زیتون، شاه‌بلوط و غیره)، پلکان‌ها و حصارهای

سنگی، اراضی باز مشاع را محدود می‌کنند. به همه این دلایل، دامپروری به اوج

رسید و سپس افت کرد. در این کشاورزی کهن که گیاهان علوفه‌ای را نمی‌شناخت

یا به باغ‌ها منحصرشان می‌کرد، پرورش همزمان دام و تولید سبزی امکان‌پذیر نبود.

ملزومات این دو با هم سازگار نیست چراکه هر دو نیازمند زمین‌های آزاد هستند

و این نیز روزبه‌روز کمیاب‌تر می‌شود. به خاطر نبود نهادی همچون مستا (Mesta)ی

اسپانیا برای دفاع از منافع پرورش‌دهندگان، توسعه پرورش گاو، در یک جامعه سنتی

دستخوش گسترش، خیلی زود از میان رفت.» Les paysans de Languedoc, I, p.

J. H. Parry, "Transport and Trade Routes," in *Cambridge Economic History of Europe*, IV, E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., *The Economy of Expanding Europe in the ۱۶th and ۱۷th Centuries* (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۱۹۱.



۱۳۱. به مقایسه اروپای ۱۶۰۰ با اروپای ۱۵۰۰ بنگرید: «پیش از همه، بخش کشاورزی

همچنان، فعالیت اصلی باقی مانده و قادر به تغذیه انسان‌های بسیار بیشتر و به

شکل بهتری نسبت به سال ۱۵۰۰ است؛ تجارت با مناطق برون‌مرزی، صنعت نساجی‌ای

که همچنان بزرگ‌تر از سال ۱۵۰۰ است، معدن‌کاری و صنعت فلزکاری نیز به‌مراتب

بزرگ‌تر هستند.» Mauro, Le XVI<sup>e</sup> siècle européen, p. ۲۵۷.

؛ به ص. ۲۷۵ نیز بنگرید. با این همه، چنین ۳۲۵. Duby, Rural Economy, p. ۱۳۲.

می‌نماید که وضعیت در کاستیا قدری متفاوت بوده است: «در سده چهاردهم و

پانزدهم، مهزادگان کاستیا به اوج قدرت دست یافتند، به‌گونه‌ای که بر دولت فرمان

می‌راندند. والاتباران کاستیا، همچون دیگر کشورهای اروپای باختری، موضعی دفاعی

نگرفتند، بلکه یکسره به‌وارون، دودمان‌ها را تغییر داده، موروثیت سلطنتی را به چنگ

آورده و قدرت سلطنتی را ابزاری برای جاه‌طلبی‌های خود ساختند. دلیل این پدیده این

بود که پادشاهی نتوانست بر پشتیبانی قوی شهرها تکیه کند. بسیاری از شهرک‌های

«کاستیا، طرفدار مهزادگان بودند و شمار بیشتری از آنها فرمانبردارشان بودند

از این‌رو، ویسنز استدلال می‌کند. Vicens, an Economic History of Spain. p. ۲۴۵.

که سده شانزدهم، در اکسترمادورا و اندلس، ظهور لاتیفوندیوم‌های بزرگی را به خود

دید که با اعطای اراضی بزرگ در سده چهاردهم و پانزدهم فراهم آمدند. بنگرید به

۲۴۸-۲۴۷ صفحات.

۱۳۳. داب «قدرت سیاسی و نظامی اربابان محلی، که بنا به نیاز موقعیت، سرکوب

مقاومت دهقانان یا جلوگیری از فرار از مانورها را آسان یا دشوار می‌ساخت» را به

عامل توان مقاومت دهقانان اضافه می‌کند، «و این امر بستگی به این داشت که آیا

قدرت سلطنتی از نفوذ خود برای تقویت اقتدار اربابان استفاده می‌کند یا برعکس، فرصت تضعیف موقعیت این والاتباران رقیب را به فال نیک می‌گیرد....» Studies, pp. ۵۱-۵۲.

۱۳۴. «از اواخر دهه ۱۵۲۰ به بعد [اما]، اجاره‌دارانی که پیشتر در مورد حصارکشی‌ها ساکت بودند، صدای شکایتشان از کسانی که زمین مرتعی را در دست داشتند بلند کرده و بدین‌سان آنها را از کسب املاک جدیدی که برای تأمین نیازهای جمعیت روبه‌رشد لازم بود بازداشتند. این برآشفستگی اغلب از طریق مجاری قانونی سازمان می‌یافت، اما روبه‌روز بیشتر معلوم می‌شد که آنان هیچ تبعیتی نسبت به قانون نداشته و حصار اراضی را فرو خواهند کشید.» Blanchard, Economic History Review, XXIII, p. ۴۴۰.

۱۳۵. یک تبیین ممکن برای میزان متفاوت مقاومت اثربخش را برودل- تراکم نایکسان جمعیت- ارائه کرده است. برودل، ضمن هم‌سنجی سکونتگاه‌های با تراکم کم در اروپای مرکزی با سکونتگاه‌های با تراکم بالا در ایتالیا («روستا - شهرها») و مراکز بزرگ راین، موز و حوضه‌های پاریس می‌گوید: «اینک آیا ممکن نیست این تراکم پایین روستا در بسیاری از کشورهای اروپای مرکزی و خاوری، یکی از علل اساسی سرنوشت دهقانان بوده باشد؟ آنها بیش‌ازپیش خود را در برابر سینیورها بی‌سلاح یافتند، چراکه فاقد حس همبستگی اجتماعات بزرگ بودند.» Civilization matérielle, p. ۴۲.

۱۳۶. H. K. Takahashi, "The Transition from Feudalism to Capitalism: A contribution to the Sweezy \_ Dobb controversy," Science and Society, XVI, ۴,

۱۳۷. Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۵۴.

۱۳۸. بنگرید به دوبی: «متایاژ (سهم‌بری) به اربابان مزیت عظیمی ارزانی می‌داشت. به آنها اجازه می‌داد تا از رشد مورد انتظار بهره‌وری ملک و نیز بالارفتن قیمت کالاهای کشاورزی کسب سود کنند.... حتی زمانی که مشارکت ارباب کمترین مقدار ممکن بود، سهم قابل‌توجهی از سود خالص در قرارداد برای او تضمین‌شده بود. [احتمالاً بیش از وقتی که زمین را به دهقان اجاره می‌داد.] زیرا نباید از یاد برد که متایر (سهم‌بر) باید بذر و گاه عشریه را از سهمی که برایش باقی می‌ماند کسر می‌کرد، و این باری بود که بر محصولات معمولاً کم‌حاصل کشاورزی سنگینی می‌کرد. با این همه، این نظام در دسرهایی نیز داشت که اربابان به‌خوبی از آنها آگاه بودند. نوسانات گسترده محصول، سرپرستی از نزدیک را ضرورت بخشید.» Rural Economy, pp. ۲۷۵-۲۷۶.

۱۳۹. همان‌گونه که دوبی می‌گوید، مزیت متایاژ برای زمین‌دار در این بود که «هزینه‌های کشت پایین بود، حال آنکه بازده کالاهای بازارپسند... بسیار بالا بود [همان، ص. ۲۸۰].

۱۴۰. استیون ن. س. چونگ این گزاره را به‌صورت نظری بیان می‌کند: «شرایط قرارداد سهم‌بری، از جمله شامل درصد اجاره، نسبت درون‌داد غیر ارضی به زمین و نوع محصولاتی است که کشت می‌شود. اینها متقابلاً توسط زمین‌دار و اجاره‌دار تعیین می‌شود. در مورد قرارداد اجاره ثابت و دستمزد اما، با توجه به قیمت‌های بازار،



یک طرف به تنهایی می‌توانست تعیین کند که باید چه اندازه از منابع طرف دیگر به کار بسته شود و چه محصولاتی باید کشت شوند. و از آنجا که در قرارداد سهم‌بری، تسهیم بازده بر پایه محصول واقعی انجام می‌گیرد، زمین‌دار باید بسیار می‌کوشید تا از محصول برداشتی اطمینان حاصل کند. بدین‌سان چانه‌زنی و زورآوری در قراردادهای سهم‌بری پیچیده‌تر از قراردادهای اجاره ثابت یا دستمزد هستند....

«در صورتی که صرفاً هزینه تراکنش مدنظر باشد،... قراردادهای سهم‌بری انتخاب نخواهند شد. پس چرا قراردادهای سهم‌بری انتخاب شده‌اند؟... در قرارداد اجاره ثابت، اجاره‌دار بیشتر، اگر نه همه، ریسک [عوامل بیرونی تابع تولید که موجب نوسان زیادی در محصول می‌شوند] را متقبل می‌شود؛ در قرارداد دستمزد، زمین‌دار بیشتر، اگر نه همه ریسک را، تقبل می‌کند. پس اجاره‌داری سهم‌بری را می‌توان تمهیدی برای تسهیم ریسک (یا سرشکن کردن ریسک) دانست....» The Theory of Share

Tenancy (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۶۹), ۶۷-۶۸.

۱۴۱. «ناگهان در آغاز سده ۱۶، سهم‌بری، که تا پیش از آن بسیار نابرابر توزیع شده بود و حتی جاهایی که شناخته شده بود در واقع بسی نادر بود، فرانسه را فراگرفت و دست‌کم تا سده ۱۸ جاهای بیشتری را به زیر سیطره درآورد. در برابر نوسانات پولی، راه چاره مطمئن‌تری وجود ندارد. بورژوازی ایتالیا، این متخصصان زیرک امور مالی، نخستین کسانی بودند که این وضعیت را درک کردند. آنها گاه - مثلاً در بولونیا از سال ۱۳۷۶ - در ملزم‌ساختن شهروندان شهر حاکم به این نوع از قراردادها به موفقیت بسیاری دست یافتند. آنها زمین را به ساکنان کونتادو (contado) [روستاهای حومه شهر]، که زیر فشار و بازور تحت انقیاد درآمدند، اجاره می‌دادند. طولی نکشید

که زمین‌داران فرانسوی نیز این نکته را دریافتند.» Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۵۲، تأکید از ماست.

۱۴۲. «در شرایط اجاره مادام‌العمر [که ناشی از مالکیت مطلق بود که در آن، اجاره مادام‌العمر طبق قانون منعقد می‌شد]، هزینه انعقاد قرارداد سهم‌بری ممکن بود چنان بالا باشد که آن را نامطلوب سازد، زیرا فسخ اجاره تمهید اثربخشی برای بیمه‌کردن موجر در برابر عملکرد ضعیف سهم‌بران بود.» Cheung, *The Theory of Share Tenancy*, p. ۳۴.

Duby, *Rural Economy*, p. ۳۲۷.

۱۴۴. برودل با هم‌سنجی وضعیت دو منطقه می‌گوید: «کم پیش می‌آمد که برداشت محصول [در منطقه مدیترانه] از همه خطرات پشت‌سرهمی که تهدیدش می‌کردند گریزی داشته باشد. محصول ضعیف بود و، با توجه به منطقه کوچک مورداستفاده برای بذریاشی، مدیترانه همواره در آستانه قحطی قرار داشت.» Civilisation matérielle, I, p. ۲۲۳.

آلدو دِ مادالنا با او هم‌داستان نیست: «به‌طورکلی باید تصدیق کرد که بهره‌وری زمین کشت‌پذیر [در ایتالیا]، به‌جز در شرایط استثنائی، نسبتاً پایین بود. برودل آب‌وهوا را برای بهره‌وری پایین خاک مدیترانه مقصر می‌داند، اما بایستی ناکارایی دستگاه فناوری، نظام فرهنگی، اصول ارضی، ظرفیت کسب‌وکار، دسترس‌پذیری سرمایه، ساختار اداری و اجتماعی، افت‌وخیزهای سیاسی و نظامی در نظر گرفته شوند تا به دیدگاهی رواتر و از نظر تاریخی مستدل از پدیده برسیم.» *Il mondo rurale*

italiano nel cinque e nel seicento,” Rivista storica italiana, LXXVI, ۲, giug.

بی‌تردید باید تمام این عوامل را در نظر گرفت اما رد یک کتاب، روش ۴۲۳، ۱۹۶۴

مفیدی برای کاهش تبیین‌های علی باورپذیر نیست. با این همه، به دیدگاه سیلویا

۵۲ ثروپ دربارهٔ بارخیزی بالای شمال ایتالیا در سده‌های میانه، که پیشتر در پانوش

نقل شد، توجه داشته باشید.

۱۴۵. بوریس پرشنوف اشاره می‌کند که راست است که املاک بزرگ به همان

شیوه‌ای که در انگلستان گسترش یافتند در این دوره در فرانسه بسط پیدا نکردند:

«با این همه، گرایش اقتصادی به سوی «چنین املاکی» کمتر بود و آنها را، به‌ویژه در

ولایات پیرامونی که مجاورت دریاها امکانات تجاری پرمفعتی فراهم می‌آورد، کمتر

می‌توان یافت. بنادر گینه، لانگیدوک، پرووانس، پواتو، نورماندی و بروتاین، صدور

شراب، محصولات کشاورزی، گاه حتی صدور گندم به‌صورت قاچاق و حتی تلاش برای

صدور دام و بخصوص گوسفند را تسهیل کردند. کوتاه اینکه، والاتباران کوشیدند

میوه ممنوعهٔ بازرگانی را بچسبند.» Les soulèvements populaires en France de

۲۸۹ (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۶۳), ۱۶۴۸ a ۱۶۲۳. اما توجه داشته باشید که پرشنوف

لانگیدوک و پرووانس را در فهرست خود می‌گنجاند. در یکی از فصول بعدی به این

پرسمان بازخواهیم گشت. اجازه دهید اکنون آن را رها کنیم زیرا در یک وضعیت علی

و معلولی چندگانه قرار داریم.

۱۴۶. مارکس این را درست همچون راهی میانه می‌دید: «می‌توانیم نظام متاثر یا

سهم‌بری را شکل انتقالی از شکل اصلی اجاره به اجارهٔ سرمایه‌دارانه در نظر بگیریم....

از یک‌سو، کشاورز در اینجا فاقد سرمایه کافی موردنیاز برای مدیریت سرمایه‌دارانه



تمام‌عیار است. از سوی دیگر، سهمی که در اینجا به مالکان اختصاص داده شده است، شکل خالص اجاره (بهره مالکانه) را به‌خود نمی‌گیرد. ممکن است سهم مالک، در عمل شامل بهره سرمایه‌ای که فراهم آورده و اجاره (بهره مالکانه)ی اضافی شود.... اجاره دیگر در اینجا به شکل معمول ارزش اضافی به‌طور عام پدیدار نمی‌شود. از یک‌سو، سهم‌بر، خواه نیروی کار خود را به‌کار گیرد خواه نیروی کار دیگری را، نه به‌عنوان کارگر بلکه به‌عنوان مالک بخشی از ابزار کار، ادعای سهمی از محصول را دارد. از سوی دیگر، موجر نه منحصراً بر پایه زمین‌داری خود، بلکه به‌عنوان وام‌دهنده سرمایه نیز ادعای سهم دارد.» Capital, III, ch. XLVII, sect, V, p. ۸۰۳.

۱۴۷. «قرارداد متایاژ، که این‌چنین در شهرک‌های مدیترانه‌ای ایتالیا و فرانسه، که بر اثر مهاجرت [در دوره کاهش جمعیت سده‌های چهاردهم و پانزدهم] خالی‌شده بودند و شهرنشینان قادر به کنترلشان بودند گسترش یافت، درواقع شکلی از همیاری میان شهرنشینان و دهقانان به‌قصد کشت زمین‌های کشت‌پذیر و تولید غله بود. Duby, Rural Economy, pp. ۳۵۶-۳۵۷.

۱۴۸. «برقراری سهم‌بری نمود رژیم اساساً سرمایه‌دارانه را داشت که پاسخگوی نیازهای زمین‌داران بورژوا بود: آرمان آنها کسب بخشی از درآمد خالص از زمین بود که قابل‌تبدیل به پول باشد و بس. آنها بنگاه‌های خود را با یک چشم‌انداز تجاری مدیریت می‌کردند: به‌دقت مشغول دفتر حساب‌و‌کتاب (livres de raison) یا دفتر دخل‌و‌خرج (Livres de Recettes)، سهم دریافتی‌شان از برداشت محصول، فروش غله یا دام و بهره وام‌هایشان [le produit de leur usure] بودند. برای این بیگانه‌ها [forains]، در درجه نخست، بهره سود مهم بود و کمابیش کاری به کار مسائل

کشاورزی نداشتند. G. E. de Falguerolles, "La décadence de l'économie

agricole dans le Consulat de Lempaut aux XVIIe et XVIIIe siècles, 'Annales

du Midi, LVII, ۱۹۴۱, ۱۴۹.

۱۴۹. «[آزادسازی سرف‌ها] بیشتر از آنکه بدانان بخشیده شود، به آنها فروخته شد.»

.Marc Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۱۱.

۱۵۰. «[در نظام مالکیت قطعات زمین]، قیمت زمین [نشانگر] چیزی جز اجاره سرمایه

شده (capitalised) نیست...». Karl Marx, *Capital*, III, ch. XLVII, sect. V, p. ۸۰۵.

۱۵۱. بنگرید به Slicher van Bath, A.A.G.B., No. ۱۲, ۱۶۴-۱۶۸. به پیتر ج. باودن

بنگرید: «سودآوری پرورش پشم در مقایسه با تولید غله بود که تا حد زیادی، بین

میانه سده پانزدهم و میانه سده شانزدهم، موجب رواج پرورش گوسفند به‌ویژه در

نواحی مرکزی انگلستان شد....

«با افزایش بازده و صدور پارچه قیمت پشم بالا رفت. با مبنای گرفتن دهه ۱۴۵۱-۶۰،

قیمت پشم محلی مقارن ۱۵۴۱-۵۰ تقریباً دو برابر شد. قیمت غله طی اواخر سده

پانزدهم نسبتاً ثابت مانده و تا سال ۱۵۴۱ که قیمت‌ها عموماً بالا رفتند، هیچ گرایش

مشخصی به افزایش نشان نداد.» The Wool Trade in Tudor and Stuart England

۴-۵. (New York: Macmillan, ۱۹۶۲).

۱۵۲. «مقارن میانه سده شانزدهم اما، انگیزه تغییر کاربری زمین از غله به پشم رو

به کاهش بود. زمین کمیاب‌تر می‌شد و نیروی کار فراوان‌تر. قیمت غله که از دهه

۱۵۲۰ فزاینده بود، در دهه ۱۵۴۰ که سطح قیمت عمومی به‌شدت بالا رفت دو برابر شد.

سپس در سال ۱۵۵۷، بازار خارجی پارچه انگلیسی فروپاشید و قیمت پشم سقوط کرد

[باودن، همان، ص. ۵].

پیتر رمزی را بنگرید: «به‌طورکلی می‌توان گفت که حدود ۱۵۵۰، هنوز تغییر کاربری زمین از زراعی به مرتعی [در انگلستان] منفعت داشت، مشروط به اینکه صرفه‌جویی در نیروی کار امکان‌پذیر باشد. تا به اینجا را مفسران پیشین تأیید کرده‌اند. اما پس از ۱۵۷۰، احتمالاً تغییر دوباره از مرتعی به زراعی منفعت بیشتری داشت، مشروط به اینکه افزایش هزینه‌های نیروی کار، سود بیشتر فروش غله را خنثی نکند.» Tudor

.Economic Problems (London: Gollanc, ۱۹۶۸), ۲۵

۱۵۳. همانطور که دلومیهو در مورد رم می‌گوید: «در شهری که از نظر جمعیت و ثروت روبه‌رشد بود، [از نگاه بارون‌های روستاکنار] فروش گوشت و پنیر پرمفعت‌تر از گندم بود. در نتیجه، آنها به‌گونه‌ای نظام‌مند در همه اقدامات مقامات برای تحدید مراتعشان کارشکنی می‌کردند. آشکار است که این طمع سود از سوی والاتباران و التفات فزاینده‌ای که به دامپروری داشتند، با واکنش سخت اربابان همراه بوده است- پدیده‌ای که وانگهی، صرفاً خاص روستاکنار رم نبود.» Delumeau, *Vie économique*, II, pp. ۵۶۷, ۵۶۹

ژرژ دوبی گسترش دامپروری در فرانسه از پایان سده سیزدهم به‌بعد را به «تقاضای روبه‌رشد برای گوشت، چرم و پشم از سوی شهرها» پیوند می‌زند. اهمیت فزاینده تولید گاو (و شراب) نیز «تجاری‌شدن روستاکنار فرانسه را شتاب قابل‌توجهی

بخشید....» "The French Countryside at the End of the ۱۳th Century," in Rondo

Cameron, ed., *Essays in French Economic History* (Homewood, Illinois: Irwin,

.Inc., ۱۹۷۰), p. ۳۳



۱۵۴. «تقاضای روبه‌رشد [در سراسر اروپا] برای غله و شراب، روستاکنار و به‌ویژه

دهقانان را از گوشت و بدین‌سان از عنصر مهم معیشتشان محروم ساخت.

دهکده‌هایی که مراتع خود را مدت‌ها به دام اختصاص داده بودند، با از دست‌دادن

مراتع خود نابود شدند....

«مناطقى همچون آراگون که نابسندگی نسبى جمعیت در آنها به معنای ناتوانی

در تولید سرانه بالاتر بود، کشتزارهای کم‌بازده را ترک گفته، تولید صادراتی را بسط

داده و کارگران‌شان مهاجرت کردند.... بدین‌سان، نابودی منبعی غنی برای تغذیه، با

فقرزدگی و انقیاد دهقانان و ثبات نرخ سود [prix de revient] همراه شده و به بیکاری

دامن زد....» Jose- Gentil da Silva, En Espagne: développement économique,

subistence, declin (Paris: Mouton, ۱۹۶۵), ۱۶۹-۱۷۰.

۱۵۵. بنگرید به:

Dobb, Studies, p. ۵۸; Douglass C. North and Robert Paul Thomas, "An

Economic Theory of the Growth of the Western World," Economic History

Review, ۲nd sen, XXIII, ۱, Apr. ۱۹۷۰, ۱۳.

۱۵۶. بنگرید به داب، همان، ص. ۵۳.

۱۵۷. جولیوس کلاین نشان می‌دهد که چرا چنین است: «جنبش حصارکشی

انگلستان و فرایند مشابه آن در کاستیا... به‌میزان شگفت‌آوری هم‌زمان بودند. در

هر دو مورد، این فرایند با نیروی صنعت پرورش گوسفند در سده چهاردهم آغاز شد....

بهره‌برداری از اراضی صومعه‌ها در انگلستان و تصرف املاک بزرگ رسته‌های نظامی

توسط دربار در کاستیا، به شکل قابل توجهی به رشد صنعت شبانکارگی در هر دو کشور در جریان دهه‌های میانی سده شانزدهم کمک کرد. پس از آن اما، در هر یک از این دو کشور، افزایش تدریجی حصارکشی‌ها رخ می‌دهد اما این بیشتر در مورد سندداران (copyholder) خرده‌پا در انگلستان و دسته‌های یکجانشین و کشاورزی دهقانی در کاستیا درست بود تا بنگاه‌های بزرگ‌مقیاس پرورش گوسفند.... در هر کشور، دادگاه‌های عالی... از جنبش حمایت می‌کردند، و در هر یک، پشتوانه انگیزه حصارکشی اراضی مشاع، میل به گسترش پرورش ثابت گوسفند بود. پیامد نهایی در هر دو، گسترش کشاورزی کوچک‌مقیاس بود.... در شبه‌جزیره ایبری، عنصری که در برابر جنبش حصارکشی به مبارزه برخاست و درواقع به نحو موفقیت‌آمیزی دو سده مانع از پیشروی آن شد، صنعت بزرگ‌مقیاس شبانکارگی کوچک‌مقیاس بود. در انگلستان میان‌سده‌ای و اوایل سلطنت دودمان تودور، طرفداران ضد حصارکشی تا حد بسیار زیادی طبقات کشاورز بودند.»

The Mesta: A Study in Spanish Economic History, (۱۹۱۹), ۳۱۴-۳۱۵ {Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, ۱۸۳۶-۱۲۷۳.

۱۵۸. «تجارت صادراتی غله از پروس و لهستان در پایان سده سیزدهم آغاز شد و در سده چهاردهم، تجارت غله کشورهای بالتیک نیز همین مسیر را در پیش گرفت. غله با کشتی به هلند، شمال نروژ و به بخش‌هایی از انگلستان همچون منطقه فن و منطقه بزرگ چراگاه گوسفند که کمبود غله داشت حمل می‌شد.»

Slicher van Bath, A.A.G.B., No. ۱۲, ۱۷۰.

۱۵۹. در تبیین اینکه چرا این صنایع در برخی مناطق و نه در مناطق دیگر یافت می‌شدند، جوآن ترسک اشاره می‌کند که:

«چنین می‌نماید که عوامل مشترک اینها باشند: اجتماعی پرجمعیت از کشاورزان خرده‌پا که عمدتاً سندهدار... یا اجاره‌داران معمولی بودند که شرایط حق تصرفشان، تقریباً به‌خوبی یک سند حق تصرف بود... و به دنبال یک اقتصاد شبانکارگی بودند. این اقتصاد می‌تواند بر تولید و فروش لبنیات استوار باشد، که در این صورت، کشتزارها معمولاً پیشتر حصارکشی شده‌اند و در نتیجه، سازمان مانوری و کشت همیارانه ضعیف یا غایب است. یا می‌تواند بر پرورش دام در مراتع پربار مشاعی استوار باشد که در آنها هیچ انگیزه مؤثری برای حصارکشی وجود ندارد، زمین کشت‌پذیر بی‌حاصل است و بازهم هیچ چارچوب محکمی برای دامپروری همیارانه در اراضی باز وجود ندارد.... گاه می‌توانیم منطق خاصی را در پشت طرز پیوند این عوامل مشترک باهم مشاهده کنیم. پاره‌ای از زمین‌هایی که بیش از همه مناسب مرتع بودند، تا تقریباً آخرین دوره‌های اسکان محلی تسطیح نشدند. امکان اینکه این زمین‌ها بلافاصله حصارکشی شوند وجود داشت. احتمال داشت موجب اجتماعی از کشاورزان مستقل شوند که نه روستا یا دهکده، بلکه خانواده را واحد کار همیارانه بدانند. اگر زمین مناسب تولید لبنیات بود، آب کافی برای استفاده در صنعت پارچه را نیز دارا بود. در یک روستاکنار کمتر مطلوب که اراضی بایر وسیع یا مشاعات مردابی بزرگ و کشتزارهای مطلوب کمی داشت، دامداری بناچار از پرورش و نگهداری گوسفند تشکیل می‌شد. زمین‌های مشاع نظر جوانان بی‌زمین را به‌خود جلب می‌کردند. دامپروری نسبت به کشت غله، نیروی کار کمتری می‌طلبید و اجازه می‌داد نیروی کار مشغول شغل مکمل دیگری شود.» "Industries in the Countryside," in F. J. Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart*



England (London and New York: Cambridge Univ. Press, 1961), 86-87.

به صص. ۱۴۶-۱۴۷ نیز بنگرید. ۱۴۱. Sweezy, Science and Society, XIV, p. ۱۴۱. ۱۶۰. جوآن ترسک طرف فرضیه سوئیزی را می‌گیرد: «اما در آغاز سده شانزدهم، همچنان در گوشه و کنار کشور می‌شد به تضادهایی برخورد. کورن وال و دوون، کامبرلند، وست مرلند و نورث آمبرلند اجتماعات بسیاری داشتند که در کلبه‌های تک‌افتاده پراکنده بودند، برخی هنوز دارای نشانه‌هایی از روح طایفگی بوده و کمابیش یکسره از جهان تجارت به‌دور بودند. از سوی دیگر، روستاهای غله‌کار در انگلیای شرقی و کنت شرقی سخت مشغول معاملات بزرگ‌مقیاس مواد خوراکی بوده و کسب‌وکار خود را ظاهراً بدون توجه به هرگونه تعهد اجتماعی، چه به طایفه و خانواده و چه به ارباب مانور، هدایت می‌کردند. تضاد میان مناطق کوهستانی و دشت‌ها [مثلاً میدلند باختری] "The Farming Regions of England," in The Agrarian History of England and Wales, IV, Joan Thirsk, ed., ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۱۵. برای کسانی که ممکن است احساس کنند انگلیای شرقی آنچنان هم به مرکز نزدیک نیست، بایستی یادآوری کنیم که درواقع موقعیت آن در سده شانزدهم مدنظر است نه سده بیستم. در اینجا ترسک مشاهده می‌کند که: «انگلیای شرقی امروزه موقعیت جغرافیایی قدری دور از مسیرهای تجاری میان لندن و شمال دارد. در برابر، در سده شانزدهم، رودخانه‌های آن که از قلب انگلیای شرقی می‌گذشتند، خط ساحلی طولانی و بنادر بسیار آن، این منطقه را در ارتباط نزدیک با بازارهای لندن، شمال شرق انگلستان، اسکاتلند، هلند و بالتیک قرار می‌دادند. درنتیجه، کشاورزی آن در آغاز در خدمت بازارهای ملی و بین‌المللی توسعه یافت و تخصصی‌شدن چنان پیشرفت کرد که مقارن اوایل سده هفدهم، حتی در

سال‌های برداشت خوب محصول، مناطق بسیار زیادی غله‌ای که کفاف خودشان را بدهد هم نداشتند.... [صص. ۴۰-۴۱].»

۱۶۱. «خدمات کاری، در پیشه‌های بیشتر عقب‌مانده [ی انگلستان] که از بازارهای بزرگ دورتر بودند زودتر نابود شده و جنوب خاوری، که پیشرفته‌تر بود، بیش از بقیه جاها این خدمات را حفظ کرد.» M. Postan, "The Chronology of Labour Services," Transactions of the Royal Historical Society, 4th ser., XX, ۱۹۳۷, ۱۷۱; Dobb, Science and Society, XIV, p. ۱۶۱.

۱۶۲. Sweezy, Science and Society, XIV, p. ۱۴۷.

۱۶۳. این را بایستی تعدیل کرد. هرآینه زمین‌داران والاتبار سرمایه‌دار اروپای خاوری به تجملات اشرافی علاقه داشتند. درواقع، ژنین تا بدانجا پیش می‌رود که می‌گوید: «تردیدی در این نیست که به‌رغم محدودیت‌هایی که به‌واسطه تهی‌بودن گذرا یا همیشگی خزانه‌های سلطنتی بر سر راه خرید وجود داشت، رشد مصرف تجملی یکی از تغییرات اثرگذاری است که موجب فرگشت زندگی اشرافی در شمال [اروپا یعنی دولت‌های حوزه بالتیک] در سده شانزدهم شد. Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, XL.III, p. ۲۱۵. اما توجه داشته باشید که ژنین تهی‌بودن خزانه‌ها را یک محدودیت می‌داند. نکته درست در همینجاست. در یک اقتصاد روبه‌گسترش، اندازه مطلق و لخرجی در تجملات افزایش یافت، اما در قیاس با افزایش مصرف در اروپای باختری، احتمالاً می‌توانیم از یک افت نسبی در مصرف تجملات صحبت کنیم.



۱۶۴. داگلاس. س. نورث و رابرت پاول تامس در *Economic History Review*, XXIII اشاره می‌کنند که: «حصارکشی‌ای که در این زمان اتفاق افتاد... در مراتع تولیدکنندهٔ پشم خام و مناطق مناسب کشت تره‌بار (truck farm) انجام گرفت. اولی در پاسخ به تقاضای روبه‌افزایش برای پشم خام و دومی در پاسخ به افزایش تقاضای محلی برای مواد خوراکی از سوی مناطق شهری روبه‌رشد بود. جنبش حصارکشی سدهٔ شانزدهم در مناطق کوهستانی انگلستان گسترده‌تر از همه‌جا بود زیرا بازده حصارکشی در آنجا، به دو دلیل، بالاتر از مناطق کشت‌پذیر بود. نخست اینکه، مناطق مناسب مرتع، تراکم جمعیت پایین‌تری نسبت به مناطق کشت‌پذیر داشتند: از این‌رو،... برای آنکه حصارکشی به انجام رسد، موافقت افراد کمتری نیاز بود. دوم و شاید مهم‌تر اینکه، افزایش قیمت پشم، افراد دارای اراضی مشاع را برانگیخت تا به شکل ناکارایی از آنها برای چرای گوسفندان بیشتری استفاده کنند. هزینهٔ چرای گوسفندان بیشتر بر اراضی مشاع، برای افراد تقریباً صفر بود اما هزینهٔ انجام چنین کاری برای جامعه بالا بود. زمین مشاع اغلب بیش‌ازحد چریده می‌شد و بازده کلی پشم عملاً کاهش می‌یافت.... افرادی که قدرت حصارکشی زمین مشاع را داشتند، می‌توانستند با حصارکشی این اراضی و جلوگیری از دسترسی دیگران به آنها از این اتفاق بهره‌یزند [ص. ۱۳].»

۱۶۵. داب چنین ذخیرهٔ نیروی انسانی را «عناصر پرولتاریایی یا نیمه‌پرولتاریایی» می‌خواند. *Science, and Society*, XIV, p. ۱۶۱.

۱۶۶. Postan, *Transactions of the Royal Historical Society*, XX, pp. ۱۹۲-۱۹۳.

۱۶۷. بنگرید به:

Francois Chevalier, *Land and Society in Colonial Mexico* (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۶۳).

۱۶۸. «توسعه اجاره پولی همواره در پیوند با تبدیل خدمات کاری نیست. در شماری از مانورها، اجاره پولی به شکل تبدیل اجاره جنسی ظاهر شد. سرانجام اینکه، اجاره پولی می‌توانست در کنار خدمات کاری و اجاره جنسی ظاهر شود. در پایان اینکه، اجاره پولی در نتیجه اجاره بخشی از ملک پدید آمد.» Eugen A. Kosminsky, *Past & Present*, No. ۷, pp. ۱۶-۱۷. بنگرید به پوستان: «تلویحاً در این جستاره فرض شده است که اجاره‌ها و خدمات کاری مکمل همدیگر بوده و افزایش یکی، در شرایط عادی، با کاهش دیگری همراه بوده است. Transactions of the Royal Historical Society, XX, p. ۱۹۱.

۱۶۹. «تغییر در ساختار مالکیت ارضی فئودالی، همراه با زوال نظام مانوری، موجب تغییر در شکل اجاره شد: در انگلستان تغییر به اجاره پولی و در فرانسه و آلمان تغییر در ماهیت اجاره فئودالی. دهقانان پیشتر مازاد کار خود را مستقیماً به شکل کار می‌پرداختند و اینک آن را به اشکال تحقق‌یافته- فراورده‌ها یا بهای پولی آنها- می‌پرداختند. تغییر موجب چیزی بیش از این نشد.... در هر دو مورد، مالکان فئودال، بر پایه مالکیت خود، بدون مداخله قوانین مبادله کالا، از «اجار برون‌اقتصادی» برای گرفتن مازاد از دهقانان تولیدکننده (tenanciers, Besitzer) بهره می‌گرفتند، دهقانانی که در عمل زمین را یعنی وسایل تولید را در دست داشتند. Takahashi, *Science and Society*, XVI, p. ۳۲۷.

۱۷۰. وبر به‌سان قانع‌کننده‌ای توضیح می‌دهد که چرا به‌نفع شماری از نیروهای خارج

از مانور بود که این فرآیند را به‌سوی دگرگونی کامل‌تر وضعیت پیش برانند: «نفع تجاری بورژوازی نوپدید شهرک‌ها... موجب تضعیف یا تجزیه مانور شد زیرا مانور فرصت‌های بازاری آنها را محدود می‌ساخت.... نظام مانوری، به دلیل خدمات و پرداخت‌های اجباری اجاره‌داران، محدودیت‌هایی را بر قدرت خرید جمعیت روستایی برقرار می‌ساخت زیرا دهقانان را از صرف کل نیروی کارشان در تولید برای بازار و بسط قدرت خرید خود باز می‌داشت.... افزون بر این، سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری نیز در ایجاد یک بازار کار آزاد نفع داشت.... میل سرمایه‌داران جدید به کسب زمین موجب منفعت دیگری در تضاد با نظام مانوری می‌شد. سرانجام اینکه، منفعت مالی دولت نیز، با حساب بازکردن روی اینکه تجزیه مانور به افزایش ظرفیت مالیات‌دهی روستاهای کشاورز می‌انجامد، در این قضیه دست داشت.» General Economic History, p. ۹۴.

۱۷۱. داب را بنگرید: «بارها اتفاق می‌افتاد که نیاز املاک کوچک به نیروی کار سرف... در قیاس با املاک بزرگ، به‌ویژه املاک کلیسا، کمتر تأمین شود. افزون بر این، وقتی «اغوا» یا ربودن زوری سرف‌ها توسط یک ملاک از ملاک دیگر رخ می‌داد، املاک کوچک‌تر بودند که در این رقابت و غارت‌های همسایگان ثروتمندتر و قدرتمندتر خود شکست می‌خوردند و از این‌رو، بیش از همه به دنبال حمایت از سوی قانون بودند.... اما گاه... این امر اثری وارونه داشت. اگر مقدار نیروی کار سرفی که یک ملک می‌توانست تحت امر خود داشته باشد به زیر رقم حیاتی خاصی افت می‌کرد، ارباب ملک، اگر اصلاً کشت ملک را پرمنفعت می‌یافت، بناچار عمدتاً بر نیروی کار اجیرشده تکیه می‌کرد؛ و او به‌هیچ‌روی اعتنایی به مقدار خدمات اجباری‌ای که می‌توانست از



سرف‌های خود انتظار داشته باشد نداشت. اگر نیروی کار اجیرشده در دسترس نبود، گزینه پیش روی او، نه افزایش یا گسترش دادن خدمات کاری (چرا که اینها در هر صورت ناکافی می‌بودند)، بلکه دست‌کشیدن از کشت ملک و در عوض، یافتن چنان اجاره‌دارانی برای زمین بود که بتوانند برای استفاده از آن به او اجاره بپردازند.»  
Studies, pp. ۵۹-۶۰.

۱۷۲. Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۱۷.

۱۷۳. «در شرق آلمان، آن‌سوی الب و در کشورهای اسلاو شرق آنجا، کل نظام اربابی تغییر یافته و راه را برای یک نظام جدید باز کرد. عوارض فئودالی دیگر سودی در بر نداشت. اما چه باک! خود ارباب (squire) به تولیدکننده و سوداگر گندم بدل شد. او کشتزارهایی که از روستاییان گرفته شده بودند را یکپارچه ساخت،... حق تصرف‌ها را غصب یا اخاذی کرد. در انگلستان، رخدادها روال دیگری داشت. درست است که در آنجا نیز توسعه مستقیم املاک [به دست اربابان]، به زیان دهقان و اراضی مشاع به سرعت رشد کرد، اما ارباب تا حد زیادی یک اجاره‌بگیر باقی ماند. بخش اعظم اجاره‌هایش دیگر تغییرناپذیر نبودند. از آن‌پس املاک کوچک، حداکثر برای مدت محدودی توزیع می‌شدند، توزیعی که اغلب خوشایند سینیور بود. پس از هر مصادره دوباره زمین، چیزی آسان‌تر از تطبیق اجاره‌ها با شرایط اقتصادی زمانه وجود ندارد. در دو سوی اروپا، ویژگی بنیادین همسان است: رژیم حق تصرف مادام‌العمر، که تا حد زیادی موجب بحران [فئودالی سده سیزدهم و چهاردهم] شد، منسوخ شد. هم‌زمان در فرانسه، این امر به چنین شیوه عریانی امکان‌پذیر نبود [بلوک، همان، ۱۳۲-۱۳۱، I].»

۱۷۴. «حرکت به‌سوی کاهش مانورها [در انگلستان]، بسیار دیرتر [از فرانسه] اتفاق افتاد: در پایان سده ۱۳-۱۴-۱۵، به‌جای سده ۱۱-۱۲- آغاز سده ۱۳ (تقریبی). این تأخیر

طبیعی بود، چراکه سینیوری در انگلستان دیرتر ایجاد شده بود.» Marc Bloch,

*Seigneurie française et manoir anglais*, p. ۱۱۴.

۱۷۵. بنگرید به: Bloch, *Caractères originaux*, I, ۱۳۲-۱۳۹. ا. د. لوبلینسکایا در مورد

این تحلیل می‌گوید: «به نظر من تبیین‌های مارک بلوک سطحی است.» او اما تبیین

بهتری را در مقاله خود ارائه نمی‌دهد. "Préface à l'édition russe des Caractères"

*originaux de l'histoire rurale française*," *Annales F.S.C.*, XIV, ۱, janv.-mars

۱۹۵۹, ۲۰۱.

ادووار پروا در این مسیر حتی از بلوک جلوتر می‌رود، زیرا استدلال می‌کند که درست

در زمانی که انگلستان در حال رهاکردن منش فئودالی خود در اواخر سده‌های میانه

بود، فرانسه نه با پیشگامی شاه، اما با رضایت او، عملاً منش فئودالی خود را تقویت

می‌کند. استدلال او بدین شرح است: فرانسه کشوری بوده که بیش از همه تحت

تأثیر تجزیه فئودالیسم در اوایل سده‌های میانه قرار گرفته است. از این‌رو شاه تقریباً

فقط قدرت یک زمین‌دار را در اختیار داشته است؛ یعنی، نخستین در میان همگان

(*Primus inter pares*). راه‌حل کاپتی‌ها برای این معضل، گسترش سینیوری شاه بود

به‌گونه‌ای که کل فرانسه را دربرگرفته و فرانسه بدل به هرم فئودالی پهناوری شود با

شاهی که نقطه رأس آن است. بر این پایه، از سده سیزدهم به‌بعد، شاهان دگرگونی

اراضی دارای مالکیت مطلق به تیول را تشویق کرده و بدین‌سان آنها را تحت اقتدار

نهایی خود درآوردند. بنگرید به:

Perroy, le Moyen Âge, pp. ۳۷۰-۳۷۱.

۱۷۶. برای آنکه این امر را نشان دهیم، باید از داستانمان جلو بیفتیم: «در انگلستان، سقوط مطلقه‌خواهی، گسترش جنبش مشهور «حصارکشی»، دگرگونی روش‌های فنی، بلکه همچنین در عمل، به دلیل این دگرگونی و آثار آن، سلب مالکیت اجاره‌داران بیشمار به‌نفع بلندپایگان را در پی داشت. در فرانسه، به‌واسطه تحولی همسان اما وارونه، پیروزی پادشاهی مطلقه گستره «واکنش فئودالی» را محدود ساخت.» Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۳۹.

۱۷۷. اینکه بازار روبه‌رشد مواد خوراکی لندن چگونه تولید شبانکاری را در دوردست‌ترین مناطق انگلستان و ویلز تشویق کرد، در F. J. Fisher, "The Development of the London Food Market, ۱۵۴۰-۱۶۱۰," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*, I (New York: St. Martin's, ۱۹۶۵), pp. ۱۳۵-۱۵۱ شرح داده شده است.

Marx, *Capital*, I, ch. XXXIX, p. ۷۴۴.

۱۷۹. «[در انگلستان]، گسترش صنعت‌داری جدید، ادعای سندداران (copyholder) را مبنی‌بر اینکه جایگزینی کشاورزی کوچک‌مقیاس با چرای بزرگ‌مقیاس تنها راه‌حل مشکل مواد خوراکی کشور است، تقویت کرد.» Klein, *The Mesta*, p. ۳۴۴.

۱۸۰. مارک بلوک اشاره می‌کند که در فرانسه در سده شانزدهم، سنخ اجتماعی جدید



«کشاورز آزادمرد» ("gentleman farmer") پیدا شد، یعنی زمین‌داری که زمین‌هایش را سرپرستی می‌کرد. «هیچ‌چیز نمی‌توانست پرمفعت‌تر از سرپرستی توسط خود ارباب باشد، البته به شرطی که هوشمندانه صورت می‌گرفت. اما سرپرستی مستلزم اقامت ارباب در کشتزار بود.... اما از همه اینها گذشته، ترک [پاریس] راه چاره‌ای از سر نومیدی بود؛ افزون بر این، بسیاری از زمین‌داران بزرگ، والاتباران یا بورژواها برای زندگی در کشتزارهای خود نه تجربه‌ای داشتند و نه وقت آزاد؛ بگذریم که ثروتمندان معمولاً مالک کشتزارهای بسیار متفاوت و پراکنده‌ای بودند که اجازه نمی‌داد خودشان شخصاً سرپرستی را برعهده بگیرند.» Caractères originaux, I, p. ۱۴۹.

۱۸۱. Helleiner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۲۴.

۱۸۲. Braudel and Spooner, Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche, IV, p. ۲۴۲.

۱۸۳. Braudel, La Méditerranée, I, p. ۶۷. «دهقان، که در اینجا در شرایط سلامتی» و بهداشتی هولناکی می‌زیست، بناچار حیات بسیار کم‌مایه‌ای داشت. او اربابانی داشت که آنچه تولید می‌کرد برای اربابان بود. مردی ساده بود که به‌تازگی دل از خانه‌اش در کوه کنده بود و اغلب مالک یا پیشکار او فریبش می‌دادند. از بسیاری جهات در نوعی درون‌بوم استعماری می‌زیست، حال پایگاه حقوقی‌اش هر چه «می‌خواست باشد.... دشت‌ها از آن سینیور بودند»

۱۸۴. Karl Marx, The German Ideology (New York: International Public., ۱۹۴۷),

۵۱.

۱۸۵. همان، ۵۱-۵۲.

داب می‌افزاید: «درواقع، در صورتی که سطح ضروری ۱۸۶. Dobb, Studies, p. ۵۵. بهره‌وری (به نسبت بهای نیروی کار اجیرشده) به دست آید، این ناسازنما را داریم که هرچند نیروی کار اجیرشده ممکن است حتی کارایی کمتری نسبت به نیروی کار مقید داشته باشد، استفاده از آن همچنان منفعت در برداشته است. [ص. (bond labour) ۵۶]. او در پانوشت می‌افزاید: «مازاد در دسترس برآمده از نیروی کار اجیرشده، نیازی به اینکه بزرگتر از مازاد برآمده از نیروی کار سرف (فراورده نیروی کار سرف در زمانی که برای ارباب کار می‌کرد) باشد نداشت، زیرا هرچند فرض ما این است که نیروی کار اجیرشده جایگزین نیروی کار سرف در ملک شده، جایگزین آن نشده بلکه به عنوان یک منبع مازاد، به نیروی کار سرف اضافه شده است. اگر فرض کنیم که ارباب خدمات کاری را به معادل چیزی بدل کرده است که زمان کاری مازاد سرف‌ها، در صورتی که صرف کشت ملک می‌شد، می‌توانست تولید کند، آنگاه ارباب، در صورتی که نیروی کار اجیرشده جدید هرگونه مازادی فراتر از دستمزد خود تولید می‌کرد، از این تغییر سود می‌برد زیرا این مازاد اینک مکمل آن چیزی است که ارباب به عنوان عوارض «تبدیل‌یافته از سرف‌های خود دریافت می‌کند»

افزون بر این، همان‌گونه که مارک بلوک به یادمان می‌آورد، «بیگاری همواره [برای موجر] به صورت مطلق رایگان نبود. غذادادن به کارگر [tenancier]، به‌ویژه در «کارهای از روی لطف» (boon works) معمول بود. بنابراین اگر قیمت غذا فراتر از ارزش کار می‌رفت، بیگاری ارزشی نداشت. شاید گفتن اینکه ممکن بود دستمزدها کمتر از هزینه غذای مزدبگیر باشند، بیهوده بنماید. اما بایستی کیفیت ضعیف کار را به یاد داشته باشیم.... [افزون بر این]، وقتی کارها مستلزم این نبود که دهقانان به بیگاری



گرفته شوند، بدان معنا بود که دهقان خدمات خود را بازخريد می‌کند، یعنی باید دستمزدشان پرداخت شود. بدین‌سان باید در یک ستون، ارزش پرداخت جایگزینی را که منطقاً مورد انتظار بوده قرار دهیم، یعنی پرداخت در نتیجه فشار اجتماعی به‌اضافه پس‌انداز هزینه غذا. در ستون دیگر، بهای روزهای کار مزدبگیری را قرار خواهیم داد که می‌تواند جایگزین بیگاری شود. بسته به اینکه مجموع یک ستون از مجموع ستون دیگر بیشتر شود یا نشود، می‌توان تصمیم گرفت که بیگاری ارزش استفاده را دارد یا نه.» Seigneurie Française, pp. ۱۱۶-۱۱۷.

۱۸۷. Jones and Woolf, Agrarian Change and Economic Development, p. ۴.

۱۸۸. Marx, German Ideology, ۵۱.

۱۸۹. Braudel, La Méditerranée, I, p. ۳۰۰.

۱۹۰. Braudel and Spooner, Relazioni del X Congresso Internazionale di Storiche, IV, pp. ۲۴۱-۲۴۲.

۱۹۱. Braudel, La Méditerranée, I, p. ۳۰۶. « این مهاجران ارزشمند، اغلب » انسان‌هایی پریشان‌احوال یا معمولی نبودند. آنها اغلب با خود فنون جدیدی را می‌آوردند، فنونی که کمتر از شخص خودشان برای زندگی شهری ضرورت نداشت. یهودیان، که به‌خاطر دین خود و نه به‌خاطر فقرشان مجبور به ترک دیار خود شدند

نقش برجسته‌ای در انتقال فنون داشتند.»

۱۹۲. بنگرید به Phelps-Brown and Hopkins, *Economica* XXVI, p. ۲۹۴. ممکن

است تفاوت‌های نسبی در سبک زندگی طبقات گوناگون شهرنشین آنچنان فرقی هم با اروپای معاصر نداشته باشند. نمونه‌ای از این امر را می‌توان از مطالعه سال ۱۵۵۹ بر روی ۳۰۹۶ خانوار (حدود ۱۲۰۰۰ نفر) در مالاگا گردآورد. این مطالعه به یک دسته‌بندی طبقاتی بدین شرح دست یافت:

توانگر [razonables]، نه لزوماً ثروتمند، ۱۰ درصد

خرده‌پاها [pequeños]، ۷۰ درصد

بینوایان [pobres]، ۲۰ درصد

آیا پیمایشی در سده بیستم در مالاگا یا حتی پاریس، به چیزی که به‌سان چشمگیری با این نتایج مغایر باشد می‌رسد؟ این پیمایش توسط برودل نقل‌قول شده است، La Méditerranée, I, p. ۴۱۳.

۱۹۳. «در بخش شرق الب در آلمان، از لوتساتیا از راه براندنبورگ تا مکلنبورگ- یعنی در ناحیه‌ای که به‌رغم تسلط آلمانی‌ها (یا شهریان آلمانی شده) در آنجا، عنصر اسلاو، به‌ویژه در روستاکنار همچنان قوی بود- مشاهده می‌کنیم که در این دوره، یعنی از سده ۱۴ به‌بعد، اما به‌ویژه در سده ۱۵ و نیمه نخست سده ۱۶، معمولاً در شهرک‌ها محدودیت‌هایی بر ورود اسلاوها به اصناف پیشه‌ور اعمال می‌شود. بدین‌سان، افزون بر تبعیض‌های مبتنی بر ملیت، تبعیض‌های دیگری می‌بینیم که «اجتماعی» هستند و معطوف به جمعیت [اسلاو]. دلیل این امر، گرایش قوی اسلاوها به مهاجرت به شهرک‌ها بود.» Kazimierz Tyminiecki, "Le servage en Pologne et dans les

pays limitrophes au moyen age," La Pologne au Xe Congres International des Sciences Historiques a Rome (Warszawa: Academic Polonaise des Sciences, Institut d'Histoire, ۱۹۵۵, ۲۵).

۱۹۴. از برخی جهات می‌توان مهزادگان مشغول کسب‌وکار را از نظر بورژوازی شهری، «سوداگران غریبه» دانست. بنگرید به تحلیل فریتس ردلیش: «چنین می‌نماید که حجم مقررات محدودکننده و ضوابط اجرایی [بر ضد مهزادگان مشغول تجارت] در دوره‌ای نسبتاً دیرتر، یعنی مقارن ۱۶۰۰ صادر شده و از آن تاریخ آغاز شده باشند.... درواقع، چنین می‌نماید که این محدودیت‌ها از سوی مشاغلی اعمال شده باشد که پسران کهنتر [غیر وارث. م] در آنها مشغول بوده‌اند، نه فعالیت‌های وارثان.... در موارد اندکی، محدودیت‌های اعمال‌شده بر فعالیت‌های تجاری والاتباران برای حمایت از سوداگران شهری صادر شد که در خطر رقابت والاتباران قرار داشتند، نه بدین‌خاطر که این فعالیت‌ها درخور والاتباران دانسته نمی‌شد.... چنین می‌نماید که ممنوعیت‌ها عموماً مربوط به خرده‌فروشی و پیشه‌وری بوده‌اند؛ این ممنوعیت‌ها همواره جا را برای آنچه فعالیت‌های کارسالارانه در کشاورزی و صنایع بزرگ‌مقیاس می‌خوانیم باز می‌کردند.» "European Aristocracy and Economic Development," Explorations" in Entrepreneurial History, VI, ۲, Dec. ۱۹۵۳, ۸۳.

زمانی گذار از «استعمارگری شهری» به «استعمارگری» ۹۵. Dobb, Studies, p. ۱۹۵. ملی» را می‌توان گامی طبیعی دانست که فناوری، اندازه آنچه را که فردریک لین «انحصار طبیعی» نیرو می‌خواند، گسترش بخشد: «در بخش اعظم اروپای میان‌سده‌ای، حکومت بر سرزمینی بیش از یک ولایت موجب زیان مقیاس می‌شد. در



برابر، مقارن سده هفدهم، نگهداشت انحصار حتی یک ولایت واحد هم، برای حکومت تقریباً ناممکن شد، مگر آنکه تشکیلات نظامی آن برای تسخیر یک قلمرو ملی به اندازه کافی قوی می‌بود. اندازه انحصارهای طبیعی تغییر کرده بود و درحالی‌که انحصارهای طبیعی جدید سازگار با فنون جدید برقرار می‌شد، دوره‌هایی از رقابت و هزینه‌های بالاتر حمایت وجود داشت. در عصر ما که عصر جنگ‌افزارهای هسته‌ای است، شاید هیچ انحصار طبیعی‌ای کوچک‌تر از کل جهان نباشد. "Economic Consequences of Organized Violence," in *Venice and History* (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶), ۴۱۵-۴۱۶, fn. ۴.

۱۹۶. Henri Sée, *Modern Capitalism* (New York: Adelphi Co., ۱۹۲۸), ۴۱.

داب به همین‌سان استدلال می‌کند که: «در داخل، بازار [انگلستان] نه‌تنها با رشد شهرک‌ها و افزایش بازارهای شهری، بلکه با افزایش نفوذ اقتصاد پولی در مانور از طریق رشد نیروی کار اجیرشده و اجاره ملک به ازای اجاره پولی نیز روبه‌گسترش بود. با این همه، تجارت خارجی بود که فرصت‌های بزرگ‌تری را برای پیشرفت سریع بازرگانی فراهم آورد و در این حوزه بود که چشمگیرترین ثروت‌ها ایجاد شدند.» *Studies*, p. ۱۲۹.

لنین نیز به نقش اساسی تجارت خارجی در توسعه سرمایه‌داری ملی استدلال می‌کرد: «نیاز یک کشور سرمایه‌دار به داشتن بازار خارجی، به‌هیچ‌روی با قوانین تحقق تولید اجتماعی (و ارزش اضافی به‌طور خاص) تعیین نمی‌شود، بلکه در درجه اول، با این واقعیت تعیین می‌شود که سرمایه‌داری تنها در نتیجه گردش کاملاً توسعه‌یافته‌ای از

کالا پدید می‌آید که از محدودیت‌های دولتی فراتر می‌رود. بنابراین تصور یک ملت سرمایه‌دار بدون تجارت خارجی ناممکن است، و اصلاً چنین ملتی وجود خارجی ندارد.

V. I. Lenin, *The Development of Capitalism in Russia* (Moscow: Foreign Languages Publishing House, ۱۹۵۶), ۴۴

در نتیجه این برتری تجارت جهانی است که فرانسوا مورو می‌تواند بگوید این «سرمایه‌داری تجاری است که میان تمدن باخترزمین ۱۵۰۰ و ۱۸۰۰، یعنی عصر

نوزایی و انقلاب صنعتی فرق می‌گذارد.» "Towards an 'Intercontinental Model': European Overseas Expansion Between ۱۵۰۰-۱۸۰۰," *Economic History*

*Review*, ۲nd, ser., XIV, ۱, ۱۹۶۱, ۱-۲

۱۹۷. Chaunu, *L'expansion européenne*, p. ۳۱۱.

۱۹۸. «دقیقاً عدم توسعه بازار - ناتوانی تولیدکنندگان به مبادله فراورده‌های خود در یک مقیاس بزرگ‌دامنه‌تر- بود که فرصت طلایی را به سرمایه تجاری ارزانی داشت.... مادامی‌که این شرایط اولیه ادامه می‌یافت، فرصت‌های استثنائی نیز برای کسانی که ابزار بهره‌گیری از آنها را داشتند ادامه می‌یافت؛ و طبیعی بود که دائمی‌ساختن چنین شرایطی و برهم‌زدن آن، به خطمشی هشیارانه سرمایه تجاری بدل شود.» Dobb, *Studies*, p. ۸۹

۱۹۹. «نظام کشتستان‌های نیشکر که [در سائو تومه] وجود داشت، در پیوند نزدیک با بازرگانی بزرگ‌مقیاس بین‌المللی بود که نخست شرکت‌های بزرگ آنتورپ و سپس شرکت‌های آمستردام در آن مشارکت جستند. در آن مراکز بزرگ حیات اقتصادی،

تصفیه‌خانه‌های بیشمار شکر قرار داشت که در سده شانزدهم، به لطف انتقال فزاینده شیرۀ قند از سائو تومه، درحال کار بودند. باید در نظر داشته باشیم که به‌رغم نقش بسیار فعال سوداگران پرتغالی در صدور شکر از جزایر اقیانوس اطلس، فرآیند تصفیه بر دوش پرتغال که اقتصاد ضعیفی داشت نبود بلکه کشورهایی این کار را به انجام می‌رساندند که در آن هنگام از نظر اقتصادی شکوفا بوده و دارای منابع مهم سرمایه، نیروی کار ماهر و آزاد بودند یعنی کشورهایی که پیشتر در مسیر توسعه قرار داشتند.» Marian Malowist, "Les débuts du système des plantations dans la période des grandes découvertes," *Africana Bulletin*, No. ۱۰, ۱۹۶۹, ۲۹.

۲۰۰. «این یک نظام خرید کالا از طریق پیش‌خرید محموله‌هایی بود که قرار بود تحویل داده شوند.... می‌دانیم که سوداگران هانز در برگن به مدت ۲۵۰ سال با این روش توانستند مهار تقریباً کل تجارت ماهی و خز شمال نروژ را در دست خود نگاه‌دارند. سوداگران هانز، ماهیگیران شمال نروژ را با دادن پیش‌پرداخت مستقیماً به‌خود وابسته می‌کردند. هم‌زمان، این کار آنها را قادر ساخت تا شهرنشینان نروژی را به‌مدت طولانی از این تجارت حذف کنند.» Marian Malowist, "A Certain Trade Technique in the Baltic Countries in the Fifteenth to the Seventeenth Centuries," *Poland at the XIth International Congress of Historical Sciences* (Warsaw: Polish Academy of Sciences, The Institute of History, ۱۹۶۰), ۱۰۳.

۲۰۱. همان، ص. ۱۰۴.

۲۰۲. همان، ص. ۱۱۴.



۲۰۳. بنگرید به: Dobb, Studies, p. ۷۱.

۲۰۴. «پیش از تولید سرمایه‌دارانه، یعنی در سده‌های میانه، نظام صنعت خرده‌پای عموماً استوار بر مالکیت خصوصی کارگران بر وسایل تولید خود؛ در روستا، کشاورزی دهقان خرده‌پا، آزادمرد یا سرف؛ در شهرک‌ها، پیشه‌وری سازمان‌یافته در اصناف حکمفرما بود.... متمرکزکردن این وسایل پراکنده و محدود تولید، گسترش آنها، تبدیل آنها به اهرم‌های قدرتمند کنونی تولید، همه و همه درست نقش تاریخی تولید سرمایه‌دارانه و حامی آن یعنی بورژوازی بود.» Frederick Engels, Socialism:

۲۸, Utopian and Scientific (New York; International Publishers, ۱۹۵۳).

۲۰۵. «در انگلستان، در کشورهای زمین پست، در جنوب آلمان و در ایتالیا، درست در سده چهاردهم و پانزدهم است... که به توسعه بس چشمگیر صنعت نساجی روستایی برمی‌خوریم. دهقانان به نمایندگی از کارسالاران مقیم شهرک‌ها یا گاه از جانب خودشان نیز در این صنعت مشغول می‌شوند. به نظر این واقعیت اثبات می‌کند که کشاورزی کفاف زندگی‌شان را نمی‌داد. در عمل، درحالی‌که طی این دوره در فلاندر، برابانت و توسکانی شاهد افت تدریجی تولید کالاهای تجملی هستیم، در خود فلاندر، در انو (Hainaut)، هولاند، انگلستان، جنوب آلمان و در بخش‌هایی از ایتالیا، سنخ جدیدی از تولید منسوجات در شهرک‌های کوچک و روستاکنار رشد کرد. این منسوجات دارای بهترین کیفیت ممکن نبود، اما ارزان‌تر بوده و بنابراین در وسع والاتباران بینوا و سایر مصرف‌کنندگان کمتر توانگر قرار داشت.... در جریان سده چهاردهم و پانزدهم، هم در صنعت و هم در تجارت دوربرد، نقش کالاهایی که مصرفشان رایج بود، در مقایسه با کالاهای تجملی، بیش‌ازپیش مهم شد.» M.

Malowist, "The Economic and Social Development of the Baltic Countries from the 15th to the 17th Centuries," *Economic History Review*, 2nd ser., XII, 2, 1959, 178.

بنگرید به مارکس: «صور اصلی تاریخی‌ای که سرمایه در آنها نخست به‌صورت پراکنده یا محلی، در کنار شیوه‌های قدیمی تولید پدیدار می‌شود، اما اندک‌اندک این شیوه‌های قدیمی را نابود می‌کند، تولید کارگاهی (مانوفاکتور) را (اما نه هنوز کارخانه را) به معنای شایسته کلمه بر پا می‌سازند. مانوفاکتور در جایی پیدا می‌شود که تولید انبوه برای صادرات وجود داشته باشد- بنابراین، بر پایه تجارت بزرگ‌مقیاس دریایی و زمینی، و در مراکز چنین تجارتی چون شهرهای ایتالیا، قسطنطنیه، شهرهای فلاندر، هلند، برخی شهرهای اسپانیا همچون بارسلون و غیره. مانوفاکتور در آغاز به‌اصطلاح پیشه‌های شهری را تسخیر نمی‌کند، بلکه مشاغل روستایی فرعی، ریسندگی و بافندگی، یعنی آن نوع از کار را که مستلزم کمترین مهارت پیشه‌وری و آموزش فنی است تسخیر می‌کند. گذشته از آن بازارگاه (emporium)‌های بزرگی که مانوفاکتور در آنها بر پایه بازار صادراتی استوار می‌شود و آنجا که تولید، بر پایه ماهیت خودانگیخته خود، متوجه ارزش مبادله‌ای است- یعنی مانوفاکتورهایی که مستقیماً با کشتیرانی در پیوند هستند، از جمله خود کشتی‌سازی و جز آن-، مانوفاکتور نخست خود را نه در شهرها، بلکه در روستاکنار مستقر می‌سازد، یعنی در روستاهای فاقد صنف و جز آن. مشاغل روستایی فرعی، شالوده اصلی مانوفاکتورها را در خود دارند، حال آنکه میزان بالایی از پیشرفت در تولید موردنیاز است تا پیشه‌های شهری به صنایع کارخانه‌ای بدل شوند. شاخه‌های تولیدی از قبیل شیشه‌سازی، کارخانه‌های

فلزات، چوببری‌ها و جز آن، که از همان آغاز مستلزم تمرکز بیشتر نیروی کار هستند، نیروی طبیعی بیشتری استفاده کرده و نیازمند هم تولید انبوه و هم تمرکز وسایل تولید و غیره هستند. اینها نیز برای مانوفاکتور مناسب‌اند. مانند کاغذسازی‌ها

و جز آن.» Pre-capitalist Economic Formations, p. ۱۱۶.

۲۰۶. «منطقاً می‌شد میان افزایش جمعیت و فشار بر زمین در سده شانزدهم، و

ظهور صنعت بافندگی دستی (Handknitting) در دره‌های یورکشر، نوعی همبستگی

فرض کرد.» Thirsk, Essays in Economic and Social History of Tudor and

Stuart England, p. ۸۸.

۲۰۷. «هنگامی که سرمایه‌داران صنعتی مایل به فروش پارچه ارزان کوشیدند چنین

پارچه‌هایی را که در شهرک‌هایشان تولید می‌شد خریداری کنند، دریافتند که مجاز به

چنین کاری نیستند. پس این کار را بیش‌ازپیش به استادکاران روستایی سپردند.

حتی در صورتی که اصناف و هیئت حاکمه شهرشان از این کار ممانعت می‌کردند، آنها

صنعت خود را به روستاهای دیگر انتقال می‌دادند. «روستاهای» قاره زیاد هم بزرگ

نبودند.» Robert L. Reynolds, Europe Emerges (Madison: Univ. of Wisconsin

Press, ۱۹۶۷), ۳۹۹.

۲۰۸. Braudel, La Méditerranée, I, p. ۳۹۹.

۲۰۹. «باور من این است که در هر دوره‌ای از تاریخ اقتصادی ما، طبقه متمایز و

جداگانه‌ای از سرمایه‌داران وجود دارد. به دیگر سخن، گروه سرمایه‌داران یک دوران

معین، از گروه سرمایه‌دار دوران پیشین سرچشمه نمی‌گیرند. در هر تغییری در



سازمان اقتصادی، به یک گسست در استمرار وضع پیشین برمی‌خوریم. گویی سرمایه‌دارانی که تا آن زمان فعال بوده‌اند، تشخیص می‌دهند که ناتوان از انطباق خود با شرایطی هستند که توسط نیازهایی برانگیخته شده که تاکنون ناشناخته بوده و مستلزم روش‌هایی است که تاکنون به‌کار بسته نشده‌اند. آنان میدان را واگذار کرده و به کسوت مهزادگان درمی‌آیند، مهزادگانی که اگر دوباره در جریان امور قرار گیرند، تنها، نقشی منفعلانه بازی می‌کنند.» Henri Pirenne, *American Historical Review*, XIX, ۳, Apr. ۱۹۱۴, ۴۹۴-۴۹۵.

۲۱۰. Pierre Vilar, in *Actes du Colloque de la Renaissance*, p. ۵۰.

۲۱۱. حتی ج. د. گولد که به این فرضیه مشکوک است نیز تصدیق می‌کند که در این دوره «افت بسیار شدیدی در درآمد واقعی مزدبگیران» وجود داشت. بنگرید به "The Price Revolution Reconsidered," *Economic History Review*, 2nd ser., XVII, ۲, ۱۹۶۴, ۲۶۵. به داب نیز بنگرید: «منافع قابل‌توجه سرمایه‌تجاری در سده‌های چهاردهم و پانزدهم، با آنکه ثمره انحصار بود، با طرد انبوه تولیدکنندگان از منافع حجم روبه‌گسترش تجارت کسب شد، نه با هیچ‌گونه افت بالفعلی در استاندارد عمومی زندگی. به دیگر سخن، سودهای فراوان طبقه جدید تاجر، از کاهش نسبی و نه مطلق درآمد تولیدکنندگان سرچشمه می‌گرفت. اما در نیمه دوم سده شانزدهم (و احتمالاً در سده هفدهم نیز، دست‌کم نیمه نخست آن)، آشکار است که دیگر این وضعیت حاکم نیست.» *Studies*, pp. ۱۱۹-۱۲۰.

۲۱۲. از نظر گولد، این عامل فوق‌العاده مهم بود: «امروزه به گونه گسترده‌ای تصدیق

شده است که در میانه سده بیستم، تأثیر قیمت‌های فزاینده بر سودهای صنعتی، بیشتر ناشی از پس‌افتادگی هزینه‌های سرمایه‌ای از قیمت‌ها بود تا پس‌افتادگی دستمزدها از قیمت‌ها- در بیشتر موارد، اصلاً چنین پس‌افتادگی وجود نداشت.... بخشی- بخش فزاینده‌ای- از سود ظاهری (Apparent profit)، استهلاک تخصیص‌نیافته‌ای است که بایستی در زمانی که دستگاه باید تعویض شود، به نحوی جبران گردد. روز حساب سرانجام فرامی‌رسد. اما اگر عمر دستگاه یا تشکیلات اقتصادی زیاد باشد- و این در مورد بخش بسیار قابل‌توجهی از سرمایه ثابت دوران تودور و استوارت صادق بوده است: چرخ چاه، حوضچه‌های نمک و کوره و جز آن- آنگاه ممکن است نرخ‌های بالای سود ظاهری در آن سده‌ها امر معمولی بوده باشد.»

همان، ص. ۲۶۴.

۲۱۳. بنگرید به:

Mauro, Le XVIe siecle européen, p. ۲۹۸.

۲۱۴. Nef, Conquest of Material World, p. ۱۱۶.

۲۰۵. Ernesto Laclau(h), "Feudalism & Capitalism in Latin America," New Left Review, No. ۶۷, May-June ۱۹۷۱, ۲۵.

۲۱۶. همان، ص. ۳۰.

۲۱۷. همان.

۲۱۸. تالکوت پارسونز استدلال می‌کند که توسعه آغازین صنعت‌داری بایستی به شکل سرمایه‌داری انجام می‌گرفت، یعنی نظامی که در آن «قیدوبندهای نهادی‌ای بر اعمال قدرت سیاسی وجود داشت و مستقل از ساختار سیاسی، موجب انگیزه ویژه‌ای برای توسعه اقتصادی می‌شد.» (New Structure and Process in Modern Societies, York: Free Press, ۱۹۶۰), ۱۰۱-۱۰۲. دلیل این امر از نگاه پارسونز این است که: «نفوذ سیاسی به‌عنوان نفوذ سیاسی... یا معطوف به «منافع نسبتاً کوتاه‌مدت رأی‌دهندگان» است یا سقوط در تصورات قالبی سنتی. به نظر می‌رسد به همین دلایل باشد که وبر از نفوذ «از نظر اقتصادی غیرعقلانی» منافع سیاسی سخن می‌راند [ص. ۱۰۷].»

این استدلالی باورپذیر است اما به نظر نمی‌رسد با این واقعیت تجربی که نقش دولت در توسعه سرمایه‌دارانه در سراسر تاریخ مدرن ثابت بوده است سازگاری داشته باشد. پارسونز به این مؤلفه اساسی جغرافیایی تمایز ساختاری توجه نکرده است که فعالیت اقتصادی در درون یک اقتصاد جهانی رخ می‌دهد، حال آنکه اقتدار رهبران سیاسی، اگرچه قدرتشان، محدود به پهنه‌هایی کوچک‌تر از پهنه‌های تحت احاطه بنگاه اقتصادی است. این ناهمگونی ساختاری سرنوشت‌ساز است که آزادی عمل خاص سرمایه‌داران را به آنها بخشید.

۲۱۹. K. Berrill, "International Trade and the Rate of Economic Growth," *Economic History Review*, 2nd of Economic Growth," *Economic History Review*, 2nd ser., XII, ۳, ۱۹۶۰, ۳۵۲.

۲۲۰. A. Rupert Hall, "Scientific Method and the Progress of Techniques,"



Cambridge Economic History of Europe, IV, E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries (London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967), 300.

۲۲۱. «بر این پایه، گشودن جبهه جدیدی بر کرانه دور اقیانوس اطلس، فرصت‌های جدید و جو افکاری را پدید آورد که اعتماد به احتمال موفقیت را تشویق می‌کرد. فرصت‌ها وجود داشت؛ اما افرادی نیز بودند که آماده و قادر به قاپ‌زدن این فرصت‌ها بودند.... ممکن است آمریکا پیشرفت اروپا را شتاب بخشیده باشد. حتی شاید پیشرفت، بدون آمریکا رخ نمی‌داد. اما اگر این گزاره اغراق‌آمیز پذیرفته شود، هشدار ارزشمند پروفسور برودل شایسته یادآوری است: «L’Amerique ne commande pas seule. J. H. Elliott, The Old World and the New, ۱۴۹۲-۱۶۵۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, 19۷۰), ۷۸. ۲۲۲. Braudel, in Chapters, p. ۲۶۸.

۲۲۳. Braudel and Spooner, Relazione del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche, IV, p. ۲۴۳.

۲۲۴. «سرمنشائی که نظم فئودالی تولید و مالکیت را برانداخت و به شکل بسیار طبیعی، موجب شکل‌گیری جامعه سرمایه‌داری شد را می‌توان در توسعه تولید خرده‌پای کالا (بورژوازی خرده‌پا و دهقانان مستقل به‌عنوان تولیدکننده کالا) و در نتیجه

در «قطب‌بندی» اقتصادی میان سرمایه‌داران صنعتی و کارگران مزدبگیر محروم از زمین خود و ملزم به فروش نیروی کارشان یافت. بر این باوریم که این نوع از فرگشت سرمایه‌دارانه بایستی زمان‌سپار و به‌شکلی ویژه سرشت‌نشان تاریخ اقتصادی اروپای باختری باشد.» "On the 'Transition' from Feudalism to the Bourgeois Revolution," *Indian Journal of Economics*, XXXV, ۱۴۰, ۱۹۵۵, ۱۴۹-۱۵۰.

۲۲۵. «آقای داب... در هزارتوی تاریخ اقتصادی، «افت‌وخیز نیروی کار در دسترس» را به‌عنوان سرخ برمی‌گزیند، که بی‌گمان پدیده‌ی جالبی برای مطالعه است اما مؤلف ما... کمابیش یکسره سرخ دیگر، یعنی حرکات بلندمدت قیمت‌ها را فرومی‌گذارد؛... او امکان ترکیب این دو رویکرد را در نظر نمی‌گیرد.» Jean Nérée, "Le développement du capitalisme," *Revue historique*, CCIII, janv.-mars ۱۹۵۰, ۶۸.

۲۲۶. «هر نوسان اقتصادی، حتی وقتی که قطعی یا شدید یا سازنده است، همچنان در تاریخ بلندمدت و «ساختاری»- توسعه سرمایه‌داری- که بر پایه‌ی ماهیت خود از تصادف‌ها و اعراض فرا می‌رود، تصادفی باقی می‌ماند.» Braudel and Spooner, *Cambridge Economic History of Europe*, IV, p. ۴۵۰.

۲۲۷. «هرچند در شهرک‌های خاصی از مدیترانه، پیش از سده‌ی چهاردهم و پانزدهم به نخستین نطفه‌های تولید سرمایه‌دارانه برمی‌خوریم، تاریخ عصر سرمایه‌داری به سده‌ی شانزدهم بازمی‌گردد.» Marx, *Capital*, I, ch. XXVI, p. ۷۱۵.

۲۲۸. Braudel, in *Chapters*, p. ۲۸۵.

## پادشاهی مطلقه و دولت سالاری



شکل ۴: «دوک بزرگ، بندر لیورنو را مستحکم ساخته است»، حکاکی ژاک کالو ۲ از مجموعه‌ای به نام زندگی فردیناند اول مدیچی. فردیناند از سال ۱۵۸۷ تا سال ۱۶۰۹ دوک بزرگ توسکانی بود. این حکاکی میان سال‌های ۱۶۱۴-۱۶۲۰ انجام شده است.

۱. گراورساز و رسام باروک اهل قلمرو دوک لورن، (Jacques Callot (۱۵۹۲ - ۱۶۳۵).

### ۲. Leverno

بدیهی است که ظهور پادشاهی مطلقه (۳۷۷) در اروپای باختری با پیدایش اقتصاد جهانی اروپا هم‌زمان است. اما آیا علت آن است یا پیامد آن؟ می‌توان دلایل خوبی برای هر دو گزاره آورد. از یک‌سو، اگر گسترش بازرگانی و ظهور کشاورزی سرمایه‌دارانه نبود، به‌سختی می‌توانست پایه اقتصادی برای تأمین مالی ساختارهای گسترش‌یافته



دیوان‌سالاری دولتی وجود داشته باشد. [ ۱ ] اما از سوی دیگر، خود ساختارهای دولتی، شالوده اقتصادی عمده‌ای برای نظام جدید سرمایه‌داری بودند (بگذریم از اینکه ضامن سیاسی آن نیز بودند). چنان‌که برودل می‌گوید، «[دولت‌ها]، چه خواسته و چه ناخواسته، بزرگ‌ترین کارسازان این سده بودند.» [ ۲ ] افزون بر این، مشتریان اصلی سوداگران نیز بودند. [ ۳ ]

استدلال‌های مختلف چندی پیرامون نقش دولت در بنگاه سرمایه‌دارانه وجود دارد؛ یکی به گستره آن می‌پردازد، دومی به تأثیر اقتصادی آن و سومی به درونه طبقاتی آن. سومین استدلال را سپس‌تر بحث خواهیم کرد. نخست، با آنکه اختلاف‌نظر زیادی پیرامون گستره مشارکت دولت در اقتصاد جهانی سده نوزدهم وجود دارد، ظاهراً اجماعی گسترده در این باره هست که در دوره‌های آغازین نظام جهانی مدرن، که دست‌کم از سده شانزدهم آغاز شده و دست‌کم تا سده هجدهم به‌درازا می‌کشد، دولت‌ها کنشگران اقتصادی مرکزی در اقتصاد جهانی اروپا بوده‌اند.

اما هرچند اکثراً هم‌داستانند که دولت‌ها چنین نقشی را بازی کردند، برخی احساس می‌کنند که این نقشی غیرضروری و نامطلوب بوده است. برای نمونه، شومپیتر، که به باور خویش به کارایی برتر بنگاه خصوصی در بلندمدت وفادار است، انکار می‌کند که دولت به‌عنوان خریدار کالا یا اعتبار برای کسب‌وکار مفید بود. او می‌گوید «[خطایی] نابخشودنی است که بیندیشیم در نبود ولخرجی دربارها، کالایی هم‌ارز کالا و پولی که به ترتیب از دهقان و بورژوا گرفته می‌شد تولید نمی‌شد.» [ ۴ ] نابخشودنی ممکن است باشد، اما خطا شاید نه. چرا قابل‌تصور نباشد که دهقان، برای تأمین مطالبات مالیاتی، مازادی را تولید کند که در غیر این صورت شاید مصرف کرده یا اصلاً تولید

نمی‌کرد؟ آیا شومپیتر به راستی می‌پندارد که در سده شانزدهم، دهقانان اروپا به کلی برای یک بازار تجاری تولید می‌کردند؟

اما درباره این گزاره که هزینه‌های دربار، نقشی حیاتی در ایجاد اعتبار داشتند، شومپیتر دو پاسخ دارد. یکی این است که هرگونه منفعت به دست آمده در بسط یک «دستگاه مهندسی اعتبار» بایستی «با همه ویرانی‌های به بار آمده و فلج گسترده فعالیت اقتصادی ناشی از روش‌های افزایش آن درآمد و استفاده‌هایی که از آن درآمد شده، هر دو» سنجیده شود. [ ۵ ] این استدلالی فوق‌العاده واقعیت‌ستیز است که روایی آن را تنها می‌توان بر پایه کل استدلال این کتاب ارزیابی کرد. دیدگاهی که در اینجا شرح داده شده این است که توسعه دولت‌های پرتوان در مناطق کانون جهان اروپا یک مؤلفه ضروری برای توسعه سرمایه‌داری مدرن بود. پاسخ دوم او این است که نقطه مقابل وام‌های داده شده به دربارها، امتیازات اقتصادی‌ای بودند که به احتمال زیاد از نظر اقتصادی و از چشم‌انداز منافع اجتماع بزرگ‌تر، زیانبار بودند. [ ۶ ] این بی‌گمان درست است، اما از نگاه من، این توصیفی از ذات سرمایه‌داری است نه انحراف اتفاقی عملکرد آن، و از این رو حکمی است که در واقع تا حد زیادی موجب ابطال حکم نخست شومپیتر می‌شود.

پیش از این جنبه‌های مختلف بحران اقتصادی سده چهاردهم و پانزدهم را که به رشد آهسته اما پیوسته دیوان‌سالاری‌های دولتی کمک کرد بررسی کردیم. اشاره‌ای نیز به تحول فناوری نظامی داشتیم که شوالیه میان‌سده‌ای را برانداخته و بدین وسیله، بر قدرت مقامات مرکزی که توانستند شمار زیادی پیاده‌نظام را تحت نظارت خود درآورند افزود. مقصود سیاسی اصلی پادشاهان (۳۷۸) اعاده نظم بود، یعنی پیش‌نیاز تجدید



حیات اقتصادی. چنان‌که جنیکو به ایجاز می‌گوید، «با آشکارکردن اثرات اهریمنی اختلال در اقتدار، دوران‌های آشوب‌زده، زمینه را برای تمرکز قدرت فراهم آوردند.» [ ۷ ]

اما چرا باید چنین رژیم‌های سیاسی‌ای در این زمان خاص پا به صحنه بگذارند؟

یک پاسخ کلاسیک، از پدیده‌های مرکزگرای دولت‌های جدید سخن به میان می‌آورد، استدلالی که اغلب در مورد دولت‌های جدید سدهٔ بیستم به کار بسته شده است.

[ ۸ ] رانش آغازین «اعاده‌گران نظم» سدهٔ پانزدهم از «بحران فئودالیسم» برخاست. تنگنای اقتصادی سینیورها به افزایش بهره‌کشی از دهقانان و در نتیجه، شورش‌های دهقانی انجامید. به جنگ‌های داخلی در میان والاتباران نیز دامن زد. والاتباران تضعیف‌شده، برای حفظ خود از تهدیدات بی‌نظمی که همچنان بیشتر می‌شد، به شاهان (۳۷۹) روی آوردند. شاهان از این شرایط برای افزایش ثروت و قدرت خودشان در برابر همین والاتباران بهره گرفتند. این بهای تدارک امنیتشان بود که فردریک لین «رانت حمایت» آنها می‌خواند و به یادمان می‌آورد که در آن زمان «هم یک منبع عمدهٔ ثروت‌های برآمده از تجارت بود [و] هم منبع سودی... مهم‌تر از برتری در فنون صنعتی یا سازمان صنعتی.» [ ۹ ]

هرآینه، پیشروی شاهان صرفاً نه تابع فرصت، بلکه تابع فشارهایی که بر او وارد می‌آمد نیز بود. آیزنشتات استدلال می‌کند که آنچه «سیاست دیوانی» می‌نامد، زمانی پا به عرصهٔ وجود گذاشت که «فرمانروایان (۳۸۰) سیاسی نتوانستند بر امکانات در دسترس خود از طریق منابعشان (مثلاً املاک شاه) یا از طریق تعهدات بی‌چون‌وچرای دیگر گروه‌ها تکیه کنند....» [ ۱۰ ] اما آیا این تعهدات همواره بی‌چون‌وچرا بود؟ و در مورد دسترس‌پذیری منابع، این واقعیت که منابع شخصی



شاهان برای مقاصدشان ناکافی بود، تابع مقاصد جاه‌طلبانه‌تر بود. پس بایستی فشارهایی را بررسی کنیم که فرمانروایان را به سمتی سوق داد که به دنبال تحقق مقاصدی جاه‌طلبانه‌تر باشند.

از نگاه آرچیبالد لوئیس، این امر با دسترس‌پذیری زمین در پیوند است: «وقتی... فرمانفرما(۳۸۱) همه زمین‌های آزاد را از دست داد و هیچ نماند، ناچار است که آغاز به مالیات‌ستانی- بازپس‌گرفتن ثروتی که پیشتر به مردمش داده است، به صورتی دیگر- کند.» [ ۱۱ ] این نیاز به مالیات‌ستانی ملی بلافاصله به «مطلقه‌خواهی(۳۸۲)» نینجامید. در عوض، فرمانفرما می‌بایست مجالسی(۳۸۳) را برای به دست آوردن همکاری والاتباران در فرآیند مالیات‌ستانی تشکیل دهد، اما تنها «تا زمانی که احساس می‌کرد که قدرت کافی برای کنارگذاشتن چنین همکاری‌ای را دارد.» [ ۱۲ ] داب بر مسئله دیگری انگشت می‌نهد. او فشار بر شاه را ناشی از نه کمبود زمین، بلکه «کمیابی نیروی کار» می‌داند. رشد دستگاه دولتی موجب پیشبرد «نظارت بر بازار نیروی کار» شد. [ ۱۳ ]

از این تحلیل چنین برمی‌آید که هرچند بحران اقتصادی موجب قدرت بیشتر پادشاهان شد، گسترش اقتصادی سده شانزدهم اثری وارونه داشت. این تا حدی، همان‌گونه که خواهیم دید، درست است. سده شانزدهم «نخست» دوران اقدامات امپراتورانه بود، نه دولت‌های پرتوان؛ چنانکه در فصل بعدی بحث خواهیم کرد. تا زمان «شکست امپراتوری»، از این دولت‌های پرتوان، که در آنجا از آنها سخن خواهیم گفت، خبری نبود. و در واقع تنها سده هجدهم بود که تاریخ‌پژوهان از آن به‌عنوان «عصر مطلقه‌خواهی» یاد کردند. [ ۱۴ ]

اما درواقع، بهرغم افتوخیزهای منحنی، ما با افزایش دیرپای قدرت دولت در سراسر دوران مدرن روبرو هستیم. چنین می‌نماید که اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه این فرایند دیرپای افزایش تمرکز و نظارت داخلی را دست‌کم در دولت‌های کانون می‌طلبیده و تسهیل می‌کرده است.

شاهان که در سده شانزدهم مدیران دستگاه دولتی بودند چگونه دست به تقویت خود زدند؟ آنها از چهار سازوکار عمده بهره جستند: دیوانی‌سازی، انحصار قوا، ایجاد مشروعیت و همگون‌سازی جمعیت تحت فرمان. ما به‌نوبت به هرکدام خواهیم پرداخت.

اینکه شاه پرتوان‌تر شد، بی‌چون‌وچرا به سبب این واقعیت بود که دستگاه جدیدی را برای استفاده به دست آورد، یعنی پیکره‌ای از مقامات دائمی و وابسته. [ ۱۵ ]

هرآینه، از این منظر، تنها چین بود که به پای اروپا می‌رسید. ازاین‌رو، می‌دانیم که ساختار دیوانی دولتی فی‌نفسه برای تبیین تغییرات بزرگ سده شانزدهم نابسند است، چه برسد به اینکه دلیل آنها باشد. با این‌همه، توسعه دیوان‌سالاری دولتی سرنوشت‌ساز بود زیرا با تضمین اینکه ازاین‌پس تصمیمات خط‌مشی اقتصادی، بدون گذشتن از مسیر ساختار دولتی نمی‌تواند به‌آسانی اعمال شود، قواعد بازی سیاسی را از بن تغییر می‌داد. این بدان معنا بود که نیروی انسان‌های همه اقشار باید تا حد قابل‌توجهی معطوف به تسخیر قلمرو سیاسی شود. بی‌گمان در این عصر، در قیاس با اروپای معاصر، گفتگوی ما بر سر یک دیوان‌سالاری نسبتاً کوچک است. [ ۱۶ ] اما تفاوت اندازه و ساختار، در مقایسه با اواخر سده‌های میانه، نشانگر جهشی کیفی است.



شاه چگونه به این انسان‌ها دست یافت؟ آنها را خرید. مسئله شاه این نبود که هیچ کارگزاری ندارد. اشخاصی بودند که کارویژه‌های اجرایی و نظامی را در قلمرو او به انجام می‌رساندند، اما آنها پیشتر تا حد زیادی به او وابسته نبودند و از این‌رو، در برابر فشارهای منافع خود یا منافع همگان و خویشاوندانشان، ملزم به انجام خواسته‌های او نبودند. شاه به اشخاصی روی آورد که معمولاً «از خاستگاهی میانه» [ ۱۷ ] بودند تا آنها را به کارکنانی حقوق‌بگیر و تمام‌وقت بدل سازد. نهاد عمده‌ای که این امر را امکان‌پذیر ساخت، «فروش مناصب» نامیده می‌شد. بی‌گمان این اشکال، برخلاف دیوان‌سالاری‌های استوار بر هنجار بی‌غرضی مالی و استخدام بدون تبعیض، حاکی از قدرت محدود شاه و این احتمال بود که درآمد دولت صرف هزینه‌های افزایش‌یافته این دیوان‌سالاری فروشی خواهد شد. اما برخلاف نظام فئودالی پیشین، فروش مناصب، تفوق نسبی نظام دولتی را امکان‌پذیر ساخت. به گفته هارتونگ و موسنیه، «به‌رغم ظواهر، فروش مناصب، اغلب به سود پادشاه مطلقه بود.» [ ۱۸ ]

شاه گزینش سیاسی خود را میان دو گزینه واقع‌نگرانه انجام داد. به‌منظور استقرار یک دیوان‌سالاری عقلانی، دولت به منبعی مطمئن از وجوهات اولیه‌ای جز وجوهاتی که دیوان‌سالاری به ارمغان می‌آورد نیاز داشت. ک. و. سوارت (۳۸۴) اظهار می‌کند که پادشاهان سده شانزدهم، برخلاف حکومت‌های بعدی، آنچه نداشتند امکان «استقراض بدون تخصیص بخش خاصی از درآمدها به‌عنوان تضمین بهره» بود. [ ۱۹ ] آنها گرفتار یک دور بودند زیرا برای به‌دست‌آوردن این امکان، نخست باید دستگاه دولتی پرتوانی ایجاد می‌کردند. فروش مناصب این مزیت را داشت که موجب تأمین درآمد فوری (فروش منصب) و کارمندان، هردو می‌شد. هرآینه این امر، در آن زمان



شکل‌گیری یک گروه یکپارچه خویشکام(۳۸۵) از مقامات فروشی را نیز به‌همراه داشت. [ ۲۰ ] بی‌گمان فروش مناصب، چنانکه ریشارد ارنبرگ(۳۸۶) خاطرنشان می‌سازد، «دور باطلی» پدید آورد که در آن، دیوانسالاری فربه‌شده درآمدها را فروخورد، بدهی بالا آورد و موجب مطالبات مالیاتی بیشتر دولت شد. [ ۲۱ ] راه‌حل مسئله دگرگون‌کردن این دور به یک مارپیچ روبه‌بالا بود که در آن، دیوانسالاری کارایی کافی برای چلانیدن مازادی بیش از هزینه‌های نگهداشت دستگاه از جمعیت را دارا بود. برخی دولت‌ها در این کار موفق شدند. بقیه موفق نشدند. عامل متمایزکننده سرنوشت‌ساز، نقش آنها در اقتصاد جهانی بود.

طرز کار مارپیچ روبه‌بالا چیزی شبیه به این بود: مزایای موقتی‌ای که شاه در اواخر سده‌های میانه به دلیل تنگنای اقتصادی والاتباران به دست آورده بود، وجوهاتی ایجاد کرد که «خرید» یک دیوانسالاری را امکان‌پذیر گردانید. این به‌نوبه خود، هم مالیات‌ستانی بیشتر و هم استقراض بیشتر را امکان‌پذیر ساخت. در آن مناطقی از اقتصاد جهانی که دگرگونی اقتصادی به‌گونه‌ای در جریان بود که سهم بی‌تناسبی از مازاد جهانی را برایشان تضمین کند، دولت‌ها مالیات‌ستانی و وام‌گیری را آسان‌تر یافتند، امری که بازتاب مستقیم اعتماد آینده‌نگرانه عناصر دارای پول بود. دولت‌ها این درآمدهای افزایش‌یافته را برای افزایش قوه قهریه خود به‌کار گرفتند، که به‌نوبه خود، آنچه می‌توان «اعتماد به توان قهری» دولت نامید را افزایش داد. این امر پیدایش بدهی‌های ملی، یعنی کسری بودجه‌های دولتی را امکان‌پذیر ساخت. بدهی‌های ملی در جهان باستان ناشناخته و در سده‌های میانه، به دلیل ضعف حکومت‌های مرکزی و عدم قطعیت جانشینی، غیرممکن بود. تنها با رژیم



فرانسیس یکم در فرانسه در سده شانزدهم است که نخستین بار به این پدیده اقتصادی برمی‌خوریم. [ ۲۲ ] چراکه بدهی‌های ملی تنها زمانی می‌توانند وجود داشته باشند که دولت بتواند افراد را وادار کند تا پس‌گرفتن وام‌های خود را به تأخیر اندازند یا در موقعیت‌های مناسبی از پرداختشان سر باز زنند و در همین حال، گروه‌هایی را به وام‌دادن مازاد نزد خود، به صورت مسکوک یا با انواع اوراق معاملاتی، وادار سازد. این بخشی از تلاش‌ها برای تضمین درآمدهای فزایندهٔ دربار است. دربار به پولی نیاز داشت تا دستگاه دولتی خود را با آن برپا سازد و به حد کافی نیز، دستگاه دولتی برای کسب این پول در اختیار داشت. نظامی که در اینجا به کار گرفته شده، بیش از آنکه سوداپیشگی (۳۸۷) یعنی سیاست معطوف به تقویت پایهٔ مالیاتی بلندمدت دولت باشد، به تعبیر مارتین ولف (۳۸۸)، «مالیات‌مداری (۳۸۹)» است [ ۲۳ ]؛ یعنی سیاستی معطوف به افزایش درآمد بلافصل دولت.

در این مقطع زمانی اما، نبود دستگاه‌های مالی جدی دولتی همچنان برجسته بود، چنان‌که برودل آن را «نشانه‌ای دیگر از ضعف» دولت سدهٔ شانزدهمی در مقایسه با دولت‌های بعدی می‌خواند. [ ۲۴ ] درعین حال، ضعف دولت به عنوان دست‌کاری‌کنندهٔ مالی، چیزی از این واقعیت کم نمی‌کند که بدهی‌های ملی، بازتاب‌دهندهٔ منافع خودفرمان روبه‌رشد دولت‌ها به عنوان کنشگران اقتصادی بود، اما کنشگرانی که توانایی خاصی در دنبال کردن اهداف اقتصادی خود داشتند.

شاید مهم‌ترین استفاده‌ای که از مازاد پول شد، با کسر هزینهٔ دستگاه اجرایی مورد استفاده برای گردآوری آن، ایجاد ارتش‌های دائمی بوده باشد. بار دیگر، دولت در آغاز، کارکنان خود را با خرید آنها به دست آورد. همتای دیوانیان «فروشی»، سربازان

«مزدور» بودند.

اما چه کسانی را می‌شد خرید؟ هرکسی را نمی‌شد خرید، چراکه مزدور بودن شغل خطرناکی بود، ولو اینکه گهگاه شغل پول‌سازی نیز بود. به‌طور کلی، مزدوری شغل دلخواهی نبود. لازمه آن چابکی بود. در نتیجه، شغلی بود که استخدام آن، به‌لحاظ جغرافیایی و اجتماعی، چوله (۳۹۰) بود یعنی تنها پاره‌ای از تقسیم‌کار جدید اروپا را شامل می‌شد.

رشد جمعیت در اروپای باختری، همان‌گونه که اشاره کردیم، موجب پدیده «بی‌خانمانی» شد. رشد «لومپن پرولتاریا» در همه‌جا اتفاق افتاد. آنها برای نظم تازه‌استقرار یافته دولت‌های جدید تهدید بشمار می‌رفتند. وارد ساختن بخشی از آنها در ارتش چندین کارکرد داشت. برای برخی شغلی دست‌وپا کرد و از آنها برای سرکوب بقیه بهره گرفت. [ ۲۵ ] به شاهان سلاح جدیدی برای کنترل اربابان و نیز حمایت از آنها بخشید. و. ج. کیرنان نشان داده است که چه تعداد از این مزدوران اهل گوشه‌های «کمتر توسعه‌یافته»ی اروپای باختری بودند: گاسکونی، پیکاردی، بروتاین، ویلز، جزیره کرس، ساردنی، دالماسی. «روی‌هم‌رفته، شمار چشمگیری از این منابع سرباز در مناطق کوهستانی حاشیه‌های اروپا قرار داشتند که اقوام بیگانه‌ای چون سلت‌ها و باسک‌ها مقیم آنها بودند.» [ ۲۶ ] و از همه مهم‌تر اینکه، سوئیسی‌ها نیز بودند. [ ۲۷ ]

کیرنان استدلال می‌کند که این الگوی سربازگیری، تنها به‌صورت مستقیم موجب کنترل انفجار اجتماعی سده شانزدهم نشد؛ [ ۲۸ ] بلکه تأثیر ظریف‌تر دیگری نیز داشت، هرچند اگر به یاد بیاوریم که با یک اقتصاد جهانی سروکار داریم، اهمیت‌شان



یکسان است:

منابع مزدورگیری، در مقایسه با همسایگانشان، تا حدی همچون نپال و پنجاب که دو منبع سربازگیری ارتش بریتانیا بودند، به لحاظ سیاسی تا مدت‌ها بدون تغییر ماندند. برای سوئیس، سه سده همزیستی با فرانسه استبدادی پیامدهایی اهریمنی به همراه داشت. سیاست کانتونی، با رشوه‌گرفتن در ازای جواز خروج سربازان، به فساد آلوده شد و حلقه‌های بزرگ‌زادگان قدرت خود را به زیان عوام افزایش دادند.... همان‌گونه که آلفیری به تلخی بیان می‌کند، این آزادمردان تپه‌ها به پاسبان جباران بدل شدند. اگر سوئیسی‌ها در ۱۵۲۴، سالی که جنگ‌های دهقانی درگرفت، هنوز همچون پنجاه‌سال پیش یک نیروی انقلابی بودند، تاریخ اروپا مسیر متفاوتی در پیش می‌گرفت. [ ۲۹ ]

مزدوران، در اغلب موارد، حتی به‌طور مستقیم هم توسط دولت به‌کار گرفته نمی‌شدند. دستگاه موجود این کار را روا نمی‌داشت. در عوض، دولت با «کارسالاران نظامی» که به دنبال سود بودند قرارداد می‌بست. ردلیش تردید دارد که این وسیله بهینه‌ای برای انباشت سرمایه بوده باشد، زیرا هرچند درآمد آنها «فوق‌العاده بالا بود... معمولاً هزینه‌های هنگفتی نیز داشتند». [ ۳۰ ] اما این شاهد دیگری در تأیید این نکته است که دولت‌سازی چگونه بر ظهور سرمایه‌داری تأثیر گذاشت. دست‌کم در کوتاه‌مدت، «در جامعه‌ای که در آن کم‌کاری(۳۹۱) مزمن منابع وجود دارد، افزایش هزینه‌های نظامی، اغلب انواع دیگر تولید را به تحرک وامی‌داشته، به‌گونه‌ای که

مقدار مازاد در زمان جنگ بالا می‌رفته است.» [ ۳۱ ] اما فقط بازرگانی و تولید نبودند که در بنگاه نظامی شرکت داشتند. این نظام ایجاد اعتبار (۳۹۲) می‌کرد. چراکه نه تنها شهریان از بانکدارها وام می‌گرفتند؛ بلکه کارسالاران نظامی نیز، که سرمایه‌شان توسط بانکداران بزرگ سوداگری چون فوگرها (۳۹۳) تأمین می‌شد، دست به چنین کاری می‌زدند. این وضعیت تا زمان جنگ سی‌ساله حقیقت داشت. [ ۳۲ ]

افزون بر این، مسئله تنها این نیست که ارتش‌های مزدور شغلی برای بینوایان دست‌وپا کردند و فرصت‌هایی را برای کارسالاران فراهم آوردند. ارتش‌ها بایستی تغذیه می‌شدند. معمولاً سوداگران مواد خوراکی، ارتش‌ها را در میدان نبرد همراهی کرده و بر سر غنائم نیز به‌عنوان مذاکره‌کننده عمل می‌کردند. [ ۳۳ ] آلن اوریت (۳۹۴) استدلال می‌کند که تأمین غذای ارتش، یک محرک عمده تخصیص‌شدن منطقه‌ای غله در انگلستان دوران تودور بوده [ ۳۴ ] و حتی تجارت صادراتی را نیز به تحرک واداشت. [ ۳۵ ] این بیش‌ازپیش پذیرفتنی می‌نماید اگر در نظر آوریم که دولت‌ها در این مورد نیز احساس مسئولیت می‌کردند که اطمینان حاصل کنند دیوان‌سالاری‌های روبه‌رشدشان خوراک کافی در اختیار داشته باشند. [ ۳۶ ] گسترش سرمایه‌داری، بدین‌سان نیازهای کوتاه‌مدت دولت را تأمین کرد.

در اینجا نیز، همچون مورد دیوان‌سالاری دولتی، پادشاه با یک معضل روبه‌رو بود. جستجوی پادشاه برای قدرت، نیازمند یاری کارسالار نظامی بود. اما او بخش قابل‌توجهی از مازاد را فرومی‌خورد. بی‌گمان کارسالار نظامی، نسبت به والاتباران واسال، کارگزار قابل‌اطمینان‌تری برای شهریار بود اما درنهایت او نیز در درجه اول به‌دنبال منافع خودش بود. بدا به حال شهرداری که نقدینگی‌اش ته می‌کشید! [ ۳۷ ]



اما احتمال این رخداد، یکبار دیگر، تابع مستقیم نقش دولت در اقتصاد جهانی بود. به هر روی، تا مقطعی، ارتش‌ها هزینه خودشان را تأمین می‌کردند؛ چراکه آنها مالیات‌ستانی بیشتر را امکان‌پذیر ساختند. از آنجا که «بار [این مالیات‌ها] تقریباً یکسره بر دوش مردم- به‌ویژه آنها که در روستا می‌زیستند- هوار می‌شد» [ ۳۸ ]، مردم به ستوه آمده و تا آنجا که می‌توانستند دست به شورش می‌زدند. [ ۳۹ ] ارتش‌ها نیز، تا آنجا که می‌توانستند، دست به سرکوب این شورش‌ها می‌زدند. آسان‌ترین شکل شورش، به دلیل اینکه مقابله با آن برای دولت‌ها از همه دشوارتر بود، راهزنی بود، که هرآینه در مناطق کوهستانی راحت‌تر می‌نمود. [ ۴۰ ] پلیس دولتی همچنان کم‌مایه‌تر از آن بود که بتواند، جز در مناطق مرکزی، کار زیادی در این مورد انجام دهد و اغلب مخالفت برخی از سینیورهای سنتی با دولت‌های جدید موجب تشدید این راهزنی می‌شد. [ ۴۱ ]

بی‌گمان، به تعبیر دولیمو(۳۹۵)، «راهزنی اغلب قیام مسلحانه روستا در برابر شهر بود.» [ ۴۲ ] اما چه کسانی در روستا، و از آن‌هم مهم‌تر اینکه، چه زمانی؟ روشن است که مشارکت دهقانان در راهزنی، همبستگی بسیاری با دوران‌های کمبود غله داشته است. [ ۴۳ ] البته زمانی که بلوا بر سر غذا پیش می‌آمد، دست بی‌چیزان در کار بود اما در راهزنی به‌عنوان یک جنبش، به‌ویژه در منطقه مدیترانه، این بی‌چیزان نبودند که قلب جنبش را تشکیل می‌دادند. آشکارا، این کشاورزان خرده‌مالک نوپا بودند که در سده شانزدهم اعتراض خود به «بازفئودالی‌شدنی» که در حال وقوع بود، یعنی نیمه‌پیرامون‌شدن روستاهایشان را به شکل راهزنی نشان دادند. [ ۴۴ ] در چنین روستاهایی، به‌ویژه کارآفرینان خرده‌پایی چون مازاری‌ها(۳۹۶) در جنوب ایتالیا بودند



که چون نسبت به زمین‌داران بزرگ توان مقاومت کمتری در سال‌های محصول ضعیف داشتند، از اینکه به بینوایان روستایی بدل گردند می‌هراسیدند و از این‌رو راهزنی را در برابر این زمین‌داران بزرگ، که نزدیک‌ترین دشمن خود می‌دانستندشان، به‌کار گرفتند.

[ ۴۵ ]

عنصر دیگر دخیل در راهزنی، بخشی از والاتباران بودند، اما بازهم کدام والاتباران؟ چنین می‌نماید که والاتبارانی بوده باشند که به دلیل زیر و زبرشدگی اقتصادی، سخت چلانده شده بودند. در بحثمان از مزدوران، خاطرنشان ساختیم که رشد جمعیت، در کنار رانش‌های مختلف به سوی حصارکشی، مسئله بی‌خانمانی را پدید آورد، و اینکه ظهور ارتش‌های مزدور، در کنار اهداف دیگر، برخی از این «بی‌خانمان‌ها» را برای کنترل بقیه به خدمت گرفت. ارتش‌های مزدور بر قدرت شهریاران افزودند. افزون بر این، نه‌تنها با استقرار قوایی به حد کافی پرتوان برای پیشبرد خواست سلطنت، بلکه با ایجاد خلأ شغلی برای والاتباران فروپایه‌تر نیز موجب تضعیف والاتباران سنتی شدند. [ ۴۶ ] هرآینه، گزینه دیگری نیز در بسیاری از مناطق برای شوالیه‌ها وجود داشت. آنها می‌توانستند به خدمت شاه درآیند. افزون بر این، جایی که شاه پرتوان‌تر بود، راهزنی دشوارتر بود. اما در مناطقی که شهریار ضعیف بود، ضعف وی راهزنی را سودآورتر ساخته و امکان خدمت به او کمتر ممکن بود. در این معناست که راهزنی، به‌طور ضمنی، خواست یک دولت پرتوان‌تر بود نه گریز به مقاومت «سنتی». این شکلی از مخالفت، و در برخی موارد «بزرگ‌ترین نیروی مخالف موجود در قلمرو شاه» [ ۴۷ ] بود، اما مخالفتی در چارچوب دولت مدرن.

از این‌رو، راهزنی را شکلی از مخالفت سنتی فئودالی با اقتدار دولت دانستن، خطایی

جدی خواهد بود. [ ۴۸ ] راهزنی پیامد رشد نابسندۀ اقتدار دولت، ناتوانی دولت در جبران درهم‌ریختگی‌های ناشی از آشفتگی اقتصادی و اجتماعی، بی‌میلی دولت به تضمین ایجاد برابری قدری بیشتر در توزیع در زمان‌های تورم، رشد جمعیت و کمبودهای غذایی بود. راهزنی، به این معنا، ساختۀ دست خود دولت بود، هم با محروم‌ساختن برخی والاتباران از حقوق سنتی (و ازاین‌رو، منابع ثروت) و برخی دهقانان از تولید خود برای تغذیۀ دیوان‌سالاری‌های جدید، و هم با ایجاد تمرکز بیشتر ثروت در خود دولت، به‌گونه‌ای که سعی در تصرف بخشی از آن وسوسه‌انگیزتر شد. راهزنی درنمون(۳۹۷) درهم‌ریختگی‌های ناشی از تخصیص‌های مجدد اقتصادی سترگ برآمده از پیدایش اقتصاد جهانی اروپا بود.

اندامگان‌های(۳۹۸) سیاسی، همواره تا بدانجا ثبات بیشتری دارند که به مشروعیتی حتی جزئی دست یابند. رازآلودگی بسیاری در تحلیل‌های فرآیند مشروعیت‌بخشی وجود دارد که از نگاهی تنگ‌نظرانه به رابطۀ حکومت‌ها و تودۀ جمعیت برمی‌خیزد. بعید است که حکومت‌های بیشمار تاریخ بشریت، از سوی اکثر آنان که استثمار می‌شدند، ستم می‌کشیدند و از سوی حکومت‌هایشان آزار می‌دیدند، «مشروع» دانسته شده باشند. توده‌ها سر به سرنوشت خود می‌سپارند یا عبوسانه خون‌دل می‌خورند، یا از بخت خوش زودگذر خود سرخوش می‌شوند یا فعالانه سر به نافرمانی برمی‌دارند. اما حکومت‌ها بیشتر تحمل می‌شوند، تا آنکه مورد قدردانی یا تحسین یا محبت یا حتی پشتیبانی قرار گیرند. در اروپای سده‌ شانزدهم نیز بی‌گمان چنین بود.

مشروعیت بخشی نه به توده ها بلکه به کادرها مربوط می شود. پرسمان ثبات سیاسی حول این محور می چرخد که گروه کوچک مدیران دستگاه دولتی، تا چه حد قادر به متقاعد کردن گروه بزرگتر کارکنان مرکزی و زورمندان منطقه ای، هردو، به این است که رژیم بر پایه نوعی ارزش های توافقی شکل گرفته و کار می کند که این کادرها به وجودشان باورانده شده اند، و اینکه به نفع این کادرهاست که این رژیم بدون اختلال عمده ای به کارکرد خود ادامه دهد. زمانی که چنین شرایطی فراهم آمد، می توانیم یک رژیم را «مشروع» بخوانیم.

افزون بر این، مشروعیت قطعی و همیشگی نیست. مشروعیت منوط به سازش دائمی است. در سده شانزدهم، ایدئولوژی ای که به عنوان ابزار مشروعیت بخشی به اقتدار جدید پادشاهان پیدا شد، حق الهی شاهان بود؛ نظامی که آن را پادشاهی مطلقه خوانده ایم. از آنجا که مطلقه خواهی یک ایدئولوژی بود، نباید ادعای آن را به همان صورتی که هستند بپذیریم. بر این پایه، بررسی اینکه ادعاها دقیقاً چه بودند و چه تناظری با واقعیت های ساختار اجتماعی داشتند، مفید خواهد افتاد.

نخست اینکه، «مطلقه» تا چه حد به معنای مطلقه است؟ این نظریه که هیچ عامل انسانی ای وجود ندارد که بتواند، با توجه به شرایط موجود، به طور مشروع ادعای سربازدن از اجرای خواست اعلان شده پادشاه را داشته باشد، روی هم رفته جدید نبود؛ با این همه، در این عصر نمود گسترده تر و پذیرش فکری بیشتری نسبت به دوران های پیشین و پسین یافت. «مطلقه» اما، هم در نظر و هم در واقعیت، نامی است بی مسما. به لحاظ نظری، مطلقه به معنای نامحدود نیست، زیرا همان گونه که هارتونگ و موسنیه خاطرنشان می سازند، «با قانون الهی و قانون طبیعی محدود شده



بود.» آنها استدلال می‌کنند که «مطلقه» را نه «نامحدود» بلکه باید «بدون نظارت» (pas contrôlée) خواند. پادشاهی، در قیاس با پراکندگی فئودالی گذشته قدرت، مطلقه بود. «پادشاهی مطلقه دال بر خدایگان‌سالاری (۳۹۹) و زورسالاری (۴۰۰) نبود.» [ ۴۹ ] به همین‌سان، ماراوال (۴۰۱) می‌گوید «نه در مراحل آغازین و نه در مراحل پسین دولت مدرن، «پادشاهی مطلقه» به معنای پادشاهی نامحدود نبود. این یک مطلقیت نسبی بود.» [ ۵۰ ] ادعای کلیدی کارآمد، این بود که پادشاه نباید با قیدوبندهای قانون محدود شود: (۴۰۲) ab legibus solutus.

ادعا هرچه بود، قوای پادشاه درواقع، نه‌تنها در نظر، بلکه در واقعیت نیز کاملاً محدود بود. از بسیاری جهات، قدرت شاه، نسبت به قدرت اجرایی یک لیبرال دموکراسی سده بیستمی، به‌رغم قیدوبندهای نهادی و اخلاقی‌ای که بر آن وجود دارد، کمتر بود. یک دلیلش این است که دستگاه دولتی سده بیستم میزانی از ظرفیت سازمانی را به پشتوانه خود دارد که قیدوبندهای افزایش‌یافته را بیشتر خنثی می‌کند. برای فهم قدرت واقعی یک پادشاه «مطلقه» بایستی آن را در بافت واقعیت‌های سیاسی زمانی و مکانی قرار دهیم. پادشاه تا بدانجا مطلقه بود که احتمال معقول غلبه او بر نیروهای دیگر درون دولت، در زمانی که درگیری‌هایی بر سر خط‌مشی دولت رخ می‌داد، وجود داشت. [ ۵۱ ] اما حتی پرتوان‌ترین دولت‌ها در سده شانزدهم، در اثبات برتری نیروهایشان در درون مرزهای خود یا تسلط بر منابع ثروت، سخت در مضیقه بودند؛ [ ۵۲ ] بگذریم از وفاداری فرمان‌گزارانشان (۴۰۳) به آنها.

ظهور دولت به‌عنوان یک نیروی اجتماعی و مطلقه‌خواهی به‌عنوان ایدئولوژی آن را نباید با ملت و ملت‌باوری اشتباه گرفت. پیدایش دولت‌های پرتوان در درون یک نظام

جهانی، پیش‌نیاز تاریخی ظهور ملت‌باوری در دولت‌های پرتوان و پیرامون، هردو بود. ملت‌باوری پذیرش اعضای یک دولت به‌عنوان اعضای یک گروه هم‌رده (۴۰۴) یعنی شهروندان، با همه الزامات همبستگی جمعی‌ای که ایجاب می‌کند است. مطلقه‌خواهی این حکم است که بقای دولت ب‌ماهو دولت از اهمیت اولی برخوردار است. ملت‌باوری، بنا به تعریف، یک ذهنیت (۴۰۵) توده‌ای است؛ مطلقه‌خواهی، بنا به تعریف، ذهنیت گروه کوچکی از اشخاصی است که در دستگاه دولت منفعت مستقیم دارند.

بی‌گمان هواداران دولت پرتوان با گذر زمان درصدد برمی‌آیند تا ذهنیت ملی را به‌عنوان زمینه عملی استواری برای مقاصد خود پیروانند. و تا حدی، در سده شانزدهم دستمایه‌ای برای این کار در اختیار داشتند. [ ۵۳ ] اما این ذهنیت جمعی، تا بدانجا که وجود داشت، معمولاً در درجه اول به شخص شهریار مربوط می‌شد نه یک جمع به‌عنوان کل. [ ۵۴ ] پادشاه مطلقه چهره‌ای «قهرمان‌وار» بود [ ۵۵ ] و فرآیند خداگردانی (۴۰۶) او در گذر زمان شدت بیشتری به خود می‌گرفت. این عصری بود که تشریفات درباری مفصلی در آن شکل گرفت، امری که برای دورساختن پادشاه از تماس با کارهای پیش‌پاافتاده بهتر بود (و برحسب اتفاق، برای دست‌وپاکردن شغلی برای مهزادگان دربار، و بدین‌وسیله نزدیک نگاه‌داشتن آنها برای آنکه مورد نظارت قرار گرفته و با آنها مقابله شود نیز بهتر بود).

تنها در اواخر سده هفدهم و هجدهم و در چارچوب سوداپیشگی بود که ملت‌باوری نخستین مدافعان واقعی خود را در میان بورژوازی یافت. [ ۵۶ ] اما در سده شانزدهم، مسلماً منافع بورژوازی هنوز با دولت سازگار نبود. شمار بسیاری، بیشتر به



اقتصادهای باز علاقه داشتند تا بسته. و از نگاه دولت‌سازان، ملت‌باوری ناپهنگام،

تبلور دولت را حول یک موجودیت قومی- سرزمینی بیش‌ازحد کوچک به خطر

می‌انداخت. در اوایل، کمابیش می‌شد گفت دولت‌سالاری ضد ملت‌باوری است،

چراکه مرزهای ذهنیت «ملت‌باورانه» اغلب تنگ‌تر از کرانه‌های دولت‌پادشاه بود.

[ ۵۷ ] مدت‌ها بعد بود که مدیران دستگاه دولتی به جستجوی ایجاد دولت‌های

«یکپارچه‌ای» برآمدند [ ۵۸ ] که در آنها گروه قومی مسلط، مناطق دور از مرکز را

«همگون می‌ساخت.»

در سده شانزدهم، دولت‌های اندکی، در متمرکزسازی قدرت و کسب پذیرش

دست‌کم جزئی مشروعیت این متمرکزسازی، پیشرفت قابل‌توجهی کردند. بیان

اینکه چه شرایطی این کار را امکان‌پذیر ساخت زیاد دشوار نیست. هرگاه کادرهای

مختلف، یعنی گروه‌های مختلفی که منابع را تحت نظارت دارند، احساس کردند که

منافع طبقاتی‌شان، از نظر سیاسی، با تلاش در جهت ترغیب و نفوذ بر پادشاه بهتر

برآورده می‌شود تا با جستجوی اهداف سیاسی‌شان در مجاری جایگزین کنش، آنگاه

می‌توانیم از نظام پادشاهی نسبتاً اثربخشی سخن بگوییم؛ یعنی دولتی نسبتاً

«مطلقه».

«مطلقه» بار غلطی را تداعی می‌کند، باری که البته شاهان امید داشتند تداعی کند.

مطلقه‌خواهی فرمانی سخنورانه بود، نه حکمی جدی. شاید تأکیدزدایی از تمرکز بر

شخص شاه و به‌سادگی سخن‌گفتن از دولتی تقویت‌شده یا «دولتمندی» (۴۰۷) بیشتر،

هوشمندانه باشد. [ ۵۹ ] شاید بهتر باشد این ایدئولوژی را «دولت‌سالاری» بنامیم.

دولت‌سالاری ادعایی برای افزایش قدرت در اختیار دستگاه دولتی است. در سده



شانزدهم، این به معنای قدرت در اختیار پادشاه بود. دولت‌سالاری ادعایی نسبت به قدرت بود، ادعایی که خود بخشی از کوشش برای دستیابی بدان بود. هیچ‌کس، در آن هنگام یا اکنون، آن را توصیف جهان واقعی آن زمان نمی‌دانست یا نباید بداند. این ادعا تا مقطعی در دولت‌های خاصی معتبر بود، دولت‌هایی که قرار بود کانون اقتصاد جهانی اروپا را تشکیل دهند. دولت‌سالاری در جاهای دیگر، به دلایلی که سپس‌تر روشن خواهیم ساخت، با شکست روبه‌رو شد.

یکی از نشانه‌های موفقیت و نیز سازوکار مهمی در فرآیند متمرکزسازی قدرت، این بود که جمعیت را تا چه حد می‌شد، حال به هر وسیله‌ای، به گروهی از نظر فرهنگی همگن دگرگون کرد. بار دیگر، بیشتر کادرها، به گسترده‌ترین معنای کلمه، هستند که مدنظرند تا توده‌ها: شاه، دیوان‌سالاری و درباریان وی، زمین‌داران روستایی (بزرگ و خرده‌پا)، سوداگران. در سده شانزدهم، درحالی‌که دولت‌های کانون رهسپار همگنی «قومی» در میان این اقشار هستند، مناطق پیرامونی درست در جهتی خلاف آن شنا می‌کنند.

بگذارید با بررسی نگرش دستگاه دولت نسبت به تاجری آغاز کنیم که به یک گروه «اقلیت» تعلق داشت. نخست یهودیان بودند، گروهی که در سراسر سده‌های میانه، نقش گسترده‌ای در فعالیت‌های تجاری بازی می‌کردند. یکی از نکاتی که بایستی توجه شود این است که هم از نظر اجتماعی و هم از نظر اقتصادی، «پایگاه اجتماعی یهودیان در اواخر سده‌های میانه پیوسته روبه‌زوال بود.» [ ۶۰ ] از یک‌سو، به موازاتی که انگلستان، فرانسه و اسپانیا ساختارهای متمرکز پرتوان‌تری ایجاد کردند، به تبعید یهودیان روی آوردند: انگلستان در ۱۲۹۰، فرانسه در پایان سده پانزدهم، اسپانیا در

سال ۱۴۹۲. اما این پدیده در آلمان نیز رخ داد، جایی که هرچند یهودیان تبعید نشدند اما از بسیاری جهات در نقش خود به عنوان گروه های تاجر تضعیف شدند. یهودیان بودند که بخش زیادی از تجارت بین المللی میان اروپای باختری و خاوری را بین سال های ۸۰۰ - ۱۲۰۰ ب.م در امتداد مسیر فراقاره ای شمالی هدایت کرده و نقطه اتکای آن بودند. [ ۶۱ ] طی این دوره، در هر دو منطقه، پایگاه حقوقی آنها نسبتاً مطلوب بود. [ ۶۲ ] در سده سیزدهم و چهاردهم، افت عمومی هم پایگاه حقوقی و هم نقش اقتصادی یهودیان در سراسر اروپا اتفاق افتاد. [ ۶۳ ] با این همه، مقارن سده شانزدهم می توانیم از یک ناهمترای جغرافیایی سخن بگوییم: غیبت کمابیش کامل آنها در اروپای باختری، اما از سوی دیگر حضور افزایش یافته آنها در اروپای خاوری و بخش هایی از اروپای جنوبی؛ یعنی غیبت در کانون و افزایش در پیرامون و نیمه پیرامون. [ ۶۴ ]

هرچند یهودیان نقشی همواره فزاینده در حیات اقتصادی اروپای خاوری بازی می کردند، در میان حرفه های فراتر از پایگاه طبقه کارگر، تنها اجازه ایفای نقش سوداگر را داشتند. مسیر کلاسیک کارسالر به افزونه گیر (۴۰۸)، تنها برای آنها مسدود بود. [ ۶۵ ] به همین سان در شمال ایتالیا، در نتیجه افت توان مالی دولت شهرها، که تا حدی ناشی از اندازه کوچک آنها و در نتیجه پایه مالیاتی کوچک و ناتوانی در حمایت از شهروندان شان در بیرون از کشور بود، [ ۶۶ ] جایگاه یهودیان آغاز به بهبود مختصری کرده و بار دیگر عمدتاً نقش سوداگر را بازی کردند. [ ۶۷ ] مسئله یهود، از نگاه فرمانروایان، دوره «مالیات مداری» در برابر «سوداپیشگی» نوپا بود. از یک سو، این سوداگران یهودی منبع مهمی برای درآمد دولت بودند؛ از سوی دیگر، سوداگران



غیر یهودی آنها را رقیب، و زمین‌داران آنها را بستانکار می‌دیدند و هردو گروه اغلب برای فشار آوردن بر فرمانروا برای حذف یهودیان، با هم از در اتحاد درمی‌آمدند. در آغاز، تا بدانجا که شاهان در جایگاهی قرار داشتند که این مسئله را حل و فصل کنند، ملاحظه نخست برتری یافت. [ ۶۸ ] با پرتوان‌تر شدن بورژوازی بومی در دولت‌های کانون، نارواداری نسبت به یهودیان نیز پیشرفت حقوقی قابل‌توجهی کرد.

یهودیان شکار خوبی برای رقبایشان بودند، زیرا مرامی ایدئولوژیکی می‌توانست آلت‌دستشان قرار گیرد. می‌شد بر پایه دلایل دینی بر ضد نقش اقتصادی آنها استدلال کرد. شیوه‌ای که پادشاهان در اروپای باختری به این مسئله پرداختند، تبعید یهودیان و درعین‌حال، جانشین‌ساختن گروه دیگری به جای آنان بود که هرچند از نظر دینی کمتر آسیب‌پذیر بودند، از دید سوداگران بومی به همان اندازه رقیب بشمار می‌آمدند. برای نمونه، پ. المان (۴۰۹) شرح می‌دهد که چگونه زمانی که پادشاه انگلستان سرانجام وادار به تبعید یهودیان در ۱۲۹۰ شد، وام‌دهندگان ایتالیایی را به جای آنها نشاند. از آنجا که شاه اغلب وام‌ها را پس نمی‌داد، «در عمل، وام‌های ایتالیایی‌ها تفاوت زیادی با تالارهای (۴۱۰) یهودیان نداشتند.» [ ۶۹ ] درعین‌حال، مقارن سده شانزدهم، ایتالیایی‌ها از نقش خود به عنوان کارسالر در انگلستان، [ ۷۰ ] هرچند نه در اسپانیا، برکنار شدند [ ۷۱ ] اما یهودیان در حال از میدان بدر کردن لهستانی‌ها در لهستان بودند. [ ۷۲ ] چگونه چنین چیزی ممکن بود؟

در اروپای باختری، پایه کشاورزی روزبه‌روز متنوع‌تر در کنار صنایع نوپا، بورژوازی تجاری را تا جایی تقویت کرد که شاه به لحاظ سیاسی وادار به در نظر گرفتن ایشان شد. وجه دیگرش این بود که آنان قادر بودند، اگر نه بهتر از سوداگران خارجی دست‌کم



به‌خوبی آنان، به‌عنوان پایه‌ مالی پادشاهی - به‌عنوان مالیات‌پرداز، وام‌ده و شریک تجاری- عمل کنند. پس واکنش «ملت‌باورانه» طبیعی بود. [ ۷۳ ] در اروپای خاوری اما، مسئله خود را بسیار متفاوت نشان داد. پادشاهان ضعیف‌تر، سوداگران ضعیف‌تر و تولیدکنندگان زراعی پرتوان‌تر بودند. مسئله در اروپای خاوری در سده‌ شانزدهم، همچون همه بخش‌های دیگر نظام جهانی سرمایه‌داری که به‌سان فزاینده‌ای به تخصصی‌شدن در تولید محصولات نقدی روی می‌آوردند، وجود یا عدم وجود یک بورژوازی تجاری نبود. اگر یک اقتصاد پولی وجود دارد، بایستی افرادی باشند تا به‌عنوان مجاری مبادله پیچیده کالاها و خدماتی که استفاده از پول آنها را تقویت می‌کند عمل کنند. مسئله این بود که این بورژوازی تجاری قرار است تا حد زیادی خارجی باشد یا بومی. اگر بومی بود، عامل مهم دیگری را به سیاست داخلی می‌افزود. اگر خارجی بود، منافع آنان، در درجه اول، در پیوند با منافع قطب‌های برآینده توسعه بود یعنی آنچه در گذر زمان مام کشور(۴۱۱) خوانده می‌شد.

آیا دلیل اصلی «استقبال» از یهودیان در اروپای خاوری در سده‌ شانزدهم، این واقعیت نبود که زمین‌داران بومی (و شاید سوداگران در اروپای باختری نیز) ترجیح می‌دادند یهودیان را به‌عنوان سوداگران محلی موردنیاز در اروپای خاوری داشته باشند و نه یک بورژوازی تجاری بومی؟ [ ۷۴ ] بورژوازی بومی، اگر توانی به‌دست می‌آورد، پایه‌ای سیاسی در اختیار می‌داشت (چیزی که یهودیان به‌هیچ‌روی نداشتند) و شاید درصدد بدل‌شدن به بورژوازی تولیدگر(۴۱۲) برمی‌خاست. مسیری که آنها بی‌گمان در پیش می‌گرفتند، کاستن از «بازبودن» اقتصاد ملی می‌شد که منافع همزیستانه زمین‌دار- سوداگر اروپای خاوری را تهدید می‌کرد. درحالی‌که می‌دانیم که اوایل دوران

مدرن روزگار افول بورژوازی بومی در اروپای خاوری بود، [ ۷۵ ] «از سوی دیگر، در روستاکنار، یهودیان به‌سانی فزاینده هم به‌عنوان پیشکار موجران و هم تاجر و صنعتگر در دهکده‌های کوچک نقش بازی می‌کردند. [ ۷۶ ] این نمونه‌ای است از یک پدیدهٔ عمومی‌تر یک اقتصاد جهانی. اتحادهای طبقاتی در درون نظام سیاسی دولت تابع این هستند که آیا گروه فرمانروا، در درجه اول، تحت سلطهٔ آن اشخاصی است که منفعتشان در پیوند با فروش فراورده‌های اولیه در یک بازار جهانی است یا تحت سلطهٔ اشخاصی است که منافعتشان بسته به سودهای تجاری- صنعتی است. تنها یهودیان نبودند که بازیچهٔ این اتحادهای سیاسی- اقتصادی فراملی شدند. سوداگران در کشورهای کاتولیکی اغلب «پروتستان» بودند. مشاجرهٔ ایدئولوژیکی مرکزی سدهٔ شانزدهم و هفدهم در سراسر اروپا- جنبش دین‌پیرایی در برابر جنبش ضد دین‌پیرایی- به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با پیدایش دولت‌های پرتوان و نظام سرمایه‌داری، هردو درهم‌تنیده بود. تصادفی نیست که آن بخش‌هایی از اروپا که در سدهٔ شانزدهم دوباره زراعی شدند، آن بخش‌هایی از اروپا نیز بودند که جنبش ضد دین‌پیرایی در آنها به پیروزی دست یافت، حال آنکه بیشتر کشورهای درحال صنعتی‌شدن، پروتستان باقی ماندند. آلمان، فرانسه و «بلژیک» در درازمدت جایگاهی «میان» را اشغال کردند که نتیجهٔ یک سازش ایدئولوژیکی بود. آلمان میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها تقسیم شد. فرانسه و «بلژیک» «پروتستان» اندکی داشتند اما سنتی ضد دین‌سالاری و آزاداندیش را بسط دادند که گروه‌های خاصی توانستند از آن پیروی کنند.

این تصادفی نیست، نه بدین‌دلیل که ما به پیروی از وبر می‌اندیشیم که



یزدان‌شناسی پروتستان، به‌نحوی، بیش از یزدان‌شناسی کاتولیکی با سرمایه‌داری هماهنگ است. بی‌گمان می‌توان دلایلی برای این استدلال آورد. از سوی دیگر، به‌طور کلی درست می‌نماید که هر نظام پیچیده‌ای از افکار را می‌توان طوری دستکاری کرد که به مقصود اجتماعی یا سیاسی خاصی خدمت کند. بی‌گمان، یزدان‌شناسی کاتولیکی نیز ظرفیت خود را برای سازگاری با محیط اجتماعی‌اش ثابت کرده است. در سطح انتزاعی افکار، دلایل کمی در این‌باره وجود دارد که چرا نمی‌شد کتابی باورپذیر با عنوان «اخلاق کاتولیکی و ظهور سرمایه‌داری» نگاشت. و یزدان‌شناسی کالوینی را می‌شد دارای پیامدهای ضد سرمایه‌دارانه پنداشت. [ ۷۷ ] اما منظور من چیز دیگری است. با رشته‌ای از تحولات تاریخی به‌لحاظ فکری تصادفی [ ۷۸ ]، آیین پروتستان تا حد زیادی در دورهٔ جنبش دین‌پیرایی با نیروهای هواخواه گسترش سرمایه‌داری تجاری در چارچوب دولت‌های پرتوان ملی و با کشورهایی که این نیروها در آنها مسلط بودند یکی انگاشته شد. بدین‌سان، هنگامی‌که چنین نیروهایی در لهستان یا اسپانیا یا «ایتالیا» یا مجارستان شکست خوردند، آیین پروتستان نیز، اغلب به‌سرعت، افول یافت. عواملی که به گسترش کشاورزی صادراتی کمک کردند، هوادار برقراری دوبارهٔ آیین کاتولیک نیز بودند.

بایستی شکل‌گیری جنبش دین‌پیرایی را بررسی کرد. همان‌گونه که کریستوفر هیل (۱۴۱۳) اشاره می‌کند:

کلیسا تا مدت‌ها برای فرمانروایان قدرت‌های بزرگی چون فرانسه و اسپانیا یک منبع قدرت، پشتیبانی و ثروت بوده است. آن حکومت‌هایی که راه خود را در اوایل سدهٔ



شانزدهم از رم جدا کرده بودند، در حاشیه‌های تمدن کاتولیکی جای داشتند، قدرت‌های ضعیفی که فرمانروایانشان به حد کافی برای پیشبرد چنین معامله‌دشواری با قلمرو پاپ پرتوان نبوده‌اند- کشورهای چون انگلستان، سوئد، دانمارک، سوئیس، اسکاتلند. [ ۷۹ ]

در این مقطع، آشکارا نشانه‌هایی از بی‌آرامی اروپای شمالی نسبت به وزنه اقتصادی جهان مدیترانه مسیحی «پیشرفته» تر به چشم می‌خورد. [ ۸۰ ] اما چنانکه می‌دانیم، مقارن پایان سده شانزدهم بلند، اروپای شمال باختری به کانون و اروپای خاوری به پیرامون اقتصاد جهانی بدل شده و اروپای جنوبی به سرعت در آن راستا حرکت می‌کرد.

پ. ک. گوردون واکر(۴۱۴) به دنبال این است که فرگشت آیین پروتستان- نخست لوتر، سپس کالوین- را به دو مرحله انقلاب قیمت‌ها پیوند زند: ۱۵۲۰- ۱۵۴۰/ ۵۰- خفیف و محدود به آلمان و هلند (مرکز تولید نقره اروپا)؛ ۱۵۴۵ به بعد تا حدود یک سده (نقره آمریکا). وی استدلال می‌کند که این مراحل جفت‌شده، با نیازهای ساختاری پی‌درپی نظام سرمایه‌داری جدید نیز در پیوند هستند:

مسئله اجتماعی که با انقلاب قیمت‌ها نمود یافت، به‌راستی دارای دو بخش بود. نخستین نیاز انباشت اولیه بود.... دومین نیاز، که پیامد آن و به‌راستی اساسی بود، خوگیری طبقات جامعه سرمایه‌داری به جایگاه‌های جدیدی بود که به واسطه منابع انباشت اولیه ضرورت یافتند....

این دو مرحله، جایگاه بخش‌های مختلف اروپا را تعیین کردند. از ۱۵۲۰-۴۰ نواحی پیشتاز، اسپانیا (که هیچ طبقه متوسط پرتوانی را از سده‌های میانه به ارث نبرد) [ ۸۱ ] و آلمان (که بورژوازی فئودالی پرتوانی داشت) بودند. از ۱۵۴۵-۸۰، هم اسپانیا و هم آلمان فرو افتاده و پیشتازی به دست انگلستان، هلند و بخش‌هایی از فرانسه و اسکاتلند افتاد. توازی میان این مناطق و مناطق جنبش دین‌پیرایی چشمگیر است؛ همان‌گونه که توازی زمانی میان مرحله نخست انقلاب قیمت‌ها و لوثر (هر دو حدود ۱۵۲۰-۴۰)؛ و میان مرحله دوم و کالوین (هر دو حدود ۱۵۴۵-۸۰) نیز. [ ۸۲ ]

لازم نیست همه جزئیات تاریخی را بپذیریم تا دریابیم که این فرضیه‌ای بجاست. افزون بر این، هنگامی‌که به پیروزی جنبش ضد دین‌پیرایی در لهستان توجه کنیم، شواهد بیشتری پیرامون پیوند نزدیک اقتران‌های مذهبی و سیاسی- اقتصادی در اختیار خواهیم داشت. اشتفان چزارنوفسکی (۴۱۵) تحلیلی دقیق در این باره ارائه می‌دهد که چرا لهستان از یک جنبش دین‌پیرایی، که ظاهراً رو به پیشروی بود، به آیین کاتولیک روی گرداند و چرا با شتاب زیادی دست به چنین کاری زد. وی به هم‌زمانی میان زمانی که والاتباران زمین‌دار (noblesse territoriale) قدرت سیاسی را به صورت آنچه وی «دیکتاتوری طبقاتی» می‌خواند به چنگ آورد و هجوم آیین کاتولیک اشاره می‌کند. او در تحلیل خود میان مهزادگان، والاتباران زمین‌دار و والاتباران فروپایه (petite) تمایز می‌نهد. او استدلال می‌کند که هواداران جنبش دین‌پیرایی از مهزادگان (و نیز بورژوازی) بودند. او مهزادگان را تشنه زمین‌های کلیسا می‌داند. زمین‌داران خرده‌پا تر مبارزه با کشیش بخش را، بدین دلیل که از سوی اسقف



همچنان قدرتمند پشتیبانی می‌شد، دشوارتر یافتند. پس پذیرش آیین پروتستان برای آنان نفع کمتری در برداشت و ازاین‌رو اغلب دست به چنین کاری نزدند.

چزارنوفسکی و دیگران خاطرنشان می‌سازند که در لهستان، درحالی‌که سینیورها بودند که از آیین کالوین هواداری می‌کردند، شاه و بورژوازی به آیین لوتر گرایش داشتند.

[ ۸۳ ] این کاملاً تفسیری وبری است اما استدلال اریک مولنار(۴۱۶) را به یادمان می‌آورد که اتحادی را میان پادشاهی، والاتباران فروپایه و بورژوازی در برابر مهزادگان مشاهده کرده است. چزارنوفسکی، افزون بر این، استدلال می‌کند که «بورژوازی» در این مورد منشعب بود. «بورژوازی زیرین» شهرک‌ها، به‌ویژه کراکوف(۴۱۷)(یک مرکز بازرگانی «قدیمی») با مهزادگان متحد بود. او در اینجا از بزرگ‌زادگان شهرک‌ها سخن می‌گوید، بزرگ‌زادگانی که از پایان سده پانزدهم تا حدود میانه سده شانزدهم، «بخشی از آن طبقه کارگزار پول(۴۱۸) و سوداگرانی بودند که با ظهور سرمایه‌داری نوپا پدید آمد.» [ ۸۴ ] اما سرنوشت لهستان این نبود که مسیر انگلستان را به‌عنوان جایگاه بورژوازی اقتصاد جهانی اروپا در پیش گیرد. بحران بزرگ سال ۱۵۵۷، که از آن سخن خواهیم گفت، نه‌تنها تأمین‌کنندگان مالی در لیون، آنتورپ و جنوب آلمان، که بانکداران کراکوف را نیز به خاک سیاه نشاند:

[از] آن زمان به‌بعد، شور مهزادگان و آیین کالوین فرو خفت.... ارزش کالاهایی که مایه شکوفایی تجارت‌پیشگی(۴۱۹) دوران‌های پیشین شده بودند: نقره اولکوش، مس مجارستان، فراورده‌های صنعتی، پیوسته رو به کاهش بود. پولی که دهقانان با آن اجاره خود را می‌پرداختند، با شتابی نومیدکننده ارزش خود را از دست داد. در همین



اثنا، تقاضای بین‌المللی برای گندم، پتاسیم، پوست بلوط، چرم و دام لهستان بالا رفت. تولیدکننده این کالاها، هرچه بیشتر می‌توانست کار خود را بدون سکه، استفاده از نیروی کار اجباری بی‌مزد سرف‌ها و تهاتر کالاهای خود با کالاهای موردنیاز انجام دهد، بهتر در برابر [اثرات بحران مالی] مقاومت می‌کرد. این درست کاری بود که زمین‌داران / والاتباران خرده‌پا و میان‌اندازه قادر به انجامش بودند. [ ۸۵ ]

چزارنوفسکی اشاره می‌کند که این بدان معنا نبود که هیچ بورژوازی‌ای در لهستان وجود نداشت. بورژوازی کراکوف شاید نابود شده بود، اما جای آنها را ایتالیایی‌ها، ارمنی‌ها و آلمانی‌ها گرفتند. در سال ۱۵۵۷، یکی از شبکه‌های بین‌المللی سقوط کرد و بورژوازی-مehزادگان لهستان که با آن در پیوند بودند نابود شدند. سپس شبکه دیگری پدید آمد. لهستانی‌هایی که با آن کار می‌کردند- «والاتباران»- نقش جدید لهستان را در اقتصاد جهانی پذیرفتند. آنها فرزندان خود را برای آموزش به یسوعیان سپردند تا آنها را از نفوذ مهزادگان کهن برکنار دارند: «بدین‌سان، می‌شد گفت که کلیسای لهستان سرانجام بدل به نمود مذهبی والاتباران شد.» [ ۸۶ ] و این والاتباران پیروز توانستند ذهنیت «ملی» لهستانی را کمابیش جدایی‌ناپذیر از تقوای کاتولیکی تعریف کنند.

چنین بود که لهستان بی‌برو برگرد کاتولیک شد زیرا به‌صورت قطعی به منطقه‌ای پیرامونی در اقتصاد جهانی بدل گشت. جنبش ضد دین‌پیرایی، آنچه پروتستان‌ها «پسرفت اجتماعی» می‌دیدند را نمادپردازی کرد (نه اینکه موجب آن شود). اما ترس پارسایانه پروتستان‌ها نابجا بود. چراکه پیشرفت اجتماعی اروپای شمال باختری با «پسرفت» اروپای خاوری و جنوبی، و نیز سلطه بر آمریکایا امکان‌پذیر شد. جنبش ضد دین‌پیرایی تنها با آیین پروتستان مخالف نبود، بلکه با همه نیروهای مختلف انسان‌باوری که با عصر نوزایی هم‌پیوند می‌دانیم سر ناسازگاری داشت. نمونه آن تنش‌های میان ونیز و رم در سده شانزدهم است. این مشاجره در سال ۱۶۰۵ که اقدامات ونیز در تحدید حقوق خاص کلیسا منجر به تکفیر مجلس سنای ونیز توسط رم شد به اوج خود رسید. جنبش ضد دین‌پیرایی در ایتالیا ضد نوزایی بوده [ ۸۷ ] و پیروزی‌اش در آنجا تابع دگرگونی شمال ایتالیا به پهنه نیمه‌پیرامون اقتصاد جهانی بود.

چون کلیسا، به‌عنوان نهادی فراملی، با تهدید پیدایش یک نظام اقتصادی به همان اندازه فراملی روبه‌رو شد که توان سیاسی خود را در ایجاد دستگاه‌های دولتی پرتوان دولت‌های (کانونی) خاصی یافت، تحولی که جایگاه کلیسا را در این دولت‌ها به خطر انداخت، با تمام وجود به مخالفت با مدرنیته برخاست. اما شگفت اینکه، همین موفقیت آن در کشورهای پیرامون بود که موفقیت درازمدت اقتصاد جهانی اروپا را تضمین کرد. فروختن فرجامین تبوتاب‌های نبرد جنبش دین‌پیرایی پس از ۱۶۴۸، شاید بدین دلیل نبوده باشد که هر دو طرف به ستوه آمده و به بن‌بست سیاسی برخوردند، بلکه بیشتر به این خاطر بود که تقسیم جغرافیایی اروپا، فرجام طبیعی

رانش‌های بنیادین اقتصاد جهانی بود. پیرامون نقش اخلاق پروتستان، با ک. ه.

ویلسون (۴۲۰) هم‌داستانم:

چنین می‌نماید که آیین پروتستان و اخلاق پروتستان، نسبت به آنچه روزگاری به نظر می‌رسید، پدیده‌های اقتصادی کمتری را تبیین می‌کنند و در عصر دین‌پیرایی نیز کمک خاصی به تبیین پدیده‌ها نمی‌کنند.... پیشتازی در مسائل اقتصادی، به آرامی از مدیترانه رهسپار شمال شده و با افول شهرهای ایتالیا، شهرهای هلند برخاستند؛ اما در شیوه کسب‌وکار یا فنون صنعتی مورداستفاده در اقتصادهای شمال، کمتر چیزی وجود داشت که برای سوداگر ونیزی یا پارچه‌فروش فلورانسی سده پانزدهم ناآشنا بوده باشد. [ ۸۸ ]

در سده شانزدهم، برخی پادشاهان به‌وسیله دیوان‌سالاری‌های فروشی، ارتش‌های مزدور، حق الهی شاهان و یکدستی دینی (۴۲۱) cuius regio به توان زیادی دست یافتند. دیگران شکست خوردند. این، همان‌گونه که اشاره کردیم، با نقش منطقه در تقسیم‌کار درون اقتصاد جهانی پیوند نزدیکی دارد. نقش‌های متفاوت موجب ساختارهای طبقاتی متفاوتی شد، که این نیز به سیاست‌های متفاوتی انجامید. این ما را به مسئله کلاسیک نقش دولت در برابر طبقات پیشتاز دوران سرمایه‌داری جدید رهنمون می‌شود، موجران سرمایه‌دار و سوداگران سرمایه‌داری که گاه به اختصار مهزادگان و بورژوازی نامیده می‌شوند و این کمک زیادی هم نمی‌کند، زیرا پاره‌ای از مهزادگان سرمایه‌دار بودند و بقیه نبودند. شوربختانه، اینکه دولت چه نقشی بازی



می‌کرد، کارگزار چه کسانی بود و تا چه حد می‌توان آن را یک نیروی سوم پنداشت، همه پرسش‌هایی هستند که بر سر آنها هیچ هم‌آوایی وجود ندارد. پیر ویلار مسئله نظری بنیادین را به‌خوبی بیان کرده است:

یک پرسش بجا این است که درآمدهای فئودالی، چگونه، به‌وسیلهٔ دستگاهی از «داوری‌ها»(۴۲۲) و به شیوه‌های دیگر، میان مهزادگان تن‌آسا و طبقهٔ میانی «سوداگر-کشتکار» یا سنخ‌های مشابهی که درآمدهای اربابی را دگرگون ساخته و آنها را برای انواع جدید سرمایه‌گذاری آماده می‌کردند، تقسیم می‌شدند؛ به دیگر سخن، درآمدهای فئودالی چگونه برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌دارانه بسیج می‌شدند. [ ۸۹ ]

یک جنبهٔ این مسئله این است که تا چه حد بایستی دولت مطلقه را واپسین پناه مهزادگان فئودالی روبه‌رو با «بحران» فئودالیسم، کاهش درآمدهای اربابی و هجوم طبقات دیگر (بورژوازی تجاری، کشاورزان خرده‌مالک، کارگران کشاورزی) دانست. یک دیدگاه از آن تاکاهاشی است که مطلقه‌خواهی را «چیزی جز نظام نیروی متمرکز بر مقابله با بحران فئودالیسم ناشی از این تحول ناگزیر [در راستای رهاشدن و استقلال دهقانان]» نمی‌داند. [ ۹۰ ] این دیدگاه به شکل قابل‌توجهی با کریستوفر هیل، [ ۹۱ ] و ج. کیرنان، [ ۹۲ ] اریک مولنار، [ ۹۳ ] و بوریس پرشنوف [ ۹۴ ] مشترک است.

دیدگاه دوم استدلال می‌کند که سیاست پادشاهی مطلقه سیاستی است که مهزادگان بر آن نفوذی قابل‌توجه و شاید تعیین‌کننده داشتند، اما سیاستی که پادشاه در آن چیزی بیش از آلت دست صرف این مهزادگان بود. برای نمونه، یوزف

شومپیتر استدلال می‌کند که:

بدین‌سان، مهزادگان [تحت حاکمیت پادشاهان مطلقه] به‌عنوان یک کل، همچنان عامل قدرتمندی بودند که بایستی در نظر گرفته می‌شدند. فرمانبرداری آنها نسبت به دربار، درواقع بیشتر ماهیت یک توافق را داشت تا تسلیم. فرمانبرداری آنها به گزینش- هرچند بی‌گمان یک گزینش اجباری - شاه به‌عنوان رهبر و اندام اجرایی والاتباران می‌مانست....

دلیل [اینکه چرا والاتباران حتی به‌گونه‌ای منفعلانه نیز در برابر رژیم مقاومت نکردند] درواقع این بود که شاه آنچه می‌خواستند را انجام داده و منابع داخلی دولت را در اختیارشان می‌گذاشت.... رئیس دولت درواقع یک طبقه بود نه یک فرد. [ ۹۵ ]

برودل به همین‌سان بر این پای می‌فشرد که ستیزه‌شاه و مهزادگان، ستیزه‌ای محدود بود که از یک‌سو شامل تلاش شاه برای به زیر انضباط خود درآوردن والاتباران و از سوی دیگر، حفظ امتیازات آنان در برابر فشار عامه می‌شد. [ ۹۶ ] موضع ا. د. لوبلینسکیا (۴۲۳) ظاهراً به برودل بسیار نزدیک است. [ ۹۷ ] ج. هرستفیلد (۴۲۴) بر معضل پادشاهی‌هایی تأکید دارد که «فرمانروایی را بدون والاتباران دشوار یافتند؛ اما فرمانروایی با آنها را نیز به همان اندازه دشوار یافتند.» [ ۹۸ ]

دیدگاه سوم، شاید سنتی‌ترینشان، از آن رولان موسنیه است که پادشاهی در آن به‌عنوان نیرویی خودفرمان نگریسته می‌شود که اغلب با بورژوازی در برابر مهزادگان متحد شده و گاه میان این دو دست به میانگیری می‌زند. [ ۹۹ ]



اما آیا میان این دو گزاره، گزارهٔ نقش نسبتاً خودفرمان دستگاه دولتی و گزارهٔ کشاکش طبقاتی را کشاکشی میان مهزادگان و بورژوازی دانستن، اقتراعی ضروری وجود دارد؟ مولنار چنین نمی‌اندیشد. در وهلهٔ نخست، او رده‌های طبقاتی بیشتری را به‌کار می‌گیرد. افزون بر این، «والاتباران» و بورژوازی‌ای وجود داشتند که هردو متحدان بالقوه‌ای بودند. چنین می‌نماید که والاتباران، زمین‌داران خرده‌پاتر و زمین‌دارانی بودند که بیشتر به کشاورزی سرمایه‌دارانه گرایش داشتند، اما این کاملاً روشن نیست. او خاطرنشان می‌سازد که هرچند چنین می‌نماید که مطلقه‌خواهی دربرگیرندهٔ مالیات‌ستانی سنگین از دهقانان باشد، روشن نیست که این پول چگونه تقسیم می‌شد. از یک‌سو، بودجهٔ افزایش‌یافتهٔ دولت صرف حقوق گردآورندگان مالیات و دیوان‌سالاری، بازپرداخت وام‌های دولت و خرید تجهیزات نظامی شد که همه به سود بورژوازی بود؛ اما از سوی دیگر، همهٔ هزینه‌های جاری دولت- یعنی نگهداشت دربار و ارتش- وجوه پرداختی به والاتباران بود. او این را راهکنش(۴۲۵) «جولان... میان والاتباران و بورژوازی» می‌داند. [ ۱۰۰ ] انگلس به همین‌سان، به شیوه‌هایی اشاره می‌کند که دست‌کم طی «دوره‌های استثنائی»، دستگاه دولتی از طریق آنها و از برخی جهات برخلاف خواست قلبی خود، درصدد ایفای نقشی میانجی‌گرانه برمی‌آمد. [ ۱۰۱ ]

یک سرچشمهٔ این عدم شفافیت پیرامون رابطهٔ پادشاه و مهزادگان، ابهامی است که در مورد ترکیب والاتباران وجود دارد. بی‌گمان، عضویت خانوادگی در والاتباری در گذر زمان تفاوت می‌پذیرد؛ تحرک در همهٔ جوامع والاتباری، همیشگی است. اما سدهٔ شانزدهم دورانی بود که نه‌تنها تحرک خانوادگی، که تحرک شغلی نیز در آن وجود



داشت. برای نمونه، جایگاه اجتماعی والاتباری احتمالاً در فئودالیسم باخترزمین با شغل کارسالاری ناسازگار بود. این احتمالاً تا حد زیادی در شهرهای خودگردان(۴۲۶) اواخر سده‌های میانه یک افسانه بود. مقارن سده شانزدهم، این سخن در سراسر اروپا، هم در مناطق شهری و هم روستایی، دروغ بود. در همه‌جا - ایتالیا، مجارستان، لهستان، شرق الب، سوئد و انگلستان - والاتباران به کارسالار بدل شده بودند. [ ۱۰۲ ] وضعیت به‌گونه‌ای بود که والاتباران با موفقیت درصدد حذف هرگونه مانع صوری در برابر این نقش شغلی برآمدند، چنانکه در اسپانیا اتفاق افتاد. [ ۱۰۳ ] نبایستی از یاد ببریم که هرچند در کشورهای پروتستان زمین‌های کلیسا مصادره شدند، سده شانزدهم دوران کلیسا به‌عنوان یک کارسالار کشاورزی سرمایه‌دارانه، به‌ویژه در ایتالیا بود. [ ۱۰۴ ]

روی دیگر سکه این بود که بورژوازی کامیاب پیوسته درحال تبدیل‌شدن به زمین‌دار و والاتبار بود و سی سال بعد، یقیناً ترسیم خطوط جداکننده این دو دشوار شد. ر. ه. تاونی(۴۲۷) آن را روندی معمول می‌داند که با این‌همه، در سده شانزدهم شتاب بسیاری یافت. [ ۱۰۵ ] هم برودل [ ۱۰۶ ] و هم پوستان [ ۱۰۷ ] با استنباط یک الگوی مداوم گذار از کارسالار به موجد، در مورد کسانی که جایگاه اجتماعی غیر والاتبار داشتند، هم‌داستان بوده و در این الگو جستجو برای امنیت در درازمدت را مشاهده می‌کنند. اما، درک این که به‌رغم این تحرک شغلی، توان طبقه زمین‌دار از هم نپاشید، سرنوشت‌ساز است. به تعبیر مارک بلوک: «رژیم اربابی از پایه ویران نشده بود. درواقع این رژیم به‌زودی جان تازه‌ای می‌گرفت. درعوض، ملک اربابی تا حد زیادی دست‌به‌دست شد.» [ ۱۰۸ ] مطلقه‌خواهی پادشاه، ثباتی را پدید آورد که به این

جایابی بزرگ‌مقیاس کارکنان و مراتب شغلی انجامید، بی‌آنکه، دست‌کم در این مقطع زمانی، تقسیم‌سلسله مراتبی بنیادین جایگاه اجتماعی و پاداش در هم ریزد. پس پیرامون نقش کلیدی مفروض دولت در کمک به بورژوازی تجاری برای بیان خود، کسب سودهای خود و حفظ آنها چه می‌توان گفت؟ رابطه قطعاً وجود داشت، اما میزان و زمان آن حائز اهمیت بود، بدین‌سان که پشتیبانی دوسویه آغازین به کنترل خفه‌کننده سال‌های بعد بدل شد. تصادفی نیست که رابطه همزیستانه سوداگر و شاه در سده هجدهم و هفدهم به ضدیت مستقیم بدل شد. هارتونگ و موسنیه نشانه‌های این تنش را پیش‌ازاینها، در سده شانزدهم مشاهده می‌کنند. [ ۱۰۹ ]

داگلاس س. نورث و رابرت پاول تامس، برای توضیح ظهور نهادهای مختلف قضایی و اقتصادی که موجب تشویق فعالیت‌های کارسالاری بر پایه بهره‌وری فزاینده به‌جای اشکال بازرگانی که صرفاً درآمد را توزیع می‌کردند شدند، [ ۱۱۰ ] می‌کوشند شرایطی را روشن سازند که تحت آنها تأکید بر نقش نهادی دولت معقول می‌نماید. آنها استدلال می‌کنند که در کنار اختلال‌های اقتصادی‌ای که مداخله دولت برای بازار به‌بار می‌آورد و ازاین‌رو موجب نوآوری می‌شود، بایستی واقعیت «قوه قهریه‌ای» را نیز در نظر گرفت که «به حکومت اجازه می‌دهد تا سیاست‌هایی را اعمال کند که ممکن است حتی توسط بخشی از جامعه سخت مورد اعتراض قرار گیرد.» [ ۱۱۱ ] این شیوه صورت‌بندی مسئله، توجه‌مان را به مشاهده کارکردهای دولت‌سالاری برای سرمایه‌داری برحسب تحلیل هزینه- فایده معطوف می‌سازد. با آنکه در نگاه مهزادگان، پادشاهی مطلقه نوعی واپسین دفاع نومیدانه از امتیازاتشان بود، برای کسانی که درآمد خود را از طریق بیشینه‌سازی کارایی اقتصادی بنگاه به دست می‌آوردند، دستگاه دولتی گاه

فوق‌العاده سودمند [ ۱۱۲ ] و گاه مانعی بزرگ بود.

اینک دو عنصر سازنده نظام جهانی مدرن را بیان کرده‌ایم. از یک‌سو، اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه بر تقسیم‌کار جهان‌گستری برپا شد که مناطق مختلف این اقتصاد (که با اصطلاحات کانون، نیمه‌پیرامون و پیرامون مشخص کرده‌ایم) در آن به نقش‌های اقتصادی ویژه‌ای گماشته شده، ساختارهای طبقاتی متفاوتی را شکل داده، در نتیجه از شیوه‌های متفاوت نظارت بر نیروی کار بهره‌جسته و به‌طرزی نابرابر از کردوکار نظام سود بر گرفتند. از سوی دیگر، کنش سیاسی، در درجه اول، در چارچوب دولت‌هایی صورت می‌گرفت که در پی نقش‌های متفاوتشان در اقتصاد جهانی به‌طرز متفاوتی ساخت یافته بودند، بدین‌گونه که دولت‌های کانون، تمرکز یافته‌تر از بقیه بودند. اینک کل سده شانزدهم را برحسب یک فرآیند بررسی خواهیم کرد، فرایندی که طی آن، مناطق خاصی به پیرامون یا نیمه‌پیرامون یا کانون این اقتصاد جهانی بدل شدند. از این راه، خواهیم کوشید به تحلیل خود گوشت و خون بخشیده و آن را از خطر انتزاعی‌بودن برهانیم. امیدواریم از این راه وحدت کل فرآیند را نیز نشان دهیم. تحولات، تصادفی نبودند بلکه، در دامنه خاصی از تغییرات ممکن، به‌گونه‌ای ساختاری تعیین شدند.



## پانوشتها

۱. «در سده‌ی شانزدهم، دولت‌ها بیش‌ازپیش درصدد بر عهده گرفتن نقش گردآورندگان بزرگ‌مقیاس و بازتوزیع کنندگان درآمد برمی‌آیند؛ آن‌ها از طریق مالیات‌ها، فروش مناصب، اجاره‌ها و مصادره‌ها بخش هنگفتی از «فراورده‌های ملی» مختلف را به چنگ می‌آورند. این تصرف چنگانه اثربخش است زیرا بودجه‌ها کمابیش بر پایه‌ی وضعیت اقتصادی تغییر می‌پذیرند و از فراز و نشیب‌های سطح قیمت پیروی می‌کنند. پس اینکه ظهور دولت‌ها تابع وضع حیات اقتصادی است، تصادفی نیست یا چنانکه یوزف ا. شومپیتر قدری عجولانه می‌پندارد، نیرویی برآشوبنده هم نیست.» Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۴۰۹.
۲. همان، ۱، صص. ۴۰۹-۴۱۰.
۳. «بدون کسب‌وکار سودآوری که با وام به دولت، بالا بردن مالیات‌ها، بهره‌برداری از املاک سلطنتی، مخارج جنگ و دربار امکان‌پذیر شد، سرمایه‌داری تجاری هرگز چنین خیزش خیره‌کننده‌ای را در نیمه‌ی نخست سده‌ی شانزدهم نمی‌داشت.» Hartung and Mousnier, *Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche*, IV, p. ۴۴.
۴. Joseph A. Schumpeter, *Business Cycles*, I, p. ۲۳۶.
۵. همان.

۶. «وام به دربار، به‌رغم بهره‌ی گزافی که معمولاً تعهد می‌شد، فی‌نفسه به‌سختی کسب‌وکار خوبی بود. اما درست بدین دلیل که چنین وام‌هایی معمولاً بازپرداخت نمی‌شدند، موجب کسب امتیازات و حقوق ویژه‌ای در حوزه‌ی بازرگانی و صنعت شدند که کسب‌وکار بزرگ آن زمان بودند.... صعود فوگرها به جایگاهی که هرگز هیچ خاندان دیگری بدان دست نیافت... رابطه‌ی بسیاری با گرفتاری‌های شارل پنجم داشت [همان، ۱، ص. ۲۳۶، پانوش. ۱].»

Y. Genicot, Cambridge Economic History' of Europe, I, p. ۷۰۰.

جوزف استرایر به همین‌سان استدلال می‌کند که پیوندی علیّ میان ازکارافتادگی نظم در اواخر سده‌های میانه و تمایل جدید مهزادگان به «پذیرش رهبری سلطنت» در سده‌ی شانزدهم وجود دارد. او بر این گمان است که ممکن است متغیر مداخله‌گری در تغییر ذهنیت اجتماعی جمعی نهفته باشد:

«تعیین اینکه چه عواملی رفتار طبقات مالک را تغییر دادند دشوار است. برخی از آن‌ها، به‌ویژه زمین‌داران فروپایه، به همان اندازه از خشونت داخلی رنج می‌بردند که بینوایان، و به‌مانند بینوایان خواستار صلح و امنیت بودند. برخی از آن‌ها پی بردند که می‌توانند بیش از همه از احیای اقتصادی‌ای سود ببرند که با پشتیبانی حکومت‌های باثبات رو به آغاز بود. برخی‌شان ممکن است تحت تأثیر شکست بیشتر انقلاب‌های اواخر سده‌ی پانزدهم قرار گرفته باشند.» On the Medieval Origins of the Modern

.State (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, ۱۹۷۰), ۹۱

۸. موسنیه درباره‌ی اروپای باختری سده‌ی شانزدهم می‌گوید: «ضرورت یک قدرت پرتوان

[مرکزی] از خود ترکیب ملت‌ها [یعنی دولت‌ها] ناشی می‌شود. دولت‌ها از همجواری اجتماعات سرزمینی، ولایات، کشورها (pays)، شهرهای خودگردان، اجتماعات روستایی و ساختارهای رسته‌ای همچون سلک‌ها،... هیئت کارکنان، دانشگاه‌ها، اصناف تشکیل می‌شوند. شاه باید، با نگاه به خیر عام، به حد کافی برای فیصله‌دادن به ستیزه‌ها و هماهنگ‌ساختن تلاش‌های آنها پرتوان باشد. اما دسته‌بندی‌های آنان به او امکان بازی‌دادن یکی علیه دیگری را نیز می‌دهد. La XVIe et XVIIe siècles, p. ۹۷. تأکید از ماست.

باید باشد؟ چرا؟ تبیین کارکردی به‌ندرت این مسئلهٔ تکوینی را حل می‌کند، چراکه نه‌تنها تصور بدیل‌های کارکردی امکان‌پذیر است، بلکه شکست در برآوردن نیاز کارکردی، نه‌تنها یک احتمال ممکن است، که اغلب یک احتمال بسیار باورپذیر است. بنابراین بگذارید فعلاً از داوری بر سر «علت» چشم‌پوشیم.

۹. بنگرید به:

Lane, Venice and History, pp. ۴۲۱-۴۲۲.

۱۰. S. N. Eisenstadt, "Political Struggle in Bureaucratic Societies," World Politics, IX, ۱, Oct. ۱۹۵۶, ۱۷.

۱۱. Archibald Lewis, Speculum, XXXIII, p. ۴۸۳.

۱۲. همان، ص. ۴۸۳. بنگرید به ادوارد میلر: «کوشش برای استقرار مالیات‌ستانی



مستقیم عمومی یکی از علل اصلی پشت پرده مجامعی بود که از سده سیزدهم به بعد، کارگزاران و نمایندگان گروه‌های مختلف مالیات‌پرداز را گرد هم می‌آورد.»

.Fontana Economic History of Europe, I, p. ۱۴

داب «مداخله دولت» و «آزادی» را به عنوان دو شیوه ۲۴. Dobb, Studies, p. ۱۳. سازمان سیاسی در درون جوامع سرمایه‌داری در برابر هم قرار می‌دهد- دیدگاهی لیبرالی که برای یک مارکسیست عجیب است. او تناوب آنها را برحسب کمبود نیروی کار تبیین می‌کند. «آزادی بیش از همه زمانی در شرایط سرمایه‌داری رشد می‌کند که، به دلیل پرولتریای بس فراوان، شیوه تولید امن است حال آنکه اجبار قانونی، به محض اینکه مشاغل بر سر آدم‌ها به رقابت برمی‌خیزند و شیوه تولید به عنوان منبع درآمد برآمده از سرمایه، سودآوری کمتری یافته و ثبات آن کاهش می‌یابد، مورد نیاز واقع می‌شود [صص. ۲۵-۲۴].»

۱۴. برای نمونه بنگرید به:

Max Beloff, The Age of Absolutism, ۱۶۶۰-۱۸۱۵ (New York: Harper, ۱۹۶۲).

۱۵. «پس دلیل تفاوت میان مطلقه‌خواهی عملی در سده ۱۶ و مطلقه‌خواهی نظری در سده‌های میانه چیست، مطلقه‌خواهی‌ای که هرگز به عرصه عمل درنیامد یا اگر هم واقعیت جست، به سانی گذرا، بی‌دوام و گهگاهی بود؟»  
«باید پاسخ خود را در اندام درونی و ساختاری دولت جستجو کنیم، یعنی در تقویت و بسط بدنه‌های کارمندان دولتی و قدرتی که به واسطه آنان کسب شد، «کارمندان»

شاه (یا شهریار)- آنچه امروزه «دیوانسالاری» می‌خوانیم- بدنه‌هایی که بر صحنهٔ حیات عمومی ظاهر شده و در فعالیت روزمرهٔ دولت مشغول شدند. از همه مهم‌تر، فعالیت دولت در مورد امور بیرون از آن.» Chabod, Actes du Colloque, pp. ۶۳-۶۴.

ادووار پروا استدلال می‌کند که این فرآیند در فرانسه پیش از سدهٔ سیزدهم آغاز شد: «پیشروی اقتدار خصوصی، هم اربابی و هم فئودالی شاه فرانسه به رشد اندام‌های قدرت [مرکزی] انجامید....»

«[در] ربع آخر سدهٔ سیزدهم، قدرت سلطنتی، بی‌آنکه از پرتوان‌تر شدن بازایستد، تحت تأثیر دو عامل، آغاز به دگرگونی در ماهیت خود کرد. یکی اندیشهٔ مطلقه‌خواهی، یعنی اندیشهٔ قدرت عمومی [فرمانفرمایی] بود.... دیگری و به همان اندازه مهم، فشار مردان خود شاه بود که شمار اعضای آن با پیچیدگی روبه‌رشد زمامداری و کاربرد بیش‌ازپیش‌گستردهٔ نوشتار افزایش یافت: طبقهٔ جدیدی در حال ظهور بود، طبقهٔ کارگزاران قدرت، طبقهٔ مردان قانون و قلم.... در آن هنگام، بدنه‌های کارکنان حکومتی، که به‌طور جمعی امانت‌دار اقتداری بودند که اینک می‌توانست بر پای خود بایستد، عملاً آغاز به تحت‌الشعاع قرار دادن شاه کردند....» Le Moyen Âge, pp. ۳۷۲-۳۷۳.

۱۶. «تصور دستگاه‌های سیاسی بزرگ ممکن است تصویری گمراه‌کننده باشد. با

مقایسهٔ دستگاه‌های سیاسی سدهٔ شانزدهم با سدهٔ پانزدهم، اندازهٔ آنها را فوق‌العاده افزایش‌یافته می‌بینیم. اما این همچنان نسبی است. اگر به دوران معاصر و تودهٔ عظیم کارمندان دولتی که برای دولت کار می‌کنند بیندیشیم، شمار «کارمندان» در سدهٔ شانزدهم به‌سان خنده‌آوری کم است.» Braudel, La Méditerranée, II, p. ۳۷.

۱۷. همان، ص. ۲۹.

۱۸. «این است آنچه به شاهان اسپانیا اجازه داد تا شهرهای خودگردان را تحت حمایت خود درآورند، آنچه در فرانسه به لوئی دوازدهم، فرانسیس یکم و هانری دوم، هانری چهارم و لوئی سیزدهم، وسایلی چنین قدرتمند برای نفوذ بر دربار و معاشران داد.... تنها پس از جنگ بر سر جانشینی در اتریش [ ۱۷۴۸ ] است که فروش مناصب... برنتافتنی می‌شود....» Hartung and Mousnier, *Relazioni del X* Congresso, IV, p. ۴۸.

۱۹. K. W. Swart, *Sale of Offices in the Seventeenth Century* (The Hague: Nijhoff, ۱۹۴۹), ۱۱۷.

۲۰. «با بسط قاعده مالیات‌مداری در پادشاهی، اهمیت کارکنان مالی نیز در دولت بالا می‌رود. با بسط فروش مناصب، کارکنان مالی دوچندان شده، سازمان یافته و انجمن‌هایی تشکیل می‌دهند که به‌قصد تضمین سودهای بیشتر برای خود موجب گسترش دامنه اقتدارشان می‌شود.» G. Pages, "Essai sur révolution des institutions administratives en France du commencement du XVI<sup>e</sup> siècle à la fin du XVII<sup>e</sup>," *Revue d'histoire moderne*, n.s., No. ۱, janv.-fevr., ۱۹۳۲, ۲۶.

۲۱. «بدهکاری مفرط شهریان به واسطه شرایطی که مشاهده کردیم ضرورت یافت. این بدهی‌ها را نمی‌شد بدون نظام اجاره مالیات‌ها یا وثیقه‌گذاشتن بخش‌هایی از درآمد سلطنتی اعاده کرد. این به فساد وحشتناکی در نظام مالی انجامید که تا زمانی که اوضاع بر همان قرار بود پرهیزناپذیر می‌بود، اوضاعی که به تلنبار دوباره بدهی‌ها



منجر شد.» Richard Ehrenberg, *Capital and Finance the Age of the*

*Renaissance* (New York: Harcourt, ۱۹۲۸), ۳۹.

۲۲. بنگرید به: Earl J. Hamilton, "Origin and Growth of the National Debt in

Western Europe," *American Economic Review*, XXXVII, ۲, May ۱۹۴۷, ۱۱۸-۱۳۰.

این گزاره، اگر سخن بر سر دولتهای کنونی باشد، درست است. درواقع، همانند

بیشتر پدیدههای مدرن، در دولتهای ایتالیایی عصر نوزایی به یک پیشادولت

(prestate) برمیخوریم. ماروین ب. بکر رشد بدهیهای دولتی در فلورانس، از «مبلغی

ناچیز» در ۱۳۰۳ تا مبلغی کمابیش برابر با کل ثروت مردم فلورانس در ۱۴۲۷، را ردیابی

می‌کند. بنگرید به:

"Economic Change and the Emerging Florentine Territorial State," *Studies in the Renaissance*, XIII, ۱۹۶۶, ۷-۹.

۲۳. Martin Wolfe, "Fiscal and Economic Policy in Renaissance France,"

*Third International Conference of Economic History, Munich ۱۹۶۵* (Paris:

Mouton, ۱۹۶۸), ۶۸۷-۶۸۹.

بنگرید به فرنان برودل: «از آغاز سده شانزدهم و با درخشندگی بیشتر در این سده

نوسازی، دولتها- دستکم آنهایی که زنده ماندند، شکوفا شدند و به‌ویژه در برابر

هزینه‌های فرساینده جنگ زمینی و دریایی تاب آوردند- بر حیات اقتصادی چیره شده،

آن را کژدیس ساخته و تحت شبکه‌ای از قیدوبندها درمی‌آورند؛ آنها اقتصاد را در تور

خود گیر می‌اندازند. اینکه هر چیزی را با امیال و ضعف دولت‌ها و بازی‌های بی‌قاعدشان تبیین کنیم، وسوسه‌ای نیرومند است. اما تاریخ به‌هیچ‌روی یک‌سویه نیست. ولی می‌توان از این گزاره با استدلال‌های استوار دفاع کرد که بخشی از حیات اقتصادی که در آن مقطع بیش از همه مدرن بود، بخشی که می‌توانیم به‌آسانی تشخیص دهیم که در چارچوب سرمایه‌داری تجاری بزرگ‌مقیاس عمل می‌کرد، با این فراز و نشیب‌های مالی دولت در پیوند بود؛ این بخش، که دولت به حرکتش انداخته و هواخواهش بود، کم‌کم با آز و سترونی ناگزیر هزینه‌های عمومی بیش‌ازحد سنگین از پای درآمد. این آز و این ناکارایی- نیروهای بزرگ تاریخ- در پسرفت (repli) سدهٔ شانزدهم نقش داشتند.» "Le pacte de ricorso au service du roi d'Espagne et de ses prêteurs à la fin du XVIe siècle," in studi in onore di Armando Saporiti (Milano: Istituto Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), II, ۱۱۱۵.

۲۴. «دولت‌های پهناور هنوز با تودهٔ مالیات‌پردازان در تماس کامل نیستند و بر این پایه، نمی‌توانند به‌دلخواه خود از آنها بهره‌کشی کنند: پس ضعف مالیات‌ستانی، ضعف مالی به‌بار می‌آورد. بجز [اندک محل‌هایی در] ایتالیا، در پایان سدهٔ شانزدهم، دولت‌ها

هنوز خزانه یا بانک دولتی نداشتند.» Braudel, *La Méditerranée*, II, p. ۳۹.

۲۵. فریتس ردلیش خاطرنشان می‌سازد که دو دسته مزدور وجود داشت. بی‌تردید

بی‌خانمان‌هایی وجود داشتند- به زبان آن روزگار، *fahrendes Volk* یا مردم آواره.

در سوئیس و آلمان دستهٔ «ساکن»‌تری نیز وجود داشت که «هنوز به اجتماعات

زادگاهشان وابسته بودند.» اینها به میلیشیایی می‌مانستند که در مواقع اضطرار

فراخوانده می‌شد. "I", *The German Military Enterpriser and His Work Force*,

Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, Supp. No. ۴۷, ۱۹۶۴,  
۱۱۵-۱۱۷.

۲۶. V. G. Kiernan, "Foreign Mercenaries and Absolute Monarchy," Past &  
Present, No. ۱۱, April ۱۹۵۷, ۷۰.

۲۷. «در فرانسه، که سرمشق آن برای اروپا تعیین‌کننده بود، لوئی یازدهم هنگامی که  
در سال ۱۴۷۴ نیروهای کمکی سوئیسی را با هماهنگی کانتون‌ها به‌عنوان سرباز به‌کار  
گماشت، نظامی بر پا کرد که مقدر بود تا زمان انقلاب باقی بماند. اینک سوئیس که  
به‌راحتی در مشقت بود، نزد شاهان فرانسه همان بود که ولز نزد انگلستان بوده است  
[همان، ص. ۷۲].»

اوتون لاسکوفسکی محبوبیت مزدوران سوئیسی را به شایستگی نظامی آنان نسبت  
می‌دهد. بنگرید به:

"Infantry Tactics and Firing Power in the XVIth Century," Teki Historyczne,  
IV, ۲, ۱۹۵۰, ۱۰۶-۱۱۵.

آنها بیش از هر زمان دیگری موردنیاز فرانسه بودند، چراکه در این هنگام پیاده‌نظام  
فرانسه به‌طرز رسواکننده‌ای فاقد صلاحیت بود. دلیل آن از نگاه سر چارلز اومان این  
بود که «بجز قوای دائمی سوئیس، واحدها همواره با دستپاچی می‌رسیدند و زمانی  
که بحرانی پایان می‌یافت، پراکنده می‌شدند.» A History of the Art of War, p. ۴۵.  
این ما را به این‌سو سوق می‌دهد که بپرسیم چرا پیاده‌نظام فرانسه سریع‌تر از جاهای



دیگر پراکنده می‌شدند. پاسخ نه روشن است و نه این واقعیت مورد اطمینان. اما اگر راست باشد، نشانه دیگری از نبرد دشوار پادشاهی فرانسه برای ایجاد دولتی پرتوان است.

۲۸. «بدین‌سان حکومت‌های اروپا سخت بر مزدوران خارجی متکی بودند. یکی از کارهایی که این مزدوران شایستگی‌اش را داشتند سرکوب اتباع شورشی بود و در سده شانزدهم، آن عصر انقلاب فراگیر، آنها را اغلب به همین هدف فرامی‌خواندند. «سوئیزی‌های من کجایند؟» خروش پادشاهان اندیشناک بسیاری جز کلودیوس بود.... سردسته شورش‌ها مردان ثروتمندی بودند که می‌توانستند مزدوران خود را به‌کارگیرند.... اما به‌طور کلی، حکومت‌ها نمی‌توانستند در این بازی روی دست شورشیان بلند شوند.» Kiernan, Past & Present, No. ۱۱, pp. ۷۴—۷۵.

به یک معنای دیگر، استفاده از مزدوران جلوی انفجار اجتماعی را گرفت. این امر ویرانی جنگ را محدود ساخت. اومان خاطرنشان می‌سازد که وقتی حقوق مزدوران پرداخت نمی‌شد، از کار دست می‌کشیدند. این تأثیر مستقیمی بر راهکنش‌های نظامی داشت. به‌جای حمله جبهه‌ای، راهبرد انتظار برای حمله اغلب از به دست آوردن امتیاز نظامی موفق‌تر بود. فرماندهان نظامی، که «نشانه‌های پریشانی را در اردوگاه دشمن» می‌دیدند، اغلب وقت می‌گشتند زیرا «چند هفته محرومیت و افلاس بیشتر دشمن را از پای می‌افکند.» Oman, A History of the Art of War, p. ۳۸.

۲۹. Kiernan, Past & Present, No. ۱۱, p. ۷۶.

۳۰. Redlich, Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, p. ۴۰۱.

۳۱. فردریک لین این دیدگاه را به ه. جان هاباکوک نسبت می‌دهد. لین این قید را می‌افزاید: «اما آیا نمی‌توان گفت که در درازمدت، به فرض ثابت ماندن شرایط، جامعه‌ای که تنها با مخارج بالای نظامی قادر به دستیابی به سطح بالایی از کاربست منابع است، نسبت به وقتی که قادر به دستیابی به همان سطح از کاربست منابع با مخارج نظامی کمتری است، مازاد کمتری تولید می‌کند.» Venice & History, p. ۴۲۲, fn. ۱۱. البته که می‌توان گفت، اما مسئله درنهایت، مسئله «اگر و ای‌کاش» است.

۳۲. بنگرید به:

Fritz Redlich, "Military Entrepreneurship and the Credit System in the ۱۶th and ۱۷th Centuries," *Kyklos*, X, ۱۹۵۷, ۱۸۶-۱۸۸

۳۳. بنگرید به:

Redlich, *Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte*, Suppl. No. ۳۹, pp. ۴۹-۵۰.

۳۴. بنگرید به:

Alan Everitt, "The Marketing Of Agricultural Produce," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed., ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۵۲۱-۵۲۲.

۳۵. «کشاورزان انگلیسی‌ای که در زمان جنگ تولید خود را افزایش داده یا وسعت زمین خود را برای تأمین نیاز ارتش‌های خاندان تودور گسترش دادند، با برقراری صلح، خود را با مازاد قابل‌توجهی روبه‌رو دیدند. به‌احتمال قوی، تجربیاتشان از دوران جنگ، آنها را به بهره‌گیری از بازارهای اروپا و سوسه کرد و مازادشان از سربازان انگلیسی به‌سوی صنعتگران فرانسوی یا فلاندی رفت [همان، ص. ۵۲۴].»

۳۶. «ایجاد کارکنان متخصص از کارمندان دولتی- که بی‌گمان شامل ارتش‌های دائمی نیز می‌شد- شمار شکم‌های گرسنه‌ای که حکومت مسئول سیرکردنشان بود را دوچندان ساخت.» Charles Tilly, "Food Supply and Public Order in Western Europe" (mimeo.), p. ۲۰. به صص. ۳۶-۴۰ نیز بنگرید.

بنگرید به چ. س. ل. دیویس: «مشکلی که حکومت‌ها در عصر پیشاصنعتی با آن روبرو بودند، کمتر می‌توانست به دشواری مشکلات تدارک خوراک کافی برای ارتش در میدان نبرد بوده باشد.» Provisions for Armies, ۱۵۰۹-۵۰: A Study in the Effectiveness of Early Tudor Governments," Economic History Review, ۲nd ser., XVII, ۲, ۱۹۶۴, ۲۳۴.

۳۷. «در واقع بزرگ‌ترین بیم جنگ‌سالار (warlord) این بود که کارسالار نظامی و نیز نیروی کار بکوشند دستمزد خود را به زیان اهداف سیاسی کارفرمای خود دریافت کنند. با عدم پرداخت یا تأخیر در پرداخت بدهی‌های خود (ملازم همیشگی کارسالاری نظامی و مهم‌ترین ریسک شغلی آن)، جنگ‌سالار خطر باختن جنگی را که توسط کارسالار و نیروی کار بی‌موجب انجام می‌شد، به‌جان می‌خرید.» Redlich, Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, p. ۶۹.



۳۹. برودل اشاره می‌کند که بخش نخست سده شانزدهم فوق‌العاده پرجنب‌وجوش، و از ۱۵۵۰ تا ۱۶۰۰ اغلب بی‌سروصدا بود. بنا به نظر او: «بر این پایه، امکان دارد... که استواری دولت‌ها در زمان فیلیپ دوم این دم‌فروبستن، این سکوت همگانی را تبیین کند. پاسبانی‌ها سرسختانه‌تر از همیشه شده بود...» La Méditerranée, II, p. ۸۰.

۴۰. «بدین‌سان، در پایان سده شانزدهم، کوهپایه‌های مدیترانه، که در همه‌جایش بار انسان‌ها و قیدوبندها بر دوشش سنگینی می‌کرد، منفجر شد تا خود را برهاند. این جنگ پراکنده، در نگاه ما، با آن گونه ستیزه اجتماعی تغییرشکل داده و پایان‌ناپذیری اشتباه گرفته شده که راهزنی می‌خوانیم، که اگر یک واژه مبهم وجود داشته باشد همین است. آلپ و پیرنه، آپیناین یا رشته‌کوه‌های دیگر، چه مسیحی و چه مسلمان‌نشین، شاید سرشت حک‌شده مشترکی بر پیشانی این حلقه کوهستانی سترگ است که در میانش دریا نفس می‌کشد. [برودل، همان، ص. ۹۳].»

۴۱. «پشتیان دریازنان (la course maritime) شهرک‌ها و دولت‌شهرها بودند. پشتیان راهزنان (la course terrestre)، کمک مداوم سینیورهایی بود که از ماجراجویی‌ها حمایت می‌کردند. رهبر یا پشتیان راهزنان اغلب سینیوری متنفذ بود...» «بگذارید دچار ساده‌انگاری نشویم: راهزنی، که شایع بود و انواع مختلفی داشت، را برخی والاتباران به‌کار می‌گرفتند اما این اغلب بر ضد سایر والاتباران بود... چرا که راهزنی تنها به بحران بخش خاصی از والاتباران مربوط نمی‌شود. راهزنی یک جنبش توده‌ای دهقانی است. [همان، ۲، صص. ۸۸-۹۰].»

۴۳. بنگرید به همان، ۲، صص. ۵۴۳. ۵۴۶-۵۴۷، ۶۰۸، ۶۲۵.

۴۴. روزاریو ویلاری تأثیر پسرقت کشاورزی بر جنوب ایتالیا را توضیح می‌دهد:

«روستاکنار جنوب، که امواج شورش روستایی ملازم اشاعه دین‌پیرایی پروتستانی بدان نرسیده بود، اینک به تحمیل دوباره بیش‌ازپیش شدید عوارض فئودالی زمین و نیروی بازسازماندهی اقتصادی و مالی کلیسا واکنش نشان داد. واقعیت حائز اهمیت این است که کسانی که در جنبش مشارکت داشتند، بیش از کارگران بینوا، گروه‌هایی بودند که نقش مدیریت و تجمع اجتماعی را در روستاکنار بازی می‌کردند.

«مازاری‌ها کارسالاران کشاورزی بودند یعنی سازمان‌دهندگان نیمه‌سرمایه‌دار

تولید غلات: نیروهایی در روستاکنار که با درویدن بخشی از ثمره افت دستمزد و منفعت‌بردن غیرمستقیم از بحران مالی والاتباران و شکل‌گیری بورژوازی شهری، در سراسر مرحله دیرپای اقتران مساعد سده شانزدهم قادر به کسب سود بوده‌اند. آنان در آن زمان کارگر مزدبگیر، زمین‌دار خرده‌پا یا میان‌اندازه و کارسالار کشاورزی بودند.

مازاری‌ها، با سیمایی یکسره متمایز از سیمای بورژوازی ثروتمند، کارکرد سازمانی

بسیار با اهمیتی در تولید فراورده‌های اولیه کشور و مرتع داشتند.» La rivolta

.antispagnola à Napoli: Le origini (۱۵۸۱-۱۶۴۷)(Bari: Laterza, ۱۹۶۷), ۶۱

۴۵. همان، صص. ۶۱-۶۲.

۴۶. گئورگ روشه و آتو کرشهایمر پیامدهای این وضعیت را ترسیم می‌کنند: «عرضه

ارزان مزدوران، شوالیه‌ها را زائد ساخته و بخش مهمی از درآمدشان را از میان برد.

برخی، به‌ویژه فروپایه‌ها، دوچندان رنج بردند زیرا فرسایش خاک و سیه‌روزی فزاینده دهقانان، پرداخت بهره‌های مالکانه را ناممکن ساخت.... بسیاری از این شوالیه‌های موروئی اما بی‌زمین، همچون رعایایشان، به راهزنی روی آوردند. تفاوت اصلی در این بود که دهقانان تهیدست بایستی آشکارا راهزنی می‌کردند، حال آنکه شوالیه‌ها می‌توانستند اهداف اصلی خود را به دستاویز مبارزه مشروع یا به بهانه گرفتن انتقام توده‌های بینوا از سوداگران ثروتمند شهر، پنهان سازند....» Punishment and Social Structure (New York: Russell & Russell, ۱۹۳۹), ۱۳.

۴۷. Villari, *La rivolta antispagnola a Napoli*, p. ۵۸.

۴۸. «پیوندزدن پدیده [ی راهزنی] به مفهوم مقاومت فئودالی در برابر دولت، با واقعیت‌های این وضعیت تاریخی سازگار نیست.... اواخر سده شانزدهم، دوره فشار ضد اربابی خاصی از سوی دولت نیست؛ حتی در رم، تلاش پاپ برای بازیابی کالاها و حقوقی که توسط زمین‌داران بزرگ [fudatari] غصب شده بود، در سال ۱۵۸۱ با موفقیت قطعی غاصبان پایان یافت [همان، ص. ۶۰].»

۴۹. Hartung and Mousnier, *Relazioni del X Congresso*, IV, p. ۸.

۵۰. José. Maravall, "The Origins of the Modern State," *Cahiers d'histoire mondiale*, VI, ۴, ۱۹۶۱, ۸۰۰.

۵۱. اریک مولنار این تعریف دقیق را به‌دست می‌دهد: «مطلقه‌خواهی، رژیم سیاسی



است که قدرت دولت در آن، اساساً و به‌نحوی اثربخش، توسط فرمانفرما، با همدستی سازمان نظامی- دیوانی‌ای که تحت نظارت خود دارد بر کل سرزمین اعمال می‌گردد.

معیار اساسی این تعریف، قدرت اثربخشی است که معمولاً زمانی‌که به پرسش کشیده می‌شود، بر دعوای مخالفی که مثلاً توسط مجلس یا دیوان‌سالاری موروثی

اقامه می‌شوند، غلبه می‌کند.» "Les fondements économiques et sociaux de"

"l'absolutisme," in X<sup>e</sup> Congrès Internationale des Sciences historiques:

Rapports, IV: Methodologie et histoire contemporaine (Wien: Verlag

.Ferdinand Berger & Sohne, ۱۹۶۵), ۱۵۵.

۵۲. «هیچ‌چیز، چنین روشن، حدود قدرت سلطنت در سده شانزدهم را به اندازه

این واقعیت نشان نمی‌دهد که حکومت‌ها پیوسته گرفتاری‌های مالی داشتند و

قادر نبودند به ثروت کسانی که بیش از همه پول داشتند دست بزنند و هرگاه

می‌کوشیدند درآمدی مکفی به چنگ آورند، با خطر شورش پرهزینه روبه‌رو

می‌شدند.» William J. Bouwsma, "Politics in the Age of the Renaissance," in

Chapters in Western Civilization, ۳rd ed. (New York: Columbia Univ. Press,

.۱۹۶۱), I, ۲۳۳.

۵۳. «هیچ سنت ملی واقعی‌ای، چه در سده پانزدهم و چه در سده شانزدهم، وجود

نداشت؛ اما حسی از باهمستان (کمونته) وجود داشت که شاهان می‌توانستند برای

مقاصد خود بدان روی آورده و سلطه خویش بر قدرت را پذیرفتنی سازند و وانمود

کنند که چیزی است که هرکسی آزادانه در آن دستی دارد.» Maravall, Cahiers

.d'histoire mondiale, VIp. ۷۹۶.

۵۴. «[بایستی] از وسوسه تفسیر این جهت‌گیری جدید اندیشه سیاسی [ایده

دولت]، به‌عنوان آگاهی از همبستگی‌های ملی جمعی بر حذر باشیم....

«باید به این واقعیت توجه کنیم که حقوقدانان و ایدئولوژی‌پردازانی که اندک‌اندک

ایده دولت را در سده شانزدهم بسط دادند، بیشتر از شهریار (به‌معنای ماکیاولیایی

آن) سخن می‌گویند تا مردم، و بیشتر از اقتدار سخن می‌رانند تا جمع.

پس بر ماست که بر این اندیشه درنگ کنیم: «دولت» فی‌نفسه وجود ندارد.

دولت، پیش از هر چیز، اساساً تصدیق شکل جدیدی از اقتدار است: قدرت عمومی

فرمانفرما. Georges de Lagarde, "Réflexions sur la cristallisation de la notion

d'Etat au XVI<sup>e</sup> siècle," in Enrico Castelli, ed., *Umanesimo e scienza politico*

(Milano: Dott. Carlo Marzorati, ۱۹۵۱), ۲۴۷-۲۴۸.

۵۵. «رواج رسوم دوران باستان در سده شانزدهم توان جدیدی به قانون رمی

بخشیده و اندیشه کهن «قهرمان»، نیم‌خدا، قادر مطلق و کریم را بدان افزود....

قهرمان، انگاره‌ای از موجودی است که مردمان احساس می‌کنند باید سر بر طاعتش

نهند.»

Mousnier, *Les XVI et XVII siècles*, pp. ۹۶-۹۷.

۵۶. «در گوشه و کناره‌های اقتصاد محض، جایی برای این فرمول ظریف همه‌جانبه

وجود دارد: «بازار مکتبی است که بورژوازی نخست ملت‌باوری را در آن می‌آموزد».

Pierre Vilar, *La Catalogne dans l'Espagne moderne*, I (Paris: S.E.V.P.E.N.,

۱۹۰۲), ۳۴.

۵۷. «شمار بسیاری از مردم [دولت‌های باخترزمین]، به‌ویژه در یا نزدیک به پایتخت،

اندک‌اندک به این صرافت می‌افتادند که خود را فرمان‌گزاران خاص شاه، با چیزی

شبيه به جایگاه اجتماعی آنچه امروز Staatsvolk خوانده می‌شود، بیندارند....

پادشاهی که در کشاکش مهارکردن رعایای زورمند خود بود، می‌توانست طبقات

متوسط را علیه آنان برانگیزد اما می‌توانست به این نیز امید داشته باشد که با

گسترش‌طلبی و شکست فئودالیسم در پایتخت با سلطه بر ولایات دورازمرکز به

مقصود خود برسد.» Kiernan, Past & Present, No. ۳۱, p. ۳۳.

۵۸. «این اندیشه که جامعه باید همبسته باشد، اینکه اگر شدنی است، باید تنها

یک نژاد، یک زبان، یک فرهنگ در یک دولت وجود داشته باشد و اینکه همه یا

کمابیش همه مردم دارای مرزهای سیاسی، باید حق تعیین اینکه چه باید کرد را

داشته باشند، همه جدید و نتیجه اندیشه غربی سده نوزدهمی است.» Wolfram

Eberhard, Conquerors and Rulers: Social Forces in Medieval China (Leiden:

Brill, ۱۹۶۵), ۲nd rev. ed., ۶.

۵۹. چارلز تیلی «دولتمندی» را با «خودفرمانی رسمی، انفکاک از سازمان‌های غیر

حکومتی، تمرکز و هماهنگی داخلی» می‌سنجد. از اینجا چنین برمی‌آید که «دولتمندی

مفرط نه ثبات سیاسی را تضمین کرده و نه قدرت را در پهنه بین‌المللی بیمه می‌کند.

می‌توان حدس زد که افزایش دولتمندی معمولاً کنترل حکومت را بر منابع متحرک

درون جمعیت فرمان‌گزار خود افزایش داده و بر توانایی آن در آزادسازی منابع به‌سوی

مقاصد ملی یا بین‌المللی می‌افزاید.» "Reflections on the History of European"



Statemaking," mimeographed draft of chapter ۹ of Charles Tilly, ed., *The Building of States in Western Europe*, (Princeton, New Jersey: Princeton University Press), ۱۸-۱۹. زیر چاپ.

۶۰. Salo W. Bar-on, *A Social and Religious History of the Jews*, ۲nd ed., XI: *Citizen or Alien Conjurer* (New York: Columbia Univ. Press, ۱۹۷۵), ۱۹۲.

۶۱. «در پایان سده سیزدهم، جایگاه یهودیان در تجارت بین‌المللی در آلمان نیز در نتیجه رشته‌ای از ممنوعیت‌های ضدیهود تضعیف شد. از آن‌پس کل تجارت با شرق سرازیر مجاری بعدی و شناخته‌شده‌تر شد: مجرای مدیترانه‌ای- ایتالیایی در جنوب و مجرای هانز در شمال. دیگر اثری از مسیر فرا قاره‌ای از راه روسیه و لهستان، که در سده‌های پیشین جریان داشت، در منابع تاریخی دیده نشد.»

J. Brutzkus, "Trade with Eastern Europe, ۸۰۰-۱۲۰۰," *Economic History Review*, XIII, ۱۹۴۳, ۴۱.

۶۲. سالو و. بارون در مورد لهستان بیان می‌دارد که: «پیرامون زندگی یهودیان در [سده یازدهم و دوازدهم] بسیار کم می‌دانیم، اما یهودیان آشکارا از آزادی عمل کاملی برخوردار بوده و در واقع در معرض محدودیت‌های قانونی اندکی قرار داشتند.»

*A Social and Religious History of the Jews*, ۲nd ed., III: *Heirs of Rome and Persia* (Philadelphia: Jewish Publication Society of America, ۱۹۵۷), ۲۱۹.

اروپای باختری، نظام فئودالی، با تبدیل یهودیان به «گروه جدیدی از واسال‌های

سلطنتی که تا حدی همسان با والاتباران مسیحی بود» اغلب مطلوب آنها بود. Salo W. Baron, *A Social and Religious History of the Jews*, 2nd ed., IV: Meeting of East & West (Philadelphia: Jewish Publication Society of America. ۱۹۵۷b), ۵۰. این در مورد اسپانیا (بنگرید به صص. ۳۶-۴۳)، فرانسه دوران کارولنژی (بنگرید به صص. ۴۳-۵۳)، آلمان (بنگرید به صص. ۶۴-۷۵)، انگلستان و نورماندی (بنگرید به صص. ۷۵-۸۶) درست بود. هرچند فتودالیسم «زندگی یهودیان در اروپای باختری را، هم به واسطه تنوع آشفته آن و هم با تقویت اقتدار کلیسا بر یهودیان، بغرنج ساخت» اوضاع بدین صورت نیز بود که «اندام‌های مرکزی و ولایتی کلیسا، با اصرار مداوم خود بر رواداری بنیادین، تقویت قدرت سلطنت از طریق تأکید بر حق الهی شاهان، نصیحت به شاهان برای فرمانروایی منصفانه و ترویج خستگی‌ناپذیر پیمان‌های استقرار «آتش بس الهی» برای گروه‌های بی‌دفاع جمعیت، از جمله کشیشان و یهودیان، به نحو اثرگذاری به امنیت یهودیان کمک می‌کردند [صص. ۵۳-۵۴].»

۶۳. در اوایل سده‌های میانه، یهودیان از «واسال سلطنتی» بودن خود سود بردند. در اواخر سده‌های میانه، همین شاهان، پرتوان‌تر شدند. در عین حال، جایگاه یهودیان رو به افول نهاد. نظر بارون این است که: «از آنجا که اربابان منافع مالیاتی همواره افزون‌تری را از رابطه خود با واسال‌های یهودی کسب می‌کردند، بس مایه شگفتی است که آنها نتوانستند قدرت فزاینده خود را برای حمایت اثربخش‌تری از «سرف‌های» یهودی خود به کار گیرند [ص. ۱۹۸].» بارون تبیین این مسئله را در «نوع جدید ملت‌باوری‌ای که اندک‌اندک در اواخر سده‌های میانه در حال شکل‌گیری بود» می‌یابد [ص. ۱۹۹]. افزون بر این، «دین-جداگری (laicization) فزاینده جوامع میان‌سده‌ای،

نارواداری قومی- مذهبی آنها را تشدید می‌کرد [ص. ۲۰۰].»

۶۴. «شماری فزاینده [از یهودیان در سدهٔ چهاردهم و پانزدهم]، رانده‌شده از این کشور به آن کشور... به مرزهای باز اروپای خاوری- مرکزی نقل‌مکان کرده و اجتماعات روبه‌رشد و بیش‌ازپیش متکی‌به‌نفسی را در سرزمین‌های اسلاونی، مجارستان و لیتوانی تشکیل دادند. آنان در جوامع مذکور فایده را در فعالیت‌هایی چون تأمین پول و اعتبار یافتند و به‌عنوان اهداف آماده و بیچارهٔ مالیات‌ستانی، یکی از بزرگ‌ترین منابع اقتصادی دولت‌ها بودند.»

Salo W. Baron, A Social and Religious History of the Jews, ۲nd ed., XII: Economic Catalyst (New York: Columbia Univ. Press, ۱۹۶۷b), ۳۰-۳۱.

آلمان منطقه‌ای حاشیه‌ای بود: «پس از مصیبت مرگ سیاه، یهودیان آلمان که به دلیل دادن تلفات زیاد، فقیر شده بودند، بیش‌ازپیش وادار به تمرکز بر وام‌دهی شدند. هرچند بازده مالی آنها پیوسته کاهش می‌یافت، اما دشمنی شدید جمعیت را برمی‌انگیخت.... همان فرمانروایانی که از طریق مالیات‌ستانی از بسیاری جهات شرکای بی‌سروصدای بانکداران یهودی بودند، اینک از نگهبانان خود با حرارت کمتری دفاع می‌کردند.... در دهه‌های طوفانی آغاز سدهٔ شانزدهم، هنگامی که ناآرامی اجتماعی و اختلافات مذهبی زمینه را برای جنگ‌های داخلی و مذهبی آماده ساخت، وضعیت رو به بدترشدن رفت [صص. ۱۵۱-۱۵۳].»

۶۵. «چنین می‌نماید که وضع در مورد یهودیان بیشمار لهستان متفاوت بوده است، یعنی یهودیانی که مسیر مالکیت ارضی و پیشرفت اجتماعی از بیخ و بن برایشان



مسدود بود. در این مورد، گمان ما این است که آنها بیشتر مشغول سرمایه‌گذاری [در فعالیتهای صنعتی و معدنکاری] بودند.»

Marian Malowist, " L'évolution industrielle en Pologne du XVe au XVIIe siècle: traits généraux," Studi in onore di Armando Saporì (Milano: Istituto Edit. Cisalpine), ۱۹۵۷], I, ۶۰۱.

۶۶. «اما چگونه می‌توانیم این افول [پیشتازی تجاری دولت‌شهرهای ایتالیا] را تبیین کنیم؟ عناصری که در آن دست داشتند عبارت‌اند از: کشاکش طبقاتی که در دولت‌شهرها رشد کرد، ورشکستگی بانکداران به دلیل ناتوانی بدهکاران سلطنتی از بازپرداخت وام‌ها (ورشکستگی باردی پیروتسی)، عدم وجود دولت بزرگی که شهروندان را در خارج از کشور حمایت کند؛ به دیگر سخن، علت بنیادین، در خود ساختار دولت‌شهر قرار دارد که نمی‌توانست خود را به یک دولت سرزمینی بزرگ دگرگون سازد.»

Antonio Gramsci, Il Risorgimento (Roma: Giulio Einaudi Ed., ۱۹۵۵), ۹.

۶۷. «تا زمانی که جمهوری‌های شمال ایتالیا به‌عنوان مراکز جهانی بانکداری عمل می‌کردند، یهودیان به نحو مؤثری از زادگاه این «لومباردها»، که منابع مالی‌شان در بسیاری از موارد حتی از زادگاه خودشان به بقیه اروپا نیز قدم فرا می‌نهاد، بیرون نگاه داشته شدند. اما پس از بحران‌های مالی سده سیزدهم که به فروپاشی بنگاه‌های بزرگ [مختلف] انجامید... فرصت‌های جدیدی به روی یهودیان گشوده شد....»

«شهریاری‌های ایتالیا نیز به‌زودی حضور یهودیان را به‌عنوان کمکی به توان اقتصادی غنیمت شمردند.»

Baron, A Social and Religious History of the Jews, XII, pp. ۱۶۱, ۱۶۳.

زمانی که یهودیان اسپانیا و سیسیل در سال ۱۴۹۲ تبعید شدند، «ایتالیا تنها سرزمین اروپای مسیحی گشوده به روی آوارگان بود....»

Cecil Roth, The History of the Jews of Italy (Philadelphia: Jewish Publication Society of America, ۱۹۴۶), ۱۷۸-۱۷۹.

۶۸. «اگر یهودیان در مناطق خاصی [از اروپای باختری] به‌طور کامل بی‌فایده نبوده‌اند،... تا حد زیادی مرهون منافع مالیاتی حکومت‌های آنجا در درآمدی بود که، مستقیم یا غیرمستقیم، از پولی به‌دست می‌آوردند که یهودیان از طریق مالیات‌های گزاف به آنها می‌دادند.»

Baron, A Social and Religious History of the Jews, XII, p. ۱۹۷.

بنگرید به سخن جی. لی شنایدمن دربارهٔ آراگون در سدهٔ سیزدهم و چهاردهم: «معمولاً وقتی کسی پولی قرض می‌دهد، انتظار بازگشت آن را دارد. این در زمانی که کسی به دولت قرض می‌دهد، کاملاً درست نیست. با آنکه شاهان معمولاً قرض‌های کوچک را پس می‌دادند، معمولاً بازپرداخت، با تجدید استقراض یا با وام‌گیری از فرد دیگری برای پس‌دادن وام اولی انجام می‌شد. معمولاً پولی که یهودیان به دولت

قرض می‌دادند هدر می‌رفت و پول آنها را با سودهای به‌دست‌آمده از گردآوری

مالیات‌ها پس می‌دادند. از آنجا که این سودها منبع وام‌های بیشتری شد،

پادشاهان، بیش از همه نگران تضمین این بودند که یهودیان مقدار وام را به‌اضافه

بهره آن دریافت کنند.»

۶۹. P. Elman, "The Economic Causes of the Expulsion of the Jews in ۱۲۹۰,"

Economic History Review, VII, ۱, Nov. ۱۹۳۶, ۱۵۱.

المان، افزون بر این استدلال می‌کند که چون یهودیان «دوشیده شده» بودند،

ایتالیایی‌ها را خواستند تا جایشان را بگیرند.

۷۰. «در آن هنگام،... سوداگران برون‌مرزی انگلستان با شهرنشینان انگلیسی از

در اتحاد درآمدی بودند و دامنه بیگانه‌هراسی شهری تا ملت‌باوری اقتصادی گسترده

شده بود. در اواخر سده پانزدهم، تلاش‌های سوداگران انگلیسی پارچه برای رخنه در

بالتیک، از سوی شهرک‌های هانز با استقبال کمی روبه‌رو شد. در این شرایط، امتیازات

هانسارد [صورت‌جلسات مجلس انگلستان. م] (شامل عوارض پارچه حتی کمتری نسبت

به عوارضی که توسط خود انگلیسی‌ها پرداخت می‌شد) به طرز فاحشی غیرمنصفانه

به نظر می‌رسید و تاجران انگلیسی خواهان یا معامله به‌مثل در بالتیک و یا توقف

امتیازات هانز در انگلستان شدند.... در این اثنا، بر سر ایتالیایی‌ها نیز مشاجره

مشابهی درگرفت.... [شهرنشینان] به مخالفت با اندیشه‌های شمش‌مداران‌ای که در

حال رواج‌یافتن بودند به‌پا خاستند. گفته می‌شد که بانکداری و عملیات مبادله آنان

به صدور طلا و نقره می‌انجامد و ماهیت تجارتشان [«خرت‌وپرت‌های» تجملی] به



Edward Miller, "The Economic Policies of " Governments: France and England," in Cambridge Economic History of Europe, III: M. M. Postan, E. E. Rich, and Edward Miller, eds., Economic Organization and Policies in the Middle Ages (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۳), ۳۳۰-۳۳۱.

۷۱. سال ۱۴۹۲ تاریخ کلیدی است. ویسنز اشاره می‌کند که پیش از آن: «همانند کشورهای دیگر باخترزمین، هیچ بورژوازی شهری وجود نداشت. این شکاف با یک طبقه اجتماعی بیرون از دین مسیح پر شد: یهودی‌ها.» An Economic History of Spain, p. ۲۴۸. پس از آن جنوایی‌ها تسلط یافتند: «نقطه عطف سرگذشت سوداگران جنوایی در اسپانیا، کشف آمریکا و گشایش متعاقب روابط تجاری با قاره جدید بود. از آن پس صعود آنان به تفوق اقتصادی در اسپانیا، با تبدیل ملت اسپانیا به قدرت مسلط جهان سده شانزدهم همراه شد. بغبانوی بخت هم‌زمان به اسپانیا دو امپراتوری بخشید، یکی در جهان کهن و دیگری در جهان نو. عدم آمادگی اسپانیا برای مسئولیت‌های امپراتوری، به‌ویژه در سپهر اقتصادی، سکوی پرش جنوایی‌ها بود.»

Ruth Pike, "The Genoese in Seville and the Opening of the New World," Journal of Economic History, XXII, ۳, Sept. ۱۹۶۲, ۳۴۸.

بنگرید به:

Chaunu, Seville, VIII, (۱) ۲۸۵-۲۸۶.

به خاویر روئیز آلمانسا نیز بنگرید: «هر یک از سه گروه نژادی (مسیحیان، یهودیان، مورها) در ساختار اقتصادی و اجتماعی آن روزگار، کارویژه معینی را برعهده گرفتند. حذف یهودی‌ها موجب خلأی شد که پُرکردنش دشوار بوده و به زیروزبرشدن سازوار راستین جامعه اسپانیا انجامید. سوداگران جنوایی و فلاندی کارویژه‌هایی را که پیشتر توسط یهودیان انجام می‌شد برعهده گرفتند، اما نه به‌طور کامل. پیشه‌وران جنوب فرانسه بخش بزرگی از شکافی که توسط موریسکوها ایجاد شده بود را پر کردند....»

"Las ideas y las estadísticas de población en España en el siglo XVI,"

Revista internacional de sociología, I, ۱۹۴۷، به نقل از Juan Regla, "La expulsión de las moriscos y sus consecuencias," Hispania, revista española de historia, XIII, No. ۵۲. ۱۹۵۳, ۴۴۵.

۷۲. «[در] لهستان، که ناگهان در آغاز سده پانزدهم به درون مدرنیته پرتاب می‌شود، استیلای روبه‌رشد یهودیان به‌چشم می‌خورد که ثمره شمار زیاد و کمابیش یک دولت و ملت یهودی است که همه‌شان در دشواری‌های اقتصادی و سرکوب بی‌رحمانه سده هفدهم نابود می‌شوند....»

Braudel, La Méditerranée, II, p. ۱۳۷.

۷۳. «در اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم، خاندان‌های بزرگ ایتالیایی...

در حال چیره‌شدن بر صادرات پشم انگلستان بوده و برخی سال‌ها انحصاری کامل بر صادرات و نظارتی کامل بر گمرک سلطنتی برقرار ساختند.

«ایتالیایی‌ها سرانجام به دست اتحادیه‌های صنفی سوداگران بومی و شرکت استاپل انگلستان (Company of Staple) از این جایگاه کنار زده شدند....»

«مقارن ۱۳۶۱، شرکت استاپل انگلستان انحصار تقریبی «صادرات پشم» به اروپای شمالی را در دست داشت....»

«این انحصار به سود... سوداگران پشم بود...؛ به سود منفعت فزایندهٔ پارچه‌بافان بود، چراکه موجب اختلاف گسترده‌ای میان قیمت پشم در کشور و خارج می‌شد. مهم‌تر از همه اینکه، به سود شاه بود. گمرک و یارانهٔ صادرات پشم بهترین مصونیت و وثیقهٔ ممکن بود که وی می‌توانست ارائه دهد، و یک شرکت اساسنامه‌دار برخوردار از انحصار تجارت، منبع بسیار ایمن‌تری برای وام بود تا مجموعه‌ای از شرکت‌ها و اتحادیه‌های صنفی که یک‌به‌یک در سال‌های اولیهٔ جنگ‌های صدساله ورشکسته می‌شدند.... تنها کسانی که زیان می‌دیدند پرورش‌دهندگان پشم بودند. و این ممکن است یکی از دلایل افول تولید پشم باشد.»

M.M. Postan, "The Trade of Medieval Europe; The North" in Cambridge Economic History of Europe, II: M. M. Postan and E. E. Rich, eds., Trade and Industry in the Middle Ages (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۲), ۲۳۸.

۷۴. در اسپانیا و پرتغال تغییر دین اجباری رخ داد. این امر برای نیمه‌پیرامون‌شدن



کمال مطلوب بود. یهودیان اجازه یافتند تا با عنوان مارانو به فعالیت بپردازند. این به آنان اجازه داد تا نقشی به مراتب مهم‌تر از پیش در میان بورژوازی بازی کنند. وقتی تحولات در شبه‌جزیرهٔ ایبری به نقطه‌ای رسید که برای چلاندن بورژوازی محلی مطلوب می‌نمود، وجود هم‌زمان «بورژوازی» و «مسیحیان جدید»، دومی را هدفی آسان برای آزار و اذیت ساخت. بنگرید به:

I. S. Revah, "L'heresie marrane dans l'Europe catholique du ۱۵e au ۱۸e siècle," in Jacques Le Goff, Heresies et societies dans l'Europe pre industrielle, ۱۱e-۱۸e siecles (Paris: Mouton, ۱۹۶۸). در مورد ۳۳۲ به ویژه ص.

پرتغال.س

۷۵. بنگرید به:

Matowist, Past & Present, No. ۱۳; Ferdo Gestrin. Annales E.S.C., XVII, (۱۹۶۲).

Salo W. Baron, personal letter Nov. ۱۶, ۱۹۷۰.

۷۶. به د. استنلی ایتزن بنگرید: «افزون بر این، یهودیان به دلیل کاری که [در

سده شانزدهم] برای والاتباران و شهریاران انجام می‌دادند منفور بودند. آنها به‌عنوان

کارگزاران مالی به شهریاران خدمت کرده، املاک دربار و زمین‌های بلندپایگان را اجاره

داده و مدیریت می‌کردند و اغلب به‌عنوان گردآورنده مالیات فعالیت داشتند.»

"Two Minorities: The Jews of Poland and the Chinese of the Philippines,"

Jewish Journal of Sociology, X, ۲, Dec. ۱۹۶۸, ۲۲۷.

۷۷. «با این‌همه، اغلب امروزه بدیهی پنداشته می‌شود که آیین کالوین به‌عنوان

مذهبی پدیدار شد که کوشش‌های کاسب‌کاران را تشویق می‌کرد. این دکترین

در اشکال خام‌تر خود حکم می‌کند که آیین کالوین حمیت اکتسابی را می‌ستود

یا دست‌کم این باور را تقویت می‌کرد که موفقیت در کسب‌وکار، شاید نشانه‌ای

از به‌شمارآمدن در زمره برگزیدگان خداوند باشد. تحریف این‌چنینی آیین کالوین

غیرقابل‌تصور نیست، هرچند توجه به این نکته مهم است که نه‌تنها یک تحریف

به‌شمار می‌رفته بلکه تحریفی سخت زننده برای پیروان سرسخت کالوین می‌بوده

است، زیرا مستلزم گستاخی گناه‌آلود تلاش در جهت آشکارساختن رمز درنیافتنی

مشیت الهی است. تحریفی که احتمال رواج بیشتری می‌داشت، تحریفی با ماهیتی

یکسره متفاوت بوده است. این تحریف، لغزش ایمان فرد به تقدیر ازلی به سمت

تقدیرباوری می‌بوده و از طریق نوعی حس ناتوانی کوشش‌های فرد در برابر اراده

پروردگار، به رخوت و عدم علاقه فرد به‌کار خود می‌انجامید. چند سال پیش، مأمورانی

که توسط شرکت کارنگی به‌کار پژوهش بر مسئله «سفیدپوست فقیر» در آفریقای

جنوبی گماشته شده بودند، به‌طورجدی دراین‌باره بحث می‌کردند که آیا یک عامل به‌وجودآورندهٔ فقدان ابتکار و فقدان اتکابه‌نفس در میان «سفیدپوستان فقیر» این نوع از تقدیرباوری که از «پیروی غلط از آیین کالوین» به‌بار می‌آید، نیست؟ این تفسیر جالبی است از باور به‌طورگسترده پذیرفته‌شده به آیین کالوین به‌عنوان محرک فعالیت اقتصادی. و درواقع به‌نحو بسیار نیرومندی نشان می‌دهد که تأثیراتی جز تأثیرات اعتقادی، واکنش کالوینی به فرصت‌ها و محرک‌های اقتصادی را تعیین می‌کنند.

H. M. Robertson, "European Economic Developments in the Sixteenth Century," South African Journal of Economics, XVIII, 1, Mar. 1950, 48.

۷۸. من به دنبال رد این نیستم که ممکن است بهره‌گیری از یزدان‌شناسی کالوینی برای توجیه فعالیت سرمایه‌دارانه آسان‌تر از یزدان‌شناسی کاتولیکی بوده باشد. نه‌تنها وبر چنین می‌اندیشد، بلکه برخی از سرسخت‌ترین منتقدان او نیز. برای نمونه، کریستوفر هیل استدلال می‌کند که: «دکترین‌های به‌کارگیرندهٔ انگیزه‌های باطنی که اجازه می‌دهند فشارهای اجتماعی بر رفتار فرد اعمال نفوذ کنند به‌ویژه... در دوره‌های تغییر اجتماعی سریع و در میان آن اشخاصی که بیش از همه در معرض آن هستند شکوفا می‌شوند. مسیحیت در چنین دوره‌ای ظهور کرد؛ قدیس اگوستین، که دین‌پیرایان از یزدان‌شناسی او بسیار تأثیر پذیرفتند، نیز در عصری می‌زیست که معیارهای قدیم رو به افول بود، و او نیز بر انگیزهٔ باطنی تأکید داشت نه کنش ظاهری.... چنین می‌نماید که کلیساهای مستقر به بازگشت به عناصر آیینی، و



گروه‌های مخالف به تأکید بر عنصر باطنی، گرایشی همیشگی دارند.»

"Protestantism and the Rise of Capitalism," in F. J. Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England* (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۰), ۳۴- ۳۵.

استدلال من این است که، با توجه به نیاز اجتماعی، آیین کاتولیک می‌توانسته برای توجیه سرمایه‌داری به‌کار گرفته شود و لزومی به بهره‌گرفتن از آیین پروتستان نداشته است. از بسیاری جهات، با صورت‌بندی هیل هم‌داستانم: «اما چیزی در آیین پروتستان وجود ندارد که خودبه‌خود به سرمایه‌داری بینجامد؛ درعوض، اهمیت آن این بود که موانعی که نهادهای سفت‌وسخت‌تر و تشریفات آیین کاتولیک وضع کرده بودند را از میان برداشت [ص. ۳۷].»

۷۹. Christopher Hill, *Reformation to the Industrial Revolution, ۱۵۳۰-۱۷۸۰*, Vol. II of the *Pelican Economic History of Britain* (London: Penguin Books, ۱۹۶۷), ۳۴.

۸۰. «سپس در دهه ۱۵۲۰ شورش بزرگ برخاست، شورش لوتر. این شورش در درون اقتصاد بالغ کهن اروپا نبود؛ بلکه شورش مناطق «توسعه‌نیافته» و «مستعمره» اروپای شمالی و مرکزی بود که مدت‌زمانی دراز از آنها مالیات ستانده و بهره کشیده شده بود (چنانکه خود احساس می‌کردند) تا تمدن عالی مدیترانه و راین پابرجا بماند.»

H. R. Trevor Roper, "Religion, the Reformation, and Social Change," in *The European Witch-Craze of the Sixteenth and Seventeenth Centuries, and other*

Essays (New York: Harper, ۱۹۶۹b), ۳۲-۳۳.

۸۱. بنگرید به:

Baron, A Social and Religious History of the Jews, XII, p. ۱۸.

۸۲. P. C. Gordon-Walker, Economic History Review, VIII, ۱۹۳۷, p. ۱۴.

«نتایج ملموس مرحله لوتری... نابودی نفوذ کلیسای کاتولیک بر طبقات متوسط و پایین و فتوای تصرف دارایی کلیسای کاتولیک و فئودال‌ها بود....

«[در مرحله دوم]، اینک مسئله عمده، خوگیری طبقاتی بود.... بورژوازی می‌بایست سرسپردگی خود را با خواست حکمرانی تعویض کند.... طبقه کارگر می‌بایست کار سست و بی‌نظم خود را با کار منضبط، قاعده‌مند و سازمان‌یافته تعویض کند....

جامعه سرمایه‌داری... به فردباوری نیاز داشت تا ساختار طبقاتی جامعه را، که نسبت به فئودالیسم بارزتر بود، پنهان سازد.... ساختار طبقاتی، هم (از ازل) توجیه شده و هم با تأکید بر سلوک معنوی فردانیت برای به‌عنوان تنها معیار دسته‌بندی اجتماعی، پنهان شد؛ و اخلاق اجتماعی صحیح و روش‌های اجرای آن، خودتکلیفی (self-imposition) برگزیدگان، و اگر لازم شد، تکلیف اجباری برای بی‌اخلاقان، مهیا بود.

«[همچنان‌که] خوگیری طبقاتی، که بالاترین کار دین‌پیرایی بود، به‌تدریج به انجام می‌رسید، پروتستان‌ها می‌بایست تسلیم سایر فعالیت‌هایی می‌شدند که اهمیت

بیشتری یافته بود؛ مهم‌تر از همه اینکه، بایستی جا برای دولتِ دین-جدا (سکولار) و

دانش باز می‌شد [صص. ۱۶-۱۷، ۱۸].»

۸۳. بنگرید به:

Stefan Czarnowski, "La réaction catholique en Pologne à la fin du  
XVIe siècle et au début du XVIIe siècle," La Pologne au VIIe Congres  
Internationale des Sciences Historiques (Societe Polonaise d'Histoire,  
Varsovie: ۱۹۳۳), II, ۳۰۰.

بنگرید به تاده گرابوفسکی: «هواخواهان اصلی آیین لوتر [بین سال‌های ۱۵۳۰ و  
۱۵۵۵] اعضای روحانیت، بورژواهای آلمانی‌تبار و دانشجویان لهستانی ویتنبرگ و  
کونیگسبرگ، دو مرکز آموزش دانشگاهی در آن هنگام بودند.  
والاتباران به‌هیچ‌روی دخالتی نداشتند. آیین لوتر برای آنان بیش‌ازحد میانه‌رو  
بود و... قدرت سلطنتی را حفظ می‌کرد.... این آیین، به دلیل بیش‌ازحد جزمی و  
باب‌طبع‌پادشاه‌بودن، به مذاق... سینیورها، که رؤیای یک جمهوری به سبک جمهوری  
رم باستان را در سر می‌پروراندند، خوش نمی‌آمد.»

"La reforme religieuse en Occident et en Pologne," La Pologne au Ve  
Congrès Internationale des Sciences Historiques, Bruxelles, ۱۹۲۳ (Warsaw,  
۱۹۲۴), ۶۷-۶۸.

اما، استانسلا آرنولد استدلال می‌کند که این کاملاً دقیق نیست: «تردیدی در این



نیست که بخشی، اما تنها بخشی، از بزرگ مالکان (Magnates) به کاردانان  
دین‌پیرایی و به‌ویژه آیین کالوین بدل شدند. اما آیین کالوین به‌ویژه متمدن‌ترین  
عناصر والاتباران میانه‌ای را جذب کرد که در این زمان در کشور و به‌ویژه در دیت  
(Diet) قدرت داشتند.»

"Les idées politiques et sociales de la Renaissance en Pologne," La Pologne  
au Xe Congres International des Sciences Historiques à Rome (Warszawa:  
Academic Polonaise des Sciences Institut d'Histoire, ۱۹۵۵), p. ۱۶۰. Arnold  
criticizes Czarnowski specifically. See p. ۱۵۹ff.

فاکس و تازبیر اما، تصاویری نزدیک به چزارنوفسکی و گرابوفسکی به‌دست می‌دهند.  
بنگرید به:

P. Fox, "The Reformation in Poland," in The Cambridge History of Poland,  
I. W. F. Reddaway et al., eds., From the Origins to Sobirski (to ۱۶۹۶)(London  
and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۰) ۳۲۹, ۳۴۵-۳۴۶; J. Tazbir, "The  
Commonwealth of the Gentry," in Aleksander Gieysztor et al., History of  
Poland (Warszawa: PWN—Polish Scientific Publishers, ۱۹۶۸), ۱۸۵-۱۸۶.

۸۴. چزارنوفسکی، ص. ۳۰۱.

۸۵. همان، ص. ۳۰۴.

۸۶. همان، ص. ۳۰۸. ی. اومینسکی بر عناصر غیر لهستانی آیین پروتستان در

لهستان تأکید می‌ورزد: «آیین لوتر عمدتاً جمعیت آلمانی‌تبار ساکن

شهرک‌های لهستانی را به خود جلب کرد.... به اصطلاح سه‌گانه‌انگاری‌ستیزی

(anti-Trinitarianism)، که به‌زودی آغاز به جایگزین‌شدن با آیین کالوین در میان

والاتباران کرد، درواقع لهستانی نبود. سه‌گانه‌انگاری‌ستیزی لهستانی عمدتاً توسط

خارجی‌ها سازمان گرفته و هدایت می‌شد.» "The Counter-Reformation in Poland,"

in The Cambridge History of Poland, ۱, ۴۱۲.

یانوش تازییر دلالت‌های بین‌المللی ملت‌باوری دینی را نشان می‌دهد: «آیین

کاتولیک، لهستان را از سوئد پروتستان، روسیه ارتدکس و عثمانی مسلمان متمایز

کرد [ص. ۲۲۸].» در برابر، «قلمرو پاپ از طریق لهستان به دنبال تحقق‌بخشیدن نه‌تنها

اهداف سیاسی خود، بلکه اغلب اهداف سیاسی هابسبورگ‌ها نیز بود [ص. ۲۲۹].»

۸۷. «چراکه پشت بدعت‌های جدید آیین لوتر و کالوین، دشمنان بالقوه خطرناکی در

کمین بودند که مقامات کاتولیک به‌خوبی از وجودشان آگاه بودند. و شورای کوریا

احتمالاً در درازمدت، بیش از آنکه سرکوب آیین پروتستان (چالشی زودگذر) برایش

اهمیت داشته باشد، عقبراندن استقلال‌طلبی سیاسی روبه‌رشد عصر، متمرکزسازی

زمانداری کلیسا که کمابیش در همه‌جا به‌سرعت درحال فدرالی و خودفرمان‌شدن

بود، کشیدن عوام مدعی به زیر اقتدار کلیسا، پایان‌بخشیدن به آزادی‌های خطرناک

فرهنگ هنری و فکری، اظهار مجدد حقانیت فهم عینی، سلسله‌مراتبی و فلسفی از

واقعیت که دعویات آن را برای سرکشی بر فعالیت‌های مختلف عالم مسیحیت

پشتیبانی می‌کرد، و خلاصه، متوقف‌کردن همه آن روندهایی را در نظر داشت که

تاریخ‌پژوهان به عصر نوزایی پیوندشان می‌زنند.» William J. Bouwsma, Venice and

the Defences of Republican Liberty (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۶۸), ۲۹۴.

۸۸. C. H. Wilson, "Trade, Society and the State," in Cambridge Economic History of Europe, IV, ۴۹۰.

۸۹. Vilar, Past & Present, No. ۱۰, pp. ۳۳-۳۴.

۹۰. Takahashi, Science and Society, XVI, p. ۳۳۴.

۹۱. Christopher Hill, "The «پادشاهی مطلقه شکلی از دولت فئودالی است.» Transition from Feudalism to Capitalism," Science and Society, XVII, ۴, Fall ۱۹۵۳, ۳۵۰.

۹۲. V. G. «پادشاهی مطلقه در غرب، از نوع خاصی از پادشاهی فئودالی برآمد.» Kiernan, Past & Present, No. ۳۱, p. ۲۱.

۹۳. «همه اشکال مطلقه‌خواهی اروپایی به منافع طبقه والاتبار یا زمین‌دار خدمت کرده و نشان از سلطه سیاسی آنها بر سایر طبقات جامعه و نخست از همه، دهقانان که پرشمارترین طبقه بودند داشت.» Erik Molnar, Xlle Congres International des Sciences Historiques: Rapports, IV, p. ۱۵۶.

۹۴. پرشنوف خاستگاه‌های بورژوازی دیوانسالاری را این‌گونه تبیین می‌کند که این پدیده درست از تناقضات ذاتی یک نظام فئودالی برمی‌خیزد که تقسیم‌ناپذیری



پدیده‌های سیاسی و اقتصادی در آن بدین معناست که هر والاتبار منافع خاصی را دنبال می‌کند که لزوماً با منافع کلیت طبقه او سازگار نیست. «از اینجا مشکل عجیبی بروز می‌کند: ساختار قدرت دولت مهزادگان [état nobiliaire] نمی‌تواند در دست آنها باشد زیرا به‌دست‌گرفتن قدرت توسط هر گروه خاصی از مهزادگان ناگزیر به کشاکش آشکاری با سایر عناصر طبقه اربابی دامن می‌زند.» Les soulèvements populaires, p. ۵۶۳.

۹۵. Joseph A. Schumpeter, "The Sociology of Imperialism," in *Social Classes, Imperialism* (New York: Meridian Books. ۱۹۵۵), ۵۷-۵۸.

۹۶. «در مسیحیت، همچون اسلام، والاتباران جایگاه بالا را اشغال می‌کنند و دست از آن بر نخواهند داشت.... دولت در همه‌جا، به‌عنوان یک انقلاب اجتماعی و نیز سیاسی، اما انقلابی که در آستانه شکل‌گیری است، باید با این مالکان تیول‌ها، اربابان روستاها، کشتزارها و راه‌ها، نگهبانان جمعیت روستایی بی‌شمار به کشاکش برخیزد. کشاکش به‌معنای به‌رسمیت‌شناختن آنها، دسته‌بندی و نیز حفظ آنهاست، چراکه حفظ قدرت در یک جامعه بدون همدستی طبقه فرمانروا ناممکن است. دولت مدرن این سلاح را در دست می‌گیرد؛ اگر آن را در هم می‌شکست، مجبور بود همه‌چیز را دوباره انجام دهد. و بازآفرینی نظم اجتماعی کار کوچکی نیست، درواقع هیچ‌کس در سده شانزدهم به‌طور جدی به این امکان نمی‌اندیشید.» Braudel, La Méditerranée, II, p. ۵۰ (با ص. ۵۴ نیز مقایسه کنید).

۹۷. «در رابطه با هر دو گروه والاتباران، سیاست مطلقه‌خواهی معطوف به دفاع از

منافع طبقاتی اساسی آنها بود، یعنی مالکیتشان. پادشاهی مطلقه مطالبات آشکارا

ارتجاعی noblesse d'épée (والاتباران شمشیر) را برآورده نداشت و در بسیاری از

موارد با آنها در تضاد بود- اما هنوز راه درازی تا «برابری خواهی» در پیش است.»

A. D. Lublinskaya, French Absolutism: The Crucial Phase, ۱۶۲۰-۱۶۲۹ (London

.and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۲۶

۹۸. S.J. Hurstfield, "Social Structure, Office-Holding and Politics, Chiefly in

Western Europe," New Cambridge Modern History, III: R. B. Wernham, ed.,

The Counter-Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰ (London and

New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۱۳۰.

وی ادامه می‌دهد: «اما در سراسر اروپای باختری، کارکرد مهزادگان در جامعه ذاتاً

متناقض بود. آنان به‌عنوان بارون، جاه‌طلبی‌ها و رقابت‌های سنتی‌ای داشتند که

مرتب با صلحی که شاه می‌خواست در تضاد بود. اما به‌عنوان صاحب‌منصبان موروثی-

چنانکه بسیاری‌شان بودند- انتظار می‌رفت نظام حقوقی‌ای را به اجرا درآورند که توان

مداوم آن بسته به سرکوب قوای خودخواهانه خودشان بود.»

۹۹. «پادشاهی مطلقه از رقابت دو طبقه نشئت می‌گیرد، بورژوازی و والاتباران....

این کشاکش طبقاتی شاید عامل اصلی شکل‌گیری پادشاهی‌های مطلقه باشد.»

.Mousnier, Les XVIe et XVIIe siècles, pp. ۹۷, ۹۹

۱۰۰. Molnar, Xlle, Congres International des Sciences Historiques: Rapports,

IV, p. ۱۶۳.

۱۰۱. «با تصرف قدرت عمومی و حق مالیات‌ستانی، کارگزاران... خود را همچون

اندام‌هایی نشان می‌دهند که بر فراز جامعه قرار دارند....»

«از آنجا که دولت از نیاز به مهار ستمی‌های طبقاتی، بهتر است بگوییم از

گردوغبار نبرد میان طبقات برخاست، معمولاً دولت قدرتمندترین طبقه از نظر اقتصادی

فرمانرواست که با وسایل خود، طبقه به‌لحاظ سیاسی فرمانروا نیز شده و بدین‌سان

وسایل جدید مهار و بهره‌کشی طبقه ستم‌دیده را نیز به دست می‌آورد.... اما،

دوره‌های استثنائی هنگامی رخ می‌دهند که طبقات ستم‌دیده چنان به برابری قوا

نزدیک‌اند که قدرت دولتی، همچون واسطه‌ای ظاهری، برای لحظه‌ای استقلال خاصی

در رابطه با هردو به دست می‌آورد. این در مورد پادشاهی مطلقه سده هفدهم و

هجدهم [اما سده شانزدهم نه؟] راست است که والاتباران و بورژوازی قوای برابر

دارند.»

Frederick Engels, *The Origins of the Family, Private Property and the State*

(London: Lawrence Wishart, ۱۹۴۰), ۱۹۵-۱۹۶.

۱۰۲. ضمن بحث از پدیده مهزادگان مشغول کسب‌وکار در سده پانزدهم در شهرهای

مختلف ایتالیا، پاول کولز می‌گوید: «الاتباران در حال تمرین نقش عمده‌ای بودند که

قرار بود در کسب‌وکار اروپای سده شانزدهم بازی کنند....»

"The Crisis of Renaissance Society: Genoa, ۱۴۴۸-۱۵۰۷," *Past & Present*, ۱۱,

April ۱۹۵۷, ۱۹.



«[مقارن پایان سدهٔ پانزدهم]، گرایش جدید تحول مجارستان [آغاز می‌شود که] می‌توان آن را به‌لحاظ اقتصادی در مشارکت فزایندهٔ طبقهٔ اربابی در بازار تجاری و سپس‌تر، در خود تولید این کالاها [شراب، گاو، گندم] خلاصه کرد.»

Zs. P. Pach, "En Hongrie au XVI<sup>e</sup> siècle: l'activité commerciale des seigneurs et leur production marchande," *Annales E.S.C.*, XXI, ۶, nov.-déc. ۱۹۶۶, ۱۲۱۳.

«مشارکت والاتباران در تجارت صادراتی فراورده‌های کشاورزی و دامی، از پایان سدهٔ پانزدهم و افزایش در گذر زمان، یکی دیگر از آن پدیده‌های جالب‌توجه هم‌پیوند با بسط بهره‌برداری مستقیم والاتباران از زمین را تشکیل می‌دهد.... عاملی که این تحول [والاتباران به‌عنوان واردکنندگان پارچه و کالاهای تجملی] را در سدهٔ شانزدهم تسهیل کرد، توقف تدریجی عوارض گمرکی در بزرگ‌ترین شهرک‌ها، تحت فشار والاتباران بود.»

Marian Malowist, *Studi in onore di Armando Saporì*, I, pp. ۵۸۷-۵۸۸.

«دامنهٔ کارسالاری یونکرها، طی سدهٔ شانزدهم، با حمله به تولید صنعتی و انحصارهای تجاری شهرک‌ها گسترش یافت.... پیدایش یونکر به‌عنوان تاجر، قاچاقچی و صنعت‌دار، به‌طور قطعی موازنهٔ سنتی میان شهرک و روستاکنار را در هم کوبید.»

Hans Rosenberg, *American Historical Review*, XLIX, p. ۲۳۶.

از اواخر سده شانزدهم، بیشتر روستاکنار رم در دست مشتی زمین‌دار بود. لقب

آنان، *mercanti di campagna*، سوداگران روستاکنار بود. بنگرید به:

Delumeau, *Vie économique*, II, p. ۵۷۱.

بخش اعظم کارسالاران نظامی، که پیشتر بحثشان شد، خاستگاه والاتباری داشتند.

در غیر این صورت، این نوع کارسالاری معمولاً به والاگردانی (*Ennoblement*)

می‌انجامید. بنگرید به:

Redlich, *Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte*, Suppl. No.

۴۷, pp. ۴۱۱, ۴۲۷-۴۲۸.

همچنین بنگرید به:

Goran Ohlin, "Entrepreneurial Activities of the Swedish Aristocracy,"

*Explorations in Entrepreneurial History*, VI, ۲, ۱۹۵۳, ۱۴۷-۱۶۲; Lawrence

Stone, "The Nobility in Business, ۱۵۴۰-۱۶۴۰," *Explorations in Entrepreneurial*

*History*, X, ۲, Dec. ۱۹۵۷, ۵۴-۶۱.

۱۰۳. «برای پرهیز از هرگونه مشکلی در آینده و برای استقرار قاعده‌ای یکپارچه،

فرمان پاپ در سال ۱۶۲۲ صادر شد که فرمان سانتیاگو را به همه رسته‌ها [ی نظامی]

تعمیم داد، بر این قرار که ممنوعیت فعالیت‌های تجاری [برای اعضای رسته‌ها]، بر

کارسالاران بزرگ‌مقیاس اعمال نگردیده، بلکه تنها بر مغازه‌داران خرده‌پا یا وام‌دهندگان معمولی اعمال می‌شود.... تجارت آشکارا عاملی حیاتی برای دوام اسپانیا به‌عنوان قدرتی امپراتورانه بود و نمی‌شد از خیر آن به‌عنوان یک شیوه ارتزاق مختص عوام گذشت.»

L. P. Wright, "The Military Orders in Sixteenth and Seventeenth Century

Spanish Society," *Past & Present*, No. ۴۳, May ۱۹۶۹. ۶۶-۶۷.

۱۰۴. «در مسابقه سرمایه‌گذاری در زمین، کلیسا و انجمن‌های سودناور [gli enti morali] (که تا حد زیادی تحت نفوذ [کلیسا] بودند) خود را در موقعیتی پرمنفعت یافتند، زیرا پیش از غیرروحانیان و «طرفین خصوصی» بدان وارد شده بودند. در پایان دهه ۱۵۰۰، نیمی از مالکیت ارضی میلان، در کنار پیامدهای به‌خوبی شناخته‌شده اجتماعی و دینی آن، در دست آنها بود.»

Bulferetti, *Archivio storico lombardo*, IV, pp. ۲۱-۲۲.

۱۰۵. «از مدت‌ها پیش، سوداگر کامیاب، با سرمایه‌گذاری پس‌اندازهای خود در ملک، شأن و مقام اجتماعی خریده بود. آزادمردان بی‌پول، ثروت روبه‌کاهش خاندان خود را با سفته‌بازی‌های تجاری بازگرداندند، که یکی از آنها وصلت با خانواده‌های سوداگر بود، وصلتی که هرچند سفته‌بازی نبود اما سودش از آن کمتر نبود. در آغاز سده شانزدهم، هردو حرکت هم‌زمان با سرعتی ادامه داشتند که پیشتر ناشناخته بوده و بایستی آن را به‌عنوان پیامد رشد عظیم همه اشکال فعالیت تجاری تبیین کرد. پیدایش درآمدهای هنگفت ناشی از تجارت، دسته جدیدی از کاسب‌کاران را به وجود آورد که



بنگاهشان محدود به بندر و شهرک ممتاز نبود بلکه، حتی پیش از آنکه دین-جداگری اوقاف دیرها و صومعه‌ها یک نسل کامل را شیدای سفته‌بازی ارضی سازد، به خرید املاک نیز گسترش یافت.»

R. H. Tawney, *Agrarian Problems in the Sixteenth Century* (New York: Longmans, ۱۹۱۲), ۱۸۷.

۱۰۶. «بورژوازی در سده شانزدهم با پادشاهی پیوند خورد و در خدمت شاه همواره در آستانه ناپیدی بود. بورژوازی تنها در خطر نابودی قرار نداشت. بورژوازی، در صورتی که بیش از حد ثروتمند شده یا از مخاطرات زندگی سوداگری خسته می‌شد، مناصب، رانت، القاب یا تیول‌هایی می‌خرید و به خود اجازه می‌داد تا فریفته زندگی والاتباران، با وجهه و تن‌آسایی آن گردد. خدمت به شاه به سرعت به والاگری (ennoblement) می‌انجامید؛ از این راه، بی‌آنکه راه‌های دیگر مسدود شود، بورژوازی ناپدید شد [به کسوت والاتباران درآمد. م.]» ۶۸. Braudel, *La Méditerranée*, II, p.

۱۰۷. «تبیین گرایش به درپیش‌گرفتن زندگی اجاره‌گیری (rentier) کار دشواری نیست. مخاطرات عملی تجارت برون‌مرزی، همیشه هم، با فرصت‌های ثروتمند شدن جور نبود و فرصت‌ها با کوچک‌تر شدن بازارهای خارجی کمتر می‌شد. در همین حال، احتمال می‌رود که سرمایه، برای آنکه موجب نرخ بهره بالایی شود، همچنان به حد کافی کمیاب بوده است.... [این فرایند] تنها یکی از عناصر تشکیل‌دهنده بورژوازی جدید را توضیح می‌دهد و عناصر دیگری نیز وجود داشتند. مهم‌تر اینکه، مردانی وجود داشتند که نه تنها در بیرون، بلکه در درون شغل‌هایی که هنوز تا حد زیادی

تجاری بودند، به دنبال امنیت می‌گشتند و آن را یافتند. آنها این کار را با تجارت خرده‌پا، در درون بازارهای به‌خوبی سازمان‌یافته و مورد حمایت به انجام رساندند.... کالاهای تجارت در اختیار مردان متوسط‌الحال بود. آنها، به دلیل متوسط‌الحال بودن، به دنبال امنیت بوده و آن را در همیاری، در انجمن و به‌طور کلی‌تر، در اتحاد یافتند.» M. Postan, in Cambridge Economic History of Europe, II, p. ۲۱۸.

۱۰۸. Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۲۹.

۱۰۹. «رابطه سرمایه‌داری و پادشاهی مطلقه همواره مطلوب سرمایه‌داری نبود. شکی در این نیست که از دهه ششم سده شانزدهم، ورشکستگی‌هایی که بر همه اروپا تأثیر نهاد و نظم‌پرستی دولتی، به‌هیچ‌روی عامل کوچکی در کندشدن پیشروی سرمایه‌داری تجاری در قاره بودند. این کندشدن، از سوی دیگر، در درازمدت مطلوب پادشاهی مطلقه بود. این امر جلوی رشد بیش‌ازحد سریع بورژوازی را گرفته و به نگهداشت تعادل نسبی بورژوازی و والاتباران، که قطعاً یکی از ویژگی‌های مطلقه‌خواهی در اروپای باختری است، یاری رساند.»

Hartung and Mousnier, *Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche*, IV, p. ۴۵.

استدلال کریستوفر هیل به همین‌سان است: «انحصارها فی‌نفسه بد نبودند: آنها برای صنایع جدید در یک کشور عقب‌مانده، شکلی از حمایت بودند. نخستین انحصارها به دفاع ملی مربوط می‌شد - قرار بود معادن سلطنتی الیزابت، انگلستان را

از وابستگی به مس خارجی برای ساخت توپ رها سازند. انحصارهای مشابهی برای  
نیترات پتاسیم و باروت وجود داشت. اما انحصارها، وقتی توسط حکومت‌های  
دشمن توسعه سرمایه‌داری برای اهداف مالیاتی به‌کار گرفته شدند، به‌سرعت مهلک  
از کار درآمدند. در سده هفدهم، انحصارها به‌منظور فروش برقرار می‌شدند....»  
Reformation to the Industrial Revolution, p. ۹۶.

۱۱۰. آنها نه‌تنها به به‌اندازگی هزینه‌ها (Economies of scale)، بلکه به کاهش  
هزینه‌های تراکنش‌ها از طریق «درون‌برد» پیامدهای جنبی (از طریق بازسازماندهی  
حقوق مالکیت)، کاهش هزینه‌های اطلاعات (از طریق دلالتی) و کاهش هزینه‌های  
ریسک (از طریق شرکت‌های سهامی تضامنی) نیز اشاره می‌کنند. بنگرید به:

Douglass C. North and Robert Paul Thomas, *Economic History Review*,  
XXIII, pp. ۵-۷.

۱۱۱. همان، ص. ۸.

۱۱۲. سایمون کوزنتس بر عنصر کلیدی در سودمندی دولت برای کارسالاران انگشت  
می‌گذارد: «وجود حکومت فرمانفرما، قطعاً مستلزم امکان تصمیم‌گیری در جایی است  
که ستیزه‌هایی، که اغلب به‌صورت مستقیم و صریح بر بدیل‌های عمده رشد اقتصادی  
[رکود یا رونق. م] تأثیر می‌گذارند، ممکن است در کشور و در میان مردم وجود داشته  
باشد.»

"The State as the Unit of Study of Economic Growth," *journal of Economic*



History, XI, 1, Winter 1951, 28.

## از سویا تا آمستردام: شکست امپراتوری



شکل ۵: «کشتار بی گناهان» نقاشی رنگ و روغن اثر پیتر بروخل مهتر ۱. این اثر در حدود سال ۱۵۶۵ در مقام اعتراض به جنایت‌های اسیانیا در هلند نقاشی شد.

۱. نگارگر و گروارساز فلاندري عصر نوزایی، ۱۵۶۹ - ۱۵۲۵ (Pieter Bruegel the Elder).

اقتصاد جهانی در آستانه پیدایش، موهبتی سترگ بود و قابل درک است که انسان‌هایی باید در جستجوی کنترل آن می‌بودند. مسیر سلطه امپراتورانه مسیری کلاسیک بود که به چشم انسان‌های آن روزگار آشنا می‌آمد. بسیاری رؤیای تحقق آن را در سر می‌پروراندند. هابسبورگ‌ها، تحت امپراتوری شارل پنجم، دلیرانه برای



فروخوردن کل اروپا کوشیدند. سال ۱۵۵۷ این کوشش به شکست انجامید. و اسپانیا بی‌گسست نه‌تنها قدرت برین(۴۲۸) سیاسی، بلکه مرکزیت اقتصادی خود را نیز از کف داد. شهرهای بسیاری آرزو داشتند قطب اقتصاد جهانی اروپا باشند. سوئا، آنتورپ، لیون، جنوا و هامبورگ، همه و همه گرچه ادعا نمی‌کردند، اما آرزوهایی داشتند. اما درواقع این آمستردام، نامزدی نامحتمل در ۱۴۵۰ بود که مقارن ۱۶۰۰ به برتری دست می‌یافت. اینک به حکایت شکست امپراتوری روی می‌آوریم که موجب افول اسپانیا و همه دولت‌شهرهای هم‌پیمان آن، به نفع شورشیان کامیاب آمستردام شد.

نوسان صعودی اقتصادی که در حدود ۱۴۵۰ آغازیدن گرفت، رونقی هیجان‌آور را نخست در همه مراکز قدیمی تجارت، در آنچه ستون فقرات اروپا خوانده شده است- فلاندر، جنوب آلمان، شمال ایتالیا و البته در نتیجه اکتشافات، اسپانیا- پدید آورد. درخور توجه است که درست همین مناطق در دوران شارل پنجم امپراتوری هابسبورگ را تشکیل می‌دادند. در این گسترش، جدیدترین عنصر اثرگذار، تجارت ماورای اقیانوس اطلس اسپانیا در سده شانزدهم بود که بر سوئا و تجارتخانه هند غربی(۴۲۹) آن استوار بود، تجارتی که چنان حائز اهمیت شد که «می‌شد گفت همه حیات اروپا و حیات کل جهان، تا بدانجا که جهانی وجود داشت، بسته به [این دادوستد] است.

سوئا و حساب‌و‌کتاب‌های آن... باید ضربان جهان را بر ما آشکار سازند.» [ ۱ ]

چه شد که اسپانیا نقشی چنین مرکزی بازی کرد؟ از همه اینها گذشته، چنانکه در فصل یکم بحث کردیم، پرتغال بود و نه اسپانیا که در سده پانزدهم پیش‌تاز گسترش برون‌مرزی اروپا شد. افزون بر این، سده پانزدهم دوران آرامی در تاریخ اسپانیا نبود. درواقع، خایمه ویسنز ویوس(۴۳۰) می‌گوید «واژه بحران، سرگذشت اسپانیا در سده



پانزدهم را خلاصه می‌کند.» [ ۲ ]

بحران سیاسی (دوره‌ای از شورش و جنگ داخلی) و اقتصادی (کساد اروپا گستر) بود. واکنش اسپانیا به بحران اقتصادی، توسعه صنعت پرورش گوسفند، و به دلیل قیمت‌های پایین، کسب سهم قابل‌توجهی از بازار جهانی (کاهش‌یافته) بود. [ ۳ ]

توان شورای تولیدکنندگان پشم در اسپانیا، یعنی مستا چنان بود که همه تلاش‌های بورژوازی بالقوه کاستیا برای واداشتن شاه به پذیرش سیاست‌های حمایت‌گرانه در سده چهاردهم و پانزدهم، به شکست انجامید. [ ۴ ] حتی در دوران پادشاهان کاتولیک، فردیناند و ایزابلا که هواخواه فعالیت صنعتی پنداشته می‌شوند، ویسنز درمی‌یابد که صنایع مذکور «یا اقلام تجملی» تولید می‌کردند «یا تنها یک بازار محلی در اختیار داشتند.» [ ۵ ] برخلاف انگلستان، اسپانیا به‌سوی توسعه صنعت نساجی مهمی در حرکت نبود. [ ۶ ] شگفت اینکه، ممکن است همین رقابت کاستیا، در کنار رکود اواخر سده‌های میانه، انگلستان را به حرکت در مسیر رشد صنعتی تشویق کرده باشد. واقعیت اما، این بود که اسپانیا این مسیر را در پیش نگرفت.

پس اگر اقتصاد اسپانیا به‌لحاظ ساختاری چنین ضعیف بود، جایگاه اقتصادی مرکزی اسپانیا در نیمه نخست سده شانزدهم را چگونه تبیین می‌کنیم؟ بخشی بدین دلیل بود که این ضعف، بلندمدت بود نه کوتاه‌مدت، و بخشی بدین خاطر که در برخی سطوح، نظام سیاسی پرتوان بود. کاستیا در سراسر سده‌های میانه وظیفه «ملی» روشنی داشت. از یک‌سو، رکانکوئیستا پیش آمد، یعنی اخراج تدریجی مورها از شبه‌جزیره ایبری که با سقوط گراندای مسلمانان (غرناطه) و اخراج یهودیان از اسپانیا به اوج خود رسید، که هردو در ۱۴۹۲، یعنی سال کلمب (۱۴۳۱) رخ دادند. از سوی دیگر،

رانه‌ای به سوی وحدت دولت‌های مسیحی هیسپانیا(۴۳۲) در کار بود. این رانه با

اتحاد به اوج خود رسید اما منطقه آراگون، هیئت مقننه، بودجه دولتی و نظام

اجتماعی- حقوقی جداگانه‌ای را برای خود حفظ کرد.(۴۳۳)

از آنجا که اسپانیا بر پایه یک واپس‌گیری بر پا شد، فئودالیسم، به‌صورت سیاسی

آن، ضعیف بود. [ ۷ ] در نتیجه، به بیان خوزه ماروال، «داشتن نظم سیاسی و

اجتماعی که بر ساختار فئودالی استوار نبود، زمینه مساعدی را برای توسعه اشکال

«دولتی» فراهم آورد». [ ۸ ] شبکه درجه‌یک راه‌ها رابطه سیاسی و اقتصادی مرکز و

پیرامون را نسبتاً آسان ساخت. [ ۹ ] فردیناند و ایزابلا به مستأکم کردند تا نظام

پرتوانی از بازارهای ملی پدید آورد. [ ۱۰ ] آنها نظامی از تحرک فردی فراهم آوردند

که البته درون بافتی از حفظ ارزش‌های مرتبه اجتماعی و سلسله‌مراتب صورت

پذیرفت. [ ۱۱ ] آنها دیوان‌سالاری را تقویت کرده و از آن دیوانی پدید آوردند که

«ریشه در اجتماعی داشت... که «بخشی از دولت(۴۳۴)»... بدان تعلق دارد.» [ ۱۲ ]

آنان، به تعبیری، روحانیت کاتولیک را ملی کردند. [ ۱۳ ] مهم‌تر از همه اینکه، آنها

«شرایطی پدید آوردند که توان اقتصادی موجود کاستیا توانست تا حد زیادی تحقق

یابد.» [ ۱۴ ]

اینکه شمش به سراسر اسپانیا سرازیر شد، اینکه کاستیا توانست در کانون آسمان

اروپا اوج بگیرد، به گفته پیر ویلار، «پیامد و نیز علت بود.» [ ۱۵ ] اما پیامد دقیقاً

چه چیزی؟ درواقع پیامد رشته‌ای دراز از واقعیت‌ها که حول نقش اقتصادی فلزات

می‌چرخند: پایه ضعیف شمش جهان مدیترانه، مرکزیت پیشین سودان به‌عنوان

عرضه‌کننده طلا، تأثیر گسترش پرتغال بر واسطه‌های دولت‌شهرهای ایتالیا در شمال



آفریقا، نقش جنوایی‌ها در اسپانیا و رانه جنوایی‌ها به سوی یافتن یک منبع غیر پرتغالی برای شمش (رانه‌ای که تنها اسپانیا در جایگاهی بود که می‌توانست آن را به فرجام برساند).

بگذارید این داستان پیچ‌درپیچ را دنبال کنیم. پیش‌ازاین، از نقش شمش در تجارت میان‌سده‌ای و اینکه چگونه طلای سودان از طریق شمال آفریقا به اروپا و جهان مدیترانه مسیحی آمد سخن رانیدیم. ناگهان در میانه سده پانزدهم نقش شمال آفریقا تا حد زیادی کاهش یافت. بر سر گستره این کاهش بحث‌هایی درگرفته است. برودل از سقوط جایگاه شمال آفریقا سخن می‌گوید. [ ۱۶ ] مالوویست کاهش را تصدیق می‌کند اما آن را فاجعه‌آمیز نمی‌داند. [ ۱۷ ] کمبود ناگهانی شمش، با سقوط ارزش پول محاسباتی یعنی ماراودی(۴۳۵)، بر بار مالی دولت اسپانیا، که به دلیل هزینه‌های روبه‌رشد نظامی و دربار پیوسته فزاینده بود، افزود. [ ۱۸ ]

بحران مالی جدی بود و موجب شد جنوایی‌های اسپانیا واکنش نشان دهند، هم بدین دلیل که بانکداران اسپانیا بودند و هم بدین خاطر که مشتری طلا بودند. پیش‌ازاین، از نقش جنوا در بازرگانی اسپانیا سخن گفتیم. جنوایی‌ها نه‌تنها به‌عنوان تأمین‌کننده مالی بلکه از بسیاری جهات در بازرگانی مشارکت داشتند. [ ۱۹ ] اما چرا جنوایی‌ها نمی‌توانستند طلای خود را از راه پرتغال به دست آورند؟ شاید توان پرتغال به‌عنوان کشور پیش‌تاز در پویش(۴۳۶) بدان معنا بود که شرایط آن برای جنوا به

اندازه شرایطی که اسپانیا ارائه می‌داد پرمفعت نیست. [ ۲۰ ] شاید به دلیل همین توان بود که پرتغال به سوی عدم ابتکار سوق داده شد. ابتکار معمولاً چیزی نیست جز جستجوی سودهای میان‌مدت به‌وسیله کسانی که مجاری سودهای کوتاه‌مدت بر



ایشان مسدود است. وقتی مجراها مسدود نباشد، ابتکار است که زیان می‌بیند.

پرتغال به حد کافی از دریانوردی در کناره‌های ساحل آفریقا خرسند بود. این کشور برای دریانوردی پرمخاطره به‌سوی باختر تحت هیچ فشاری نبود. [ ۲۱ ] شانو به‌گونه‌ای شیوا به این گزاره معقول استدلال می‌کند که بخت دلیل کشف آمریکا توسط اسپانیا نبود. اسپانیا کشوری بود که بهترین موهبت‌ها را در آن روزگار، «نه‌تنها برای قاپ‌زدن فرصت‌هایی که پیش می‌آمد، بلکه برای ایجاد آنها برای خود نیز» در اختیار داشت. [ ۲۲ ] انگلستان جان کابوت(۴۳۷) ایتالیایی را به‌کار گرفت اما پویشگری(۴۳۸) «انگلیسی» دوم او مستلزم حمایت اسپانیا بود. تا سده هفدهم طول کشید تا فرانسه و انگلستان به کشورهای پویش برون‌مرزی بدل شوند و تا سده هجدهم، به‌راستی به کام خود نرسیدند. [ ۲۳ ]

اسپانیا اما، در سده شانزدهم در ایجاد یک امپراتوری پهناور در آمریکاکها کامیاب شد، امپراتوری‌ای تا آن اندازه بزرگ که هزینه ترابری دریایی اجازه می‌داد. [ ۲۴ ] این به‌معنای رشد رعدآسای تجارت ماورای اطلس بود، به‌گونه‌ای که حجم تجارت بین سال‌های ۱۵۱۰ و ۱۵۵۰ هشت‌برابر و بازهم بین سال‌های ۱۱۵۰ و ۱۶۱۰ سه‌برابر شد.

[ ۲۵ ] کانون این تجارت، انحصار دولتی در سویا بود که از بسیاری جهات به ساختار دیوانی کلیدی اسپانیا بدل شد. [ ۲۶ ] کالای مرکزی در تجارت ماورای اطلس شمش بود. در آغاز، اسپانیاردها صرفاً طلای بیشتر استخراج‌شده اینکاها را که در آیین‌ها به‌کار می‌رفت می‌ربودند. [ ۲۷ ] این طلا گنجی بادآورده بود. با ته‌کشیدن این طلا، اسپانیاردها به کشف روش آلیاژ نقره دست یافتند که آنان را به استخراج سودآور نقره‌ای که چنین فراوان بود قادر کرد، نقره‌ای که نشانگر سرازیری به‌راستی اثرگذار

شمش به اروپا بود. [ ۲۸ ]

«رشد رعدآسای» تجارت با گسترش چشمگیر سیاسی در اروپا نیز همراه شد. هنگام تاج‌گذاری شارل پنجم به‌عنوان امپراتور مقدس روم در سال ۱۵۱۹، قلمرو او در اروپا شامل نواحی مختلف و ناهمجواری چون اسپانیا (ازجمله آراگون)، هلند، فرانسه-کنته، میلان و متصرفات مدیترانه‌ای اسپانیا (ناپل، سیسیل، ساردنی، جزایر بالئاری) می‌شد. در اندک زمانی، این امپراتوری که از نظر ساختاری به امپراتوری عثمانی سلیمان باشکوه و امپراتوری موسکوا (۴۳۹) ایوان مخوف در آن زمان می‌مانست، به فروخوردن فضای سیاسی اروپا روی آورد. چنین می‌نمود که اقتصاد جهانی نوپا به قدرت برین دیگری بدل می‌شود. شارل پنجم، در کوشش برای فروکشیدن اقتصاد جهانی اروپا به درون قدرت برین خود، تنها نبود. فرانسیس یکم فرانسه نیز سعی در انجام همین کار را داشت [ ۲۹ ] و فرانسه امتیاز اندازه و مرکزیت را دارا بود. [ ۳۰ ] اما فرانسه منابع کمتری برای این کوشش در اختیار داشت، و انتخاب شارل پنجم به‌جای فرانسیس یکم به‌عنوان امپراتور، شکست عظیمی بود. با این‌همه، فرانسه که «در قلب» [ ۳۱ ] امپراتوری اسپانیا واقع بود، به حد کافی توان قصه‌پردازی ۵۰ سال بعدی را داشت، قصه جنگ کمابیش دائمی میان دو امپراتوری گردن‌کلفت، هابسبورگ‌ها و والواها، کشاکشی که سرانجام به فرسودگی هردو در سال ۱۵۵۷ و پایانی بر سال‌ها رؤیابافی برای قدرت برین در اروپا انجامید.

کشاکش طولانی این دو گردن‌کلفت، فرانسه و اسپانیا، عمدتاً بر سر شبه‌جزیره ایتالیا به نبرد نظامی انجامید، نخست در جنگ‌های فرانسه-اسپانیای ۱۴۹۴-۱۵۱۶ و سپس در رقابت هابسبورگ-والوا، که تا سال ۱۵۵۹ به درازا کشید. [ ۳۲ ] دلیل کشاکش بر سر



ایتالیا از دید امپراتوری‌ها روشن بود. دولت‌شهرهای شمال ایتالیا در اواخر سده‌های میانه مراکز «پیشرفته»ترین فعالیت‌های اقتصادی، صنعتی و بازرگانی در قاره اروپا بودند. هرچند آنها دیگر تجارت دوربرد را به انحصار خود درنیاوردند، هنوز از نظر سرمایه و تجربه انباشته خود پرتوان بودند [ ۳۳ ] و یک امپراتوری جهانی جویای نام باید خیالش از جهت کنترل آنها راحت می‌شد. در نقشه سیاسی پراکنده ایتالیا، [ ۳۴ ] تنها لمباردی دستگاه دولتی نسبتاً پرتوانی را در یک منطقه میان‌اندازه بسط داد، [ ۳۵ ] اما دستگاهی که هنوز برای آنکه به لحاظ سیاسی بقا یابد، ظاهراً بیش‌ازحد کوچک بود. [ ۳۶ ]

در واقع، صحبت ما بر سر ناحیه‌ای نسبتاً کوچک، «چهارضلعی شهری کم‌پهنای ونیز، میلان، جنوا، فلورانس با ناهماهنگی‌ها و رقابت‌های چندجانبه‌شان است، به‌گونه‌ای که هر شهر وزن حدوداً متفاوتی را دارا بود....» [ ۳۷ ] پرسیمان سیاسی این دولت‌شهرها (همچون دولت‌شهرهای فلاندر) مدت‌ها «[رها ساختن] خود از قید مداخله فئودالی و [هم‌زمان، جلوگیری از] تهدید جدیدتر کنترل سیاسی متمرکزتری بود که از پادشاهی‌های جدید برمی‌خاست.» [ ۳۸ ] یکی از راه‌هایی که با آن جلوی پادشاهی‌ها را گرفتند، پیوند زدن خود به یک امپراتوری بود. [ ۳۹ ] پس هرچند جینو لوزاتو (۱۴۴۰) اتفاقات بین سال‌های ۱۵۳۰ و ۱۵۳۹ را این‌گونه شرح می‌دهد که ایتالیا در حال رفتن به زیر «سلطه مستقیم یا غیرمستقیم اسپانیا بر بزرگ‌ترین بخش شبه‌جزیره» بود [ ۴۰ ] و پاول کولز (۱۴۴۱) به همین‌سان می‌گوید «درون‌مایه غالب تاریخ بین‌المللی در نیمه نخست سده شانزدهم، کشاکش میان امپریالیسم فرانسه و اسپانیا بر سر ایتالیا بود،» [ ۴۱ ] به نظر نمی‌رسد که دولت‌شهرها در برابر این شکل از «سلطه»



آن‌قدرها هم مقاومت کرده باشند. ممکن است آن را بهترین گزینه پیش رو دانسته باشند. به یاد آوریم که این یک اقتصاد جهانی بود و کانون‌های اقتصادی فعالیت‌ها و «ملیت‌های» گروه‌های اقتصادی کلیدی، به‌طرزی یک‌به‌یک با کانون‌های تصمیم‌گیری سیاسی مرتبط نبودند. در چنین چارچوبی، پیوندگاه دولت‌شهرها و امپراتوری، در درجه اول، «اتحاد منافع» (۴۴۲) بود، [ ۴۲ ] و به دنبال آن، مجاز به واقعیت بدل شد. روث پایک (۴۴۳) خاطرنشان می‌سازد که بزرگ‌ترین افزایش شمار جنوایی‌ها در سویا بین سال‌های ۱۵۰۳ و ۱۵۳۰ رخ داد و مقارن میانه سده، آنان «تا حد زیادی مهار تجارت آمریکا را در دست داشته و نفوذ قدرتمندی بر حیات اقتصادی سویا داشتند.» [ ۴۳ ] با این‌همه، مانند کاری که پرتغالی‌ها با موج پیشین جنوایی‌ها کردند، اسپانیایی‌ها نیز آنها را از طریق جذب، حل کردند: «با بومی‌سازی، که ثبات و همگون‌سازی را به همراه آورد، اسپانیا در سده شانزدهم توانست موجب واگذاری تجارت توسط نسل‌های بعدی آنها شود.» [ ۴۴ ]

افزون بر کنترل سه دولت‌شهر از چهار دولت‌شهر اصلی ایتالیا (ونیز بیرون از سلطه آن باقی ماند)، امپراتوری شارل پنجم دو رکن اقتصادی دیگر را در اختیار داشت: خاندان‌های سوداگر- بانکدار جنوب آلمان (به‌ویژه فوگرها) و مرکز تجارت (۴۴۴) بزرگ اقتصاد جهانی اروپای سده شانزدهم «نخست» یعنی آنتورپ.

در آن‌سوی آلپ، وضعیت شهرهای سوداگر جنوب آلمان در حقیقت تفاوت زیادی با شهرهای شمال ایتالیا نداشت. برای نمونه، ر. س. لویز (۴۴۵) اشاره می‌کند که: «در سده پانزدهم، منطقه‌ای که سریع‌تر از همه روبه‌پیشرفت بود، از شهرک‌های جنوب آلمان و سوئیس تشکیل می‌شد.» [ ۴۵ ] از ۱۴۶۰ تا حدود ۱۵۰۰ یا ۱۵۱۰، معدنکاری

نقره با نرخ بسیار سریعی در اروپای مرکزی رشد کرده و منبع دیگری برای توان اقتصادی به دست داد. [ ۴۶ ] چنین می نمود که گسترش تجارت در سده شانزدهم، تنها نقش آلمان را به عنوان مجرای تجارت میان شمال ایتالیا و فلاندر تقویت کرده است. [ ۴۷ ] در آغاز، به نظر نمی رسید که حتی رشد تجارت اقیانوس اطلس و افول نسبی تجارت مدیترانه تأثیری بر رونق اقتصادی شان داشته باشد، به ویژه که در چارچوب امپراتوری هابسبورگ قادر بودند در منافع تجارت اقیانوس اطلس سهیم شوند. [ ۴۸ ]

این دوران شکوفایی دیدنی ترین سوداگران- سرمایه داران، یعنی فوگرها بود. اوج توان آنها، یعنی دوران شارل پنجم، گاه عصر فوگرها خوانده شده است. فوگرها اورنگ امپراتوری شارل را برایش خریدند. [ ۴۹ ] آنها کاردانان مالی امپراتوری او و بی همتا ترین بانکداران شخصی اش بودند. وقایع نگار همان روزگار، کلیمنس سندر (۱۴۴۶) درباره آنان گفته است:

نام یاکوب فوگر و عموزادگان او شهره همه آفاق است؛ آری، در میان کافران نیز. امپراتوران، شاهان، شهریاران و والاتباران او را پاس می دارند، پاپ او را چونان پسر نازنین خود درود گفته و در آغوش کشیده است، و کاردینال ها در پیشگاه او از جای خود برخاسته اند. همه سوداگران جهان او را مردی فرزانه خوانده، و همه کفار از او در شگفت شده اند. او فخر همه آلمان است. [ ۵۰ ]

فوگرها و شارل مایه قدرت و پایگاه یکدیگر بودند. اما این بدان معنا نیز بود که با



هم ظهور و سقوط می‌کنند. چراکه در واقعیت، فعالیت فوگرها «محدود به مرزهای امپراتوری شارل بوده و تنها تا بدانجا بین‌المللی بود... که بتوان امپراتوری را بین‌المللی در نظر گرفت....» [ ۵۱ ] هنگامی‌که شارل و جانشینانش دیگر پولی برایشان نمانده بود، فوگرها نمی‌توانستند درآمدی داشته باشند. در پایان، کل خسارت فوگرها از بدهی‌های پرداخت‌نشده هابسبورگ‌ها تا میانه سده هفدهم، «اگر بگوییم ۸ میلیون سکه طلای راین بود، قطعاً گزافه برآورد نکرده‌ایم.» [ ۵۲ ]

اما مهم‌تر از شمال ایتالیا یا فوگرها، آنتورپ بود که «در حیات اقتصادی سده شانزدهم نقشی پیشرو بازی می‌کرد.» [ ۵۳ ] ی. ا. فن هاوته (۴۴۷) منشأ تفاوت بزرگ میان بروژ (۴۴۸) در سده چهاردهم، یک مرکز بازار «ملی» (یعنی در درجه اول برای فلاندر) و آنتورپ در سده شانزدهم، یک مرکز بازار «بین‌المللی» که تجارت مدیترانه و بالتیک را از طریق جنوب آلمان به تجارت فراقاره‌ای پیوند می‌زد را پیدا کرده است. [ ۵۴ ] آنتورپ نه تنها بخش زیادی از تجارت بین‌المللی امپراتوری هابسبورگ را هماهنگ می‌کرد، بلکه ستونی نیز بود که هم انگلستان و هم پرتغال با آن به اقتصاد جهانی اروپا پیوند می‌خوردند. [ ۵۵ ] آنتورپ، گذشته از اینها، به‌عنوان بازار اصلی (۴۴۹) انگلستان نیز عمل می‌کرد. [ ۵۶ ] اینکه، به‌رغم این واقعیت که مثلاً هزینه‌های ترابری تجارت انگلیسی- ایتالیایی، در صورتی‌که از طریق هامبورگ عبور می‌کرد پایین‌تر می‌آمد، بازهم آنتورپ می‌توانست چنین نقشی را ایفا کند، درست بدین دلیل بود که مزایای چندجانبه‌ای به سوداگران ارائه می‌داد که تنها چنین مرکز تجارت امپراتورانه‌ای می‌توانست در دسترس داشته باشد. [ ۵۷ ]

افزون بر این، در این زمان آنتورپ به برترین بازار پول اروپا بدل شد «که عمدتاً از



تقاضای فزاینده برای اعتبار (کردیت) کوتاه‌مدت ناشی می‌شد که بیشتر از خط‌مشی جهانی امپراتور، شارل پنجم برمی‌خاست....» [ ۵۸ ] آنتورپ تنها به‌عنوان بورس اوراق بهادار امپراتوری عمل نمی‌کرد؛ خود شهر به‌عنوان یک جماعت، به یکی از وام‌دهندگان اصلی شارل بدل شد. [ ۵۹ ] از آنجا که امپراتوری‌ها هیچ پایه مالیاتی استواری نداشتند، کسب آن نوع از اعتبار را که دولت‌های مدرن با سهولتی نسبی ایجاد می‌کنند دشوار یافتند. یک امپراتوری سده شانزدهمی تا بدانجا اعتبار داشت که فرمانفرمای آن داشت. [ ۶۰ ] بدین‌سان او مجبور بود به شهرها به‌عنوان «مراکز ثروت عمومی» [ ۶۱ ] روی آورد تا وام‌هایش را تضمین کنند. اما شهرها نیز اعتبار محدودی داشته و به‌نوبه خود، چنان‌که این گزارش لونچی (۴۵۰) نشان می‌دهد، به تضمین خاندان‌های بزرگی چون فوگرها نیاز داشتند:

اعتبار شهرک‌ها، همچون اعتبار ولایت‌ها و دریافت‌کنندگان محدود بود. این است دلیل اینکه چرا برخی تأمین‌کنندگان مالی، ضمانت یک تجارتخانه قادر به پرداخت دیون، ترجیحاً ضمانت بانکی بزرگ را، پیش از موافقت با وام به حکومت درخواست می‌کردند. بدین‌سان در سال ۱۵۵۵، سوداگران برای قرض ۲۰۰.۰۰۰ پوند تعهدنامه دولت‌ها یا «تعهد مالی» فوگرها را به‌عنوان ضمانت می‌خواستند. ماریای مجارستانی از اورتل پیشکار آن تجارتخانه درخواست کرد تا موافقت خود را اعلام کند و تعهد داد که در عوض به او ضمانت متقابل درآمدهای ناشی از مالیات‌ها (le produit des aides) را بدهد. [ ۶۲ ]

بدین‌سان شارل پنجم، کاستیا، آنتورپ، فوگرها، همه به طمع سودهای استوار بر امید و خوش‌بینی، زیر بار خیل عظیمی از اعتبار پشت اعتبار و قمار پشت قمار رفتند. از دهه ۱۵۳۰ به‌بعد، تجارت روبه‌رشد ماورای اطلس، مرحله جدیدی از گسترش را به آنتورپ ارزانی داشت. [ ۶۳ ] دو کانون گسترش تجاری- تجارت فراقاره‌ای که سوداگران جنوب آلمان ستون‌پایه آن بودند و تجارت اقیانوس اطلس اسپانیایی‌ها (با جنوایی‌ها) در بازار آنتورپ، به هم پیوستند؛ بازار پولی‌ای که جو «یک خیز» (۴۵۱) تب‌آلود سرمایه‌دارانه را پدید آورد. [ ۶۴ ] این خیز، دینامیک خودش را داشت، دینامیکی که چارچوب سیاسی- اداری امپراتوری مفروض هابسبورگ را در هم شکست. امپراتوری، که از فشارهای باورنکردنی مالی‌ای به‌ستوه آمده بود که از یک‌سو ریشه در بحران اجتماعی‌ای داشت که در آلمان‌ها درحال شدت‌گرفتن بود و از سوی دیگر در هزینه‌های نظامی ناشی از میل به احاطه بر بقیه اروپا، بایستی یا به‌سوی ورشکستگی می‌رفت یا به‌سوی نیروهای سرمایه‌داری. دومی قوی‌تر از آب درآمد. بگذارید مروری بر دو فشاری داشته باشیم که امپراتوری زیر آنها عمل می‌کرد. در زمینه سیاسی، سال‌های ۱۴۵۰-۱۵۰۰، روزگار «تحکیم شهریاری‌ها»ی آلمان بود، کاری دشوار اما کاری که تا حدی به سرانجام رسید. جفری باراکلاف (۴۵۲) می‌نویسد: «شهریاران... آلمان را از اقتدارگریزی» (۴۵۳) ارثی آن بیرون کشیدند....» [ ۶۵ ] اما تحکیم، بیش‌ازحد جزئی بود. هنگامی‌که جنبش دین‌پیرایی و جنگ دهقانی ۱۵۲۵ پهلوی به پهلوی هم آمدند تا رونق جدید را برآشوبند، دسته‌بندی‌های سیاسی، جلوگیری از آشفته‌گی را، که کشورهای دیگر توانستند در این هنگام به انجام برسانند، ناممکن ساخت. [ ۶۶ ] شکست «ملت» آلمان به انحای مختلف تبیین شده است. ناپلئون



زمانی گفته بود شکست شارل پنجم در اینکه رهبر پروتستانتیسم آلمان باشد، دلیل آن بود. [ ۶۷ ] انگلس به تفصیل استدلال کرده است که ترس لوثر و طبقه متوسط از شور و شوق انقلابی دهقانان، دلیل آن بود. [ ۶۸ ] تاونی تفاوت آلمان با انگلستان را خاطرنشان ساخته است که دهقانان آن (یعنی کشاورزان خرده مالک) متحدان اثرگذاری را در میان طبقات دیگر یافته و تا آن حد مهم در نظر گرفته می شدند «که موضوع نگرانی دولتمردانی قرار گرفتند که منافع ملی برایشان اهمیت داشت.» [ ۶۹ ]

چه چیزی موجب بحران اجتماعی ای شد که با ویژگی های به لحاظ سیاسی ناقص غرض آن، از نظر پیامدها، تفاوت زیادی با انقیاد آشکاری که بخش های بزرگی از ایتالیا متحمل اش بودند، نداشت؟ احتمالاً عاملی یکسان: فقدان وحدت سیاسی مقدم، یعنی نبود حتی یک دستگاه دولتی نارس. «آلمان» اوایل سده شانزدهم نمونه عالی این مسئله است که ذهنیت «ملت باورانه»، اگر به جای آنکه در چارچوب موجودیتی اداری رشد کند، بر آن مقدم باشد، چگونه می تواند عمیقاً جدایی افکن از کار درآید. شارل پنجم نمی توانست پروتستانتیسم آلمان را رهبری کند زیرا گرفتار یک امپراتوری بود. دولتمردان آلمان نمی توانستند نیازهای کشاورزان خرده مالک را در چارچوب منافع ملی در نظر بگیرند، وقتی که هیچ دولتی وجود نداشت که هر سازش سیاسی که ممکن بود به دست آید، در چارچوب آن انجام گیرد. انسان ها به پهنه های سیاسی ای روی می آوردند که می توانستند در آنها به اهداف خود دست یابند. این پهنه ها شهریاری ها بودند و از آنجا که اینها بیش از آن کوچک بودند که به لحاظ اقتصادی معنادار باشند، انسان ها به وسایلی بیرون از این پهنه ها روی می آوردند. نتیجه تقلای بیهوده و فاجعه بود.



چنین می‌نماید که لحظهٔ حیاتی، در سال‌های آغازین فرمانروایی شارل پنجم بوده باشد. ا. ج. پ. تیلور (۴۵۴) تا حدی شورانگیز اما متقاعدکننده استدلال می‌کند که: سال‌های نخست شارل پنجم همچون لحظهٔ مورد توصیف گوته در این عبارت بودند که ابدیت، یکبار که از دست رفت، دیگر هرگز باز نخواهد گشت. لحظهٔ ساخت یک آلمان ملی طبقهٔ متوسطی، در سال ۱۵۲۱ شاید برای همیشه و قطعاً برای سده‌ها از دست رفت. مقارن ۱۵۲۵، آشکار بود که دورهٔ بیداری ملی گذشته است و از آن لحظه، پیشروی دائمی مطلقه‌خواهی و فرمان‌بری‌خواهی (۴۵۵) آغاز شد که بی‌گسست به مدت بیش از ۲۵۰ سال ادامه داشت.... [ ۷۰ ]

به‌هرروی، آشفتگی به شکل بسیار حادی تا عهدنامهٔ آوگسبورگ در سال ۱۵۵۵ ادامه داشت و راه‌حل آن، که آلمانی تقسیم‌شده بود، بر (۴۵۶) *cuius regio eius religio* استوار بود. آشفتگی حتی پس از آن نیز پایان نیافت. در اوایل سدهٔ هفدهم، آلمان کارزار جنگ‌های سی‌ساله شده و دستخوش پسرفت شدیدی بود، هم به‌لحاظ جمعیتی و هم به‌لحاظ بوم‌شناختی.

آشفتگی اجتماعی آلمان‌ها اما، تنها یکی از مسائل شارل پنجم بود و شاید بزرگ‌ترینشان هم نبود. بی‌گمان این مسئله برای تبیین فروپاشی امپراتوری او نابسنده است. پس چرا پاره‌پاره شد؟ چرا سرانجام به اسپانیا به‌اضافهٔ آمریکای اسپانیا فرو کاسته شد؟ و چرا این اسپانیای دوم برتری خود را از دست داده و به بخشی از نیمه‌پیرامون اروپا بدل شد؟ پیر شانو افزایش اهمیت اقتصادی آمریکای

اسپانیا، مرکزیت آن برای حیات اقتصادی امپراتوری هابسبورگ و درواقع کل اروپا را، «نه پیامد، بلکه علت جداسدن دولت‌های شارل پنجم» می‌داند. [ ۷۱ ] ج. ۵.

الیوت(۴۵۷) و رامون کارانده(۴۵۸) به همین‌سان استدلال می‌کنند که امپریالیسم اروپایی شارل پنجم، برای اسپانیا و به‌ویژه کاستیا، بیش‌از اندازه پرهزینه از آب درآمد. [ ۷۲ ] درواقع، برودل استدلال می‌کند که حتی امپراتوری کوچک‌شده (اسپانیا و هلند بدون اروپای مرکزی)، از نظر توانایی آن در حفظ رهبری مالی خود بر دریا، با توجه به تورم بالای قیمت‌ها، «بیش‌ازحد پهن‌آور» از کار درمی‌آمد. [ ۷۳ ] ظاهراً استدلال این است که افراطی‌گری سیاسی، در دوران‌های تورمی، بار مالی‌ای است که از ارزش آن به‌عنوان درآمد، به‌ویژه در این مرحله آغازین سرمایه‌داری، سنگین‌تر است. [ ۷۴ ] اسپانیا زمانی امپراتوری بود که آنچه در سده شانزدهم نیاز بود، دولتی میان‌اندازه بود. دیوان‌سالاری نابسندیده بود؛ زیرا امپراتوری اسپانیا به دیوان‌سالاری بزرگ‌تری نسبت به آنچه می‌توانست با توجه به منابع انسانی و مالی خود برپا کند، نیاز داشت. این علت بنیادین آن چیزی است که تاریخ‌پژوهان «کندی‌های» دیوان‌سالاری اسپانیا خوانده‌اند. [ ۷۵ ]

چنین می‌نماید که بار دیگر ناگزیر از پذیرش مزیت ساختاری اقتصاد جهانی به‌مثابه یک نظام بر امپراتوری جهانی به‌مثابه یک نظام هستیم. برای نمونه، ه. گ. کونیگسبرگر(۴۵۹) ناتوانی اسپانیا در بهره‌برداری از مستعمره سیسیل خود را با انتساب آن به نبود نظریه‌ای سیاسی توصیف می‌کند. [ ۷۶ ] این از نگاه من سرنا را از ته گشاد آن زدن است. اسپانیا هیچ نظریه‌ای نداشت که به استقرار انحصار تجاری در سیسیل تشویق‌اش کند زیرا از نظر دیوانی، برای بهره‌برداری درست از



امپراتوری خود ناکارآمد بود. اسپانیا بیشتر نیروی خود را صرف نگهداشت یک  
امپراتوری در آمریکاها و نیز هدایت جنگ‌ها در هلند و حکمرانی بر هیسپانیا می‌کرد.  
اسپانیا برای نگهداشت امپراتوری خود در آمریکا مجبور بود برای رشد دیوان‌سالاری  
هزینه کند، تا مهار استعمارگران اسپانیایی و هم‌پیمانان آنها در میان والاتباران  
سرخپوست را در دست نگاه دارد. [ ۷۷ ]



آیا امپراتوری اسپانیا می‌توانست ادامه یابد؟ شاید، در صورتی که بسان متفاوتی ساخت یافته بود. به گفته کونیگسبرگر: «ضعف بنیادین آن... کم‌مایگی پایه مالیاتی آن بود. کاستیا و نقره، امپراتوری را از نظر مالی و دفاعی تأمین می‌کردند؛ سایر قلمروها کمابیش نظاره‌گر بودند.» [ ۷۸ ] فران سولدویا (۴۶۰) به‌طور مستند نشان می‌دهد که چگونه کاستیایی‌ها به‌عمد حتی گروه «نزدیکی» چون کاتالان‌ها (۴۶۱) را از تجارت اسپانیا- آمریکا طرد کردند. [ ۷۹ ] اما اگر بسان متفاوتی ساخت می‌یافت، یک امپراتوری نمی‌بود، و درست همین نکته مدنظر ماست. اگر کاتالان‌ها با کاستیایی‌ها دولتی واحد تشکیل می‌دادند، که ندادند، و اگر جاه‌طلبی‌های امپراتورانه شارل پنجم، هم توان کاستیا را نمی‌کاست و هم آن را به ستیزه‌هایی گریزناپذیر بر سر منفعت، که ناقض غرض بودند، با بخش‌های دیگر امپراتوری او نمی‌کشاند، [ ۸۰ ] آنگاه اسپانیا شاید بختِ بدل‌شدن به دولتی کانونی در اقتصاد جهانی اروپا را می‌داشت. به‌جای آن، توسعه ارضی بیش‌ازاندازه، شارل پنجم و جانشینانش را از پای درآورد. در سال ۱۵۵۶ امپراتوری پاره‌پاره شد. شارل پنجم کناره گرفت. فیلیپ دوم اسپانیا، پسر شارل پنجم، هلند را گرفت، اما سرزمین‌های اروپای مرکزی به قلمروئی جداگانه بدل شدند. در سال ۱۵۵۷ فیلیپ اعلام ورشکستگی کرد. زمانی که فیلیپ در سال ۱۵۵۹ به اسپانیا برگشت، از نو محدوده اسپانیا- هلند، مرکز ثقل سیاسی شد. بی‌درنگ در هلند انقلابی به‌پا شد [ ۸۱ ] که پس از حدود هشتاد سال هیاهو و کشاکش، با تقسیم ناحیه به ولایت‌های متحد مستقل شمالی کالوینیست (کمابیش هلند معاصر) و به اصطلاح هلند اسپانیای جنوبی کاتولیک (کمابیش بلژیک معاصر) پایان یافت. اما این بحران چیزی بیش از یک بحران اسپانیایی یا بحران امپراتوری هابسبورگ بود.



این بحران نقطه عطفی در فرگشت اقتصاد جهانی اروپا بود. چراکه یک عنصر

سرنوشت‌ساز در این انقلاب، صلح کاتو- کامبرژی(۴۶۲) اسپانیا و فرانسه در سال ۱۵۵۹

بود. برای فهم اهمیت این عهدنامه، نخست باید فرانسه، آرزومند دیگر فرمانروایی

امپراتورانه را بررسی کنیم.

هیچ کشوری بهتر از فرانسه معضلات دولت‌های اروپای باختری در سده شانزدهم

«نخست» را نشان نمی‌دهد. از یک‌سو، احتمالاً دیگر دولتی اروپایی با پادشاهی نسبتاً

پرتوان از اواخر سده‌های میانه پدید نیامد. [ ۸۲ ] در فصل پیشین، تبیین‌های بلوک

درباره تفاوت‌های میان فرانسه، انگلستان و اروپای باختری از نظر ترتیبات حق تصرف

زمین، که در سده شانزدهم پدید آمد، بر پایه دینامیسم متفاوت‌ساز ساختارهای

حقوقی آنها در اواخر سده‌های میانه را مرور کردیم. درحالی‌که نظام انگلستان، چنانکه

دیدیم، بازتعریف حق تصرف را به‌منظور تأمین نیازهای جدید زمین‌داران در سده

چهاردهم تا شانزدهم روا می‌داشت، این تعاریف در فرانسه سفت‌وسخت‌تر بودند.

ازاین‌رو، والاتباران مجبور بودند برای حفظ مزایای خود به‌لحاظ سیاسی ستیزه‌جوتر

باشند. بدین‌سان، باآنکه بلوک به‌درستی به «زوال دادگستری اربابی» [ ۸۳ ] فرانسه

در سده شانزدهم اشاره می‌کند، همان‌گونه که روستون کولبورن(۴۶۳) خاطرنشان

می‌سازد، این نیز درست است که توان سیاسی والاتباران موجب ساختار اقتصادی‌ای

شد که در اقتصاد جهانی جدید کمتر قادر به جولان بود. [ ۸۴ ]

پیامدهای این واقعیت که هم‌آمیزی نسبی والاتباران و بلندپایگان- سوداگران،

همچون انگلستان، در فرانسه وجود نداشت بسیار بود. بگذارید کمی بر پیامدهای آن

برای سیاست دولت در نظام جهانی متمرکز شویم. ادوارد میلر(۴۶۴) خاطرنشان

می‌سازد که توان سیاسی منافع تجاری در انگلستان بیشتر از فرانسه بود. در پی آن، سیاست تجاری فرانسه در اواخر سده‌های میانه به مراتب بازتر بود. [ ۸۵ ] نتیجه نهایی این بود که به رغم یک دیوان سالاری پرتوان‌تر، فرانسه در اوایل سده شانزدهم «قدرت هدایت اقتصادی» کمتری نسبت به انگلستان به دست آورد. [ ۸۶ ] فشارهای مالیات‌مداری در چنین وضعیتی، پادشاه فرانسه را به سوی جاه‌طلبی‌های امپراتورانه سوق داد، صدا البته بدین دلیل که هابسبورگ‌ها نیز چنین جاه‌طلبی‌هایی داشتند. آنان می‌توانستند همچون اسپانیا به گسترش برون‌مرزی روی آورند؛ اما برای چنین کاری فاقد پشتوانه سرمایه بین‌المللی، یعنی سرمایه شمال ایتالیا بودند. [ ۸۷ ] راه چاره آن، گسترش امپراتورانه به درون خود اروپا، به سوی دقیقاً شمال ایتالیا بود.

فرانسه یک شبکه رقابتگر بین‌المللی مالی و تجاری داشت که بر لیون متمرکز بود. در اوایل سده‌های میانه، بازارهای مکاره شامپانی، مدتی کانون بزرگ سوداگران شمال ایتالیا و فلاندر بودند. آنها به عنوان یک مرکز مالی بین‌المللی نیز عمل می‌کردند. سپس در اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم افول آغازیدن گرفت. [ ۸۸ ]

در سده پانزدهم، پادشاهان فرانسه رشد لیون را فراهم آورده [ ۸۹ ] و پیوندهای آن را با فلورانس [ ۹۰ ]، که بانکداران بزرگ آن زمان را در خود جای داده بود، تقویت کردند. [ ۹۱ ] با گردآوری مقادیر عظیم سرمایه در اوایل سده شانزدهم، هم لیون و هم آنتورپ «قدرت تأمین‌کنندگان مالی حقیقی را به خوبی کاهش داده [و بدین‌سان] گردآوری توده‌های عظیم سرمایه با نرخ‌های متعادل را امکان‌پذیر ساختند....» [ ۹۲ ]

لیون به راستی یک مرکز بین‌المللی چون آنتورپ نبود، زیرا شاهان فرانسه هم‌زمان به دنبال این بودند که آن را به «زرادخانه مالی خود» بدل کنند. [ ۹۳ ] لیون هرگز به پای



آنتورپ به عنوان یک مرکز تجاری نمی‌رسید. کوتاه اینکه، مقام دوم را داشت.

فرانسه اما سعی خود را کرد. امپراتوری‌های هابسبورگ و والوا هر دو باهم

شکست خورده و سقوط کردند. نه تنها اسپانیا، بلکه فرانسه نیز در سال ۱۵۵۷ اعلام

ورشکستگی کرد. اما هابسبورگ‌ها، گویی می‌خواستند حتی در شکست نیز تقدم خود

را اثبات کنند. این دو شکست مالی به سرعت منجر به توقف نبرد نظامی و عهدنامه

کاتو- کامبرزی در سال ۱۵۵۹ شد؛ عهدنامه‌ای که قرار بود مناسبات سیاسی اروپا

را برای صد سال تغییر دهد. این ورشکستگی‌ها بدین‌سان چیزی بیش از انطباق

مجدد(۴۶۵) امور مالی بودند. کل جهان فرو ریخته بود.

آنچه فرو ریخت صرفاً ساختار دولتی خاصی نبود. این رخداد چیزی بیش از کناره‌گیری

سوگناک شارل پنجم در میان گریه شوالیه‌هایش بود. آنچه فرو ریخت نظام جهانی

بود. اروپا یک‌صدسال از رونق جدیدی برخوردار بود. انسان‌ها کوشیده بودند از آن

به شیوه‌های قدیم سود بگیرند. اما پیشرفت فناوریانه و افزایش ناگهانی عناصر

سرمایه‌دارانه تا بدانجا پیش رفته بود که بازآفرینی امپراتوری‌های سیاسی را که

می‌خواستند بر پهنه‌های اقتصادی منطبق باشند ناممکن کرده بود. سال ۱۵۵۷، راست

بخواهی، نشان از شکست آن کوشش و استقرار موازنه قدرتی در اروپا داشت که به

دولت‌هایی که هدفشان این بود که ملت باشند (بگذارید آنها را دولت- ملت بخوانیم)

اجازه می‌داد به خود آمده و در اقتصاد جهانی همچنان شکوفا، بیالند.

بحران‌ها نقاط عطف نمادین هستند. همان‌گونه که تاریخ‌پژوهان بسیاری خاطرنشان

ساخته‌اند، بسیاری از ویژگی‌های سازمانی سده شانزدهم «نخست» دیرزمانی ناپدید

نشدند: سال ۱۵۷۶، زمانی که اقتدار اسپانیا در هلند فروپاشید یا سال ۱۵۸۸ با

شکست آرمادا(۴۶۶) یا سال ۱۵۹۸ با صلح ورون(۴۶۷) و فرمان نانت(۴۶۸)). بحث بر سر درخورترین تاریخ ارزشی ندارد، چراکه جابجایی در نقطه فشار(۴۶۹) سازمانی همواره تدریجی است، زیرا عوامل ساختاری بنیادین بسیار آهسته حرکت می‌کنند. اما جابجایی در نقطه فشار رخ داد، و توضیح پیامدهای آن برای اقتصاد جهانی اروپا ارزشش را دارد. بگذارید با توصیف ر. ه. تاونی از نقطه فشار سازمانی سده شانزدهم «نخست» آغاز کنیم:

دستگاه تجارت بین‌المللی، از نظر سازمان اقتصادی خود به کارایی نه‌چندان کمتری نسبت به سه سده بعدی رسید. پیش از آنکه سازمان‌یافته‌ترین نظام‌های اقتصادی روزگار با کشاکش میان اسپانیا و هلند و جنگ‌های مذهبی فرانسه نابود شوند، شاید ده تا دوازده تجارتخانه وجود داشت که بازارهای پولی‌شان نیروگاه مالی اروپا بوده و رأی و خط‌مشی‌شان در تعیین شرایط مالی، بنیادین بود. خمیرمایه سازمان مالی سده شانزدهم که در شهرهای فلاندر، فرانسه و ایتالیا به اوج خود رسیده و انگلستان دنباله‌رواش بود، انترناسیونالیسم بود؛ یعنی آزادی هر سرمایه‌دار در تعهد هر تراکنشی که در توان اوست، وحدتی که نشانه آن هماهنگی همه بازارهای اصلی و تأثیر آن، بسیج منابع عظیم در نقاط راهبردی مالیه بین‌الملل بود. مرکز و نماد آن بورس آنتورپ با سردر معنادار آن «Ad usum mercatorum cujusque gentis ac linguae»(۴۷۰) بود، جایی که به گفته گوئیچاردینی، هر زبانی در زیر آسمان را می‌شد شنید، یا بازارهای مکاره لیون، که به تعبیر یک ونیزی، «بنیاد تراکنش‌های پولی کل ایتالیا و بخش قابل‌توجهی از اسپانیا و هلند» را تشکیل می‌دادند. [ ۹۴ ]



تاونی می‌گوید این نظام به دلیل جنگ‌های ویرانگر فروپاشید. این راست است، اما توالی علی‌بیش‌ازحد بی‌واسطه است. ما در فصل پیشین نشان دادیم که علت فاعلی، ناتوانی در ایجاد یک نظام امپراتوری بادوام، با توجه به رانش‌های اقتصادی اروپای سده شانزدهم بود، اما محدودیت‌های ساختاری آن، یعنی سطح نسبتاً پایین بهره‌وری و کم‌مایگی چارچوب دیوانی، با اقتصاد رو به گسترشی مواجه شد که بر بنگاه‌های پراکنده میان‌اندازه استوار بود.

یک تنگنای سرنوشت‌ساز، مطالبات مالی روبه‌رشد دستگاه‌های دولتی امپراتورانه و تورم پی‌آیند اعتبار دولتی بود که به ورشکستگی امپراتوری‌ها در میانه سده انجامید. شارل پنجم از دولت‌ها و سوداگران آنها به‌عنوان منبع مالی بهره می‌جست: ناپل، سیسیل، میلان، آنتورپ، کاستیا. [ ۹۵ ] شرح کلاسیک این استدلال توسط هانری اوزر ارائه شد که استدلال کرد که بحران مالی سال ۱۵۵۹ اروپا «احتمالاً تکامل سرمایه‌داری تجاری را به تأخیر انداخت و مایه دگرگونی جغرافیای اقتصادی شد.» [ ۹۶ ] اوزر استدلال می‌کند که جنگ میان اسپانیا و فرانسه، که در سال ۱۵۵۷ آغاز شد، اعتبارات دولتی را ناکارآمد کرده، به نکول (۴۷۱) انجامید و هردو دولت را به [پذیرش] صلی شتابزده در کاتو- کامبرزی در سال ۱۵۵۹ وادار ساخت.

پیامدها برای امپراتوری گسترده هابسبورگ عظیم بودند. بی‌درنگ افول اسپانیا آغازیدن گرفت. [ ۹۷ ] بحران به جدایی قطعی آنتورپ و انگلستان انجامید و دومی را رها ساخت تا اتحاد جدید و پرمفعت خود را با آمستردام شکل بخشد. [ ۹۸ ] در خود آنتورپ، خیز اقتصادی که بر محوریت اسپانیا استوار بود پایان یافت. «ورشکستگی



سال ۱۵۵۷ فیلیپ دوم به گسستی انجامید که درنهایت سرنوشت آنتورپ را رقم

زد.» [ ۹۹ ]

در سراسر فلاندر، بحران به تقویت گرایش‌های کالونیستی، به‌ویژه در میان کارگران

ماهر انجامید. در سال ۱۵۶۷، اسپانیا دوک آلو را برای سرکوب ناآرامی سیاسی-

اجتماعی جدید فرستاد، اما این درازمدت صرفاً به مهاجرت سوداگران و صنعتگران

کالونیست به کشورهای پروتستان ختم شد [ ۱۰۰ ] و مقارن ۱۵۸۵، صنعت و بازرگانی

فلاندر دچار فروپاشی شده و «سال‌ها تعطیل و راکد بودند.» [ ۱۰۱ ] شورش هلند، در

کنار ناآرامی اجتماعی و سیاسی پی‌آیند این فاجعه، پایه سیاسی بادوامی را در نیمه

شمالی کشورهای زمین پست برای نقش آن به‌عنوان مرکز بازرگانی جهانی، که از

اواخر سده شانزدهم آغاز می‌شد، ایجاد کرد. [ ۱۰۲ ]

آلمان جنوبی نیز ضربه سختی خورد. لوتساتو(۴۷۲) خاطرنشان می‌سازد که

«سخت‌ترین ضربه‌ای که نخست به دلیل ناتوانی در پرداخت بدهی‌ها و سپس

ورشکستگی دربار اسپانیا به آنها خورد، یکسره ثروت‌های شخصی نه‌تنها فوگرها، بلکه

بخش بزرگ‌تری از سوداگران- بانکداران بزرگ جنوب آلمان را نابود ساخت.» [ ۱۰۳ ]

با بدترشدن اوضاع اقتصادی، متحدان تجاری سابق جنوب آلمان و شمال ایتالیا در

رقابت تجاری خود آغاز به تاخت‌وتاز به سرزمین یکدیگر کردند، که امری متقابلاً

ویران‌کننده بود. [ ۱۰۴ ]

پیامدهای سیاسی این فروپاشی برای آلمان‌ها سترگ بود. آنچه باراکلاف «غوغای

انقلابی پروتستانتیسم» می‌خواند «که در واکنش به افول امپراتوری...، منشی سخت

ملی داشت» [ ۱۰۵ ] آلمان را در نوشت. اما چنانکه اشاره کردیم، گرفتاری شارل پنجم

در امپراتوری خود بدان معنا بود که او نمی‌توانست سرمایه سیاسی خود را بر سر وحدت آلمان هزینه کند، همان‌گونه که نمی‌توانست چشم‌انداز یک ملت‌باور اسپانیایی را پیش چشم داشته باشد. *cuius regio eius* شهریارهای آلمان را مستحکم ساخته، بورژوازی آلمان را از بیخ و بن ویران کرده و امید به وحدت را تا سده‌ها بعد به نومیدی بدل ساخت. آلمان، تا حد زیادی، به شمال و شمال خاوری لوتری، که دست‌کم از نظر اقتصادی بخشی از اروپای خاوری پیرامونی بود، و جنوب باختری ثروتمندتر و کاتولیک (شامل بخش‌هایی از سرزمین راین) تقسیم می‌شد. به گفتهٔ ا. ج. پ. تیلور: «هر دو تحول پسرفت از روزهای شکوفای نوزایی بودند که همهٔ آلمان را در بر گرفته بود...» [ ۱۰۶ ] حتی در جنوب باختری نسبتاً ثروتمندتر، مقارن سدهٔ هفدهم بازگشت به پیشه‌وری رخ داد. [ ۱۰۷ ] شاید تیلور در گسترهٔ رونق و پیشتازی اقتصادی آلمان در اوایل سدهٔ شانزدهم اغراق کرده باشد اما رأی او در اشاره به فروپاشی چشمگیر توسعهٔ اقتصادی نوپا بی‌گمان درست است.

کوشش شارل پنجم در تسلط سیاسی بر اقتصاد جهانی اروپا، بدین‌سان تأثیری منفی بر اسپانیا و آلمان‌ها، بر شهرهای فلاندر و شمال ایتالیا و بر تجارتخانه‌هایی گذاشت که سرنوشت خود را به امپراتوری پیوند زده بودند. برپاکردن یک امپراتوری، ظاهراً به زحمتش می‌ارزید، و حتی ممکن به نظر می‌رسید. اما این‌گونه نبود.

پیشتر داستان بنگاه استعماری اسپانیا در آمریکاها را تا حد زیادی نقل کرده‌ایم. بهترین کار این است که برای سنجش تأثیر افول اسپانیا بر آمریکاها، وضعیت مستعمرات را همچون پدیده‌ای در درون امپراتوری اسپانیا توصیف کنیم. اسپانیا، کارائیب و بخشی از محیط ساحلی آن (مکزیک، گواتمالا و کلمبیای معاصر) و نیز پرو



و شیلی را مستعمره خود ساخت. این مستعمرات، مکمل‌های اقتصادی نه‌تنها اروپا به‌طورکلی، بلکه اسپانیا به‌طور خاص دانسته می‌شدند. [ ۱۰۹ ] اسپانیا برای ایجاد یک دیوان‌سالاری بزرگ در آمریکا، نیروی اجرایی نداشت. بر این پایه، آنها ترفند قدیمی امپراتوری‌ها، یعنی یارگیری(۴۷۳) نظام سیاسی از سرکردگان محلی به‌عنوان کارگزاران واسطه دربار و نونشینان(۴۷۴) اسپانیایی را به‌کار بستند. [ ۱۱۰ ]

اسپانیا برای نظارت کامل بر نونشینان خود نیز نیرو نداشت. پس برای حفظ وفاداری سیاسی آنان دست به اعطای امتیازات اقتصادی بسیاری زد. یکی از این امتیازات، حذف پایه‌های مستقل قدرت اقتصادی سرخپوستان از طریق ممانعت از پرورش گاو توسط آنها بود، فعالیتی که شاید در آن قادر به رقابت مؤثر با اقتصاد جدید سرمایه‌داری بوده‌اند. [ ۱۱۱ ] افزون بر این، نه‌تنها سرخپوستان از این فعالیت سودآور بازداشته شده بودند، بلکه، موفقیت خود این کار آنها را به‌لحاظ اقتصادی تضعیف کرد؛ زیرا در آمریکای مرکزی نیز همچون انگلستان گوسفند انسان‌ها را خورد. [ ۱۱۲ ] اما، نونشینان به پشتیبانی مداوم اسپانیا وابسته بودند، و این حمایت بیش از آنکه در برابر شورش‌های بردگان سرخپوست و آفریقایی باشد، در برابر رخنه انگلیسی‌ها و دیگران به تجارتشان و ازاین‌رو، حاشیه‌های سودشان بود. [ ۱۱۳ ] ازاین‌رو، هرچند آنها گهگاه از دربار و دیوان‌سالاری آن ابراز ناخشنودی می‌کردند، اما همچون نیرویی خودفرمان سازمان نیافتند. وانگهی، نونشینان، که بسیاری‌شان از مراتب پایین اجتماعی برمی‌خاستند، از این واقعیت سود می‌بردند که مستعمرات، اقتصاد صادراتی(۴۷۵) بودند. [ ۱۱۴ ]

درواقع، طبق معمول، در ساختارهای امپراتورانه خرده‌امپریالیسم‌هایی - لایه‌های



درون لایه‌ها- رشد می‌کنند. می‌توانیم بگوییم مکزیک (یعنی اسپانیاردهای مکزیک)، به‌نحوی پرو را «استعمار می‌کرد». مکزیک جمعیت به‌مراتب بیشتری داشت. اختلاف ثابتی در سطح قیمت‌ها در سراسر سده‌ شانزدهم و هفدهم وجود داشت. مکزیک ساخته‌های کارگاهی، تجملات و برده به پرو صادر و در عوض، سکه و جیوه دریافت می‌کرد. [ ۱۱۵ ] هنگامی‌که فیلیپین به سپهر تجارت اسپانیا وارد شد، اسپانیاردهای مکزیک میان مانیل و لیما واسطه شده و مانیلی‌های اسپانیایی را دور زدند. [ ۱۱۶ ] این صادراتِ مجددِ اجناس چینی از طریق مانیل از مکزیک به پرو به ستون‌پایه تجارت بین‌مستعمره‌ای بدل شد. [ ۱۱۷ ] دربار اسپانیا بیهوده کوشید نقش مکزیک را حذف کند، چراکه سود کاستیا را کاهش می‌داد. [ ۱۱۸ ] شانو می‌گوید «هیچ‌کس تردیدی در این ندارد که طی سده‌ شانزدهم، برخورد مکزیک با پرو همچون برخورد مام‌کشور با مستعمره‌هایش بود. [ ۱۱۹ ]

یکی از آثار گسترش بیش‌ازاندازه سیاسی در اروپا، در کنار انقباض اقتصادی در سده‌ شانزدهم «دوم»، این بود که مهاجرت اسپانیاردها به آمریکا افزایش یافت. [ ۱۲۰ ] این موضوع، شغلی برای اسپانیاردهای بیکار و منبع درآمد بی‌واسطه‌ای برای دولت اسپانیا فراهم آورد، چراکه مناصب دیوان‌سالاری مستعمراتی آمریکا فروخته می‌شدند. [ ۱۲۱ ] از سوی دیگر، جمعیت روبه‌رشد اسپانیاردهایی که در مواجهه با انقباض اقتصادی در آمریکا از زمین ارتزاق می‌کردند، با کاهش فاجعه‌آمیز جمعیت سرخپوستان در اوایل فرمانروایی اسپانیا درآمیخت تا «سده رکود» را در آمریکای اسپانیا پدید آورده [ ۱۲۲ ] و در نتیجه، اندک‌اندک نظام هاسیندای (۴۷۶) استوار بر کار برای پرداخت دیون را به‌بار آورد. [ ۱۲۳ ] اما هاسیندا نسبت به کشتستان [ ۱۲۴ ]، که

یکی از خودبستگی‌های نسبی سرآمدان نونشین بشمار می‌آمد، معطوف به جهان اقتصادی کوچک‌تری بود. [ ۱۲۵ ] خود اسپانیا این نظام روبه‌توسعه را کاهندهٔ منافع اقتصادی و افزایندهٔ مشکلات سیاسی خود یافت. سپس‌تر، کسب منافع اقتصادی آمریکای اسپانیا از سوی دولت‌های دیگر اروپا، درحالی‌که اسپانیا به پرداخت هزینه‌های سیاسی امپراتورانهٔ آن ادامه می‌داد، آسان‌تر شد. [ ۱۲۶ ]

ازاین‌رو، در دوران پس از ۱۵۵۷، اسپانیا فقط بخش‌های اروپای مرکزی امپراتوری خود و، پس از کشاکشی طولانی، شمال هلند را از دست نداد. اسپانیا درحال ازدست‌دادن پاره‌ای از منافع مستعمرات باقی‌ماندهٔ خود نیز بود. افزون بر این، خود همین واقعیت که آمریکاهای اسپانیا به چنین منبع درآمد مهمی، حدود ۱۰٪ از کل شدند، فرایند گسترش اسپانیا به‌منظور تحکیم منافع که پیش‌تر به دست آمده بودند را کند ساخت. [ ۱۲۷ ] اما کند شدن این فرایند، موقتی از آب درنیامد.

افول اسپانیا یکی از موضوعات مهم تاریخ‌نگاری اروپای مدرن بوده است. علت، از نگاه ما، این است که اسپانیا به‌رغم جایگاه جغرافیایی- اقتصادی مرکزی خود در اقتصاد جهانی در سدهٔ شانزدهم، آن نوع از دستگاه دولتی را که طبقات مسلط در اسپانیا را قادر به بهره‌گیری از پیدایش این اقتصاد جهانی اروپا کند، برپا نداشت (شاید بدین‌خاطر که نمی‌توانست برپا سازد). این نشان می‌دهد که مناطق «کانون» نیازی ندارند که مناطقی، چه از نظر جغرافیایی و چه جریان‌ات تجاری، «مرکزی» تر از همه، باشند.

اسپانیا پیش از آنکه پا به سدهٔ شانزدهم بگذارد، دچار پاره‌ای کاستی‌های بنیادین در ساختار اقتصادی بود. نخست، چنانکه پیش‌تر اشاره کردیم، توان نسبتاً سازمان‌یافتهٔ



شبانان کوچنده مانع مهمی بر سر راه ظهور کشاورز خرده‌مالک بود، چراکه آنها قادر به حفظ امتیازات خود در برابر حصارکشی اراضی کشت‌پذیر بودند. در انگلستان، پرورش گوسفند، کمتر کوچنده بود و با نظام حصارکشی که اجازه ظهور آهسته سند حق تصرف را داد سازگاری بیشتری داشت. [ ۱۲۸ ] دوم، بخش صنعتی اثرگذاری وجود نداشت و آنها هم که بودند (صنایع پارچه و ابریشم در کاستیا) در بحران ۱۵۹۰ فروپاشیدند. [ ۱۲۹ ] ویسنز این را، کمی رازآلود، به «شکست کاستیا در درک جهان سرمایه‌داری» نسبت می‌دهد. [ ۱۳۰ ] به‌هرروی، توصیف تجربی وی از آنچه پس از بحران رخ داد، نشان می‌دهد که الگوی هزینه‌ها نشانگر دست‌کم یک متغیر مداخله‌گر افول است:

درست آن کسانی که پول داشتند (مهرزادگان، بلندپایگان در اندلس و اکسترمادورا و مقامات بازنشسته حکومتی) آن را در ساخت‌وساز (کلیسا، قصر و صومعه) به‌کار انداختند یا در آثار هنری تقدس بخشیدند. اما هیچ‌یک از آنها به وسوسه مشارکت در صنعت یا حتی بازرگانی نیفتادند.

جابجایی مشابه در الگوی سرمایه‌گذاری بر بورژوازی کاتالانی، که به‌مراتب بیشتر معطوف به اقتصاد سرمایه‌داری جدید بود، تأثیر نهاد. برودل به رویگردانی فزاینده آنان از بازرگانی به سرمایه‌گذاری در زمین کشت‌پذیر اشاره می‌کند. «آیا این یکی از جنبه‌های درام اقتصادی بارسلون نیست؟ بورژوازی بارسلون، به جای ادامه به‌خطرانداختن پول خود در بنگاه دریایی، آن را در زمین سرمایه‌گذاری کرد.» [ ۱۳۲ ]



آیا این ما را به درنگ وانمی‌دارد: چگونه است که در یکی از مراکز مهم‌ترین امپراتوری اروپای این روزگار، بورژوازی روی از سرمایه‌گذاری برون‌مرزی گردانده و به جای بنای پایه صنعتی خود به کشت غله روی می‌آورد؟ [ ۱۳۳ ] معمای دیگری نیز برجاست. بیان بسیاری از نویسندگان به ویلار می‌ماند: «زیرا فلزاتی که اسپانیا را انگلوار غنی ساخت... سرازیر کشورهایی شد که قدرت خریدش در آنجا بالاتر از جاهای دیگر بود.» [ ۱۳۴ ] یا ویسنز: «باری، کاستیا در لحظات سرنوشت‌ساز کشاکش با بقیه اروپا، بر تزریق فلزات گران‌بها از آمریکا اتکا داشت.» [ ۱۳۵ ] بی‌گمان یک عامل، نقش مالی کلیدی مداوم خارجی‌ها بود: جنوایی‌ها، هلندی‌ها، یهودیان پرتغال، فرانسوی‌ها. [ ۱۳۶ ] عامل دیگر، بی‌میلی شارل پنجم بود به پیش‌چشم‌داشتن چشم‌انداز یک ملت‌باور اسپانیایی و اتخاذ سیاست سوداپیشگی [ ۱۳۷ ]، پیش از خردشدن بورژوازی کاستیا زیر بار قیمت‌های فزاینده، مخارج تجملی مهزادگان و آثار تورمی و ضد حمایت‌گرانه و ام‌گیری‌های امپراتور، که همه با درگیری اسپانیا در امپراتوری اروپاگستر هابسبورگ در پیوند بودند. نتایج این دو عامل، نقش بزرگ منافع مالی غیر اسپانیایی در درون اسپانیا و بی‌میلی (یا ناتوانی) حکومت به درپیش‌گرفتن تدابیر حمایتی (۴۷۷) درخور، به واژگونگی نقش اقتصادی اسپانیا انجامید. [ ۱۳۹ ]

به جای سازگاری با سوداگران خارجی، اسپانیا مسیر تبعید غیر کاتولیک‌های اسپانیایی، مسیری خودویرانگر را در پیش گرفت. موضع بین‌المللی اسپانیا به‌عنوان دشمن پیشرو نیروهای پروتستانیسم در اروپا و اسلام در مدیترانه، در زمانی که دچار شکست آرمادای بزرگ سال ۱۵۸۸ شده بود، [ ۱۴۰ ] به تبعات منطقی داخلی این



سیاست بین‌المللی انجامید. با تبعید یهودیان در ۱۴۹۲، مورها در ۱۵۰۲ و ۱۵۲۵ و اذیت و آزار مارانوها (۴۷۸) و «اراسموسی‌ها» در سراسر سده شانزدهم، اسپانیا واپسین اقلیت شبه‌دینی، به اصطلاح موریسکوها را در سال ۱۶۰۹ تبعید کرد.

موریسکوها به ۳۰۰.۰۰۰ تن می‌رسیدند و بیشتر کارگران کشاورزی‌ای بودند که به‌طرز بی‌تناسبی در ولنسیا و اندلس سکونت داشتند. [ ۱۴۲ ] اخراج موریسکوها ساختار اجتماعی درونی اسپانیا را از هم گسیخت. این امر تا حدی ریشه در شکست‌های اقتصادی دهه نخست سده هفدهم داشت [ ۱۴۳ ] و تا حدی نتیجه جایگاه رو به افول بین‌المللی اسپانیا بود. [ ۱۴۴ ] اخراج موریسکوها اقدامی از سوی عناصر بورژوازی اسپانیا بر ضد مهزادگان زمین‌دار لاتیفوندیوم‌ها بود؛ واپسین کوشش برای درهم‌شکستن نفوذ این طبقه ناسازگار با رشد سرمایه‌دارانه. [ ۱۴۵ ] اما مهزادگان با یافتن جبران درآمد ازدست‌رفته خود در خودداری از بازپرداخت وام‌هایشان به بورژوازی، خود را نجات دادند، اقدامی که دولت در آن پشتیبانشان بود. [ ۱۴۶ ]

پیر ویلار نتیجه را این‌گونه خلاصه می‌سازد: «به جای آسیب‌رساندن به اقتصاد فئودالی، بدین‌سان این اقدام به‌سوی بستانکارانشان بازگشت: کشاورز خرده‌مالک توانگر (laboueurs riches) و بورژوازی.» [ ۱۴۷ ] این روند دو نتیجه نهایی داشت.

از یک‌سو، «پیامد اخراج موریسکوها، بی‌تعادلی شبه‌جزیره ایبری به‌مدت بیش از یک سده بود. این اقدام، که دستورش در کاستیا صادر شده بود، کمر ولنسیا و آراگون را شکست.» [ ۱۴۸ ] از سوی دیگر، مشکلات اقتصادی را ژرف‌تر ساخته [ ۱۴۹ ] و اسپانیا را به جستجوی بلاگردان‌های بیش‌ازپیش ناپایدار افول خود واداشت. [ ۱۵۰ ]

در این میان، حکومت، خود را بیش‌ازپیش بدهکار خارجی‌ها، بیش‌ازپیش در معرض

مواجهه با بحران بودجه به دلیل نکول بدهی‌ها (۱۵۵۷، ۱۵۷۵، ۱۵۹۶، ۱۶۰۷، ۱۶۲۷، ۱۶۴۷) و درنهایت، «ناتوان از به‌دست‌آوردن پول بیشتر و درنتیجه ناتوان از ادامه نبرد» یافت. [ ۱۵۱ ] و در داخل کشور، سیاست‌های خارجی فوق‌العاده پرهزینه شارل پنجم و وابستگی او به اعتبار (کردیت) برای تأمین مالی آنها، بنا به استدلال ج. ه. الیوت، نه‌تنها پیامد «تسلط بانکداران خارجی بر منابع ثروت کشور» را در برداشت بلکه موجب آن شد که «در کاستیا فشار هزینه‌ها بر دوش آن طبقاتی باشد که کمتر از بقیه قادر به تحمل آن بودند.» [ ۱۵۲ ] معضل پی‌آیند اسپانیا را، پیش از ۱۶۰۰، حقوق‌دان- یزدان‌شناسی به نام مارتین گونزالس دِ سلوریگو (۴۷۹) ثبت کرد: «چنین است که اگر هیچ شمش طلا یا نقره‌ای در اسپانیا وجود ندارد، به این دلیل است که وجود دارد؛ زیرا علت فقر اسپانیا ثروت آن است.» [ ۱۵۳ ]

مشکلات اقتصادی روبه‌رشد اسپانیا، در کنار ناتوانی در ایجاد یک دستگاه دولتی پرتوان، به راهزنی گسترده‌ای انجامید که دولت نمی‌توانست از پس آن برآید. [ ۱۵۴ ] «کندی» دیوان‌سالاری بدتر شد نه بهتر، چراکه این مشکلات موجب نرمش‌ناپذیری ساختاری‌ای شدند که از طریق آن، «شاهان اسپانیا قادر به ادامه و بقا و فرمانروایی، با کمترین تغییر و اصلاح بودند.» [ ۱۵۵ ] و به‌رغم کاهش درآمد دولتی، دولت سطح بالای مخارج تجملی دیوان‌سالاری انگل‌وار دربار را حفظ کرده و شاید حتی افزایش داد.

بزرگ‌ترین ضربه ممکن است جمعیتی بوده باشد (که وقتی وارد می‌شود، چنانکه استدلال کردیم، همچون متغیری مداخله‌گر عمل می‌کند)، هرچند در سده شانزدهم «نخست» جمعیت اسپانیا (یا دست‌کم کاستیا) بزرگ و روبه‌رشد بود، [ ۱۵۶ ] در سده



شانزدهم «دوم»، به چندین دلیل، دیگر چنین نبود: مهاجرت به آمریکاها، تلفات نظامی، قحطی و طاعون در سال‌های ۱۵۹۹-۱۶۰۰ در اندلس و کاستیا و، چنانکه مشاهده کردیم، اخراج موريسکوها در سال ۱۶۰۹. پس قضیه این بود که اسپانیا، به نحوی، کمتر از بخش‌های دیگر اروپا کارسalar است. [ ۱۵۷ ] قضیه، به دلایلی که ارائه دادیم، این است که دستگاه دولتی به‌صورتی بسنده و درخور بر پا نشده و از این‌رو به تعبیر الیوت، «شرایط ناسازگار، بیش‌ازحد پرتوان از کار درآمد» [ ۱۵۸ ] و اسپانیا، به تعبیر شانو، «حساسیت شدیدی (۴۸۰)... نسبت به پدیده انقباض دیرپا» نشان داد. [ ۱۵۹ ] به‌هرروی، اسپانیا به قدرت نخست اروپا بدل نشد. در برابر، مقدر بود که نخست به نیمه‌پیرامون و سپس به پیرامون بدل شود، تا اینکه در سده بیستم، آهسته کوشید راه صعود را در پیش گیرد. تنها اسپانیا افول نکرد. اسپانیا همه آن بخش‌هایی از اروپا که در پیوند با صعودش بودند را با خود فروکشید: شمال ایتالیا، جنوب آلمان، آنتورپ، کراکوف، پرتغال. به‌استثنای پرتغال، همه اینها اساساً دولت‌شهرهایی در خدمت هم امپراتوری‌های هابسبورگ (و اسپانیا) و هم اقتصاد جهانی به‌مثابه کل بودند. رونق آنها نوساختیابی (۴۸۱) نظام جهانی در سده شانزدهم «دوم» را دیری تاب نیاورد.

نظام جدید قرار بود نظامی باشد که از آن‌پس سلطه را در دست دارد، اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه‌ای که دولت‌های کانون آن قرار بود در وضعی از تنش اقتصادی و نظامی دائمی درهم‌تنیده شوند، بر سر امتیاز بهره‌کشی از (و تضعیف دستگاه‌های دولتی) نواحی پیرامون رقابت داشته باشند و به موجودیت‌های خاصی اجازه دهند تا نقش تخصصی و واسطه‌ای را به‌عنوان قدرت‌های نیمه‌پیرامون بازی کنند.



خود دولتهای کانون از مصائب اقتصادی امپراتوری‌های هابسبورگ و والوا، درس مالی عبرت‌انگیزی گرفتند. آنها مصمم بودند که دوباره گرفتار یک هزارتوی مالی مهارناپذیر نشوند. نخست اینکه، آنها به دنبال ایجاد نوعی نظارت بر واردات بودند که قادرشان می‌ساخت تا تراز تجاری، مفهومی که در این زمان رواج یافت، را مساعد نگه‌دارند. [ ۱۶۰ ] اما دولتها جز تراز تجاری، نگران چیزهای دیگری نیز بودند. آنها نگران تولید ناخالص ملی (۴۸۲)، هرچند آن را بدین نام نمی‌خواندند، و سهم دولت در تولید ناخالص ملی و مهار آن نیز بودند. نتیجه این شد که مقارن پایان سده شانزدهم «دوم»، چنانکه کارل فردریش (۴۸۳) خاطرنشان می‌سازد، «به جای مؤسسات مالی که سابق بر این وام می‌دادند، خود دولت به منبع اعتبار بدل شد.» [ ۱۶۱ ] بدین‌سان دوره‌ای از چرخش به درون آغاز شد. روی‌هم‌رفته، دوره بعدی را شاید بتوان همچون ر. ب. ورنهام (۴۸۴)، «یکی از بی‌رحمانه‌ترین و متعصب‌ترین دوره‌ها در تاریخ اروپای مدرن» [ ۱۶۲ ] دانست اما ستیزه‌ها در آغاز بیش از آنکه میان دولتها باشد، در درونشان بود. میان دولتها فعلاً آرامشی نسبی فرمان می‌راند که زاییده خستگی بود- «یک همزیستی ستیزه‌آمیز و همچنان در آستانه انفجار.» [ ۱۶۳ ] این چرخش به درون سیاسی دولت- یعنی دولت‌سالاری، چراکه لزوماً ملت‌باوری نبود- پیوند نزدیکی با سرشت توسعه اقتصادی داشت. حائز اهمیت است که با یادآوری جمعیت نسبی بیاغازیم. فرانسه در ۱۶۰۰ به تخمین، با ۱۶ میلیون تن، بزرگ‌ترین جمعیت اروپا را داشت، هرچند شهریارهای مختلف آلمان به بیش از ۲۰ میلیون تن می‌رسیدند. اسپانیا و پرتغال (که پس از ۱۵۸۰ متحد شده بودند) حدود ۱۰ میلیون، انگلستان و ولز ۴.۵ میلیون نفر جمعیت داشتند. تراکم‌ها یکسره نظم و نسقی



متفاوت دارند. نواحی دارای دولت‌شهرهای سوداگر- صنعتی سنتی در بالای فهرست قرار داشتند: ایتالیا با ۱۱۴ تن به ازای هر مایل مربع و کشورهای زمین‌پست با ۱۰۴. فرانسه تراکم ۸۸ و انگلستان و ویلز تراکم ۷۸ داشتند. تراکم اسپانیا (و پرتغال) فقط ۴۴ بود. [ ۱۶۴ ]

معنای ارقام و تراکم‌های مطلق دوپهلوست. اعداد به‌معنای توان بیشتر در جنگ و صنعت بودند؛ به‌معنای مردمی برای فرمان‌راندن و شکم‌هایی برای سیرکردن نیز بودند. اندازه بهینه، چنانکه بحث پیشینمان نشان داد، روشن نیست. فرانک اسپونر پیرامون منافع اقتصادی جمعیت روبه‌گسترش در سده شانزدهم «دوم» تردید دارد. او از «بازده‌های نزولی» (۴۸۵) صحبت می‌کند. [ ۱۶۵ ] در آغاز، پس از کاتو- کامبرزی، «فعالیت اقتصادی اروپای باختری از یک دوره طولانی آسایش و بهبود برخوردار بود.» [ ۱۶۶ ] این یک دوره تورم نقره بود که معدنکاری آلمان را نابود ساخت، بر ارزش طلا افزود و تلنگری به اقتصاد اروپا زد. [ ۱۶۷ ] یک پیامد تورم نقره، بر پایه مشاهده توانی، این بود که «مقارن بخش دوم سده شانزدهم، کشاورزی، صنعت و تجارت خارجی تا حد زیادی وابسته به اعتبار بودند.» [ ۱۶۸ ] پیامد دوم این است که تورم نقره به‌صورت قطعی نقطه ثقل اقتصادی را از اروپای مرکزی به تجارت اقیانوس اطلس در باختر جابجا کرد. اسپونر می‌گوید عهدنامه کاتو- کامبرزی «بیش از آنکه پایان یک دوره باشد، آغاز آینده بود» و می‌افزاید: «مسیر آینده... از اقیانوس اطلس و هفت دریای جهان» (۴۸۶) می‌گذرد. [ ۱۶۹ ]

اما، از نظر اقتصادی، برجسته‌ترین رخداد این زمان، نه در اقیانوس اطلس بلکه در شمال رخ داد. آسترید فریس (۴۸۷) استدلال می‌کند که این رخداد، بیشتر «گسترش



استثنائی تجارت دریایی در هلند و انگلستان، همزمان با افزایش سریع واردات کالاهای بالتیک به‌ویژه غله به بخش‌های دیگر اروپا» بود. [ ۱۷۰ ] از نگاه او، بحران‌های شمش، اعتبار و مالیه نه رانه تغییر اقتصادی (و سیاسی)، بلکه پیامد آن هستند. [ ۱۷۱ ] او در این مورد می‌گوید فقر غله علت بلافصل فشار بر بازار پول بود. [ ۱۷۲ ] یکی از برآمدهای این امر تقویت فوق‌العاده آمستردام بود که پیشتر محور بازار غله بالتیک بوده و به‌موجب آن توانست بیش از آنتورپ و دیگر شهرهای ولایات جنوبی از پس دیون خود برآید.

این‌چنین است که از سویا به آمستردام می‌رویم. حکایت سده شانزدهم «دوم» حکایت این است که چگونه آمستردام پس از انحلال امپراتوری هابسبورگ سکان را به دست گرفت و چارچوبی از عملکرد نرم برای اقتصاد جهانی پدید آورد که انگلستان و فرانسه را قادر می‌ساخت تا به‌عنوان دولت‌هایی پرتوان پدیدار شوند و سرانجام، «اقتصادهای ملی» پرتوانی داشته باشند.

این تحولات، بیشتر پیامد این واقعیت بودند که نخستین مرحله گسترش‌خواهی اقتصاد جهانی اروپا در این دوره به پایان خود نزدیک می‌شد. در این لحظه بود که «مد بزرگ آغاز به جزر کرد، انگار که فاقد تکانه (۴۸۸) لازم برای غلبه بر موانع و پاگیرهایی بود که خود علم کرده بود.» [ ۱۷۳ ] اینک به واکنش‌های مراکز سنتی جمعیت و مالیه، یعنی کشورهای زمین پست و شمال ایتالیا برمی‌گردیم. سپس در فصل بعدی، هم به پیدایش انگلستان، نه‌تنها به‌عنوان سومین قدرت اروپا (در کنار فرانسه و اسپانیا)، بلکه به‌عنوان یکی از کشورهای باشتاب پیش‌رو در سپهر صنعتی خواهیم پرداخت و هم می‌پردازیم به اینکه چگونه فرانسه، در تغییر جهت‌گیری از

امپراتوری به دولت‌سالاری، از کسب منافع کامل جابجایی سازمانی بازداشته شد. کشورهای زمین پست در این زمان چقدر اهمیت دارند؟ لوسین فور، در مقدمه خود بر شاهکار شانو درباره تجارت اقیانوس اطلس، اظهار می‌دارد - نه، تأیید می‌کند - که تجارت به هلند و از هلند در مقایسه با تجارت اقیانوس اطلس رنگ می‌بازد:

اگر از چشم‌انداز تاریخ اقتصادی در مقیاسی وسیع و از چشم‌انداز تاریخ جهانی و فرهنگی در مقیاسی وسیع‌تر بنگریم، وجه اشتراک میان این تجارت ساحلی کالاهای عمده سودمند اما نه گران‌بها، که از شمال به جنوب و از جنوب به شمال در حرکت است... این تجارت ساحلی مواد خوراکی، دادوستد پایاپای، خریدهای نسبتاً کوچک مقیاس و ترابری کوتاه‌بردی که پدید آورد، با توجه صرف به تجارت از آمریکا به اروپا، نقش فلزات گران‌بها در مقادیری که تا آن زمان ناشناخته بود، نقشی که قرار بود هم اقتصاد و هم پیکره سیاسی، یعنی «سیاست‌های بزرگ» قدرت‌های اروپایی را احیا کرده و بدین‌سان به زیرورشدگی‌های اجتماعی با دامنه‌ای محاسبه‌ناپذیر شتاب بخشد: پرمایه‌ساختن بورژوازی سوداگر و مالی، چون فوگرها و بسیاری دیگر، در حال صعود به مرتبه‌ای شاهانه؛ زوال پیش‌رونده والاتبارانی که پایگاه اجتماعی و درخشش خود را تنها با بهره‌کشی انگل‌وار از منافع حفظ می‌کنند که توسط موجدان ثروت به دست آمده است؛ برتری درازمدت هابسبورگ‌ها در اروپا، این خداوندان طلا و نقره برون‌مرزی؛ در کنار بسیاری چیزهای دیگر، اهمیت این تجارت محلی (traffic casanier)، این تجارت مواد خوراکی باثبات و کرجی‌های آن، که شکم‌های فربه خود را آرام‌آرام زیر آسمان‌های مه‌آلود بر دریا می‌کشیدند، در چه بود؟ [ ۱۷۴ ]



به‌راستی چه بود؟ حتی اگر واقعیت‌های فور یکسره درست باشند- و دلایلی در دست هست که اعتقاد داشته باشیم او به‌راستی تجارت شمال را دست‌کم گرفته است [ ۱۷۵]- بر ماست که پیش از پذیرش پیچ‌وتاب ترس‌آور نثر فور درنگ کنیم. چراکه این تجارت محلی مواد خوراکی، برای صنایع جدید، مواد خام و برای شهرنشینان، خوراک حمل می‌کرد. [ ۱۷۶ ] چنان‌که دیدیم، این تجارت موجب استقرار تقسیم‌کار جدید اروپا شده و آن را مدون ساخت. از همهٔ اینها گذشته، فلزات گران‌بها لابد برای خرید کالاهای واقعی به‌کار رفته‌اند، و چنان‌که دیدیم، فلزات گران‌بها شاید جز ثبت‌شدن در دفاتر حساب اسپانیا سود دیگری به آن نرسانده باشند.

مسئله فقط مرکزیت اقتصادی تجارتی که حول کشورهای زمین پست می‌گشت نبود. مسئله تخصیص‌شدن در مهارت‌های جدید موردنیاز ادارهٔ کانون مالی و بازرگانی اقتصاد جهانی نیز بود. برتری در چنین مهارت‌هایی بود که هلندی‌ها را در گذار از سدهٔ شانزدهم «نخست» به «دوم» قادر به قاپ‌زدن مهارت تجارت ادویه از پرتغالی‌ها ساخت. [ ۱۷۷ ]

اهمیت کشورهای زمین‌پست برای تجارت درون‌اروپایی، هرآینه چیز جدیدی نیست. س. ت. بیندوف(۴۸۹) به یادمان می‌آورد که «از سدهٔ یازدهم تا هفدهم، هلند... یکی از گره‌گاه‌های تجارت اروپا بود....» [ ۱۷۸ ] به نقش کلیدی آنتورپ در سدهٔ شانزدهم «نخست» اشاره کردیم. [ ۱۷۹ ] آنتورپ در سال ۱۵۵۹ سقوط کرد [ ۱۸۰ ] و نکتهٔ شایان توجه این است که جانشین آن به‌هیچ‌روی مشخص نبود. چنان‌که می‌دانیم، آمستردام قدم به این شکاف نهاد، اما لارنس استون(۴۹۰) استدلال می‌کند که یک



شیوه خوانش این واقعیت این است که آن را همان اندازه شکست انگلستان بدانیم که موفقیت هلند، شکستی که فرادستی انگلستان در نظام جهانی را «به تعویق انداخت». [ ۱۸۱ ]

پس موفقیت آمستردام از نظر سیاسی و نیز اقتصادی حائز اهمیت بود. اما چارچوب سیاسی‌ای که این موفقیت را امکان‌پذیر ساخت چه بود؟ واپسین پنج دهه سده شانزدهم نه تنها نشان ظهور آمستردام، بلکه به اصطلاح انقلاب هلند را نیز بر خود دارد، انقلابی که مرزهایش در زمان و مکان، به همان اندازه بی‌سامان (یا بهتر است بگوییم مورد مناقشه) است که درونه اجتماعی آن.

از این آغاز کنیم که آیا این یک انقلاب بود؟ و اگر انقلاب بود، آیا انقلابی ملی بود یا انقلابی بورژوایی؟ و آیا اصلاً تفاوتی میان این دو مفهوم وجود دارد؟ نمی‌خواهم اکنون آغاز به بحثی طولانی پیرامون مفهوم انقلاب کنم. هنوز در منطق این اثر آماده پرداختن به این پرسمان نیستیم. باید صرفاً به تأکید بر این نکته بسنده کنم که از نگاه من، این پرسمان در مورد «انقلاب» هلند از دیگر «انقلاب‌های» بزرگ دوران مدرن مبهم‌تر (و بی‌گمان، روشن‌تر) نیست.

نوشتارگان تاریخی، نشان‌دهنده انشعاب بسیار بزرگی در تفسیر این انقلاب است. برخی انقلاب را اساساً سرگذشت ملت «هلند» در نظر می‌گیرند- یعنی هلندی‌های شمال، کالونیست‌هایی که بر سر آزادی و استقلال از دربار اسپانیا کشاکش داشتند و دومی موردحمایت و تشویق کاتولیک‌های «بلژیکی» (هلندی‌های جنوب) بود. دیگران آن را اساساً شورش همه ملت هلند (بورگوندی‌ها<sup>(۴۹۱))</sup> در نظر می‌گیرند که موردحمایت اشخاصی از همه گروه‌های مذهبی بوده و تنها در آزادسازی نیمی از ملت

به موفقیت دست یافت. ج. و. اسمیت (۱۷۹۲) پیمایش تاریخ‌نگاری خود را با این نظر  
بس معقول به پایان می‌رساند:

این مسائل را اما تنها در صورتی می‌توان حل کرد که دست از تلقی این شورش  
به‌مثابه یک اتحاد کشیده و متوجه باشیم که چندین شورش وجود داشتند که  
نشانگر منافع و آرمان‌های گروه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و ایدئولوژیکی بودند:  
شورش‌هایی که گاه در کنار هم حرکت می‌کردند، گاه با یکدیگر در ستیز بودند و در  
مواقع دیگر، به‌صورت جنبشی واحد ائتلاف می‌کردند. [ ۱۸۲ ]

از چشم‌انداز نظام جهانی در حال شکل‌گیری، بر ماست که بپرسیم چرا هلند و تنها در  
هلند بود که انقلاب ملی- اجتماعی پیچیده‌ای در سده شانزدهم «دوم»، در دورانی از  
آرامش و نظم اجتماعی نسبی در جاهای دیگر (به‌استثنای، مهم‌تر از همه فرانسه)، رخ  
داد و چگونه بود که شورش تا حد زیادی به هدف خود رسید. [ ۱۸۳ ]

در دوران شارل پنجم، سیاست داخلی هلند تفاوت قابل‌توجهی با سیاست بخش‌های  
دیگر اروپا نداشت. والاتباران در رابطه‌ای ضدونقیض با شهریار خود قرار داشته، از  
قدرت سیاسی و اقتصادی روبه‌رشد او هراسان بوده، او را حافظ منافع خود در برابر  
هم بورژوازی و هم شورش عوام می‌دانستند، از خدمت به شهریار برای نجات مالی  
«پسران کهتر» یا همگان درمانده خود بهره می‌جستند و درنهایت، پشتیبان شهریار  
بودند. [ ۱۸۴ ] سپس ناگهان به وضعیتی برمی‌خوریم که در آن «بورژوازی ثروتمند  
سرخورده شهرک‌های پررونق، به صنعتگران بیچاره افت طبقاتی‌کرده و والاتباران



کامیاب یا روبه‌زوال پیوسته و آشوب‌های محلی در انقلابی عمومی به هم

می‌پیوندند.» [ ۱۸۵ ] چگونه چنین چیزی ممکن شد؟

فکر می‌کنم کلید آغاز انقلاب نه در ناخشنودی صنعتگران و کارگران شهری و نه در بورژوازی، که بی‌گمان ذینفعان بزرگ انقلاب بودند، بلکه در این واقعیت است که بخش‌های بزرگی از والاتباران «هلند» ناگهان ترسیدند که مبادا شهریار، دیگر کارگزار آنها نباشد، که سیاست‌هایش در کوتاه و میان‌مدت، منافعشان را به طرز اثرگذاری تهدید کند و واداشتن او به تغییر سیاست خود در توان سیاسی آنها نباشد، چراکه پهنه سیاسی او (امپراتوری اسپانیا) بسیار بزرگ‌تر از پهنه‌ای بود که اگر استقرار داشت می‌توانستند مهارش کنند. [ ۱۸۶ ] کوتاه اینکه، واکنش آنها مخالفتی «ملت‌باورانه» بود. [ ۱۸۷ ]

بگذارید پاره‌ای از شواهد را بررسی کنیم. والاتباران آنجا، هم‌چون جاهای دیگر بدهی فزاینده‌ای به‌بار آورده بودند. افزون بر این، امپراتور پی‌درپی از منابع درآمد جاری آنان می‌کاست. [ ۱۸۸ ] هنگامی که فیلیپ دوم به قدرت رسید، با مقاومتی ناگهانی در برابر افزایش وجوه خود روبرو شد. [ ۱۸۹ ] واپسین سال‌های شارل پنجم سال‌های فرساینده‌ای بود- مطالبات مالی سنگین امپراتور، در کنار کاهش درآمد واقعی والاتباران ناشی از تورم قیمت‌ها، ورشکستگی‌ها و مشکلات اقتصادی ناشی از عهدنامه صلح کاتو- کامبرژی وضعیت را ناگهان بدتر کرد. [ ۱۹۰ ]

سپس در کنار گله‌های اقتصادی، فیلیپ دوم جواز رم را در سال ۱۵۵۹ برای ایجاد اسقف‌نشین‌های (۴۹۳) جدید به دست آورد. منظور از این اقدام، عقلانی‌سازی مرزهای سیاسی و زبانی و افزایش شمار اسقف‌نشین‌ها بود و مستلزم این بود که اسقف‌ها



به لحاظ فنی ماهر باشند (یعنی یزدان شناس باشند و نه پسر اربابان بزرگ). افزون بر این، این نقشه نیازمند آن بود که وجوه وقفی اسقف نشین های جدید از درآمد صومعه های کهن و از نظر مالی تا آن زمان مستقل خاصی برگرفته شود و اسقف های جدید در مجالس سیاسی مختلف جایگزین صومعه داران شوند. بی گمان، چنانکه پیتر خیل (۴۹۴) به ایجاز می گوید، این امر فیلیپ را یک دولت ساز «سخت کوش» نشان داد. [ ۱۹۱ ] در عین حال، «شگفت آور نیست که طوفانی از مخالفت نسبت به نقشه ای برخاست که این چنین موجب تقویت اقتدار شاه می شد، آن هم در زمانی که به طرح هایش از همه سو با بدگمانی می نگریستند.» [ ۱۹۲ ]

از آن سو، والاتباران به دنبال دگرگون ساختن شورای دولت به «یک پیکره اجرایی منحصرأ مهزاده» بودند. [ ۱۹۳ ] فیلیپ از این کار سر باز زد اما با فرمان عقب نشینی گروهان های اسپانیا و واگذاری حکومت خود در هلند با نیروهایی برای حفظ نظم، که تنها توسط والاتباران محلی و مراکز شهری تأمین می شدند، مصالحه کرد. اگر به این تصویر، گله مندی طبقات پایین و بورژوازی متوسط از کساد دهه ۱۵۶۰ [ ۱۹۴ ] و ضعف عمومی کلیسای زیر حمله چهل ساله افزوده شود، شورش امکان پذیر بود:

خیل مردم به لحاظ مذهبی بی تفاوت، به زندان ها، آن نمادهای منفور ستم هجوم آورده و پروتستان ها را آزاد ساختند. رواداری (۴۹۵) به شعار عمومی بدل شده و در پیوند با مطالبه مجلس آزاد طبقات (۴۹۶)، بدل به هسته برنامه سیاسی اپوزیسیون شد. مدتی این شعارها به عنوان باورهای تعمیم یافته تمام عیار گستره ای ملی یا بین ولایتی عمل کردند؛ آنها اصولی ساده، و مهم تر اینکه، از نظر اجتماعی خنثی بودند.

نبایست فراموش کنیم که این کمی پس از صلح کاتو- کامبرزی رخ داد و این صلح به نشست‌های شورای ترنت(۴۹۷) اجازه ازسرگیری داده و بدین‌سان فرصتی برای جنبش ضد دین‌پیرایی پدید آمد تا نهادینه شود. [ ۱۹۶ ] ازاین‌رو، آیین کاتولیک و دربار اسپانیا بیش‌ازپیش باهم یکی انگاشته شدند.



«انقلاب» از مراحل چندی عبور کرد: نخستین قیام (هم در شمال و هم در جنوب) و سرکوب آن (۱۵۶۶-۱۵۷۲)؛ قیام دوم («پروتستان»تر) تنها هولاند و زیلاند در شمال (۱۵۷۲-۱۵۷۶) که به صلح گنت(۴۹۸) انجامید؛ قیام بنیادستیز در فلاندر در جنوب (۱۵۷۷-۱۵۷۹)؛ دوپاره‌شدن کشور از سال ۱۵۷۶ به‌بعد (ولایات متحده در شمال، رژیم وفادار در جنوب)؛ کوشش برای اتحاد دوباره در سال ۱۵۹۸؛ فرجام یک متارکه جنگ دیرپا در سال ۱۶۰۹.

طی این دوره، نکته شایان توجه این است که ستیزه-بی‌سامان و چندسویه در آغاز-شکل فزاینده روشن کشاکش شمال پروتستان یا بهتر است بگوییم «پروتستان‌شده» بر سر استقلال ملی شمال در کنار رژیم هماهنگ با نیازهای بورژوازی تجاری‌ای را به خود گرفت که توان آن در مقیاسی جهان‌گستر در طول کشاکش و سپس در سده هفدهم رشد کرد. به محض آغاز انقلاب، احتمالاً اسپانیا، با توجه به «شکست امپراتوری»، کار بسیار کمی می‌توانست انجام دهد؛ [ ۱۹۷ ] بخصوص چنانکه خواهیم دید، با توجه به موازنه قدرت جدید اروپا. درواقع، قیدوبندهای اسپانیا با این واقعیت آشکار می‌شود که تقریباً هر نقطه عطف سیاسی عمده‌ای در رابطه اسپانیا-هلند از سال ۱۵۵۷ تا سال ۱۶۴۸، بی‌درنگ پس از یک بحران مالی در اسپانیا رخ می‌داد.

[ ۱۹۸ ]

هرچند انقلاب هلند جنبشی «ملت‌باورانه» بود، از آغاز شامل مؤلفه‌ای مذهبی نیز می‌شد. درحالی‌که والاتباران در آغاز به دنبال به‌انحصاردراوردن شکل و سرشت ستیزه با شاه بودند، اجتماع کالوینیست نقش همواره منفعلانه آنها را با جنون مشهور به شکستن تمثال‌ها(۴۹۹) که کل کشور را از شمال تا جنوب درنوشت درهم کوبید. پیتر



خیل مقامات را «از ترس فلج شده» و خود رهبران کالونیست را «غافلگیر و نومید» توصیف می‌کند. [ ۱۹۹ ] مذهب بود که تبصرهٔ تبوتاب ایدئولوژیکی را به انقلاب افزوده و ی. شافر(۵۰۰) را به مقایسهٔ شکستن تمثال‌ها با تسخیر باستیل و آشوب‌های خیابانی پتروگراد در مارس ۱۹۱۷ قادر ساخت. [ ۲۰۰ ]

هرچند این مرحله زود گذشت، توان کالونیست‌ها به‌عنوان حزبی انقلابی، به‌عنوان ژاکوبن‌های سدهٔ شانزدهم در مماثلۀ ه. گ. کونیگسبرگر، [ ۲۰۱ ] بدان معنا بود که آنها، زمانی که دیگران به حاشیه رفتند، توان پافشاری بر استفاده از سیاست «ارباب جمعیت» [ ۲۰۲ ] را دارند و قادر به «بسیج خیل مردم در لحظات راهبردی» هستند. [ ۲۰۳ ] هنگامی که در صلح گنت مقامات کوشیدند ستیزه را از راه جداسازی مذهبی حل کنند، صرفاً حزب خواهان کلیسای نوسامان(۵۰۱) را در هولاند و زیلاند مستحکم ساخته و یکی‌انگاری مرام سیاسی و مذهبی را تقویت کردند، [ ۲۰۴ ] امری که سرانجام به «پروتستان‌شدن» نواحی تحت نظارت پروتستان انجامید. تقسیم کشور در سال ۱۵۷۹ به تحکیم هر دو طرف و بدین‌سان به قطبی‌شدن مذهبی دیرپا انجامید. [ ۲۰۵ ] خطوط واقعی تقسیم‌بندی اداری، نتیجهٔ عوامل جغرافیایی- نظامی بود. هلند جنوبی کشوری بی‌پناه بود که سواره‌نظام اسپانیا توانست بر آن چیره شود. بخش شمالی با آبراهه‌ها و موانع دیگری بر سر راه حرکت سواره‌نظام پوشیده بود. کوتاه اینکه، کشور آلمانی چریک‌ها بود. [ ۲۰۶ ] در گذر زمان، آنها که در شمال بودند پروتستان شدند، آنها که در جنوب بودند کاتولیک شدند.

ازاین‌رو، قضیه این نیست که، چنانکه بسیاری پیش‌ازاین استدلال کرده‌اند، آیین پروتستان فوق‌العاده با تغییر اجتماعی- خواه ملت‌باوری، خواه سرمایه‌داری- همخوانی

دارد، درعوض، چنانکه از سر لوئیس نامیر(۵۰۲) نقل شده، قضیه این است که «مذهب واژه‌ای سده‌شانزدهمی برای ملت‌باوری است.» [ ۲۰۷ ] آیین پروتستان به‌کار وحدت هلند شمالی آمد. در فصل پیش اشاره کردیم که چگونه و چرا آیین کاتولیک با ذهنیت ملت‌باورانه لهستان پیوند خورد. و آیین کاتولیک همین کار را برای ایرلند نیز انجام داد. [ ۲۰۸ ] هر جا که یک مذهب، سفت‌وسخت با مرام ملی در پیوند نبود نتوانست بقا یابد، همچون کالوینیسم در فرانسه. [ ۲۰۹ ]

آنچه رخ می‌داد این بود که در گرداب منافع ستیزنده، ساختارهای سازمانی جدید تنها می‌توانستند با اتحادهایی عجیب و ناپایدار برپا شوند. انسان‌ها به دنبال برقراری این اتحادها بودند. ه. گ. کونیگسبرگر درست همین نکته را ثبت می‌کند:

مذهب نیروی الزام‌آوری بود که منافع متفاوت طبقات متفاوت را متحد کرده و برای آنها یک سازمان و دستگاه تبلیغاتی قادر به ایجاد نخستین احزاب به‌راستی ملی و بین‌المللی در تاریخ اروپا فراهم آورد؛ چراکه این احزاب هرگز چیزی بیش از اقلیتی از طبقات سازنده خود را در خود جای ندادند. افزون بر این، از راه مذهب بود که آنها توانستند از پایین‌ترین طبقات و خیل مردم بخواهند خشم خود از بینوایی و نومیدی از بیکاری خود را به شکل کشتارهای وحشیانه و غارت افراط‌گرایانه بیرون ریزند. ناخشنودی اجتماعی و اقتصادی، زمین بارخیزی برای بهره‌گیری از هر سو بود و زورسالاری دموکراتیک خلقی، هم در گنت کالوینیست و هم در پاریس کاتولیک ظاهر شد. [ ۲۱۰ ]



پس، اینکه مذهب به عنوان پای‌بستی ملی عمل می‌کند، چیز کمی پیرامون درونه اجتماعی ساختارهای دولتی حاصله را بر ما آشکار می‌سازد. ج. و. اسمیت استدلال می‌کند که انقلاب هلند اساساً به‌رغم ابهامات، انقلابی بورژوایی بود که بورژوازی را به قدرت رساند و جداسازی هلند و مرزهای دولتی برآیند آن، سنجۀ میزان توان آن در برابر دشمنانش است. [ ۲۱۱ ]

بی‌گمان، والاتباران در جاها و زمان‌های مختلفی، به‌ویژه در آغاز، مشارکت داشتند اما آنها به دلیل پیامدهای تکرارشونده بنیادستیزی اجتماعی، از مرام ملت‌باورانه به وحشت افتادند. [ ۲۱۲ ] اما هرچند جنبش‌های اجتماعی بنیادستیز، چنانکه کنترل زودگذر گنت توسط یان فن ای‌مبیزه (۵۰۳) از ۱۵۷۷-۱۵۷۹ نشان داد، پایه‌ای بسنده در لومپن پرولتاریای شهرک‌ها که زاییده گسترش اقتصادی در کنار کساد بودن داشتند، به‌سرعت به حاشیه رفته و خود را با غفلت از درون‌مایه ملی و روی‌گرداندن از بورژوازی و سپس به شکل متناقضی، روی‌آوردن به اتحاد با نیروهای شاه نابود کردند. [ ۲۱۴ ]

بدین‌سان، آهسته‌آهسته، هم‌پیمانی (۵۰۴) حکومت‌های شهری پدید آمد که نه‌تنها زود هرگونه تزئین «دموکراتیک» را به دور ریختند، بلکه از هزینه‌های اقتصادی‌ای که مشارکتشان در نظام قدیم اسپانیا بر آنها تحمیل کرده بود نیز آزاد بودند. [ ۲۱۵ ] سوداگران برای خود، هم‌پیمانی سستی را بدون دستگاه اداری بیشتر دولت‌های دیگر پدید آوردند. بسیاری این را یک ضعف دانسته‌اند، اما اسمیت هنگامی‌که به یادمان می‌آورد که دستگاه دولتی جمهوری هلند «کسب میزان بالاتری از یکپارچگی اقتصادی را نسبت به پادشاهی‌های اروپا اجازه می‌داد، نشان می‌دهد که نکته اصلی را بهتر



فهمیده است. بورژوازی هولاند درست میزانی از اصلاحات را به عمل آورد که برای پیشبرد گسترش اقتصادی نیاز داشت و درعین حال، از عوارض تمرکز بیش از حد، آزاد بود.» [ ۲۱۶ ] بدین سان، انقلاب هلند شاید هرگز بدون گریز بسیاری از والاتباران از نظم مستقر آغاز نمی شد. شاید هرگز بدون جریان های بنیادستیز از پایین رمقی تازه به دست نمی آورد. اما در پایان، این بورژوازی بود که استوار در برابر موانع ایستاد و ذینفع نظم اجتماعی جدید شد.

با این همه، چرا هلند و نه جای دیگر؟ گفتیم که سده شانزدهم «دوم» دوران چرخش به درون، رد آرمان امپراتورانه به نفع ایجاد دولت پرتوان بود. درعین حال، در بخشی از این دوره، عرصه ای وجود داشت که همه قدرت های بزرگ در آن دخیل بودند، عرصه گرفتاری عمومی. این عرصه هلند بود. یک شیوه تفسیر انقلاب هلند این است که آن را کوشش گروه های مسلط محلی برای کسب همان طرد بیگانگان از دخالت سیاسی، همان دردست داشتن زمام امور خود بدانیم که اسپانیا، فرانسه و انگلستان دست کم در تقلا ی برخورداری از آن بودند.

راه دیگر تفسیر این است که بگوییم چون پس از ۱۵۵۹ قدرت اسپانیا، فرانسه و انگلستان به موازنه درآمد، هلندی ها فضای اجتماعی برای ادعای هویت خود و به دور افکندن یوغ اسپانیا را در اختیار داشتند. این به ویژه پس از شکست آرمادای اسپانیا در سال ۱۵۸۸ راست بود. [ ۲۱۷ ] قضیه این نبود که این کشورها خواهان استقلال هلند بودند. اسپانیا مایل به ازدست دادن بخشی از قلمرو خود نبود. فرانسه هر چند خواهان تضعیف اسپانیا بود، به خاطر پیامدهای آن برای کشاکش مذهبی داخلی در فرانسه دودل بود. انگلستان خواهان از میدان بدر کردن اسپانیا بود اما نه

اینکه اجازه دهد فرانسه وارد شود و بر این پایه، خودفرمانی هلند را زیر فرمانفرمایی اسمی اسپانیا خوش‌تر می‌داشت. [ ۲۱۸ ] نکته اما، این است که این ستیزه درون نظام جهانی، این تضعیف سلطه جهانی اسپانیا، جولان بورژوازی ولایات متحده را برای پیشینه‌سازی منافع خود امکان‌پذیر ساخت. مقارن ۱۵۹۶، آنها توانستند به‌صورت برابر با فرانسه و انگلستان وارد پیمانی شوند، حال آنکه کوتاه‌زمانی پیش‌ازاین، خود را فرمانگزار این‌وآن نشان می‌دادند. به گفته خیل: «یک بار دیگر، حسادت متقابل فرانسه و انگلستان، در کشورهای زمین‌پست، یک منفعت از آب درآمد.» [ ۲۱۹ ]

اهمیت انقلاب هلند در این نیست که الگویی از آزادسازی ملی را مطرح ساخت. برخلاف نظر تاریخ‌نگاری لیبرال رمانتیک سده نوزدهم، نمونه هلند زاینده جریان‌ات ایدئولوژیکی از کار درنیامد. اهمیت آن در تأثیر اقتصادی بر اقتصاد جهانی اروپا نهفته است. انقلاب هلند نیرویی را آزاد ساخت که می‌توانست نظام جهانی به‌مثابه نظام را در سال‌های دشوار سازگارشدن آن نگاه دارد تا اینکه انگلیسی‌ها (و فرانسوی‌ها) آماده برداشتن گام‌های لازم برای تحکیم قطعی آن باشند.

بگذارید مروری بر پیشینه اقتصادی آمستردام و شهرک‌های دیگر هلند شمالی داشته باشیم. هلندی‌ها نقش فزاینده‌ای در تجارت بالتیک بازی می‌کرده‌اند. [ ۲۲۰ ] آنها در اواخر سده‌های میانه جای پای به دست آورده و مقارن اوایل سده شانزدهم در حال جانشین‌شدن با شهرهای هانز بودند. کل تجارت بالتیک آنها، که در سده شانزدهم بر منحنی بالارونده‌ای قرار داشت، در حدود ۱۵۶۰ به نقطه‌ای رسید که حدود ۷۰٪ از تجارت را در دست داشتند. هرچند دوره انقلابی تا حدی در سطح تجارت بالتیک وقفه افکند، هلندی‌ها افت موقتی خود را مقارن ۱۶۳۰ جبران کردند. [ ۲۲۱ ] تأثیر انقلاب تنها این نبود که افول اقتصادی فلاندر را حتمی ساخت، بلکه به‌خاطر مهاجرت بسیاری از بورژواهای فلاندی به شمال، شمال را از نظر کارکنان نیز تقویت کرد. «اینکه هولاند و زیلاند رونق یافتند، تا حدی بدین دلیل بود که از بهترین قوای حیاتی فلاندر و باربانت تغذیه می‌شدند.» [ ۲۲۲ ] افزون بر این، اصل رواداری مذهبی که در سال ۱۵۷۹ توسط ولایات متحده اعلام شد، از سال ۱۵۹۷ به ورود یهودیان سفاردی انجامید. «با آوردن ثروتمندان یهودی و زیرکی کاسب‌کارانه آنها برای تکمیل رونق دولت‌های بازرگان شمال، چنین مهاجرتی، بنا به تعریف، به یک پدیده اروپایی بدل شد.» [ ۲۲۳ ]

همین‌که کشاکش سیاسی درون هلند رو به تثبیت به نظر آمد، هلندی‌ها، از صرفاً مرکز تجارت بالتیک‌بودن به سوی مرکز تجارت جهانی‌بودن هجوم آوردند. [ ۲۲۴ ] افزون بر این، تجارت جدید اهمیت تجارت بالتیک را، که خود هلندی‌ها آن را «تجارت مادر» می‌خواندند، افزایش داد نه کاهش. از همه اینها گذشته، اروپای خاوری غله موردنیاز برای تغذیه شهرهای هلند و تدارکات دریایی ضروری برای منافع ماهیگیری و



کشتی‌سازی هلند را تأمین می‌کرد. [ ۲۲۵ ] کشتی‌سازی، به‌نوبه‌خود، کلید موفقیت هلند در جاهای دیگر بود. [ ۲۲۶ ]

این بار دیگر خاصیت انباشت‌شونده مزیت اقتصادی را نشان می‌دهد. چون هلندی‌ها در تجارت بالتیک برتری داشتند، به بازار اصلی الوار بدل شدند. چون بازار اصلی الوار بودند، از هزینه‌های کشتی‌سازی کاسته و از نظر فناوری نوآور بودند. و بدین‌سان به‌نوبه‌خود، توان رقابت بیشتری در تجارت بالتیک داشتند. به دلیل این برتری، می‌توانستند گسترش بیشتر اقتصادی را تأمین مالی کنند. [ ۲۲۷ ] بر این پایه، آمستردام به مرکز سه‌گانه اقتصاد اروپا بدل شد: بازار کالا، مرکز کشتیرانی و بازار سرمایه، و «گفتن اینکه کدام جنبه بزرگی آن اساسی‌تر از همه است یا جداکردن یکی از آنها از وابستگی به دو جنبه دیگر دشوار شد». [ ۲۲۸ ] این فرایند مزیت انباشت‌شونده، بیش از همه در مرحله گسترش‌خواهی توسعه اقتصادی عمل می‌کرد، یعنی پیش از آنکه ناحیه پیش‌تاز(۵۰۵) دچار زیان‌های تجهیزات کهنه و هزینه‌های نسبتاً ثابت بالای نیروی کار شود.

دلیل دیگری برای توانایی هلندی‌ها در کامیابی وجود داشت. برودل این پرسش را مطرح می‌سازد که چرا پس از سال ۱۵۸۸، انگلیسی‌ها در صدد سلطه بر دریاها برنیامدند، هرچند سرانجام دست به چنین کاری زدند. وی پاسخ را در پیوندهای اقتصادی هلند با اسپانیا می‌یابد که به‌رغم آشفتگی سیاسی، نسبتاً گسیخته نشده بودند. [ ۲۲۹ ] آیا انگلستان نمی‌توانسته است همین پیوند را با گنج آمریکای اسپانیا پدید آورد؟ نه هنوز، زیرا انگلستان همچنان بیش از اینها برای اسپانیا تهدید محسوب می‌شد که این نوع رابطه را روا دارد. [ ۲۳۰ ] و اسپانیا همچنان به حد کافی

پرتوان بود که در برابر انگلستان بایستد. امپراتوری شاید شکست خورده بود، اما مهار اقتصاد جهانی اروپا هنوز منوط به دسترسی به ثروت مستعمراتی اسپانیا بود. هولاند هرچند در برابر اسپانیا شورید اما هنوز بخشی از آن بود. و به‌هرروی، هولاند، برخلاف فرانسه و انگلستان، تهدید سیاسی بشمار نمی‌رفت.

بدین‌سان هولاند از اینکه کشوری کوچک و «از نظر مالی استوار» بود، سود می‌برد. [ ۲۳۱ ] هولاند به سوداگرانی که از پهنه‌اش بهره می‌بردند، بیشترین مزایا را عرضه می‌داشت. مسیر آن به ثروت، مسیر سوداپیشگی نوپای دیگر دولت‌ها [ ۲۳۲ ]- مسیری ضروری برای مزیت درازمدت اما نه برای بیشینه‌سازی سود کوتاه‌مدت توسط طبقات بازرگان و مالی- نبود. مسیر آن مسیر تجارت آزاد بود. [ ۲۳۳ ] یا بهتر است بگوییم، در سده شانزدهم «دوم» که بر دریاها استیلا یافت، مسیرش این بود. آمستردام در زمانی که هنوز بر سر جایگاهی درخورشید(۵۰۶) بازرگانی در کشاکش بود، سیاست حمایتگری را در پیش گرفته بوده است.

از چشم‌انداز اقتصاد جهانی اروپا به‌مثابه کل، با توجه به اینکه دوران گسترش آن رو به پایان بود، تجارت جهانی هلند، به‌نوعی جریان حیاتی گران‌بها بدل شد که دستگاه را دایر نگاه می‌داشت، درحالی‌که کشورهای مختلف بر تجدید سازمان دستگاه سیاسی و اقتصادی داخلی خود متمرکز بودند. اما برعکس، موفقیت خط‌مشی هلند بسته به این واقعیت بود که نه انگلستان و نه فرانسه، هنوز گرایش‌های سوداپیشگی خود را تا بدان نقطه نرسانده بودند که به‌راستی در بازار سوداگران هلند، که بر پایه فرض‌های تجارت آزاد عمل می‌کرد، سهمیم شوند. [ ۲۳۵ ] این شاید بدین خاطر بود که هلندی‌ها هنوز به دلیل نظارت نسبی‌شان بر بازار پول از طریق پیوندهای



مداوم خود با اسپانیا بسیار پرتوان بودند. [ ۲۳۶ ]

به فرض اینکه آمستردام جای سویا را گرفت و شمال هلند در سده شانزدهم «دوم» به مرکز بازرگانی و مالی اقتصاد جهانی اروپا بدل شد، آنچه بر سر دولت‌شهرهای شمال ایتالیا آمد را چگونه می‌توانیم توصیف کنیم؟ به‌ویژه ونیز و جنوا، که درست در همین زمان درصدد گسترش و نه کاهش نقش‌های بازرگانی و مالی خود بودند. آنچه می‌توانیم بگوییم این است که این گسترش زودگذر، روندی از افول را زیر نقابی از درخشندگی پنهان کرده بود، به‌گونه‌ای که مقارن پایان سده شانزدهم «دوم»، این مناطق به نیمه‌پیرامون اقتصاد جهانی اروپا افکنده شدند.

موج خروشان حقیقتاً روبه‌جلوی آمستردام تا ۱۵۹۰ رخ نداد. بین بحران ۱۵۵۷ و ۱۵۹۰، انقلاب هلند پیش آمد. نقش هلند در بازرگانی جهانی، طی این دوره، ناگزیر در کمترین حد خود بود. در نتیجه جنوا برخی از کارویژه‌هایی که پیشتر توسط آنتورپ و در بانکداری توسط فوگرها اجرا می‌شد را قاپ زد. [ ۲۳۷ ] جالب آنکه، انگلستان که بیش از همه از سقوط آنتورپ زیان دیده بود، بدین خاطر که سقوط آن انگلستان را به محرومیت از دسترسی به شمش آمریکا تهدید می‌کرد، [ ۲۳۸ ] مشغول تصرف نظامی شتاب‌زده کوتاه‌مدت این گنج شده و اسپانیاردها را به سوی حمل شمش از راه جنوا سوق داد. [ ۲۳۹ ] توان جنوا بدین‌سان تا حدی از آشفتگی هلند، تا حدی از وقف کامل خود به تقدم ملاحظات اقتصادی [ ۲۴۰ ] و تا حدی از پیوندهای نزدیک مداوم جنوایی‌ها با پادشاهی و نظام بازرگانی اسپانیا [ ۲۴۱ ] نشئت می‌گرفت، پیوندهایی که خاستگاهشان را پیشتر بیان کردیم.

اما، راجع به ونیز باید گفت، با آنکه سده شانزدهم «نخست»، دوران زوال تجارت



مدیترانه بود (ضربه تسخیر قسطنطنیه و مصر توسط ترکان و مسیرهای جدید دریایی پرتغال به شرق)، سده شانزدهم «دوم»، احیای بزرگ تجارت آن را به‌ویژه در مدیترانه خاوری به خود دید. [ ۲۴۲ ] این احیا پیشتر در حدود ۱۵۴۰ آغاز شد و تا حدی به سبب ناتوانی پرتغال در مهار تجارت اقیانوس هند، [ ۲۴۳ ] تا حدی به سبب مزایای رقابتی ونیز بر پرتغال [ ۲۴۴ ] و تا حدی به سبب ضعف پرتغال در اروپا [ ۲۴۵ ] و نیز بحران اسپانیا در هلند بود. [ ۲۴۶ ]

اما احیای شمال ایتالیا نمی‌توانست به درازا کشد. نه پایه کشاورزی و نه پایه صنعتی آن، برخلاف شمال هلند و صدا البته انگلستان، استوار نبودند و مقارن سده هفدهم ما از افول ایتالیا سخن خواهیم راند.

ضعف پایه کشاورزی، با توجه به رشد جمعیت در سده شانزدهم، که به‌ویژه در دوره ۱۵۸۰-۱۶۲۰ تشدید شد، از چند جهت بود. [ ۲۴۷ ] پیشتر به مشکلات نسبی شرایط خاک اشاره کردیم. درست است که طی سده شانزدهم «نخست» با کاهش سود تجارت، سرمایه‌گذاری متوجه کشاورزی، به‌ویژه گندم شد؛ [ ۲۴۸ ] این به‌ویژه در مورد رسته‌های رهبانی صادق است که اجازه مشارکت در بازرگانی شهری را نداشتند. این روند، به‌ویژه در زمینلاد اطراف ونیز [ ۲۴۹ ] در میان سال‌های ۱۵۷۰ و ۱۶۳۰، با واکنش نشان‌دادن سرمایه‌گذاران به بالارفتن قیمت‌های کشاورزی و کاهش سودهای صنعتی تشدید شد.

با این‌همه، به‌رغم افزایش تولید، قحطی وجود داشت. بخشی از تبیین در عاملی نهفته است که از نظر نظام اجتماعی، تصادفی و بیرونی است: افزایش ناگهانی بارش و سرما در واپسین دهه‌های سده شانزدهم، که به افزایش باتلاق و ازاین‌رو مالاریا

انجامید. [ ۲۵۰ ] دومی فوق‌العاده جدی بود زیرا ایتالیا، پیشتر، از افزایش آن در نتیجه گسترش کشت زمین در فرایند استعمار داخلی رنج می‌برد. [ ۲۵۱ ]

در عین حال، می‌شد گفت یک منطقه دارای مقدار بسیار زیادی شمش می‌تواند گندم وارد کند. به نظر می‌رسد این امر تا حدی، به اندازه‌ای که برای سرشکن کردن اثرات قحطی با ایجاد کمبود در جاهای دیگر کافی باشد، اتفاق افتاده بود [ ۲۵۲ ] اما ظاهراً برای نگهداشت پایه کشاورزی برای تولید صنعتی کافی نبوده است. چرا؟ می‌توان گمان ورزید که تولیدکنندگان جدید بزرگ کشاورزی (از جمله صومعه‌ها)، وزن سیاسی خود را صرف گسترش واردات غله نکردند. [ ۲۵۳ ] هرآینه، عامل هزینه نیز در کار بود. غله بالتیک دور بود و غله مصر و سوریه اغلب دسترس‌ناپذیر، چه بدین خاطر که خودشان نیز از کمبود غله در رنج بودند و چه به دلیل مخاصمه با ترک‌ها. [ ۲۵۴ ]

افزون بر این، واردات گندم، تحت بدترین شرایط ممکن چانه‌زنی، و از طریق رقیب تجاری ایتالیا یعنی هلندی‌ها انجام می‌شد؛ زیرا آمستردام مهار ذخایر بالتیک را به دست داشت و می‌توانست آنها را به میل خود توزیع کند. [ ۲۵۵ ] پس این مزیت اقترانی هولاند بر شمال ایتالیا، به دلیل پیوندهایی که اقتصاد جهانی پدید آورده بود، توانست پایدارتر شود. اسپونر به نقش فنون پیچیده جدید اعتبار-ظهرنویسی برات، پاتو دی ریکورسا (۵۰۷) (شکلی از اعتبار کوتاه‌مدت) و بانک‌های دولتی- اشاره می‌کند که همه درست در همین مقطع پیدا شدند. این نظام اعتباری، بین‌المللی بوده و با آغاز افول شمال ایتالیا، کانون این فعالیت‌ها بی‌سروصدا جابجا شد. [ ۲۵۶ ] زیرا تأمین‌کنندگان مالی سوداگر در جنوا، همچون جاهای دیگر، خود را بدون دلمشغولی خاصی برای وفاداری‌های جغرافیایی نجات دادند.



اما صنعت چطور؟ آیا شمال ایتالیا مرکز صنعتی، و درواقع مرکزی نبود که به‌ویژه در ونیز حیات جدیدی بدان دمیده شده بود؟ ج. ه. الیوت به سرمایه‌گذاری جدید بین سال‌های ۱۵۶۰ و ۱۶۰۰ و لمح‌های «شکوه شاهوار» (۵۰۸) و ناپایدار اشاره می‌کند. شمال ایتالیا، مقارن ۱۶۷۰ از یکی از پیشرفته‌ترین نواحی صنعتی‌بودن در اروپا در ۱۶۰۰، به منطقه کشاورزی راکدی بدل شد. پیش‌ازاین نشان دادیم که رونق اقتصادی فریبنده بود. دومنیکو سلا (۵۰۹) در مورد رونق اقتصادی ونیز در اواخر سده شانزدهم می‌گوید که نمی‌توانست «این واقعیت را پنهان سازد که پایه‌ای که بر آن استوار است، قدری کم‌پهن‌تر از گذشته بوده و ازاین‌رو اقتصاد آن تا حدی آسیب‌پذیرتر شده است.» [ ۲۵۸ ] دو نکته عمده در اینجا وجود دارد. نکته نخست، ازدست‌رفتن فرانسه و انگلستان به‌عنوان مشتری، به دلیل ظهور صنعت نساجی‌شان است. ازاین‌رو، اینک بازار کمابیش به شمال ایتالیا و آلمان محدود می‌شد. نکته دوم این است که ترابری دریایی، اینک بیش‌ازپیش به کنترل کشتی‌های غیر ونیزی درآمدہ بود. به تعبیر کارلو چیپولا: «کل ساختار اقتصادی کشور، بیش‌ازحد وابسته به توانایی آن در فروش برون‌مرزی نسبت بالایی از کالاهای کارگاهی و خدماتی بود که می‌توانست ارائه دهد.» [ ۲۲۹ ]

بیش‌ازحد وابسته به فروش کالاهای کارگاهی به چه معناست؟ از همه اینها گذشته، راز موفقیت نواحی کانون یک اقتصاد جهانی این است که آنها کالاهای کارگاهی خود را با مواد خام نواحی پیرامون مبادله می‌کنند. اما این تصویر ساده دو عامل را فرومی‌گذارد: توانایی سیاسی- اقتصادی در پایین نگاه‌داشتن قیمت مواد خام وارداتی (که استدلال کردیم که برای هلند بیش از شمال ایتالیا امکان‌پذیر بود) و توانایی



رقابت در بازارهای کشورهای کانون با فراورده‌های کارگاهی سایر کشورهای کانون.

قضیه کاملاً ساده بود. درحالی‌که هلندی‌ها می‌توانستند در انگلستان کالاهای خود را از کالاهای انگلیسی ارزان‌تر بفروشند، برعکس، کالاهای ایتالیایی احتمالاً گران‌تر [ ۲۶۰ ] و از مد افتاده بودند. [ ۲۶۱ ] اصناف ایتالیا هزینه‌های نیروی کار را بالا نگاه می‌داشتند. مالیات‌ستانی دولتی نسبتاً بالا بود. ایتالیایی‌ها برای بازار کیفی (۵۱۰) تولید می‌کردند. دیگران پارچه‌های ارزان‌تر و رنگارنگ‌تری - کم‌دوام‌تر، دارای کیفیتی نامرغوب، اما ارزان‌تر- ارائه می‌دادند. راز موفقیت صنعتی مدرن، پیش از اینها خود را فاش کرده بود. هنگامی‌که جنگ سی‌ساله در بازار آلمان نیز وقفه افکند، فاجعه پیش آمد: افول تولید منسوجات؛ سرمایه‌خوری (۵۱۱)؛ مهاجرت صنایع به مناطق روستایی برای گریز از هزینه‌های نیروی کار صنفی و گردآورندگان مالیات. از آنجا که این صنایع غیررقابتی بودند، از میان رفتند. [ ۲۶۲ ]

آیا شمال ایتالیا می‌توانسته دست‌کم نقش شمال هلند را بازی کند؟ شاید، اما احتمالاً جایی برای هردوی آنها وجود نداشت و هولاند، به دلایل چندی، از ونیز یا میلان یا جنوا برای این کار مناسب‌تر بود. و همچنین ایتالیا به دلیل فقدان وحدت سیاسی نمی‌توانست مسیر انگلستان و فرانسه را در پیش گیرد. [ ۲۶۳ ]

شیوع طاعون در ایتالیا در ۱۶۳۰، [ ۲۶۴ ] از فشار بر عرضه مواد خوراکی کاست اما دستمزدها را بازهم بالاتر برد. ایتالیا دیگر تاب این‌یکی را نداشت. شمال ایتالیا بدین‌سان گذار از کانون به پیرامون را به فرجام رساند. پیش‌ازاین اشاره کردیم که اسپانیا در این زمان همین گذار را تجربه می‌کرد. بی‌گمان، شمال ایتالیا هرگز همچون برخی مناطق دیگر مدیترانه از قبیل جنوب ایتالیا و سیسیل زوال نیافت، [ ۲۶۶ ] اما

این تسلی‌خاطر ناچیزی در سده‌های پیش رو می‌بود. ر. س. لویز ضمن شرح  
بدبیاریهایی که از ۱۴۵۰ برای مدیترانه مسیحی پیش آمد، اندوهگنانه نتیجه  
می‌گیرد که: «بدیهی است که سرآمدی مردمان مدیترانه نمی‌توانست از  
تیره‌روزی‌هایی چنین بسیار جان سالم بدر برد.» [ ۲۶۷ ]

۱. Chaunu, Séville, VIII, (۱), p. ۱۴.

۲. Jaime Vicens Vives, *Approaches to the History of Spain*, ۲nd ed.

(Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۷۰), ۷۶.

۳. «بدون بحران سده ۱۴ و ۱۵، بدون جذابیت قیمت‌های احتمالاً پایین پشم کاستیا، بدون افت مشهور واردات پشم انگلستان، بدون صنعت فعال پارچه شهرک‌های ایتالیا، ظهور گوسفندپروری در کاستیا با میلیون‌ها گوسفند سرگردان آن، ناممکن و تصورناپذیر بوده است.» Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۸۴.
۴. «این واقعیت که صنعت پارچه به توسعه قابل‌توجهی در سده پانزدهم دست یافت، درواقع با طرح دسته‌جمعی مجلس کورتس در سال ۱۳۴۸ معلوم می‌شود که خواستار ممنوعیت واردات پارچه خارجی و صادرات پشم کاستیا بود. این سیاست آشکارا حمایتی، به دلیل مداخله ثابت مستأ و کسانی که از تجارت پشم سود می‌بردند، مورد پذیرش جان دوم قرار نگرفت: سوداگران، گردآورندگان مالیات، تاجران و رباخواران. در این هنگام بود که کشاکشی خشونت‌آمیز از سوی زمین‌داران بزرگ برای جلوگیری از رشد بورژوازی کاستیا آغاز شد. در این معناست که بایستی موافقت کورتس تولد را در سال ۱۴۶۲، زمانی که هنری چهارم سهم کلی صادرات مستأ از



صنعت پارچه کاستیا را یکسوم تعیین کرد، فهم کنیم. این سهم، اگر قصد داخل نگاهداشتن ثروتی را داشتند که از کشور خارج می‌شد و ثروت بسیاری از مهزادگان را تشکیل می‌داد، سهم کمی بود.» Jaime Vicens Vives, *An Economic History of Spain*, pp. ۲۵۹-۲۶۰.

۵. همان، ص. ۳۰۵.

۶. «کاستیا اساساً صادرکننده مواد اولیه و پشم بود، نه پارچه و... یکی از شالوده‌های سیاست سوداپیشگی پادشاهان کاتولیک، تقویت پشم مرینوس رمه‌های مستا بود. از سوی دیگر، انگلستان نیز، که صنعت پرورش گوسفند شکوفایی داشت و نهم پشم‌هایش به‌طور سنتی به فلاندر صادر می‌شد، با افزایش رمه‌های خود، سیاست دگرگونی صنعتی موازی مواد اولیه را در سده شانزدهم در پیش گرفت. José Larraz, *La época del mercantilismo en Castillo*. (۱۵۰۰-۱۷۰۰)(Madrid: Atlas, ۱۹۴۳), ۲۰.

۷. لوئی ویتال پنج دلیل می‌آورد که چرا فئودالیسم در اسپانیا ضعیف‌تر از سایر کشورهای اروپای باختری بود. این دلایل حول محور تأثیر فتوحات عرب-مسلمانان، نقش مستا و نقش آغازین بورژوازی می‌چرخند. بنگرید به:

*Latin America: Reform or Revolution?* pp. ۳۴-۳۶.

۸. Maravall, *Cahiers d'histoire mondiale*, VI, p. ۷۹۱.

این لزوماً بدین معنا نیست که نقش اقتصادی زمین‌داران بزرگ کم بود. برعکس، پیر ویلار بر پایه این واقعیت استدلال می‌کند که امپریالیسم اسپانیا «بالاترین مرحله

فئودالیسم» بود. "Le temps de Quichotte," Europe, ۳۴, No. ۱۲۱-۱۲۲, janv.-fevr., ۱۹۵۶, ۸.

با این‌همه، در فصل پیش استدلال کردیم که چرا پیدایش پدیده‌هایی چون لاتیفوندیوم‌ها را باید نه «فئودالیسم ثانوی» بلکه «کشاورزی سرمایه‌دارانه» دانست. اما به ویلار نیز بنگرید: «در اسپانیا... یا بهتر است بگوییم در کاستیا، طبقات فرمانروا، به سبک رکانکوئیستا، مشغول کانکوئیستا بودند: یعنی به سبک فئودالی. اشغال اراضی، واداشتن مردم به فرمانبرداری، گردآوری گنج‌ها، هیچ‌کدام کسی را آماده «سرمایه‌گذاری» به معنای سرمایه‌دارانه کلمه نمی‌سازد. بورژوازی نوپا می‌توانست چنین کاری را انجام دهد. و از حدود ۱۴۸۰ تا ۱۵۵۰، از انجام چنین کاری ابا نداشت. اما به دلیل جایگاه خود در مدار پول، نخست سرمایه‌داری بی‌ثبات بنادر و بازارهای مکاره را آزمود. افزون بر این، «نیروهای مولد» در اختیار آن-زمین، انسان، نوآوری‌های فنی-به‌سرعت در دشتهای کاستیا با قانون بازده‌های نزولی رودرو شد. در پی آن، بورژوازی پس از ۱۵۵۰ اثر سترون‌ساز تزریق‌های پولی را احساس کرد. یکی خرج می‌کند، یکی وارد می‌کند، دیگری پول نزول می‌دهد. یکی کم تولید می‌کند. قیمت‌ها و دستمزدها بالا می‌روند. انگل‌وارگی رشد کرده و بنگاه‌ها افول می‌کنند. این به معنای بینوایی آینده است [همان، صص. ۹-۱۰].»

چنین می‌نماید که بحث ویلار بر «سرمایه‌داری بی‌ثبات بنادر و بازارهای مکاره» به تردید مارکس پیرامون منش مترقی سرمایه سوداگران اشاره داشته باشد: «درعین‌حال، توسعه آن... به‌خودی‌خود عاجز از پیشبرد و تبیین گذار از یک شیوه تولید به شیوه تولید دیگر است.... در برابر، هر جا که سرمایه سوداگران سیطره

می‌یابد، به شرایط عقب‌مانده‌ای برمی‌خوریم.» Capital, III, Ch. XX, p. ۳۲۷. تأکید از ماست.

۹. «ترابری سنگین» بود که به کاستیا اجازه داد تا از پیوندهای میان مناطق پیرامونی شبه‌جزیره که اطرافش بودند و اغلب آن را از دریا جدا می‌ساختند، اطمینان حاصل کند. این پدیده بود و نه کاستیا به‌تنهایی، که به گفته [اورتگا گاست]، «اسپانیا را ساخت».... زیرا مگر ارتباطات، نخستین شرط حکومت اثربخش نبود؟ کاستیا... به همه این دلایل به نقطه ثقل و قلب اسپانیا بدل شد.» Braudel, La Méditerranée, I, p. ۴۹.

۱۰. «منفعت خاص فردیناند و ایزابلا در تحدید و تنظیم مالیات پورتازگوس [مالیات قدیمی‌ای که در مسیر بازار، توسط شهرک‌ها بر کالاها و حیوانات بسته می‌شد] بر رمه‌های مستأ، تا حد زیادی ناشی از افزایش شدید اهمیت این سازمان به‌عنوان ابزاری برای تقویت ارتباطات داخلی بود. ملی‌کردن تجارت، فرگشت از بازارهای محلی و مام‌شهری به بازارهای ملی، مرحله‌ای از پیشرفت اقتصادی‌ای بود که اهمیت ژرف آن را پیش از همه این فرمانفرمایان فرزانه در شبه‌جزیره درک کردند.» Klein, The Mesta, p. ۲۲۳.

۱۱. «بر این پایه، تأثیر سیاست‌های فردیناند و ایزابلا، تأیید و تحکیم اهمیت مرتبه و سلسله‌مراتب اجتماعی در جامعه کاستیا بود، اما هم‌زمان موجب فرصت‌های پیشرفت اجتماعی برای بسیاری نیز شد که در سلطنت‌های پیشین، امید بسیار کمی به کسب پایگاهی ممتاز داشتند. یکی از راه‌های پیشرفت، تحصیلات بود که شاید درنهایت به منصبی در دربار می‌انجامید. دیگری ثروت بود به‌ویژه ثروت شهری، که اتحاد میان



خانواده‌های ثروتمند سوداگر (ازجمله خانواده‌های یهودی‌تبار) و خانواده‌های مهزاده

متن‌ها را امکان‌پذیر می‌ساخت.» (New J. H. Elliott, *Imperial Spain*, ۱۴۶۹-۱۷۱۶)

.York: Mentor, ۱۹۶۶), ۱۱۳-۱۱۴.

۱۲. Maravall, *Cahiers d'histoire mondiale*, VI, p. ۸۰۵.

۱۳. «شاهان کاتولیک مایل نبودند خارجی‌ها در قلمروشان به مناصب کلیسایی دست یابند و این تا حدی به‌منظور جلوگیری از کسب امتیاز توسط آنها بود، اما تا حدی نیز از اینکه خارجی‌ها اطلاعات کمی درباره قلمرو آنها داشتند ناشی می‌شد [همان، ص.

۸۶].»

۱۴. Elliott, *Imperial Spain*, p. ۱۱۷.

الیوت، از سوی دیگر، به شماری از ویژگی‌های منفی سلطنت آنها اشاره می‌کند.

بنگرید به صص. ۱۲۳-۱۲۷.

۱۵. Vilar, *Past & Present*, No. ۱۰, p. ۳۲.

و آلواریو خارا می‌افزاید که اسپانیا بدین دلیل اوج می‌گیرد که آمریکا را فتح می‌کند: «اسپانیا از چارچوب اروپا جدا نبود؛ این کشور نیز به‌نوبه خود، تأثیر و بازتاب ضروریات اقتصادی که از مراکز ملی اروپا برمی‌خاست و به نحوی با اسپانیا مرتبط بود را دریافت می‌کرد. مستعمرات آمریکا، خواه نیاز مصرفی اسپانیا (مصرف به معنای کلی آذوقه) و خواه ملزومات لشکرکشی‌های پادشاهی بوده باشند، پایه حمایتی را

تشکیل می‌دادند که بدون کمک آن، تبیین سلطه اسپانیا ناممکن می‌بود. بدین‌سان ما ابایی از صحبت از انطباق منافع موازی میان رانش‌های برون‌مرزی (rasgos) فتح آمریکا توسط اسپانیا- بر پایه بنگاه خصوصی- و نیازهای دستگاه دولتی مام‌شهری‌ای که شکلی از فتح را تشویق می‌کرد که بدان اجازه داد تا بی‌مخاطره و هزینه زیاد، گنج‌های حیرت‌آوری گرد آورد، نداریم.» Estructuras de colonización y modalidades del tráfico en el Pacífico sur hispano-americano,” Les grandes voies maritimes dans le monde, XV-XIXe siècle, VII Colluque, Commission Internationale d’Histoire Maritime (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۶۵), ۲۵۱.

۱۶. «از واپسین دهه سده پانزدهم، طلای سودان دیگر دست‌کم به همان مقدار به شهرهای شمال آفریقا نمی‌رسد.... مدیترانه ناگهان از بخش مهمی از عرضه طلای خود محروم می‌شود.... بی‌درنگ رونق محلی شمال آفریقا چون دیواری پوشالین فرومی‌ریزد.... چه اتفاقی افتاد؟... تنها این: در ۱۴۶۰، پویشگران پرتغالی به کرانه خلیج گینه رسیدند.... از سال ۱۴۸۲، سائو خورخه دا مینا... برپا می‌شود.... این سرآغاز «قاییدن» دادوستد اقتصادی صحرا و واژگونی و تغییر جهت آن است.» Fernand Braudel, “Monnaies et civilisation, de l’or du Soudan à l’argent d’Arnerique,” Annales E.S.C., I, ۱, janv.-mars ۱۹۴۶, ۱۲-۱۳.

۱۷. «بدفهمی‌های بسیاری بر سر تأثیر پایگاه‌های تجاری پرتغال (comptoirs) آرگوئین (پس از ۱۴۴۸) و سائو خورخه دا مینا (۱۴۸۲-۱۴۸۴) بر بازرگانی طلای آفریقا برخاسته است. بایستی تصدیق کنیم که پایگاه تجاری آرگوئین تا حدی جهت صادرات طلای سودان را تغییر داد، لکن بدون آسیب‌زدن به منافع کشورهای ماورای

صحرا و جمعیت آنها.... عرضه‌کنندگان سودانی و نیز بدویان بربر مشغول این تجارت، با ورود اروپایی‌ها به آرگوئین، خریداران جدیدی برای مواد معدنی خود داشتند اما این به‌هیچ‌روی بر جایگاهشان در این تجارت تأثیر نگذاشت. این در مورد خریداران سنتی طلا، یعنی مغربی‌ها و مصری‌هایی که به نظر می‌رسد اثرات پیداشدن رقبای اروپایی در سواحل غرب آفریقا را احساس می‌کردند، صادق نبود....

در مرحله کنونی پژوهش، گمان ما بیشتر بر این است که صدور طلای سودان به مغرب و مصر شاید در واقعیت پایین آمده باشد، اما این پدیده ابعاد فاجعه‌انگیزی در جهان عرب نداشت. از نگاه ما، این نیز محل تردید است که کاهش گردش طلا در اوردین [در مراکش-م] را بتوان به فعالیت پایگاه تجاری در بندر مینا نسبت داد که در جایی بسیار دورتر واقع شده بود....

به‌هرروی، در پایان سده شانزدهم و آغاز سده هفدهم، جنه (Djenné) همچنان، بنا به گفته نویسنده تاریخ السودان، مرکز بزرگ مبادله نمک صحرا در ازای طلا بود.»

Marian Malowist, "Le commerce d'or et d'esclaves au Soudan Occidental," *Africana Bulletin*, No. ۴, ۱۹۶۶a, ۵۶-۵۹.

۱۸. بنگرید به:

Miguel Ángel Ladero Quesada, "Les finances royales de Castille a la veille des temps modernes," *Aunales E.S.C.*, XXV, mai-juin ۱۹۷۰, ۷۸۴.

۱۹. جنوایی‌ها و سایر غیر اسپانیایی‌ها نقش بزرگی را نه‌تنها در جستجوی شمش و



بازرگانی اسپانیا، بلکه در تولید مواد اولیه در جزایر قناری نیز بازی می‌کردند. بنگرید به:

Manuela Marrero, "Los italianos en la fundacion de Tenerife hispanico," in Studi in onore di Amintore Fanfani, V: Evi moderni e, contemporaneo. (Milano: Dott. A. Giuffre Ed., ۱۹۶۲), ۳۲۹-۳۳۷.

۲۰. «اگر افتخاری در کار باشد، از آن جنواست که در آن زمان تنها شهری بوده که به جستجوی راه چاره‌ای ضد پرتغالی برآمده است»، Braudel, Annales E.S.C., ۱, p. ۱۴.

۲۱. «شکست کلمب در پرتغال را می‌توان با خود پیشرفت معلومات جغرافیایی حکومت و بازرگانی پرتغال تبیین کرد. هیچ‌کس، اگر عاقل بود و بخصوص فاصله‌ای را که بایستی طی می‌شد در نظر می‌گرفت، مایل به محول کردن پول و جان انسان‌ها به چنین فرضیات آشکارا غلطی نمی‌بود.

«افزون بر این، پرتغال برای جستجوی مسیر دریایی مستقیم از طریق سودان به جزایر ادویه، چنان سر به سیاست موفقیت‌آمیز پویشگری در آفریقا سپرده بود که به مسیر نامحتمل پیشنهادی کلمب اعتنایی نداشت». Chaunu, Séville, VIII (۱), pp. ۸۹-۹۰.

۲۲. همان، ص. ۲۳۵.

۲۳. «آنگاه که از تصدیق اینکه بین اوایل سده ۱۶ و سده ۱۸ انقلابی فناورانه وجود داشته است سر باز زده شود، آنگاه که از تصدیق این سر باز زده شود که نقش کاستیا منطقاً به سود جایگاه آن به‌عنوان پیشگام «رکانکوئیستا» در تقاطع مدیترانه

و اقیانوس، در تقاطع نقطه بالای بادهای بسامان به‌سوی شمال و نقطه ضد جریان (contreflux) عرض‌های جغرافیایی میانه به‌سوی جنوب بود، کشف آمریکا توسط دریانورد جنوبی که از پالوس عازم شد به تصادف و به دیگر سخن به پوچی وقایع نسبت داده خواهد شد و بر همین پایه، انحصار اندلس، زمانی که از درنظرگرفتن بادهای حیات اندلس در سده ۱۶ و تلاش طولانی و مجرب ایبریایی‌های شبه‌جزیره غفلت شود، به ثمره پوچ مشتی سبک‌سری‌های بی‌معنا بدل می‌شود.....» Chaunu, Séville, pp. ۲۳۶-۲۳۷ (۱), VIII.

۲۴. «آمریکای اسپانیا در کمتر از نیم سده به اندازه قطعی خود دست یافت. شکست در تسخیر شیلی آرکانیایی‌ها این را اثبات می‌کند. آمریکای مستعمره برای رشد و بقای خود، به‌زودی بر نظام کارایی از بازرگانی دریایی استوار شد. هزینه ترابری مستلزم تولید ثروت زیادی بود، که آمریکا را نخست محکوم به تنها نظام‌های قادر به تولید بی‌واسطه این ثروت‌ها کرد.»

Pierre Chaunu, *L'Amérique et les Amériques* (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۶۴), ۸۵-۸۶.

۲۵. «دینامسیم این مرحله نخست گسترش چقدر خیره‌کننده است: ما به‌راستی در اینجا با... گسستی ساختاری روبه‌رو هستیم. این ناهمگونی را آسان می‌توان تبیین کرد: ۱۵۰۴-۱۵۵۰، آیا این دوره گذار از عدم به وجود نیست؟» Chaunu, Séville, VIII, p. ۵۱ (۲).

۲۶. «دولت اسپانیا، که در سیاست اقیانوسی‌اش قادر به ره‌ساختن خود از نفوذ

گروهی که در اندلس اوضاع را در دست داشتند نبود، با همه توان به دنبال این بود که خیالش از جهت انحصار [سویا] راحت باشد، انحصاری که گذشته از سایر مزایای خود، بر اثربخشی کنترل آن می‌افزود.» Huguet and Pierre Chaunu, "Economic atlantique, économie-monde (۱۵۰۴-۱۶۵۰)" Cahiers d'histoire mondiale, I, I, j u .i I. ۱۹۵۳, ۹۲

۲۷. بنگرید به:

Alvaro Jara, "La producción de metales preciosos en el Perú en el siglo XVI," Boletín de la Universidad de Chile, No. ۴۴, nov. ۱۹۶۳, ۶۰. به جدول ص. . بنگرید ۶۳

۲۸. «احتمال می‌رود که بدون استفاده از فن مبتنی بر خواص جیوه، کل روند تورمی اروپا متوقف شده و معدنکاری آمریکا به مرحله‌ای از رکود و زوال وارد می‌شده است.»

Alvaro Jara, "Economía minera e historia económica hispano-americana," in Tres ensayos sobre economía minera hispano-americana (Santiago, Chile: Centre de Investigaciones de Historia Americana, ۱۹۶۶), ۳۷.

۲۹. «[در سده شانزدهم] امپریالیسم فرانسه در کار است. نخست از همه، فرانسوی‌ها از تصدیق هرگونه وابستگی به امپراتور [مقدس رم] سر باز زدند. «شاه در قلمرو خود، امپراتور است.» سپس شارل هشتم در [۱۴۹۴] به ایتالیا آمد تا به خاورزمین دست یافته، رهبری جنگ صلیبی را به دست گرفته و القاب جدیدی را در امپراتوری



قسطنطنیه کسب کند. او درحالی‌که تاج زرین بر سر نهاده و عصا و گوی سلطنتی را در دست گرفته بود به ناپل وارد شد و همه یک‌صدا فریاد می‌زدند: «شکوه‌مندترین امپراتور.» ازاین‌رو، وحشتی آلمان را فراگرفت زیرا می‌پنداشتند او خیال لقب امپراتور آلمانی امپراتوری مقدس رم را در سر می‌پروراند. این امپریالیسم فرانسوی، که شکل کوشش‌هایی برای سلطه بر ایتالیا و نامزدی فرانسیس یکم در [گزینش] امپراتوری مقدس [رم] را در سال ۱۵۱۹ به‌خود گرفت، پس از انتخاب شارل پنجم، با سیاستی تدافعی در برابر هابسبورگ‌ها جایگزین شد.» Mousnier, Les XVe et XVIe siècles, pp. ۱۳۲-۱۳۳.

میشل فرانسوا به همین‌سان از «میراث دوگانه» فرانسیس یکم سخن می‌گوید؛ از یک‌سو به‌عنوان پادشاهی که اقتدارش با کار سخت فلاسفۀ سیاسی (légistes) و دولتمردان ایجاد شده بود، و از سوی دیگر به‌عنوان وارث متصرفات ایتالیایی شارل هفتم و لوئی دوازدهم که «چشم‌اندازهای فوق‌العاده وسیعی را بر پادشاهی فرانسه گشوده بود.» "L'idée d' empire sous Charles-Quint," in Charle Quint et son temps, Colloques internationaux du C.N.R.S., Paris, ۳۰ sept.-۳ oct. ۱۹۵۸ (Paris: Ed. du C.N.R.S., ۱۹۵۹), ۲۵.

۳۰. راجع به سال ۱۵۰۰ می‌شد گفت که: «انگلستان، اسپانیا و بورگوندی- اتریش، در نوعی مدار، حول بزرگ‌ترین قدرت نخست اروپا یعنی فرانسه در گردش بودند.... مزایای عمدهٔ فرانسه اندازه و جایگاه مرکزی آن بود. فرانسه در آغاز دوران مدرن، کانون اروپای باختری بشمار می‌رفت. انگلستان، اسپانیا، ایتالیا و امپراتوری آلمان به شکل متقارنی پیرامون آن چیده شده بودند، به‌گونه‌ای که فرانسه بر خطوط داخلی

(شعاع‌های دایره) فرمان می‌راند. و این کانون، پرجمعیت‌ترین سرزمین نیز بود.»

.Garrett Mattingly, Renaissance Diplomacy, pp. ۱۲۹, ۱۳۱

۳۱. این سخن یک اسپانیایی سده شانزدهمی، ا. پرز در L'art de gouverner.

Ruggiero Romano, "La pace Discours adressé à Philippe II di Cateau-Cambresis e L'equilibrio europeo a metà del secolo XVI," Rivista

.storica italiana, LXI, ۳, ۱۹۴۹, ۵۲۷

۳۲. بنگرید به: Oman, A History of the Art of War, p. ۱۴ که در این باره که درصد

بزرگی از کشاکش‌های نظامی در ایتالیا رخ داد، اظهار نظر می‌کند.

۳۳. ر. س. لوپز نشان می‌دهد که انگلستان پس از ۱۸۷۰ به آن شبیه است

و می‌افزاید: «اینکه همه اینها دال بر انحطاط بود را، نه ایتالیایی‌ها و نه رقبای

جدیدشان به‌طور کامل درنیافتند.» "The Trade of Medieval Europe: The South"

in Cambridge Economic History of Europe, II: M. M. Postan and E. E.

Rich, eds., Trade and Industry in the Middle Age.s (London and New York:

.Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۲), ۳۵۱

آمینتوره فانفنی نیز شکوه ایتالیا را در اواخر سده میانه و افول آن را در سده

پانزدهم و شانزدهم مشاهده می‌کند: بخت خوب ایتالیا در سده‌های میانه با این

واقعیت در پیوند است که بنادر شبه‌جزیره، پایه تجارت باختر با شام و تجارت شام

با باختر بودند؛ افزون بر این، در پیوند با این واقعیت نیز هست که روابط تجاری

با شام، دارای ماهیتی استعماری بود، حال آنکه روابط با باختر، روابط یک صادرکننده

کالاهای صنعتی بود. یکسره درست نیست که ایتالیایی‌ها مستعمرات برون‌مرزی خود

را کاملاً در اختیار داشتند و در آن‌سوی آلپ فاقد مستعمره بودند، بلکه درواقع، همه یا کمابیش همه ایتالیایی‌ها از منافع یک استعمار صرفاً اقتصادی و نه زیاد آشکار، و از این‌رو تا حد زیادی قابل‌تحمل، اما اساسی و بنابراین فوق‌العاده پربار برخوردار بودند....

از آغاز سده ۱۴، دو عامل آغاز به آشفتن اوضاعی کردند که رونق ایتالیا بر آن استوار بود.... با پیشروی ترکان و آزادشدن فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، چشم‌اندازهای رونق اقتصاد ایتالیا کاهش یافت، هرچند در سراسر سده شانزدهم، ایتالیایی‌ها در تلاش بودند که این چشم‌اندازها یکسره نابود نشوند. «Storia del lavoro in Italia dalla fine del secolo XV agli inizi del XVIII (Milano: Dott. A. Giuffrè- Ed., ۱۹۵۹), ۲۴-۲۵.

۳۴. اینکه چرا ایتالیا از نظر سیاسی چنین چندپاره بود، به این تحلیل مربوط نمی‌شود. پاسخ احتمالاً در تحولات سیاسی اوایل سده‌های میانه، در کنار موفقیت اقتصادی نسبی برخی دولت‌شهرها در اواخر سده‌های میانه نهفته است. یک تبیین کلاسیک توسط یاکوب بورکهارت پیش نهاده شده است: «کشاکش میان پاپ‌ها و خاندان هوهنشتاوفن، ایتالیا را در شرایط سیاسی‌ای رها کرد که از بن با شرایط سیاسی سایر کشورهای باختر متفاوت بود. درحالی‌که در فرانسه، اسپانیا و انگلستان نظام فئودالی در جوهر خود چنان سازمان‌یافته بود که طبیعتاً به یک پادشاهی متحد دگرگون شد، و درحالی‌که در آلمان به نگهداشت دست‌کم ظاهری وحدت امپراتوری کمک کرد، ایتالیا آن را کمابیش یکسره به دور افکند. امپراتوران سده چهاردهم، حتی در مساعدترین شرایط، دیگر به‌عنوان اربابان فئودالی پذیرفته و محترم داشته



نمی‌شدند بلکه آنها را به‌عنوان رهبران و حامیان محتمل قدرت‌های پیش‌ازاین می‌دانستند؛ قلمرو پاپ، با نفرات و متحدان خود، باآنکه به حد کافی برای جلوگیری از وحدت ملی در آینده قدرت داشت، ایجاد آن وحدت در توانش نبود. میان این دو، واحدهای سیاسی بسیاری قرار داشتند... که شالوده وجودشان درحقیقت، بر قدرتشان در نگهداشت آن استوار بود.»

The Civilization of the Renaissance in Italy (New York: Modern Library, ۱۹۵۴), ۴.

به والاس فرگوسن بنگرید: «دولت‌های ایتالیای عصر نوزایی، لزوماً با دولت‌های شمال متفاوت بودند زیرا تاریخ گذشته ایتالیا بسیار متفاوت بود و این تفاوت تا حدی از دو واقعیت صرفاً سیاسی برمی‌خاست: نخست این واقعیت که از سده دهم تا سیزدهم، ایتالیا بخشی از امپراتوری آلمانی مقدس رم بود و دوم این واقعیت که پاپ‌ها بر دولتی سرزمینی فرمان می‌راندند که شرق مرکز شبه‌جزیره را فرامی‌گرفت.» "Toward the Modern State," in Wallace Ferguson, ed., Renaissance Studies. No. ۲ (London, Ontario: Univ. of Western Ontario, ۱۹۶۳), ۱۴۷-۱۴۸.

۳۵. «آنچه لمباردی را در سده ۱۴ و ۱۵ از بقیه ایتالیا جدا می‌ساخت دگرگونی سیاسی آن بود.... سینوریا (signoria) «نوآوری» بنیادین متضمن تغییرات گسترده اقتصادی لمباردی در این دوره [است].... از چند جهت، سیاست‌های اقتصادی این زمان در لمباردی، که از سیاست‌های رایج فراتر می‌رفت، خبر از سوداپیشگی انگلستان

می‌داد که، در برخورد خود با کلیسا و اراضی، دست‌کمی از آن نداشت....

«در آنچه شاید اقدامات عمومی آنها خوانده شود، یعنی سیاست‌های مشوق صنعت و تجارت، اصلاحاتشان در کشاورزی و سیاست‌های جمعیتی‌شان (تشویق‌های مادی برای خانواده‌های بزرگ و برای بازگشت مهاجران و مهاجرت به لمباردی)، دوک‌های میلان از بسیاری جهات و شاید همه‌جهات قابل‌توجه، بر دولت‌های به‌اصطلاح تجاری که در آینده پدیدار می‌شدند، پیش‌دستی جستند.»

Douglas F. Dowel, "The Economic Expansion of Lombardy, ۱۳۰۰-۱۵۰۰: A Study in Political Stimuli to Economic Change," *Journal of Economic History*. XXI, ۲, June ۱۹۶۱, ۱-۱۷, ۱۶۰.

۳۶. برای شواهدی که نشان می‌دهند این پدیده بیش از آن فراگیر بود که فقط دامن لمباردی را گرفته باشد، بنگرید به:

Mousnier, *Les XVIe et XVIIe siècles*. p. ۹۳.

۳۷. Braudel. *La Méditerranée I*, p. ۳۵۴.

۳۸. C. H. Wilson, *Cambridge Economic History of Europe*, IV, p. ۴۹۲.

۳۹. هانری پیرن فرایند دومرحله‌ای رهاشدن برخی شهرک‌ها را خاطرنشان می‌سازد: «یک جمهوری خودگردان شهری، در واقعیت امر، هنگامی که تابعیت خود به ارباب

مستقیم‌اش را به دور می‌افکند، از استقلال مطلق برخوردار نمی‌شد. بلکه تنها با زیر سیطره قدرت مستقیم بالاتر از خود رفتن، از قدرت کنت یا اسقف می‌گریخت. شهرک آلمانی تنها بدین معنا آزاد بود که اقتدار نزدیک و بسیار قوی ارباب خود را با اقتدار دور و بسیار ضعیف امپراتور تعویض می‌کرد.»

Early Democracies in the Low Countries (New York: Norton, ۱۹۷۱), ۱۸۳

پیامدهای ایجاد دولت‌های پرتوان روشن بود: «درحالی‌که در فرانسه و انگلستان، دولت مدرن، مخالفان عمده خود را در والاتباران بزرگ می‌یافت، در کشورهای زمین‌پست، شهرک‌ها بودند که جلوی پیشروی آن را می‌گرفتند [ص. ۱۸۷].»

۴۰. Gino Luzzatto, *Storia economica dell'eta moderna e, contemporanea*, Part I, *L'eta moderna* (Padova: CEDAM, ۱۹۵۵), ۱۱۶.

وی می‌افزاید: «تنها ونیز در ایتالیا مستقل باقی ماند، اما آن نیز به واسطه فشار بیش‌ازپیش جدی ترک‌ها فلج شد [ص. ۱۱۷].» درعین‌حال، دومنیکو سلا احساس می‌کند «ونیز بخت خود را در بحرانی یافت که سایر شهرهای شبه‌جزیره را در هم کوفت.» *Annales E.S.C.*, XII, p. ۳۶.

۴۱. Coles, *Past & Present*, No. ۱۱, ۴۱.

۴۲. «امپریالیسم سده شانزدهمی در ایتالیا شامل چیزی بیش از فتح نظامی آغازین می‌شد. اقدامی که برای جبران اقتصادی نابودی استقلال سیاسی، از سوی



جمهوری‌های ایتالیا ضرورت داشت، به‌ویژه در مورد جنوا که شهروندانش خواهان ترمیم خسارات برآمده از انقباض تجارت شام بودند فوریت یافت. اسپانیا به دلیل متصرفات خود در جهان نو و سپس‌تر فلاندر، فوق‌العاده برای جبرانی از این نوع تناسب داشتند. ماهیت روابط میان اسپانیا و دولت‌های ایتالیا در سده‌ شانزدهم اساساً اتحاد منافع است، به‌گونه‌ای که دربار اسپانیا از نظر سیاسی به هزینه ایتالیا شکوفا شد و کاسب‌کارهای ایتالیا از نظر اقتصادی به هزینه اسپانیا [همان، ص. ۴۱].»

بنگرید به ارجاعات او در پانوشت ۵۷، صص. ۴۶-۴۷.

۴۳. Ruth Pike, *Journal of Economic History*, XXII, p. ۳۷۰.

۴۴. همان، ص. ۳۵۱.

۴۵. Lopez, *Cambridge Economic History of Europe*, II, p. ۳۴۹.

۴۶. بنگرید به:

John U. Nef, "Silver Production in Central Europe. ۱۵۰-۱۶۱۸," *Journal of Political Economy*, XLIX, ۱, Aug. ۱۹-۱۱, ۵۷۵-۵۹۱.

درباره پیوندهای میان نقش آلمان‌های جنوبی در جهان نو مستعمره اسپانیا و پرتغال و عملیات صنعتی در جنوب آلمان، بنگرید به:

Jacob Streider, "Origin and Evolution of Early European Capitalism," *Journal of Economic and Business History*, II, ۱, Nov. ۱۹۲۹, ۱۵.

۴۷. «در سراسر بخش اعظم سده ۱۶، شمال ایتالیا و فلاندر، دو ناحیه اصلی فعالیت صنعتی و تجاری در اروپا بوده و تماس میان آنها برای رونق هر دو ضروری بود.... برای همه کالاهایی جز کالاهای عمده، مسیرهای زمینی مزایای بسیاری در پی داشت.... تجارت شکوفای ماورای آلپ میان شمال ایتالیا و جنوب آلمان نتوانست سده شانزدهم را پشت سر بگذارد.»

Parry Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۱۸۵.

۴۸. جرالد استراوس درباره واکنش سوداگران آلمانی به تجدید جهت‌گیری جغرافیایی تجارتشان می‌گوید: «[آنها] با تشدید پیوندهای قدیمی خود با این مراکز دادوستد اروپا [آنتورپ و لیسبون]، با این تحول سازگار شدند. به مدت حدود نیم سده پس از ۱۵۰۰، بازرگانی جدید به تجارت بین‌المللی نورنمبرگ و آوسبورگ و شهرهای دیگر جان تازه بخشید، و این چیزی بیش از جبران افول سریع تجارت ماورای اطلسی بود که پیشتر بدان وابسته بودند.» Nuremberg in the Sixteenth Century ۱۴۸ (New York: Wiley, ۱۹۶۶). پری، که در بالا به او استناد شد، به نظر می‌رسد بر این باور است که تا یک سده بعد، «افول سریعی» وجود نداشته است. اما هر دو نویسنده هم‌داستان هستند که دست‌کم تا حدود ۱۵۵۰، بازرگانی در جنوب آلمان رونق داشت. به ۱۵-۱۴ Streider, Journal of Economic and Business Hilton. نیز بنگرید.

۴۹. بنگرید به: ۷۴-۷۹ Richard Ehrenberg, Capital and Finance, pp.

۵۰. به نقل از همان، ص. ۸۳.

۵۱. Lublinskaya, French Absolutism, p. ۸.

۵۲. Ehrenberg, Capital and Finance, p. ۱۳۱.

۵۳. Emile Coornaert, "La genese du systeme capitaliste: grande capitalisme el economic traditionnelle au XVIe siècle," Annales d'histoire économique et sociale, VIII, ۱۹۳۶, ۱۲۷.

۵۴. J. À. van Houtte, "Bruges et. Anvers: marchés 'nationaux' ou 'internationaux' du XIVe au XVIe siècles," Revue du Nord, XXXIV, ۱۹۵۲, ۸۹-۱۰۸. هرمان فن در وی (۱۹۶۳): «ظهور آنتورپ در نقش مام کشور تجاری اروپای باختری و رشد تجارت فراقاره‌ای متمرکز بر آلمان مرکزی، به‌سانی جدایی‌ناپذیر باهم در پیوند بودند.» The Growth of the Antwerp Market and the European Economy (The Hague: Nijhoff, ۱۹۶۳), II, ۱۱۹. وی استدلال می‌کند که این امر در حدود ۱۴۹۳-۱۵۲۰ رخ می‌دهد و در پی آن، آلمانی‌های جنوب «رهبری تجاری» را طی نیمه نخست سده شانزدهم در آنتورپ به دست گرفتند [ص. ۱۳۱]. بنگرید به پیر ژنین: «بازرگانی زمینی آنتورپ در سده ۱۶ به اهمیتی هم‌تراز با، اگر نه بیشتر از، بازرگانی دریایی دست یافت.» Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, XLIII, p. ۱۹۸. بنگرید به:



Ehrenberg, Capital and Finance, pp. ۱۱۲-۱۱۳.

۵۵. «تجارت پارچه انگلستان تأثیر سرنوشت‌سازی بر رونق آنتورپ داشت. منحنی

این تجارت بر منحنی تحولات عمومی بازار آنتورپ انطباق داشت.... پرتغالی‌ها،

آلمانی‌های جنوب و انگلیسی‌ها سه رکن بازرگانی جهانی آنتورپ را شکل می‌دادند.»

J. À. van Houtte, "Anvers aux XVe et XVIe siècles: expansion et apogée,"

Annales E.S.C., XVI, ۲, mars-avr. ۱۹۶۱, ۲۵۸, ۲۶۰.

بنگرید به فیلیپ دو ویریز: «در آغاز سده ۱۶، انگلستان به همراه کشورهای

هابسبورگ میراث بورگوندی، وحدتی اقتصادی را... شکل می‌دادند که آنتورپ و فلاندر

مراکز مالی و صنعتی آن بودند.»

"L'animosité anglo-hollandaise au XVIIe siècle," Annales E.S.C., V, ۱,

janv.-mars ۱۹۵۰, ۴۳.

از سوی دیگر، رقابت امپراتوری‌ها به روابط اقتصادی آنتورپ با فرانسه ضربه زد.

«کاملاً طبیعی بود که تجارت آنتورپ با لیون و به‌ویژه واردات ادویه پرتغال به

آنتورپ سخت دچار آسیب شوند.»

Van der Wee, The Growth of the Antwerp Market and the European

Economy, II, p. ۱۴۴.

۵۶. یان کراییکس مفهوم بازار اصلی (staple) را بدین‌سان تعریف می‌کند: «هرکس که بیشتر به واقعیت علاقه داشته باشد تا تمایزات انتزاعی، به‌آسانی موافقت خواهد کرد که بازار اصلی، پیش از هر چیز، یک بازار بود. تنها یک بازار مهم می‌توانست ادعای ضروری‌بودن «بازار اصلی» خود را داشته و سوداگران را به تبعیت از قواعد آن وادار کند.... بر این پایه، امتیازاتی که تنها اندک‌شهرهایی قادر به ارائه آنها بودند ضرورتی نداشتند. هر شهر دارای یک بازار یا «بازار اصلی» (به معنای محدود کلمه) که سلطه خود را، رسماً یا بالفعل، به حد کافی بر منطقه کمابیش گسترده‌ای تحمیل می‌کند را بایستی یک بازار اصلی در نظر گرفت.»

"Quelques grands marches de vins francais dans les anciens Pays-Bas et dans le Nord de la France a la fin du Moyen Age et au XV<sup>e</sup>le siecle: Contribution a l'etude de la notion d'etape," Studi in onore di Armando Saponi, II. (Milano: Istituto Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), ۸۱۹.

۵۷. بنگرید به:

Wilfred Brûlez, "Les routes commerciales d'Angleterre en Italie au XV<sup>e</sup>le siècle," Studi in onore di Amintore Fanfani, VI: Evo moderno (Milano: Dott. A. Giuffre-Ed., ۱۹۶۲), ۱۸۱-۱۸۴.

۵۸. Van der Wee, The Growth of the Antwerp Market and the European Economy, II, p. ۳۶۲.

او استدلال می‌کند که به‌رغم افول نسبی در سال‌های بعد، «بازار پول آنتورپ حتی در اوایل دهه پنجاه نیز مرکز راهبردی امور مالی هابسبورگ‌ها باقی ماند [ص. ۲۰۶].» سرمایه از طریق خرید و فروش بازار به بازار (آربیتاژ) میان آنتورپ، ونیز، لیون، پلیزانس، فلورانس، سویا و روان به جریان درآمد. بنگرید به:

José-Gentil da Silva, "Trafics du Nord, marches du 'Mezzogiorno,' finance génoises: recherches et documents sur la conjoncture à la fin du XVe siècle," *Revue du Nord*, XLI, ۱۹۵۹, ۱۴۰.

۵۹. بنگرید به:

Fernand Braudel, "Les emprunts de Charles-Quint sur la Place d'Anvers," *Charles Quint et son temps, Colloques internationaux du C.N.R.S., Paris*, ۳۰ sept.-۳ Oct., ۱۹۵۸ (Paris: Ed. du C.N.R.S., ۱۹۵۹), ۱۹۷-۱۹۸.

۶۰. «به دلیل توسعه ثروت، عموماً امروزه دولت‌ها از اعتباری (کردیت) کمابیش

نامحدود برخوردارند. یک ملت، یعنی ملتی مولد، به راحتی پول درمی‌آورد....

«عرضه عمومی سهام، تسهیلات و سرعت، ویژگی وام‌هایی هستند که توسط

دولت‌های مدرن کسب می‌شوند. اوضاع در سده ۱۶ فرق می‌کرد. به دلیل کمبود

سرمایه، پراکندگی آن، مؤسسات مالی بزرگ تنها به بهایی سنگین به وام‌گیرنده

خدمات ارائه می‌دادند؛ نبود اطلاعات درباره منابع کشور موجب بی‌اعتمادی آنها به



فرمانفرما می‌شد. آنها هیچ تمایزی میان رئیس دولت و شخص شهریار، یا

راست‌بخواهی، میان شاه و شخص حقیقی قائل نبودند.»

H. Lonchay, "Etude sur les emprunts des souverains belges au XVIe et au XVIIe siecles," Academie Royale de Belgique, Bulletins de la Classe des Lettres et des Sciences Morales et Politiques et de la Classe des Beaux-Arts (۱۹۰۷), ۹۲۶, ۹۲۸.

۶۱. همان، ص. ۹۴۱.

۶۲. همان، ص. ۹۴۳.

۶۳. «گسترش تجاری جدید برای هلند منفعت بسیاری در برداشت. هیچ تصادفی در کار نبود. روابط اسپانیا- هلند، اتحاد دودمانی استواری پدید آورده بود که با مصرف فزایندهٔ پشم اسپانیا توسط صنعت نساجی هلند پشتیبانی می‌شد. فلزات گرانبهای جهان نو از دههٔ سی به‌بعد آغاز به ایفای نقشی مسلط در سیاست جهانی هابسبورگ‌ها کرد. از آنجا که امور مالی آنها تا حد زیادی بر بازار پول آنتورپ استوار بود، به محرک مهم‌تری بدل شد. در سال ۱۵۳۹ اقتصاد هلند چنان از طریق آنتورپ با اسپانیا در پیوند نزدیک قرار داشت که فن در مولن طی بحران ناشی از کاهش ارزش پول نوشت: «اگر به‌زودی از ایتالیا یا اسپانیا پولی نرسد، بخش اعظم پارچه‌فروشان ورشکسته خواهند شد.»

Van der Wee, The Growth of the Antwerp Market and the European Market, II, p. ۱۷۸.

۶۴. همان، ص. ۳۱۷.

۶۵. Geoffrey Barraclough, *The Origins of Modern Germany* (Oxford: Blackwell, ۱۹۶۲), ۳۵۲.

۶۶. آنتورپ نیز از تنش‌های اجتماعی بزرگ نیمه نخست سده شانزدهم، یعنی دوران شارل پنجم آسیب دید، هرچند به نظر می‌رسد در اینجا شکایت اصلی از سوی کارگران شهری گرفتار مشکلات پس‌افتادگی دستمزد برمی‌خاست، که تا سال ۱۵۶۱ حل نشد. بنگرید به Charles Verlinden, "Crises économiques et sociales en Belgique a l'époque de Charles Quint," *Charles-Quint et son temps, Colloques internationaux du C.N.R.S., Paris, ۳۰ Sept.-۳ Oct. ۱۹۵۸* (Paris: Ed du C.N.R.S., ۱۹۵۹), esp. p. ۱۸۳. آنتورپ اما، در این زمان دچار هیچ زیربرشدگی سیاسی‌ای نشد، امری که شاید اثبات این فرضیه فانون باشد که احتمال اینکه کارگران شهری دست به قیام‌های خودانگیخته زنند، کمتر از دهقانان است. بنگرید به Frantz Fanon, *The Wretched of the Earth* (New York: Grove Press, ۱۹۶۶), ۸۵-۱۱۷.

۶۷. به نقل از A.J. P. Taylor, *The Course of German History* (London: Hamilton, ۱۹۴۵), ۱۶۳. بنگرید به هرستفیلد: «دین‌پیرایی پروتستان که می‌توانست، آلمان را علیه پاپ متحد کند، آلمان را علیه امپراتور پاره‌پاره ساخت.» New Cambridge Modern History, III, p. ۱۳۰.

۶۸. Friedrich Engels, The Peasant War in Germany, in The German  
Revolutions (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۶۷).

۶۹. Tawney, Agrarian Problem, p. ۳۴۷.

۷۰. Taylor, The Course of German History, p. ۱۶۲.

۷۱. Pierre Chaunu, "Séville et la 'Belgique, ۱۵۵۵-۱۶۴۸," Revue du Nord, XLII,  
۱۹۶۰, ۲۶۹.

وی می‌افزاید: «آیا به حد کافی به این واقعیت پرداخته‌ایم که این به اصطلاح  
تقسیم، در واقعیت تکثیر است؟ آیا دریافته‌ایم که تا چه میزان دولت‌های فیلیپ  
دوم، پس از ۱۵۶۰ به‌رغم برداشته‌های تاریخ‌پژوهان دلبسته اروپا، از امپراتوری پیش  
از ۱۵۴۰ شارل پنجم، یعنی پیش از تغییرات بنیادینی که آمریکا موجبشان شد،  
بی‌اندازه پهناورتر بودند...؟»

«وقتی این چشم‌انداز پذیرفته شود، فترت ۱۵۵۵-۱۵۵۹ در چشم‌انداز حقیقی  
خود قرار گرفته است. شارل پنجم پسر خود را ناتوان از ادامه کارهایی که خود در  
اروپا آغاز کرده بود نمی‌دید. یکپارچه‌نگه داشتن دولت‌های بیش‌ازپیش پهناور،  
بیش‌ازپیش پرشمار، گسترده در فراسوی دریاها، در سطح جهانی که با رنج و بدبختی  
اداره می‌شد و به مراتب بیشتر به کیهان می‌مانست تا به سیاره بسیار کوچک سده



بیستمی ما، ناممکن می‌نمود.... زیر فشار آمریکا در پایان کانکوئیستاست که امپراتوری شارل پنجم پاره‌پاره می‌شود، یا دقیق‌تر بگوییم، به دور محور تغذیه آن، یعنی دادوستد میان سویا و جزایر کارائیب بر پا می‌شود [صص. ۲۷۰-۲۷۱].»

۷۲. «امپریالیسم شارل پنجم، برخلاف پسرش، اساساً امپریالیسمی اروپامحور بود. در میان سرزمین‌های اروپایی شارل، این هلند و ایتالیا بودند که فشار هزینه‌های امپراتوری را طی نیمه نخست سلطنت او به دوش می‌کشیدند. اما به موازاتی که هر یک به‌نوبه خود کاملاً چلانده شدند، شارل وادار به جستجوی جای دیگری برای منبع درآمد شد.... [پس از ۱۵۴۰] مشارکت مالی اسپانیا- که اساساً از کاستیا ناشی می‌شد- به نسبت مشارکت مالی کشورهای زمین‌پست، اهمیت پیوسته فزاینده‌تری به خود گرفت....»

«شکست امپراتور در گرفتن کمک‌های مالی بیشتر از دربار آراگون، ناگزیر او را پیوسته به منابع مالیاتی کاستیا وابسته ساخت که کورتس (مجلس) آن به‌مراتب قدرت کمتری داشت و شماری از منابع درآمدی آنجا خارج از نظارت کورتس بودند.»

Elliott, Imperial Spain, pp. ۱۹۷, ۱۹۹.

«شارل پنجم، که با عذاب بی‌پولی‌ای به جاودانگی دوزخ روبه‌رو بود، می‌دانست که اقتصاد در خدمت طرح‌های اوست اما سیاستی همگون با سرکردگی اسپانیا، که خودش آن را به اوج خود رسانده بود، در اختیار نداشت. نه او و نه کاستیایی‌ها، از سیاست ملی هیچ نمی‌دانستند. قوای او به‌اندازه آرزوهایی که در سر می‌پروراند بزرگ نبود، و اگر هم قادر به درک سیاستی مناسب هم می‌بود، سیاستی که گاتینارا در سپهر امپراتوری پیش رویش نهاد، احتمال نمی‌رود که با توجه به اوضاع

می‌توانست آن را به اجرا گذارد. علل چندگانه این شرایط ناگوار، کاستیا را به‌رغم ورود و حمل سریع عظیم‌ترین مقادیر گنج اقتصاد مدرن بینوا کرد.»

Ramon Carande, Carlos V y sus banqueros: La vida economica en Castilla (۱۵۱۶-۱۵۵۶), ۲a ed. corr. y aum. (Madrid: Sociedad fie Estudios y Publicaciones, ۱۹۶۵), I, ۱۴۰.

۷۳. «آیا دولت‌های مدیترانه یا آنهایی که به مدیترانه نزدیک بودند، از کولاک قیمت‌ها بیش از دیگران تأثیر پذیرفتند یا نه؟ تا بدانجا که اسپانیا مدنظر است، از نگاه ما پاسخ مثبت است. بخصوص اگر هزینه‌های هنگفت جنگ برای این امپراتوری بیش‌ازحد پهناور را به‌یاد داشته باشیم.»

Braudel, La Méditerranée, I, p. ۴۸۶.

۷۴. «حرکت دیگری را می‌توان در امپراتوری مشاهده کرد،... انزوای کاستیا در اروپا، که رونق‌اش سرانجام با «خیانت» سایر اعضای امپراتوری و کثرت بارهایی که به دلیل همین انزوا درنهایت بر آن هوار شد، رو به نابودی رفت.

می‌توان به این پدیده مشابه در آمریکا اشاره کرد که بخش‌های پویای معدنکاری مکزیک و پروی علیا سرانجام، زیر بار نیازهای به‌سرعت روبه‌رشد پیرامون، بیش‌ازپیش از نظر مالی ناکارا، خم می‌شوند. توگویی کناره‌ها، که آماده‌اند خود را از بدنه اصلی جدا سازند، فوق‌العاده سنگین می‌شوند، انگار هزینه انسجام امپراتوری، با تغییر جهت اقتصاد از گسترش به انقباض درازمدت، بر دوش دستگاه انسجام، یعنی

کاستیا و دستگاه سلطه، یعنی معدنکاری مکزیک یا پروی علیا می‌افتد. این تا بدانجا درست است که زمانی که در سده ۱۸، پیرامون ایتالیا و فلاندر خود را از کاستیا جدا می‌سازند، این امر تلنگری به احیای اقتصادی در کاستیا زده، آن را از هزینه‌های انسجام امپراتوری، که به تحلیلش برده و به هیچ‌یک سودی نمی‌رساند، خلاص می‌کند....

نزد کاستیا، اضافه‌های مدیترانه‌ای آن، که در نیمه نخست سده ۱۶ عناصر پویایی هستند، اندک‌اندک مقارن آغاز سده ۱۷ به عناصر منفعلی بدل می‌شوند که بایستی برایشان هزینه کرده و آنها را با سرباز و پول نگاه داشت، مناطقی که هرگاه برای دفاع عمومی فراخوانده می‌شوند، دست به شورش می‌زنند (همچون شورش آراگون در ۱۶۴۰). Chaunu, Séville, VIII (۱). pp. ۲۴۸-۲۱۹.

۷۵. بنگرید به:

Braudel, La Méditerranée. I, p. ۳۴۳.

۷۶. «از آنجا که سیسیل قلمرویی بود که از قدیم برپا شده و از روابط بازرگانی سنتی خود با همسایگانش برخوردار بود، هرگز به ذهن دولتمردان اسپانیا خطور نمی‌کرد که با آن همچون مستعمرات آمریکایی برخورد کنند. نبود یک نظریه مبسوط اسپانیایی برای امپراتوری در اروپا، سیسیل را از انحصار تجاری‌ای که اسپانیا بر مستعمره‌نشینان جهان نو تحمیل می‌کرد، نجات داد. چنین انحصاری، با تخریب همیاری صحیح منابع اقتصادی، تنها شیوه‌ای بود که امپریالیسم اقتصادی اسپانیا می‌توانست خود را با آن بیان کند. سیسیل در رهاسازی خود از قیمومیت مالی



بانکداران جنوایی و وابستگی تجاری و صنعتی خود به تولیدگران فلورانسی و ونیزی  
ناتوان بود؛ اما شهروندان دستکم قادر بودند بخش‌های بزرگتری از گندم و

ابریشم خود را به کسانی بفروشند که می‌توانستند در ازای آنها کالاهای ساخته‌شده

(finished) خود را ارائه دهند.» H. G. Koenigsberger, *The Government of Sicily*

۱۴۳, ۱۹۵۱), *Under Philip II of Spain* (London: Staples Press, ۱۹۵۱).

۷۷. «از دهه ۱۵۷۰ به بعد آشکار بود که عملکرد بنگاه خصوصی و زمامداری استعماری

باید جرح و تعدیل شوند تا بی‌رحمی بی‌حد و حصر اسپانیایی‌ها و متحدانشان یعنی

کاسیک‌های والاتبار آمریندی، که اسپانیاردها از طریق آنها به خراج و نیروی

کار دست می‌یافتند، مهار شود. برای حراست کارا، سازمان‌دهی و ادارهٔ اجتماعات

سرخپوست، شهری‌کردن، مسیحی‌سازی و درون‌برد (incorporation) آنان به اقتصاد

اروپای باختری ضروری بود.» Stanley J. and Barbara H. Stein, *The Colonial*

*Heritage of Latin America* (London and New York: Oxford Univ. Press, ۱۹۷۰),

۷۱.

۷۸. H. G. Koenigsberger, "The European Civil War," in *The Hapsburgs and*

*Europe, ۱۵۱۶-۱۶۶۰* (Ithaca, New York: Cornell Univ. Press, ۱۹۷۱), ۲۵۷.

Ferran Soldevila, "Barcelona demana a l'Emperador Carles V L'autoritzacio per a comerciar directament amb America (۱۵۲۲)," in Studi in onore di Amintore Fanfani, V: Evo moderno e contemporaneo (Milano: Dott. A. Giuffre-Ed.), ۶۳۸-۶۴۱.

۸۰. برای نمونه، بنگرید به مالوویست: «هر اختلالی در تحویل غله و الوار از ساحل بالتیک یعنی به‌ویژه از لهستان، موجب بالارفتن هزینه زندگی در هولاند و سایر ولایات کشورهای زمین‌پست شده و تجارت خارجی هولاند را، با جلوگیری از مبادله کالا با کشورهای شبه‌جزیره ایبری، با پروتاین و با انگلستان، زمین‌گیر می‌کرد. بدین‌سان سوداگران آمستردام و شهرک‌های همسایه سعی در حفظ روابط حسنه با دانسیگ و لهستان داشته و سخت با سیاست خصومت شارل پنجم نسبت به دانمارک در جریان نیمه نخست سده چهاردهم مخالف بودند، سیاستی که موجب انسداد شده و در نتیجه دستیابی به بالتیک را ناممکن می‌ساخت.» Economic History Review, XII, p. ۱۸۵.

به همین‌سان، سوداگران آنتورپ از تلاش‌های شارل پنجم برای حفظ نسبت ثابت طلا و نقره، که در مقاطع مختلف منجر به ریزش طلا از هلند به فرانسه شد، آسیب دیدند. بنگرید به:

Florence Edler, "The Effects of the Financial Measures of Charles V on the Commerce of Antwerp, ۱۵۳۹-۴۲," Revue belge de philologie et d'histoire, XVI,

۸۱. برای گزارشی از درونۀ اجتماعی و ارزیابی علل آن، بنگرید به:

J. W. Smit, "The Netherlands Revolution," in Robert Forster and Jack P. Greene, eds., *Preconditions of Revolution in Early Modern Europe* (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۷۰), ۱۹-۵۴.

این مقاله حاوی کتابنامۀ مختصر مفیدی است.

۸۲. «در فرانسه است که پایه‌های پادشاهی مطلقه به‌بهترین‌نحو نهاده شده‌اند.... در عمل، از زمان شکست ۱۴۸۴ مجلس طبقات (Estates-General)، هیچ ادعایی نسبت به آزادی، چه خصوصی و چه عمومی، در برابر [اقتدار] شاه نمی‌توانست اقامه شود.»  
Mousnier, *La XVIe et XVIIe siècles*, p. ۱۰۰.

بنگرید به الی. ف. اکسچر: «از نظر جغرافیایی، [فرانسه] پیش از نیمۀ نخست سده ۱۶، قلمرویی متحد و به‌هم‌پیوسته بوده و کمابیش یکسره از درون‌بوم‌ها و دولت‌های فرمانفرمای همپوشان فارغ بود. شاید پادشاه آن بیش از هرکس دیگری در اروپا بر کشور خود قدرت داشت و سرانجام اینکه، دولتمردان او از قدیم از سیاست اقتصادی آگاهانه‌ای پیروی می‌کردند که مقصود از عوارض در آن مشخص بود.... بقای اشکال فئودالی سازمان‌دهی، به‌راستی خود را تنها در عوارض رودخانه‌ها و جاده‌ها یعنی péage (پداژیا) نشان می‌داد اما افزون بر این، عوارض شهرها باقی ماند- که در اینجا نیز درست همچون سایر کشورها یادگار اقتصاد کمابیش خودفرمان شهر بود.»



Mercantilism, I, rev. ed. (London: Geo. Allen & Unwin, ۱۹۵۵), ۷۸-۷۹.

۸۳. Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۰۷.

۸۴. «در سدهٔ پانزدهم، والاتباران [فرانسه] همان گرایشی را به roturiers (عوام) نشان دادند که همتایانشان در انگلستان، اما در سدهٔ شانزدهم حکومت به‌عمد به دنبال متوقف‌ساختن آن بوده و با وضع قانون ممنوعیت بازرگانی و سایر فعالیت‌های پرمفعت برای والاتباران، در انجام این کار موفق شد. مشکل اینجا بود که در فرانسه، همچون بیشتر کشورهای قاره، والاتباران نسبت به مالیات‌ستانی معاف بوده و اگر به تجارت وارد می‌شدند، معافیت شخصی خود را نیز با خود می‌بردند و دولت مقداری از درآمد جدید مهم خود را از دست می‌داد.... دربار فرانسه تا آن اندازه از والاتباران

هراسان بود که یارای حذف معافیتشان را نداشت.... Rushton Coulbourn, "A

Comparative Study of Feudalism," Part Three of Rushton Coulbourn, ed.,

Feudalism in History, p. ۳۱۶.

۸۵. «مقصود غالب [لوئی یازدهم]، تبدیل دوبارهٔ فرانسه به نقطه تقاطع مسیرهای

تجاری بود، در پرتو این باور راسخ که «بازارهای مکاره و بازارها کشور را پرمایه

می‌سازند» و از طریق «تکثیر» دادوستد و کالا در درون قلمرو بر ثروت افزوده

می‌شود.... پس در فرانسه، پشتیبانی حکومت تنها به حوزهٔ محدودی از منافع تجاری

بومی معطوف بود و در تثبیت آن منافع به یک شکل سازمان‌یافته پایدار شکست

خورد.»

Miller, *Cambridge Economic History of Europe*, III, pp. ۳۳۴-۳۳۵.

۸۶. همان، ص. ۳۳۸. جوزف استرایر به همین‌سان استدلال می‌کند که فرمول

فرانسوی تمرکز بیشتر زمامداری، یکنواختی قانونی به‌مراتب کمتری داشته و از این‌رو، امکان به‌مراتب کمتری برای یک سیاست اقتصادی ملی باز می‌گذاشت: «برای فرانسه، همچون انگلستان، دو حوزه اصلی توسعه، دادگستری و مالیه بود. اما شاهان فرانسه مجبور بودند اینها را به آرامی بر پا سازند و نهادهای اولیه آنها نسبت به نهادهای انگلستان ساده‌تر بود و صورت‌بندی سست‌تری داشت.

رشته‌ای از ضمیمه‌سازی‌های سرزمینی [توسط فرانسه در سده دوازدهم و سیزدهم]، مسائل خطیری را برای حکومت فرانسه مطرح ساخت. نهادهای نسبتاً ساده‌ای که برای اداره یک قلمرو سلطنتی کوچک کافی بودند، اینک بایستی گسترش یافته و اصلاح می‌شدند تا بتوانند پاسخگوی منطقه و جمعیت‌های کنونی زیر سلطه شاه، که تا حد زیادی افزایش یافته بودند، باشند. ولایت‌های جدید، نهادها و عرف خودشان را داشتند که اغلب پیچیده‌تر و تخصصی‌تر از نهادها و عرف حکومت سلطنتی بودند....

راه چاره مقدماتی این مسائل توسط فیلیپ آگوستوس (۱۱۸۰-۱۲۲۳)، شاهی که پایه‌گذار راستین دولت فرانسه بود، کشف شد. او به هر ولایت اجازه داد عرف و نهادهای خود را داشته باشد اما مردانی را از پاریس برای پرکردن مقامات ولایتی مهم اعزام کرد. بدین‌سان دادگاه‌های نورمن به اجرای قانون نورمن ادامه می‌دادند، اما رؤسای مناصب، نورمن نبودند بلکه کارگزارانی بودند که تا حد زیادی ریشه در قلمرو سلطنتی قدیم داشتند. بدین‌سان غرور ایالت‌ها تسکین داده شد، حال آنکه شاه نظارتی اثربخش را بر متصرفات جدید خود نگاه داشت....

«(در برابر، دولت انگلستان با اصرار خود بر نهادها و قانون یکنواخت، در همگون‌سازی مناطقی که دارای سنت‌های سیاسی جداگانه‌ای بودند، همچون شهریارهای ولز یا قلمروهای کوچک ایرلند، مشکل زیادی داشت.) اما دولت برآیندهٔ فرانسه بایستی بهای سنگینی برای انعطاف‌پذیری خود می‌پرداخت. رهبران محلی در درجهٔ اول نگران حفظ عرف و امتیازات محلی بودند؛ آنها به حکومت مرکزی بی‌اعتماد بودند، درست همان‌گونه که حکومت مرکزی به آنها بی‌اعتماد بود. از آنان نمی‌شد زیاد در کار زمامداری محلی استفاده کرد. درواقع قاعدهٔ اساسی زمامداری فرانسه این بود که هیچ‌کس نباید در ولایت زادگاه خود صاحب منصبی باشد.»

On the Medieval Origins of the Modern State, pp. ۴۹-۵۱.

۸۷. «در سده‌های ۱۵ و ۱۶، فرانسه دو بار در دریاهای هفت‌گانهٔ جهان شکست خورد.... شکست در سدهٔ ۱۵ هنگامی بود که اکتشافات بزرگ بدون-یا کمابیش بدون- دریانوردان آن انجام شد. شکست دوم در سدهٔ ۱۶... هنگامی بود که فرانسه در کشاکش بر سر مسیرها، جزایر، سواحل و سودها در اقیانوس اطلس، آفریقا و آمریکا تسلیم شد....»

«نکتهٔ مهم، حتی پیش از جنگ صدساله، از زمانی که کشتی‌های جنوایی رابطهٔ موفقیت‌آمیزی میان مدیترانه و دریای شمال برقرار ساختند، محرومیت از مدارهای بزرگ تجارت مسیرهای ماورای قاره‌ای و اقتصاد فرانسه بوده است. بازارهای مکارهٔ شامپانی چندی بیش نپاییدند. اینک بدون درنظرگرفتن این همکاری اقتصاد عمومی، یعنی بدون پشتیبانی ونیز یا جنوا در سدهٔ ۱۵، بدون همدستی سرمایهٔ بین‌المللی



ایتالیا یا اسکاندیناوی، چگونه می‌توان لیسبون یا تصرف سبته یا مسیرهایی که جنوایی‌ها در حال برقراری در اندلس بودند یا مدت‌ها بعد، سفر دریایی ماژلان را تبیین کرد؟ در پسِ بخت خوب ایبری، این رانش سده‌های ۱۴ و ۱۵، این همدستی سرمایه‌داری بین‌المللی و نیروهای پیش‌برنده آن با سویا، لیسبون و سپس‌تر آنتورپ، شهرهایی که سرنوشت خود را به هم پیوند زده بودند، وجود دارد که پیوندهایشان فرانسه را پشت سر گذاشت.

در رأس همه اینها... درام جنگ صدساله همه‌چیز را بدتر کرد. بدتر کرد، اما بحرانی را که پیشتر با انقلاب در مسیرهای تجاری ایجاد شده بود پدید نیاورد.» Fernand Braudel, "La double faillite 'coloniale' de la France aux XVe et XVIe siècles,"

۴۵۴، ۱۹۴۹، oct.-dec. IV, ۴, Annales, E.S.C. شاید قضیه تنها، نبودِ پشتیبانی خارجی نبوده باشد. برودل نتیجه می‌گیرد که: «حرفه استعمار، کل زندگی را، کل ساختار یک کشور را تا اعماق آن به پرسش می‌کشد. فرانسه سده شانزدهم... آماده چنین چیزی نبود (ouverte aussi profondément) [ص. ۴۵۶].»

۸۸. روبر هانری بوتیه این تبیین را پیش می‌نهد: «از نگاه ما، علل زوال و افول بازارهای مکاره شامپانی با دگرگونی عمومی اقتصاد باخترزمین در پایان سده ۱۳ و آغاز سده ۱۴ در پیوند هستند. در دو حوزه بنیادین، تغییرات مهمی رخ داد: (۱) صنعتی‌شدن ایتالیا و (۲) انقلاب در بازار فلزات گران‌بها....»

از آنجا که هدف اصلی از بازارهای مکاره شامپانی، تهیه مسکوکات برای خریدهای فرانسه از ایتالیا و پارچه‌های فلاندري بود، زوال آنها قطعی بود، چراکه پارچه‌بافی‌های کل شمال فرانسه متحمل همان بحران شدند....

اقتصاد بین‌المللی به‌طور سنتی بر نقره استوار بود؛ در پایان سدهٔ ۱۳، طلا آغاز به ایفای نقش کرده، و تغییرات ناگهانی در نسبت این دو فلز، تعادل شرکت‌هایی که فعالیتشان متکی بر ارز خارجی و فروش ادویه بود را یکسره به‌هم زد.» "The Fairs of Champagne," in Cameron, cd., *Essays in French Economic History*, ۶۲-۶۳.

۸۹. بنگرید به:

Ehrenberg, *Capital and Finance*, pp. ۲۸۱-۳۰۶.

۹۰. بنگرید به همان، ص. ۲۰۲-۲۲۰.

۹۱. بنگرید به همان، ص. ۱۹۳.

۹۲. همان، ص. ۳۳۳.

۹۳. همان، ص. ۳۰۷.

۹۴. R. H. Tawney, "Introduction" to Thomas Wilson, *A Discourse Upon Usury* (London: Bell & Sons, ۱۹۲۵), ۶۲.

۹۵. Braudel, *Charles Quint et son temps*, p. ۱۹۹.

۹۶. Henri Hauser, "The European Financial Crisis of ۱۵۵۹," *Journal of European Business History*, II, ۲, Feb. ۱۹۳۰, ۲۴۱.

برای شرح تورم اعتبار بنگرید به صص. ۲۴۲-۲۵۰.

۹۷. «اما اگر از کاهش شتاب آهنگ تورمی‌ای که از دوره ۱۵۶۰-۱۵۶۵ آغاز شد چشم‌پوشیم، درک وضع بحرانی نهفته‌ای که از همان آغاز حکومت فیلیپ دوم وجود داشت ناممکن می‌شود. تصادفی نیست که نخستین ورشکستگی دولت در سال ۱۵۵۷ رخ داد و این نیز تصادفی نیست که نخستین تغییر بزرگ در سیاست فیلیپ در سال ۱۵۶۸ رخ داد.» Nadal, Hispania, XIX, p. ۵۱۳. نادال در برابر این ادعای همیلتون که بالارفتن قیمت‌های اسپانیا در پایان سده به اوج خود رسید، خاطرنشان می‌سازد که داده‌ها افزایش بزرگ‌تری را در دوره ۱۵۰۱-۱۵۵۰ (۱۰۷٪) نسبت به دوره ۱۵۵۱-۱۶۰۰ (۹۸٪) نشان می‌دهند. بنگرید به همان، صص. ۵۱۱-۵۱۲.
۹۸. «بحران سال ۱۵۵۷ پیشتر به‌طرز فاجعه‌آمیزی بر جایگاه آنتورپ در حوزه امور مالی عمومی اثر گذاشته بود. افول در سال‌های بعد ادامه یافت. به وسوسه گرشام، دربار انگلستان، طی دهه شصت خود را به‌صورت کامل از قید قیمومیت آنتورپ رها ساخت....
- «هنگامی که در سال ۱۵۶۹، تحریم تجاری انگلستان- هلند به گسست کامل انجامید، انگلستان احساس کرد به حد کافی برای آزادساختن خود از نفوذ بازرگانی و مالیه آنتورپ قوی است. هامبورگ میراث بازرگانی و لندن میراث مالی آنتورپ را دریافت داشت. هر دو محل از آینده درخشان خود مطمئن بودند. بدین‌سان آنتورپ برای همیشه واپسین شالوده گسترش نخستین خود را از دست داد.» Van der Wee, The Growth of the Antwerp Market and the European Economy, H, pp ۲۲۲, ۲۳۸.
۹۹. همان، ص. ۲۰۷.
۱۰۰. بنگرید به همان، صص. ۲۳۲-۲۳۶. بنگرید به پری: «خشم اسپانیا» در سال



۱۵۷۶، آسیب سختی به آنتورپ زد. محاصره پارما و تسخیر شهر در سال ۱۵۸۵ به حذف یا ورشکستگی بسیاری از تجارتخانه‌ها و تبعید هزاران صنعتگر پروتستان-اغلب به آمستردام- شد.... تجارت دریابردی که آنتورپ با آن سروکار داشت، به

آمستردام انتقال یافت.» Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۱۵۹.

۱۰۱. Van der Wee, The Growth of the Antwerp Market and the European Economy, II, p. ۱۸۳.

دو نویسنده اخیر اما، ادعا می‌کنند که افول آنتورپ بزرگ‌نمایی شده و این شهر نسبتاً مدت‌زمانی دراز پرتوان باقی ماند. بنگرید به:

Jan Craeybeckx, "Les industries réexportation dans les villes flamandes en XVIe siècle, particulièrement à Gand et à Bruges," Studi in onore di Amintore Fanfani, IV: Eva moderno (Milano: Dott. A. Giuffre-Ed., ۱۹۶۲), ۴۱۵.

با این‌همه، کرایبکس تصدیق می‌کند که البته، بنگاه‌های جدید آنتورپ در پس از ۱۵۸۵، «جلوی جابجایی نقطه ثقل بازرگانی بین‌المللی به آمستردام و لندن را نگرفتند [ص. ۴۱۶].»

یان ا. فن هوت سرسخت‌تر است. وی این تصویر از افول را «سخت‌کژ و کوژ»

می‌خواند. Declin et survivance d'Anvers (۱۵۵۰-۱۷۰۰)," Studi in onore di

Amintore Fanfani, V: Evi moderno e contemporaneo (Milano: Dott. A.

Giuffre-Ed., ۱۹۶۲), ۷۰۶. او خاطرنشان می‌سازد که هرچند انسداد دوران جنگ به

تجارت دریایی آنتورپ آسیب زد، بر تجارت زمینی آن تأثیری نداشت. بنگرید به همان، ص. ۷۲۰. او ادعا می‌کند که در سراسر سده هفدهم، طبقات سوداگر آنتورپ «حائز اهمیتی چشم‌ناپوشیدنی» باقی می‌مانند [ص. ۷۲۲].

۱۰۲. بنگرید به *Verlinden in Charles Quint et son temps*. خایمه ویسنز ویوس در بحث پی آیند این مقاله استدلال می‌کند که همین در مورد کاتالونیا نیز درست است. ص. ۱۸۷. بنگرید به ج. و. اسمیت: «کوتاه اینکه، نمی‌توان وضع اجتماعی-اقتصادی را به‌عنوان پیش‌شرط انقلاب هلند در نظر گرفت.» [Preconditions of Revolution, p. ۴۳].

۱۰۳. Luzzatto, *Storia economica*, p. ۱۵۱.

۱۰۴. بنگرید به:

Strauss, *Nuremberg in the Sixteenth Century*, p. ۱۵۰.

۱۰۵. Barraclough, *Origins of Modern Germany*, p. ۳۷۰.

۱۰۶. Taylor, *Course of German History*, p. ۲۰.

۱۰۷. ر. لودلوف تحولات آلمان را چنین شرح می‌دهد: «پیشرفت‌های فنی و پیشروی محرز به‌سوی سازمان سرمایه‌دارانه در سده شانزدهم، به بن‌بست خوردند- تا حدی به سبب اخاذی‌های روبه‌رشد اربابان زمین‌دار و بازگشت به روش‌های خرد تولید در سده

۱۰۸. «آلمان در این هنگام شاهراه بازرگانی اروپا بود و شهرک‌های آن بر همه شهرک‌های دیگر پیرامون برتری داشت. درواقع پادشاهی‌های ملی در دیگر کشورها، اغلب از مقاومت در برابر برتری تجاری آلمان سرچشمه می‌گرفتند تا از مقاومت در برابر امپراتوری....

هر اجتماع تجاری‌ای فراز و نشیب خود را همگام با بازار جهانی تجربه می‌کند؛ اما هیچ اجتماع تجاری‌ای در اروپای مدرن تاکنون فاجعه عمیق و دیرپایی را که طبقه متوسط آلمان، درست در لحظه‌ای که قدرت مالی‌شان در اوج خود بوده و وفاق ملی‌شان کاملاً نمود یافته بود- درست در لحظه‌ای که درواقع شاید در انتظار تبدیل‌شدن به نیروی سیاسی مسلط بودند، همچنان‌که پیشتر نیروی اقتصادی مسلط در اروپا بودند- تجربه نکرده است. Taylor, The Course of German History, pp. ۱۷-۱۸.

۱۰۹. «نوشینان کالاهایی وارد می‌کردند که برای حفظ سبک زندگی اسپانیایی خود در یک محیط آمریکایی نیاز داشتند. آنها برای پرداخت هزینه این واردات، یک اقتصاد کشتزار، کشتستان و معدنکاری را شکل بخشیدند که کالا برای فروش در اروپا تولید می‌کرد. آنها برای کشتستان‌های خود به برده نیاز داشتند و بنابراین بازاری را برای یک تجارت جدید با غرب آفریقا پدید آوردند. سرانجام اینکه، در میانه سده به غنی‌ترین معادن نقره در جهان دست یافتند که آنان را قادر به واردات بیشتری ساخته و تجارت با اروپا را با تأمین مسکوکات لازم برای خرید فراورده‌های شرق اقیانوس اطلس تغذیه



Parry, Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۱۹۹.

۱۱۰. «در جوامع بومی مختلف، پایان برتری مقامات روزگاران پیشاکلمبی، از یکسو به رشد سوءاستفاده از قدرت توسط رؤسای سنتی (کاسیک‌ها، کوراکاها) بر توده جمعیت و از سوی دیگر، به همدستی خودخواهانۀ این رؤسا با نونشینان و به‌ویژه انکومندروها انجامید....»

درست به‌مانند رفتار انگلستان، فرانسه، بلژیک و غیره در آفریقا یا آسیا در سدهٔ ۱۹، دولت اسپانیا در آمریکای سدهٔ ۱۶ بخش‌بندی‌های سرزمینی قدیمی جوامع بومی را تغییر داده، مراکز جمعیتی را جابجا کرده و ادعای به‌رسمیت‌شناختن تنها یک سلسله‌مراتب از رؤسا را سر داد که توسط خودش تعیین (investie) و مهار می‌شدند. در سدهٔ ۱۶، همچون سدهٔ ۱۹، اقتدار استعماری بدین‌سان به‌سوی مصالحه‌هایی سوق داده شد اما رؤسا، چه سنتی و چه جدید، درنهایت صرفاً ابزار گردآوری مالیات بودند.

Charles Verlinden, "L'état et l'administration des communautés indigènes dans L'empire espagnole d'Amerique," International Congress of Historical Sciences. Stockholm ۱۹۶۰. Résumés des communications. (Göteborg: Almquist & Wiksell, ۱۹۶۰), ۱۳۳.

۱۱۱. بنگرید به:

Wolf, Sons of the Shaking Earth, pp. ۱۸۲- ۱۸۳.

۱۱۲. بنگرید به همان، صص. ۱۹۷-۱۹۸.

۱۱۳. به شرح ای. ای. ریچ از اقتصاد تجارت برده بنگرید: «این کمابیش ویژگی ناگزیر وابستگی به نیروی کار برده بود که تقاضا هرگز نباید به‌طور کامل و ارزان تأمین شود، چراکه نیروی کار، عاملی در نظام برده‌داری است که آسان‌تر از بقیه عوامل افزایش می‌یابد.... در چنین شرایطی شگفت‌آور نیست که محموله‌های قاچاق بایستی زدوبند بسیار جالبی بوده باشند.... به‌طورکلی فرض بر این بود که چنین محموله‌هایی هنگامی که به ساحل آفریقا می‌روند تا برده بیاورند، به‌طورجدی به مایملک واقعی پرتغال تعرض می‌کنند، اما در بردن آنها به متصرفات اسپانیا برای فروش، صرفاً از یک منع صوری طفره می‌روند؛ مانع جدی بر سر راه تجارت آزاد، پرتغال بود نه اسپانیا. این نزدیکی به تجارت برده تا بدانجا به سود سوداگران سده شانزدهم بود که گروه قدرتمندی از سوداگران انگلیسی امکان برقراری شراکت انگلیسی-اسپانیایی برای تجارت را فراهم دیدند، تجارتی که نیاز مهاجران به برده، میل حکومت اسپانیا به توان و نظارت اقتصادی و میل سوداگران انگلیسی به سود ناشی از آن را تأمین کند... جان هاوکینز به این امید، آغاز به تجارت برده به هند غربی کرد که شاید همکاری تجاری قاعده‌مندی را میان انگلستان و اسپانیا برقرار کند.» Cambridge Economic History of Europe, IV, pp. ۳۲۵-۳۲۶. باید از خود بپرسیم که چرا مقامات اسپانیایی پذیرای برنامه‌های هاوکینز، که در درجه اول متوجه سوداگران پرتغالی بود، نبودند. آیا بدین دلیل نبود که از نگاه دربار و نونشینان، رخنه انگلیسی‌ها در درازمدت خطر بیشتری در برمی‌داشت و دربار این پیشنهاد را اقدامی برای آغاز این رخنه

می‌دانست؟

۱۱۴. «از همان آغاز حیات استعماری خود [در سده هفدهم]، شیلی دارای یک اقتصاد صادراتی بوده است.... طبق معمول، شیلی حیات خود را به عنوان صادرکننده طلا آغاز کرد. اما معادن آن... غنی نبوده و دیری نپاییدند.... درعین حال، برخلاف روند معمول در مستعمرات اصلی اسپانیا، هرچند شاید نه بی شباهت به گواتمالا، حتی در آن زمان شیلی یک فراورده درون زاد نیز صادر می‌کرد: پیه دام.» Andre Gunder Frank, *Capitalism and Underdevelopment in Latin America*, p. ۲۹.

۱۱۵. بنگرید به:

Woodrow Borah, *Early Colonial Trade and Navigation Between Mexico and Peru, Ibero- Americana*: ۳۸ (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۵۴), ۸۱-۸۲, ۸۶-۸۸.

۱۱۶. بنگرید به:

William C. Schurz, "Mexico, Peru, and the Manila Galleon," *Hispanic American Historical Review*, I, ۴, Nov. ۱۹۱۸, ۳۹۱.

۱۱۷. بنگرید به:

Borah, *Early Colonial Trade*, p. ۱۲۱.

۱۱۸. بنگرید به همان، صص. ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۷.



۱۱۹. Pierre Chaunu, "Pour une histoire économique de l'Amérique espagnole coloniale" *Revue historique*, LXXX, ۲۱۶, oct.-déc. ۱۹۵۶, ۲۱۸.

۱۲۰. گستره مهاجرت را خورخه نادال در *La población española (siglos XVI a XX)* (Barcelona: Ed. Ariel, ۱۹۶۶), ۷۳-۸۰ بی‌گمان کثرت جمعیت وجود داشت. خوزه جنتیل دا سیلوا تأیید می‌کند که «انگاره [یک کاستیای پرجمعیت] از شکوه اسپانیا جدایی‌ناپذیر است.» "Villages castillans et types de production au XVI<sup>e</sup> siècle," *Annales E.S.C.*, XVIII, ۴, juil.-août ۱۹۶۳, ۷۳۵  
افول در پیوند نیست؟ شاید، اما نه به‌صورت یک همبستگی ساده.

۱۲۱. «تصرف مناصب استعماری... برای اسپانیاردهایی از همه مراتب اجتماعی، شغل و فرصت‌هایی فراهم آورد که اقتصاد منقبض مام‌کشور از آنها دریغ داشته بود. افزون بر این، افزایش مناصب اداری سازمان مستعمراتی، به پادشاهی اسپانیا، فرصت فروش مناصب استعماری را به کارمندان مشتاقی داد که به‌نوبه‌خود، اسپانیاردهای دیگری را مایل به وام‌دادن به مدیران جدیداً منصوب‌شده عازم نظارت‌بر توده‌های آمریندیایی مطیع می‌یافتند. Stein & Stein, *The Colonial Heritage of Latin America*, pp. ۷۱-۷۲. سوارت بر این واقعیت پای می‌فشرد که اسپانیا فروش مناصب را تا مستعمرات گسترش داد، و اینکه فرانسه دست به چنین کاری نزد، نشانه‌ای است از بار مستعمرات در این زمان. بنگرید به:

Swart, *The Sale of Offices*, p. ۴۱.

۱۲۲. «همه داده‌های در دسترس به این نتیجه‌گیری می‌انجامد که در بخش اعظم

سده هفدهم، تنها در بهترین سال‌های پس از ۱۵۷۶-۱۵۷۹ بود که ساکنان سفیدپوست قادر به تضمین آسان مواد خوراکی کافی برای تغذیه خود و خدمتکاران و استادکارانی بودند که به‌طور مستقیم بدانها وابسته بودند. احتمالاً عواملی جز عرضه نیروی کار در این دوره تأثیرگذار بوده‌اند؛ افت بی‌دلیل شمار دام در پایان سده ۱۶ و در دهه‌های آغازین سده ۱۷ به‌سختی می‌تواند تنها ناشی از نبود چوپان بوده باشد؛ اما عرضه نیروی کار احتمالاً مهم‌ترین عامل کمبود پیوسته مواد خوراکی و سایر کالاهای مصرفی شهر بود.... در معدنکاری نیز شواهد به‌گونه‌ای خطاناپذیر به کمبود شدید و پیوسته نیروی کار ناشی از انقباض جمعیت سرخپوستان اشاره دارند....

«مشکلات اقتصادی توانفرسای شهرهای اسپانیای نو... کمابیش به‌صورت قطعی در موازات با تحولات مشابه در مستعمرات عمده اسپانیا در جهان نو بودند.... فرصت‌های اقتصادی کمتر و بدتر شدن شرایط زندگی در اسپانیا بدین معنا بود که شماری از اسپانیاردها به مستعمرات مهاجرت می‌کنند، جایی که هرچند شرایط اقتصادی ممکن است بد بوده باشد، اما خوراک همچنان در اواخر سده ۱۶ و بخش اعظم سده ۱۷ از اسپانیا فراوان‌تر بود. به دلیل ماهیت جامعه مستعمره، این مهاجرت موجب افزایش اندک نیروی کار اسپانیای نو شد، اما بیشتر موجب افزایش شمار افرادی شد که بایستی سیر می‌شدند.... با هم‌زمانی بحران‌های اقتصادی و جمعیتی اسپانیا و مستعمرات آن... این بحران‌ها به زیان هر دو تمام شد.» Borah, New Spam, pp.

۲۵-۲۶, ۲۹. See Alvaro Jara on the crisis of the end of the century in Chile in *Guerre et société en Chili: essai de sociologie coloniale*, pp. ۱۰۵- ۱۱۹.

۱۲۳. «می‌توان نتیجه گرفت که ظهور هاسیندا اساساً یک توسعه بود تا کشاکش.

فرگشت املاک بزرگ واکنشی بود به واقعیت‌هایی چون اندازه شهرها و جمعیت‌های اسپانیایی، میزان فرهنگ‌پذیری در میان سرخپوستان و ماهیت جامعه اسپانیا در اوایل دوران مدرن.... هر جا که چنین می‌نماید که دربار یا کلیسا محرک آغازین توسعه املاک بزرگ‌اند، با بررسی دقیق، درخواستیم یافت که نیروهای عمیق‌تری در کار هستند. سیاست دربار مسئول ویرانی انکومیاندا بوده است، اما تحولات طبیعی در مستعمرات سرنوشت این نهاد را رقم زد. از یکسو، ثروت‌های ناشی از بازرگانی و معدنکاری به‌طور مستقیم وابسته به انکومیاندا نبودند؛ از سوی دیگر، رشد سریع جامعه اسپانیا خانواده‌های قدرتمند جدیدی را پدید آورد که آغاز به تصرف املاک کرده و نظام انعطاف‌پذیر انکومیاندا را از بن ویران ساختند.» James Lockhart, "Encomienda and Hacienda: The Evolution of the Great Estate in the Spanish Indies," *Hispanic American Historical Review*, XLIX, ۳, Aug. ۱۹۶۹, ۴۲۸.

۱۲۴. استاینز میان هاسیندا و کشتستان تمایز قائل می‌شود: «[هاسیندا] ملکی در ابعاد بزرگ است که غله یا گاو در آن پرورش داده شده و فراورده‌های [آن] در محل، در مراکز معدنکاری یا نواحی بزرگ شهری چون مکزیکوسیتی و لیما مصرف می‌شد. آمریندها نیروی کاری وابسته، نسبتاً نامتحرک و محدود به شکل خاصی از کار مزدبگیری و کار برای پرداخت بدهی را تشکیل می‌دادند.... برخلاف هاسیندا، کشتستان واحد اقتصادی وابسته‌ای بود که برای تولید محصولات اساسی برای مصرف خارجی، یعنی اروپا ایجاد شده بود.» The Colonial Heritage of Latin America, p. ۴۰.



۱۲۵. «مقارن اوایل دهه ۱۵۹۰، شکل‌گیری املاک متعلق به اسپانیا ظاهراً به نقطه‌ای رسید که، مشروط به تأمین کافی نیروی کار، تولیدشان می‌توانست نیاز خوراکی شهرهای اسپانیا را تأمین کند. این بدان معنا نیست که شهرها از اتکای کامل بر تولید سرخپوستان آزاد بودند، بلکه بیشتر بدین معناست که در موقع لزوم می‌توانستند از خوراک تولیدی کشتزارهایی که مالک و ناظرشان به‌طور مستقیم وسینوهای خودشان بودند بهره‌جویند.» Borah, New Spain, p. ۳۳.

بنگرید به اوگت و پیر شانو که اشاره می‌کنند که صادرات از اسپانیا به آمریکاها، که در سده شانزدهم اصولاً از کالاهای اساسی برای نونشینان تشکیل می‌شد، در سده هفدهم به کالاهای کارگاهی ایتالیا یا شمال اروپا تغییر یافت که از اسپانیا بار زده می‌شد. آنها می‌پرسند: «چگونه می‌توانیم این چرخش عمده را تبیین کنیم؟ با این واقعیت که استعمار اسپانیا، همگام با توسعه بیشتر، بر اوضاع طبیعی خود سلطه بیشتری یافت. یک مشت نمونه خروار: کشت موفقیت‌آمیز انگور شراب در ساحل اقیانوس آرام، در آبادی خشک پرو، به‌رغم محجوریت‌های (interdiction) قدری افلاطونی (آرمانی- نظری) که از سوی حکومت بی‌خیال، به مهزادگان اندلسی ابلاغ شده بود. و واقعیت دیگر اینکه، اسپانیایی‌های نسل بعدی که در هند و در میان سرخپوستان زاده شده بودند، دیگر همان تعصبات غذایی را که پدران‌شان وقتی از جهان کهن به جهان نو کوچ کردند، نسبت به غذای محلی داشتند، نداشتند. دلیل آخر و ویژه آن، حماقت اقتصادی ترابری فراورده‌هایی با ارزش پایین با هزینه‌ای هنگفت بود، که اصلاً در فواصل طولانی میان اسپانیا و آمریکا غیرقابل حمل بودند، حماقتی که

دیگر بازده‌های بسیار بالای معادن نقره جهان نو وجود نداشتند که آن را امکان‌پذیر کنند. هنگامی که این بازده‌ها به دلایلی پایین آمدند (فرسایش دسترس‌پذیرترین رگه‌های نقره، کمبود نیروی انسانی در مناطق استخراج معدن، افزایش قیمت جیوه موردنیاز برای آلیاژ و به‌ویژه کاهش قیمت خرید نقره در نتیجه انقلاب قیمت‌های سده ۱۶)، صدور نقره به اروپا کاهش یافت و درعوض، برای ایجاد اقتصادی متعادل‌تر و متنوع‌تر در آمریکا به‌کار گرفته شد. «Cahiers d'histoire mondiale, I, pp. ۹۹-۱۰۰.

۱۲۶. «امپریالیسم سلطنت فیلیپ دوم بر یک اقتصاد اسپانیایی-اطلسی استوار بوده است که با منابع آمریکا و کاستیا، که مرتب از معادن نقره جهان نو به آن نقره تزریق می‌شد، تأمین مالی می‌شد....

«از دهه ۱۵۹۰... اقتصادهای اسپانیا و متصرفات آمریکایی آن آغاز به جدا شدن [یعنی آغاز به تبدیل شدن به اقتصادی رقیب و نه مکمل] کرد، حال آنکه رخنه‌گران هلندی و انگلیسی درحال جاکردن خود در این شکاف درحال گسترش بودند. Elliott, Imperial Spain, pp. ۲۸۵, ۲۸۷. این شیوه دیگری است برای گفتن اینکه اسپانیا درحال بدل شدن به بخشی از نیمه‌پیرامون اقتصاد جهانی اروپا بود.

آندره گوندر فرانک اشاره می‌کند که چه میزان از مازاد اقتصادی تولیدشده در شیلی در سده شانزدهم به مصرف کالاهای تجملی‌ای می‌رسید که می‌شد آن را به معنای «فشار بر ارز خارجی و منابع داخلی شیلی» دانست، امری که ناگزیر به سود اسپانیا نبود. Capitalism and Underdevelopment in Latin America, p. ۳۳.

۱۲۷. «طبیعی بود که فیلیپ [دوم]، تا زمانی که ولایت‌های موجود می‌توانستند با اسپانیاردهای زبردست و سرخپوستان مقیم، اشغال شده و توسط کارکنان دولتی

منظم و مطیع اداره شوند، برای امنیت خاطر خود خواستار توقف فتوحات باشد.

مهم‌تر از همه اینکه، منع گسترش، از آشکارشدن اهمیت فزاینده هند غربی به‌عنوان منبع درآمد دربار سرچشمه می‌گرفت....

در زمان سلطنت فیلیپ دوم، درآمد او از هند غربی کمابیش ۱۰ درصد از کل درآمد او را تشکیل می‌داد و رو به افزایش بود. در پرتو بدهی‌های هنگفت و تعهدات بیشمار فیلیپ در اروپا، افزایش بیش‌ازپیش سریع درآمدهای ناشی از هند غربی؛ تمرکز سرمایه و ابتکار اسپانیا و نیروی کار سرخپوست بر استخراج نقره و سایر فعالیت‌های موجد درآمد، و پافشاری بر توسعه ولایت‌های موجود و سودآور به جای اتلاف نیرو در انتزادهای دور و گمانه‌زنانه، ناگزیر بدل به هدف عمده سیاست دربار شد. J. H. Parry, *New Cambridge Modern History*, III, pp. ۵۱۰-۵۱۱.

۱۲۸. «[شهرهای بزرگ اسپانیا در سده شانزدهم] نشان از حقیقتی بنیادین در اقتصاد ارضی داشتند که قرار نبود تا زمانی که دو سده فاجعه‌آمیز سپری شوند به‌طور کامل درک شود، و این بیش‌ازهمه به زیان کاستیا بود. واقعیت این بود که زندگی کشاورزی و مرتعی می‌توانستند به‌خوبی باهم درآمیزند و این دو به‌هیچ‌وجه ضد همدیگر و مانع‌الجمع نبودند.» Klein, *The Mesta* pp. ۳۲۸-۳۲۷.

۱۲۹. «از سده ۱۶ تا ۱۷، هلند، انگلستان و فرانسه از اسپانیا فراورده‌های اساسی وارد می‌کردند: روغن‌زیتون، رنگ، پشم، حال‌آنکه اسپانیا به‌ازای آن، کالاهای کارگاهی و نیز غلات آنها را دریافت می‌داشت. تخصیص‌شدن بین‌المللی‌ای که این‌چنین تعریف شده بود، صنعت اسپانیا را از کسب سرمایه‌گذاری پایدار محروم کرد. تنها، صنعتگر خرده‌پا باقی ماند تا به تنازع بقا بپردازد.» Da Silva, *En Espagne*, pp. ۱۷۷-۱۷۸.



شاید سخن رامون کارانده بجای آن باشد. ۱۳۰. Vicens Vives, *Approaches*, p. ۹۸. که خاطرنشان می‌سازد که در سراسر سده شانزدهم، کیفیت تولید پارچه اسپانیا Elliott, بنگرید به. ۱۹۱-۱۹۲. Carte V, I, pp. به سرعت رو به کاهش بود. بنگرید به Imperial Spain, p. ۱۹۳.

۱۳۱. Vicens Vives, *Approaches*, p. ۹۹.

۱۳۲. Braudel, *La méditerranée*, I, p. ۶۳.

۱۳۳. اسپانیا به نحو فزاینده‌ای به فراورده‌های کشاورزی‌ای روی می‌آورد که برای تولید املاک مناسب بودند. یک نمونه عمده شراب بود که بدل به «کار دهقانان مزدبگیر یعنی کارگران روستایی» شد. Da Silva, *En Espagne*, p. ۱۵۹. افزون بر این، سطوح دستمزد این کارگران، با هجوم مهاجران فرانسوی، دچار افت بیشتری شد (ص. ۱۱۳). بنگرید به ۸۸-۸۰. Nadal, *La población española*, pp.

در برابر، اسپانیا در شیلات به‌عنوان تولیدکننده شکست خورد، حال آنکه در بازار مصرف آن باقی ماند. ه. ا. اینیس پیامدهای این امر را بیان می‌کند: «افول شیلات اسپانیا [در نیوفاندلاند]، وجه دیگر گشایش بازار اسپانیا به روی شیلات فرانسه، انگلستان و نیوانگلند است. این طبیعتاً چیزی در تجارت بود که سده‌ها نزد انگلستان به معنای توسعه نیوفاندلند، جایگاهی برای تربیت دریانوردان، مصرف کالاهای کارگاهی بریتانیا و وسیله‌ای برای قاپ‌زدن مسکوکات اسپانیا بود. گفتن ندارد که احتمالاً در سده شانزدهم و هفدهم، شالوده امپراتوری بریتانیا به‌راستی بر تجارت

اسپانیا نهاده شده بود. مصرف انگلستان پروتستان از ماهی کد، با تغییر استاندارد زندگی کاهش یافت اما اسپانیای کاتولیک، بازاری بادوام و فزاینده به دست می داد. باده ماهیگیران نیوفاندلند «به سلامتی پاپ و به قیمت ده شیلینگ» بادهای است که همه شهروندان خوب امپراتوری بریتانیا بدان می پیوندند.»

"The Rise and Fall of the Spanish Fishery in Newfoundland," Proceedings and Transactions of the Royal Society of Canada, 3rd ser., XXV, Section II, 1931, 167.

۱۳۴. Vilar, Past & Present, No. ۱۰, p. ۳۲ (fn. ۸۸).

۱۳۵. Vicens Vives, Approaches, p. ۹۷.

۱۳۶. «ذینفعان اصلی این بحران، خارجی‌ها- جنوایی‌های منفور (به قول یک کاتالان خشمگین، «مورهای سفید»)، یهودیان پرتغالی و هلندی‌های مرتد- بودند. بانکداران خارجی امور مالی دربار را می چرخاندند؛ سوداگران خارجی در پایگاهی بر فراز اقتصاد کاستیا محفوظ بودند و شاخک‌های حسی‌شان اطراف تجارت پرمفعت آمریکا کار می کرد.» John Elliott, Past & Present, No. ۲۰, p. ۶۹.

«خوارشمردن ژرف مسائل دنیوی، آرمان رسالت کلیسا برای اسپانیا، به صورت قطعی هرگونه برنامه‌ای را برای بهبود اقتصادی کاستیا به خاک سپرد. بانکداران جنوایی سودهای برآمده از بهره‌برداری از معادن آمریکا را به انحصار درآوردند؛ فروشندگان جنوایی تدارکات ناوگان‌ها را در دست داشتند. در همین اثنا، سوداگران ایتالیایی،

فلاندري و فرانسوي مهار تجارت استعماري را از طريق بازارهاي مكاره مدينا دل كامپو و كشتيراني از سويا و كاديس به چنگ آوردند. گذشته از عدم واكنش، پادشاهي بيش‌ازپيش درگير اختلالات خطرناك مالي‌اي شد كه آن را به دستگاه سرمايه‌داري آن‌سوي پيرنه پيوند زد؛ در آغاز، اين پيوند ناگزير بود، سپس ويرانگر و سرانجام سترون‌ساز شد.... هيچ اندوخته‌اي، چه براي افزايش بهره‌وري خاك كشاورزي و چه براي تشكيل شركت‌هاي بازرگاني براي بهره‌برداري از جهان اقيانوس اطلس- نه حتي براي بهره‌برداري از تجارت برده كه در دست پرتغالي‌ها و فرانسوي‌ها رها شده بود- در کشور سرمايه‌گذاري نمي‌شد.» Vicens Vives, *Approaches*, pp. ۹۷-۹۸.

رامون كارانده به‌روشنی بيان مي‌دارد كه اين وابستگي اسپانياي سده شانزدهم به بانكداران خارجي پيامد مستقيم اخراج يهوديان است: «پيش از سده ۱۶، بانكداران خارجي آن‌گونه كه مثلاً در انگلستان و فرانسه حضور داشتند، در كاستيا و آراگون نبودند. ديرزمانی، در سراسر سده‌هاي ۱۳، ۱۴ و ۱۵، هيچ سوداگر بيگانه‌اي در اين قلمروها وجود نداشته است.... با اين‌همه، شاهان ما، شاهان كاستيا و آراگون، به بانكداران خارج از کشور نيازي نداشتند؛ ابراهيم‌ها، اسحاق‌ها و شموئيل‌ها كفايت مي‌کردند. يهوديان در سراسر سده‌هاي ميانه در سپهر اقتصادي و به‌ويژه در حوزه اعتبار، در درون کشور، هم‌اوردی كه شايسته جانشيني آنها باشد نداشتند. يهوديان هم‌زمان خزانه و وام‌ده شاهان بودند.» El crédito de Castillo en el precio de la político, imperial, discurso leído ante la Real Academia de la Historia (Madrid, ۱۹۴۹), ۲۴. بنگريد به Klein, *The Mesta*, p. ۳۸.



این مقصود فصل کتاب رامون کارانده با عنوان ۱۹۶. Elliott, Imperial Spain, p. ۱۳۷ نیز هست. در آنجا می‌خوانیم "The mercantilist crossroads." Carlos V, I, ch. VII که: «در جستجوی این مقاصد، شارل پنجم اسپانیا را، به گفته خود، به انبار خود بدل کرد. او به فردیناند می‌نویسد: «من تنها می‌توانم خود را با سرزمین‌هایم در اسپانیا حفظ کنم»؛ بر این پایه، او هیچ طرحی برای وحدت ملی در سر نداشت. این سرزمین‌های مختلف، ولایت‌های بسیار زیادی بودند که همچون دوران باستان منافع ناسازگاری داشتند. آنها هرچند در امپراتوری به‌مثابه کل مشارکت نداشتند، منافع اقتصادی جمع‌شان بسته به تصمیم امپراتور بوده و از این‌رو، در بازار ملی به آنها [۱۵۹] چنانکه باید توجه نمی‌شد [ص].

لوئی ویتال استدلال می‌کند که سیاست اسپانیا نه «سوداپیشگی» بلکه «مبادله‌گری» (cambiaría) بود. Pensamiento crítico, No. ۲۷, p. ۲۳. درواقع او استدلال می‌کند که ریشه‌های افول اسپانیا در شکست آن در اتخاذ یک سیاست حمایتی بود. «شگفت این‌که، اسپانیا خود را به هدف اصلی صنعت کشورهای دشمن یعنی انگلستان و فرانسه بدل کرد [ص. ۲۴].»

۱۳۸. بنگرید به ۱۹۲-۱۹۳. Elliott, Imperial Spain, pp. کلاین نشان می‌دهد که استقرار امپراتور چگونه بر توانایی او در حل ستیزه‌های اسپانیا تأثیر بدی می‌گذاشت. در اوایل سده شانزدهم امتیازات مستأ، که موجب بالارفتن قیمت مواد خوراکی شده بود، در کورتس (مجلس)، با منافع مختلف کسانی که خواهان افزایش کشاورزی به جای شبانکارگی بودند در تضاد بود: «خود شارل تا حدی نگران مسئله مرتع بود. در وهله نخست، او طبیعتاً همچون پدران خود مایل به استفاده از مستأ و

صنعت آن بود - که به معنای عدم تحدید مرتع بود. سیاست او در این راستا با این واقعیت نیز تقویت می‌شد که در سال ۱۵۲۵، اراضی مرتعی بسیار ارزشمند *maestrazgo* یا فرماندهی ارشد رسته‌های نظامی را به بستانکارانش، یعنی فوگرها اجاره داده بود، و مجازدانستن هرگونه کشتکاری در این زمین‌ها ممکن بود موجب آزدگی بانکدارانش شود. از سوی دیگر، با افزایش نیازهای مالی او، بایستی اعانه‌های ویژه یا *servicio*‌هایی از کورتس درخواست می‌شد. برای تضمین این مبالغ، او مجبور بود به شهرهای بزرگ جوازهایی برای حصارکشی زمین‌های دولتی اعطا کند که نفوذشان موجب تصویب اعانه‌ها توسط کورتس می‌شد....

«شارل اما، در تصمیمات، نقشه‌ها یا جاه‌طلبی‌های خود، از آن دسته آدم‌هایی نبود که بتوانند صبورانه شکل‌گیری یک صنعت جدید را انتظار کشند. او ناگزیر بود بی‌درنگ وجوهاتی در دست داشته باشد، و یکی از آسان‌ترین منابع در دسترس در سرزمین‌های اسپانیایی او، صنعت مدت‌ها مستقر و اکنون شکوفای مراتع بود، که درست در همین زمان موفق‌تر از هر زمان دیگری بود، و درواقع قرار بود دیگر بدین موفقیت دست نیابد.... حفاظت از جنگل‌ها و اراضی مزروعی، هردو قرار بود مطیع

منافع مرتع باشند.» Klein, *The Mesta*, pp. ۳۲۷-۳۲۸.

و گذشته از اینها، کاهش واردات نقره پس از ۱۵۹۰، حکومت اسپانیا را به‌سوی تلاش برای جبران خسارات خود با سیاست فاجعه‌آمیز مالیات‌ستانی بیش‌ازحد از بورژوازی باقی‌مانده اسپانیا سوق داد. بنگرید به:

Elliott, *Past & Present*, No. ۲۰, p. ۷۱.

۱۳۹. «از نگاه من، فیلیپ دوم پیوسته خود را در جایگاه یک حکومت سده نوزدهمی آمریکای جنوبی می‌یافت که از نظر تولیدات و معادن یا از نظر کشتستان‌های خود غنی بود، اما در برابر مالیه بین‌المللی بیش‌ازپیش خلع سلاح بود. حکومت آزاد بود که برآشوبد و حتی به بقیه حمله‌ور شود، اما آنگاه مجبور به اطاعت، واگذاری منابع و مناصب فرماندهی خود می‌شد تا «همدل» شود.»

Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۴۶۴.

۱۴۰. «مدتها مسلم بود که اسپانیا جنگ را به نیروهای بین‌المللی پروتستان‌یسم می‌بازد.... اگر سالی وجود داشته باشد که نشانگر تقسیم میان اسپانیای پیروز دو هابسبورگ نخست و اسپانیای خودباخته از خواب پریده جانشینان آنها باشد، این سال ۱۵۸۸ است.» Elliott. *Imperial Spain*, pp. ۲۸۲-۲۸۳.

۱۴۱. «موریسکو اصطلاحی است برای مسلمانان مقیم سرزمین‌های مسیحی که از سال ۱۵۰۲ در کاستیا و از سال ۱۵۲۵ در آراگون وادار به پذیرش غسل تعمید یا ترک اسپانیا شدند. بیشترشان پذیرفتند، اما اقلیتی از آنها زبان عربی و آداب و رسوم قدیمی خود را حفظ کردند.» پانوشت خوان کانلی اولمان در *Vicens Vives*,

*Approaches*, p. ۳۱.

۱۴۲. بنگرید به ۱۰۲-۱۰۳. *Vicens Vives, Approaches*, pp. ۱۰۲-۱۰۳. ارقام ویسنز بر اثر هانری

لاپیر، (۱۹۵۹) *Géographie de L'Espagne morisque* (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۵۹) استوار است.

۱۴۳. «[طی] سال‌های اولیه سده هفدهم [در اسپانیا] واژگونی روند اصلی قیمت‌ها



در ۱۶۰۱-۱۶۰۴ [و] واژگونی روند اصلی حجم کل تجارت میان نواحی اسپانیایی

اقیانوس اطلس و آمریکای اسپانیا در ۱۶۰۸-۱۶۰۹ [رخ داد.] مقطع زمانی دقیق اخراج

موریسکوها [ ۱۶۰۹ ] تا حد زیادی مرهون خصلت اسپانیایی این اقتران است.»

Pierre Chaunu, "Minorités et conjoncture: L'expulsion des Morisques en

۱۶۰۹," *Revue historique*, CCXXV, ۱, janv.-mars ۱۹۶۱, ۹۳.

۱۴۴. خوان رگلا خاطرنشان می‌سازد که در سده ۱۶، موریسکوها را یک «ستون پنجم»

بالقوه می‌نگریستند و ترس از پیشروی عثمانی‌ها به این طرز تلقی از موریسکوها

کمک کرد. بنگرید به:

"La cuestión morisca y la coyuntura internacional en tiempos de Felipe II,"

*Estudios de historia moderna*, III, ۱۹۵۳, ۲۲۲-۲۲۸.

۱۴۵. بنگرید به:

Juan Regla "La expulsión de los moriscos y sus consecuencias," *Hispania*,

*revista española de historia*, XIII, No. ۵۱, ۱۹۵۳, ۲۲۲.

کلاین اما، این را بخشی از دفاع منافع تولید مرتعی در برابر منافع تولید کشاورزی

می‌داند: «می‌توان گفت که بعید نیست مستأ از نفوذ خود بر پادشاهان برای

تضمین اخراج موریسکوها در سال ۱۶۰۹ بهره برده باشد. اسناد ضبط‌شده قوانین علیه

حصارکشی فردی مراتع برای مقاصد کشاورزی در واپسین سال‌های حکومت فیلیپ

دوم، شمار شگفت‌آور زیادی از مدعی علیه‌های موریسکو را نشان می‌دهد. هرچند بخش قابل‌توجهی از موریسکوها دست‌فروش، تاجر و گدا بودند، در برابر، شمار بیشتری دهقان بودند. اخراج آنها... بی‌چون‌وچرا یکی از سخت‌ترین خسارات تاکنون شناخته‌شده در تاریخ ارضی اسپانیا بود.» The Mesta, p. ۳۳۸. بنگرید به خورخه نادال: «انگیزه‌های آزار و اذیت را می‌توان در دو انگیزه خلاصه کرد: از یک‌سو اقلیت مورها، که از نظر ایدئولوژیکی مطرود بودند، بهتر از اقلیت مسیحی از پس مشکلات روبه‌رشد اقتصادی برآمدند؛ از سوی دیگر، واسال‌های مسلمان سربه‌راه‌تر از مخالفانشان بودند، که این به سود مهزادگان فئودال بود.» La población española, p. ۶۳.

۱۴۶. بنگرید به:

Juan Regla, Hispania, revista espanol de historia, XIII, No. ۵۲, ۱۹۵۳, ۴۴۶.

۱۴۷. Vilar, Europe, ۳۴, p. ۶.

۱۴۸. Chaunu, Revue historique, CCXXV, p. ۹۷.

بنگرید به: Juan Regla, "La expulsión de los moriscos y sus consecuencias en la economía valenciana," Studi in onore di Amintore Fanfani, V: Evi moderni e contempomneo (Milano: Dott. A. Giuffre-Ed., ۱۹۶۲), ۵۲۵-۵۴۵. ج. ۵. الیوت، هرچند تا حدی درباره تأثیر اقتصادی منفی اخراج موریسکوها بر کل اسپانیا

تردید دارد، تصدیق می‌کند که: «دست‌کم برای ولنسیا، در آن زمان اخراج موریسکوها یک فاجعه اقتصادی بود.» "The Spanish Peninsula, ۱۵۹۸-۱۶۴۸," New Cambridge Modern History, IV: J. P. Cooper, ed., The Decline of Spain and the Thirty Years' War. ۱۶۰۹-۴۸ / ۵۹ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۷۰), ۴۵۵.

۱۴۹. «این احتمال وجود دارد که یکی از پیامدهای مستقیم اخراج موریسکوها این بوده باشد که حجم تجارت کاررا (Carrera) در دوره ۱۶۱۴-۱۶۲۲ به‌هیچ‌روی به پای حجم تجارت دوره ثبت‌شده ۱۶۰۵-۱۶۱۳ نمی‌رسید....» Chaunu, *Revue historique*, CCXXV, p. ۹۳.

۱۵۰. «آیا به حد کافی به... گستره ترابری [کالا]یی که طی زوال اقترانی سده هفدهم اسپانیا، یعنی هنگامی که موریسکوها را بلاگردان سودمند ناگهان از دست می‌روند، در جریان است و به یهودیان یا متهمان به یهودی‌بودن توجه کرده‌ایم؟» شانو، همان، ص. ۹۴.

۱۵۱. G. N. Clark, *The Seventeenth Century* (London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), ۱۹۲۹), ۴۲.

۱۵۲. Elliott, *Imperial Spain*, p. ۲۰۴.

۱۵۳. به نقل از ۱۰ p. ۳۴, Vilar, *Europe*. ه. گ. کونیگسبرگر نکته مشابهی را به زبانی امروزی‌تر بیان می‌کند: «بدین‌سان خارجی‌ها در شگفت بودند که این‌همه نقره



پرو نمی‌تواند اسپانیا را کشوری ثروتمند سازد. گنج آمریکا به پرداخت هزینه

جنگ‌های امپراتور کمک کرده و به ثروت جنوایی‌ها بدل شد، اما برای غلبه بر

عقب‌ماندگی اقتصادی کشور، مقدار به‌مراتب بسیار کمتری از آن در تولید

سرمایه‌گذاری شد. همچنان که امپراتوری شارل پنجم بیش‌ازپیش به یک امپراتوری

محدود به اسپانیا بدل می‌شد، ضعف اقتصادی اسپانیا بیش‌ازپیش به نقصانی جدی

در کشاکش آن با رقبای اروپای باختری آن بدل می‌شد.» "The Empire of Charles

V in Europe," in the New Cambridge Modern History, II: G. R. Elton, ed.,

The Reformation, ۱۵۲۰-۱۵۵۹ (London and New York: Cambridge Univ. Press,

۱۹۵۸), ۳۲۲-۳۲۳.

۱۵۴. دا سیلوا ظهور بورژوازی را به این واقعیت نسبت می‌دهد که «تنش‌های

فوق‌العاده قیمت فروش و بازار، دهقانان را در چنگال اربابان محلی گرفتار کرد....»

En Espagne, p. ۱۶۱. خوان رگلا آن را یکی از پیامدهای فرعی بحران فرانسه در نظر

می‌گیرد: «افزون بر این، بحران فرانسه امواج خروشان مهاجران گاسکون، که با قدرتی

سترگ مشغول راهزنی بودند، را به کاتالونیا و آراگون پرتاب کرد.» Hispania, XIII, p.

۲۳۳. بی‌گمان، گذاشتن بار همه این قضیه بر دوش گاسکون‌ها کمی زیاده‌روی است.

اما انریکه سرایما اشاره می‌کند که در سال ۱۵۸۲، وضعیت پیرنه مصیبت‌بار شد زیرا

هوگنوها و راهزنان بومی کوهستان‌ها، «به هدفی مشترک» دست یافتند. Hugonotes.

y bandidos en el Pirineo Catalan," Estudios de historia moderna, IV, ۱۹۵۴,

۲۱۱.

۱۵۵. V. G. Kiernan, Past & Present, No. ۳۱, p. ۳۷.

۱۵۶. «موفقیت‌های بزرگ امپراتورانه سده شانزدهم اسپانیا، در درجه اول با دلاوری و زنده‌دلی جمعیت اضافی کاستیای پرجمعیت به دست آمده بود. ارقام جمعیت سده شانزدهم اسپانیا اندک و ناپایا هستند، اما احتمالاً اینک می‌توان عموماً هم‌داستان بود که جمعیت کاستیا طی بخش اعظم سده، همچون جاهای دیگر اروپا، در دهه ۱۵۳۰ با سریع‌ترین نرخ‌ها افزایش یافت. Elliott, Past & Present, No. ۲۰, p. ۵۷.

۱۵۷. بنگرید به استدلال‌های الیوت در Imperial Spain, pp. ۱۹۴-۱۹۵.

۱۵۸. همان، ص. ۱۹۵.

۱۵۹. Chaunu, Séville, VIII, (۱), p. ۲۴۴.

۱۶۰. «فروپاشی مالی همه قدرت‌های بزرگ تحت فشار جنگ در اواخر دهه ۱۵۵۰ و صلح پی‌آیند کاتو- کامبرزی، بر همه حکومت‌های محتاج گردآوری تنخواه جنگ (War chest) به شکل شمش تأثیر گذاشت.» Lawrence Stone, "Elizabethan Overseas Trade," Economic History Review, 2nd set., II, ۱, ۱۹۴۹, ۳۵

جدید فرانسه را ذکر می‌کند: "Les choses desquelles les hommes se peuvent passer ne doivent être jugées nécessaires" («چیزهایی که می‌توان از خیرشان گذشت را نباید ضروری پنداشت.»)

۱۶۱. Carl J. Friedrich, The Age of the Baroque (New York: Harper, ۱۹۵۲), ۸.

۱۶۲. "Introduction," New Cambridge Modern History, III: R. B. Wernham, ed.,

The Counter-Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۱.

۱۶۳. «پس، ستیزه‌های بزرگی که اروپا را طی نیمه نخست سده شانزدهم پاره‌پاره کردند، با از پای درآمدن یکایک پیکارجویان، فرونشستند. در شرق، کشاکش طولانی میان مسیحیان و ترکان مسلمان، آرام‌آرام به یک همزیستی ستیزه‌آمیز و در آستانه انفجار بدل شد. در مرکز، در امپراتوری مقدس رم، مصالحه آوسبورگ ۱۵۵۵ توازی سه‌گانه و متزلزل اما عموماً مورد پذیرش را میان شهریاران لوتری، شهریاران کاتولیک و امپراتور هابسبورگ، که قدرتش بیش‌ازپیش بر مرزهای شرقی‌تر امپراتوری یعنی دوک‌نشین‌های اتریش و بوهیم اتکا داشت، برقرار ساخت. در غرب، مصالحه کاتو-کامبرژی در آوریل ۱۵۵۹، توازی نسجیده و ناپایدار را میان پادشاهی فرانسه و شاخه اسپانیایی خاندان هابسبورگ، دو لویاتانی برقرار ساخت که همچنان بر فراز همه قدرت‌های دیگر قرار داشته و اختلافاتشان اکنون بیشتر معلق بود تا خاتمه یافته. هرکدام از این ستیزه‌ها، به موازاتی که فرومی‌نشست، نظام سیاسی خاص خود را پشت سر می‌گذاشت و پس از ۱۵۵۹، هر یک از این نظام‌ها بیش‌ازپیش به راه خود در انزوای فزاینده از بقیه ادامه دادند.» همان، ص. ۲.

۱۶۴. این ارقام را می‌توان در Frank C. Spooner, "The Economy of Europe, ۱۵۵۹-۱۶۰۹" in New Cambridge Modern History, III: R. B. Wernham, ed., The Counter Reformation and The Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۳۳, Braudel به بنگرید.



méditerranée, I, pp. ۳۶۱-۳۶۲; Cipolla, Guns and Sails, p. ۸۶ (پانوشت).

۱۶۵. «درعین حال، تغییرات جمعیتی همواره به همان اندازه که در آغاز تصور می‌شود به سود توسعه اقتصادی نبود. انسان‌های بیشتر به معنای ولگردان و راهزنان بیشتری بود که در حاشیه جامعه و قانون زندگی می‌کردند؛ آنها تقاضا برای اشتغال را نیز بالا بردند، که مسئله دشوار دیگری پدید آورد. کوتاه اینکه، رشد جمعیت دال بر مجموعه کاملی از مزایای درآمیخته با هزینه‌ها و دردها بود. ممکن است... در لحظه معینی، زادآوری انسان از قانون بازده‌های نزولی یعنی یک فرایند افول پیروی کند.... اروپا در پایان سده شانزدهم، به‌ویژه در کشورهای غربی که متراکم‌ترین و ثروتمندترین کشورها بودند، نسبتاً پرجمعیت بود. انقلاب فناوری‌های چون انقلاب صنعتی شاید وضعیت را نجات می‌داد اما این انقلاب دو سده بعد رخ داد. به دیگر سخن، احتمال دارد که سطح تولید نمی‌توانسته به ظرفیت موردنیاز برسد و برای جمعیت ناکافی بوده است. در عمل، عرضه پاسخگوی تقاضای فزاینده نبود.»

Spooner, New Cambridge Modern History, III, p. ۳۴.

۱۶۶. همان، ص. ۱۴.

۱۶۷. بنگرید به همان، ص. ۲۶.

۱۶۸. Tawney, A Discourse Upon Usury, p. ۸۶.

۱۶۹. Frank C. Spooner, "The Hapsburg-Valois Struggle," New Cambridge Modern History. II: G. R. Elton, ed., The Reformation ۱۵۲۰-۱۵۵۹ (London and

New York; Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۸), ۳۵۸.

۱۷۰. Astrid Friis, "An Inquiry into the Relations between Economic and Financial Factors in the Sixteenth and Seventeenth Centuries," *Scandinavian Economic History Review*, I, ۲, ۱۹۵۳, ۱۹۳. نیز بنگرید ۲۱۳ تا ۲۰۹ به ص. .

۱۷۱. او با توجه خاصی به گزاره اوزر درباره بحران ۱۵۵۷-۱۵۵۹ ادعا می‌کند که: «ریشه تحولات اهریمنی را بیشتر در شرایط اقتصادی غالب می‌توان یافت تا در سیاست مالی. من البته در اهمیت این دومی اغراق نمی‌کنم. احتمالاً در درازمدت پرهیز از اختلال در امور مالی هلند- اسپانیا ممکن نبوده است. اما قطعاً توانایی مردم در پرداخت مالیات‌ها و وام‌دادن، که درآمد ناشی از مالیات‌ها را می‌شد از طریق آن پیش‌بینی کرد، عامل مهمی در نظام مالی فرمانروای هلند بود....»  
«و. ر. اسکات که... بیشتر به رکودهای اوایل دوران مدرن، به‌ویژه در انگلستان نظر دارد، می‌گوید در میان عوامل هم‌زمانی که ممکن است این رکودها را تسریع کرده باشند، برداشت‌های بد محصول، طاعون و وقفه‌های بازرگانی ناشی از جنگ بیش از آن برجسته هستند که بتوان بر آنها چشم پوشید. دقیقاً رد این سه عامل را می‌توان در سال سرنوشت‌ساز ۱۵۵۷ در هلند یافت.» همان، ص. ۱۹۵.

۱۷۲. بنگرید به همان، صص. ۲۱۳-۲۱۷.

۱۷۳. Spooner, *New Cambridge Modern History*, III, p. ۴۲.

۱۷۴. Lucien Febvre, "Préface" to Huguet & Pierre Chaunu, *Seville et l'Atlantique* (۱۵۰۴-۱۶۵۰), I: Introduction méthodologique (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۵), xiii.

۱۷۵. بنگرید به نقد یان کراییکس بر کتاب امیل کورنرت، *Les français et le commerce Internationale a Anvers (fin du XVe-XVIe siècles)* که در آن اظهار می‌کند که کتاب کورنرت «شواهد زیادی را در این باره به دست می‌دهد که دادوستد میان بخش‌های مختلف اروپا چیزی بیش از روال روزمره (train-train quotidien) کوچک‌مقیاسی است که توسط لوسین فور در پیشگفتارش بر نخستین جلد اثری شایسته، نوشته ه. و پ شانو درباره *Séville et l'Atlantique* شرح داده شده است. زمانی که درمی‌یابیم که صرفاً ورود شراب از میدلبورگ اغلب، دست‌کم از نظر تناثر اگر نه از نظر ارزش، با حجم سالانه دادوستد میان اسپانیا و جهان نو برابر بوده و حتی از آن تجاوز می‌کرد، باید در گزاره لوسین فور تجدیدنظر اساسی شود.»

"Les français et Anvers au XVIe siècle," *Annales E.S.C.*, XVII, ۳, mai-juin ۱۹۶۲, ۵۴۳.

۱۷۶. بنگرید به شرح اکسل ای. کریستنسن: «صادرات بالتیک... در کنار غله، عملاً و منحصرأ از مواد خام و مواد کمکی برای صنعت هلند و اروپای جنوب باختری تشکیل می‌شد. در میان صنایعی که این غله از آنها پشتیبانی می‌کرد، کشتی‌سازی از همه برجسته‌تر بود.... کنف ماده خامی برای طناب‌بافی و صنعت کمکی متمایزی برای



کشتی‌سازی و شیلات (تورهای ماهیگیری) بود، حال آنکه کتان پایه صنعت کمکی دیگری یعنی بادبان‌سازی بود. [همچنین صمغ، قیر و فلزات کشتی‌سازی].... «درواقع تجارت بالتیک «مادر» و «روح» بازرگانی هلند بود، نه تنها نخستین و مهم‌ترین تجارت عمده، بلکه پایه بنیادین رونق و رشد بازرگانی دریایی نیز.»

Dutch Trade to the Baltic about ۱۶۰۰ (Copenhagen: Munksgaard, ۱۹۴۱), ۳۶۵-۳۶۶.]. G. van Dillen, "Amsterdam's Role in Seventeenth-Century Dutch Politics and its Economic Background," in J. S. Bromley and E. H. Kossman, eds., Britain and the Netherlands, II (Groningen: Wolters, ۱۹۶۴), esp. pp. ۱۳۳-۱۳۵.

۱۷۷. «اقتصاد جهانی جدیدی... [در نیمه دوم سده پانزدهم] پدید آمد، اقتصادی که لیسبون و تجارت‌خانه (Casa de Contratación) ی آن تجارت ادویه جهان را در دست داشته و کشتی‌های ادویه را به‌سوی کالنبار خود در گوآ و سپس به لنگرگاه‌های تاقوس هدایت می‌کردند. مدیریت و فنون مالی پرتغال برای چنین محموله‌های پرمنفعتی ناکافی از کار درآمد [و] هلندی‌ها شایستگی خود را به‌عنوان رخنه‌گر اثبات کردند.... تجارت ادویه تحت نظارت هلند، افزوده‌ای فوق‌العاده گران‌بها را برای تجارتشان به بالتیک و به اروپای شمال باختری تشکیل می‌داد. تجارت جدید و گسترده ادویه و فراورده‌های شرق متناسب نظام تجاری‌ای بود که در سراسر اروپا و درواقع در سراسر اقیانوس اطلس گسترده بود.» E. E. Rich, "Preface," in Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson

eds., *The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries*

(London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967), xii.

بار دیگر به ای. ای. ریچ بنگرید: «در همین اثنا، هلندی‌ها مزایای تجارت جهان نو را، بی‌آنکه مشارکت فعال در سفر و تجارت را چه با شرق و چه با غرب ضروری یابند، به دست آوردند. مقدار زیادی از نیروی آنها صرف جدال‌های مذهبی و کشاکش طولانی با اسپانیا می‌شد، و به لطف موقعیت جغرافیایی و زیرکی تجاری‌شان قادر به ساخت کشورشان و شهر بزرگ آنتورپ، کالنبار ادویه شرق و بورس گنج‌های آمریکا، بودند. تجارت شاه‌ماهی دریای شمال نیز آنان را به تماس بازرگانی سودآور با پرتغال و مدیترانه کشانده و تجارت الوار، کتان، قیر و خز بالتیک‌شان آنها را نزد سایر دولت‌های اروپای باختری، به‌ویژه انگلستان چشم‌نپوشیدنی ساخت.»

"Expansion as a Concern of All Europe," *New Cambridge Modern History*,

I: G. R. Potter, ed., *The Renaissance, 1493-1520* (London and New York:

Cambridge Univ. Press, 1957), 468.

178. S. T. Bindoff, "Economic Change: The Greatness of Antwerp," *New*

*Cambridge Modern History*, II: G. R. Elton, ed., *The Reformation, 1520-1559*

(London and New York: Cambridge Univ. Press, 1958), 51.

179. تجارت هانز به فرانسه و سپس‌تر به شبه‌جزیره ایبری، پیش از سده سیزدهم از

راه بروژ می‌گذشت. مقارن سده شانزدهم نمی‌شد آنتورپ را دور زد. به‌طورکلی، در این

زمان، کشتی‌های هانز بیشتر به‌عنوان ترابرنده جان بدر بردند تا به‌عنوان سوداگر تجارت اقیانوس اطلس. بنگرید به Pierre Jeannin, "Anvers et la Baltique au XVIe siècle," *Revue du Nord*, XXXVII, avr.-juin ۱۹۵۵, ۱۰۷-۱۰۹. ژنین اشاره می‌کند که «محیط آنتورپ به‌عنوان محل سنت‌ها و نهادهای هانز عمل می‌کرد [ص. ۹۷].»

۱۸۰. هیچ‌کس هم‌داستان نیست. فرانک ج. اسمولر پسر در "Resiliency of Enterprise: Economic Causes and Recovery in the Spanish Netherlands in the Early Seventeenth Century," in Charles H. Carter, ed., *From the Renaissance to the Counter-Reformation* (New York: Random House, ۱۹۶۵), ۲۴۷-۲۶۸ استدلال می‌کند که در افول آن بزرگ‌نمایی شده است. تفصیل استدلال در صص. ۲۵۱-۲۵۲ است و نتیجه می‌گیرد که: «نشانه‌های توان ذاتی اقتصادی و توانمندی برای بهبود گسترده قوی هستند؛ شواهد آن زیاد بوده و تا حد زیادی بلااستفاده مانده‌اند [ص. ۲۵۳].»

۱۸۱. «انگلستان در تجدید سازمان بازرگانی خود، به‌گونه‌ای که به حد کافی ضربه خردکننده فروپاشی آنتورپ را جبران سازد، به موفقیت دست یافت. اما در جانشین‌شدن با آن شکست خورد- درواقع تلاش خود را کرد. فرصت واقعی که در دوره میان سقوط آنتورپ و ظهور آمستردام پدید آمد از دست رفت. نشانه‌هایی وجود دارد که در دوره حیاتی تاریخ اقتصادی انگلستان، این کشور درواقع در تسخیر پیشتازی در معدنکاری و فنون صنعتی موفق شد. اما مسابقه بر سر برتری در بازرگانی و کشتیرانی را به هلند کارسالارتر، کاراتر و بهترسازماندهی‌شده باخت. بد نیست اشاره‌کنیم که این شکست در سودبرگرفتن از فروپاشی آنتورپ، صعود انگلستان به



جایگاه برتری جهانی را نزدیک به دست کم یک سده به تعویق انداخت.» Stone,

Economic History Review, II, p. ۵۴.

۱۸۲. J. W. Smit, "The Present Position of Studies Regarding the Revolt of the Netherlands," in Bromley & Kossmann, eds., Britain and the Netherlands (Groningen: Wolters, ۱۹۶۴), I, ۲۸.

۱۸۳. «تحول سیاسی‌ای که... [در اواخر سده شانزدهم] رخ داد، در کنار ظهور

چشمگیر اقتصادی که توسط طبقه سوداگری هدایت می‌شد که رهبر آن خانواده‌های سلطنتی بودند، تا حد زیادی جایگاه قابل‌توجهی را که آنها در هولاند در سده هفدهم درصدد تسخیرش برآمدند توضیح می‌دهد.

D. J. Roorda, "The Ruling Classes in Holland in the Seventeenth Century," in Bromley & Kossmann. eds., Britain and the Netherlands (Groningen: Wolters, ۱۹۶۴), II, I ۱۲-۱ ۱۳.

۱۸۴. «والاتباران می‌توانستند در برابر دشمن بورژوازی مشترک خود از شهریار یاری

بخواهند یا با بورژوازی، که دیگر خواهان کاستن از قدرت والاتباران نبود، در برابر شهریار به اتحاد درآیند. چنین می‌نمود که طی حکومت شارل پنجم، والاتباران شهریار را برگزیده‌اند. والاتباران بلندمرتبه به سرعت به خدمت امپراتور درآمدند، حال آنکه فروپایه‌ها به مناصب اداری خرده‌پاتر و خدمت در ارتش راضی بودند.»

J. W. Smit, Preconditions of Revolution, p. ۳۱.

۱۸۵. همان، ص. ۴۱.

۱۸۶. «آیا انقلاب‌های بزرگ از اقتران طبقات مرفهی که خواهان انقلابی‌شدن

هستند و طبقات نگون‌بختی که ناگزیر از چنین کاری هستند برنمی‌خیزند، حال آنکه

انقلاب‌های ناشی از فقر مطلق عملاً عمرشان کوتاه است؟» اظهارنظر پیر ویلار در

.Charles-Quint et son temps, p. ۱۸۸

۱۸۷. «در سده شانزدهم، کمابیش برای نخستین‌بار، جنبش‌های اپوزیسیون سراسر

ملت را فراگرفته و طبقات یا عناصری از طبقات را، از شاهزادگان اصیل گرفته تا

صنعتگران بیکار در برمی‌گرفت.»

H. G. Koenigsberger, "The Organization of Revolutionary Parties in France and the Netherlands During the Sixteenth Century," The Journal of Modern History, XXVII, ۴, Dec. ۱۹۵۵, ۳۳۶.

۱۸۸. «افزون بر این، حکومت مرکزی و حقوق‌دانان منفور، پیوسته از حقوق اربابی

باقی‌مانده خود تعدی می‌کردند. در ۱۵۲۰، یک اعلامیه وضع عشریه‌های جدید را ممنوع

ساخته و به دنبال الغای حقوق فئودالی موجود در کمتر از ۴۰ سال بود. در سال ۱۵۳۱،

دربار، مالکان را از اخاذی پیشکش یا خدمات جدید از اجاره‌داران خود منع کرد. به

کاهش درآمد ناشی از اعمال حقوق دادگستری پیشتر اشاره شد.»

H. G. Koenigsberger, "Property and the Price Revolution (Hainault, ۱۴۷۴-۱۵۷۳)," Economic History Review, ۲nd ser., IX, ۱, ۱۹۵۶, ۱۴.

بنگرید به اسمیت: «اما تعیین اینکه آیا چنین خصومتی در درجه اول، از میل به



حفظ جایگاه اقتصادی‌شان برمی‌خاست یا حفظ پایگاه اجتماعی‌شان، دشوار است. والاتباران بلندمرتبه هنوز درآمد قابل‌توجهی داشتند اما جایگاه اقتصادی نسبی‌شان، همچون والاتباران فروپایه (البته تا حد کمتری)، به دلیل هزینه‌های خودنمایانه در حال افت بوده است. بدیهی است که فشارهای اقتصادی تنها یکی از شکایت‌های والاتباران بود، اما آنها مشوق عمده انقلاب در طبقه‌ای که از هر سو تحت محاصره بود بودند.» Preconditions of Revolution, pp. ۴۱-۴۲.

۱۸۹. بنگرید به:

Pieter Geyl, *The Revolt of the Netherlands (۱۵۵۹-۱۶۰۹)* (London: Williams & Norgate, ۱۹۳۲), ۶۹-۷۰.

۱۹۰. «در صورتی که کاهش درآمد واقعی والاتباران فروپایه در واقع ناشی از قیمت‌های فزاینده بوده باشد، آنگاه احتمال دارد که در سهرربع نخست سده شانزدهم به یک اندازه نبوده باشد بلکه بیشتر در ۱۵ یا ۲۰ سال پیش از وقوع شورش بزرگ، سال‌های پس از ۱۵۵۰ یعنی زمانی که قیمت‌ها بسیار سریع‌تر از پیش افزایش یافتند، رخ داده باشد. بدین‌سان اگر بحرانی هم در کار بود، بحرانی نسبتاً تند و ناگهانی بود که با بسیج‌زدایی از bandes d'ordonnances، سواره‌نظام مهزاده هلند، پس از عهدنامه کاتو- کامبرژی در سال ۱۵۵۹ تشدید یافت.» Koenigsberger, *Economic History* Review, IX, p. ۱۴.

۱۹۱. «این نمونه برجسته چیزی بود که پادشاه می‌توانست در راه دولت‌سازی انجام داده و فیلیپ را در سنت خاندان خود سخت‌کوش نشان دهد.»

Geyl, The Revolt of the Netherlands, p. ۷۱.

۱۹۲. همان، ص. ۷۲.

۱۹۳. Smit, Preconditions of Revolution, p. ۴۷.

۱۹۴. بنگرید به همان، صص. ۴۲-۴۳.

۱۹۵. همان، ص. ۴۸.

۱۹۶. «صلح میان فرانسه و اسپانیا شالوده‌ای سیاسی بود که تجدید سازمان ترنتی

[اشاره به شورای ترنت-م] آیین کاتولیک بر آن استوار شد. نشانه‌ای از تعالی

ویژه‌ای، نه تنها برای یک قوم، که برای همه مسیحیان.»

Manuel Fernández Alvarez, "La Paz de Cateau-Cambrésis," Hispania, revista española de historia, XIX, No. ۷۷, oct.-dic., ۱۹۵۹, ۵۴۴.

۱۹۷. کونیگسبرگر به دفاع از فیلیپ دوم برمی‌آید: «فیلیپ دوم را اغلب عموماً به

دلیل اعزام دوک آلوا به هلند محکوم کرده‌اند. اما آیا این داورها تا حد زیادی

بر پس‌نگری تاریخ‌پژوهان استوار نبوده است؟ آیا یک فرمانروای سده شانزدهمی

می‌توانست هنگامی که با مخالفت دوچندان والاتباران بلندمرتبه (هرچند مخالفتی

مشروع) و یک جنبش مذهبی انقلابی دارای یک سازمان نظامی (هرچند در اوان

شکل‌گیری آن) روبه‌رو بود، طور دیگری دست به عمل بزند؟ در فرانسه و اسکاتلند،

کالوینیست‌ها سازمان‌های قوی خود را به سبب ضعف حکومت‌های فرانسه و اسکاتلند

برپا ساختند. اینکه شورش را بایستی در همان اوان شکل‌گیری آن در هم کوبید، در سیاست سدهٔ شانزدهم معمول بود. افزون بر این، این سیاست کمابیش به کام خود رسید. این سیاست شکست خورد چون شاید حتی سال ۱۵۶۷ بیش‌ازحد دیر بود و چون، آلوا فرمان درهم‌کوفتن گدایان دریا (Water Beggars) را به نیروی دریایی نداد. بی‌گمان فیلیپ پیچیدگی وضعیت را بد فهمید و آلوا، انتخاب اشتباهی برای مقاصد وی از آب درآمد. اما این نیز آن‌چنان آشکار نبود که بعدها شد؛ چراکه آلوا با درایتی قابل‌توجه در جنگ در برابر پاپ پل چهارم عمل کرد. درعین‌حال،... حتی ظلم آلوا موجب آغاز خودانگیختهٔ شورش از سوی مردم ستم‌دیده نشد؛ شورش ۱۵۷۲ تنها از طریق اقدامات گدایان دریای سخت سازمان‌یافته و «ستون پنجم» به همان اندازه سازمان‌یافتهٔ آنها در شهرک‌های هولاند و زیلاند امکان‌پذیر شد.» Journal of Modern History, XXVII, p. ۳۴۱.

۱۹۸. پیوند تحولات داخلی در اسپانیا با فراز و نشیب‌های انقلاب هلند را ه. لونچی شسته‌رفته بیان کرده است: «نه‌تنها این بحران‌ها [ی مالی اسپانیا] به نفع بورس‌های آنتورپ، لندن و آمستردام بود، بلکه بر رخدادهای [بلژیک] نیز، که بدان توجهی نشده است، تأثیر داشت. بحران ۱۵۵۷ توضیح می‌دهد که چرا به‌رغم پیروزی‌های سن کانتن و گرولینگن، فیلیپ دوم با چنین شتابی درصدد صلح با فرانسه برآمد. بحران ۱۵۷۵ ما را به فهم خشم اسپانیا و همهٔ افراطی‌گری‌های سربازان خارجی وامی‌دارد که مدت‌ها بود پولی نگرفته بودند. معاملهٔ ۱۵۹۶ را، که پیش از تسلیم کشورهای زمین پست به دوک‌های بزرگ بود، فیلیپ دوم تنها بدین دلیل انجام داد که می‌پنداشت برقراری صلح در کشورهای زمین پست از این راه آسان‌تر است تا با زور. فرمان‌های



۱۶۰۷-۱۶۰۸ دلیل این را به دست می‌دهد که چرا فیلیپ سوم با امضای متارکه جنگ دوازده‌ساله، که این‌چنین غرورش را جریحه‌دار کرد، کناره گرفت. متارکه جنگ ۱۶۴۷ قطعاً به تمایل ناگهانی فیلیپ چهارم به به رسمیت شناختن قطعی استقلال ولایات متحده نامربوط نبود. بدین‌سان سرنوشت بلژیک به سرنوشت اسپانیا گره خورده و اغلب نمی‌توان سرگذشت سیاسی یکی را بدون اطلاع از وضعیت مالی دیگری فهم کرد.» Académie Royale de Belgique pp. ۹۹۴-۹۹۵.

۱۹۹. خیل می‌افزاید: «به‌هرروی، این کاری به‌راستی کالونیستی، خشمناکانه و صادقانه بود که دربند هیچ احترامی برای هنر و زیبایی نبوده و در جهاد برای پاک‌سازی زمین از پیرایه‌های اهریمنی بت‌پرستان برای برگزیده خدا و نابودکردن یک‌باره گذشته‌ای هزارساله بود. و زمانی که به انجام رسید، از سوی رهبران فکری کالونیسم تقبیح نشد.» Geyl, *The Revolt of the Netherlands*, p. ۹۳.

۲۰۰. بنگرید به:

I. Schoffer, "The Dutch Revolution Anatomized: Some Comments," *Comparative Studies in Society and History*, III, ۴, July ۱۹۶۱, ۱۷۱.

۲۰۱. بنگرید به:

Koenigsberger, *Journal of Modern History*, XXVII, p. ۳۳۵.

گوردون گریفیث به همین‌سان نشان می‌دهد که انقلاب هلند را می‌توان برحسب مقولات کرین برینتون مشابه انقلاب فرانسه دانست. بنگرید به:

"The Revolutionary Character of the Revolution of the Netherlands,"

Comparative Studies in Society and History. II, ۴. July ۱۹۶۰, ۴۵۲-۴۷۲.

۲۰۲. Koenigsberger, Journal of Modern History, XXVII, p. ۳۴۲.

۲۰۳. همان، ص. ۳۴۳.

۲۰۴. بنگرید به:

Geyl, The Revolt of the Netherlands, p. ۱۶۱.

۲۰۵. پیتر خیل استدلال می‌کند که: «پس، تبیین درست تقسیم هلند به شمال پروتستان و جنوب کاتولیک، درست عکس تبیین رایج است. به دلیل کاتولیک‌بودن جنوب و پروتستان‌بودن شمال نبود که شورش در اینجا شکست خورده و در آنجا به موفقیت انجامید؛ چون شورش به وسیله رودخانه‌ها توانست در شمال از خود دفاع کند و اسپانیا ولایت‌هایی را دوباره تصرف کرد که در آن سوی مانع راهبردی قرار داشتند، با گذشت زمان، این نظام دوگانه جمهوری پروتستان شمالی و هلند کاتولیک جنوبی یا هولاند پروتستان و بلژیک کاتولیک پا به عرصه حیات گذاشت.»

Debates with Historians (New York: Meridian. ۱۹۵۸). ۲۰۹.

بنگرید به:

Henri Lapeyre, Les monarchies européennes du XVI<sup>e</sup> siècle, Collection

بدین‌سان جدایی‌خواهی اداری به قطبی‌شدن مذهبی می‌انجامد. افزون بر این، قضیه این نبود که کالوینیست‌ها سرمایه‌دار شدند بلکه این بود که سرمایه‌داران کالوینیست شدند. ه. ر. ترور-روپر دلایلی می‌آورد: «اگر کارسالاران بزرگ کالوینیست میانه سده هفدهم، با تقوای کالوینی یا حتی نمود اجتماعی مفروض آن متحد نشدند، پس چه چیزی آنها را به اتحاد درآورد؟ اگر آنها را با دقت بررسی کنیم، به واقعیت‌های آشکار خاصی دست خواهیم یافت. نخست اینکه، خوب یا بد، اکثر کالوینیست‌ها اهل کشوری که در آن کار می‌کردند نبودند. نه هولاند، نه اسکاتلند، نه جنوا و نه پالاتینات-چهار جامعه آشکارا کالوینیست - هیچ کارسالاری پدید نیاوردند. آموزش اجباری کالوینی که به بومیان آن اجتماعات آموخته می‌شد، چنین تأثیری نداشت. کمابیش همه کارسالاران بزرگ مهاجر بودند. دوم اینکه، اکثر این مهاجران هلندی بودند.... افزون بر این، اگر بازهم باریک‌تر شویم، درمی‌یابیم که این هلندی‌ها عموماً از طبقه خاصی از جمهوری هلند برمی‌خاستند. آنان حتی در جایی که خودشان یا پدرانشان اقامت داشتند، مهاجر بشمار می‌رفتند. آنها یا «فلاندری»- یعنی مهاجر از ولایت‌های جنوبی اینک زیر فرمان اسپانیا- بودند یا لیژی‌هایی که در شهریاری- اسقفی کاتولیک لیژ زاده شده بودند.»

The European Witch-Craze, pp. ۱۵-۱۶.

۲۰۶. «بلژیک (امروزی) بیشتر «کشور سواره‌نظامی» درخور نبردهای بزرگی چون ژامبلو



تا واترلو بود. «کارزار اروپا» منطقه‌ای است که می‌توان آن را در نبرد برد یا باخت. نه همچون هولاند (امروزی) که بخش اعظم آن چنان با شاخه‌های دریاها، رودخانه‌ها، مجراها و مرداب‌ها پاره‌پاره شده است که پیدا کردن فضایی در مرزهای آن برای استقرار ارتشی بزرگ با آرایشی صوری دشوار است.

Oman, A History of the Art of War, p. ۵۴۱.

۲۰۷. به نقل از:

Christopher Hill, Reformation to the Industrial Revolution, p. ۲۳.

در مکاتبه‌ای شخصی، هیل بیان می‌دارد که «نامیر این را در یکی از بحث‌های شبانه متعددی بیان داشت که دانشجویان کارشناسی کالج [بالیول] در سال ۱۹۳۴، زمانی که وی درس گفتارهای فورد را در آکسفورد ارائه می‌داد، با او داشتند.» بنگرید به ف. چاباد: «اگر احساساتی باشند که در حیات دولت در سده شانزدهم ایفای نقش کنند، اساساً احساسات مذهبی هستند، نه ملی یا میهن‌پرستانه. در مورد فرانسه، این تنها درباره سیاست داخلی راست است زیرا سیاست خارجی در آغاز فارغ از ایدئولوژی بود. اما آیا در مورد هابسبورگ‌ها، این درباره سیاست خارجی نیز راست نیست؟»

Artes du Colloque, p. ۶۲۰.

۲۰۸. «آیین کاتولیک در ایرلند، همچون آیین پروتستان در هلند، با یکی‌پنداری خود با یک مرام ملی جان تازه‌ای گرفت. هرچند جامعه ایرلند قطعاً پیچیدگی کمتری نسبت

به جامعه هلند داشت، کشاکش آن بر ضد سلطه انگلستان، با کشاکش هلند بر ضد سلطه اسپانیا ویژگی‌های مشترک بسیاری داشت. در هردو جامعه، یک مرام مذهبی موجب بالاگرفتن حسی از هویت ملی شده و از سوی آن تقویت شد. در هردو، قرابت رهبران ملی با جنبش مذهبی بین‌المللی، فرصت‌های جدیدی را برای تضمین همیاری بین‌المللی فراهم آورد.»

J. H. Elliott, *Europe Divided*, ۱۵۵۹-۱۵۹۸ (New York: Harper, ۱۹۶۸), ۳۰۲.

۲۰۹. «میان رژیم‌های فرانسه و هلند تفاوتی اساسی... وجود داشت که بر منش اپوزیسیون سیاسی آنها تأثیر عمیقی می‌گذاشت. خود کاترین [فرانسه] نیمه‌خارجی بود، اما او در رأس حکومتی سلطنتی قرار داشت که در کشوری پاره‌پاره، نماد وحدت ملی بود. مارگارت به‌عنوان دختر شارل پنجم و زنی فلاندری، زاده هلند بود؛ اما او در رأس حکومتی قرار داشت که روزبه‌روز بیشتر در هیئت یک بیگانه نگریسته می‌شد. این در درازمدت به واقعیتی بدل شد که حائز اهمیتی بی‌اندازه بود، چراکه به اپوزیسیون اجازه می‌داد تا به کسوت مدافع سنت‌های ملی در برابر بدعت‌های خارجی درآید- کاری که اپوزیسیون در فرانسه دهه ۱۵۶۰ هرگز نتوانست به نحو متقاعدکننده‌ای انجام دهد.» الیوت، همان، ص. ۱۲۶.

اگر بپرسیم که چرا کالوینیسم، آن‌گونه که در این زمان در هلند و فرانسه انقلابی بود، در انگلستان دوران الیزابت نبود، بار دیگر جایگاه اقتدار سلطنتی موجب تفاوت می‌شود: «نخست اینکه، انگلستان بخش زیادی از روحیه ملت‌باورانه‌اش را در زمان ستیزه‌های هنری هشتم با کلیسای رم بر ضد قلمرو پاپ به‌کار انداخته بود.... در

انگلستان، مسئله نفوذ خارجی، پس از شهبانو ماری، دیگر تا زمان حکومت چارلز دوم به مسئله‌ای جدی بدل نشد. اما مسئله مهم‌تر در مورد انگلستان پس از ۱۵۸۸، نبود فرمانفرمایی کاتولیک بود که همچون فرانسه و هولاند، به‌عنوان یادآور ثابت یک دجال رمی عمل کند [که جای مسیح را غصب کرده است. م.].»

Leo F. Solt, "Revolutionary Calvinist Parties in England Under Elizabeth I and Charles I," Church History, XXVII, ۳, Sept., ۱۹۵۸, ۲۳۵.

۲۱۰. Koenigsberger, Journal of Modern History, XXVII, pp. ۳۵۰-۳۵۱.

بنگرید به نظر رابرت م. کینگدان درباره کالوینیسم به‌مثابه جنبشی فراملی: «شورش‌های سده شانزدهم را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان فصولی در تاریخ‌های ملی جداگانه نگریست؛ آنها را بایستی، دست‌کم تا حدی، ثمره یک سازمان مذهبی انقلابی بین‌المللی- کلیسای کالوینی- دانست.»

The Political Resistance of the Calvinists in France and the Low Countries," Church History, XXVII, ۳, Sept. ۱۹۵۸, ۲۳۳.

۲۱۱. «از همه اینها گذشته، به‌رغم ملاحظات بایسته، جمهوری جدید به نخستین ملت سرمایه‌دار و بورژوازی راستین با یک هویت ملی بس تجاری و مشخص بدل شد. گمان می‌کنم کلید [تفسیر این واقعیت‌های متناقض] در این واقعیت نهفته است که انقلاب تنها در بخشی از هلند به موفقیت دست یافت. من از این گزاره که انقلاب



هلند درواقع، در کنار نکات دیگر، انقلابی نوآورانه، مترقی و جامعوی بود دفاع می‌کنم. اما طبقه بورژوازی تجاری... بیش از آن ضعیف بود که حکومت خود را در همه هلند برقرار سازد؛... این طبقه می‌توانست آرزوی خود را تنها در هولاند برآورده سازد، جایی که اقتصاد بازار، که در مرحله پیشرفته‌ای از توسعه قرار داشت، سرشار از سرمایه، افراد و مهارت جنوب بود و هیچ مخالف عمده‌ای از سوی گروه‌های اجتماعی رقیب نداشت.» Smit, *Preconditions of Revolution*, pp. ۵۲-۵۳. بنگرید به ت. ویتمن:

«جنگ استقلال ۱۵۶۶-۱۶۰۵ در برابر اسپانیا، فرایندی منسجم تشکیل داده و با معیارهای انقلاب بورژوازی یکسره همخوانی دارد. کشاکش‌های ضد فئودالی توده‌های شهری و دهقان، در مقاومت آنان در برابر ظلم اسپانیا و کلیسای کاتولیک به هم درآمیختند، و این جنبش‌های توده‌ای، کسی را رهبر مجلس طبقات کردند که، به‌ویژه پس از شکل‌گیری اتحاد اوترخت و به‌رغم همه محدودیت‌ها و تناقضات آن، آرزوهای اجتماعی بورژوازی را بیان می‌کرد.»

"Quelques problèmes relatifs à la dictature révolutionnaire des grandes villes de Flandres, ۱۵۷۷-۱۵۷۹," *Studia historica*. No. ۴۰ (Academiae Scientiarum Hungaricae), ۱۹۶۰, ۳-۴.

۲۱۲. «هرگاه تهدید جدی انقلاب اجتماعی وجود داشت- از شکستن تمثال‌ها در سال ۱۵۶۶ گرفته تا دیکتاتوری دموکراتیک پرخاشگرانه کالوینیست‌های گنت در اواخر دهه ۱۵۷۰- والاتباران انو (Hainault) پشت هم قرار گرفته و برای حفظ وضع موجود اجتماعی به اتحاد درمی‌آمدند، حتی در صورتی که وضع موجود به‌معنای گردن‌نهادن به

فرمانروایی اسپانیا می‌بود.»

H. G. Koenigsberger, *Economic History Review*, IX, p. ۱۵.

«در بلندمدت، حتی مذهب نیز قادر به آشتی‌دادن والاتباران با دیکتاتوری‌های دموکراتیک نبود، و یک طرف به‌سوی اتحاد با دشمن پیشتر مشترک سوق داده می‌شد. به‌هرروی، نتیجه، انشعاب حزب انقلابی و شکست جنبش مردمی بود.»

H. G. Koenigsberger, *Journal of Modern History*, XXVII, p. ۳۵۱.

۲۱۳. بنگرید به ویتمن: «شرکت‌ها... به‌هیچ‌روی هوادار مقاصد جناح چپ انقلاب نبودند؛ آنها بیشتر ذینفع آن، و حتی بدان پایبند بودند. در شهرک‌های بزرگ فلاندری، شرایط برای بنیادستیزی موجود بود: فقرزدگی و تمایز سریع اجتماعی ناشی از تجزیهٔ رژیم فئودالی، آن‌هم در وضعیتی که هنوز عوامل گذار پرشتاب به تولید سرمایه‌داری وجود نداشت. توده‌های عوام، که از مرتبه‌های تهی‌دست استادکاران، پیشه‌وران ماهر، شاگردان، سوداگران خرده‌پا و عناصر مختلف لومپن پرولتاریا تشکیل می‌شدند، هرچند به‌گونه‌ای غریزی، این مرحله از تحول را در رفتار سیاسی خود بازتاب می‌دادند. *Studia historica*, p. ۱۶. ویتمن در پانوشتی می‌افزاید: «انگلس پیرامون رشد عظیم لومپن پرولتاریا در سدهٔ ۱۶،... ملاحظات درخوری را در *The Peasant War in Germany* به‌دست می‌دهد.... در تحلیل جنبش‌های توده‌ای در سده‌های میانه، تاریخ‌پژوهان مارکسیست هنوز این عامل را به‌طور دقیق بررسی نکرده‌اند [ص. ۱۶].»

نظر اسمیت دربارهٔ دیدگاه‌های مذهبی این لومپن‌پرولترها چنین است: «هم‌زمان باید

از خود پیرسیم که بی‌تفاوتی نسبت به مذهب جزمی در میان توده‌ها نیز تا چه اندازه گسترده بود: مردمی که بت‌شکنان ۱۵۶۶ و بیکاران انقلابی ۱۵۷۲ بوده‌اند، تا چه اندازه گروه‌شنوری از بی‌تفاوت‌ها بودند که در آن لحظه بیشتر تازه‌سرباز آینده‌آیین پروتستان یا کاتولیک بودند تا پیشاهنگ آن. پاسخ به این پرسش که آیا منش شورش، کالونیستی بود یا صرفاً سیاسی، مدرن بود یا محافظه‌کار، تا حد زیادی بسته به بررسی ساختار اجتماعی و ایدئولوژیکی جمعیت است.»

Britain and the Netherlands, I, p. ۲۴.

۲۱۴. «انقلاب در هیچ‌کجا به اندازه گنت پیشرفت نکرد.» Koenigsberger, journal of Modern History, XXVII, p. ۳۴۴. به ویتمن نیز بنگرید: «با این‌همه، نه شرط عینی، یعنی یک بورژوازی انقلابی که پیرو منافع خویش باشد، موجود بود و نه شرط ذهنی، یعنی یک سیاست‌پرگارتر از سوی ایمبیزه و حامیان او. با نبود این شرط‌ها، در سال ۱۵۸۳، که پس از «خشم فرانسه»، ایمبیزه که روی‌هم‌رفته اقتدار اورانژیست‌ها را از بن ویران ساخته بود، خود را در رأس قوای گنت در برابر ویلیام اورانژ قرار داده و برای کمک دست‌به‌دامان اسپانیاردها زد، بنیادستیزی به نفی خود انجامید. خیانت ایمبیزه - برخلاف تصور تاریخ‌پژوهان - مسئله اخلاقی‌ای برنینگخت. این بیشتر فرایندی است که می‌توان در همه انقلابات بورژوایی زودرس پیدا کرد. در انگلستان نیز در زمان قیومیت کرامول، برخی لولرها، زمانی که حزبشان فروپاشیده بود، درست به‌مانند ایمبیزه و دالتونس دست به چنین کاری زده و روابطی را با سلطنت‌طلبان و اسپانیایی‌ها برقرار ساختند.» Studia historica, p. ۸۶.



۲۱۵. «بدین‌سان بزرگ‌زادگان جمهوری از پایین کنترل نمی‌شدند. با این‌همه، شایسته ذکر است که شورش نیز موجب نابودی کمابیش همه قیدوبندهای از بالا شد. در نیمه نخست سده شانزدهم، زمامداری مرکزی از بزرگ‌زادگان محلی در برابر هرگونه ائتلاف مردان جاه‌طلب ممتاز و شهروندان عوام ناراضی در شهرک‌ها حمایت کرد. از نگاه زمامداری مرکزی، فرمانداران نیز نبایستی در خارج از شهرک‌هایشان اعمال قدرت می‌کردند. از سوی دیگر، پس از شورش، قضات صلح درصدد برآمدند که یکسره استقلال عملی داشته باشند. آنها بدون مداخله هیچ‌کسی، کمابیش لگام‌گسیخته فرمان می‌راندند.»

Roorda, Britain and the Netherlands, II, pp. ۱۱۴-۳ ۱۵.

۲۱۶. Smit. Preconditions of Revolution, p. ۵۲.

۲۱۷. بنگرید به:

Geyl, The Revolt of the Netherlands, pp. ۲۱۷-۲۱۹

۲۱۸. در مورد فرانسه بنگرید به:

G. X. Clark. "The Birth of the Dutch Republic," Proceedings of the British Academy, ۱۹۴۶. ۱۹۱.

در مورد انگلستان بنگرید به:

R. R. Wernham. "English Policy and the Revolt of the Netherlands." in Bromley and Kossman, eds... Britain and the Netherlands, (Groningen: Wolters. ۱۹۶۴). I, ۳۰- ۳۱.

۲۱۹. Geyl, The revolt of the Netherlands, p. ۲۲۵.

۲۲۰. «طی سده پانزدهم، شهرک‌های ماهیگیر و کشتی‌ساز ولایت‌های زیلاند و هولاند آهسته‌آهسته رونق یافتند اما به شکل مقاومت‌ناپذیری تجارت ساحلی خود را بیش‌ازپیش به‌سوی شرق گسترش دادند، تا اینکه به خطرناک‌ترین رقبای هانز، در درست آن مناطقی از پروس بدل شدند که توان عمده اقتصادی پیمان هانز بر آنها اتکا داشت.»

Carl Brinkmann, "The Hanseatic League: A Survey of Recent Literature." Journal of Economic and Business History, II, ۴. Aug. ۱۹۳۰, ۵۹۱.

در همین زمان، مقارن ۱۵۶۰، هولاند در حال کسب سهم بزرگی از تجارت برون‌مرزی اسکاتلند، در حدود یک‌دوم تناژ بود. آمار زیاد قوی نیست: «در هر رخدادی، تعداد یا حتی مجموع تناژ کشتی‌های رهسپار مسیرهای مختلف تجاری، راهنمای ناقصی برای اثرگذاری واقعی تجارت میان اسکاتلند و کشورهای زمین پست خواهد بود زیرا بجز زغال‌سنگ و نمک، کالاهایی که به این تجارت وارد می‌شدند، در قیاس با مثلاً تجارت نروژ [با اسکاتلند] ارزش نسبتاً بالایی داشتند.»

S. G. E. Lythe, The Economy of Scotland in its European Setting, I ۵۵۰-

۱۶۲۵ (Edinburgh: Oliver & Boyd, ۱۹۶۰), ۲۴۵.

۲۲۱. «تحلیل ارقام کشتی‌های موجود در تجارت هلند به بالتیک، به این نتیجه ابتدایی می‌انجامد که نه شورش در برابر اسپانیا و نه گسترش بزرگ به‌سوی مسیرهای دوردست جدید، طی سال‌های پیش و پس از ۱۶۰۰، افول پاینده‌ای را در سرکردگی هلند بر تجارت بالتیک پدید نیاوردند.»

Christensen, Dutch Trade, p. ۹۰.

اسکار آلبرت جانسن نشان می‌دهد که نروژی‌ها از قیام سال ۱۵۷۲ هلندی‌ها در برابر اسپانیایی‌ها برای آغاز «روابط تجاری مستقیم و مرتب با کشورهای شاه اسپانیا» بهره بردند. با این‌همه، پس از پایان متارکه جنگ دوازده‌ساله در ۱۶۲۱، ناوگان هلند به حد کافی برای حمله به نروژی‌ها قوی بود: «این دریازنی و این مصادره‌ها، عملاً ناوبری ما در مدیترانه را به‌کل نابود ساخت.»

"Les relations commerciales entre la Norvège et l'Espagne dans les temps modernes," *Revue historique*, ۵۵e annee, fasc. ۱, sept.-dec. ۱۹۳۰, ۷۸.

جانسن تصدیق می‌کند که صرفاً توان نیروی دریایی هولاند نبود که نروژ را برآشت، بلکه توان بازرگانی آنها نیز بود. بنگرید به ص. ۸۰.

به گفته پیر ژنی: «می‌توان در مورد زمان دقیقی که بازرگانی هلند بر هانز پیروز شد تردید داشت، اما در حدود ۱۶۰۰ پیروزی به کمال رسید.»



Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, XLVIII, pp. ۱۹۳-۱۹۴.

۲۲۲. Geyl, *Revolt of the Netherlands*, p. ۲۳۹.

۲۲۳. Spooner, *New Cambridge Modern History*, III, p. ۳۱.

برودل فراتر می‌رود: «همچنان که پسرفت دیرپای ۱۳۵۰-۱۴۵۰ سوداگران یهودی را به‌سوی ایتالیا و اقتصاد غیررقابتی آن می‌راند، بحران ۱۶۰۰-۱۶۵۰ دوباره آنها را در یک بازار غیررقابتی یافت، این بار در دریای شمال. جهان پروتستان آنها را با مرجح‌دانستنشان نجات داده و آنها نیز در برابر، جهان پروتستان را با مرجح‌دانستن آن نجات دادند. از همه اینها گذشته، به گفته ورنر زومبارت، جنوا از نظر مسیرهای دریایی‌ای که به آمریکا، هند یا چین می‌رفتند، موقعیتی همسان با هامبورگ یا آمستردام داشت.»

*La Méditerranée*, II, p. ۱۵۱.

۲۲۴. «طی دوره کوتاه میان ۱۵۹۰ و ۱۶۰۰، هلندی‌ها... نظام تجاری یکسره جدیدی پدید آوردند. اگرچه هنوز مسیرهای تجارت استعماری هلند و تجارت شام... در آن زمان به‌صورت جنینی برقرار بودند. تجارت جدید، که اصولاً تجارت به هند غربی بود، بی‌درنگ به کانون هردو نهاد حاکم، یعنی سوداگران پیشتاز و عموم مردم معاصر بدل شد.»

Christensen, Dutch Trade, p. ۱۹.

ویولت بارپر نشان می‌دهد که سرعت صعود آمستردام در نگاه معاصران آشکار بود: «خارجی‌ها صعود آمستردام به سرکردگی تجارت جهانی را با شگفتی آمیخته به کین‌توزی می‌نگریستند. شهر ناگهان به برتری دست یافت.»

Capitalism in Amsterdam in the Seventeenth century (Ann Arbor, Michigan: Ann Arbor Paperbacks, ۱۹۶۳), ۱۷.

بنگرید به: Da Silva, Revue du Nord, XLI, p. ۱۴۳ که تاریخ سرکردگی هلند را درست در میان سال‌های ۱۵۹۷ و ۱۵۹۸ می‌داند.

۲۲۵. Christensen, Dutch Trade, p. ۱۲۴.

بنگرید به بارپر: «چنین می‌نماید که شالوده ثروت جدید شهر، همچون برتری متعادل پیشین آن، تجارت غله و تجهیزات و ترابری دریایی، ذخیره‌سازی و بازاریابی آنها و سایر کالاهای سنگین بوده باشد. شرایط محیطی- قحطی، جنگ و تغییر فن جنگاوری که نیازمند کشتی‌های بیشتر، بزرگ‌تر و مسلح‌تری بود- تا حد زیادی تقاضا برای کالاها و خدماتی را که آمستردام عرضه می‌کرد افزایش داد.» Capitalism in Amsterdam, p. ۲۶. او از نقش آمستردام در بیمه دریایی پس از ۱۵۹۲ (صص. ۳۳-۳۵) و در عرضه جنگ‌افزار و مهمات پس از ۱۶۰۹ (صص. ۳۵-۴۲) نیز گفتگو می‌کند.

۲۲۶. «چون آمستردام بازار اصلی الوار بود، کشتی‌سازی در هولاند از جاهای دیگر ارزان‌تر بود. درحالی‌که انگلیسی‌ها به کشتی‌های تجاری بزرگ و مسلح چسبیده بودند، هلندی‌ها در حدود ۱۵۹۵، آغاز به ساخت نوع جدیدی از کشتی به نام کرجی تندرو [fluyt] (flyboat) کردند که کشتی‌ای سبک اما سودمند، دراز، کم‌پهنا و پرسرعت بود و به‌کار حمل بارهای سنگین و درشت می‌آمد. کار با کرجی تندرو با یک خدمه کوچک راحت بود. کرایه پایین توضیح می‌دهد که چرا سایر ملت‌های دریانورد به‌سختی می‌توانستند با کشتیرانی هلند به بالتیک، نروژ و موسکوا (Muscovy) رقابت کنند.» J. G. van Dillen, *Britain and the Netherlands*, II, p. ۱۳۶. See Violet Barbour, "Dutch and English Merchant Shipping in the Seventeenth Century," in Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History* (New York: St. Martin's, ۱۹۶۵), I, ۲۲۷-۲۵۳.

شرح مختصری از مزایای فنی fluyt در J. H. Parry, *The Age of Reconnaissance* (New York: Mentor Books, ۱۹۶۳), p. ۸۳ موجود است. هربرت هیلتون استدلال می‌کند که برتری کشتی‌سازی هلند با ملاحظات مالی و اقتصادی تبیین می‌شود: «(۱) مواد خام به‌صورت عمده، نقدی و با قیمت‌های کم خریداری می‌شد؛... (۲) در ساخت کشتی‌ها، تا حدی استانداردسازی طراحی، قطعات و روش‌های ساخت وجود داشت.... (۳) سازنده قادر به استقراض پول با نرخ بسیار پایینی نسبت به رقیب خارجی خود بود.» *Economic History of Europe*, rev. ed. (New York: Harper, ۱۹۴۸), ۲۷۵. ۲۲۷. «محموله‌ها از غله بود و کرایه‌ها نیز با فروش غله پرداخت می‌شد تا سوداگر دریایی آمستردام قادر به ادامه فعالیت باشد و بنابراین ترابری کالاهایی که به‌طور



کامل از ظرفیت کشتی‌ها استفاده نمی‌کردند ارزان باقی بماند.... تا سال ۱۶۶۶، برآورد می‌شد که سه‌چهارم سرمایه فعال در بورس آمستردام، در تجارت بالتیک به‌کار گرفته شده است.» Barbour, Capitalism in Amsterdam, p. ۲۷.

۲۲۸. باربر، همان، ص. ۱۸. آندره ای. سایو مزیت نقش آمستردام را به‌عنوان یک مرکز مالی توضیح می‌دهد: «از سوی دیگر، آمستردام فنون خود را بهبود بخشید: سرشکن کردن ریسک‌های دریایی در میان گروه‌های سرمایه‌دار و کسب اعتبار به اشکال مدرن آسان‌تر شد. بیمه دریایی به سبب مشارکت اشخاص بسیاری که خطرات را سرشکن کرده و به نقش خود در تثبیت نرخ‌ها پی بردند شکل گرفت؛... اما در مورد اعتبارات، هرچند روش‌ها بهبود نیافت، دست‌کم مقادیر وام داده شده برای تجارت افزایش یافت. و برات نه‌تنها در انتقال وجوه از یک مکان به مکان دیگر، بلکه به‌عنوان اعتبار پیش از صدور نیز به‌کار گرفته می‌شد؛ اما هنوز کمکی به خرید و فروش بازار به بازار (آربیتراژ) برای تأمین تقاضاهای بازار نمی‌کرد.» "Le rôle d'Amsterdam dans l'histoire du capitalisme commercial et financier," Revue historique, CLXXXIII, ۲, oct.-déc. ۱۹۳۸, ۲۶۳. به صص. ۲۷۶-۲۷۷ نیز بنگرید. از نگاه سایو، عوامل کلیدی در صعود آمستردام، درواقع «اشکال جدید گردآوری سرمایه و سفته‌بازی» هستند [ص. ۲۷۹].

۲۲۹. «تنها یک تبیین باورپذیر می‌نماید: هولاند، به لطف موقعیت مکانی خود در کنار کشورهای زمین پست کاتولیک و با اصرار آن در حفظ رابطه با اسپانیا، بیش از [انگلستان] پیوند خود را با شبه‌جزیره [ای ایبری] و گنج‌های آمریکایی آن که، بدون آنها نمی‌توانست بازرگانی‌اش را تغذیه کند، حفظ کرد.... میان اسپانیا و هولاند یک

رابطه پولی وجود دارد که با صلح ۱۶۰۹ تا ۱۶۲۱ تقویت شده و با نابودی کل ثروت اسپانیا در حدود میانه سده هفدهم، که- آیا این صرفاً یک تصادف است؟- روزگار به کام هولاند تلخ آمد، درهم شکست. Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۵۷۲-۵۷۳.

باربر بر کنترل آمستردام بر غله انگشت می‌نهد: «ممکن است ظهور آمستردام به عنوان بازار شمش، تا حد زیادی به سبب جنگ تجاری با اسپانیا و نوعی غنیمت جنگی بوده باشد. بدین‌سان در ۱۵۹۵ و سال‌های پس‌از آن تا ۱۶۳۰، حکومت اسپانیا ملزم به اجازه مبادله فلزات گران‌بها در ازای واردات غله بود.» Capitalism in Amsterdam, p. ۴۹. و بار دیگر مزیتی انباشت شونده را مشاهده می‌کنیم: «اما بخشودگی‌های مستقیم بدهی‌های نقره هولاند توسط دادگاه کادیس تنها بخشی از داستان بود. بخشودگی غیرمستقیم بدهی کشورهای که اتباعشان در گنجی که در کادیس تخلیه می‌شد سهام بودند نیز وجود داشت- بخشودگی وجوه در ازای خدمات خرید کالا که جذب امکانات سفته‌بازی می‌شد یا صرفاً در جستجوی امنیت و آزادی خرید و فروش بود [صص. ۵۰-۵۱].»

۲۳۰. بنگرید به:

Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۲۰۹.

۲۳۱. Friedrich, *The Age of the Baroque*, p. ۸.

۲۳۲. به گفته خوزه لاراز (۱۹۴۳)، سوداپیشگی هلندی «بیشتر نسخه لیبرالی

سوداپیشگی بود.» La época del mercantilismo, p. ۱۸۶.

۲۳۳. «هلندی‌ها از موهبت گسترده‌ترین تجارت باز ممکن در هرجایی برخوردار بودند؛ انگلیسی‌ها تجارتی سخت محدود را، به‌ویژه میان انگلستان و مستعمرات خود و نیز میان کشورهای خارجی و انگلستان ترجیح می‌دادند.»

Robert Reynolds, *Europe Emerges* (Madison: Univ. of Wisconsin Press, ۱۹۶۷), ۴۴۲.

به باربر نیز بنگرید: «آزادی صدور فلزات پولی، که در سدهٔ هفدهم در جاهای دیگر کمیاب بودند، به تثبیت نرخ ارز در آمستردام کمک کرده و بدین‌سان گردش برات به‌عنوان ابزار سند قابل معاملهٔ اعتبار را، که تنزیل و فروش آن به کسب‌وکار فعالی در شهر بدل شد، تشویق کرد.»

*Capitalism in Amsterdam*, p. ۵۳.

۲۳۴. «چنین می‌نماید که یک شرط اساسی نقش حیرت‌انگیز آمستردام به‌عنوان بورس کالای اروپای باختری با سیاست حمایت‌گرانه‌ای فراهم آمده باشد که طی نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم در سیاست دریایی آن دنبال می‌شد. به‌موجب این سیاست، همهٔ ناخدایانی که از بالتیک می‌آمدند و اتباع آمستردام بودند بایستی نام خود را در بندر شهر ثبت می‌کردند. همین در مورد اتباع آمستردام که با یک ناخدای خارجی به‌صورت شراکتی مالک یک کشتی بودند نیز صدق می‌کرد. این قاعده، که یک قانون ناوبری در اوان شکل‌گیری است، بر ضد لوبک و دادوستد مستقیم از بالتیک به فلاندر و به‌ویژه بروژ اعمال می‌شد.»



۲۳۵. «خریدهای بزرگ، اعتبار فراوان و ترابری ارزان باهم درآمیختند تا قیمت‌های آمستردام را با قیمت‌های مسلط مبدأ در یک سطح نگاه‌دارند. در سال ۱۶۰۶، یکی از اعضای مجلس عوام مدعی شد که هلندی‌ها می‌توانند پارچه لباسی انگلیسی را در هلند فروخته و از آنجا آن را ارزان‌تر از شرکت‌های تجاری انگلیسی دوباره صادر کنند.»

Barbour, Capitalism in Amsterdam, p. ۹۵.

۲۳۶. برای نمونه، به نظر باربر درباره سرمایه‌گذاری خارجی هلند و توان آن بنگرید: «[در سده هفدهم] عمدتاً کالاهای خارجی نیازمند اعتبار برای خرید یا مساعده‌های کوتاه‌مدت، به سرمایه خصوصی در آمستردام روی آوردند....

«در جنگ‌های متوالی میان سلطنت‌های شمال برای برتری در بالتیک، سرمایه هلند، همچون کشتی‌سازی آن، با هر دو طرف در پیکار بود....

«انگلستان و فرانسه، نسبت به کشورهای شمال، خاک بکر کمتری برای سرمایه‌داری خارجی داشتند، به‌گونه‌ای که آمادگی تجاری و صنعتی طبقات متوسط آنها قوی و رقابتی بوده و برای کالاهای خود به دنبال حمایتی استوار بودند. همان، صص. ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۹. بنگرید به برودل در پانوش ۲۲۹.

۲۳۷. «روزهای طلایی بانکداران جنوایی از ۱۵۵۷ تا ۱۶۲۷ بود که در زمان سنج سرمایه‌داری جهانی، در جایی میان روزگار طلایی کوتاه فوگرها و روزگار طلایی

سرمایه‌داری ترکیبی آمستردام قرار می‌گیرد.... روشن است که ثروت جنوایی‌ها

ناگهان با تکان‌دادن یک چوبدستی جادویی در سال ۱۵۵۷، یعنی ورشکستگی عجیب

دولت اسپانیا به وجود نیامد و یک‌شبه در سال ۱۶۲۷، یعنی ورشکستگی پنجم

یا ششم اسپانیا ناپدید نشد.... جنوا دیرزمانی همچنان یکی از ستون‌های مالیّه

بین‌الملل باقی ماند.» Braudel, *La Méditerranée*, I, pp. ۴۵۴-۴۵۵.

به الیوت نیز بنگرید: «بانکداران جنوایی، در کنار فوگرها، به‌عنوان بستانکاران شارل

پنجم عمل می‌کردند و با افول نفوذ فوگرها پس از ورشکستگی سلطنت در سال ۱۵۵۷،

بر نفوذ جنوایی‌ها افزوده شد.» Europe Divided, pp. ۵۹-۶۰.

و اسپونر: «پس از حدود ۱۵۷۰، سال‌های اوج جنوایی‌ها آغاز شد و سده‌ای را گشود

که طی آن، میدان را از دست فوگرها، که برتری مالی‌شان با رونق روبه‌کاهش معادن

آلمان پس از ۱۵۳۰ افول کرد، گرفتند.» New Cambridge Modern History, III, p.

۲۷.

و نیز هم نقش مالی کلیدی‌ای در این زمان بازی می‌کرد: «و نیز در گسترش اقتصادی

طولانی سده شانزدهم به ایستگاه بازیخش (relay-point) سرنوشت‌سازی در گردش

بین‌المللی برات بدل شد.... از ۱۵۸۷، و نیز ناگزیر بود یک بانک سپرده، یعنی Banco

delta Piazza di Rialto داشته باشد. با فرمان ۱۵۹۳، سنا تصریح کرد که برات‌ها

بایستی از طریق ثبت در دفاتر کل تسویه شوند. در نتیجه، ابزار بزرگی در تراکنش‌های

بین‌المللی ایجاد شد. در عمل، جمهوری دارای نظام پولی دوگانه‌ای بود:

[moneta corrente و moneta di banco].» Frank C. Spooner, "Venice and the

Levant: An Aspect of Monetary History (۱۶۱۰-۱۶۱۴)," in Studi in Onore di

Amintore Fanfani, V: Evi moderno e contemporaneo (Milano: Dott. A.

Giuffre-Ed., ۱۹۶۲), ۶۴۶-۶۴۷.

۲۳۸. «تا زمانی که شهبانو و سوداگران انگلیسی، از طریق استقراض خود از بورس آنتورپ، اجازه داشتند در گنج آمریکا (pactole) سهمی داشته باشند، سیاست حسن تفاهم میان فیلیپ دوم و الیزابت امکان‌پذیر بوده است. اما این نظم و تعادل با بحران ۱۵۶۶ و تهدید اعزام دوک آلوا به هلند در ۱۵۶۷ به خطر افتاد.... از آن پس همه‌چیز در بخش عظیمی از اقیانوس اطلس تغییر کرد.» Braudel, La Méditerranée, I, p. ۴۳۸.

۲۳۹. «در حوزه مالی... آنتورپ از سال ۱۵۶۸ آغاز به ازکفدادن جایگاه خود در مرکز کرد، و این درست زمانی بود که الیزابت، شهبانوی انگلستان، گنجی که در ناوگانی از کشتی‌های اسپانیایی که به بندر پلیموث پناه آورده بودند، یافت شد را مصادره کرد.... مجرای انگلستان دیگر امن نبود؛ ازاین‌رو بانکداران جنوایی تصمیم گرفتند مسیر فلزات گران‌بها را با عبور از طریق جنوا و بازارهای مکاره بزانسون تغییر دهند. بدین‌سان شهرک بزانسون، مقارن پایان سده ۱۶، به جایگاه برتری در بانکداری اروپای باختری و توزیع محموله‌های نقره، که به سرازیرشدن از جهان نو ادامه دادند، بدل شد.

پس، از نظر بانکداری، آمستردام نبود که جانشینی آنتورپ را به دست آورد؛...

آمستردام تا ۱۶۴۰ به مرکز جهانی فلزات گران‌بها بدل نشد....» Raymond de Roover,

“Anvers comme marché monétaire au XVI<sup>e</sup> siècle,” *Revue, Belge de*



بنگرید به برودل: «از سال ۱۵۸۰، مرکز توزیع حقیقی فلز سپید، به همان اندازه و بیش از خود اسپانیا، شهرهای بزرگ ایتالیا بودند. آنها از طریق صادرات شام، که کاری آسان و سودآور بود، بخشی از سکه‌های نقره‌بس‌فراوان اسپانیا را به چنگ آوردند.» La Méditerranée, I, p. ۴۵۰-۴۵۱.

۲۴۰. «فکر می‌کنم پافشاری بر این واقعیت به‌خوبی شناخته‌شده که جنوا یک بازار پولی استثنائاً آزاد از دخالت هرگونه عنصر غیرتجاری بود، لزومی ندارد. شاهد مثال اینکه، هرگز از سوی کلیسا هیچ فشار قابل‌توجهی بر فعالیت‌های مالی وجود نداشت.» Carlo M. Cipolla, Economia internazionale, V, p. ۲۵۶.

۲۴۱. لونچی نشان می‌دهد که نرخ بهره واقعی که بانکداران ایتالیایی از دربار اسپانیا می‌گرفتند، بین ۱۶ تا ۲۰٪ بود. بنگرید به: Académie Royale de Belgique, ۹۵۰-۹۵۱ pp. ۵. گ. کونیگسبرگر می‌گوید: «جنوا بیش از هر دولت دیگری سرنوشت خود را به پادشاهی اسپانیا گره زد.... تا زمانی که پرو نقره خود را به سویا می‌فرستاد، توانگران جنوایی در رفاه بودند.» "Western Europe and the Power of Spain," New Cambridge Modern History, II: R. B. Wernham, ed., The Counter-Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۲۵۷.

۲۴۲. «به لطف همگرایی نیروهای مختلف متعدد، مقارن میانه سده شانزدهم، بازارهای شام سرشار از کالاهای شرق بوده و ونیز رونق بازرگانی پیشین خود را به دست آورد. اما رکود نیمه نخست سده عمیق بوده است.»

Vitorino Magalhães-Godinho, "Le repli venitien et égyptien et la route du Gap, ۱۴۹۶- ۱۵۳۳," in *Eventail de l'histoire vivante: hommage a Lucien Febvre*, Vol. II (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۳), ۳۰۰.

بنگرید به:

Frederic C. Lane, "The Mediterranean Spice Trade: Its Revival in the Sixteenth Century," in *Venice and History*, (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶), ۵۸۱-۵۹۰

و مقاله پیشتر او:

"Venetian Shipping During the Commercial Revolution," in *Venice and History*, ۱۳-۲۴؛ E. E. Rich, *New Cambridge Modern History*, I

به ویژه به ص. ۴۴۷ بنگرید.

۲۴۳. «احتمال دارد که بازرگانی مدیترانه، که با واسطه‌های عرب در پیوند بود، با ارائه قیمت‌های بالاتر، قادر به حفظ فراورده‌های باکیفیت‌تری برای خود بوده باشد. پرتغالی‌ها احتمالاً با فوق‌العاده پایین‌نگه‌داشتن قیمت‌های خرید در آسیا به افراط گراییدند.... بازرگانی مدیترانه به‌سوی خاورزمین را، که هیچ‌یک از مزایای خود را برای واسطه‌ها از دست نداده بود، فقط می‌شد به‌زور متوقف کرد، یعنی با کنترل نقاط مبدأ. پرتغالی‌ها در انجام این کار گهگاه به موفقیت دست یافتند.... اما شدت کنترل آنها

دیری نیایید و سپس سست شد.» Braudel, *La Méditerranée*, I, pp. ۴۵۹-۴۹۶.

۲۴۴. «در آغاز سده ۱۶، تجارت مدیترانه و اسپانیا بحران شدیدی را که پیامد گشایش تجارت مستقیم پرتغال با هند از راه دماغه امید نیک بود از سر گذراند.... اما، عمر انحصار پرتغال کوتاه از آب درآمد. پرتغالی‌ها هرچند در دریا نیرومند بودند، نمی‌توانستند با ناوهای جنگی اندکی که از پایگاه‌های بس‌گسترده‌ای در حرکت بودند، امیدی به سرکوب دائمی کل بازرگانی شکوفایی داشته باشند که نیازهای مصر و امپراتوری عثمانی و نیز اروپا را تأمین می‌کرد.... تجارت اقیانوس هند اسپانیا-یا بخش اعظم آن- به‌زودی مجاری قدیمی خود را احیا کرد و با این کار به تجارت مدیترانه از طریق کشتی‌های ونیزی جان دوباره‌ای بخشید. در رقابت مستقیم بر سر قیمت و کیفیت، برتری به‌هیچ‌روی از آن تجارت اقیانوسی پرتغال نبود. هزینه‌ها و مخاطرات مسیر دماغه زیاد بوده و گرایش به افزایش داشتند، و پرتغالی‌ها هیچ کالایی برای ارائه نداشتند که بتواند کرایه رفت را به‌صرفه کند. آنها در ازای شمش، ادویه می‌خریدند، و عواید ورود به کشور بایستی هزینه‌های خروج از کشور را نیز پوشش می‌داد.... البته شاید کیفیت ادویه‌ها باهم فرق می‌کرد، به‌گونه‌ای که ادویه پرتغالی اغلب «می‌پوسید و عطر خود را در سفر دریایی طولانی از دست می‌داد.» J.

H. Parry, *Cambridge Economic History of Europe*, IV, pp. ۱۶۴-۱۶۵.

۲۴۵. بنگرید به نظر س. ت. بیندوف درباره تأثیر تعطیلی کارخانه سلطنتی پرتغال به‌عنوان یک مؤسسه دائمی در سال ۱۵۴۹. «دلایل این اقدام و پیامدهای بلافصل آن هرچه باشد، نشانه سپری‌شدن یک عصر بود.» New Cambridge Modern History, II, p. ۶۸.



۲۴۶. بنگرید به:

J. B. Harrison, "Colonial Development and International Rivalries Outside Europe, II: Asia and Africa." New Cambridge Modern History, III: R. B. Wernham, ed., The Counter Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰. (London and New York Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۵۳۳-۵۳۴.

۲۴۷. برای نمونه، کارلو م. چیپولا اشاره می‌کند که در میلان، بین سال‌های ۱۵۸۰ و ۱۶۱۰-۱۶۲۰، «افزایش جمعیت شدیدی رخ داد.»

Mouvements monétaires dans l'État de Milan (۱۵۸۰-۱۷۰۰) (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۲), ۳۱.

با در نظر گرفتن ۱۶۱۹-۱۶۲۰ به‌عنوان نقطه کاهش، در:

Ruggiero Romano, "À Florence au XVI<sup>e</sup> siècle: industries textiles et conjoncture," Annales E.S.C., VII, ۷, oct.-déc. ۱۹۵۲, ۵۰۸-۵۱۲

به افزایش جمعیت مشابهی در فلورانس اشاره رفته است.

۲۴۸. «گندم فی‌نفسه موجب برتری تولید کشاورزی بر همه فعالیت‌های اقتصادی دیگر در سده ۱۶] شد. کشاورزی صنعت نخست مدیترانه است، هرچند گندم معرف صرفاً بخشی از درآمد کشاورزی است.» Braudel, La Méditerranée, I, p. ۳۸۵.

۲۴۹. «دلیل بنیادین [این جابجایی] قطعاً باید سودهایی باشد که ونیزی‌ها امیدوار بودند از زمین به‌دست آورند.... انگیزه اولیه احتمالاً نمونه سودهایی بود که پیشتر در سده پانزدهم توسط صومعه‌های بزرگ از راه احیای اراضی به دست آمده بود.... چنین می‌نماید که دوره سرنوشت‌ساز توجه به فعالیت‌های کشاورزی میان حدود ۱۵۷۰ و ۱۶۳۰ باشد، یعنی زمانی که اراضی ونیز نزدیک ۳۵٪ افزایش یافت.»

S. j. Woolf, "Venice and the Terraferma: Problems of the Change from Commercial to Landed Activities," in Brian Pullan, ed., *Crisis and Change in the Venetian Economy in the Sixteenth and Seventeenth Centuries* (London: Methuen, ۱۹۶۸), ۱۹۴-۱۹۵.

بنگرید به باوسما: «روی‌هم‌رفته، زمین‌داری کلیسا در ایتالیا در سراسر دوره جنبش ضد دین‌پیرایی روبه‌گسترش بوده، و شرایط خاصی این گرایش را در سرزمین ونیز بیش از هر جای دیگری به‌پیش راند. شرکت‌های کلیسایی، با سرمایه‌های انباشته‌شده خود، مشتاقانه در برنامه‌های بزرگ احیای اراضی این عصر شرکت کردند.»

Venice and the Defenses, p. ۳۴۳.

۲۵۰. برودل شرح خود از رابطه بارندگی‌ها و کساد را، با این نظر به پایان می‌رساند: «ممکن است خاستگاه راستین کل درام اجتماعی گرسنگی، که بر سال‌های پایانی سده سیطره داشت، این برهم‌خوردگی شاید اندکی ناچیز شرایط جوی باشد. ما این فرضیه

را با احتیاط تام در نظر می‌گیریم؛ اما بایستی بیان شود.»

La méditerranée, I, p. ۲۴۸.

۲۵۱. از بازگشت اهریمن [مالاریا] در سده ۱۶ به هیچ‌کجا نمی‌توان گریخت؛ شاید چون انسان در آن زمان گرفتار توسعه اقتصاد کهن خود، یعنی جلگه‌ها بود. کل سده ۱۶، حتی سده ۱۵ به جستجوی زمین اضافی گذشت. کجا بود زمینی که احتمال یافتن آن، بیش از یافتن دشت‌های مرطوب و دارای خاک نرم بود؟ اما هیچ‌چیز زیان‌بارتر از زیروروکردن زمین آلوده نیست.... استعمار داخلی، که در سده ۱۶ در همه جای مدیترانه رخ داد، هزینه بالایی دربرداشت. هزینه آن به‌ویژه در ایتالیا بالا بود. اگر ایتالیا به تسخیر اراضی پرتی که از حرکت بزرگ استعمار داخلی جا ماندند نپرداخت، آیا در کنار دلایل دیگر، بدین دلیل نبود که مشغول تسخیر منطقه‌ای بود که می‌توانست با فناوری‌ای کشت شود که در آن زمان، از دشت‌های سیلابی گرفته تا نوک کوهستان، در دسترس بود؟

Braudel, La Méditerranée, I, ۵۹. P.J. Jones, "Per la storia agraria italiana nel medioevo lineamenti e problemi," Rivista storica italiana, LXXVI, ۲, giugno ۱۹۶۴, ۳۰۷-۳۰۸.

۲۵۲. «وضعیت غذایی در منطقه مدیترانه، در صورتی‌که جریان فلزات گران‌بها از آمریکا وسیله پرداخت خریدهای بزرگ غله را فراهم نمی‌آورد، به احتمال قوی بسیار بدتر می‌شد. بدین‌سان نوسانات آب و هوایی به یکی از عواملی بدل شد که به سرشکن‌شدن اثرات سرازیری فلزات گران‌بها به سراسر اروپا کمک کرد. گسترش



بازرگانی و کشتیرانی، که از میانه سده پانزدهم در حال وقوع بود، نیز بایستی به تخفیف اثرات بد محصول کمک کرده باشد. با این‌همه، تغییرات اقلیمی در تضعیف کشورهای مدیترانه نسبت به ملل نوحاسته اقیانوس اطلس و دریاهای شمال اثر زیادی داشت.»

Utterström, *Scandinavian Economic History Review*, III, p. ۴۴.

۲۵۳. «پیش و پس از بحران [غذایی ۱۵۹۱]، مدیترانه اساساً معیشت خود را از راه محصولات کشاورزی‌اش تأمین می‌کرد. هیچ‌چیز قابل‌قیاس با آنچه در کشورهای زمین پست در آمستردام شکل می‌گیرد یا آنچه حتی به‌صورت گسترده‌تر اما مدت‌ها بعد، در انگلستان در اثر مبادله آزاد اتفاق خواهد افتاد، رخ نمی‌دهد. کیهان‌های شهری، کار تأمین آذوقه خود را به کس دیگری واگذار نمی‌کنند.»

Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۳۸۷.

با این‌همه، واردات غله افزایش یافت. درواقع برودل بود که، در کنار رومانو، نقشی را که گندم در گسترش لیورنو بازی کرد خاطرنشان ساخت: «آیا ظهور لیورنو با نقش فزاینده آن به‌عنوان یک بندر واردات گندم در پیوند نیست؟ قحطی بزرگ ۱۵۹۱ و سرازیری گندم از شمال... به باور ما، نشانگر نقطه عطف بزرگ است.»

Fernand Braudel and Ruggiero Romano, *Navires et marchandises à L'entrée du Port de Livourne (۱۵۴۷- ۱۶۱۱)* (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۱), ۲۲.

۲۵۴. اینکه قطع رابطه با شام به عنوان یک منبع غله تا چه حد مهم است را شرح ج. ۵. پری از این وضعیت در سده پانزدهم نشان می‌دهد: «در غرب، که پرجمعیت‌تر اما کمتر مولد بود، وضع بدتر بود. فلورانس، جنوا، ونیز، راگوسا، ناپل و شهرهای ساحل خاوری اسپانیا- این شهرهای ساحلی عمدتاً شراب یا روغن یا پشم تولید می‌کنند- همه واردکننده غله از راه دریا بودند، چراکه ذخایر محلی‌شان نابسند یا اتکاناپذیر و ترابری زمینی محلی گران بود. منابع اصلی باختری، آپولیا و سیسیل بودند که هردو از نظر سیاسی در دست فرمانروایان آراگون قرار داشتند که مرتباً واردکننده غله بودند؛ اما مدیترانه باختری به مثابه کل، به ندرت از نظر غله خودبسندگی داشته، و شهرهای واردکننده نیز پیوسته به غله ارزان و فراوان شام توسل می‌جستند. به ویژه ونیز به غله شرق متکی بود؛ مستعمرات آن در دریای اژه منبع مفیدی برای عرضه غله بوده و جمهوری نیز مرتباً از مصر غله وارد می‌کرد. پس در مدیترانه خاوری، تجارت دریابرد تخصصی، پیچیده و ناگزیر انعطاف‌پذیر غله وجود داشت. کشتی‌های ونیز، جنوا و راگوسا بزرگ بوده و طوری طراحی شده بودند که محموله‌های بزرگ حمل کنند و معمولاً چیز دیگری حمل نمی‌کردند.» The Age of Reconnaissance, p. ۵۳.

۲۵۵. «شرایط در مدیترانه فرق می‌کرد: به دلیل تهدید مداوم از سوی کشتی‌های دزدان دریایی الجزایری، از کشتی‌های بزرگ و مسلح در آن منطقه گریزی نبود.... با این‌همه، آمستردام به سبب ذخایر بزرگ غله خود بخشی از تجارت مدیترانه را تسخیر کرد. بخش اعظم اواخر سده شانزدهم و نیمه نخست سده هفدهم، دوران کمبود غله در ایتالیا و اسپانیا بود، حال آنکه انبارهای آمستردام سرشار از گندم‌سیاه

و گندم سفید لهستان و پروس بودند، تا بدانجا که سوداگران هلندی می‌توانستند

سود زیادی ببرند.» Van Dillen, Britain and the Netherlands, II, p. ۱۳۶.

بنگرید به:

Parry, (Cambridge Economic History of Europe, IV, pp. ۱۵۸- ۱۵۹).

پری در مورد علت کمبود غله در مدیترانه به نکته دیگری نیز اشاره می‌کند:

«خصوصت‌های گسترده ترک‌ها و اسپانیایی‌ها در دهه ۱۵۷۰ و اتحاد ونیز با اسپانیا

تجارت معمول غله را نیز تغییر جهت داده و هم‌زمان بر تقاضا برای تأمین غذای

ناوگان‌ها، ارتش‌ها و پادگان‌ها افزود [ص. ۱۵۹].»

۲۵۶. «از منظر دیگری، گستره اعتبار در پیوند نزدیکی با شبکه تجارت و انجمن‌های

سوداگران در بنادر، بازارها و بازارهای مکاره سراسر اروپا بود. فعالیت تأمین‌کنندگان

مالی سوداگر جنوا نمونه برجسته‌ای بود. اینها که در ایتالیا، یعنی کانون سنتی

اروپا مستقر بوده و با کارگزاران خود در قاره در بنگاه بزرگ اسپانیا در اقیانوس

اطلس مشارکت داشتند، مجراهایی بودند که تغییر در نقطه فشار در اقتصاد جهانی،

از جنوب گرفته تا شمال اروپا و اقیانوس اطلس، از طریق آنها به فرجام رسید.

بدین‌سان آنها زمینه را برای موفقیت شگفت‌آور هولاند فراهم آوردند.» Spooner.

New Cambridge Modern History, III, p. ۳۱.

۲۵۷. «در زمانی که سایر بخش‌های اروپا در حال تخصیص توجه و منابع بیشتری به

تجارت دریایی بودند، ونیز درست خلاف جریان شنا می‌کرد. ناوگان ونیز در سال‌های

پس از ۱۵۶۰ آغاز به افول کرد.... اما این عقب‌نشینی دریایی، با جابجایی بزرگ



سرمایه و نیز از دریانوردی به خشکی همزمان شد. در اینجا، سرمایه نه برای تجارت بلکه برای خرید زمین و برپاسازی یک صنعت نساجی بزرگ مقیاس توانای رقابت موفق با صنایع نساجی شمال ایتالیا و هلند به کار انداخته شد، که هردو دچار مصیبت جنگ‌های اروپا بودند. این سیاست، دست‌کم در کوتاه‌مدت، به سودی فراوانی دست یافت. [و نیز] در بقیه سده از شکوهی شاهوار برخوردار بود که آن را طوری نشان می‌داد که انگار روزهای شکوه گذشته به طرز معجزه‌آسایی بازگشته‌اند.» Elliott, *Europe Divided*, pp. ۵۸-۵۹.

۲۵۸. Domenico Sella, "Crisis and Transformation in Venetian Trade," in Brian Pullan, ed., *Crisis and Change in the Venetian Economy in the Sixteenth and Seventeenth Centuries* (London: Methuen, ۱۹۶۸), ۹۰.

۲۵۹. Carlo M. Cipolla, "The Decline of Italy: The Case of a Fully Matured Economy," *Economic History Review*, V, ۲, ۱۹۵۲, ۱۸۰-۱۸۱.

این نه تنها در مورد ونیز، که در مورد میلان هم راست است. بنگرید به:

Cipolla, *Mouvements monétaires*, pp. ۳۳-۳۴.

جزئیات افول ونیز به گونه‌ای ستودنی در هم‌نشست (سمپوزیوم) دوره ۱۶۲۰-۱۷۲۰ بیان شده است:

*Aspetti e, cause della decadenza economica veneziana nel secolo XVII. Atti*

del Convergno (۲۷ giugno-۲ luglio ۱۹۵۷)(Venezia-Roma: Istituto per la Collaborazione Culturale, ۱۹۶۱).

۲۶۰. ا. ج. هوبزباوم تا حدی در مورد روایی این استدلال پیرامون گران‌نمایی (over-pricing) ایتالیا مردد است. بنگرید به:

"The Crisis of the Seventeenth Century," in Trevor Aston, ed., *Crisis in Europe, ۱۵۶۰-۱۶۶۰* (London: Routledge & Kegan Paul, ۱۹۶۵), ۱۹.

اما، بری ساپل شواهد چندی ارائه می‌دهد که فرضیهٔ چیپولا را تأیید می‌کنند، در *Commercial Crisis and Change in England, ۱۶۰۰-۱۶۴۲* (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۹), ۱۵۹-۱۶۰.

به تبیین روجیرو رومانو از افول کشتی‌سازی ونیز، به‌ویژه پس از ۱۵۷۰ نیز بنگرید: «[سیاست استقراض برای ساخت‌وساز] نمی‌توانست از عهدهٔ قیمت‌های بالای زرادخانه‌های ونیز برآید زیرا قیمت‌ها، در قیاس با قیمت‌های ساخت‌وساز دریایی در جاهای دیگر به‌ویژه در اروپای شمالی، بالا بود.»

"La marine marchande vénitienne au XVI<sup>e</sup> siècle," in M. Mollat et al, eds., *Les sources de l'histoire maritime en Europe, du Moyen Âge au XVIII<sup>e</sup> siècle, Actes du I<sup>er</sup> Colloque International d'Histoire Maritime* (Paris: S.F..V.P.E.N., ۱۹۶۲). ۴۶.

۲۶۱. «موفقیت پارچه شمال به سبب دو عامل بود: کم‌هزینه‌تر بوده و کیفیت‌شان شاید کمتر از فراورده‌های ونیزی بود و نیازهای جدید روز را بهتر تأمین می‌کردند.»

Sella, Annales E.S.C., XII, p. ۳۹.

بایستی به یاد داشت که کیفیت کار در سده شانزدهم به معنای کار بیشتر صنعتی‌شده بود نه کمتر. در عصری که کار کارخانه‌ای در آن هم‌پیوند با تولید برای توده‌ها و نیز تولید انبوه بوده و صنعتگری به‌عنوان نوعی پیشه‌وری درخور بازار تخصصی جان‌سالم باقی می‌ماند، برای فهم اینکه پیش از عصر صنعتی درست عکس این وضعیت صادق بود، به تخیلی قوی نیاز است. این‌چنین بود که کارخانه‌ها، یعنی اجتماع کارگرانی که با همدیگر در مکانی تحت نظارت کار می‌کردند، تنها در موارد نادری استفاده می‌شدند که، همچون برخی اقلام پارچه، کیفیت موردنیاز بود یا آنجا که دقت برای ایمنی، اهمیت بسیاری داشت یا جایی که پاره‌ای مسائل دیگر، میزان بالایی از کنترل را ضروری می‌ساخت. چنین چیزی، برای مثال، وضعیت تولید طناب (طناب کشتی) در ونیز سده شانزدهم بود، جایی که سنا نگران «امنیت کشتی‌ها و ناوها و به همین‌سان، امنیت ملوانان و سرمایه‌هایمان» بود. سنا چنین بنگاهی را به اشخاص خصوصی نسپرد. گفته سنا را فردریک لین در: "The Rope Factory and Hemp Trade in the Fifteenth and Sixteenth Centuries," in *Venice and History*, ۲۷۰ (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶) نقل کرده است.

۲۶۲. «وقتی یک کشور در وضع ناگواری قرار دارد که ایتالیا خود را در آغاز سده

هفدهم در آن یافت، دیر یا زود شماری از نیروها، چه به‌صورت طبیعی و چه



تحریک شده، دست به کار می‌شوند تا موجب تعدیل دوبارهٔ اوضاع شوند. گام‌های ضروری برای تصحیح عدم تعادل ممکن است تفاوت بپذیرند: توسعهٔ انواع جدید تولید، جستجوی بازارهای جدید، سرخوردگی از انواع خاصی از مصرف، پایین آمدن نسبت میان سطح قیمت داخلی و سطح قیمت جهانی و غیره. اگر کشوری قادر به توسعهٔ انواع جدید تولید یا بهره‌بری از بازارهای جدید باشد، به‌طور کلی می‌تواند هم سطح اشتغال و هم استاندارد زندگی خود را حفظ کند. در غیر این صورت باید طبیعتاً به کاهش جدی استاندارد زندگی خود و به احتمال قوی، کاهش سطح اشتغال

خود تن دردهد.» Cipolla, Economic History Review, V, pp. ۱۸۶-۱۸۷.

ای. ج. هوبزباوم تردید دارد که برای شمال ایتالیا، انجام کاری جز آنچه انجام داد امکان‌پذیر بوده باشد: «افول ایتالیا... ضعف «سرمایه‌داری» انگلی را در یک جهان فئودالی نشان می‌دهد. بدین‌سان احتمالاً ایتالیایی‌های سدهٔ شانزدهم بزرگ‌ترین توده‌های سرمایه را در اختیار داشتند، اما آنها را آشکارا بد سرمایه‌گذاری کردند. آنها سرمایه‌ها را در ساختمان‌ها راکد کرده و در وام‌دادن به خارجی‌ها در جریان انقلاب قیمت‌ها (که طبیعتاً به نفع بدهکاران بود) به باد داده یا آنها را از فعالیت‌های تولیدی، متوجه اشکال مختلف سرمایه‌گذاری غیر متحرک کردند.... در عین حال، سرمایه‌گذاران ایتالیایی، که دیرزمانی از این آگاه بودند که کلیساهای بسیار بزرگ به کسب و کار ضرر می‌زند، یکسره معقولانه دست به عمل می‌زدند. سده‌ها تجربه نشان داده بود که بالاترین سودها را نمی‌توان در پیشرفت فنی یا حتی در تولید یافت.... اگر آنها مقادیر هنگفتی از سرمایه را به نحوی نامولد مصرف کردند، به‌راستی ممکن است بدین دلیل بوده باشد که فضای بیشتری برای سرمایه‌گذاری متری، در

محدوده‌های «بخش سرمایه‌داری» وجود نداشت.... رونق عمومی اواخر سده

شانزدهم... و تقاضاهای ناگهان افزایش‌یافته پادشاهی‌های مطلقه بزرگ، که متکی

به پیمانکاران خصوصی بودند و تجمل بی‌سابقه مهزادگان‌شان، روز مبادا را عقب

می‌انداخت.» Crisis in Europe, pp. ۱۸-۳۹.

۲۶۳. آرمینتوره فانفنی این را نخستین، اما نه یگانه تبیین افول می‌داند: «در ایتالیا

هیچ امکان دیگری جز توسل به کشاورزی وجود نداشت و از سوی دیگر، آنها به دلیل

فقدان سه چیز نمی‌توانستند در کُن‌دساختن روند زوال به موفقیت دست یابند: (۱)

فقدان یک بازار بزرگ واحد یا گرایش قوی به سمت وحدت بازارها؛ (۲) غیبت ایتالیا

از حرکت بزرگ گسترش اقیانوسی اروپا؛ (۳) فقدان یک برنامه اقتصادی مهم مکفی

نیازهای واقعی اقتصاد ایتالیا.» Storia del lavoro, p. ۴۸.

۲۶۴. شدت طاعون با تأثیر آن بر جمعیت نشان داده می‌شود: «بیماری‌های همه‌گیر

جهانی ۱۶۳۰ و ۱۶۵۷، رشته‌های دوره ۱۵۸۰-۱۶۲۹ و ۱۶۳۱-۵۵ را پنبه کرده و جمعیت

ایتالیا را به سطح حدود ۱۱ میلیون بازگرداند.»

Carlo M. Cipolla, "Four Centuries of Italian Demographic Development," in

D. V. Glass & D. E. C. Eversley, eds., Population in History (London: Arnold,

۱۹۶۵), ۵۷۳.

۲۶۵. «فروش زمین [و در نتیجه، ظهور سرمایه‌داری فئودالی] در سراسر شبه‌جزیره

[ی ایتالیا] از پیموت گرفته... تا سیسیل رخ داد....» Bulferitti, Archivio storico

Lombardo, IV, p. ۲۱, n. ۳۰. ویلاری در مورد جنوب ایتالیا روندی را شرح می‌دهد که

روند «تجاری‌سازی زمین‌های فئودالی [feudo]» می‌خواند. La rivolta antispagnola

a Napoli, p. ۱۶۴. فروش چنین زمین‌هایی توسط دولت، ظهور گروه‌های جدیدی

را که والاگردانده شده بودند، تسهیل کرد. «این یک حرکت پیچیده گسترش و

تحکیم املاک فئودالی بود که بورژوازی بزرگ تلنگری قوی بدان زد و با تصریح بس

استوار قدرت اقتصادی و اجتماعی والاتباران سنتی هم‌زمان بود [ص. ۱۹۲].» نتیجه

«فئودالی‌شدن شهرک‌ها [ص. ۱۶۸] بود که با مقاومتی قوی اما بی‌اثر روبه‌رو شد.

سبک زندگی در شهرک‌ها تغییر یافت: «یکی از آشکارترین پیامدهای گسترش

فئودالی، افزایش مصرف کالاهای تجملی و نامولد با ساخت کاخ، کلیسا، خانه‌های

بیلاقی و باغ در مراکز شهری، به سبب مرحله جدیدی از توسعه شهری بود [صص.

۱۹۳-۱۹۴].»

۲۶۶. «سیسیل، که صنعتی نبوده و بیشتر بانک‌ها و اعتبارش در دست خارجی‌ها

بود، با سودهای تجارت صادراتی خود که سوداگران جنوایی، ونیزی و کاتالانی را پرمایه

می‌ساخت و با نظام کشاورزی‌ای که زیان‌های اقتصاد فئودالی را با زیان‌های یک

نظام اعتبار مدرن درهم‌آمیخته بود، کشوری فقیر باقی‌ماند و هرگز قادر به کسب

پیشتازی‌ای که شمال ایتالیا در اواخر سده‌های میانه به دست آورده بود نبود.»

Koenigsberger, The Government of Sicily, p. ۸۲.

۲۶۷. Lopez, Cambridge Economic History of Europe, II, p. ۳۵۳.

برودل از «جزر [reflux] اقتصاد» در سراسر مدیترانه در آغاز دهه ۱۶۲۰ می‌نویسد.



"L'economie de la Méditerranée au XVIe siècle," Les Colliers de Tunisie, IV,  
۱۴, ۲e trimestre, ۱۹۵۴, ۱۹۵.

امانوئل لو روا لادوری از این «خوره افول [décroissance] که [از ۱۶۲۰ به بعد]  
ایتالیایی‌ها، کاستیایی‌ها و اسپانیایی‌های مقیم آمریکا را آزرده» صحبت می‌کند.

.Paysans, p. ۶۳۶

## دولت های پرتوان کانون: شکل گیری طبقاتی و بازرگانی بین

المللی



شکل ۶: «دو گدا در حال دعوا» قلم‌زنی ژاک بلانژ، نگارگر، حکاک و آذینگر رسمی دربار لورن در نانسی از ۱۶۰۲ تا ۱۶۱۶. این قلم‌زنی بین سال‌های ۱۶۱۲ - ۱۶۱۷ انجام شد (واشنگتن، دی. سی.: نگارخانه ملی هنر، مجموعه رزنوالد).

۱. هنرمند و گراورساز دوک لورن، ۱۶۱۶ - ۱۵۷۵ (Jacques Bellange).



یکی از درون‌مایه‌های همیشگی تاریخ جهان مدرن، نوسان میان «ناسیونالیسم» و «انترناسیونالیسم» است. منظور من نه نوسان ایدئولوژیکی، که هرآینه وجود دارد، بلکه نوسان سازمانی است. در برخی مقاطع زمانی، نهادهای عمده اقتصادی و سیاسی در پهنه بین‌المللی عمل کرده و احساس می‌کنند منافع محلی، به‌نحوی بلافصل، به تحولات جاهای دیگر جهان گره خورده است. در مقاطع دیگر، کنشگران اجتماعی گرایش به این دارند که به‌صورت محلی دست به عمل بزنند، تقویت مرزهای دولتی را در درجه اول اهمیت قرار دهند و به‌سوی یک بی‌تفاوتی نسبی نسبت به رخدادهای فراتر از این مرزها حرکت کنند. اینها هرآینه صرفاً گرایش هستند و نه همه کنشگران، ملزم به مراعات گرایش غالب‌اند و نه هماوایی برای کنشگران، چیزی الزام‌آور یا محتمل است.

بایستی تأکید کنم که سخن بر سر گرایش سازمانی است نه ساختاری. مسئله این نیست که آیا اقتصاد جهانی یکپارچگی بیشتر یا کمتری دارد، آیا روندها تورمی هستند یا تورم‌کاه (۵۱۲)، و آیا حقوق مالکیت تمرکز بیشتری دارد یا کمتر. این متغیرهای ساختاری شالوده‌گزینه‌های سازمانی را تشکیل می‌دهند اما همبستگی میان این دو درازمدت است، نه میان‌مدت. گزینه‌های سازمانی، انتخاب‌های سیاسی هستند، تصمیماتی هستند که انسان‌ها درباره اشکالی می‌گیرند که بیش از همه احتمال دارد از منافع‌شان پشتیبانی کنند.

در سده شانزدهم «دوم»، پس از صلح کاتو- کامبرژی توازن اقتصادی به نوسان درآمد. اروپای شمال باختری به کانون اقتصادی اقتصاد جهانی اروپا بدل شد. اینک زمان بررسی چیزی است که چنین توان بنیادینی را به انگلستان و فرانسه ارزانی



داشت. از آنجا که ظهور بخش صنعتی عنصر مهمی در این وضعیت است، بگذارید بنگریم که چه نوع دگرگونی صنعتی در جریان بود و چه شد که به‌ویژه انگلستان از این دگرگونی صنعتی منفعتی چنین بسیار برد.

مهم‌ترین جنبه دگرگونی صنعتی سده شانزدهم «دوم» نه نوپدیدی فناوری آن است (هرچند تا حدی نوپدید بود) و نه سازمان اجتماعی آن. کارخانه و تولید انبوه همچنان از بن ناشناخته بودند. سطح کلی تولید صنعتی اقتصاد جهانی اروپا نیز زیاد افزایش نیافت. دومنیکو سلا به یادمان می‌آورد که به‌رغم توسعه اقتصادی سده شانزدهم «بلند»، «وضع بخش صنعتی اروپا در ۱۷۰۰ بیشتر به همتای پیشین خود در سده‌های میانه می‌مانست تا جانشین سده نوزدهمی‌اش.» [ ۱ ]

تغییر کلیدی در توزیع جغرافیایی صنعت رخ داد. تا حدود ۱۵۵۰، هسته‌هایی از فعالیت صنعتی در بخش‌های مختلف اروپا وجود داشت. «ستون فقرات صنعتی اروپا... از فلاندر تا توسکانی کشیده می‌شد»، [ ۲ ] اما در همه‌جا صنایعی وجود داشت. از حدود ۱۵۵۰، فعالیت صنعتی آغاز به تمرکز در دولت‌های خاصی از اروپای «شمال باختری» و افول در دولت‌های اروپایی دیگر کرد. میزان آسیبی که این افول، ناحیه به ناحیه، به سرزمین‌هایی که امپراتوری شارل پنجم را تشکیل می‌دادند زد چشمگیر است. [ ۳ ]

چنین می‌نمود که همچنان که صنعت در برخی نواحی افول چشمگیری می‌یابد، خود را در نواحی باقی‌مانده اروپا به دو دسته تقسیم می‌کند. جان نف میان شمال ایتالیا، فرانسه و سوئیس از یک‌سو و «شمال» اروپا (انگلستان، جمهوری هلند، سوئد، دانمارک و اسکاتلند) از سوی دیگر، تمیز می‌نهد. بر پایه گفته نف:

در [اولی]، رشد قابل توجه محصولات هنری و صنایع تجملی و توسعه جدید هنر و صنعتگری وجود داشت، ولی تنها افزایش ناچیزی در برون داد صنایع سنگین رخ داد و در نتیجه، هیچ تغییر قابل توجهی در حجم برون داد اتفاق نیفتاد. در [دومی]، گسترش صنایع سنگین و در نتیجه، افزایش برون دادی رخ داد که سابقه نداشت. [ ۴ ]

سلا خطوط جغرافیایی خود را اندکی متفاوت می کشد. او فلاندر و جنوب آلمان را همراه با شمال ایتالیا در میان ناحیه های افول قرار می دهد، که چنانکه دیدیم، دلایل خوبی برایش دارد. او هیچ اشاره ای به سوئیس نمی کند. در عوض میان سوئد و فرانسه، که دستاوردهای چندی دارند و انگلستان و جمهوری هلند، که دستاوردهایشان «به مراتب قابل توجه تر» [ ۵ ] بودند و در هر یک «طیف وسیعی از فعالیت های صنعتی» [ ۶ ] استقرار یافته بود، تمیز می نهد.

اما، هر دو نویسنده، پیرامون خیزش سترگ انگلستان هم داستان هستند. این زمانی تکان دهنده تر می شود که به یاد آوریم که بسیاری کسان رابطه انگلستان میان سده های با قاره اروپا را «استعماری» توصیف می کنند [ ۷ ] و نف ادعا می کند که تا ۱۵۴۷، انگلستان «از نظر صنعتی، در قیاس با اغلب کشورهای قاره، از جمله فرانسه پرت» بود. در عین حال، به دلیل گسترش صنعتی انگلستان، به ویژه بین سال های ۱۵۷۵ و ۱۶۲۰، «جایگاه های دو کشور وارونه [شد]....» [ ۸ ]

اواخر سده های میانه، چرخش عمده ای را در ترکیب و ازاین رو، مقصد تجارت صادراتی انگلستان به خود دید. انگلستان به عنوان تأمین کننده مواد خام- غلات، چوب و، تا حد

کمتری، فلزات و پشم- آغاز به کار کرد. مقارن سده شانزدهم، صادرات این اقلام نسبتاً و در مورد غلات، مطلقاً افت کرده و پارچه به صادرات عمده انگلستان بدل شد. غلات (به ویژه گندم) از سده چهاردهم به بعد نقش روبه کاهشی داشت؛ که تا حدی به سبب این واقعیت بود که اروپای خاوری آغاز به صدور غله کرده و بخش بسیار بزرگی از بازار بین‌المللی غله را از آن خود کرد. این ممکن است موجب فروکش کردن هرگونه گرایشی به سوی گسترش بیش از اندازه تولید انگلستان شده باشد. [ ۹ ] در عوض، چنانکه می‌دانیم، انگلستان به سوی تجزیه املاک حرکت کرد، عاملی که معمولاً با کاهش جمعیت، افت سطح قیمت (به ویژه غلات) و هزینه بالای زندگی تبیین شده است. بی‌گمان رشد بازار لندن در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به تقاضای جدیدی برای گندم انجامید، [ ۱۰ ] اما در آن زمان املاک انگلستان تجزیه شده بودند و غله تا حدی از خارج تأمین می‌شد. [ ۱۱ ] ایرلند و نروژ به «مستعمرات» اقتصادی انگلستان بدل شدند، هرچند انگلستان همچنان «مستعمره» ی قاره بود. [ ۱۲ ] این دوره، دوره درون‌برد (۵۱۳) قانونی ویلز به قلمرو انگلستان نیز بود، که برای انگلستان یک مستعمره داخلی فراهم آورد که در این زمان به ویژه به پرورش گاو تخصیص داده شد. [ ۱۳ ]

تجارت صادراتی پشم در سده پانزدهم، به دلیل رقابت اسپانیا، ظهور صادرات منسوجات و جذب پشم از سوی صنعت پارچه خود انگلستان، «پیوسته رو به افول» بود. به ویژه، مالیات بر صادرات (۵۱۴) پشم، که به عنوان ابزاری مالیاتی از سوی دولت به کار گرفته می‌شد، «مانند یک حمایت تعرفه‌ای برای صنعت نوپای نساجی انگلستان عمل می‌کرد.» [ ۱۵ ] سال ۱۶۱۴، صادرات پشم به صورت رسمی ممنوع شد، و این زمانی



بود که انگلستان سعی در تنظیم تجارت پشم ایرلند و تبدیل ایرلند به یک صادرکننده پشم، اما نه پارچه و تنها به انگلستان داشت. [ ۱۶ ]

صنعت نساجی انگلستان دارای دو ویژگی بسیار مهم برای اقتصاد جهانی برآینده بود. این صنعت، بیش‌ازپیش، در انگلستان یک صنعت روستایی بود و آن را به جستجوی بازارهای صادراتی گسترده وامی‌داشت.

در فصل‌های پیشین به این نگره ماریان مالوویست اشاره کردیم که در انگلستان، همچون برخی بخش‌های دیگر اروپا، کساد سده‌های چهاردهم و پانزدهم، که موجب کاهش حاد درآمد کشاورزی شد، به ایجاد صنایع نساجی روستایی انجامید تا درآمدی مکمل باشد. از نگاه سرمایه‌داران، صنایع روستایی مزیت پرهیز از دستمزدهای بالا، که توسط اصناف شهری تحمیل می‌شد، [ ۱۷ ] و بهره‌گیری از نیروی آب ارزان‌تر برای کارخانه‌های قصاری(۵۱۵) را نیز دارا بود. [ ۱۸ ] این صنایع روستایی منسوجاتی تولید می‌کردند که «دارای بالاترین کیفیت نبود اما... ارزان‌تر و ازاین‌رو، در وسع والاتباران فقرزده و سایر مشتریان کم‌توان‌تر بود.» [ ۱۹ ] این گسترش صنعت نساجی روستایی در انگلستان هرگونه افول مراکز شهری را جبران می‌کرد. [ ۲۰ ] اما در زمان انقباض اقتصادی، بازار داخلی کوچک‌تر از آن بود که این صنعت را پشتیبانی کند. «ازاین‌رو، این صنعت بایستی به دنبال بازارهای خارجی می‌بود. و، از نیمه دوم سده چهاردهم به‌بعد، در انجام این کار... در انگلستان و هولاند شکست خورد.» [ ۲۱ ]

بدین‌سان منسوجات بدل به کانون تجارت صادراتی انگلستان شد، که چرخشی از سده سیزدهم که صادرات غله نقش بزرگ‌تری بازی می‌کرد بود و در بافت چیزی رخ داد که پوستان «سوداپیشگی زودرس» می‌خواند. [ ۲۲ ] یک جنبه این امر چلانیدن

سوداگران خارجی، به‌ویژه ایتالیایی‌ها بود، فرایندی که در سدهٔ پانزدهم انجام می‌گرفت [ ۲۳ ] و بی‌گمان بدون دشواری نبود. [ ۲۴ ] چلاندن سوداگران هانز سخت‌تر بود، اما آن‌هم در سدهٔ شانزدهم به انجام رسید. [ ۲۵ ]

تجارت پارچه مشکلات عظیمی پیش پای انگلستان نهاد. نیاز به فروش در بازارهای بسیار بدین معنا بود که انگلستان، در قیاس با تجارت پشم نسبتاً حمایتی، در نتیجهٔ رقابت و مشکلات سیاسی متحمل خسارت بیشتری می‌شد. [ ۲۶ ] درواقع صنعت نساجی، به دلیل جایگاه غیر حمایتی خود، در سدهٔ پانزدهم دچار مشکلات چندی شد. هم پوستان و هم س. ت. بیندوف این مشکلات را دلیل عمدهٔ ایجاد سازمان تجاری جدید تاجران برون‌مرزی، یعنی شرکت ماجراجویان سوداگر لندن (۱۵۱۶) می‌دانند که رسماً در سال ۱۴۸۶ تأسیس شده و روابط صادراتی با آنتورپ را به انحصار خود درآورد. [ ۲۷ ] اما انگلیسی‌ها زیان خود در گسترهٔ بازار را در مقدار جبران کردند.

افزون بر این، بر عقلانی‌سازی و کارایی تأکید کردند زیرا، همان‌گونه که بیندوف اشاره می‌کند، «وضعیت جدید نه‌تنها به معنای افزایش تقاضا برای پارچه، به‌ویژه طرح‌های خاص موردپسند خریدار خارجی، بلکه تقاضای بیشتر برای پارچه برای تحویل در بازار برون‌مرزی در یک زمان خاص بود- که اهمیت بیشتری داشت.» [ ۲۸ ] افزون بر این، طرف انگلیسی از طرف هلندی، که با رقابت بین‌شهری احاطه شده بود، متحدتر بود و ازاین‌رو، ماجراجویان سوداگر توانستند دست به «اجتناب حساب‌شده از هرگونه تعهدی به استفادهٔ انحصاری از یکی از شهرک‌ها» [ ۲۹ ] زده و بدین‌سان، از نظر اقتصادی، در موقعیت چانه‌زنی پرمزیتی باقی بمانند.

موقعیت تجاری انگلستان جنبهٔ مثبت دیگری نیز دارد. مالیات‌ستانی آن کمتر از



مراکز بازرگانی قدیمی‌تر (فلاندر، شمال ایتالیا)، توانفرسا و سازمان فنی آن روزآمد و ازاین‌رو، اقتصادی‌تر بوده و بدین‌سان مزایای رقابتی خود را پیش از آغاز سدهٔ شانزدهم «نخست» بدان ارزانی می‌داشت. [ ۳۰ ] پس، چنین بود که در آغاز سدهٔ شانزدهم «دوم» انگلستان دارای تجارت صادراتی شکوفایی بود که دوسوم آن به آنتورپ و یک‌سوم دیگر به فرانسه و شبه‌جزیرهٔ ایبری می‌رفت. کسری خالص (۵۱۷) آن با فرانسه با شمش ناشی از تراز مساعد آن با مناطق هابسبورگ‌ها پرداخت شد. در آغاز عصر الیزابت، تجارت برون‌مرزی انگلستان را می‌شد رخشنده توصیف کرد. [ ۳۱ ] همچنان که سدهٔ شانزدهم «دوم» آغازیدن گرفت، انگلستان دارای مزایای سیاسی و نیز اقتصادی بود. می‌شد ادعا کرد که انگلستان استثنائاً و در دوره‌ای نسبتاً زودرس وحدت داخلی دارد. [ ۳۲ ] در اینجا دلایل این امر را، که تا حدی پیشتر بحث کردیم، مرور نخواهیم کرد، اما اشاره می‌کنیم که تبیین‌ها در دو دستهٔ عمده جای می‌گیرند: گفته می‌شود که شکل ساختار اجتماعی میان‌سده‌ای فوق‌العاده درخور توسعهٔ یک پادشاهی پرتوان بود، [ ۳۳ ] و جغرافیای طبیعی جزیرهٔ انگلستان، در قیاس با مناطق قاره، موانع کمتری بر سر راه رانش پادشاه به‌سوی متمرکزسازی می‌نهاد. [ ۳۴ ] با توجه به چنین تبیین‌هایی، بگذارید ببینیم که پادشاهان تودور چگونه بیشترین بهره را از فرصت‌های «طبیعی» بردند، و بدین‌سان توانایی انگلستان را در پیگیری مزایای صنعتی گذرای خود در سدهٔ شانزدهم «دوم» تبیین کنیم.

یک عامل، آن چیزی بود که گاه «انقلاب اداری» هنری (۵۱۸) یا تودوری خوانده شده و ج. ر. التون، رخداد آن را میان سال‌های ۱۵۳۰-۱۵۴۲ و به ابتکار آن «بنیادستیزترین مدرن‌گران» (۵۱۹) [ ۳۵ ]، یعنی تامس کرامول می‌داند. التون استدلال می‌کند که این



یک دوره تغییر واقعی بود، دوره‌ای که پیدایش دولت فرمانفرمای مدرن را به خود دید: «دولت تودور، یک پادشاهی ملی تا حدی نو در انگلستان بوده و با آنکه تأکید ظاهری‌اش بر پادشاه بود، تأکید واقعی اینک بر منش ملی آن بود.» [ ۳۶ ] انقلاب اداری همپای هماهنگی بزرگ‌تری بود که منافع سرمایه‌دارانه برآینده می‌طلبیدند. اگر انگلستان قرار بود در چارچوب اقتصاد جهانی موجودیتی منسجم باشد، دیگر نمی‌توانست اقتصادهای چندگانه تا حدی جدا از هم باشد. [ ۳۷ ]

التون رشته‌ای از رویه‌های نوبنیاد- شیوه جدید مدیریت امور مالی، تمرکز زمامداری در دست وزیر اعظم (۵۲۰)، سازمان‌دهی شورای خاصان (۵۲۱) به شکل حوزه هماهنگی، عقلانی‌سازی خاندان شاه- را مشاهده می‌کند که هر یک شامل بازسازماندهی «در راستای تعریف گسترده‌تری از تخصصی‌سازی و نظم دیوانی می‌شد.» [ ۳۸ ] اثر التون به یکی از آن مشاجرات بی‌پایانی انجامید که تاریخ‌پژوهان، بدون کمک داده‌های کمی، بر سر این بحث می‌کنند که تاچه‌میزان برخی «تفاوت‌ها» به یک جهش کیفی می‌انجامند. [ ۳۹ ]

آیا اصلاحات هنری به‌راستی نو بود؟ آیا تغییر اداری به‌راستی انقلابی بود یا صرفاً گام دیگری بود در فرایندی که از سده چهاردهم تا هفدهم پیوسته در جریان بود؟ به نظرم کریستوفر هیل نگاه منصفانه معقولی به آنچه می‌گذشت دارد:

در سراسر سده‌های میانه نوسان ادامه یافت: حکومت «دیوانی» تر تحت کنترل بارون‌ها در زمانی که شاه ضعیف یا صغیر بود؛ حکومت «خاندانی» تحت کنترل شخصی شاه در زمانی که پرتوان بود. اما در سده شانزدهم این چرخه پاره شد.

وزارتخانه‌ها، بی‌آنکه شاه کنترل خود را بر آنها از دست دهد، «از دست دربار بیرون آمدند».... [ ۴۰ ]

این دوره تقویت اداری دولت، هم‌زمان، چنانکه هیل نیز به یادمان می‌آورد، «تنه‌ادوره در تاریخ انگلستان از سال ۱۶۰۶ بود که کشور هیچ متصرفات برون‌مرزی (بجز ایرلند) نداشت.» [ ۴۱ ] پس توان اداری می‌توانست یکسره بر درون متمرکز شود. نتایج آن بسیار آشکار و بسیار مهم است.

انگلستان قادر بود یک پایتخت پرتوان را به‌عنوان یک نیروی فرهنگی و اقتصادی وحدت‌بخش شکل دهد. [ ۴۲ ] و، بی‌آنکه یک ارتش دائمی داشته باشد، قادر به حفظ آرامش داخلی در زمان آشفتگی در قاره نیز بود، که تا حدی دلیلی است بر پیشرفت صنعتی آن. [ ۴۳ ] چرا انگلستان توانست از جنگ‌های مذهبی قاره بگریزد، آن‌هم در زمانی که می‌شد همچون ر. ب. ورنهام استدلال کرد که در دوره پس از عهدنامه کاتو- کامبرزی، «بی‌ثباتی داخلی جزایر بریتانیا [که تا حد زیادی از نامعلومی جانشین سلطنت در انگلستان برمی‌خاست] آنها را... به منطقه خطر و کانون رقابت‌های اروپای باختری بدل کرد.» [ ۴۴ ] اصلاً همین رقابت و فرسودگی نسبی امپراتوری‌های فرانسه و اسپانیا (که پیشتر بیان کردیم)، در کنار جسارت فرمان تفوق (۵۲۲) سال ۱۵۵۹ در استقرار انگلستان به‌عنوان یک دولت آن‌گلیکن (۵۲۳) [ ۴۵ ] بود که «پیدایش یک قدرت سوم بزرگ در اروپای باختری و جانشین احتمالی امپریالیسم دوقلوی هابسبورگ و والوا را، با یک توازن چندگانه قدرت، امکان‌پذیر کرد.» [ ۴۶ ]

آرامش داخلی نسبی و نبود ارتش دائمی به معنای نیاز کمتر به مالیات‌ستانی و



دیوان‌سالاری فربه‌ای که با فروش مناصب از اندازه کارآمد خود تجاوز کرده نیز بود.

[ ۴۷ ] گسترش قدرت مرکزی، بیشتر با یک دیوان‌سالاری کارا تر انجام گرفت تا

یک دیوان‌سالاری بسیار بزرگ‌تر (و پرهزینه‌تر). موقعیت اقتصادی خود پادشاه، که

بزرگ‌ترین زمین‌دار انگلستان بشمار می‌رفت، نیز به گسترش قدرت مرکزی کمک

کرد. [ ۴۸ ] اما منافع شاه، به‌عنوان بزرگ‌ترین زمین‌دار در یک اقتصاد ملی نسبتاً

تک‌افتاده و یکپارچه، که قدرت آن قرار بود بر صنایع جدید استوار شود، در کجا قرار

داشت؟ بی‌گمان منافع شاه دوسویه بود؛ زیرا به‌عنوان زمین‌دار به دنبال بیشینه‌سازی

درآمد خود از زمین‌ها، و به‌عنوان شاه به دنبال بیشینه‌سازی درآمد خود از زمین‌داران

بود. [ ۴۹ ] یک راه پیش روی دربار برای حل این معضل، کاستن از نقش خود به‌عنوان

موجر بود. اما در این صورت پادشاهی بایستی منبع جانشینی برای درآمد پیدا

می‌کرد. بدین منظور، در سال ۱۶۱۰ دربار «قرارداد بزرگ»- مبادله حقوق فئودالی دربار

با مقرری سالانه- را به پارلمان پیشنهاد داد. [ ۵۰ ] این پیشنهاد به دلیل اختلاف بر

سر مقدار مقرری سالیانه عقیم ماند. از آنجا که مقدار درآمد ناشی از اجاره اراضی

سلطنتی در آن زمان رو به کاهش بود، این شکست قرار بود در فشارهای سیاسی آن

روزگار دستی داشته باشد.

بی‌ثباتی داخلی و آرامش داخلی، یک انقلاب اداری اما یک دیوان‌سالاری نسبتاً کوچک،

شبکه‌ای ملی از بازارها و شاه در مقام یک زمین‌دار بزرگ، ترکیب عجیبی بود که، به

تعبیر ج. ا. آیلمر (۵۲۴)، به «این ناسازنما و بدیهیت» (۵۲۵) راه می‌برد که انگلستان

اوایل دوران استوارت، هم‌زمان، هم‌کشوری «بسیار تحت فرمان» و هم‌کشوری با

حکومتی بسیار کوچک بود.» [ ۵۱ ] این ناسازنما درواقع راز کامیابی نسبی انگلستان



است. برای فهم آن، بایستی به یکی از مباحثه‌های اصلی تاریخ‌نگاری انگلستان مدرن روی‌آوریم: ماهیت طبقات بالای انگلستان در سدهٔ پیش از انقلاب انگلستان و نقش «بلندپایگان»، که بر سر آن بحث بسیار است.

ضمن مرور نوشتارگان این مباحثه، آنچه ج. ه. هکستر (۵۲۶) «جنجال بر سر بلندپایگان» خوانده است، هیجان تماشای رگبار سریع و انگار بی‌پایان توپ در یک بازی پینگ‌پونگ به آدم دست می‌دهد که هر ضربه‌ای در آن تا بی‌نهایت پاسخی درخشان دریافت می‌کند. درک اینکه دو مباحثهٔ درهم‌تافته وجود دارد، بیشتر حواس‌پرتی می‌خواهد تا تمرکز: یکی بر سر مسائل بنیادین تاریخ انگلستان در سدهٔ شانزدهم «دوم»، و دیگری بر سر خطوط جنگی بنیادین در دانش اجتماعی مدرن. حال که به این بینش دست یافتیم، توجه به اینکه برخی افراد، درواقع در میانهٔ مباحثه، خیلی سریع موضع خود را عوض کرده و بدین‌سان به‌دروغ وانمود می‌کنند یک موضع روراست واحد دارند، مستلزم تمرکز است.

اینکه حل این مباحثه دشوار است، ازاین‌روست که خود داستان بسیار پیچیده است. بگذارید با بررسی آنچه تصور می‌شود در زمین‌داری اتفاق افتاده است آغاز کنیم.

فرانک چ. اسپونر استدلال می‌کند که آن بحران اقتصادی ژرفی که اروپا را از حدود ۱۵۴۰ تا ۱۵۶۰ تکان داد، «برای انگلستان فوق‌العاده سخت بود...» [۵۳] این بی‌گمان یکی از عواملی بود که به اعلام رسمی اصلاحاتی انجامید که مصادرهٔ صومعه‌ها و سایر اموال کلیسا را امکان‌پذیر ساخت. سپس دربار، بیشتر این زمین‌ها را، هم برای تأمین درآمد بلافصل و هم به‌عنوان ابزاری برای تحکیم سیاسی، به فروش رسانده و

به خریداران چیزی ارزانی داشت که کریستوفر هیل «دلبستگی پابرجا» (۵۲۷) به آیین پروتستان» می‌خواند. [ ۵۴ ] این تصمیم سیاسی مقدار زمین در دسترس بازار را افزایش چشمگیری داد، که به‌گونه‌ای و به حدی بر شتاب کل فرایند گسترش شیوه‌های سرمایه‌دارانه عملکرد (۵۲۸) افزود که هیچ کشور دیگری در اروپا (احتمالاً بجز هلند شمالی) در آن زمان تجربه نکرد. [ ۵۵ ] زمین‌هایی که به فروش رسید دوباره فروخته شد (و اغلب چند بار دیگر نیز). طی ۷۵ سال بعدی، چه بر سر این‌همه زمین آمد؟ چنین می‌نماید که این یکی از شالوده‌های این مباحثه باشد.

ظاهراً بحث کمی پیرامون دو استدلالی که ر. ه. تاونی در نخستین جستارهای خود پیش نهاد وجود دارد. یکی از استدلال‌ها این بود «که گرایش یک بازار فعال ملک، روی‌هم‌رفته، به سمت افزایش تعداد املاک میان‌اندازه و هم‌زمان کاهش املاک بزرگ بود.» [ ۵۶ ] اما توجه داشته باشید که این لزوماً چیزی پیرامون اینکه چه کسانی بزرگ‌تباران (۵۲۹) یا «بلندپایگان» صاحب این املاک «میان‌اندازه» بودند، نمی‌گوید.

[ ۵۷ ] دومین نکته‌ای که تاونی بیان می‌کند این است که این جابجایی زمین به «کشاورزی کاراتری» (۵۳۰) منجر شد. بازهم با استدلال نسبتاً مختصری روبه‌رو هستیم.

اما طبقه‌بندی اجتماعی کسانی که زمین را در دست خود داشتند چه بود؟ جنجال اینجا است. این چیزی بیش از مسئله‌ای معناشناختی است، اما چون هرکسی معانی مختلفی به مهزادگان، بلندپایگان (بلندپایگان بلندمرتبه، بلندپایگان فروپایه، بلندپایگان صرف، آزادمردان) و کشاورزان خرده‌مالک می‌دهد، معناشناسی (۵۳۱) وارد میدان می‌شود. تصادفی نیست که دانش‌پژوهان بر سر این مسئله مباحثه‌های



آتشینی دارند، زیرا اصل قضیه این است که این دوره از تاریخ انگلستان نه تنها دوران تغییر اقتصادی و تحرک اجتماعی فردی بزرگ، بلکه دوران تغییر رده‌های اجتماعی نیز هست. تنها ما نیستیم که نمی‌دانیم چگونه دسته‌بندی‌های اجتماعی معناداری را مشخص کنیم، انسان‌های آن روزگار نیز همچون ما بودند. [ ۵۹ ] اما اشاره به سیالیت یک مفهوم در یک دوران مشخص به معنای بیهودگی آن مفهوم نیست. این می‌باید دانش‌پژوه را به جسارت شک‌آورانه برانگیزد.



برای اینکه این گره‌ها را از هم باز کنیم، نخست باید اصطلاحات این گفتمان را دنبال کنیم. بگذارید به نوبت مهزادگان، بلندپایگان و کشاورزان خرده‌مالک را بررسی کنیم. اما حین این کار، به یاد داشته باشید که «تغییرات اقتصادی، [در میان آنان که زمین‌ها را در دست داشتند، حال به هر نامی خوانده شوند] کسانی که کارسالارتر بودند را به سوی اعمال روش‌های تازه مدیریت ملک می‌رانند.... اگر آنها کشت خود را با شرایط تجاری جدید سازگار می‌کردند، احتمال داشت سود زیادی ببرند. اگر آن‌چنان محافظه‌کار می‌بودند که به روش‌های قدیم بچسبند، احتمال داشت زیان زیادی ببینند.» [۶۰] کمابیش روشن است که هیچ همبستگی فراگیری میان پایگاه اجتماعی و سازگاری با ملزومات کشاورزی سرمایه‌دارانه وجود نداشت. لارنس استون مهزادگان را به عنوان مقصر «مدیریت ناشایست» بر املاک بزرگ و دارای «میلی فزاینده به اسراف خودنمایانه» تصویر می‌کند، به گونه‌ای که «شکاف میان دخل و خرج، از ترکی ریز به دره‌ای پهناور بدل شد.» [۶۱] افزون بر این، مهزادگان بایستی هزینه‌های بالای دادخواهی و خدمات دولتی را نیز بر دوش می‌کشیدند، زیرا «تودورها از طریق یک دیوانسالاری بی‌موجب، زمامداری می‌کردند.» [۶۲] اما کوشش آنها برای افزایش درآمد بی‌نتیجه بود: آنها اجاره‌های بلندمدت را به ازای پول نقد مبادله کردند؛ قرض بالا آوردند و تا جایی به مساعدت دولت وابسته شدند که دولت دیگر نمی‌توانست یا نمی‌خواست مساعدت بیشتری کند. اینها همه بی‌نتیجه بود:

روند فرسایش منابع اقتصادی مهزادگان... روندی بود که بی‌گسست در سراسر دوره الیزابت ادامه یافت.... سال ۱۶۰۳، چنین می‌نمود که انگار کل ساختار سلسله‌مراتبی

جامعه تودوری در آستانه تجزیه حتمی است. [ ۶۳ ]

درعین حال، همین نویسنده است که، چند سال بعد، آواز ابتکار و کارسالاری همین مهزادگان را در همین دوران الیزابت سر می دهد:

در این دوره، بزرگ تباران (۵۳۲) نقشی بازی کردند که هیچ طبقه دیگری، نه بلندپایگان و نه سوداگران، قادر یا مایل به هماوردی با آن نبودند.... اهمیت مهزادگان در این دوره بیشتر به خاطر تمایلشان به تشویق و تأمین مالی ضروری های (۵۳۳) جدیدی است که مخاطره آمیز دانسته شده و بنابراین نمی توانستند پشتیبانی گروه های اجتماعی محتاط تر را به دست آورند. از آنجا که معدنکاری بزرگ مقیاس و صنایع فلزی هنوز در دوره تودور نوپدید بودند، آنان در گسترش این صنایع پیشگام شدند. از آنجا که تجارت و پوششگری اقیانوسی نوپدید بود، بازهم آنها نقش برجسته ای بازی کردند.

[ ۶۴ ]

ظاهراً این پیشگامی در املاکشان نیز وجود داشته است:

والا تباران کهن آمادگی حیرت انگیزی را... نسبت به توسعه منابع جدید در املاک خود نشان دادند.... افول اقتصادی و اجتماعی بزرگ تباران به نسبت بلندپایگان، در میان سال های ۱۵۵۸ و ۱۶۴۲، قطعاً به دلیل فقدان پیشگامی کارسالارانه نیست. [ ۶۵ ]



آشتی‌دادن این دو توصیف استون کار دشواری است. از آنجا که آمار استون در مورد میزان بحران مالی مهزادگان در معرض حملهٔ بسیاری بوده، و چون او، تا حدی اما نه به‌کلی، عقب‌نشسته است، [ ۶۶ ] می‌توانیم همراه با ه. ر. ترور-روپر (۵۳۴) بپرسیم که:

اگر «بیش از دوسوم مهزادگان انگلیسی، در ۱۶۰۰، نه‌تنها بیش از جیب خود خرج می‌کردند بلکه در آستانهٔ تباهی مالی نیز قرار داشتند»، چگونه می‌توانیم این واقعیت را تبیین کنیم که آنها نه‌تنها از این تباهی حتمی نجات پیدا کردند، بلکه از بحران به‌مراتب بزرگ‌تر شصت سال بعد نیز جان سالم بدر بردند؟ و لخرجی آنها در آن سال‌ها کاهش نیافت.... چگونه دست به چنین کاری زدند؟ [ ۶۷ ]

تبیین ترور-روپر این است که تنگنای مهزادگان، «که هرچند حقیقت دارد اما به آن جدیتی که آقای استون و ارقام او می‌پندارند نبود»، این بود که آنها به زمین‌هایشان «چسبیده» بودند و پس از ۱۶۰۰، افزایش ارزش زمین «بیش از توان شاه جیمز یا هر شاه دیگری» به حفظ ثروت‌هایشان کمک کرد. [ ۶۸ ] اما از قرار معلوم استون مخالف نیست. او هرچند تاریخ افزایش ارزش زمین را ۱۶۲۰ می‌داند می‌گوید:

حتی کم‌عقل‌ترین [عضو طبقات زمین‌دار] نمی‌توانست از افزایش عظیم میانگین اجاره‌ها در اوایل سدهٔ هفدهم کسب سود نکند، و از آن‌پس، متوازن‌شدن قیمت‌ها اهمیت مدیریت ناکارآمد ملک را کاهش داد. [ ۶۹ ]



اما ج. ه. هکستر، که هم به استون و هم تاونی از یکسو و ترور-روپر از سوی دیگر حمله می‌کند، استدلال می‌کند که:

در حدود دههٔ ۱۵۸۰ بازار ملک آغاز به خیز برداشتن کرد و چنین می‌نماید که تا نیم‌سده بعد ادامه یافته باشد.... روی هم رفته، افزایش عمومی ارزش ملک احتمالاً بیش از همه برای کسانی سودآور است که بیشترین زمین را برای منفعت بردن در اختیار دارند، یعنی همان بخشی از طبقهٔ زمین‌دار که هم تاونی و هم ترور-روپر به ضعف اقتصادی متهمشان کرده‌اند. [ ۷۰ ]

اما گذشته از بحث بر سر تاریخ آغاز و پایان، موضعی که هکستر در این مورد می‌گیرد با استون و ترور-روپر در تضاد نیست. در پایان، بگذارید به دیدگاه چهارم روی آوریم که، از بسیاری جهات، با سه دیدگاه دیگر تفاوت دارد، یعنی دیدگاه کریستوفر هیل. او دربارهٔ این مسئله می‌گوید:

پس جنبش دین‌پیرایی برای بخشی از مهزادگان، هرچند نه برای طبقه به‌مثابهٔ کل، زیان اقتصادی به همراه آورد. باید حواسمان باشد که هر چیزی را در این فرایند [نقل و انتقال زمین] «ضد فئودالی» ندانیم. در واقع به یک معنا، تجزیهٔ [صومعه‌ها] به تشدید فئودالیسم انجامید، چراکه عمدتاً حق تصرف‌ها را چند برابر کرد.... املاک کلیسایی که به [پادشاهی] انتقال یافتند، طولی نکشید که هدر رفتند.... زمانی کوتاه

پس از آن، جنبش دین‌پیرایی موقعیت طبقه فرمانروای زمین‌دار غیرروحانی را به مثابه کل تقویت کرد، هرچند موجب تضعیف برخی از اعضای آن، که تا آن زمان قدرتمند بودند، شد. [ ۷۱ ]

اینک که پیرامون مهزادگان استدلال کمتری از آنچه در نگاه اول می‌نماید وجود دارد، آیا می‌توانیم در مورد بلندپایگانی که تمرکز اصلی بحث بر روی آنهاست نیز همین را بگوییم؟ البته بلندپایگان، اصطلاحی بس مبهم‌تر است. کوپر (۵۳۵) پاره‌ای از مشکلات را بیان می‌دارد:

بزرگ‌تباران گروهی از افراد برخوردار از یک پایگاه قانونی تعریف‌شده هستند که... تنها به یک عضو مذکر هر خانواده تعلق دارد. بدین‌سان پسران که‌تر بزرگ‌تباران و نوادگان آنها، در طبقه‌بندی پروفیسور تاونی، به‌عنوان بلندپایه لحاظ خواهند شد. زمین‌داران بزرگ، هرگاه استطاعت آن را داشتند، معمولاً بیش از آنچه گاه تصور می‌شود، به پسران خود پول یا زمین می‌بخشیدند. چنین موضوعی قطعاً بر توزیع اموال تأثیر می‌گذاشت.... بلندپایگان، همچون بزرگ‌تباران، تنها از مراتب پایین برنمی‌خاستند، بلکه از مراتب بالا نیز برمی‌خاستند.... افزون بر این، گروه‌ها از منظر دیگر باهم ناسازگارند: بزرگ‌تباران گروهی هستند که دقیقاً با پایگاه حقوقی خود تعریف می‌شوند، حال آنکه بلندپایگان را نمی‌توان این‌گونه تعریف کرد. این یک طبقه‌بندی مبتنی بر ثروت و تا حدی سبک زندگی است.... هرچند پس از ۱۶۰۳ لقب بزرگ‌تباری فروخته می‌شد، ورود به بزرگ‌تباری هرگز با سنجه ساده ثروت و سبک

پس بلندپایگان که هستند؟ بلندپایگان هنوز بزرگ‌تبار نبوده و چیزی بیش از «کشاورز خرده‌مالک» هستند، اصطلاحی که تعریف آن به همان دشواری تعریف بلندپایگان است. اما آنگاه درمی‌یابیم که نه‌تنها پسران کهنتر بزرگ‌تباران، که دسته‌های مختلفی چون شوالیه‌ها، زمین‌سالاران و آزادمردان نیز در رده «بلندپایگان» می‌گنجیدند. این باید روشن کند که چه می‌گذرد. در نظم سلسله‌مراتبی جامعه فئودالی، رده‌های زیادی پدید آمدند که مرتبه اجتماعی، وظایف، امتیازات و افتخارات را مشخص می‌کردند. مراتب اجتماعی پیوسته دستخوش تحول، استمرار خانواده‌ها بی‌گمان ناپایدار و درآمد هر مرتبه اجتماعی دستخوش تغییر بود. بازتاب گسترش کشاورزی سرمایه‌دارانه در نظام قشربندی، رده جدیدی از «زمین‌داران» بود (که بی‌گمان می‌توانست بر پایه اندازه ملک، تقسیم‌بندی شود). بلندپایگان به شکل اصطلاحی پدیدار شد که زمین‌داران سرمایه‌دار را پوشش می‌داد. اصطلاحات دیگر ناپدید نشدند. اما «بلندپایگان»، یک برچسب گروهی بود که به آرامی دامن گسترده تا بقیه اصطلاحات را در خود کشیده و حذف کند. در دوره الیزابت، دست‌کم هنوز «مهرزاده‌ها» و «کشاورزان خرده‌مالک» در کنار «بلندپایگان» وجود داشتند. در سده بیستم، به‌راستی، تنها «کشاورزان» وجود دارند. اگر «بلندپایگان» را شیء‌پردازی کنیم، بدین‌گونه که یا آن را طوری تعریف کنیم که در مقطع زمانی خاصی تعریف شده بود، یا آن‌گونه که ما تعیین کنیم که واقعیت اجتماعی در آن مقطع زمانی چگونه بوده است، به جایی نمی‌رسیم. اصل قضیه در مورد «بلندپایگان» تنها این نیست که یک



طبقه در حال شکل‌گیری بود، بلکه یک مفهوم در حال شکل‌گیری نیز بود. اما وضعیت به گونه‌ای است که تنها ظاهر عوض شده و باطن همان است که بود. به نظر تعبیر ف. ج. فیشر (۵۳۶) یکسره درست است: «اثر تغییرات اقتصادی سده‌های جدید شانزدهم و هفدهم، بیش از آنکه رده‌های جدیدی از انسان‌ها ایجاد کند، فرصت‌هایی جدیدی به رده‌های موجود ارزانی داشت و روح تازه‌ای در آنها دمید.» [ ۷۳ ]

در برابر، به نظرم کریستوفر هیل در این صورت‌بندی از مسئله بر آشفتگی موضوع می‌افزاید:

یقیناً باید از این واقعیت آغاز کنیم که «بلندپایگان» یک طبقه اقتصادی نبودند. آنها طبقه‌ای اجتماعی و حقوقی بوده و از نظر اقتصادی دسته‌دسته بودند. سده تورمی پیش از ۱۶۴۰ نقطه عطف عظیمی بود که طی آن، در همه بخش‌های اجتماع، دسته‌بندی‌های اقتصادی در حال رخدادن بود. برخی کشاورزان خرده‌مالک در حال صعود به مرتبه آزادمردی بودند، بقیه دچار فقر شدند. برخی بزرگ‌تباران سرگرم گردآوری املاک وسیع بودند، بقیه در آستانه ورشکستگی قرار داشتند. اگر از این طبقه نمونه‌گیری کنیم، ادعای اینکه «بلندپایگان» «رو به صعود» بودند یا «رو به افول»، آسان است؛ برای برخی خانواده‌ها اولی صادق است و برای بقیه دومی. [ ۷۴ ]

هرچند توصیف تجربی واقعیت‌های اجتماعی از نگاه من بی‌کم‌وکاست می‌نماید، این شیوه نگره‌پردازی متوجه نکته اصلی، یعنی دقیقاً نکته مارکسیستی نمی‌شود. جولین کورن وال (۵۳۷) می‌گوید «نشان بلندپایگان مالکیت زمین بود.» [ ۷۵ ] اصطلاح بلندپایگان، در گذر زمان، گروهی از انسان‌ها را پوشش می‌داد که همه با وسایل تولید رابطه یکسانی داشتند: مالکان زمین حبس‌نشده‌ای (۵۳۸) که برای بازار تولید می‌کرد. علت دشواری در تشخیص این فرایند، این واقعیت بود که انسان‌ها هنوز به امتیازات اجتماعی یک رده حقوقی قدیمی‌تر بها می‌دادند [ ۷۶ ] حال آنکه رانش اقتصادی مشترک بود که درون‌مایه وحدت‌بخش غالب این رده در سده شانزدهم و



آینده بود. در یک طبقه اقتصادی، برخی ممکن است از بقیه ثروتمندتر بوده و برخی از بقیه موفق‌تر باشند. تفاوت درآمد نشانگر این نیست که یک گروه یک طبقه نیست. اما بر مباحثه اینکه کلاسیک بر سر بلندپایگان چه پرتوی می‌افکند؟ نکته اساسی تاوانی این بود که بلندپایگان گروهی بودند با سبک زندگی‌ای که موجب می‌شد، نسبت به بزرگ‌تباران و لخرج و سفته‌بازان دودوزه‌باز، برای بقا در یک عصر تورمی، با شرایط سازگارتر باشند. «در قیاس با ماجراجویانی که املاکی را معامله می‌کردند که هرگز به چشم خود ندیده بودند، بلندپایگان محلی جمعیت ثابتی بودند که دست کمی از غارتگران نداشتند.» [ ۷۷ ] مزیت آنها بر همتایان فرانسوی خود این بود که «به دلیل بی‌رحمی نظام خویشاوندی انگلستان، که فرد را قربانی نهاد می‌کرد، اندک‌شمار و سرسخت مانده بودند.» [ ۷۸ ] آنها از نظر سیاسی از همتایان هلندی خود به مراتب پرتوان‌تر بوده و «یکسره از رگ و ریشه روستایی خود بریده بودند» [ ۷۹ ] زیرا «تعلقات محلی و مردمی لازمه نقش نمایندگی را با رنگ و بوی اشرافی والاتباران فروپایه (۵۳۹) درهم آمیخته و هر برگی را به وقت خود، با واقع‌نگری مدبرانه، اما بی‌رحمانه بازی می‌کردند.» [ ۸۰ ] از این رو، آنان مظهر فرایند جانشینی سرآمدان (۵۴۰) هستند که به باور پیرن، ذات تاریخ اجتماعی سرمایه‌داری بود. [ ۸۱ ] نتیجه این شد که «نهادهای سیاسی با واقعیت‌های اقتصادی همساز نبوده» و این ناگزیر به انقلاب انگلستان به رهبری بلندپایگان «نوخاسته» و به تحریک «نیروهای عام بیش‌ازحد پرتوانی انجامید [که مهارشان، هم برای پارلمان و هم برای فرمانروا، دشوار بود].» [ ۸۲ ]

بنیاد حمله ترور-روپر، چنانکه آشکار است، گذشته از به‌چالش‌کشیدن آمار و عملیات کدگذاری تاوانی، [ ۸۳ ] اشاره به این بود که الگوی پایه پهنه سیاسی نادرست است:



پیشتر اشاره کرده‌ام که منصب، شالوده بسیاری از خانواده‌های بی‌گمان «نوخاسته» بود نه زمین. اینک فراتر می‌روم. به‌جای تمایز میان موجران «قدیم» و «جدید» یعنی میان بزرگ‌تباران و بلندپایگان، تمایز میان «دربار» و «روستا» یعنی میان صاحبان منصب و موجران محض را به‌عنوان تمایز معنادار جامعه زمین‌دار تودور و استوارت پیش می‌نهم....

چه ثروت‌هایی که به دست صاحب‌منصبان هنری هشتم، که ملی‌سازی املاک صومعه را به انجام رسانیدند، پدید نیامد! طبیعتاً بهترین معامله‌ها به دست آنها و کارگزاران محلی‌شان یعنی، بلندپایگان صاحب‌منصب در شهرستان‌ها افتاد.... اما در مورد بلندپایگان محض که چنین موقعیت‌هایی را در اختیار نداشتند چه می‌توان گفت؟ هرچه ارزش هرکدام از این موهبت‌ها بالاتر می‌رفت، دست آنها از آن کوتاه‌تر می‌شد. [ ۸۴ ]

از این‌روی، جنگ داخلی انگلستان را می‌توان، دست‌کم تا حدی، شورش بلندپایگان «محض»، که مالیات سنگینی بر دوششان بود، در برابر یک دربار رنسانسی دانست. سرانجام اینکه، ج. ه. هکستر بر این پای می‌فشرد که «گروه سومی از موجران انگلیسی» وجود دارد. [ ۸۵ ] وی می‌گوید نگاهی به اپوزیسیون پارلمانی استوارت‌ها نشان می‌دهد که آنها نه از «طبقه متوسط روستایی تشنه قدرت» تاونی برخاسته بودند، چراکه آنها «بلندپایگان ثروتمند روستا» هستند (آیا این به‌راستی با نظر تاونی تفاوت زیادی دارد؟)، و نه «دهاتی‌های خشمگین دست‌تنگ» ترور-روپر، چراکه آنها

«گروهی از مردان بسیار فرهیخته» بودند (آیا این به‌راستی با نظر ترور-روپر ناسازگار است؟) [ ۸۶ ]

با این‌همه، اگر حکم‌های ایجابی هکستر را دنبال کنیم، درواقع به تصویر کمابیش روشنی از نقش اجتماعی بلندپایگان راه می‌بریم، هرچند نه آن تصویری که او ظاهراً می‌پندارد ما را بدان سوق می‌دهد. وی در جایی از نقد خود می‌گوید: «هنوز با مسئله‌ای روبه‌رو هستیم که تاونی در کاوش خود آغاز کرد.... چرا در این برهه تاریخی خاص، «روستا» رهبری خود را در اقشار اجتماعی پایین رأس هرم یافت؟ چرا در میان بلندپایگان نه والاتباران؟» [ ۸۷ ] پاسخ هکستر اساساً این است که خیزش سیاسی بلندپایگان را باید با قدرت نظامی روبه‌رشد شاه و افول هم‌زمان قدرت نظامی بزرگ‌مالکان (۵۴۱) تبیین کرد. «درنتیجه، بلندپایگان دوره تودور با استقلال بیشتری نسبت به پیشینیان خود در روزگار لانکستر و یورک (۵۴۲) دست به عمل می‌زدند....» [ ۸۸ ] بسیاری همین را مشاهده کرده‌اند، چه کسی تاکنون خلاف این را گفته است؟ و همان‌گونه که استون با کنایه اظهار می‌کند: «دست غیب (۵۴۳) آقای هکستر برای تبیین صعود بلندپایگان به قدرت سیاسی، روی هم‌رفته زیاده‌سطحی است: او می‌گوید مهزادگان کنترل نظامی خود را از دست دادند. البته؛ اما چرا چنین اتفاقی افتاد؟» [ ۸۹ ] بدین‌سان به آن متغیرهای مرکزی‌ای بازگشته‌ایم که (همچون تاونی و ترور-روپر) سرگرم بحثشان بوده‌ایم: رشد یک دستگاه دولتی دیوانی و توسعه کشاورزی سرمایه‌دارانه- و پیوند میان این دو. [ ۹۰ ]

هکستر سپس به مخالفت با «افسانه طبقه متوسط» برمی‌خیزد. اما در اینجا به‌راستی لیبرالیسم سده نوزدهم را به چالش می‌کشد نه مارکسیسم «ناآگاهانه» ای

که می‌گوید پایه بخش زیادی از تاریخ اقتصادی مدرن است. [ ۹۱ ] درواقع تحلیل خود او، در واقعیت، زیاد از تحلیل تاونی و ترور-روپر دور نیست. او می‌گوید تودورها جز در مورد «دارودسته مخفی کوچکی از بانکداران- سوداگران تودوری» که گروهی از «سرمایه‌داران وابسته به دربار» بودند، طرفدار طبقه متوسط نبودند. [ ۹۲ ]

خطمشی خاندان تودور به‌راستی بسیار یکدست بود:

سیاست آنها معمولاً به‌کلی مراقب منافع پابرجا بود. از منافع قدیمی حمایت کرده و منافع جدیدی را در اشکال برآینده بنگاه اقتصادی پدید می‌آورد.... خطمشی تودورها نه مقاومت لجبازانه در برابر تغییر بود و نه رهاکردن افسار آن، بلکه هدایت آن بود تا به‌قول خودشان، آن را تا حدی با نظم خیر سازگار گردانند. [ ۹۳ ]

و افزون بر اینها، هکستر می‌افزاید که «تودورها طبقه متوسط را گله شیره پیکره سیاسی می‌دانستند.» [ ۹۴ ]

اما دقیقاً لارنس استون بود که بر این تأکید ورزید که تا چه حد نظارت اقتصادی اعمال‌شده تودورها به سود مشتی کارسالار اما نه طبقات بورژوا به‌مثابه کل بود، و تقویت قدرت نظامی دولت را در درجه اول اهمیت قرار داد، [ ۹۵ ] و جوهر استدلال ترور-روپر این است که بلندپایگان به خاطر این شورش کردند که نمی‌خواستند گله شیره باشند.

هکستر می‌گوید سرانجام اینکه، قضیه، نه این است که روح سرمایه‌داری تنها در سده شانزدهم پدیدار شد، زیرا دیرزمانی پیش از آن وجود داشت و نه اینکه



«زمین‌داران سدهٔ شانزدهم چشم‌انتظار سرمشق و القای سوداگران شهرک‌ها بودند» [ ۹۶ ] تا در کشاورزی سرمایه‌دارانه مشارکت کنند. دقیقاً همین‌طور است. اما ما به تصویر یک طبقهٔ سرمایه‌دار برآینده بازگشته‌ایم که از پس‌زمینه‌های اجتماعی مختلفی برمی‌خاست. [ ۹۷ ]

چه چیز این شگفت‌آور است؟ چنانکه مشاهده کردیم، این در سراسر اقتصاد جهانی اروپا اتفاق می‌افتاد. [ ۹۸ ] بی‌گمان، نموده‌های سیاسی خرده‌گروه‌های مختلفی در درون «بلندپایگان» وجود داشت. برای نمونه، برینگتون مور ([۵۴۴](#)) پیرامون مخالفت سیاسی «بلندپایگان رو به افول» ترور-روپر اشارتی دارد که این پدیده را به‌کلی با مخالفت سیاسی «بلندپایگان رو به صعود» تاونی همساز می‌کند. او از تاونی نقل‌قول می‌کند که: «بسیاری از بلندپایگان هستند که درجا زده یا رو به انحطاط می‌روند. پیدا کردن موجران والاتباری که با شرایط زمان حرکت کرده و بیشترین منفعت را از املاکشان می‌برند دشوار نیست.» [ ۹۹ ] مور سپس دربارهٔ کسانی که «درجا می‌زدند» می‌گوید:

این «گله‌مندان و غرغرکنندگان» ممکن است بخشی از عنصر بنیادستیز پشتیبان کرامول ([۵۴۵](#)) و انقلاب پاک‌دینانه ([۵۴۶](#)) را تشکیل داده باشند، اگرچه این انگیزه خاستگاه‌های اصلی خود را در پله‌های پایین‌تر نردبان اجتماعی داشت. بدین‌سان، تحت تأثیر بازرگانی و تا حدی صنعت، جامعهٔ انگلستان از بالا به پایین در حال پاره‌پاره شدن بود، به شیوه‌ای که اجازه داد تا حباب‌های ناخشنودی بنیادستیز برآمده از همان عوامل به‌طور موقت در ملأ عام بترکند.... در این فرایند، همچنان که نظم

قدیم فرومی‌پاشد، آن بخش‌هایی از جامعه که به دلیل روندهای بلندمدت اقتصادی زیان می‌دیده‌اند بالا آمده و تا بخواهی دست به «کار کثیف» خشونت‌آمیز ویران‌ساختن رژیم گذشته می‌زنند و بدین‌سان، راه را برای مجموعه‌ی جدیدی از نهادها هموار می‌سازند. در انگلستان، کار کثیف اصلی از این نوع، عمل نمادین گردن‌زنی چارلز یکم بود. [ ۱۰۰ ]

احتمالاً رأی هکستر در اشاره به اینکه سه سنخ موجر وجود داشت- «روبه‌صعود»، «روبه‌افول» و دیگران- درست است. و بسیار باورپذیر می‌نماید که مخالفان سیاسی بیشتر به همبستگی با دو سنخ نخست گرایش داشته باشد تا سنخ سوم. در تبیین امور سیاسی اوایل دوران استوارت، این جزئیات سرنوشت‌سازند. [ ۱۰۱ ] در ارزیابی روندهای تغییر اجتماعی، مشاهده‌ی ظهور بلندپایگان، نه به‌عنوان نیرویی اقتصادی و نه به‌عنوان موجودیتی سیاسی بلکه به‌عنوان یک رده‌ی اجتماعی، به‌مراتب مهم‌تر است. تمرکز بر جزئیات، باآنکه اغلب پوچی یک تعمیم ضعیف را آشکار می‌سازد، می‌تواند تغییر دیرپا را نیز تیره‌وتار کند. لارنس استون پس از تحلیل پرتفصیلی از همین نوع، از پیچیدگی‌های تحرک اجتماعی در انگلستان در این زمان، خاطرنشان می‌سازد که این شکل از تحلیل اغلب دو تغییر مهم جامعه‌ی انگلستان را از قلم می‌اندازد:

نخست، قطبی‌شدن جامعه به غنی و فقیر بود: طبقات بالا نسبتاً پرشمارتر شده و درآمدهای واقعی‌شان افزایش یافت؛ فقرا نسبتاً پرشمارتر شده و درآمدهای واقعی‌شان افت کرد. دوم، برابری بیشتر در میان طبقات بالا بود: نخست، ثروت و



قدرت بلندپایگان بزرگ به نسبت مهزادگان افزایش یافت و دوم، بر ثروت، تعداد و پایگاه اجتماعی اعضای تجارت‌ها و حرفه‌ها به نسبت طبقات زمین‌دار افزوده شد.

[ ۱۰۲ ]

ج. هرستفیلد نکته‌ی مشابهی را با تأکید بر تأثیر آن بر سیاست سده‌ی شانزدهم «دوم»

بیان می‌دارد:

در انگلستان، مهزادگان هرگز به یک کاست و بلندپایگان زمین‌دار هرگز به والاتباران فروپایه بدل نشدند. از این‌رو، طبقات متوسط و بالا با یکدیگر رابطه‌ی بسیار نزدیک‌تری داشتند تا با پادشاهی. و در زمان بحران، با یکدیگر وجوه اشتراک بسیار بیشتری

داشتند تا با دربار. [ ۱۰۳ ]

استون و هرستفیلد، هر دو می‌خواهند این نکته‌ی سرنوشت‌ساز را نشان دهند: فرایند پیدایش رده‌ی طبقاتی جدیدی که درون آن، تمایز «قدیمی» مهزادگان-بلندپایگان در حال از دست‌دادن معنای خود بود. همان‌گونه که پرز زاگارین(۵۴۷) اوضاع را خلاصه می‌کند،

گرایش عمومی سده‌ی شانزدهم بلند در انگلستان «به سمتی بود که سکان حیات اجتماعی را... به دست انسان‌هایی... دهد که سرمایه را در کشاورزی، تجارت و صنعت

به کار می‌گرفتند.» [ ۱۰۴ ] و این طبقه‌ی درآمیخته به زیان دهقانان سود برد. [ ۱۰۵ ]

وضعیت انگلستان شاهد خوبی بر تعمیم لاتیمر است: «در هر جامعه‌ی دستخوش

تغییر تدریجی، همواره کسانی که فرمان می‌رانند هستند که به بهترین‌های آنچه از



نظم قدیم باقی مانده چنگ می‌زنند و هم‌زمان، بهترین‌های آنچه توسط نظم جدید ارائه می‌شود را برمی‌گیرند، [که با گذشت زمان، به] تنوع قابل‌توجهی می‌انجامد....» [ ۱۰۶ ]

اگر «بلندپایگان» صرفاً نامی بود برای کشاورزان سرمایه‌داری که به یک طبقه بدل می‌شدند، کشاورز خرده‌مالک کیست؟ کشاورز خرده‌مالک اصطلاحی درست همانند بلندپایگان است، اصطلاح اجتماعی- حقوقی پیشتر موجودی که محتوای آن در سده‌ شانزدهم در حال شکل‌گیری بود. میلدرد کمبل (۱۵۴۸)، در کتاب خود درباره‌ کشاورزان خرده‌مالک انگلیسی، کاربردهای مختلف این واژه و رابطه‌ آن با اصطلاحاتی چون کشاورز، آزادمرد، مالک مطلق، دامپرور و کارگر را بررسی‌ده و به‌طعنه اشاره می‌کند که: «برخی چشم خود را بر تمایز می‌بندند و همان اول کار به‌صراحت می‌گویند هیچ تمایزی وجود ندارد.» [ ۱۰۷ ] نتیجه‌گیری وی این است که:

هنگامی که پایگاه اجتماعی کشاورز خرده‌مالک برحسب رابطه‌ آن با گروه‌های دیگر ساختار اجتماعی نگریسته شود، منش کمابیش مشخصی به خود می‌گیرد. آنها طبقه متوسطی اساساً روستایی بودند که نگرانی اصلی‌شان زمین و منافع کشاورزی بود، گروهی که «بزرگ‌منشی و نیاز» را باهم درآمیخته و در حد یک «مردم متوسط» به انگلستان خدمت می‌کردند... زیرا در میانه بلندپایگان و دهقانان قرار داشتند. [ ۱۰۸ ]

برای درک نقش این گروه می‌باید به درون‌مایه‌ای بازگردیم که در یکی از فصل‌های پیشین بحث کردیم، یعنی تحول نظام حق تصرف در کشاورزی انگلستان. مارکس در

بحث خود از پیدایش اجاره‌بهای سرمایه‌دارانه، نکته‌ای سرنوشت‌ساز را بیان می‌دارد که اغلب در تفسیر دیدگاه‌هایش مغفول مانده است:

به محض اینکه اجاره، شکل اجاره پولی را به خود گرفته و بدین وسیله رابطه میان دهقان اجاره‌پرداز و موجر به رابطه‌ای بدل می‌شود که از طریق قرارداد تعیین شده است- تحولی که تنها زمانی عموماً امکان‌پذیر است که بازار جهانی، بازرگانی و تولید کارگاهی به سطح نسبتاً بالایی دست یافته باشند- اجاره‌دادن زمین به سرمایه‌داران نیز ناگزیر پدیدار می‌شود. دومی تاکنون بیرون از محدوده‌های روستا بوده و اینک سرمایه‌ای را که در شهرها به دست آورده به روستاکنار و کشاورزی منتقل می‌کند و با این کار، شیوه سرمایه‌دارانه عملکرد توسعه می‌یابد- یعنی، تولید یک فراورده، به مثابه کالایی محض و صرفاً به عنوان وسیله تخصیص ارزش اضافی. این شکل تنها در آن کشورهایی که، در دوره گذار از شیوه تولید فئودالی به سرمایه‌داری، بر بازار جهانی سلطه دارند می‌تواند به قاعده‌ای عمومی بدل شود. [ ۱۰۹ ]

ربط نکته مارکس این است که فرایند دگرگونی در نظام حق تصرف زمین، آشکارا، منحصر به انگلستان نیست. اما همچنان که انگلستان (و جمهوری هلند) بیش از پیش به سرزمین‌های کانون اقتصادی جهانی اروپا در سده شانزدهم «دوم» (و حتی در اواخر سده هفدهم و هجدهم) بدل می‌شوند، این فرایند در این ناحیه‌ها جلوتر رفته و شتاب بیشتری به خود می‌گیرد؛ درست به این دلیل که اینها کانون هستند. اینکه منابع باید به شکل کاراتری مورد استفاده قرار گیرند تا از موقعیت تجاری و مالی



مرکزی در اقتصاد جهانی منفعت به دست آید، امری است سرنوشت‌ساز. در انگلستان، این امر اجازه داد تا طبقات زمین‌دار به‌سوی نظامی از زمین کاملاً قابل انتقال حرکت کنند، درست همان‌گونه که موجب شد طبقات زمین‌دار لهستان (و حتی مثلاً جنوب فرانسه) از حرکت در این راستا دست بکشند.

برای قابل انتقال کردن کامل زمین و برای آنکه هدف اصلی کشاورزی، تولید برای فروش باشد، صرفاً حذف انواع مختلف نظام‌های حق تصرف فئودالی کافی نیست. می‌باید کشاورز دهقان نیز حذف شود، چراکه دهقان ممکن است به زمین چسبیده و مشغول انواع حاشیه‌ای فعالیت‌های تولیدی برای اهدافی شود که سودآوری کوتاه‌مدت را بیشینه نمی‌کند. به‌راستی چنین حذفی چگونه به انجام رسید؟

ه. جان هاباکوک (۵۴۹) خاطرنشان می‌سازد که سه راه برای سلب مالکیت از دهقانان وجود دارد: گرفتن حق تصرف از آنها و الحاق اراضی به یک ملک بزرگ؛ وادارکردنشان به واگذاری حق تصرف‌های مادام‌العمر در ازای اجاره‌نامه‌های محدود؛ کاستن از حقوق مشترک دهقانان. وی استدلال می‌کند که در سده شانزدهم «دوم» تنها آن دهقانانی که برای مدتی محدود یا مادام‌العمر اجاره‌دار بودند اما حق فروش زمین یا تمديد اجاره را نداشتند، سخت در معرض چنین اشکال سلب مالکیتی قرار داشتند و برآورد او این است که این تنها حدود ۳۵٪ از دهقانان را در برمی‌گرفت. [ ۱۱۰ ] اما وضع فروش اراضی به‌هیچ‌روی یک‌طرفه نیست:

طی [این] دوره... قطعاً ارباب (سینیور)هایی بودند که از زمین دهقانان را می‌خریدند؛ دهقانان چندی نیز بودند که چنان اموال زیادی انباشته بودند که به مرتبه بلندیایگان



ارتقا یافتند. در هردو مورد، نتیجه این بود که اموال دهقان کاهش یافت. اما دهقانانی نیز بودند که وقتی املاک بزرگی به فروش گذاشته می‌شدند آنها را می‌خریدند یا زمینی برای اجاره پیدا می‌کردند. برآیند خالص این تراکنش‌ها معلوم نیست. اما روی‌هم‌رفته ممکن است این خریده‌ها بیشتر به سود دهقانان بوده باشند تا زیان آنها؛ درحالی‌که از یک‌سو، ارباب‌ها از دهقانان سلب مالکیت می‌کردند، از سوی دیگر، دهقانان برای کسب ثروت به املاک اربابان ناخنک می‌زدند. [ ۱۱۱ ]

سرمایه‌سازی(۵۵۰) کامل کشاورزی هنوز به انگلستان نرسیده بود. در سده شانزدهم، کشاورز خرده‌مالک هنوز نقشی برای ایفا داشت. تجاری‌سازی(۵۵۱) فزاینده کشاورزی در این زمان به زمین‌دار خرده‌پا نه‌تنها «خطراتی»، که «فرصت‌هایی» را نیز ارزانی داشت. کمبل، که کمی احساساتی می‌شود، کشاورزان خرده‌مالک را بیشتر قهرمان‌وار می‌بیند:

موجران توطئه‌چین و همسایگان زمین‌خوار همواره آماده سوءاستفاده کردن از نگون‌بختی بقیه بودند. هرچند قیمت‌ها عمدتاً و پیوسته بالا می‌رفتند، گاه نوساناتی وجود داشت که ناگهان و با توالی نامشخصی رخ می‌داد. بلاهای دیگر نیز بر ناامنی روزگار می‌افزود. بیماری‌های همه‌گیر کنترل‌نشده وحشتی همیشگی بودند. خسارت آتش‌سوزی معمول، و هرگونه بیمه‌ای عملاً ناشناخته بود. فرد یا می‌باید برای چنین روزهای مبادایی پس‌انداز می‌کرد یا زیر بار بدهی می‌رفت....

اما وقتی مسئله غرق‌شدن یا شناکردن است، خدا نکند بخت بر ضد آن کسی باشد

که معمولاً سعی در شناکردن دارد.... و بهرغم شرایط نامعلومی که در بالا شرح داده شد، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ زمین‌داری انگلستان، مرد کوچکی که صنعت و روحیه کارسالاری زیادی داشت، در حال به‌چنگ‌آوردن فرصت بود. آنان که توانستند توفان‌ها را تاب آورند، در شرایط قیمت‌های بالاتر و بازار بهتر فرصت‌هایی برای کسب سود یافتند که آنها را به کوشش باز هم بیشتری برانگیخت. سود، میل به سود بیشتر را به همراه می‌آورد. [ ۱۱۲ ]

هرچند کشاورز خرده‌مالک ذینفع مستقیم تجزیه صومعه‌ها نبود، شاید درنهایت بهره‌ای از آن بدو می‌رسید.

چنانکه بسیاری خاطرنشان ساخته‌اند، در آن دوران دو نوع حصارکشی در کار بود: حصارکشی املاک بزرگ برای مرتع، و یکپارچه‌سازی اراضی کوچک برای کشت کارآتر. در همین فرایند دوم است که کشاورزان خرده‌مالک نقش مرکزی را بازی کردند، نقشی که بیش‌ازپیش مهم بود زیرا پیامدهای اجتماعی مهمی از نظر افزایش عرضه مواد خوراکی داشت، بی‌آنکه در معرض آن مخالفت سیاسی‌ای باشد که حصارکشی مرتع با آن مواجه بود. [ ۱۱۴ ] بخشی از اصلاحات از عوامل دیگری برمی‌آمد که کارایی نیروی کار را افزایش می‌دادند. ثرسک این را نسبت می‌دهد به:

استفاده از تناوب‌های زراعی فشرده‌تر، در کنار کوددهی سنگین‌تر؛ استفاده از انواع بهبودیافته بذر، و احتمالاً مهم‌تر از همه، افزایش چشمگیر اندازه کلی زمین زیر شخم در نتیجه احیای اراضی بایر و تبدیل مرتع.... کوددهی سنگین‌تر زمین کشت‌پذیر،



هرآینه با پرورش شمار بیشتری حیوان امکان‌پذیر شد، که موجب افزایش بسیار عرضه گوشت و پشم و سایر فراورده‌های حیوانی شد. افزایش میزان رهاکردن دام در زمین(۵۵۲) با بهبود مراتع و چمنزارها به‌وسیله کود و تأمین بهتر چرای بهاره از طریق آبیاری چمنزارها در غرب کشور، رشد ماشک در همه جا و افزایش میزان چرای تابستانی با استفاده از باتلاق‌ها و احیای مانداب‌ها و مرداب‌های ساحلی امکان‌پذیر شد. بدین‌سان اصلاحات در کشاورزی و دامپروری در کنار هم رخ می‌دادند، هر یک به دیگری یاری رسانده و هر دو موجب پیشبرد تخصصی‌شدن و وابستگی دوسویه مناطق شدند. [ ۱۱۵ ]

گنجاندن ولز در تقسیم‌کار انگلستان در این زمان به این فرایند به‌کرد کشاورزی یاری رساند. به دلیلی، تحمیل اشکال حقوقی انگلیسی، به‌ویژه نخست‌زادگی(۵۵۳)، موجب بلا تکلیفی بزرگی پیرامون نظام حق تصرف زمین شد. این برای ایجاد املاک بزرگ در ولز خوب بود. «از این سوی ولز بدان سو، دوران ایجاد ملک و کسب ثروت از سوی خانواده‌ها بود.» [ ۱۱۶ ] این به‌ویژه پیرامون «اراضی پست‌انگلیسی شده» راست بود که «نابرابری مشخصی را از نظر اندازه ملک» نشان می‌دادند. [ ۱۱۷ ] من تردید دارم که موجران به شکل بی‌تناسبی انگلیسی بوده باشند. ظاهراً میزان بهبود کشاورزی ناشی از حصارکشی‌ها در ولز بیشتر از انگلستان بوده است. ولز هنوز در آن هنگام دچار «شگردهای غارتگرانه(۵۵۴)» بوده است. [ ۱۱۸ ] اما، این بدان معنا بود که حتی جمعیت عظیمی که به انگلستان مهاجرت کرد، به احتمال زیاد به بخشی از لومپن‌پرولتاریا بدل می‌شد و بسیاری از آنها، چنانکه پیشتر اشاره کردیم، سر از



مزدوری درآوردند.

کمبل می‌گوید این عصر، عصر «زمین‌خواری» بود. [ ۱۱۹ ] «در میان زمین‌خواران، هیچ کس حریص‌تر از کشاورزان خرده‌مالک نبود.» [ ۱۲۰ ] بدیهی است که این را می‌توان از شواهدی که از خانه‌سازی روستایی در انگلستان از ۱۵۷۰ تا ۱۶۴۰، یعنی دوره «بازسازی بزرگ» داریم به‌راحتی متوجه شد، که بنا به گفته و. ج. هاسکینز (۵۵۵)، کار «کشتکاران» (۵۵۶) بزرگ‌تر، کشاورزان خرده‌مالک و بلندپایگان فروپایه بود که همگی تا حد زیادی خاستگاه اجتماعی یکسانی در سده‌های میانه داشتند.» [ ۱۲۱ ] لارنس استون اما، همین واقعیت را به‌عنوان شاهی بر «خیزش بلندپایگان» ذکر می‌کند، [ ۱۲۲ ] که نشانه دیگری است از سیالیت نام‌هایی که به‌کار می‌بریم. آیا این کشاورزان خرده‌مالک، صرفاً نسخه کمتر سرمایه‌دار شده بلندپایگانی که کشاورز سرمایه‌دار هستند نیستند؟ [ ۱۲۳ ]

این زمانی روشن‌تر می‌شود که ببینیم درواقع چه کسی در فرایند حصارکشی‌ها (از هر دو نوع) زیان می‌بیند. با پیشروی حصارکشی‌ها - چه حصارکشی‌های بزرگ‌مقیاس گوسفندچرانان و چه حصارکشی‌های کوچک‌مقیاس کشاورزان خرده‌مالک رو به ترقی - شماری از کسانی که پیشتر مقیم اراضی بودند و درآمدشان از آن تأمین می‌شد، وادار به ترک آن شده و بقیه به پایگاه اجتماعی کارگران روستایی بی‌زمینی که برای دستمزد کار می‌کردند افت کردند. [ ۱۲۴ ] این را دیرزمانی یک عنصر مرکزی در ایجاد مازاد نیروی کاری دانسته‌اند که عنصری حیاتی در «تجاری‌سازی حیات انگلستان» است. [ ۱۲۵ ] این تغییر بین سال‌های ۱۵۴۰ و ۱۶۴۰ به‌وقوع پیوست. در تنگنای اقتصادی، برخی سود بردند اما بسیاری زیان دیدند. [ ۱۲۶ ] درواقع، خود فرایند

آزادسازی دهقان از قیدوبندهای فئودالیسم ممکن است به صورت شیوه دیگری از بینواسازی(۵۵۷) عمل کرده باشد. الکساندر ساوین(۵۵۸) در مقاله خود پیرامون بقایای ویلینی(۵۵۹) فئودالی در انگلستان دوران تودور به این ناسازنما اشاره می‌کند «که برای سرف سده شانزدهمی، وابستگی شخصی خود به ارباب در زمانی که به آزادی دست یافت بس ناگوارتر شد.» [ ۱۲۷ ] گشودن کلاف این ناسازنما بسیار ساده است. آزادگری(۵۶۰) رایگان نبود. خریده می‌شد؛ درواقع، گران هم خریده می‌شد زیرا ساوین اشاره می‌کند که:

آزادگری سرف‌ها یک منبع درآمد معمول ارباب دانسته می‌شد.... آزادسازی واپسین سرف‌ها، سیاستی پول‌ساز بود. این امر در سده شانزدهم چنان به صورت علنی انجام می‌شد که درباریان الیزابت می‌توانستند به عنوان علامت مرحمت خاصه فرمانفرما، مأموریت آزادسازی شمار معینی از خانواده‌های ویلین مقیم مانورهای سلطنتی را دریافت کنند؛ به دیگر سخن، آنان می‌توانستند ثروت خود را با پول آزادسازی ترمیم کنند. [ ۱۲۸ ]

ویلین‌ها دیگر در ملک برای ارباب کار هفتگی انجام نمی‌دادند. [ ۱۲۹ ] درعوض، «وابستگی شخصی سرف به دستاویزی برای اخاذی بدل شد.» [ ۱۳۰ ] بدین‌سان، در این فرایند بی‌گمان بسیاری به بینوایان بی‌زمین بدل شدند.

شواهد بیشتری از این بینواسازی را در ناپیدی کمابیش کامل رده کشتکاران(۵۶۱) می‌یابیم. از یک سو، برخی کشتکاران «درحال صعود به رده کشاورزان خرده‌مالک بوده



و تمایزات میان کشتکار و کشاورز خرده‌مالک نامشخص می‌شد.» [ ۱۳۱ ] و از سوی دیگر، وضع کشتکار فقیرتر نسبت به بسیاری از کارگران روستایی که کلبه‌نشین بوده و برای به‌دست‌آوردن نانی بخورونمیر به اشتغال در یک کار مزدبگیری پاره وقت نیاز داشتند، روبه بدتر شدن می‌رفت. [ ۱۳۲ ] آیا ممکن نیست کشتکاران گهگاه به این صرافت افتاده باشند که اگر کارگران تمام‌وقت شوند برایشان بهتر است؟

به‌هرروی، هردو رده کارگران کشتزار نسبت به حصارکشی و دست‌اندازی (۵۶۲) به حق‌شان بر اراضی مشاع آسیب‌پذیر بودند. دست‌اندازی، به‌ویژه موجب ترک روستاها و مهاجرت شد. [ ۱۳۳ ] اوریت (۵۶۳) خاطرنشان می‌سازد که تمایز روبه‌رشد میان دهقان- کشاورز خرده‌مالک و «خوش‌نشینان و آوارگان فقیری که کمابیش بی‌زمین بوده و اغلب درنهایت از همه‌جا رانده شدند»، پدیده‌ای بود که به‌ویژه در نواحی جنگلی به‌تازگی مسکون‌شده روستاکنار مشاهده می‌شد [ ۱۳۴ ] و «تا حد زیادی همین گروه دوم، به دلیل خاستگاه‌های نیمه‌آواره‌شان، بودند که ارتش رو به رشدی از کارگران فصلی تشکیل دادند، ارتشی که از سوی نیازهای کشاورزی تجاری به هستی فراخوانده شد.» [ ۱۳۵ ]



بدین‌سان مسئله سیاسی حیاتی گدایی و بی‌خانمانی، یک ویژگی مایهٔ رسوایی انگلستان دورهٔ الیزابت، پدیدار شد. [ ۱۳۶ ] فرانک آیدلوت(۵۶۴) سه عامل جداگانهٔ درهم‌آمیخته را دلیل بروز بی‌خانمانی در دوران الیزابت می‌داند: بی‌گمان حصارکشی‌ها، که از همه مهم‌تر بودند؛ اما آرامش داخلی دوران تودور و ازاین‌رو، انحلال دسته‌های پرشمار ملازمانی که والاتباران نگاه می‌داشتند، و تجزیهٔ صومعه‌ها و حذف نقش آنها به‌عنوان توزیع‌کنندهٔ خیرات نیز وجود داشت. نگاه آیدلوت به این بی‌خانمان‌ها، که نمی‌تواند تفاوت زیادی با فرمانروایان آن روزگار داشته باشد، به‌مثابهٔ یک مسئلهٔ اجتماعی است:

بی‌خانمان‌های سدهٔ شانزدهم، به‌جای اینکه طبقه‌ای ناتوان یا بی‌زبان باشند، نشانگر بخش زیادی از توان استوار انگلستان میان‌سده‌ای بودند. بسیاری از آنها تبار از خاندان محترمی داشتند، اما در ترکیب اقتصادی انگلستان مدرن جای درخوری نیافتند. آنها هوش طراحی تبهکاری و جسارت اجرای آن را داشتند. مراتب اجتماعی‌شان شامل یاغیان و تحریک‌گران سیاسی، مذهبی و اجتماعی می‌شد. ازاین‌رو، قضیه این بود که آنان در انگلستان دوران الیزابت خطر و نیز آفت بشمار می‌رفتند. بی‌خانمان‌ها چنان تهدید بزرگی بودند که قانون‌گذاران را از زمان هنری هفتم به‌بعد به این واداشت که با تصویب قوانین و تمهیدات لازم برای اجرای آنها راه چاره‌ای پیدا کنند، تا اینکه مسئله سرانجام، تا آنجا که در حوزهٔ اختیار قانون‌گذاری بود، با قوانین ستایش‌برانگیز فقرای سال‌های ۱۵۷۲، ۱۵۹۷ و ۱۶۰۱ حل شد.

[ ۱۳۷ ]

ستایش برانگیز؟ شاید، هرچند بی‌گمان نه به آن معنای ساده‌ای که آیدلوت از ما می‌خواهد آنها را بستاییم.

اما، این قوانین بر نقشی که دستگاه دولتی بازی می‌کرد پرتو می‌افکنند. نخست بگذارید اشاره کنیم که قوانین «رفاه اجتماعی»، که تا پیش از این در اروپا ناشناخته بود، در این زمان در بسیاری جاها پدید آمد. افزون بر این، مسئله صرفاً مسئله ابداع هم‌زمان (۵۶۵) نیست، بلکه مسئله اشاعه فرهنگی (۵۶۶) آگاهانه است. [ ۱۳۸ ] دوم اینکه، رابطه چنین قوانینی با دگرگونی اقتصادی مبهم است. این بی‌گمان پاسخی به بحران اجتماعی برآمده از تغییر اجتماعی بود، وسیله‌ای برای پیشگیری از شورش سیاسی. [ ۱۳۹ ] اما هدف اقتصادی آن پشتیبانی سراسر از طبقات سرمایه‌دار نبود. این شکلی از تثبیت سیاسی بود که اثر آن، همان اندازه کارفرمایان را محدود می‌ساخت که کارگران را، و شاید هم بیشتر. [ ۱۴۰ ] این سیاست پادشاهی برای قیدوبندزدن بر بازی آزاد (۵۶۷) سرمایه‌داری در سده شانزدهم، با همدستی دولت برای مداخله در فرایند حصارکشی‌های بزرگ و قطعی سده هجدهم مغایرتی آشکار دارد.

[ ۱۴۱ ]

تودورها و نخستین استوارتها را اغلب «شکست‌خورده» دانسته‌اند، زیرا برآیند نهایی سیاست آنها انقلاب انگلستان بود. اما شاید انقلاب انگلستان را بایستی سنجه «موفقیت» پادشاهان تودور و استوارت در این دانست که شورش را دیرزمانی به تأخیر انداختند. بگذارید واکنش دهقانان انگلیسی تحت فشار سده شانزدهم را بررسی کنیم. بسیاری بی‌خانمانی را برگزیدند. امکان دیگر، شورش دهقانی بود، و بی‌تردید



شورش‌هایی وجود داشت. اما باید توجه کرد که در انگلستان، در این زمان، نسبت به پیش و نسبت به فرانسه یا هر جای دیگری در قاره، شورش‌های کمتری وجود داشت. هرکدام از این تفاوت‌ها ارزش بررسی دارند. ر. ه. هیلتون استدلال می‌کند که حصارکشی‌های سده شانزدهم یک «پس‌زمینه» دارند. فرایند ترک زمین به سده سیزدهم برمی‌گردد. هرآینه، پدیده کاهش جمعیت نیز وجود داشت، اما هیلتون احساس می‌کند که فقر دلیل اساسی‌تری برای مهاجرت دسته‌جمعی از روستاهاست. [ ۱۴۲ ] سپس سده شانزدهم «بلند» تورمی آغاز شد. درحالی‌که در اروپای خاوری، موجران کارگران را به بازگشت به زمین وامی‌داشتند، زیرا تولید گسترده محصول نقدی چنین می‌طلبید، انگلستان مسیر مرتع را در پیش گرفت (که نیروی کار کمتری نیاز داشت) و کارایی تولید کشاورزی را (که نیروی کار کمتری می‌طلبید) افزایش داد. زمین‌داران بزرگ، به‌جای اینکه خواهان کشت املاک بزرگ به‌صورت مستقیم باشند، به دنبال اجاره‌دار بودند و «کشاورزان سرمایه‌دار» را بر «دهقانان» ترجیح می‌دادند. [ ۱۴۳ ] از آنجا که این به زیان بسیاری از روستانشینان بود، چرا دهقانان بیش از این مقاومت نکردند؟ هیلتون استدلال می‌کند که آنها ضعیف‌تر از آن بودند که مقاومت کنند. [ ۱۴۴ ] تصدیق این سخن را می‌توان در این نکته سی. س. ل. دیویس (۵۶۸) یافت که در سده شانزدهم «نخست» مقاومت دهقانی بیشتری نسبت به سده شانزدهم «دوم» وجود داشت، حال‌آنکه اگر حدت شرایط برای تبیین شورش‌های دهقانی کفایت می‌کرد، بایستی عکس آن رخ می‌داد. تنها پس از ۱۵۹۰ است که افزایش اجاره‌ها از افزایش قیمت‌ها فراتر می‌رود. دیویس دو نوع تبیین به‌دست می‌دهد. از یک سو، مفهوم اجاره متغیر نسبتاً جدید و بنابراین در سده



شانزدهم «نخست» بی‌دادگرانه بود، حال آنکه مقارن سدهٔ شانزدهم «دوم»، دهقانان به این مفهوم خو گرفته بودند. [ ۱۴۵ ] و دوم و شاید مهم‌تر اینکه، حصارکشی‌ها بر «کشاورزان خرده‌مالک» تأثیر بدی نگذاشتند. [ ۱۴۶ ]

اینک بگذارید به مقایسهٔ سرنوشت «کشاورزان خرده‌مالک» در انگلستان و فرانسه در این دوره روی آوریم. در اینجا دیویس ملاحظه می‌کند که بار مالیات‌ستانی بود که مستقیم‌تر از همه به شورش بر ضد حکومت مرکزی می‌انجامید و این بار مالیات‌ستانی، به دلیل اندازهٔ کوچک‌تر دولت، فروش نسبتاً کمتر مناصب و ازاین‌رو، دیوانسالاری کمتر اخاذ و ضعف نهادی مناطقی که از وزن دستگاه دولتی کاسته و کانون‌های شورش را نیز کمتر می‌کردند، در انگلستان کمتر از فرانسه بود. [ ۱۴۷ ] در پایان بیایید نگاهی به واپسین تفاوت یعنی، تفاوت میان شورش‌های دهقانی در انگلستان سدهٔ شانزدهم و شورش‌های سدهٔ هجدهم داشته باشیم. تاونی خاطرنشان می‌سازد که این، تفاوتی میان «شیوع شورش‌ها... در میانهٔ سدهٔ شانزدهم» و «کمیابی نسبی آنها در دویست سال بعد» است، هرچند همان علت بالقوه، یعنی حصارکشی‌ها وجود داشت. [ ۱۴۸ ] تاونی استدلال می‌کند که اختلالات ارضی سدهٔ شانزدهم «گذار از شورش‌های فئودالی سدهٔ پانزدهم، که بر اتحاد همهٔ طبقات یک منطقه در برابر حکومت مرکزی استوار بودند، به شورش‌هایی را نشان می‌دهد که در آنها، یک طبقه به دلیل تضاد منافع اقتصادی به مخالفت با طبقهٔ دیگر برمی‌خیزد.» [ ۱۴۹ ]

اما سخن ما بر سر چیست؟ چنین می‌نماید که سدهٔ شانزدهم، به‌ویژه دورهٔ بین سال‌های ۱۵۴۰-۱۶۴۰، دورهٔ شکل‌گیری طبقاتی است، یعنی یک طبقهٔ کشاورزی

سرمایه‌دار (که اعضای ثروتمندتر آن «بلندپایگان» و اعضای کمتر ثروتمندش «کشاورزان خرده‌مالک» نامیده می‌شوند). فرایند اجتماعی یکپارچه‌سازی اراضی در انگلستان در این زمان، فرایند افزایش درآمد این طبقه به‌مثابهٔ کل، از جمله اعضای فروپایه‌تر آن است، حال آنکه این فرایند شامل نخستین نشانه‌های پیدایش پرولتاریا نیز می‌شود، که بیشترشان هنوز جای محکمی در شهرک‌ها نداشتند بلکه بیشتر «بی‌خانمان» و کارگر مزدبگیر فصلی که قطعه زمینی برای گذران زندگی داشت، و لومپن‌پرولتاریای شهرک‌ها بودند.

دستگاه دولتی نه یک نیروی پرتوان منسجم مستقل، بلکه رزمگاه دو روند هم‌ستیز بود- اشخاصی از پایگاه اجتماعی سنتی بالا که در بهترین حالت تا حدی با شرایط اقتصادی جدید سازگاری می‌کردند، و آن عناصر نوحاسته‌ای (حال پیشینهٔ پایگاه سنتی و ثروت نسبی کنونی‌شان هر چه می‌خواهد باشد) که به‌سوی تجاری‌سازی کامل حیات اقتصادی فشار می‌آوردند.

با آنکه هردوی این عناصر از دولت چشم‌یاری داشتند و هرازگاهی نیز کامیاب می‌شدند، هیچ یک اطمینان نداشتند که یک دستگاه دولتی بسیار قوی به سودشان باشد، تا حد زیادی به این دلیل که هر دو طرف از این می‌ترسیدند که طرف دیگر بر دیوانسالاری دولتی چیره شود. سیاست «رفاه اجتماعی» به حفظ نظم و مداخله در بازی آزاد نیروهای بازار کمک کرد. این سیاست تسهیل‌گذار شده و بدین‌سان، برای همه نیروهای در صحنه مزایایی در برداشت.

دقیقاً جایگاه انگلستان در اقتصاد جهانی این دودوزه‌بازی را امکان‌پذیر ساخت. انگلستان از دخالت خارجی زیاده از حد کشاکش دو قدرت بزرگ نظامی در امان بود:



اسپانیا و فرانسه. در قیدوبند بایسته‌های امپراتوری هم نبود. [ ۱۵۰ ] پس رها بود تا به‌ویژه به کمک مواد خام اروپای خاوری، که تا حدی به دلیل اتحاد تجاری انگلستان با جمهوری هلند تغذیه‌اش می‌کرد، تخصصی‌شدن اقتصادی خود را دنبال کند؛ خود جمهوری هلند نیز خواهان حمایت در برابر غول‌های نظامی بوده و «هزینه‌های» چرخاندن دستگاه تجارت جهانی را «می‌پرداخت.» دستگاه دولتی انگلستان درست تا بدان حد پرتوان بود که بتواند نفوذ زیان‌بار خارجی‌ها را دفع کند، اما هنوز تا آن حد ضعیف بود که نتواند موجب برتری زیاده از حد عناصر «سنت‌پرست» یا انگل‌های جدید دیوان‌سالاری دولتی شود، به گونه‌ای که هیچ‌یک قادر به بالاکشیدن کل مازاد مولدترین نیروها نبودند. کوتاه اینکه، وضعیت بهینه بود که اهمیت داشت: جدازیستی(۵۶۹) سیاسی نسبی و درعین‌حال، داشتن مزایای اقتصادی اقتصاد جهانی، موازنه نسبی نیروها در داخل، که آرامش داخلی را به حداکثر رسانید، اما مشکلات یک دستگاه دولتی سلطه‌جو را به حداقل رساند.

می‌توان پرسید پس چه شد که انقلاب انگلستان رخ داد؟ اینک می‌شود گفت استدلال ما این است که گواه «موفقیت» انگلستان در این دوران به دلیل وقوع انقلاب انگلستان درست در زمان خود- نه زودتر، نه دیرتر- و نیروهای سرمایه‌داری مدرن بود؛ به‌رغم اینکه تصور می‌شود «شکست خوردند» و نیروهای قدیمی «اعاده شدند»(۵۷۰)، آشکارا پیروز گشتند. برای درک مسئله زمان‌بندی می‌باید سه پدیده هم‌پیوند را بررسی کنیم: سرشت سیاسی اتحاد در این دوران، الگوهای مهاجرت، و به‌اصطلاح بحران تجاری اوایل دوران استوارت. این ما را قادر به گفتگو بر سر «مسائل واقعی‌ای» خواهد کرد که پس‌زمینه انقلاب انگلستان بودند.



۵. ر. ترور-روپر بر این پای می‌فشرد که ستیزه‌ی اساسی، ستیزه‌ی دربار و روستاست. اگر این نکته‌ی کلیدی اوست، پس برنده است، زیرا انگار مخالفان - مثلاً استون و هال [ ۱۵۱ ]- نیز این را تصدیق کرده‌اند. اما مسئله این نیست. مسئله این است که دربار مشغول چه بازی سیاسی‌ای بود، این بازی چه ربطی به دگرگونی اجتماعی و اقتصادی در حال وقوع داشت، و از چه جهاتی پیامد و علت نقش انگلستان در اقتصاد جهانی اروپا بود.

دستگاه دولتی، یعنی دربار هم‌زمان هم قهرمان اصلی نمایش و هم یک عامل میانجی‌گر حامل نیروهای مختلف بود. این در مورد همه به اصطلاح پادشاهی‌های مطلقه راست بود. آنها نیروها را متوازن کرده، به‌عنوان دلال قدرت عمل کرده، و سازش برقرار می‌کردند. اما یکی از برآیندهایی که آرزویش را در سر می‌پروراندند تقویت خودشان بود، به گونه‌ای که در واقعیت و نه صرفاً در نظر و خیال، مطلقه شوند.

با توجه به ابهام نقش و مقاصد خود، دربار، پیرامون غلیان عناصر سرمایه‌داری ضدونقیض عمل می‌کرد. از یک‌سو، دربار «بورژوازی»، یعنی اجتماع زمین‌داران سرمایه‌دار و کشاورزان توانگر، مردان حرفه‌ای (وکلا، کشیشان و پزشکان) و سوداگران ثروتمندتر را به سمت خود کشید. [ ۱۵۲ ] به تعبیر تاوونی، دولت «که از شورش‌های فئودالی می‌هراسید»، [ ۱۵۳ ] در میان آنها متحدانی را برای مقاصد خود یافت. اما دربار، درنهایت امر، تحت سلطه‌ی مهزادگان- مهزادگان کهن، مردانی که تازه لقب پیدا کرده بودند و به همین دلیل مهزادگان کهن را ارج می‌نهادند، و بقیه خدمتگزاران شاه که خیال رسیدن به بزرگ‌تباری را در سر می‌پروراندند- و پیش از همه شاه بود و

نمی‌توانست نسبت به ریشه‌کن‌شدن نظام پایگاه سلسله‌مراتبی که خودش در رأس آن بود خوش‌بین باشد. و نبود. دربار، این نظام را پاس داشته، تقویتش کرده، آن را گسترش داده و بابتش هزینه می‌داد. دربار رنسانسی(۵۷۱) از همهٔ دربارهای دیگری که اروپا می‌شناخت پیشی گرفت.

نیاز دربار به پول و متحدان سیاسی، آن را به‌سوی پیشبرد بازرگانی و تجاری‌سازی سوق داد. نیاز آن به ثبات و ستیزپرهیزی(۵۷۲)، موجب این شد که نگران موفقیت‌های تهاجمی طبقهٔ جدید باشد. دربار تا آنجا که می‌توانست به دنبال گذاشتن مانعی کندکننده بر سر راه فرایند شتابناک دگرگونی سرمایه‌دارانه بود و درعین‌حال، بر مرکزیت سیاسی نهادهای دولتی می‌افزود. از این نظر انگلستانِ دوران تودور، هیچ تفاوتی با فرانسهٔ دوران والوا یا اسپانیای دوران هابسبورگ نداشت. تفاوت در پس‌زمینهٔ تاریخی و موقعیت بین‌المللی در سدهٔ شانزدهم، هردو بود که طبقهٔ سرمایه‌دار جدید انگلستان را هم نسبتاً پرتوان‌تر کرده و هم توان بیشتری به آن می‌داد تا بخش زیادی از عناصر مهزادگان کهن را جذب خود کند. بسیاری از نویسندگان اشاره می‌کنند که بین سال‌های ۱۵۹۰-۱۶۰۰ لحظه‌ای حیاتی در سیاست انگلستان رخ داد. تاونی می‌نویسد:

کمتر فرمانروایی بوده است که بی‌رحمانه‌تر از نخستین تودورها بر پایهٔ این مِه‌نِیشت(۵۷۳) عمل کرده باشد که شالوده‌های قدرت، اقتصادی‌اند. آنها بر املاک سلطنتی و حمایت از کشتکار دهقان، یعنی دو ستون‌پایهٔ پادشاهی جدید، افزودند. مقارن واپسین سال‌های سلطنت الیزابت، سیاست نخست سخت در حال فروپاشی بود

و دومی، که همواره نزد زمین‌داران بزرگ‌تر نامحسوب بود، با مخالفت بیش‌ازپیش  
سرسختانه‌ای روبه‌رو شد. [ ۱۵۴ ]

با گذشت زمان، وزن تصمیمات دربار، برخلاف مهزادگان، به‌سوی کشاورزان سرمایه‌دار  
سنگینی گرفت. [ ۱۵۵ ] مهزادگان برای اینکه جان سالم بدر برند، بیش‌ازپیش به  
«بلندپایگان نوحاسته» شبیه و ازاین‌رو از نگاه دهقانان، بیش‌ازپیش بهره‌کش  
شدند. [ ۱۵۶ ] ازاین‌رو، پیوندهای میان ارباب و دهقان ضعیف‌تر شده و دومی دیگر  
نمی‌خواست پاسخگوی مطالبات عمودی منطقه‌ای برای وفاداری در ستیزه‌های ملی  
باشد. [ ۱۵۷ ] اما، خود دیوانسالاری سلطنت، روزبه‌روز بیشتر باد می‌کرد و «ولخرج‌تر»  
می‌شد، فرایندی که، بنا بر استدلال ترور-روپر، حدود طبیعی خودش را داشت. [ ۱۵۸ ]  
استون و ترور-روپر هم‌داستان هستند که سپس مقارن ۱۵۹۰، هزینه‌های گزاف رو  
به نشیب گذاشتند. صلح در اروپا (فترت میان ۱۵۹۸ و ۱۶۱۸) هزینه‌های همه دولت‌ها  
را کاهش داد. [ ۱۵۹ ] در انگلستان، فروش القاب توسط جیمز یکم بر درآمدها افزود  
[ ۱۶۰ ] و از این راه، جلوی بحران گرفته شد. جلوی آن گرفته شد اما، به دلیل منطق  
سیاست از اینجا مانده از آنجا رانده دربار، ولخرجی افزایش یافت. [ ۱۶۱ ]  
یک سده فرمانروایی تودورها ممکن است آنقدرها هم که تاونی تصور می‌کرد موجب  
افت حادی در زمین‌داری بزرگ‌تباران نشده باشد. درواقع، چنین می‌نماید که آنچه  
رخ داد این بود که املاک سلطنتی تا حدی میان کشاورزان سرمایه‌دار غیر بزرگ‌تبار  
تقسیم شد. [ ۱۶۲ ] ذینفعان فرمانروایی تودور، بی‌گمان هم بزرگ‌تباران و هم غیر  
بزرگ‌تبارانی بودند که قدرت در دست گرفتن مهار اقتصاد جدید را داشتند. [ ۱۶۳ ]



تودورها تردستانه آنها را در رأس امور نگاه داشتند. اما سده شانزدهم «بلند» به پایان خود نزدیک می‌شد. و فشارهای تناقضات آن در دوران نخستین پادشاهان استوارت احساس می‌شد. این همان نکته‌ای است که ترور-روپر بیان می‌دارد:

حتی در دهه ۱۵۹۰، حتی یک دیوانسالاری به‌مراتب کم‌هزینه‌تر و کاراتر نیز فقط با صلح نجات پیدا می‌کرد: اگر رونق طولانی سده شانزدهم یا صلح نجات‌بخش سده هفدهم به پایان می‌رسید، این نظام بس بی‌دادگرانه [ی استوارت‌ها و سایر پادشاهان اروپایی این دوران] چگونه می‌توانست جان سالم بدر برد؟

در واقع، در دهه ۱۶۲۰ هردو به‌یک‌باره پایان پذیرفتند. در سال ۱۶۱۸ بحران سیاسی در پراگ قدرت‌های اروپا را تکان داد.... در همین اثنا، اقتصاد اروپا... ناگهان به رکودی بزرگ برخورد، «اضمحلال تجارت» فراگیر ۱۶۲۰. [ ۱۶۴ ]

پس دوباره به کردوکارهای نظام جهانی بازگشته‌ایم. واکنش انگلستان به به‌اصطلاح «بحران سده هفدهم» تا حدی با واکنش بقیه متفاوت بود. این است دلیل اینکه چرا انگلستان توانست با چنین توان زیادی به عصر سوداپیشگی پای نهد. یک جنبه این توان، میزان بالای تجاری‌سازی کشاورزی آن بود، فرایندی که شرح دادیم. جنبه دیگر، «صنعتی‌شدن» آن بود.

جان نف استدلال می‌کند که انگلستان دستخوش یک «انقلاب صنعتی اولیه» در دوره ۱۵۴۰-۱۶۴۰ بوده و در قیاس با آن، فرانسه چنین تجربه‌ای نداشت. [ ۱۶۵ ] او ادعا می‌کند که سه تحول اصلی در انگلستان رخ داد. شماری از صنایع

پیشتر شناخته شده در قاره اما ناشناخته در انگلستان باب شدند (ماشین‌های کاغذسازی و باروت‌سازی، ذوب فلز برای توپ‌سازی، کارخانه‌های زاج و فروش سولفات، تصفیه‌خانه‌های نیشکر، کارخانه نیتрат پتاسیم، ساخت برنج). فنون جدیدی، به‌ویژه فنون معدنکاری و فلزکاری، از قاره وارد شد. سرانجام اینکه، انگلیسی‌ها سهم خود را در فناوری، به‌ویژه در رابطه با جانشینی زغال‌سنگ با چوب، ادا کردند. [ ۱۶۶ ] افزون بر این، نف استدلال می‌کند که «سرمایه‌گذاری، در کنار قوه ابتکار فنی، برخلاف گذشته معطوف به تولید برای خاطر مقدار بود.» [ ۱۶۷ ] اما اگر از نف درباره چرایی این تغییر ناگهانی انگلستان از یک «منطقه پرت» صنعتی به یک منطقه نسبتاً پیشرفته سؤال شود، نف اصولاً یک تبیین جغرافیایی ارائه می‌دهد. بازار داخلی بزرگ، که یک پیش‌نیاز تمرکز صنعتی است، «با امکانات ترابری ارزان آبی» امکان‌پذیر شد «که بریتانیای کبیر به لطف موقعیت جزیره‌ای و بندرگاه‌های خوب خود، بیش از هر کشور خارجی دیگری جز هولاند، از آن برخوردار بود.» [ ۱۶۸ ] این بی‌گمان راست است، اما از آنجا که جغرافیا در سده‌های پیشین یکی بود، هنوز نمی‌دانیم چرا این جهش ناگهانی رخ داد.

آنچه روشن است این است که جهشی در کار بود: در فناوری صنعتی، در میزان صنعتی‌شدن و هم‌پیوند با آن، در جمعیت. ک. و. تیلور، ضمن مطالعه دوبرابرشدن جمعیت در دوران تودورها دو تبیین را پیش می‌نهد: آرامش داخلی و جغرافیای جدید تجارت جهانی، که جای انگلستان را در «جهان» تغییر داده و از این‌رو، به تمرکز جمعیت آن در جنوب و شرق پایان بخشید. «همچون گلی در گلدان که مدت‌ها از جای خود بر طاقچه پنجره تکان نخورده و سپس به باغی روباز جابجا شده است،

اقتصاد انگلستان شاخ و برگ‌های جدیدی رویاند.» [ ۱۶۹ ] تبیین جغرافیایی تیلور، چون برخلاف استدلال نف در مورد مزایای جغرافیایی داخلی، از موقعیت انگلستان در رابطه با اقتصاد جهانی سخن می‌راند، خشنودکننده‌تر است زیرا به عنصری می‌پردازد که درست در سده شانزدهم تغییر یافت. افزون بر این، اگر اهمیت جدید تجارت بالتیک و نیز اقیانوس اطلس را به یاد بیاوریم، این استدلال محکم‌تر می‌شود. بازهم تبیین تفاوت انگلستان و فرانسه، فی‌نفسه کفایت نمی‌کند. شاید می‌باید به عواملی در درون فرانسه بنگریم که از اینکه به اندازه انگلستان از جغرافیای جدید کسب منفعت کند، جلوگیری کرد.

بگذارید به این نیز اشاره داشته باشیم که دوبرابرشدن جمعیت انگلستان گزینشی بود، زیرا نه‌تنها شامل رشد جمعیت، که شامل درون‌کوچی (۵۷۴) کیفیت و برون‌کوچی (۵۷۵) مفید نیز می‌شد. از یک‌سو، هجوم بارها اشاره‌شده صنعتگران قاره- پارچه‌بافان فلاندري، فلزکاران آلمانی و غیره- رخ داد که مهاجرتشان معمولاً به زیروزیرشدگی‌های ناشی از جنگ‌های مذهبی نسبت داده می‌شود. اما اینکه به انگلستان رفتند، بنا به استدلال ج. ن. کلارک (۵۷۶)، بدین دلیل است که انگلستان به «جایی که سرمایه و مدیریت در آن می‌توانست مزد بیشتری بپايد» بدل شد. [ ۱۷۰ ] اما به یاد بیاوریم که پایان دوران الیزابت، دوره فشار اقتصادی و اجتماعی- هزینه‌های گزاف دربار، به‌اضافه رشد جمعیت، در کنار حصارکشی‌ها و در نتیجه، ظهور بی‌خانمانی- بود. همان‌گونه که ف. ج. فیشر به یادمان می‌آورد، معاصران، انگلستان عصر الیزابت را کشوری می‌پنداشتند «که فشار جمعیتی آن کم‌کم بسیاری را به فقر کشانده و احتمالاً از درآمد سرانه ملی می‌کاهد.» [ ۱۷۱ ]



دو راه برای پرداختن به مسئله جمعیت اضافی یک کشور وجود دارد: دورکردنشان از شهرها (یعنی جداسازی جغرافیایی آنها)، یا حذفشان از کل کشور. در انگلستان دوران تودور- استوارت هردو مسیر در پیش گرفته شد. از یکسو قوانین فقرا، یا به قول برودل، «قوانین علیه فقرا» [ ۱۷۲ ] آنها را به مناطق روستایی راند تا زندگی خود را در حاشیه‌ها سپری کنند. از سوی دیگر، درست در همین زمان است که انگلستان به فکر استعمار برون‌مرزی می‌افتد- نخست از حدود ۱۵۹۰، ایرلند، سپس شمال آمریکا و هند غربی. در مورد برون‌کوچی، وسوسه مهاجران تحرک اجتماعی بود. [ ۱۷۳ ] مالوویست پیشنهاد می‌دهد که موج دوم گسترش اروپا که در پایان سده شانزدهم آغاز شد- گسترش انگلستان، هولاند و تا حد کمتری، فرانسه- را نه صرفاً برحسب عوامل تجاری که اغلب ذکر می‌شوند، بلکه برحسب نیاز به خلاص‌شدن از دست مازاد جمعیت تبیین کنیم. او اشاره می‌کند که بسیاری گسترش جمعیتی را یک محرک گسترش اقتصادی می‌دانند، اما به یادمان می‌آورد که یک نقطه بهینه وجود دارد. «پس چنین می‌نماید که اوضاع دشوار اقتصادی و اوضاع اجتماعی خاص نامساعد برای پیشرفت اقتصادی، موجب شرایطی می‌شوند که برای برون‌کوچی، حتی پرخطرترین مهاجرت‌ها، مساعد است.» [ ۱۷۴ ] بار دیگر، در کشوری که «پیش از موقع پرجمعیت شده» است، صرفاً باید به نقاط بهینه توجه کرد. [ ۱۷۵ ] همچون انگلستان، فرانسه جمعیت خود را در سده شانزدهم و هفدهم به اسپانیا (برای جانشینی با موریسکوهای اخراج‌شده) و سپس‌تر به «جزایر» آمریکا فرستاده و بسیاری را در جریان آزار و اذیت پروتستان‌ها قتل‌عام کرد. [ ۱۷۶ ] بی‌گمان، مقارن پایان سده هجدهم جمعیت فرانسه بار دیگر متوازن شد. [ ۱۷۷ ] اما رسیدن به این توازن، بیش از انگلستان به طول انجامید. و

این تنها به بهای جنگ داخلی انجام گرفت، جنگی که برخی از نیروهای نادرست را تقویت کرده و برخی از نیروهای درست را اخراج کرد- درست و نادرست از منظر دگرگونی صنعتی. این مزایای توسعه انگلستان در برآیند بحران اقتصادی دهه ۱۶۲۰ اروپا روشن می‌شود. اما پیش از اینکه به آن بپردازیم، می‌باید به اتفاقاتی که بین کاتو- کامبرزی و بحران در فرانسه افتاد نگاهی بیفکنیم.

از نگاه فرانک اسپونر، «دهه ۱۵۵۰-۱۵۶۰ [برای فرانسه] تعیین‌کننده است.» [۱۷۸] این دهه نشان کمبود ناگهانی طلا را بر پیشانی دارد که توجه فرانسه را به پویش در آفریقا جلب کرده و به توسعه مناطق دریایی باختری انجامید. این دوره با ظهور پاریس در مقام یک مرکز مالی (در برابر لیون، که مقارن ۱۵۸۰ به صورت قطعی افول کرد) مشخص می‌شود. [۱۷۹] افزون بر این، نشان از شیوع جنگ‌های داخلی مذهبی دارد که فرانسه را در بقیه سده به خود مشغول داشت. این توسعه دوگانه (ی مناطق دریایی و پاریس) و جنگ‌های مذهبی با هم بی‌پیوند نیستند.

تورم بر درآمد والاتباران، به‌ویژه والاتباران فروپایه‌ای که معیشتشان از اجاره‌های ثابت تأمین می‌شد، تأثیر گذاشت. اما دهقانان، طبق معمول، به دلیل ویرانی‌های برآمده از جنگ داخلی سودی نبردند. یک پیامد عمده آن افزایش زیاد اهمیت دستگاه دولتی بود، نه تنها به دلیل گسترش وسیع اجاره‌داری مالیات (۵۷۷) که در این زمان به وقوع پیوست، بلکه بدین دلیل نیز که والاتبارانی که می‌خواستند از نظر اقتصادی جان سالم بدر برند، دست‌به‌دامان دربار شدند تا برای خود یک پناهگاه مالی دست‌وپا کنند. [۱۸۰]

فرانسه در این زمان، در تلاش خود برای تجدید جهت‌گیری نسبت به جهان جدید



اروپای پس از کاتو- کامبرزی، با مسئله عمده‌ای روبه‌رو بود. این کشور نه زنگی زنگ بود و نه رومی روم، دیگر امپراتوری نبود، اما به‌طور کامل دولت- ملت هم نبود. نیمی از آن به‌کار ترابری زمینی می‌آمد و نیم دیگر به‌کار ترابری دریایی. دستگاه دولتی آن هم‌زمان هم بیش‌ازحد قوی و هم بیش‌ازحد ضعیف بود.

می‌توان این دودلی در انتخاب را در دو عرصه به‌وضوح دید. یکی در عرصه تجارت است، دیگری در سیاست و مذهب. واقعیت‌های مناطق تجاری اقتصادی با مرزهای سیاسی نمی‌خواند. این هرآینه تا حدی در همه جای اروپا (و تا حدی، همیشه) راست بود، اما در مورد فرانسه فوق‌العاده چشمگیر بود، به‌ویژه اگر فرانسه را با رقبای بزرگ اقتصادی آینده آن، یعنی انگلستان و هلند شمالی، مقایسه کنیم. امیل کورنرت(۵۷۸) وضعیت آغاز سده شانزدهم را بدین شیوه شرح می‌دهد:

در منطقه‌ای که، با نگاهی سریع، از پاریس و پیچ لوار(۵۷۹) تا مدیترانه کشیده می‌شد، فرانسه بخشی از منطقه‌ای اقتصادی بود که هنوز سخت تحت نفوذ ایتالیایی‌ها، این مردان کسب‌وکار و استادان شگردهای تجاری از اواخر سده‌های میانه در همه اروپای باختری، بود. به‌ویژه به لطف آنها، این منطقه از نظر سازمان و شیوه‌های کار توسعه‌یافته‌تر از همه بود. در فرانسه، قطب و نیز بندر مبدأ(۵۸۰) این بخش از کشور لیون بود که آن را با جنوب و مرکز قاره در تماس قرار داده و بیشتر به‌طور فعال به پیوندهای آن با شمال باختری کمک می‌کرد. شمال باختری، که شامل شمال فرانسه و جبهه دریایی پونان(۵۸۱) فرانسه، کشورهای زمین‌پست، انگلستان و حاشیه راین امپراتوری می‌شد، منطقه دیگری را تشکیل می‌داد. قطب آن آنتورپ بود



که تماس با اروپای شمالی و تا حد زیادی با آلمان را در دست داشت. از نظر فنون، این منطقه در آینده‌ای نزدیک به پای منطقه اروپای جنوبی می‌رسید. [ ۱۸۱ ]

این دونیمگی اقتصادی بدان معنا بود که فرانسه برای اینکه یک اقتصاد ملی داشته باشد، راه درازتری نسبت به انگلستان در پیش دارد و از این نظر، به اسپانیا نزدیک‌تر است. اما درحالی‌که مشکل اسپانیا این بود که بخشی از امپراتوری بزرگ‌تر هابسبورگ بشمار می‌رفت که، دست‌کم در دوران شارل پنجم، به‌راستی در اداره امور خود نقشی نداشت، مسئله فرانسه این بود که پس از ۱۵۵۷ دست‌کم در سه راستای متفاوت کشیده شده بود. قلب سیاسی کشور - کمابیش شمال خاوری و از جمله، پایتخت - به‌سوی قاره، اقتصادی که در سده شانزدهم «نخست» مسلط بوده، کشیده شده بود یعنی با آنتورپ، حتی پس از افول آن، در پیوند بود. [ ۱۸۲ ] شمال باختری و باختر فرانسه به‌سوی اقتصاد جهانی جدید اروپا و تجارت اطلس و بالتیک آن کشیده شده بود. [ ۱۸۳ ] جنوب فرانسه در حال توسعه نظام متایار، که پیشتر بحث کردیم، بود که بخشی از حرکت عمومی مدیترانه مسیحی به‌سوی تولید فراورده‌های اساسی، یعنی کشاورزی واردات‌محور و سرمایه‌دارانه بشمار می‌رفت. [ ۱۸۴ ]

از نگاه هانری اوزر، این مجموعه رنگ‌ووارنگ از فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌ها به این «وضعیت فرخنده» می‌انجامد «که [فرانسه] می‌توانست از همسایگان خود چشم‌پوشد، حال آنکه آنها بدون او نمی‌توانستند دست به کاری بزنند.» [ ۱۸۵ ] او حتی مایل است که این را «خودبسندگی (۵۸۲)» بنامد. نگاه من دقیقاً عکس این است، به‌گونه‌ای که فرانسه حاصل جمع نیروهای اقتصادی مرکزگرای است. برای رویارویی با

همین پاره‌پارگی است که زمامداران دستگاه دولتی چنین خیره‌کننده درصدد تقویت آن برمی‌آیند تا پرتوان‌ترین دولت اروپا را ایجاد کنند، چیزی که در دوران فرمانروایی لوئی چهاردهم به الگوی پادشاهی مطلقه برای معاصران و تاریخ بدل خواهد شد. یکی از سرچشمه‌های حیاتی معضل اقتصادی فرانسه از تغییر در شالوده فناوری اقتصاد جهانی اروپا برمی‌خیزد. برای درک اهمیت آن، نخست باید در برخی شواهد هم‌ستیز از هزینه‌های نسبی ترابری دریایی و زمینی در اروپای پیشاصنعتی موشکافی کنیم. از یک‌سو، گزاره‌های مکرر و به‌ظاهر آشکاری دراین‌باره وجود دارد که در اروپای پیشاصنعتی، «ترابری زمینی همچنان فوق‌العاده پرهزینه بوده و ملت‌هایی که بهتر از دیگران مهار تجارت دریابد را در دست داشتند، سریع‌ترین رشد اقتصادی را از آن خود کردند.» [۱۸۶] افزون بر این، چنانکه کریستف گل‌مان (۵۸۳) اظهار می‌کند، نگره گسترده‌شدن دورها (۵۸۴) در اثر دادوستد اقتصادی، به‌ویژه در مورد تجارت دریایی صدق می‌کند. درواقع، او می‌گوید «برقراری تجارت بین‌المللی [از طریق مسیرهای آبی] در بسیاری موارد ارزان‌تر و آسان‌تر از تجارت داخلی است.» [۱۸۷] از سوی دیگر، ویلفرید برولتس (۵۸۵) خاطرنشان می‌سازد که:

در سده ۱۶،... ترابری زمینی نقش بنیادین خود را حفظ کرد. این واقعیت در مورد تجارت میان کشورهای زمین پست و ایتالیا بی‌چون و چراست: کشورهای زمین پست هرچند آنتورپ، یعنی یک بازار فروش دریایی درجه یک و مهم‌تر از آن، یک مرکز جهانی را داشتند، بیشتر روابط تجاری خود با ایتالیا را از طریق مسیر زمینی انجام می‌دادند. [محموله‌های دریایی] میان دو کشور دادوستد می‌شد، اما کمترین اهمیت



مقارن سده هفدهم وضعیت متفاوت می‌نمود. چه اتفاقی افتاد؟ خیلی ساده. چنین می‌نماید که هرچند هم در ترابری زمینی و هم دریایی در این زمان پیشرفت فناورانه‌ای رخ داد، اما میزان پیشرفت متفاوت بود، به‌گونه‌ای که وضعیتی پیش آمد که «برای کالاهای سنگین و عمده، ترابری آبی همواره [بجز برای گاو زنده] اقتصادی‌ترین مسیر بود.» [ ۱۸۹ ] توسعه کرجی تندروی (fluyt) هلندی، که پیشتر بدان اشاره شد، احتمالاً از این منظر دارای اهمیتی اساسی بود. در برابر، در سده شانزدهم، زمین وسیله ترابری ارزان‌تر، کاراتر و امن‌تری برای انسان‌ها، کالاهای کارگاهی سبک و گران‌قیمت و فلزات گران‌بها باقی ماند. [ ۱۹۰ ]

اهمیت این امر برای فرانسه در چیست؟ نشان دادیم که سیاست سده شانزدهم «نخست» حول محور کوشش‌های اسپانیا و فرانسه برای دگرگون‌ساختن اقتصاد جهانی اروپا به یک امپراتوری جهانی می‌چرخید. برخلاف پویش‌های اقیانوس اطلس، این کوشش‌ها در درجه اول معطوف به مسیرهای زمینی بود. که درواقع، می‌تواند دلیل دیگری بر شکست این کوشش‌ها باشد. سیاست سده شانزدهم «دوم» معطوف به ایجاد دولت‌ملت‌های منسجمی بود که، در چارچوب اقتصاد جهانی غیر امپراتورانه از مزایای سیاسی- اقتصادی بهره ببرند. این کوشش‌ها، در درجه اول، معطوف به بهره‌برداری بیشینه از مسیرهای دریایی (خارجی و داخلی) بود. مزایای جغرافیای طبیعی هلند شمالی و انگلستان در اینجا به‌خوبی به کارشان آمد. سیاست فرانسه تنشی، اغلب تلویحی، بود میان کسانی که زمین‌محور بودند و کسانی که دریامحور



بودند. [ ۱۹۱ ] تفاوت سرنوشت‌ساز میان فرانسه از یک‌سو، و انگلستان و ولایت‌های متحده از سوی دیگر، این بود که در انگلستان و ولایت‌های متحده، دریامحوربودن و برپاکردن یک پیکرهٔ سیاسی پرتوان و یک اقتصاد ملی، انتخاب‌های همسازی بودند، حال‌آنکه برای فرانسه، به دلیل جغرافیای آن، این انتخاب‌ها تا حدی مانعه‌الجمع بودند.

نخستین نشانهٔ محکمی که از این امر داریم، مشاجرات مذهبی و جنگ‌های داخلی است که فرانسه را، از زمان مرگ فرانسیس دوم در ۱۵۶۰ تا متارکهٔ جنگی که در فرمان نانت در ۱۵۹۸ گنجانده شد، به زحمت انداخت.

بگذارید برخی مختصات طبقاتی و جغرافیایی این کشاکش مذهبی را به اختصار بررسی کنیم. تا زمانی که فرانسه توجه خود را، در درجه اول، معطوف به کشاکش با امپراتوری هابسبورگ کرده و بر لیون به عنوان نامزد مرکز اصلی تجارت بین‌المللی هر دو کشور حساب باز می‌کرد، رواداری مذهبی امکان‌پذیر بود. [ ۱۹۲ ] پس از کاتو-کامبرزی، نیاز مالی بین‌الملل به رواداری مذهبی از میان برخاست. در همین زمان، رونق لیون افول یافت، هم به دلیل کاهش اهمیت آن به عنوان یک مرکز مالی و هم به این دلیل که رزمگاه عمده جنگ‌های مذهبی بود. [ ۱۹۳ ] این جنگ‌ها نیروهای ناهمگون بسیاری را، که سرشت سیاسی‌شان، چنانکه معمولاً در گرماگرم آشوب سیاسی گسترده رخ می‌دهد، اغلب از انگیزه‌های اصلی‌شان جدا شده بود، گرد هم آورد. با این‌همه، گشودن برخی گره‌ها باید برای ما امکان‌پذیر باشد. شرح هرستفیلد از خاستگاه‌های جنگ‌های داخلی در تاریخ مدرن کمبریج جدید این‌گونه است:

در فرانسه، طی این دوره تنش میان پادشاهی و والاتباران به شکل کشاکشی طولانی و خونین زبانه کشید. هرآینه، به‌خوبی می‌دانیم که تأثیر عوامل دیرپای قدرتمند بر جنگ‌های داخلی فرانسه کمتر از انگیزه‌های مذهبی نبود.... جنبش کالوینیست در فرانسه، نخست در میانه سده شانزدهم سوداگران و صنعتگران را در برگرفت، و نخستین شهدای آن- همچون انگلستان دوران ماری تودور- از پایین‌ترین طبقات جامعه برمی‌خاستند. اما زمانی که جنگ‌های مذهبی در ۱۵۶۲ آغاز شد، والاتباران، هم بلندمرتبه‌ها و هم ولایتی‌ها، بدان پیوسته و درواقع مهار آن را در دست گرفتند. فرانسوی‌های آن روزگار اهمیت تمایز میان جناح‌های جنبش را تشخیص می‌دادند که

یک گروه را «هوگنوه‌ای» (۵۸۶) مذهبی» توصیف می‌کردند و دیگری را «هوگنوه‌ای دولتی». این دومی‌ها از چیزی فراتر از مخالفت مذهبی حمایت می‌کردند. آنها معرف خصومت دیرپای خانواده‌های ولایات فرانسه نسبت به قدرت پاریس، دربار و هم‌پیمان آن، کلیسای کاتولیک و مهم‌تر از همه گیزوها بودند، خانواده‌ای که بیش از بقیه با آن کلیسا یکی انگاشته شده و سرسختانه‌تر از بقیه با اهداف و منافع آن خاندان‌های والاتبار ولایتی و اغلب روبه‌زوال مخالفت می‌کرد. (کاربرد سنتی عبارت «والاتباران ولایتی» تا حدی مسئله را پیچیده می‌کند: در انگلستان، بیشتر اعضای آن را نه متعلق به والاتباران بلکه متعلق به خانواده‌های شوالیه‌ها و بلندپایگان می‌دانستند.) [ ۱۹۴ ]

هرستفیلد بدین‌سان تصویری از فرانسه می‌کشد که به تصویری که ترور-روپر از انگلستان می‌کشد، یعنی تصویر روستا در برابر دربار نزدیک است. و چنین تصویری همان ابهاماتی را برمی‌انگیزد که تمثیل انگلستان - والاتباران (یا بلندپایگان) «روبه‌صعود» بودند «یا روبه‌افول»؟ دولت در واقعیت به نفع کدامیک عمل می‌کرد؟

بگذارید تصویری که کونیگسبرگر در همان جلد از تاریخ کمبریج ارائه داده را در کنار تصویر هرستفیلد قرار دهیم:

پس از ورشکستگی ۱۵۵۷، هانری دوم هفت میلیون لیور (۵۸۷) دیگر را به شکل مالیات‌های فوق‌العاده از اتباع نگون‌بخت خود ستاند. با این‌همه، کار از کار گذشته



بود. شورش‌های دهقانی در نورماندی و لانگیدوک رخ داد. والاتباران، هرچند از مالیات معاف بودند، درآمدهایشان را خرج کرده بودند و املاک خود را برای آزادسازی والاتبارانی که پس از فاجعه سن کانتین (۱۵۵۷) به زندان افتاده بودند، نزد شاه گرو گذاشتند یا به فروش رسانیدند....

در شهرک‌ها، صنعتگران خرده‌پا و مغازه‌داران از مالیات سنگین و افت متناوب قدرت خرید روستاییان، که از سال‌های محصول بد از قبیل سال ۱۵۵۷ ناشی می‌شد، ضربه خوردند. پیشه‌وران روزمزد(۵۸۸) می‌دیدند که قیمت مواد خوراکی سریع‌تر از دستمزدها بالا می‌رود و دریافتند که نفوذ و سرسختی فزاینده اصناف جلوی ارتقای اکثرشان را به مقام استادکاری(۵۸۹) می‌گیرد....

پس از ۱۵۵۹، شمار زیادی از والاتباران، به‌ویژه در جنوب، به جنبش پیوستند.... تنها [در ۱۵۷۳] بود که سازمان هوگنوها به رشد کامل خود به شکل کمان گسترده‌ای از دوفینه(۵۹۰)، پرووانس و لانگیدوک تا برن(۵۹۱) و گینه(۵۹۲) رسید. همچون هلند، انقلاب موفقیت‌آمیز گرایش به این داشت که، هم به‌وسیله پیوستگی با احساسات ولایتی بر ضد یک حکومت مرکزی مداخله‌گر و هم به‌وسیله امید و آرزوهایی که وضعیت نظامی ایجاد می‌کرد، محلی شود. [ ۱۹۵ ]

در واکنش به این امر، اتحادهای محلی کاتولیکی برخاستند که آنها نیز بر هویت منطقه‌ای خود تأکید کرده و تقاضای خودگردانی ولایتی (سنتی) داشتند. دیارگرایان(۵۹۳) پاریس طرف اتحاد کاتولیک(۵۹۴) را گرفتند. افزون بر این، هردو اردوگاه با نیروهای خارجی در پیوند بودند، هوگنوها با انگلستان و شهریاران

پروتستان آلمان، کاتولیک‌ها با رم و فرمانروایان اسپانیا و ساووی(۵۹۵). «بدین‌سان، همه جنبش‌های انقلابی این دوره با قدرت‌ها و منافع خارج از مرزهای ملی خود در پیوند بودند.» [ ۱۹۷ ]

شاه هانری سوم، در تلاش برای فیصله‌دادن به این کشاکش، نهایتاً به ضرر هردو اردوگاه عمل کرده و هردو را از خود رنجاند. به یک معنا، تنش‌زدایی از این ستیزه با به رسمیت شناختن مدعی پروتستان تاج‌وتخت، هانری ناواری (هانری چهارم) به عنوان جانشین خود، مشروط به آنکه کاتولیک شود، ضربه تاکتیکی درخشانی بود. در این هنگام بود که هانری چهارم سخن مشهور خود را به زبان آورد: «پاریس به یک نماز قداس می‌ارزد.»(۵۹۶) توجه داشته باشید که پاریس بود، نه فرانسه، و هانری ناواری بود که این را گفت.

هانری چهارم اردوگاه خود را مثل آب‌خوردن تغییر داد زیرا انگیزه او با انگیزه توده هواخواه خود متفاوت بود. سپس والاتباران روی هم‌رفته از ستیزه کنار کشیده و کاتولیک شدند. این امر محتوای مذهبی ستیزه را مهار کرده و از این‌رو، از توان اپوزیسیون سیاسی کاست. [ ۱۹۸ ] طبقات پایین را نیز، که به شورش‌های دهقانی(۵۹۷) خشمگینانه اما نسبتاً بیهوده روی آورده بودند، سرخورده کرد. [ ۱۹۹ ] در پایان، هوگنوها پایه‌های منطقه‌ای استوارتری نسبت به گذشته داشتند. آنها جماعت‌های کلیسایی(۵۹۸) خود در شمال و خاور را از دست داده و در جنوب پرتوان ماندند. [ ۲۰۰ ]

یکی از تنش‌های بنیادین، به وضوح منطقه‌ای بود. از یک‌سو، نورماندی و بروتاین در حال کناره‌گیری بودند؛ از سوی دیگر، در سراسر جنوب نیز، که جدایی‌خواهی‌شان از



زمان شکستشان در سدهٔ سیزدهم خاموش مانده بود، وضع به همین منوال بود. دلایل کناره‌گیری در هردو مورد این بود که ایجاد یک اقتصاد ملی پرتوان موجب محدودشدن فرصت‌های سودآور متنفذان محلی می‌شد نه گسترده‌شدنشان: بورژوازی دریایی باختر، که به دنبال استفاده از پول خود برای رخنه در تجارت اطلس- بالتیک بود، نه برپاکردن یک دیوانسالاری دولتی و ارتش؛ سرمایه‌داران زمین‌دار جنوب، که به دنبال یک بازار بین‌المللی آزاد بودند. جهت‌گیری هواداران مرکز ضد سرمایه‌داری نبود. آنها اساساً یک جهت‌گیری میانه‌روانه داشتند: نخست دولت را تقویت کن، امکانات تجاری به دنبالش خواهند آمد.

همچون انگلستان، پادشاهی گرفتار این تناقض بود که از یک‌سو خواهان ایجاد یک اقتصاد ملی استوار بر نیروهای جدیدی بود که می‌توانستند به نحو موفقیت‌آمیزی در اقتصاد جهانی جدید به رقابت بپردازند و از سوی دیگر در رأس یک نظام پایگاه اجتماعی و امتیاز قرار داشت که بر نیروهای محافظه‌کار جامعه استوار بود. شاه که نمی‌خواست تصمیمی شتابزده بگیرد- در فرانسه، همچون انگلستان- به علایق اشرافی خود احساس نزدیکی بیشتری می‌کرد تا اینکه به‌عنوان پیشاهنگ علایق جدید ایفای نقش کند. تفاوت اما در این بود که در انگلستان، عناصر نوپای سرمایه‌داری، هم روستایی و هم شهری، احساس می‌کردند احتمال اینکه از یک اقتصاد ملی پرتوان‌تر سود بیشتری ببرند بیشتر است. فرانسه اما عناصر سوداگری داشت که احساس می‌کردند قربانی پاریس دورافتاده و کشاورزی سرمایه‌دارانه در جنوب شده‌اند، که ساختار آن و ازاین‌رو، نیازهایش به نیازهای زمین‌داران کشورهای پیرامونی همچون لهستان (که پیش از هر چیز، به یک اقتصاد باز نیاز داشت)



نزدیک‌تر بود تا زمین‌داران انگلستان، که در املاکشان صنایع روستایی جدیدی در حال رشد بود. در انگلستان وضع به‌گونه‌ای بود که شاه می‌توانست روی خویشتن‌داری مخالفانش حساب کند، زیرا موضع «ملی» او با منافع «کوتاه‌مدت» آنها سازگاری داشت. شاه فرانسه نمی‌توانست چنین باشد و مجبور بود از وسایل سخت‌گیرانه‌تری برای منسجم‌نگه‌داشتن کشور استفاده کند: یعنی، جنگ داخلی در نیمهٔ دوم سدهٔ شانزدهم و مرکزگرایی دیوانی، که در نیمهٔ نخست سدهٔ هفدهم رخ داد.

بهای آن اما سنگین بود. جنگ‌های مذهبی بی‌گمان ظهور مطلقه‌خواهی را تسهیل کردند. اما چنانکه موسنیه می‌افزاید: «برخلاف انگلستان، توسعهٔ تجارت، صنعت و بورژوازی، عقب افتاد (freiné)». [۲۰۱] بهای آن هنوز هم به‌طور کامل پرداخته نشده بود. دوران لوئی سیزدهم و ریشیلیو قرار بود هزینهٔ اضافی آن را بر دوش کشد. برای ارزیابی این بها اما، اینک باید به عقب، به وضع عمومی اقتصاد جهانی بازگردیم.

سدهٔ شانزدهم «بلند» به پایان خود نزدیک می‌شد. و چنانکه بیشتر تاریخ‌پژوهان می‌گویند، از شواهد چنین برمی‌آید که بحرانی در کار بود. بحران یا بحران‌ها؟ زیرا یک کساد اقتصادی در دههٔ ۱۵۹۰ و کساد بزرگ‌تری در دههٔ ۱۶۲۰ پیش آمد، و در حدود ۱۶۵۰ چیزی رخ داد که برخی آن را تیر خلاص می‌دانند. زیاد بر بحث تاریخ آغاز و پایان تأکید نخواهیم کرد- اینکه آیا بزنگاه آرمانی ۱۶۲۲ است یا ۱۶۴۰ یا ۱۶۵۰. اسپونر درواقع استدلال می‌کند که یکی از پدیده‌های کلیدی قابل‌توجه پیرامون این «نقطه اوج و رویداد شکافنده»ی سدهٔ شانزدهم بلند این بود که نقطهٔ عطف «در سراسر یک دورهٔ کمابیش گستردهٔ زمانی پخش بود». [۲۰۲] ما سال ۱۶۴۰ را، به دلایل مختلفی، به‌عنوان تاریخ پایانی برگزیده‌ایم و باین‌حال تعهد نمی‌دهیم که از این مرز

تخطی نکنیم. نکته اصلی اما، این است که کمابیش بدون هیچ استثنائی

تاریخ‌پژوهان این اندیشه را می‌پذیرند که نوعی نقطه عطف سرنوشت‌ساز در حدود

این زمان رخ داده است. [ ۲۰۳ ]

این نقطه عطف از چه چیزی تشکیل می‌شد؟ نخست، واگشت قیمت‌ها، پایان تورم

قیمتی که گسترش اقتصادی اقتصاد جهانی اروپا را حفظ کرده بود. روند قیمت‌ها

به یکباره واگشت نکرد. توجه به اینکه، به‌طورکلی، این واگشت در جنوب زودتر از

شمال، در باختر زودتر از خاور و در مناطق ساحلی زودتر از مناطق داخلی رخ داد، برای

فهم این دوره و برای توسعه پس‌آیند اقتصاد جهانی حیاتی است. [ ۲۰۴ ] شکافی

وجود داشت، و شکافی که زودگذر هم نبود.

اندک زمانی پس از شکست آرمادا آشفتگی‌ها گریبان اسپانیا را گرفتند. تجارت اما،

هنوز فراز و نشیب‌های خود را داشت. داده‌های شانو سال ۱۶۰۸ را به‌عنوان نقطه اوج

تجارت اقیانوس اطلس اسپانیا نشان می‌دهد. سپس تا سال ۱۶۲۲ وضع ثابتی پیش

آمد که شانو آن را به ویژگی‌های از نظر اقتصادی تسکین‌دهنده صلح موقت نسبت

می‌دهد [ ۲۰۵ ] که رکود نهایی پس‌از آن رخ داد. شکست نظامی- سیاسی آرمادا اما،

صرفاً بادکنکی را که به دلیل فرسایش پایه منابع رونق اسپانیا نازک شده بود ترکاند.

بهره‌کشی اسپانیا از آمریکاها از نوع فوق‌العاده ویرانگرانه‌اش بوده است، نوعی

شکار و گردآوری بدوی که با فناوری پیشرفته انجام می‌گرفت. [ ۲۰۶ ] در این فرایند،

اسپانیا زمین و انسان‌های ساکن بر آن را فرسود. افزون بر این، اسپانیا نه‌تنها نیروی

کار سرخپوستان را به تحلیل برد، از جهات دیگری، چنانکه دیدیم، نیروی کار خودش را

نیز فرسود. [ ۲۰۷ ]



یک پیامد بسیار مهم این فرسایش منابع، افت واردات شمش بود. برای نمونه، میانگین شمش‌ی که سالانه در دوره ۱۶۴۱-۱۶۵۰ که سویا از آمریکایا وارد می‌کرد، ۳۹٪ نقره و تنها ۸٪ طلایی بود که در دوره ۱۵۹۱-۱۶۰۰ وارد شده بود. بازده شمش «قربانی قانون بی‌رحمانه بازده‌های نهایی نزولی و سودهای نزولی» شد. [ ۲۰۸ ] اما از آنجا که تجارت به یکباره افول نیافت- درواقع هنوز روبه‌گسترش بود- کاهش ارزش حتمی بود.

در اینجا برای نخستین‌بار، هستی‌پذیری یک اقتصاد جهانی واحد از توسعه ملی نابرابر، موجب تفاوتی سرنوشت‌ساز شد. کشورهای اروپای شمال باختری به مراتب کمتر از اروپای جنوبی، مرکزی و خاوری دچار کاهش ارزش پول شدند. [ ۲۰۹ ] هرآینه، اینها قیمت‌های شمش بودند. رنه بارل(۵۹۹) بحث بسیار درخشان‌ی دارد که در آن نشان می‌دهد که تغییرات قیمت‌های شمش هیچ رابطه ضروری‌ای با تغییرات قیمت‌ها نداشته و انسان‌ها تصمیمات اقتصادی واقعی خود را، در درجه اول، برحسب دومی می‌گیرند. [ ۲۱۰ ] مهم اما، این است که او این بحث را در کتابی درباره اقتصاد سده‌های هفدهم و هجدهم ارائه می‌دهد. ا. د. لوبلینسکایا این نکته را بیان می‌دارد که آنچه سده هفدهم را از سده شانزدهم متمایز می‌کند، دقیقاً این واقعیت است که پس از ۱۶۱۵ برای نخستین‌بار «حرکت مستقل قیمت‌ها» رخ می‌دهد «که به ورود طلا و نقره وابسته نیست.» [ ۲۱۱ ] وی حکم می‌کند که این واقعیت پایان «انقلاب قیمت‌ها» را مشخص می‌سازد. روگریو رومانو(۶۰۰) بر این پای می‌فشرد که بین سال‌های ۱۶۱۹-۱۶۲۲ ناگهان کاهش ارزش پول تشدید شد: «شدت پدیده است که اهمیت دارد....» [ ۲۱۲ ] چنان وفور پولی در سال ۱۶۱۹ وجود داشت که بهره به ۱.۲٪،



«نرخ مطلق حداقلی بهره برای کل دوره ۱۵۲۲-۱۶۲۵» [ ۲۱۳ ] سقوط کرد.

از رکود عمومی تنها هولاند و تا حدی (بهزودی خواهیم دید که تا چه حدی)

انگلستان جان بدر بردند. [ ۲۱۴ ] درواقع رومانو استدلال می‌کند که هولاند نه تنها

جان سالم بدر برد، بلکه کمابیش سال‌های ۱۵۹۰-۱۶۷۰ دوره گسترش کشاورزی هلند

است. [ ۲۱۵ ]

چرا اروپای شمال باختری نسبتاً این‌چنین از بدبختی‌ها در امان بود؟ شانو تبیینی

دارد که تا حدی پیچیده است. در سده شانزدهم، قیمت‌های اروپای شمال باختری، به

دلیل تأخیر زمانی در ورود شمش، با شدت کمتری نسبت به اسپانیا افزایش یافت.

اروپای شمال باختری اما، همواره بخشی از شمش خود را به‌صورت قاچاق به دست

می‌آورد. سهم شمش قاچاق با گذشت زمان بالا رفت. ازاین‌رو، میزان تأثیر تورمی

شمش قاچاق درست در زمانی که قیمت‌های اسپانیا آغاز به افت کرده بود رو به

افزایش بود. «بدین‌سان قیمت‌های اروپای شمالی، به دلیل تأثیرپذیری کمتر از عوامل

رکودزا، به سطوح قیمت اسپانیا نزدیک‌تر می‌شود.» [ ۲۱۶ ] این اندکی بعید می‌نماید،

چراکه باورپذیری آن بسته به این فرض است که برخلاف عرضه نسبی، هیچ افت

اثرگذاری در عرضه مطلق شمش قاچاق رخ نداده، اما از ارقام اسپونر برمی‌آید که

احتمالاً چنین نبوده است.

پیر ژنین مقاومت اروپای شمال باختری در برابر نیروهای رکودزا را ناشی از مزایایی

می‌داند که این منطقه در اقتصاد جهانی داشت، و ظاهراً نکته را بهتر درک کرده

است. [ ۲۱۷ ] او موقعیت جغرافیایی (در کناره اقیانوس اطلس، در تقاطع میان نواحی

نان‌خیز و جنگل‌های شمال خاوری و کشورهای نیازمند صادرات آنها)؛ قابلیت‌های

صنعتی (که یا همچون منسوجات هلند و انگلستان ریشه در گذشته داشت؛ یا همچون آهن سوئد ریشه در قوه اقتصادی‌ای داشت که با گسترش اقتصاد بین‌المللی بالفعل شد) را ذکر می‌کند. افزون بر این، خود گسترش نیروهای مولد در شمال به معنای افزایش مداوم جمعیت بود، آن‌هم درست زمانی که منطقه مدیترانه به افت جمعیت دچار بود. پیر شانو برآورد می‌کند که بین سال‌های ۱۶۲۰ و ۱۶۵۰، جمعیت امپراتوری از ۲۰ به ۷ میلیون و جمعیت ایتالیا بین سال‌های ۱۶۰۰ و ۱۶۵۰ به نزدیک ۲ میلیون کاهش یافت. کشورهای نسبتاً درامان از افت جمعیت، انگلستان و این‌بار، فرانسه بود. [ ۲۱۸ ]

در مقام پدیده‌ای ژئوپلیتیک، این به معنای پایان اقیانوس اطلس اسپانیایی و برقراری یک اقیانوس اطلس اروپایی بود. [ ۲۱۹ ] جنگ، که از سرگیری‌اش در سال ۱۶۲۴ در واقع به معنای ضربه‌ای خردکننده بر اقتصاد اسپانیا بود، با حمله هلند به مستعمره پرتغال در برزیل آغاز شد، پرتغالی که در این زمان بخشی از امپراتوری اسپانیا بود. [ ۲۲۰ ] در تجارت آسیا و به‌ویژه فلفل، بین سال‌های ۱۵۹۰ و ۱۶۰۰، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها به آنچه تاکنون یک انحصار پرتغالی-اسپانیایی بود، هجوم آوردند، که موجب سقوط قیمت‌های ادویه شد. می‌توان به‌خوبی دریافت که چه شد که انسان‌های آن روزگار چشم‌انداز سوداپیشگی را پروراندند که آنان را به‌سوی این احساس سوق داد که «کل رونق جهان ثابت بوده و هدف سیاست تجاری... تضمین بزرگ‌ترین سهم ممکن از این رونق برای هر ملت است.» [ ۲۲۲ ]

اما در واقع ثابت نبود. از یک‌سو، می‌شد استدلال کرد که پایان سده شانزدهم برای همه اروپا به معنای «سقوط سود، صعود اجاره و رکود اقتصادی» است. [ ۲۲۳ ] اما

باید دقیق باشیم. رومانو بر این پای می‌فشرد که سدهٔ شانزدهم، «درست مثل سده‌های ۱۲ و ۱۳، سدهٔ سودهای بزرگ در کشاورزی» بود. [ ۲۲۴ ] افت سودهای آسان کشاورزی است که افزایش نقش کشاورزی سرمایه‌دارانهٔ بزرگ‌مقیاس استوار بر نیروی کار بیش‌ازپیش اجباری و کم‌دستمزد کشاورزی در اواخر سده‌های هفدهم و هجدهم را تبیین می‌کند. نظرات رومانو بجا هستند:

این پدیده‌های گسترده‌ای که فرنان برودل از یک‌سو «شکست(۶۰۱)»، «خیانت بورژوازی(۶۰۲)» و از سوی دیگر «واکنش اربابی(۶۰۳)» خوانده است، در بررسی دقیق‌تر، نه دو سنخ جداگانه و متمایز، بلکه تنها یک سنخ هستند: کمابیش همان افراد یا دست‌کم نوادگان یک خانواده بودند که به خاستگاه‌های بورژوایی (و مهم‌تر از آن، کارویژه‌های بورژوایی) خود خیانت کرده و به نظام واکنش اربابی وارد شدند، پدیده‌ای که وقتی به مورد ایتالیا می‌پردازیم، آن را «فئودالی‌شدن دوباره» نامیده‌ام. [ ۲۲۵ ]

اما بار دیگر، چنانکه رومانو مشاهده می‌کند، هولاند و تا حد کمتری، انگلستان استثنا هستند.

اما نباید از داستانمان جلو برفتیم. برای فهم دوران پس‌آیند، بررسی دقیق اینکه انگلستان و فرانسه چگونه با آشوب‌های پایانی سدهٔ شانزدهم «بلند» دست‌وپنجه نرم کردند، حیاتی است. تحکیم اقتصاد جهانی اروپا، که قرار بود در سده‌های هفدهم و هجدهم رخ دهد، حول محور رقابت انگلستان و فرانسه بر سر برتری می‌چرخید. اما به



یک معنا، برگ‌های سرنوشت‌ساز در دوره ۱۶۰۰-۱۶۴۰ رو شدند.

ج. ن. کلارک، ضمن تبیین پیشرفت «قابل‌توجه» صنعت در انگلستان در سده شانزدهم «دوم»، اشاره می‌کند که علت این پیشرفت در بازرگانی بین‌المللی است. و زمانی که بازرگانی بین‌المللی انگلستان را در این دوره تحلیل می‌کند، سه تفاوت اصلی میان پایان این دوره و آغاز آن می‌یابد: (۱) هرچند تجارت بین‌المللی انگلستان به‌صورت مطلق گسترش یافت، نسبت به صنعت داخلی، در تأمین نیازهای مصرفی شکست خورد؛ (۲) هرچند آمستردام جای آنتورپ را به‌عنوان محور اقتصاد جهانی اروپا گرفت، رابطه انگلستان با هلند از رابطه وابستگی و مکملی به رقابتی تغییر یافت؛ (۳) تجارت خارجی انگلستان در اروپا به‌مراتب متنوع‌تر شده و انگلستان با روسیه، شام، منطقه اقیانوس هند و آمریکاها آغاز به تجارتی نظام‌مند کرد. [ ۲۲۶ ] اما، پیش از پایان سلطنت الیزابت این تغییرات هنوز به میزان فراوانی رخ نداده بود. به آن صورت بی‌دردسری هم که کلارک می‌گوید شکل نگرفت. چراکه این تغییرات، آن تعادل اجتماعی و سیاسی را که تودورها با چنین مهارت بسیاری تلاش کرده بودند ایجاد کنند، واژگون ساخته و منافع متضادی را که نظام سیاسی انگلستان را پاره‌پاره کرد بر آفتاب انداخت.

بی‌گمان راست است که سهم تجارت بین‌المللی در تولید ناخالص ملی افت کرد و این را می‌شد نشانه‌ای از سلامت اقتصادی بلندمدت انگلستان تفسیر کرد. اما این تفسیر این نکته را فرومی‌گذارد که همین فرایند صنعتی‌شدن داخلی، ساختار اجتماعی انگلستان را بیشتر به بوالهوسی‌های بازار جهانی وابسته کرد، نه کمتر. باری ساپل(۶۰۴) خاطرنشان می‌سازد که برخلاف دوره پس از انقلاب صنعتی، سرمایه

ثابت(۶۰۵) نقش کوچکی در اقتصاد صنعتی بازی کرده و ازاین‌رو، نوسانات اقتصاد ملی نه از ظرفیت اضافی ناشی می‌شد و نه با نوسانات صنعت کالاهای سرمایه‌ای(۶۰۶) تشدید شد. نوسانات اعتبار نیز، نسبت به دوره‌های بعدی، عامل کوچک‌تری بود. ازاین‌رو، رونق بازار داخلی تا حد زیادی تابع نوسانات برداشت محصول (ناشی از تغییرات آب و هوایی) و «تقاضای برون‌مرزی» بود که «همواره تعیین‌کننده راهبردی تغییرات فعالیت‌های داخلی بود.» [ ۲۲۷ ] و چنین تغییراتی، درست به دلیل توسعه صنعتی انگلستان، از نظر سیاسی سرنوشت‌ساز بودند:

تولید پارچه آن اندازه پیشرفت کرده بود که دیگر نمی‌توانست برای یک جمعیت اکثراً کشاورز یک شغل فرعی باشد. ازاین‌رو، برای حکومت و برای اجتماع به‌طور کلی، وجود صنعت نساجی به معنای تهدید همیشگی بروز تنگدستی و آشوب در میان یک طبقه بی‌زمین و حتی بی‌چیز بود. این اوضاع موجب تصویب قانون فقرا شده و نسل‌هایی از دولتمردان را نسبت به تشویق رشد صنعتی محتاط ساخت. [ ۲۲۸ ]

پس انگلستان برای تضمین ثبات اقتصادی و ازاین‌رو، سیاسی چه کاری می‌توانست انجام دهد؟ یک راه چاره را ساپل نشان می‌دهد: بازگشت همچنان بیشتر به عقب. ف. ج. فیشر مشاهده می‌کند که «بیکن گذشته، یعنی سلطنت الیزابت را دوره‌ای بحرانی می‌دانست که طی آن، انگلستان به طرز خطرناکی به غله خارج وابسته بوده است....» [ ۲۲۹ ] این همان مسیر صنعت‌زدایی بود که ایتالیا به‌تدریج در پیش گرفت. راه چاره دیگر شاید پیشروی به‌سوی خارج و غلبه بر تنگنای عرضه با کسب



منابع اضافی عرضه و غلبه بر تنگنای تقاضا با تأمین بازارهای جدید بود. [ ۲۳۰ ] این مسیری است که هلند شمالی رهسپارش بود. سعی در آزمودن این یا آن راه چاره به معنای انجام انتخاب‌هایی بود که برای ساختار اجتماعی داخلی انگلستان سرنوشت‌ساز بود. اینها همان تصمیماتی بودند که تودورها همه توان خود را صرف گریز از آنها کردند. نتیجه راهی میانه بود. ارزیابی لارنس استون از حجم تجارت برون‌مرزی دوران الیزابت وی را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که «گسترش مشهور تجارت در سلطنت الیزابت، افسانه‌ای بی‌پشتوانه است.» [ ۲۳۱ ]

پس اگر به این بپردازیم که انگلستان تا چه میزان خود را مقارن ۱۶۰۰ از قیومیت اقتصادی هلند رها ساخت، بی‌گمان درمی‌یابیم که فرآیند کنترل روبه‌رشد تجارت داخلی انگلستان به دست بورژوازی تجاری انگلستان کمابیش با اقداماتی چون الغای امتیازات هانز، نخست در ۱۵۵۲ و نهایتاً در ۱۵۹۸، به انجام رسیده بود. [ ۲۳۲ ] این به نفع انحصارهای بسته‌ای چون ماجراجویان سوداگر بود. [ ۲۳۳ ] نفع چنین گروه‌هایی، تا حد زیادی، در تعادل متزلزل این راه میانه نهفته است.

زمانی که در دوران استوارتها، سوداگران دیگری به حقوق قانونی برای به چالش کشیدن بی‌پرده‌تر نقش هلندی‌ها در پردازش صنعتی منسوجات- به اصطلاح طرح کوکاین، عضو انجمن شهر (۶۰۷)- دست یافتند، شکست خوردند. از نگاه ساپل، این شکست نشان داد که تقسیم‌کار بین‌المللی که بر پایه آن، هلندی‌ها منسوجات نیمه‌ساخته انگلستان را رنگ زده و می‌پیراستند، پدیده‌ای دلبخواهی نبود که با تداوم مصنوعی مقررات شرکتی حفظ شده باشد. در برابر، مقارن اوایل سده هفدهم، این بازتاب واقعیت‌های اقتصادی‌ای بود که انگلستان تنها با به‌خطرانداختن خود



می‌توانست با آنها دربیفتد. [ ۲۳۵ ]

ازاین‌رو، دودلی الیزابت بر سر گسترش برون‌مرزی ممکن است آنچنان هم نامعقول نبوده باشد. [ ۲۳۶ ] تودورها از این راه ستیزه اجتماعی داخلی را، تا زمانی که توانستند استقلال سیاسی دستگاه دولتی از بیگانگان را تقویت کنند، به تأخیر افکندند، به‌گونه‌ای که انگلستان می‌توانست تجدید انطباق و خیم اما پرهیزناپذیر نیروهای سیاسی و اجتماعی را تاب بیاورد.

سرانجام اینکه، دوران الیزابت تا چه حد دوران تنوع‌بخشی (۶۰۸) برون‌مرزی بود؟ بی‌گمان در این زمان است که کشتی‌های انگلیسی به بالتیک بازگشته و آغاز به انجام سفرهایی به مدیترانه، روسیه و آفریقا می‌کنند. و در همین زمان، نخستین شرکت‌های اساس‌نامه‌دار (۶۰۹) تأسیس می‌شوند. اما می‌باید مراقب باشیم که دستخوش بزرگ‌نمایی نشویم. از یک‌سو، پیوندهای اروپای خاوری هنوز با اقتصادهای فرانسه و اسپانیا (از طریق آمستردام) محکم‌تر بود تا با انگلستان [ ۲۳۷ ] و از سوی دیگر، تجارت با فرانسه و ولایت‌های شورشی هلند است که همچنان در دوره الیزابت برای انگلستان دارای اهمیتی بنیادین است. [ ۲۳۸ ]

واقعیت‌های عرصه تجارت انگلستان هم علت و هم پیامد سیاست‌های پادشاهان تودور هستند. آنها یکی به نعل می‌زدند و یکی به میخ. [ ۲۳۹ ] بحران اقتصادی بین‌المللی دوره ۱۵۹۰ - ۱۶۴۰ این سیاست را روزبه‌روز ناممکن ساخته و ازاین‌رو، ثبات سیاسی پادشاهی و انحصارهایی که موردحمایت آن بود را روزبه‌روز سست‌تر می‌کرد. ثبات همیشه خیر برین (۶۱۰) همه نیست. برای برخی «آزاردهنده» بود. [ ۲۴۰ ] در سال ۱۶۰۴، آزردگی‌های آن سوداگرانی که به دنبال پیگیری امکانات گسترش بازرگانی

بودند، در لایحه‌های مختلف تجارت آزادی که در پارلمان مطرح می‌شد نمود یافت. انگیزهٔ بلافصل آن احتمالاً صلح با اسپانیا بود که، هم با کاهش موانع خاصی بر سر راه تجارت و هم، به تعبیری، به خاطر بیکاری گروه پیشترشکوفای دریازنان خصوصی(۶۱۱)، طبق معمول دوران صلح، درهای تغییر را بر چشم‌اندازهای تجارت باز کرده بود. [ ۲۴۱ ]

طی دههٔ بعدی، اوضاع صنعت نساجی انگلستان، که در ۱۶۱۴ به اوج صادرات خود دست یافت، عالی بود. اما به تعبیر ساپل، این «موفقیتِ دیرهنگامِ زودگذری» بیش نبود. [ ۲۴۲ ] به دنبال آن، رکود اقتصادی «بی‌همتایی» آمد که «تحدید دائمی بازار برون‌مرزی را برای پارچه‌های قدیمی حتمی ساخت.» [ ۲۴۳ ] چه چیزی موجب این شکست ناگهانی شد؟ درواقع زیاد هم ناگهانی نبود بلکه بیشتر، به گفتهٔ ر. و. ک. هینتون(۶۱۲)، «بدترشدن ناگهانی وضعیتی بود که مدت‌ها روبه‌زوال بوده است.» [ ۲۴۴ ] اتفاقی که افتاد این بود که کاهش ارزش پول‌های رایج قاره، به نسبت انگلستان، شرایط تجارت سخت نامساعدی ایجاد کرد که «پارچه [انگلیسی] را در بازارهای [اروپای شمالی و مرکزی‌شان] بی‌بازار کرد(۶۱۳).» [ ۲۴۵ ] این به ریزش شمش انجامید(۶۱۴)، که به دلیل نیاز به غلهٔ خارجی ناشی از برداشت‌های بد محصول در سال‌های ۱۶۲۱ و ۱۶۲۲، بدتر شد. [ ۲۴۶ ] زیان چشمگیر شمش «اهمیت بسیاری در یک اقتصاد ساده و وابسته به عرضهٔ ثابت مسکوکات فلزی تضمین‌شده داشت.» [ ۲۴۷ ]

ج. د. گولد(۶۱۵) استدلال می‌کند که انگلستان اینک بهای «هدردادن» مزیت بین‌المللی قیمت سال‌های ۱۵۵۰ - ۱۶۰۰ خود را «در تقلا برای امتیاز» پرداخت.



در نتیجه، اینک که مزیت قیمت وارونه شده بود، «انگلستان گرفتار اقتصادی نرمش‌ناپذیر، گروهه‌فروشانه(۶۱۶) و پرهزینه شده بود، اقتصادی که به درد رویارویی با رقیبی [هلندی‌ها] که به دلیل هزینه‌های پایین، سازگارپذیری و روزآمدی خود کامیاب شده بود نمی‌خورد.» [ ۲۴۸ ] هلندی‌ها اینک قادر به رخنه در تجارت وارداتی خود انگلستان بودند [ ۲۴۹ ] و صادرات منسوجات به آلمان و اروپای خاوری از سوی هلندی‌ها و رقابت محلی، هردو ضربه خورد. [ ۲۵۰ ]

سوداگران و حکومت، وحشتزده بودند. سوداگران با تقاضای حمایت بیشتری چون تحدید حقوق غیر انگلیسی‌ها در واردکردن کالا به انگلستان، افزایش استفاده الزامی از کشتیرانی انگلستان، آزادی صدور دوباره غله بالتیک، واکنش نشان دادند که هم تجارت پارچه را توسعه داده و هم موجب کسب شمش برای غله می‌شد. [ ۲۵۱ ]

حکومت چشم‌انداز یکسره متفاوتی داشت. نخست اینکه، منافع کشاورزی که در پارلمان اظهار می‌شدند، به دلیل نیازشان به حمایت در برابر قیمت‌های پایین، خواهان ممانعت از واردات غله بودند. [ ۲۵۲ ] دوم اینکه، توجه حکومت معطوف به این بود که چگونه نیاز خود «به کاستن از فقر محلی برای جلوگیری از آشوب‌ها و بلواها، و احیای بازرگانی برای حفظ ثبات و قدرت اقتصادی» را باهم سازش دهد. [ ۲۵۳ ]

برای انجام اولی، حکومت شیفته راه چاره حکومت‌های کشورهای توسعه‌نیافته سده بیستمی شد؛ یعنی ایجاد اشتغال. اما مثل امروز، چنین راه‌حلی آسان نیست. [ ۲۵۴ ] به جای عرضه حمایت جدید، حکومت به‌سوی سست‌کردن انحصارها حرکت کرد تا ببیند آیا بازرگانی و صنعت را احیا می‌کند یا نه. [ ۲۵۵ ] اما آنها نمی‌توانستند زیاد در این راستا حرکت کنند، زیرا تأسیس شرکت‌های امتیازدار برای حکومت مزایای



بسیار زیادی در برداشت. این شرکت‌ها وفاداری یک دیوانسالاری شبه‌دولتی را تضمین می‌کردند که کارویژه‌های کنسولی و گمرکی را انجام داده و به دلیل وام‌ها و مالیاتی که می‌دادند یک منبع درآمد بودند و حتی به‌عنوان یک دستگاه حراستی در بازرگانی بین‌المللی جای نیروی دریایی را گرفتند. [ ۲۵۶ ] «امتیازها و انحصارها، نهان‌سازی اهداف خودخواهانه در پشت حرف‌های تکراری لفاظانه، بخشی ناگسستنی از پیکره حکومت استوارت بودند.» [ ۲۵۷ ] اگر هم حکومت در راستای انحصارستیزی حرکت کرد، درواقع تنها زیر فشار پارلمان، «نماینده پرهیاهوی بنادر کمکی (۶۱۷) و بلندپایگان فروپایه» بود. [ ۲۵۸ ]

خدایان نیز با انگلستان سر ناسازگاری داشتند. احیای تجارت در سال‌های ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ با طاعون سال ۱۶۲۵ و نیز برداشت ضعیف محصول پسرفت کرد. ادامه جنگ با اسپانیا، که چنانکه دیدیم برای اسپانیا بسیار زیانبار بود، برای انگلستان نیز فایده‌ای در برنداشت. تجدیدنیز به غله به بحران دیگری در تراز پرداخت‌ها انجامید. [ ۲۵۹ ] بدین‌سان قلب سنتی صنعت انگلستان، خود را «در میانه طومار درازی از افول، سازگاری دردناک و فزونی (۶۱۸) گسترده» یافت. [ ۲۶۰ ] دخالت دربار هیچ مشکلی را حل نکرد؛ تنها اوضاع را با ایجاد «بحران اعتماد تجاری» بدتر کرد. [ ۲۶۱ ]

ظاهراً کاستن از هزینه‌ها زیاد هم برای صنعت نساجی انگلستان آسان نبود. تا حدی قضیه این بود که سوداگران چنان در دستگاه دولتی دربار نفوذ کرده بودند که می‌توانستند صنعت‌داران را وادار به تولید محصولات نامرغوب‌تری کنند. [ ۲۶۲ ] همچنین قضیه این بود که کارگران آن اندازه قوی بودند که در برابر کاهش پی‌درپی قابل‌توجه دستمزدهایشان تاب بیاورند. [ ۲۶۳ ] پس تنها راه چاره، بجز صنعت‌زدایی،

دورزدن منافع پابرجا با توسعه صنایع جدید بود. درواقع در اینجا بود که انگلستان نجات تجارت خود را در به اصطلاح «پارچه‌های جدید» یافت [ ۲۶۴ ] که، درست در زمانی که «پارچه‌های قدیمی» سقوط می‌کرد، صعود قابل‌توجهی را به‌عنوان یک کالای صادراتی به چشم دید. [ ۲۶۵ ]

راه چاره دومی نیز برای معضل هزینه‌های بالا وجود داشت: انگلستان تجارت صادرات مجدد را توسعه بخشید. و این جنبه از سیاست تجاری انگلستان بود که دو ویژگی بسیار برجسته سده هفدهم را آغاز کرد: علاقه به گسترش استعماری و رقابت انگلستان- هلند. هر دو روند پس از جنگ داخلی متبلور می‌شدند اما هردو آشکارا پیش از آن نیز وجود داشتند. [ ۲۶۶ ]

فراورده‌های جدید بازارهای جدید می‌طلبید. و اسپانیا و کل منطقه مدیترانه بود که مهم‌ترین پهنه جدید صادرات انگلستان را، [ ۲۶۷ ] حوزه‌ای نسبتاً آزاد از تنگناهای انحصارهای قدیم انگلستان، شکل بخشید. [ ۲۶۸ ] بازار اسپانیا به‌ویژه به دلیل «تورم داخلی و خریدهای مستعمراتی» جذاب بود. [ ۲۶۹ ] انگلستان آغاز به بلعیدن لاشه امپراتوری اسپانیا کرده بود. و با افول صنعت ایتالیا، صادرات انگلستان تا حدی شکاف را پر کرد. [ ۲۷۰ ]

اما در مورد استعمار، باید به یاد داشته باشیم که دیرزمانی برای انگلستان (فرانسه یا هولاند)، درگیری در ضروری‌های مستقیم استعماری ضرورتی نداشت. عهدنامه کاتو- کامبرژی، بی‌گمان تا حدی بسان نشانه‌ای از خستگی از گسترش امپراتورانه، این ماده فوق‌العاده (۶۱۹) را در برداشت که: «در غرب نصف‌النهار مبدأ و جنوب مدار رأس‌السرطان... خشونت هر یک از طرفین نسبت به طرف دیگر به معنای نقض



عهدنامه‌ها نخواهد بود.» [ ۲۷۱ ] این مفهوم، که عموماً به شکل «آن‌سوی خط،

صلحی در کار نیست» (۶۲۰) شناخته شده است، دوباره در سال ۱۵۹۸ در ورون (۶۲۱)

مورد تصدیق قرار گرفت. این بی‌گمان نه‌تنها آزادی ایجاد نونشین‌های جدید، که

آزادی غارت را نیز روا می‌داشت. و پنجاه سال و اندی غارت به‌مراتب سودآورتر از

نونشین‌ها بود. [ ۲۷۲ ] در برابر، استعمار ضروری مشکوکی به نظر می‌رسید. فرض

بر این بود که اسپانیاردها قبلاً نقاط خوب را گرفته و «حتی الیزابتی‌های متلون- و

به‌احتمال قریب‌به‌یقین، خود شهبانو نیز- از بیهودگی کاوش اتفاقی در قاره‌ای پهناور

آگاه بودند.» [ ۲۷۳ ] وانگهی، انگلستان ایرلند را به‌عنوان مجرای خروج برای مهاجرت

روستاییان در اختیار داشت. [ ۲۷۴ ]

این نگرش‌ها در دورهٔ پس از ۱۶۰۰ تغییر یافت. انگلستان پیوندهای خود با اسکاتلند

را با اتحاد دو تاج‌وتخت در دست جیمز یکم تحکیم کرد. استعمار ایرلند، هم برای

انگلستان و هم برای اسکاتلند، جدیت بیشتری یافت. [ ۲۷۵ ] ایرلند در تقسیم‌کار

بریتانیا ادغام شد. جنگل‌های آن برای تأمین الوار انگلستان مصرف شدند. [ ۲۷۶ ]

این کشور طی ۱۰۰ سال بعدی به جایگاه صنعت عمدهٔ آهن تحت کنترل انگلیسی‌ها

بدل می‌شد. [ ۲۷۷ ] و انگلستان آغاز به ایجاد نونشین‌هایی در شمال آمریکا می‌کرد.

پری این تغییر را به افول وجههٔ اسپانیا و جستجوی مواد خام- خوراک ارزان، به‌ویژه

ماهی [ ۲۷۸ ] و تدارکات راهبردی (الوار، کنف و قیر) نسبت می‌دهد که احتمال

داشت منابع بالتیک‌شان در زمان جنگ قطع شود. افزون بر این، آنها بازار جدیدی

برای کالاهای کارگاهی و جایی برای فرستادن بینوایان بودند. [ ۲۷۹ ] همهٔ اینها

بی‌گمان راست است اما، بجز توان نظامی اسپانیا، عمدتاً یک سده پیش از آن هم



اوضاع بر همین منوال بود. آیا تقلای جدید سه قدرت اروپای شمال باختری برای مستعمرات، صرفاً نشانه‌ای از رقابت‌پذیری‌شان نیست؟ آیا این عمدتاً یک استعمار پیش‌دستانه، به‌ویژه به دنبال افول اسپانیا نبود؟

تأثیر این آشوب‌های اقتصادی بین‌المللی موجب تسریع بحران سیاسی در انگلستان شد. فکر می‌کنم پرز زاگارین ماهیت این ستیزه را با باریک‌بینی تمام‌عیاری دریافته است:

تکوین انقلاب انگلستان را نمی‌توان در کشاکش طبقاتی یافت- چراکه بخش‌های پیش‌تاز هردو طرف جنگ داخلی دربردارندهٔ افراد بسیاری، برخاسته از طبقهٔ اقتصادی یکسان بودند که شکل‌گیری آن طی سدهٔ پیش پیوسته روبه‌پیشرفت بوده است. درعوض، آن را می‌توان در ستیزه‌ای در درون این طبقه، میان گروه‌های حاکم انگلستان یافت. [ ۲۸۰ ]

و این جنگ داخلی در درون طبقه حاکم صرفاً به دلیل نیازهای فوری پهنه اقتصادی بین‌المللی تسریع نشد بلکه، چنانکه استون ادعا می‌کند، با حذف پیشدستانه دو خطر بزرگ برای نظام سیاسی انگلستان امکان‌پذیر شد: «صحنه از دخالت فقرا یا اسپانیاردها پاک [شده بود]....» [ ۲۸۱ ]

دو بحث قدری احمقانه پیرامون آغاز جنگ داخلی وجود دارد. یکی این که آیا جنگ ناگزیر بود یا نه. در برابر این حکم تاونی که «سقوط پادشاهی با اقداماتی که تودورها برای محافظت از آن در پیش گرفتند تسریع شد،» [ ۲۸۲ ] ترور-روپر حکم می‌کند که مسئله اصلی، یک زمامداری و لخرج بود که می‌توانست توسط پارلمان اصلاح شود. «زیرا بی‌گمان خود پادشاهی مانع نبود. گفتن اینکه چنین سیاستی بدون انقلاب میسر نمی‌شد بی‌معناست.» [ ۲۸۳ ]

ما مختصری پیامدهای اصلاحات اداری‌ای که ترور-روپر، با نگاهی گذشته‌نگرانه، به پارلمان طولانی(۶۲۲) توصیه می‌کند را برای فرانسه بررسی خواهیم کرد. اما مدام گفتن اینکه «ناگزیر بود» کاری است بیهوده. اگر یک عنصر تفاوت می‌داشت، بدیهی است که نتیجه متفاوت می‌شد. اما اگر یک عنصر می‌توانسته متفاوت باشد، پس چرا دو یا سه عنصر نتوانند؟ واقعیت این است که جنگ داخلی درواقع رخ داد و وظیفه دانش‌پژوه تبیین آن است.

پرسش احمقانه دیگر این است که آیا مسائل «واقعی»‌ای که در انگلستان تفرقه انداختند، باورهای پیرامون آزادی و مذهب بودند یا نه. آقای هکستر بر این پای می‌فشرد که مسئله همین‌ها بود، و قدری شگفت‌آور است که بسیاری از یاران و مخالفان او در این مشاجره هم‌داستان هستند (هینتون، استون، پوکاک، هیل،



ترور-روپر از او و تاوونی حمایت می‌کنند.) او ورود آنها را به محفل «ویگی(۶۲۳)»

خود خوشامد می‌گوید. [ ۲۸۴ ] ج. گ. ا. پوکاک(۶۲۴) با تأکید بر اینکه یک

«پسامارکسیست» است نه یک «نئو ویگ»، دست‌کم دلخوری خود را نشان می‌دهد.

[ ۲۸۵ ] اما این بحثی احمقانه است، زیرا البته که سردمداران جنگ داخلی، بسیاری

از دسته‌بندی‌های خود را در قالب ایدئولوژیکی بروز دادند که حول محور آزادی

سیاسی و دیدگاه‌های مذهبی می‌چرخید. و البته که منظورشان همین بود. و البته

که برآیند جنگ داخلی برای نظام هنجاری(۶۲۵) حاکم بر حیات سیاسی انگلستان حاوی

پیامدهایی بود.

اما، کالبدشکافی مختصات ایدئولوژیکی یک ستیزه سیاسی و اجتماعی، هرگز به

سرانجام نمی‌رسد مگر آنکه بتوان تحلیل را در بافت روابط اجتماعی غالب آن زمان

قرار داده و از این راه، پیامد مطالبات ایدئولوژیکی برای این روابط را دریافت. این

مباحثه به‌راستی پیرامون کلیت این روابط است، پیرامون اینکه آیا آنها بایستی به

همان شکلی که هستند بمانند یا در یک جهت معین تغییر کنند.

جنگ داخلی انگلستان ستیزه‌ای پیچیده بود، همان‌طور که همه زیروزیرشدگی‌های

اجتماعی این‌گونه‌اند. یک رانش عمده آن، میان کسانی که بر نقش پادشاهی تأکید

داشتند، آنان که از این راه به حفظ یک نظام امتیاز و حرمت رو به تباهی امیدوار

بودند، [ ۲۸۶ ] آنان که ترسشان از انقلاب اجتماعی بر ملاحظات دیگرشان می‌چربید،

آنان که در برابر انتخاب‌های اجباری اقتصاد جهانی تا حدی فلج شده بودند و از سوی

دیگر، کسانی بود که ادامه تجاری‌سازی کشاورزی را خوش‌تر می‌داشتند، آنان که

تغییر در الگوهای اجتماعی را می‌پذیرفتند، آنان که صرفه اندکی در ولخرجی دربار



می‌دیدند، آنان که خواهان پیشینه‌شدن مزیت انگلستان در اقتصاد جهانی بودند. بگذارید به فرانسه بپردازیم، جایی که اوضاع همسان بود اما مهم‌تر اینکه، یکسان نبود. دیویس بیتون(۶۲۶) دربارهٔ سال‌های ۱۵۶۰ - ۱۶۴۰ می‌گوید که «مرحله‌ای سرنوشت‌ساز از گذار از والاتباران فرانسوی اواخر سده‌های میانه به والاتباران فرانسوی رژیم گذشته» بودند. [ ۲۸۷ ] همین وضعیت در انگلستان نیز در کار بود. اما چه گذار متفاوتی در فرانسه رخ داد. در مباحثهٔ بزرگ میان بوریس پرشنوف و رولان موسنیه- که تا دمی دیگر بدان می‌رسیم- پرشنوف در اصل استدلال می‌کند که چیزی که در این دوران در فرانسه رخ داد این بود که «فروش مناصب نه به «بورژواشدن(۶۲۷)» قدرت، که به «فئودالی‌شدن» بورژوازی انجامید.» [ ۲۸۸ ] موسنیه پاسخ می‌دهد که: «چنین ترتیب «فئودالی- مطلقه‌خواهانه‌ای» در کار نبود. تا بدانجا که گرایشی به‌سوی مطلقه‌خواهی وجود داشت، از کشاکشی در برابر نظم فئودالی تشکیل می‌شد. آنچه از نظم فئودالی ماند، معمولاً موجب فلج‌شدن مطلقه‌خواهی می‌شد.» [ ۲۸۹ ] هرچند گمان من این است که این مباحثه تا حدی معناشناختی بوده و در باقی مباحثه پرشنوف استدلال بهتری دارد، آنچه می‌توان گفت این است که اگر استدلال موسنیه را برای تبیین انگلستان و استدلال پرشنوف را برای تبیین فرانسه به‌کار گیریم، به حقیقت نزدیک‌تر خواهیم بود. به دیگر سخن، به‌گونه‌ای گرت‌ه‌وار و بی‌اندازه ساده‌شده، می‌شد حکم کرد که در انگلستان، مهزادگان با دگرگون‌کردن خود به سرمایه‌داران بورژوا، در کوتاه‌مدت زیان کرده و در بلندمدت سود بردند، حال آنکه در فرانسه، مهزادگان با وادارکردن بورژوازی به ترک کارویژهٔ درخور خود و بدین‌سان تا حدی افزودن بر رکود اقتصادی، در کوتاه‌مدت سود برده و در بلندمدت زیان دیدند.

استدلال ما این است که چرایی این امر اساساً تابعی است از رابطه متفاوت ساز آنها با اقتصاد جهانی.

اما نخست بگذارید بار دیگر واریسی کنیم که این تا چه حد توصیفی منصفانه از نظام اجتماعی فرانسه است. به دلایلی که پیشتر مطرح ساختیم، دولت فرانسه در ۱۶۰۰ پرتوان‌تر از دولت انگلستان بود. این بدان معنا بود که دیوانسالاری بسی بیشتر از انگلستان «وسیله اصلی صعود در سلسله‌مراتب اجتماعی برای بورژوازی» بود. [ ۲۹۰ ] این فروش مناصب، به نوبه خود، به دلبستگی بسی مستقیم‌تر بورژوازی به پادشاهی فرانسه انجامید. [ ۲۹۱ ] و موسنیه را به این استدلال می‌رساند که در این زمان وضعیت طبقاتی نسبتاً بازی در فرانسه وجود داشت. [ ۲۹۲ ] اما خود موسنیه نشان می‌دهد که ترقی چقدر دشوار بود. وی خاطرنشان می‌سازد که برای یک شخص عوام (۶۲۸) رسیدن به پایگاه اجتماعی مسئول درخواست‌ها (۶۲۹) معمولاً چهار نسل طول می‌کشید. [ ۲۹۳ ] درواقع به گمان من پرشنوف وضعیت طبقاتی را با باریک‌بینی بیشتری درمی‌یابد. مهم‌تر از اینکه تحرک میان طبقه‌ای بسیار زیادی وجود دارد این است که اقشاری از مردم هستند که ذهنیتشان نسبت به وابستگی طبقاتی بنا بر اوضاع ملموس تغییر می‌پذیرد. قابل‌توجه‌ترین چنین اقشاری، دیوانسالاری متشکل از بورژواهاست، یعنی والاتباران ردپوش (۶۳۰):

وقتی کارگری که پیوندهای خود را با روستا حفظ کرده است، شغلش را در کارخانه از دست می‌دهد، دوباره به یک دهقان بدل می‌شود. به همین‌سان، وقتی کسی می‌خواست حقوق مالکیت و امتیازات صاحب‌منصبان (۶۳۱) را پس بگیرد، یعنی، آنها را



از پایگاه اجتماعی خود به عنوان والاتبارانی ممتاز محروم می‌کرد و آنها خودبه‌خود کمابیش به پایگاه اجتماعی اصلی‌شان به عنوان بورژوا سقوط می‌کردند.... صاحبان مناصب، که [تصمیمات] مازارین بر آنها اثری منفی گذاشته بود، احساس می‌کردند بورژوا هستند و، در آغاز فروند(۶۳۲)، نگرششان با نگرش کل طبقه بورژوا یکی بود.

[ ۲۹۴ ]

درست به دلیل سهولت نسبی کسب پایگاه اجتماعی صوری مهزادگی در فرانسه (که در مورد انگلستان دوران استوارت‌ها نیز راست است، اما به میزانی کمتر) بود که در سده شانزدهم، «ابهام پایگاه اجتماعی والاتباری» پدید آمد، ابهامی که مهزادگان فرانسه از آن شکایت داشته و به «دلمشغولی شدید و وسواس‌گونه آنها به امتیازات افتخاری» [ ۲۹۵ ] و نیز تأکید بسیار زیاد بر قواعد سفت‌وسخت رفتار و نگره عدول(۶۳۳) انجامید. [ ۲۹۶ ]

توصیف سنتی پادشاهی مطلقه به نحوی که با بورژوازی بر ضد والاتباران متحد بوده، همواره با این واقعیت مواجه بوده است که رژیم به اصطلاح کلاسیک پادشاهی مطلقه لوئی چهاردهم مثال اعلای تجدید ادعای امتیازات اربابی نیز بود. مارک بلوک این معضل را با این استدلال حل کرد که از میان این دو پدیده بیزار از هم، تجدید ادعای اربابان بنیادی‌تر بوده و بدون پادشاهی مطلقه، این گرایش به نیروی کامل خود دست می‌یافت. به دیگر سخن، می‌شد گفت که «پیروزی پادشاهی مطلقه دامنه «واکنش فئودالی» را محدود کرد.» [ ۲۹۷ ]

ا. د. لوبلینسکایا، با ترسیم این تصویر از فرانسه در سده شانزدهم «دوم»، اساساً با



این سخن همداستان است. [ ۲۹۸ ] پس از ۱۵۵۹، هم به دلیل افول ایتالیا و آلمان و هم جنگ‌های مذهبی، نقش بانکداران خارجی در فرانسه افول کرد. اما، این جنگ‌ها جلوی بورژوازی تجاری فرانسه را از پرکردن شکاف گرفت. پس برای کسب پول، حکومت فرانسه نظامی از اجاره مالیات‌ها را پدید آورد. اجاره‌داران مالیات سرانجام با دستگاه مالی دولت درآمیختند. «اجاره‌داری مالیات‌ها کسب‌وکار سودآوری بود. بر پایه همین واقعیت بود که حکومت، نظام قرضه‌های اجباری خود از اجاره‌داران اصلی مالیات را بنیاد نهاده و از این راه، آنها را به بستانکاران خود بدل کرد.» [ ۲۹۹ ] ازاین‌رو، پیوندهای نزدیک میان «تأمین‌کنندگان مالی» و دولت چنان بود که بقای خودشان بسته به توان دولت بود، مشروط به اینکه «حکومت پرتوانی که خواهان آن بودند... سخت نیازمند اعتبار (کردیت) آنها باقی بماند.» [ ۳۰۰ ] هرچند احتمالاً این‌گونه نبوده که پادشاهی از والاتباران هیچ مالیاتی نمی‌گرفته است، [ ۳۰۱ ] خود وابستگی به صاحبان مناصب فروشی این کار را بس دشوار می‌ساخت، زیرا لوبلینسکایا ادعا می‌کند که اصلاحات مالیاتی، اگر انجام می‌گرفت، به ناگزیر هزینه نقدی بازخريد مناصب را نیز شامل می‌شد و این بیش‌ازحد سنگین بود. [ ۳۰۲ ] هر چیزی که بر بدهی دولت می‌افزود موجب تقویت جایگاه این صاحبان مناصب می‌شد. به‌ویژه، «جنگ برای تأمین‌کنندگان مالی بسیار سودآور بود.» [ ۳۰۳ ]

اینکه پاره‌ای از استدلال‌های اینجا بسیار کارخوردی (۶۳۴) است را می‌توان با نگاهی سریع به انگلستان دریافت، جایی که «فئودالیسم مالیاتی» یا اجاره‌داری مالیات‌ها توسط اتحادیه‌های صنفی کاسب‌کاران به اعمال رایج دوران سلطنت الیزابت و اوایل سلطنت استوارت‌ها بدل شد، [ ۳۰۴ ] بی‌آنکه هیچ جنگ مذهبی‌ای برای تبیین آن



وجود داشته باشد یا پس از آن رشد بزرگ‌مقیاس یک دیوانسالاری فروشی رخ دهد. افزون بر این، تا بدانجا هم که قیدوبندی بر سودجویی مالیاتی قرار داشت، نتیجهٔ اصلاحات اداری‌ای بود که انگیزهٔ بلافصل آن نیازهای فوری مالیّهٔ جنگ و نیاز به کاهش اثرگذار سهم واسطه‌های مالیاتی میان دولت و مالیات‌پرداز بود. [ ۳۰۵ ]

اما اینها اهمیتی ندارد. بوریس پرشنوف دست به حملهٔ بنیادی‌تری به این استدلال زده است. پرشنوف هجومی تمام‌عیار به این استدلال می‌آورد که «فروش مناصب، شکلی از برتری سیاسی بورژوازی بود»، [ ۳۰۶ ] نگره‌ای که وی به پاژه (۶۳۵) و سپس موسنیه نسبت می‌دهد. پرشنوف مایل است استدلال کند که فرانسهٔ سدهٔ هفدهم «از نظر ویژگی‌های اصلی خود هنوز جامعه‌ای فئودالی بود که با تفوق روابط فئودالی تولید و اشکال فئودالی اقتصاد مشخص می‌شد.» [ ۳۰۷ ]

پرشنوف استدلال می‌کند که اشکال سرمایه‌دارانه وجود داشتند اما بورژوازی «تنها تا بدانجا در قدرت سیاسی دولت فئودالی مشارکت داشت که به‌مثابهٔ طبقه‌ای از جامعهٔ سرمایه‌داری دست به عمل نمی‌زد.» [ ۳۰۸ ] بورژوازی از روی خودبینی و آزمندی به دنبال القاب بوده و به سبک زندگی اشرافی نیز خو گرفته بود. افزون بر این، آنان به دلیل مزایای مالیاتی استفاده از پول به‌عنوان سرمایهٔ اعتباری به‌جای سرمایهٔ صنعتی یا کشاورزی، ترغیب به ترک فعالیت‌های اقتصادی به‌راستی بورژوایی شدند. [ ۳۰۹ ]

از این‌رو، هنگامی که قیام‌های دهقانی در دورهٔ ۱۶۲۳ - ۱۶۴۸ به وقوع پیوستند (که دمی دیگر بدان خواهیم رسید)، پای بورژوازی لرزید. از یک‌سو، آنها نیز از مالیات‌های سنگین دل خوشی نداشتند. از سوی دیگر، آنها با منافع مهزادگان یکی‌انگاری کرده و از عوام می‌هراسیدند. برخی شورش کردند، برخی از کشور گریختند؛

و بقیه، با خرید مناصب و قراردادن پولشان در عملیات اعتباری، با دولت کنار آمدند.

[ ۳۱۰ ]

اگر بپرسیم که چه شد که انگلستان و هولاند، والاتبارانی پدید آوردند که «بورژوا

شده» (۶۳۶) بودند اما فرانسه دست به چنین کاری نزد، پاسخ این است که «در

فرانسه، فئودالیسم تمامیت و نیروی حیاتی کلاسیکی داشت که جلوی هرگونه

بورژوا شدن والاتباران را می‌گرفت.» [ ۳۱۱ ] قضیه این نبود که فرانسه عقب‌مانده‌تر

بود، بلکه این بود که «تکینگی‌های» (۶۳۷) کیفی اقتصاد فرانسه آن گروه‌بندی طبقاتی

را که یک شبه انقلاب بورژوایی بر طبق الگوی انگلستان را اجازه می‌داد امکان‌ناپذیر

ساخت.» [ ۳۱۲ ] وضوح استدلال‌های پرشنوف در جایی از این مقایسه سرنوشت‌ساز

می‌لنگد که وی دست به دامن تمامیت‌های تبیین‌نشده، تکینگی‌های تعریف‌نشده و

ابهام مفهومی «شبه انقلاب» می‌شود.

درست در همین جای استدلال است که کورآدو ویوانتی (۶۳۸) دست یاری به‌سوی

پرشنوف دراز می‌کند. او ضمن توافق کامل با رد این استدلال موسنیه توسط پرشنوف

که نبرد فروند عنصری تک‌افتاده در تاریخ فرانسه بود، اشاره می‌کند که پرشنوف منطق

استدلال خود را تا آخر پی نمی‌گیرد، بلکه مشغول محکوم‌کردن بورژوازی به خیانت

به انقلاب می‌شود. آنها نمی‌توانستند کار دیگری انجام دهند، چراکه «هنوز گروه

اجتماعی‌ای که تا آن حد پرتوان و خودگردان باشد» که دست به‌کار دیگری بزند «را

شکل نداده بودند.» [ ۳۱۳ ] ویوانتی این فرضیه را در قالب یک پرسش مطرح می‌کند:

تا چه حد می‌توان گفت که «واکنش فئودالی» یا «اعاده سلطنت» و همین «خیانت



بورژوازی» در سده هفدهم شالوده - به شکلی متفاوت از آنچه می‌توان در جای دیگری، در شرایطی مشابه بحران یافت- آن انباشت سرمایه‌ای که اقتصاد [فرانسه] سده شانزدهمی نتوانست ایجاد کند را می‌ریزد؟ [ ۳۱۴ ]

به دیگر سخن، با توجه به «آن موانع عینی که درنهایت جلوی طبقه سوم(۶۳۹) را از مشارکت در کنش خودفرمان در پهنه‌های سیاسی و اجتماعی گرفت»، [ ۳۱۵ ] آیا این بهترین مسیر جایگزین نبود؟ هرچند این مسیر اجازه آن میزان از توسعه را که انگلستان بدان دست می‌یافت به فرانسه نداد، با این‌همه، جلوی سقوط فرانسه به نقش دولتی نیمه‌پیرامونی چون اسپانیا و ایتالیا را گرفت. حتی جنوب فرانسه که در مسیر سهم‌بری افتاد، از نظر اقتصادی، به اندازه مناطق مدیترانه‌ای همسایه خود پسرفت نداشت. لو روا لادوری بر این پای می‌فشرد که می‌توان در مورد جنوب فرانسه (و کاتالونیا)، برخلاف ایتالیا و کاستیا، گفت که وضعیت اقتصاد «راکد است، اصلاح‌شده و به‌سختی رشد می‌کند، اما هنوز پسرفتی در کار نیست.... حکایت لانگیدوک نه سقوط، که کشش‌ناپذیری و نرمش‌ناپذیری تولید کشاورزی است؛ نه پسرفت [décroissance]، که نبود یک رشد مشخص است.» [ ۳۱۶ ] این بلا سرانجام بر سر جنوب فرانسه می‌آمد، اما ۵۰ سال دیرتر از نواحی دیگر.

لوسین گلدمن(۶۴۰) نقد مشابهی بر نگره اتحاد پادشاهی مطلقه و بورژوازی دارد. وی استدلال می‌کند که، برعکس، اتحاد اساسی میان پادشاهی و والاتباران بود اما در کنار آن، پادشاهی با پدیدآوردن یک بورژوازی جدید، جناح خود را از خطر دور نگاه داشت. اما، گلدمن استدلال می‌کند که دقیقاً برای بورژوانگاه‌داشتن این بورژوازی و جلوگیری

از تبدیل آن به یک شبه اشراف بود که پادشاهی اصلاحات پولت(۶۴۱) را در اوایل سده هفدهم اعمال کرد. [ ۳۱۷ ] پولت در عمل، با بستن مالیات بر مناصب، دیوانسالاری را فروشی نگه داشته و از این‌رو، بورژوازی را بورژوا [ ۳۱۸ ] و نیز وابسته به پادشاهی نگاه داشت. [ ۳۱۹ ]

تبیین گولدمن حول محور تمییز میان دو دسته صاحب‌منصب دولتی می‌چرخد: دسته قدیمی‌تر متشکل از متنفذان(۶۴۲) و والاتباران ردپوش، صاحب‌منصبان و اعضای دربار پادشاه(۶۴۳) و مجالس(۶۴۴)، و دسته جدیدی که شامل کارگزاران(۶۴۵) و مشاوران دولت(۶۴۶) و کسانی می‌شد که به‌عنوان پیشکار(۶۴۷) و مسئول درخواست‌ها(۶۴۸) خدمت می‌کردند. گولدمن بر این باور است که دسته دوم «نیمه نخست سده هفدهم و به‌ویژه از ۱۶۲۰ تا ۱۶۵۰» در حال جانشینی با دسته نخست بود. [ ۳۲۰ ] گولدمن انگیزه پشت این نظام جدید را کوشش پادشاهی «برای بازیابی جایگاه خود پس از به‌قدرت‌رسیدن هانری چهارم در سال ۱۵۹۸» [ ۳۲۱ ] می‌داند، جایگاهی که طی جنگ‌های مذهبی از دست رفته بود.

از آنجا که صاحبان مناصب طی جنگ‌های مذهبی کمک بزرگی برای پادشاهی بوده و از این‌رو، انتظار داشتند قدرت و اهمیت‌شان بی‌الدنه آنکه بخشکد، هم از پولت برآشفتنند [ ۳۲۲ ] و هم از ظهور کارگزاران. تنش میان صاحبان مناصب و کارگزاران بالا گرفته و در حدود ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ به اوج خود رسید. این را گولدمن به ظهور یانسنیسم(۶۴۹) در میان صاحبان مناصب پیوند می‌زند، ایدئولوژی‌ای که «بر پوچی ذاتی جهان و بر این واقعیت که رستگاری را می‌توان تنها در خلوت و عزلت یافت پای می‌فشرد.» [ ۳۲۳ ]



با آنکه تصویر گلدمن از پادشاهی به تصویر پرشئوف نزدیک است، تصویر وی از بورژوازی به تصویر موسنیه نزدیکتر است، کسی که ادعا می‌کند که «بیزاری شدیدی نسبت به «فئودالی» در نظر گرفتن سده ۱۷ احساس می‌کند، چرا که این سده بیشتر دورانی بود که طی آن، «سرمایه‌داری تجاری» عمیقاً در کشور رخنه کرده بود» [ ۳۲۴ ]- کل کشور و نه فقط شهرک‌ها. انحصارها نه وقفه‌ای در ظهور سرمایه‌داری، که «شرط رشد آن در این مرحله» بودند. [ ۳۲۵ ] اما موسنیه نسبت به همسان‌انگاری صاحبان مناصب با والاتباران سخت خشمگین است. وی با قوه تشخیص یک مهزاده حقیقی واکنش نشان می‌دهد.

یک صاحب‌منصب دارای قدری نفوذ، از نظر قضایی یک والاتبار بشمار می‌رود؛ یک والاتبار، نه یک آزادمرد یا سینیور (un féodal). پرشئوف هیچ‌گاه این را تمیز نمی‌دهد. آیا می‌توانیم والاتباران و نیز، آن سوداگران بزرگ را، گروهی فئودالی بخوانیم؟ در فرانسه، مردم بر این تمایزها تأکید داشتند. صاحب‌منصبی که با منصب خود والاتبار شده بود، یک بورژوا باقی می‌ماند. مردم بر این واقعیت افسوس می‌خوردند که والاتباران حقیقی، یعنی آزادمردان توسط دولت به کار گرفته نمی‌شدند و مناصب دولتی امتیاز کسانی بود که به طعنه «آزادمردان قلم و دوات» خوانده می‌شدند. بورژوا، چه صاحب‌منصب بود و چه کارگزار، حتی اگر هم بر مسند گل زنبق (۶۵۰) می‌نشست و ردای مقام خود را می‌پوشید و به کسوت یک شوالیه، یک بارون، رئیس مجلس یا عضو شورای سلطنتی درمی‌آمد، باز هم بورژوا می‌ماند. [ ۳۲۶ ]



موسنیه با رد اینکه وی یا پاژه هرگز اشاره نکرده‌اند که بورژوازی مهار پادشاهی را در دست داشته است، بحث خود را به پایان می‌رساند. «این پادشاهی است که در بازسازی دولت مطیع همه طبقات است. اما در این کار از سوی بورژوازی یاری می‌شد....» [ ۳۲۷ ]

شایان توجه است که در این مباحثه شماری از مسائل با هم آمیخته شده‌اند. یکی ماهیت نظام است. دیگری ماهیت روابط میان طبقات. سومی نقش پادشاهی است. پیشتر در یکی از فصل‌های پیشین توضیح دادیم که چرا بر این باوریم که اصطلاح «فتوئالیسم» در مورد تولید کشاورزی این زمان (محصولات نقدی بازارمحور، هرچند بر پایه نیروی کار اجباری یا نیمه‌اجباری) گنج‌کننده است و برای تحلیل فایده‌ای دربر ندارد. پافشاری بر اینکه فرانسه در این زمان در درجه اول در یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه مشارکت داشت، لزوماً بدین معنا نیست که بورژوازی سکان اصلی قدرت سیاسی را در دست داشته؛ بدیهی است که چنین نبود. در اروپای خاوری، مهزادگان کشاورز سرمایه‌دار بوده و بورژوازی تجاری بومی در آستانه نابودی قرار داشت. و لزوماً چیزی هم از نقش خاصی که پادشاهی فرانسه، در مقایسه با سایر دولت‌ها، در این اقتصاد جهانی بازی کرد نمی‌گوید. ج. ه. م. سالمون (۱۹۵۱) مشاهده می‌کند که «همچون مباحثه بلندپایگان و مهزادگان در انگلستان، مشاجره [بر سر فرانسه اوایل سده هفدهم] به منش جامعه و حکومت اوایل دوران مدرن مربوط می‌شود.» [ ۳۲۸ ]

دقیقاً!

احتمالاً رأی موسنیه، از این نظر که پادشاهی را، نهادی می‌داند که به‌جای اینکه آشکارا بر اوضاع مسلط باشد، برای اظهار برتری سیاسی خود در حتی فرانسه تقلاً

می‌کرد، از پرشنوف درست‌تر است. اما رأی پرشنوف، از این نظر که یکی از تحولاتی که واضح‌تر از همه فرانسه را از انگلستان متمایز می‌کند، موفقیت سیاسی نسبی مهزادگان کهن در فرانسه است که منافع کوتاه‌مدتشان به سود توان فرانسه در درازمدت برای کسب سود حداکثری از تقسیم‌کار اقتصاد جهانی نبود، از موسنیه درست‌تر است.

اینک بیایید به «بحران» پایانی سده شانزدهم «طولانی» بپردازیم و با دقت بررسی کنیم که این چه تأثیری بر پهنه سیاسی فرانسه داشت. با این واقعیت آغاز می‌کنیم که افت قیمت‌ها در فرانسه در دوره ۱۶۰۰ - ۱۶۱۰، درواقع از نظر اقتصادی به سود فرانسه و بورژوازی آن بود. [ ۳۲۹ ] حتی پرشنوف تصدیق می‌کند که ادعای اینکه سرمایه‌داران صنعتی در فرانسه اهمیتی نداشتند گزاف خواهد بود. وی این واقعیت را می‌پذیرد که «فرگشت سرمایه‌داری مسیر خود را ادامه داد، اما با سرعتی آهسته‌تر.» [ ۳۳۰ ]

مشکل تا حد زیادی در تجارت خارجی بود، مشکلی که پیشتر در بحث واکنش انگلستان نسبت به بحران تجاری، برای اهمیت آن برای اقتصادهای ملی دلیل آوردیم. هرچند فرانسه بین سال‌های ۱۶۰۰ - ۱۶۱۰ تا حدی خساراتی را که از وقفه جنگ‌های مذهبی پدید آمده بود جبران کرد، افول بزرگ دیگری پس از ۱۶۱۰ آغاز شد که این بار تا حد زیادی پیامد رقابت هلندی‌ها و تا حدی، انگلیسی‌ها بود. و آنچه هلندی‌ها و حتی انگلیسی‌ها را قادر به از میدان‌به‌درکردن فرانسوی‌ها در این دوره ساخت این بود که، در زمان انقباض بازار جهانی، مزیت انباشته‌شده سرمایه صنعتی و فناوری از ۵۰ - ۶۰ سال پیش اهمیتی سرنوشت‌ساز داشت:

فرانسه از نظر همه شاخص‌های مهم از رقبای خود عقب ماند. تقسیم‌کار در کارگاه‌های فرانسه در سطح پایین‌تری قرار داشت؛ کمبود نیروی کار ماهر، به کارسالاران اجازه برقراری یک سلسله‌مراتب بسنده از سطوح دستمزد را نمی‌داد. یارانه‌های دولتی، که در آن زمان کاملاً ضرورت داشت، سرسری، گهگاهی و کم‌مقدار بود، حال آنکه میزان انباشت پول به اندازه کافی زیاد نبود؛ فرانسه از آن غارت مستقیم مستعمرات، که انباشت ابتدایی در هولاند و اسپانیا و نیز صنعت انگلستان را تغذیه می‌کرد، محروم بود.

پیامدهای این امر این بود که فراورده‌های صنعتی فرانسه نسبتاً گران تمام می‌شدند. در نتیجه، بورژوازی تجاری و صنعتی فرانسه قادر به رقابت موفقیت‌آمیز با هلندی‌ها و انگلیسی‌ها در بازار داخلی خود و تا حدی، در بازارهای خارجی نبود. بورژوازی مجبور بود سرمایه خود را به شیوه‌های دیگری به کار بیندازد.... کشتی‌سازی و ناوبری فرانسه و بنابراین تجارت ماورای اقیانوس آن نیز، از نظر فنی و اقتصادی از انگلیسی‌ها و هلندی‌ها عقب بود....

به همه این دلایل، بورژوازی فرانسه به‌راستی علاقه شدیدی به افزایش حمایت داشته و حکومت فرانسه می‌کوشید نیازهای آن را از این نظر تأمین کند. [ ۳۳۱ ]

پس این امر فرانسه را در لایه میانی اقتصاد جهانی جای داد. درحالی‌که فرانسوی‌ها تا حدی قادر به بهره‌گیری از اسپانیا و آلمان بودند، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها می‌توانستند از بازار فرانسه و نیز اسپانیا بهره برند. [ ۳۳۲ ]



توان نسبی دستگاه دولتی فرانسه، در مقایسه با انگلستان و ولایت‌های متحده، لزوماً کمکی به حل این معضل نمی‌کرد. اگر پادشاهان آن زمان فرانسه بی‌چون و چرا سر به توسعه صنعت و منافع بورژوازی می‌سپردند، بی‌گمان ممکن بود فرانسه از جایگاه نه‌چندان بزرگی که دو کشور دیگر داشتند پیشی بجوید. اما پادشاهان فرانسه دودل بودند. دخالت آنها همیشه هم به بیشینه‌سازی منافع تجاری ملی در اقتصاد جهانی نمی‌انجامید. در واقع، نف یکی از رازهای موفقیت انگلستان را نه به تفاوت هدف سلطنت، که به این واقعیت نسبت می‌دهد که فرانسوی‌ها ید طولایی در دخالت در بنگاه بورژوازی داشتند. نف استدلال می‌کند که به همین‌سان، جدایی نسبی انگلستان از جنگ‌های اروپا در این دوره به معنای تأکید کمتر از فرانسه بر «ابراز فرمانبرداری از اقتدار سلطنتی» بود. [ ۳۳۴ ] توان پادشاه فرانسه در مالیات‌ستانی، در کنار توان والاتباران در معاف‌شدن از مالیات‌ها، به معنای هزینه سنگین‌تر نه‌تنها توده مردم، بلکه بورژوازی نیز بود.

سرانجام اینکه، نباید پیوند میان جایگاهی که از مثلاً ۱۶۱۰ در اقتصاد جهانی کسب شد و جایگاه آینده را از یاد ببریم. مشکلات فرانسوی‌ها در رقابت با هلندی‌ها و انگلیسی‌ها در بازارهای داخلی خود، آنها را به تمرکز بر تولید آن کالاهایی ترغیب کرد که قدری در آنها برتری تاریخی داشتند و برایشان بازار داخلی نسبتاً بزرگ‌تری نسبت به کشورهای دیگر اروپا وجود داشت- فراورده‌های تجملی، به‌ویژه ابریشم. [ ۳۳۵ ] اما کالاهای ارزان‌تر برای بازارهای وسیع‌تر، در درازمدت پایه صنعتی مطمئن‌تری فراهم می‌آورد.

جنگ سی‌ساله فشارهای سنگینی بر گرده فرانسوی‌ها وارد آورد. با افزایش هزینه‌های

نظامی و گسترش ارتش‌ها، اندازه دیوانسالاری دولتی نیز افزایش یافته، و به‌عنوان علت و پیامد آن، میزان مالیات‌ستانی نیز، به‌طور مستقیم توسط دولت و بعلاوه به‌صورت غیررسمی با تاراج روستاکنار به دست گروهان‌ها بالا رفت. [ ۳۳۶ ] پیش از این به تأثیر جنگ بر قیمت غله بالتیک و در نتیجه، قیمت مواد خوراکی به‌طور کلی اشاره کردیم. این وضعیت با بیماری‌های همه‌گیر بزرگی که بین سال‌های ۱۶۲۸ و ۱۶۳۳ و به‌ویژه در ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ شیوع یافتند به نحو قابل‌توجهی تشدید شد. اینکه برداشت‌های ضعیف محصول به گسترش بیماری منجر شدند یا بیماری باعث کمبود غله شد تفاوتی نمی‌کند و مهم این است که هردو باهم رخ دادند و ضربه سختی به فرانسه زدند. [ ۳۳۷ ]

با توجه به این تحلیل، فهم اینکه چرا قیام‌های دهقانی در این زمان در فرانسه چنین گسترده بوده‌اند آسان است. نه‌تنها اخاذی‌های دولت از دهقانان رو به افزایش بود، بلکه والاتباران نیز برای کسب اجاره‌ها و عوارض خود از دهقانان، به دلیل تنگنای اقتصادی آنها، مشکل داشتند. [ ۳۳۸ ] بی‌گمان این وضعیت در بسیاری از موارد بدین معنا بود که والاتباران و دهقانان یک ناحیه، هم‌زمان از پادشاهی آزرده‌خاطر بودند و «حس وفاداری و تعهد متقابل [میان سینیور و دهقان]» در اوایل سده هفدهم در فرانسه تا حدی ادامه یافت، اما تأکید بیش‌ازحد بر این اندیشه، چنانکه برخی سعی در آن داشته‌اند، اشتباه خواهد بود. چراکه بی‌گمان نه‌تنها تحلیل‌گران امروز، که دهقانان آن زمان نیز می‌توانستند درک کنند که پس از جنگ‌های مذهبی، سینیور، به تعبیر سالمون، «چه از والاتباران کهن بود و چه از والاتباران جدید، بیش از آنکه همدم سیه‌روزی دهقان باشد، بخشی از علت آن بود.» [ ۳۴۰ ] از همه اینها



گذشته، دقیقاً رفتار سیاسی والاتباران بود که موجب پیشرفت آهسته توسعه اقتصادی می‌شد. [ ۳۴۱ ] در همین زمان، صنعتی‌شدن جزئی فرانسه موجب این می‌شد که چنین ناخشنودی‌ای از مناطق روستایی به مناطق شهری گسترش یابد، زیرا این دو منطقه از طریق شمار فزاینده‌ای از انسان‌ها در پیوند بودند، نوعی لومپن‌پرولتاریای بدون شغل ثابت که ولگردی کرده و حاشیه معیشتشان بیش از آن کم بود که بتواند تشدید بحران را تاب آورد. [ ۳۴۲ ]

روبر ماندرو (۶۵۲) در این مباحثه شرکت جسته و از ما می‌خواهد قیام‌های مردمی ۱۶۲۳ - ۱۶۴۸ را در بافت تاریخ مستمر فرانسه در نظر بگیریم که، هم پیش و هم پس از این زمان، چنین قیام‌هایی را به خود دید. وی به یادمان می‌آورد که مالیات‌های مختلف را «باید نشانه‌های یک وضعیت اقتصادی سخت روبه‌زوال دانست، نه صرفاً تنها یا بلافصل‌ترین علت شورش‌ها.» [ ۳۴۳ ] ماندرو سپس ما را به مسیری پربارتر بازمی‌گرداند. وی از ما می‌خواهد که:

متوجه محلی‌شدن‌ها و نقشه‌نگاری (۶۵۳) [باشیم]: غرب، نورماندی، گینه و مرکز (مارکه) (۶۵۴)، بری (۶۵۵)، بوربونه (۶۵۶)، ناحیه‌ای است که بیش از همه تحت تأثیر قرار گرفته و بیش از همه با این واکنش‌های زنجیره‌ای آشوب‌ها تحریک شد. آیا می‌توانیم این را پیامد مشارکت گسترده‌تر این ولایت‌ها، که در اوج «سده شانزدهم بلند» با وقفه مواجه می‌شوند، بدانیم؟ افت سال‌های ۱۶۲۰ - ۱۶۸۰ در اینجا به رکودی آشکارتر از ناحیه‌هایی که به قاره نزدیک‌تر و توسعه‌نیافته‌تر (fruste) هستند می‌انجامد. اما آیا این مناطق آشوب شهری و روستایی سده ۱۷ همان ولایت‌هایی



نیستند که جنگ‌های مذهبی سدهٔ پیش در آنها شدیدتر از بقیه بود؟ [ ۳۴۴ ]

این به‌راستی سرنخی است گران‌بها که با فرضیهٔ کلی ما سازگاری بسیاری دارد و افزون بر این، سرنخی است که هم موسنیه و هم پرشنوف بر آن هم‌داستانند. موسنیه می‌گوید:

مطالعهٔ هر یک از قیام‌ها را نمی‌توان از پژوهش بر اقتصادهای محلی و ساختارهای اجتماعی جدا ساخت. چرا قیام‌های روستایی اصولاً در غرب، مرکز و جنوب غربی رخ دادند؟ آیا طبقه‌بندی شهرک‌ها برحسب میزان توسعهٔ سرمایه‌داری در آنها و بررسی اینکه آیا با برخی عوامل ثابت شورش‌ها همبسته‌اند، امکان‌پذیر نخواهد بود؟ [ ۳۴۵ ]

پرشنوف اشاره می‌کند که پیش از قیام‌های ۱۶۲۳ - ۱۶۴۸، سه رشته قیام در سدهٔ شانزدهم رخ داد. دو رشتهٔ نخست، قیام‌های ۱۵۲۰ - ۱۵۵۰ در پیوند با جنبش دین‌پیرایی و قیام‌های ۱۵۷۰ - ۱۵۹۰ بودند که طی آنها، جنبش‌های مردمی «دل به اتحاد کاتولیک بستند که اعلام هواخواهی از آن کرده بودند.» سپس از ۱۵۹۰ تا ۱۶۰۰ واپسین موج قیام‌ها رخ داد که اینک قالبی غیرمذهبی به خود گرفته بود. [ ۳۴۶ ] درواقع پرشنوف، جلوتر استدلال می‌کند که نفرت عمومی از جنگ‌های مذهبی به قدسیت‌زدایی (۶۵۷) از اقتدار انجامید که به‌نوبهٔ خود، دلیلی است بر نیاز شدیدی که در اوایل سدهٔ هفدهم به تجدید ادعای اقتدار دولت احساس می‌شد. [ ۳۴۷ ] این استدلال پرشنوف بار دیگر پرسش‌های چندی را پیرامون مقصود جنبش‌ها و

قربانتهای مذهبی در اروپای اوایل دوران مدرن، پیوند آنها با ابرازگری(۶۵۸)

موجودیت‌های ملی و برعکس، با نیروهای مرکزگرای مذهبی مطرح می‌سازد. پیشتر درباره طرز تلقی کونیگسبرگر از هوگنوها به‌مثابه یک جنبش انقلابی ملی فرانسوی گفتگو کردیم. [ ۳۴۸ ] بی‌گمان می‌توان به‌طور معقول گمانه‌ورزی کرد که هوگنوها می‌توانسته‌اند در جنوب و غرب فرانسه، بسان تحکیم کالوینیست‌ها در شمال هلند، جای پای استواری پیدا کنند، امری که می‌توانسته همچون هلند به دوپاره‌شدن کشور بینجامد. بی‌گمان ترس از چنین پیشامدی در این زمان وجود داشت. [ ۳۴۹ ] در چارچوب چنین چشم‌اندازی، شگفت‌آور نیست که هوگنوها در مقطعی اسپانیای کاتولیک را برای کمک فراخواندند. پس برانداختن هوگنوها(۶۵۹) بخش و پاره‌ای از رانه نگه‌داشت تمامیت فرانسه به‌مثابه یک دولت بود، [ ۳۵۰ ] و موسنیه نقشی که فروش مناصب پس از ۱۶۲۰ در تطمیع کادرهای کالوینیست بازی کرد را خاطرنشان می‌سازد. [ ۳۵۱ ]

اینکه دیارگرایی(۶۶۰) از فرقه‌گری مذهبی بنیادی‌تر بود را می‌توان به‌وضوح در جنوب فرانسه، یعنی اوکسیتانیای قدیم دید که دیگر سنگر هوگنوها نبود. هانری اسپیو(۶۶۱) در این‌باره صحبت می‌کند که جنبش دین‌پیرایی سنگرهای خود را «هم در اوکسیتانیا و هم در حواشی گل روم باستان(۶۶۲) در سده ششم» یافت، «حال آنکه آیین کاتولیک اساساً شمالی است....» [ ۳۵۲ ] اما وی اشاره می‌کند که وقتی هانری ناواری «به بهای مرام اوکسیتانیا» شاه شد، «اوکسیتانیا با چرخشی غیرعادی هواخواه اتحاد کاتولیک (ligeuse) شد - تنها راهی که برای نشان‌دادن تفاوت خود برایش باقی ماند....» [ ۳۵۳ ] اسپیو استدلال می‌کند که در پایان، اوکسیتانیایی‌ها یانسنیسم را با



همان «روحیه ناپیروانه(۶۶۳)» پذیرفتند، مرامی که «به حفظ نگرش سرکشانه‌شان (humeur frondeuse) کمک می‌کرد.» [ ۳۵۴ ] اسپو این سرکشی را روش اوکسیتانیا برای مقاومت در برابر ادغام در فرانسه می‌داند که در سده شانزدهم بر آن تحمیل شد، ادغامی که با بارهای مالیاتی که بر گرده‌اش نهاده شد به انجام رسیده و تقویت شد، مالیات‌هایی که با افول اقتصادی ماریسی(۶۶۴) و بوردو(۶۶۵) در سده شانزدهم «دوم» بازهم ناخوشایندتر شد، و این وضعیت نه‌تنها در مورد پاریس، که حتی در مورد بارسلون و جنوا نیز صادق بود. - یک بار دیگر، لایه‌های درون‌لایه‌ها. [ ۳۵۵ ]

شرح پرشنوف از قیام در نورماندی در سال ۱۶۳۹ درون‌مایه‌های مشابهی دارد. آن‌گونه که او داستان را تعریف می‌کند، دهقانان نورماندی در سده‌های چهاردهم و پانزدهم هزینه‌های اربابی سنگین‌تری نسبت به جاهای دیگر فرانسه داشتند. به دلیل این واقعیت و نیز ویرانی‌های جنگ صدساله، دهقانان گریخته و بدین‌سان موجب کمبود نیروی کار حادی شدند که به افول نسبتاً سریع اجاره‌های دائمی در قیاس با اجاره‌های مدت‌داری انجامید که نفع بیشتری برای دهقانان داشت. انقلاب قیمت‌ها و نقش برآینده فرانسه در اقتصاد جهانی مایه دردر دهقانان مالک شد- اجاره‌های بالاتر، زمین‌های کوچک‌تر، بازگشت جزئی به اقتصاد طبیعی، و کوتاه اینکه، وقفه در توسعه سرمایه‌داری. [ ۳۵۶ ] در زمانی که کشاورز خرده‌مالک انگلیسی در حال بهره‌برداری از حصارکشی زمین‌های کشت‌پذیر بود، همتای او در نورماندی ضرر می‌داد. اما در مورد بورژوازی باید گفت که پرشنوف به دوپاره‌شدن آن اشاره می‌کند: قضات صلح(۶۶۶) که با منافع محلی در پیوند بودند و ازاین‌رو، دستشان با شورش در یک کاسه بود، و تأمین‌کنندگان مالی که پیوند استواری با دولت داشتند و ازاین‌رو،



متمایل به حمایت از مهزادگان محلی بودند. [ ۳۵۷ ] شورش را می‌توان ناخشنودی از سیاست‌ورزی مرکز دانست که دهقانان مالک نورماندی (و بورژواهای محلی) را از منافع مشارکت کامل‌تر در اقتصاد جهانی جدید باز می‌داشت.

در غرب، همچون اوکسیتانیا، پادشاهی را پیرو یک چشم‌انداز «ملی» فرانسوی می‌دانستند که از نظر اقتصادی واپس‌رو بود. به حکم سنت، ولایت‌های دور از مرکز خواهان پیشرفت اقتصادی بیشتر بودند نه کمتر. [ ۳۵۸ ] پس تصادفی نبود که پس از قیام ۱۶۳۹ نورماندی، قیام‌هایی در پروونس، بروتاین، لانگیدوک و پواتو (۶۶۷) رخ داد. [ ۳۵۹ ] این هم تصادفی نبود که پس‌زمینهٔ بلافصل قیام نورماندی بی‌میلی پادشاه به تخفیف بار مالیاتی نورماندی در پی مشکلات اقتصادی برخاسته از بیماری همه‌گیر ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳ بود، زیرا: «اعلیحضرت، که زیر هزینه‌های بی‌اندازه سنگین خم شده‌اند، نمی‌توانند مردم خود را، آن‌گونه که خودشان مایل‌اند، از بار مالیات‌ها خلاص کنند.» [ ۳۶۰ ] نمی‌توانست چنین کاری کند، زیرا پول‌ها صرف ایجاد موجودیت ملی فرانسه می‌شد.

فرض کنید - یک بازی تاریخی عالی - که فرانسه موجودیت جغرافیایی متفاوتی بود که تنها شمال و غرب فرانسه را با روآن به‌عنوان پایتخت پوشش می‌داد. فرض کنید اوکسیتانیا از سدهٔ سیزدهم به‌بعد دولت جداگانه‌ای بوده است. آیا ممکن نبود چنین فرانسهٔ کوتاه‌شده‌ای دریابد که منافع ملی دستگاه دولتی مرکزی و منافع تجاری بورژوازی تا حدی با یکدیگر هماهنگ‌اند؟ آیا ممکن نبود چنین فرانسه‌ای، که به‌ظاهر ضعیف‌تر بود، قادر به انجام آن چیزی باشد که انگلستان انجام داد - واکنش نسبت به اقتصاد جهانی برآینده با ایجاد یک پایهٔ صنعتی؟ شاید.

اما چنین فرانسه‌ای وجود نداشت. فرانسه‌ای که وجود داشت، همان‌طور که گفتیم، نه رومی روم بود و نه زنگی زنگ، و با کشاکش مذهبی- منطقه‌ای از هم دریده شده بود. فشار به‌سوی یک دولت تک‌مذهبی در اروپای سده‌ شانزدهم همان اندازه قوی بود که فشار به‌سوی یک دولت تک‌حزبی در آفریقای سده‌ بیستم، و به همین دلیل، نیاز به مبارزه با نیروی‌های مرکزگرای هم قوی بود؛ اما به بهایی گزاف. بهای آن برای فرانسه پذیرش مهزادگان بود که تا حد زیادی بر پایه‌ شرایطی که آنها می‌گذاشتند - «آکسیون سینیورال»، «فئودالیزاسیون» بورژوازی- انجام گرفت. قرار بود هیچ جنگ داخلی‌ای در سده‌ هفدهم جز فروند در کار نباشد. انقلاب بورژوازی در سال ۱۷۸۹، در دورانی دیگر، برای هدفی دیگر و از برخی جهات، بسیار دیر رخ می‌داد. در سده‌ هفدهم، بورژوازی اداری فرانسه یعنی، والاتباران ردپوش مجبور شدند این را به خاطر بسپارند که نمی‌توانند منافع محدود خود را زیاده از حد تعقیب کنند، زیرا اگر این کار را می‌کردند، تمامیت دولت و ازاین‌رو، شالوده‌ اقتصادی این بورژوازی اداری به خطر می‌افتاد.

نقش‌های تفاوت‌ساز (نقش‌ها، نه مقاصد) پادشاهی‌های انگلستان و فرانسه درنهایت یک عامل سرنوشت‌ساز بود. یک راه پیش روی ما برای بررسی نقش پادشاهی‌ها این است که کشاکش سیاسی را کشاکشی تعریف کنیم که طی آن، پادشاهی‌های این دوران می‌کوشند از امتیازات گروه‌های غیردولتی بکاهند و همچون کوپر، مشاهده کنیم که آنها روی‌هم‌رفته در برابر شهرک‌ها (و ازاین‌رو، بخش‌های بورژوازی) بیشتر به موفقیت دست یافتند تا در برابر طبقات زمین‌دار. [ ۳۶۱ ] برودل شهرک‌ها را «تحت کنترل» یا «تحت انضباط» پادشاهی‌ها توصیف می‌کند. [ ۳۶۲ ] از این دیدگاه، طبقات



زمین‌دار برای درمان‌ماندن از جریانات شتابناک گسترش اقتصادی، خواهان کمک دولت بودند. در این چشم‌انداز، فروندی‌ها هرچند باختند، بردند، حال‌آنکه مهزادگان انگلیسی هرچند سلطنت اعاده شد، باختند. برودل استدلال می‌کند که درنهایت، برتری انگلستان در جهان برتری لندن می‌بود، «برتری‌ای که پس از انقلاب صلح‌آمیز ۱۶۸۸، انگلستان را مطابق ملزومات خود (à sa guise) بنا کرد.» [ ۳۶۳ ]

در تزلزل میان مطالبات بورژوازی و مهزادگان، هم پادشاهی انگلستان و هم فرانسه بیش‌ازپیش به‌سوی مطالبات مهزادگان حرکت کردند. تفاوت در این بود که در انگلستان، منافع بورژوازی تجاری با یک مرکز پرتوان‌تر در پیوند بود، حال‌آنکه در فرانسه، منافع بورژوازی تجاری تا حدی با حاشیه کشور در پیوند بود. این تفاوت، پیامد عوامل جغرافیایی در چارچوب اقتصاد جهانی اروپا بود.

یک پیامد، این بود که برای مهار یک بورژوازی ذاتاً پرجنب‌وجوش‌تر، پادشاهی فرانسه مجبور بود هم خود را تقویت کند و هم آنها را با فروش مناصب تطمیع کند، که به‌نوبه خود، آنها را از سرمایه‌گذاری صنعتی منحرف ساخت. در انگلستان، مهزادگان برای بقای خود مجبور بودند رسم و راه بورژوازی را آموخته و تا حدی با آنها درآمیزند. در فرانسه، بورژوازی بود که برای بقا، تحت‌فشار بود. در فرانسه و انگلستان، مرکز در برابر حاشیه کشور پیروز شد. اما در انگلستان، این به معنای پیشبرد مرام بورژوازی ملی بود، حال‌آنکه در فرانسه برای بورژوازی شکست محسوب می‌شد.

جنگ داخلی انگلستان درست در ثانیه آخر به‌وقوع پیوست. تجدید حیات طبقات

زمین‌دار در ۱۵۰ سال بعدی، همه‌جا در حال گسترش بود، حتی در انگلستان. اما

بورژوازی دست‌کم در آنجا حقوق شهروندی (۶۶۸) را به دست آورد. و طبقات زمین‌دار،



کمتر از مهزادگان و بیشتر از بلندپایگان تشکیل شده، و دست آخر، شهرنشینان / بورژواهای خوب(۶۶۹) نامیده می شدند. در فرانسه، بورژوازی در سدهٔ هفدهم ضعیفتر از آن بود که بتواند کسی چون کرامول را پدید آورد. تا سال ۱۷۹۸ طول می کشید تا آنها دریابند که منافعشان با منافع دولت به مثابهٔ دولت هماهنگ است. در آن هنگام، اقتصاد جهانی تحول یافته بود و برای فرانسه دستیابی به برتری در آن بیش از حد دیر بود.

۱. Domenico Sella, "European Industries, ۱۵۰۰- ۱۷۰۰." Fontana Economic History of Europe, II, ۵, ۱۹۷۰, ۵.

روگریو رومانو ادعا می‌کند که صنایع «واقعی» اندک‌شماری در سده شانزدهم وجود داشت، فقط: «اساساً فراورده‌های نساجی، صنایع استخراج معدن و کشتی‌سازی. همه فعالیت‌های مولد باقی‌مانده اساساً بر کار صنعتگران فردی استوار بودند.»  
Revista storica italiana, LXXIX, p. ۵۰۰.

۲. Sella, Montana Economic History of Europe, II, ۵, p. ۶۴.

۳. «کاهشی آشکار در حجم بازده، کاهشی در مقیاس بنگاه صنعتی و پایین‌آمدن اهمیت نسبی صنعت... [در] بخش بزرگی از اروپا، یعنی سرزمین‌های امپراتوری اسپانیا، از جمله فرانسه - کنته و هلند جنوبی - همه سرزمین‌هایی که رسماً به مدت یک نسل در دوران سلطنت شارل پنجم متحد بودند - رخ داد...» John U. Nef, War and Human Progress (New York: Norton, ۱۹۶۳) ۶  
بخش‌های مجموعه امپراتوری هابسبورگ سابق در صص. ۶ - ۷ ارائه می‌دهد.

۴. همان، ص. ۶.

۵. Sella, Fontana Economic History of Europe, II, ۵, p. ۶۵.

۶. همان، ص. ۶۶. بنگرید به:

Heaton, Economic History of Europe, pp. ۳۱۴-۳۱۹.

تصویری که ایلی. ف. هکشر از «بلوغ اقتصاد میان‌سده‌ای» سوئد در دوره میان سال‌های ۱۵۲۰ و ۱۶۰۰ ارائه می‌دهد، نظر سلا را تأیید می‌کند: «آنچه در مورد اقتصاد سوئد در سده شانزدهم شایان توجه است، این نیست که در درازمدت تغییری رخ داد، بلکه این است که تغییر بسیار دیر رخ داد. سوئد اساساً در سراسر این دوره میان‌سده‌ای باقی ماند. از آنجا که از نظر سیاسی، اقتصادی و فکری منزوی بود، کشوری بود که هنوز به جای آینده به گذشته چشم دوخته بود. وظایفی که بر دوش حکومت بود، هنوز چنان جزئی بود که نه فرمانروایان و نه مالیات‌پردازان، به‌هیچ‌روی از ادامه اقتصاد طبیعی ناراحت نبودند. از آنجا که حکومت هیچ‌گونه هزینه اساسی‌ای در خارج از کشور نداشت، نیازی به کسب ارزهای خارجی از طریق صادرات نداشت. سبک زندگی جمعیت، در درازمدت چنان بدون تغییر باقی ماند که بجز نمک، تجارت وارداتی اهمیت فراگیر کمی داشت.»

An Economic History of Sweden (Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, ۱۹۵۴), ۷۷-۷۸.

فرانسوا مورو برای تبیین نقش پیش‌تاز انگلستان و هولاند بر پدیده صنایع کلیدی



انگشت می‌نهد: «صنایع معدنکاری و فلزکاری بودند که در انقلاب تجاری، نقشی بازی کردند که صنعت فولاد در جهان سوم کنونی بازی می‌کند. در کنار طبقه سوداگر، طبقه صنعت‌داران پیدا شد. بخت بزرگ انگلستان و هلند این بود که هردو را داشتند: یکی به دیگری کمک می‌کرد، یکی ماشین‌آلات می‌ساخت، دیگری برای توده کارگران فراورده‌های مصرفی تولید می‌کرد. آنتورپ- لیژ- هوندشوت: این مثلث موفقیت بلژیک در سده ۱۶ است. لندن- نیوکاسل، محور انقلاب پیشاصنعتی بریتانیا در دوران سلطنت الیزابت است.»

Le XVIe siècle européen, pp. ۲۹۸-۲۹۹.

Y. Postan, Cambridge Economic History of Europe, II, p. ۲۳۳.

پوستان اما در جای دیگری، اکراه بیشتری نسبت به موازی‌دانستن روابط انگلستان و ایتالیا در سده‌های میانه، با چرخه استعماری سده بیستمی استقراض فنون و سرمایه، که به دنبال اخراج فرمانروای مستعمره ایجاد شد، نشان می‌دهد. وی استدلال می‌کند که تفاوت در تدریجی‌بودن رشد انگلستان نهفته است، تفاوتی که علتش را در درجه اول می‌توان در افزایش جمعیت و سایر عوامل داخلی، در کنار احتمالاً کمی استقراض و سرمایه‌گذاری خارجی یافت. او در اینجا استدلال می‌کند که نقش ایتالیایی‌ها «وقتی‌که در برابر تصویر اقتصاد ملی به‌مثابه کل گذاشته شود بسیار فرعی و نسبتاً بی‌اهمیت جلوه می‌کند. درواقع، شاید آنجا که تأثیر ایتالیایی‌ها بیش از همه اثربخش بود، نه به دلیل سرمایه‌گذاری مستقیم و نه فنون بهترشان بوده

باشد، بلکه به دلیل نقشی بوده که در کمک به شاهان برای تحریک حیات اقتصادی کشور بازی کردند. مالیات‌ستانی سلطنتی و مالیه آن مقادیر زیادی ثروت را که پیشتر راکد بود، از طبقات مالک و کارگر زمین گرفته و در اختیار سوداگران، تأمین‌کنندگان مالی، پیمانکاران ارتش‌ها و استفاده‌چی‌های جنگ گذاشت. بدین‌گونه بخشی از ثروت کشور، که در غیر این صورت احتکار می‌شد، در دسترس بازرگانی و صنعت قرار گرفت.»

"Italy and the Economic Development of England in the Middle Ages,"

Journal of Economic History, XI, ۴, Fall ۱۹۵۱, ۳۴۵.

۸. John U. Nef, Industry and Government in France and England, ۱۵۴۰-۱۶۴۰

(Ithaca: Great Seal Books, ۱۹۵۷). ۱.

۹. «در اوایل سده‌های میانه، اما به‌ویژه در سده ۱۳، انگلستان صادرکننده مواد خوراکی، از جمله غله بود. سپس‌تر، منبع دیگر و بسیار مهم‌تری برای غله پیدا شد. در پی استعمار اراضی اسلاو آن‌سوی الب توسط آلمانی‌ها، منابع وسیع کشاورزی جدیدی گشوده شده و از پایان سده ۱۳ به‌بعد، گندم‌سیاه شرق آلمان و لهستان به‌سوی غرب سرازیر شد. از آغاز سده ۱۴، غله بالتیک به منابع خوراکی فلاندر افزوده شده و سپس غله انگلستان را از بازارهای اسکاندیناوی بیرون کرد.»

Postan, Cambridge Economic History of Europe, II, p. ۱۲۱.

بنگرید به مایرز: «تا سده شانزدهم، صادرات انگلستان، بجز پارچه عمدتاً از مواد خام- فلزات، گندم و سایر مواد غذایی، پشم و چرم- تشکیل می‌شد و مقارن سده چهاردهم، صادرکنندگان انگلیسی این کالاها، به‌ویژه گندم، با رقابت قدرتمند فزاینده سرزمین‌های به‌تازگی کولونی‌شده شرق آلمان روبه‌رو شدند.»

England in the Late Middle Ages, Volume IV of the Pelican History of England (London: Penguin Books, ۱۹۵۲), ۵۷.

۱۰. بنگرید به:

F. J. Fisher, *Essays in Economic History*, II, pp. ۱۹۷-۲۰۷.

۱۱. بنگرید به:

M. M. Postan, "The Economic and Political Relations of England and the Hanse (۱۴۰۰ to ۱۴۷۵)" in Eileen E. Power and M. M. Postan, eds., *Studies in English Trade in the Fifteenth Century* (New York: Barnes & Noble, ۱۹۶۶), esp. ۱۳۹-۱۴۱.

بنگرید به ن. س. ب. گرس: «در دوران تودور، تغییری بی‌اندازه مهم رخ داد.... لندن به استقلال پیشین خود از غله خارجی پایان داد.... رشد لندن تقاضای بزرگی پدید آورد که به‌نوبه خود، موجب تجارت وارداتی سازمان‌یافته‌ای شد.... همه اینها هنگامی جالب‌توجه‌تر است که در نظر آورده شود که صادرات کل غله در سده شانزدهم



افزایش زیادی یافت.»

The Evolution of the English Corn Market (Cambridge: Harvard Univ. Press, ۱۹۱۵), ۱۰۱-۱۰۲.

بنگرید به:

Marian Malowist, "Histoire sociale: époque contemporaine," in IXe Congrès International des Sciences Historiques. I: Rapports (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۰), ۳۱۰.

اما مقایسه کنید با نظر فن دیلن: «[در سده شانزدهم] انگلستان خودپشتوان بود اما هلند نبود. این است دلیل اینکه چرا مقصد غله وارداتی عمدتاً از همان آغاز هلند بود.» و نیز بنگرید به:

Britain and the Netherlands, II, p. ۱۳۴. به Alan Everitt در Agrarian History, IV, pp. ۵۲۴-۵۲۷

۱۲. G. N. Clark, The Wealth of England from ۱۴۹۶ to ۱۷۶۰ (London: Oxford Univ. Press, ۱۹۴۶), ۲۷-۲۸.

اما نروژ به اسکاتلند، دانمارک و هلند نیز فراورده‌های اساسی صادر می‌کرد، امری که وابستگی آن را به انگلستان کاهش می‌داد. بنگرید به:

Lythe, *The Economy of Scotland*, p. ۱۴۷.

۱۳. «تغییرات اداری در ولز در دوران تودورها، به دلیل کاستن از بی‌نظمی در اراضی حائل انگلستان و ولز (مارش‌ها)، به سود توسعه تجارت گاو بود.

Caroline Skeel, "The Cattle Trade Between Wales and England From the Fifteenth to the Nineteenth Centuries," *Transactions of the Royal Historical Society*, ۴th Ser., IX, ۱۹۲۶, ۱۳۸.

۱۴. Eileen E. Power, "The Wool Trade in the Fifteenth Century," in Eileen E. Power and M. M. Postan, eds., *Studies in the English Trade in the Fifteenth Century* (New York: Barnes & Noble, ۱۹۶۶), ۳۹.

۱۵. 'Myers, *England In the Late Middle Ages*, p. ۱۳۲.

۱۶. بنگرید به:

P. J. Bowden, *The Wood Trade in Tudor & Stuart England* (London: Macmillan, ۱۹۶۲), pp. ۲۰۳-۲۱۲.

بنگرید به:

Postan, *Cambridge Economic History of Europe*, II, p. ۲۴۴.

۱۷. بنگرید به:

Ramsey, Tudor Economic Problems, p. ۱۰۱.

۱۸. «استفاده سریعاً روبه‌گسترش از کارخانه‌های قصاری از اواخر سده دوازدهم به‌بعد، از طریق قدرت آبی به تمام دستاوردهایی که تا آن زمان به کمک دست یا پا کسب شده بود، دست یافت. آب جاری برای چرخاندن چرخ‌دنده‌ها در کاتس والدس، پنینز و منطقه دریاچه پیدا می‌شد و در اوایل سده چهاردهم، صنعت پارچه در حال انتقال به این مناطق بود. پارچه پشمی، که به‌ویژه در انگلیای شرقی ساخته می‌شد، به کارخانه قصاری نیاز نداشت و بنابراین زیاد به نیروی آبی وابسته نبود، اما حتی تولید پارچه پشمی، به دلیل سیاست تضییقی (restrictive policy) پیشه‌های شهری، به روستاها انتقال یافت. تلاش این پیشه‌ها برای بالا نگاه‌داشتن قیمت کالاهایشان، افول آنها را تسریع کرد زیرا کارگران سازمان‌نیافته پارچه‌بافی روستایی دستمزدهای پایین‌تری می‌گرفتند.... بدین‌سان توسعه صنعت پارچه روستایی در انگلستان در اواخر سده‌های میانه، بیشتر به سبب این پیشرفت در فن و سازمان‌دهی بود تا (چنانکه گاه گفته می‌شود) دعوت ادوارد سوم از بافندگان و نساجان فلاندری برای اقامت در انگلستان.»

Myers, England in the Middle Ages, p. ۵۶.

۱۹. M. Malowist, Economic History Review, XII, p. ۱۷۸.



۲۰. «افول صنعت [پارچه] در سده سیزدهم در شکوفاترین مراکز شهری این صنعت، همان اندازه قابل توجه است که گسترش آن در مناطق روستایی در همین دوره، اما جنبه شهری مسئله است که تاکنون توجه تاریخ‌پژوهان را به خود جلب کرده و آنها از آن، به غلط، افول صنعت به مثابه کل را استنباط کرده‌اند.»

E. M. Carus-Wilson, "An Industrial Revolution of the Thirteenth Century,"  
Economic History Review, XI, ۱۹۴۱, ۵۹.

بنگرید به ادوارد میلر: «بازده [صنعت نساجی انگلستان] به سرعت طی سده چهاردهم، در آنچه بسیاری از دانش‌پژوهان عصر انقباض اقتصادی دانسته‌اند، افزایش یافت.»  
"The Fortunes of the English Textile Industry During the Thirteenth Century,"  
Economic History Review, 2nd ser., XVIII, ۱, Aug., ۱۹۶۵, ۳۹-۶۰.

۲۱. Malowist, Economic History, p. ۱۷۹.

بنگرید به پوستان: «تا زمانی که صادرات انگلستان عمدتاً از پشم تشکیل می‌شد، سوداگران انگلیسی هیچ نیازی به این نداشتند که در جستجوی بازار و مشتری جای دوری بروند. پشم، ماده خام صنعت بود؛ مشتریان آن تولیدگران خارجی پارچه بودند. و تنها، مراکز تولید پارچه، نه تنها بسیار محلی بودند، بلکه دم دست نیز بوده و عمدتاً در کشورهای زمین پست قرار داشتند. از سوی دیگر، پارچه ساخته شده (finished)

بایستی به مشتریان بالقوه و در اصل به مراکز مصرف بالقوه، یا به دیگر سخن، به مردان و زنانی در سراسر قاره اروپا و فراتر از آن فروخته می‌شد.»

Cambridge, Economic History of Europe, II, p. ۲۴۵.

۲۲. Postan, in Power and Postan, eds., Studies in English Trade, p. ۱۰۳:

مقایسه کنید با:

Clark, Wealth of England, pp. ۳۹-۴۰.

۲۳. بنگرید به:

Alwyn A. Ruddock, Italian Merchants and Shipping in Southampton,

اینجا و آنجا، (۱۹۵۱) (Southampton: University College, ۱۶۰۰-۱۲۷۰).

۲۴. بنگرید به:

Jacques Heers, "Les Génois en Angleterre: la crise de ۱۴۵۸- ۱۴۶۶," in Studi

in onore di Armando Saporì (Milano: Institute Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), II, ۸۱۲,

۸۲۴.

۲۵. بنگرید به:

Postan, Studies in English Trade, p. ۱۰۱.

۲۶. «یک تفاوت برجسته میان تجارت پشم و تجارت پارچه در سده پانزدهم، در شرایطی نهفته است که هر یک از این کالاها دادوستد می‌شدند. بجز محموله‌های ایتالیایی، پشم توسط انگلیسی‌ها به خریداران قاره در کاله، که بازاری در تصرف انگلستان بود و علناً توسط حکومت بر آن صحنه گذاشته می‌شد، فروخته می‌شد. در برابر، پارچه که به همان گستردگی انگلیسی‌ها توسط خارجی‌ها در قاره به فروش می‌رسید، در مناطقی از پروس اطراف ساحل غربی اروپا گرفته تا ایتالیا دادوستد می‌شد. این منطقه بازاری گسترده و غیر حمایتی، نسبت به بازار متمرکز و بی‌رقابت پشم در کاله در کنار تجارت مکمل ایتالیایی آن، در معرض اختلال بیشتری بود. بازارهای بزرگ‌تر پارچه انگلستان، مناطق بالتیک، به‌ویژه پروس و لهستان، کشورهای زمین پست و منطقه پایین‌دست راین و درنهایت، شمال فرانسه و گینه بودند. از قضا، طی دوره ۱۴۴۸-۷۶، نه‌تنها گینه از کف انگلستان رفت، بلکه ثبات بازارهای بالتیک و کشورهای زمین پست نیز با جدال‌های سیاسی به هم خورد. پس باید در ارزیابی دلایل افول تجارت پارچه به شرایط این سه منطقه بازاری توجه شود.»

II. L. Gray, "English Foreign Trade From ۱۴۴۶ to ۱۴۸۲," in Eileen E. Power & M. M. Postan, eds., *Studies in English Trade in the Fifteenth Century* (New York: Barnes & Noble, ۱۹۶۶), ۲۵.

۲۷. «مقارن میانه سده پانزدهم، سوداگران انگلیسی پارچه از همه پایگاه‌های دورتر خود محروم شده بودند. بازار اسکاندیناوی در آغاز سده از دست رفته بود. پیوند با



پروس و از طریق آن کشور، با کل اروپای مرکزی و خاوری درنهایت با ستیزه‌های پی‌درپی انگلستان- هانز در دهه ۳۰ و ۵۰ پاره‌پاره شد. تمرکز تجارت انگلستان در هلند، تخصصی‌شدن صنعت انگلستان در پارچه نپرداخته (unfinished)، ظهور شرکت و انحصار ماجراجویان سوداگر (Company of Merchant Adventurers)- رد همه این ویژگی‌های آشنای تجارت انگلستان در پایان سده‌های میانه را می‌توان تا تجزیه امپراتوری میان‌سده‌ای انگلستان در پایان جنگ صدساله یافت. «Postan, Economic History Review, XII, ۱۹۴۲, ۳. به پوستان در Power & Postan, eds., Studies in English Trade, p. ۱۵۳ نیز بنگرید.

«اما بی‌گمان این انگلیسی‌ها هستند که در میان «ملت‌های» آنتورپ در این زمان ارج‌وقری دارند، و انتخاب آنتورپ به‌عنوان «شهرک تجاری» برای پارچه انگلیسی، پس از استقرار بازار اصلی ادویه، دلیل این است که چرا سوداگران از سراسر اروپا به آنجا می‌آمدند. در مواجهه با مشکلات بسیار بود که تجارت پارچه انگلستان طی سده پانزدهم بر سر کسب یک کالبنار در هلند تقلا می‌کرد. سماجی که این تجارت از خود نشان داد، فضیلتی بود زاییده ضرورت، چراکه شکست سوداگران انگلیسی در حفظ خود در جاهای دیگر در امتداد ساحل اروپا بود که شمار بسیار زیادی از آنها را به آزمودن بخت خود در هلند برانگیخت؛ پیرامون این دیدگاه که صعود تجارت پارچه انگلستان به آنتورپ، همچون ظهور شرکت ماجراجویان سوداگر که از آن هم قابل‌توجه‌تر بود، نه تابع رشد بلکه انقباض تجارت برون‌مرزی انگلستان به‌مثابه کل بود، حرف‌های زیادی برای گفتن وجود دارد.»

S. T. Bindoff, New Cambridge Modern History, II, pp. ۵۳-۵۴.

۲۸. S. T. Bindoff, Tudor England, Vol. V of The Pelican History of England  
(London: Penguin Books, ۱۹۵۰), ۲۰

۲۹. Bindoff, New Cambridge Modern History, II, p. ۵۴.

۳۰. «چه در مورد تجارت بین‌المللی و چه تراکنش‌های بین‌المللی، هزینه‌های بسته‌بندی، ترابری، بارگیری، اقدامات قانونی و مالیات‌ستانی، چیزی جز بخش کوچکی از قیمت تمام‌شده را تشکیل نمی‌دادند. این واقعیتی است که تأکید بر آن ارزشش را دارد؛ این بازرگانی غربی در سده ۱۵ در معرض شرایط مساعدتری نسبت به جنوا بود، جایی که سیاست مالیاتی به مراتب سنگین‌تری را اعمال می‌کرد. به هر روی، فنون تجاری خاصی (ترابری‌ها یا عملیات جانبی) تا آن حد پیشرفته بودند که قیمت‌های نسبتاً پایین را ممکن کنند. چه در مورد کالاهای گرانی چون پارچه انگلستان و چه محصول ارزانی چون زاج، این هزینه‌ها پایین ماند. و این علامت یک اقتصاد مدرن‌تر بود....»

«شرایط اعتبار نیز حائز اهمیت بسیاری هستند. در لندن، کسب پول راحت، بدون تشریفات اضافی و استفاده از روش‌های کمابیش پنهانی بود.»

Heers, Studi in onore di Armando Saporì, II, p. ۸۳۲.

۳۱. «تجارت برون‌مرزی انگلستان... از تهاتر فراورده‌ای واحد، یعنی پارچه- ثمره آنچه

در آن زمان یک صنعتی‌شدن به‌راستی غول‌آسا بشمار می‌رفت، ازجمله انقلاب بزرگ ارضی و تغییر کل الگوی اقتصاد داخلی- در ازای تعدادی کالا تشکیل می‌شد که [انگلستان] از نظر آب و هوایی قادر به تولید بسیاری از آنها نبود، به‌علاوه طیفی از انواع و اقسام فراورده‌های تمام‌شده صنعتی برای تأمین نیازهای روبه‌رشد طبقات فرهیخته و تجملی بالا و متوسط. انگلستان به تن دهقانان اروپای شمالی لباس می‌پوشاند و درعوض، نسبت بزرگی از فراورده‌های ساخت مهارت‌های فنی اروپا را که سوداگران دریایی اروپا از شرق و جنوب وارد می‌کردند جذب می‌کرد. تراز تجاری، یکسره بسته به ظرفیت اروپا برای معامله، ترازبری و خرید پارچه‌ای بود که انگلستان تأمین‌کننده کمابیش نامحدود آن بود.»

Lawrence Stone, *Economic History Review*, II, p. ۳۹.

۳۲. بنگرید به:

Strayer, *On the Medieval Origins of the Modern State*, pp. ۴۴-۴۵.

الی. ف. هکشر اشاره می‌کند که انگلستان در دوران سلطنت هنری دوم در نیمه دوم سده دوازدهم سکه‌زنی واحدی داشت، حال آنکه فرانسه تنها در سال ۱۲۶۲ بدان دست یافت. Mercantilism, I, p. ۱۱۹.

۳۳. شاهد مثال، مارک بلوک: «[فتح ویلیام] در همان زمانی اتفاق افتاد که دگرگونی شرایط اقتصادی و فکری در سراسر باخترزمین، برای مقاومت در برابر فروپاشی مساعد بود. شایان توجه است که این پادشاهی، که زاده یک جنگ موفقیت‌آمیز بود، از



همان آغاز کارکنان آموزش‌دیده و دستگاه دیوانی در اختیار داشت....

«هرچند [آیا نبایستی این را بخوانیم، به دلیل؟] از برخی جهات، هیچ دولتی

فئودالی‌تر از انگلستان نبود، این فئودالیسم از آن نوعی بود که در نهایت وجههٔ دربار

را افزایش می‌داد. در این کشور، که هر تکه‌ای از زمین به اجاره داده می‌شد، شاه

عیناً ارباب همهٔ ارباب‌ها بود. در هیچ کجا سیستم تیول‌های نظامی روشمندتر از

انگلستان اعمال نشد.» Feudal Society, pp. ۴۲۹-۴۳۰.

۳۴. شاهد مثال، هکشر: «یکی از دو علت اصلی [مشکلات ایجاد دولتی متمرکز در

سده‌های میانه]، وضع موجود امکانات ارتباطی و به‌ویژه ارتباطات زمینی بود، که تحت

شرایط فنی ابتدایی، نسبت به آبراهه‌های داخلی یا دادوستد ساحلی، همواره موجب

مشکلات بیشتری می‌شد. کشوری چون انگلستان، با خط ساحلی بسیار طولانی خود

نسبت به خشکی آن، به همین دلیل، امکانات به‌مراتب بیشتری نسبت به دولت‌های

قاره برای دستیابی به وحدت سیاسی در اختیار داشته و وضع هیچ‌یک از این

دولت‌ها از آلمان بدتر نبود.» Mercantilism, I, p. ۳۶. بنگرید به: Glark, The Wealth

.of England, pp. ۴-۵, ۴۴-۴۵.

۳۵. این عبارت از آن ه. ر. ترور-روپر است و می‌توان آن را در England's

Modernizes Thomas Cromwell" in Historical Essays (New York: Harper,

۷۴, ۱۹۶۶) یافت.

۳۶. G. R. Elton, The Tudor Revolution in Government (London and New

York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۳), ۴.

۳۷. «مناطق مختلف انگلستان (و تا حدی، حتی شهرک‌های مختلف) ... در سده‌های

چهاردهم و پانزدهم سرگذشت اقتصادی متفاوتی داشتند، همان‌گونه که توسعه

اقتصادی ملت‌های مختلف اروپا در سده نوزدهم را، به درست، ماجراهای تا حد

زیادی جداگانه‌ای تلقی کرده‌اند.... از این منظر، خود پیدایش سرمایه‌داری عامل

هماهنگ‌کننده قدرتمندی است.» Dobb, Studies, p. ۲۱.

۳۸. Elton, Tudor Revolution, p. ۴۱۵.

همچنین «تغییر بنیادین، تغییر از یک دیوان‌سالاری آموزش‌دیده در کلیسا یا

خانواده شاه به یک دیوان‌سالاری آموزش‌دیده در خانواده کشیش [بود] که سپس به

خدمت دولت درمی‌آمد [ص. ۳۰۸].»

۳۹. بنگرید به:

Penry Williams and G. L. Harriss, "A Revolution in Tudor History?" Past &

Present, ۲۵, July ۱۹۶۳, ۳-۵۸; G. R. Elton, "The Tudor Revolution: A Reply,"

Past & Present, ۲۹, Dec. ۱۹۶۴, ۲۶-۴۹; G. L. Harriss and Penry Williams,

"A Revolution in Tudor History?" Past & Present, ۳۱, July ۱۹۶۵, ۸۷-۹۶; G.

R. Elton, "A Revolution in Tudor History?" Past & Present, ۳۲, Dec. ۱۹۶۵,

۱۰۳-۱۰۹.

۴۰. Hill, Reformation to Industrial Revolution, p. ۲۸.

به گمان من، این به‌عنوان یک چکیده، از شرح قدری مفصل‌تر التون بهتر است:  
«اصلاحات دهه ۱۵۳۰ یعنی دیوانی‌سازی حکومت، در کسب آن دوامی که نشانه  
حکومت مدرن است به موفقیت دست یافته و جلوی اقتدارگرایی واقعی را حتی در  
زمان جنگ داخلی گرفت.»

Tudor Revolution. p. ۴۱۷.

۴۱. هیل، همان، ص. ۲۵.

۴۲. «سده شانزدهم ادغام شهرک‌های انگلیسی را در یک واحد ملی یکتا به خود  
دید، تا بدانجا که مشابه آن در قاره وجود نداشت.... تاریخ گسترش معنادر لندن و  
قدرت روبه‌رشد آن به‌عنوان نیروی وحدت‌بخش را می‌توان دوران پس از دین‌پیرایی  
دانست.... با بهره‌گیری از استقرار قانون، نظم و انضباط داخلی، پایان جنگ‌های  
خصوصی در ولز و شمال، لغو امتیازات و بهبود آهسته ارتباطات، سوداگران لندن  
به‌تدریج امتیازات شرکت‌های محلی را در هم شکستند. در همین زمان، واعظان  
پروتستان، که از سوی لندن تأمین مالی می‌شدند، سعی در فهماندن دین موردقبول  
پایتخت به نقاط دورافتاده کشور داشتند.» هیل، همان، صص. ۲۵-۲۷.

موقعیت استثنایی انگلستان در قیاس با قاره را هکشر نیز مورد تأکید قرار داده  
است: «در هیچ کشور دیگری، برقراری یک نظام عوارض واحد به‌راحتی انگلستان نبود  
و دو عامل اصلی در این امر دخالت داشتند. نخست، همچون همه سپهرهای دیگر،  
توان متحد و ناگسسته پادشاهی انگلستان و دوم، اهمیت فراگیر ترابری دریایی بود  
که موجب اهمیت به‌مراتب کمتر مسیرهای زمینی و آبراهه‌های داخلی در قیاس با



قالب‌های جغرافیایی جمع‌وجوری چون آلمان و فرانسه می‌شد....

«انگلستان صرفاً به دلیل بی‌اهمیتی عوارض جاده‌ای و رودخانه‌ای خود به چنین

موقعیت بی‌همتایی دست نیافته بود. این کشور قادر به ایجاد یک نظام گمرک ملی

یکسره مستقل از عوارض شهری و کاملاً تحت کنترل دولت نیز بود، به‌گونه‌ای که

گمرکات نه با معافیت‌های بیشمار تضعیف شد و نه اجازه داده می‌شد....

«افزون بر این، مشخص بود که گمرکات نه‌تنها در کنترل دولت است، بلکه

نشان‌دهنده تمایزی زودرس میان تجارت خارجی و داخلی نیز بود.»

Mercantilism, pp. ۴۶, ۵۱, ۵۲.

بنگرید به:

Luzzatto, L'eta moderna (Padova: CEDAM), p. ۱۴.

بری ساپل مسئله یکپارچگی اقتصادی را محتاطانه‌تر صورت‌بندی می‌کند: «هنوز

نمی‌توانیم از یک بازار ملی برای عوامل تولید یا پرمصرف‌ترین کالاها سخن بگوییم.

اما تخصصی‌شدن منطقه‌ای و تجارت، تا بدانجا که برای ایجاد تعادل اقتصادی‌ای که

نسبت به اختلال تجاری بسیار آسیب‌پذیر باشد، پیشرفت کرده بود.» Commercial

Crisis, p. ۳. درباره رشد بازار لندن به‌عنوان محرکی برای توسعه اقتصادی ملی بنگرید

به دو مقاله ف. ج. فیشر:

"The Development of the London Food Market, ۱۵۴۰-۱۶۴۰," in Carus-Wilson,

ed., I, ۱۳۵-۵۱; "The Development of London as a Centre of Conspicuous

Consumption in the ۱۶th and ۱۷th Centuries,” in Carus-Wilson, ed., II, ۱۹۷-۲۰۷.

۴۳. در گذار از سده‌های میانه به دوران مدرن، مردم انگلستان از نظر فرهنگی، در مقایسه با بقیه اروپای باختری و مرکزی از جمله غرب و جنوب آلمان، عقب‌مانده بودند؛ خواه این گذار را از پایان سده پانزدهم بدانیم یا پیش از آن، و خواه این مقایسه میان تمدن صنعتی و مادی انجام گیرد یا میان دستاوردهای فکری و هنری غیرمادی. اما در سده بعدی، اجتماع انگلستان به چنان دستاوردهایی رسیده بود که (البته شاید نامحتمل بنماید) به همسایگان قاره‌ای خود پهلو می‌زد. این دستاوردها هم مطلق و هم نسبی بود و دلیل آن، پیشروی سریع در خاک ایرلند بود، هرچند عقب‌ماندگی در قاره در سده سیزدهم مشهودتر از پایان سده شانزدهم است....

«انگلستان دوران الیزابت، در مسائل اقتصادی از این مزیت نایکسان برخوردار بود که بقیه جهان مسیحیت درگیر جنگ‌های ویران‌کننده‌ای بودند که خوشبختانه مصائب فوق‌العاده خشن آنها بر سر تواناترین رقبای صنعتی و تجاری انگلستان هوار شد.»

Thorstein Veblen, *Imperial Germany and the Industrial Revolution* (Ann Arbor, Michigan: Ann Arbor Paperbacks, ۱۹۶۶), ۹۲, ۹۸.

۴۴. R. B. Wernham, “The British Question ۱۵۵۹-۶۹,” *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰* (London and New York: Cambridge Univ. Press,

۱۹۶۸), ۲۰۹.

۴۵. بنگرید به همان، ۲۱۲.

۴۶. همان، ۲۳۳.



۴۷. بنگرید به نظر هرستفیلد دربارهٔ مسئلهٔ فراگیر همهٔ اروپا، از جمله انگلستان:

«سپس حکومت‌های اروپای سدهٔ شانزدهم، خود را با منابعی نسبتاً ضعیف و تعهداتی بیش‌ازپیش فزاینده مواجه دیدند.... [آنها] با وضعیتی روبه‌رو بودند که طبقات متوسط نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند سهم عمده‌ای از هزینه‌های حکومت ملی را بر دوش کشند. اما درحالی‌که طبقات متوسط با حکومت همراهی نمی‌کردند، خود پادشاهی‌ها نیز، در قیاس با طبقات متوسط، تا حدی دودل بودند.... [بدین‌سان] تلاش‌های گسترده‌ای... در سراسر اروپا برای مالیات‌ستانی از اقتصاد با حيله‌گری، و بهره‌گیری از فرآیندهای تجاری و صنعتی موجود به‌عنوان منبع مالیات [درگرفت]. این تلاش‌ها ناگزیر موجب اختلال در اقتصاد شده، و در یک مقیاس عظیم اتفاق می‌افتاد. بهترین نمود این اختلال، فروش گستردهٔ مناصب است.»

J. Hurstfield, *New Cambridge Modern History*, III, pp. ۱۳۹-۱۴۰

اما به نظر کریستوفر هیل دربارهٔ انگلستان نیز بنگرید: «صلح دوران تودور و نبود ارتش دائمی در انگلستان بدین معنا بود که مالیات‌ستانی برحسب معیارهای قاره نسبتاً پایین است.... این مبالغ کم به‌نوبهٔ خود، به شکست انگلستان در ایجاد یک دیوانسالاری پرتوان قابل‌قیاس با مثلاً فرانسه کمک کرد.»

*Reformation to Industrial Revolution*, p. ۱۰۱.

۴۸. «واقعیت بنیادین در اعادهٔ قدرت سلطنت، اعادهٔ ثروت سلطنت بود؛ شاه برای آنکه قدرتمندترین مرد کشور باشد، بایستی ثروتمندترین می‌بود. در عمل، مقارن

پایان سدهٔ پانزدهم این بدان معنا بود که او بایستی بزرگ‌ترین زمین‌دار می‌بود.»

Elton, Tudor Revolution, p. ۲۵.

۴۹. «دورهٔ مطلقه‌خواهی با تجزیهٔ صومعه‌ها آغاز شد، امری که از نظر اقتصادی به طبقهٔ فرمانروا جان تازه‌ای بخشیده و با واردکردن خانواده‌های جدید به این طبقه آن را احیا کرد. پیش از آن، موجران به دنبال بازسازی قدرت اقتصادی خود به وسیلهٔ حصارکشی و بالابردن اجاره‌ها بودند، اما چنین اقداماتی به ناخشنودی دهقانان دامن زده و به حکومتی مرکزی برای تقویت سیاسی قدرت اقتصادی و اجتماعی موجران ضرورت بخشید. اما این امر پادشاهی مطلقه را به معضلی کشاند که هرگز حل نشد و موجب سقوط آن شد. اگر پادشاهی دست موجران را باز می‌گذاشت، با شورش‌های دهقانی روبه‌رو می‌شد که ممکن بود طبقهٔ فرمانروا را براندازند؛ اگر جلوی موجران را می‌گرفت و از دهقانان حمایت می‌کرد، با شورش در طبقهٔ فرمانروا روبرو می‌شد که ممکن بود پادشاهی را به خطر افکند.»

Brian Manning, "The Nobles, the People, and the Constitution," Past & Present, ۹, Apr. ۱۹۵۶, ۴۸.

۵۰. بنگرید به:

Gordon Batho, "Landlords in England. A. The Crown," in The Argarian History of Engind and Wales, Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۲۷۳.

۵۱. G. E. Aylmer, *The King's Servants* (New York: Columbia Univ. Press, ۱۹۶۱), ۷.

۵۲. J. H. Hexter, "The Myth of the Middle Class in Tudor England," *Reappraisals in History* (New York: Harper, ۱۹۶۳), ۱۱۷-۱۶۲.

۵۳. Spooner, *New Cambridge Modern History*, III, p. ۱۵.

لارنس استون می‌گوید از سال ۱۵۴۰، «دوره‌ای از سه چرخه خیزهای اقتصادی سرسام‌آور و رکودهای وحشتناک پیش آمد که در سال ۱۵۵۳ به فروپاشی مالیاتی منتهی شد.»

"State Control in Sixteenth-Century England," *Economic History Review*, XVII, ۱, ۱۹۴۷, ۱۰۶.

۵۴. Christopher Hill, "Some Social Consequences of the Henrician Revolution," in *Puritanism and Revolution* (New- York: Schocken Books, ۱۹۵۸), ۴۴.

مارک بلوک ادعا می‌کند که «تجزیه صومعه‌ها (۱۵۳۶-۱۵۳۹) امتزاج طبقات را شتاب



بخشید. بزرگ‌ترین بخش از اراضی را دربار اعطا کرده یا فروخت. همه طبقات، والاتباران، بلندپایگان (که بسیاری‌شان به‌عنوان مدیر برای راهبان کار می‌کردند یا زمین‌هایشان را اجاره می‌کردند)، سوداگران (اتحادیه‌های سوداگران لندن) ذینفع بودند.» *Seigneurie française*, p. ۱۲۲.

۵۵. بنگرید به Clark, *Wealth of England*, pp. ۶۴-۶۵. لارنس استون استدلال می‌کند که افزون بر این، نیازهای نظام خویشاوندی به فروش قابل‌توجه زمین‌های والاتباران انجامید. بنگرید به:

*The Crisis of the Aristocracy, ۱۵۵۸-۱۶۴۱*, abr. ed. (London: Oxford Univ. Press, ۱۹۶۷), ۷۶-۸۸.

۵۶. R. H. Tawney, "The Rise of the Century, ۱۵۵۸- ۱۶۴۰," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History* (New York: St. Martin's, ۱۹۶۵), I, ۲۰۲.

۵۷. این همان نکته‌ای است که یکی از سرسخت‌ترین منتقدان تاونی، یعنی ج. پ. کوپر بیان کرده است که اظهار می‌کند که بسیاری از بزرگ‌تباران، صاحب املاک میان‌اندازه بوده و بسیاری از غیر روحانیون بیش از ده مانور در اختیار داشتند. بنگرید به:

"The Counting of Manors," *Economic History Review*, ۲nd. ser., VIII, ۳, ۱۹۵۸, ۳۸۱-۳۸۳.

۵۸. Tawney, Essays in Economic History, I, p. ۱ ۸۹.

۵۹. «نمی‌توان بی‌آنکه دچار گمراهی شد، خاستگاه‌های جامعه مدرن را برحسب مقولات «طبقاتی» سفت‌وسخت تصور کرد، به‌ویژه اگر تأکید بر محدودکردن انگاره طبقه به طبقه‌بندی سه‌گانه مارکسیستی باشد. در مقطع معینی، ممکن است کارگران مزدبگیر علیه کارفرمایان خود دست به عمل زنند و پس از آن، برعکس، در کنار کارفرمایان خود علیه بیداد سرمایه تجاری یا حکومت دست به عمل بزنند؛ همچنین ممکن بود دهقانان هم‌زمان، هم علیه جولان‌های شاه برای کاستن از قدرت والاتباران دهقانان قیام کنند، هم علیه اقدامات والاتباران برای افزایش نرخ عوارض فئودالی. در سطح کشور به‌مثابه کل، دهقانان هرگز در برقراری یک همبستگی واقعی به موفقیت دست نیافتند، و در برابر، بیدادگران‌شان اغلب شهرنشین‌ها بودند. هر شخصی به چنین گروه اجتماعی تعلق داشت: خانواده خود، صنف (corps de métier) خود، شهرک یا دهکده خود، شهرستان (county) خود- که در سده شانزدهم «روستا» (country) خوانده می‌شد- کشور خود به معنای مدرن کلمه و طبقه اقتصادی خود. اغلب اوقات، او خود را بی‌گمان به‌گونه‌ای تعریف می‌کرد که ترکیبی از این عضویت‌های اجتماعی گوناگون بود. از «کارگران پارچه نورفولک» صحبت می‌شد، نه از کارگران پارچه به‌طور کلی یا مردان نورفولک به‌مثابه کل. انگاره‌ای که افراد از خود، از عضویت‌ها و تابعیت‌هایشان داشتند، به‌راستی بسته به شرایط زمانه بود. مسئله دانستن آنچه تابعیت «بنیادین» یک فرد بود، مسئله‌ای بی‌پاسخ است، نه‌تنها به این دلیل که

ارزیابی داده‌ها دشوار است بلکه به این دلیل نیز که کمتر پیش می‌آید که این انتخاب‌ها، به جای آنکه در ارتباط با شرایط خاص انجام گیرند، در شرایط انتزاعی

انجام شوند. C. S. L. Davies, "Les révoltes populaires en Angleterre «

Annals E.S.C., ۲۴, ۱, janv.-fevr. ۱۹۶۹, ۵۹-۶۰. آنچه دیویس پیرامون

شیوه و پیچیدگی‌های نامگذاری، قرابت اجتماعی می‌گوید هرآینه راست است، اما به‌هیچ‌روی با یک مدل مارکسیستی از طبقات، ناسازگار نیست. مارکس درست همین ملاحظات را روا می‌داشت. دیویس اما، با یادآوری اینکه در این زمان برای بسیاری، عضویت‌های طبقاتی، منطقه‌ای بودند نه ملی، به ما کمک می‌کند.

۶۰. Tawney, The Agrarian Problem, p. ۱۹۵.

۶۱. Lawrence Stone, "The Anatomy of the Elizabethan Aristocracy,"

Economic History Review, XVIII, ۱ & ۲, ۱۹۴۸, ۳-۴.

۶۲. همان، ص. ۱۵.

۶۳. همان، صص. ۳۷ - ۳۸. بنگرید به تاوینی: «این داده‌ها را تاکنون به‌ندرت برای

یک تعمیم کنار هم نهاده‌اند؛ اما گفتن اینکه بسیاری از خانواده‌های والاتبار- هرچند

نه‌فقط آنها- در دو نسل پیش از جنگ داخلی، با یک بحران مالی روبه‌رو بودند احتمالاً

گزافه نیست.»

Essays in Economic History, I, p. ۱۸۱.



۶۴. Lawrence Stone, "The Nobility in Business, ۱۵۴۰-۱۶۴۰," *Explorations in Entrepreneurial History*, X, ۲, Dec. ۱۹۵۷, ۶۱.

۶۵. همان، ص. ۶۰.

۶۶. بنگرید به:

H. R. Trevor-Roper, 'The Elizabethan Aristocracy: An Anatomy Anatomized,' *Economic History Review*, 2nd ser, III, ۳, ۱۹۵۱, ۲۷۹-۲۹۸

و پاسخ آن: «اما احتمالاً رأی آقای ترور-روپر در متهم کردن من به بزرگنمایی وخامت بحران دهه ۱۵۹۰ در بلندمدت درست است.»

Lawrence Stone, "The Elizabethan Aristocracy—A Restatement," *Economic History Review*, 2nd ser., IV, ۱, ۲, & ۳, ۱۹۵۱-۵۲, ۳۱ ۱.

استون در پایان این بخش می‌گوید: «ظاهراً اینکه [ترور-روپر] انکار می‌کند که اکثر مهزادگان دوران الیزابت دچار افول اقتصادی سنگینی بودند، با شواهد همخوانی ندارد.... [ص. ۳۲۰].» و نیز بنگرید به:

Cooper, *Encounter*, XI, p. ۳۸۸; Lawrence Stone, "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, ۱, July ۱۹۵۸, ۷۳; J. H. Hexter, "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, ۲, Aug., ۱۹۵۸, ۷۶

۶۷. Trevor-Roper, *Economic History Review*, III, pp. ۲۹۰-۲۹۱.

۶۸. همان، ۲۹۱ - ۲۹۲. پ. ج. باودن تبیین دیگری از این به دست می‌دهد که چرا افول، کمتر از آنچه برخی می‌پندارند جدی بود: «اما حتی در شرایطی چون این شرایط، چنین بر نمی‌آمد که ناگزیر درآمد واقعی موجر کاهش خواهد یافت. این فرض قدیم که اجاره تنها منبع درآمد موجر است، در واقعیت صادق نیست. موجر در سده‌های شانزدهم و هفدهم منابع درآمدی مختلفی داشت. بیشتر موجران احتمالاً، اگر نه برای بازار، برای تأمین نیازهای خانواده خود مشغول کشت مستقیم بودند.... الخ. «جدا از درآمد اجاره و عواید کشت مستقیم،... عمدتاً مهم‌ترین منبع درآمد اکثر موجران الوار بود.»

"Agricultural Prices, Farm Profits, and Rents," in *The Agrarian History of England and Wales*, Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۶۷۵, ۶۷۷.

باودن ادعا می‌کند که چون برخی اجاره‌ها ثابت بوده و بقیه نبودند، این وضعیت به دو پیامد انجامید: «تفاوت اجاره‌ها در میان املاک مختلف [افزایش یافت]؛» و «نایکسانی میان نرخ اجاره‌ها برای اراضی ضعیف‌تر و بارخیزتر [کاهش یافت] [صص. ۶۸۹، ۶۹۳].»

۶۹. Stone, *The Crisis of the Aristocracy*, p. ۹۴.

۷۰. J. H. Hexter, "The Storm Over the Gentry," in *Reappraisals in History* (New York: Harper, ۱۹۶۳), ۱۳۳.

اگر نظر هکستر را درست بدانیم، آنگاه این مشاجره دوطرفه خواهد بود- تاونی و ترور- روپر- اما هکستر، به درستی، دریافته است که هردو طرف «شبه‌مارکسی» هستند و «تفسیر ویگی» خود را در برابر آنها می‌نهد. پس عجیب است که با بررسی دقیق‌تر درمی‌یابیم که استدلال‌های هکستر را درواقع می‌توان به سه دسته تجزیه کرد- یک دسته درواقع به هواخواهی تاونی (و به‌قول کریستوفر هیل، «بدتر»)، دومین دسته به هواخواهی ترور- روپر و سومین دسته، متفاوت از هردو. به‌هیچ‌روی اطمینانی وجود ندارد که سومی بهترین دسته باشد. افزون بر این، چنانکه نقل‌قول نشان می‌دهد، هکستر گاه تفاوت‌هایی ناواقعی جعل می‌کند.

۷۱. Hill, *Puritanism and Revolution*, pp. ۳۶-۳۷.

۷۲. Cooper, *Economic History Review*, VIII, p. ۳۸۱.

هکستر بسیار مایل است که با «مehزاده» و نه «بلندپایه» به حساب آوردن پسران کهنتر بزرگ‌تباران، میان بزرگ‌تباران و مهزادگان تمایز قائل شود.

*Reappraisals in History*, p. ۱۲۷.

۷۳. F. J. Fisher, "The Sixteenth and Seventeenth Centuries: The Dark Ages



in English Economic History?" *Economica*, n.s., XXIV, ۹۳, ۱۹۵۷, ۱۷.

فیشر اما به یادمان نیز می‌آورد که معنای قدیم رده‌های اجتماعی هنوز یکسره از پیامدهای اجتماعی برکنار نبود: «و اگر زمین به‌خودی‌خود گذرگاه بسنده‌ای به سرخوشی اجتماعی نبود، آزادمردی (gentility) هم در دسترس بود. در نگاه نخست، راست است که نظام پایگاه اجتماعی سده‌های شانزدهم و هفدهم زیاد مطلوب انسان‌های مترقی به نظر نمی‌رسد. از نگاه من، این نظام، دست‌کم در نمودهای خام‌تر آن، اساساً زیستمانی (biological) بود؛ یعنی بر یک تمایز رنگی استوار بود؛ هرچند این رنگ به خون مربوط می‌شد، نه پوست. پایگاه اجتماعی انسان، بیشتر از آنکه بسته به امتیاز خود او باشد، بسته به داشتن نیایی بود که پیش از او به امتیاز دست یافته بود. و هرچه این نیا کهن‌تر بود و درنتیجه، احتمالاً خونس کمتر در رگ یک الیزابتی جریان داشت، پایگاه اجتماعی آن فرد بالاتر می‌بود. به گمان من، یکی از غم‌انگیزترین ماجراهای سده‌ شانزدهم، داستان کوشش‌های لرد برلی-مردی که بر پایه‌ هیچ معیار عقلانی‌ای ممتاز نبود- برای اثبات تبار خود از شهریاری ولزی بود که احتمالاً هرگز وجود نداشت، و اگر هم وجود داشت، احتمالاً از گوسفندان تپه‌های آنجا به‌سختی قابل‌تشخیص بود. [صص. ۱۳-۱۴].»

۷۴. Christopher Hill. "Recent Interpretations of the Civil War," in *Puritanism and Revolution* (New York: Schocken Books, ۱۹۵۸), ۸.

۷۵. Julian Cornwall, "The Early Tudor Gentry," *Economic History Review*,

وی می‌افزاید: «آنها درواقع طبقه زمین‌دار اصلی بودند که از بزرگ‌تبارانی، که به‌هرحال در این زمان اندک‌شمار بودند، به‌مراتب بیشتر بودند.»

۷۶. تاونی در ضمن استدلال می‌کند که بلندپایگان، یا بهتر است بگوییم زمین‌سالاران (squirearchy) «دارای جایگاهی بودند که نه با امتیاز حقوقی، بلکه با تصدیق عموم تعیین شده بود....» Essays in Economic History. I, p. ۱۷۴.

۷۷. همان، ص. ۱۹۷.

۷۸. همان، ص. ۱۷۴.

۷۹. همان، ص. ۱۷۵. این ارزیابی از وضعیت هلند با رساله دکتري جدیدی، که چکیده کوتاهی از آن نشر شده، ناسازگار است؛ استدلال این پایان‌نامه این است که بخش روستا در این زمان دقیقاً به همان اندازه در اقتصاد هلند مهم بود که در انگلستان. بنگرید به:

Jan de Vries, "The Role of the Rural Sector in the Development of the Dutch Economy: ۱۵۰۰- ۱۷۰۰," Journal of Economic History, XXXI, ۱, Mar. ۱۹۷۱, ۲۶۶-۲۶۸.

۸۰. Tawney, Essays in Economic History, I, p. ۱۷۵

۸۱. «پروفسور پیرن در جستاره مشهوری استدلال کرده که سرمایه‌داران هر دوران

متوالی معمولاً نه از آدم‌های دوران پیشین، بلکه از آدم‌های فروپایه‌ای برمی‌خیزند که در مسیر صعودی خود دست به نبرد می‌زنند؛ آنها در گذر زمان توانگرسالاری جدیدی شکل می‌دهند، و با به‌انجام‌رساندن این کار، به یک تن‌پروری موقر فرو می‌غلتنند و به‌نوبه‌خود، جایشان را به کسان دیگری می‌دهند. دوره‌هایی وجود دارند که تا حدی همین تناوب پیشرفت و رکود را می‌توان در تاریخ طبقات زمین‌دار مشاهده کرد. سه نسل پیش از آنکه هرینگتون دست به قلم ببرد، یکی از همین دوره‌ها بود.»

R. H. Tawney, "Harrington's Interpretation of His Age," *Proceedings of the British Academy*, ۱۹۴۱, ۲۱۸.

۸۲. همان، ص. ۲۰۷.

۸۳. بنگرید به:

H. R. Trevor-Roper, "The Gentry, ۱۵۴۰-۱۶۴۰," *Economic History Review*, Supplement ۱, ۱۹۵۳, ۴-۲۴.

برای پیگیری این بخش از بحث بنگرید به:

R. H. Tawney, "Postscript," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History* (New York: St. Martins, ۱۹۶۵), I, ۲۰۶-۲۱۴; Cooper, *Economic History Review*, VIII, pp. ۳۷۷-۸۱; Hexter, *Reappraisals in History*, pp. ۱۲۴-۱۲۹; Hill, "Recent Interpretations," p. ۹.



۸۴. Trevor-Roper, *Economic History Review*, pp. ۲۶, ۲۷, ۳۰.

۸۵. Hexter, *Reappraisals in History*, p. ۱۳۱.

۸۶. همان، صص. ۱۳۵-۱۳۶. در جای دیگری، هکستر که هرگز از استعاره دست برنمی‌دارد اما از آمار خوشش نمی‌آید، دربارهٔ انگلستان اوایل سلطنت تودورها می‌گوید: «خلأ ناشی از عجز موقت بزرگ‌مالکان را بلندپایگان روستا پر کردند- نه بلندپایگان خرده‌پای چابک سخت‌جان پروفیسور تاونی و نه بلندپایگان ناچیز کپک‌زده ازکارافتاده پروفیسور ترور-روپر - بلکه شوالیه‌ها و زمین‌سالاران ثروتمند و درس‌خوانده‌ای که بر صندلی‌های پارلمان‌های جیمز یکم و چارلز یکم تکیه می‌زدند [ص. ۱۴۸].» بنگرید به اظهارنظر کوپر دربارهٔ نگرش هکستر به آمار: «در پایان، برخلاف پروفیسور هکستر، بر این باورم که اگر نخست مطالعهٔ دقیق‌تری بر حساب‌ها و اجاره‌نامه‌ها وجود می‌داشت و کمتر دست به شمارش مانورها زده می‌شد، هرگز نیازی نبود این مشاجره شکل کنونی را به خود بگیرد. برای ادای انصاف نسبت به آقای استون باید بیفزایم که ایشان از آغاز ورود خود به موضوع، وقت زیادی را صرف چنین مطالعاتی کرده‌اند. تصور می‌کنم آقای استون و من می‌توانیم دست‌کم بر ضرورت ادامهٔ چنین مطالعاتی به جای ترک آنها، چنانکه پروفیسور هکسر پیشنهاد می‌دهند، هم‌داستان باشیم.»

"Letter to the Editor," *Encounter*, XI, ۳, Sept. ۱۹۵۸, ۷۴.

۸۷. Hexter, *Reappraisals in History*, p. ۱۴۲.

۸۸. همان، ص. ۱۴۷.

۸۹. Lawrence Stone, *Encounter*, p. ۷۴.

۹۰. «در صورتی که این گزارهٔ پروفسور تاونی را دیگر بی‌چون و چرا نپذیریم که بلندپایگان بین سال‌های ۱۵۴۰ و ۱۶۴۰، به زیان بزرگ‌تباران صعود کردند یا بزرگ‌تباران دوران جیمز یکم، از نظر مدیریت املاک خود تفاوت مشخصی با بزرگ‌تباران دوران الیزابت داشتند، صعود خانواده‌های خاصی از طبقات زمین‌دار، یا این سخن که بسیاری از این خانواده‌ها، به‌ویژه در اوایل دورهٔ استوارت‌ها، پایگاه اجتماعی بهتر خود را مدیون سودهای مناصب، حرفه یا تجارت بودند نه عواید زمین‌هایشان، تناقض جلوه نمی‌کند.»

Gordon Bat ho, "Landlords in England. B. Noblemen, Gentlemen, and Yeomen," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed., ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۲۸۵.

اما باثو می‌افزاید: «اما در اهمیت اشغال مناصب و نفوذ سیاسی در صعود برخی خانواده‌ها در سلسله‌مراتب اجتماعی نباید اغراق کرد. با آنکه خوش‌اقبالان اندکی از درآمدهای زیادی برخوردار بودند، اکثر خانواده‌ها و مقامات حکومت مرکزی حقوق ناچیزی داشتند و حتی در دوران استوارت‌ها، جدا از تیول‌های رسمی، منافع زیادی به

آنها نمی‌رسید [ص. ۲۸۹].»

۹۱. J. H. Hexter, "A New Framework for Social History," *Reappraisals*, p. ۱۴.

۹۲. J. H. Hexter, *Reappraisals in History*, pp. ۱۰۳, ۱۰۵.

۹۳. همان، ص. ۱۰۹.

۹۴. همان، ص. ۱۱۰.

۹۵. «نیمه نخست سده شانزدهم دوره آزمایش‌های گذرا، اما بیش‌ازپیش بیشمار در نظارت اقتصادی بود، اما هیچ شاهی دال بر افزایش آزادی تجاری وجود ندارد....  
«امنیت و نه رونق، هدف اصلی مدیریت اقتصادی تودورها بود....»

«اما ناسازنمای زمامداری تودورها و شاید علت نهایی فروپاشی کل نظام را می‌توان در این جست که برنامه دولت پدروار (paternalist) یا عدالت اجتماعی و محافظه‌کاری، تا چه حد قربانی تأمین نیازهای مبرم‌تر خودبسندگی اقتصادی (autarky) و امور مالی فرصت‌طلبانه جنگ شد. همه حکومت‌های دوران تودور سرسخت‌ترین مخالفان نظری آن تغییرات اجتماعی و طبقات جدید بورژوایی بودند که پنداشته می‌شود بیش از همه مورد حمایت تودورها بوده‌اند.»

Stone, *Economic History Review*, XVIII, pp. ۱۰۹, ۱۱۱, ۱۱۵.

۹۶. Hexter, *Reappraisals in History*, p. ۹۱:



با صص. ۸۳- ۸۴ نیز مقایسه کنید.

۹۷. ممکن است وضعیت همان‌گونه باشد که کریستوفر هیل می‌گوید: «چنین

می‌نماید که در سدهٔ تورمی، کشاورزان، کشاورزان خرده‌مالک و موجران فروپایه

بوده‌اند که نخستین‌بار صفات بورژوازی ضروری موفقیت را شکل دادند- عقل معاش،

سخت‌کوشی، آمادگی برای اندوختن اجاره‌ها و پاییدن بازارها، مصرف متعادل و

سرمایه‌گذاری مجدد سودها. بزرگ‌تباران و آزادمردان بلندمرتبه، که استانداردهای

معیشتی سنتی داشتند، خود را دیرتر با نیازهای زمانه سازگار کردند و به صرف

مبالغی که اجاره‌نامه‌هایشان هیچ توجیهی برای آن نداشتند ادامه دادند. چنین

مردانی روزبه‌روز برای بقای اقتصادی خود به دربار وابسته‌تر می‌شدند.» Reformation

to Industrial Revolution, pp. ۶۵-۶۶. اما میزان این وابستگی است که اهمیت

دارد.

۹۸. بنگرید به مقایسهٔ خاص زس. پ. پاخ میان مجارستان و انگلستان: «اگر

[مجارستان] را با تحولات این دوره در انگلستان که روند مشابهی در آن درحال وقوع

بود مقایسه کنیم، [زمین‌داران در مقام سوداگران] پدیدهٔ بدیعی نیستند. منظور

ما «والاتباران جدید» یعنی «بلندپایگان» انگلیسی است که اساساً آنچه به‌عنوان

عوارض فئودالی به والاتباران پرداخت می‌شد را به شکل اجاره دریافت می‌داشتند.

آنها مشغول فروش پشم، گندم و سایر کالاها بودند، و با سلب مالکیت از دهقانان و

کشاورزان خرده‌پا به بهره‌برداری مستقیم از دارایی بورژوازی‌وار خود روی آوردند.»

Annales E.S.C., XXI, p. ۱۲۳۰.

۹۹. Tawney, *Essays in Economic History*, I, p. ۱۸۶.

۱۰۰. Barrington Moore, Jr., *Social Origins of Dictatorship and Democracy* (Boston: Beacon Press, ۱۹۶۶), ۱۶.

۱۰۱. در این رابطه، رأی کریستوفر هیل مطلقاً درست است: «بایستی از تعمیم در

مورد بلندپایگان دست‌برداریم.» *Puritanism and Revolution*, p. ۲۷.

۱۰۲. Lawrence Stone, "Social Mobility in England, ۱۵۰۰-۱۷۰۰," *Past & Present*, ۳۳, April ۱۹۶۶, ۲۸-۲۹.

۱۰۳. Hurstfield, *New Cambridge Modern History*, III, p. ۱۴۸.

۱۰۴. Perez Zagorin, "The Social Interpretation of the English Revolution," *Journal of Economic History*, XIX, ۳, Sept. ۱۹۵۹. ۳۸۸.

وی می‌افزاید: «طبقه‌ای که شکل‌گیری آن اینک مدنظر ماست، پیوسته در حال جذب افراد بوده و طبیعتاً عناصر مختلفی را از نظر پایگاه اجتماعی، ثروت و منبع درآمد در برمی‌گرفت. اما به‌رغم تفاوت‌ها و تفاوت‌های دیگر، اعضای این طبقه گونه‌های (species) یک سرده (genus) بودند. آنها طبقه اقتصادی واحدی تشکیل می‌دادند زیرا وجه اشتراکشان تصرف سرمایه‌ای بود که برای سود و انباشت بیشتر به‌کار

می‌انداختند [ص. ۳۸۹].»

۱۰۵. «چنین می‌نماید که نتیجه نهایی انتقال عظیم اراضی در میان سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۷۰۰ چیزی شبیه حرکت شبکه‌وار بخشی از اراضی از این‌سوی مرزهای اجتماعی به آن‌سو بوده باشد، به‌گونه‌ای که گاه مالکی از یک مرز اجتماعی به آن‌سو می‌رفت و زمینش را با خود می‌برد و گاه زمینی، با تغییر مالکیت، از یک مرز اجتماعی به آن‌سو می‌رفت. ذینفعان این فرآیند زمین‌داران بزرگ و بلندپایگان بودند و بازرندگان، مالکان سازمانی یعنی دربار و کلیسا و دهقانان بودند که احتمالاً سهمشان از این باخت کمابیش برابر بود....»

«در سده شانزدهم، ساختار مالکیت زمین، با روی‌گردانی از کشاورزی معیشتی و روی‌آوردن به کشاورزی تجاری‌تر، به فشارهای بازار، یعنی تقاضای روبه‌رشد برای تولید کشاورزی واکنش نشان داد، و این بر عنصر دهقان تأثیر گذاشت؛ این امر نه‌تنها موجب وضعیتی شد که بسیاری از اربابان مانور حداکثر حقوق قانونی خود را به‌کار گرفتند، بلکه فرصت‌هایی را نیز برای رونق کشاورز خرده‌مالک خوش‌اقبال و کارسالار فراهم آورد. اما ساختار به فشارهای جهان رقابت‌آمیز پایگاه اجتماعی و رانه ثروت تجاری تازه به‌دست‌آمده به‌سوی جستجوی امنیت در زمین نیز واکنش نشان داد. پایگاه اجتماعی به حرمت نیاز داشت، اما این حرمت با هزینه‌کردن به دست می‌آمد نه با پیکره‌های بی‌شمار ملازمان و همراهان، و این منبع دیگری برای فشار بر جایگاه دهقانان بود.»

F. M. L. Thompson, "The Social Distribution of Landed Property in England since the Sixteenth Century," *Economic History Review*, 2nd ed., XIX, ۳, ۱۹۶۶,



۱۰۶. Owen Lattimore, *Inner Asian Frontier\* of China*, p. ۱۲۳.

۱۰۷. Mildred Campbell, *The English Yeoman Under Elizabeth and the Early Stuarts* (New Haven, Connecticut: Yale Univ. Press, ۱۹۴۲), ۲۵.

۱۰۸. همان، ص. ۶۱.

۱۰۹. Marx, *Capital*, III, chap. XLVII, Sect. IV, p. ۷۹۹.

تأکید از ماست. وی می‌افزاید: «این نمود سرمایه به‌عنوان نیرویی مستقل و راهبر در کشاورزی، نه یک‌باره و فراگیر بلکه به‌تدریج و در خطوط خاصی از تولید ظاهر می‌شود. نخست، نه خود کشاورزی بلکه شاخه‌های تولیدی چون پرورش گاو، به‌ویژه پرورش گوسفند را در برمی‌گیرد که فراورده‌های اساسی‌شان پشم، در مراحل اولیه ظهور صنعت، فزونی ثابت قیمت بازار بر قیمت تولید را ارزانی می‌دارد، و اینها تا مدت‌ها بعد باهم برابر نمی‌شوند. چنین است انگلستان در سده‌های شانزدهم. [ص. ۸۰۱].»

۱۱۰. بنگرید به:

H. John Habakkuk, "La disparition du paysan anglais," *Annales E.S.C.*, XX, ۴, juil.-août ۱۹۶۵, ۶۵۲-۶۵۴.

تاونی خاطرنشان می‌سازد که وضعیت حقوقی چگونه چنین وضعیتی را اجازه داد:

«هرچند علل اقتصادی، نظام جدید سودآوری از کشاورزی پدید آوردند، اما در حقیقت علل حقوقی تعیین می‌کردند که چه کسانی از سودها برخوردار شوند.... اجاره‌داران متعارف بسیاری، در مقیاس قابل‌توجهی، دست به پرورش گوسفند زدند، و کشف دلایل اقتصادی اینکه چرا پشم گوسفند موردنیاز توسعه صنعت تولید پارچه نبایستی به دست همان دهقانانی تأمین می‌شد که پشم‌ها در کلبه‌هایشان زده، ریسیده و بافته می‌شد، آسان نیست. عامل اثرگذار... این واقعیت بود که حق تصرف اکثریت وسیعی از کشتکاران خرده‌پا موجب می‌شد از آنها جریمه‌های گزاف گرفته شود، و زمانی که عمر دارندگان حق تصرف مادام‌العمر به پایان برسد، از زمین بیرون انداخته شوند. از بداقبالی ایشان بود که دربار، که از سده پانزدهم از سندداران حمایت می‌کرد، نمی‌توانست کاری جز اجرای عرف مانوری موجود انجام دهد.... کشتکاران خرده‌پای دوره ما، که همچنان حق تصرف ویلینی (villein) داشتند، بی‌آنکه حتی از امنیت عملی‌ای که عرف سده‌های میانه به آنها اعطا می‌کرد برخوردار باشند، گرفتار قیدوبند بقایای قانونی بی‌حقوقی سرف میان‌سده‌ای بودند، و درحالی‌که تجاری‌سازی مدرن زندگی را به کامشان تلخ کرده بود، از حمایت همه‌شمول دولت مدرن، که فقط همان می‌توانست این تلخی را قابل‌تحمل سازد، محروم بودند.» Agrarian Problems, pp. ۴۰۶-۴۰۸. (توجه داشته باشید که تاونی از «اکثریت وسیعی از کشتکاران خرده‌پا» صحبت می‌کند؛ اما، این مسئله تجربی را به همان دقت هاباکوک نمی‌پژوهد.) افزون بر این، ابهامات نظام حق تصرف، عامل عمده‌ای در ظهور طبقه‌ای از وکلا در شهرک‌ها بود. با افزایش زمین‌هایی که عملاً قابل‌انتقال بودند، به تعریف دقیق‌تری از

حقوق فردی نیاز بود. از نگاه کشتکار خرده‌پا، بدیل فروش اجباری یا سایر تغییرات نامطلوب در حق تصرف وی، دفاع از خود در برابر تعدی‌های شبه‌قانونی به حقوق وی از طریق استخدام وکیل بود.

«افزون بر سوداگران خصوصی و کارگزاران و کارکنان آنها، سرآمدان کوچک اما قدرتمندی از مردان حرفه‌ای در سده‌شانزدهم پدید آمدند. هر شهرک، از هر اندازه‌ای، گروهی از سردفتران، وکلا و مباشران خود را داشت؛ شهرهایی به اندازه نورت همپتون یا میدستون شاید نیم‌دوجین از چنین مردانی داشته‌اند که اغلب همچون «آزادمردان» رفتار کرده و از خانواده‌های زمین‌دار خرده‌پا برمی‌خاستند....»

Everilt. Agrarian History, IV, p. ۵۵۵.

۱۱۱. Habakkuk, Annales E.S.C., XX, p. ۶۵۷.

۱۱۲. Campbell, English Yeomen, pp. ۶۸-۶۹.

اریک ولف در تحلیل خود از شرایطی که دهقانان به افزایش تولید برای بازار روی می‌آورند، دقیق‌تر عمل می‌کند: «بدین‌سان مشکل همیشگی دهقانان ایجاد تعادل میان نیازهای جهان خارجی و تهیه‌ی مایحتاج خانواده‌هایشان است. درعین‌حال، در مواجهه با این مسئله ریشه‌ای، دهقانان ممکن است دو راهبرد مخالف را در پیش گیرند. اولی افزایش تولید است؛ دومی کاستن از مصرف.

«اگر دهقانی راهبرد نخست را در پیش گیرد، بایستی بر بازده کار خود بیفزاید تا



بهره‌وری آن را افزایش داده و مقدار تولیدی که با آن به بازار وارد می‌شود را بالا  
ببرد. توانایی او در انجام چنین کاری تا حد زیادی بسته به این است که تا چه اندازه  
بسیج عوامل موردنیاز تولید- زمین، نیروی کار، سرمایه (چه به شکل پس‌انداز، پول  
نقد آماده و چه به شکل اعتبار)- برای او آسان است، و البته به شرایط عمومی بازار  
نیز بستگی دارد.....

«نخست، [این راهبرد] زمانی امکان‌پذیر است که حق سنتی تصرف وثیقۀ (lien) بهره مالکانه تضعیف شده باشد- شرطی که هنگامی احتمال رخداد آن وجود دارد که ساختار قدرتی که بهره مالکانه از طریق آن به دست اربابان سنتی می‌رسد بی‌اثر شده باشد. دوم، در جایی می‌توانیم انتظار یافتن این پدیده را داشته باشیم که دهقان بتواند با دهقانان دیگر از تقبل هزینه‌های تشریفاتی پیوندهای اجتماعی سنتی خود بگریزد. اگر او بتواند از تسلیم مازاد خود به هزینه‌های تشریفاتی سر باز زند، می‌تواند از جوهی که این‌چنین آزاد شده‌اند برای حمایت از صعود اقتصادی خود بهره گیرد. این دو تغییر همواره با هم رخ می‌دهند. با تضعیف ساختار فراگیر قدرت، بسیاری از پیوندهای اجتماعی سنتی نیز ضمانت اجرایی خود را از دست می‌دهند. اجتماع دهقانان تحت چنین شرایطی ممکن است ظهور دهقانان ثروتمندی را به خود ببیند که به دهقانان بداقبال دیگر دهن‌کجی کرده و به خلأ سیاسی‌ای که قدرتمندان پیشین پشت سر خود رها کرده‌اند وارد می‌شوند. آنها در جریان صعود خود همواره چشمداشت‌های سنتی در مورد چگونگی مدیریت و نمادپردازی روابط اجتماعی را نقض می‌کنند- همواره قدرت تازه به دست آمده را برای پرمایه‌ساختن خود به هزینه همسایگان‌شان بهره می‌گیرند. چنین انسان‌هایی، خرده مالکان برآینده انگلستان سده شانزدهم، دهقانان ثروتمند چین و کولاک‌ها یا «مشت‌بسته‌های» روسیه پیش از انقلاب بودند.» Peasants, pp. ۱۵-۱۶.

۱۱۳. «احتمالاً کشاورزان خرده مالک اندک‌شماری در سال‌های اولیه آزادسازی اراضی صومعه‌ها سود بردند؛ زیرا این اموال در آغاز، به عنوان هدیه و در ازای خدمات به زمین‌داران بزرگ اعطا شده یا فروخته شد. اما مقادیر بزرگی از این زمین‌ها در آغاز به

دست سفته‌بازان و سپس بازار افتاد و پس از پاره‌پاره‌شدن‌های بسیار، مقارن  
اواخر سده شانزدهم در دسترس خریداران خرده‌پا قرار گرفت.» Campbell, English  
Yeomen, pp. ۷۰-۷۱.

جوینس یوئینگز ما را از بزرگ‌نمایی بر حذر می‌دارد: «مقدار زیادی از اراضی صومعه‌ها  
توسط صاحبان امتیاز اصلی بازفروش شدند و مقداری از آن بارها دست‌به‌دست  
شد، اما نه بازار، آن چنانکه بسیاری از نویسندگان اشاره کرده‌اند، پررونق بود و نه  
سفته‌بازی زیاد شایع.... همه این تغییر مالکیت‌ها هم به‌صورت فروش کامل انجام  
نگرفت. واگذاری توافقی بخش‌هایی از این املاک میان شرکا مغفول مانده، اما برخی  
از «بازفروش‌ها» ممکن است صرفاً توسط پیشکارها به رؤسای خود صورت گرفته  
باشد.»

"Landlords in England, C. The Church," in *The Agrarian History of  
England, and Wales*, Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York:  
Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۳۴۹-۳۵۰.

افزون بر این، وی خاطرنشان می‌سازد که: «اکثر غیر روحانیون، چه آزادمرد و چه  
کشاورز خرده‌مالک، از اجاره اراضی صومعه‌ها سودهای زودیاب‌تری به دست می‌آوردند  
تا از خرید آنها [ص. ۳۴۸].»

۱۱۴. «اما معمولاً کشاورزان خرده‌مالک در میان زمین‌خوارانی جای می‌گرفتند که در  
میان معاصران خود و تا حد زیادی در میان نویسندگان بعدی، بدنام نبودند. این  
واقعیت نیز که حصارهای کوچک معمولاً برای کشت زمین بود نه تبدیل آن به مرتع،



به کسانی که آنها را ساخته بودند کمک کرد تا از بلاهایی که بر سر کسانی می‌آمد که در روند کاهش جمعیت دست داشتند جان سالم بدر برند.»

Campbell, English Yeomen, p. ۹۱.

۱۱۵. Joan Thirsk, "Farming Techniques," in Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۱۹۹.

تأکید از ماست. در خود انگلستان اما، برخلاف اراضی میان انگلستان و ولز، اینکه تخصصی‌شدن منطقه‌ای زیاد بوده باشد، قطعیت کمتری دارد. دست‌کم ا. ج. بوکاچ در مطالعه خود بر ارزیابی‌های مالیاتی نشان می‌دهد که «الگوی توزیع جغرافیایی ثروت در انگلستان... اساساً از پایان سده سیزدهم تا پایان سده هفدهم دست‌نخورده باقی مانده و [تنها] طی سده هجدهم از بن [تغییر یافت].»

The Geographical Distribution of Wealth in England, ۱۰۸۶-۱۸۴۳," Economic History Review, HI, ۲, ۱۹۵۰, ۱۹۵.

۱۱۶. Frank Emery, "The Farming Regions of Wales," in The Agrarian History of England and Wales, Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۱۲۴.

۱۱۷. همان، ص. ۱۵۲.

۱۱۸. T. Jones Pierce, "Landlords in Wales. A. The Nobility & Gentry," in *The Agrarian History of England and Wales*, Joan Thirsk. ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۳۸۰.

۱۱۹. Campbell, *English Yeomen*, p. ۶۵.

۱۲۰. همان، ص. ۷۲.

۱۲۱. W. G. Hoskins, "The Rebuilding of Rural England, ۱۵۷۰- ۱۶۴۰." *Past & Present*, No. ۴, Nov. ۱۹۵۳, ۳۰.

۱۲۲. Stone, *Past & Present*, No. ۳۳, p. ۲۶.

۱۲۳. پیتر لاسلت تقسیم‌بندی طبقاتی کلیدی را میان آزادمردان (والاتباران به‌علاوهٔ بلندپایگان) و دیگران (کشاورزان خرده‌مالک به‌علاوهٔ کارگران عادی) می‌داند. بنگرید به: *The World We Have Lost* (New York: Scribner's, ۱۹۶۵), chap. ۲.

به‌ویژه صص. ۲۶-۲۷. اما او در همین فصل طرح سال ۱۶۸۸ گرگوری کینگ را بازچاپ می‌کند (صص. ۳۲-۳۳) که از نگاه من، به درست، میان کسانی که به قول کینگ

ثروت کشور را «افزایش می‌دهند» (والاتباران، بلندپایگان، سوداگران، سندداران، صنعتگران) و کسانی که آن را «کاهش می‌دهند» (کارگران، روستایی‌ها، سربازان عادی، ولگردان) تمایز قائل می‌شود. (به دیگر سخن، من این تقسیم‌بندی را درست می‌پندارم، نه توصیف او از ماهیت کار در هر دسته را.) لاسلت تصدیق می‌کند که کشاورز خرده‌مالک «عنوان پایگاه اجتماعی موفق‌ترین کسانی بود که زمین را به‌کار می‌گرفتند» و مشاهده می‌کند که «خیلی زود از میان رفت [ص. ۴۳]». اما به نظر می‌رسد که او در مورد ترجیح بلندپایگان به طرد کسانی که «بیکاره» نبودند، گیج شده است؛ زیرا برخلاف نظر لاسلت دربارهٔ منافع اقتصادی و سیاسی آنهاست.

«از دوران الیزابت به‌بعد، سیاهه‌های زیادی از کالاهای خانگی وجود دارد که سبک زندگی بلندپایگان فروپایه را نشان می‌دهد؛ که البته از سبک زندگی کشاورز خرده‌مالک ثروتمندتر قابل‌تشخیص نبود.»

M. W. Barley, "Rural Housing in England," in *The Agrarian History of England and Wales*, Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰- ۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۷۱۳.

بنگرید به گوردون باثو: «اما هیچ تفاوت حادی میان بلندپایگان فروپایه و کشاورز خرده‌مالک ثروتمندتر وجود نداشت.... درواقع، تعریف [حقوقی] [کشاورز خرده‌مالک] کمابیش بی‌معنا بود، به‌گونه‌ای که از نگاه بسیاری، کشاورز خرده‌مالک در دوران تودور و اوایل دوران استوارت، همچون پدر لاتیمر، هیچ زمینی از خودش نداشت بلکه اجاره‌دار یا سنددار بود. در وصیت‌نامه‌ها و اسناد حقوقی بی‌شمار دوران، مردی در یک



جا کشاورز خرده‌مالک توصیف شده و در جای دیگری، یک آزادمرد، یا مردی خود را آزادمرد توصیف می‌کند اما توسط دیگران خرده‌مالک توصیف می‌شود. چراکه آزادمردی ارثی یا میزان ثروت نبود که طبقات را مشخص می‌کرد. بسیاری از پسران کهنتر بلندپایگان فروپایه، کشاورز خرده‌مالک شدند؛ بلندپایگان بسیاری، یا به‌تازگی از خرده‌مالکی به‌درآمده بودند یا به کمک سودهای کسب‌وکار یا حرفه خود از رده‌های پست‌تری برخاسته بودند. تبار بلندپایگان اندک‌شماری می‌توانست همچون برخی خانواده‌های کشاورز خرده‌مالکی چون رداوی‌های (Reddaway) اهل دوون، به سه سده پیش برسد.» Agrarian History, IV, p. ۳۰۱.

۱۲۴. نکته این است که تنگنای اقتصادی به نحوی وجود داشت: «کوتاه اینکه، شمار قابل‌توجهی از کشاورزان خرده‌پا در انگلستان دوران تودورها موقعیت بسیار آسیب‌پذیری داشتند. احتمال داشت در شهرستان‌هایی که انگیزه حصارکشی در آنها قوی بود از آنان سلب مالکیت شود، و این در بخش‌های درونی کشور، در آغاز و پایان سده ۱۶، صادق بود. آنجا که حصارکشی حکمفرما نبود، احتمال داشت بلای اجاره‌های گزاف، جریمه‌های دلبخواهی و تعرض به حقوق چرا در مراتع مشاع به سرشان بیاید.... ناامنی بسیار فراگیر بوده و سندهداران، که (به‌قول معاصران) ستون فقرات اراضی انگلستان را تشکیل می‌دادند، تنها می‌توانستند انتظار حمایتی جزئی و گهگاهی از حکومت‌های تودور داشته باشند.» Ramsey, Tudor Economic Problems, p. ۳۶.

۱۲۵. «از چشم‌اندازی گسترده‌تر، تغییرات ارضی سده شانزدهم را می‌توان گام بزرگی در تجاری‌سازی حیات انگلستان دانست. رشد صنایع نساجی پیوند نزدیکی با توسعه دامپروری داشت و صدور پارچه پشمی، این «مظهر تجارت»، بود که نخست انگلستان

را آشکارا به بازرگانی جهانی وارد کرده و انگیزهٔ پویش‌های آغازین برای کشف بازارهای جدیدی بود که مایهٔ پیدایش کشتستان‌ها، مستعمره‌ها و امپراتوری شدند....

جابجایی شمار قابل‌توجهی از خانواده‌ها، گذار از مشکل میان‌سده‌ای دستمزد را که ناشی از کمبود نیروی کار بود به مشکل مدرن دستمزد، که ناشی از فراوانی آن است، هرچند آغاز نکرد، دست‌کم بدان شتاب بخشید.» Tawney, *Agrarian Problems*, p.

۳.

بنگرید به:

Joan Thirsk, "Enclosing & Engrossing," in *The Agrarian History of England and Wales*. Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۲۱۰; Bowden, *Agrarian History*, IV, p. ۵۹۸.

۱۲۶. «اقلیت کوچکی از کارگران کشاورزی هنوز املاک نسبتاً وسیع یا حقوق مشترکی داشته و قادر بودند با بهره‌گیری از فرصت‌های تجاری جدید این عصر، طی یک یا دو نسل، به کشاورز خرده‌مالک بدل شوند. مراتب اجتماعی متوسط و پایین روستاییان اما، در حال از دست دادن حقوق مالکیت ناچیز خود و سقوط به سطح یک پرولتاریای بی‌زمین بودند.»

Alan Everitt, "Social Mobility in Early Modern England," *Past & Present*, ۳۳, Apr. ۱۹۶۶, ۵۷.

۱۲۷. Alexander Savine, "Bondmen Under the Tudors," *Transactions of the*

۱۲۸. همان، صص. ۲۷۰-۲۷۱.

۱۲۹. بنگرید به همان، ص. ۲۷۵.

۱۳۰. همان، ص. ۲۷۶.

۱۳۱. Batho, Agrarian History. IV, p. ۳۰۳.

۱۳۲. «گاه میان کارگر توانگری که بر ملک خود کار کرده و با کار مزدبگیری فصلی بر درآمد خود می‌افزود، و دامدار فقیری که ملکش برای تأمین نیازهای خانواده‌اش کفایت نمی‌کرد و برای افزایش درآمد خود به کار مزدبگیری پاره‌وقت روی می‌آورد، تمایز حادی وجود نداشت. آنچه می‌توان گفت این است که اشتغال اولی اغلب مرتب، و اشتغال دومی نامنظم بود.

Everitt, "Farm Labourers," in The Agrarian History of England and Wales, Joan Thirsk, ed., IV: ۱۵۰۰-۱۶۴۰ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۷), ۳۹۷.

۱۳۳. بنگرید به همان، ص. ۴۰۹.

۱۳۴. یکی از جاذبه‌های نواحی جنگلی، دسترس‌پذیری شغل‌های فرعی (پیشه‌های مربوط به جنگل و بیشه؛ رشتن و بافتن کتان، کنف یا پشم) بود. بنگرید به:

Everitt, Agrarian History, IV, pp. ۴۲۵-۴۲۹; Thirsk, Agrarian History, IV, pp.



۱۳۵. Everitt, Past & Present, No. ۳۳, p. ۵۸.

۱۳۶. «گدایی و بی‌خانمانی در انگلستان از سده شانزدهم آغاز نشد.... با این‌همه، شواهد زیادی دال بر این وجود دارد که در سده شانزدهم، شمار نابکاران و ولگردان به نسبت جمعیت، از شمار پیش و پس از این زمان، بیشتر بود....»

Frank Aydelotte, Elizabethan Rogues and Vagabonds, Volume I of Oxford Historical and Literary Studies (London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), ۱۹۱۳), ۳.

«همتای دسته‌های آوارگان سرکش و گدایان هولناکی که برای دانش‌پژوهان انگلستان عصر الیزابت آشنا هستند، "idill lymmaris and harrlottis falslie calling" [نابکاران تنبل و هرزه‌هایی که خود را به‌دروغ مصری می‌نامند- م] بودند که در اسکاتلند سرگردان بوده، پول و غذا اخاذی کرده و به دزدی از کشتزارها و دهکده‌های تک‌افتاده، تهدید آنها و وحشت‌افکنی در آنها دست می‌زدند.»

Lythe, The Economy of Scotland, p. ۲۹.

۱۳۷. Aydelotte, Elizabethan Rogues and Vagabonds, p. ۱۷.

Robert M. Kingdom, "Social Welfare in Calvin's Europe," *American Historical review*, LXXVII, ۱, Feb. ۱۹۷۱, ۵۰-۵۱.

۱۳۹. «بیشتر قوانین ضد حصارکشی سده شانزدهم با دوره‌های کمبود خوراک هم‌زمان هستند. شکایت از کمبود خوراک را می‌توان در زمان قیام‌های ۱۵۳۶، ۱۵۴۸ - ۹ و ۱۵۹۶ شنید.»

Edwin F. Gay, "The Midland Revolt and the Inquisitions of Depopulation of ۱۶۰۷," *Transactions of The Royal Historical Society*, n.s., XVIII, ۱۹۰۴, ۲۱۳،  
۲. پانوش

۱۴۰. گ. ن. کلارک در شرح قوانین اقتصادی دوران سلطنت خاندان تودور، که می‌توان آن را از قانون صنعتگران (یا شاگردان)، تعرفه‌ها، قوانین برای تشویق کشتی‌سازی، فرمان‌های علیه حصارکشی و قانون فقرا استنباط کرد، می‌گوید:  
«قانون‌گذاری جدید، اقتصاد پولی را پذیرفته و حتی آن را پیشرفت داد: بر تحدید تجارت یا پرداخت دستمزدها به‌صورت جنسی افزود. اما گرایش عمومی این مصوبه‌ها محافظه‌کارانه بود: هدفشان فراهم‌آوردن عرضه کافی نیروی کار، نخست برای کشاورزی و سپس برای پیشه‌های ساده‌تر، و تحدید ورود به مشاغلی که اجتماع بالاتری داشتند و مشاغلی که تصور می‌شد در جای نامناسبی انجام می‌گیرند....»  
«مقصود قوانین دوران الیزابت بدین‌سان، تثبیت ساختار طبقاتی موجود، جایگاه صنعت و جریان عرضه نیروی کار، با اعطای امتیازات و مانع‌تراشی در راه تحرک و

آزادی قرارداد بود؛ اما این قوانین محصول یک سیاست اقتصادی ساده نبود؛ این قوانین میان منافع متعارض توافق ایجاد کرد. ۸۶، ۸۴. *Wealth of England*. ۱۴۱. «انگلستان مصیبت حصارکشی‌ها [ی سده شانزدهم] را تنها بدین دلیل بدون آسیب زیادی تاب آورد که حکومت‌های تودور و نخستین استوارت‌ها قدرت دربار را برای کاهش سرعت روند بهبود اقتصادی به‌کار گرفتند تا از نظر اجتماعی قابل‌تحمل شود- به‌کارگیری قدرت حکومت مرکزی برای دستگیری از قربانیان دگرگونی و کوشش در هدایت روند تغییرات، به‌گونه‌ای که ویرانگری کمتری داشته باشد.»

Karl Polanyi, *The Great Transformation* (Boston: Beacon Press, ۱۹۴۴), ۳۸.

۱۴۲. «سرازمی املاک به دستان ارباب صرفاً به دلیل شکست جمعیت در زادآوری طبیعی خود نبود.... فقر... - نه فقدان زمین، بلکه فقدان تجهیزات و اندوخته پولی- ممکن است عاملی [در واگذاری املاک] بوده باشد که با مهاجرت به شهرک‌ها یا صنعت روستاکنار تعارضی نداشته است.»

Rodney H. Hilton, "A Slud in the Pre-History of English Enclosure in the Fifteenth Century," *Studi in onore di Armando Saponi* (Milano: Istitulo Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), I, ۶۷۸-۶۷۹.

۱۴۳. «ملک را می‌شد به کشاورزان سرمایه‌دار بزرگ‌مقیاسی اجاره داد که بخش اعظم درآمد خود را از محصولات زمین به دست می‌آوردند، نه از املاک خودشان. موجران این روش را از هر نظر ترجیح می‌دادند. کشاورز سرمایه‌دار، پایه سرمایه‌ای بزرگ‌تری



نسبت به دهقان داشته و همچون دهقان وسوسه نمی‌شد که به زیان زمینی که از ماجر اجاره کرده بود به کشتزار خودش توجه بیشتری نشان دهد. پس می‌بینیم که چرا ماجر بیشتر ترجیح می‌داد زمین خود را به صورت اجاره محدود به شمار کمی از کشاورزان بدهد تا شمار زیادی از دهقانان.»

Habakkuk, Annales E.S.C., XX, p. ۶۵۰.

۱۴۴. «اجتماعات دهقانی انگلستان در سده‌های سیزدهم و چهاردهم توان مقاومت زیادی، حتی مقاومت موفقیت‌آمیز، در برابر اخاذی‌های ماجران داشته‌اند. اگر آنها اجازه دادند که در سده پانزدهم و شانزدهم از زمین بیرون رانده شوند، به این دلیل بود که تغییرات اقتصادی و اجتماعی، انسجامی که در گذشته نقطه قوت آنها بود را نابود کرده بود.»

Hilton, Studi in onore di Armando Saponi, p. ۶۸۵.

۱۴۵. بنگرید به:

C. S. L. Davies, Annales E.S.C., XXIV, p. ۳۵.

۱۴۶. اما، «این آشکارا به‌هیچ‌روی، نه در مورد کسانی که مجبور بودند با دستمزدهایشان زندگی خود را سپری کنند صادق بود و نه در مورد آن اجاره‌دارانی که مجبور بودند بر درآمد خود با دستمزدهای اضافی از کار صنعتی یا کشاورزی بیفزایند. اجاره‌داران طی این دوره زیان سنگینی دیدند.» همان، صص. ۳۶-۳۷.

۱۴۷. بنگرید به همان، صص. ۵۴-۵۵. بنگرید به:

Tawney, *Agrarian Problems*, pp. ۳۴۰-۳۴۲.

۱۴۸. همان، ص. ۳۲۱.

۱۴۹. همان، ص. ۳۲۲.

۱۵۰. «پایان سده‌های میانه در انگلستان، نشان از انقباض بر چهره داشت نه گسترش: کنارگذاشتن رؤیای طولانی فتح فرانسه و کاهش حوزه کنترل انگلستان و زبان و تمدن انگلیسی در ایرلند، که این فوق‌العاده معنادار است. گلیدام بار دیگر، همچون آب دریاچه‌ای که به دیوار شهرها رسیده باشد، شلپ‌شلپ‌کنان فراز آمد-دوبلین، واترфорд، کورک، گالوی، واپسین پایگاه‌های مرزی اتحاد قدیم انگلستان-ایرلند. در اوایل سده پانزدهم، با شورش اوون گلندور، ولز به نیمچه استقلال زودگذری دست یافت؛ هرچند ویلز شکست خورده و خرد شد، کین‌توزانه کناره گرفت و جذب انگلستان نشد. هیچ پیشرفت واقعی‌ای نیز با ادغام کورن وال یا مرزهای اسکاتلند، که «هیچ شاهی جز پرسی نمی‌شناختند»، در بافت دولت حاصل نشد.»

A. L. Rowse, "Tudor Expansion: The Transition from Medieval to Modern History," *William and Mary Quarterly*, ۳rd ser., XIV, ۳, July ۱۹۵۷, ۳۱۲.

۱۵۱. Stone, *Encounter*, XI, p. ۷۳; Hill, *Puritanism and Revolution*, p. ۲۸.

۱۵۲. بنگرید به:

۱۵۳. Tawney, Essays in Economic History, I, p. ۱۷۶.

Tawney, Proceedings of the British Academy, p. ۲۱۱.

۱۵۴. همان، ص. ۲۱۶. بنگرید به:

Tawney, Essays in Economic History, I, pp. ۱۷۶-۱۷۷.

۱۵۵. بنگرید به:

Stone, Crisis of the Aristocracy, pp. ۱۲۴, ۱۳۳.

۱۵۶. بنگرید به Tawney, Agrarian Problems, ۱۹۱-۱۹۲. تاونی نتیجه می‌گیرد که:

«عصر درخشانی با پرتوهای الیزابت در جامعه‌ای سیه‌روز و بیچاره آغاز شد.... همه آنچه دهقانان می‌دانند این است که مباشران املاک خشن‌ترند [ص. ۱۹۳].»

۱۵۷. همان، ص. ۲۲۹.

۱۵۸. «یک اقتصاد خیزنده می‌تواند ناهنجاری‌ها و بلاهای زیادی با خود به همراه

بیاورد. حتی می‌تواند - مشروط به اینکه به خیز خود ادامه دهد- دربار و کلیسای

فوق‌العاده و لخرج، خودنما و انگل‌وار نیز با خود به همراه بیاورد. مشروط به اینکه به

خیز خود ادامه دهد، اما تا چه مدت می‌تواند خیزنده بماند؟ مقارن ۱۵۹۰، سروکله

تَرَک‌ها پیدا شده بود.»

H. R. Trevor- Roper. "The General Crisis of the Seventeenth Century," in



The European Witch-Craze of the 16th and 17th Centuries and Other Essays  
(New York: Harper, 1969a), 68-69.

۱۵۹. بنگرید به همان، ص. ۶۹.

۱۶۰. بنگرید به:

Economic History Review, XVIII, p. ۳۹.

۱۶۱. وقتی الیزابت درصدد واکنش به بحران اقتصادی دهه ۱۵۹۰ برآمد، خود مهزادگان  
به خطر افتادند. بنگرید به:

Stone, Crisis of the Aristocracy, pp. ۱۲۴, ۱۳۳.

دربار، که هنوز آماده حذف «حائلی که تنها مهزادگان می‌توانند ارائه دهند» نبود  
(Tawney, Proceedings of the British Academy, p. ۲۱۲)،

ولخرجی‌های خود را تجدید کرده و افزایش داد. بنگرید به:

Trevor-Roper, The European Witch-Craze, p. ۶۹.

۱۶۲. بنگرید به:

R. W. K. Hinton, "Letter to the Editor," Encounter, XI, ۱, July ۱۹۵۸, ۷۴-۷۵.

۱۶۳. بنگرید به:

H. R. Trevor-Roper, "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, ۱, July ۱۹۵۸, ۷۳-۷۴.

حتی اگر، چنانکه ج. پ. کوپر استدلال می‌کند، راست باشد که «هنوز شواهد خوبی برای کم‌تر بودن مجموع ثروت ارضی بزرگ‌تباران [در سال ۱۶۴۲ نسبت به سال ۱۵۵۹] در دست نیست» (Encounter, XI, p. ۷۴)، این احتمال وجود دارد که زمین به بزرگ‌تبارانی منتقل شده باشد که به بازار سرمایه‌دارانه رویکرد داشتند.

۱۶۴. Trevor-Roper, *The European Witch-Craze*, p. ۷۰.

۱۶۵. بنگرید به:

John U. Nef, "A Comparison of Industrial Growth in France and England from ۱۵۴۰ to ۱۶۴۰," in *The Conquest of the Material World* (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۶۴), ۱۴۴-۲۱۲.

با این‌همه، به تردیدهای پ. ج. باودن دربارهٔ این فرضیه در Agrarian History, IV, pp. ۶۰۸-۶۰۹ نیز بنگرید. ارزیابی همدلانه‌تر گزاره‌های نف از یک منبع فرانسوی را می‌توان در Rondo Gaston Zeller, "Industry in France Before Colbert," in Cameron, ed., *Essays in French Economic History* (Homewood, Illinois: Irwin, Inc., ۱۹۷۰) ۱۲۸-۱۳۹ یافت.

۱۶۶. تولید زغال‌سنگ در نیوکاسل از سالانه ۳۰.۰۰۰ تن در ۱۵۶۳-۶۴ به ۵۰۰.۰۰۰ تن در ۱۶۵۸-۵۹ افزایش یافت. بنگرید به:

Braudel, *Civilisation matérielle*, p. ۲۸۱.

۱۶۷. John U. Nef, "The Progress of Technology and Growth of Large-Scale Industry in Great Britain, ۱۵۴۰-۱۶۴۰," in *Conquest of the Material World* (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, ۱۹۶۴), ۱۳۶.

۱۶۸. همان، ص. ۱۴۲. بار دیگر به نف بنگرید: «انگلستان، استقلال و قدرت اقتصادی خود را بیش از همه مدیون گسترش شگفت‌انگیز تجارت ساحلی، زمینی و رودخانه‌ای خود بود. این گسترش با بهره‌برداری سنگین از منابع طبیعی و بازارهای درون‌جزیره‌ بریتانیای کبیر امکان‌پذیر شد، جزیره‌ای که از نظر مواد معدنی و خاک حاصلخیز، غنی بوده و چنان بندرگاه‌های مناسبی داشت که ترابری آبی کالاها به هر بندری از جزایر بریتانیا را با هزینه‌ای نسبتاً پایین امکان‌پذیر می‌ساخت.»

War and Human Progress, p. ۱۱۱.

۱۶۹. K. W. Taylor, "Some Aspects of Population History," *Canadian Journal of Economics and Political Science*, XVI, Aug. ۱۹۵۰, ۳۰۸.

Clark, *Wealth of England*, p. ۵۱.



۱۷۰. بنگرید به:

Edward Taube, "German Craftsmen in England During the Tudor Period,"  
"Journal of Economic History, IV, ۱۴, Feb. ۱۹۳۹, ۱۶۷-۱۶۸.

شرحی از شیوه‌های مختلفی که مهاجران فلاندری «الگوهای حیات انگلستان را، هم  
از نظر موضوعات اساسی و هم موضوعات پیش‌پاافتاده، دگرگون ساختند» را می‌توان  
در:

John J. Murray, "The Cultural Impact of the Flemish Low Countries on  
Sixteenth and Seventeenth Century England," American Historical Review,  
LXII, ۴, July ۱۹۵۷

از ص. ۸۵۳ به بعد یافت. این دوره نخستین مهاجرت عمده ویلزی‌ها به انگلستان  
نیز هست. بنگرید به:

Bindoff, Tudor England, p. ۲۴.

۱۷۱. Fisher, Economica, XXIV, p. ۱۶.

۱۷۲. Braudel, Civilisation matérielle, p. ۵۶

ج. ن. کلارک اشاره می‌کند که: «از سال شکست آرمادای اسپانیا، دربار نخست با فرمان‌های پارلمان و سپس با اعلامیه‌ها، احکام و اقدامات قضایی، سعی در متوقف کردن گسترش لندن داشت.»

Wealth of England, p. ۹۴.

۱۷۳. بنگرید به:

Stone, Past & Present, No. ۳۳, pp. ۳۲-۳۳.

۱۷۴. Malowist, Annales E.S.C., XVII, p. ۹۲۹

۱۷۵. Braudel, Civilisation matérielle, p. ۳۷.

لوبلینسکایا اشاره می‌کند که این استدلال ا. دو مون کرتین بود که پیش از سال ۱۶۱۵ اظهار شد. بنگرید به:

French Absolutism, p. ۱۳۲.

۱۷۶. اما توجه داشته باشید که پیر گوבר استدلال می‌کند که جمعیت فرانسه، طی سده شانزدهم، به‌رغم جنگ‌های مذهبی پیوسته روبه‌رشد بود.

"Recent Theories and Research in French Population between ۱۵۰۰ and ۱۷۰۰," in D.V. Glass and D.F.C. Eversley, eds., Population in History (London:

Arnold, ۱۹۶۵), ۴۶۵.

۱۷۷. بیماری همه‌گیر عظیم ۱۶۲۸-۱۶۳۳ بی‌گمان دستی در این قضیه داشت. بنگرید

به:

J. Meuvret, "Demographic Crisis in France from the Sixteenth to the Eighteenth Century," in D.V. Glass and D.E.C. Eversley, eds., *Population in History* (London: Arnold, ۱۹۶۵). ۵۰۹.

طاعون در آلمان و ایتالیا نیز سخت بود.

۱۷۸. Frank C. Spooner, "À la côté de Guinée sous pavillon français (۱۵۵۹-۱۵۶۱)." *Studi in onore di Armando Saporì* (Milano: Istituto Edit. Cisalpino, ۱۹۵۷), II, ۱۰۰۱.

بنگرید به:

Braudel, *La Méditerranée*, I, ۴۴۹.

۱۷۹. بنگرید به:

Émile Coornaert, "Les échanges de la France avec l'Allemagne et les pays du Nord au XVI<sup>e</sup> siècle," *Revue d'histoire économique et sociale*, XXXV, ۳, ۱ ۹۵۹, ۲۴۴.



۱۸۰. بنگرید به:

Henri Hauser, "The Characteristic Features of French Economic History from the Middle of the Sixteenth Century to the Middle of the Eighteenth Century," *Economic History Review*, IV, ۳, Oct. ۱۹۳۳, ۲۶۱-۲۶۲.

۱۸۱. Coornaert, *Revue d'histoire économique et sociale*, XXXV, p. ۲۴۲.

۱۸۲. «اینکه آنتورپ تا مدت‌ها پس از ۱۵۵۰ به جذب فرانسوی‌ها ادامه داد، با چندپارگی (morcellement) اقتصادی فرانسه تبیین می‌شود، کشوری که افزون بر این، تجهیزات صنعتی‌اش هنوز تا حد زیادی نابسند بود.» Jan Craeybeckx, "Les français et Anvers au XVI<sup>e</sup> siècle," *Annales E.S.C.*, XVII, ۳, mai-juin ۱۹۶۲, ۵۴۸. درواقع نف به یک نابسندگی روزافزون استدلال می‌کند: «پنجاه سال رشد شتابان صنعت انگلستان [۱۵۵۰-۱۶۰۰]، در فرانسه دوران پسرفت بود.....» Conquest of the Material World, ۱۹۶۴a, p. ۱۴۶.

۱۸۳. بنگرید به:

J. H. Parry, "Colonial Developments and International Rivalry Outside Europe, I. America," *AVu' Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰* (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۵۳۰.

۵. ا. اینیس اشاره می‌کند که: «در نیمه نخست سده شانزدهم، ناوگان‌های

ماهیگیری جهان نو عمدتاً به فرانسه تعلق داشتند....»

The Cod Fisheries (New Haven: Yale Univ. Press. ۱۹۴۰), ۴۹.

هم کانال و هم بنادر بیسکای شامل این مسئله می‌شدند. این تجارت چنان گسترده بود که آنها می‌توانستند «بازار انگلستان را با مازاد تولید ماهی خشک تأمین کنند.» به همین‌سان، ژنین اشاره می‌کند که: «در پویش‌های دریایی فرانسه به بالتیک، نقش نخست... مسلماً از آن دیپ است.... کشتی‌های فرانسوی، که سرعتشان در سده ۱۶ از صدا هم بیشتر بود، بیشتر از نورماندی هستند و در میان نورمن‌ها، اغلب از مردم دیپ حضور دارند.

Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, XLIII, p. ۳۲۹.

تجارت گسترده فرانسه با اسکاتلند دو بخش داشت: یک تجارت نورماندی که از طریق آن کالاهای کارگاهی و خدمات صادر می‌شد، و یک تجارت بیسکای که از طریق آن نمک و شراب صادر می‌شد. بنگرید به Lythe, The Economy of Scotland, pp. ۱۷۲-۱۸۲. تجارت نخست شباهت زیادی به تجارتی داشت که کشورهای زمین پست در آن زمان با اسکاتلند داشتند. «هم [شمال فرانسه و هم کشورهای زمین پست] محصولات گیاهی خاص خود را داشتند، هردو دارای سطح نسبتاً بالایی از فنون صنعتی بودند و هردو به‌عنوان کالبار کالاهای دوریاب (exotic good) سرزمین‌های

دوردست عمل می‌کردند. [صص. ۱۷۴-۱۷۵].»

۱۸۴. «متایازی که پیاده شد، شیوهٔ اساساً سرمایه‌دارانه‌ای از تولید از آب درآمد که

پاسخگوی نیازهای مالکان بورژوا بود....» G. E. de Falguerolles, "La décadence

de l'économie agricole dans le Consulat de Lempaut aux XVIIe et XVIIIe

siècles," Annales du Midi, LHI, ۱۹۴۱, ۱۴۹

خاستگاه این نظام را می‌توان در بدهی‌های تلنبارشدهٔ زمین‌داران خرده‌پا یافت که

پیامد بالارفتن مالیات‌ستانی سلطنتی و تورم قیمت‌های اواخر سدهٔ شانزدهم بود.

بنگرید به صص. ۱۴۶-۱۴۲. او این نظام را بار سنگینی بر زمین می‌داند زیرا زمین را

وادار به فراهم‌آوردن سه چیز کرد: (۱) پرداخت مالیات‌ها با صادرات گندم؛ (۲) پرداخت

اجاره‌ها به بورژوازی (تسهیم غله، سبزیجات، فراورده‌های حیوانی، آجر، برداشت

پاییزی، برداشت اول درخت)؛ (۳) تأمین معیشت انسان‌ها و گاو. ترکیب این سه،

مقارن سدهٔ هجدهم به فاجعه انجامید: «فرسایش زمین، نابودی بورژوازی، سیه‌روزی

جمعیت روستا [ص. ۱۶۷].»

۱۸۵. Hauser, Economic History Review, IV, p. ۲۶۰.

۱۸۶. K. Berrill, Economic History Review, ۲d ser., VII, ۳, p. ۳۵۷.

۱۸۷. Glamann, Fontana Economic History of Europe, II, p. ۷.

۱۸۸. Wilfrid Brulez, Studi in onore di Amintore Fanfani, IV, ۱۲۵.



افزون بر این، برولتس می‌افزاید که به نظر می‌رسد همان عوامل موجب این شده باشند که بخش اعظم تجارت انگلستان- ایتالیا از راه زمین انجام شود: «قطعاً منسوجات، که قلب تجارت انگلستان- ایتالیا را تشکیل می‌دادند، هرگز جز به صورت جزئی از مسیر دریایی استفاده نکرده و در سراسر سده از راه زمینی حمل می‌شد [ص. ۱۲۶].»

۱۸۹. Glamann, Fontana Economic History of Europe, II, p. ۳۱.

۱۹۰. بنگرید به:

Jacques Heers, "Rivalité ou collaboration de la terre de l'eau? Position générale des problèmes," Les grandes voies maritimes dans le monde, XVe-XIXe siècles, VIIe Colloque, Commission Internationale d'Histoire Maritime (Paris: S.E.V.P. E.N., ۱۹۶۵), ۴۷-۵۰.

۱۹۱. به بحث ا. ل. روزه بنگرید که چگونه دولت فرانسه در تأمین منافع گروه‌های دریانورد در میانه سده شانزدهم شکست خورد: «در دهه ۱۵۵۰، رخنه‌گران فرانسوی به نحو فزاینده‌ای در هند غربی فعال بودند. اما با متارکه جنگ ۱۵۵۶، فرانسه تقاضای فیلیپ دوم را برای ممنوعیت تجارت، مگر با مجوز ویژه او، پذیرفت- چیزی که همان‌طور که می‌دانیم، به دست آوردنش چندان آسان نبود. ناخداهای فرانسوی از پذیرش آن سر باز زدند، اما حکومت از آنها حمایت نمی‌کرد. این را با انگلستان دوران

الیزابت بسنجید: این واقعیت که انگلستان پروتستان بود، مزیتی ارزشمند بود؛ این دست ما را باز گذاشت و دیگر مثل فرانسوی‌ها جلوی‌مان گرفته نمی‌شد. با عهدنامه قطعی کاتو- کامبرزی (۱۵۵۹)، هانری دوم، در دفاع از منافع وحدت کاتولیکی، کل تشکیلات اقتصادی فرانسه در جنوب آمریکا را واگذار کرد.... چه چیزها که فرانسه به دست والوهای بینوا (و متشرع) نباخت! سکان به دست دریاسالار کولینی، رهبر هوگنوها و هوادار راستین و تیزبین منافع فرانسه افتاد. «The Elizabethans and America (New York: Macmillan, ۱۹۵۹), ۷-۸. تبوتاب پروتستانی روزه را بی‌تردید نباید از نظر دور داشت. اما شرح او از ستیزه درونی گروه‌های مختلف در فرانسه و پیامد آن برای نقش فرانسه در اقتصاد جهانی، از نگاه من منطقی می‌نماید. نکته مهم درباره پروتستان‌یسم، چنانکه پیشتر در بحث افول آن در لهستان اشاره کردیم، این است که کسانی که در رانش جدید دولت ملتهای درون اقتصاد جهانی منفعت داشتند، می‌خواستند از طریق پروتستان‌بودن خود به یک هم‌نوایی شناخت (cognitive consonance) دست یابند و بدین‌سان، مخالفتی را در برابر قدرت امپراتوری و جهان‌بینی هابسبورگ‌ها، که پس از کاتو-کامبرزی با جنبش ضد دین‌پیرایی پیوند نزدیکی داشت، نمادپردازی کنند.

۱۹۲. «در سال ۱۵۵۲، شاه برای پوشش‌دادن هزینه‌های «سفر آلمان» یا بهتر است بگوییم تورنون، دست به دامان نه‌تنها ایتالیایی‌ها، که دو آوگسبورگی، برادران تسانگمایستر و گئورگ وایکمان اولمی نیز شد، که هر سه در لیون اقامت داشتند. شاه این کارگزاران مالیّه ضد امپریالیستی آلمانی را تحت حمایت خود درآورده، آزادی مذهبی‌شان را تضمین کرده و با آنان پیمان محرمانه‌ای بست.»

Henri Hauser, *Journal of European Business History*, II, p. ۲۴۷.

۱۹۳. «در فرانسه، کمابیش بلافاصله پس از بحران سن کانتن جنگ‌های مذهبی آغاز شد. در این هنگام شهر لیون بخصوص به دلیل موقعیت جغرافیایی خود بی‌پناه بود. این شهر به‌نوبت توسط کاتولیک‌ها و هوگنوها محاصره و اشغال شده و به غارت رفت و توسط همه دشمنان فرانسه، پیش از همه دوک ساووا، مورد تهدید قرار گرفت.»  
اوزر، همان، ص. ۲۵۵.

۱۹۴. Hurstfield, *New Cambridge Modern History*, III, p. ۱۳۱.

۱۹۵. H. G. Koenigsberger, "Western Europe and the Power of Spain," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, ۱۵۵۹-۱۶۱۰* (London and New York: Cambridge Univ. Press. ۱۹۶۸), ۲۸۱-۲۸۲, ۲۹۰.

تأکید از ماست. توجه داشته باشید که کونیگسبرگر از نفوذ روبه‌رشد اصناف سخن می‌راند. جان نف دست به مقایسه‌ای می‌زند: «اما طی اواخر سده شانزدهم و اوایل سده هفدهم، نظام صنفی در انگلستان آغاز به درهم‌شکستن کرد، و این درست زمانی بود که در فرانسه تقویت شده و گسترش یافته بود.»

*Industry and Government*, p. ۲۵.



۱۹۶. بنگرید به:

Koenigsberger, New Cambridge Modern History, III, pp. ۳۰۲-۳۰۳.

۱۹۷. همان، ص. ۲۹۲.

۱۹۸. «مذهب نیروی الزام‌آوری بود که منافع متفاوت طبقات متفاوت را متحد کرده و برای آنها یک سازمان و دستگاه تبلیغاتی قادر به ایجاد نخستین احزاب به‌راستی ملی و بین‌المللی در تاریخ اروپا فراهم آورد؛ چراکه این احزاب هرگز چیزی بیش از اقلیتی از طبقات سازنده خود را در خود جای ندادند. از راه مذهب بود که آنها توانستند از پایین‌ترین طبقات و خیل مردم بخواهند خشم خود از بینوایی و نومیدی از بیکاری خود را به شکل کشتارهای وحشیانه و غارت افراط‌گرایانه بیرون ریزند.»

Koenigsberger, New Cambridge Modern History, III, pp. ۳۰۶-۳۰۷.

۱۹۹. «زمانی که احزاب، انگیزه انقلابی و نفوذ کلام بر درونه اجتماعی خود را از دست دادند، به‌سرعت حمایت طبقات پایین را دست دادند. ویرانی‌های ناشی از جنگ‌های اتحاد کاتولیک و سیه‌روزی روبه‌فزونی دهقانان فرانسوی موجب شمار فزاینده‌ای از جنبش‌های دهقانی در برابر سینیورها و اجاره‌هایشان، در برابر روحانیون و عشریه‌هایشان و در برابر گردآورندگان مالیات و مالیات‌های ارضی‌شان شد؛ اما آنها به مذهب یا احزاب سیاسی اعتنایی نداشتند. این شورش‌ها (jacquerie) در جنبش کروکوآن‌ها (croquant) در مرکز و جنوب فرانسه در ۱۵۹۴-۵ به اوج خود رسید. آنها در برابر اتحاد سینیورها، که یگانه هدف آن شکست دهقانان بود، سخت جنگیدند.

این و شورش‌های بسیار دیگری در سده هفدهم، پرتوی حزن‌انگیز بر جامعه روستایی و نظام مالیات‌ستانی فرانسه می‌افکنند؛ اما دهقانان تا انقلاب ۱۷۸۹ بدون تأثیر سیاسی باقی ماندند.» همان، ص. ۳۰۷.

تبیین شورش‌ها از نظر آنچه لا روا لادوری «بینواسازی دوچندان» توصیف می‌کند، که پایین‌ترین سطوح دهقانان لانگیدوک در سال‌های ۱۵۵۰-۱۵۹۰ از آن در رنج بودند، کار سختی نیست: «این بود که زمین‌داران خرده‌پا را آزرده، زمین‌دارانی که تعدادشان با تقسیم اراضی افزایش یافته بود، بی‌آنکه درآمد واقعی سرانه، افزایشی حقیقی را برای جبران کاهش اندازه اراضی نشان دهد. و این بود که کارگران مزدبگیر را در نتیجه افت دستمزدهای واقعی آزار می‌داد.»

Paysans du Languedoc, I, P- ۳۱۷.

۲۰۰. بنگرید به:

Koenigsberger, New Cambridge Modern History. III, p. ۳۱۴.

۲۰۱. Mousnier, Les XVIe et XVIIe siècles, p. ۱۰۳.

تأثیر منفی اقتصادی جنگ‌های مذهبی اثری انباشت‌شونده داشت؛ زیرا، چنانکه ه. م. رابرتسون استدلال می‌کند، «جایی که شرایط اقتصادی نامساعد می‌شد، استفاده از دولت به عنوان عامل حمایت از منافع موجود اما مورد تهدید، به اقدام رایجی بدل می‌شد.» در آلمان، کثرت مقامات به معنای کاهش بازارها بوده و پیدایش دوباره اصناف و انحصار شهری را اجازه می‌داد. «در فرانسه نیز قدرت اصناف مقارن پایان سده با فرمان‌های ۱۵۸۱ و ۱۵۹۷ به نحو قابل توجهی تقویت شده بود.»

"European Economic Developments in the Sixteenth Century," South African



Journal of Economics, XVIII, 1, ۱۹۵۰, ۴۶.

۲۰۲. Frank C. Spooner, "The European Economy ۱۶۰۹-۵۰," New Cambridge Modern History, IV: J. P. Cooper, ed., The Decline of Spain and the Thirty Years' War, ۱۶۰۹-۴۸ / ۵۹ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۷۰), ۶۹.

۲۰۳. شاید به‌استثنای رنه بارل که خلاف جریان شنا می‌کند و یک فاز قیمت را از ۱۵۹۴ تا ۱۶۸۹ مشخص می‌سازد که در آن، ۱۶۲۸-۵۵ حقیقتاً دوره میانی است. بنگرید به:

Une croissance: la Basse-Provence rurale (fin XVIe siècle-۱۷۸۹)(Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۶۱), ۵۰-۵۷.

۲۰۴. بنگرید به:

Pierre Chaunu, "Le renversement de la tendance majeure des prix et des activités au XVIIe siècle," Studi in onore di Amintore Fanfani, IV: Evo moderno (Milano: Dott A. Giuffre-Ed., ۱۹۶۲), ۲۳۱.

۲۰۵. «شاید راز اصلی تداوم بسیار متناقض دادوستد در حدود ده سال میان ۱۶۰۸-۱۲ تا ۱۶۱۹-۲۲ صلح باشد که با یک فترت طولانی، پایان قطعی مرحله تفوق رونقی که

دیگر وجود نداشت و آغاز قطعی مرحله افول برای تجارت اقیانوس اطلس اسپانیا را از هم جدا می‌کند.» و نیز بنگرید به:

Pierre Chaunu, Séville et l'Atlantique (۱۵۰۴-۱۶۵۰), Vol. VIII (۲ bis): La conjuncture (۱۵۹۳-۱۶۵۰) (Paris: S.E.V.P.E.X., ۱۹۵۹), ۸۸۹. ۱۴۰۴-۱۴۰۵ صص.

۲۰۶. «همه آمریکا را در سده ۱۶، کشتزار غول‌آسایی برای برداشت محصول (champ de cueillette) پنداشته‌اند. کسب ثروت، خواه با صرف ورود به مدارهای تجاری ثروت‌های بالقوه‌ای که با سده‌ها کار بی‌حاصل اندوخته شده بودند و خواه با استخراج رگه‌های معدن یا بهره‌برداری از نزدیک‌ترین زمین‌ها به مسیرهای ترابری، تنها از طریق یک واسطه امکان‌پذیر بود، یعنی تنها به کمک مردم سرخپوست. اما نخستین استفاده از سرخپوستان برای این هدف، بی‌هیچ‌گونه توجهی به حفظ انسان‌ها و استفاده از آنها چون اموالی که بدون توجه به ترمیمشان استفاده می‌شوند، نابودگر جانشان از کار درآمد. از این‌رو گند فرسایش منطقه ظرف چهل سال و کل قاره ظرف هفتاد سال درآمد. تا بدانجا که کشتستان‌های بزرگ سده ۱۷ می‌بایست یکسره از نیروی کار وارداتی بهره می‌گرفتند.» شانو، همان، صص. ۱۴۲۲-۱۴۲۳.

۲۰۷. بنگرید به همان، صص. ۱۴۲۳-۱۴۲۵.

۲۰۸. Spooner, New Cambridge Modern History, IV, p. ۷۹.

۲۰۹. اسپونر این توضیح درخشان را در همان، جدول ۲ (ص. ۸۶) به دست می‌دهد. انگلستان و هولاند بیش از همه در برابر کاهش ارزش مقاومت کردند، لهستان، جنوا

و اسپانیا کمتر از همه. وضع فرانسه دست‌کمی از اسپانیا ندارد.

۲۱۰. بنگرید به:

Baehrel. Une Croissance, pp. ۲-۲۰

و نیز:

René Baehrel, "Économie et histoire à propos des prix." in Éventail de l'histoire vivante: hommage à Lucien Febvre (Paris: Lib. Arniand Colin, ۱۹۵۳) I, ۲۸۷-۳۱۰.

بارل این مقاله را بدین‌سان به پایان می‌رساند: «مارک بلوک توصیه می‌کرد که «به پرده (screen)‌های اجتماعی چشم بدوزید.» آیا بایستی از «پرده‌های اقتصادی» نیز صحبت به میان آوریم؟ لوسین فور روزگاری به من آموخت که اعتراض لوتر به آمرزش‌نامه‌ها این بود که آنها آسایش خاطر کاذبی به دست می‌دادند. آیا می‌توانیم همین را در مورد قیمت‌های شمش نیز بگوییم؟ [ص. ۳۱۰].»

۲۱۱. Lublinskaya, French Absolutism, p. ۱۵.

۲۱۲. Romano, Rivista storica italiana, LXXIV, p. ۵۲۲.

۲۱۳. همان، ص. ۵۲۵. رومانو این ارقام را از Cipolla. "Note sulle storia del

saggio d'interesse", جدول ۳ استخراج می‌کند. گمان دارم که رومانو در



رونوشت‌برداری از ارقام چپولا دچار اشتباه شده است. رقم بایستی ۱.۱٪ باشد.

۲۱۴. بنگرید به:

Ruggiero Romano. "Encore la crise de ۱۶۱۹-۲۲." *Annales E.S.C.*, XIX, ۱, janv.-févr. ۱۹۶۴, ۳۳.

۲۱۵. بنگرید به:

Romano, *Rivista storica italiana*, LXXIV, p. ۵۱۶.

گلمان در ضمن نشان می‌دهد که چرا این گسترش سرانجام پایان یافت. وی اشاره می‌کند که اهمیت نقش غله بالتیک در اروپا پس از ۱۶۵۰ افت کرده و از این‌رو، نقش اقتصادی هلند به دلیل ظهور خودبسندگی جدید غله در اروپای جنوبی و باختری افول یافت. Montana Economic History of Europe, II, p. ۴۲. این را به‌نوبه خود می‌توان تا حدی با کاهش جمعیت (شاید) و تا حد بیشتری با افزایش هم بهره‌وری و هم میزان اراضی کشت‌پذیر، که بخشی از پیرامونی‌شدن اروپای جنوبی بود، تبیین کرد. افزون بر این، در انقباض ۱۶۵۰-۱۷۵۰ اقتصاد جهانی اروپا، انگلستان حفظ ترازهای بالای تجاری خود را با پس‌گرفتن بخشی از تجارت بین‌المللی غله، که در دوران‌های سودآورتر به نواحی پیرامون واگذار کرده بود، سودآور یافت.

۲۱۶. Chaunu, *Seville*, VIII, (۲ bis), p. ۹۰.

۲۱۷. «رونقی که شمال باختری از آن برخوردار بود، مرحمتی نبود که فلان قدرت

مرموز به آنها اعطا کرده باشد؛ این رونق ثمره علل درونی‌ای بود که با ارائه شرح کوتاهی از آنها، تمایز میان عناصر ساختاری و اقتরانی به سرعت روشن می‌شود.»

Pierre Jeannin, "Les comptes du Sud comme source pour la construction d'indices généraux de l'activité économique en Europe (XVIe-XVIIe siècles)," *Revue historique*, CCXXXI, avr.-juin 1964, p. 325.

۲۱۸. بنگرید به:

Pierre Chaunu, "Réflexions sur le tournant des années 1630-1650," *Cahiers d'histoire*, XII, 3, 1967, 259-260.

۲۱۹. بنگرید به:

Lublinskaya, *French Absolutism*, p. 52.

۲۲۰. برای تأثیر آن بر اقتصاد اسپانیا بنگرید به:

Chaunu, *Séville*, VIII, (2 bis), 1535-1537.

۲۲۱. بنگرید به:

H. Kellenbenz, "Autour de 1600: le commerce de poivre des Fuggers et le marché internationale de poivre," *Annuaire E.S.C.*, XI, 1, janv.-mars 1956,

۲۷، ۲۳ به‌ویژه

۲۲۲. Glamann, Fontana Economic History of Europe, II, p. ۵.

آیا از چشم‌انداز امروز نیز غلط است؟ نظر ه. م. رابرتسون این است که: «در سدهٔ ۱۹، شاید گرایشی به‌سوی کوچک‌شماری یا حتی چشم‌پوشی از هزینه‌های پیشرفت اقتصادی وجود داشت؛ اینک شاید گرایش به‌سوی توجه اغراق‌آمیز به آنها باشد. در سدهٔ ۱۶، این هزینه‌ها آن‌چنان برجسته بودند که کمابیش بدیهی می‌نمود که سود یک شخص یا یک کشور به معنای زیان شخص و کشور دیگری بوده و فعالیت در اینجا به معنای اشتغال کمتر در جای دیگر باشد؛ چنانکه این ضرب‌المثل هلندی به ایجاز تعبیر می‌کند، De een man zijn brood is de ander zijn dood [مرگ یکی، نان دیگری است. یا «تا نمیرد یکی به ناکامی؛ دیگری شادکام ننشیند»، یا مرگ خر، عروسی سگ است. م]

South African Journal of Economics, XVIII, p. ۴۶.

۲۲۳. Chaunu, Cahiers d'histoire, XII, p. ۲۶۴.

۲۲۴. Romano, Annales E.S.C., XIX, p. ۳۳. تأکید از ماست.

۲۲۵. Romano, Rivista storica italiana, LXXIV, pp. ۵۱۱-۵۱۲.

برای هولاند به‌عنوان یک استثنا به ص. ۵۱۲ بنگرید؛ برای انگلستان به‌عنوان یک استثنای محدودتر به صص. ۵۱۷، ۵۱۹ بنگرید.



Clark, *Wealth of England*, pp. ۱۰۳-۱۰۷.

۲۲۷. *Supple, Commercial Crisis*, p. ۹.

۲۲۸. ساپل، همان، ۶-۷. بنگرید به:

Astrid Friis, *Alderman Cockayne's Project and the Cloth Trade*

(Copenhagen: Levin & Munksgaard, ۱۹۲۷), ۲۲.

۲۲۹. F. J. Fisher, "Tawney's Century," in Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England* (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۱), ۴-۵.

۲۳۰. فیشر این تنگنا را چنین بیان می‌کند: «در تولید اولیه، موانع بر سر راه گسترش، عمدتاً در حوزه عرضه قرار داشته و تا حد زیادی از محدودیت‌های فنون آن روزگار نشئت می‌گرفتند....»

«در سده‌های شانزدهم و هفدهم، همچون سده‌های میانه، انسان‌ها نه تنها برای خوراک خود، که برای نوشیدنی، سوخت و برای مواد اساسی و صنعتی‌ای چون الوار، پشم، پوست، چرم و پیه نیز به دنبال زمین بودند.... تحت چنین شرایطی، گسترش اقتصادی و جمعیتی گرایش به این داشتند که بر زمین فشاری وارد کنند که در

اعصار بعدی و تحت شرایط متفاوتی، بر تراز پرداخت‌ها وارد می‌ساختند....

«در برابر، چنین می‌نماید که در تولید ثانوی، مانع بر سر راه گسترش، در حوزه تقاضا قرار داشته است نه در حوزه عرضه.... در بیشتر صنایع، عامل اصلی، تولید نیروی کار بود و نیروی کار هم فراوان و هم ارزان بود.... کارگر و روستایی، که به‌طور نامرتب به‌کار گرفته شده و دستمزد اندکی می‌گرفتند، مشتریان فقیری بودند.» همان، صص. ۳، ۴، ۶.

۲۳۱. Stone, *Economic History Review*, II, p. ۵۰.

۲۳۲. «به‌طرزی نمادین، حادثه ۱۵۹۸ نشانه این بود که انگلستان در حال حرکت از پیرامون به‌سوی مرکز یک نظام تجاری جدید است.»

W. E. Minchinton "Introduction," *The Growth of English Overseas Trade in the Seventeenth and Eighteenth Centuries* (London: Methuen, ۱۹۶۹), ۳.

«در حال حرکت... به‌سوی... است»، اما هنوز به آن نرسیده بود- نکته این است!

۲۳۳. بنگرید به:

Rich, *New Cambridge Modern History*, I, pp. ۴۶۱-۴۶۲.

۲۳۴. گزارش قابل قبولی از آن را می‌توان در Friis, *Alderman Cockayne's Project*,

p. ۲۲ یافت.

۲۳۵. Supple, *Commercial Crisis*, pp. ۴۹-۵۰.

۲۳۶. خود استون تصدیق می‌کند که: «اهمیت زیاد الگوی جدید اقتصاد انگلستان

در این است که دو بازار مصرفی‌ای که تولید برای آنها روبه‌گسترش بود، نیازهای

نظامی دولت و نیازهای اساسی زندگی برای طبقات فقیرتر بود.»

Economic History Review, XVII, p. ۱۰۸.

۲۳۷. بنگرید به:

R. W. K. Hinton, The Eastland Trade and the Common Weal in the

Seventeenth Century (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۹),

ix-x.

۲۳۸. بنگرید به:

Stone, Economic History Review, XVII, p. ۵۱

۲۳۹. «ثبات بسته به تحدید رشد سرمایه‌داری بود و این سیاست اقتصادی پادشاهی

مطلقه بود.... [در همین زمان]، نیازهای نظامی و راهبردی پادشاهی مطلقه، آن را تا

حدی به‌سوی کمک به پیدایش سرمایه‌داری صنعتی سوق داد.»

Manning, Past & Present, No. ۹, p. ۴۹.

۲۴۰. «مقارن پایان سده شانزدهم، ثباتی که یک نسل پیش مطلوب به نظر می‌رسید،



آزاردهنده از آب درآمدی بود؛ هنگامی که دوباره شرایط گسترش تجارت فراهم آمد، احساسات علیه چنین گسترشی افول کرده و ریشه‌کن کردن گروه‌های ذینفعی که به اتکای تحدیدهای رکود بزرگ رشد کرده بودند، به یکی از اقدامات عمده سده هفدهم بدل شد.»

Fisher, in Cams-Wilson, ed., *Essays in Economic History*, lp. ۱۷۲.

۲۴۱. بنگرید به:

Friis, *Alderman Cockayne's Project*, pp. ۱۴۹-۱۵۰

۲۴۲. Supple, *Commercial Crisis*, p. ۲۹.

۲۴۳. همان، ص. ۵۲.

۲۴۴. Hinton, *The Eastland Trade*, p. ۲۰.

بنگرید به ساپل: «خوب است به خاطر داشته باشیم که تأثیر کامل رکود را تنها می‌توان با اشاره به آسیب ناشی از طرح کوکاین، رشد صنایع رقیب، هزینه‌های مالی پارچه انگلستان، اختلالاتی که با جنگ‌افروزی در قاره به آنها دامن زده شد، و مشکلات از پیش موجود گسترده سوداگران انگلیسی تبیین کرد. اینها بدین معنا بود که اقتصاد، همین‌که اتفاق بدی بیفتد، باز هم آن دوره‌های افول اقتصادی شدیدی را تجربه خواهد کرد که نامزدان تاریخی همیشگی عنوان «رکود بزرگ» هستند.

۲۴۵. ساپل، همان، ص. ۸۰.

۲۴۶. بنگرید به همان، صص. ۸۹-۹۶.

۲۴۷. همان، ص. ۱۶۲.

۲۴۸. J. D. Gould, "The Trade Depression of the Early ۱۶۲۰'s," *Economic History Review*, 2nd ser., VII, 1, ۱۹۵۴, ۸۷.

۲۴۹. بنگرید به Hinton, *Eastland Trade*, pp. ۱۸-۱۹. به گزارش او از یک مطالعه

تجربی خاص نیز بنگرید: «سال‌های ۱۶۱۱ تا ۱۶۱۸ تنها سال‌های دوره موردبررسی

ما بودند که هم انگلستان و هم ولایت‌های متحده در صلح بسر برده و بنابراین،

کشتی‌ها و سوداگران‌شان از این منظر در شرایط برابری به رقابت می‌پرداختند.

پیداست که در رقابت با شرایط برابر، هلندی‌ها بی‌گمان از طریق نرخ‌های کرایه پایین

مشهور خود به‌زودی سیطره مطلق بر تجارت برقرار کردند. سال ۱۶۱۵ نخستین سالی

است که در بوستون (لینکلن شر) به اسناد بندر برمی‌خوریم.... در آنجا درمی‌یابیم

که در ۱۶۱۵-۱۸، مقدار کل کالاهای خشک (یعنی بجز شراب) وارد شده از ولایت‌های

متحده بیش از مقدار کل کالاهای خشک وارد شده از همه جاهای دیگر بود، حال‌آنکه

در زمان‌های دیگر عکس آن صادق است. به همین‌سان، در همین دوره هر سال،

نسبت به کل جاهای دیگر، بیشترین کشتی‌ها از ولایت‌های متحده به بوستون وارد

می‌شدند، امری که در مورد هیچ سال دیگری در این سال‌ها جز ۱۶۲۸، که تجارت

بسیار کاهش یافته بود، صادق نیست.... [این واقعیت‌ها] این تبیین رایج رکود ۱۶۲۰ را، که تا حد زیادی به تأثیر کالنبار هلند بر تجارت‌های وارداتی انگلستان مربوط می‌شد، تأیید می‌کنند.»

"Dutch Entrepot Trade at Boston, Lincs., ۱۶۰۰-۴۰," *Economic History Review*, 2nd ser., IV, ۳, Apr. ۱۹۵۷, ۴۷۰.

۲۵۰. Hinton, *Eastland Trade*, p. ۴۵.

۲۵۱. بنگرید به همان، صص. ۲۸، ۳۱-۳۲.

۲۵۲. بنگرید به همان، ص. ۲۹.

۲۵۳. Supple, *Commercial Crisis*, p. ۶۱.

۲۵۴. «[شورای خاصان]، در کوشش‌های گاه موفقیت‌آمیز خود برای یافتن وسایلی برای ترغیب تاجران به ادامه خرید پارچه، آن هم در زمانی که ادعا می‌کردند به شکل سودآوری قادر به فروش آن در خارج از کشور نیستند، خود را در وضعیت بغرنجی یافت.» همان، ص. ۲۳۷.

۲۵۵. بنگرید به همان، صص. ۶۸-۶۹.

۲۵۶. بنگرید به همان، صص. ۲۴۲-۲۴۳.

۲۵۷. همان، ص. ۲۲۷.

۲۵۸. همان، ص. ۷۱.



۲۵۹. بنگرید به همان، صص. ۹۹-۱۰۲. بنگرید به و. ب. استیفنز: «نکته کمتر

پیش‌بینی‌پذیر شواهد کتابخانه‌ای این است که بیست سال بعدی، برای بسیاری از بنادر کمکی سال‌های واقعی بحران بود، حال آنکه پسرفتی که بیست سال پیش بدان دچار بودند محدود و کوتاه بوده و کمی رونق به همراه داشت.»

"The Cloth Exports of the Provincial Ports, ۱۶۰۰-۱۶۴۰." *Economic History*

*Review*, ۲nd ser., XXII, ۲, Aug. ۱۹۶۹. ۲۴۱.

۲۶۰. *Supple, Commercial Crisis*, p. ۱۱۹.

۲۶۱. همان، ص. ۱۲۵.

۲۶۲. «حکومت از همان آغاز با کاری لاعلاج روبه‌رو بود. اگر مقررات قانونی اجرا می‌شد، هزینه‌ها چنان بالا می‌رفت که بیکاری فراگیری انتظار می‌رفت. اگر تغییر روش‌های تولید از رکود اقتصادی ناشی می‌شد، چنانکه به نظر می‌رسد اغلب این‌گونه بوده است، آنگاه کوشش برای مهار تولید، اقدام خوبی برای مواجهه با رکود نمی‌بود. با توجه به فنون صنعتی آن زمان، مواردی وجود داشته‌اند که پارچه انگلستان، عمدتاً به دلیل بی‌کیفیت بودن آن، در حال از دست دادن بازار خارجی خود بود. اما به نظر می‌رسد موارد بسیار بیشتری وجود داشته باشند که فرایند علی وارونه بوده، و در این صورت، چون تولید بی‌کیفیت فقط یک شکل محدود و چاره‌ناپذیر از کاهش هزینه‌ها بود، پاسخ مشکلات انگلستان در جای دیگری نهفته است.» همان، ص. ۱۴۷.

۲۶۳. «در جایی که نیروی کار غیر ماهر، ارزان و فراوان بود، کالاهای باکیفیت پایین

را می‌شد با هزینه پایینی ساخت. امکان به‌کار بستن این شیوه، به‌ویژه در جایی وجود داشت که فقر گسترده، ویژگی منطقه‌ای بود که تولید منسوجات در آنجا تنها یک شغل فرعی برای کارگران فراهم می‌آورد. نیروی کار، در شغلی که انتظار نمی‌رود کل معیشت کارگر را تأمین کند، معمولاً ارزان‌تر از نیروی کار تمام‌وقت است. این دلیلی بود که توسط آدام اسمیت برای تبیین ارزانی تاریخی پارچه زمخت به نسبت پارچه ظریف اقامه شد. در اوایل سده هفدهم، شرایط اقتصادی در اروپای خاوری به این وضعیت نزدیک شد، و این بدان معنا بود که این ناحیه فوق‌العاده درخور تولید کارای پارچه ارزان است، مشروط به اینکه انتظارات تقاضای بازار برای کیفیت پایین بیاید. همان، ص. ۱۴۰.

۲۶۴. تنوع پارچه‌ها زیاد بود. (الف) پارچه‌های پشمی: گرم و سنگین؛ یعنی ماهوت؛ که مزیت آن به نمدمالی پشم‌های آن بود؛ استفاده‌شده از الیاف کوتاه پُرتاب؛ اغلب نخ تابیده می‌شد، یعنی پیچ‌وخم به آن داده می‌شد؛ پشم توپر بود، یعنی با صابون زده شده و در وضعیت نمناکی قرار می‌گرفت تا گرم‌تر، کدرتر و بادوام‌تر شود؛ با طرح یکنواخت؛ مناسب برای آب‌وهوای سردتر؛ (ب) «انواع جدید» پارچه‌ها (اما هنوز اساساً پشمی): نازک‌تر و ارزان‌تر؛ شامل کرزی، دوزن، استریت؛ روی‌آوری آغازین به بازارهای جدید جنوب؛ (۳) پشم رشته‌ا بالا: ریسیده با شانه، پشم دارای الیاف بلند؛ که مزیت آن به تاروپودش بود؛ سبک‌تر از ماهوت و استفاده از پشم کمتر به ازای هر یارد؛ غیر توپر؛ مناسب برای آب‌وهوای غیرگرمسیری مدیترانه؛ (ج) «پارچه‌های جدید»: اساساً انواعی از پشم‌های رشته؛ سبک‌تر از همه؛ تنوع وسیعی از الگوها؛ گاه توپر؛ گاه از ابریشم، کتان یا پنبه به‌عنوان تار استفاده می‌شد؛ شامل بای، سای، سرج،

پریچوانا، استامت، تامی، راش، فاستونی و بسیاری از انواع دیگر. بنگرید به:

Bowden, Wool Trade, pp. ۴۱-۴۳; Friis, Alderman Cockayne's Project, p.

۲; Supple, Commercial Crisis, p. ۵; D. C. Coleman, "An Innovation and its

Diffusion: The 'New Draperies,' " Economic History Review, ۲nd ser., XXII, ۳,

Dec. ۱۹۶۹, ۴۱۸-۴۲۳.

۲۶۵. علت این صعود را پ. ج. باودن به جای عوامل تجاری، به عوامل فناورانه نسبت

داده است. وی استدلال می‌کند که: «مرتفع تأثیر به‌مراتب بیشتری نسبت به دما

بر ظرافت پشم حیوانات و طول الیاف آن داشت. گوسفند هر چه خوراک بیشتری

دریافت می‌کرد، بزرگ‌تر می‌شد. الیاف پشم نیز چنین بود و طول و حجم آن، مانند

سایر قسمت‌های حیوان، در نتیجه تغذیه بهتر افزایش می‌یافت.... حصارکشی‌ها

برای پرورش گوسفند زندگی را، هم برای پرورش‌دهندگان و هم برای گوسفندهایشان،

آسان‌تر ساخت. چنانکه لرد ارنل اظهار کرده است، «وقتی حصارکشی‌ها دوچندان شد،

گوسفندها بهتر تغذیه شده و وزن و طول پشم افزایش یافت، هرچند تا حدی ظرافت

آن پایین آمد.» بدین‌سان در سراسر سده‌های شانزدهم و هفدهم، عرضه پشم ظریف

و کوتاهی که در انگلستان پرورش داده می‌شد کاهش یافت و عرضه پشم بلندتر

و زمخت‌تر افزایش یافت.» Economic Wool Supply and the Woollen Industry,"

History Review, ۲nd ser., XI, ۱, ۱۹۵۶, ۴۵-۴۶. ساپل پاسخ می‌دهد که باودن «نه

گسترش صنعت قاره را، که یک محصول نامرغوب بایستی با آن مقایسه می‌شد، در

نظر می‌گیرد و نه رشد قابل‌توجه عرضه پشم اروپا را که صنعتی‌شدن قاره بر آن



استوار شد. افزون بر این، شدیدترین رقابت‌ها نه به‌طور مستقیم در بازار کیفیت بالا، بلکه در بازار منسوجات نسبتاً زمخت‌تر،- که احتمالاً تا بدانجا گسترش یافت که کالاهای نامرغوب خارج از کشور جایگزین ماهوت انگلیسی سنتی شدند- بود. رشته‌ای از تغییرات ریشه‌ای در بازار و عرضه‌های جایگزین بود، نه صرفاً زوال صنعت انگلستان، که چنین عواقب ناگواری برای پارچه‌بافی‌های قدیمی داشت.»

Commercial Crisis, p. ۱۴۳.

۲۶۶. بنگرید به:

F.J. Fisher, "London's Export Trade in the Early Seventeenth Century,"

Economic History Review, 2nd ser., III, ۲, ۱۹۵۰, ۱۵۹-۱۶۱.

۲۶۷. «توان بالنده اقتصاد انگلستان در حدود نیم‌سده پیش از جنگ داخلی در هیچ کجا روشن‌تر از روابط آن با مدیترانه نمود پیدا نمی‌کند. در این دوره صنعت انگلستان مشکلات فنی‌ای که تا آن زمان موجب عقب‌ماندگی‌اش شده بود را حل کرده و بازارهای مدیترانه خاوری و باختری را با کالاهای پشمی اشباع کرد، و در ضمن ترکیه [قلب امپراتوری عثمانی- م] و ایتالیا را به تأمین‌کنندگان مواد خام صنعتی فروکاست.»

Ralph Davis, "England and the Mediterranean, ۱۵۷۰-۱۶۷۰," in E. J. Fisher, ed. Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۱), ۱۱۷.

۲۶۸. بنگرید به:

Fisher, *Economic History Review*, III, p. ۳۳۶.

بنگرید به باودن: «[پارچه‌های پشمی] بهترین پوشاک مناسب در اروپای شمالی، مرکزی و خاوری بودند، ضمن اینکه [پارچه‌های جدید پشم اعلا] فوق‌العاده درخور مدیترانه گرم اما غیرگرمسیری بودند. از بخت خوش انگلستان بود که توانست به یک شبه انحصار پشم با الیاف بلند دست یابد....» *Economic History Review*, IX, p. ۵۷. اینک انحصار به معنای عدم رقابت بود، نه تحدید قانونی ورود به بازار. مقارن میانه سده هفدهم، پشم با الیاف بلند در ایرلند پرورش داده شده و مقارن پایان سده، در مقادیر محدود در هولاند، زیلاند و فلاندر پرورش داده می‌شد. (بنگرید به ص. ۵۳، پانوش ۳).

۲۶۹. Fisher, *Economic History Review*, III, p. ۱۵۵.

۲۷۰. بنگرید به:

Charles Wilson, "Cloth Production and International Competition in the ۱۷th Century," *Economic History Review*, ۲nd ser., XIII, ۲, ۱۹۶۰, ۲۱۲.

۲۷۱. به نقل از:

Rich, *New Cambridge Modern History*, I, p. ۴۶۷.

۲۷۲. «استعمارگران [اسپانیایی جهان نو]- که مشتاق برده و کالاهای کارگاهی از همه نوع بوده و مقدار زیادی سکه داشتند، هنوز به لحاظ قانونی مجبور بودند با یک انحصار لاشخورانه و ناکارا معامله کنند- انحصاری که بازار بی‌نقصی در اختیار داشت که ورود رخنه‌گران به آن با ریسک قابل‌توجهی روبه‌رو بود.»

۲۷۳. Parry, *New Cambridge Modern History*, III, pp. ۵۱۶-۵۱۷.

۲۷۴. جان مینارد کینز یکی از نخستین کسانی بود که اهمیت دریازنی خصوصی (privateering) را در انباشت سرمایه در انگلستان تشخیص داد. او نسل پیشین تاریخ‌پژوهان را به دلیل غفلت از این منبع عمده شمش سرزنش می‌کند: «این هم خصلت تاریخ‌پژوهان ماست که مثلاً تاریخ مدرن کمبریج نباید هیچ اشاره‌ای به این عوامل اقتصادی که قالب عصر الیزابت را ریخته و عظمت آن را ممکن ساختند داشته باشد.»

*Treatise on Money*, II, p. ۱۵۶, fn. ۱.

وب این روند را مشخص می‌سازد: «بادآورده را باد برد.» یعنی: «آنها به جای اینکه طلا و نقره را مانند اسپانیاردها از منبع آن بردارند، پس‌ازآنکه اسپانیایی‌ها بدان دست یافتند، مثل آب‌خوردن از آنها کش رفتند.....»

*The Great Frontier*, p. ۱۹۶.



Parry, New Cambridge Modern History, III, p. ۵۲۴.

بنگرید به همان، ص. ۵۲۶. خاطر انگلستان در این زمان، حتی از ایرلند نیز آسوده بود. ایرلند تجارت گسترده‌ای با اسپانیا داشت. هرچند انگلیسی‌ها ناخشنود و بدگمان بودند، اما مایل به سرکوب این تجارت نبودند. «انگلستان دوران الیزابت، دست‌کم در این موضوع، سهل‌گیرتر از سال‌های بعد بود. کاتولیک‌های ایرلندی هم در معرض ناتوانی‌های اقتصادی نبودند.»

Cyril Falls, Elizabeth's Irish Wars (London: Methuen, ۱۹۵۰), ۲۰.

۲۷۵. بنگرید به Lythe, The Economy of Scotland, pp. ۶۳-۷۰. تلاش متقابل اسکاتلند برای برقراری مستعمره‌هایی در نوا اسکوشیا در این هنگام شکست خورد زیرا «پس از ۱۶۰۳، اسکاتلند دیگر سیاست خارجی مستقلی نداشته، حسن نیت انگلستان را به دست نیاورده و در نوا اسکوشیا پا روی دم فرانسه، ملت دیگری که ممکن بود از جاه‌طلبی‌هایش دفاع کند، نیز گذاشته بود [ص. ۷۵].»

۲۷۶. در ۱۶۰۰، یک‌هشتم خاک ایرلند با جنگل پوشیده شده بود. همه آنها مقارن ۱۷۰۰ ناپدید شدند. سودهای سریعی از فروش الوار برای دباغی پوست، کشتی‌سازی، لوله‌کشی و بشکه‌سازی و ذوب فلزات به دست می‌آمد. الوار برای مصارف داخلی (مصالح ساخت‌وساز، هیزم) نیز بریده می‌شد. افزون بر انگیزه‌های اقتصادی، ملاحظه نظامی رفع باتلاق‌ها و جنگل‌هایی که سوارکاران انگلیسی نمی‌توانستند در آنها مقاومت‌کنندگان ایرلندی را تعقیب کنند نیز در کار بود. بنگرید به:

Eileen McCracken, "The Woodlands of Ireland circa ۱۶۰۰" Irish Historical Studies, XI, ۴۴, Sept. ۱۹۵۹, ۲۷۳, ۲۸۷, ۲۸۹

۲۷۷. «عموماً چنین پنداشته شده که ظهور صنعت آهن تحت کنترل انگلیسی‌ها در ایرلند با کمبود سوخت در انگلستان هم‌زمان بوده است. اکنون محتمل می‌نماید که هزینه سوخت مشکلی بوده که صنعت انگلستان را به ستوه آورده بوده نه کمبود آن....»

مقارن پایان سده شانزدهم، سوخت و نیروی کار گران‌ترین عوامل تولید انگلستان بودند.... طی همین دوره، این عوامل در ایرلند بسیار ارزان‌تر بودند....» همان، ص. ۲۹۵.

۲۷۸. در دوره ۱۵۵۰-۱۶۰۰، انگلیسی‌ها در شیلات شمال آمریکا آغاز به جانشینی با اسپانیایی‌ها کردند. این پس از ۱۵۸۰، که دانمارک آغاز به پیاده‌سازی نظامی برای مجوز ماهیگیری در آب‌های ایسلند کرد، نمود بیشتری یافت. مقارن پایان سده، انگلستان در شبه‌جزیره آوالون مستقر شده بود. اما تا ۱۶۰۰-۱۶۵۰ طول کشید تا انگلستان به شکل مطمئنی در نیوفاندلند و نیو انگلند آرام گرفته و بتواند بازار اسپانیا را تسخیر کند. بنگرید به ۸۱-۳۰. Innis, The Cod Fisheries, pp. ۳۰-۸۱.

بنگرید به:

۲۷۹. Parry, New Cambridge Modern History, III, p. ۵۲۷.

۲۸۰. Zagorin, Journal of Economic History, XIX, pp. ۳۹۱-۳۹۲.

این استدلال شباهت بسیاری به استدلالی دارد که تاونی پیش می‌نهد: «این در درجه اول کشاکشی میان اقتصادهای مختلف بود که بیشتر با ویژگی‌های منطقه‌ای تناظر داشت تا دسته‌بندی‌های اجتماعی.»

Essays in Economic History, I, p. ۱۸۶.

۲۸۱. Stone, Economic History Review, XVII, p. ۱۲۰.

بی‌گمان تنها در چنین جوی از امنیت نسبی است که می‌توانیم به تصویر عجیب شرکت‌های اساسنامه‌داری که بر ولی‌نعمت خود یعنی دولت اتکا دارند برخوردیم. بنگرید به تبیین رابرت اشتون: «به‌دشواری می‌توان از این نتیجه‌گیری طفره رفت که بسیاری از شرکت‌ها به مرحله‌ای از رشد خود رسیده بودند که تمایل داشتند حساب زیادی روی حمایت حکومتی باز کرده و بیشتر آنکه نگران آن دستاوردهایی که عملاً کسب کرده‌اند باشند، متوجه اهدافی باشند که هنوز به فرجام نرسیده‌اند. با توجه به چنین نگرشی، احتمال اینکه نقض آشکار امتیاز از دید صاحبان امتیاز، اهمیتی بی‌جهت به خود بگیرد بالا بود.» "Charles I and the City," in Fisher, ed., ۱۵۱. اما اگر ساختار اجتماعی، از درون و برون زیر حمله واقعی بود، بعید است که شرکت‌های اساسنامه‌دار این‌چنین غرق نعمت می‌بودند.



۲۸۲. Tawney, Proceedings of the British Academy, p. ۲۱۲.

۲۸۳. Trevor-Roper, The European Witch-Craze, pp. ۸۶-۸۷.

۲۸۴. Hexter, Encounter. XI, p. ۷۶.

۲۸۵. J. G. A. Pocock, "Letter to the Editor," Encounter, XI, ۴, Oct., ۱۹۵۸. ۷۰.

۲۸۶. بنگرید به:

Stone, Crisis of the Aristocracy, pp. ۳۴۹-۳۵۱.

۲۸۷. Bitton, The French Nobility in Crisis (Stanford, California: Stanford Univ. Press, ۱۹۶۹), ۱.

۲۸۸. Boris Porchnev, Les soulèvements populaires en France de ۱۶۲۳ a ۱۶۴۸ (Paris: S.E.V.P.E.N., ۱۹۶۳), ۵۷۷.

۲۸۹. Roland Mousnier, ed., Lettres et memoires adressés au Chancelier Séguier (۱۶۳۳-۱۶۴۹), Vol. I (Paris: Presses Universitaires de France, ۱۹۶۴), ۸۲-۸۳.

۲۹۰. Roland Mousnier, *La Vénalité des offices sous Henri IV et Louis XIII*.

(Rouen: Ed. Maugard, n.d., ç.a. ۱۹۴۵, ۵۸.)

به صص. ۵۱۸-۵۳۲ نیز بنگرید.

۲۹۱. G. Pages, "La vénalité des offices dans l'ancienne France," *Revue*

*historique*, CLXIX, ۳, ۱۹۳۲, ۴۹۳-۴۹۴.

۲۹۲. «هرچند حفظ فاصله میان سلسله مراتب طبقه‌ها، و گاه حتی کشاکش طبقاتی وجود داشت، هیچ جدایی قاطعی میان طبقات وجود نداشت. گذار از یک طبقه به طبقه دیگر، با پیشروی‌های ریز از طریق روابط چندگانه و با تفاوت‌های جزئی صورت می‌گرفت.»

Mousnier, *Vénalité*, p. ۵۳۲.

۲۹۳. بنگرید به:

Mousnier, *Lettres et mémoires*, I, pp. ۱۶۸-۱۶۹.

۲۹۴. Porchnev, *Les soulèvements populaires*, p. ۵۷۸.

۲۹۵. Bitton, *The French Nobility in Crisis*, p. ۱۰۰.

۲۹۶. بنگرید به همان، صص. ۷۰-۷۶.

۲۹۷. Bloch, *Caractères originaux*, I, p. ۱۳۹.

۲۹۸. «سیاست پادشاهی مطلقه مسیری را در پیش گرفت که مساعد حال

بورژوازی‌ای بود که سخت به اقتدار مرکزی پرتوانی نیاز داشت که قادر به دفاع از

منافع اقتصادی آن در بیرون و نیز درون مرزهای فرانسه باشد.»

Lublinskaya, *French Absolutism*, p. ۳۳۰.

۲۹۹. همان، ص. ۲۴۰.

۳۰۰. همان، ص. ۲۷۱.

۳۰۱. «اینکه تصور کنیم والاتباران یکسره از فشارهای مالیاتی‌ای که از سوی

حکومت‌های لوئی سیزدهم و نایب‌السلطنه بر کشور تحمیل می‌شد ایمن بودند، کاملاً

نسنجیده خواهد بود.»

Pierre Deyon, "À propos des rapports entre la noblesse et la monarchie

absolue pendant la première moitié du ۱۹<sup>ème</sup> siècle, ۳۴۲.

۳۰۲. بنگرید به: ۲۲۶. Lublinskaya, *French Absolutism*, p. ۲۲۶. کورادو ویوانتی اضافه

می‌کند که چنین اقدامی، از نظر سیاسی و نیز مالی، برای دولت خطرناک می‌بوده زیرا

«موجب ائتلاف کل طبقه سوم (Third Estate) در برابر پادشاهی مطلقه می‌شد.»



“Le rivolte popolari in Francia prima della Fronde e la crisi del secolo XVII,”

Rivista storica italiana, LXXVI, ۴, die. ۱۹۶۴, ۹۶۶.

۳۰۳. Lublinskaya, French Absolutism, p. ۲۷۱.

۳۰۴. بنگرید به:

J. Hurstfield, “The Profits of Fiscal Feudalism, ۱۵۴۱-۱۶۰۲,” Economic History Review, ۲nd ser., VIII, ۱, ۱۹۵۵, ۵۳-۶۱; Robert Ashton, “Revenue Farming under the Early Stuarts,” Economic History Review, ۲nd scr., VIII, ۳, ۱۹۵۶, ۳۱۰-۳۲۲.

۳۰۵. بنگرید به:

Hurstfield, Economic History Review, VIII, p. ۶۰.

۳۰۶. Porchnev, Les soulèvements populaires, p. ۳۹.

۳۰۷. همان، ص. ۴۳.

۳۰۸. همان، ص. ۵۴۵.

۳۰۹. بنگرید به همان، صص. ۵۴۵-۵۶۱.

۳۱۰. بنگرید به همان، صص. ۲۸۲-۲۸۵، ۴۴۶.

۳۱۱. همان، ص. ۵۸۰.

۳۱۲. همان، صص. ۵۸۰-۵۸۱.

۳۱۳. Corrado vivanti, Rivista storica italiana, LXXVI, p. ۹۶۶.

۳۱۴. همان، ص. ۹۶۵.

۳۱۵. همان، ص. ۹۶۵.

۳۱۶. Le Roy Ladurie, Paysans, pp. ۶۳۶-۶۳۷.

۳۱۷. پولت از یک تأمین‌کننده مالی به نام پوله (Paulet) برگرفته شده که اندیشه

آن را مطرح ساخت. پیش از فرمان ۱۶۰۴ که پولت را برقرار ساخت، شخصی

می‌توانست منصبی را به دیگری بفروشد، اما به وارثان او منتقل نمی‌شد زیرا اگر

یک صاحب‌منصب کمتر از چهل روز پس از واگذاری منصب خود می‌مرد معامله باطل

می‌شد. فرمان ۱۶۰۴ واگذاری منصب به ورثه را امکان‌پذیر ساخت، مشروط به اینکه

صاحب‌منصب در آغاز هر سال، مالیاتی (پولت) را که یک‌شصتم ارزش آن منصب

می‌ارزید بپردازد. بنگرید به:

Swart, The Sale of Offices, pp. ۹-۱۰.

۳۱۸. «حکومت محدود پادشاهی، وابسته به صاحب‌منصبان (officier) و اعضای دربار

پادشاه (cours souverain)، و بنابراین متضمن تفاهم نزدیکی میان شاه و طبقه سوم

بود. حکومت پادشاهی مطلقه وابسته به شوراها (conseil) و پیشکاران (Intendant)،

و بنابراین متضمن توازن قدرتی میان طبقات مختلف، میان والاتباران از یکسو و

صاحب‌منصبان و طبقه سوم از سوی دیگر بود. بدین‌سان توسعه پادشاهی مطلقه مستلزم... سیاست اتحاد میان دربار و والاتباران بود. این امر این خطر را با خود به همراه آورد که مهزادگان همان شیوه‌ای را برای ورود به دستگاه حکومتی در پیش گیرند که بورژوازی در زمان اتحاد شاه با طبقه سوم در پیش گرفت. پس دربار نخست بایستی مراقب می‌بود که این دستگاه فراتر از همه طبقات اجتماعی باقی بماند و دوم، تضمین کند که مناصب (office)، قلمرو انحصاری طبقه متوسط باقی خواهد ماند.»

Lucien Goldmann, *The Hidden God* (New York: Humanities Press, ۱۹۶۴), ۱۲۷-۱۲۸.

۳۱۹. بنگرید به همان، ص. ۱۲۰.

۳۲۰. همان، ص. ۱۴۱.

۳۲۱. همان، ص. ۱۰۶.

۳۲۲. به دیگر سخن، در آغاز آشفته شدند. آنها همین‌که امید پیشین خود به قدرت و نفوذ را از دست دادند، وجه پرمفعت پولت (paulette) را دیدند. بنگرید به:

Goldmann, *The Hidden God*. p. ۱۲۹.

۳۲۳. همان، ص. ۱۲۰.

۳۲۴. Roland Mousnier, "Recherches sur les soulèvements populaires en France avant la Fronde," *Revue d'histoire moderne et contemporaine*, V, ۱۹۵۸,



۳۲۵. همان، ص. ۱۰۸.

۳۲۶. همان، ص. ۱۱۰. کورادو ویوانتی به موسنیه پاسخ می‌دهد: «وانگهی، زمانی که موسنیه در کوشش خود برای نشان‌دادن پیامدهای حاد و مشکلات چنین اصطلاحاتی می‌پرسد: «آیا می‌توانیم والاتباران ونیزی را، آن سوداگران بزرگ را پیکره‌هایی فئودالی بخوانیم؟» این ابیات مشهور به ذهن متبادر می‌شود: «شمایانی که در ساردنی شاه هستید، اما در پیزا بورژوا.» [voi che re siete in Sardegna / ed in 'Pisa cittadini] و دست‌کم به این پاسخ سوق داده می‌شویم که در عمل، بزرگ‌زادگان (patriciate) ونیزی نیز مشغول تصاحب املاک فئودالی در امپراتوری روم شرقی [یعنی بیزانس، سپس‌تر عثمانی] و زمین‌لاد بودند.»

Rivista storica italiana, LXXVI, p. ۹۶۹.

۳۲۷. Mousnier, Revue d'histoire moderne et contemporaine, V, p. ۱۱۰.

۳۲۸. J. H. M. Salmon, "Venality of Office and Popular Sedition in Seventeenth Century France," Past & Present, No. ۳۷, July ۱۹۶۷, ۴۳.

کما بیش همین لحن توسط مینا پرستویک در نقد کتاب پرشنوف و کتاب روبر ماندرو به‌کار گرفته شده: «بدین‌سان آنچه به‌عنوان جدالی بر سر ماهیت قیام‌ها در

فرانسه سده هفدهم آغاز شد، به شکل مباحثه‌ای پیرامون ساختار جامعه و منش حکومت درآمد....»

English Historical Review, CCCXX, July ۱۹۶۶, ۵۷۲.

۳۲۹. «قیمت‌های پایین بر صنعت تأثیر منفی گذاشت. برای نمونه در فرانسه، دهه نخست سده هفدهم، دوره خیز اقتصادی تولید کارگاهی، پیشه‌های دستی و کشاورزی بود، دوره‌ای که بدهی دولت کاهش یافت، بودجه دولتی ترازمند بود و به همین ترتیب. سودهای سوداگران و تولیدگران افزایش یافت و آنها در این سال‌ها به شکل قابل‌توجهی ثروتمندتر شدند.»

Lublinskaya, French Absolutism, p. ۱۳.

۳۳۰. Porchnev, Les soulèvements populaires, p, ۵۶۰.

۳۳۱. Lublinskaya, French Absolutism, pp. ۱۴۴-۱۴۵.

تسلر خاطرنشان می‌سازد که کل نظام کارگاه‌های سلطنتی (manufactures royales)، که در سده شانزدهم و به‌ویژه دوران هانری چهارم شکوفا شد، بر میل به جلوگیری از خروج فلزات گران‌بها از کشور استوار بود. بدین‌سان شاه استقرار صنایع تجملی را تشویق می‌کرد تا از واردات آنها پرهیز شود.

Essays in French Economic History, pp. ۱۳۰-۱۳۱.

پیامدهای این وضعیت در انقباض‌های اوایل سدهٔ هفدهم جدی بود. «تورم منفی برای اقتصاد فرانسه فوق‌العاده سخت بود. فراورده‌هایی که فرانسه صادر می‌کرد، حاشیه‌های سود زیادی به‌بار نمی‌آوردند. صادرات آن عمدتاً بر اختلاف قیمت‌های فرانسه و اسپانیا متکی بود. از آن زمان که ورود فلزات گران‌بها کم شد، از این اختلاف کاسته شد.

«از منطری دیگر، دورهٔ تورم منفی با کوشش شایانی برای عقلانی‌سازی اقتصادی در کشورهای مشخص می‌شد که قاطعانه در راستای تولید سرمایه‌دارانه حرکت می‌کردند: ولایت‌های متحده و انگلستان. تولید سرمایه‌دارانه به معنای کوشش برای بهره‌بری از انباشت پول برای بیشینه‌سازی سودها در بازاری بود که وسایل پولی کافی داشته باشد.

«در برابر، می‌توان به‌آسانی دریافت که چرا اقدامات تولیدگرانهٔ فرانسه، از هانری پنجم گرفته تا لوئی چهاردهم، چیزی جز رشته‌ای از اقدامات کمابیش موفقیت‌آمیز برای توسعهٔ صنایع تجملی به‌قصد تحدید واردات نبود. به‌رغم همهٔ این اقدامات، کشور به‌مثابهٔ کل، در آن وضعیت فقر پولی‌ای که توسط دماره (Desmarets) مشاهده شد باقی ماند، اما کلبه پیش از ۱۶۷۰، وقتی «دشواری فراگیری» که توسط کشاورزان و مالیات‌گیران در «گرفتن پول از ولایت‌ها» تجربه می‌شد به شاه اطلاع داد و نتیجه گرفت که پول کمتری در «بازرگانی دولتی» وجود دارد، این وضعیت را تشخیص داده بود.»

Jean Meuvret, "Monetary Circulation and the Economic Utilization of Money



in 16th- and 17th-Century France," in Rondo Cameron, ed., *Essays in French Economic History* (Homewood, Illinois: Irwin, Inc., 1970), 148-149.

۳۳۲. بنگرید به:

Lublinskaya, *French Absolutism*, p. ۳۲۸.

۳۳۳. «اما تفاوت بزرگ میان [فرانسه و انگلستان] در ماهیت قوانین [صنعتی] نبود؛ در اجرای آنها بود. در فرانسه، مأموران چنان در اجرای قوانین سختگیر بودند که گاه پیشه‌وران به دلیل تعصب آنها سعی در قتلشان می‌کردند. در انگلستان، مأموران چنان سهل‌انگار بودند که گاه کارگران، برای آنکه وظیفه‌شان را به یادشان بیاورند، دست به اعتصاب می‌زدند.... بیشتر مقررات به‌گونه‌ای بود که در پیشرفت بنگاه صنعتی سرمایه‌داری دخالت می‌کرد....»

Nef, *Industry and Government*, p. ۵۶.

۳۳۴. همان، ص. ۹۸.

۳۳۵. بنگرید به:

Sella, Fontana *Economic History of Europe*, II, p. ۲۶.

۳۳۶. هم پرشنوف و هم موسنیه هم‌داستانند. بنگرید به:

*Les soulèvements populaires*, pp. ۴۵۸- ۴۶۳.

بنگرید به:

Roland Mousnier, *Peasant Uprisings in Seventeenth-Century France, Russia, and China* (New York: Harper, ۱۹۷۰), ۳۰۶-۳۱۱.

«جنگ، که با سال‌های طولانی رکود اقتصادی هم‌زمان شد، موجب مطالباتی از منابع مالی و دستگاه اداری دولت‌ها [ی اروپای باختری و شمالی] شد، امری که حکومت‌هایشان را هم وادار به افزایش شایستگی اداری خود و هم افزایش مالیات‌ستانی کرد. اما با آنکه هردو سیاست از نظر منطقی مکمل هم بودند، از نظر سیاسی ناسازگار از آب درآمدند. دستگاه دیوانی برای گسترش قدرت سلطنت، یا اصلاً وجود نداشت یا در آنجا که وجود داشت ناکارا و بد مهار (ill-controlled) بود. هرچه فشار مالی بیشتر می‌شد، حکومت‌های مرکزی بیشتر به همدستی داوطلبانه با طبقات ممتاز و شرکت‌ها وابسته می‌شدند....»

«در نظر، پادشاهی فرانسه مطلقه بود. اقتدار مقننه و مجریه و قوای مالیات‌ستانی کمابیش بی‌قیدوبند آن عموماً در سراسر کشور پذیرفته‌شده بود. در عمل اما، پادشاهی به دلیل مصونیت‌های رویین‌تن طبقات، شرکت‌ها و افراد، و به دلیل فقدان نظارت مرکزی اثربخش بر پیکره‌های بزرگ و ناهمگون مأموران سلطنتی، محدود بود. مانند هر جای دیگری، جنگ‌افروزی هم نیازمند تمرکز بیشتر بود و هم انجام چنین کاری را دشوارتر می‌ساخت.»

H. G. Koenigsberger, *The Habsburgs and Europe*, pp. ۲۷۹-۲۸۰.

۳۳۷. بنگرید به:

J. Meuvret, *Population in History*,

به‌ویژه صص. ۵۱۱-۵۱۲. «در فرانسه، بار مالیاتی از ۱۶۲۳ تا ۱۶۴۰، از ۴۳ میلیون به ۸۰ میلیون پوند رسید. قیمت گندم اما، از دوره ۱۶۳۸-۴۰ کاهش مشخصی پیدا کرد. این اقتران افزایش مالیات‌ها و پسرفت اقتصادی، شورش‌های بزرگ پایان صدارت عظمای ریشیلیو را توضیح می‌دهند.»

Ardant, *Impôt*, II, p. ۷۵۴.

۳۳۸. بنگرید به:

Porchnev, *Les soulèvements populaires*, p. ۱۱۹.

۳۳۹. Elizabeth S. Teall, "The Seigneur of Renaissance France," *Journal of Modern History*, XXXVII, ۲, June ۱۹۶۵, ۱۵۰.

۳۴۰. Salmon, *Past & Present*, No. ۳۷, p. ۴۳.

۳۴۱. «فرانسه سرزمین دهقانان فقیری باقی ماند که طبقه‌ای از اربابان افزونه‌گیر را بالای سر خود داشتند؛ فرانسه کشور فقیر و توسعه‌نیافته‌ای باقی ماند که بر



روش‌های اقتصادی سنتی اتکا داشت. روندهایی که در دوره صلح، پیش از وقوع جنگ‌های مذهبی آغاز شد، بلوغ خود را ندیدند، حال آنکه در انگلستان دستخوش رشدی آشکار بودند.»

Friedrich Lütge, "Economic Change: Agriculture," New Cambridge Modern History, II: G. B. Elton, ed., The Reformation ۱۵۲۰-۱۵۵۹ (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۵۸), p. ۴۷.

۳۴۲. بنگرید به:

Porchnev, Les soulèvements populaires, pp. ۲۶۸-۲۷۵.

پرشنوف برای توصیف این شهرک‌نشینان اصطلاح «عوام» (plebeian) را از Peasant War in Germany انگلس وام می‌گیرد. وی می‌گوید: «عوام هنوز نه پیشاپرولتاریا، بلکه توده ناهمگونی را تشکیل می‌دهند که از گروه‌های مختلف جامعه فئودالی برخاسته و اندک‌اندک در حال درآمیختن باهم هستند تا به وحدتی راستین بدل شوند [ص. ۲۶۹].»

۳۴۳. Robert Mandrou, "Les soulèvements populaires et la société française du XVIIe siècle," Annales E.S.C., XIV, ۴, oct.-déc. ۱۹۵۹, ۷۶۰.

۳۴۴. همان، ص. ۷۶۱.

۳۴۵. Mousnier, Revue d'histoire moderne et contemporaine, V, p. ۱۱۲.

۳۴۶. «مقارن پایان سده ۱۶، توده‌های مردمی که به بیهودگی بیرق‌های جنبش

دین‌پیرایی و آیین کاتولیک در دفاع از منافعشان قانع شده بودند، پس از آنکه

دستخوش همه نوع سرخوردگی سیاسی و مذهبی شدند، از پذیرش هرگونه پوشش

مذهبی برای کشاکش طبقاتی خود سر باز زدند. تا حدی به همین دلیل بود که در

پایان سده ۱۶ که توده‌های مردمی فرانسه ساده و آشکارا در قالب زبان طبقاتی سخن

می‌راندند، طبقات فئودالی فرانسه دویدند «تا نقطه ختمی بر جنگ‌های خونریزانه

مذهبی نهاده»، دعوای خود را فراموش کرده و همگی پشت سر پادشاهی هانری چهارم

جمع شوند.» ۴۷. Porchnev, Les soulèvements populaires, p. ۴۷. به صص. ۲۸۰-۲۸۱

نیز بنگرید.

۳۴۷. بنگرید به همان، صص. ۵۷۲-۵۷۳.

بنگرید به:

۳۴۸. Koenigsberger, Journal of Modern History, XXVII, pp. ۳۳۸- MO.

۳۴۹. بنگرید به:

Lublinskaya, French Absolutism, p. ۱۶۶.

۳۵۰. ژرژ دوبی و روبر ماندرو از کاتولیک‌هایی سخن به میان می‌آورند «که از

وحدت سیاسی قلمرو دفاع می‌کنند.»

Histoire de la civilisation française, Vol. I: Le Moyen Âge et le XVIe siècle

(Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۵۸), ۳۴۱.

بنگرید به ویکتور- لوسین تاپی: «فرانسه دوران نایب‌السلطنه و نخستین سال‌های حکومت لوئی سیزدهم... گوشت قربانی بود.... چندین ولایت فرانسه آماج رقابت‌های سرزمینی قرار گرفتند....»

«در آن زمان، هیچ دولتی تا آن حد پرتوان یا ثروتمند نبود که در اطراف خود سپری از صلح و پیشرفت اقتصادی پدید آورد، اما یک دولت استوار می‌توانست شرایط استقلال ارضی را تأمین کرده و به منابع طبیعی خود اجازه دهد تا به ثمر بنشینند. شایستگی ریشیلیو در مشاهده این مسئله بود و شایستگی لوئی سیزدهم در فهم این بود که صدراعظمش به‌خوبی به وی خدمت می‌کند.»

La france de louis XIII et de Richelieu (Paris: Flammarion. ۱۹۵۲), ۵۲۴- ۵۲۶.

۳۵۱. بنگرید به:

Mousnier, Vénalité, pp. ۶۰۱-۶۰۲.

۳۵۲. Henri Espeix. Histoire de l'Occitanie (Nîmes: Le Centre Culturel Occitan. Collection Cap-e-Cap, ۱۹۷۰). ۱۵۵.

۳۵۳. همان، ص. ۱۵۹.

۳۵۴. همان، ص. ۱۶۱.

۳۵۵. بنگرید به همان، صص. ۱۴۶- ۱۵۴.



۳۵۶. بنگرید به:

Porchnev, Les soulèvements populaires, pp. ۴۰۲-۴۰۳, ۴۱۸-۴۱۹

۳۵۷. بنگرید به همان، ص. ۵۷۸.

۳۵۸. یک نمونه سده بیستمی این پدیده را ژان فاوره در: "Le traditionalisme par

excès de modernité," european journal of Sociology, VIII, ۱, ۱۹۶۷, ۷۱-۹۳

داده است.

۳۵۹. بنگرید به:

Porchnev, Les soulèvements populaires, p. ۴۷۰.

۳۶۰. همان، ص. ۴۲۵.

۳۶۱. J. P. Cooper, "General Introduction, "New Cambridge Modern History,

IV: J. P. Cooper, ed., The Decline of Spain and the Thirty Years' War

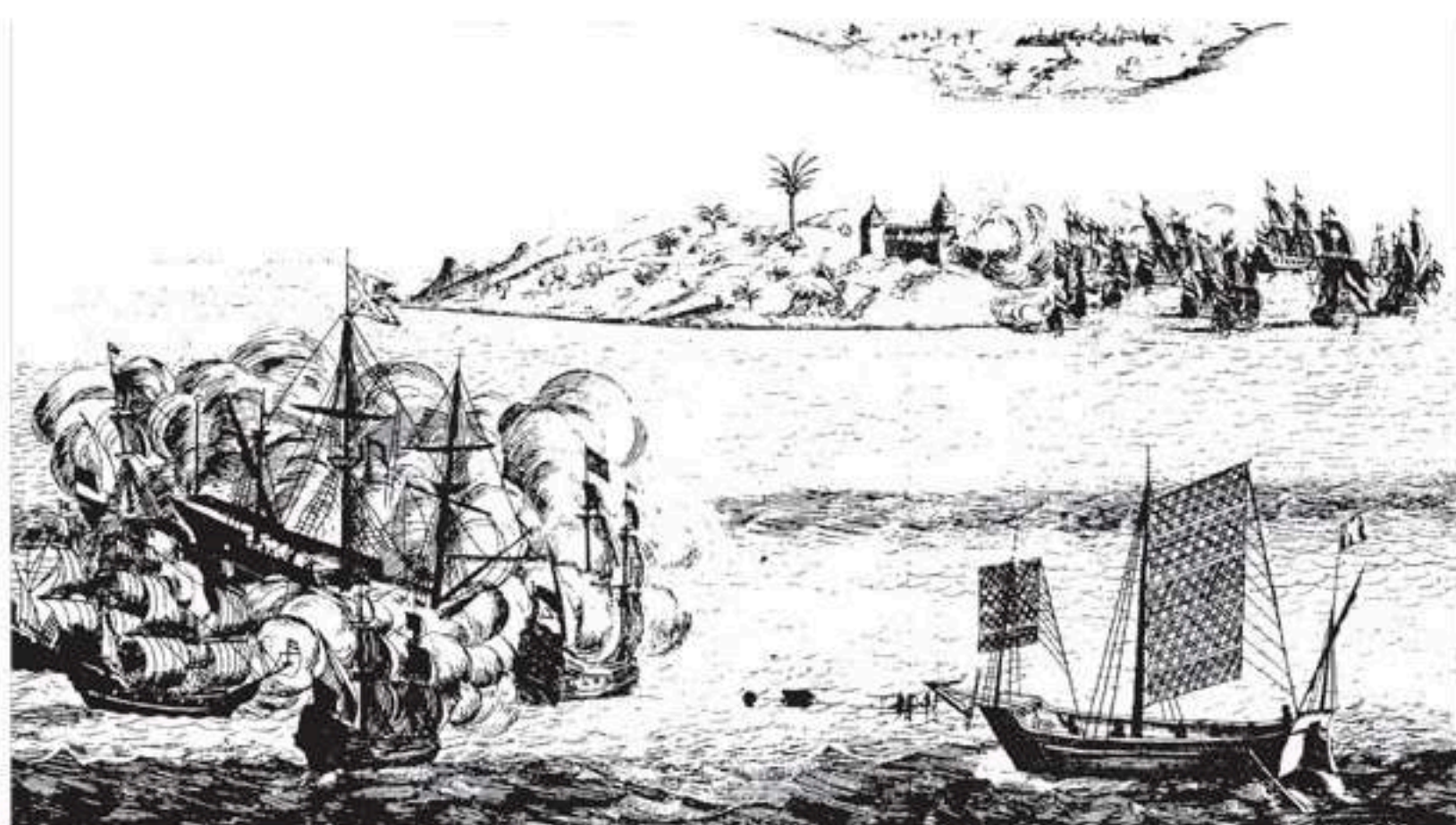
۱۵. (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۷۰) ۵۹ / ۴۸-۱۶۰۹

۳۶۲. Braudel, Civilisation matérielle, p. ۳۹۹.

۳۶۳. همان، ص. ۳۹۶.

## اقتصاد جهانی اروپا

### پیرامون در برابر پهنه بیرونی



شکل ۷: «ناوگان (هلند) در کرانه موزامبیک و تسخیر یک کشتی (پرتغالی) در نزدیکی گوآ»، تصویری از «روزنوشت مشاهدات سفری به هند شرقی توسط کرنلیوس کلازون پورمندی، ساکنان دار کشتی بننام که در خدمت خداوندان مقتدر کمپانی متحده دریا را درمی‌نوشت»، چاپ ۱۶۵۱.

تعیین مرزهای موجودیتی که از نظر سیاسی تعریف شده نسبتاً آسان است. اگر

بخواهیم سرزمینی که در سال ۱۶۰۰ توسط امپراتوری چین پوشش داده می‌شد را

بشناسیم، می‌باید به بایگانی‌هایی رجوع کنیم که ادعاهای حقوقی آن دوران را برایمان

نقل می‌کنند. بی‌گمان، همواره مناطق حاشیه‌ای وجود خواهند داشت، جایی که دو

ساختار دولتی رقیب بر سر فرمانفرمایی آن نزاع دارند، یا جایی که اقتدار امپراتوری

در آن به‌ندرت می‌تواند بالفعل پنداشته شود، که ما را به‌سویی رهنمون می‌شود که

ادعای حقوقی بر سر آنها را فرض حقوقی(۶۷۰) در نظر گیریم. اما معیارها نسبتاً



سراسر است هستند: ترکیب اقتدار مورد ادعا با سنجه‌های (هرچند نادقیق) چندی برای اقتدار مؤثر (هرچند کم‌مایه)، عموماً آنچه را که نیاز داریم به ما خواهد داد.

اما در مورد مرزهای نظام اجتماعی‌ای که از نظر سیاسی تعریف نشده است، مرزهای «نظام جهانی‌ای» مانند آنچه در اینجا با آن سروکار داشته‌ایم چه باید گفت. با گفتن اینکه در سده‌ شانزدهم یک نظام جهانی اروپایی وجود داشت، نشان می‌دهیم که مرزها کوچک‌تر از کره زمین به‌مثابه کل هستند. اما چه اندازه کوچک‌تر؟ نمی‌توانیم به‌سادگی هر بخشی از جهان را که «اروپا» با آن تجارت داشت در آن بگنجانیم.

در ۱۶۰۰، پرتغال با پادشاهی مونوموتاپای (۶۷۱) آفریقای مرکزی و نیز با ژاپن تجارت داشت. درعین‌حال، ادعای اینکه مونوموتاپا یا ژاپن در آن زمان بخشی از اقتصاد جهانی اروپا بودند، در نگاه نخست دشوار می‌نماید. و درعین‌حال، ما ادعا می‌کنیم که برزیل (یا دست‌کم ناحیه‌هایی از ساحل برزیل) و جزایر آזור بخشی از اقتصاد جهانی اروپا بودند. یک تجارت ترانزیتی میان اروپا و ایران از طریق روسیه در جریان بود.

[ ۱ ] درعین‌حال، استدلال ما این است که ایران بی‌گمان بیرون از این اقتصاد جهانی قرار داشت و حتی روسیه نیز چنین بود. روسیه بیرون بود، اما لهستان داخل بود. مجارستان داخل بود، اما امپراتوری عثمانی بیرون بود. این تمایزها بر چه پایه‌ای تعیین شده‌اند؟

مسئله، مسئله حجم ساده تجارت یا ترکیب آن نیست. سلسو فورتادو (۶۷۲)

می‌گوید:

بجز طلا و نقره، طی سده نخست استعمار، آمریکایا کمتر چیزی تولید می‌کردند که



در اروپا بازارپسند باشد. برخلاف هند شرقی که کالاهایی چون ادویه، ابریشم و چیت موصلی تولید می‌کرد که به ازای هر واحد از وزنشان ارزش بسیاری داشتند، آمریکاهای چیزی تولید نمی‌کردند که بتواند پایه یک تجارت پرمفعت قرار گیرد. [ ۲ ]

با این‌همه، آمریکاهای داخل بودند و هند شرقی خارج بود، یا دست‌کم ما این‌طور ادعا می‌کنیم.

ما این تمایز را به‌عنوان تمایزی میان پیرامون یک اقتصاد جهانی و پهنه بیرونی (۶۷۳) آن مشخص خواهیم ساخت. پیرامون یک اقتصاد جهانی، آن بخش جغرافیایی از آن [اقتصاد] است که تولید در آن، در درجه اول، تولید کالاهای کم‌کیفیت است (یعنی کالاهایی که نیروی کارشان مزد کمتری می‌گیرد) اما بخشی ناگسستنی از نظام سراسری تقسیم‌کار است، زیرا این کالاها برای استفاده روزمره ضرورت دارند. پهنه بیرونی یک نظام جهانی از آن نظام‌های جهانی دیگری تشکیل می‌شود که یک نظام جهانی معین با آنها نوعی رابطه تجاری دارد که در درجه اول بر مبادله کالاهای گران‌بها، آنچه گاه «تجارت‌های پرمایه» خوانده می‌شود، استوار است. خواهیم کوشید این تمایز را عمدتاً با تحلیل تفاوت‌های میان روسیه و بخش‌های مختلف اروپای خاوری و تفاوت‌های میان منطقه اقیانوس هند و آمریکای اسپانیا در سده شانزدهم نشان دهیم.

در نگاه نخست، هم روسیه و هم اروپای خاوری شباهت‌های زیادی دارند. چنین می‌نماید که هردو، ظهور املاک بزرگ تولیدکننده محصول نقدی و استوار بر نیروی کار اجباری را تجربه می‌کنند. درواقع، چنانکه برودل خاطرنشان می‌سازد، این اتفاق در این

زمان در امپراتوری عثمانی نیز رخ می‌دهد. [ ۳ ] در هر دو ناحیه، اجبار دهقانان در درجهٔ اول نتیجهٔ اقدامات مقامات دولتی است. چنین می‌نماید که در هر دو ناحیه طبقهٔ موجر در این دوران بسیار تقویت شده و بورژوازی تضعیف می‌شود. افزون بر این، چنین می‌نماید که هر دو ناحیه از انقلاب قیمت‌ها تأثیر پذیرفته و به شکل ثابت و معقولی با پارامترهای عمومی آن همخوانی دارند. درعین حال، نگاهی دقیق‌تر تفاوت‌های چندی را آشکار خواهد ساخت. [ ۴ ]

ما تفاوت‌های میان روابط روسیه با اروپای باختری و روابط اروپای خاوری با اروپای باختری را تحت سه عنوان اصلی بررسی خواهیم کرد: (الف) تفاوت در ماهیت تجارت، (ب) تفاوت در توان و نقش دستگاه دولتی و (ج) در نتیجهٔ دو نکتهٔ پیشین، تفاوت در توان و نقش بورژوازی شهری بومی.

تاریخ‌پژوه بزرگ روسیهٔ پیش از انقلاب، و. ا. کلیوشفسکی (۱۹۷۴) تاریخ روسیهٔ خود را بر این فرض استوار می‌کنند که «عامل بنیادین اصلی در تاریخ روسیه مهاجرت یا استعمار بوده است و... عوامل دیگر کمابیش پیوند جدایی‌ناپذیری با آنها

داشته‌اند.» [ ۵ ] تا بدانجا که این گزاره راست است، پدیده‌ای است مربوط به سدهٔ شانزدهم، زمانی که درست به‌مانند بقیهٔ اروپا، روسیه «پای به دوران جدیدی از رشد اقتصادی نهاد...» [ ۶ ] عموماً ادعا شده که تسخیر خانات قازان و لگا در سال ۱۵۵۲ که تسخیر آستراخان در سال ۱۵۵۶ را به دنبال داشت، یک نقطهٔ عطف بوده است. [ ۷ ] در سدهٔ بعدی، روسیه منطقهٔ استپی- جنگلی را تا جنوب، در امتداد دن تا دریای آزوف و در امتداد ولگا تا دریای خزر به استعمار خود درآورد. تا نزدیکی‌های سیبری نیز پیش رفت. در همان زمان، اوکراینی‌ها (که در آن هنگام تحت فرمان لهستان



بودند) در امتداد دنیپر(۶۷۵)، که همه آن در سال ۱۶۵۴ به بخشی از روسیه بدل می‌شد، پیشروی کردند. گسترش به‌سوی جنوب و شرق توسط روسیه رخداد مهمی در تاریخ جهان مدرن بود و شایان توجه است که راستای این گسترش، تابع توان رژیم‌های مناطق اطراف روسیه است. همان‌گونه که گیئورگی ورنادسکی(۶۷۶) به یادمان می‌آورد، «درست در زمانی که روس‌ها در غرب به مانع برخورد و عقب نشستند [بود که] آغاز به پیشروی در شرق به‌سوی سبیری کردند.» [ ۸ ]

ازاین‌رو، در مورد روسیه، تاجران غربی با کشوری به‌مراتب پهناورتر از لهستان یا بوهیم یا مکلنبورگ روبه‌رو بودند که خود آشکارا یک ساختار امپراتورانه بود. درحالی‌که تجارت خارجی لهستان کمابیش به اروپای باختری منحصر می‌شد، روسیه هم با غرب تجارت می‌کرد و هم با شرق، و به گفته جروم بلوم(۶۷۷)، «احتمالاً تجارت شرق برای روسیه از بازرگانی‌اش با غرب اهمیت بیشتری داشت.» [ ۹ ]

قضیه تنها این نیست که تجارت با شرق حجم بیشتری داشت، بلکه این است که چنان ماهیت و حجمی داشت که به ایجاد یک اقتصاد جهانی، یا به تعبیر برخی نویسندگانی که در چارچوب نظری، اندکی متفاوت کار می‌کنند، [به ایجاد] یک بازار ملی انجامید. ا. گ. مانکوف(۶۷۸) به نقش سرنوشت‌ساز تولید غله اشاره دارد، برداشتی که با آن آشنا هستیم: «نمی‌توان پیش از آنکه غلات به کالا بدل شده باشند - که گواهی است بر سطح خاصی از انفکاک میان کشاورزی و پیشه‌ها (métiers) - از توسعه روابط تجاری در جامعه فئودالی سخن گفت.» [ ۱۰ ] پس بگذارید پدیده تولید روبه‌گسترش گندم را بررسی کنیم که هم در لهستان و هم در روسیه در سده‌های ۱۵ و ۱۶ رخ داد. لهستان، چنانکه پیشتر استدلال کردیم، مقارن



سده شانزدهم در اقتصاد جهانی اروپا ادغام شده، در بازارهایش گندم به فروش می‌رسد و برای بازارهای آن گندم کشت می‌شود. به تعبیر برودل و اسپونر: «ویژگی غالب پایان سده [شانزدهم] آشکارا این واقعیت است که گندم لهستان اینک جذب حوزه قیمت‌های اروپا شده است.» [ ۱۱ ] این امر، هم برای لهستان و هم اروپا، که لهستان در آن زمان به «بزرگ‌ترین صادرکننده غلات» آن بدل شده بود، اهمیتی سرنوشت‌ساز داشت. [ ۱۲ ]

ظهور اقتصاد صادرکننده گندم لهستان، چنانکه دیدیم، به معنای ظهور املاک بزرگ در کنار نیروی کار اجباری برای محصول نقدی بود. به معنای خیزش توان سیاسی والاتباران نیز بود، والاتبارانی که منفعت اقتصادی‌شان در حذف موانع تجارت با منفعت اقتصادی سوداگران اروپای باختری هماهنگی داشت. کوشش‌های این دو در کنار هم لهستان را یک اقتصاد باز(۶۷۹) نگاه داشت. [ ۱۳ ] اینکه رونق والاتباران لهستان تا چه اندازه به این تجارت باز وابسته بود را مشکلات اقتصادی برآمده از محاصره ویستولا(۶۸۰) در میان سال‌های ۱۶۲۶-۱۶۲۹ به دست گوستاووس آدولفوس(۶۸۱) سوئدی، که از این راه می‌خواست «شاهرگ لهستان را قطع کند»، [ ۱۴ ] به وضوح آشکار ساخت. این واقعیت که «صادرات غله از طریق بنادر بالتیک به سرعت [در لهستان] چنان سهم بزرگی به خود اختصاص داد که بر کل ساختار اقتصادی کشور مسلط شد» [ ۱۵ ] را یرژه توپولسکی(۶۸۲) به کار گرفته تا اثرات ویران‌کننده پسرفت سده هفدهم در لهستان را تبیین کند، اثراتی که در مناطق مختلف لهستان، برحسب میزان صادرات محوری بودن اقتصاد محلی، تغییر می‌پذیرفت.

[ ۱۶ ]

ممکن است اعتراض شود که مقدار گندم مورد بحث سهم کوچکی از مجموع تولید اقتصاد جهانی اروپا را تشکیل می‌دهد، اما بوریس پرشنوف پاسخ می‌دهد که «نه مقادیر کالای صادراتی (که در واقع زیاد هم نبود)، که نرخ سودی باید مورد توجه دانش‌پژوهان باشد که میان واسطه‌های سوداگر و ملاکانی که از نیروی کار سرف‌ها بهره می‌گرفتند تقسیم می‌شد.» [ ۱۷ ] و استانیسلا هوشوفسکی (۱۹۸۳) خاطرنشان می‌سازد که در تورم کلی سده شانزدهم، نه تنها قیمت‌های لهستان پیش از قیمت‌های اروپای باختری و مرکزی، پیش از تأثیر گنج آمریکا بر قیمت‌ها آغاز به بالارفتن کردند، [ ۱۸ ] بلکه درون لهستان نیز این «ملاکان بودند که حداکثر منفعت را از [بالارفتن قیمت‌ها] کسب کردند، حال آنکه دهقانان و شهرنشینان صرفاً زیان دیدند.» [ ۱۹ ] نقطه مقابل این تنگنای اقتصادی دهقانان، فراوانی شورش‌های دهقانی بود. [ ۲۰ ]

بگذارید اینک نقش تولید گندم در این زمان در روسیه را مقایسه کنیم. بگذارید با حکم مانکوف درباره روسیه سده شانزدهم بیاغازیم: «در این هنگام تنها می‌توان از یک بازار غله داخلی سخن به میان آورد.» [ ۲۱ ] به دیگر سخن، هرچند کمابیش هیچ گندمی صادر نمی‌شد، «در سده شانزدهم بازارهای محلی با هم در پیوند بودند، بازارهایی که گاه فاصله بسیار زیادی از هم داشتند.» [ ۲۲ ] بدین‌سان، در این زمان هم در لهستان (و سایر کشورهای اروپای خاوری) از یک‌سو، و هم در روسیه از سوی دیگر، کشاورزی سرمایه‌دارانه پدید آمد، و به اشکال مشابهی نیز پدید آمد. اما درحالی‌که اولی برای بازار روبه‌گسترش اروپای باختری تولید می‌کرد، در روسیه «سینیورها برای بازار روبه‌گسترش داخلی تولید می‌کردند.» [ ۲۳ ] در واقع در سده



شانزدهم، «حمل [غله] با کشتی به خارج از کشور به پروانه ویژه تزار نیاز داشت.» [ ۲۴ ] تخصصی شدن اقتصاد جهانی اروپای سده شانزدهم در مقیاس کوچکتری در درون اقتصاد جهانی روسیه تکرار می شد. قانون اقتصاد جهانی روسیه به ازای کالاهای تجملی، پارچه پنبه‌ای، اسب و گوسفند، کالاهای کارگاهی (اجناس فلزی، فراورده‌های نساجی، کالاهای چرمی، اسلحه و زره) صادر می کرد. [ ۲۵ ] افزون بر این، آنها کالاهای کارگاهی غرب را دوباره به شرق صادر می کردند، «هرچند این فعالیت ظاهراً در سده شانزدهم اهمیت زیادی نداشت.» [ ۲۶ ] روسیه از ثمرات موقعیت قانونی خود در یک اجتماع اقتصادی برخوردار بود: «خز، نمک، پوست و اجناس دیگر از مستعمرات به مناطق قدیمی تر سرازیر شده، ثروت جدیدی پدید آورده و موجب تحریک فعالیت تجاری و بازرگانی می شد.» [ ۲۷ ]

اما در مورد تجارت روسیه با غرب چه می توان گفت؟ آیا با تجارت لهستان همسان نبود؟ باید مراقب باشیم که پدیده‌های سده هجدهم و نوزدهم، یعنی زمانی که اقتصادی جهانی جداگانه روسیه به راستی ناپدید شده و روسیه به یکی دیگر از مناطق پیرامونی اقتصاد جهانی اروپا بدل شده بود را در سده شانزدهم بازخوانی نکنیم. [ ۲۸ ]

در نگاه نخست، راست است که آنچه در سده شانزدهم رخ می داد این بود که «در تجارت با غرب، روسیه مواد خام و کالاهای نیم ساخته را با کالاهای کارگاهی مبادله می کرد.» [ ۲۹ ] روسیه مواد خام مختلف مورد استفاده برای تدارکات دریایی (کتان، کنف، گریس، موم) را به اضافه خز صادر کرده و کالاهای تجملی و فلزی (از جمله مهمات) وارد می کرد. اما هیچ کدام از این تجارت ها حیاتی به نظر نمی رسیدند. تا



سده هفدهم نمی‌شد گفت که روسیه «به‌عنوان یک مخزن غله و محصولات جنگلی» برای اروپای باختری حائز اهمیت است. ت. س. ویلان(۶۸۴) ارزش عمده روسیه برای انگلستان، که از میان کشورهای غربی، روسیه در سده شانزدهم بیشترین تجارت را با آن داشت، «یک منبع مواد ضروری برای نیروی دریایی» می‌داند. اما می‌افزاید:

گفتن اینکه آیا این تجارت برای روس‌ها هم به همین اندازه ارزشمند بود کمی دشوار است. ما به ازای تدارکات دریایی صادرشده به انگلستان شاید اسلحه و مهماتی بوده باشد که ظاهراً کمپانی، به‌ویژه در «دهه پنجاه» و «شصت»، به روسیه ارسال می‌کرد. [ ۳۱ ]

«به‌ویژه در دهه پنجاه و شصت» - به این نکته بازخواهیم گشت. ا. اتمن(۶۸۵) اشاره می‌کند که واردات سرنوشت‌ساز، نه کالاهای فلزی، که نقره به شکل شمش و هنرینه(۶۸۶) بود. او برای تأیید این فرضیه، انباشت فوق‌العاده نقره در کلیساهای صومعه‌ها و کاخ‌ها و نیز کشفیات مهم میله‌های فلزی را ذکر می‌کند. [ ۳۲ ] اگر به یاد آوریم که یک صادرات عمده، صادرات خز بود «که در آن هنگام نشانه شأن و ثروت بشمار می‌رفت» [ ۳۳ ] و یکی از به‌اصطلاح «تجارت‌های پرمایه» بود، می‌توانیم بخش عمده تجارت روسیه- غرب در سده شانزدهم را مبادله کالاهای گران‌بها و روشی برای مصرف و نه تولید مازاد بدانیم که در نتیجه، در زمان انقباض اقتصادی می‌شد از آن چشم‌پوشید و از این‌رو، برای کارکرد نظام اقتصادی ضرورتی نداشت. این بدان معنا نیست که این تجارت اهمیتی نداشت. دلالت‌ها از آن سود می‌بردند. بی‌گمان

دولت بخشی از درآمد گمرکی خود را از آن کسب می‌کرد. این تجارت بی‌گمان موجب تقویت نظام کسب وجهه اجتماعی می‌شد. اما، نکته این است که اگر محاصره‌ای همچون محاصره ویستولا به دست گوستاو آدولف در سال ۱۶۲۶ رخ می‌داد، تأثیر آن بر اقتصاد داخلی روسیه به مراتب کمتر از تأثیر آن بر لهستان می‌بود.



ما لهستان را به‌عنوان نمونه‌ی کشوری در پیرامون اقتصاد جهانی اروپا (در برابر

پهنه‌ی بیرونی) به‌کار گرفته‌ایم. اما لهستان، از بسیاری جهات، یک نمونه‌ی فرین(۶۸۷)

بود. اگر کشورهای دیگر پیرامون را بررسی کنیم، آیا به هیچ تفاوتی بر نخواهیم

خورد؟ پاسخ این است که کمی تفاوت وجود خواهد داشت، اما به نظر نمی‌رسد

سرنوشت‌ساز باشد.

برای نمونه، هم در بوهم و هم در مجارستان، «کار اجباری» «سرف‌ها» همیشه فقط به

شکل بیگاری نبود، بلکه گاه شکل «کار مزدبگیری اجباری» را به خود می‌گرفت. [ ۳۴ ]

یوزف والکا(۶۸۸) اشاره می‌کند که این شکل میانی از خدمات کاری در بوهم در

پیوند با این واقعیت است که تولید کشاورزی متنوع و معطوف به یک بازار داخلی

است. [ ۳۵ ] یوزف پتران(۶۸۹) به همین‌سان خاطرنشان می‌سازد که در سرزمین‌های

مختلف کوچک‌تر اروپای مرکزی (بوهم، سیلیزیای(۶۹۰)، زاکسون(۶۹۱)، اتریش)،

گرایش کمتری نسبت به رشد املاک بزرگ وجود داشت و اظهار می‌کند که ما شاهد

زایش تخصصی‌شدن نه‌تنها میان کشاورزی و صنعت، که درون خود کشاورزی

نیز هستیم، اما در جایی که «طبیعتاً تخصصی‌شدن نمی‌توانست به حد کمال

برسد.» [ ۳۶ ] مالوویست خاطرنشان می‌سازد که تخصصی‌شدن کشاورزی در دانمارک

با تخصصی‌شدن کشاورزی اروپای خاوری موازی است، چراکه طی سده‌ی شانزدهم،

والاتباران دانمارک و هولشتاین(۶۹۲) «یک اقتصاد استوار بر نیروی کار سرف‌ها و نیز

استوار بر تجارت محصولات کشاورزی و لبنی و نیز استوار بر تولیدات سرف‌هایشان

را شکل دادند؛ سرف‌هایی که بخت مشارکتشان در بازرگانی محدود به حداقل

بود.» [ ۳۷ ] اما وی می‌گوید این فرایند اجتماعی تخصیص اشرافی مازاد، «که می‌توان



آشکارتر از همه‌جا در لهستان، براندنبورگ، پومرانی(۶۹۳)، مکلنبورگ و لیوونی

مشاهده‌اش کرد، در دانمارک نمود ضعیف‌تری داشت.» [ ۳۸ ]

آنچه می‌توانیم پیرامون این نمونه‌ها بگوییم این است که آنها نشان می‌دهند که

بافت تقسیم‌کار اروپا از همان سده‌ شانزدهم در حال پیچیده‌تر شدن بود. با این‌همه،

دلالت نرخ صادرات پایین برای بوهم، کشور کوچکی که با بقیه اقتصاد جهانی اروپا

احاطه شده بود و نرخ پایین مشابه برای روسیه، که امپراتوری بزرگی در حاشیه

اقتصاد جهانی اروپا بود، بایستی یکسره متفاوت بوده باشد. آزادی عمل سیاسی بوهم

در نهایت به مراتب کمتر و از این‌رو، وابستگی اقتصادی‌اش در نهایت به مراتب بیشتر

بود. این وضعیتی است که تحلیل‌گر بایستی حداقل‌ها را به صورت مطلق و حداکثرها

را به صورت نسبی بررسی کند.(۶۹۴) [ ۳۹ ] بوهم در مورد تجارت کمتر از روسیه درنگ

کرد. پس فعالیت‌های اقتصادی آن بایستی آگاهانه‌تر در چارچوب نیازهای اقتصاد

جهانی اروپا توسعه می‌یافت.

اینک بگذارید به نظر ویلان در مورد دهه ۱۵۵۰ و ۱۵۶۰ بازگردیم. از شرح ما بایستی

آشکار شده باشد که مرز میان پیرامون و پهنه بیرونی سیال است، هم بدین معنا

که تعیین آن برای تحلیل‌گر دشوار است و هم بدین معنا که به راحتی جابجا می‌شود.

یک راه برای بررسی تاریخ روسیه در این دوره این است که آن را در حال واکنش به

کوشش موقت اروپا برای گنجاندن آن در اقتصاد جهانی ببینیم. این کوشش در آن

هنگام به شکست انجامید؛ زیرا فناوری و اقتصاد اروپا هنوز آن‌چنان پرتوان نبود. این

کوشش سرانجام در دوران بعدی به موفقیت دست می‌یافت. رابرت رینولدز(۶۹۵) این

فرایند را قدری قوم‌مدارانه بیان می‌کند:

تا بدانجا که می‌توانیم تشخیص دهیم، انگلیسی‌ها بودند که دروازه را گشوده و گسترش روسیه را به حرکت انداختند.... گشایش مسیر [شمال] به دست انگلستان [در ۱۵۵۳] بازار شگرفی برای خز به روسیه ارزانی داشت که قزاق‌های (۶۹۶) مرزنشین و استراگانوف‌ها (۶۹۷) را با سرمایه و استعداد مدیریتی‌شان برانگیخت تا با بیشترین سرعت ممکن به‌سوی شرق و شمال هجوم آورند. آنها، درست در زمانی که تاجران خز فرانسوی و انگلیسی و سپس آمریکایی‌ها بیش‌ازپیش در شمال آمریکا به‌سوی غرب هجوم می‌آوردند، هر سال بخش‌های جدیدی برای تجارت خز می‌یافتند. با بازار بزرگ خز، امکان خرید منسوجات فاخر، کالاهای فلزی و کالاهای دیگر اروپای باختری فراهم بود. [ ۴۰ ]

این رخنه انگلستان در جهان روسیه چه پیوندی با تحولات سیاسی داخلی روسیه دارد؟ اینک به همین تصویر است که خواهیم پرداخت تا ببینیم روسیه چگونه به «گنجانده شدن خود در اروپا» واکنش نشان داده و این واکنش تا چه حد موجب تفاوت بیشتر روسیه با اروپای خاوری شد. مالوویست اشاره می‌کند که غله کشت‌شده در مرکز روسیه در شمال و شمال خاوری بخش اروپایی روسیه و سیبری به فروش می‌رسید. [ ۴۱ ] بدین‌سان توسعه تولید گندم روسیه، «استعمار و تسخیر» سرزمین‌های بسیار غنی شمال و شرق آن را «تسهیل کرد»، سرزمین‌هایی که به‌نوبه خود «ثروت‌های هنگفتی را نخست برای خزانه تزارها و سپس برای سوداگران فراهم آوردند.» [ ۴۲ ]



برای ارزیابی نقش دولت روسیه، بایستی آنچه در فصل پیشین درباره نقش دولت در دولت‌های کانونی اروپای باختری استدلال کردیم را بازگفته، سپس نقش دولت را در دولت‌های پیرامونی اروپای خاوری بررسی، و آنگاه هردو را با نقش دولت در روسیه مقایسه کنیم. ما پادشاهی مطلقه را ساختاری نشان دادیم که شاه و اطرافیانش در آن، با همکاری مستقیم یک دیوانسالاری موروثی و فروشی و ارتش‌های دائمی مزدور، سودای برتری سیاسی را در سر می‌پروراندند. از یک‌سو، شاه خواهان همکاری بخش‌های مطلوبی از بورژوازی تجاری شهری بود که برای او پول و نوعی وزن تعادل سیاسی در برابر گرایش‌های مرکزگرایز والاتباران کهن فراهم می‌آوردند. از سوی دیگر، شاه رأس نظام پایگاه اجتماعی سنتی بوده و درنهایت حافظ والاتباران در برابر اثرات زیان‌بار نظام در حال توسعه سرمایه‌داری بود. [ ۴۳ ]

پس از نگاه این دو قشر اجتماعی، والاتباران کهن و بورژوازی تجاری شهری، پادشاهی مطلقه برای هر یک شر کمتری بود و توان آن، به دلیل اینکه آنها جایگزین دیگری نداشتند، افزایش یافت. چراکه پادشاهی مطلقه، با فراهم آوردن امکان اینکه کشور به مثابه یک موجودیت، سهم بی‌تناسبی از تولید مازاد همه اقتصاد جهانی را به دست آورد، به هردو خدمت می‌کرد. در سده شانزدهم، حداکثر می‌توانیم از «مالیات‌مداری» دولتی یا «سوداپیشگی زودرس» دولتی سخن به میان آوریم. از حدود ۱۶۵۰ به بعد، دولت‌های غربی سیاست سوداپیشگی تمام‌عیاری را در پیش گرفتند که برای تقویت بازهم‌بیشتر جایگاه نسبی آنها در اقتصاد جهانی طراحی شده بود.

درحالی‌که سده شانزدهم دوره خیزش قدرت دولت در اروپای باختری بود، برای قدرت



دولت در اروپای خاوری دوران افول بود، که هم علت و هم پیامد جایگاه اقتصادی‌شان بود. این نمونه دیگری ست از تأثیر انباشت‌شونده تغییرات اجتماعی. با پرتوان‌ترشدن مهزادگان زمین‌دار لهستان از طریق نقش سودآورشان در تجارت بین‌المللی و ضعیف‌ترشدن بورژوازی بومی، پایه مالیاتی دولت روبه‌تباهی رفت، که بدین معنا بود که شاه نمی‌تواند از عهده حفظ یک ارتش کافی برآید. [ ۴۴ ] بزرگ‌مالکان در آن هنگام بایستی از خودشان حفاظت می‌کردند، اما این به‌نوبه خود امکان جنگ‌های شخصی را فراهم آورد. [ ۴۵ ] اندازه برخی از این ارتش‌های خصوصی با ارتش دربار برابر بود. [ ۴۶ ] شاه به یک شاه انتخابی بدل شده و هیئت قانون‌گذاری مرکزی، سیم(۶۹۸)، آغاز به واگذاری بخش زیادی از اقتدار خود به شوراهاى محلى کرد.

از این مقطع به بعد، تجزیه دستگاه دولتی با شتاب بیشتری ادامه یافت. یانوش تازییر(۶۹۹) گام به گام این روند را نشان می‌دهد:

از سال ۱۶۱۳ تصمیمات مربوط به مالیات‌ستانی معمولاً به شوراهاى محلى محول می‌شد. این تمرکززدایی از نظام مالیاتی به وضعیتی انجامید که پاره‌ای مناطق باید از بقیه مالیات‌های بیشتری می‌پرداختند. آشفتگی زمانی ژرف‌تر شد که تخصیص مالیات‌ها، حتی مالیات برای دفاع از دولت، به شوراهاى محلى واگذار شد (۱۶۴۰). این ناگزیر به افت درآمدهای خزانه انجامید، که به‌نوبه خود پرداخت حقوق به ارتش را کمابیش ناممکن ساخت.

سربازان، که بدهی‌های معوقه‌ای داشتند، اتحادیه‌ها یا ائتلاف‌های نظامی‌ای تشکیل

دادند که دست به تاراج کشور می‌زدند و مراکز خطرناک آشوب سیاسی بودند. [ ۴۷ ]

در اروپای باختری، حتی در اسپانیای کاتولیک، املاک سلطنتی به هزینهٔ املاک کلیسا افزایش یافت، اما در لهستان چنین نشد. با نخستین ضربهٔ جنبش دین‌پیرایی، پاره‌ای از اراضی کلیساهای محلی توسط بلندپایگان پروتستان مصادره شد، اما حتی در آن هنگام نیز بخش اعظم املاک کلیسا دست‌نخورده ماند. سپس جنبش ضد دین‌پیرایی، به دلایلی که پیشتر توضیح دادیم، پیروز شد. با این‌همه، درست به دلیل ضعف دولت، املاک سلطنتی کاهش یافت. [ ۴۸ ]

در جاهای دیگر اروپای خاوری فرایندهای مشابهی در حال وقوع بود. امروزه بیشتر مردم دولت پروس را با دو پدیده تداعی می‌کنند: دولت پرتوان و طبقهٔ پرتوانی از یونکرها. سدهٔ شانزدهم دقیقاً ظهور طبقهٔ پرتوانی از یونکرها را در ناحیه‌ای که سپس‌تر پروس را تشکیل می‌داد به‌خود دید. اما همچنین سده‌ای بود که دولت طی آن ضعیف‌تر شد، نه قوی‌تر.

به دلیلی، نظام املاک استوار بر املاک کوچک روستایی و بیگاری [ ۴۹ ] که در این زمان در شرق الب رشد کرده و گوتس هرشافت(۷۰۰) خوانده می‌شد، در حال جانشینی با شکل فئودالی قدیمی‌تری به نام گوتس ورشافت(۷۰۱) بود که آشکارترین تفاوت آن با شکل قدیمی‌تر، چنانکه نام آن نشان می‌دهد، نظام داخلی اقتدار بود. در نظام جدید، به تعبیر فردریش لوتگه(۷۰۲)، «ملک چیزی شبیه به یک واحد سیاسی در درون دولت [بود]: ساکنان آن تنها به‌طور غیرمستقیم فرمان‌گزار شهریار سرزمین [بودند].» [ ۵۰ ] دوم اینکه، همچون لهستان، هوهنزولرن‌ها از املاک سلطنتی خود و



حتی اراضی سابق کلیسا [ ۵۱ ] به عنوان وثیقه وام‌های خود بهره می‌گرفتند، فرآیندی که روزبه‌روز توانشان را تحلیل می‌برد. این اقدامات، که دربار در لحظات مرگ و زندگی به اجرا درمی‌آورد، برای طبقه یونکرها سخت پرمنفعت بود. [ ۵۲ ]

این فرایند افت قدرت شهریار در آلمان در سراسر سده شانزدهم ادامه داشته و در ۱۶۴۸ با صلح وستفالی (۷۰۳)، که به جنگ سی‌ساله (۷۰۴) پایان بخشید، به بدترین نقطه خود رسید، صلی که بر پایه استدلال ا. ج. پ. تیلور، «نه علت افول و ضعف آلمان، که نتیجه آن بود....» هرچند صلح توسط قدرت‌های خارجی «تحمیل شد»، بدون دخالت آنها وضعیت همچنان وخیم‌تر می‌شد. «تنها جایگزین در سال ۱۶۴۸، نه دخالت کمتر خارجی‌ها بلکه دخالت بیشتر بود- ادامه جنگ تا زمانی که بخش اعظم آلمان عملاً میان سوئد، فرانسه و هابسبورگ‌ها پاره‌پاره می‌شد.» [ ۵۳ ]

موقعیت سوئد شایسته مختصری توجه است، چراکه فرگشت دستگاه دولتی سوئد به الگوی اروپای باختری نزدیک می‌شد نه پیرامون، هرچند از نظر اقتصادی در آن زمان بسیار توسعه‌نیافته بود. سوئد پرتوان بود، نه به این دلیل که بازرگانی و صنعت آن پرتوان بود، هرچند تولید آهن از ۱۵۴۰ پیوسته رشد می‌کرد؛ [ ۵۴ ] بلکه اتفاقاً کشاورزی آن ضعیف بوده و مهزادگان آن می‌خواستند سودهای سایر زمین‌ها را برای خود بردارند زیرا قادر نبودند از زمین‌هایشان کسب سود کنند. یا دست‌کم مالوویست چنین استدلالی دارد:

وارسی جنبه‌های خاصی از سلطه سوئد بر بالتیک ارزش وقت‌گذاشتن را دارد.

درواقع، نخستین نشانه‌های گسترش سوئد، که در ابتدا نسبتاً کم بود، را می‌توان در



سده ۱۵ یافت. افزون بر این، سوئد در سده‌های ۱۵ و ۱۶، نه تنها در مقایسه با اروپای باختری، که در مقایسه با شرق آلمان و لهستان نیز از نظر اقتصادی کشوری بسیار عقب مانده بود.... بدین سان بایستی توجه شود که وضعیت سوداگران سوئدی چیزی نداشت که بتواند تجاوز سوئد به همسایگان خود را توضیح دهد، چراکه این سوداگران، سود بی اندازه ناچیزی از فتوحات سوئد کسب می کردند و حتی گاه به دنبال مخالفت با سیاست تسخیر بودند، چراکه آن را بیشتر منبعی برای مالیات ستانی روزبه روز فزاینده می دانستند.

در برابر، گروهی که از گسترش، سخت پشتیبانی می کرد، مهزادگان و والاتباران بودند که نمی توانستند درآمد خود را، که در آن زمان نسبتاً کم بود، به زیان دهقانانی که پرتوان و خوب سازمان یافته بودند افزایش دهند. و این فتوحات و اداره سرزمین های فتح شده برای همین اربابان بزرگ و والاتباران منبع درآمد جدید مهمی را فراهم می آورد. [ ۵۵ ]

و آیا دلیل پرتوان بودن دهقانان، درست همین واقعیت نبود که در آن زمان سوئد «از کشاورزی ای برخوردار بود که به سختی می توانست نیازهای خود را تأمین کند» و از این رو، تنها منبع واقعی ثروت بلا فصل آن «تا حدی ارتزاق انگل وار از ضعف همسایگان خود بود، امری که پیامد رشد بی اندازه قدرت والاتباران بود.» [ ۵۶ ]

سوئد بدین سان، به عنوان یک نمونه انحرافی (۷۰۵) خفیف، این فرایند را به خوبی نشان می دهد. سوئد به عنوان یک دولت پیرامونی دارای یک بورژوازی ضعیف، عرصه ای بود که قدرت سیاسی مهزادگان در آن با گسترش اقتصادی سده شانزدهم

رشد کرد. اما وضع بد آب و هوایی آن زمان مانع از رشد گندم می‌شد و این به‌ویژه بر کشورهای اسکاندیناوی تأثیری منفی بر جای می‌گذاشت. [ ۵۷ ] ازاین‌رو، والاتباران به تسخیر نیاز داشته و برای آن نیازمند دولتی پرتوان بودند نه ضعیف. اگر آنها در سده‌های هفدهم و هجدهم دولتی پرتوان در اختیار داشتند، می‌توانستند از سوداپیشگی به‌عنوان اهرمی برای پیشرفت صنعتی بهره گیرند و ازاین‌رو، از سرنوشت لهستان بگریزند.

اینک آماده بررسی روسیه هستیم. یک شاهد کلیدی برای این فرضیه که روسیه بخشی از اقتصاد جهانی اروپا نبود، دقیقاً رشد پادشاهی مطلقه در روسیه است، به‌گونه‌ای که با تحولات اروپای باختری دارای مشابهت‌های اساسی بود و با اروپای خاوری تفاوت چشمگیری داشت.

واقعیت‌ها کدامند؟ ظهور کار اجباری برای محصول نقدی در روسیه سده شانزدهم پیامد دخالت دولت در اقتصاد بود که به‌طور مستقیم با ایجاد موقوفات نظامی به نام پامیستیا (۷۰۶) در پیوند بوده و برای پاداش به حامیان تزار استفاده می‌شد. به یک معنا، در اینجا جنبه‌های مشابه چندی با انکومیانداها در آمریکای اسپانیا وجود دارد. برخلاف آمریکای اسپانیا اما، نظام کار اجباری نمی‌توانست ناگهان اعمال شود؛ زیرا اراضی نخست بایستی از والاتباران کهن (بویارها) (۷۰۷) و صومعه‌ها گرفته می‌شد. هیچ هم‌ارزی نیز برای کاسیک (۷۰۸) به‌عنوان واسطه وجود نداشت، البته مگر اینکه کشیش ارتدکس روسی در برخی مناطق را ایفاکننده نقش مشابهی بدانیم. درعوض، اجرای قانونی «سرفداری» در پایان فرآیندی انجام شد که طی آن، به دلیل روند بدهی روبه‌رشد دهقانان، «فئودالی‌شدن دوباره» آغاز شده بود. و. ا.



کلیوشفسکی طرز کار این فرایند را شرح می‌دهد:

وام موجر موجب روابطی شد که در آن، دهقان مجبور بود میان وضعیت قطعی دهقان ناتوان از پرداخت بدهی و وضعیت غیرقطعی بردگی [یعنی پرداخت بدهی به شکل کار شخصی] دست به انتخاب می‌زد. درعین حال، این محدودیت به معنای توقیف اجباری در محل اقامت نبود... بلکه صرفاً وابستگی صنعتی به یک فرد (یعنی زمین‌دار) به دلیل بدهی و تحت قوانین مدنی عمومی کشور بود. بدین‌سان پایان سده شانزدهم حق دهقان در ترخیص خود در پایان مهلت و بدون هیچ‌گونه الغایی از سوی قانون را به‌خود دید.

دهقان، زمانی که با زمین‌دار بر سر قطعه زمین یا قرضه ابدی خود چانه می‌زد، (از طریق قرارداد اجاره خود) از هرگونه حقی یا به هر طریقی اسقاط کردن تعهداتی که با آن قرارداد ضمانت کرده بود صرف‌نظر می‌کرد. [ ۵۸ ]

اما سرف‌سازی (۷۰۹) داوطلبانه، زمانی در روسیه ناکافی از آب درآمد که موفقیت‌های نظامی ایوان مخوف در میانه سده شانزدهم به الحاق اراضی بزرگ خالی در جنوب خاوری، آنچه امروزه بخش اروپایی روسیه است، انجامید. برای جلوگیری از فرار جمعیت دهقان به این زمین‌های جدید، که برای صاحبان پامیستیا به معنای ازدست‌رفتن نیروی انسانی خود و در نتیجه، برای حکومت به معنای ازدست‌دادن مالیات‌پردازان خود بود، «محدودیت‌هایی بر آزادی نقل مکان دهقانان اعمال شد.» [ ۵۹ ] از نظر الکساندر گرشنکرون (۷۱۰)، «فرایند سرف‌سازی، کمابیش بدون قدرت



دولت قابل‌تصور نیست. آیا در کشوری چنین محاط بر فضا‌های خالی وسیع در جنوب و شرق، همچون دشت بزرگ روسیه، این کار را به شکل دیگری می‌شد به انجام رسانید؟» [ ۶۰ ] از این‌رو، نقش فعال دستگاه دولتی پیوند بسیار نزدیکی با این واقعیت داشت که روسیه مشغول عملیات تسخیر بود.

البته اسپانیا نیز چنین بود. اما اسپانیا به دلیل شمش، بستانکاران ایتالیایی و روابط هابسبورگ‌ها پیوند نزدیکی با اقتصاد جهانی اروپا داشت و با آن هم‌پیوند باقی ماند. روسیه به دنبال ایجاد اقتصاد جهانی خودش بود. با این‌همه، فرایند آغازین پیدایش دولت روسیه جنبه‌های مشابه چندی با دولت اسپانیا داشت. اسپانیا در نتیجهٔ رکانکوئیستای سرزمین خود با جنگ صلیبی با فاتحان مسلمان شمال آفریقا پدید آمد. روسیه در نتیجهٔ فرآیند برانداختن «یوغ تاتار»، بازپس‌گیری سرزمین خود با جنگ صلیبی با مهاجمان مسلمان (یا مسلمان‌شده) آسیای مرکزی پدید آمد. نقش موسکوا با نقش کاستیا همسان بوده و شور کشاکشی مشترک، کمک بزرگی به پیروزی موسکوا کرد. [ ۶۱ ]

به‌عنوان بخشی از بهای کسب همکاری طبقهٔ جنگجوی سنتی، یعنی بویارها در این بازپس‌گیری، تزارهای موسکوا بایستی برحسب آرایش مراتب اجتماعی، که پیشینهٔ تاریخی داشت، به آنها مقام برتری اعطا می‌کردند. [ ۶۲ ] این نظام، که به مستنیشستوا(VII) نام بردار بود، یکی از آن سنت‌های مهمی بود که طی روندی از تغییرات پدید آمده بود. برای متعادل‌ساختن قدرت جدید مهزادگان، ایوان سوم در اواخر سدهٔ پانزدهم دست به ایجاد نظام جدیدی از تیول‌های بدون حق تصرف مطلق زد که پامیستیا خوانده شده و به‌عنوان اقطاع در ازای خدمات نظامی اعطا می‌شد.

پامیستیا از اراضی مرزی فتح‌شده، زمین‌های مصادره‌شده صومعه‌ها و بویارهای

خطاکار و نیز اراضی آزاد دهقانی پدید آمد. [ ۶۳ ]

اما، به دلیل نبود جنبش دین‌پیرایی، کلیسا قادر به مقاومت بوده و وجود دو نوع

حق تصرف زمین، پامیستیا و شکل قدیمی مانوری نامبردار به وچینا(۷۱۲)، گشایش

بزرگی برای صومعه‌ها بود زیرا صاحبان وچینا به‌ویژه پس از ۱۵۵۰، به ازای اجاره‌های

مادام‌العمر، آغاز به فروش یا اهدای اراضی خود به کلیسا کردند. بی‌گمان توجیهات

مذهبی وجود داشت، اما چنین می‌نماید که عامل کلیدی، اجتماعی- سیاسی بوده

باشد. [ ۶۴ ]

ایجاد اشکال جدید حق تصرف یعنی پامیستیا، که بر الزامات فئودالی متقابل

سنتی استوار نبود و اغلب در مناطق مرزی قرار داشت، در کنار گسترش سرزمینی و

ازاین‌رو، دسترس‌پذیری راحت زمین بود که حکومت را به این واداشت که تعهدات

کاری و اقامتی دهقانان را در سراسر سده شانزدهم روزبه‌روز اجباری‌تر کند، امری که

با قانون ۱۴۹۷ آغاز شده و در قانون مجلس ۱۶۴۹ به اوج خود رسید. [ ۶۵ ] بدون

چنین تحدیدهایی، دهقانان از خدمت سر باز می‌زدند. توان سیاسی کلیسا بدان معنا

بود که دولت قادر نیست جلوی خروج اراضی از نظارت نظام مالیات‌ستانی را بگیرد.

تنها جایگزین، افزایش مالیات بر زمین‌های باقی‌مانده و فشار بیشتر بر دهقانان

بود. [ ۶۶ ] افزون بر این، چون در اراضی صومعه شرایط مساعدتری به دهقانان ارائه

می‌شد، افزایش مالیات‌ستانی موجب انگیزه بیشتر آنها برای مهاجرت شد.

این پس‌زمینه مسئله «دهه پنجاه و شصت» است. سلطنت ایوان چهارم (مخوف) از

۱۵۴۷ تا ۱۵۸۴، دوره‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ روسیه بود زیرا ایوان، با تمرکز راسخ بر



هدف افزایش اقتدار دولت، شکلی از ساختار اجتماعی داخلی را متبلور ساخت که روسیه قرار بود طی چند سده بعدی تجربه کند و در همین حال، می‌کوشید خودفرمانی دولت روسیه از اقتصاد جهانی اروپا را تثبیت کند. چنانکه خواهیم دید، هدف دوم او در کوتاه‌مدت به سرانجام رسید. یا به تعبیری دیگر، او گرگ‌ها را تا آن حد دم در نگاه داشت تا مطمئن شود که وقتی روسیه سپس‌تر جذب اقتصاد جهانی می‌شود، به‌عنوان دولتی نیمه‌پیرامونی (همچون اسپانیای سده‌های هفدهم و هجدهم) فراز آید نه به‌عنوان دولتی پیرامونی (همچون لهستان).

درون روسیه، سلاح اصلی تزار برای افزایش قدرت دولت، ایجاد یک دستگاه دولتی موروثی (همچون اروپای باختری) بود که در مورد روسیه حتی بیشتر از فرانسه و انگلستان با بازتوزیع حقوق ارضی در پیوند بود. یک اصلاح کلیدی، الغای نظام زمامداری منطقه‌ای کورملنیه (۷۱۳)، که یک نظام اقطاعی اجاره‌داری مالیات‌ها بود، و جایگزینی آن با یک دیوان‌سالاری بود که بخشی از حقوق آن به‌صورت پول نقد و بخشی با اعطای زمین پرداخت می‌شد. [ ۶۷ ] این اصلاح نه تنها یک دیوان‌سالاری مرکزی پدید آورد؛ که هم‌زمان پایه مالیاتی آن را نیز تأمین کرد. [ ۶۸ ] این اصلاح با ایجاد نهادهای حکومتی محلی‌ای همراه شد که مهارشان به‌طرزی استوار در دست بلندپایگان محلی بود که صعودشان به سود گسترش اقتدار تزار و بخشی از آن بود. [ ۶۹ ] در همین زمان (۱۵۵۶) بود که خدمات نظامی با تملک پامیستیا پیوند استواری برقرار کرده و بدین‌سان یک ارتش دائمی نسبتاً وفادار را برای تزار بیمه کرد. [ ۷۰ ] رشد پامیستیا و ازاین‌رو، پیچیدگی فزاینده نظارت بر عملکرد این نظام به ایجاد اداره مرکزی اراضی برای پامیستیا در مسکو شد. [ ۷۱ ]



در همین اثنا، در بیرون از روسیه، ایوان چهارم پیرو سیاست گسترش، نه تنها به سوی اراضی مرزی در جنوب (در آن زمان کریمه)، که در غرب به سوی بالتیک نیز بود؛ یعنی به اصطلاح جنگ لیوونی که بیست و پنج سال (۱۵۵۸ - ۱۵۸۳) به درازا کشید. مقصود از این جنگ استقرار روسیه به عنوان یک قدرت بالتیکی بود. این جنگی طولانی و اساساً بی نتیجه بود. [ ۷۲ ] اگر نتیجه ای هم در برمی داشت، روسیه قطعاً در آن هنگام به درون اقتصاد جهانی اروپا فرو می غلتید.

می توان دریافت که چرا گسترش به سوی غرب تزار را در مقام یک کارسalar وسوسه کرد. برخلاف فرمانروایان کشورهای مختلف اروپای خاوری، تزار در جایگاهی قرار داشت که می توانست به دلیل دستگاه دولتی پرتوان خود به طور مستقیم از گسترش تجارت سود بگیرد. در لهستان، مہزادگان بودند که توانستند به کنترل انحصاری تجارت صادراتی دست یازند؛ در روسیه تزار بود. او این حقوق را برای خود و سوگلی هایش کنار گذاشت. [ ۷۳ ] بدین سان تجارت خارجی، نه تنها به عنوان یک منبع درآمد گمرکی، که به عنوان مجرای خروجی برای مقدار بسیار عظیم کالاهایی که دهقانانش به او تحویل می دادند نیز، مورد علاقه تزار بود. به همان سان که شهر به کار ارباب فئودال میان سده ای می آمد، ایوان چهارم نیز به دنبال بهره جستن از همه اروپا بود. از آنجا که این بنگاه وسیعی بود، وی درخواست همکاری از بورژوازی تجاری (هم خارجی و هم بومی) برای خرید و فروش کالاها را راحت و سودآور یافت. وقتی مہزادگان لهستان واسطه های تجاری لهستان را حذف کردند، از این راه از پرداخت مالیات های خاصی که بر کالاهایشان بسته می شد خلاص شدند. بدین سان دولت درآمد خود را از دست داده و بورژوازی لهستان افول یافت. وقتی ماجر فرمانفرماست،

هرگونه مالیات بخشوده‌شده یا پس‌اندازشده صرفاً معاملات روی کاغذ است. بر این پایه، در روسیه، اگر افرادی که بر انتقال کالاها نظارت داشتند، به جای اینکه به کارسالاران مستقل بدل شوند، به تأسیس شرکت روی می‌آوردند هیچ مزیت مالی بزرگی برایشان وجود نداشت. از آنجا که آنها از همان آغاز کارسالار مستقل بودند، راحت‌تر این بود که همان باقی بمانند.

ازاین‌رو، در روسیه همچون اروپای باختری، بورژوازی تجاری بومی جان سالم بدر برده و هم‌زمان دستگاه دولت تقویت شد. [ ۷۴ ] معلوم نیست که اگر ایوان چهارم در جنگ پیروز می‌شد، سوداگران روسیه کاملاً مطابق انتظار خود به موفقیت دست می‌یافتند یا نه. هرگز نخواهیم دانست؛ زیرا، هنگامی که جنگ لیوونی در خارج به بن‌بست خورد، به‌راستی همه‌چیز مهیا بود تا یک بحران اجتماعی و اقتصادی در روسیه به راه بیفتد.

در پهنه‌های سیاسی ذاتاً بی‌ثبات آن روزگار، عدم موفقیت مداوم دولت در عرصه بین‌المللی به برخورد آشکار منافع در داخل می‌انجامید که همواره خطر تجزیه دولت را به همراه داشت. برای مقابله با آشفتگی داخلی، ایوان چهارم به اقدامات پلیسی قدرتمندی متوسل شد- اوپریشنینای(۷۱۴) مشهوری که وی به خاطر آن به لقب «مخوف» دست یافت. اوپریشنینا اساساً شامل ایجاد یک پاسگان(۷۱۵) ویژه کاخ می‌شد که تزار به کمک آن دشمنان خود، به‌ویژه مهزادگان را به شکل سهمناکی تصفیه کرد. دو حربه وجود داشت: مرگ و مصادره اموال، که دومی تزار را قادر به بازتوزیع زمین در میان کسانی ساخت که امید به حفظ وفاداری‌شان داشت.

این کار به‌لحاظ سیاسی از این نظر به موفقیت انجامید که به ترس از کودتا پایان

داد. اما از نظر بسیاری، نتیجه عکس داد. بلوم برای نمونه می‌گوید:

ضربه اوپریشینا، در کنار تهی‌شدن پیوسته منابع کشور در اثر جنگ طولانی و ناموفق لیوونی... ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور را به هم ریخت.... مصادره اراضی بزرگ و تقسیم آنها به شکل پامیستیا به نظام کشاورزی‌ای که اقتصاد ملی بر آن استوار بود ضربه زده، موجب پسرفت فناوری شده، از تولید کاسته و موجب تنش‌هایی میان سینیورها و دهقانان شد. [ ۷۵ ]

بلوم مالیات‌ستانی سنگین، در کنار طاعون‌ها، خرابی محصول و تاخت‌وتازها را نیز برای مهاجرت‌های توده‌ای دهقانان مقصر می‌داند. [ ۷۶ ] تورم حاد و ناگهانی بین سال‌های ۱۵۷۵ و ۱۵۹۵ بازتاب این رخدادها بوده و آنها را تشدید کرد. ا. گ. مانکوف، بر پایه مطالعه خود بر حرکات قیمت‌های روسیه در سده شانزدهم، تا بدانجا پیش می‌رود که «در بحران سال‌های ۱۵۸۰ - ۱۵۹۰، بحران عمومی اقتصاد ملی را مشاهده می‌کند»، [ ۷۷ ] دیدگاهی که وی ادعا می‌کند که عموماً با نوشته‌های تاریخی شوروی مشترک است. [ ۷۸ ]

ورنادسکی به همین‌سان استدلال می‌کند که جنگ لیوونی خطای وحشتناکی بود، زیرا روسیه هیچ انتخابی جز ادامه نبرد در جبهه کریمه را نداشته و از این‌رو، با انتخاب نبرد در لیوونی، روسیه یک جنگ دو جبهه‌ای را انتخاب می‌کرد، سیاستی که نتایج فاجعه‌باری با خود به همراه داشت. [ ۷۹ ] این از نگاه من به این نکته سرنوشت‌ساز توجه نمی‌کند که شاید هم روسیه هیچ انتخابی در لیوونی نداشته است. ورنادسکی



جنگ لیوونی را شکست می‌داند، شکستی که روس‌ها در آن «بخت آن را داشتند که بتوانند در ۵ اوت ۱۵۸۳ با سوئد ترک مخاصمه‌ای منعقد کنند، هرچند شرایط آن بسیار نامطلوب بود.» [ ۸۰ ] شاید ما نیز به‌نوبه خود می‌توانستیم آن را موفقیتی سترگ بپنداریم. روسیه به درون اقتصاد جهانی اروپا کشیده نشد. بورژوازی و پادشاه آن، دست‌کم در آن هنگام، از سرنوشت همتایان لهستانی خود نجات یافتند. این به‌کلی خیالات نیست. بوریس پرشنوف الگوی کلان روابط بین‌المللی در اروپا در سده شانزدهم را این‌گونه تحلیل می‌کند که مخالفان برنامه هابسبورگی- کاتولیکی ایجاد یک نظام امپراتورانه واحد، هوادار ایجاد یک سد شرقی از دولت‌ها- سوئد، لهستان (سپس‌تر لهستان- لیتوانی) و امپراتوری عثمانی- بودند که «در درجه اول جلوی اروپای مرکزی را بگیرد»، اما به سدی نیز بدل شد «که روسیه را، که بیش‌ازپیش پرتوان‌تر می‌شد، از بقیه اروپا جدا می‌کرد.» [ ۸۱ ]

با قدرت‌گیری دوباره آیین کاتولیک در لهستان اما، دولت لهستان- لیتوانی به هم‌پیمان اسپانیا بدل شد. هنگامی که در سال‌های پس از مرگ ایوان چهارم، دولت روسیه با نزاع‌های داخلی‌ای که در به اصطلاح «دوران آشفتگی‌ها» (۱۶۱۰ - ۱۶۱۳) به اوج خود رسیدند از هم دریده شده بود، لهستان که در پشت پرده مورد حمایت هابسبورگ‌ها بود، و سوئد که انگیزه‌های متفاوتی داشت «کوشیدند روسیه را تجزیه کرده و تحت انقیاد درآورند.» کوششی که به شکست انجامید. افزون بر این، ورنادسکی ادعا می‌کند که انگلستان نیز در این زمان خواهان استقرار «یک تحت‌الحمایگی بر همه یا بخشی از روسیه» بود. [ ۸۳ ] بی‌گمان یک عامل عمده دخیل در این شکست، وجود دسته‌بندی‌های شدید ناشی از جنگ سی‌ساله بود که مدام

توجه دشمنان بلافصل روسیه را معطوف به کارهای فوری‌تری می‌ساخت.

اما روسیه بیش‌ازپیش در آستانه جذب توسط اروپا بود. سیاست‌های «فاجعه‌بار» ایوان چهارم آن را به تأخیر انداخت. به شرح کلیوشفسکی از آنچه در پایان سده شانزدهم «طولانی» در حال وقوع بود بنگرید:

انگلستان و هولاند را می‌بینیم که به [تزار] میخائیل [۱۶۱۳-۴۵] کمک می‌کنند تا با دشمنان خود، لهستان و سوئد سازش کند، بدین دلیل که مسکوی، بازار ارزشمندی برای انگلستان و هولاند و نیز راه نزدیکی به شرق- به ایران و حتی به هند- بود. همچنین شاه فرانسه را می‌بینیم که به میخائیل پیشنهاد اتحاد می‌دهد تا منافع تجاری فرانسه را در شرق تأمین کند، یعنی جایی که فرانسه رقیب هم انگلستان و هم هلندی‌ها بود.... امپراتوری تزار میخائیل نسبت به امپراتوری تزار ایوان [چهارم] و تئودور [۱۵۸۴-۹۸] ضعیف‌تر بود، اما به‌مراتب انزوای کمتری در اروپا داشت. [ ۸۴ ]

آیا نبایستی «اما» را «و بنابراین» بخوانیم؟ آنچه ایوان در جستجوییش بود ایجاد امپراتوری روسیه بود، نه سهم‌بری از منافع اروپا. این بعدها در دوران پتر کبیر به هدف روسیه بدل می‌شد.

سومین تفاوت بزرگ میان روسیه و اروپای خاوری، چنانکه نشان دادیم، پیامد مستقیم ساختار متفاوت و مسیر بازرگانی و توان‌های تفاوت‌ساز دستگاه دولتی بود. در روسیه، شهرها و بورژوازی شهری از سده شانزدهم «بلند» جان بدر بردند، حال‌آنکه در اروپای خاوری، تا حد بسیار زیادی از پس آن برنیامدند. و زمین، هرچند عمدتاً به



همان شکل املاک بزرگی بود که در اروپای خاوری شکل گرفت، در روسیه در دستان «مردان جدیدی» (۷۱۷) بود که گاه «بلندپایگان» و گاه «والاتباران فروپایه» خوانده می‌شوند (پیشتر نشان دادیم که این تمایز تاچه‌حدکم معنادار است). اینها مردانی بودند که تبارشان به طبقه کهن بویارها نمی‌رسید، بلکه از دو گروه برمی‌خاستند، دووریان (۷۱۸) (دسته‌ای از والاتباران دربار) و به اصطلاح «پسران بویارها» که در دوران‌های پیشین مهزادگان فروپایه و دور از پایتخت بودند. بویارهایی که جان بدر بردند، تا حد زیادی «خویشاوندان غیر سلطنتی تزار» بودند. [ ۸۵ ] بدین‌سان، به‌ویژه پس از دوران آشفتگی‌ها، که تزار میخائیل قادر بود سیاست‌های ایوان چهارم را به نتایج منطقی‌شان برساند، طبقه جدیدی از بزرگان ظاهر شد. [ ۸۶ ] سرانجام مهزادگان جدید همه متعلقات رسمی مهزادگان کهن را به دست گرفتند. مستنیشستوا در ۱۶۸۲ الغا شد. پامیستیا به‌صورت بالفعل با فروش و وراثت، قابل انتقال شده و بدین‌سان، تمایز خود با وچینا را بی‌اعتبار ساخت. [ ۸۷ ] قوانین قضایی ۱۶۴۹ به‌نحو قابل‌توجهی از تمایز میان این دو شکل از مالکیت کاست [ ۸۸ ] و در ۱۷۳۱ این دو شکل به‌طور قانونی با هم ادغام شدند. [ ۸۹ ]

هرآینه، پیدایش «مردان جدید» در همه‌جا رخ داد- قطعاً در اروپای باختری، چنانکه دیدیم، و از بسیاری جهات در اروپای خاوری نیز. اما نکته اساسی را بلوم درمی‌یابد:

تجربه روسیه... از یک منظر مهم با بقیه اروپای خاوری متفاوت بود (و به تجربه غرب می‌مانست). در سرزمین‌های دیگر شرق، ترقی والاتباران فروپایه با کاهش قدرت فرمانفرمایان امکان‌پذیر شد. در روسیه، بلندپایگان پیدایش خود را مرهون افزایش



قدرت تزار بودند. آنها محصول مطلقه‌خواهی جدید بودند. [ ۹۰ ]

سرانجام اینکه، تفاوت میان اروپای خاوری و روسیه در نواحی شهری آشکار است. شهرک‌ها در اروپای خاوری افول بیشتری یافتند، بورژوازی بومی بیشتر افول کرد و صنعت بومی افت بیشتری کرد. اینها بی‌گمان نسبی بود. می‌توان روسیه را در مقایسه با اروپای باختری، اگر نه به صورت مطلق، دست‌کم به صورت نسبی، افول‌یافته تلقی کرد. و افول در سراسر اروپای خاوری وجود نداشت. در عین حال، چنین می‌نماید که شواهد، نشانگر شکافی کیفی میان اروپای خاوری و روسیه هستند.

ممکن است این تفاوت در سده شانزدهم «نخست» کمتر بوده باشد. [ ۹۱ ] اما مالکان زمین در اروپای خاوری، همچنان که بیش‌ازپیش مشغول تجارت مستقیم می‌شدند، علناً به فعالیت‌های «ضد شهری» روی می‌آوردند. [ ۹۲ ] با ظهور «خرده‌شاهان» (۷۱۹) در لهستان و گوتس هرشافت در شرق الب، شهریار در مقام زمین‌دار می‌دید که نیازهای مشترک کمتری میان او و شهرنشینان وجود دارد که وی را به همدردی با آنها برانگیزد. [ ۹۳ ] و همچنان که شهرک‌ها افول می‌یافتند، والاتباران بازهم پرتوان‌تر می‌شدند. [ ۹۴ ] کلیوشفسکی شاید از «رشد فوق‌العاده آهسته و دردناک شهرک‌ها و صنایع شهری طی سده‌های شانزدهم و هفدهم» [ ۹۵ ] سخن براند، اما این دست‌کم رشد بود نه افول. بلوم خوش‌بین‌تر است. وی می‌گوید:

نشانه اهمیت جدید مبادله در حیات اقتصادی [سده شانزدهم ۱۶]، بازپیدایش شهر در مقام مرکز صنعت و بازرگانی و به‌عنوان بازاری برای محصولات کشتزار و سایر

اجناس تولیدشده در روسیه و کشورهای خارجی بود. شهرک‌های قدیمی جان تازه‌ای گرفتند، شهرک‌های جدیدی ساخته شدند و سکونتگاه‌های روستایی چندی (چنانکه دفاتر ثبت اراضی نوفگورود نشان می‌دهند) آغاز به ترک کشاورزی کرده و به تجارت و صنعت روی آوردند. [ ۹۶ ]

توان شهرک‌ها و توان بورژوازی تجاری بومی، لازم و ملزوم همدیگر بودند. مهزادگان محلی نه‌تنها تجارت صادراتی را از دست سوداگران محلی در آورده و «آنها را به نقش کارگزاری فرو کاستند»، [ ۹۷ ] که در تجارت وارداتی نیز با بورژوازی خارجی سهیم شدند. [ ۹۸ ] بورژوازی بومی یک کشور، بورژوازی خارجی کشور دیگر بود. سوداگران آلمانی که نمی‌توانستند هیچ جایی در اقتصادهای شرق الب برای خود دست‌وپا کنند، در لهستان بیشتر مورد استقبال قرار گرفتند و به‌حق، از نظر سیاسی قدرشناس بودند. [ ۹۹ ] درواقع می‌شد گمانه ورزید که آیا قدرت شفاعت بورژوازی آلمان در دوره‌های بعدی از این واقعیت برنمی‌خاست که آنها در جاهایی چون لهستان و اسلوونی جان بدر بردند. در برابر، در روسیه، هرچند سوداگران بومی با رقابت زمین‌داران بزرگ، ازجمله صومعه‌ها و به‌ویژه خود تزار مواجه شدند، جان سالم بدر بردند. [ ۱۰۰ ] عاملی که کمک کرد این بود که سوداگران پیش‌تاز نام‌بردار به گوستی(۷۲۰) اجازه یافتند نقشی دوگانه ایفا کنند، به‌گونه‌ای که هم کارگزار تجاری و مالیاتی تزار باشند و هم برای خود سوداگری پیشه کنند. [ ۱۰۱ ] سرانجام، هنگامی‌که توانستند پیوندهای خود را با تزار بگسلند، حتی به رقابتی قابل‌توجهی در برابر وی بدل شدند. و در پایان، «بنگاه خصوصی، در واقعیت امر، سهم بزرگی در گسترش روسیه به‌سوی اقیانوس آرام



داشت، هرچند به‌ندرت از سوی دولت مورد حمایت قرار می‌گرفت و حتی با آن در رقابت بود.» [ ۱۰۲ ]

اما دربارهٔ پیشه‌های دستی باید گفت که اینها در همه‌جا رو به افول بودند، تا حد زیادی به این دلیل که نبود حمایت‌های تعرفه‌ای اجازه می‌داد که فراورده‌های بیش‌ازپیش اقتصادی‌تر صنعت اروپای باختری فروش بیشتری نسبت به فراورده‌های محلی داشته باشند. [ ۱۰۳ ] تا بدانجا که صنایع محلی جان بدر بردند، مثلاً یراق‌دوزی در چک، به این دلیل بود که برای تجارتخانه‌های بیرون از منطقهٔ خود، صنایع روستایی خانگی به‌شمار می‌رفتند. [ ۱۰۴ ] در عین حال، از آنجا که موجب پیشبرد تنوع بخشی کشاورزی شده و راه را برای توسعهٔ بعدی صنعت در بوهیم گشود تأثیر مهمی داشت. [ ۱۰۵ ] در روسیه اما، چون خودش اقتصاد جهانی خود بود، بخشی از سرمایهٔ انباشت شده برای توسعهٔ صنعتی به‌کار گرفته شد. [ ۱۰۶ ] حتی در مورد مهم‌ترین صنعت صادراتی اقتصاد جهانی اروپا یعنی منسوجات، که تصور می‌شد صنعت روسیه در برابر رقابت فرو خواهد پاشید، صنعت محلی بخش اعظم بازار انبوه و حتی بخشی از بازار کیفی را نیز در دست خود نگاه داشت. [ ۱۰۷ ]

می‌توانستیم دربارهٔ اینکه چرا امپراتوری عثمانی بخشی از اقتصاد جهانی اروپا نبود تحلیل مشابهی ارائه دهیم. [ ۱۰۸ ] شاید بهتر باشد توجه خود را به مسئلهٔ تجارت اقیانوس هند پرتغال و اینکه چه تفاوتی با تجارت اسپانیا در اقیانوس اطلس داشت معطوف کنیم.

می‌باید با چشم‌پوشی از افسانهٔ نقش ترک‌ها در ظهور تجارت اقیانوس هند پرتغال بی‌اغازیم. ظهور امپراتوری عثمانی نه‌تنها به انسداد شرق مدیترانه به روی اروپای



باختری نینجامید و ازاین‌رو، جستجوی پرتغال را برای مسیر دماغه‌ای به آسیا  
برنینگیخت، بلکه اینک، عموماً هم تصدیق شده که پویش‌های برون‌مرزی پرتغال  
قدیمی‌تر از ظهور عثمانی‌ها بوده و هم اینکه افول تجارت ادویه شرق مدیترانه پیش  
از ورود پرتغال به آن رخ داده است. درواقع، ا. ه. لایبایر(۷۲۱) دقیقاً «افول» سرزمین  
شام را نه به مقاومت‌های فرهنگی در برابر فناوری مدرن، که به تغییر جهت ساختاری  
تجارت و ازاین‌رو، گنجانده‌نشدن آن در اقتصاد جهانی روبه‌گسترش اروپا نسبت  
می‌دهد.

[ترک‌ها] عوامل فعالی در مسدودکردن تعمدی مسیرها نبودند. آنها، به دلیل بی‌تفاوتی  
مشهور و محافظه‌کاری بی‌اندازه خود، درواقع چیزی بر مشکلات دادوستد خاورزمین  
نیفزودند. ضرورت کشف مسیرهای جدید هم تقصیر آنها نبود. برعکس، آنها از  
کشف یک مسیر جدید و برتر زیان می‌دیدند. اگر هیچ راهی برای دورزدن آفریقا  
وجود نمی‌داشت، سرگذشت سرزمین شام از سال ۱۵۰۰ تغییر بسیاری می‌کرد. در  
وهله نخست، سلاطین ممالیک می‌توانستند حمایت مالی بسنده‌ای را از تجارت  
متوقف‌نشده خود کسب کنند که آنها را قادر به مقاومت موفقیت‌آمیز در برابر  
حمله ترک‌ها در سال ۱۵۱۶ سازد؛ اما، اگر ترک‌ها مصر را درحالی‌که کل جریان تجارت  
خاورزمین همچنان از آن می‌گذشت فتح می‌کردند، یا زودتر از زمان واقعی خود  
از کنترل این مسیرها محروم می‌شدند یا مجبور بودند خود را به تجارت بزرگ و  
فزاینده‌ای که از ممالکشان می‌گذشت خو دهند. در حالت دوم، ممکن بود وادار به  
اخذ روش‌های مدرن شده و استعداد شگرفشان برای وحدت سرزمینی را به‌کار گرفته  
و طرحی مشابه برای سازمان‌دهی تجارت خود بریزند.... جابجایی مسیرهای تجاری به



انجام رسید، اما نه به دست ترک‌ها بلکه برخلاف خواست و به زیانشان. [ ۱۰۹ ]

ما در یکی از فصول پیشین کوشیدیم مجموعه‌نیروهای درون پرتغال (و اسپانیا) را که به پویش‌های سدهٔ پانزدهم و تجارت برون‌مرزی و امپراتوری‌های سدهٔ شانزدهم انجامیدند تبیین کنیم. اینکه چرا انگیزه‌های اقتصادی گسترش اگیری سخت معطوف به مناطق اقیانوس اطلس (نیمکرهٔ باختری، هرچند آن را نمی‌شناختند و غرب آفریقا) بودند و نه به آسیا، حتی با آنکه ایدئولوژی پویش‌ها توجه بسیاری به جستجوی مسیر هند نشان می‌داد، شایان توجه و تأمل است. برای نمونه، وقتی ویتورینو ماگالائس گودینو فهرست بلندی از عواملی که در مرحلهٔ آغازین گسترش پرتغال مسلط بودند (از نبود طلا، کمبود غله، زمین و برده برای تولید شکر گرفته تا نیاز به مناطق ماهیگیری) ارائه می‌دهد، هیچ اشاره‌ای به فلفل یا ادویه یا دارو، ابریشم یا چینی یا سنگ‌های قیمتی و خلاصه، همهٔ آنچه پرتغالی‌ها درواقع بعدها در سدهٔ شانزدهم از آسیا وارد می‌کردند نمی‌شود. [ ۱۱۰ ] اما در واپسین ربع سدهٔ پانزدهم، پرتغالی‌ها به تجارت ادویه علاقه‌مند شدند [ ۱۱۱ ] و جستجوی پریستر جان (۷۲۲) در ذهن شاه جان دوم (۷۲۳) با این علاقه پیوند خورد «زیرا سرزمین [پریستر جان] می‌توانست به‌عنوان ایستگاهی در مسیر هند عمل کند که ناخدایان پرتغالی از آنجا آن ثروت‌هایی که پیش‌ازاین توسط ونیز توزیع می‌شد را برگردانند.» [ ۱۱۲ ] و طلای غرب آفریقا به‌علاوهٔ فلفل و ادویهٔ آسیا در سال ۱۵۰۶، در کنار سهم از آن‌پس روبه‌رشد تجارت آسیا، درواقع بیش از نیمی از درآمد دولت پرتغال را تأمین کرده و بدین‌سان «شالودهٔ اقتصاد امپراتوری» را تشکیل می‌دادند. [ ۱۱۳ ]

واسکو دِ گاما به‌مراتب بیشتر و سریع‌تر از ژولیوس سزار آمد، دید و فتح کرد (۷۲۴).



بهراستی شگفت‌آور است که ظرف چند سال اندک‌شمار، کشتی‌های پرتغال به‌طور کامل بر تجارت گستردهٔ اقیانوس هند غلبه یافتند. ساختار این بنگاه اقتصادی چه بود و چگونه توانست به این زودی استقرار یابد؟

پاسخ به پرسش دوم نسبتاً آسان است: برتری فناوری کشتی مسلحی که طی دو سدهٔ پیشین در اروپای آتلانتیک توسعه یافته و نوآوری فناوری کشتی‌سازی که در سال ۱۵۰۱ بدان رسیده بود- گشودن دریچه‌هایی برای توپ‌ها در خود تنهٔ کشتی، نه بر عرشهٔ آن. [ ۱۱۴ ] آیا این مزیت فناوریانه برای تبیین موفقیت پرتغال کافی است یا بایستی، به اصرار جرج ب. سنسام(۷۲۵)، این باور را که پرتغال «با چنان عزم راسخی برای موفقیت به آسیا رفت که بر ارادهٔ آسیایی‌ها برای مقاومت می‌چربید» بدان بیفزاییم؟ [ ۱۱۵ ] شاید، هرچند معمولاً احساس من این است که کیفیت‌های فرهنگی‌ای چون روانِ جمعی(۷۲۶) محصول اقتران‌های ساختاری اجتماعی بسیار مشخصی هستند و عمرشان درازتر از مایهٔ اصلی خود نیست.

به‌هرروی، پرتغالی‌ها از حدود سال ۱۵۰۹ که ناوگان مصر را در دیو(۷۲۷) شکست دادند، «سرکردگی(۷۲۸) بلامنازع» بر اقیانوس هند داشتند. [ ۱۱۶ ] افزون بر این، طی سدهٔ شانزدهم (اما در مورد تنگهٔ مالاکا، تنها تا ۱۵۷۰) تاجران پرتغالی نه‌تنها در آنجا، که در دریای چین، سواحل شرق و غرب آفریقا، جنوب اقیانوس اطلس، نیوفاندلند و هرآینه در اروپا نیز دیده می‌شدند. «بدین‌سان اقتصاد پرتغال در همه‌جا حاضر است.» [ ۱۱۷ ]

دستگاه نظارتی پرتغال در آسیا اساساً بسیار ساده بود: ناوگانی از دو بخش (یکی برای انسداد دریای سرخ و دیگری برای گشت در ساحل غربی هند)، نایب‌السلطنه‌ای در



گوآ و هفت دژ نظامی در پیرامون آن. [ ۱۱۸ ] آنها برای مقاصد تجاری دارای رشته‌ای از پایگاه‌های تجاری (feitoria) بوده و سه بازار واسطه‌ای بزرگ برپا ساختند: مالاکا، کالیکوت و هرمز، و یک ایستگاه کمکی در عدن. [ ۱۱۹ ] بزرگ‌ترینشان مالاکا بود که به انبار و کالبار سترگی بدل شد که کمابیش به اجبار در آنجا تأسیس شد زیرا بادهای موسمی کشتی‌های بادبانی‌ای را که از شرق می‌آمدند وادار به تخلیه بار در آنجا می‌ساخت. [ ۱۲۰ ] این ساختار به دست چهره پیشتاز پرتغال، آلفونسو د آلبوکرکه (۷۲۹) شکل گرفت که آن را به عنوان راه چاره‌ای برای معضلات نظامی این بنگاه اقتصادی طراحی کرد. [ ۳۲۱ ]

روی هم رفته، این تجارت در دست دولت بود [ ۱۲۲ ] و هنگامی که نقش پرتغال در نیمه دوم سده شانزدهم روبه زوال گذاشت، بخش خصوصی، به دلیل افزایش ریسک آن، یکسره از این تجارت کاهش یافته کنار کشید. [ ۱۲۳ ]

پرتغالی‌ها در ناحیه‌های کوچک انگشت‌شماری فرمانفرمایی مستقیم اعمال می‌کردند. در ناحیه‌هایی چون کوچی یا سیلان، فرمانروای محلی تحت «حمایت» پرتغال قرار داشت. اما در اکثر جاها، پرتغالی‌ها هیچ ادعایی نسبت به فرمانروایی سیاسی نداشته و در عوض، «مطابق قوانین، آداب و رسوم و عرف دولت‌هایی که خود را در آنها می‌یافتند، گردش و تجارت می‌کردند.» [ ۱۲۴ ] به تعبیر دونالد ف. لک (۷۳۰)، اروپایی‌ها در آن هنگام «عمدتاً به آن کشورهای علاقه داشتند که در آنها، یکپارچگی اثربخش و اقتدار مرکزی به تأمین شرایط باثبات برای تجارت و جو مناسب برای مسیحی‌سازی کمک می‌کرد.» [ ۱۲۵ ]

برای درک اینکه چرا ما ناحیه تجاری اقیانوس هند را به رغم این واقعیت که چنین

کامل به زیر سلطه یک قدرت اروپایی درآمده بود بخشی از اقتصاد جهانی در نظر نمی‌گیریم، می‌باید معنای این سلطه برای کشورهای آسیایی تحت تأثیر آن و معنای آن برای اروپا را بررسی کرده و سپس با آن بخش‌هایی از آمریکاها که زیر فرمان شبه‌جزیره ایبری بودند مقایسه کنیم.

چنین می‌نماید که تردید کمی در این‌باره وجود داشته باشد که یک عنصر عمده در چیرگی برق‌آسای پرتغال، نخست در اقیانوس هند و سپس در دریای چین، به قول ترور-روپر، «خلائی در تجارت دریابرد» بود که در این زمان در هر دو ناحیه وجود داشت: «تجارت وسیع آسیا- که تجارت دوربرد آن با اروپا صرفاً پاره‌ای از آن بود- آغوش خود را به روی نخستین کسانی که وارد شوند می‌گشاید. پرتغالی‌ها آمدند و آن را در آغوش کشیدند، و تا زمانی که این خلأ دوام یافت- تا زمانی که اروپا از آنها پیشی جست یا آسیا در برابرشان ایستاد- در انحصار ایشان بود.» [ ۱۲۶ ] خلأ، نه اقتصادی، که سیاسی بود زیرا برای فهم اوضاع مهم است که بدانیم پرتغالی‌ها این تجارت را پدید نیاوردند. آنها بر شبکه تجاری از پیش موجودی مستولی شدند که در آن هنگام در اقیانوس هند، در دست سوداگران مسلمان (عرب‌ها یا گجراتی‌ها) و در دریای چین، در دست دریازنان واکو بود. [ ۱۲۷ ] بیرون‌کردن تاجران مسلمان، که پیش از همه رخ داد، «با شدت عملی وحشیانه و نه با رقابتی مسالمت‌آمیز» انجام گرفت.

[ ۱۲۸ ] این در درجه اول به دلیل برتری سیاسی- دریایی بود. [ ۱۲۹ ]

واردات بزرگ از آسیا به لیسبون فلفل یا فلفل و ادویه بود. پیشتر، در پایان سده پانزدهم، پیش از آنکه پرتغال وارد صحنه شود، اروپا احتمالاً یک‌چهارم تولید آسیا را به مصرف می‌رساند [ ۱۳۰ ] و برای تأمین تقاضای افزایش‌یافته اروپا، تولید آسیا در



طول این سده دوچندان شد. [ ۱۳۱ ] آنچه آسیا اصولاً در ازای آن از اروپا می‌گرفت شمش نقره و طلا بود. [ ۱۳۲ ] نقره عمدتاً از آمریکایها و ژاپن می‌آمد. [ ۱۳۳ ] طلا ظاهراً تا حد زیادی نخست از غرب آفریقا [ ۱۳۴ ] و سپس از جنوب شرقی آفریقا، سوماترا و چین می‌آمده است. [ ۱۳۵ ]

با توجه به عطش دیوانه‌وار اروپا برای اندوختن شمش، به‌راستی عجیب است که این نوع ناترازی صوری پرداخت‌ها بایستی تا این حد ادامه یابد. اما اگر اروپا اجناس آسیا را می‌خواست، ظاهراً این بهایی بود که مجبور به پرداخت آن بود. این به معنای بنیادینی اشاره دارد که طبق آن، آسیا در این هنگام بخشی از اقتصاد جهانی اروپا نبود زیرا از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ روابط آسیا با دولت‌های آسیا «معمولاً در چارچوب و برپایه شرایطی تنظیم می‌شد که ملت‌های آسیا برقرار کرده بودند. بجز آنهایی که در پایگاه‌های مستعمراتی اندک‌شماری می‌زیستند، اروپایی‌ها در همه‌جا مزاحم تلقی می‌شدند.» [ ۱۳۶ ] و این به‌رغم برتری نظامی اروپا بود. زیرا باید به یاد داشته باشیم که این برتری نظامی صرفاً برتری در نیروی دریایی بود. [ ۱۳۷ ]

از نگاه آسیا، تاجران پرتغالی از یک جنبه بنیادین با تاجرانی که سابق بر آنها بودند فرق داشتند. خریدار «نه سوداگر- کارسalar خصوصی-، بلکه قدرت دریایی سهمگینی بود که از طرف یک دولت خارجی، از جانب سوداگران آن و خودش عمل می‌کرد.» [ ۱۳۸ ] این بدان معنا بود که روابط تجاری- درواقع قیمت‌ها- با عهدنامه‌های به‌رسمیت‌شناخته‌شده تحت قوانین بین‌المللی، تعیین می‌شوند. اما دولت‌ها می‌باید با دولت‌ها معامله می‌کردند. و این فرصتی به پرتغالی‌ها داد تا خود را با جایگاه والای دولتی که با آن روبه‌رو بودند خو دهند. [ ۱۳۹ ] در آغاز، پرتغالی‌ها خواهان کسب



سودهای هنگفتی بودند که متصرفات با خود به همراه می‌آوردند، اما پس از گذشت تنها ۱۰ سال دریافتند که این سیاستِ بس کوتاه‌نظرانه‌ای است. [ ۱۴۰ ] آنان، در عوض، به سوداگری ارزی (۷۳۱) و واسطه‌گری در تجارت درون آسیایی روی آورده و سودهای آن را برای سرمایه‌سازی مسیر تجاری دماغه به‌کار بردند، مسیری که هم ادویه و هم شمش برای پرتغال به ارمغان می‌آورد. این، به تعبیر گودینو، «رؤیایی بلندپروازانه» بود، «کاری فراتر از امکانات پرتغال (démessurée)». [ ۱۴۱ ] آنها شمش (و خیلی چیزهای دیگر) را قربانی ادویه کردند، اما به یک «تجارت درون آسیایی متمرکز» دست یافتند، «چیزی که کاملاً در آسیا جدید» بود. [ ۱۴۲ ] با برگرداندن آن به زبان اقتصاد جهانی اروپا، نقش پرتغالی‌ها به‌عنوان واسطه بدین معنا بود که «مقدار زیادی از واردات اروپا، از صادرات نامرئی (۷۳۲) کشتیرانی و خدمات تجاری ناشی می‌شود.» [ ۱۴۳ ] میزان اهمیت اقتصادی که تجارت درون آسیایی برای مشارکت پرتغال در آسیا داشت با این واقعیت مشخص می‌شود که تنها پس از ۷۵ سال، در ۱۵۷۸، نخستین کشتی سریع‌السير بدون توقف (une 'carrière' de droiture) از لیسبون عازم مالاکا شد. [ ۱۴۴ ]

بدین‌سان، تاجران پرتغال برای آسیا دو پیامد داشتند: تاجران آسیایی مجبور بودند با یک دولت به‌عنوان کارگزار تجار معامله کنند، و تجارت درون‌آسیایی عقلانی شده بود. درعین‌حال، ی. س. فن لور (۷۳۳) گمان نمی‌کند که بتوان به این امر عنوان تغییر اجتماعی داد:

رژیم مستعمراتی پرتغال... عنصر اقتصادی جدید منحصربه‌فردی در بازرگانی آسیای

جنوبی وارد نکرد.... رژیم پرتغال صرفاً فشار نه‌چندان سنگینی را بر ساختار موجود کشتیرانی و تجارت وارد ساخت. دورهٔ بعدی [دورهٔ هلندی‌ها] به‌وقت خودش نظام جدیدی از تجارت و کشتیرانی خارجی را سازمان بخشیده، روابط استعماری نافذی به وجود آورده و اشکال اقتصادی جدیدی را در اروپا می‌آفرید- شاید نه به‌عنوان نتیجهٔ مستقیم، بلکه به‌عنوان یک توسعهٔ موازی متکی بر نظام....

منش بین‌المللی آسیایی تجارت حفظ شد، حال‌آنکه نفوذ اروپا عملاً آسیایی به استقلال سیاسی دولت‌های خاورزمین نرساند. مسیر تجاری بزرگ درون‌آسیایی اهمیت کامل خود را حفظ کرد. [ ۱۴۵ ]

نوشتارگان این موضوع معمولاً با ارزیابی فن لور سازگاری دارد. [ ۱۴۶ ] پرتغالی‌ها آمدند و به اقتصاد جهانی شکوفایی برخوردند. آنها سازمان نسبتاً بهتری بدان بخشیده و مقداری کالا را به‌عنوان پاداش کوشش‌های خود به وطن آوردند. سازمان اجتماعی اقتصاد و نیز روساخت‌های سیاسی عمدتاً دست‌نخورده ماندند. تغییر عمده در تولید فلفل اتفاق افتاد؛ تنها ادویه‌ای که «به تولید انبوه رسید.» [ ۱۴۷ ] اما فناوری فلفل چنان ساده است که برای گسترش تولید آن از طریق کشت سطحی‌تر به نیروی کار بسیار کمی نیاز است؛ زیرا فلفل ویژگی مهمی دارد: «همین‌که کشت شد، نیازی به مراقبت ندارد.» [ ۱۴۸ ] ازاین‌رو، از نگاه بخش اعظم آسیا، یک سده سلطهٔ پرتغال اصولاً بدین معنا بود که پرتغالی‌ها به‌جای عرب‌ها کسب سود می‌کنند. ک. م. پنیکار(۷۳۴)، تاریخ‌پژوه هندی، این دیدگاه را خلاصه می‌کند:



برای فرمانروایان هند هیچ فرقی نمی‌کرد که سوداگران‌شان کالاهای خود را به پرتغالی‌ها بفروشند یا به عرب‌ها. درواقع، پرتغالی‌ها این مزیت را داشتند که قادر به فروش اسلحه و تجهیزات نظامی موردنیاز فرمانروایان هند بودند. اما سوداگران هندی خیلی زود دست به ایجاد دستگاهی از مجوزها زدند که آنان را، بدون رقابت سوداگران عرب، قادر به انجام تجارت خود می‌ساخت و در این معنا می‌شد گفت که انحصار پرتغال به آنها کمک کرده است. [ ۱۴۹ ]

این است دلیل اینکه چرا به‌رغم این واقعیت که «بنگاه‌های شاهان پرتغال... انحصارهای حمایت، ترابری و فراورده‌های ترابری‌شده را باهم ترکیب کرده بود»، [ ۱۵۰ ] چارلز باکسر می‌تواند سلطه دریایی پرتغال را یک «روساخت ذاتاً شکننده» بخواند. [ ۱۵۱ ] آسیا، یا حتی مناطق مرزی اقیانوس هند، در سده شانزدهم به بخشی از اقتصاد جهانی اروپا بدل نشدند. آسیا پهنه بیرونی‌ای بود که اروپا، بی‌گمان با شرایط تا حدی نابرابر، با آن تجارت داشت. به دیگر سخن، عناصر انحصار به‌زور تحمیل‌شده در عملکرد بازار دخالت می‌کردند. به تعبیر شانو، یک «کانکوئیستای دریاسالارانه» به دست پرتغال اتفاق افتاد. [ ۱۵۲ ] اما اساساً از این تماس تغییری در حیات درونی آسیا حاصل نشد. قطعاً ادعای اینکه تولید اصلی آسیا بخشی ناگسستنی از تقسیم‌کار آن زمان اروپا بود دشوار خواهد بود.



اگر تأثیر تجارت آسیایی پرتغال بر اروپا را بررسی کنیم، به شواهد بیشتری دست خواهیم یافت. اروپا آسیا را در سده شانزدهم فتح نکرد چون در توانش نبود. برتری نظامی آن فقط در دریا بود. [ ۱۵۳ ] روی زمین هنوز تاب حمله عثمانی را نداشت، [ ۱۵۴ ] و این موازنه نظامی تنها با انقلاب صنعتی تغییر می‌کرد. [ ۱۵۵ ]

آنچه آسیا در این زمان برای اروپا فراهم می‌آورد تجملات بود. اکنون تجملات حائز اهمیت‌اند و نمی‌باید آنها را دست‌کم گرفت، اما نسبت به مواد خوراکی (غله، گاو، ماهی، شکر) و نیروی انسانی موردنیاز برای تولیدشان جایگاه دوم را اشغال می‌کنند. آنها نسبت به شمش نیز جایگاه دوم را اشغال می‌کنند، نه شمش اندوخته، بلکه شمش به‌منزله پول (هرچند تنها با سحر و جادو بود که شمش می‌توانست به‌عنوان پول به‌کار رود، سحر و جادویی که در امکان استفاده نهایی ضروری از آن به‌عنوان کالا نهفته بود.) در مقایسه با مواد خوراکی و حتی شمش، یک اقتصاد جهانی کمابیش به‌راحتی می‌تواند با تغییرات عرضه تجملات کنار بیاید.

ممکن است استدلال شود که فلفل یکسر یک کالای تجملی نبود، حتی ادویه هم تجملی نبود، زیرا برای نگهداری از مواد خوراکی و به‌عنوان دارو ضرورت داشتند.

[ ۱۵۶ ] دوباره مسئله بر سر میزان است. مواد خوراکی که نگهداری می‌شد تا حد زیادی گوشت بود که نه یکسر تجملی بود و نه یکسر مناسب حال کسانی که جیره غذایی بخورونمیری داشتند. داروها نیز به همین‌سان. هرآینه، همان‌گونه که شانو استدلال می‌کند، با بالارفتن استاندارد زندگی در اروپا و تغییر موازنه قدرت در جهان، فلفل به یک کالای کمترتجملی بدل می‌شد. به گمان من، مسئله این است که چقدر کمتر:

[فلفل] نخستین بار کی در اروپا پدیدار شد؟ معمولاً به نقاط عطف [jalons] چندی اشاره می‌شود. نخستین نقطه عطف، تماس‌های میان شرق و غرب در سده‌های ۱۲ و ۱۳ در مدیترانه، در دوران جنگ‌های صلیبی است. راست‌بخواهی، دو عامل را بایستی در نظر داشت. بالارفتن مصرف فلفل قطعاً با افزایش مصرف گوشت در سده‌های ۱۴ و ۱۵ هم‌پیوند بوده و این پدیده‌ای است که آشکارا به اثبات رسیده است. از نگاه من، تحول دیرپای الگوهای مصرف فراورده‌های سرزمین‌های دوردست و پرهزینه اما، از تغییر در وضعیت قدرت از سده ۱۲ و ۱۳ جدایی‌ناپذیر است. ادویه‌ای که در شرایط [سده] ۱۳ به دست می‌آمد یک کالای تجملی بود. کسب آن مستلزم توسعه آن قدرتی بود که به جهان مسیحیت غربی اجازه رشد آهسته توانمندی خود را می‌داد [le lent décolllement de ses moyens]. این قدرت به باخت‌رزمین اجازه داد تا یکی پس از دیگری به آن محرک‌های (۷۳۵) مختلف جوانه‌های چشایی (۷۳۶) و دستگاه عصبی دست یابد که جهان مسیحیت لاتین شرقی، به نسبت تمدن‌های شرقی، هوش کمتری در ایجادشان داشت. [ ۱۵۸ ]

به‌هرروی، تا بدانجا که فلفل نه یک کالای تجملی بلکه یک کالای نیمه ضروری بود، دقیقاً مالاگت (۷۳۷) غرب آفریقا بود نه فراورده‌های آسیا، که اگر نه از نظر قیمت، دست‌کم از نظر مقدار اهمیت بیشتری نسبت به بقیه داشت. [ ۱۵۹ ]

هرآینه هیچ شکی در این نیست که تجارت آسیا برای پرتغال سودآور بود. به‌هرحال اصل قضیه، همین سودآوری آن بود. گودینو ۲۵ صفحه را صرف ارزیابی آن می‌کند.



یک مثال شاید تماشایی کفایت خواهد کرد. آلبوکرک در سال ۱۵۱۲ کالایی که بازمی‌گشت را هشت‌برابر ارزش پولی که پرتغال فرستاده بود ارزیابی کرد. [ ۱۶۰ ] پس درک اینکه چرا فلفل «برجسته‌ترین کالای سفته‌بازی [سده‌های شانزدهم و هفدهم]» بود که «توجه بزرگ‌ترین سوداگران و سرمایه‌داران روزگار را به خود جلب می‌کرد» آسان است. [ ۱۶۱ ] بخش‌پذیری (۷۳۸) و دوام فلفل و نیز حاشیه سود آن، «آن را کالای بسیار خوبی برای سفته‌بازی می‌ساخت.» [ ۱۶۲ ]

این سفته‌بازی فقط سفته‌بازی سرمایه‌داران در مقام کارسالاران شخصی نبود. بیشتر سفته‌بازی دولت پرتغال بود که، به بیان فردریک لین، به دنبال «افزایش ثروت ملی با استفاده از قدرت نظامی» بود. [ ۱۶۳ ] در ادامه هزینه‌های این سیاست را بررسی خواهیم کرد. اما، درج ارزیابی لین از این «سفته‌بازی» دسته‌جمعی، در اینجا مناسب می‌نماید:

طی پنجاه یا صدسال، سیاست مسالمت‌آمیزتری که موجب توسعه بیشتر تجارت شرق شود می‌توانست ملت را ثروتمندتر سازد. هرچند فتح هند مدتی درآمد ملی پرتغال را افزایش داد، کاهش بهره‌وری نیروی کار ملت را به دنبال داشت. پس این نمونه خوبی از موفقیت در استفاده از نیروی مسلحانه برای افزایش رونق ملت نیست. [ ۱۶۴ ]

اما آیا پرتغال می‌توانست «سیاست مسالمت‌آمیزتری» را دنبال کند؟ این تا حدی، همان‌گونه که خود لین اظهار می‌کند، به دلیل نوع سرمایه و نیروی کاری که در سال



۱۵۰۰ در پرتغال وجود داشت، مورد تردید است. [ ۱۶۵ ]

با این‌همه، بحث بر سر سودآوری، محدودیت‌های کسب سود از راه تجارت در یک پهنه بیرونی را روشن می‌سازد. سودها، در نهایت، سود غارت‌اند. و غارت در گذر زمان خودشکن (۷۳۹) است، حال آنکه بهره‌کشی در چارچوب یک اقتصاد جهانی واحد خودافزا است (۷۴۰).

شاید اگر اینک به مقایسه نظام‌مند ایبری در آسیا و ایبری در آمریکاها بپردازیم، این امر روشن‌تر شود. نخست می‌باید چندکلمه‌ای پیرامون روابط پرتغال و اسپانیا گفته شود. فرمان پاپ، اینتر کایترا (۷۴۱)، در نسخه دوم مورخه ژوئن ۱۴۹۳ خود، خط مشهوری را ترسیم کرد که ظاهراً سرپرستی بخش‌های مختلف جهان غیراروپایی را برای مقاصد مسیحی‌سازی به پرتغال و اسپانیا وامی‌گذاشت. [ ۱۶۶ ] در مورد مناطق اقیانوس اطلس، این بدان معنا بود که فرمانفرمایی پرتغال بر برزیل و جزایر غیر کارائیبی اقیانوس اطلس، به استثنای بقیه قاره که زیر فرمانفرمایی اسپانیا بود، به رسمیت شناخته شد. احتمالاً آسیا به پرتغال «داده شد.» اما ماژلان (۷۴۲) شارل پنجم را به بازتفسیر نقشه متقاعد ساخت، زیرا برآورد طول‌های جغرافیایی در سده شانزدهم دشوار بود و او در سال ۱۵۲۰ از جانب دربار اسپانیا ادعای مالکیت فیلیپین را اقامه کرد [ ۱۶۷ ] که درواقع تا ۱۵۶۴ اشغال نشد. درواقع، اسپانیا تنها زمانی هیئت خود را برای جستجوی فلفل در فیلیپین و چین گسیل داشت که پرتغال به‌عنوان یک منبع عرضه فلفل، به دلیل احیای نقش ونیز آغاز به افول کرد. [ ۱۶۸ ]

بدین‌سان نقش اصلی اسپانیا در آمریکاها را در کنار نقش حاشیه‌ای پرتغال می‌بینیم و نقش اصلی پرتغال در آسیا را در کنار نقش حاشیه‌ای اسپانیا. جالب

است که چرا سیاست ایبری کمابیش در هردو منطقه به هم شبیه بود. چراکه در سدهٔ شانزدهم، ایبری در آمریکاها مستعمراتی برقرار ساخت، اما در آسیا پایگاه‌های تجاری برپا کرد. [ ۱۶۹ ]

پیش‌ازاین دربارهٔ سیاست اسپانیا در آمریکاها و سیاست پرتغال در آسیا نوشته‌ایم. شایان توجه است که هر یک به دنبال تعمیم تجربهٔ غالب خود به منطقهٔ دیگر بود، اما با درک خطای خود، هر یک درصدد سازگاری خود با نیازهای منطقه برآمد. پرتغالی‌ها به دنبال تحدید مشارکت خود در برزیل به یک ترتیبات کالنباری بودند، اما از ۱۵۳۰ وادار به استعمار آن شدند تا پیش‌دستی کرده باشند. [ ۱۷۰ ] به همین‌سان، اسپانیاردها قصد به‌کارگیری یک انکومیاندا را در فیلیپین داشتند، اما بازرگانی بین‌المللی برای تحمل هزینه‌ها نابسنده بود و آنها به الگوی پرتغالی روی آوردند. «بدین‌سان تجارت مانیل بر مبادلهٔ مستقیم نقرهٔ اسپانیای نو به ازای اجناس چینی متمرکز شد.» [ ۱۷۱ ]

چنین می‌نماید که دلایل این دو سیاست متفاوت، چنانکه اشاره کردیم، دو تا باشند. از یک‌سو، پاداش‌های استعمار آمریکا از جهاتی بیشتر بود. از سوی دیگر، مشکلات استعمار آسیا بسیار بیشتر بود. ترکیب این دو بدان معنا بود که آمریکاها در سدهٔ شانزدهم به پیرامون اقتصاد جهانی اروپا بدل شد، حال‌آنکه آسیا یک پهنهٔ بیرونی باقی ماند.

منظور ما از پاداش‌ها نه سود کوتاه‌مدت، هرچند آمریکاها حتی در اینجا نیز نسبت به آسیا ۵۰٪ بیشتر ارزش داشتند [ ۱۷۲ ]، بلکه سودهای بلندمدت از نظر هزینه‌های فرصت است. تجارت آسیا، به‌ویژه آن بخشی که از سرزمین شام می‌گذشت، یک



تجارت وارداتی بود. [ ۱۷۳ ] درواقع یکی از دلایلی که اسپانیا سرانجام دست از کشتی‌های تجاری خود در مانیل کشید، دقیقاً مخالفت داخلی با صدور شمش ناشی از این تجارت بود. [ ۱۷۴ ] این بی‌گمان، چنانکه نشان دادیم، بدون استثنا نیست. برای نمونه چنین می‌نماید که جنگل‌های ساج هند، به‌عنوان تأمین‌کننده الوار برای کشتی‌های ساخته‌شده در کارخانه‌های کشتی‌سازی گوآ، تا حدی به درون اقتصاد جهانی اروپا گنجانده شده باشند. [ ۱۷۵ ]

اما این در مقایسه با برداشت شمش، چوب، چرم و شکر از جهان نو، که طی این سده از یک فن گردآوری به یک شکل ثابت از تولید که از نیروی کار ارزان و نظارت اروپا بهره می‌گرفت تکامل یافت [ ۱۷۶ ] و بدین‌سان ساختار اجتماعی نواحی موردبحث را دگرگون ساخت و آنها را در درون اقتصاد جهانی اروپا گنجانده، چیزی نیست. [ ۱۷۷ ] اروپا فقط زمانی که چاره‌ای نداشت و نمی‌توانست در چارچوب اقتصاد جهانی خود به فراورده‌ای دست یابد، برای کسب آن با هزینه‌ای بالاتر به سراغ پهنه بیرونی می‌رفت. شاهد مثال، ابریشم. وودرو بورا [ ۱۷۴۳ ] دلایل فروپاشی تولید ابریشم خام مکزیکی در اواخر سده شانزدهم را شرح داده است. [ ۱۷۸ ] چنانکه شانو خاطرنشان می‌سازد، درست در همین هنگام است که «اوج تجارت گالیون، ورود انبوه، ناگهانی و زودگذر ابریشم چینی به بازار هند» [ ۱۷۹ ] را مشاهده می‌کنیم. هرآینه، وقتی اسپانیاردها دیگر هیچ نقره آمریکایی‌ای ندارند که به چینی‌ها بدهند، نمی‌توانند ابریشم بخرند و تجارت مانیل در حدود ۱۶۴۰ فرومی‌پاشد.

به‌عنوان یک قاعده عمومی، بحث کرانه‌های جغرافیایی یک اقتصاد جهانی به تعادل آن بازمی‌گردد. پویش نیروها در کانون ممکن است به یک فشار گسترش‌طلبانه



بینجامد (چنانکه دیدیم که در سدهٔ پانزدهم در اروپا رخ داد). نظام تا بدانجا به بیرون گسترش می‌یابد که به نقطه‌ای برسد که زیان از سود بیشتر است. البته یک عامل، فاصله است که خود تابع وضعیت فناوری است. در آغاز، از مفهوم جهان شصت‌روزه یاد کردیم. روش‌های بسیاری برای برآورد زمان وجود دارد. شرح شانو از فاصلهٔ زمانی ایبری تا آمریکاهای و فاصلهٔ زمانی از ایبری تا آسیا را مقایسه کنید. وی در مورد اولی می‌گوید: «رفت یک ماه طول می‌کشد، بازگشت شش هفته، سفر رفت و برگشت، در کنار بارگیری و باراندازی، در یک چرخهٔ یک‌ساله شامل دوره‌های عدم فعالیت در زمستان انجام می‌گیرد.» [ ۱۸۱ ] در مورد دومی می‌گوید:

در یک فاصلهٔ حداکثری- بگذارید بگوییم محور سویا- مانیل در ۱۵۶۵- جهان زاده شده از دگرگونی طولانی سده‌های ۱۵ و ۱۶ یک جهان پنج‌ساله است. به دیگر سخن، پنج سال، میانگین زمان لازم برای یک سفر رفت و برگشت از اسپانیا به فیلیپین است.

[ ۱۸۲ ]

این آشکارا تفاوت قابل‌توجهی بود.

اما مقاومت فاصله (۷۴۳)، به دلیل مقاومت اقتدار مستقر، تشدید شده بود. آمریکاهای به‌آسانی فتح شدند. حتی دولت‌های ساختمان‌های چون آزتک‌ها و اینکاهای حریف سلاح‌های اروپا نبودند. آسیا روی هم‌رفته مسئلهٔ دیگری بود. نه پرتغال و نه حتی جانشینان سدهٔ هفدهمی آن، سلاح درخوری برای فتوحات زمینی قابل‌توجه نداشتند. به دلیل این فقدان، نمی‌توانستند همچون آمریکاهای اروپای خاوری،

نظامی برپا کنند که با کمی نیرو(۷۴۴) امکان مصادرهٔ مازاد زیادی را فراهم آورد. در برابر، نیروی زیادی لازم بود تا (پرتغالی‌ها بر ضد رقبای دریایی خود) به مقدار کمتری از مازاد (چون فرمانروایان محلی می‌توانستند بر درصد به‌مراتب بیشتری پافشاری کنند) دست یابند. یک راه پیش روی ما برای بررسی این امر، برآورد سودآوری کاربردهای دیگر نیروست. فردریک لین آن را بدین‌سان مفهوم‌پردازی می‌کند:

جسارت می‌ورزم و این را به‌عنوان یک فرضیه پیش می‌نهم که بنگاه‌های [مستعمراتی] که از نیرو (ی زور) برای غارت و جلوگیری از تجارت رقبا استفاده می‌کردند [برای نمونه، پرتغالی‌ها در آسیا]، عموماً در معرض بازده‌های نزولی قرار داشتند، اما بنگاه‌های بسیاری که از (نیروی) زور برای ایجاد حمایت [در برابر نابودی یا تصرف سرمایه و قطع نیروی کار خود] استفاده می‌کردند، ازجمله آنهایی که به تحمیل کار اجباری دست می‌زدند [برای نمونه، پرتغالی‌ها در برزیل]، از مزیت بازده‌های صعودی برخوردار بودند. [ ۱۸۳ ]

گلیم خود را از آب بیرون‌کشیدن در پیرامون یک چیز است و در پهنهٔ بیرونی چیزی دیگر. تنها در پیرامون است که گروه از نظر اقتصادی قدرتمندتر قادر است موقعیت خود را با سلطهٔ فرهنگی نیز تقویت کند. پرتغالی‌ها این را بهتر از اسپانیایی‌ها دریافتند. اسپانیایی‌ها، نسبت به پرتغالی‌ها، اولویت بیشتری به مسیحی‌سازی دادند، اما پرتغالی‌ها محدودیت‌های قدرت خود را در این برخورد بزرگ مسیحیان-مسلمانان در آسیای سدهٔ شانزدهم بهتر درک می‌کردند. شانو خاطرنشان می‌سازد که



اسپانیایی‌ها تلاش زیادی را صرف متوقف ساختن رخنه مسلمانان در فیلیپین کردند. آنها تا حدی به کام خود رسیدند، اما بهای اقتصادی آن را پرداختند: «آیا به جای خصومت پرتغالی‌ها، این عداوت دیرینه نسبت به اسلام و ناتوانی از بستن قرارداد با امیران مسلمان جزایر ملوک، تبیین حقیقی این نیست که چرا اسپانیایی‌ها نتوانستند در فیلیپین در تجارت ادویه به موفقیت دست یابند؟» [ ۱۸۹ ] این را با تصمیم پرتغال در کنگو مقایسه کنید که نخست در آنجا دست به مسیحی‌سازی، استعمار و حتی کشت محصولات نقدی زده و سپس‌تر دریافتند که هزینه‌ها بیش‌ازحد بالاست و به یک رابطه تجاری روی آوردند که در درجه اول به برده و عاج می‌پرداخت. [ ۱۸۵ ]

در آسیا، سلطه پرتغال بر اقیانوس هند و تنگه مالاکا طی سده شانزدهم «بلند» به چالشی روزافزون- از سوی عرب‌ها و ونیز (مسیر قدیمی شام)، از ستاره‌های طالع شمال باختری اروپا (انگلستان و هولاند) و از سوی نیروهای طغیانگر بومی در آسیا- برخورد.

در یکی از فصول پیشین به احیای شرق مدیترانه در سده شانزدهم «دوم» پرداختیم. پس بگذارید صرفاً مرور مختصری بر این موضوع داشته باشیم. قطع تجارت شام مستلزم انسداد پرهزینه‌ای بود. اصل قضیه این بود که «پرتغال تا آن حد ثروتمند نبود که این شبکه پهناور، استحکامات نظامی، گردان‌های پرهزینه و کارگزاران آن را اداره کند.» مقارن دهه ۱۵۳۰، ترک‌ها بار دیگر قادر به پهلوگرفتن در خلیج فارس بودند و از آن مقطع به بعد، سهم پرتغال از این تجارت افت کرد. [ ۱۸۷ ] مقارن ۱۵۶۰، اسکندریه همان اندازه ادویه به اروپا صادر می‌کرد که در اواخر سده



پانزدهم، [ ۱۸۸ ] هرچند بی‌گمان نسبتاً کمتر بود. افزون بر این، پرتغالی‌ها بی‌میل یا ناتوان از پایین‌آوردن قیمت‌هایشان برای مواجهه با رقابت ونیز بودند. [ ۱۸۹ ] و هرآینه اشاره‌ی ما تنها به تجارت فلفل است، زیرا ظاهراً تجارت دارو هیچ‌گاه در انحصار پرتغال نبوده است. [ ۱۹۰ ] درواقع افول پرتغالی‌ها را می‌باید با این واقعیت سنجید که درنهایت، پس از ۱۵۸۰، آنها به دنبال سهمی در خود تجارت ونیز بودند. [ ۱۹۱ ] پس افول پرتغال بسیار واقعی بود. گودینو هشدارمان می‌دهد که از آن‌سوی بام نیفتاده و بهبود وضعیت ونیز را به خیالات آلوده نکنیم، [ ۱۹۲ ] دیدگاهی که پیشتر فرصت تشریح آن را داشتیم. زیرا ونیز نمی‌توانست همه‌ی آنچه را که پرتغال از دست داده بود برای خود بردارد.

شمال باختری اروپا رقیبی اثربخش‌تر بود. نایبستی از یاد ببریم که وقتی دربارهای اسپانیا و فرانسه، هردو در سال ۱۵۵۷ اعلان ورشکستگی کردند، دربار پرتغال نیز به دنبال آنها در سال ۱۵۶۰ دست به همین کار زد. ما دلایل صعود هولاند و انگلستان را بررسی نخواهیم کرد. اما باید حواسمان به یک عامل سرنوشت‌ساز در تجارت ادویه باشد، اینکه درواقع دو تجارت ادویه وجود داشت که اغلب «قرارداد آسیا» و «قرارداد اروپا» خوانده می‌شدند. به دیگر سخن، ادویه‌ای که از آسیا به لیسبون (یا ونیز یا سپس‌تر آمستردام) می‌آمد سود داشت و همین ادویه نیز در هنگام بافروش به مصرف‌کنندگان نهایی اروپایی سود داشت، مصرف‌کنندگانی که اصولاً ساکن اروپای شمال باختری بودند. [ ۱۹۳ ]

پرتغالی‌ها، به‌ویژه پس از افول آنتورپ که روابط نزدیکی با آن داشتند، شبکه‌ای برای فروش فلفل در اروپا در اختیار نداشتند. شانو از پرتغال در سال ۱۵۸۵ سخن می‌راند:

شاه اسپانیای محروم از شمال، که از ۱۵۸۰ در لیسبون فرمان می‌راند، بیهوده قرارداد اروپا را پیشنهاد می‌دهد. ایتالیا به حد کافی قوی نیست [n'est pas du taille]. هیچ‌کس در اسپانیا نمی‌تواند خوابش را ببیند. او باید همه توان سرمایه‌داری آلمان، توان ولسرها (۷۴۵) و فوگرها را جانشین آنتورپ سازد.

چگونه می‌توان از این روشن‌تر گفت؟ قرارداد اروپا در نهایت بر قرارداد آسیا برتری می‌یابد. [ ۱۹۴ ]

اما ولسرها و فوگرها، به نوبه خود، به حد کافی برای هم‌آوردجویی با انگلیسی‌ها و هلندی‌ها قوی نیستند. [ ۱۹۵ ] و ظهور هلندی‌ها در واقع واپسین ضربه به ونیز است زیرا آمستردام، «که کاراتر از [لیسبون است]، گردن بازرگانی کهن مدیترانه را می‌شکند.» [ ۱۹۶ ]

هلندی‌ها (و انگلیسی‌ها) فقط در اروپا مزیت نداشتند. برتری نیروی دریایی آنها در اقیانوس هند مزیت مالی اضافی‌ای برایشان در برداشت. آنها نه تنها از تجارت، که از غارت کشتی‌های پرتغال نیز می‌توانستند کسب سود کنند. [ ۱۹۷ ] با این‌همه، هلندی‌ها (و انگلیسی‌ها) هنوز عنصر جدیدی را به صحنه آسیا وارد نکرده بودند. آنها به نقش واسطه‌گری پرتغال ادامه دادند. [ ۱۹۸ ]

پس این ما را به آن چیزی می‌رساند که در آسیا در حال وقوع است. با اضمحلال پرتغالی‌ها، بخشی از مهار تجارت دوباره به دست فرمانروایان آسیا می‌افتد. برای نمونه، از ۱۵۷۰ به بعد در تنگه مالاکا، جاوایی‌ها تجارت ادویه را، دست‌کم تا رخنه



هلندی‌ها در ۱۵۹۶، به دست می‌گیرند. [ ۱۹۹ ] پرتغالی‌ها مدتی این شکست را با انحصار جدید خود بر انجام تجارت میان چین و ژاپن جبران کردند. [ ۲۰۰ ] اما زمانی که ژاپنی‌ها درصدد غلبه بر اقتدارستیزی داخلی برآمدند، دیگر به پرتغالی‌ها نیازی نداشتند. در اصل، امپراتوران مینگ به دلیل خشمشان از دزدان دریایی واکو، ژاپنی‌ها را از تجارت منع کرده بودند. همین‌که واکو مهار شد، تجارت مستقیم دوباره امکان‌پذیر شد. افزون بر این، اینک هلندی‌ها و انگلیسی‌ها وارد صحنه شده و هیچ رحمی بر اسپانیا (- پرتغال) نمی‌کردند. ژاپنی‌ها از دست یسوعیان آزرده شدند، و اکنون کناره‌گرفتن از جهان برای ژاپن امکان‌پذیر بود، به‌ویژه که تولیدکنندگان بومی نیاز به ابریشم چین را برطرف می‌کردند. [ ۲۰۱ ]

شاید قضیه بدین گونه بوده باشد که، چنانکه چ. ر. باکسر حکم می‌کند، کناره‌گیری ژاپن با پرخاشگری بی‌اندازه مسیحی‌سازانه کلیسای مسیحی برانگیخته شده باشد. [ ۲۰۲ ] بر ماست که فرضیه‌ای را که باکسر، که وسعت شناخت و قضاوت تاریخی‌اش انسان را به کرنش وامی‌دارد، پیش می‌نهد جدی بگیریم. با این‌همه، شواهد ملموس کمی برای پشتیبانی از این حکم توسط وی ارائه می‌شود. آیا در هر صورت امکان این وجود نداشت که آنها، با توجه به توان داخلی روبه‌رشدشان و سستی پیوندهایی که با هرگونه اقتصاد جهانی‌ای داشتند، از جهان کناره بگیرند؟

خود شهروندان پرتغال از افول خیزش اقتصادی کالنبار عبرت گرفتند. آنان آغاز به جداسازی خود از کشور وطن و سازگاری برای بقا در آسیا کردند. آنها، از نظر اقتصادی، تا حد زیادی به آسیایی‌های اروپایی‌تبار بدل شدند، هرچند از نظر سیاسی کمتر و از نظر فرهنگی به‌هیچ‌روی این‌گونه نبود. ج. ب. هریسون (۷۴۶) خودفرمانی نظامی و سیاسی



روزافزون دولت هند(۷۴۷) را در جریان سده شانزدهم شرح می‌دهد، فرایندی که در کنار اهمیت روبه‌رشد تجارت درون‌آسیایی برای پرتغالی‌ها رخ داد. [ ۲۰۳ ] با ستیزه روبه‌رشد منافع میان پرتغالی‌های وطن و پرتغالی‌های هند،

پرتغالی‌ها در جهان خاورزمین رخنه کردند، خود را در همه‌جا به‌عنوان کاسادو(۷۴۸) [به معنای تحت لفظی کسی که سرپرست خانوار است] معرفی کردند، با منافع محلی و منطقه‌ای سازگار شدند و خود را وقف امور محلی یا بین‌منطقه‌ای کردند. [ ۲۰۴ ]

هنگامی که اسپانیا پرتغال را در ۱۵۸۰ جذب خود می‌کند، این فرایند تشدید می‌شود. پرتغالی‌های محلی مایل به رخنه کاستیایی‌ها به بازار خود نیستند و شاه اسپانیا توان مجبورکردنشان را ندارد. [ ۲۰۵ ] اما این بدان معناست که یک سده تجارت ایبری، به‌جای آنکه آسیا را به جایگاه یک ناحیه پیرامونی بکشاند، آن را دورتر کرد. یک سده یا همین حدود طول می‌کشید تا اروپا به حد کافی توان این را داشته باشد که این مناطق را در خود بگنجاند.

۱. برای خلاصه‌ای از این تجارت بنگرید به:

H. Kellenbenz. "Landverkehr, Fluss- und Seeschifffahrt im Europäischen Handel." in Les grandes voies maritimes dans le monde, XVe-XIXe siècles, VII Colloque, Commission Internationale d'Histoire Maritime (Paris: S.E.V.P.E.N.. ۱۹۶۵), ۱۳۲- ۱.۱۷.

۲. Celso Furtado, Economic Development of Latin America, II.

۳. «اگر تاریخ‌پژوهان از یک «فتودالی‌شدن دوباره» در غرب میان سده‌های ۱۶ و ۱۸ سخن می‌رانند،... پدیده‌ی مشابهی در ترکیه اتفاق می‌افتد.... اثر پیشگام بوش- زانتنر خاطرنشان ساخت که... این چیفتلیک‌ها (Ts Çiftlik)[اقطاع نظامی در عثمانی. م] املاکی بودند که، از نظر او، در فرایند اصلاحات و در مناطق کشت غله ایجاد شدند. عمر لطفی بارکن و دانشجویانش... این رشد مالکیت مدرن را به سود سلاطین و پاشاها می‌دانند که می‌دانیم در «رونق» غله دست داشته‌اند؛... آنها حق فروش گندم به خریداران غربی را برای خود نگاه می‌داشتند، کاری که «مردم» را از آن منع می‌کردند. می‌توانیم میزان دگرگونی را حدس بزنیم. ترکیه، همچون اروپای باختری، در دوران «انقلاب» قیمت‌ها و انقلاب کشاورزی‌ای می‌زید که همچون جاهای دیگر از

رشد جمعیت ناشی شد.» Braudel, *La Méditerranée*. I, p. ۵۳۷.

۴. خمیرمایهٔ موضع ما را ج. ه. الیوت بیان کرده است. او تصدیق می‌کند که

«چندین ویژگی زندگی در سرحدات اروپا [یعنی اروپای خاوری] در خاک روسیه تکرار

می‌شوند.» منظور او این واقعیت است که در هردو ناحیه در این زمان املاک بزرگی

شکل گرفتند که، از طریق کار اجباری برای محصول نقدی، برای بازار تولید می‌کردند.

با این‌همه، الیوت می‌گوید: «جامعهٔ سرفی موسکوا اما، جهانی خودپشتوان باقی ماند

که همسایگانش را به دلیل قدرت نظامی روبه‌رشد خود تهدید می‌کرد، اما هنوز از نظر

اقتصادی رابطه‌ای با جهان اروپا نداشت. از سوی دیگر، لهستان، سیلیزیا، براندنبورگ

و پروس ناگزیر در مدار حیات اروپای باختری افتادند....» Europe Divided. p. ۴۷.

بنگرید به گیئورگی ورنادسکی: «از نظر ژئوپلیتیکی، پس‌زمینهٔ روسیه نه اروپایی بلکه

اوراسیایی است. روسیهٔ میان‌سده‌ای، بیشتر بخشی از اوراسیای باختری است تا

اروپای خاوری.» "Feudalism in Russia." *Speculum*, XIV, p. ۳۰۶.

۵. V. O. Kluchevsky, *A History of Russia*, I, (London: Dent, ۱۹۱۱), ۲.

۶. Jerome Blum, *Lord and Peasant in Russia from the Ninth to the*

*Nineteenth Century* (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, ۱۹۶۱), ۱۲۰.

وی می‌افزاید: «آشکارترین شواهد این امر، افزایش اراضی و جمعیت قلمرو بود.

روسیه، همچون دولت‌های اروپای باختری اقیانوس اطلس، در سدهٔ شانزدهم دست به

یک برنامهٔ جاه‌طلبانهٔ گسترش استعماری زد. فروپاشی قدرت مغول و پیدایش دولت



یکپارچه روسیه تحت رهبری مسکو، فرصتی را برای تصرف ظاهراً نامحدود اراضی در سرزمین پهناور اوراسیا فراهم آورد که فراتر از مرزهای موسکوا قرار داشتند.»  
۷. «تسخیر کازان، پیروزی نظامی سهمگین و دستاورد سیاسی سترگی بود. از منظر دینی، آن را پیروزی مسیحیت بر اسلام می‌دانستند.

George Vernadsky, *The Tsardom of Muscovy*, ۱۵۴۷-۱۶۸۲, Vol. V of *A History of Russia* (New Haven, Connecticut: Yale Univ. Press, ۱۹۶۹), Part ۱, ۵۸.

«سقوط کازان ناگهان سد پیشروی اسلاوها به شرق را از سر راه برداشت.»

Roger Portal, *Les Slaves* (Paris: Lib. Armand Colin, ۱۹۶۵), ۱۱۰.

۸. Vernadsky, *Tsardom*, V, ۱, p. ۱۷۵.

Blum, *Lord and Peasant*, p. ۱۲۸.

۹. بنگرید به: M. V. Fechner. *Torgovlya russkogo gosudarstva so stranani voctoka v XVI veke* که مولا و دیگران از او نقل می‌کنند که می‌گوید تجارت روسیه با شرق، از طریق رودخانه و کاروان، دارای «اهمیت بسیار بیشتری» نسبت به تجارت آن با غرب («که همواره دست بالا گرفته شده است») بود. *Relazioni del X*. Congresso Internazionale di Scienze Storiche, III, p. ۷۸۰. خود مولا و دیگران

محتاط هستند که، «بدون ارقام»، بر پایه حجم نسبی موضوعی نگیرند.

۱۰. À. G. Mankov, Le mouvement des prix de l'état russe au XVI<sup>e</sup> siècle

(Paris: S.E.V.P.K.N.. ۱۹۵۷), ۲۸.

۱۱. Braudel and Spooner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p.

۳۹۸.

۱۲. Stanislaw Hoszowski, "L'Europe central dans la révolution des prix: XVI<sup>e</sup> et XVII<sup>e</sup> siècles," Annales K.S.C., XVI, ۳, mai-juin ۱۹۶۱, ۴۴۶.

۱۳. «سیاست اقتصادی والاتباران اما، کامل‌ترین نمود خود را در فرمان ۱۵۶۵ مشهور

مجلس یافت که سوداگران لهستانی را از صدور فراورده‌های لهستانی و واردات

کالاهای خارجی منع کرده، و به‌طور رسمی، سوداگران خارجی را تشویق به ورود به

لهستان می‌کرد. بی‌گمان، این قانون کاغذپاره‌ای بیش نبود. با این‌همه، این مثال

شیوایی از گرایش‌های والاتباران آن روزگار از نظر خط‌مشی سیاسی و اقتصادی،

و به باور ما، والاتباران سایر کشورهای بالتیک، به‌استثنای سوئد است. می‌بینیم

که مشخصه نگرش والاتباران آن زمان نسبت به تجارت و صنعت بورژوازی، یک

سوداپیشگی ستیزی منحصر به فرد بود.»

Marian Malowist, "Über die Frage des Handels-politik des Adels in den

Ostseelandern im ۱۵, und ۱۶. Jahrhundert," Hansische Geschichtsblätter,

۱۴. «از آن پس صادرات غلات لهستان غدغن شد. گوستاووس آدولفوس کاملاً اهمیت این عمل را برای والاتباران لهستان دریافت. وی به فرستاده بتلن گابور [شاه مجارستان.م] گفت، Occupato hoc flumine "precluso etiam portu Dantiscano et omni maris Baltici aditu prohibito, ipse iam nervus rei gerendae Poloniae incisus est". [اشغال این رودخانه (ویستولا) ورود به بندر دانتسیگ و بقیه بنادر دریای بالتیک را مسدود می‌کند و بدین‌سان، شاه‌رگ لهستان قطع می‌شود.م] راست می‌گفت. توقف صادرات گندم که موجب افت قیمت‌ها در کشور شد را هم والاتباران و هم دهقانان، یعنی مالیات‌پردازان اصلی لهستان دریافتند. بالابردن مالیات‌ها، با بالارفتن هزینه‌های دولت به دلیل ضرورت پرداخت هزینه گروهان‌ها، بیش‌ازپیش دشوار شد. تنها با کوشش‌های شاه و اطرافیانش بود که لهستان توانست به‌رغم مشکلات مالی سه سال ب‌جنگد، جنگی که کوشش‌های زیادی می‌طلبید.»

Wladyslaw Czalpinski, "Le problème baltique aux XVIe et XVIIe siècles," International Congress of Historical Sciences, Stockholm, ۱۹۶۰. Rapports, IV: Histoire moderne (Göteborg: Almqvist & Wiksell, ۱۹۶۰), ۴۱.

۱۵. Jerzy Topolski, "La régression économique en Pologne," Acta poloniae historica, VII, ۱۹۶۲, ۴۶.



۱۶. بنگرید به همان، صص. ۴۷-۴۸.

۱۷. Boris Porchnev, "Les rapports politiques de l'Europe Occidentale et de l'Europe Orientale à l'époque de la Guerre des Trente Ans," XIe Congrès International des Sciences Historiques, Stockholm, ۱۹۶۰. Rapports, IV: Histoire moderne (Göteborg: Almqvist & Wiksell, ۱۹۶۰), ۱۳۷.

۱۸. بنگرید به ۴۴۶ p. XVI, Annales E.S.C., Hoszowski.

۱۹. همان، ص. ۴۵۳.

۲۰. بنگرید به:

S. Pascu, V. V. Mavrodin, Boris Porchnev, and I. G. Anteleva, "Mouvements paysans dans le centre et le Sud-est de l'Europe du XVe au XXe siècles," XIIe Congrès International des Sciences Historiques, Rapports, IV: Méthodologie et histoire contemporaine (Wein: Verlag Ferdinand Berger & Söhne, ۱۹۶۵), ۲۱-۳۵.

۲۱. Mankov, Le mouvement des prix. p. ۲۸.

۲۲. همان، ص. ۳۸. بنگرید به بحث صص. ۳۸-۴۳.

۲۳. Blum, Lord and Peasant, p. ۲۰۵.

۲۴. همان، ص. ۱۲۸.

۲۵. بنگرید به همان، ۱۲۸-۱۲۹. بنگرید به ر. ه. هیلتون و ر. ا. ف. اسمیت: «ضمناً توجه کنید که توسعه تجارت منطقه‌ای طیف وسیعی از کالاها در سده شانزدهم با ایران، ترکیه، ایل نوگای و خانات ازبک فوق‌العاده مهم بود. با آنکه روسیه را گاه در این زمان، تأمین‌کننده نیمه مستعمره مواد خام به غرب دانسته‌اند، روسیه تأمین‌کننده کالاهای کارگاهی و نیز مواد خام به خاورزمین بود.»

"Introduction" to R. E. F. Smith, *The Enserfment of the Russian Peasantry* (London and New York: Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸), ۲۷.

۲۶. Blum, *Lord and Peasant*, p. ۱۲۹.

۲۷. همان، ص. ۱۲۲.

۲۸. «به راحتی می‌توان آغاز روابط روسیه با اروپای باختری را از زمان ایوان کبیر در پایان سده پانزدهم دانست.... از این منظر، حکومت پتر کبیر موجب هیچ تغییر ناگهانی نمی‌شود. اما این نیز راست است که تجربه مردم بیرون از روسیه - و بی‌گمان، درون آن نیز - از آن پس بسیار متفاوت بود.»

Geoffrey Barraclough, *History in a Changing World* (Oxford: Blackwell, ۱۹۵۷), ۱۹۲-۱۹۳.

۲۹. Blum, *Lord and Peasant*, p. ۱۲۸.

۳۰. Malowist, *Economic History Review*, XII, p. ۱۸۰.

۳۱. T. S. Willan, "Trade Between England and Russia in the Second Half of the Sixteenth Century," *English Historical Review*, LXIII, No, ۲۴۷, July ۱۹۴۸, ۳۲۰.

۳۲. به نقل از:

Mollat et al, *Relazioni del X Congresso Internazionale de Scienze Storiche*, III, p. ۷۸۲.

۳۳. Parry, *Cambridge Economic History of Europe*, IV, p. ۱۶۷.

۳۴. «[سینیوری چک در سده شانزدهم]، درواقع نه تنها از بیگاری، که از کار مزدبگیری و کار مزدبگیری اجباری نیز بهره می برد.... پس کار مزدبگیری وجود داشت. اما این شکلی از کار مزدبگیری است که سخت با روابط فئودالی درآمیخته است: کار مزدبگیری در ملک ارباب صرفاً به تکلیف دیگری برای سرفها بدل می شود.»

Josef Valka, "La structure économique de la seigneurie tcheque au XVIe siecle," *Deuxième Conférence Internationale d'Histoire Économique*, II: *Middle Âges and Modern Times* (Paris: Mouton, ۱۹۶۵), ۲۱۴-۲۱۵.



«کار مزدبگیری با بیگاری در هم آمیخته بود، اما همواره، به رغم ملاحظات دیگر، تحت یک رژیم فئودالی و با قیدوبند همراه بود. بدین سان، مشخصه گرایش های جدید کشاورزی مجارستان در سده ۱۶، گسترش املاک اربابی به زیان املاک دهقانی، گسترش تولید اربابی برای بازار و بازگشت به اشکال کار مزدبگیری بود.»

Zs. S. Pach, Annales E.S.C., XXI, p. ۱۲۲۹.

۳۵. بنگرید به:

Valka, Deuxième Conférence Internationale, II, pp. ۲۱۲-۲۱۱.

۳۶. Josef Petrau, Deuxième Conférence Internationale d'Histoire

Économique, II, p, ۲۲۲.

۳۷. Malowist, Economic History Review, XII, p. ۱۸۰.

۳۸. همان، ص. ۱۸۸. تأکید از ماست.

۳۹. برای نمونه به مالوویست بنگرید: «اهمیت عظیم کالاهای کارگاهی خارجی،

توسعه صنعت روسیه را همچون کشورهای بالتیک به عقب نینداخت، هرچند به دلیل وسعت کشور، صنعت روسیه در آغاز توسعه کمی داشت.»

Economic History Review, XII, p. ۱۸۹.

۴۰. Reynolds, *Europe Emerges*, pp. ۴۵۰, ۴۵۳.

۴۱. بنگرید به:

۴۲. Malowist, *Past & Present*, No. ۱۳, pp. ۳۵-۳۶.

Malowist, *Economic History Review*, XII, p. ۱۸۹.

۴۳. یوزف شومپیتر تناقضات درونی پادشاهی مطلقه را به زیرکی بسیار فراچنگ می‌آورد: «شاه، دربار، ارتش، کلیسا و دیوانسالاری، به‌نحوی فزاینده، زندگی خود را با درآمدی می‌گذرانند که با فرایند سرمایه‌داری کسب شده بود، حتی منابع درآمدی کاملاً فئودالی نیز در نتیجه تحولات هم‌زمان سرمایه‌داری افزایش یافت. سیاست‌های داخلی و خارجی و تغییرات نهادی نیز روزبه‌روز با این تحولات سازگار شده و آنها را به جلو می‌رانند. درواقع، عناصر فئودالی در ساختار به‌اصطلاح پادشاهی مطلقه، تنها به شکل نیاگونگی (atavism)‌هایی وجود دارند که در نگاه اول می‌توان تشخیصشان داد. «با نگاهی دقیق‌تر اما، درمی‌یابیم که این عناصر دارای پیامدهایی بیش از اینها هستند. چارچوب پولادین آن ساختار هنوز از سازمانی جامعه فئودالی تشکیل می‌یافت و این سازمان همچنان بر پایه الگوهای پیش‌سرمایه‌داری عمل می‌کرد. این سازمانی مناصب دولتی را اشغال، ارتش را فرماندهی و سیاست‌ها را تعیین می‌کرد- به‌مثابه یک طبقه حاکم (Classe dirigente) عمل کرده و هرچند منافع بورژوازی را در

نظر داشت، مراقب این بود که از بورژوازی فاصله بگیرد. قلب این سازمانیه، یعنی شاه به لطف خداوند شاه، و خاستگاه موقعیتش فئودالی بود....، حال هرچقدر هم از امکانات اقتصادی سرمایه‌داری استفاده می‌کرد. اینها همه چیزی بیش از نیاگونگی بود. نوعی همزیستی فعالانه دو قشر اجتماعی بود که یکی‌شان بی‌گمان دیگری را از نظر اقتصادی حمایت می‌کرد اما به‌نوبه خود، از نظر سیاسی توسط دیگری پشتیبانی می‌شد.»

Capitalism, Socialism and Democracy (London: Allen & Unwin, ۱۹۴۳), ۱۳۶.

۴۴. «آنچه [لهستان] در سده شانزدهم بدان نیاز داشت، نه یک روحیه سرزنده، که شواهد زیادی برای آن هست، بلکه یک اقتصاد پولی بزرگ فعال بود. دلیل اینکه چرا شکنندگی دولت لهستان چنین ژرف بود و شاهی وجود داشت که «بیشتر سرکوب می‌کرد تا اعمال قدرت» را می‌توان در نظم اجتماعی و سیاسی «جمهور مردم» و نیز عدم امکان انباشت منابع قابل‌توجه نقره و ازاین‌رو، داشتن یک ارتش مدرن یافت.»

Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۱۸۴.

۴۵. «بازسازی [کذا!] هوی و هوس‌های دربار، بزرگان را به تضعیف بیشتر حکومت واداشت. تحدید تدریجی امتیازات سلطنتی با رشد امتیازات والاتباران بزرگ، به‌ویژه بزرگان سرحدات شرقی همراه بود که نیروهای مسلح، ثروت هنگفت و مشتری‌های بی‌شماری در میان بلندپایگان مستقل محلی داشتند. بدین‌سان بزرگان دارای همه آن چیزی‌هایی بودند که پادشاه حاکم نداشت- منابع مالی فراوان، یک ارتش پرتوان و



حمایت یک حزب سیاسی.... در آغاز سده هفدهم، خانواده‌های بزرگان سرگرم جنگ‌های شخصی با یکدیگر بوده، کشور را نابود کرده و منابع آن را فرو می‌آواشتند.»

Janusz Tazbir, *History of Poland*, p. ۲۰۹.

۴۶. بنگرید به همان، ص. ۲۲۴.

۴۷. همان، ص. ۲۲۵.

۴۸. «در تقابلی آشکار با املاک کلیسا و به‌ویژه صومعه‌ها، اراضی سلطنتی در دوره مدرن به کوچک‌شدن خود ادامه داد. فرمان شاه الکساندر (۱۵۰۴) حق سلطنتی در اعطا، فروش یا رهن املاک سلطنتی را محدود کرده بود اما کمیابی مزمن پول، جانشین وی، زیگمونت یکم (۱۵۰۶-۱۵۴۸) را به ادامه سیاست برادرش، هرچند در مقیاس قدری کوچک‌تر واداشت. در اروپای باختری که پول عمدتاً توسط سوداگران و بانکداران وام داده می‌شد، بستانکاران به تصرف درآمد سلطنتی- گمرکات یا مالیات‌ها- به‌عنوان گرو عادت داشتند. در لهستان اما، بستانکاران والاتبار و نیز سوداگران- بانکداران ثروتمند اندک‌شمار، بخش اعظم فرصت تصاحب املاک سلطنتی را فراهم آوردند.

Antoni Maczak, "The Social Distribution of Landed Property in Poland from the Sixteenth to the Eighteenth Centuries," *Third International Conference of Economic History* (Paris: Mouton, ۱۹۶۸), I, ۴۵۶-۴۵۷.

۴۹. «گوتس هرشافت شامل حذف تدریجی اجاره‌داری مانوری قدیم و ایجاد املاک

روستایی کوچک بی‌شمار می‌شد....»

Helleiner, Cambridge Economic History of Europe, IV, p. ۲۶.

۵۰. Lutge, New Cambridge Modern History, II, p. ۳۶.

گ. سیمنسکی بیان مشابهی را در مورد لهستان به‌کار گرفته است: «کوتاه اینکه، [در سده شانزدهم] طبقات بزرگ زمین‌دار به دولت‌های کوچکی بدل شدند که اربابان و زمین‌سالارانی بر آنها فرمان می‌راندند که در مورد وضع مالیات بر دهقانان (به شکل خدمات و استفاده از انحصارات) و دامنه خودگردانی آنها تصمیم می‌گرفتند....»

"Constitutional Conditions in the Fifteenth and Sixteenth Centunes,"

Cambridge History of Poland, I: W. F. Reddaway et al. eds., From the

Origins to Sobieski (to ۱۶۹۶)(London and New York: Cambridge Univ. Press.

۱۹۵۰), ۴۲۷.

۵۱. حتی مصادره زمین‌های کلیسا هم کمکی نمی‌کند، مگر آنکه پایه اقتصادی ناحیه آن‌چنان پرتوان باشد که پایه مالیاتی بسنده‌ای را عرضه کند: «درست مثل انگلستان، تجزیه صومعه‌ها [در شرق الب] موجب رهایی فرمانروایان از اعتباری که با رأی طبقات اعطا می‌شد، نشد. نیاز روبه‌رشد شهریان به پول و قیمت‌های به‌سرعت فزاینده، آنها را به فروش یا گرو گذاشتن بسیاری از املاک صومعه‌ها نزد والاتباران واداشت.... بدین‌سان برخلاف نظر رایج، قدرت شهریان با جنبش دین‌پیرایی تقویت نشد بلکه به

F. L. Carsten. *Origin of Prussia* (London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), ۱۹۵۴), ۱۶۶.

۵۲. «پرداخت بدهی‌ها به شکل زمین و به‌ویژه املاک بزرگ، آشکارا در دوران انقلاب قیمت‌ها به سود وام‌دهنده بود. نظام رایج ایجاد اعتبار از طریق گرو گذاشتن املاک سلطنتی و واگذاری مدیریت آنها به‌عنوان وثیقه به بستانکار، پایه کاهش و بازپرداخت وام‌ها را بر آمیزه‌ای از اقتصاد پولی و اقتصاد طبیعی نهاد. از نظر ماجر، درخواست اعتبار «عمومی»، فرصت بازتولید سرمایه را با نرخ استثنائاً بالایی از طریق سرمایه‌گذاری برای سفته‌بازی در زمین فراهم می‌آورد. پولی که از وام‌گیرنده دریافت می‌داشت معمولاً به‌مراتب پایین‌تر از ارزش سرمایه‌ای (capital value) واقعی دارایی‌های گرو گذاشته‌شده بود. مابه‌التفاوت اغلب، به دلیل روند مداوم روبه‌بالای قیمت زمین و کالاهای کشاورزی، بیشتر می‌شد. پس غرامت بستانکار با افزونه (rent) گزاف و متغیری پرداخت می‌شد که، مادامی‌که وثیقه در تصرف او بود، می‌توانست با بهره‌برداری کاراتر یا بهره‌کشی بی‌رحمانه افزایش یابد. صرفاً ادامه ناخورایی (maladjustment) حاد مالیاتی و منش محدود بازار سرمایه، که در نتیجه افول اقتصادی شهرها و شهرنشینان روزبه‌روز زیر نفوذ زمین‌داران بزرگ و مقامات بالای حکومتی می‌رفتند، هوهنزولرن‌ها را به توسل دوباره و دوباره به این روش واداشت.»

Rosenberg, *American Historical Review*, Part ۱, XLIX, p. ۲۲.



همین افول قدرت شهریار به نفع والاتباران زمین‌دار را می‌توان در قلمرو اسپانیا در ناپل یافته و بدین‌سان شواهد بیشتری از پیوند نزدیک میان نقش اقتصادی و ساختار سیاسی برآینده به دست داد. در آنجا موجران به‌ویژه در اوایل سده ۱۷ به تولید غله روی آوردند. آنان امتیازات خود در مجلس را حفظ کرده و افزایش دادند، به نحو اثربخشی از دامنه قدرت نایب‌السلطنه اسپانیا کاستند، مهار دیوانسالاری را با گماشتن آدم‌های خود در مناصب بالا در دست نگاه داشتند، فروش مناصب را تنها برای مقامات فروپایه گذاشته و بر سازمان نظامی دولت تفوق مطلق داشتند. بنگرید به:

Villari, *La rivolta antispagnola*, pp. ۳-۵, ۱۴, ۱۷, ۲۴-۲۵, ۲۸.

۵۳. Taylor, *Course of German History*, p. ۲۳.

۵۴. بنگرید به:

Frank C. Spooner, *New Cambridge Modern History*, IV, p. ۹۷.

۵۵. Malowist, *Annales E.S.C.*, XVIII, p. ۹۲۶.

۵۶. Malowist, *Economic History Review*, XII, p. ۱۸۹.

۵۷. «پس چنین می‌نماید که مورد کشورهای نوردیک را بایستی یک مورد ویژه در نظر گرفت: سرمای زمستان بیش‌ازحد سخت برای کشت غله فوق‌العاده زیان‌بار است و رشته‌ای از زمستان‌های سخت می‌توانند پیامدهای وخیمی به همراه داشته باشند، حال آنکه عملاً در فرانسه بی‌زیان یا حتی سودمند می‌بودند.»

Le Roy Ladurie, Histoire du climat. p. ۲۸۱.

۵۸. Kluchevsky, A History of Russia, II, pp. ۲۳۳, ۲۴۱.

۵۹. Marc Szeftel, "Aspects of Feudalism in Russian History," in Rushton Coulbourn, ed., Feudalism in History (Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press., ۱۹۵۶), ۱۷۶.

۶۰. Alexander Gershenkron, "Review article: Lord and Peasant in Russia from the Ninth to the Nineteenth Century." Journal of Economic History, XXIV, ۱, Mar. ۱۹۶۴, ۵۶.

۶۱. «پدیده‌های جدیدی در جذب روس‌ها توسط مسکو از میانه سده پانزدهم به بعد نمود یافت. نخست اینکه، اجتماعات محلی، چه به میل خود و چه خواست حکومت‌هایشان، آشکارا به مسکو روی آوردند؛ که وحدت کشور توسط مسکو را به سمت کسب منشی متفاوت و پیشروی سریع‌تر سوق داد. به دیگر سخن، وحدت

کشور، دیگر مسئله تصرف یا مذاکره خصوصی نبود و به جنبشی ملی و دینی بدل

شد. « Kluchevsky, A History of Russia, II, p. ۸.

۶۲. بنگرید به همان، II، ص. ۴۴.

۶۳. «این دگرگونی شامل چیزی بیش از تحدید املاک مطلق ارثی (ووچینا) و

پیدایش زمین‌داری موقتی (پامیستا)، که بر خدمت به دولت از سوی زمین‌دار

بود، می‌شد. در جریان این روند، بخش قابل‌توجهی از زمین‌های دهقانی پیشتر

«سیاه» [یعنی رایگان] توسط دولت به کارکنانش واگذار شد. این فرآیند آشکارا

سیاسی، جز در چارچوب دولت روبه‌گسترش و نیازهای روبه‌رشد آن، قابل‌درک نیست.»

Alexander Gerschenkron, "An Economic History of Russia," Journal of

Economic History, XII, ۲, Spring ۱۹۵۲, ۱۳۱. درباره خاستگاه‌های مالیاتی این نظام،

آن را با Ardant, Impôt, I, pp. ۱۰۸۹-۱۰۹۷ مقایسه کنید.

۶۴. «تصرف اراضی توسط صومعه‌ها، طی بحران‌های سیاسی و اقتصادی واپسین

بخش سده شانزدهم به اوج خود رسید. بسیاری از وچینیک‌ها [مالکان وچینا.م] برای

جلوگیری از خسارت ناشی از فاجعه اقتصادی یا مصادره سلطنتی، مالکیت خود را

به ازای تصرف مادام‌العمر همه یا بخشی از زمینی که اهدا کرده بودند یا زمین‌های

دیگری که متعلق به صومعه بود، به صومعه‌ها بخشیدند. بدین‌وسیله مالک سابق

می‌توانست به راحتی زندگی خود را تحت حمایت صومعه سپری کرده، از درآمد ناشی

از زمین خود برخوردار بوده و از خطراتی که طبقه وچینیک‌ها را طی دوران سلطنت

ایوان مخوف احاطه کرده بود بگریزد.»

Blum, Lord and Peasant, pp. ۱۹۱-۳۹۲.



۶۵. بنگرید به همان، صص. ۲۴۷-۲۶۸. هیلتون و اسمیت، تاریخ آغاز آن را از

۱۴۶۰ می‌دانند (بنگرید به فصل سرف‌گردانی، صص. ۱۸-۱۹، ۴۲-۴۶، ۷۳-۷۵)، اما

همداستان هستند که در سال ۱۶۴۹ قطعی شد (بنگرید به صص. ۲۵، ۱۴۱-۱۵۲).

۶۶. «پیوند میان مسئلهٔ وچیناهای صومعه‌ها و دارایی دهقانان پیوندی دوجانبه بود.

از یکسو، این واقعیت که وچیناهای صومعه‌ها از اراضی مالیاتی، سلطنتی و خدماتی

شکل گرفت و هر کوششی برای جلوگیری از تصرف آن زمین‌ها توسط صومعه‌ها و

بازگرداندن آنها به خزانهٔ شاه ثمره‌ای نداشت، حکومت را به این واداشت که آنچه

از دست رفته بود را با نیروی کار دهقانی (از طریق مالیات‌ستانی بیشتر) جبران کند؛

حال آنکه از سوی دیگر، این واقعیت که زمین‌های اجاره‌ای صومعه‌ها تهدیدی دائمی

برای امکانات درآمدساز املاک مالیاتی و خدماتی بودند (زیرا شرایط اجاره‌داری آسان

صومعه‌ها، موجب بی‌اعتنائی دهقان به املاک مالیاتی و خدماتی می‌شد)، حکومت را

به کاستن از این زیان با اعمال محدودیت‌هایی بر حق مهاجرت دهقانان وامی‌داشت.»

Kluchevsky, A History of Russia, II, ۱۹۷. در مورد وضعیت اسفبار فراگیر دهقانان،

مقایسه کنید با:

Blum, Lord and Peasant, pp. ۲۱۹-۲۴۶.

۶۷. بنگرید به همان، صص. ۱۴۲-۱۴۳. واژهٔ کورملنیه (kormlenie) در R. E. F.

Smith, The Enserfment of the Russian Peasantry (London and New York:

Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸)، ۱۵۶ به «معاش» ترجمه شده است.

۶۸. در رژیم ایوان مخوف بود که روسیه برای نخستین بار استقرار یک نظام مالیات ستانی مستقیم توسط دولت را به خود دید. بنگرید به A. Miller, "Considerations sur les institutions financières de l'état moscovite au XVIe et XVIIe siècles," *Revue internationale de sociologie*, XL, ۷-۸, juil.-aout ۱۹۳۲, ۳۷۴-۳۷۸ میلر. به روشنی نشان می‌دهد که چگونه این امر در پیوند با الغای کورملنیه بود: «از آنجا که جمعیت دیگر مجبور نبود وجوهی به کورملنشیکی‌ها بپردازد، مجموعه مالیات‌هایی جایگزین این وجوه شد که از آن‌پس به دلخواه حکومت مرکزی افزایش می‌یافت [ص. ۳۷۸].»

۶۹. بنگرید به:

Vernadsky, *Tsardom*, I, pp. ۸۴-۸۵.

۷۰. بنگرید به همان، صص. ۸۵-۸۶.

۷۱. «استانداردسازی و دیوانی‌سازی روابط خدماتی، برای تضمین کارکرد مناسب آن، ضرورت یافت.... حرکت به سوی یکدست‌سازی، به‌ویژه در بهنجارسازی اندازه اmlاک و اگذارشده به پامیشیک‌ها [صاحبان پامیستیا.م]، آشکار بود.»

Blum, *Lord and Peasant*, p. ۱۷۹.

۷۲. بنگرید به:

Vernadsky, *Tsardom*, I, pp. ۸۷-۱۷۴.

۷۳. «تزار چهارم در نگاه خارجی‌ها یکی از ثروتمندترین اربابان فئودال اروپا بود....»

انحصارهای بسیار سودآور تجارت سلطنتی که بر تجارت خارجی برقرار شده بود،

منحصراً بر اقتصاد مانوری خود تزار و اطرافیانش اتکا داشت.»

Peter I. Lyashchenko, History of the National Economy of Russia to the ۱۹۱۷ Revolution (New York: Macmillan, ۱۹۴۹), ۲۱۳-۲۱۴.

این می‌تواند توضیح دهد که چرا ایوان چهارم در آغاز نظر بسیار مساعدی نسبت به توسعه پیوندهای تجاری با انگلستان داشت. درواقع، اینا لوبیمنکو استدلال می‌کند که تزار به مراتب بیش از الیزابت خواهان تجارت بوده و خودداری انگلستان بود که موجب واکنش شدید ایوان شد. بنگرید به:

Les relations commerciales et politiques de L'Angleterre avec la Russie avant Pierre, le Grand (Paris: Lib. Anciennc Honoré Champion, ۱۹۳۳), ۴۰-۵۳.

۷۴. «بدین‌سان روشن است که تجارت دریایی نه تنها به سود انباشت سرمایه در

روسیه بود، بلکه آن نیروهایی که منفعتشان در وحدت کشور و توان دولت آن

نهفته بود را تقویت کرد.... [سوداگران روزبه‌روز پرشمارتر و ثروتمندتر] هم به تجارت

آزاد در کشور و هم گسترش سیاسی و تجاری در بیرون از کشور علاقه‌مند بودند؛

چراکه چنین گسترشی [آنان] را قادر به بستن قرارداد با غرب از طریق لیتوانی و

بالتیک کرده و دروازه ثروت‌های سیبری و شاید خاورمیانه و دور را می‌گشود.»

Malowist, Past & Present, No. ۱۳, pp. ۳۸-۳۹.



۷۵. Blum, Lord and Peasant, pp. ۱۴۶-۱۴۷.

بلوم از «یک افت فاجعه‌بار در تولید در دهه‌های ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰» نیز سخن می‌راند.

Jerome Blum, "Prices in Russia in the Sixteenth Century," *Journal of Economic History*, XVI, ۲, June ۱۹۵۶, ۱۹۶.

بنگرید به لیاشنکو: «گذار از شکل قدیم اقتصاد بزرگ، فئودالی و خودبسند به شکل جدید پامیستیای سرفی، که از حرکت به‌سوی بهره‌کشی بیشینه از نیروی کار برمی‌خاست، نمی‌توانست موجب افت فراگیر نسبتاً طولانی کل اقتصاد ملی دولت مسکوی سده شانزدهم نشود....»

«وچیناها، به دلیل معافیت‌هایشان، چنان امتیازات زیادی برای بر زمین‌نگاه‌داشتن دهقانان داشتند که می‌توانستند به‌آسانی نیروی کار بزرگی گرد آورده و موجب بنده‌سازی تدریجی دهقانان شوند.... اقتصاد متوسط پامیستیا نمی‌توانست با نیروی کار خولوپ [«ویلین» - بنگرید به اسمیت، ص. ۱۶۲]، که گذشته از کیفیت ضعیف آن، به‌ویژه در شرایط یک اقتصاد پولی، مقدار کمی از آن در اختیار بود، کارایی داشته باشد. اما همچنین نمی‌توانست یکسره تولید خود را بر نیروی کار دهقان از نظر اقتصادی مستقل استوار گرداند، زیرا توان اقتصادی پامیستیا اغلب خیلی زیاد نبود. سازمان‌دهی نیروی کار موردنیاز پامیستیا را تنها می‌شد با اجبار برون‌اقتصادی، «مقیدساختن» نیروی کار به پامیستیا با بنده‌سازی زحمتکشانش، نه‌تنها

از طریق بدهکارکردن، وام‌ها، گذشت زمان و غیره، بلکه از طریق به رسمیت شناختن «حق» پامیشیک نسبت به کار اجباری دهقان نیز به دست آورد....

«سیه‌روزی دهقان و افزایش فشار اقتصادی از سوی پامیشیک، دهقانان را به کاستن از زمین کشت‌پذیر خود [که «مقارن میانه سده شانزدهم به بیش از ۹۵٪ رسیده بود»، مقارن دهه ۱۵۸۰ «در ولایت مرکزی... به ۳۱.۶ درصد و در نوفگورود به ۶.۹ درصد افت کرد»] و جستجوی راه نجات در فرار از زمین‌های مقید به «آزاد» واداشت. در نتیجه، افول نه تنها در خود پامیستیا، بلکه در اقتصاد دهقانی هم‌پیوند با آن نیز طی سده شانزدهم پدیدار شد.»

National Economy of Ritssia, pp. ۱۹۱-۱۹۳.

۷۶. بنگرید به:

Blum, Lord and Peasant, pp. ۱۵۸-۱۵۹.

۷۷. Mankov, Le mouvement des prix, p. ۱۲۶.

متن فرانسوی می‌گوید ۱۵۷۰-۱۵۸۰، اما خوانش متن نشان می‌دهد که این یک خطای چاپی است، که بنابراین تصحیحش کردم.

۷۸. «وضعیت در جریان دهه بعدی [۱۵۸۰-۱۵۹۰]، در پیوند با بحران اقتصادی‌ای که در این زمان رخ داد، سخت تغییر کرد. نوشتارگان تاریخی شوروی نقش اول را به این بحران می‌دهد. علل آن، ماهیت و دامنه جغرافیایی آن زیاد بسط داده شده است.

فشار بر کل نیروهای اقتصاد ملی طی جنگ ناگوار لیوونی، برآیند نامطلوب آن، نابودی و ترک کل مناطقی که اقتصاد کشاورزی پیشتر در آنها بسیار توسعه‌یافته بود، ایجاد «اوپریشینا» درست در همین زمان، که زمین‌داری بویارها و شهریاران را به هم زد، تخصیص مجدد اجباری زمین و «پراکنده‌شدن خلق ضعیف...» زوال کشاورزی و نابودی دهقانانی که از اراضی محافظت‌شده ارتزاق می‌کردند، به‌ویژه به کاهش بازار غلات انجامید. تقاضا برای غلات به‌شدت بالا رفته و قیمت‌ها افزایش یافت.» مانکوف، همان، ص. ۳۶.

مانکوف ضمناً یقین دارد که روسیه کمابیش بخشی از انقلاب قیمت‌های اروپاست. جروم بلوم این احتیاط را پیش پایمان می‌گذارد: «ممکن است [افزایش قیمت مشابهی در روسیه] وجود داشته باشد اما داده‌ها [ی مانکوف] این را اثبات نمی‌کنند.....»

Journal of Economic History, XVI, p. ۱۸۵.

۷۹. بنگرید به:

Vernadsky, Tsardom, I, pp. ۹۴-۹۵.

۸۰. همان، ص. ۱۶۶. وی می‌افزاید: «بدین‌سان جنگ لیوونی که یک ربع سده به طول انجامیده بود و مردم روسیه را به سختی‌ها و فداکاری‌های بسیار ملزم کرده و در کنار پیامدهای اوپریشینا، روسیه را به درون یک بحران اجتماعی-اقتصادی افکنده بود، پایان یافت.»



۸۱. Porchnev, International Congress of Historical Sciences, ۱۹۶۰, IV, p. ۱۴۰.

۸۲. همان، ص. ۱۴۲.

۸۳. Vernadsky, Tsardom, I, p. ۲۹۱.

۸۴. Kluchevsky, A History of Russia, III, p. ۱۲۸. تأکید از ماست.

۸۵. «بزرگان سده هفدهم عمدتاً مردان جدیدی بودند. درست نه نفر از بیست و سه نفر ثروتمندترین مردان در خدمت تزار در میانه سده، نوادگان خانواده‌های والامقام کهن بودند. بقیه، خویشاوندان غیر سلطنتی تزار (که خانواده‌هایشان از بویارهای مسکو برخاسته بودند) و سایر اعضای طبقه خدمتگزار بی‌لقب بودند که شامل مردانی از بلندپایگان فروپایه می‌شدند.» Blum, Lord and Peasant, p. ۲۱۲. بنگرید به:

Malowist, Economic History Review, XII, p. ۱۸۹; Lublinskaya, French

Absolutism, p. ۶۰.

۸۶. «اما بلندپایگان به‌عنوان یک طبقه، در پیروزی مطلقه‌خواهی سهیم بودند. پادشاه آنها به‌عنوان وفاداران تزار در پیکار علیه والاتباران بزرگ، رهبران احیای ملی در دوران آشفتگی‌ها [سال‌های نخست سده هفدهم] و انتخاب‌گران [تزار] میخائیل (۷۴۹)، این بود که به‌عنوان طبقه فرمانروا جای کنیژاتا (kniazhata) [شهرباران] و بویارها را بگیرند. آن مهزادگان کهن که توانسته بودند بخشی از قدرت خود را حفظ کنند، علیه چیرگی بلندپایگان بر بالاترین مناصب دولتی، بیهوده جنگیدند. آنان سعی

کردند با پافشاری بر نظام مستنیشستوای اینک بناچار منسوخ جلوی این کار را بگیرند اما دعویات تبارشناختی دیگر نمی‌توانست تاب اراده تزار را بیاورد. انتصابات و ارتقاها به دستور تزار انجام می‌گرفت و بر شایستگی و احتمالاً در بیشتر موارد، پارتی‌بازی استوار بود نه دودمان. سرانجام در سال ۱۶۸۲ نظام مستنیشستوا، که دیرزمانی بود که منسوخ شده بود، ملغی شد.» Blum, Lord and Peasant, p. ۱۵۱.

۸۷. «در سده هفدهم، بویارها و پامیشیک‌ها کمابیش از هم غیرقابل‌تمیز شدند، به‌گونه‌ای که اراضی هردو ارثی شده و هیچ پیوند ضروری‌ای با خدمتی که عملاً انجام می‌گرفت نداشت.» C. M. Foust, "Russian Expansion to the East Through the Eighteenth Century" Journal of Economic History, XXI, ۴, Dec. ۱۹۶۱, ۴۷۰. «در ۱۷۳۱ فرمان امپراتورانه دیگری صادر شد که بر پایه آن، ازاین‌پس پامیستیا با عنوان وچینا شناخته می‌شد.» Blum, Lord and Peasant, p. ۱۸۵.

۸۸. بنگرید به:

Vernadsky, Tsardom, I, pp. ۳۹۴-۴۱۱.

۸۹. بنگرید به:

Vernadsky, Speculum, XIV, pp. ۳۲۱-۳۲۲.

۹۰. Blum, Lord and Peasant, p. ۱۵۱.

ضمناً توجه کنید که چگونه بلوم رفته‌رفته اصطلاح «بلندپایگان» را با «والاتباران

فروپایه» مترادف می‌گیرد. بنگرید به نظر تازبیر دربارهٔ رابطهٔ بلندپایگان لهستان با پادشاهی: «این در سال ۱۵۳۷ که نمایش آشکار مخالفت بلندپایگانی که در نزدیکی لووف برای یک لشکرکشی نظامی گرد آمده بودند، شاه، شهبانو بونا و بزرگان اطراف آنها را به پذیرش یک مصالحه واداشت. موفقیت بلندپایگان در تحکیم موقعیت اقتصادی‌شان نیز نهفته بود. این نتیجهٔ توسعهٔ املاکی بود که نیروی کارشان سرف بوده و اندازه‌شان به زیان دهقانانی که از املاکشان برکنار شده و قطعات کوچک‌تر یا کمتر مولدی را به آنها دادند افزایش یافت.»

۹۱. برای نمونه، تازبیر در مورد لهستان استدلال می‌کند که: «رونق اقتصادی شهرک‌ها نمی‌توانست با قوانین سیم (seym)، که همهٔ کالاهایی که بلندپایگان می‌خریدند و آن کالاهایی که در املاکشان تولید می‌شد را از مالیات معاف می‌داشت، متوقف شود. همین قوانین کشورهای دیگر هیچ اثر زیانباری بر وضعیت شهرنشینان نداشت. در همین زمان در لهستان نیز شرکت‌های آمیختهٔ پرشماری از شهرنشینان-بلندپایگان وجود داشت که راحت کار می‌کردند. قانون ۱۵۶۵، که شهرنشینان را از تجارت غله بازداشته و سوداگران لهستان را از فروش کالاهای لهستان به خارج از کشور و واردکردن کالاهای خارجی به لهستان منع می‌کرد، شهرک‌های بزرگ را در موقعیت نسبتاً سودمندی قرار داد؛ زیرا، به تنها واسطهٔ این تجارت بدل شدند. سوداگران خارجی فقط مجاز به نمایش کالاهای خود در این شهرک‌ها بودند. افزون بر این، قانون ۱۵۶۵ هرگز به مرحله عمل نرسید. قادر به غدغن کردن خرید زمین توسط شهرنشینان، که چندین بار توسط سیم تصویب شده بود، و جلوگیری از توسعهٔ شهرک‌ها هم نبود. در برابر، به سود سرمایه‌گذاری سرمایهٔ برآمده از تجارت، در



بنگاه‌های تولیدی بود» History of Poland, pp. ۱۷۷- ۱۷۸.

اما سپس اشاره می‌کند که: «در آغاز سده شانزدهم، شهرک‌های لهستان تازه اثرات توسعه سریع اقتصاد کشتزار مانوری استوار بر نیروی کار سرف را احساس کردند.... نوع متفاوتی از شهرک‌ها آنهایی بودند که در آغاز سده شانزدهم بر اراضی لاتیفوندیوم‌های بزرگان بنیاد شدند.... این شهرستان‌ها، که تحت مالکیت اربابان محلی بودند، طبیعتاً در معرض افزایش بهره‌کشی از سوی آنها قرار داشتند. تفوق والاتباران در سایر مراکز شهری نیز احساس می‌شد.... اثرات زیانبار تفوق سیاسی بلندپایگان و گسترش اقتصاد کشتزار استوار بر نیروی کار سرف بر شهرک‌ها و پیشه‌های دستی لهستان در سال‌های بعد هویدا می‌شد اما نخستین نشانه‌های یک بحران سیاسی پیشتر در نیمه نخست سده هفدهم آشکار شده بود [صص. ۲۲۶-۲۲۷].»

۹۲. «افول شهرها با سیاست‌های ضد شهری‌ای که والاتباران شرق آلمان، لیوونی، لهستان و بوهم دنبال می‌کردند شتاب بسیاری یافت.... یکی از اهداف اصلی آنها شکستن انحصارهای شهری تجارت خارجی و داخلی بود. آنان مصمم به پایان‌بخشیدن به پذیرش دهقانان فراری از سوی شهرها نیز بودند....»

Jerome Blum, American Historical Review, LXII, p. ۸۳۴.

۹۳. «جنبش دین‌پیرایی پیامد دیگری نیز [در شرق الب] داشت: خارج از پروس، فرمانروایان به مالکان املاک بزرگ بدل شدند، به‌گونه‌ای که منافعشان به‌عنوان موجر، از آن‌پس با منافع والاتباران سازگار بوده و در مسائل بازرگانی با منافع شهرک‌ها سر

۹۴. «مهم‌تر از همه اینکه، افول طولانی و انقیاد شهرک‌های شرق بود که مقاومت در برابر صعود والاتباران را از سر راه برداشت....»

«انقیاد و افول شهرک‌ها توازن میان‌سده‌ای، جامعه را از بن تغییر داده و راه را برای فرمانروایی یک طبقه بر طبقه دیگر گشود. در پروس، همین نتیجه با واگذاری همه شهرک‌های مهم به لهستان در سال ۱۴۶۶ [به‌استثنای کونیگسبرگ] به دست آمد.» همان، صص. ۱۱۶، ۱۴۷.

۹۵. Kluchevsky, A History of Russian II, p. ۱۴۵.

۹۶. Blum, Lord and Peasant, p. ۲۳.

۹۷. Malowist, Economic History Review, XII, p. ۱۸۶.

بنگرید به کارستن: «تا سده شانزدهم، صادرات غله براندنبورگ در دست شهرک‌ها و شهرنشینان‌شان بود که منافع قابل‌توجهی از این تجارت می‌بردند. هنگامی‌که والاتباران به تولید غله برای بازار علاقه‌مند شدند، آغاز به هجوم به سپهر بنگاه شهری کردند [ص. ۱۷۰].»

بنگرید به فردو گسترین: «بورژوازی اسلوونی، در مسیری مخالف با آنچه با توجه به روند عمومی مورد انتظار بود تحول یافت. آنها بیشتر با بازرگانی و به‌ویژه تجارت

ترانزیتی در پیوند ماندند تا تولید غیر کشاورزی، اما در این عرصه با رقابت دوچندان دهقانان و اربابان شکست خوردند. این است دلیل اینکه چرا افول آهسته آنها در سراسر سده [شانزدهم]،... به رغم برخی بهبودهای زودگذر در وضعیتشان متوقف نشد.»

"Economie et societe en Slovenie au XVIe siècle," Annales E.S.C., XVII, p.

۶۸۷.

بنگرید به هوشوفسکی: «[بلندپایگان لهستان] نه تنها درآمد ناشی از تولید زمین خود را، که درآمد ناشی از تجارت این فراورده‌ها را هم می‌خواستند. به همین دلیل، با قانون‌گذاری مجلس سیم، معافیت ترانزیت از رودخانه ویستولا و شاخه‌های آن، سپس معافیت از عوارض گمرکی بر محصولات کشاورزی و جنگلی‌ای که از املاکشان به خارج صادر می‌شد و نیز پرداخت عوارض گمرکی همه کالاهایی که برای مصرف در املاک و کشتزارهایشان از خارج وارد می‌شدند را تضمین کردند. در عمل، طبقه فئودالی این امتیاز گمرکی را بسط داده، و بدون پرداخت عوارض گمرکی، غله، گاو و سایر محصولات کشتزار را که در روستا یا بازارهای روستاکنار از دهقانان خریداری شده بود صادر می‌کردند. آنها برخی کالاهای خارجی را نیز بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد کرده و سپس به مردمی که در املاکشان می‌زیستند می‌فروختند. از این راه، بلندپایگان تجارت محصولات کشاورزی، الوار و محصولات جنگلی را به دست گرفته، شهرنشینان را از میدان بدر کرده و فرصت‌های سوداگران شهری در کسب سود از کالاهای وارداتی را سخت کاهش دادند.»



۹۸. «سیاست اقتصادی والاتباران در کشورهای بالتیک نیز در افول شهرک‌ها نقش زیادی داشت. این سیاست شامل تشدید صادرات مواد خوراکی و فراورده‌های اساسی شده و با پشتیبانی زیاد از تجارت خارجی در سرزمین‌های خود، به سود واردات کالاهای کارگاهی بود. منظور از این اقدامات، تضمین وفور کالاهای خارجی و پایین‌نگاه‌داشتن قیمت آنها بود.» Malowist, *Economic History Review*. XII, p. ۱۸۸. مالوویست این سیاست را «سوداپیشگی ستیزی» می‌خواند.

«یک مشخصه اصلی تجارت صادراتی لهستان این بود که، تا بدانجا که کل کشور مدنظر است، زیر سیطره بلندپایگان بود.... حال آنکه واردات از خارج تا حد زیادی در دست سوداگران خارجی قرار گرفت.» Hoszowski, *Poland at the XIth International Congress*, p. ۱۲۹.

«ترسناک‌تر از رقابت در مناطق روستایی برای بورژوازی تجاری و رونق شهرها، ورود سرمایه خارجی [از ایتالیا و جنوب آلمان] بود.» Gestrin, *Annales E.S.C.*, XVII, p. ۶۸۰.

۹۹. «شهرنشینان گدانسک از مزایای اقتصادی ناشی از اتحاد سیاسی با لهستان به‌خوبی آگاه بوده و بنابراین به‌رغم تبار آلمانی خود و استفاده از زبان آلمانی، در میان بیشتر بزرگ‌زادگان، سوداگران و تاجران گدانسک، گرایش شدیدی به لهستان وجود داشت.... [مردم گدانسک] دلوایس حفظ اتحاد خود با لهستان بودند که منبع رونقشان بود.» Hoszowski, *Poland at the XIth International Congress*, p. ۱۴۱.

۱۰۰. «برخلاف اروپای باختری، که تجارت در آنجا عمدتاً یک شغل طبقه متوسطی بود، اشخاصی از همه سطوح جامعه روسیه مشغول بازرگانی بودند.... خود تزار، همچون نیاکان کهن خود، شهریاران کیف، مهم‌ترین کاسب‌کار کل امپراتوری بودند.... تزارها خود را به معامله فراورده‌های املاک خود محدود نمی‌کردند. آنان بر بسیاری کالاها انحصار برقرار کرده بودند.... تزار گاه از طریق کارگزاران و مأموران تجاری خود کل تولیدات یک کالا را احتکار کرده، قیمت آن را بالا برده و سپس سوداگران را به خرید

آن وامی‌داشت.» Blum, Lord and Peasant, p. ۱۲۹

۱۰۱. «[گوستی‌ها] گذشته از تجارت برای خود، کارگزاران کسب‌وکار تزار بودند و برای این کار، از میان موفق‌ترین تاجران کشور برگزیده می‌شدند. آنان مسئولیت گردآوری مالیات‌های خاصی را نیز بر عهده داشته و بایستی مبلغ ثابتی را به حکومت تحویل می‌دادند. در عوض این وظایف، آنها منزلت ویژه‌ای نزدیک به منزلت والاتباران خدمتگزار به دست آوردند. در میان سوداگران، استراگانوف‌ها از همه مشهورتر بودند. آنان که دهقان‌زاده بودند، در واپسین بخش سده چهاردهم، صعود خود را در تجارت نمک آغاز کردند. با گذشت زمان، فعالیت‌های خود را به سایر بنگاه‌های صنعتی و تجاری نیز بسط دادند. آنها به زمین‌داران بزرگی در مستعمرات شمال بدل شده و نقش پیشتازی در بهره‌برداری تجاری از ثروت‌های سیبری ایفا کردند.» همان، صص. ۱۳۰-۱۳۱.

۱۰۲. Foust, Journal of Economic History, XXI, p. ۴۷۵.

۱۰۳. «این روابط تجاری فعال هلند و همچنین سایر دولت‌های باختری با کشورهای

بالتیک، موجب توجه ما به این می‌شود که هرچند ثروت مثلاً والاتباران لهستان با صدور گندم به هولاند پیوند نزدیکی داشت، برعکس، واردات آزاد کالاهای غربی، که با قیمتی پایین‌تر و کیفیتی بالاتر فروخته می‌شد (به‌ویژه پارچه‌های هلندی و انگلیسی)، در نابودی صنعت ملی نقش داشت. در همین راستا، گرایش‌های بیش‌ازپیش انحصارطلبانه‌تر ناوگان هلند کم‌کم به نابودی ناوگان شهرک‌های بالتیک، از جمله گدانسک، بندر اصلی لهستان انجامید....

هلند، انگلستان و آن اوایل، فرانسه، که سودهای فراوانی از موقعیت ممتاز اقتصادی خود در بالتیک به دست می‌آوردند، علاقه بیش‌ازپیش جدی‌تری به آنچه در این بخش از اروپا می‌گذشت پیدا کردند. نخست اینکه، این دولت‌ها مایل به حفظ تجارت خود از دردهای جنگ بودند. برای همین است که به کوشش‌های جدیدی برای میانجیگری در ستیزه‌های [سال‌های ۱۶۱۷، ۱۶۲۹، ۱۶۳۵] برمی‌خوریم....»

Czalpinski, Xle Congrès International des Sciences Historiques, Rapports, IV, p. ۳۷.

۱۰۴. «از نیمه دوم سده شانزدهم به بعد، قراردادهای جمعی‌ای میان تجارتخانه‌های آلمانی نورنبرگ و سایر شهرها از یکسو و شرکت‌های یراق‌دوزی چک از سوی دیگر منعقد شد که تعهد این شرکت‌ها به تحویل مقادیر خاصی یراق، که سطح کیفیت معلومی داشت، با قیمت‌هایی که در قرارداد تعیین شده بود را شامل می‌شد. «پس از جنگ سی‌ساله، وضعیت به‌گونه‌ای بود که شرکت‌ها، تحت شرایط جدید، دیگر نمی‌توانستند تحویل دسته‌جمعی مقدار کافی کالا به تجارتخانه‌ها برای صادرات را



تضمین کنند. بایستی اشکال جدیدی از تولید و بازرگانی به وجود می‌آمد. این اشکال جدید به نظامی انجامید به نام صنعت خانگی (Putting Out)(Verlagssystem)، که آغازش را می‌توان در سده ۱۶ یافت، اما توسعه کامل آن در نیمه دوم سده ۱۷ و ۱۸ رخ داد.»

À. Klima and J. Macurek, "La question de la transition du féodalisme au capitalisme en Europe centrale (16e- 18e siècles)," International Congress of Historical Sciences, Stockholm, ۱۹۶۰, Rapports, IV: Histoire moderne (Goteborg, Almqvist & Wiksell, ۱۹۶۰), ۸۷.

۱۰۵. «املاک بزرگ چک در سده ۱۶ و اوایل سده ۱۷ ویژگی خاصی داشت. در آنجا نیز توسعه تولید غله و کشاورزی اولیه دیده می‌شود اما در همین زمان، آنها درصد فرآوری محصولات کشاورزی، مثلاً تولید آبجو از غلات و سایر نشانه‌های آغازین تولید صنعتی برآمدند. به‌ویژه آبجوسازی بود که ویژگی‌های خاصی به املاک بزرگ چک بخشید، که آنها را از دولت‌های بزرگ همسایه، آلمان، لهستان و شمال مجارستان (یعنی اسلواکی) متمایز می‌ساخت.... یک ویژگی متمایزکننده دیگر تولید کشاورزی چک، در قیاس با کشورهای همسایه، به‌ویژه در سده شانزدهم، توسعه پرورش ماهی در حوضچه بود.... افزون بر این، طبقه بزرگ فئودال در زمین‌های چک به دنبال رخنه در تولید صنعتی نیز بود. در سده ۱۶ و ۱۷، آنها سخت مشغول جستجوی فلزات معدنی، معدنکاری و تولید آهن بودند.» همان، صص. ۹۹-۱۰۰.

۱۰۶. «پس شرایط برای انباشت سرمایه در دست طبقه‌ای بومی از سوداگران در

روسیه نسبت به لهستان بسیار مساعدتر بود، مزیتی که بزرگتر از این حرف‌ها بود زیرا والاتباران روس، که در سده شانزدهم و اوایل سده هفدهم دستخوش بحران‌های بسیار جدی بودند، نقش زیادی در تجارت بزرگ‌مقیاس نداشتند.

«بازهم چنین می‌نماید که سرمایه انباشت‌شده در محل، نسبت به لهستان، به میزان بسیار بیشتری برای اهداف مولد به‌کار گرفته می‌شد. سرمایه‌گذاری آن، سرعت استعمار را در مناطق از نظر اقتصادی عقب‌مانده روسیه و در امتداد مرزهای شمالی و جنوب خاوری آن افزایش داد. این امر قطعاً به افزایش مقدار محصولات اساسی، هم برای نیازهای داخلی کشور و هم تجارت خارجی آن، کمک کرد. افزون بر این، سوداگران به‌شدت در صنایع خاصی چون استخراج معدن نمک و صنعت آهن رشته‌کوه اورال سرمایه‌گذاری می‌کردند، که اهمیت قابل‌توجهی برای تجهیز ارتش‌های روسیه داشت. پس مقدار کالاهای موردنیاز جمعیت کشور به‌مثابه کل افزایش یافت؛ حتی بسیاری از دهقانان به شبکه اقتصاد کالایی کشیده شدند.» Malowist, Past & Present, No. ۱۳, p. ۳۹

۱۰۷. «پس نتیجه‌گیری ما این است که در میان پارچه‌های پشمی، پارچه‌های پشم و کتان و سویتکا (svitka) بودند که بیش از همه در سده ۱۶ رواج داشتند؛ این امر با شهادت بازدیدکننده خارجی، باربرینی تأیید می‌شود. وی، البته نه بدون خودبینی، تأکید می‌کند که روس‌ها تولید پارچه نمی‌دانستند و از خارج وارد می‌کردند: «با این‌همه در روستاکنار روسیه، پارچه‌های معمولی برای استفاده طبقات پایین و معمولاً روستایی جمعیت تولید می‌شد. اینها پارچه‌های پشم و پنبه‌ای هستند؛ آنها در سه کیفیت ضعیف، متوسط و بالا دسته‌بندی شده و در بازار روستاها فروخته

می‌شوند.»

«گروه دوم، که اهمیت بس کمتری داشت، شامل پارچه‌های باکیفیت می‌شد که توسط طبقات بالای جمعیت و نیز دربار تزار مورد استفاده قرار می‌گرفتند. اینها اصولاً پارچه‌های وارداتی بودند: فلاندري (از بروژ، ایپر و برابانت) و سپس‌تر انگلیسی. اما این دسته شامل پارچه‌های روسی نیز می‌شد. نوفگورود به‌ویژه به دلیل پارچه‌های با کیفیت بالای خود مشهور بود.» Mankov, *Le mouvement des prix*, p. ۱۰۲.

۱۰۸. دو مقاله که امپراتوری عثمانی سده شانزدهم را در قیاس با اروپا بحث می‌کنند، Bernard Lewis, "Some Reflections of the Decline of the Ottoman Empire," *Studia islamica*, XI, ۱۹۵۸, ۱۱۱-۱۲۷ و Omer Lutfi Barkan, "'La Méditerranée' de Fernand Braudel vue d'Istanbul," *Annales E.S.C.*, IX, ۲, avr.-juin ۱۹۵۴, ۱۸۹-۲۰۰ هستند.

به نظر آتو برونر بنگرید: «بیزانس از نظر پیوند نزدیک خود میان قدرت سیاسی، بازرگانی دوربرد و تجارت تجملات، بی‌گمان به نمونه روسی [اقتصاد] نزدیک‌تر است تا [نمونه] اروپای باختری آن.»

"Europäisches und Russisches Bürgertum," *Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte*, XL, ۱, ۱۹۵۳, ۱۵.

۱۰۹. A. H. Lybyer, "The Ottoman Turks and the Routes of Oriental Trade," *English Historical Review*, CXX, Oct. ۱۹۱۵, ۵۸۸.



۱۱۰. Godinho, L'économie de l'empire portugaise, pp, ۴۰-۴۱.

یک دلیلش این است که به نظر می‌رسد ادویه اروپا از طریق سرزمین شام تأمین می‌شد (بنگرید به ص. ۵۳۷) و گودینو شک دارد که در آن زمان، پرتغالی‌ها چیزی بیش از علاقه‌ای زودگذر و خیالی نسبت به ادویه داشته‌اند: «آیا [هنری] یا سایر پرتغالی‌های زمان او، به‌راستی فعالیت‌های خود را به این سرزمین عجایب [خاورزمین] معطوف کرده بودند؟ باورش سخت است؛ چرا بازرگانی پرتغال باید در آن زمان می‌کوشید مسیرهای ادویه را به سود خود تغییر دهد؟ [ص. ۵۴۸]»

۱۱۱. بنگرید به همان، صص. ۴۳، ۵۵۰-۵۵۱.

۱۱۲. همان، ص. ۵۵۱.

۱۱۳. همان، ص. ۸۳۱. بنگرید به جدول ص. ۸۳۰.

۱۱۴. «[گشودن دریچه‌ها] اهمیت بسیار زیادی داشت. این کار موجب امکان افزایش تسلیحات در کشتی‌های بزرگ‌تر شد. سوارکردن سلاح روی عرشه اصلی، نه‌تنها نصب سلاح‌های بسیار بیشتری را امکان‌پذیر گرداند، بلکه استفاده از سلاح‌های بسیار بزرگ‌تری را بدون به‌خطرانداختن ثبات کشتی ممکن ساخت....»

«وقتی کشتی‌های بادبانی اروپای آتلانتیک [به اقیانوس هند] رسیدند، هیچ‌چیز نمی‌توانست در برابرشان تاب بیاورد. چنانکه آلبوکرک در ۱۵۱۳ با غرور به شاه خود می‌نویسد، «با ورود ما، کشتی‌ها (ی بومی) همه غییشان زده و حتی پرنده‌ها نیز دست از پرواز بر آب کشیدند.» این حماسه‌سرایی نبود. در عرض پنجاه سال پس از

نخستین ورودشان به آب‌های هند، پرتغالی‌ها قدرت دریایی مسلمانان را یکسره نابود کرده و شاه، به‌حق، می‌توانست خود را «خدايگان فتح، دریانوردی و بازرگانی اتیوپی، عربستان، ایران و هند» بخواند. Carlo M. Cipolla, *Gum and Sails*, pp. ۸۲, ۱۳۷. برای شرح مفصل کشتی‌های پرتغالی در این دوران بنگرید به:

François Mauro, "Types de navires et constructions navales dans l'Atlantique portugais aux XVIe et XVIIe siècles," *Revue d'histoire moderne et contemporaine*, VI, juil.-août ۱۹۵۹, ۱۸,۵-۱۹۳.

۱۱۵. به نقل از چ. ر. باکسر، که ضمن تأیید این نقل‌قول، این دلیل را برای تردید در کفایت تبیین فناورانه پیش می‌نهد: «انحصار اما آن‌چنان هم فراگیر نبود. جدا از این واقعیت که پرتغالی‌ها هرگز تا آن حد ناو جنگی در اختیار نداشتند که همیشه و همه‌جا این انحصار را اعمال کنند، مقامات استعماری فاسد به‌راحتی رشوه می‌گرفتند و کشتی‌های بومی اغلب توسط (یا از طرف) سوداگران پرتغالی کرایه می‌شد.»

"The Portuguese in the East, ۱۵۰۰-۱۸۰۰," in H. V. Livermore, ed., *Portugal and Brazil, an Introduction* (London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon) ۱۹۵۳), ۱۹۳.

۱۱۶. Godinho, *L'économie de l'empire portugais*, p. ۱۸.

۱۱۷. همان، ص. ۱۹.

۱۱۸. بنگرید به همان، ص. ۵۷۴.

۱۱۹. بنگرید به همان، صص. ۵۹۱، ۵۹۵.

۱۲۰. بنگرید به همان، ص. ۵۹۴.

۱۲۱. «با به‌چالش‌کشیده‌شدن ادعاهای پرتغال از سوی رقبای اروپایی که قدرت

دریایی هم‌تراز آن داشتند، دفاع از این تجارت پهناور مستلزم سازمان‌دهی دقیقی بود و پادگان‌ها به گروهان‌هایی نیاز داشتند که در برابر حمله اروپایی‌ها تاب آورده و بتوانند در صورت نبود پشتیبانی دریایی به دفاع ادامه دهند. واکنش پرتغالی‌ها را فرمانده آنها، آفونسو آلبوکرک تدبیر کرد، که نقشه‌ای برای مجموعه‌ای از دژهای مستقل و عبور تجارت از کالنبار گوآ در ساحل مالابار به اروپا از طریق بندر لیسبون طراحی و نظام دفاعی خود را بر منطقه آسیب‌پذیر خلیج فارس و خلیج عدن متمرکز کرده و هوادار حل مسئله نیروی انسانی با ایجاد یک جمعیت دورگه بود.»

Rich, Cambridge Economic History of Europe, IV, pp. ۲۰۴-۲۰۵.

۱۲۲. «گسترده‌ترین بازرگانی برون‌مرزی‌ای که به دست دولت انجام می‌گرفت، تجارت

پرتغال با هند و بنادر واسطه‌ای در ساحل آفریقا بود- تجارتی که یکسره طرحی نو درانداخت. از نخستین روزهای خود و تا سال ۱۵۷۷، این تجارت استعماری، به میزانی که قوانین تنظیم‌کننده اجازه می‌داد، یکسره از سوی شاه، با ریسک او و کشتی‌های خودش انجام می‌گرفت، و تنها در موارد استثنایی به سوداگران خصوصی برای تجارت در هند مجوز داده می‌شد، هرچند این استثنا، تا حدی، بیشتر در تجارت آفریقا وجود داشت.»



۱۲۳. «با این‌همه از پایان سده ۱۶، بدبختی بر سر مسیر دماغه نازل شده و تجارت آن افت قابل‌توجهی یافت. اینک انگلیسی‌ها و هلندی‌ها محموله‌های زیادی از فلفل و سایر ادویه‌جات و داروها را به اروپا می‌آوردند. این است دلیل اصلی اینکه چرا از سال ۱۵۹۷، تجارت به دست دولت بازگشت؛ کارسالاران خصوصی دیگر یارای ریسک تشکیل شرکت برای «برداشت» کالاهای بازگشتی [“lá ferme de trazida”] را نداشتند.... هلندی‌ها با اطمینان خاطر مشغول کارهای خود برای کسب سود از تجارت و تصرف کشتی‌های پرتغالی، هردو بودند؛ کشتی‌های آنها بدون ترس از حمله سفر کرده و باز می‌گشتند، چیزی که در مورد پرتغالی‌ها صادق نبود. پس کارسالاران خصوصی مایل به سرمایه‌گذاری نبوده؛ فقط مبالغ کمی را با همدیگر وسط می‌گذاشتند که بخش اعظم آن سرمایه‌ای بود که دولت تأمین کرده بود و برای تشکیل یک شرکت کافی نبود.»

Godinho, L'économie de L'empire portugais, pp. ۶۹۶-۶۹۷.

۱۲۴. همان، ص. ۵۶۵.

۱۲۵. Donald F. Lach, Asia in the Making of Europe, Vol. I: The Century of Discovery (Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press. ۱۹۶۵), Book II, ۸۲۷-۸۲۸.

۱۲۶. H. R. Trevor-Roper, Historical Essays, p. ۱۲۰.

۱۲۷. دربارهٔ بیرون کردن مسلمانان از اقیانوس هند بنگرید به:

Godinho, L'économie de l'empire portugais, p. ۶۳۰; C. R. Boxer, The Portuguese Seaborne Empire, pp. ۴۵-۴۸.

دربارهٔ پرتغالی‌ها به عنوان جانشینان دریازنان واکو بنگرید به:

Trevor-Roper, Historical Essays, p. ۱۲۰

که خود بر:

C. R. Boxer, The Christian Century in Japan و Sansom, A History of Japan, II, p. ۲۶۸

استوار است.

۱۲۸. Boxer, Portuguese Seaborne Empire, p. ۴۶.

۱۲۹. «از بخت خوب پرتغالی‌ها، هنگام پیداشدن سروکله‌شان در آب‌های آسیا، امپراتوری‌های مصر، ایران و ویجایاناکارا هیچ ناوگان جنگی‌ای در اقیانوس هند نداشتند، شاید اصلاً هیچ کشتی‌ای نداشتند، و کشتی‌های چینی رسماً به‌حکم امپراتور، محدود به دریانوردی در امتداد ساحل چین بودند.»

Boxer, in Livermore, Portugal and Brazil, pp. ۱۸۹- ۱۹۰.

۱۳۰. بنگرید به:

Godinho, L'economie de l'empire portugais, p. ۵۹۶.

۱۳۱. بنگرید به همان، صص. ۵۸۱-۵۸۲، ۵۹۱؛ Boxer, Portuguese Seaborne

Empire, p. ۵۹.

۱۳۲. «فلفل کالای اصلی‌ای بود که از شرق وارد می‌شد و شمش نقره صادرات اصلی به «گوآی زرین» بود.... طی بخش اعظم نیمه دوم سده شانزدهم، تاجران فلفل مالابار از پذیرش وجوهی جز طلا سر باز می‌زدند....» Boxer, Portuguese Seaborne Empire, pp. ۵۲, ۶۰.

توجه کنید که شانو احساس می‌کند این تجارت سود خوبی برای اروپا در برداشت: «۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار تن ادویه، کمابیش بدون هیچ کالایی در ازای آن، به بهای ۱۵۰ تن طلا، که به‌زور از جوامع ضعیف آفریقا ربوده شده بود، و مقدار مسکوکاتی خریداری شد که محاسبه‌اش دشوار است اما به‌هیچ‌روی قابل قیاس با ۶۰۰۰ تن نقره معادل آن که بایستی پرداخت می‌شد نبود.»



۱۳۳. «تنها تجارت با آمریکاست که به اروپا اجازه داد تا تجارت خود با آسیا را توسعه بخشد. زیرا بدون نقره جهان نو هیچیک از تجملات گران‌بهای چون ادویه، فلفل، ابریشم، سنگ‌های قیمتی و سپس‌تر، ظروف چینی را باخترزمین نمی‌توانست به دست آورد.» Chaunu, Séville, I, pp. ۱۳-۱۴.

«تجارت با غرب در دوره پس از گشایش معادن نقره مکزیک- پرو به نقطه عطفی دست یافت، زیرا بازده آنها به نسبت قابل‌توجهی سرازیر چین شد تا با ابریشم، ظروف چینی و چای مبادله شود.» Max Weber, Religion of China, p, ۵. وبر خاطرنشان می‌سازد که در این زمان، نسبت نقره به طلا در چین افت کرد، بدین گونه که از ۴:۱ در ۱۳۶۸، به ۸:۱ در ۱۵۷۴ به ۱۰:۱ در ۱۶۳۵ و در ۱۷۳۷ به ۲۰:۱ رسید.

«پس از چین، کشور اصلی‌ای که پرتغال با آن تجارت داشت ژاپن بود. رونق ماکائو [در سده شانزدهم] تا حد زیادی مرهون صدور شمش از آن کشور بود.» Chang, Sino-Portuguese Trade, p. ۱۱۷. توانایی پرتغال در مهار تجارت میان چین و ژاپن بود که مقداری شمش به پرتغال بخشید تا با آن در جنوب شرقی آسیا و هند تجارت کند.

«افزایش ناگهانی تولید طلا و نقره و به‌ویژه نقره پس از سده شانزدهم، در پیوند نزدیکی با تحولات جدید تجارت خارجی قرار داشت.

«توسعه تجارت با ژاپن توسط کشتی‌های پرتغالی و افزایش پی‌آیند سودها، درواقع

نتیجه تجارت واسطه‌ای متشکل از مبادله نقره ژاپن با ابریشم خام چین و کالاهای دیگر بود.

«هدف اصلی تجارتی که هیده یوشی بدان مجوز داده بود، تأمین امنیت کالاهای چینی در یک کشور ثالث بود، زیرا سیاست مینگ‌ها از پهلوگیری کشتی‌های خارجی و به‌ویژه کشتی‌های ژاپنی در بنلاد ممانعت می‌کرد. تجارت خارجی ژاپن، از یک دوره درخشان در توسعه برخوردار بوده و در همین دوره بود که تولید فلزات گران‌بها در ژاپن به بالاترین قله خود رسید.»

A. Kobata, "The Production and Uses of Gold and Silver in ۱۶th and ۱۷th Century Japan," *Economic History Review*, ۲nd ser., XVIII, ۲, Oct. ۱۹۶۵, ۲۴۵-۲۴۶.

۱۳۴. بنگرید به:

Chaunu, *Conquête*, p. ۳۱۶.

۱۳۵. بنگرید به:

Boxer, *Portuguese Seaborne Empire*, p. ۶۰.

۱۳۶. Lach, *Ana in the Making of Europe*, Book I, p. xii.

بنگرید به برودل: «در سده ۱۶ و سده‌های بعدی در منطقه پهناور آسیا که ادویه، دارو

و ابریشم تولید می‌کرد، سکه‌های گران‌بهای طلا و به‌ویژه نقره [که در مدیترانه ضرب شده بود] به گردش درمی‌آمد.... اکتشافات بزرگ مسیرها و قیمت‌ها را واژگون کردند، اما نتوانستند چیزی از واقعیت بنیادین [کسری پرداخت‌ها] را تغییر دهند.»:

La Méditerranée, I, p, ۴۲۲.

۱۳۷. «هرچند اروپایی‌ها ظاهراً به‌راحتی در مسیرهای دریایی آسیا سفر می‌کردند، اما به‌ندرت و به‌سختی در دولت‌های اصلی قاره رخنه کردند. و، در سده شانزدهم، هرگز در جایگاهی قرار نداشتند که بتوانند اراده خود را بر امپراتوران هند یا چین تحمیل کنند؛ سرمایه‌های عظیم سیاسی و فرهنگی قاره آسیا به‌هیچ‌روی بیمی از اسلحه آنها نداشتند.»

Lach, Asia in the Making of Europe, Book I, p. xii.

۱۳۸. Godinho, L'économie de l'empire portugais, p. ۶۱۹.

۱۳۹. بنگرید به حکایت شگفت‌آور سوتی (faux pas) واسکو د گاما در نخستین

دیدارش با شاه کالیکوت، در گودینو، همان، صص. ۵۸۸-۵۹۰.

۱۴۰. بنگرید به همان، صص. ۶۲۷-۶۲۹.

۱۴۱. همان، صص. ۶۳۰-۶۳۱.

۱۴۲. Meilink-Roelofs, Asian Trade, p. ۱۱۹.



۱۴۳. Cipolla, Guns, and Sails, p. ۱۳۶.

۱۴۴. بنگرید به:

Godinho, L'economie de l'empire portugais, p. ۶۵۵.

۱۴۵. J. C. Van Leur, Indonesian Trade and Society (The Hague: Hoeve Ltd., ۱۹۵۵), ۱۱۸-۱۱۹, ۱۶۵.

حتی میلینیک- روئوفسز که به‌طور کلی تحلیل فن لور را به سکوت برگزار می‌کند، تغییر عمده‌ای را مشاهده می‌کند که از سده هفدهم رخ می‌دهد: «تنها هدف مطالعه حاضر نشان‌دادن این است که پیش از نیمه نخست سده هفدهم... تفوق اروپا آغاز به آشکار ساختن خود کرده بود، هرچند - بگذارید ساده بگوییم - هنوز در همه‌جا یا از هر نظر این‌گونه نبود.» Asian Trade, pp. ۱۰-۱۱.

۱۴۶. «پرتغالی‌ها اگر متحد نبوده و از تجربه‌ای هزارساله برخوردار نمی‌بودند، اگر نمی‌توانستند پا جای پای آنچه پیشتر وجود داشت بگذارند، امکان نداشت مهار نیمی از تجارت در اقیانوس هند را در عرض پانزده سال به دست بگیرند. مسیرهای آنها سلسله‌مراتب جدیدی در انداخت؛ آنان مهم‌ترین جریان‌ات تجاری را تغییر مسیر دادند. اما اساساً هزار سال ارتباطات و مبادلات را دست‌نخورده رها کردند. انقلاب پرتغال سریع است زیرا در اوج به پایان می‌رسد.» Chaunu, Conquête, p. ۱۷۷.

«حضور پرتغالی‌ها در هند را، جز اندک‌افرادى در اندک‌مکان‌هایی، کسی احساس

نکرد.... این احتمال وجود دارد که اگر پرتغالی‌ها امپراتوری هند خود را در پایان سدهٔ شانزدهم رها می‌کردند، اثر حتی کمتری را نسبت به یونانی‌ها، سکاها و پارت‌ها از خود به جا می‌گذاشتند- شاید مقداری سکه، چند کلمهٔ پروپاشکسته به زبان بازاری‌ها، چند اجتماع روبه‌کاهش از دورگه‌ها و سنت‌های رنگ و رو رفته‌ای از جنگاوران و کشیش‌های خارجی.»

George B. Sansom, *The Western World and Japan* (New York: Knopf, ۱۹۵۰), ۸۷.

«مالاکا به‌عنوان یک پیوندگاه حیاتی تجارت، حتی پس از تسخیر آن به دست پرتغالی‌ها، از پیروی از روش‌های تجاری کهن دست نکشید.»

Lach, *Asia in the Making of Europe*, Book II, p. ۸۲۹.

«تنها ناوگان‌شان بود که پرتغالی‌ها را قادر به کنترل اوضاع کرد، و حتی پس‌ازآن نیز جایگاه‌شان ناپایدار بود. در جنگ زمینی، تسلیحات برتر آنها فایدهٔ کمی داشت زیرا درواقع کمتر از سلاح‌های بومی به درد نبرد در سرزمین‌های گرمسیری می‌خورد. افزون بر این، اروپایی‌ها با نفرات بسیار برترِ بومی‌ها روبه‌رو بودند که با منطقه آشنا بوده و به آب‌وهوا خو گرفته بودند. بدین‌سان در سراسر سدهٔ شانزدهم، نفوذ پرتغال محدود به منطقهٔ کوچکی در اطراف سکونتگاه‌های ساحلی باقی ماند.»

Meilink-Roelofs, *Asian Trade*, p. ۱۲۴.

۱۴۷. Godinho, L'économie de l'empire portugais, p. ۵۷۷.

۱۴۸. همان، ص. ۵۷۸.

۱۴۹. K. M. Pannikar, Asia and Western Dominance, p. ۵۳.

۱۵۰. Frederic C. Lane, Venice and History, pp. ۴۲۶-۴۲۷.

۱۵۱. Boxer, Portuguese Seaborne Empire, p. ۵۷.

۱۵۲. Chaunu, Conquête, p. ۲۰۵.

بنگرید به چ. ر. باکسر: «امپراتوری استعماری کهن پرتغال اساساً یک دریاسالاری (thalassocracy)، یک امپراتوری دریایی و تجاری بود که یا عمدتاً دلمشغول ادویه خاورزمین و برده‌های غرب آفریقا بود، یا شکر، تنباکو و طلای برزیل. قالب این امپراتوری دریایی اما، نظامی و کلیسایی بود.»

Race Relations in the Portuguese Colonial Empire, ۱۴۱۵-۱۸۲۵ (London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), ۱۹۶۳). ۲.

۱۵۳. «مزیت نسبی اروپایی‌ها در دریاها بود. آنها روی زمین دیرزمانی آسیب‌پذیر باقی ماندند.... اروپایی‌ها تا دهه چهارم سده هفدهم قادر به تولید یک توپخانه



میدانی متحرک اثربخش نبودند.....

«اروپایی‌ها عموماً احساس می‌کردند هیچ کوششی برای گسترش کنترلشان بر

پس‌کرانه‌های آسیا به سرانجام نمی‌رسد.....

تا سال ۱۶۸۹، قوای کمپانی هند شرقی به‌طور کامل از مسیرهای زمینی هند عبور

نمی‌کردند.»

Cipolla, *Guns, and Sails*, pp. ۱۳۸, ۱۴۱, ۱۴۵.

۱۵۴. «با آنکه اروپا دلیرانه در خارج از خاک خود گسترش می‌یافت و پرخاشگرانه

سلطه خود را بر قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکاهای شمالی می‌کرد، در مرزهای شرقی

خود، زیر فشار قوای ترک، در حال عقب‌نشینی بود.» همان، ص. ۱۴۰.

۱۵۵. «تسخیر یا کنترل اثربخش پس‌کرانه‌های پهناور به دست اروپایی‌ها، بعدها

به‌عنوان یکی از نتایج فرعی انقلاب صنعتی اتفاق افتاد.» همان، ص. ۱۴۶.

۱۵۶. «امروز درک اهمیت ادویه در سده ۱۶ را دشوار می‌یابیم.... درعین‌حال، وقتی

شکر کمابیش ناشناخته بود، وقتی دستگاه سردسازی و خوراک دام زمستانی در

دسترس نبودند تا چیزی جز گوشت ادویه زده یا نمک‌سود در زمستان فراهم آورند،

وقتی سبزی‌های اندکی برای افزودن ویتامین و تنوع به جیره غذایی وجود داشت و

وقتی ادویه یا سایر داروهای شرقی دارومایه (materia medica) اصلی را تشکیل

می‌دادند، جایگاه به‌راستی مهمی در بازرگانی اروپا اشغال می‌کردند.» Robertson,

South African Journal of Economics, XVIII, p. ۴۲. اما چنانکه دیدیم، حقیقت

ندارد که شکر در این زمان کمابیش ناشناخته بود. شکر به‌طور گسترده‌ای در مدیترانه

و جزایر اقیانوس اطلس کشت شده و در برزیل و سپس‌تر جزایر کارائیب باب شده بود.

۱۵۷. اما باید سلسله‌مراتب اهمیت را به یاد داشت. فلفل نسبتاً مهم‌تر از ادویه بود. شانو مشاهده می‌کند که: «فلفل در تجارت سده ۱۶ یک ادویه در نظر گرفته نمی‌شد. فلفل، این پاسدار کاخ و حافظ گوشت، نه وجهه ادویه را، به معنای محدودتر کلمه، داشت نه وجهه دارو را.» Conquête, p. ۲۰۰.

۱۵۸. همان، صص. ۳۱۶-۳۱۷. تأکید از ماست.

۱۵۹. «از نگاه پرتغال، تجارت ادویه آفریقا حجم دادوستد بس بالاتری نسبت به دادوستد ادویه آسیا، البته بجز فلفل و زنجبیل داشت، و اغلب بزرگ‌تر از مجموع آن بود. مالاگت به‌تنهایی، کمابیش همیشه حجم بیشتری نسبت به زنجبیل داشت. هرآینه، قیمت این دانه‌ها صرفاً بخشی از قیمت ادویه خاورزمین بود: در مارس ۱۵۰۶، یک کیلوی آن ۸ کروزادو می‌ارزید، حال آنکه یک کیلو فلفل ۲۲ کروزادو، دارچین ۳۲ و ۳۳ کروزادو و زنجبیل ۱۸ تا ۱۹ کروزادو فروخته می‌شد. به‌رغم قیمت پایین آن، ارزش کل مالاگت اغلب با ارزش کل سایر ادویه‌ها برابر بوده و گاه از آن بیشتر می‌شد، اما فلفل و زنجبیل مستثنا بودند: زیرا ارزش ۲۰۰ کیلو دانه به قیمت ۸ (و از سال ۱۵۰۶، ۱۱) کروزادو با ۵۰۰ کیلو دارچین به قیمت ۳۲ کروزادو یا ۸۴۰ کیلو زنجبیل به قیمت ۱۹ کروزادو برابر بود.» Godinho, L'économie de l'empire portugais, p. ۵۴۷. برای توصیفات گیاه‌شناختی و جاهای جغرافیایی محصولات غرب آفریقا، به صص. ۵۳۹-۵۴۲ بنگرید.

۱۶۰. این ارزیابی را می‌توان در همان، صص. ۶۸۳-۷۰۹ یافت. این مثال در ص. ۶۹۹

است.

۱۶۱. Glamann, *European Trade*, p. ۵۲.

۱۶۲. همان، ص. ۵۳.

۱۶۳. Frederic C. Lane, "National Wealth and Protection Costs," in *Venice and History* (Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, ۱۹۶۶), ۳۷۶.

۱۶۴. همان، ص. ۳۸۱.

۱۶۵. «فعالیتی که پرتغالی‌ها در آن هنگام در آن نسبت به ملت‌های دیگر برتری نشان می‌دادند، نه تجارت زیرکانه بلکه ماجراجویی دلیرانه در دریانوردی و در جنگ، هردو بود. به دلیل سنت‌های نظامی و دینی پرتغالی‌ها و ساختار طبقاتی‌شان، سیاست جهادگرانه‌ای که در هند دنبال می‌شد، ممکن است موجب شور و شوق‌هایی شده باشد که، نسبت به آنچه پرتغالی‌ها ممکن بود با وسایل کمتر جنگ‌افروزانه‌ای به دست آورند، دستاوردهای بیشتری داشت. این احتمال وجود داشت که یک ونیزی در سال ۱۵۰۰ بر این باور باشد که پرتغالی‌ها می‌توانند با یک سیاست مسالمت‌آمیزتر دستاورد بیشتری داشته باشند، زیرا اگر منش طبقه فرمانروای پرتغال به آن ونیزی سال ۱۵۰۰ شبیه بودند، چنین کاری ممکن می‌شد. در آن زمان، بسیاری از والاتباران ونیزی به تجارت مسالمت‌آمیز یا مدیریت املاک روستاکنار روی آورده بودند. آنها دیگر، چه به‌عنوان سوداگر و چه به‌عنوان مهاجم دریا، کارایی سیصد یا چهارصد سال پیش خود در دوران قلدری بیزانس را نداشتند.» همان، صص. ۳۹۵-۳۹۶.



۱۶۶. داستان به دلیل دسیسه‌های دیپلماتیک پیچیده است. بنگرید به:

Samuel Eliot Morison, *Admiral of the Ocean Sea* (Boston: Little Brown, ۱۹۴۲), ۳۶۷-۳۷۴; Chaunu, *Conquête*, pp. ۲۵۱-۲۵۴.

۱۶۷. بنگرید به:

Pierre Chaunu, "Le galion de Manille," *Annales E.S.C.*, VI, ۴, oct.-déc. ۱۹۵۱, ۱۴۹-۱۴۹.

۱۶۸. بنگرید به همان، صص. ۴۵۰-۴۵۱.

۱۶۹. اسپانیا در اصل در آمریکاهای قصد تأسیس پایگاه تجاری داشت نه مستعمره. صرفاً فقدان آن نوع از اقتصاد سیاسی، که چنین رابطه‌ای [تجاری.م] را امکان‌پذیر می‌ساخت، بود که اسپانیا را به سمت استعمار کشاند. لوئیس آسنار این تحول را شرح می‌دهد: «ذخایر مختصر طلا، دادوستد برده و مالیات سرانه... هیچ‌یک با هزینه‌های سه پویش نخستین که کلمب در سده ۱۵ انجام داد برابری نکرده و کفاف پرداخت مواجب نخستین نونشینان را هم نمی‌دادند. اخبار سیه‌روزی در هیسپانیولا به سرعت منتشر، و بی‌اعتباری سلطنت در این قلمروها را موجب می‌شد....» [دربار سیاست خود را تغییر داد و بدین‌سان]، آنچه به شکل یک بنگاه فتودالی آغاز شده بود، در آغاز سده شانزدهم به یک نظام حکومتی سازوار بدل شد که پیش‌نمون (prototype) چیزی بود که کشورهای استعمارگر طی دو سده نخست دوران مدرن بر پا کردند.»

“Las etapas iniciales de la legislación sobre indios,” Cuadernos americanos, VII, ۵, sept.-Oct. ۱۹۴۸, ۱۷۷-۱۷۸.

۱۷۰. «طی نیمه نخست سده شانزدهم، پرتغالی‌ها کشف برزیل (۱۵۰۰) را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دادند. درواقع، اقدامات برای تحکیم کنترل بر کرانه آنچه اینک برزیل است، یعنی کمابیش میان بنادر کنونی سانتوس و ریسیف، تا حد زیادی واکنشی برای جلوگیری از استقرار درون‌بوم‌های ساحلی رقابتی توسط فرانسه و انگلستان برای صدور چوب رنگری (dyewood) برزیلی بود که در کشورهای زمین پست و انگلستان در تولید پارچه‌های پشمی استفاده می‌شد. صرفاً ترس از رقابت بود که موجب اشغال مداوم برزیل در نیمه دوم سده و استقرار یک اقتصاد کشتستانی شد.»

Stanley J. Stein and Barbara H. Stein, *The Colonial Heritage of Latin America*, p. ۲۲; Chaunu, *Conquête*, p. ۲۲۲.

به این تحلیل از نگرش پرتغال نسبت به برزیل در این مقطع زمانی بنگرید: «فقدان گنج‌هایی که به راحتی غارت شوند، در آغاز از علاقه پرتغال به برزیل کاست، به‌ویژه که تجارت پرتغال با هند شرقی در آن زمان در اوج خود بود. برای جذب سرمایه خصوصی به مستعمره خود در آمریکا، دربار پرتغال آن را به دوازده سرکرده (donatários) ارثی تقسیم کرد که بسیاری از امتیازات سلطنتی را به دست گرفتند. نبود هرگونه پایه اقتصادی، بجز در منطقه‌ای که کشت نیشکر باب شده بود، به شکست این تجربه انجامید. دربار بایستی مسئولیت مستقیم هزینه دفاع از سرزمین‌های پهناوری را به

دوش می‌گرفت که مدت‌ها بود ارزش اقتصادی اندکی داشتند. هرچند نظام

سرکرده‌های ارثی بر نهادهای فئودالی استوار بود، بایستی آن را اقدامی در جهت

جذب سرمایه خصوصی برای گسترش تجاری‌ای دانست که توسط دربار هدایت می‌شد

و می‌توان آن را با شرکت‌های تجاری‌ای که طی نیمه دوم سده شانزدهم در انگلستان

و هولاند تأسیس می‌شدند همسان دانست.»

پانوش ۲، ۹-۱۰، Celso Furtado, *Economic Development of Latin America*, pp.

۱۷۱. Harrison, *New Cambridge Modern History*, III, p ۵۵۴.

۱۷۲. «با این‌همه، در مورد سده ۱۶ به مقادیر عظیمی می‌رسیم.... اگر لیسبون در کنار

خاور دور به ۱ می‌ارزد، برزیل بین ۰.۵ و ۱ و سویا ۱.۵ می‌ارزد. در آغاز سده ۱۷ ارزش

سویا کمابیش یک و نیم برابر لیسبون است.» Chaunu, *Conquête*, p. ۲۶۹.

این اما، پیرامون اهمیت این تجارت برای اروپا به‌مثابه کل چیزی به ما نمی‌گوید.

«اندازه‌گیری سهم سویا و لیسبون، یعنی سهم انحصار و سهم بخش جنوب باختری

شبه‌جزیره ایبری دشوار است زیرا انحصار را آسان‌تر می‌توان اندازه‌گیری کرد تا

جهان اروپایی‌ای که بر آن اتکا دارد. اینکه امکان ارزیابی اهمیت تجارت آمریکای

تحت سلطه سویا و تجارت آسیای تحت سلطه لیسبون بیشتر است تا اندازه‌گیری

انحصارها، نه ضعف ذاتی در اندازه‌گیری انحصارها، بلکه ناتوانی کنونی ما در

اندازه‌گیری بقیه [یعنی آنچه بخشی از انحصار نبود] است.» همان، ص. ۲۷۳.

۱۷۳. «درحالی‌که بخش اعظم واردات از خارج با صدور شمش و سکه پرداخت

می‌شد- تجارت هند شرقی قطعاً یک تجارت وارداتی بود که مقصود اصلی‌اش تأمین



تقاضای اروپا بود نه یافتن بازارهایی برای فراورده‌های اروپا- واردات از طریق سرزمین شام ظاهر نسبتاً متفاوتی داشت. جهان‌های مسلمان و هند شرقی مشتاق شماری از کالاهای کشورهای مدیترانه بودند. مس به‌ویژه فلز پرتقاضایی بود و از اروپای مرکزی از طریق ونیز به شرق فرستاده می‌شد. مرجان از ساحل تونس به شرق صادر می‌شد، که مقداری از آن توسط کمپانی مرجان فرانسه انجام می‌گرفت که از نیمه دوم سده شانزدهم در ماریسی کار می‌کرد. پارچه، جیوه و زعفران، در کنار تریاک از مصر به جریان کالاهایی که میان کشورهای مدیترانه، سرزمین شام و هند مبادله می‌شدند افزوده شد. این وضعیت بی‌گمان این را هم توضیح می‌دهد که چرا تجارت از طریق کاروان، هنگامی که پرتغالی‌ها مسیر دریایی به هند را کشف کرده و سعی در تغییر مسیر ترابری فلفل داشتند، دچار وقفه نشد. «Glamann, Fontana Economic History of Europe, pp. ۵۶-۵۷»

۱۷۴. «بزرگ‌ترین دشمن کشتی‌های تجاری اسپانیا در مانیل، بی‌گمان خود زمامداری اسپانیا بود. از نگاه سوداگران سویا، که شکایت‌هایشان به‌راحتی به گوش شوراها می‌رسید، و از منظر شمش‌پرستی دربار، تجارت مانیل از همه تجارت‌های دیگر با خاوردور بدتر بود؛ زیرا کسری آن با صدور فلزات گران‌بها پرداخت می‌شد.» Chaunu, Annales E.S.C., VI, p. ۴۵۸

یک دلیل دیگر برای مخالفت با صدور شمش این بود که این شمش دیگر حتی از لیسبون و سویا هم نمی‌گذشت: «از طریق مسیر دماغه، رئال‌های [نقره] به سراسر خاورزمین سرازیر می‌شد. به لطف این سکه‌ها، تجارت چین-ظروف چینی، ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی، طلا- بر سایر تجارت‌ها پیشی جسته و توسعه تجارت با

ژاپن، که بازار ابریشم و منبع نقره بود، انجامید. شدت میل چین به نقره از یکسو و توسعه آمریکای اسپانیا از سوی دیگر، به ایجاد مسیر مستقیمی از آکاپولکو به مانیل انجامید که خصومت گوا و لیسبون را برانگیخته و آنها را که به یک اندازه آسیب دیده بودند به سوی نزدیکتر ساخت. «Godinho, L'économie de l'empire portugais, p. ۸۳۳.

وضعیت اسپانیا اما، تفاوت برجسته‌ای با انگلستان دارد. در اوایل سده هفدهم، کمپانی هند شرقی انگلستان به دلیل خارج کردن نقره، که ملازم تجارت آن بود و بسیاری آن را مسئول رکودهای تجاری آن زمان می‌دانستند، مورد حمله قرار گرفت. «پاسخ شرکت این بود که چون ارزش صادرات دوباره کمپانی به قاره و خاورمیانه از گنج صادر شده به هند بیشتر است، مسئله به تراز پرداخت‌های کشور به مثابه کل بازمی‌گردد.»

K.M. Chaudhuri, "The East India Company and the Export of Treasure in the Early ۱۷th Century," *Economic History Review*, XVI, ۱, Aug. ۱۹۶۳, ۲۵.

البته کمپانی کاملاً حق داشت. «اروپا» بود که شمش از دست می‌داد نه انگلستان. ناتوانی اسپانیا در تبدیل خود به پیوندگاه تجارت بین منطقه‌ای در اروپا، کاری که انگلستان در آن زمان کرد، بود که موجب تفاوت این دو شد.

۱۷۵. بنگرید به:

Boxer, *Portuguese Seaborne Empire*, pp. ۵۶-۵۷ و نیز Godinho, *L'économie de l'empire portugais*, p. ۶۸۳.

۱۷۶. بنگرید به:

Chaunu, Conquête, pp. ۲۹۰-۲۹۶, ۳۰۰-۳۱۱.

۱۷۷. به شرح باکسر از تأثیر شکر بر ساختار اجتماعی برزیل بنگرید. Portuguese

Seaborne Empire, pp. ۸۴- ۱۰۵. دربارهٔ عملیات معدنکاری به آلوارو خارا بنگرید:

«تردیدی در این نیست که در بسیاری از مناطق آمریکاهای، معدنکاری در بازمانده‌های و حتی ریشه‌کنی ساختاری که مردمان دوران پیشاستعماری داشتند، قدرت شگرفی داشت. تمرکز جدید جمعیت بومی، که دلایلش برپاشدن مراکز معدنکاری بود- منظور ما نه تنها مراکز پوتوسی، که بسیاری از مراکز دیگر تولید نقره، طلا و جیوه نیز هست- احتمالاً برای نخستین بار پدیدهٔ اجتماعی توده‌های شناور و بی‌چیزی را پدید آورد که از همه چیز بریده، بی‌هیچ آینده یا تضمینی برای فردا در مناطقی شبه‌شهری جمع شده بودند که تصور شهر هیچ معنایی برای کسانی چون آنها نداشت، یا اگر هم داشت به دلیل امکان افزایش استاندارد زندگی سابقشان از طریق زندگی شهری بود.»

Jara, Tres ensayos sobre economía minera hispano-americana, p. ۲۸.

۱۷۸. وودرو بورا خاطرنشان می‌سازد که ابریشم در اصل افزایش یافت زیرا «جمع‌وجور

بود و به راحتی با وسایل نقلیه یا استر حمل می‌شد، هزینه‌های ترابری آن پایین بود،

بازار مطمئنی در مستعمره یا اسپانیا داشت و سودهای هنگفتی با خود به همراه

می‌آورد.»



Silk-raising in Colonial Mexico, Ibero-Americana: ۲۰ (Berkeley: Univ. of California Press, ۱۹۴۳), ۱۵.

بورا سه تبیین را در مورد این افول پیش می‌نهد: کاهش جمعیت سرخپوست به دلیل خشونت؛ مالیات‌ستانی زیاده از حد و بهره‌کشی از سرخپوستان، که به انصراف از کار و نابودی درختستان‌های توت به دست آنها انجامید؛ کاهش سودها به دلیل عرضه اضافی به بازار جهانی از سوی فیلیپین. به بحث دراز او در مورد علل افول در صص. ۸۵-۱۰۱ بنگرید.

۱۷۹. Chaunu, *Annales E.S.C.*, VI, p. ۴۶۲ (پانوشت ۱).

هرچند به نظر می‌رسد که بورا در یک جا اشاره می‌کند که ظهور تجارت فیلیپین یکی از علل افول ابریشم مکزیک بود، در جای دیگری اظهار می‌کند که عکس آن راست است و بدین‌سان طرف شانو را می‌گیرد: «در برابر، توسعه تجارت فیلیپین با زوال پرورش ابریشم مکزیک هم‌زمان شد؛ واردات بزرگ‌مقیاس ابریشم‌های چینی در ۱۵۷۹ آغاز شد و در همان حدود، پرورش ابریشم داخلی روبه‌افول نهاد.»

Borah. *Silk-raising*. p. ۹۰.

۱۸۰. بنگرید به:

Chaunu, *Annales E.S.C.*, VI, pp. ۴۶۰-۴۶۱.

۱۸۱. Chaunu, *Conquête*, p. ۲۹۰.

۱۸۲. همان، ص. ۲۷۷. بحث طولانی پیرامون فاصله زمانی را می‌توان در صص. ۲۷۷-۲۹۰ یافت.

۱۸۳. Lane, Venice and History, p. ۲۸.

۱۸۴. Chaunu, Annales, E.S.C., VI, p. ۴۵۵ (پانوشت ۲).

۱۸۵. آلفردو مارگاریدو اشاره می‌کند که: «کنگوی «کافر» از پذیرش آیین کاتولیک سر باز زده و در برابر ضروریات یک اقتصاد استعماری مقاومت کرد (économie de traité). پرتغالی‌ها بایستی پادشاهی آنجا را برمی‌چیدند تا مازاد موردنیاز برای تعقیب سیاست استعماری خود در آمریکای جنوبی را ایجاد کنند.»

"L'ancien royaume du Congo," Annales E.S.C., XXV, ۶, nov.-déc. ۱۹۷۰, ۱۷۲۵.

باکسر نیز می‌گوید آنچه خود «تجربه نویدبخش» می‌خواند، پس از مرگ شاه آفونسوی یکم در ۱۵۴۳ «تا حدی به دلیل تعهدات روبه‌رشد پرتغال در آسیا و آمریکای جنوبی، اما بیشتر به دلیل گستره و شدت تجارت برده شکست خورد.»

Race Relations, p. ۲۰.

و نیز بنگرید به:

Boxer, Portuguese Seaborne Empires, pp. ۹۷-۱۰۳; Georges Balandier, Daly

Like in the Kingdom of the Kongo (New York: Pantheon, ۱۹۶۸)

۱۸۶. Braudel, *La Méditerranée*, I, p. ۴۹۶.

عامل دیگر این تجارت بسیار سودآور، فساد بود: «طی چند دهه پس از ۱۵۰۰، پرتغالی‌ها موانع جدی‌ای بر سر راه تجارت دریای سرخ قرار داده و قیمت ادویه در اسکندریه را به بالاتر از سطح سده پانزدهم رساندند. مقامات پرتغالی بعدی در هند چنان ناکارا شدند یا چنان به‌راحتی رشوه می‌گرفتند که دیگر موانع پرهزینه‌ای بر سر راه تجارت از طریق دریای سرخ و خلیج فارس قرار نمی‌دادند.»

Frederic C. Lane, *Venice and History*, p. ۳۳.

۱۸۷. بنگرید به:

Lybyer, *English Historical Review*, XXX, p. ۵۸۶.

۱۸۸. Lane, *Venice and History*, p. ۳۱.

۱۸۹. گودینو از یک سوداگر ونیزی سده شانزدهمی، چزاره د فردریچی نقل قول می‌کند که: «فلفلی که به لیسبون می‌رود به‌خوبی فلفلی که از طریق تنگه مکه [احتمالاً دریای سرخ] می‌آید نیست؛ زیرا نماینده شاه پرتغال سال‌ها پیش قراردادی با شاه کوچی بسته و قیمت فلفل را تثبیت کرده است و در نتیجه، قیمت نه می‌تواند بالا رود



و نه می‌تواند افت کند. بدین‌سان قیمت بسیار پایین است، به‌گونه‌ای که دهقانان با اکراه بسیار فلفل می‌فروشند و نارس و کثیف هم هست. از آنجا که سوداگران مسلمان پول بیشتری می‌دهند، به آنها بهتر فلفل می‌فروشند.»

*L'économie de l'empire portugais*, pp. ۶۳۸-۶۳۹.

گودینو اصرار دارد که زیان‌های مسیر دماغه افول پرتغال را تبیین نمی‌کنند: «درنتیجه: طی ۱۳۶ سال، این زیان‌ها، در مورد سفر خارجی کمتر از ۱۱٪ و در مورد سفر بازگشت کمتر از ۱۵٪ بود. وقتی‌که در سال ۱۵۸۸ در تنظیم نوعی بودجه برای تجارت ادویه، بخشی به ضرر سالیانه یک‌پنجم (۲۰٪) کشتی‌ها در سفر بازگشت اختصاص داده شد، حساب‌و‌کتاب بسیار سخاوتمندانه‌ای بود. ساستی ایتالیایی، که با مدیترانه آشنا بوده و تجربه اجبار به بازگشت به بندر عزیمت خود را در سال پیش داشت، از کوچی می‌نویسد که رفتن از لیسبون به هند از رفتن از بارسلون به جنوا خطر کمتری در بردارد [ص. ۶۷۱].»

ممکن است همچون گی شوسینو نوگاره، در نقد خود از کتاب گودینو، سؤال شود که چرا در این زمان، پرتغالی‌ها هرگز مثل انگلیسی‌ها و هلندی‌ها دست به تشکیل شرکت‌های خصوصی بزرگی که می‌توانست آنها را قادر به استفاده از روش‌های تجاری کاراتری برای ازمیدان‌بدرکردن رقبای اروپایی خود کند نزدند. (تلاش در جهت تأسیس چنین شرکتی، در سال ۱۶۲۸ به شکست انجامید.) «چرا پرتغال، که انگار طلایه‌دار جنبش بزرگی بود که در حال بدل‌شدن به سرمایه‌داری تجاری مدرن بود، خود را در آغاز سده ۱۷ عاجز از تعقیب الگوهای [اروپای] شمالی [موجود] می‌دید؟» آیا بخشی از

پاسخ در نقش سرمایه‌داری بین‌المللی در لیسبون، آنچه ویرجینیا راو «سفته‌بازی بین‌المللی» ["agiotage"] [دلالتی برات و ارز. م] خوانده است، نهفته نیست؟ این ما را به این پرسش بازمی‌گرداند که ذینفعان بزرگ تجارت ادویه چه کسانی بودند. ظاهراً کشوری که انحصار را در دست خود داشت نبود: «شاه فلفل» می‌دید که دارایی‌هایش به دلیل سرمایه‌گذاری‌های ضروری تحلیل رفته‌اند.»

"L'or, le poivre, le Portugal et l'économie mondiale," Annales E.S.C., XXV, ۶, nov.-déc. ۱۹۷۰, ۱۵۹۵.

در پرتو این نظر، دیدگاه فورتادو که پیشتر در پانوشت ۱۷۰ آمد را بنگرید. کوشش پرتغالی‌ها برای تأسیس چنین شرکت خصوصی‌ای کمابیش ابتکار دولت بود. شرکت، که در سال ۱۶۲۸ تأسیس شده بود، در سال ۱۶۳۳ منحل شد. بنگرید به: Da Silva, En Espagne, pp. ۱۴۰-۱۴۱.

۱۹۰. بنگرید به:

Godinho, L'économie de l'empire portugais, pp. ۵۹۶-۶۱۶.

وی می‌گوید اقدامات پرتغالی‌ها در اقیانوس هند، حتی در اوج کارایی‌شان،

«کمابیش هیچ تأثیری بر عرضه دارو نداشت [ص. ۶۱۶].»

۱۹۱. بنگرید به همان، ص. ۷۷۱. از آنجا که ترک‌ها جلوی اتباع شاه اسپانیا (که پس از ۱۵۸۰ شامل پرتغالی‌ها نیز می‌شد) را از تجارت در ممالکشان می‌گرفتند، سوداگران

پرتغال نام‌های فرانسوی، انگلیسی یا ونیزی بر خود می‌نهادند.

۱۹۲. بنگرید به همان، ص. ۷۱۴. گودینو نیز از مشکلات آغازین ونیز در ۱۵۰۲ صحبت می‌کند: «بحران از سفرهای پرتغال ناشی نمی‌شد زیرا پیش از آنها رخ داد.... به دیگر سخن، برقراری مسیر هند و اعمالی که علیه بازرگانی دریای سرخ صورت گرفت، علیه بدنی با زخم‌های باز بس دردناکی انجام شده بودند که بیش از علت بلافصل وقوع بحران دوام آورد و آن را به رکودی دیرپا دگرگون ساخت [ص. ۷۲۹].»

۱۹۳. بنگرید به:

H. Kellenbenz, *Annales E.S.C.*, XI, p. ۸.

۱۹۴. Chaunu, *Conquête*, p. ۳۵۸.

۱۹۵. «هامبورگ تنها زمانی کوتاه از برتری خود در تجارت بین‌المللی ادویه برخوردار می‌شود. دهه ۱۵۹۰، اهمیت زیادی در توسعه تجارت استعماری داشت. هلندی‌ها و انگلیسی‌ها به نحو موفقیت‌آمیزی به دنبال بسط مشارکت خود در بازار جهانی ادویه بودند.»

Kellenbenz, *Annales E.S.C.*, XI, p. ۲۳.

شبکه هلند در اروپا در این زمان مشغول رخنه در تجارت شکر برزیل نیز بود: «برزیل منبع عمده شکر مصرفی اروپا بود. بخش اعظم تجارت شکر و برده میان برزیل و پرتغال یا میان غرب آفریقا و برزیل هنوز در دست سوداگران و پیمانکاران پرتغال بود،



که بسیاری‌شان تبار یهودی داشتند؛ اما صدور شکر از پرتغال به بقیه اروپا دست هلندی‌ها بود و ناخدایان هلندی مشغول تجارت مخفیانه با بنادر برزیل نیز بودند. پرتغالی‌های محلی با این تجارت همدستی کرده و در برابر اقدامات دیوانسالاری اسپانیا برای جلوگیری از آن ایستادند. سوداگران ساکن پرتغال نیز، طی دوره‌هایی که تجارت هلند با بنادر ایبری رسماً غدغن بود، کمیسیون می‌گرفتند و از بنگاه‌های تجاری هلند حمایت می‌کردند.»

Parry, *Age of Reconnaissance*, p. ۲۷۷.

۱۹۶. Chaunu, *Séville*, I, p. ۱۳.

۱۹۷. بنگرید به:

Godinho, *L'économie de l'empire portugais*, pp. ۶۹۶-۶۹۷.

اما گودینو در ص. ۶۷۱ در مورد اهمیت این عامل، دست‌کم از چشم‌انداز پرتغال، محتاطانه هشدار می‌دهد.

هلندی‌ها و انگلیسی‌ها نیز در این زمان آغاز به رفتن به آمریکاهای می‌کنند.

هنگامی‌که اسپانیا در سال ۱۵۹۵ جلوی کشتیرانی هلند در شبه‌جزیره ایبری را گرفت، هلندی‌ها از کمبود نمک، که یک فراورده صادراتی ایبرایی بود، به‌زحمت افتادند.

هرمان کلنبتس بر این واقعیت تأکید می‌کند که نمک «برای صنعت شاه‌ماهی [هلند] بسیار مهم بود....»

"Spanien, die nördlichen Niederlande und die Skandinavisch-baltische Raum in der Weltwirtschaft und Politik um ۱۶۰۰," Vierteljahrschrift für die Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, XLI, ۴, ۱۹۵۴, ۲۹۳.

هلندی‌ها دریافتند که نمک در شبه‌جزیره آرایا در سواحل کارائیب آمریکای جنوبی در دسترس است. آنها آغاز به بهره‌برداری از آن کرده و کشتی‌های بازگشتی نیز مشغول قاچاق و هجوم به آن شدند. نتیجه برای اسپانیا وخیم بود: «از نظر اسپانیا این، پیش از هر چیز دیگری، بدین معنا بود که سیاست تحدیدی نمک خود در اروپا، [فشار سیاسی بر «شورشیان» شمال هلند] به شکستی مفتضحانه انجامیده است. اسپانیا یکسره بهای فروش و عوارضی که پیشتر از طریق فروش نمک شبه‌جزیره به هلندی‌ها به دست می‌آورد را از کف داد. اینک هلندی‌ها نمک آمریکا را بدون هزینه و بدون مالیات به دست می‌آوردند، نمکی که برآورد می‌کردند سالانه یک میلیون فلورین می‌ارزد.»

Engel Sluiter, "Dutch-Spanish Rivalry in the Caribbean Area, ۱۵۹۴-۱۶۰۹," Hispanic American Historical Review, XXVIII, ۲, May ۱۹۴۸, ۱۸۱.

اسپانیا به دنبال از میدان بدرکردن هلندی‌ها بود و در زمانی کوتاه به کام خود رسید، اما تنها به بهای به خدمت‌گرفتن ناوگانی بزرگ و بازگشایی شبه‌جزیره ایبری به روی هلندی‌ها با قرارداد متارکه جنگ سال ۱۶۰۹. به یک معنا، این کار برای جبران زیان‌ها بسیار دیر بود. «نزد اسپانیا، رخنه بزرگ‌مقیاس هلندی‌ها در جزایر کارائیب، که با فشار

دریایی- تجاری سنگین آنها در خاور دور، غرب آفریقا، برزیل، گینه و خود شبه‌جزیره هم‌زمان بود، عامل دیگری در دشوارشدن دفاع از جهان مستعمره‌ مدارگان بود....

اسپانیا به‌طور موقت استحکامات دفاعی خود را در جزایر کارائیب، و به میزان خاصی، در جاهای دیگر مرمت کرد اما به چه قیمتی! این کشور که در این دوره از ترس هلندی‌ها در همه جای جهان مستعمره، در لاک دفاعی فرورفته بود، چنان خود را برای حفاظت از منطقه‌ حیاتی مدارگان فرسود که هیچ توان دیگری برای اقامه‌ دعویات انحصاری خود در نواحی اشغال‌نشده در کناره‌های امپراتوری خود باقی نگذاشت. تنها زمانی که در این بافت نگریسته شود معلوم خواهد شد که مثلاً چرا انگلستان بدون دخالت اسپانیاردها، که در جزایر کارائیب و فلوریدا پایگاه استواری داشتند، قادر به تأسیس و حفظ ویرجینیا، یعنی نخستین پایگاه کم‌مایه‌ خود در آمریکا بود.»

Sluiter, *Hispanic American Historical Review*, XXVIII, pp. ۱۹۵-۱۹۶.

۱۹۸. بنگرید به:

Cipolla, *Guns, and Sails*, p. ۱۳۶.

بنگرید به چادوری: «هم انگلیسی‌ها و هم هلندی‌ها مشارکت در «تجارت روستاکنار» آسیا را فوق‌العاده پرمفعت یافتند، و الگوی معمول تجارت آنها سرمایه‌گذاری نقره در خرید قواره‌ پارچه از هند بود که در آن هنگام با ادویه‌ هند شرقی مبادله می‌شد.»

*Economic History Review*, XVI, p. ۲۶.



۱۹۹. بنگرید به:

Godinho, L'économie de l'empire portugais, pp. ۸۱۴-۸۱۷.

۲۰۰. بنگرید به:

Boxer, Portuguese Seaborne Empire, p. ۶۳.

۲۰۱. بنگرید به:

Trevor-Roper, Historical Essays, pp. ۱۲۰-۱۲۳.

۲۰۲. «اما در مورد ورود، رشد و سرکوب قهری مسیحیت ستیزه‌جو در سده ۱۶ و ۱۷ باید گفت که احتمال آن وجود داشت که ژاپن دوران توکوگاوا در لاک انزواطلبی خود فرو نرود. این به‌نوبه خود بدین معناست که گسترش برون‌مرزی ژاپن در آن دوره عقیم از آب در نمی‌آمد. ژاپنی‌ها، چه مسالمت‌آمیز و چه جز آن، در آغاز سده ۱۷ خود را در فیلیپین، هند و چین و بخشی‌هایی از اندونزی مستقر می‌کردند، و به‌احتمال قوی، می‌توانستند در ثمرات انقلاب صنعتی اروپا سهم شونند؛ زیرا چند دهه پیش از آن عملاً دست به چنین کاری زدند.» C. R. Boxer, The Christian Century in Japan, p. vii. پرداختن به تحلیل‌های «چه می‌شد اگر» همواره دشوار است. اما به نظر من می‌توان ترتیب وقایع را به‌روش یکسره متفاوتی تفسیر کرد. می‌شد ادعا کرد که تنها به این دلیل که ژاپن به نحو مؤثری در آن زمان در لاک خود فرورفت، در سده ۱۹ قادر به چنان ظهور پرتوانی بود که بتواند در برابر ایفای یک نقش پیرامونی در نظام جهانی

ایستادگی کرده و بدین‌سان به‌سرعت خود را صنعتی کند.

در مورد انگیزهٔ انزوا، ایجیرو هونجو دیدگاهی مشابه باکسر ابراز کرده است:

«زیان‌های متعاقب گسترش آیین کاتولیک رمی در ژاپن شوگون‌سالاری (shogunate)

توکوگاوا را به اتخاذ سیاست انزواطلبانه برانگیخت....»

"Facts and Ideas of Japan's Oversea Development Prior to the Meiji

Restoration," Kyoto University Economic Review, XVII, 1, Jan. 1942, 1.

۲۰۳. بنگرید به:

Harrison, New Cambridge Modern History, III, pp. ۵۳۸-۵۴۳.

گودینو در مورد سرکردهٔ جزایر ملوک در حدود سال ۱۵۷۰ می‌گوید «عملاً مستقل» بود.

L'économie de l'empire portugais, p. ۸۱۲.

۲۰۴. "Godinho, L'économie de l'empire portugais, p. ۷۸۳.

۲۰۵. «نخستین اقدام ساکنان وحشت‌زدهٔ پرتغالی ماکائو [هنگامی‌که در سال

۱۵۸۲ از اتحاد پرتغال و اسپانیا در سال ۱۵۸۰ باخبر شدند] این بود که مستعمره را

از دسترس فرمانروایان اسپانیا خارج کنند. چون اگر قرار بود پرتغالی‌های ماکائو به

منزلت فرمان‌گزاران معمولی اسپانیا افت کنند و اگر، چنانکه انتظار می‌رفت، بندر

ماکائو قرار بود در آن هنگام به روی اسپانیا گشوده شود، «انحصار» پرتغالی‌ها بر

تجارت چین بی‌درنگ پایان می‌پذیرفت و زیان آن جبران‌ناپذیر می‌بود.»

Chang, Sino-Portuguese Trade, p. ۱۰۰.

مصالحه‌ای صورت گرفت. منزلت نیمه‌مستقلی به پرتغالی‌های ماکائو اعطا شد،

به‌گونه‌ای که به تابعیت از دربار اسپانیا سوگند می‌خوردند اما پرچم پرتغال را

برمی‌افراشتند، و چینی‌ها منزلت ماندارین‌های درجه‌دو را به آنها دادند. چانگ

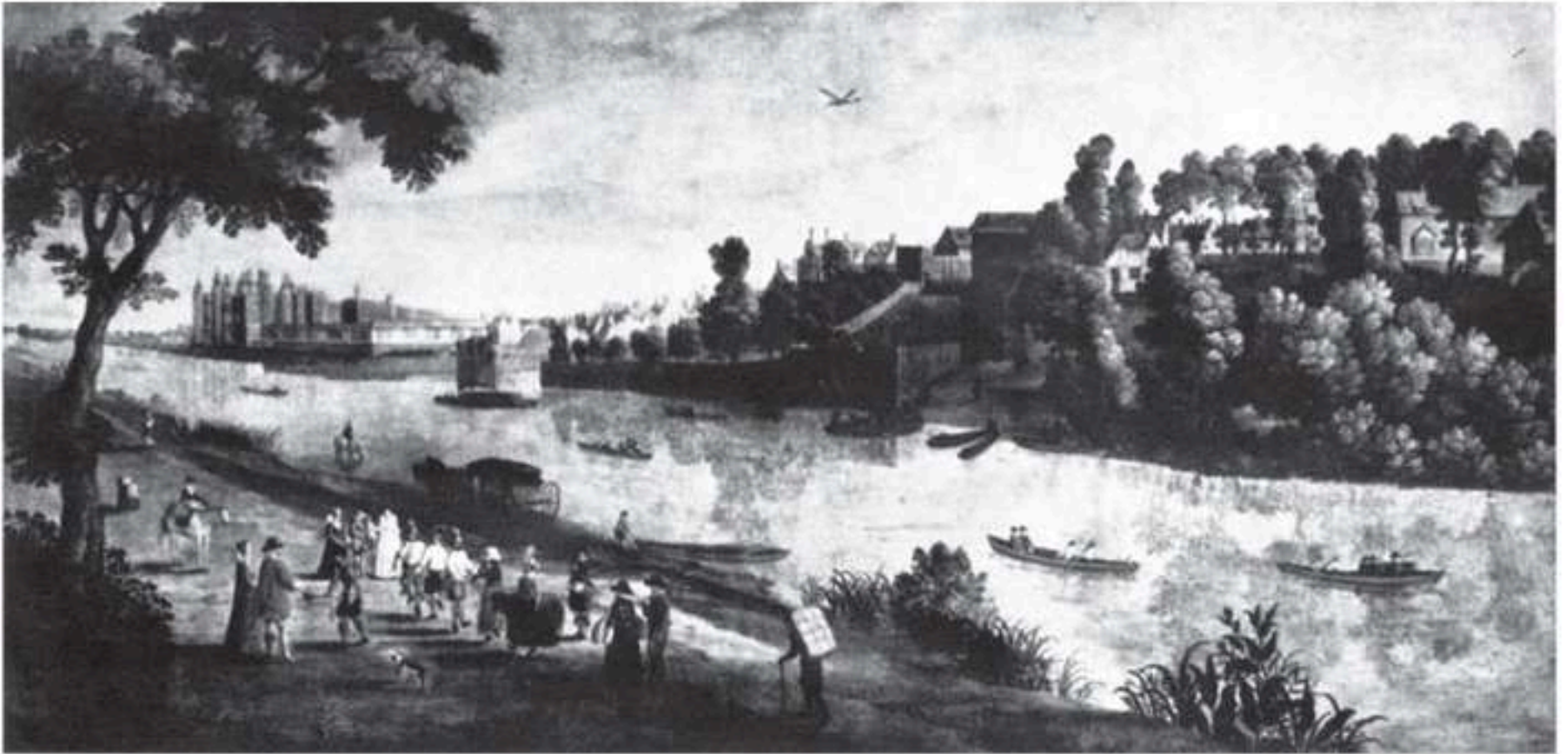
انگیزه‌های اسپانیایی‌ها برای پذیرش این مصالحه را روشن می‌کند: «شاه کاستیا...

هراسان از اینکه مبادا دخالت در امور داخلی ماکائو به جنگ‌افروزی یا حتی شورش

آشکار منجر شود، به تابعیت اسمی از خود راضی شد.» همان، ص. ۱۰۲.



## وانگری نظری (۷۵۰)



شکل ۸: «کاخ ریچموند» یا «تیمز در ریچموند»، نقاشی رنگ روغن در ربع نخست سده هفدهم، اثر داوید فینکنبونس (۱۵۷۸-۱۶۲۹)، هنرمند فلاندری که به انگلستان مهاجرت کرده و در دوران جیمز یکم و چارلز یکم، به سفارش دربار نقاشی می‌کشید.

### ۱. David Vinckenboons

نگره‌پردازی کاری جدا از تحلیل داده‌های تجربی نیست. تحلیل را تنها می‌توان برحسب طرح‌ها و گزاره‌های نظری انجام داد. از سوی دیگر، تحلیل رخدادها یا فرایندها باید رشته‌کاملی از مقادیر خاصی از متغیرهای معین را به‌عنوان نقطه آغاز در خود بگنجاند، نقطه‌ای که می‌توان بر پایه آن توضیح داد که برآمدهای (۷۵۱) نهایی چگونه به دست آمده‌اند. در ارائه روشن تبیین تاریخی، اغلب وضع به گونه‌ای است که می‌باید شرح روابط دوسویه میان متغیرها را بر عهده گرفت یا از آنها درگذشت. درنتیجه، اغلب واریسی چکیده‌تر و انتزاعی‌تر دوباره داده‌ها در فرجام کار معقول



می‌نماید. بی‌گمان این به سود خواننده خواهد بود. اما چون میزانی از باریک‌سنجی(۷۵۲) را به تحلیل وارد می‌سازد که ممکن بود در میان پیچیدگی جزئیات از نبود آن به‌راحتی و بدون توجه گذر شود، برای نویسنده اهمیت بیشتری دارد. داده‌های تجربی که تاکنون به آنها پرداخته شده یقیناً پیچیده بوده‌اند- درواقع، به‌مراتب پیچیده‌تر از آن بوده‌اند که امکان به تصویرکشیدنشان ممکن باشد. ازاین‌رو، قصد دارم آنچه را که در این کتاب استدلال کرده‌ام واریسی کنم. برای شرح خاستگاه‌ها و کردوکارهای آغازین یک نظام جهانی، بایستی برای برداشت خاصی از نظام جهانی دلیل می‌آوردم. یک نظام جهانی یک نظام اجتماعی است، نظامی که مرزها، ساختارها، گروه‌های عضو، قواعد مشروعیت و انسجام(۷۵۳) دارد. حیات آن از نیروهای ستیهندهای تشکیل شده است که آن را با تنش به‌هم‌پیوسته نگه می‌دارند، و چون هر گروهی تا ابد به دنبال این است که ساختار آن را به سود خود تغییر دهد، آن را از هم می‌درند. این نظام مشخصات یک اندامگان را داراست، بدین معنا که دارای طول عمری است که طی آن، مشخصه‌هایش از برخی جهات تغییر کرده و از برخی جهات دیگر ثابت می‌مانند. می‌توان برحسب منطق درونی کارکرد آن، ساختارهای آن را در زمان‌های مختلف قوی یا ضعیف توصیف کرد. از نگاه من، آنچه یک نظام اجتماعی را مشخص می‌سازد این واقعیت است که حیات درون آن تا حد زیادی بی‌نیاز از برون(۷۵۴) است و نیروهای پویش‌آفرین(۷۵۵) توسعه آن تا حد زیادی درونی هستند. خواننده ممکن است احساس کند که استفاده از اصطلاح «تا حد زیادی» نوعی طفره‌رفتن آکادمیک است. اعتراف می‌کنم که نمی‌توانم کمیت آن را تعیین کنم. احتمالاً هیچ‌کس دیگری هم قادر به چنین کاری



نخواهد بود، زیرا تعریف بر یک فرضیهٔ واقعیت‌ستیز (۷۵۶) استوار است: اگر نظام، به هر دلیلی، قرار بوده از همهٔ نیروهای بیرونی جدا باشد (که کمابیش هرگز چنین چیزی رخ نمی‌دهد)، این تعریف دال بر این است که نظام به‌طور قابل‌توجهی به همان شیوه به کارکرد خود ادامه خواهد داد. هرآینه، بازهم تبدیل اصطلاح «به‌طور قابل‌توجهی» به معیارهای عملیاتی سفت‌وسخت دشوار است. با این‌همه، این نکته‌ای است مهم و کلید بخش‌های بسیاری از تحلیل‌های تجربی این کتاب است. شاید بی‌نیازی از برون را بایستی یک مطلق نظری، نوعی خلأ اجتماعی دانست که به‌ندرت مرئی است و ایجاد آن به‌طور مصنوعی حتی باورناپذیرتر است، اما درعین‌حال یک مجانب (۷۵۷) از نظر اجتماعی واقعی است که فاصله از آن تا حدی سنجش‌پذیر است. با استفاده از چنین معیاری، ادعا در اینجا این است که بیشتر موجودیت‌هایی که معمولاً به‌عنوان نظام اجتماعی تعریف می‌شوند- «قبیله‌ها»، اجتماعات، دولت ملت‌ها- درواقع نظام‌های تامی نیستند. درواقع، برعکس، استدلال ما این است که تنها نظام‌های اجتماعی واقعی، از یک‌سو، آن اقتصادهای معیشتی نسبتاً کوچک بسیار خودگردان بخشی از نظام خراج‌ستانی نیستند، و از سوی دیگر، نظام‌های جهانی هستند. نظام‌های جهانی بی‌گمان از اقتصادهای معیشتی متمایز هستند زیرا نسبتاً بزرگ‌اند؛ یعنی به زبان عامه، «جهان» هستند. اما، به‌طور دقیق‌تر آنها با این واقعیت تعریف می‌شوند که بی‌نیازی‌شان از برون، به‌عنوان یک موجودیت اقتصادی- مادی، بر یک تقسیم‌کار گسترده استوار بوده و در درون خود دارای کثرتی از فرهنگ‌ها هستند.

بدین‌سان استدلال دیگر این است که تاکنون تنها دو گونه از چنین نظام‌های



جهانی‌ای وجود داشته‌اند: امپراتوری‌های جهانی، که در آنها، در بخش اعظم، یک ناحیه نظام سیاسی واحد وجود دارد؛ حال میزان نظارت اثربخش آن هر چقدر که می‌خواهد کم‌مایه باشد. و آن نظام‌هایی که در آنها چنین نظام سیاسی واحدی در همه یا کمابیش همه فضا وجود ندارد. برای سهولت کار و به دلیل نیاز به اصطلاحی بهتر، ما اصطلاح «اقتصاد جهانی» را برای تعریف دوم به‌کار می‌بریم.

سرانجام اینکه، استدلال ما این بود که پیش از دوران مدرن، اقتصادهای جهانی ساختارهای بسیار بی‌ثباتی بودند که معمولاً یا به امپراتوری‌ها بدل شده یا تجزیه می‌شدند. ویژگی نظام جهانی مدرن این است که یک اقتصاد جهانی ۵۰۰ سال دوام آورده و هنوز به یک امپراتوری جهانی دگرگون نشده است- ویژگی‌ای که راز توان آن است.

این ویژگی سیاسی، شکل سازمان اقتصادی‌ای به نام سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری دقیقاً بدین خاطر قادر به شکوفایی بوده که اقتصاد جهانی، در درون کرانه‌های خود، نه یک نظام سیاسی بلکه کثرتی از نظام‌های سیاسی را داشته است.

منظور من این ایدئولوژی کلاسیک سرمایه‌داری نیست که سرمایه‌داری نظامی است استوار بر عدم دخالت دولت در امور اقتصادی؛ یکسره به‌وارون! سرمایه‌داری بر جذب زیان اقتصادی توسط موجودیت‌های سیاسی استوار است، حال آنکه دستاورد اقتصادی، میان افراد «خصوصی» توزیع می‌شود. در عوض، استدلال من این است که سرمایه‌داری، به‌عنوان یک شیوه اقتصادی، بر این واقعیت استوار است که عوامل اقتصادی در پهنه‌ای دست به عمل می‌زنند که بزرگ‌تر از آن است که هیچ موجودیت سیاسی‌ای قادر به نظارت کامل بر آن باشد. این آزادی جولانی به سرمایه‌داران

می‌دهد که پایه‌اش به‌طور ساختاری نهاده شده است. این امر گسترش اقتصادی مداوم نظام جهانی را امکان‌پذیر ساخته، هرچند موجب توزیع بسیار چوله پاداش‌های آن نیز شده است. تنها نظام جهانی جایگزینی که می‌تواند سطح بالایی از بهره‌وری را حفظ کرده و نظام توزیع را تغییر دهد، مستلزم ادغام دوباره (۷۵۸) سطوح تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی خواهد بود. این شکل ممکنِ سومی از نظام جهانی را تشکیل می‌دهد، یک حکومت جهانی سوسیالیستی. این شکلی نیست که اکنون وجود دارد (۷۵۹)، و تصور آن در سده شانزدهم ابداً ممکن نبود.

دلایل تاریخی اینکه چرا اقتصاد جهانی اروپا در سده شانزدهم هستی پذیرفت و در برابر اقداماتی که برای دگرگونی آن به یک امپراتوری صورت پذیرفت مقاومت کرد، به تفصیل شرح داده شده‌اند. در اینجا مرورشان نخواهیم کرد. اما بایستی اشاره شود که اندازه یک اقتصاد جهانی تابع وضعیت فناوری، و به‌ویژه امکانات ترابری و ارتباطات در درون کرانه‌های آن است. از آنجا که این پدیده‌ای است پیوسته دستخوش تغییر، و نه همواره به‌سوی بهترشدن، مرزهای یک اقتصاد جهانی همیشه سیال هستند.

ما نظام جهانی را نظامی تعریف کرده‌ایم که تقسیم‌کار گسترده‌ای در آن وجود دارد. این تقسیم صرفاً کارکردی- یعنی شغلی- نیست بلکه جغرافیایی نیز هست. به دیگر سخن، دامنه فعالیت‌های اقتصادی به‌طرز متوازی در سراسر نظام جهانی توزیع نشده است. این بدون شک تا حدی پیامد ملاحظات بوم‌شناختی است. اما بیشتر تابع سازمان اجتماعی کار است، سازمانی که توانایی برخی گروه‌های درون نظام را در بهره‌کشی از نیروی کار دیگران یعنی دریافت سهم بیشتری از مازاد، افزایش داده و



بدان مشروعیت می‌بخشد.

درحالی‌که در یک امپراتوری، ساختار سیاسی معمولاً فرهنگ را با شغل پیوند می‌زند، در یک اقتصاد جهانی، معمولاً ساختار سیاسی فرهنگ را با موقعیت فضایی پیوند می‌زند. دلیلش این است که در یک اقتصاد جهانی، نخستین نقطه فشار سیاسی در دسترس گروه‌ها، ساختار دولتی-محلی (ملی) است. همگن‌سازی فرهنگی معمولاً به منافع گروه‌های کلیدی خدمت می‌کند و فشارها زمینه را برای ایجاد هویت‌های فرهنگی- ملی فراهم می‌آورند.

این به‌ویژه در مورد مناطق مزیت‌مند اقتصاد جهانی- آنچه دولت‌های کانون نامیده‌ایم- صادق است. در چنین دولت‌هایی، ایجاد یک دستگاه دولتی پرتوان هم‌پیوند با یک فرهنگ ملی، پدیده‌ای که اغلب با عنوان یکپارچگی بدان اشاره می‌شود، هم به‌عنوان سازوکاری برای حفاظت از ناهمگونی‌هایی (۷۶۰) که در نظام جهانی پدید آمده‌اند عمل می‌کند، و هم به‌عنوان نقابی ایدئولوژیکی و توجیهی برای حفظ این ناهمگونی‌ها.

پس اقتصادهای جهانی به دولت‌های کانون و نواحی پیرامون تقسیم می‌شوند. نمی‌گوییم دولت‌های پیرامون، چون یک مشخصه ناحیه پیرامونی این است که دولت بومی ضعیف بوده و دامنه ضعف آن، از عدم وجود آن (یعنی یک وضعیت استعماری) تا دولتی که میزان پایینی از خودفرمانی دارد (یعنی یک وضعیت نو استعماری) گسترده است.

نواحی نیمه‌پیرامون هم وجود دارند که از نظر ابعاد چندی چون پیچیدگی فعالیت‌های اقتصادی، توان دستگاه دولتی، یکپارچگی فرهنگی و جز آن، جایی میان کانون و



پیرامون قرار می‌گیرند. پاره‌ای از این نواحی، دولت‌های کانون نسخه‌های قدیمی‌تر یک اقتصاد جهانی معین بوده‌اند. برخی نواحی پیرامونی‌ای بوده‌اند که، به تعبیری، سپس‌تر در نتیجه ژئوپلیتیک دستخوش تغییر یک اقتصاد جهانی روبه‌گسترش، ارتقا یافته‌اند.

نیمه‌پیرامون اما، نه برساخته نقاط برش آماری است و نه یک مقوله بازمانده. نیمه‌پیرامون یک عنصر ساختاری ضروری در یک اقتصاد جهانی است. این نواحی نقشی مشابه آن نقشی ایفا می‌کنند که، با اعمال تغییرات لازم (۷۶۱)، توسط گروه‌های تاجر میانی در یک امپراتوری ایفا می‌شد. آنها نقاط تجمع مهارت‌های حیاتی‌ای هستند که اغلب از نظر سیاسی ناپسندند. این نواحی میانی (همچون گروه‌های میانی در یک امپراتوری) تا حدی فشارهای سیاسی‌ای را منحرف (۷۶۲) می‌سازند که گروه‌های عمدتاً ساکن نواحی پیرامونی، در غیر این صورت، ممکن بود علیه دولت‌های کانون و گروه‌هایی معطوفشان سازند که در درون و از طریق دستگاه‌های دولتی‌شان دست به عمل می‌زنند. از سوی دیگر، گروه‌های ذینفعی که بیشتر در نیمه‌پیرامون واقع شده‌اند در بیرون از پهنه سیاسی دولت‌های کانون قرار دارند، و پیگیری اهداف خود در ائتلاف‌های سیاسی را، که اگر در همان پهنه سیاسی قرار داشتند ممکن بود امکان آن را داشته باشند، دشوار می‌یابند.

تقسیم‌کار یک اقتصاد جهانی شامل سلسله‌مراتبی از فعالیت‌های شغلی می‌شود که در آن، کارهای نیازمند سطوح بالاتری از مهارت و سرمایه‌سازی بیشتر برای نواحی بلندمرتبه‌تر کنار گذاشته شده‌اند. از آنجا که یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه اساساً به سرمایه انباشت شده، از جمله سرمایه انسانی با نرخ بالاتری نسبت به نیروی کار

«خام» پاداش می‌دهد، توزیع بد(۷۶۳) جغرافیایی این مهارت‌های شغلی گرایشی قوی به حفظ خود دارد. نیروهای بازار آنها را تقویت می‌کنند نه اینکه از بن ویرانشان کنند. و نبود یک سازوکار سیاسی مرکزی برای اقتصاد جهانی، ورود نیروهای مقابله‌کننده با توزیع بد پاداش‌ها را بسیار دشوار می‌سازد.

ازاین‌رو، فرایند مستمر یک نظام جهانی معمولاً شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی میان نواحی مختلف را طی همین فرایند توسعه خود گسترش می‌دهد. یک عامل که معمولاً بر چهره این واقعیت نقاب می‌زند این است که فرایند توسعه یک اقتصاد جهانی موجب پیشرفت‌های فناورانه‌ای می‌شود که گسترش مرزهای یک اقتصاد جهانی را امکان‌پذیر می‌سازند. در این صورت، ممکن است مناطق ویژه‌ای از جهان نقش ساختاری خود در اقتصاد جهانی را به نفع خود تغییر دهند، هرچند ناهمگونی توزیع پاداش میان بخش‌های مختلف اقتصاد جهانی به‌مثابه کل ممکن است هم‌زمان روبه‌گسترش باشد. برای مشاهده واضح همین پدیده سرنوشت‌ساز بود که بر تمایز میان ناحیه پیرامونی یک اقتصاد جهانی معین و پهنه بیرونی آن اقتصاد جهانی پای فشرديم. پهنه بیرونی یک سده، اغلب به پیرامون سده بعدی- یا نیمه‌پیرامون آن- بدل می‌شود. اما بنابراین دولت‌های کانون نیز می‌توانند به نیمه‌پیرامون، و نیمه‌پیرامونی‌ها می‌توانند به پیرامون بدل شوند.

باآنکه مزایای دولت‌های کانون در سراسر تاریخ نظام جهانی مدرن از گسترش نایستاده است، توانایی یک دولت خاص در باقی‌ماندن در بخش کانون بدون زحمت نیست. سگ‌های شکاری همواره به دنبال خرگوش هستند تا به موقعیت سگ برتر دست یابند. درواقع، می‌توان گفت که در این نوع نظام، طی یک دوره طولانی از زمان



تاریخی، پرهیز از گردش سرآمدان(۷۶۴)، امکان‌پذیر نیست؛ بدین معنا که کشور خاصی که در زمان معینی مسلط است معمولاً دیر یا زود نقش خود را با کشور دیگری تعویض می‌کند.

تأکید کردیم که اقتصاد جهانی مدرن یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه است و تنها می‌تواند همین باشد. به همین دلیل بود که انتساب «فئودالیسم» به اشکال مختلف کشاورزی سرمایه‌دارانه استوار بر نیروی کار اجباری که در یک اقتصاد جهانی پدید می‌آیند را رد کردیم. افزون بر این، هرچند در این جلد بحث نشده، به همین دلیل است که در جلدهای آینده این ادعا که در سده بیستم اقتصادهای ملی سوسیالیستی‌ای در چارچوب اقتصاد جهانی وجود دارند (و نه جنبش‌های سوسیالیستی کنترل‌کننده دستگاه‌های دولتی خاصی در اقتصاد جهانی) را با احتیاط و ملاحظه بسیار بررسی خواهیم کرد.

اگر نظام‌های جهانی تنها نظام‌های اجتماعی واقعی (بجز اقتصادهای معیشتی حقیقتاً تک‌افتاده) هستند، آنگاه بایستی نتیجه گرفت که پیدایش، تحکیم و نقش‌های سیاسی طبقه‌ها و گروه‌های هم‌ردگان را باید به‌عنوان عناصر این نظام جهانی درک کرد. و به‌نوبه‌خود، از این چنین برمی‌آید که یکی از عناصر کلیدی در تحلیل یک طبقه یا یک گروه هم‌ردگان، نه‌تنها وضع خودآگاهی آن، که دامنه جغرافیایی تعریف از خود(۷۶۵) آن نیز هست.

طبقه‌ها همواره به‌صورت بالقوه (در ذات خویش(۷۶۶)) وجود دارند. مسئله این است که تحت چه شرایطی خودآگاه (برای ذات خویش(۷۶۷)) می‌شوند، یعنی به‌عنوان یک گروه و حتی تا حدی به‌عنوان یک موجودیت فرهنگی در پهنه‌های سیاسی-اقتصادی



دست به عمل می‌زنند. چنین خودآگاهی‌ای تابع وضعیت‌های ستیزه‌آمیز است. اما برای اقشار بالا، ستیزه‌ صریح و ازاین‌رو، آگاهی آشکار همواره از سر ناچاری است. تا بدانجا که مرزهای طبقاتی آشکار نگشته‌اند، احتمال اینکه امتیازها حفظ شوند بیشتر است.

از آنجا که در وضعیت‌های ستیزه‌آمیز، دسته‌بندی‌های چندگانه معمولاً به دلیل شکل‌گیری اتحادها به دو دسته کاهش می‌یابند، بنا به تعریف، وجود سه طبقه (ی آگاه) یا بیشتر امکان ندارد. بدیهی است که گروه‌های ذی‌نفع شغلی بسیاری می‌توانند وجود داشته باشند که قادر به سازمان‌دهی خود برای عمل در درون ساختار اجتماعی باشند. اما چنین گروه‌هایی به‌راستی نوعی گروه هم‌ردگان هستند، و درواقع اغلب با سایر انواع گروه‌های هم‌ردگان از قبیل آنهایی که با معیارهای قومی، زبانی یا مذهبی تعریف شده‌اند همپوشانی زیادی دارند.

اما گفتن اینکه نمی‌تواند سه طبقه یا بیشتر وجود داشته باشد بدین معنا نیست که همواره دو طبقه وجود دارند. ممکن است هیچ طبقه‌ای وجود نداشته باشد، هرچند این وضعیت به‌ندرت رخ می‌دهد و زودگذر است. ممکن است یک طبقه وجود داشته باشد، و این از همه شایع‌تر است. ممکن است دو طبقه وجود داشته باشد، و این از همه وخیم‌تر است.

می‌گوییم ممکن است تنها یک طبقه وجود داشته باشد، هرچند این را نیز گفته‌ایم که طبقه‌ها تنها در وضعیت‌های ستیزه‌آمیز وجود دارند و ستیزه‌ها همواره دوطرفه هستند. هیچ تناقضی در کار نیست. زیرا یک ستیزه را می‌توان میان طبقه‌ای که خود را طبقه جهان‌شمول (۷۶۸) می‌انگارد و سایر اقشار دیگر تعریف کرد. این درواقع

وضعیت معمول در نظام جهانی مدرن بوده است. طبقه سرمایه‌دار (بورژوازی) ادعا کرد که طبقه جهان‌شمول است و درصدد سازمان‌دهی حیات سیاسی برای پیگیری مقاصد خود بر ضد دو مخالف خود برآمد. از یک‌سو، کسانی بودند که از نگهداشت تمایزات مرتبه‌ای سنتی حمایت می‌کردند، به‌رغم این واقعیت که ممکن بود این مرتبه‌های اجتماعی همبستگی اصلی خود با کارویژه اقتصادی را از دست داده باشند. چنین عناصری ترجیح می‌دادند ساختار اجتماعی را یک ساختار ناطبقاتی تعریف کنند. برای مقابله با این ایدئولوژی بود که بورژوازی درصدد برآمد تا به‌عنوان یک طبقه خودآگاه دست به عمل بزند.

اما بورژوازی مخالف دیگری نیز داشت، کارگران. هرگاه کارگران از خود به‌مثابه یک طبقه آگاه می‌شدند، امری که در سده شانزدهم زیاد رخ نمی‌داد، وضعیت را یک وضعیت دوطبقه‌ای قطبی‌شده تعریف می‌کردند. در چنین شرایطی، بورژوازی خود را در معرض تاکتیکی عمیقی می‌یافت. تا بدانجا که آنها آگاهی طبقاتی خود را حفظ می‌کردند، بر پایه این واقعیت، آگاهی طبقاتی کارگران را برمی‌انگیختند و از این راه، خطر نابودشدن موقعیت سیاسی خود را به جان می‌خریدند. تا بدانجا که برای پرداختن به این مسئله آگاهی طبقاتی خود را نهان می‌داشتند، خطر تضعیف موقعیت خود در برابر دارندگان مراتب بالای سنتی را به جان می‌خریدند.

فرایند تبلور آگاهی طبقاتی بورژوازی‌ای که خود را یک طبقه جهان‌شمول انگاشته و اعضای خود را از همه مراتب اجتماعی جذب می‌کند، در بحث‌هایمان در مورد پیدایش بلندپایگان به‌مثابه یک رده اجتماعی در انگلستان دوران تودور یا ظهور شهرنشینان در شمال هلند نشان داده شده است. یکی از شیوه‌هایی که آنها از ادعای خود بر سر



طبقه جهان شمول بودن حمایت می کردند، پروراندن ذهنیت ملی بود که روکشی فرهنگی به ادعایشان می افزود.

معضل عمیق بورژوازی ای که گرفتار قیام مسلحانه، به تعبیری، جناح چپ شده و از اتحاد میان دو دسته مخالف خود که شکل ادعاهای دیارگرایانه به خود می گیرند هراسان است، در بحث هایمان پیرامون فرانسه در سده شانزدهم «دوم» نشان داده شده است. بورژوازی در آنجا عقب نشینی موقت را برگزید. شاید آنها هیچ جایگزین کارآمدی نداشتند. اما این عقب نشینی پیامدهای درازمدت خود را به شکل بنیادستیزی (۷۶۹) اجتماعی سپس تر (اگرچه زودگذر) انقلاب فرانسه و پس افتادن درازمدت توسعه اقتصادی فرانسه از انگلستان نشان دهد.

نمونه های ما در اینجا از بورژوازی هایی است که آگاه شدند اما آگاهی شان در محدوده های یک دولت ملت رخ داد. این آشکارا یگانه راه چاره نبود. آنها می توانستند از خود به مثابه یک طبقه جهانی (۷۷۰) آگاه شوند. و بسیاری گروه ها بر چنین تعریفی اصرار داشتند. از یک سو، اجتماعات مختلفی از سوداگران- بانکداران بین المللی وجود داشت. از سوی دیگر، دسته های بسیاری از کشاورزان سرمایه دار در نواحی پیرامون وجود داشتند.

در اوج سلطنت شارل پنجم، بسیاری در کشورهای زمین پست، جنوب آلمان، شمال ایتالیا و جاهای دیگر بودند که چشم امید خود را به آرزوهای امپراتورانه هابسبورگ ها دوخته بودند (برخی محتاطانه چشمشان به والواها نیز بود). هرچند این گروه ها یک قشر اجتماعی باقی ماندند و همچنان یک طبقه آگاه را شکل بخشیدند، رو به سوی این مسیر داشتند و به نظر می رسید که مسئله فقط مسئله زمان است.



اما با شکست امپراتوری، بورژوازی‌های اروپا دریافتند که آینده اقتصادی و اجتماعی‌شان بسته به دولت‌های کانون است. و آنان که، به لطف پیوندهای قومی-مذهبی‌شان، می‌توانستند به دولت‌های ملی به‌عنوان پهنه کنش سیاسی خود روی آورند دست به چنین کاری زدند.

اما درباره کشاورزان سرمایه‌دار پیرامون باید گفت که آنها با رغبت تمام خود را بخشی از یک طبقه بلندپایه بین‌المللی پنداشتند. آنان به میل خود رگ و ریشه‌های فرهنگی محلی را فدای مشارکت در فرهنگ‌های «جهانی» کردند. اما آنها برای تشکیل یک طبقه بین‌المللی، محتاج همکاری اقشار سرمایه‌دار دولت‌های کانون بودند و این در دسترس نبود. پس این کشاورزان سرمایه‌دار پیرامون روزبه‌روز به هاسندروهای اسپانیایی-آمریکایی کهنه‌پرست و افاده‌فروش (۷۷۱) یا والاتباران اروپای خاوری سده‌های بعدی بدل شده و از آگاهی طبقاتی بین‌المللی بالقوه، به همبستگی‌های منزلتی محلی عقب‌نشینی کردند - امری که به سود منافع بورژوازی‌های اروپای باختری بود.

تمرکز جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی خاص به‌عنوان فشاری مداوم به‌سوی شکل‌گیری گروه‌های هم‌ردگان عمل می‌کند. هنگامی که اقشار مسلط محلی از سوی هرگونه آگاهی طبقاتی نوپای اقشار پایین تهدید شوند، تأکید بر فرهنگ محلی، ستیزه درونی محلی را به‌خوبی منحرف ساخته و در عوض، موجب همبستگی محلی در برابر بیرون می‌شود. افزون بر این، اگر این اقشار مسلط محلی، احساس کنند که اقشار بالای نظام جهانی بر آنها ستم می‌رانند، دوچندان، روی به ایجاد یک هویت محلی می‌آورند.

بدیهی است که هویت را نمی‌توان با باد هوا ساخت. هویت بر پایه آنچه - برحسب زبان، مذهب و سبک‌های زندگی متمایز- یافت می‌شود بر پا می‌گردد. با این‌همه، یکسره روشن است که هم همگنی زبانی و مذهبی و هم تبوتاب (صدالبته، سرسپردگی به سبک‌های زندگی جداگانه) آفریده‌های اجتماعی‌ای هستند که نمی‌توان آنها را تداوم ساده سنت ازلی دانست. آنها آفریده‌های اجتماعی‌ای هستند که، در دوران‌های رنج و مشقت به‌سختی قالب‌ریزی شده‌اند.

سده شانزدهم در بسیاری از نواحی اروپا یکی از چنین دوران‌های رنج‌آوری بود. این دوران، هرآینه، عصر دین‌پیرایی و ضد دین‌پیرایی بود. این عصر جنگ‌های داخلی مذهبی بزرگ بود. عصر «احزاب» مذهبی بین‌المللی بود. اما در پایان، زمانی که گردوخاک جنگ فرونشست، این زیر و زبرشدگی مذهبی موجب الگویی از همگنی مذهبی نسبی موجودیت‌های سیاسی مختلف در چارچوب آزادگذاری (۷۷۲) بین‌المللی - cuius regio eius religio - شد.

در بحثمان از تحولات خاص مختلف کوشیدیم نشان دهیم که چرا اشکال مختلف آیین پروتستان به مذهب دولت‌های کانون (به‌جز فرانسه، و بازهم چرا) و آیین کاتولیک به مذهب پیرامون و نیمه‌پیرامون بدل شد. ما در اینکه اصول یزدان‌شناسی‌های مختلف ربط زیادی به این امر داشته باشند شک آوردیم؛ هرچند ممکن است آن را تسهیل کرده باشند. در عوض، اصول یزدان‌شناسی‌ها، به موازاتی که عملاً در تقابل با برداشت آغازین خود تحول یافتند، نقش نواحی مختلف نظام جهانی را بازتاب داده و به حفظ آن کمک کردند.

اغلب گفته می‌شود که شارل پنجم فرصت بزرگ ایجاد یک دولت پروتستان آلمانی



متحد را، چون می‌کوشید داور انشعاب مذهبی باشد نه سردمدار آن، از دست داد. اما چنین نقدی این واقعیت را فرومی‌گذارد که شارل پنجم به دنبال ایجاد یک امپراتوری جهانی بود، نه یک دولت کانونی در یک اقتصاد جهانی. امپراتوری‌ها از ادیان چندگانه‌ای بهره می‌برند که بازتاب‌دهنده نقش‌های چندگانه‌ای هستند که اندک‌شماری از آنها در مرزهای سیاسی خاصی متمرکزند. فرمول یک اقتصاد جهانی، همگنی ملی در درون ناهمگنی بین‌المللی است.

این دست‌کم در آغاز فرمول آن است. دولت‌های کانون، به دلیل تقسیم‌کار داخلی پیچیده خود، آغاز به بازتاب الگوی نظام به‌مثابه کل می‌کنند. در سده شانزدهم، انگلستان پیشتر رهسپار مسیر بریتانیا (۷۷۳) شدن بود، مسیری که همگنی منطقه‌ای در درون ناهمگنی نسبی برای ملت به‌مثابه کل را با خود به همراه می‌آورد. لزومی ندارد که مذهب، عنصر فرهنگی تعریف‌کننده گروه‌های هم‌ردگان باشد؛ می‌توان زبان را به‌کار گرفت. زبان به‌راستی در سده شانزدهم آغاز به ایفای چنین نقشی کرد و اهمیت آن در گذر سده‌ها افزایش می‌یافت. اما، تقویت مذهبی تخصصی‌شدن نقش‌ها در یک اقتصاد جهانی، مزایای بیشتری نسبت به تقویت زبانی دارد. مذهب در فرایند مستمر ارتباطات در اقتصاد جهانی کمتر دخالت می‌کند. و، به دلیل درون‌مایه‌های جهان‌شمول متضمن ادیان جهانی، کمتر (صرفاً کمتر) درخور حصارهای انزواطلبانه است.

اقتصاد جهانی اروپای سده شانزدهم روی هم‌رفته یک نظام تک‌طبقه‌ای بود. نیروهای پویایی که از گسترش اقتصادی و نظام سرمایه‌دارانه سود برمی‌گرفتند، به‌ویژه آنهایی که در دولت‌های کانون قرار داشتند، بودند که به آگاهی طبقاتی دست یافتند؛ یعنی



عمل کردن در درون پهنه سیاسی به مثابه گروهی که در درجه اول با نقش مشترکشان در اقتصاد تعریف شده است. این نقش مشترک در واقع، از یک چشم انداز سده بیستمی، به شکل حدوداً گسترده ای تعریف می شد. این نقش، کسانی را در برمی گرفت که کشاورز، سوداگر و صنعت دار بودند. کارسالاران فردی همواره میان این فعالیت ها جابجا می شدند یا آنها را با هم درمی آمیختند. ویژگی قاطع این مردان، حال شغلشان هر چه می خواهد باشد، اصولاً جهت گیری به سمت کسب سود در بازار جهانی بود و دیگران چنین جهت گیری ای نداشتند.

«دیگران» بر سر امتیازات منزلتی خود- امتیازات مهزادگان سنتی، امتیازاتی که کشاورزان خرده پا از نظام فئودالی به دست آورده بودند، امتیازاتی که از انحصارهای صنفی ای ناشی می شدند که منسوخ شده بودند- مبارزه کردند. زیر پوشش مشابهت های فرهنگی، اغلب می توان دست به اتحادهای عجیبی زد. این اتحادهای عجیب می توانند شکل بسیار فعالانه ای به خود گرفته و مراکز سیاسی را به در نظر گرفتن خود وادارند. ما در بحثمان از فرانسه به چنین نمونه هایی اشاره کردیم. یا می توانند شکل از نظر سیاسی منفعلانه ای به خود بگیرند که به خوبی نیازهای نیروهای مسلط در نظام جهانی را تأمین می کند. پیروزی آیین کاتولیک به مثابه یک نیروی فرهنگی، چنین نمونه ای بود.

این تصویری است سرشار از اشکال چندگانه گروه های همردگان، توان و فشار خاص آنها. اما چشم انداز کلی را باید به چشم فرایند شکل گیری طبقاتی نگریست. و از این دید، سده شانزدهم فرجام کار نبود. اقشار سرمایه دار، طبقه ای را شکل دادند که از گزند حوادث در امان ماند و به حقوق شهروندی (۷۷۴) دست یافت، اما در پهنه

سیاسی پیروز نشد.

تحول دستگاه‌های دولتی دقیقاً همین عدم قطعیت را باز می‌تاباند. دولت‌های پرتوان به منافع برخی گروه‌ها خدمت کرده و به منافع دیگران آسیب می‌زنند. اما، از نگاه نظام جهانی به‌مثابه کل، اگر قرار است موجودیت‌های سیاسی بسیاری وجود داشته باشند (یعنی اگر نظام، یک امپراتوری جهانی نباشد)، آنگاه وضع نمی‌تواند به‌گونه‌ای باشد که همه این موجودیت‌ها به یک اندازه پرتوان باشند. زیرا اگر این‌گونه بودند، قادر به جلوگیری از عملکرد اثربخش موجودیت‌های اقتصادی فراملی‌ای می‌بودند که جایگاهشان در دولت دیگری بود. آنگاه چنین می‌شد که تقسیم‌کار جهانی به مانع برمی‌خورد، نظام جهانی افول می‌یافت و نظام سرانجام فرو می‌پاشید.

این‌گونه نیز نمی‌تواند باشد که هیچ دستگاه دولتی‌ای پرتوان نباشد. زیرا در چنین حالتی، اقشار سرمایه‌دار هیچ سازوکاری برای حمایت از منافع خود، تضمین حقوق مالکیتشان، تضمین انحصارهای مختلف، سرشکنی زیان‌ها در میان جمعیت بزرگ‌تر و غیره در اختیار نمی‌داشتند.

پس چنین برمی‌آید که اقتصاد جهانی الگویی را می‌پروراند که در آن، ساختارهای دولتی در نواحی کانون، نسبتاً پرتوان بوده و در پیرامون نسبتاً ضعیف هستند. اینکه چه ناحیه‌هایی چه نقشی ایفا می‌کنند، از بسیاری جهات، تصادفی است. آنچه ضروری است این است که در برخی ناحیه‌ها، دستگاه دولتی به‌مراتب پرتوان‌تر از بقیه باشد. منظور ما از دستگاه دولتی پرتوان چیست؟ منظورمان، توان در برابر سایر دولت‌های درون اقتصاد جهانی، از جمله سایر دولت‌های کانون و پرتوان در برابر واحدهای سیاسی محلی در درون مرزهای دولت است. در عمل، منظورمان حاکمیتی است که



به صورت بالفعل و نیز قانونی وجود دارد. همچنین، منظور ما، دولتی است پرتوان، در برابر هرگونه گروه اجتماعی ویژه در درون دولت. بدیهی است که چنین گروه‌هایی از نظر مقدار فشاری که می‌توانند بر دولت وارد سازند، تغییر می‌پذیرند. و آشکار است که ترکیب‌های خاصی از این گروه‌ها دولت را کنترل می‌کنند. نه اینکه دولت، یک داور و حکم خنثی باشد. بلکه دولت چیزی فراتر از بردار ساده نیروهای خاصی است؛ حتی اگر تنها به این دلیل باشد که بسیاری از این نیروها در بیش از یک دولت قرار دارند یا در شرایطی تعریف شده‌اند که همبستگی کمی با مرزهای دولت دارند.

پس یک دولت پرتوان یک موجودیت تا حدی خودمختار است، بدین معنا که حاشیه عملی در دسترس خود دارد که در آن، سازش‌های منافع چندگانه‌ای را بازمی‌تاباند، هرچند محدوده این حاشیه‌ها به واسطه وجود برخی گروه‌های دارای توان نخستین تعیین شده‌اند. برای موجودیت تا حدی خودمختار بودن، بایستی گروهی از افرادی وجود داشته باشند که منافع مستقیم‌شان با چنین موجودیتی تأمین می‌شود:

مدیران دولتی و یک دیوان‌سالاری دولتی.

چنین گروه‌هایی در درون چارچوب یک اقتصاد جهانی پدید می‌آیند زیرا یک دولت پرتوان بهترین انتخاب میان گزینه‌های دشوار برای دو گروهی است که از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی پرتوان‌ترین گروه هستند: اقشار سرمایه‌دار برآینده و سلسله‌مراتب مهزادگان کهن.

از نگاه اولی، دولت پرتوان به شکل «پادشاهی‌های مطلقه»، یک مشتری عمده، نگهبانی در برابر راهزنی محلی و بین‌المللی، یک شیوه مشروعیت‌بخشی اجتماعی، و محافظی پیشگیرانه در برابر خلق موانع دولتی پرتوان در جاهای دیگر بود. از نگاه



دومی، دولت پرتوان نمود مانعی بر سر راه همین اقشار سرمایه‌دار، حامی عرف و آداب منزلتی، حافظ نظم و مروج تجملات بود.

بی‌تردید هردو گروه والاتباران و بورژواها، دستگاه‌های دولتی را هزینه‌ای ناخوشایند و یک دیوان‌سالاری فضول‌نامولد یافتند. اما چه می‌شد کرد؟ با این‌همه، آنها همواره سرکش بودند و سیاست بلافصل نظام جهانی از کش‌وقوس‌های ناشی از تلاش‌های هردو گروه در جهت محافظت خود از آنچه اثرات منفی دستگاه دولتی به نظر می‌رسید تشکیل می‌شد.

دستگاه دولتی یک سازوکار پاداش‌دهنده /نشیب‌شونده(۷۷۵) را در خود دارد. نقطه‌ای وجود دارد که در آنجا، توان، موجد توان بیشتر است. درآمد مالیاتی، دولت را قادر به داشتن یک دیوان‌سالاری بزرگ‌تر و کارآمدتر، و ارتشی می‌سازد که به‌نوبه‌خود، موجب درآمدهای مالیاتی بیشتر می‌شوند- روندی که به شکل مارپیچی ادامه می‌یابد. این سازوکار پاداش‌دهنده /نشیب‌شونده در آن جهت دیگر نیز کار می‌کند- ضعف موجب ضعف بیشتر می‌شود. سیاست دولت‌سازی در میان این دو نقطه سرایش نهفته است. در این عرصه است که مهارت‌های گروه‌های مدیریتی ویژه موجب تفاوت می‌شود. و به دلیل این دو سازوکار پاداش‌دهنده /نشیب‌شونده است که در نقاط خاصی، شکاف کوچکی در نظام جهانی، می‌تواند با سرعت زیادی به شکافی بزرگ بدل شود.

در آن دولت‌هایی که دستگاه دولتی‌شان ضعیف است، مدیران دولتی نقش هماهنگ‌ساختن یک سازوکار پیچیده صنعتی- بازرگانی- کشاورزی را ایفا نمی‌کنند. در عوض، آنها حقیقتاً به یک دسته مالک در میان دیگران، با کمی ادعا نسبت به

اقتدار مشروع بر همه، بدل می شوند.

اینها بیشتر اوقات فرمانروایان سنتی خوانده می‌شوند. کشاکش سیاسی اغلب برحسب سنت در برابر تغییر تعبیر می‌شود. البته این کار سخت گمراه‌کننده است و اینها اصطلاحاتی ایدئولوژیکی هستند. درواقع می‌توان، به‌عنوان یک اصل عام جامعه‌شناختی، این‌گونه پنداشت که در هر مقطع معینی از زمان، آنچه سنتی پنداشته می‌شود خاستگاه تازه‌تری نسبت به آنچه عموم مردم تصور می‌کنند دارد و در درجه نخست بازنمود غرایز محافظه‌کارانه گروه‌های چندی است که زیر تیغ تهدید تنزل منزلت اجتماعی خود هستند. درواقع چنین می‌نماید که وقتی نیاز، خود را نشان دهد، هیچ‌چیزی سریع‌تر از «سنت» پدید نیامده و تحول نمی‌پذیرد.

در یک نظام تک‌طبقه‌ای، «امر سنتی» امری است که «دیگران» به طرفداری از آن بر گروه طبقه‌آگاه می‌تازند. اگر آنها بتوانند با مشروع‌سازی ارزش‌های خود روکش گسترده‌ای بر آنها کشند یا بهتر اینکه آنها را به‌صورت قانون، در درون موانع قانون‌گذارانه جای دهند، می‌توانند از این راه نظام را به نفع خود تغییر دهند. سنت‌گرایان ممکن است در برخی دولت‌ها پیروز شوند، اما اگر یک نظام جهانی قرار است باقی بماند، آنها باید کمابیش در دیگران جذب شوند. افزون بر این، سود در یک منطقه، نقطه مقابل زیان در منطقه‌ای دیگر است.

این کاملاً یک بازی سرجمع صفر نیست، اما نمی‌توان تصور کرد که همه عناصر در یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه ارزش‌های خود را هم‌زمان در یک جهت معین تغییر دهند. نظام اجتماعی بر وجود نظام‌های ارزش بسیاری در درون خود برپا شده است که بازتاب کارکردهای ویژه‌ای هستند که گروه‌ها و منطقه‌ها در تقسیم جهانی کار ایفا

می‌کنند.

ما در اینجا مسائل نظری مربوط به طرز کار یک اقتصاد جهانی را به بحث ننشستیم. ما تنها سعی در پرداختن به آن مسائلی داشتیم که در دوره نخستین اقتصاد جهانی روبه‌پیدایش، یعنی اروپای سده شانزدهم پدید آمدند. مسائل بسیار دیگری در مراحل بعدی پدید آمدند که در جلدهای بعدی، هم به‌صورت تجربی و هم به‌صورت نظری، به آنها پرداخته خواهد شد.

در سده شانزدهم، اروپا به توسنی رام نشده می‌مانست. تلاش برخی گروه‌ها در جهت استقرار یک اقتصاد جهانی استوار بر یک تقسیم‌کار ویژه در جهت خلق دولت‌های ملی در مناطق کانون به‌مثابه ضمانت‌کنندگان سیاسی- اقتصادی این نظام و در جهت واداشتن کارگران به پرداخت نه‌تنها سودها، بلکه هزینه‌های نگهداشت نظام نیز، آسان نبود. به اعتبار اروپا بود که این کار به انجام رسید، زیرا بدون رانش سده شانزدهم، جهان مدرن زاده نمی‌شد و به‌رغم همه بیدادهای آن، اینکه زاده شد بهتر از آن است که زاده نمی‌شد.

همچنین به اعتبار اروپا بود که این کار آسان نبود، و به‌ویژه بدین دلیل آسان نبود که افرادی که هزینه‌های کوتاه‌مدت را پرداختند با قوت تمام از بی‌عدالتی سراسر آن به فریاد درآمدند. دهقانان و کارگران در لهستان و انگلستان و برزیل و مکزیک، همگی به شیوه‌های مختلف خود، سرکش بودند. چنانکه ر. ه. تاوونی در مورد آشفته‌گی‌های ارضی انگلستان سده شانزدهم می‌گوید: «چنین جنبش‌هایی، گواهی بر خون و پایمردی و روحی متعالی و دلیر هستند.... سرخوش آن ملتی که مردمش از یاد نبرده‌اند که چگونه بشورند.» [۱]



نشانه جهان مدرن، ابتکار سودجویان و مقابله با جرئت‌ورزی(۷۷۶) ستم‌دیدگان است. بهره‌کشی و خودداری از پذیرش بهره‌کشی، چه به عنوان امری ناگزیر و چه به عنوان امری عادلانه و به‌حق، بنیان همستیزه مداوم دوران را تشکیل می‌دهند که در دیالکتیکی به هم پیوستند که هرگز در سده بیستم به اوج خود نرسید.

۱. Tawney, Agrarian Problems, p. ۳۴۰. *ab legibus solutus*, ۳۰۶

*cuius regio eius religio*, ۳۶۸, ۷۳۴

Abel, Wilhelm. Die Wiistungen des Ausgehenden Mittelalters, 2d ed.  
Stuttgart: Fisher Verlag, 1955.

Abrate, Mario, "Greta, colonia veneziana nei secoli XVI-XV," *Economia e storia*, IV, 3, lugl.-sett., 1957, 251-277. *Actes du Colloque de la Renaissance*. Paris: Lib. Philosophique J. Vrin, 1958.

Ardant, Gabriel, *Théorie sociologique de l'impôt*, 2 vol. Paris: S.E.V.P.E.N., 1965.

Arnold, Stanislaw, "Les idées politiques et sociales de la Renaissance en Pologne," *La Pologne au Xe Congrès International des Sciences Historiques a Rome*. Warszawa: Academic Polonaise des Sciences, Institut d'Histoire, 1955, 147-165.

Ashton, Robert, "Revenue Farming under the Early Stuarts," *Economic History Review*, 2d ser., VIII, 3, 1956, 310-322.



Ashton, Robert, "Charles I and the City," in F. J. Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1961, 138-163. Aspetti e cause della decadenza economica veneziana nel secolo XVII. Atti del Convegno (27 giugno-2 luglio 1957). Venezia-Roma: Istituto per la Collaborazione Culturale, 1961.

Aydelotte, Frank, *Elizabethan Rogues and Vagabonds*, Vol. I of *Oxford Historical and Literary Studies*. London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), 1913.

Aylmer, G. E., *The King's Servants*. New York: Columbia Univ. Press, 1961.

Aznar, Luis, "Las etapas iniciales de la legislacion sobre indios," *Cuadernos americanos*, VII, 5, sept.-oct., 1948, 164-187.

Baehrel, Rene, "Economic et histoire a propos des prix" in *Eventail de l'histoire vivante: hommage a Lucien Febvre*. Paris: Lib. Armand Colin, 1953, I, 287-310.

Baehrel, Rene, *Une croissance: la Basse-Provence rurale (fin XVIe siecle-1789)*. Paris: S.E.V.P.E.N., 1961.

Bagii, Sergio, "La econom'ia de la sociedad colonial," *Pensamiento critico*, No. 27, abril 1969, 30-65.

Balandier, Georges, *Daily Life in the Kingdom of the Kongo*. New York: Pantheon, 1968.

Bannon, John F., ed., *Indian Labor in the Spanish Indies: Was There Another Solution?* Boston, Massachusetts: B.C. Heath, 1966.

Barbour, Violet, "Dutch and English Merchant Shipping in the Seventeenth Century," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*. New York: St. Martin's, 1965, I, 227- 253. (Originally in *Economic History Review*, II, 1930.)

Barbour, Violet, *Capitalism in Amsterdam in the Seventeenth Century*. Ann Arbor, Michigan: Ann Arbor Paperbacks, 1963.

Barkan, Omer Lutfi, "La 'Mediterranee' de Fernand Braudel vue d'Istamboul," *Annales E.S.C.*, IX, 2, avr.-juin 1954, 189-200.

Barley, M. W., "Rural Housing in England," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967. 696-766.

Baron, Salo W., *A Social and Religious History of the Jews*, 2nd ed., III: *Heirs of Rome and Persia*. Philadelphia: Jewish Publication Society of America, 1957.

Baron, Salo W., *A Social and Religious History of the Jews*, 2nd ed., IV: *Meeting of East and West*. Philadelphia: Jewish Publication Society of America, 1957.

Baron, Salo W., *A Social and Religious History of the Jews*, 2nd ed., XI: *Citizen or Alien Conjurer*. New York: Columbia Univ. Press, 1967.

Baron, Salo W., *A Social and Religious History of the Jews*, 2nd ed., XII:



Economic Catalyst. New York: Columbia Univ. Press, 1967.

Barraclough, Geoffrey, *History in a Changing World*. Oxford: Blackwell, 1957.

Barraclough, Geoffrey, *The Origins of Modern Germany*. Oxford: Blackwell, 1962.

Barraclough, Geoffrey, "Universal History," in H. P. R. Finberg, ed., *Approaches to History: A Symposium*. Toronto: Univ. of Toronto Press, 1962, 83-109.

Batho, Gordon, "Landlords in England, A: The Crown," in *The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 256-276.

Batho, Gordon, "Landlords in England, B: Noblemen, Gentlemen, and Yeomen," in *The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed. 1500-1640*, London and New- York: Cambridge Univ. Press, 1967, 276-306.

Bauthier, Robert Henri, "The Fairs of Champagne," in Rondo E. Cameron, ed., *Essays in French Economic History*. Homewood, Illinois: Irwin, 1970, 42-63.

Becker, Marvin B., "Economic Change and the Emerging Florentine Territorial State," *Studies in the Renaissance*, XIII, 1966, 7-39.

Beloff, Max, *The Age of Absolutism, 1660-1815*. New York: Harper, 1962.

Bennett, M. K., *The World's Food*. New York: Harper, 1954.

Beresford, Maurice W., *The Lost Villages of England*. London: Lutterworth Press, 1954.

Berrill, K., "International Trade and the Rate of Economic Growth," *Economic History Review*, 2nd ser., XII, 3, 1960, 350-359.

Betts, Reginald R., "La societe dans l'Europe centrale et dans l'Europe occidentale," *Revue d'histoire compares*, n.s., VII, 1948, 167-183.

Bindoff, S. T., Tudor England, Vol. V of the Pelican History of England.

London: Penguin Books, 1950.

Bindoff, S. T., "Economic Change: The Greatness of Antwerp," New Cambridge Modern History, II: G. R. Elton, ed., The Reformation, 1520-1559. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1958, 50-69.

Bishko, Charles Julian, "The Castilian as Plainsman: The Medieval Ranching Frontier in La Mancha and Extremadura," in Archibald R. Lewis and Thomas F. McGann, eds., The New World Looks at Its History. Austin: Univ. of Texas Press, 1967, 47-69.

Bitton, Davis, The French Nobility in Crisis. Stanford, California: Stanford Univ. Press, 1969.

Blanchard, Ian, "Population Change, Enclosures, and the Early Tudor Economy," Economic History Review, 2nd ser., XXIII, 3, Dec. 1970, 427-445.

Bloch, Marc, "Medieval 'Inventions'" in Land and Work in Medieval Europe. Berkeley: Univ. of California Press, 1967, 169-185. (Translated from Annales



d'histoire économique et sociale, No. 36, Nov. 1935.)

Bloch, Marc, "Economic-nature ou economic-argent: un pseudo-dilemme,"  
Annales d'histoire sociale, I, 1939, 7-16.

Bloch, Marc, Esquisse d'une histoire monétaire de l'Europe, Cahiers des  
Annales, 9, Paris: Lib. Armand Colin, 1954.

Bloch, Marc, Seigneurie française et manoir anglais. Paris. Lib. Armand  
Colin, 1960.

Bloch, Marc, Feudal Society. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1961.

Bloch, Marc, Les caractères originaux de l'histoire rurale française, 2 vol.  
Paris: Lib. Armand Colin, 1964.

Bloch, Marc, "The Rise of Dependent Cultivation and Seigneurial  
Institutions," Cambridge Economic History of Europe, I: M. M. Postan,  
ed., The Agrarian Life of the Middle Ages, 2nd ed. London and New York:  
Cambridge Univ. Press, 235-290.

Blum, Jerome, "Prices in Russia in the Sixteenth Century," *Journal of Economic History*, XVI, 2, June 1956, 182-199.

Blum, Jerome, "Rise of Serfdom in Eastern Europe," *American Historical Review*, LXII, 4, July 1957, 807-836.

Blum, Jerome, *Lord and Peasant in Russia from the Ninth to the Nineteenth Century*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1961.

Borah, Woodrow, *Silk-raising in Colonial Mexico*, *Ibero-Americana*: 20. Berkeley: Univ. of California Press, 1943.

Borah, Woodrow, *New Spain's Century of Depression*, *Ibero-Americana*: 35. Berkeley: Univ. of California Press, 1951.

Borah, Woodrow, *Early Colonial Trade Between Mexico and Peru*, *Ibero-Americana*: 38. Berkeley: Univ. of California Press, 1954.

Boserup, Ester, *The Conditions of Economic Growth*. Chicago, Illinois:

Aldine, 1965.

Bouwsma, William J., "Politics in the Age of the Renaissance," in Chapters in Western Civilization, 3rd ed. New York: Columbia Univ. Press, 1961, I, 199-244.

Bouwsma, William J., Venice and the Defenses of Republican Liberty. Berkeley: Univ. of California Press, 1968.

Bowden, P. J., "Wool Supply and the Woollen Industry," Economic History Review, 2nd ser., IX, 1, 1956, 44-58.

Bowden, P. J., The Wool Trade in Tudor and Stuart England. New York: Macmillan, 1962.

Bowden, P. J., "Agricultural Prices, Farm Profits, and Rents," in The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 593-695.

Boxer, C. R., The Christian Century in Japan. Berkeley: Univ. of California



Press, 1951.

Boxer, C. R., "The Portuguese in the East, 1500-1800," in H. V. Livermore, ed., *Portugal and Brazil, an Introduction*. London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), 1953, 185-247.

Boxer, C. R., *Four Centuries of Portuguese Expansion, 1415-1825*. Johannesburg: Witswatersrand Univ. Press, 1961.

Boxer, C. R., *Race Relations in the Portuguese Colonial Empire, 1415-1825*. London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), 1963.

Boxer, C. R., *The Portuguese Seaborne Empire, 1415-1825*. New York: Knopf, 1969.

Braudel, Fernand, "Monnaies et civilization: de l'or du Soudan a l'argent d'Amerique," *Annales E.S.C.*, I, I Janv.-mars 1946, 9-22.

Braudel, Fernand, "La double faillite 'coloniale' de la France aux XVe et XVIe siecles," *Annales E.S.C.*, IV, 4, oct.-dec. 1949, 451-456.

Braudel, Fernand, "Qu'est-ce que le XVI<sup>e</sup> siècle?" *Annales E.S.C.*, VIII, I, janv —mars 1953, 69-73.

Braudel, Fernand, "L'économie de la Méditerranée au XVII<sup>e</sup> siècle," *Les Cahiers de Tunisie*, IV, 14, 2<sup>e</sup> trimestre 1956, 175-196.

Braudel, Fernand, "Le pacte de ricorsa au service du roi d'Espagne et de ses prêteurs à la fin du XVI<sup>e</sup> siècle," in *Studi in onore di Armando Saporì*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, II, 1115-1125.

Braudel, Fernand, "Les emprunts de Charles-Quint sur la Place d'Anvers," *Charles Quint et son temps, Colloques internationaux du C.N.R.S.*, Paris, 30 sept.-3 oct., 1958. Paris: Ed. Du C.N.R.S., 1959, 191-201.

Braudel, Fernand, "European Expansion and Capitalism: 1450-1650" in *Chapters in Western Civilization*, 3<sup>rd</sup> ed. New York: Columbia Univ. Press, 1961, I, 245-288.

Braudel, Fernand, *La Méditerranée et le monde méditerranéen à l'époque*

de Philippe 11, 2e ed. revue et augmentce, 2 vol. Paris: Lib. Armand Colin, 1966.

Braudel, Fernand, *Civilisation mat'eenelle et capitalisme (XVe-XVIIIe siecle)*. Vol. I. Paris: Lib. Armand Colin, 1967.

Braudel, Fernand, and Romano, Ruggiero, *Navires et marchandises a l'entr'ee du Port de Livourne (1547-1611)*. Paris: Lib. Armand Colin, 1951.

Braudel, Fernand, and Spooner, Frank C., "Les metaux monetaires et l'economie du Xvle siecle," in *Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche, IV: Storia moderna*. Firenze: G. B. Sansoni, 1955, 233-264.

Braudel, Fernand, and Spooner, Frank C., "Prices in Europe from 1450 to 1750," in *Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 374-486.

Brenner, Y. S., "The Inflation of Prices in Early Sixteenth-Century England," *Economic History Review*, 2nd ser., XIV, 2, 1961, 225-239.



Brinkmann, Carl, "The Hanseatic League: A Survey of Recent Literature,"  
Journal of Economic and Business History, II, 4, Aug. 1930, 585-602.

Brulez, Wilfrid, "Les routes commerciales d'Angleterre en Italie au XVI<sup>e</sup>  
siecle," in Studi in onore di Amintore Fanfani, IV: Evo moderno. Milano: Dott.  
A. Giuffre-Ed. 1962, 121-184.

Brunner, Otto, "Europaisches und Russisches Burgertum," Vierteljahrschrift  
fur Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, XL, 1, 1953, 1-27.

Brutzkus, J., "Trade with Eastern Europe, 800-1200," Economic History  
Review, XIII, 1943, 31-41.

Biicher, Karl, Industrial Evolution. New York: Holt, 1901.

Buckatzsch, E.J., "The Geographical Distribution of Wealth in England,  
1086-1843," Economic History Review, 2nd ser., III, 2, 1950, 180-202.

Bulferetti, Luigi, "L'oro, la terra e la societa: una interpretazione del nostro

Seicento," *Archivio storico lombardo*, 8th ser., IV, 1953, 5-66.

Burckhardt, Jacob, *The Civilization of the Renaissance in Italy*. New York: Modern Library, 1954. Cahen, Claude, "A propos de la discussion sur la féodalité," *La Pensée*, No. 68, juil.-août 1956, 94-96. Cahen, Claude, "Au seuil de la troisième année: Reflexions sur l'usage du mot 'féodalité,'" *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, III, Pt. 1, Apr. 1960, 2-20.

Campbell, Mildred, *The English Yeomen Under Elizabeth and the Early Stuarts*. New Haven, Connecticut: Yale Univ. Press, 1942.

Capistrano de Abreu, J., *Capítulos de historia colonial (1500-1800)*. Rio de Janeiro, Ed. Da Soc. Capistrano de Abreu, Typ. Leuzinger, 1928.

Carande, Ramon, *El crédito de Castilla en el precio de la política imperial*, discurso leído ante la Real Academia de la Historia. Madrid, 1949.

Carande, Ramon, *Carlos V y sus banqueros: La vida económica en Castilla (1516—1556)*, 2a.ed corr. y aum., 2 vol. Madrid: Sociedad de Estudios y

Publicaciones, 1965.

Carsten, F. L., *The Origins of Prussia*. London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), 1954.

Carus-Wilson, E. M., "An Industrial Revolution of the Thirteenth Century," *Economic History Review*, XI, 1941, 39-60.

Chabod, F., "Y a-t-il un état de la Renaissance?" in *Actes du Colloque sur la Renaissance*. Paris: Lib. Philosophique J. Vrin, 1958, 57-74.

Chang, T'ien-Tse, *Sino-Portuguese Trade from 1514 to 1644*. Leiden, Netherlands: Brill, 1934.

Chaudhuri, K. N., "The East India Company and the Export of Treasure in the Early 17th Century," *Economic History Review*, 2nd ser., XVI, 1, Aug. 1963, 23-38.

Chaunu, Pierre, "Le galion de Manille," *Annales E.S.C.*, VI, 4, oct.-dec. 1951, 447-462.



Chaunu, Huguette & Pierre, "Economic atlantique, economie-monde(1504—1650)," *Cahier d'histoire mondiale*, I, 1, juil. 1953, 91-104.

Chaunu, Huguette & Pierre, *Seville et l'Atlantique (1504-1650)*, I: Introduction methodologique. Paris: Lib. Armand Colin, 1955.

Chaunu, Pierre, "Pour une histoire economique de l'Amerique espagnole coloniale," *Revue historique*, LXXX, 216, oct.-dec. 1956, 209-218.

Chaunu, Pierre, *Seville et l'Atlantique (1504-1650)*, VIII (1): Les structures geographiques. Paris: S.E.V.P.E.N., 1959.

Chaunu, Pierre, *Seville et l'Atlantique (1504-1650)*, VIII (2): La conjoncture (1504-1592). Paris: S.E.V.P.E.N., 1959.

Chaunu, Pierre, *Seville et l'Atlantique (1504-1650)*, VIII (2 bis): La conjoncture (1593-1650). Paris: S.E.V.P.E.N., 1959.

Chaunu, Pierre, "Seville et la 'Belgique,' 1555-1648," *Revue du Nord*, XLII,

1960, 259-292.

Chaunu, Pierre, "Minorites et conjuncture: l'expulsion des Moresques en 1609," *Revue historique*, CCXXV, I, janv.-mars 1961, 81-98.

Chaunu, Pierre, "Le renversement de la tendance majeure des prix et des activites au XVIIe siecle," *Studi in onore di Amintore Fan /am*, IV: *Evo moderno*. Milano: Dott. A Giuffre-Kd., 1962, 219-255.

Chaunu, Pierre, *L'Am'érique et les Am'ériques*. Paris: Lib. Armand Colin, 1964.

Chaunu, Pierre, "Reflexions sur le tournant des annees 1630—1650," *Cahiers d'histoire*, XII, 3, 1967, 249-268.

Chaur /u, Pierre, *L'expansion europeenne du XIIIe au XVe siecle*, Collection Nouvelle Clio 26. Paris: Presses Universitaires de France, 1969.

Chaunu, Pierre, *Conquete et exploitation des nouveaux mondes (XVIe siecle)*, Collection Nouvelle Clio 26 bis. Paris: Presses Universitaires de

France, 1969.

Chaussinand-Nogaret, Cuy, "L'or, le poivre, le Portugal et l'economie mondiale," *Annales E.S.C.*, XXV, 6, nov.-dec. 1970, 1591-1596.

Cheung, Steven N. S., *The Theory of Share Tenancy*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1969.

Chevalier, Francois, *Land and Society in Colonial Mexico*. Berkeley: Univ. of California Press, 1963.

Christensen, Aksel E., *Dutch Trade to the Baltic about 1600*. Copenhagen: Munksgaard, 1941.

Ciocca, Pierluigi, "L'ipotesi del 'ritardo' dei salari rispetto ai prezzi in periodi di inflazione: alcune considerazioni generali," *Bancaria*, XXV, 4, apr. 1969, 423-437; 5, maio 1969, 572-583.

Cipolla, Carlo M., *Mouvements monetaires dans l'Etat de Milan (1580-1700)*. Paris: Lib. Armand Colin, 1952.



Cipolla, Carlo M., "Note sulla storia del saggio d'interesse—Corso, dividendi, e sconto dei dividendi del Banco de S. Giorgio nel secolo XVI," *Economia international*, V, 2, magg. 1952, 255-274.

Cipolla, Carlo M., "La pretendue 'revolution des prix,' " *Annales E.S.C.*, X, 4, oct.-dec. 1955, 513-516.

Cipolla, Carlo M., "Four Centuries of Italian Demographic Development" in D. V. Glass & D. E. C. Eversley, eds., *Population in History*. London: Arnold, 1965, 570-587.

Cipolla, Carlo M., *Guns and Sails in the Early Phase of European Expansion, 1400—1700*. London: Collins, 1965..

Cipolla, Carlo M., *Clocks and Culture, 1300-1700*. New York: Walker & Co., 1967.

Cipolla, Carlo M., *Money, Prices, and Civilization in the Mediterranean World: Fifth to Seventeenth Century*. New York: Gordian Press, Inc., 1967.

Cipolla, Carlo M., "The Economic Decline of Italy," in Brian Pullan ed., *Crisis and Change in the Venetian Economy in the Sixteenth and Seventeenth Centuries*. London: Methuen, 1968, 126-145. (Revised and expanded version of "The Decline of Italy: The Case of a Fully- Matured Economy," *Economic History Review*, V, 1952.)

Clark, G. N., *The Seventeenth Century*. London and New York: Oxford Univ. Press (Clarendon), 1929.

Clark, G. N., "The Birth of the Dutch Republic," *Proceedings of the British Academy*, 1946, 189-217.

Clark, G. N., *The Wealth of England from 1496 to 1760*. London: Oxford Univ. Press, 1946.

Coleman, D. C., "An Innovation and its Diffusion: the 'New Draperies,'" *Economic History Review*, 2nd ser., XXII, 3, Dec. 1969, 417-429.

Coles, Paul, "The Crisis of Renaissance Society: Genoa, 1448-1507," *Past*

&? Present, No.11, April 1957, 17-47.

Colvin, H. M., "Castles and Government in Tudor England," *English Historical Review*, LXXXIII, No. 327, Apr. 1968, 225-234.

Cook, Sherburne F., and Simpson, Lesley Boyd, *The Population of Central Mexico in the Sixteenth Century*, Ibero-Americana: 31. Berkeley: Univ. of California Press, 1948.

Cooper, J. P., "The Counting of Manors," *Economic History Review*, 2nd ser., VIII, 3, 1956, 376-389.

Cooper, J. P., "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, 3, Sept. 1958.

Cooper, J. P., "General Introduction," in *New Cambridge Modern History*, IV: J. P.

Cooper, ed., *The Decline of Spain and the Thirty Years' War, 1609-1659*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1970, 1-66.



Coornaert, Emile, "La genese du systeme capitaliste: grande capitalisme et economic traditionnelle au XVIe siecle," *Annales d'histoire economique et sociale*, VIII, 1936, 127-139.

Coornaert, Emile, "Les echanges de la France avec l'Allemagne et les pays du Nord au XVIe siecle," *Revue d'histoire economique et sociale*, XXXV, 3, 1959, 407-427.

Coulbourn, Rushton, ed., *Feudalism in History*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1956.

Coulbourn, Rushton, "A Comparative Study of Feudalism," Part III of Rushton Coulbourn, ed., *Feudalism in History*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1956, 183-395.

Craeybeckx, Jan, "Quelques grands marches de vins francais dans les anciens Pays-Bas et dans le Nord de la France a la fin du Moyen Age et au XVIe siecle: Contribution a l'etude de la notion d'etape," *Studi in onore di Armando Saponi*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, II, 849-882.

Craeybeckx, Jan, "Les francais et Anvers au XVIe siecle," Annales E.S.C., XVII, 3, mai-juin 1962, 542-554.

Craeybeckx, Jan, "Les industries d'exportation dans les villes flamandes au XVIIe siecle, particulièrement a Gand et a Bruges," Studi in onore di Amintore Fanfani, IV: Evo modemo. Milano: Dott. A. Giuffre-Ed., 1962, 411-468.

Cromwell, Julian, "The Early Tudor Gentry," Economic History Review, 2nd ser., XVII, 3, 1965, 456-471.

Czalpinski, Wladyslaw, "Le probleme baltique aux XVIe et XVIIe siecles," International Congress of Historical Sciences, Stockholm, 1960. Rapports, IV: Histoire moderne. Goteborg: Almqvist & Wiksell, 1960, 25-47.

Czarnowski, Stefan, "La reaction catholique en Pologne a la fin du XVIe siecle et au debut du XVIIe siecle," La Pologne au Vile Congres Internationale des Sciences Historiques, Varsovie: Societe Polonaise d'Histoire, 1933, II, 287-310.

Darby, H. C., "The Clearing of the Woodland in Europe," in William L. Thomas, Jr., ed., *Man's Role in Changing the Face of the Earth*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1956, 183-216.

da Silva, Jose-Gentil, "Trafics du Nord, marches du 'Mezzogiorno,' finances genoises: recherches et documents sur la conjoncture a la fin du XVIe siecle," *Revue du Nord*, XLI, 1959, 129-152.

da Silva, Jose-Gentil, "Villages castillans et types de production au XVIe siecle," *Annales E.S.C.*, XVIII, 4, juil.-aout 1963, 729-744.

da Silva, Jose-Gentil, *En Espagne: d'eveloppement economique, subsistence, d'eclin*. Paris: Mouton, 1965.

da Silva, Jose-Gentil, "L'autoconsommation au Portugal (XIVe-XXe siecles)," *Annales E.S.C.*, XXIV, 2, mars-avr. 1969, 250-288.

Davies, C. S. L., "Provisions for Armies, 1509-50: A Study in the Effectiveness of Early Tudor Government," *Economic History Review*, 2nd ser., XVII, 2, 1964, 234-248.



Davies, C. S. L., "Les revoltes populaires en Angleterre (1500-1700)," *Annales E.S.C.*, XXIV, I, janv.-fevr. 1969, 24-60.

Davis, Ralph, "England and the Mediterranean, 1570-1670," in F. J. Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1961, 117-137.

de Bary, William Theodore, "Introduction," to William Theodore de Bary, ed., *Self and Society in Ming Thought*. New York: Columbia Univ. Press, 1970, 1-27. de Bary, William Theodore, "Individualism and Humanitarianism in Late Ming Thought," in William Theodore de Bary, ed., *Self and Society in Ming Thought*. New York: Columbia Univ. Press, 1970, 145-247.

de Falguerolles, G. E., "La decadence de l'économie agricole dans le Consulat de Lempaut aux XVII<sup>e</sup> et XVIII<sup>e</sup> siècles," *Annales du Midi*, LIII, 1941, 142-168.

de Lagarde, Georges, "Reflexions sur la cristallisation de la notion d'Etat au XVI<sup>e</sup> siècle," in Enrico Castelli, ed., *Umanesimo e scienza politica*. Milano:

Dott. Carlo Marzoriti, 1951, 247-256.

Delumeau, Jean, *Vie économique et sociale de Rome dans la seconde moitié du XVI<sup>e</sup> siècle*, 2 vol. Paris: Boccard, 1957.

de Maddalena, Aldo, "Il mondo rurale italiano nel cinque e nel seicento," *Rivista storica italiana*, LXXVI, 2, giug. 1964, 349-426.

de Oliveira Marques, Antonio H., "Notas para a história da feitoria portuguesa na Flandres no século XV," *Studi in onore di Amintore Fanfani*, II: Medioevo. Milano: Dott. A. Giuffrè-Ed., 1962, 437-476.

de Roover, Raymond, "Anvers comme marche monétaire au XVI<sup>e</sup> siècle," *Revue belge de philologie et d'histoire*, XXXI, 4, 1953, 1003-1047.

de Vries, Jan, "The Role of the Rural Sector in the Development of the Dutch Economy: 1500-1700," *Journal of Economic History*, XXXI, 1, Mar. 1971, 266-268.

de Vries, Philip, "L'animosité anglo-hollandaise au XVII<sup>e</sup> siècle," *Annales*

E.S.C., V, 1, janv.-mars 1950, 42-47.

Deyon, Pierre, "A propos des rapports entre la noblesse et la monarchie absolue pendant la première moitié du XVII<sup>e</sup> siècle," *Revue historique*, CCXXXI, avr.-juin 1964, 341-356.



Dobb, Maurice, *Studies in the Development of Capitalism*. London: Routledge & Kegan Paul, 1946.

Dobb, Maurice, "Reply," *Science and Society*, XIV, 2, Spring 1950, 157-167.

Dobb, Maurice, *Papers on Capitalism, Development, and Planning*. New York: International Publ., 1967.

Dollinger, Philippe, *La Hanse (XIIe-XVUe siecles)*. Paris: Montaigne, 1964.

Domar, Evsey D., "The Causes of Slavery or Serfdom: A Hypothesis," *Journal of Economic History*, XXX, 1, Mar. 1970, 18-32.

Dowd, Douglas F., "The Economic Expansion of Lombardy, 1300-1500: A Study in Political Stimuli to Economic Change," *Journal of Economic History*, XXI, 2, June 1961, 143-160.

Duby, Georges, "Le grand domaine de la fin du moyen age en France," *Premiere Conference Internationale d'Histoire Economique*, Stockholm, August 1960: Contributions. Paris: Mouton, 1960, 333-342.

Duby, Georges, "The French Countryside at the End of the 13th Century"  
in Rondo E. Cameron, ed., *Essays in French Economic History*. Homewood,  
Illinois: Richard D. Irwin, Inc., 1970, 33-41. (Translated from *Bolletino*  
*dell'Istituto Storico Italiano per il Medio Evo* No. 74, 1962.)

Duby, Georges, "Demographie et villages desertes," *Villages desertes et*  
*histoire economique, XIe-XVIIIe siecles*. Paris: S.E.V.P.E.N., 1965, 13-24.

Duby, Georges, *Rural Economy and Country Life in the Medieval West*.  
Columbia: Univ. of South Carolina Press, 1968.

Duby, Georges, and Mandrou, Robert, *Histoire de la civilisation fran<sup>a</sup>aise, I:*  
*Le Moyen Age et le XVIe siecle*. Paris: Lib. Armand Colin, 1958.

Duby, Georges, and Mandrou, Robert, *Histoire de la civilisation fran<sup>a</sup>aise, II:*  
*XVIIe-XIXe siecle*. Paris: Lib. Armand Colin, 1958.

Eberhard, Wolfram, *Conquerors and Rulers: Social Forces in Medieval China*,  
2nd ed. Leiden: Brill, 1965.

Edler, Florence, "The Effects of the Financial Measures of Charles V on the Commerce of Antwerp, 1539-42," *Revue belge de philologie et d'histoire*, XVI, 3-4, juil.-dec. 1937, 665-673.

Ehrenberg, Richard, *Capital and Finance in the Age of the Renaissance*. New York: Harcourt, 1928.

Eisenstadt, S. N., "Political Struggle in Bureaucratic Societies," *World Politics*, IX, 1, Oct. 1956, 15-36.

Eisenstadt, S. N., "The Causes of Disintegration and Fall of Empires: Sociological and Historical Analyses," *Diogenes*, No. 34, Summer 1961, 82-107.

Eisenstadt, S. N., "Empires," *International Encyclopedia of the Social Sciences*. New York: Macmillan and Free Press, 1968, V, 41-49.

Eitzen, Stanley D., "Two Minorities: The Jews of Poland and the Chinese of the Philippines," *Jewish Journal of Sociology*, X, 2, Dec. 1968, 221-240.



Elliott, J. H., "The Decline of Spain," *Past and Present*, No. 20, Nov. 1961, 52-75.

Elliott, J. H., *Imperial Spain, 1469-1716*. New York: Mentor, 1966.

Elliott, J. H., *Europe Divided, 1559-1598*. New York: Harper, 1968.

Elliott, J. H., *The Old World and the New, 1492-1650*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1970.

Elliott, J. H., "The Spanish Peninsula, 1598-1648," in *New Cambridge Modern History*, IV: J. P. Cooper, ed., *The Decline of Spain and the Thirty Years' War, 1609-48 /59*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1970, 435-473.

Elman, P., "The Economic Causes of the Expulsion of the Jews in 1290," *Economic History Review*, VII, 1, Nov. 1936, 145-154.

Elton, G. R., *The Tudor Revolution in Government*. London and New York:

Cambridge Univ. Press, 1953.

Elton, G. R., "The Tudor Revolution: A Reply," *Past & Present*, No. 29, Dec. 1964, 26-49.

Elton, G. R., "A Revolution in Tudor History?" *Past & Present*, No. 32, Dec. 1965, 103-109.

Emery, Frank, "The Farming Regions of Wales," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 113-160.

Engels, Frederick, *Socialism: Utopian and Scientific*. New York: International Publishers, 1935.

Engels, Frederick, *The Origins of the Family, Private Property and the State*. London: Lawrence & Wishart, 1940.

Engels, Frederick, *The Peasant War in Germany*, in *The German Revolutions*. Chicago, Illinois Univ. of Chicago Press, 1967.

Espeix, Henri, *Histoire de l'Occitanie*. Nîmes: Le Centre Culturel Occitan, Collection Cap-e-Cap, 1970.

Everitt, Alan, "Social Mobility in Early Modern England," *Past and Present*, No. 33, Apr. 1966, 56-73.

Everitt, Alan, "Farm Labourers," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 396-465.

Everitt, Alan, "The Marketing of Agricultural Produce," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640, London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 466-592.

Falls, Cyril, *Elizabeth's Irish Wars*. London, Methuen, 1950.

Fanfani, Amintore, *Storia del lavoro in Italia della fine del secolo XV agli inizi del XVIII*. Milano: Dott. A. Giuffrè-Ed., 1959.



Fanon, Frantz, *The Wretched of the Earth*. New York: Grove Press, 1966.

Favret, Jeanne, "Le traditionalisme par excès de modernité," *European Journal of Sociology*, VIII, 1, 1967, 71-93.

Febvre, Lucien, "Preface" to Huguenot & Pierre Chaunu, *Seville et l'Atlantique (1504-1650)*, Paris: Lib. Armand Colin, 1955, I. ix-xv.

Felix, David, "Profit Inflation and Industrial Growth: The Historic Record and Contemporary Analogies," *Quarterly Journal of Economics*, LXX, 3, Aug. 1956, 441-463.

Ferguson, Wallace, "Toward the Modern State," in Wallace Ferguson, ed., *Renaissance Studies*, No. 2. London, Ont.: University of Western Ontario, 1963, 137-153. (Originally in *The Renaissance: A Symposium*, 1953.)

Fernandez Alvarez, Manuel, "La Paz de Cateau-Cambresis," *Hispania, revista española de historia*, XIX, No. 77, oct.-dic. 1959, 530-544.

Fisher, F. J., "The Development of the London Food Market, 1540-1640," in

E. M. Carus- Wilson, ed., *Essays in Economic History*. New York: St.

Martin's, 1965, I, 135-151 (Originally in *Economic History Review*, V, 1935.)

Fisher, F. J., "The Development of London as a Centre of Conspicuous Consumption in the Sixteenth and Seventeenth Centuries," in E. M.

Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*. New York: St. Martin's, 1966, II, 197-207. (Originally in *Transactions of the Royal Historical Society*, 4th ser., XXX, 1948.)

Fisher, F. J., "London's Export Trade in the Early Seventeenth Century," *Economic History Review*, 2nd ser., III, 2, 1950, 151-161.

Fisher, F. J., "The Sixteenth and Seventeenth Centuries: The Dark Ages in English Economic

History?," *Economica*, n.s., XXIV, 93, 1957, 2-18.

Fisher, F. J., "Tawney's Century," in F. J. Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England*. New York and London: Cambridge Univ. Press. 1961, 1-14.

Fourastie, Jean, and Gradamy, Rene, "Remarques sur les prix salariaux des cereales et la productivity du travailleur agricole en Europe du XVe et XVIe siecles," Third International Conference of Economic History, Munich, 1965. Paris: Mouton, 1968, 647-656.

Foust, C. M., "Russian Expansion to the East Through the Eighteenth Century," *Journal of Economic History*, XXI, 4, Dec. 1961, 469-482.

Fox, P., "The Reformation in Poland," in *The Cambridge History of Poland*, I: W. F. Reddaway et al, eds., From the Origins to Sobieski (to 1696). London and New York: Cambridge Univ. Press, 1950, 322-347.

Francois, Michel, "L'idee d'empire sous Charles-Quint," *Charles Quint et son temps*, Colloques internationaux C.N.R.S., 30 sept.-3 oct. 1958. Paris: Ed. du C.N.R.S., 1959, 23-35.

Frank, Andre Gunder, *Capitalism and Underdevelopment in Latin America*. New York: Monthly Review Press, 1967.



Fried, Morton, "On the Concept of 'Tribe' and 'Tribal Society,' " in June Helm, ed., *Essays on the Problem of Tribe*, Proceedings of 1967 Annual Spring Meeting of the American Ethnological Society, 3-20.

Friedrich, Carl [., *The Age of the Baroque*. New York: Harper, 1952.

Fris, Astrid, *Alderman Cockayne's Project and the Cloth Trade*.  
Copenhagen: Levin and Munksgaard, 1927.

Friis, Astrid, "An Inquiry into the Relations between Economic and Financial Factors in the Sixteenth and Seventeenth Centuries, *Scandinavian Economic History Review*, I, 2, 1953, 193-241.

Furtado, Celso, *Economic Development of Latin America*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1970.

Gay, Edwin F., "The Midland Revolt and the Inquisitions of Depopulation of 1607," *Transactions of the Royal Historical Society*, n.s., XVIII, 1904, 195-244.

Genkot, Leopold, "Crisis: From the Middle Ages to Modern Times," in Cambridge Economic History of Europe, I: M. M. Postan, ed., The Agrarian Life of the Middle Ages, 2nd ed London and New York: Cambridge Univ. Press, 1966, 660-741.

Gerschenkron, Alexander, "An Economic History of Russia," Journal of Economic History, XII, 2, Spr. 1952, 146-154.

Gerschenkron, Alexander. "Review article: Lord and Peasant in Russia from the Ninth to the Nineteenth Century." Journal of Economic History, XXIV, 1, Mar. 1964, 53-59.

Gerth, Hans, "Glossary" in Max Weber, The Religion of China. New York: Free Press, 1951, 298-308.

Gestrin, Ferdo, "Economic et société en Sloénie au XVI<sup>e</sup> siècle," Annales E.S.C., XVII, 4, juil.-août, 1962, 663-690.

Geyl, Pieter, The Revolt of the Netherlands (1559-1609). London: Williams & Norgate, 1932.

Geyl, Pieter, *Debates with Historians*. New York: Meridian, 1958.

Gibson, Charles, *The Aztecs Under Spanish Rule*. Stanford, California: Stanford Univ. Press, 1964.

Glamann, Kristof, "European Trade, 1500-1700," *Fontana Economic History of Europe*, II, 6, 1971.

Godinho, Vitorino Magalhaes, "Creation et dynamisme economique du monde atlantique (1420-1670)," *Annales E.S.C.*, V, I. janv.-mars 1950, 32-36.

Godinho, Vitorino Magalhaes, "Le repli venitien et egyptien et la route du Cap, 1496-1533," in *Eventail de l'histoire vivante: hommage a Lucien Febvre*, Paris: Lib. Armand Colin, 1953, II. 283-300.

Godinho, Vitorino Magalhaes, *L'economie de fempire portugais aux XVe et XVIe siecles*. Paris: S.E.V.P.E.N., 1969.

Goldmann, Lucien, *The Hidden God*. New York: Humanities Press, 1964.



Gordon-Walker, P. C., "Capitalism and the Reformation," *Economic History Review*, VIII, 1, Nov. 1937, 1-19.

Goubert, Pierre, "Recent Theories and Research in French Population between 1500 and 1700," in D. V. Glass and D. E. C. Eversley, eds., *Population in History*. London: Arnold, 1965, 457-473.

Gould, J. D., "The Trade Depression of the Early 1620's," *Economic History Review*, 2nd ser., VII, 1, 1954, 81-90.

Gould, J. D., "The Price Revolution Reconsidered," *Economic History Review*, 2nd ser., XVII, 2, 1964, 249-266.

Grabowski, Thadee, "La reforme religieuse en Occident et en Pologne," *La Pologne au Ve*

*Congres International des Sciences Historiques*, Bruxelles, 1923. Warsaw: 1924, 67-72.

Gramsci, Antonio, *Il Risorgimento*. Roma: Giulio Einaudi, 1955.

Gras, N. S. B., *The Evolution of the English Corn Market*. Cambridge: Harvard Univ. Press, 1915.

Gray, H. L., "English Foreign Trade from 1446 to 1482," in Eileen E. Power and M. M. Postan, eds., *Studies in English Trade in the Fifteenth Century*. New York: Barnes & Noble, 1966, 1-38.

Griffiths, Gordon, "The Revolutionary Character of the Revolution of the Netherlands," *Comparative Studies in Society and History*, II, 4, July 1960, 452-472.

Guillen Martinez, Fernando, *Rah y future de la revolution*. Bogota: Ed. Tercer Mundo 1963. Habakkuk, H. John, "La disparition du paysan anglais," *Annales E.S.C.*, XX, 4, juil.-aout 1965, 649-663.

Hall, A. Rupert, "Scientific Method and the Progress of Techniques," *Cambridge Economic History of Europe*, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., *The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries*.

London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 96-154.

Hamilton, Earl J., "American Treasure and Andalusian Prices, 1503-1660,"  
Journal of Economic and Business History, I, 1, Nov. 1928, 1-35.

Hamilton, Earl J., "American Treasure and the Rise of Capitalism,"  
Economica, IX, 27, Nov. 1929, 338-357.

Hamilton, Earl J., "Origin and Growth of the National Debt in Western  
Europe," American Economic Review, XXXVII, 2, May 1947, 118-130.

Hamilton, Earl J., "Prices and Progress: Prices as a Factor in Business  
Growth," Journal of Economic History, XII, Fall 1952, 325-349.

Hamilton, Earl J., "The History of Prices Before 1750," in International  
Congress of Historical Sciences, Stockholm, 1960. Rapports, I:  
M'ethodologie, histoire des universites, histoire des prix avant 1750.  
Goteborg: Almqvist & Wiksell, 1960, 144-164.

Hammarstrom, Ingrid, "The 'Price Revolution' of the Sixteenth Century:



Some Swedish Evidence," *Scandinavian Economic History Review*, V, 1, 1957, 118-154.

Harrison, J. B., *Colonial Development and International Rivalries Outside Europe*, II: Asia and Africa," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter- Reformation and the Price Revolution, 1559-1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 532-558.

Harriss, G. I., and Williams, Penry, "A Revolution in Tudor History?" *Past & Present*, No. 31, July 1965, 87-96.

Hartung, Fr., and Mousnier, R., "Quelques problemes concernant la monarchie absolue," in *Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche*, IV: Storia moderna. Firenze: G. B. Sansoni, 1955, 1-55.

Hauser, Henri, "The European Financial Crisis of 1559," *Journal of European Business History*, II, 2, Feb. 1930, 241-255.

Hauser, Henri, "The Characteristic Features of French Economic History from the Middle of the Sixteenth Century to the Middle of the Eighteenth

Century," *Economic History Review*, IV, 3, Oct. 1933, 257-272.

Heaton, Herbert, *Economic History of Europe*, rev. ed. New York: Harper, 1948.

Heckscher, Eli F., *An Economic History of Sweden*. Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, 1954.

Heckscher, Eli F., *Mercantilism*, 2 vol., rev. ed. London: Allen & Unwin, 1955.

Heers, Jacques, "Les Genoïs en Angleterre: la crise de 1458-1466," *Studi in onore di Armando Saporì*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, II, 809-832.

Heers, Jacques, "Rivalité ou collaboration de la terre et de l'eau? Position générale des problèmes," in *Les grandes questions maritimes dans le monde, XVe-XIXe siècles*, Vile Colloque, Commission Internationale d'Histoire Maritime Paris: S.E.V.P.E.N., 1965, 13-63.

Helleiner, Karl, "The Population of Europe from the Black Death to the Eve

of the Vital Revolution," in Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., *The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries*. London and New- York: Cambridge Univ. Press, 1967, 1-95.

Hexter, J. H., "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, 2, Aug., 1958.

Hexter, J. H., "The Myth of the Middle Class in Tudor England," *Reappraisals in History*. New York: Harper, 1963, 71-116.

Hexter, J. H., "A New Framework for Social History," *Reappraisals in History*. New York:

Harper, 1963, 14-25.

Hexter, J. H., "Storm Over the Gentry," *Reappraisals in History*. New York: Harper, 1963 117-162. (Originally appeared in *Encounter*, X, 5, May 1968.)

Hibbert, A. B., "The Origins of the Medieval Town Patriciate," *Past & Present*, No. 3, Feb. 1953, 15-27.



Hill, Christopher, "The Transition from Feudalism to Capitalism," *Science and Society*, XVII, 4, Fall 1953, 348-351.

Hill, Christopher, "Recent Interpretations of the Civil War," in *Puritanism and Revolution*. New York: Schocken Books, 1958, 3-31.

Hill, Christopher, "Some Social Consequences of the Henrician Revolution," in *Puritanism and Revolution*. New York: Schocken Books, 1958, 32-49.

Hill, Christopher, "Protestantism and the Rise of Capitalism," in F. J. Fisher, ed., *Essays in the Economic and Social History of Tudor and Stuart England*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1960, 15-39.

Hill, Christopher, *Reformation to the Industrial Revolution, 1530-1780*, Vol. II of *The Pelican Economic History of Britain*. London: Penguin Books, 1967.

Hilton, R. H., "Peasant Movements in England before 1381," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*: New York: St. Martin's, 1966, II, 73-90. (Originally in *Economic History Review*, II, 1949.)

Hilton, R. H., "Y eut-il une crise generale de la feodalite?" *Annales E.S.C.*, VI, 1, janv.—mars 1951, 23-30.

Hilton, R. H., "The Transition from Feudalism to Capitalism," *Science and Society*, XVII, 4, Fall 1953, 340-348.

Hilton, R. H., "A Study in the Pre-History of English Enclosure in the Fifteenth Century," *Studi in onore di Armando Saporì*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, I, 673-685.

Hilton, R. H. and Smith, R. E. F., "Introduction" to R. E. F. Smith, *The Enserfment of the Russian Peasantry*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 1-27.

Hinton, R. W. K., "Dutch Entrepot Trade at Boston, Lines., 1600-40," *Economic History Review*, 2nd ser., IX, 3, Apr., 1957, 467-471.

Hinton, R. W. K., "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, 1, July 1958.

Hinton, R. W. K., *The Eastland Trade and the Common Weal in the Seventeenth Century*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1959.

Hobsbawm, E. J., "The Crisis of the Seventeenth Century," in Trevor Aston, ed., *Crisis in Europe, 1560-1660*. London: Routledge & Kegan Paul, 1965, 5-58.

Honjo, Eijiro, "Facts and Ideas of Japan's Over-sea Development Prior to the Meiji Restoration," *Kyoto University Economic Review*, XVII, 1, Jan. 1942, 1-13.

Hoskins, W. G., "The Rebuilding of Rural England, 1570-1640," *Past & Present*, No. 4, Nov. 1953, 44-57.

Hoszowski, Stanislaw, "The Polish Baltic Trade in the 15th-18th Centuries," Poland at the XIth International Congress of Historical Sciences in Stockholm. Warsaw: The Polish Academy of Sciences, The Institute of History, 1960, 117-154.

Hoszowski, Stanislaw, "L'Europe centrale dans la revolution des prix: XVIe



et XVIIe siècles," *Annales E.S.C.*, XVI, 3, mai-juin 1961, 441-456.

Hudson, G. F., *Europe and China*. London: Arnold, 1931.

Hurstfield, J., "The Profits of Fiscal Feudalism, 1541-1602," *Economic History Review*, 2nd ser., VIII, 1, 1955, 53-61.

Hurstfield, J., "Social Structure, Office-Holding and Politics, Chiefly in Western Europe," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, 1559-1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 126-148.

Innis, Harold A., "The Rise and Fall of the Spanish Fishery in Newfoundland," *Proceedings and Transactions of the Royal Society of Canada*, 3rd ser., XXV, Section II, 1931, 51-70.

Innis, Harold A., *The Cod Fisheries: The History of an International Economy*. New Haven, Connecticut: Yale Univ. Press, 1940.

Jara, Alvaro, "Una investigacion sobre los problemas del trabajo en Chile

durante el periodo colonial,” *Hispanic American Historical Review*, XXXIX, 2, 1959, 239-244.

Jara, Alvaro, *Guerre et societe au Chili: essai de sociologie coloniale*. Paris: Institut des Haute Etudes de l’Amerique Latine, 1961.

Jara, Alvaro, “La production de metales preciosos en el Peru en el siglo XVI,” *Boletm de la Universidad de Chile*, No. 44, nov. 1963, 58-64.

Jara, Alvaro, “Estructuras de colonization y modalidades del trafico en el Pacifico sur hispanoamericano,” *Les Grandes voies maritimes dans le monde XV-XIXe siecles*, Vile Colloque, Commission Internationale d’Histoire Maritime. Paris: S.E.V.P.E.N., 1965, 247-275.

Jara, Alvaro, “Economia minera e historia economica hispanoamericana,” in *Tres ensayos sobre economia minera hispanoamericana*. Santiago de Chile: Centre de Investigaciones de Historia Americana, 1966, 15—54.

Jara, Alvaro, “Salario en una economia caracterizada por las relaciones de dependencia personal,” *Third International Conference of Economic History*,

Munich 1965. Paris: Mouton, 1968, 601-615.

Jeannin, Pierre, "Anvers et la Baltique au XVIe siecle," *Revue du Nord*, XXXVII, avr.-juin 1955, 93-113.

Jeannin, Pierre, "Les relations economiques des villes de la Baltique avec Anvers au XVIe siecle," *Vierteljahrschrift fur Sozial- und Wirtschaftsgeschichte*, XLIII, 3, Sept. 1956, 193-217; 4, Dez. 1956, 323-355.

Jeannin, Pierre, "Les comptes du Sund comme source pour la construction d'indices generaux de l'activite economique en Europe(XVI-XVIIIe siecles)," *Revue historique*, CCXXXI, janv.-mars 1964, 55-102; avr.-juin 1964, 307-340.

Johnsen, Oscar Albert, "Les relations commerciales entre la Norvege et l'Espagne dans les temps modernes," *Revue historique*, 55e Annee, CLXV, 1, sept.-dec. 1930, 77-82.

Jones, E. L., and Woolf, S. J., "The Historic Role of Agrarian Change in Economic Development" in E. L. Jones and S. J. Woolf, eds., *Agrarian Change and Economic Development*. London: Methuen, 1969, 1-21.



Jones, P. J., "Per la storia agraria italiana nel medio evo: lineamenti e problemi," *Rivista storica italiana*, LXXVI, 2, giugno 1964, 287-348.

Kellenbenz, Herman, "Spanien, die nordlichen Niederlande und die Skandinavisch-baltische Raum in der Weltwirtschaft und Politik um 1600," *Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte*, XLI, 4, 1954, 289-332.

Kellenbenz, Herman, "Autour de 1600: le commerce de poivre des Fuggers et le marche internationale de poivre," *Annales E.S.C.*, XI, 1, janv.-mars 1956, 1-28.

Kellenbenz, Herman, "Landverkehr, Fluss- und Seeschiffahrt im Europäischen Handel (Spätmittelalter-Anfang des 19. Jahrhunderts)," in *Les grandes voies maritimes dans le monde, XVe-XIXe siècles*, Vile Colloque, Commission Internationale d'Histoire Maritime. Paris: S.E.V.P.E.N., 1965, 65-174.

Kerridge, Eric, "The Movement in Rent, 1540-1640," in E. M. Carus-Wilson,

ed., *Essays in Economic History*. New York: St. Martin's, 1966, II, 208-226.

(Originally in *Economic History Review*, VI, 1953.)

Keynes, J. M., *A Treatise on Money*, 2 vol. New York: Macmillan, 1950.

Kiernan, V. G., "Foreign Mercenaries and Absolute Monarchy," *Past fcf Present*, No. 11, Apr. 1957, 66-83.

Kiernan, V. G., "State and Nation in Western Europe," *Past fcf Present*, No. 31, July 1965, 20-38.

Kingdon, Robert M., "The Political Resistance of the Calvinists in France and the Low Countries," *Church History*, XXVII, 3, Sept. 1958, 220-233.

Kingdon, Robert M., "Social Welfare in Calvin's Europe," *American Historical Review*, LXXVI, 1, Feb. 1971, 50-69.

Klein, Julius, *The Mesta: A Study in Spanish Economic History, 1273-1836*. Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, 1919.

Kh'ma, A., and Macurek, J., "La question de la transition du feodalisme au capitalisme en Europe centrale (16e-18e siecles)," International Congress of Historical Sciences, Stockholm,

1960. Rapports, IV: Histoire moderne. Goteborg: Almqvist & Wiksell, 1960, 84-105.

Kluchevsky, V. O., A History of Russia, 5 vol. London: J. M. Dent, 1911.

Kobata, A., "The Production and Uses of Gold and Silver in 16th and 17th Century Japan," Economic History Review, 2nd ser., XVIII, 2, Oct. 1965, 245-266.

Koenigsberger, H. G., The Government of Sicily Under Philip II of Spain. London: Staples Press, 1951.

Koenigsberger, H. G., "The Organization of Revolutionary Parties in France and the Netherlands During the Sixteenth Century," The Journal of Modern History, XXVII, 4, Dec. 1955, 335-351.



Koenigsberger, H. G., "Property and the Price Revolution (Hainault, 1474-1573)," *Economic History Review*, 2nd ser., IX, 1, 1956, 1-15.

Koenigsberger, H. G., "The Empire of Charles V in Europe," in *New Cambridge Modern History*, II: G. R. Elton, ed., *The Reformation, 1520-1559*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1958, 301-333.

Koenigsberger, H. G., "Western Europe and the Power of Spain," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, 1559— 1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 234-318.

Koenigsberger, H. G., "The European Civil War," in *The Habsburgs and Europe, 1516-1660*. Ithaca, New York: Cornell Univ. Press, 1971, 219-285. (Originally in H. R. Trevor-Roper, ed., *The Age of Expansion*.)

Kosminsky, Eugen A. "The Evolution of Feudal Rent in England from the XIth to the XVth Centuries," *Past fcf Present*, No. 7, Apr. 1955, 12-36.

Kosminsky, Eugen A., "Peut-on considerer le XlVe et le XVe siecles comme

l'époque de la decadence de l'économie européenne?" Studi in onore di Armando Saporì. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, I, 551-569.

Kovacevic, Desanka, "Dans la Serbie et la Bosnie medievales: les mines d'or et d'argent," Annales E.S.C., XV, 2, mars-avr. 1960, 248-258.

Kula, Witold, Theorie économique du système féodal: pour un modèle de l'économie polonaise, 16e-18e siècles. Paris: Mouton, 1970.

Kuznets, Simon, "The State as the Unit of Study of Economic Growth," Journal of Economic History, XI, 1, Winter 1951, 25-41.

Lach, Donald F., Asia in the Making of Europe, Vol. I: The Century of Discovery, 2 books. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1965.

Laclau(h), Ernesto, "Feudalism and Capitalism in Latin America," New Left Review, No. 67, May-June 1971, 19-38.

Ladero Quesada, Miguel Angel, "Les finances royales de Castille a la veille des temps modernes," Annales E.S.C., XXV, 3, mai-juin 1970, 775-788.

Lane, Frederic C., "The Rope Factory and Hemp Trade in the Fifteenth and Sixteenth Centuries," in *Venice and History*. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 269-284. (Originally in *Journal of Economic and Business History*, iv, 1932.)

Lane, Frederic C., "Venetian Shipping during the Commercial Revolution," in *Venice and History*. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 3-24. (Originally in *American Historical Review*, XXXVIII, 1937.)

Lane, Frederic C., "The Mediterranean Spice Trade: Its Revival in the Sixteenth Century," in *Venice and History*. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 25-34. (Originally in *American Historical Review*, XLV, 1940.)

Lane, Frederic C., "National Wealth and Protection Costs," in *Venice and History*. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 373-382. (Originally in Jesse Clarkson and Thomas C. Cochran, eds., *War as a Social Institution*, 1941.)

Lane, Frederic C., "The Economic Meaning of War and Protection," *Venice*



and History. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 383-398.

(Originally in Social Philosophy and Jurisprudence, VII, 1942.)

Lane, Frederic C., "Force and Enterprise in the Creation of Oceanic Commerce," in Venice and History. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 399-411. (Originally in Journal of Economic History, Supplement X, 1950.)

Lane, Frederic C., "Economic Consequences of Organized Violence," in Venice and History. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins Press, 1966, 412-428. (Originally in Journal of Economic History, XVIII, 1958.)

Lapeyre, Henri, Geographie de l'Espagne morisque, Paris: S.E.V.P.E.N., 1959.

Lapeyre, Henri, Les monarchies européennes du XVI<sup>e</sup> siècle, Collection Nouvelle Clio 39. Paris: Presses Universitaires de France, 1967.

Larraz, Jose, La época del mercantilismo en Castilla, (1500-1700). Madrid: Atlas, 1943.

Laskowski, Otton, "Infantry Tactics and Firing Power in the XVI Century,"  
Teki Historyczne, IV, 2, 1950, 106-115.

Laslett, Peter, The World We Have Lost. New York: Scribner's, 1965.

Lattimore, Owen, Inner Asian Frontiers of China, 2nd edition.  
Irvington-on-Hudson: Capitol Publishing Co., and New York: American  
Geographical Society, 1940.

Lattimore, Owen "The Frontier in History," in Relazioni del X Congresso di  
Scienze Storiche, I: Metodologia-Problemi generali-Scienze ausiliare delta  
istoria. Firenze: G. C. Sansoni, 1955, 103-138.

Lattimore, Owen, "La civilisation, mere de Barbaric?," Annales E.S.C., XVII,  
1, janv.-fevr. 1962, 95-108.

Lefebvre, Henri, "Une discussion historique: du feodalisme au capitalisme:  
observations," La Pens'ee, No. 65, janv.-fevr. 1956, 22-25.

Lenin, V. I., *The Development of Capitalism in Russia*. Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1956.

Le Roy Ladurie, Emmanuel, *Les paysans du Languedoc*, 2 vol. Paris: S.E.V.P.E.N., 1966.

Le Roy Ladurie, Emmanuel, *Histoire du climat depuis fan mil*. Paris: Flammarion, 1967.

Levenson, Joseph R., ed., *European Expansion and the Counter-Expansion of Asia, 1300—1600*. Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, 1967.

Lewis, Archibald R., "The Closing of the European Frontier," *Speculum*, XXXIII, 4, Oct. 1958, 475-483.

Lewis, Bernard, "Some Reflections on the Decline of the Ottoman Empire," *Studia islamica*, IX, 1958, 111-127.

Livermore, H. V., "Portuguese History," in H. V. Livermore, ed., *Portugal and Brazil, an Introduction*. London and New York: Oxford Univ. Press



(Clarendon), 1953, 48-81.

Lockhart, James, "Encomienda and Hacienda: The Evolution of the Great Estate in the Spanish Indies," *Hispanic American Historical Review*, XLIX, 3, Aug. 1969, 411-429.

Lockwood, David, "Social Integration and System Integration," in George K. Zollschan and Walter Hirsch, eds., *Explorations in Social Change*. Boston, Massachusetts: Houghton, 1964, 244-257.

Lonchay, H., "Etude sur les emprunts des souverains beiges au XVI<sup>e</sup> et XVII<sup>e</sup> siecles," *Academie Royale de Belgique, Bulletins de la Classe des Lettres et des Sciences Morales et Politiques et de la Classe des Beaux-Arts*, 1907, 923-1013.

Lopez, R. S., "The Trade of Medieval Europe: the South," in *Cambridge Economic History of Europe*, II: M. M. Postan and E. E. Rich, eds., *Trade and Industry in the Middle Ages*.

London and New York: Cambridge Univ. Press, 1952, 257-354.

Lopez, R. S., and Miskimin, H. A., "The Economic Depression of the Renaissance," *Economic History Review*, 2nd ser., XIV, 3, 1962, 408-426.

Lopez, R. S., Miskimin, H. A., and Udovitch, Abraham, "England to Egypt, 1350-1500:

Long-term Trends and Long-distance Trade," in M. A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East from the rise of Islam to the present day*. London: Oxford Univ. Press, 1970, 93-128.

Lowmianski, Henryk, "The Russian Peasantry," *Past & Present*, No. 26, Nov. 1963, 102-109.

Lubimenko, Inna, *Les relations commerciaux et politiques de l'Angleterre avec la Russie avant Pierre le Grand*. Paris: Lib. Ancienne Honore Champion, 1933.

Lublinskaya, A. D., "Preface a l'edition russe des Caracteres originaux de l'histoire rurale francaise," *Annales E.S.C.*, XIV, 1, janv.-mars 1959, 91-105.

Lublinskaya, A. D., *French Absolutism: The Crucial Phase, 1620-1629.*

London and New- York: Cambridge Univ. Press, 1968.

Ludloff, R., "Industrial Development in 16th-17th Century Germany," *Past and*

*Present*, No. 12, Nov. 1957, 58-75.

Liitge, Friedrich, "Economic Change: Agriculture," *New Cambridge Modern*

*History*, II: G. R. Elton, ed., *The Reformation, 1520-1559.* London and New

York: Cambridge Univ. Press, 1958, 23-50.

Luttrell, Anthony, "Slavery and Slaving in the Portuguese Atlantic (to

about 1500)," in Centre of African Studies, University of Edinburgh, *The*

*Transatlantic Slave Trade from West Africa* (mimeo, 1965), 61-79.

Luzzatto, Gino, *Storia economica dell'eta moderna e contemporanea*, Part I,

*L'eta moderna.* Padova: CEDAM, 1955.

Lyashchenko, Peter I., *History of the National Economy of Russia to the*

*1917 Revolution.* New York: Macmillan, 1949.



Lybyer, A. H., "The Ottoman Turks and the Routes of Oriental Trade,"

English Historical Review, XXX, Oct. 1915, 577-588.

Lythe, S. G. E., The Economy of Scotland in Its European Setting,

1550-1625. Edinburgh: Oliver & Boyd, 1960. Maczak, Antoni, "The Social

Distribution of Landed Property in Poland from the Sixteenth to the

Eighteenth Centuries," Third International Conference of Economic History,

Paris:

Mouton, 1968. I, 455-469.

Malowist, Marian, "Histoire sociale: époque contemporaine," IXe Congrès

Internationale des Sciences Historiques, I: Rapports. Paris: Lib. Armand

Colin, 1950, 305-322.

Malowist, Marian, "L'évolution industrielle en Pologne du XIVe au XVIIe

siècle: traits généraux," Studi in onore di Armando Saporì, Milano: Istituto

Edit. Cisalpino, 1957, I, 571-603.

Malowist, Marian, "Über die Frage des Handelspolitik des Adels in den Ostseeländern im 15. und 16. Jahrhundert," *Hansische Geschichtsblätter*, 75 Jh., 1957, 29-47.

Malowist, Marian, "Poland, Russia and Western Trade in the 15th and 16th Centuries," *Past & Present*, No. 13, Apr. 1958, 26-39.

Malowist, Marian, "The Economic and Social Development of the Baltic Countries from the 15th to the 17th Centuries," *Economic History Review*, 2nd ser., XII, 2, 1959, 177-189.

Malowist, Marian, "A Certain Trade Technique in the Baltic Countries in the Fifteenth to the Seventeenth Centuries," *Poland at the XIth International Congress of Historical Sciences*. Warsaw: Polish Academy of Sciences, The Institute of History, 1960, 103-116.

Malowist, Marian, "Un essai d'histoire comparee: les mouvements d'expansion en Europe au XVe et XVIe siecles," *Annales E.S.C.*, XVII, 5, sept.-oct. 1962, 923-929.

Malowist, Marian, "Les aspects sociaux de la premiere phase de l'expansion coloniale," *Africana Bulletin*, No. 1, 1964, 11-40.

Malowist, Marian, "Le commerce d'or et d'esclaves au Soudan Occidental," *Africana Bulletin*, No. 4, 1966, 49-72.

Malowist, Marian, "The Problem of the Inequality of Economic Development in Europe in the Latter Middle Ages," *Economic History Review*, 2nd ser., XIX, 1, Apr. 1966, 15-28.

Malowist, Marian, "The Social and Economic Stability of the Western Sudan in the Middle Ages," *Past & Present*, No. 33, Apr. 1966, 3-15.

Malowist, Marian, "Les debuts du systeme des plantations dans la periode des grandes decouvertes," *Africana Bulletin*, No. 10, 1969, 9-30.

Malowist, Marian, "Quelques observations sur le commerce de l'or dans le Soudan occidental au Moyen Age," *Annales E.S.C.*, XXV, 6, nov.-dec. 1970, 1630-1636.



Mandrou, Robert, "Les soulèvements populaires et la société française du XVII<sup>e</sup> siècle," *Annales E.S.C.*, XIV, 4, oct.-dec. 1959, 756-765.

Mankov, A. G., *Le mouvement des prix dans l'état russe au XVI<sup>e</sup> siècle*.  
Paris: S.E.V.P.E.N., 1957.

Manning, Brian, "The Nobles, the People, and the Constitution," *Past & Present*, No. 9, Apr. 1956, 42-64.

Maravall, Jose A., "The Origins of the Modern State," *Cahiers d'histoire mondiale*, VI, 4, 1961, 789-808.

Margarido, Alfredo, "L'ancien royaume du Congo," *Annales E.S.C.*, XXV, 6, nov.-dec. 1970, 1718-1726.

Marrero, Manuela, "Los italianos en la fundación de Tenerife hispánica,"  
*Studi in onore di Amintore Fanfani*, V: *Evi moderno e contemporaneo*,  
Milano: Dott. A. Giuffrè-Ed., 1962, 329-337.

Marx, Karl, *The German Ideology*. New York: International Publ., 1947.

Marx, Karl, *Capital*, 3 vol. New York: International Publishers, 1967.

Masefield, G. B., "Crops and Livestock," in *Cambridge Economic History of Europe*, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., *The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 276-301.

Mattingly, Garrett, *Renaissance Diplomacy*. London: Jonathon Cape, 1955.

Mauny, R. A., "The Question of Ghana," *Africa*, XXIV, 3, July 1954, 200-213.

Mauro, Francois, "Types de navires et constructions navales dans l'Atlantique portugais aux XVIe et XVIIe siecles," *Revue d'histoire moderne et contemporaine*, VI, juil.-aout 1959, 185-193.

Mauro, Francois, "Toward an 'Intercontinental Model': European Overseas Expansion Between 1500-1800," *Economic History Review*, 2nd ser., XIV, 1, 1961, 1-17.

Mauro, Francois, *Le XVIe siecle europ'een: aspects economiques*,  
Collection Nouvelle Clio 32. Paris: Presses Universitaires de France, 1966.

McCracken, Eileen, "The Woodlands of Ireland circa 1600," *Irish Historical Studies*, XI, 44, Sept. 1959, 271-296.

Meilink-Roelofsz, M. A., *Asian Trade and European Influence in the Indonesian Archipelago between 1500 and about 1630*. The Hague: Nijhoff, 1962.

Meuvret, Jean, "Monetary Circulation and the Economic Utilization of Money in 16th- and 17th-Century France," in Rondo E. Cameron, ed., *Essays in French Economic History*. Homewood, Illinois: Irwin, Inc., 1970, 140-149.  
(Translated from *Etudes d'histoire moderne et contemporaine*, I, 1947.)

Meuvret, Jean, "Demographic Crisis in France from the Sixteenth to the Eighteenth Century," in D. V. Glass and D. E. C. Eversley, eds., *Population in History*. London: Arnold, 1965, 507-522.

Miller, A., "Considerations sur les institutions financieres de l'etat



moscovite aux XVIe et XVIIe siècles," *Revue Internationale de sociologie*, XL, 7-8, juil.-août 1932, 369-421.

Miller, Edward, "The Economic Policies of Governments: France and England," in *Cambridge Economic History of Europe*, III: M. M. Postan, E. E. Rich and Edward Miller, eds., *Economic Organization and Policies in the Middle Ages*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1963, 290-340.

Miller, Edward, "The Fortunes of the English Textile Industry During the Thirteenth Century," *Economic History Review*, 2nd ser., XVIII, 1, Aug. 1965, 39-60.

Miller, Edward, "Government Economic Policies and Public Finance, 900-1500," *Fontana Economic History of Europe*, I, 8, 1970.

Minchinton, W. E., "Introduction," *The Growth of English Overseas Trade in the Seventeenth and Eighteenth Centuries*. London: Methuen, 1969, 1-57.

Miranda, Jose, "La función económica del encomendero en los orígenes del régimen colonial, Nueva España (1525-1531)," *Anales del Instituto*

Nacional de Antropologia e Historia, II, 1941-1946, 421-462.

Miranda, Jose, El tribute indigena en la Nueva Espana durante el siglo XVI.  
Mexico: El Colegio de Mexico, 1957.

Miskimin, H. A., "Agenda for Early Modern Economic History," Journal of  
Economic History, XXXI, 1, Mar. 1971, 172-183.

Mollat, Michel, "Y a-t-il une economic de la Renaissance?" in Actes du  
Colloque sur l Renaissance. Paris: Lib. Philosophique J. Vrin, 1958, 37-54.

Mollat, Michel, Johansen, Paul M., Postan, M. M., Sapor, Armando,  
and Verlinden, Charles, "L'economie europeenne aux derniers siecles du  
Moyen-Age," Relazioni del X Congresso Internazionale di Scienze Storiche,  
III: Storia del medioevo. Firenze: G. B. Sansoni, 1955, 655-811.

Molnar, Erik, "Les fondements economiques et sociaux de l'absolutisme,"  
in X<sup>e</sup>le Congres International des Sciences Historiques: Rapports, IV:  
M'ethodologie et histoire contemporaine. Wien: Verlag Ferdinand Berger &  
Sohne, 1965, 155-169.

Moore, Jr., Harrington, Social Origins of Dictatorship and Democracy.  
Boston: Beacon Press, 1966.

Morineau, Michel, "D'Amsterdam a Seville: de quelle realite l'histoire des  
prix est-elle le miroir?," Annales E.S.C., XXIII, 1, janv.-fevr. 1968, 178-205.

Morison, Samuel Eliot, Admiral of the Ocean Sea. Boston: Little Brown,  
1942.

Mousnier, Roland, La venalit'e des offices sous Henri IV et Louis XIII.  
Rouen: Ed. Maugard, n.d., ca. 1945.

Mousnier, Roland, Les XVIe et XVIIe siecles, Vol. IV of Histoire G'enerale  
des Civilisations. Paris: Presses Universitaires de France, 1954.

Mousnier, Roland, "Recherches sur les soulèvements populaires en France  
avant la Fronde," Revue d'histoire moderne et contemporaine, V, 1958,  
81-113.



Mousnier, Roland, ed., *Lettres et m'emoires adressees au Chancelier Seguier (1633-1649)*, 2 vol. Paris: Presses Universitaires de France, 1964.

Mousnier, Roland, *Peasant Uprisings in Seventeenth-Century France, Russia, and China*. New York: Harper, 1970.

Mundy, John H., and Riesenbergh, Peter, *The Medieval Town*. Princeton, New Jersey: Van Nostrand, 1958.

Murray, John J., "The Cultural Impact of the Flemish Low Countries on Sixteenth and Seventeenth Century England," *American Historical Review*, LXII, 4, July 1957, 837-854.

Myers, A. R., *England in the Late Middle Ages*, Vol. IV of *The Pelican History of England*, London: Penguin Books, 1952.

Nadal, Jorge, "La revolution de los precios esparioles en el siglo XVI: estado actual de la cuestion," *Hispania, revista espanola de historia*, XIX, 77, oct.-dic. 1959, 503—529.

Nadal, Jorge, La poblacion espanola: siglos XVI a XX. Coleccion de ciencia economica, VII. Barcelona: Ed. Ariel, 1966.

Needham, Joseph, Science and Civilization in China, I. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1954.

Needham, Joseph, "Les contributions chinoises a l'art de gouverner les navires," Colloque international d'histoire maritime, 5e, Lisbonne, 1960 (Paris, 1966) with discussion, 113-134.

Needham, Joseph, "The Chinese Contributions to Vessel Control," Scientia, XCVI, 98, April 1961, 123-128; 99, May 1961, 163-168.

Needham, Joseph, "Commentary" on Lynn White, Jr., "What Accelerated Technological Change in the Western Middle Ages?" in A. C. Crombie, ed., Scientific Change. New York: Basic Books, 1963.

Needham, Joseph, "Poverties and Triumphs of Chinese Scientific Tradition," in A. C. Crombie, ed., Scientific Change. New York: Basic Books, 1963, 117-153.

Nef, John U., "Silver Production in Central Europe, 1450-1618," *Journal of Political Economy*, XLIX, 4, Aug. 1941, 575-591.

Nef, John U., *Industry and Government in France and England, 1540—1640*. Ithaca: Great Seal Books, 1957.

(Originally in *Memoirs of the American Philosophical Society*, XV, 1940.)

Nef, John U., *War and Human Progress*. New York: Norton, 1963.

Nef, John U., "The Progress of Technology and Growth of Large-Scale Industry in Great Britain, 1540-1640," in *The Conquest of the Material World*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1964, 121-143. (Originally in *Economic History Review*, V, 1934.)

Nef, John U., "A Comparison of Industrial Growth in France and England from 1540 to 1640," in *The Conquest of the Material World*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1964, 144-212. (Originally in *Journal of Political Economy*, XLIV, 1936.)



Nef, John U., "Prices and Industrial Capitalism in France and England," in *The Conquest of the Material World*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1964, 240-267. (Originally in *Economic History Review*, VII, 1937.)

Nef, John U., "Industrial Europe at the Time of the Reformation, c. 1515-c. 1540," in *The Conquest of the Material World*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1964, 67-117. (Originally in *Journal of Political Economy*, XLIX, 1941.)

Nere, Jean, "Le developpement du capitalisme," *Revue historique*, CCIII, janv.-mars 1950, 64-69.

North, Douglas C., and Thomas, Robert Paul, "An Economic Theory of the Growth of the Western World," *Economic History Review*, 2nd ser., XXIII, 1, Apr. 1970, 1-17. Ohlin, Goran, "Entrepreneurial Activities of the Swedish Aristocracy," *Explorations in Entrepreneurial History*, VI, 2, Dec. 1953, 147-162.

Oman, Sir Charles, *A History of the Art of War in the Sixteenth Century*. London: Methuen, 1937.

Ots Capdequi, J. M., *El estado espanol en las Indias*. Mexico: Fondo de Cultura Economica, 1941.

Pach, Zs. P., "Die Abbiegung der Ungarischen Agrarentwicklung von den Westeuropaischen," *Xle Congres International des Sciences Historiques*, Stockholm, 1960. *Resumes des communications*. Goteborg: Almqvist & Wiksell, 1960, 154-156.

Pach, Zs. P., "The Development of Feudal Rent in Hungary in the Fifteenth Century," *Economic History Review*, 2nd ser., XIX, 1, Apr. 1966, 1-14.

Pach, Zs. P., "En Hongrie au XVIe siecle: l'activite commerciale des seigneurs et leur production marchande," *Annales E.S.C.*, XXI, 6, nov.-dec. 1966, 1212-1231.

Pages, G., "Essai sur l'evolution des institutions administratives en France du commencement du XVIe siecle a la fin du XVIIe," *Revue d'histoire moderne*, n.s., No. 1, janv.-fevr. 1932, 8-57; No. 2, mars-avr. 1932, 113-151.

Pages, G., "La venalite des offices dans l'ancienne France," *Revue historique*, CLXIX, 3, 1932, 477-495.

Pannikar, K. M., *Asia and Western Dominance*. London: Allen & Unwin, 1953.

Parry, J. H., *The Age of Reconnaissance*. New York: Mentor Books, 1963.

Parry, J. H., "Transport and Trade Routes," in *Cambridge Economic History of Europe*, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., *The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 155-219.

Parry, J. H., "Colonial Developments and International Rivalry Outside Europe, I. America," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, 1559-1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 507-532.

Parsons, Talcott, *Structure and Process in Modern Societies*. New York:



Free Press, 1960.

Pascu, S., Mavrodin, V. V., Porchnev, Boris, and Anteleva, I. G.,  
“Mouvements paysans dans le centre et le Sudest de l’Europe du XVe  
au XXe siecles,” XHe Congres International des Sciences Historiques,  
Rapports, IV: Methodologie et histoire contemporaine. Wien: Verlag  
Ferdinand Berger & Sohne, 1965, 21-35.

Penrose, Boies, Travel and Discovery in the Renaissance, 1420—1620.  
Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, 1952.

Perroy, Edouard, “A l’origine d’une economic contractee: les crises du XIVe  
siecle,” Annales E.S.C., IV, 2, avr.-juin 1949, 167-182.

Perroy, Edouard, et al, Le Moyen Age, Vol. III of Histoire Generale des  
Civilisations. Paris Presses Universitaires de France, 1955.

Pesez, Jean-Marie, and Le Roy Ladurie, Emmanuel, “Le cas francais: vue  
d’ensemble,” Villages desert’es et histoire economique, Xle-XVIIIe siecles.  
Paris: S.E.V.P.E.N., 1965, 127-252.

Petran, Josef, "A propos de la formation des regions de la productivite specialisee en Europe Centrale," in *Deuxieme Conference Internationale d'Histoire Economique*, Aix-en-Provence, 1962, II: Middle Ages and Modern Times. Paris: Mouton, 1965, 217-222.

Phelps-Brown, E. H., and Hopkins, Sheila V., "Wage-Rates and Prices: Evidence for Population

Pressure in the Sixteenth Century," *Economica*, XXIV, No. 96, Nov. 1957, 289-306.

Phelps-Brown, E. H., and Hopkins, Sheila V., "Builders' Wage-Rates, Prices, and Population: Some Further Evidence," *Econormca*, XXVI, No. 101, Feb. 1959, 18-38.

Phelps-Brown, E. H., and Hopkins, Sheila V., "Seven Centuries of Building Wages," i E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*, New York: St. Martin's, 1966, II, 168-178. (Originally in *Econormca*, XXII, 1955.)

Phelps-Brown, E. H., and Hopkins, Sheila V., "Seven Centuries of the Price of Consumables, Compared with Builders' Wage-Rates," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*, New York: St. Martin's, 1966, II, 179-196. (Originally in *Economica*, XXIII, 1956.)

Pierce, T. Jones, "Landlords in Wales, A.: The Nobility and Gentry," in *The Agrarian History of England and Wales*, IV: Joan Thirsk, ed. 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 357-381.

Pike, Ruth, "The Genoese in Seville and the Opening of the New World," *Journal of Economic History*, XXII, 3, Sept. 1962, 348-378.

Pirenne, Henri, "The Stages in the Social History of Capitalism," *American Historical Review*, XIX, 3, Apr. 1914, 494-515.

Pirenne, Henri, *Economic and Social History of Medieval Europe*. London: Routledge & Kegan Paul, 1936.

Pirenne, Henri, *Early Democracies in the Low Countries*. New York: Norton, 1971.



Pocock, J. G. A., "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, 4, Oct. 1958.

Polanyi, Karl, *The Great Transformation*. Boston: Beacon Press, 1944.

Porchnev, Boris, "Les rapports politiques de l'Europe Occidentale et de l'Europe Orientale a l'epoque de la Guerre des Trente Ans," *International Congress of Historical Sciences*, Stockholm, 1960. *Rapports, Histoire modernes*. Goteborg: Almqvist & Wiksell, 1960, 136-163.

Porchnev, Boris, *Les soutevements populaires en France de 1623 a 1648*. Paris: S.E.V.P.E.N., 1963.

Portal, Roger, *Les Slaves*. Paris: Lib. Armand Colin, 1965.

Postan, M. M., "The Chronology of Labour Services," *Transactions of the Royal Historical Society*, 4th ser., XX, 1937, 169-193.

Postan, M. M., "The Fifteenth Century," *Economic History Review*, IX, 2, May 1939, 160-167.

Postan, M. M., "Some Social Consequences of the Hundred Years' War,"  
Economic History Review, XII, 1 & 2, 1942, 1-12.

Postan, M. M., "The Rise of a Money Economy," in E. M. Carus-Wilson,  
ed., Essays in Economic History. New York: St. Martin's, 1965, I, 1-12.  
(Originally in Economic History Review, XIV, 1944.)

Postan, M. M., "Some Economic Evidence of Declining Population in the  
Later Middle Ages," Economic History Review, 2nd ser., II, 3, 1950, 221-246.

Postan, M. M., "Italy and the Economic Development of England in the  
Middle Ages," Journal of Economic History, XI, 4, Fall 1951, 339-346.

Postan, M. M., "The Trade of Medieval Europe: The North," in Cambridge  
Economic History of Europe, II: M. M. Postan and E. E. Rich, eds., Trade  
and Industry in the Middle Ages. London and New York: Cambridge Univ.  
Press, 1952, 119-256.

Postan, M. M., "Note" (on article by W. C. Robinson), Economic History

Review, 2nd ser., XII, 1, 1959, 77-82.

Postan, M. M., "The Economic and Political Relations of England and the Hanse (1400 to 1475)," in Eileen E. Power and M. M. Postan, eds., *Studies in English Trade in the Fifteenth Century*. New York: Barnes & Noble, 1966, 91-153.

Pounds, Norman J. G., "Overpopulation in France and the Low Countries in the Later Middle Ages," *Journal of Social History*, III, 3, Spring 1970, 225-247.

Power, Eileen E., "The Wool Trade in the Fifteenth Century," in Eileen E. Power and M. M.

Postan, eds., *Studies in English Trade in the Fifteenth Century*. New York: Barnes & Noble, 1966, 39-90.

Prawer, Joshua, and Eisenstadt, S. N., "Feudalism," in *International Encyclopedia of the Social Sciences*, New York: Macmillan and Free Press, 1968, V, 393-403.



Prestwick, Minna, review of Boris Porchnev in *English Historical Review*, CCCXX, July 1966, 565-572.

Pullan, Brian, "Wage-earners and the Venetian Economy, 1500-1630," *Economic History Review*, 2nd ser., XVI, 3, 1964, 407-26.

Quinn, D. B. "Ireland and Sixteenth-Century European Expansion," in T. Desmond Williams, ed., *Historical Studies*. London: Bowes & Bowes, 1958, 20-32.

Ramsey, Peter, *Tudor Economic Problems*. London: Gollancz, 1968.

Rau, Virginia, "A Family of Italian Merchants in Portugal in the Fifteenth Century: the Lomellini," *Studi in more di Armando Saporì*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, I, 715-726.

Redlich, Fritz, "European Aristocracy and Economic Development,"  
Explorations in Entrepreneurial History, VI, 2, Dec. 1953, 78-91.

Redlich, Fritz, "De Praeda Militari: Looting and Booty, 1500-1815,"  
Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, Supplement No. 39,  
1956.

Redlich, Fritz, "Military Entrepreneurship and the Credit System in the 16th  
and 17th Centuries," Kyklos, X, 1957, 186-193.

Redlich, Fritz, "The German Military Enterpriser and His Work Force," Vol. I,  
Vierteljahrschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte, Suppl. No. 47, 1964.

Regla, Juan "La cuestión morisca y la conjuntura internacional en tiempos  
de Felipe II," Estudios de historia moderna, III, 1953, 219-234.

Regla, Juan, "La expulsión de los moriscos y sus consecuencias,"  
Hispania, revista española de historia, XIII, No. 51, 1953, 215-267; No. 52,  
1953, 402-479.

Regla, Juan, "La expulsion de los moriscos y sus consecuencias en la economia valenciana," Studi in onore di Amintore Fanfani, V: Evi moderni e contemporaneo. Milano: Dott. A. Giuffre- Ed., 1962, 525-545.

Renouard, Yves, "1212-1216: Comment les traits durables de l'Europe occidentale moderne se sont definis au debut du XIIIe siecle," Annales de l'Universit'e de Paris, XXVIII, 1, janv.-mars 1958, 5-21.

Revah, I. S., "L'heresie marrane dans l'Europe Catholique du 15e au 18e siecle," in Jacques LeGoff, Heresies et societes dans l'Europe pr'e-industrielle, 11e-18e siecles. Paris: Mouton, 1968, 327-337.

Reynolds, Robert L., Europe Emerges. Madison: Univ. of Wisconsin Press, 1967.

Rich, E. E., "Expansion as a Concern of All Europe," New Cambridge Modern History, I: G. R. Potter, ed., The Renaissance, 1493-1520. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1957, 445-469.

Rich, E. E., "Colonial Settlement and its Labour Problems," in Cambridge



Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 302-373.

Rich, E. E., "Preface," in Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, xi-xxxii.

Robertson, H. M., "European Economic Developments in the Sixteenth Century," South African Journal of Economics, XVIII, 1, Mar. 1950, 36-53.

Robinson, W. C., "Money, Population and Economic Change in Late Medieval Europe," Economic History Review, 2nd ser., XII, 1, 1959, 63-76.

Romano, Ruggiero, "La pace di Cateau-Cambresis e l'equilibrio europeo a meta del secolo XVI," Rivista storica italiana, LXI, 3, sett. 1949, 526-550.

Romano, Ruggiero, "A Florence au XVIIe siecle: industries textiles et conjoncture," Annales E.S.C., VII, 7, oct.-dec. 1952, 508-512.

Romano, Ruggiero, "A propos du commerce de ble dans la Mediterranee des XIVe et Xve siecles," in *Eventail de l'histoire vivante: Hommage a Lucien Febvre*, Paris: Lib. Armand Colin, 1953, II, 149-161.

Romano, Ruggiero, "La marine marchande venitienne au XVIe siecle," in M. Mollat et al, eds., *Les sources de l'histoire maritime en Europe, du Moyen Age au XVIIe siecle*, Actes du IVe Colloque International d'Histoire Maritime. Paris: S.E.V.P.E.N., 1962, 33-55.

Romano, Ruggiero, "Tra XVI e XVII secolo. Una crisi economica: 1619-1622," *Rivista storica italiana*, LXXIV, 3, sett. 1962, 480-531.

Romano, Ruggiero, "Encore la crise de 1619-22," *Annales E.S.C.*, XIX, 1, janv.-fevr. 1964, 31-37.

Roorda, D. J., "The Ruling Classes in Holland in the Seventeenth Century," in J. S. Bromley and E. H. Kossman, eds., *Britain and the Netherlands*. Groningen: Wolters, 1964, II, 109-132.

Rosenberg, Hans, "The Rise of the Junkers in Brandenburg-Prussia, 1410-1653," *American Historical Review*, Part I, XLIX, 1, Oct. 1943, 1-22; Part II, XLIX, 2, Jan. 1944, 228-242.

Rosenberg, Hans, *Bureaucracy, Aristocracy and Autocracy: The Prussian Experience, 1660-1815*. Cambridge, Massachusetts: Harvard Univ. Press, 1966.

Roth, Cecil, *The History of the Jews of Italy*. Philadelphia<sup>1</sup>. Jewish Publication Society of America, 1946.

Rowse, A. L., "Tudor Expansion: The Transition from Medieval to Modern History," *William (if Mary Quarterly*, 3rd ser., XIV, 4, July 1957, 309-316.

Rowse, A. L., *The Elizabethans and America*. New York: Macmillan, 1959.

Ruddock, Alwyn A., *Italian Merchants and Shipping in Southampton, 1270-1600*. Southampton: University College, 1951.

Ruiz Almansa, Javier, "Las ideas y las estadísticas de población en España



en el siglo XVI," *Revista internacional de sociologia*, I, 1947, 89-107.

Rusche, Georg, and Kirchheimer, Otto, *Punishment and Social Structure*.  
New York: Russell & Russell, 1939.

Salmon, J. H. M., "Venality of Office and Popular Sedition in Seventeenth  
Century France," *Past & Present*, No. 37, July 1967, 21-43.

Samsonowicz, Henryk, "Salaires et services dans les finances citadines de  
la Prusse au Xve siecle et dans la premiere moitie du XVIe siecle," *Third  
International Conference of Economic History*, Munich 1965. Paris: Mouton,  
1968, 533-551.

Sansom, George B., *The Western World and Japan*. New York: Knopf, 1950.

Sansom, George B. A., *A History of Japan: II: 1334-1615*. Stanford,  
California: Stanford University Press, 1961.

Savine, Alexander, "Bondmen under the Tudors," *Transactions of the Royal  
Historical Society*, n.s., XVII, 1903, 235-289.

Sayous, Andre-E., "Le role d'Amsterdam dans l'histoire du capitalisme commercial et financier," *Revue historique*, CLXXXIII, 2, oct.-dec. 1938, 242-280.

Schoffer, I., "The Dutch Revolution Anatomized: Some Comments," *Comparative Studies in Society and History*, III, 4, July 1961, 470-477.

Schumpeter, Joseph A., *Business Cycles*, 2 vol. New York: McGraw-Hill, 1939.

Schumpeter, Joseph A., *Capitalism, Socialism and Democracy*. London: Allen & Unwin, 1943.

Schumpeter, Joseph A., *The Sociology of Imperialism*, in *Social Classes, Imperialism*. New York: Meridian Books, 1955.

Schurz, Walter L., "Mexico, Peru, and the Manila Galleon," *Hispanic American Historical Review*, I, 4, Nov. 1918, 389-402.

See, Henri, *Modern Capitalism*. New York: Adelphi Co., 1928.

Sella, Domenico, "Les mouvements longs de l'industrie lainière à Venise aux XVI<sup>e</sup> et XVII<sup>e</sup> siècles," *Annales E.S.C.*, XII, I, janv.-mars 1957, 29-45.

Sella, Domenico, "Crisis and Transformation in Venetian Trade," in Brian Pullan, ed., *Crisis and Change in the Venetian Economy in the Sixteenth and Seventeenth Centuries*. London: Methuen, 1968, 88-105.

Sella, Domenico, "European Industries, 1500—1700," *Fontana Economic History of Europe*, II, 5, 1970.

Serralma Cirici, Enrique, "Hugonotes y bandidos en el Pirineo Catalán," *Estudios de historia moderna*, IV, 1954, 207-223.

Serrao, Joel, "Le blé des îles atlantiques: Madère et Açores aux XV<sup>e</sup> et XVI<sup>e</sup> siècles," *Annales E.S.C.*, IX, 3, juil.-sept. 1954, 337-341.

Servoise, R., "Les relations entre la Chine et l'Afrique au XV<sup>e</sup> siècle," *Le mois en Afrique*, No. 6, juin 1966, 30-45.



Shneidman, J. Lee, *The Rise of the Aragonese-Catalan Empire, 1200-1350*, 2 vol. New York: N.Y. Univ. Press, 1970.

Sieminski, J., "Constitutional Conditions in the Fifteenth and Sixteenth Centuries," *Cambridge History of Poland*, I: W. F. Reddaway et al, eds., *From the Origins to Sobieski (to 1696)*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1950, 416-440.

Skeel, Caroline, "The Cattle Trade between Wales and England From the Fifteenth to the Nineteenth Centuries," *Transactions of the Royal Historical Society*, 4th ser., IX, 1926, 135-158.

Slicher van Bath, B. H., "The Rise of Intensive Husbandry in the Low Countries," in J. S. Bromley and E. H. Kossman, eds., *Britain and the Netherlands*. London: Chatto, 1960, I, 130-153.

Slicher van Bath, B. H., *The Agrarian History of Western Europe, A.D. 500-1850*. New York: St. Martin's, 1963.

Slicher van Bath, B. H., "Les problemes fondamentaux de la societe pre-industrielle en Europe occidentale," *Afdeling Agrarische Geschiedenis Bijdragen*, No. 12, 1965, 3-46.

Sluiter, Engel, "Dutch-Spanish Rivalry in the Caribbean Area, 1594-1609," *Hispanic American Historical Review*, XXVIII, 2, May 1948, 165-196.

Smit, J. W., "The Present Position of Studies Regarding the Revolt of the Netherlands," in J. S. Bromley and E. H. Kossman, eds., *Britain and the Netherlands*. Groningen: Wolters, 1964, I, 11-28.

Smit, J. W., "The Netherlands Revolution," in Robert Forster and Jack P. Greene, eds., *Preconditions of Revolution in Early Modern Europe*. Baltimore, Maryland: The Johns Hopkins Press, 1970, 19-54.

Smith, R. E. F., *The Enserfment of the Russian Peasantry*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968.

Smith, Robert S., "Indigo Production and Trade in Colonial Guatemala," *Hispanic American Historical Review*, XXXIX, 2, May 1959, 181-211.

Smolar, Jr., Frank J., "Resiliency of Enterprise: Economic Causes and Recovery in the Spanish Netherlands in the Early Seventeenth Century," in Charles H. Carter, ed.: *From the Renaissance to the Counter-Reformation*. New York: Random House, 1965, 247-268.

Soldevila, Ferran, "Barcelona demana a l'emperador Carles V l'autorització per a comerciar directament amb America (1522)," *Studi in onore di Amintore Fanfani, V: Evi moderno e contemporaneo*. Milano: Dott. A Giuffrè-Ed., 1962, 633-641.

Solt, Leo F., "Revolutionary Calvinist Parties in England Under Elizabeth I and Charles I," *Church History*, XXVII, 3, Sept. 1958, 234-239.

Spooner, Frank C., "A la cote de Guinee sous pavilion francais(1559-1561)," *Studi in onore di Armando Saporì*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, II, 1001-1008.

Spooner, Frank C., "The Habsburg-Valois Struggle," *New Cambridge Modern History*, II: G. R. Elton, ed., *The Reformation, 1520-1559*. London



and New York: Cambridge Univ. Press, 1958, 334-358.

Spooner, Frank C., "Venice and the Levant: An Aspect of Monetary History (1600-1614)," in *Studi in onore di Amintore Fanfani, V: Evi moderno e contemporaneo*. Milano: Dott. A. Giuffre-Ed., 1962, 643-667.

Spooner, Frank C., "The Economy of Europe, 1559-1609," in *New Cambridge Modern History, III: R. B. Wernham, ed., The Counter-Reformation and the Price Revolution, 1559-1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 14-93.

Spooner, Frank C., "The European Economy, 1609-50," *New Cambridge Modern History, IV: J. P. Cooper, ed., The Decline of Spain and the Thirty Years' War, 1609-1659*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1970, 67-103.

Stahl, Henri H., *Les anciennes communautés villageoises roumaines—asservissement et pénétration capitaliste*. Bucarest: Ed. de l'Académie de la République Socialiste de Roumanie, 1969.

Stein, Stanley J. and Barbara H., *The Colonial Heritage of Latin America*.  
London and New York: Oxford Univ. Press, 1970.

Stephens, W. B., "The Cloth Exports of the Provincial Ports, 1600-1640,"  
*Economic History Review*, 2nd ser., XXII, 2, Aug. 1969, 228-243.

Stoianovich, Traian, "Material Foundations of Preindustrial Civilization in the  
Balkans," *Journal of Social History*, IV, 3, Spring 1971, 205-262.

Stone, Lawrence, "State Control in Sixteenth-Century England," *Economic  
History Review*, XVII, 1, 1947, 103-120.

Stone, Lawrence, "The Anatomy of the Elizabethan Aristocracy," *Economic  
History Review*, XVIII, 1 & 2, 1948, 1-53.

Stone, Lawrence, "Elizabethan Overseas Trade," *Economic History Review*,  
2nd ser., II, 1, 1949, 30-58.

Stone, Lawrence, "The Elizabethan Aristocracy—A Restatement," *Economic  
History Review*, 2nd ser., IV, 1, 2, & 3, 1951-52, 302-321.

Stone, Lawrence, "The Nobility in Business, 1540—1640," *Explorations in Entrepreneurial History*, X, 2, Dec. 1957, 54-61.

Stone, Lawrence, "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, 1, July 1958.

Stone, Lawrence, "Social Mobility in England, 1500-1700," *Past fcf Present*, No. 33, Apr. 1966, 16-55.

Stone, Lawrence, *The Crisis of the Aristocracy, 1558-1641*, abr. ed. London: Oxford Univ. Press, 1967.

Strauss, Gerald, *Nuremberg in the Sixteenth Century*. New York: Wiley, 1966.

Strayer, Joseph, *On the Medieval Origins of the Modern State*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1970.

Streider, Jacob, "Origin and Evolution of Early European Capitalism," *Journal of Economic and Business History*, II, 1, Nov. 1929, 1-19.



Supple, Barry, *Commercial Crisis and Change in England, 1600-1642*.

London and New York: Cambridge Univ. Press, 1959.

Swart, K. W., *The Sale of Offices in the Seventeenth Century*. The Hague: Nijhoff, 1949.

Sweezy, Paul, "The Transition from Feudalism to Capitalism," *Science and Society*, XIV, 2, Spring 1950, 134-157.

Szeftel, Marc, "Aspects of Feudalism in Russian History," in Rushton Colbourn, ed. *Feudalism in History*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1956, 167—182 Takahashi, H. K., "The Transition from Feudalism to Capitalism: A Contribution to the

Sweezy-Dobb Controversy," *Science and Society*, XVI, 4, Fall 1952, 313-345.

Takahashi, H. K., "On the 'Transition' from Feudalism to the Bourgeois Revolution," *Indian Journal of Economics*, XXXV, 140, 1955, 143-151.

Tapie, Victor-L., *La France de Louis XIII et de Richelieu*. Paris: Flammarion, 1952.

Taube, Edward, "German Craftsmen in England During the Tudor Period," *Journal of Economic History*, IV, 14, Feb. 1939, 167-178.

Tawney, R. H., *The Agrarian Problem in the Sixteenth Century*. New York: Longmans, 1912.

Tawney, R. H., "Introduction" to Thomas Wilson, *A Discourse Upon Usury*. London: Bell & Sons, 1925, 1-172.

Tawney, R. H., "Harrington's Interpretation of His Age," *Proceedings of the British Academy*, 1941, 199-223.

Tawney, R. H., "The Rise of the Gentry, 1558-1640," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*. New York: St. Martin's, 1965, I, 173-206. (Originally in *Economic History Review*, XI, 1941.)

Tawney, R. H., "Postscript," in E. M. Carus-Wilson, ed., *Essays in Economic History*. New York: St. Martin's, 1965, I, 206-214. (Originally in *Economic History Review*, VII, 1954.)

Taylor, A. J. P., *The Course of German History*. London: Hamilton, 1945.

Taylor, K. W., "Some Aspects of Population History," *Canadian Journal of Economics and Political Sciences*, XVI, Aug. 1950, 301-313.

Tazbir, Janusz, "The Commonwealth of the Gentry," in Aleksander Gieysztor et al, *History of Poland*. Warszawa: PWN—Polish Scientific Publishers, 1968, 169-271.

Teall, Elizabeth S., "The Seigneur of Renaissance France," *Journal of Modern History* XXXVII, 2, June 1965, 131-150.

Thiriet, Freddy, *La Romanie v'énitienne au Moyen Age*, *Bibliothèque des Ecoles Françaises d'Athènes et de Rome*, fasc. 183. Paris: Boccard, 1959.

Thirsk, Joan, "Industries in the Countryside," in F. J. Fisher, ed., *Essays in*



the Economic and Social History of Tudor and Stuart England. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1961, 70-88.

Thirsk, Joan, "Enclosing and Engrossing," in The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., 7500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 200-255.

Thirsk, Joan, "The Farming Regions of England," in The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 1-112.

Thirsk Joan "Farming Techniques," in The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 161-199.

Thompson, F. M. L., "The Social Distribution of Landed Property in England Since the Sixteenth Century," Economic History Review, 2nd ser., XIX, 3, Dec. 1966, 505-517.

Thorner, Daniel, "L'economie paysanne: concept pour l'histoire

economique," *Annales E.S.C.*, XIX, 3, mai-juin 1964, 417-432.

Thrupp, Sylvia, "Medieval Industry, 1000-1500," *Fontana Economic History of Europe*, I, 6, 1971.

Tilly, Charles, "Food Supply and Public Order in Modern Europe," mimeo, forthcoming in Charles Tilly, ed., *The Building of States in Western Europe*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press.

Tilly, Charles, "Reflections on the History of European Statemaking," mimeo., forthcoming in Charles Tilly, ed., *The Building of States in Western Europe*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press.

Topolski, Jerzy, "La regression economique en Pologne," *Acta poloniae historica*, VII, 1962, 28-49.

Trevor-Roper, H. R., "The Elizabethan Aristocracy: An Anatomy Anatomized," *Economic History Review*, 2nd ser., III, 3, 1951, 279-298.

Trevor-Roper, H. R., "The Gentry, 1540-1640," *Economic History Review*,

Supplement 1, 1953.

Trevor-Roper, H. R., "Letter to the Editor," *Encounter*, XI, 1, July 1958.

Trevor-Roper, H. R., "England's Moderniser: Thomas Cromwell," in *Historical Essays*. New York: Harper, 1966, 74-78.

Trevor-Roper, H. R., "The Jesuits in Japan," in *Historical Essays*. New York: Harper, 1966 119-124.

Trevor-Roper, H. R., "The General Crisis of the Seventeenth Century," in *The European Witch-Craze of the 16th and 17th Centuries and Other Essays*. New York: Harper, 1969, 46-89.

Trevor-Roper, H. R., "Religion, the Reformation, and Social Change," in *The European Witch-Craze of the Sixteenth and Seventeenth Centuries and other Essays*. New York:

Harper, 1969, 1-45. (Previously published as part of *The Crisis of the Seventeenth Century: Religion, the Reformation, and Social Change*.)



Tymieniecki, Kazimierz, "Le servage en Pologne et dans les pays limitrophes au moyen age," *La Pologne au Xe Congees International des Sciences Historiques a Rome*. Warszawa: Academic Polonaise des Sciences, Institut d'Histoire, 1955, 5-28.

Ullman, Joan Connelly, "Translator's footnotes," in Jaime Vicens Vives, *Approaches to the History of Spain*, 2nd ed. Berkeley: Univ. of California Press, 1970.

Umiński, J., "The Counter-Reformation in Poland," in *The Cambridge History of Poland*, I: W. F. Reddaway et al., eds., *From the Origins to Sobieski (to 1696)*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1950, 394-415.

Utterstrom, Gustaf, "Climatic Fluctuations and Population Problems in Early Modern History," *Scandinavian Economic History Review*, III, 1, 1955, 3-47.

Vaccari, Pietro, "I lavoratori della terra nell'occidente e nell'oriente dell'Europa nella eta moderna," *Studi in onore di Armando Sapon*. Milano: Istituto Fdit.

Cisalpino, 1957, II, 969-978.

Valka, Josef, "La structure economique de la seigneurie tcheque au XVIe siecle," Deuxieme Conference Internationale d'Histoire Economique, II: Middle Ages and Modern Times. Paris: Mouton, 1965, 211-215.

van der Sprenkel, Otto B., "Population Statistics of Ming China," Bulletin of the SOAS, XV, Part 2, 1953, 289-326.

van der Wee, Herman, The Growth of the Antwerp Market and the European Economy, 3 vol. The Hague: Nijhoff, 1963.

van Dillen, J. G., "Amsterdam's Role in Seventeenth-Century Dutch Politics and its Economic Background," in J. S. Bromley and E. H. Kossman, eds.: Britain and the Netherlands. Groningen: Welters, 1964, II, 133-147.

van Houtte, J. A., "Bruges et Anvers: marches 'nationaux' ou 'internationaux' du XlVe au XVIe siecles," Revue du AW, XXXIV, 1952, 89-108.

van Houtte, J. A., "Anvers aux XVe et XVIe siècles: expansion et apogée,"  
Annales E.S.C., XVI, 2, mars-avr. 1961, 248-278.

van Houtte, J. A., "Declin et survivance d'Anvers (1550-1700)," Studi in  
onore di Amintore Fanfani, V: Evi moderno e contemporaneo. Milano: Dott.  
A. Giuffrè-Ed., 1962, 703-726.

van Houtte, J. A., "L'approvisionnement des villes dans les  
Pays-Bas(Moyen Age et Temps Modernes)," Third International Conference  
of Economic History, Munich 1965. Paris: Mouton, 1968, 73-77.

van Leur, J. C., Indonesian Trade and Society. The Hague: van Hoeve, Ltd.,  
1955.

Veblen, Thorstein, Imperial Germany and the Industrial Revolution. Ann  
Arbor, Michigan: Ann Arbor Paperbacks, 1966.

Verlinden, Charles, "The Rise of Spanish Trade in the Middle Ages,"  
Economic History Review, X, 1, 1940, 44-59.



Verlinden, Charles, "Deux aspects de l'expansion commerciale du Portugal au moyen age," *Revista portuguesa de historia*, IV, 1949, 169-209.

Verlinden, Charles, "Italian Influence in Iberian Colonization," *Hispanic American Historical Review*, XXXIII, 2, May 1953, 199-211.

Verlinden, Charles, *L'esclavage dans l'Europe médiévale*, 2 vol. Brugge: De Tempel, 1955.

Verlinden, Charles, "La colonie italienne de Lisbonne et le développement de l'économie métropolitaine et coloniale portugaise," *Studi in onore di Armando Sapon*. Milano: Istituto Edit. Cisalpino, 1957, I, 615-628.

Verlinden, Charles, "Crises économiques et sociales en Belgique à l'époque de Charles Quint," in *Charles Quint et son temps*, Colloques internationaux du C.N.R.S., Paris, 30 sept.-3 oct. 1958. Paris: Ed. du C.N.R.S., 1959, 177-190.

Verlinden, Charles, "L'état et l'administration des communautés indigènes dans l'empire espagnol d'Amérique." *International Congress of Historical Sciences*, Stockholm, 1960, *Resumes des communications*. Göteborg:

Almqvist & Wiksell, 1960, 133-134.

Verlinden, Charles, "La Crete, debouche et plaque tournante de la traite des esclaves aux XIVe et XVe siecles," Studi in onore di Amintore Fanfani, III: Medioevo. Milano: Dott. A. Giuffre-Ed., 1962, 593-669.

Verlinden, Charles, et al., "Mouvements des prix et des salaires en Belgique au XVIe siecle," Annales E.S.C., X, 2, avr.-juin 1955, 173-198.

Vernadsky, George, "Feudalism in Russia," Speculum, XIV, 3, July 1939, 300-323.

Vernadsky, George, The Tsardom of Muscovy, 1547-1682, Vol. V of A History of Russia, 2 parts. New Haven, Connecticut: Yale Univ. Press, 1969.

Vicens Vives, Jaime, "Discussion" of Charles Verlinden, "Crises économiques et sociales en Belgique a l'époque de Charles-Quint," in Charles Quint et son temps, Colloques internationaux du C.N.R.S., 30 sept.-3 oct. 1958. Paris: Ed. du C.N.R.S., 1959.

Vicens Vives, Jaime, *An Economic History of Spain*. Princeton, New Jersey: Princeton Univ. Press, 1969.

Vicens Vives, Jaime, *Approaches to the History of Spain*, 2nd ed. Berkeley: Univ. of California Press, 1970.

Vilar, Pierre, "Le temps de Quichotte," *Europe*, 34, Nos. 121-122, janv.-fevr. 1956, 3-16.

Vilar, Pierre, "Problems on the Formation of Capitalism," *Past & Present*, No. 10, Nov. 1956, 15-38.

Vilar, Pierre, *La Catalogne dans l'Espagne moderne*, 3 vol. Paris: S.E.V.P.E.N., 1962.

Villari, Rosario, *La rivolta antispagnola a Napoli: le origini (1585-1647)*. Bari: Laterza, 1967.

Vitale, Luis, "Latin America: Feudal or Capitalist?," in James Petras and Maurice Zeitlin, eds., *Latin America: Reform or Revolution?* Greenwich,



Conn.: Fawcett, 1968, 32-43.

Vitale, Luis, "Esparia antes y despues de la conquista de America,"  
Pensamiento critico, No. 27, abril 1969, 3-28.

Vivante, Corrado, "Le rivolte popolari in Francia prima della Fronde e la crisi  
del secolo XVII," Rivista storica italiana, LXXVI, 4, die. 1964, 957-981.

Warriner, Doreen, "Some Controversial Issues in the History of Agrarian  
Europe," Slavonic and East European Review, XXXI, No. 78, Dec. 1953,  
168-186.

Watson, Andrew M., "Back to Gold—and Silver," Economic History Review,  
2nd ser., XX, 1, 1967. 1-34.

Webb, Walter Prescott, The Great Frontier. Boston, Massachusetts:  
Houghton Mifflin, 1952.

Weber, Max, General Economic History. New York: Free Press, 1950.

Weber, Max, *The Religion of China*. New York: Free Press, 1951.

Weber, Max, *The Religion of India*. New York: Free Press, 1958.

Weber, Max, *Economy and Society*. Totowa, New Jersey: Bedminster Press, 1968.

Wernham, R. B., "English Policy and the Revolt of the Netherlands," in S. Bromley and E. H. Kossman, eds., *Britain and the Netherlands*, Groningen: Wolters, 1964, I, 29-40.

Wernham, R. B., "The British Question, 1559-69," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, 1559-1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 209-233.

Wernham, R. B., "Introduction," *New Cambridge Modern History*, III: R. B. Wernham, ed., *The Counter-Reformation and the Price Revolution, 1559-1610*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1968, 1-13.

White, Jr., Lynn, "What Accelerated Technological Progress in the Western Middle Ages?," in C. Crombie, ed., *Scientific Change*. New York: Basic Books, 1963, 272-291.

Willan, T. S., "Trade Between England and Russia in the Second Half of the Sixteenth Century," *English Historical Review*, LXIII, No. 247, July 1948, 307-321.

Willetts, William, "The Maritime Adventures of the Great Eunuch Ho," in Colin Jack-Hinton, ed., *Papers on Early South-East Asian History*. Singapore: *Journal of Southeast Asian History*, 1964, 25-42.

Williams, Eric, *Capitalism and Slavery*. London: Deutsch, 1964.

Williams, Penry, and Harriss, G. I., "A Revolution in Tudor History?" *Past Of Present*, No. 25, July 1963, 3-58.

Wilson, C. H., "Cloth Production and International Competition in the 17th Century," *Economic History Review*, 2nd ser., XIII, 2, 1960, 209-221.



Wilson, C. H., "Trade, Society and the State," in Cambridge Economic History of Europe, IV: E. E. Rich and C. H. Wilson, eds., The Economy of Expanding Europe in the 16th and 17th Centuries. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 487-575.

Wittman, T., "Quelques problemes relatifs a la dictature revolutionnaire des grandes villes de Flandres, 1577-1579," *Studia historica, Academicae Scientiarum Hungaricae*, No. 40, 1960.

Wolf, Eric, *Sons of the Shaking Earth*. Chicago, Illinois: Univ. of Chicago Press, 1959.

Wolf, Eric, *Peasants*. Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, 1966.

Wolfe, Martin, "Fiscal and Economic Policy in Renaissance France," *Third International Conference of Economic History, Munich 1965*. Paris: Mouton, 1968, 687-689.

Woolf, S. J., "Venice and the Terraferma: Problems of the Change from Commercial to Landed Activities," in Brian Pullan, ed., *Crisis and Change in*

the Venetian Economy in the Sixteenth and Seventeenth Centuries. London: Methuen, 1968, 175-203.

Wright, L. P., "The Military Orders in Sixteenth and Seventeenth-Century Spanish Society," *Past Of Present*, No. 43, May 1969, 34-70.

Youngs, Joyce, "Landlords in England, C: The Church," in *The Agrarian History of England and Wales, IV: Joan Thirsk, ed., 1500-1640*. London and New York: Cambridge Univ. Press, 1967, 306-356.

Zagorin, Perez, "The Social Interpretation of the English Revolution," *Journal of Economic History*, XIX, 3, Sept. 1959, 376-401.

Zavala, Silvio, *La encomienda Indiana*. Madrid: Centro de Estudios Historicos, 1935.

Zavala, Silvio, *New Viewpoints on the Spanish Colonization of America*. Philadelphia: Univ. of Pennsylvania Press, 1943.

Zeller, Gaston, "Industry in France Before Colbert," in Rondo E. Cameron,

ed., *Essays in French Economic History*. Homewood, Illinois: Irwin, Inc., 1970, 128-139. (Translated from *Revue d'histoire economique et sociale*, XXVIII, 1950.)



۱. Jobst Amman

۲. Master of the Housebook

۳. Theodore de Bry

۴. Jacques Callot

۵. Pieter Breughel, the Elder

۶. Jacques Bellange

۷. Sally Spector

۸. (Douglas Dowd (۱۹۱۹، کنش‌ورز و اقتصادی و تاریخ‌پژوه اقتصادی و کنش‌ورز (۱۹۱۹،

سیاسی آمریکایی.

۹. (Terence K. Hopkins (۱۹۲۹- ۱۹۹۷، کسی که کتاب به او

پیشکش شده است.

۱۰. World-Economy

## ۱۱. Hyphen

۱۲. جامعه‌شناس آمریکایی، دانشمند سیاسی و (۱۹۲۹- ۲۰۰۸) Charles Tilly

تاریخ‌پژوهی که متخصص پیوند میان سیاست و جامعه بود

۱۳. منظور مجموعه گسست اجتماعی است که توسط انتشارات آکادمیک منتشر

شد.

۱۴. New York Times Sunday Book Review

۱۵. The New York Review of Books

۱۶. Modernizatin

۱۷. Global

۱۸. منظور، به صورت نکره آن است.

۱۹. منظور، به صورت معرفه آن است.

۲۰. Antinomy

۲۱. Dependistas

۲۲. world system

۲۳. orthodox marxists

۲۴. premise

۲۵. entrepreneur

۲۶. circulationist

۲۷. characteristic

۲۸. articulation of modes of production

۲۹. nomothetic

۳۰. (Stephen Mennell (۱۹۴۴، دانشگاه دوبلین، استاد جامعه‌شناسی کالج دانشگاه دوبلین، ۱۹۴۴-۱۹۴۴)

۳۱. تاریخ‌پژوه آلمانی اداره امور عمومی. او استاد تاریخ (۱۸۶۱ - ۱۹۴۰) Otto Hintze

سیاسی، مشروطه، اداری و اقتصادی دانشگاه برلین بود

۳۲. autonomy



۳۳. جامعه‌شناس، نویسنده، سردبیر و استاد بازنشسته (۱۹۱۹ - ۲۰۱۱) (Daniel Bell).

دانشگاه هاروارد. شهرت او به دلیل مطالعاتش بر پسا صنعت‌داری است.

۳۴. deconstruction

۳۵. grand récits

۳۶. paradigm

۳۷. systemic

۳۸. تاریخ‌پژوه آلمانی و استاد بازنشسته تاریخ اروپا (۱۹۳۸ - ) (Hans-Heinrich Nolte).

در دانشگاه هانوفر.

۳۹. تاریخ‌پژوه انگلیسی (۱۹۵۴ - ۲۰۰۸) (Faruk Tabak).

۴۰. Incorporation، یا در گنجاندن.

۴۱. جامعه‌شناس آمریکایی (۱۹۲۸ - ۲۰۱۳) (Janet Abu-Lughod).

۴۲. protocapitalist system

۴۳. ترجمه فارسی: مقدمه‌ای بر تحلیل (World-Systems Analysis: An Introduction).

۱۳۸۸. (نظام‌های جهانی، ترجمه حسین عسگریان، تهران: ابرار معاصر تهران،

[۴۴.](#) Geopolitics and Geoculture (ترجمه فارسی: سیاست و فرهنگ در نظام متحول)

۱۳۷۷. جهانی (ژئوپولیتیک و ژئوکالچر)، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر نی،

[۴۵.](#) استاد بریتانیایی جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، - (۱۹۴۲) Michael Mann

لس‌آنجلس.

[۴۶.](#) تاریخ‌پژوه آمریکایی جهان. شهرت او به دلیل (۱۹۱۷) William McNeill

نوشته‌هایش در مورد تمدن باخترزمین است.

[۴۷.](#) ژنرال و نگره‌پرداز آلمانی علوم نظامی، (۱۷۸۰- ۱۸۳۱) Carl von Clausewitz

[۴۸.](#) Jason Moore

[۴۹.](#) Barry Gills

[۵۰.](#) world system

[۵۱.](#) Re-Orient: Global Economy in the Asian Age

[۵۲.](#) اقتصاددان مارکسی مصری ، (۱۹۳۱) Samir Amin

[۵۳.](#) دانش‌پژوه ایتالیایی در اقتصاد سیاسی و (۱۹۳۷- ۲۰۰۹) Giovanni Arrighi

جامعه‌شناسی.

[۵۴.](#) اقتصاددان سیاسی هندی ، (۱۹۳۶) Amiya Bagchi

[۵۵.](#) theory

#### ۵۶. evolutionist

۵۷. اشاره به بخش نخست مانیفست کمونیستی. مارکس و انگلس می‌افزایند:

«آزادمرد و برده، بزرگ‌زاده و عوام، ارباب و سرف، استادکار و پیشه‌ور روزمزد، و در یک کلمه، ستمگر و ستم‌دیده، در برابر یکدیگر ایستاده، پیوسته نبردی گاه پنهان گاه آشکار را پی گرفته‌اند، نبردی که فرجام آن، هر بار، یا بازسازی انقلابی سراسر جامعه بوده است یا نابودی همگانی طبقات ستیزنده».

۵۸. اشاره به هماوایی (consensus) یا وفاق در جامعه‌شناسی که مفهوم مرکزی کارکردنگری است.

#### ۵۹. Weltanschauung = world view

#### ۶۰. sovereign

#### ۶۱. nationalist

۶۲. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا، (۱۹۸۹ - ۱۹۰۹) (Wolfram Eberhard)

متمركز بر جوامع آسیای غربی، مرکزی و شرقی.

#### ۶۳. interaction



۶۴. analogy

۶۵. a posteriori

۶۶. T. J. G. locher

۶۷. reliability

۶۸. wie es eigentlich gewesen ist، اشاره به سخن پرآوازه لئوپولد فون رانکه

تاریخ‌پژوه آلمانی و یکی از بنیادگذاران تاریخ، (۱۸۸۶ - ۱۷۹۵)(Leopold von Ranke)

مدرن مبتنی‌بر منابع.

۶۹. vector

۷۰. اشاره به سخن پرآوازه فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶)، یا احتمالاً تامس هابز

(۱۵۸۸-۱۶۷۹): شناخت قدرت است.

۷۱. industrialism

۷۲. bound

۷۳. boundary

[۷۴.](#) confederal

[۷۵.](#) جامعه‌شناس اسرائیلی، ۲۰۱۰ - ۱۹۲۳ (Shmuel Eisenstadt).

[۷۶.](#) تاریخ‌پژوه متخصص سده‌های میانه با تأکید، ۱۹۸۴ - ۱۹۰۰ (Frederic Lane).

خاصی بر شهرهای ایتالیا و منطقه و نیز

[۷۷.](#) Ferdinand Zimmermann)، با نام اصلی فردیناند زیمرمان (Ferdinand Fried،

- ۱۹۶۷). ۱۸۹۸ نویسنده آلمانی (

[۷۸.](#) تاریخ‌پژوه فرانسوی و یکی از رهبران مکتب، ۱۹۸۵ - ۱۹۰۲ (Fernand Braudel).

آنال.

[۷۹.](#) De jure

[۸۰.](#) Town، یا قصبه.

[۸۱.](#) Manor (seignury) یا سینیوری اجاره به والاتبار شاه که توسط زمین از زمینی

داده می‌شد. والاتبار، مشروط به رعایت تعهدات موردنظر شاه، نظارت کاملی بر اداره

گفته می‌شد. از همه (lord of the manor) مانور داشت. از آن‌پس به او ارباب مانور

مهم‌تر اینکه، میان خود والاتباران نیز چنین تعهدات و رویه‌هایی وجود داشت. بر

پایه تعهداتی، یک والاتبار متعهد می‌شد که به موجر خدمات نظامی ارائه دهد. موجر

نیز مانوری به او می‌داد. از آن‌پس به او سرف خراج‌گزار یا واسال گفته می‌شد. این

واسال‌ها خود نیز ممکن بود همین تعهدات را میان خود داشته باشند. بدین‌سان

سلسله مراتبی از تعهدات نظامی و اقتصادی وجود داشت. پایین‌ترین رده از آن سرف یا رعیت وابسته به زمین بود. سینیورها یا اربابان مانور، سخت به اجاره زمین خود وابسته بودند. از این‌رو نبردهای طبقاتی بیشتر رعیت و اربابی بوده و میان سرف و سینیور درمی‌گرفت.

## ۸۲. Dual economy

۸۳. (Daniel Thorner (۱۹۷۴ - ۱۹۱۵) اقتصاددان.

۸۴. Peasant، در اروپا دهقانان بر پایه منزلت شخصی خود به سه طبقه تقسیم (freemen) و آزادمردان (serf) رعیت وابسته به زمین (slave) می‌شدند: برده

۸۵. تاریخ‌پژوه هلندی، متخصص تاریخ (B. H. Slicher van Bath (۲۰۰۴ - ۱۹۱۰)

کشاورزی.

۸۶. Landlord، کسی بود که حق مالکیت بر زمین (بر پایه نامه نویسنده به مترجم) داشته و آن را به دیگران اجاره می‌داد تا به کشتش درآورند. ممکن بود قدرت وی در فروش زمین به واسطه مقررات و قوانینی محدود باشد.

۸۷. in kind

۸۸. Artisan

۸۹. merchant



۹۰. Lord، (بر پایه نامه نویسنده به مترجم)،  
لیکن لقب سینیور در سده‌های میانه استفاده می‌شد و لرد اکنون مورد استفاده قرار گرفته و ممکن است صرفاً لقبی تجملی و بدون دارایی ملازم آن باشد.

۹۱. Hanseatic League، و نیز اتحاد هانزا Hanseatic cities  
اصناف سوداگران و شهرهای بازاری‌شان بود که بر تجارت امتداد ساحل اروپای شمالی مسلط بود. این پیمان از بالتیک تا دریای شمال و کشورها را طی اواخر سده‌های میانه و اوایل دوران مدرن (حدود سده سیزدهم تا هفدهم) دربرمی‌گرفت.

۹۲. خاورشناس و تاریخ‌پژوه مارکسیست فرانسوی، (۱۹۰۹ - ۱۹۹۱) Claude Cahen.

۹۳. bulk goods

۹۴. نویسنده، آموزگار و پژوهشگر آمریکایی، (۱۹۰۰ - ۱۹۸۹) Owen Lattimore.  
متخصص پرنفوذ تاریخ چین، آسیای مرکزی و به‌ویژه مغولستان.

۹۵. Handicraft، یا صنایع‌دستی.

۹۶. تاریخ‌پژوه فرانسوی، (۱۹۰۱ - ۱۹۷۴) Edouard Perroy.

۹۷. Liquidity crisis، کسری حاد (یا «قطع») نقدینگی.

۹۸. Landowner، (بر پایه نامه نویسنده به مترجم)،  
کسی که به‌صورت بالفعل صاحب، زمین بوده و بنابراین می‌توانست آن را به فروش برساند.

۹۹. mediocrity

۱۰۰. Stagnation، دوره طولانی رشد کم اقتصادی که معمولاً با بیکاری بالا همراه است.

۱۰۱. Rent، یا بهره مالکانه

۱۰۲. Inelastic، متغیری که در پاسخ به تغییرات سایر متغیرها کمتر از حد متناسب، تغییر می‌کند.

۱۰۳. elasticity of demand، میزان تغییر تقاضا برای یک کالا یا خدمت برحسب تغییر قیمت آن.

۱۰۴. (Douglass North (۱۹۲۰ - ۱۹۹۳ اقتصاد نوبل برنده نوبل اقتصاد

۱۰۵. Robert Thomas

۱۰۶. (Rodney Howard Hilton (۱۹۱۶ - ۲۰۰۲ تاریخ‌پژوه مارکسیست انگلیسی

متخصص اواخر سده‌های میانه و گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری

۱۰۷. insurrection

۱۰۸. Conjunctural، یکی از مفاهیم مرکزی مکتب آنال (conjoncture) اقتران

است که در مرحله دوم تحول این مکتب مطرح شد. اندیشه اقتران را نخستین‌بار مطرح ساخت. درحالی‌که اقتران ناظر بر (structure) ارنست لایبزوهر در برابر ساختار پیوند میان پدیده‌های گوناگون و درعین‌حال هم‌زمان در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت است، ساختار به پدیده‌ها در بلندمدت می‌پردازد. استاد حیدری ملایری برابر نهاد «هم ایستان» و «هاجوهش» را برای این اصطلاح پیش می‌نهد. بنگرید به فرهنگ ریشه‌شناختی اخترشناسی-اخترفیزیک.

۱۰۹. Seigniorial

[۱۱۰.](#) estate - owner

[۱۱۱.](#) Eugene A. Kosminsky

[۱۱۲.](#) flanders

[۱۱۳.](#) majorca

[۱۱۴.](#) jacquerie

[۱۱۵.](#) frisia

[۱۱۶.](#) recession

[۱۱۷.](#) اقتصاددان بریتانیایی دانشگاه کمبریج. از او ۱۹۷۶ - ۱۹۰۰ (Maurice Dobb)

به‌عنوان سرآمد اقتصاددانان مارکسیست سدهٔ بیستم یاد می‌شود.

[۱۱۸.](#) Wüstungen

[۱۱۹.](#) enclosure



[۱۲۰.](#) engrossing

[۱۲۱.](#) arl F. Helleiner

[۱۲۲.](#) تاریخ‌پژوه فرانسوی، یکی از رهبران مکتب آنال، ۱۹۴۴ - ۱۸۸۶ (Marc Bloch)

[۱۲۳.](#) Prince.

[۱۲۴.](#) تاریخ‌پژوه بریتانیایی، ۱۹۸۱ - ۱۸۹۹ (Michael Postan)

[۱۲۵.](#) Lord of the manor

[۱۲۶.](#) شاهی از دودمان (le Prudent) مشهور به محتاط، ۱۴۸۳ - ۱۴۲۳ (Louis XI)

۱۴۸۳ بر فرانسه فرمان راند تا ۱۴۶۱ که از (Valois) والوها

[۱۲۷.](#) شاه انگلستان و لرد ایرلند از تصرف تاج‌وتخت در ۱۵۰۹ - ۱۴۵۷ (Henry VII)

(Tudor)، نخستین شاه دودمان تئودور ۱۵۰۹ تا زمان مرگ در ۱۴۸۵

[۱۲۸.](#) نام بردار به کاتولیک، از ۱۴۶۸ شاه ۱۵۱۶ - ۱۴۵۲ (Ferdinand II of Aragon)

شاه آراگون بود. شهرت فردیناند به کشف جهان نو بازمی‌گردد، زیرا ۱۴۷۹ اسپسیل و از

۱۴۹۲ تأمین‌او به همراه همسرش ایزابلا هزینه سفر نخست کریستف کلمب را در

کردند.

[۱۲۹.](#) و نیز نام بردار به ایزابلای کاتولیک، ۱۵۰۴ - ۱۴۵۱ (Isabella I of Castile)

شهبانوی کاستیا و لئون بود. او و همسرش فردیناند آراگونی برای سرزمین‌هایی که سپس‌تر پایهٔ اتحاد سیاسی تحت نظر پسر ارشدشان، شارل پنجم امپراتور مقدس روم شد، ثبات به ارمغان آوردند.

۱۳۰. ارزش کل پول رایج یک کشور که در اقتصاد در زمان معینی در جریان است.

۱۳۱. Coinage Debasement

۱۳۲. Tax Farming، واگذاری حق جمع‌آوری مالیات از سوی دولت به شخص یا حاکم

یک منطقه که معمولاً به‌صورت مقطوع از او دریافت می‌شود و او خود از رعایای آن منطقه مالیات را وصول خواهد کرد.

۱۳۳. تاریخ‌پژوه فرانسوی متخصص تاریخ اجتماعی و (۱۹۹۶ - ۱۹۱۹) Georges Duby

اقتصادی سده‌های میانه

۱۳۴. Profit margin، مقدار سود برای هر واحد که به‌صورت درصدی از قیمت بیان

می‌شود. رقمی که پس از کسر هزینه‌ها از فروش کل و تقسیم آن بر واحدهای به فروش رفته، به دست می‌آید.

۱۳۵. تاریخ‌پژوه نامدار بلژیکی (۱۹۹۵ - ۱۹۱۴) Léopold Genicot

۱۳۶. Deflation

۱۳۷. subject

۱۳۸. ambivalent

۱۳۹. (Yves Renouard (۱۹۰۸ - ۱۹۶۵، تاریخ‌پژوه فرانسوی.

۱۴۰. Occitania

۱۴۱. Provence

۱۴۲. Catalonia

۱۴۳. Angevins

۱۴۴. (Fritz Hartung (۱۸۸۳ - ۱۹۶۷، تاریخ‌پژوه آلمانی.

۱۴۵. (Roland Mousnier (۱۹۰۷ - ۱۹۹۳، تاریخ‌پژوه فرانسوی اوایل دوران مدرن در

فرانسه و مطالعات تطبیقی تمدن‌های مختلف.

۱۴۶. Victor Gordon Kiernan (۱۹۱۳ - ۲۰۰۹، تاریخ‌پژوه مارکسیست بریتانیایی.

۱۴۷. manqué

۱۴۸. Raisons d'État

۱۴۹. (Gustaf Utterström (۱۹۱۱ - ۱۹۸۵، تاریخ‌پژوه اقتصادی سوئدی.

۱۵۰. Sudetenland



تاریخ‌پژوه فرانسوی متخصص لانگیدوک، - (۱۹۲۹) Emmanuel Le Roy Ladurie. [۱۵۱.](#)

در رژیم گذشته و به‌ویژه تاریخ دهقانان

تاریخ‌پژوه انگلیسی، ۲۰۰۶ - (۱۹۱۲) Norman Pounds. [۱۵۲.](#)

تاریخ‌پژوه فرانسوی متخصص تاریخ امریکای، ۲۰۰۹ - (۱۹۲۳) Pierre Chaunu. [۱۵۳.](#)

لاتین و نیز تاریخ اجتماعی و مذهبی فرانسه سده‌های شانزدهم تا هجدهم

[۱۵۴.](#) exploration

تاریخ‌پژوه و نویسنده آمریکایی، ۱۹۹۰ - (۱۹۱۴) Archibald Lewis. [۱۵۵.](#)

ساکنان مسلمان مراکش، الجزیره، موریتانی، (Moro) یا موروها Moors. [۱۵۶.](#)

شبه‌جزیره ایبری، سپتیمانی، سیسیل و مالت در سده‌های میانه بودند. موروها پس از

حمله به شبه‌جزیره ایبری در سده هشتم میلادی و به دنبال ایجاد خلافت‌های امویه

و مرابطه، بزرگ‌ترین تمدن عربی اندلسی را در شهرهای قرطبه، طلیطله، غرناطه و

اشبیلیه بنا نهادند. مسیحیان در سده یازدهم میلادی تلاش برای بازپس‌گیری را آغاز

۱۴۹۲ با شکست مورها این تلاش به فرجام رسید. کرده و در سال

[۱۵۷.](#) Balearic Islands

[۱۵۸.](#) Sardinia

[۱۵۹.](#) Corsica

۱۶۰. Andrew Watson

۱۶۱. The Trans-Saharan Gold Trade، تجارت میان دو سوی صحرای بزرگ آفریقا،

یعنی کشورهای ساحل مدیترانه با کشورهای جنوب صحرا. اوج این تجارت میان

سده‌های هشتم تا شانزدهم میلادی بود.

۱۶۲. Monetary base، نسبت میان اسکناس عرضه‌شده توسط دولت و مجموع

دارایی‌های آن که به‌عنوان پشتوانه اسکناس قابل‌قبول باشد. هرچه این نسبت

بزرگ‌تر باشد، میزان نقدینگی و به‌تبع آن تورم بیشتر است. به‌عبارت‌دیگر بزرگ‌بودن

این نسبت نشانگر پایین‌بودن ارزش پول است.

۱۶۳. تاریخ‌پژوه برجسته بلژیکی، (۱۸۶۲ - ۱۹۳۵) Henri Pirenne.

۱۶۴. اقتصاددان مارکسی، کنش‌ورز سیاسی و بنیادگذار، (۱۹۱۰ - ۲۰۰۴) Paul Sweezy.

مانثلی ریویو.

۱۶۵. horticulture

۱۶۶. تاریخ‌پژوه و دانشمند اجتماعی، (۱۹۱۸ - ۲۰۱۱) Vitorino Magalhães Godinho.

پرتغالی.

۱۶۷. تاریخ‌پژوه پرتغالی، (۱۹۱۹ - ۲۰۰۸) Joel Serrão.

۱۶۸. monoculture

۱۶۹. Low Countries، ترکیبی از یک منطقه ساحلی در شمال غربی اروپا، به‌ویژه

متشکل از بلژیک و هلند، و دلتای رودخانه‌های راین، شلت و موز، که بیشتر زمین،  
هم‌سطح یا پایین‌تر از سطح دریاست.

[۱۷۰.](#) M. K. Bennett

[۱۷۱.](#) E. E. Rich

[۱۷۲.](#) grains of Paradise

[۱۷۳.](#) Amomum melegueta

[۱۷۴.](#) hippocras

[۱۷۵.](#) Holland

[۱۷۶.](#) money of account، مخرج مشترک ارزش یا پایه مبادلاتی که در حفظ حساب‌ها،  
مورد استفاده است و ممکن است مسکوکات یا پول کاغذی هم‌ارز آن وجود خارجی  
نداشته باشد.

[۱۷۷.](#) imaginary money

[۱۷۸.](#) H. V. Livermore



[۱۷۹. Reconquista](#)، از نخستین، ۷۸۱ ساله در تاریخ شبه‌جزیره ایبری، از نخستین

تا سقوط گرانادا در ۷۱۱.۱۴۹۲ حمله مسلمانان در

[۱۸۰. gangsterism](#)

[۱۸۱.](#) اشاره به پسران کهتر بزرگ‌تباران. این پدیده ناشی از نخست‌زادگی بود که

به‌موجب آن، ثروت پدر به نخستین پسر می‌رسید.

[۱۸۲. Compensation](#)، هشیار یا ناهشیار، ضعف‌ها،

ناکامی‌ها، امیال یا احساس بی‌کفایتی یا ناشایستگی فرد در یک حوزه از زندگی از

طریق کامروایی یا رانش به‌سوی سرآمدی و برتری در حوزه دیگر.

[۱۸۳. passions of Christianity](#)

[۱۸۴. Rationalization](#)، نوعی سازوکار دفاعی روانی که در آن رفتارها یا احساسات

پرخاشگرانه به شیوه‌ای ظاهراً عقلانی یا منطقی توجیه می‌شوند تا از توضیح حقیقی

آنها پرهیز شده و برای فرد قابل‌تحمل شوند.

[۱۸۵.](#) تاریخ‌پژوه بلژیکی سده‌های میانه، ۱۹۹۶ - ۱۹۰۷ (Charles Verlinden)

[۱۸۶. Virginia Rau](#)

[۱۸۷. madeira](#)

[۱۸۸. edge](#)

[۱۸۹. Entrepreneur](#)، مارکس، در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ خود، آنان را به سودشیدایی

منتسب می‌سازد (Erwerbsucht).

[۱۹۰. geohistory](#)

[۱۹۱. reified](#)

[۱۹۲.](#) شاید «کولونی‌سازی» برابر نهاد بهتری باشد.

[۱۹۳. expedition](#)

[۱۹۴.](#) استاد تاریخ سده‌های میانه در دانشگاه، (Lynn White, Jr (۱۹۰۷ - ۱۹۸۷)

پرینستون.

[۱۹۵.](#) از نظر توین بی، پیدایش تمدن‌ها نتیجه واکنش درخور و موفقیت‌آمیزی است

که اقلیت آفرینشگر در جامعه، از جمله رهبران سرآمد آن، به موقع در برابر چالشی

نشان می‌دهند که مسیر حوادث، پیش روی یک جامعه یا فرهنگ قرار می‌دهد.

[۱۹۶.](#) تاریخ‌پژوه اقتصادی ایتالیایی، (carlo cipolla (۱۹۲۲ - ۲۰۰۰)

[۱۹۷.](#) دانشمند، تاریخ‌پژوه و چین‌شناس. شهرت او به (joseph needham (۱۹۰۰ - ۱۹۹۵)

دلیل پژوهش در تاریخ دانش چین است.

[۱۹۸. exponential](#)

[۱۹۹.](#) Cheng Ho یا Zheng He (۱۳۷۱ - ۱۴۳۳، رجل سیاسی و خواجه دربار، دریانورد،

دریاسالار چینی.

[۲۰۰.](#) Wang Chin

[۲۰۱.](#) Annam نام کهن ویتنام

[۲۰۲.](#) mandarin

[۲۰۳.](#) T'ien-Tse Chang

[۲۰۴.](#) william willetts

[۲۰۵.](#) G. F. Hudson

[۲۰۶.](#) (C. R. Boxer (۱۹۰۴ - ۲۰۰۰، هلند تاریخ‌پژوه برجسته دریایی و استعماری

و پرتغال.

[۲۰۷.](#) Wakō یا Wokou

[۲۰۸.](#) M. A. P. Meilink-Roelofs، هلندی تاریخ‌پژوه.

[۲۰۹.](#) Agronomy، دانش و فناوری فراوری و بهره‌برداری از گیاهان برای غذا، سوخت،



۲۱۰. Van Der Sprenkel

۲۱۱. feudalization

۲۱۲. prebendalization

۲۱۳. patrimonial

۲۱۴. Carolingian، پیپینید در سدهٔ ۷۵۱

۷۵۱ شاه فرانک شدند. ایشان نخستین کسانی بودند که درهفتم ب.م که در سال

اروپای باختری خود را امپراتور خواندند.

۲۱۵. oath-bound vassalage، ارباب و سرف خراج‌گزار با یک آیین پاداش‌ده به

(Homage) یکدیگر متعهد می‌شدند که متشکل از دو بخش بود، سرسپاری رسمی

همچنین تقدیس مسیحی نیز برگزار می‌شد تا اهمیت آن را، (Fealty) و پیمان‌داری

نشان دهد. زمانی که دو نفر والاتبار چنین سوگندی را یاد می‌کردند، آنکه قدرتمندتر

یا برتر بود (در اینجا، شاه) به‌عنوان ارباب و طرف دوم سرف خراج‌گزار شناخته می‌شد.

ارباب یا شاه در برابر تعهدات رعیت، که شامل اطاعت از فراخوان دربار و چهل‌روز

را به وی می‌بخشید. رعیت خراج‌گزار شاه (fief) خدمت به سپاه می‌شد، تیولی



۲۲۳. پژوهشگر و استاد تاریخ چین در دانشگاه، ۱۹۶۹ - ۱۹۲۰ (Joseph Levenson).

برکلی.

۲۲۴. Ideal type

۲۲۵. patrimonialism

۲۲۶. Warring States، عصری در تاریخ چین باستان که پس از دوره بهار و پاییز آغاز

شده و با فتح چین توسط دودمان چین، پایان یافت. خاندان چین همه دولت‌های

متخاصم دیگر را به قلمرو خود ضمیمه کرده و بدین‌سان امپراتوری یکپارچه چین

پدید آمد.

۲۲۷. self-defeating

۲۲۸. individualism

۲۲۹. Wang Yang-ming

۲۳۰. William T. Du Bary

۲۳۱. تاریخ‌پژوه فرانسوی اوایل دوران مدرن در، ۱۹۹۳ - ۱۹۰۷ (Roland Mousnier).

فرانسه و مطالعات تطبیقی تمدن‌های مختلف.



۲۳۲. Chu Hi

۲۳۳. Statism، دولت باید اقتصاد یا سیاست اجتماعی یا هردو را تا حدی تحت نظارت خود درآورد. دولت‌سالاری دقیقاً در برابر اقتدارگریزی قرار می‌گیرد. دامنه آن از مینارشسیسم تا تمامی‌خواهی گسترده است.

۲۳۴. Raison d'État

۲۳۵. paradox

۲۳۶. consecutiveness

۲۳۷. grouping

۲۳۸. تاریخ‌پژوه فرانسوی، آوازۀ او به نقش (۱۸۷۸ - ۱۹۵۶) Lucien Febvre

برجسته‌اش در پایه‌گذاری مکتب تاریخی آنال برمی‌گردد.

۲۳۹. اقتصاددان، تاریخ‌پژوه و جغرافیدان فرانسوی (۱۸۶۶ - ۱۹۴۶) Henri Hauser

الجزایری‌تبار.

۲۴۰. Terraferma

۲۴۱. Enclave، بخشی از یک دولت که کاملاً توسط سرزمین دولت دیگری احاطه‌شده

[۲۴۲.](#) extra-European

[۲۴۳.](#) land/labor ratio

[۲۴۴.](#) Casa de Contratación

[۲۴۵.](#) Entrepôt، انبار + انبار. بندر، شهر یا پایگاهی تجاری که در آنجا کالا وارد شده، انبار شده یا تجارت می‌شود. معمولاً از کالنبار برای صدور مجدد کالا استفاده می‌شود.

[۲۴۶.](#) تاریخ‌پژوه لهستانی متخصص لهستان، - (۱۹۳۰ Henryk Samsonowicz)

میان‌سده‌ای، نویسندهٔ پرکار و استاد دانشگاه ورشو.

[۲۴۷.](#) (Earl J. Hamilton ۱۸۹۹ - ۱۹۸۹) تاریخ‌پژوه آمریکایی اسپانیایی‌تبار و یکی از

بنیادگذاران تاریخ اقتصادی.

[۲۴۸.](#) treasure

[۲۴۹.](#) stock

[۲۵۰.](#) Liquidation

[۲۵۱.](#) Balance of trade، تفاوت میان ارزش پولی واردات و صادرات خروجی طی یک

دوره معین در اقتصاد. تراز هنگامی نامساعد است که واردات از صادرات فزونی گیرد.

[۲۵۲](#). Quantity theory of money، عرضه پول رابطه‌ای مستقیم و

نسبی با سطح قیمت‌ها دارد.

[۲۵۳](#). تاریخ‌پژوه سوئدی و استاد تاریخ شهری، ۲۰۰۵ - ۱۹۲۴ (Ingrid Hammarström)

در دانشگاه استکهلم

[۲۵۴](#). Y. S. Brenner



۲۵۵. Speculation، معامله نظری و بدین‌سان. انجام تراکنش‌های

خطرپذیر مالی برای کسب سود، از افت‌وخیز در ارزش بازاری یک کالای تجاری همچون

اسناد مالی.

۲۵۶. Money-supply، مقدار دارایی‌های پولی در دسترس یک اقتصاد در

یک زمان خاص.

۲۵۷. upper limits

۲۵۸. اقتصاددان و تاریخ‌پژوه اسپانیایی متخصص فرایند (Jorge Nadal ۱۹۲۹)

صنعتی‌شدن در اسپانیا.

۲۵۹. full employment، سطحی از میزان اشتغال که در آن بیکاری ادواری یا ناشی از

کمبود تقاضا وجود نداشته باشد.

۲۶۰. تاریخ‌پژوه سده‌های میانه (Harry A. Miskimin ۱۹۳۲- ۱۹۹۵)

۲۶۱. W. C. Robinson

۲۶۲. Turnover، تعداد دفعاتی که یک دارایی طی یک دوره مالی مشخص جابجا

می‌شود.

۲۶۳. Retrenchment، کاستن از هزینه‌های عمومی توسط دولت.

۲۶۴. deregulated

۲۶۵. اقتصاددان و دانشمند سیاسی اتریشی (Joseph Schumpeter ۱۸۸۳ - ۱۹۵۰)

آمریکایی. یکی از پرنفوذترین اقتصاددانان سده بیستم.

[۲۶۶.](#) currency

[۲۶۷.](#) Differential، افتراقی، جدایی گذار، فرق گذار و ...

[۲۶۸.](#) تاریخ‌پژوه فرانسوی متخصص تاریخ اقتصادی، (۱۹۲۹ - ۲۰۰۷) Michel Morineau

در دوران مدرن

[۲۶۹.](#) world-embracing

[۲۷۰.](#) circuit

[۲۷۱.](#) Distributive shares

[۲۷۲.](#) capital equipment هرگونه تجهیزاتی، (Capital Goods) یا کالاهای سرمایه‌ای

است که توسط یک سازمان برای تولید سایر کالاها به کار گرفته می‌شود. به دیگر

سخن، هرگونه کالای بادوامی که در تولید کالاها یا خدمات به کار گرفته می‌شود،

کالای سرمایه‌ای نامیده می‌شود. از قبیل: ساختمان، دفتر کار، تجهیزات و ماشین‌های

کارخانه‌ای.

[۲۷۳.](#) Eric Kerridge

[۲۷۴.](#) تاریخ‌پژوه اقتصادی آمریکایی، (۱۸۹۹ - ۱۹۸۸) John Nef

[۲۷۵.](#) (E. H. Phelps-Brown (۱۹۰۶ - ۱۹۹۴، بریتانیایی، اقتصاددان برجسته.

[۲۷۶.](#) Sheila V. Hopkins

[۲۷۷.](#) Manufactured

[۲۷۸.](#) manufacture

[۲۷۹.](#) (Pierluigi Ciocca (۱۹۴۱ -، ایتالیایی، بانکدار و اقتصاددان.

[۲۸۰.](#) Money illusions یا توهم قیمت، گرایش افراد به اینکه پول رایج را اسمی

بدانند نه واقعی. به دیگر سخن، ارزش اسمی پول با قدرت خرید، یعنی ارزش واقعی

آن اشتباه گرفته می‌شود.

[۲۸۱.](#) mores

[۲۸۲.](#) Holland

[۲۸۳.](#) (Pierre Vilar (۱۹۰۶ - ۲۰۰۳، فرانسوی، تاریخ‌پژوه.

[۲۸۴.](#) Hispanic America، منطقه‌ای شامل کشورهای آمریکایی که جمعیت‌های

اسپانیایی‌زبان در آنها ساکن هستند.

[۲۸۵.](#) (J. H. Elliott (۱۹۳۰ -، آکسفورد، تاریخ‌پژوه و استاد بازنشسته دانشگاه آکسفورد.

[۲۸۶.](#) (John Maynard Keynes (۱۸۸۳ - ۱۹۴۶، یکی از بریتانیایی، اقتصاددان



پرنفوذترین اقتصاددانان سده بیستم.

۲۸۷. spanish Netherlands، ۱۷۱۴ تا ۱۵۵۶ از سرزمین‌های سفلی که

تحت نظارت اسپانیا بوده و از دوک بورگوندی به ارث رسیده بود.

۲۸۸. E. L.Jones

۲۸۹. S.J. Woolf

۲۹۰. Homeostasis، ویژگی نظامی که در آن، اصطلاحی برگرفته از زیست‌شناسی.

یک متغیر به شکل فعالانه‌ای در یک محیط تعریف‌شده تنظیم یا کنترل می‌شود تا در

برابر تغییراتی که ممکن است مقدار آن متغیر را تغییر داده یا آن را دچار آشفتگی

سازند، باثبات و بدون تغییر باقی بماند.

۲۹۱. bimodal distribution

۲۹۲. Slowdown، کاهش فعالیت کارگران در انجام کارها به‌منظور تحت‌فشار قرار

دادن کارفرما.

۲۹۳. serf

۲۹۴. yeoman

۲۹۵. patrician bourgeoisie

۲۹۶. Mestizo، در مستعمرات اسپانیا به کسی گفته می‌شد که تبارش آمیزه‌ای از اروپایی‌ها و سرخپوستان بود.

۲۹۷. Mulato، در مستعمرات اسپانیا به کسی گفته می‌شد که دورگه بود، به این معنا که پدر یا مادر او سفیدپوست «اسپانیایی» و دیگری سیاهپوست بود.

۲۹۸. pan-European، از سراسر اروپا.

۲۹۹. self -employment، یا کار آزاد.

۳۰۰. Sharecropping

۳۰۱. labor intensive

۳۰۲. plantation

۳۰۳. Serfdom

۳۰۴. encomienda

۳۰۵. coerced cash-crop labor، محصول کشاورزی است (مثل پنبه، تنباکو و چای،

سبز) که به سهولت و سرعت قابل‌فروش است و اساساً به‌منظور عرضه به بازار تولید شده است.

انسان‌شناس فرهنگی، قوم‌نگار، جامعه‌شناس و (۱۹۹۱ - ۱۹۰۱) Henri H. Stahl. [۳۰۶](#).

تاریخ‌پژوه اجتماعی مارکسیست رومانیایی.

تفکیک غیررسمی تا زمان جنگ جهانی دوم که شامل مناطقی از East Elbia. [۳۰۷](#).

رایش آلمان می‌شد که در کرانه شرقی رودخانه الب قرار داشتند.

تاریخ‌پژوه، جامعه‌شناس و فیلسوف سیاسی، (۲۰۰۲ - ۱۹۱۱) Sergio Bagú. [۳۰۸](#).

آرژانتینی.

[۳۰۹](#). Luigi Bulferetti

[۳۱۰](#). Lombardy، منطقه‌ای در ایتالیا.

[۳۱۱](#). Luis Vitale

زمین بسیار گسترده‌ای که تحت مالکیت، (latifundium جمع واژه) Latifundia. [۳۱۲](#).

خصوصی است. کاربرد لاتیفوندیوم در حوزه کشاورزی و برای صادرات بود و اغلب

نیروی کار برده در آن به کار گرفته می‌شد. پیشینه آن به دوران امپراتوری روم

می‌رسد.

انسان‌شناس، آوازه او از مطالعاتش بر دهقانان، (۱۹۹۹ - ۱۹۲۳) Eric Wolf. [۳۱۳](#).

آمریکای لاتین و دفاع از چشم‌اندازهای مارکسیستی در انسان‌شناسی ریشه می‌گیرد.

تاریخ‌پژوه ایتالیایی، (۱۹۷۶ - ۱۸۸۰) Pietro Vaccari. [۳۱۴](#).

[۳۱۵](#). encomendero



[۳۱۶.](#) (Silvio Zavala (۱۹۰۹ -، مکزیکی و نهادهای حقوقی و مطالعات تاریخ حقوقی و نهادهای مکزیکی، - (۱۹۰۹) Silvio Zavala).

[۳۱۷.](#) cuatequil

[۳۱۸.](#) mita

[۳۱۹.](#) Donatária

[۳۲۰.](#) cacique

[۳۲۱.](#) (Álvaro Jara (۱۹۲۳ - ۱۹۹۷، تاریخ‌پژوه شیلیایی، ۱۹۹۷ - ۱۹۲۳) Álvaro Jara).

[۳۲۲.](#) Sesmo

[۳۲۳.](#) Reginald R. betts

[۳۲۴.](#) Zs. S. pach

[۳۲۵.](#) (Andre Gunder Frank (۱۹۲۹ - ۲۰۰۵، جامعه‌شناس و اقتصاددان، ۲۰۰۵ - ۱۹۲۹) Andre Gunder Frank).

، مروج نظریه وابستگی و پس از ۱۹۸۴، ۱۹۷۰ مارکسی آلمانی - آمریکایی. پس از دهه

پیش‌تاز در نگره نظام‌های جهانی.

[۳۲۶.](#) breadbasket

[۳۲۷.](#) Fernando Guillén Martinez

[۳۲۸.](#) Pastoralism

[۳۲۹.](#) Mezzadria، زمین‌دار و کشاورز، اصطلاح ایتالیایی برای سهم بری که در آن،

محصول و سود کشت را دونیم می‌کنند.

[۳۳۰.](#) fâcherie

[۳۳۱.](#) Métayage، شخصی زمین را برای نوعی کشت از گونه سهم بری که در آن،

زمین‌دار کشت می‌کند و نسبتی از آن را برمی‌دارد.

[۳۳۲.](#) Ian Blanchard

[۳۳۳.](#) H. K. Takahashi

[۳۳۴.](#) Cheung

[۳۳۵.](#) Freehold Tenure، حق که به مالک اجازه کامل‌ترین نوع مالکیت زمین. حقی که به مالک اجازه

تصرف مطلق و مادام‌العمر زمین و دارایی و بدون دخالت احدی را می‌دهد.

[۳۳۶.](#) تاریخ‌پژوه شورویایی. شهرت او برای (Boris Porshnev (۱۹۷۲ - ۱۹۰۵)

مطالعاتش در شورش‌های خلق در رژیم گذشته فرانسه بود.

[۳۳۷. yeoman farmer](#)

[۳۳۸. بنگرید به پاره نخست آرمان‌شهر اثر سر تامس مور.](#)

[۳۳۹. handicraft](#)

[۳۴۰. Mesta](#)، یا شورای محترم مستا، انجمنی متشکل از پرورش‌دهندگان گوسفند در

۱۲۷۳ توسط آلفونس دهم به رسمیت شناخته‌کاستیا بود که به‌طور رسمی در سال شد. تجارت مستا با هلند که تولیدکننده پیشتاز پارچه بود منافع زیادی برای اعضا در برداشت. اوج قدرت آن در سده شانزدهم بود و پس‌از آن رفته‌رفته اهمیت خود را از دست داد. مستا به نحوی باعث کندی رشد صنعت در اسپانیا بود، به‌گونه‌ای که تا سده نوزدهم همچنان مواد خام صادر و کالاهای کارخانه‌ای وارد می‌کرد.

[۳۴۱. truck farming](#)، پالیزکاری یا کشاورزی سطحی برای رویاندن یک نوع سبزی و

میوه یا بیشتر در مقیاسی بزرگ برای حمل به بازارهای دوردست.

[۳۴۲. اشاره به فتح انگلستان توسط ویلیام فاتح در سال ۱۰۶۶.](#)

[۳۴۳. tenure](#)

[۳۴۴. manorial court](#)

[۳۴۵. customary law](#)



تصرف زمین به موجب رونوشت سندی که در محکمۀ ارباب مانور، [۳۴۶. Copyhold](#).

تنظیم می‌شد.

تا پیش از انقلاب صنعتی، بلندپایگان جایی میان خرده‌مالکان و [۳۴۷. Gentry](#).

والاتباران قرار می‌گرفتند. برخلاف خرده‌مالکان، بلندپایگان خودشان بر زمین کار

نمی‌کردند بلکه کشاورزان اجاره‌دار را به کار می‌گرفتند و برخلاف والاتباران، فاقد

عناوین و امتیازات ارثی بودند.

استفاده از منابع به‌گونه‌ای که تولید کالا و خدمات، [۳۴۸. Economic efficiency](#).

بیشینه شود.

عنوانی بود که پس از سقوط اندلس به آندسته از مسلمانانی، [۳۴۹. Morisco](#).

گفته می‌شد که مجبور به تغییر دین خود شده و به‌عنوان یک مسیحی کاتولیک

غسل تعمید داده می‌شدند.

[۳۵۰. vagabondage](#)

[۳۵۱. Retainer](#)

[۳۵۲. manufacture](#)

تاریخ‌پژوه لهستانی متخصص، (Kazimierz Tymieniecki ۱۸۸۷ - ۱۹۶۸) [۳۵۳.](#)

سده‌های میانه.

۳۵۴. nobles

۳۵۵. Patriciate، پاتریسین به افراد خانواده‌های از سده‌های میانه تا سده نوزدهم، برجسته شهری اطلاق می‌شد که در انجمن‌های شهر نفوذ داشتند.

۳۵۶. industrialist

۳۵۷. Hinterland، اصطلاحی جغرافیایی برای سرزمین پشت بندری است که تجارت، بندر به‌طور عمده بدان وابسته است.

۳۵۸. Terms of trade، قیمت نسبی فروش یا صدور کالا برحسب خرید یا ورود کالا.

۳۵۹. تاریخ‌پژوه فرانسوی، (۱۸۶۴ - ۱۹۳۶) Henri Sée.

۳۶۰. Profit margin، مقدار سود برای هر واحد که به‌صورت درصدی از قیمت بیان می‌شود. رقمی که پس از کسر هزینه‌ها از فروش کل و تقسیم آن بر واحدهای به‌فروش‌رفته به‌دست می‌آید.

۳۶۱. Monopsony، وضعیتی در بازار که تنها یک خریدار در برابر فروشندگان بسیار است.

۳۶۲. debt peonage

۳۶۳. Riga

۳۶۴. Reval

[۳۶۵.](#) Gdańsk

[۳۶۶.](#) Toulouse

[۳۶۷.](#) Antwerp

[۳۶۸.](#) (Joan Thirsk (۱۹۲۲ - ۲۰۱۳، متخصص، مورخ اقتصادی و اجتماعی بریتانیایی، متخصص

در تاریخ کشاورزی.

[۳۶۹.](#) external economies، صرفه‌جویی‌هایی که با تغییر برخی عوامل خارجی موجب

سودآوری بیشتر بنگاه اقتصادی می‌شوند.

[۳۷۰.](#) Lorraine

[۳۷۱.](#) Franche-Comté

[۳۷۲.](#) (Ernesto Laclau (۱۹۳۵-، اغلب، نگره‌پرداز سیاسی آرژانتینی که اغلب

پسامارکسیست توصیف می‌شود.

[۳۷۳.](#) K. Berrill

[۳۷۴.](#) (Alfred Rupert Hall (۱۹۲۰ - ۲۰۰۹، تاریخ‌پژوه علم برجسته بریتانیایی.



۳۷۵. Jean Néré

۳۷۶. Imperialism

۳۷۷. Absolute monarchy

۳۷۸. Monarch

۳۷۹. King

۳۸۰. ruler

۳۸۱. sovereign

۳۸۲. absolutism

۳۸۳. parliament

۳۸۴. تاریخ‌پژوه هلندی - آمریکایی (۱۹۹۲ - ۱۹۱۶) K. W. Swart

۳۸۵. self-interested

[۳۸۶.](#) (Richard Ehrenberg (۱۸۵۷ - ۱۹۲۱، آلمانی، اقتصاددان.

[۳۸۷.](#) Merchantilism، نگره‌ای اقتصادی که بر پایه آن، رفاه یک ملت بسته به ذخیره، حجم سرمایه آن بوده و حجم جهانی تجارت تغییرناپذیر است. همان شمش است که دولت در دست دارد و بهترین راه افزایش آن، تراز مثبت تجاری با دیگر ملت‌ها به‌اضافه صادرات بسیار و واردات اندک است. از این‌رو، سیاستی است که هدف آن انباشت ذخایر پولی از طریق تراز تجاری مثبت است.

[۳۸۸.](#) روزنامه‌نگار اقتصادی بریتانیایی، - (۱۹۴۶ Martin Wolfe).

[۳۸۹.](#) Fiscalism، مالیات‌مداری نگره‌ای است اقتصادی که بر پایه آن، حکومت باید با سیاست مالی محدودیت‌هایی را بر اقتصاد اعمال کند.

[۳۹۰.](#) Skewed، به معنای مصطلح آماری آن.

[۳۹۱.](#) underemployment

[۳۹۲.](#) Credit Creation

[۳۹۳.](#) Fuggers، خانواده‌ای آلمانی که گروه برجسته‌ای از بانکدارها، اعضای بزرگ‌زادگان تجاری سده پانزدهم و شانزدهم آوسبورگ، بانکداران تجاری بین‌المللی و سرمایه‌دارانی مخاطره‌جو بودند.

[۳۹۴.](#) تاریخ‌پژوه منطقه‌ای و محلی انگلیسی، ۲۰۰۸ - (۱۹۲۶ Alan Everitt).

[۳۹۵.](#) تاریخ‌پژوه متخصص تاریخ کلیسای کاتولیک، (۱۹۲۳ Jean Delumeau).

[۳۹۶.](#) massari

[۳۹۷.](#) symptom

[۳۹۸.](#) organism

[۳۹۹.](#) Despotism، شکلی از حکومت که در آن موجودیتی واحد با قدرتی مطلقه فرمان می‌راند. آن موجودیت ممکن است یک فرد (یکه‌سالاری یا اتوکراسی) یا یک گروه (گروه‌سالاری یا الیگارشی) باشد.

[۴۰۰.](#) Tyranny، فرمانروایی فردی با منشی ترس‌آور و ستم‌پیشه است که به‌صورت مطلق و بدون هیچ قانون یا بنیادی فرمان می‌راند.

[۴۰۱.](#) (José Maravall (۱۹۱۱ - ۱۹۸۶) تاریخ‌پژوه و جستارنویس اسپانیایی هم‌پیوند با ۱۹۳۶جنبش نسل

[۴۰۲.](#) جمله‌ای لاتینی به معنای قانون (در مورد پادشاه) ملغی است.

[۴۰۳.](#) subject

[۴۰۴.](#) status-group

[۴۰۵.](#) sentiment



۴۰۶. deification

۴۰۷. stateness

۴۰۸. rentier

۴۰۹. P. Elman

۴۱۰. Tallage، این می‌گرفت. در کل، مالیات یا عوارضی که موجد از اجاره‌داران خود می‌گرفت. این مالیات، در انگلستان محدود به مالیات‌بندی‌های دربار بر شهرها، شهرک‌ها و املاک سلطنتی بود. در عمل، تالاز یک مالیات ارضی بود. در مورد یهودیان مسئله فرق ۶۰ هزار لیره در سال ۱۱۸۹ آغاز و در زمان ادوارد اول درمی‌کرد. تالازهای بالا (که از ۱۰۰۰ لیره رسید) برای یهودیان معمول بود. به‌سال پنجم سلطنت وی به کمتر از بهانه‌های مختلف تالاز گرفته می‌شد، از قبیل، اعانه، قیومیت، غرامت، رویه‌های قانونی، دیون، مجوز و غیره.

۴۱۱. Metropole، این واژه اشاره به مرکز امپراتوری بریتانیا استفاده می‌شد. در این معنا، لندن متروپل امپراتوری بریتانیا در نظر گرفته می‌شد تا جایی که سیاستمداران و کاسب‌کاران، منش اقتصادی، سیاسی و نظامی بقیه امپراتوری را در آنجا تعیین می‌کردند. به دیگر سخن، اشاره به دوگانگی متروپل در برابر مستعمره است.

۴۱۲. manufacturing bourgeoisie

۴۱۳. (Christopher Hill (۱۹۱۲- ۲۰۰۳، تاریخ‌پژوه مارکسیست انگلیسی.

۴۱۴. (P. C. Gordon-Walker (۱۹۰۷ - ۱۹۸۰، سیاستمدار حزب کارگر بریتانیا.

۴۱۵. (Stefan Czarowski (۱۸۷۹ - ۱۹۳۷، استاد دانشگاه، جامعه‌شناس لهستانی،

ورشو.

۴۱۶. (Erik Molnár (۱۸۹۴ - ۱۹۶۶، سیاستمدار مجارستانی.

۴۱۷. Kraków

۴۱۸. money handlers، کسانی که پول دریافت، سرمایه‌گذاری یا پرداخت می‌کنند و

به‌طورکلی با پول سروکار دارند.

۴۱۹. commercialism

۴۲۰. C. H. Wilson

۴۲۱. جملهٔ کامل، Cuius regio, eius religio، قلمرو او، دین او. بدین معناست که دین

فرمانبردار را دین فرمانروا تعیین می‌کند.

۴۲۲. Adjudication

۴۲۳. (A. D. Lublinskaya (۱۹۰۲ - ۱۹۸۰، دانش‌پژوه روسی متخصص تاریخ فرانسه

[۴۲۴.](#) J. Hurstfield

[۴۲۵.](#) tactic

[۴۲۶.](#) municipality

[۴۲۷.](#) (R. H. Tawney (۱۸۸۰ - ۱۹۶۲، سنجشگر اجتماعی و

سوسیالیست اخلاقی مسیحی انگلیسی.

[۴۲۸.](#) imperium

[۴۲۹.](#) Casa de Contratación de las Indias

[۴۳۰.](#) (Jaime Vicens Vives (۱۹۱۰ - ۱۹۶۰، وی در کنار پیر ویلار،

یکی از پرنفوذترین تاریخ‌پژوهان کاتالانی سده بیستم بود.

[۴۳۱.](#) ۱۴۹۲ سالی بود که کلمب قاره آمریکا را کشف کرد.

[۴۳۲.](#) Hispania، نام رومی شبه‌جزیره ایبری بود.

[۴۳۳.](#) اشاره به ازدواج فردیناند و ایزابلا که موجب اتحاد کاستیا و آراگون شد. اما

آراگون یکسره خودفرمان بود. این وضعیت تا پادشاهی فیلیپ پنجم، نخستین

پادشاه دودمان بوربون که آراگون را به‌صورت کامل به زیر سیطره خود درآورد، ادامه



[۴۳۴.](#) pars rei publicae

[۴۳۵.](#) maravedí

[۴۳۶.](#) exploration

[۴۳۷.](#) دریانورد و پویشگر ایتالیایی با نام اصلی جیووانی (John Cabot (۱۴۵۰ - ۱۴۹۹

کابوتو. سفر مذکور به آمریکای شمالی، در دوران هنری هفتم انجام گرفت

[۴۳۸.](#) expedition

[۴۳۹.](#) Muscovy

[۴۴۰.](#) تاریخ‌پژوه ایتالیایی سده‌های میانه، ۱۹۶۴ - ۱۸۷۸ (Gino Luzzatto

[۴۴۱.](#) Paul Coles

[۴۴۲.](#) marriage of interests

[۴۴۳.](#) Ruth pike

[۴۴۴.](#) Mart

[۴۴۵.](#) تاریخ‌پژوه ایتالیایی- آمریکایی تاریخ، ۱۹۸۶ - ۱۹۱۰ (Roberto Sabatino Lopez)

اقتصادی اروپای سده‌های میانه

[۴۴۶.](#) تاریخ‌پژوه و راهب آوسبورگی، ۱۵۳۷ - ۱۴۷۵ (Clemens Sender)

[۴۴۷.](#) تاریخ‌پژوه و استاد دانشگاه بلژیکی، ۲۰۰۲ - ۱۹۱۳ (Jan Van Houtte)

[۴۴۸.](#) Bruges

[۴۴۹.](#) Staple

[۴۵۰.](#) Lonchay

[۴۵۱.](#) boom

[۴۵۲.](#) تاریخ‌پژوه بریتانیایی، متخصص، ۱۹۸۴ - ۱۹۰۸ (Geoffrey Barraclough)

سده‌های میانه و تاریخ آلمان

[۴۵۳.](#) anarchy

[۴۵۴.](#) تاریخ‌پژوه انگلیسی متخصص، ۱۹۹۰ - ۱۹۰۶ (Alan John Percivale Taylor)

دیپلماسی سده نوزدهم و بیستم

[۴۵۵.](#) authoritarianism

[۴۵۶.](#) قلمرو او، دین او. اصل وحدت مذهبی در درون دولت. مذهب شهریار به مذهب کل دولت و فرمان‌گزاران آن بدل شد.

[۴۵۷.](#) تاریخ‌پژوه برجسته، استاد بازنشسته دانشگاه آکسفورد، - (۱۹۳۰) John Elliott.

[۴۵۸.](#) تاریخ‌پژوه اسپانیایی، ۱۹۸۶ - ۱۸۸۷) Ramón Carande.

[۴۵۹.](#) H. G. Koenigsberger

[۴۶۰.](#) تاریخ‌پژوه و نویسنده اسپانیایی، ۱۹۷۱ - ۱۸۹۴) Ferran Soldevila.

[۴۶۱.](#) Catalan، گروهی قومی که خاستگاهشان از کاتالونیا بوده و از ملیتی تاریخی،

هستند که عمدتاً در شمال اسپانیا جای دارد.

[۴۶۲.](#) cateau-Cambrésis

[۴۶۳.](#) Rushton Coulbourn

[۴۶۴.](#) تاریخ‌پژوه انگلیسی، ۲۰۰۰ - ۱۹۱۵) Edward Miller.

[۴۶۵.](#) readjustment

[۴۶۶.](#) Armada



[۴۶۷. Peace of Vervins](#)، فیلیپ و فرانسه و چهارم هانری نمایندگان صلحی که میان نمایندگان هانری چهارم فرانسه و فیلیپ

در شهرک کوچک وروا در پیکاردی نزدیک به سرزمین هلند ۱۵۹۸ دوم اسپانیا در

هابسبورگ امضا شد. با این پیمان، فیلیپ هانری، پروتستان را به عنوان شاه فرانسه

به رسمیت شناخته و قوای خود را از سرزمین او بیرون آورد

[۴۶۸. Edict of Nantes](#)، پنجم فرانسه صادر شده و حقوق

اساسی پروتستان‌های کالوینیست فرانسه را در ملتی که همچنان کاتولیک بودند به

رسمیت شناخت. مقصود هانری از این فرمان وحدت کشور بود. این فرمان وحدت

کشور را از وحدت مذهبی جدا ساخته و برای نخستین بار، با پروتستان‌ها به عنوان

چیزی بیش از تفرقه‌انداز و بدعت‌گذار صرف برخورد کرد و درها را بر دین-جداگری و

رواداری مذهبی گشود.

[۴۶۹. emphasis](#)

[۴۷۰.](#) برای استفاده هر سوداگری، از هر ملت و از هر زبانی که باشد.

[۴۷۱. Default](#)، ناتوانی در بازپرداخت وام.

[۴۷۲.](#) تاریخ‌پژوه و متخصص ایتالیایی سده‌های میانه، ۱۹۶۴ - ۱۸۷۸ (Gino Luzzatto).

[۴۷۳. cooptation](#)

[۴۷۴. settler](#)

[۴۷۵. export economy](#)

[۴۷۶.](#) hacienda

[۴۷۷.](#) Protectionism، سیاست اقتصادی نظارت بر تجارت میان دولت‌ها

با روش‌هایی چون تعرفه بر کالاهای وارداتی، سهمیه‌های محدودکننده و انواعی از مقررات حکومتی معطوف به اجازه رقابت منصفانه میان واردات و کالاها و خدمات تولید داخلی است.

[۴۷۸.](#) Marranos، یهودیان مقیم شبه‌جزیره ایبری بودند که به‌دلخواه یا به‌اجبار به

دین مسیح درآمدند.

[۴۷۹.](#) Martín González de Cellorigo

[۴۸۰.](#) Hypersensitivity، زودرنجی.

[۴۸۱.](#) restructuring

[۴۸۲.](#) مجموع ارزش همه کالاها و خدمات (gross national product (GNP،

تولیدشده در یک کشور در یک سال.

[۴۸۳.](#) استاد دانشگاه آلمانی- آمریکایی و نگره‌پرداز (۱۹۸۴ - ۱۹۰۱) Carl Friedrich

سیاسی.

[۴۸۴.](#) R. B. Wernham

۴۸۵. Diminishing returns، کاهش بازده مرزانه (مارژینال) (در هر واحد) یک فرآیند

تولید، به‌گونه‌ای که مقدار یک عامل تولید، واحد افزایش یافته، درحالی‌که مقدار

همه عوامل دیگر تولید همچنان ثابت مانده است

۴۸۶. اقیانوس‌های منجمد شمالی، اطلس شمالی، اطلس جنوبی، هند، آرام شمالی،

آرام جنوبی، منجمد جنوبی.

۴۸۷. (Astrid Friis (۱۸۹۳ - ۱۹۶۶، تاریخ‌نویس دانمارکی.

۴۸۸. momentum

١٤٨٩. S. T. Bindoff

تاریخ‌پژوه انگلیسی بریتانیای اوایل دوران ۱۹۹۹ - ۱۹۱۹ (Lawrence Stone). ۴۹۰

مدرن.

۴۹۱. burgundy

1492. J. W. Smit

ᠪᠢᠰᠬᠣᠷᠢᠴᠢ. bishopric

۴۹۴. تاریخ‌پژوه هلندی، (Pieter Geyl ۱۸۸۷- ۱۹۶۶).

۴۹۵. Toleration



۴۹۶. Estates-General

۴۹۷. Council of Trent، شورای برای دفاع از آیین کاتولیک و پاسخ به بدعت‌های  
آیین پروتستان بود. شورا اصلاحات و تصریحاتی نیز در مورد موضوعات اساسی  
مسیحیت روا داشت.

[۴۹۸.](#) Pacification of Ghent، ۱۵۷۶ پیمانی میان ایالت‌های هلند هابسبورگ

با هدف بیرون‌راندن گروهان‌های مزدور سرکش اسپانیا از کشور و ایجاد صلح با

ایالت‌های شورشی هولاند و زیلاند برقرار شد.

[۴۹۹.](#) Breaking of Images

[۵۰۰.](#) (I. Schöffer (۱۹۲۲- ۲۰۱۲، استاد دانشگاه لیدن، تاریخ‌پژوه هلندی و

[۵۰۱.](#) the Reformed party، طرفی که خواهان کلیسای پروتستان کالوینی بود،

[۵۰۲.](#) (Sir Lewis Namier (۱۸۸۸ - ۱۹۶۰، تاریخ‌پژوه بریتانیایی

[۵۰۳.](#) (Jan van Hembyze (۱۵۱۳ - ۱۵۸۴، رهبر ملت‌باور فلاندری

[۵۰۴.](#) confederation

[۵۰۵.](#) اشاره به مراکز «قدیمی» تولید و تجارت اروپا.

[۵۰۶.](#) تشبیه بازرگانی به منبع حیات.

[۵۰۷.](#) patto di ricorso

[۵۰۸.](#) opulent splendor

[۵۰۹.](#) (Domenico Sella (۱۹۲۶ - ۲۰۱۲، تاریخ‌پژوه اقتصادی اسپانیایی

[۵۱۰.](#) Quality market

[۵۱۱.](#) disinvestment

[۵۱۲.](#) deflationary

[۵۱۳.](#) incorporation

[۵۱۴.](#) Export Tax، مالیات پرداختی برای صادرات به کشور صادرکننده

[۵۱۵.](#) fulling mill

[۵۱۶.](#) The Fellowship of Merchant Adventurers of London

[۵۱۷.](#) net deficit

[۵۱۸.](#) اشاره به هنری هشتم (۱۴۹۴-۱۵۴۷).

[۵۱۹.](#) modernizer

[۵۲۰.](#) principal secretary

[۵۲۱.](#) privy council



[۵۲۲.](#) The Act of Supremacy، که به تصویب پارلمان نیز رسید،

هرکسی که خواهان انتصاب به یک مقام دولتی یا کلیسایی بود باید نسبت به

وفاداری به پادشاه، به‌عنوان رئیس کلیسا و دولت، سوگند یاد می‌کرد.

[۵۲۳.](#) anglican

[۵۲۴.](#) E. G. Aylmer

[۵۲۵.](#) truism

[۵۲۶.](#) تاریخ‌پژوه آمریکایی، ۱۹۹۶ - ۱۹۱۰ (J. H. Hexter).

[۵۲۷.](#) Vested interest

[۵۲۸.](#) operation

[۵۲۹.](#) peers

[۵۳۰.](#) businesslike

[۵۳۱.](#) semantics

۵۳۲. peerage

۵۳۳. venture

۵۳۴. (H. R. Trevor- Roper (۱۹۱۴ - ۲۰۰۳، تاریخ‌پژوه انگلیسی، ملقب به بارون،

استاد تاریخ مدرن آکسفورد.

۵۳۵. J. P. Cooper

۵۳۶. F. J. Fisher

۵۳۷. Julian Cornwall

۵۳۸. Unentailed، ملکی که تحت شرایط حبس ملک تعریف نشده لزوماً پس از مرگ،

مالک به وارثان او نمی‌رسد.

۵۳۹. nobiles minores، دسته‌ای از والاتباران که لقب خود را به ارث نمی‌بردند،

ازجمله شوالیه‌ها.

۵۴۰. Elites

۵۴۱. territorial magnate

۵۴۲. اشاره به جنگ رزها که از ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۷ به درازا کشید.

۵۴۳. deus ex machina

۵۴۴. جامعه‌شناس سیاسی آمریکایی (۱۹۱۳ - ۲۰۰۵) (Barrington Moore).

۵۴۵. رهبر نظامی و سیاسی انگلیسی (۱۵۹۹-۱۶۵۸) (Oliver Cromwell).

۵۴۶. اشاره به جنگ داخلی انگلستان (۱۶۴۲-۱۶۵۱) از یک چشم‌انداز ویگی.

۵۴۷. تاریخ‌پژوه آمریکایی (۱۹۲۰ - ۲۰۰۹) (Perez Zagorin).

۵۴۸. Mildred Campbell

۵۴۹. تاریخ‌پژوه اقتصادی بریتانیایی (۱۹۱۵ - ۲۰۰۲) (H. John Habakkuk).

۵۵۰. Capitalization

۵۵۱. commercialization

۵۵۲. Stocking rate

۵۵۳. Primogeniture، نظامی که مطابق آن، دارایی به نخستین پسر می‌رسد.

۵۵۴. predatory techniques

۵۵۵. تاریخ‌پژوه انگلیسی (۱۹۰۸- ۱۹۹۲) (W. G. Hoskins).



[۵۵۶.](#) husbandman

[۵۵۷.](#) impoverishment

[۵۵۸.](#) Alexander Savine

[۵۵۹.](#) Villeinage، ویلین سرفی بود که نسبت به همه بجز ارباب،

آزاد دانسته می‌شد.

[۵۶۰.](#) Manumission

[۵۶۱.](#) husbandman

[۵۶۲.](#) Encroachment

[۵۶۳.](#) تاریخ‌پژوه انگلیسی، ۲۰۰۸ - ۱۹۲۶ (Alan Everitt).

[۵۶۴.](#) آموزگار آمریکایی، ۱۹۵۶ - ۱۸۸۰ (Frank Aydelotte).

[۵۶۵.](#) simultaneous invention، یا اکتشاف چندگانه، این فرضیه است که بیشتر

اکتشافات و اختراعات علمی به‌صورت مستقل و کمابیش هم‌زمان توسط دانشمندان

و مخترعان اتفاق افتاده‌اند.

[۵۶۶.](#) cultural diffusion، پراکنش مواد فرهنگی چون اندیشه‌ها، سبک‌ها، ادیان،

فناوری‌ها، زبان‌ها و غیره در میان افراد، حال چه در یک فرهنگ واحد و چه از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر.

[۵۶۷.](#) Free play، این به‌راستی ما را به یاد بازی آزاد نیروها، (Freies Spiel der

Kräfte) در سنجش سوم کانت می‌اندازد. م

[۵۶۸.](#) C. L. S. Davies

[۵۶۹.](#) insulation

[۵۷۰.](#) Restoration، اشاره به اعاده سلطنت در بریتانیا.

[۵۷۱.](#) رنسانس انگلستان از اواخر سده پانزدهم آغاز شده و تا اوایل سده هفدهم

ادامه داشت. از چهره‌های برجسته این جنبش می‌توان ادموند اسپنسر، کریستوفر

مارلو، ویلیام شیکسپیر، بن جانسون، تامس مور، فرانسیس بیکن، هانس هولباین،

ویلیام بیرد، تامس تالیس، جان داونلند و جان وبستر را نام برد.

[۵۷۲.](#) deference

[۵۷۳.](#) Maxim، اندیشه راهنما.

[۵۷۴.](#) immigration

[۵۷۵.](#) emigration

[۵۷۶.](#) تاریخ‌پژوه انگلیسی و استاد تاریخ، ۱۹۷۹ - ۱۸۹۰ (Sir George Norman Clark)

اقتصادی آکسفورد.

[۵۷۷.](#) tax farming

[۵۷۸.](#) تاریخ‌پژوه فرانسوی، روزنامه‌نگار و کارگر، ۱۹۸۰ - ۱۸۸۶ (Émile Coornaert)

جنبش مقاومت فرانسه

[۵۷۹.](#) Loire

[۵۸۰.](#) port of exit

[۵۸۱.](#) Ponant

[۵۸۲.](#) Autarchy

[۵۸۳.](#) تاریخ‌پژوه دانمارکی، ۲۰۱۳ - ۱۹۲۳ (Kristof Glamann)

[۵۸۴.](#) The theory of widening circles

[۵۸۵.](#) Wilfrid Brulez

[۵۸۶.](#) Huguenot، پروتستان‌های فرانسه



[۵۸۷.](#) livre

[۵۸۸.](#) Journeyman

[۵۸۹.](#) mastership

[۵۹۰.](#) Dauphiné

[۵۹۱.](#) Béarn

[۵۹۲.](#) Guienne

[۵۹۳.](#) localist

[۵۹۴.](#) The Catholic League یا اتحاد مقدس.

[۵۹۵.](#) Savoy

[۵۹۶.](#) Paris vaut une messe.

[۵۹۷.](#) jacquerie

[۵۹۸.](#) congregation

[۵۹۹.](#) René Baehrel

[۶۰۰.](#) تاریخ‌پژوه و نویسنده ایتالیایی (۱۹۲۳ - ۲۰۰۲) Ruggiero Romano.

[۶۰۱.](#) faillite

[۶۰۲.](#) trahison de la bourgeoisie

[۶۰۳.](#) réaction seigneuriale

[۶۰۴.](#) استاد بازنشسته تاریخ اقتصادی دانشگاه کمبریج، - (۱۹۳۰) Barry Supple.

[۶۰۵.](#) fixed capital

[۶۰۶.](#) capital goods

[۶۰۷.](#) Alderman Cockayne's Project

[۶۰۸.](#) Diversification، ادامه تجارت و تولید در چند زمینه.

۶۰۹. chartered company

۶۱۰. summum bonum

۶۱۱. Privateer، شخص یا کشتی خصوصی‌ای که در جنگ دریایی شرکت می‌کند و سهمی از غنیمت را می‌برد. در بریتانیا، این کار برای دستبرد به گنجی بود که اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها از جهان نو می‌آوردند.

۶۱۲. R.W.K Hinton

۶۱۳. Price out of the market، به دلیل کاهش ارزش پول و قدرت خرید بازار، مصرف‌کننده (اروپای شمالی و مرکزی)، قیمت فراورده‌های تولیدکننده (انگلستان) بالاتر رفته بود و امکان خرید آن وجود نداشت.

۶۱۴. به دلیل نبود نقدینگی ناشی از رکود بازار، انگلستان مجبور بود به وسیلهٔ پرداخت دیگری (شمش) روی بیاورد.

۶۱۵. J. D. Gould

۶۱۶. Oligopolistic، وضعیتی در بازار که فروشندگان به‌حدی کم هستند که اقدامات هر یک از آنها بر قیمت و رقبای دیگر تأثیر قابل‌توجهی می‌گذارد.

۶۱۷. outport



۶۱۸. Redundancy، کاهش میزان کار موردنیاز یک تجارت یا صنعت در نتیجه انقباض فعالیت بر اثر کاهش تقاضا برای فراورده‌های آنها یا کاربرد شیوه‌های جدید و نوپدید تولید که مستلزم کار کمتری باشد.

۶۱۹. extraordinary clause

۶۲۰. No peace beyond the line

۶۲۱. Vervins

۶۲۲. Long Parliament، پارلمان انگلستان از ۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰.

۶۲۳. Whiggish، اشاره به رویکردی در تاریخ‌نگاری که گذشته را رهسپار ناگزیر آزادی و روشنگری روزافزونی می‌داند که در اشکال مدرن لیبرال-دموکراسی و پادشاهی مشروطه به اوج خود می‌رسد.

۶۲۴. تاریخ‌پژوه اندیشه سیاسی زلاندنو، (John Greville Agard Pocock ۱۹۲۴ -).

۶۲۵. normative

۶۲۶. استاد تاریخ دانشگاه یوتا، (Davis Bitton ۱۹۳۰ - ۲۰۰۷).

۶۲۷. embourgeoisement

۶۲۸. roturier

۶۲۹. maître des requêtes، مشاور در شورای دولت در فرانسه.

۶۳۰. noblesse de robe

۶۳۱. officiers

۶۳۲. Fronde، رشته‌ای از جنگ‌های داخلی در فرانسه که در میان سال‌های ۱۶۴۸ و ۱۶۴۹،

، در میانه جنگ فرانسه و اسپانیا درگرفتند. فروند به معنای فلاخن است که ۱۶۵۳ از فلاخن توده مردمی که پنجره خانه حامیان کاردینال مازارین را می‌شکستند گرفته شده است.

۶۳۳. Dérogeance، شکایت از اشخاصی که به گونه‌ای رفتار می‌کردند که شایسته

پایگاه اجتماعی والاتباران نبوده و به نحوی عدول از قواعد رفتاری شمرده می‌شد.

۶۳۴. Ad hoc

۶۳۵. G. Pagés

۶۳۶. embourgeoisée

۶۳۷. particularity

تاریخ‌پژوه، نویسنده و مدرس ایتالیایی (۱۹۲۸ - ۲۰۱۲)، Corrado Vivanti. [۶۳۸](#).

[۶۳۹](#). اشاره به مجلس طبقات که شامل سه طبقه می‌شد: روحانیان، والاتباران و طبقه

سوم. بورژوازی در طبقه سوم می‌گنجید.

فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی از تباری (۱۹۱۳ - ۱۹۷۰)، Lucien Goldman. [۶۴۰](#).

یهودی-رومانیایی. از آنجا که استاد مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی پاریس

بود، به‌عنوان یک نگره‌پرداز مارکسیست نفوذ قابل‌توجهی داشت

مالیات ویژه‌ای که در دوران رژیم گذشته توسط دربار فرانسه، Paulette. [۶۴۱](#).

۱۶۰۴، وزیر هانری چهارم، ماکسیمیلین دو بتون این مالیات را وضع شد. در سال

پیشنهاد کرد. در اصل، تحت شرایط پلوت، شاغلان مناصب مختلف حکومتی و قضایی

می‌توانستند حق انتقال منصب خود را با پرداخت سالانه یک‌شصتم ارزش منصبشان

به دربار به دست آورند.

گروهی که توسط شاه فرانسه به مشاوره در مورد موضوعات دولتی، Notables. [۶۴۲](#).

فراخوانده می‌شدند.

دیوان عالی کشور که شامل شورای شاهنشاهی، دیوان، Cours souverains. [۶۴۳](#).

محاسبات، دیوان مساعده، شورای پول و مجالس می‌شد.

پیکره‌های قانون‌گذاری و قضایی منطقه‌ای در رژیم گذشته، Parlements. [۶۴۴](#).

فرانسه بودند.

کارگزاران مسئول انجام مأموریت‌هایی در ولایت‌های پادشاهی، Commissaires. [۶۴۵](#).

در رژیم گذشته. برخلاف شاغلان و مالکان مناصب، شاه و شورای وی می‌توانستند هر

زمان که خواستند یک کارگزار سلطنتی را منصوب یا معزول کنند.



۶۴۶. Conseillers d'Etat، مشاوران دولت در میان بالاترین بزرگان پادشاهی رژیم

گذشته فرانسه بوده و شامل سه روحانی، سه والاتبار کهن (والاتباران شمشیر) و

بیست و چهار نفر از والاتباران ردپوش یا «والاتباران اداری» می‌شد. بیشتر مشاوران

ردپوش از مرتبهٔ مسئول درخواست‌ها ارتقا یافته بودند، حال آنکه بقیه از میان

قاضیان دادگاه‌های ممتاز برگزیده شده بودند.

۶۴۷. Intendant، کارمندان دولتی در رژیم گذشتهٔ فرانسه بودند. آنان که محصول

سیاست‌های متمرکزسازی دربار فرانسه بودند، به‌عنوان کارگزار منصوب می‌شدند و

مناصب سلسله‌مراتبی فروشی نبودند، از این رو این امر جلوی سوءاستفاده از فروش

مناصب سلطنتی را گرفته و آنان را نسبت به شاه مطیع‌تر می‌گرداند.

۶۴۸. maître des requêtes، قاضیان مجلسی بودند که برای بررسی

دادخواست عوام دور هم گرد می‌آمدند.

۶۴۹. Jansenism، جنبش یزدان‌شناختی مسیحی که بر گناه نخستین، کثرت‌داری

انسان، بایستگی رحمت الهی و فرجام‌نهادگی تأکید داشت.

۶۵۰. fleur de lys، اشاره به نماد سلطنت فرانسه.

۶۵۱. (J. H. M. Salmon (۱۹۲۵ - ۲۰۰۵، تاریخ‌پژوه برجستهٔ فرانسه.

۶۵۲. (Robert Mandrou (۱۹۲۱ - ۱۹۸۴، یکی از اعضای مکتب آنال

و دبیر مجلهٔ آن.

۶۵۳. topography

۶۵۴. marché

[۶۵۵.](#) berry

[۶۵۶.](#) Bourbonnais

[۶۵۷.](#) desanctification

[۶۵۸.](#) assertion

[۶۵۹.](#) اشاره به جنگ لا روشل (۱۶۲۷-۲۸) و صلح اله (Alais).

[۶۶۰.](#) regionalism

[۶۶۱.](#) شاعر و نویسندهٔ اوکسیتانایی، (۱۹۷۱ - ۱۹۲۳) (Henri Espieux).

[۶۶۲.](#) ancient Roman Gaul

[۶۶۳.](#) non-conformist

[۶۶۴.](#) Marseilles

[۶۶۵.](#) Bordeaux

[۶۶۶.](#) magistrate

[۶۶۷.](#) Poitou

[۶۶۸.](#) droit de cité

[۶۶۹.](#) bons bourgeois

[۶۷۰.](#) Juridical fiction

[۶۷۱.](#) monomotapa

[۶۷۲.](#) (Celso Furtado (۱۹۲۰ - ۲۰۰۴، اقتصاددان برزیلی.

[۶۷۳.](#) external arena

[۶۷۴.](#) (V. O. Kluchevsky (۱۸۴۱ - ۱۹۱۱، تاریخ‌پژوه برجسته روسی در اواخر دوران

تزاری.

[۶۷۵.](#) Dnieper



[۶۷۶.](#) تاریخ پژوه روسی- آمریکایی (George Vernadsky (۱۸۸۷ - ۱۹۷۳

[۶۷۷.](#) تاریخ پژوه اقتصادی آمریکایی متخصص تاریخ (Jerome Blum (۱۹۱۳ - ۱۹۹۳

کشاورزی.

[۶۷۸.](#) A. G. Mankov

[۶۷۹.](#) open economy، میزان بازبودن، اقتصاد که با کشورهای دیگر تجارت دارد.

اقتصاد را می توان از نسبت تجارت خارجی به تولید ناخالص داخلی دریافت.

[۶۸۰.](#) Vistula

[۶۸۱.](#) Gustavus Adolphus of Sweden

[۶۸۲.](#) تاریخ پژوه لهستانی (Jerzy Topolski (۱۹۲۸ - ۱۹۹۸

[۶۸۳.](#) تاریخ پژوه لهستانی، متخصص تاریخ (Stanislaw Hoszowski (۱۹۰۴ - ۱۹۸۷

اقتصادی.

[۶۸۴.](#) تاریخ پژوه انگلیسی (T. S. Willan (۱۹۱۰ - ۱۹۹۴

[۶۸۵.](#) A. Attman

[۶۸۶.](#) art object

[۶۸۷.](#) extreme case، اصطلاح آماری.

[۶۸۸.](#) تاریخ‌پژوه چک، - (Josef Válka (۱۹۲۹

[۶۸۹.](#) تاریخ‌پژوه چک، - (Josef Petráň (۱۹۳۰

[۶۹۰.](#) Silesia

[۶۹۱.](#) Saxony

[۶۹۲.](#) Holstein

[۶۹۳.](#) Pomerania

[۶۹۴.](#) اصل عبارت این است: must look at absolutes for minima and proportions

for maxima. ترجمه تحت لفظی آن می‌شود: بایستی برای حداقل‌ها مطلق‌ها را

بررسی کند و برای حداکثرها نسبت‌ها (یا ابعاد) را.

[۶۹۵.](#) Robert Reynolds

[۶۹۶.](#) Cossacks

[۶۹۷.](#) Stroganovs، زمین‌داران و صنعت‌داران، سوداگران، خانواده بسیار موفق از

دولتمردان روسی.

[۶۹۸.](#) Sejm یا Seym

[۶۹۹.](#) تاریخ‌پژوه لهستانی (Janusz Tazbir ۱۹۲۷).

[۷۰۰.](#) Gutsherrschaft، زمین‌سالاری و اربابی.

[۷۰۱.](#) Gutswirtschaft نظام مانوری.

[۷۰۲.](#) Friedrich Lütge

[۷۰۳.](#) Peace of Westphalia

[۷۰۴.](#) Thirty Years' War

[۷۰۵.](#) deviant case، اصطلاح آماری.

[۷۰۶.](#) (Pomestia (поместья، به معنای تحت‌اللفظی املاک.

[۷۰۷.](#) boyars

[۷۰۸.](#) Cacique، رئیس قبایل سرخپوست.

[۷۰۹.](#) Enserfment

[۷۱۰.](#) تاریخ‌پژوه اقتصادی روسی-آمریکایی (Alexander Gerschenkron ۱۹۰۴-۱۹۷۸).

[۷۱۱.](#) (Mestnichestvo (местничество، به معنای تحت‌اللفظی امتیازات منصبی.

[۷۱۲.](#) Votchina



۷۱۳. kormlenie

۷۱۴. Oprichnina

۷۱۵. guard

۷۱۶. Time of Troubles

۷۱۷. new men

۷۱۸.(Dvoriane (Дворяне، به معنای تحت‌اللفظی والاتباران

۷۱۹. kinglets

۷۲۰.(Gosti (ГОСТИ، به معنای تحت‌اللفظی مهمان

۷۲۱. (A. H. Lybyer (۱۸۷۶ - ۱۹۴۹، بالکان و میانه سده‌های تاریخ

۷۲۲. Prester John، گفته می‌شد که در سده‌های ۱۲ تا ۱۷ در اروپا محبوب بود.

افسانه‌ای که در سده‌های ۱۲ تا ۱۷ در اروپا محبوب بود. گفته می‌شد که یک شاه مسیحی بر ملتی مسیحی فرمان می‌راند که اکنون به دست

مسلمانان و کافران در خاورزمین افتاده است.

۷۲۳. King John II (۱۴۵۵ - ۱۴۹۵)

[۷۲۴](#). سخن پرآوازه منسوب به یولیوس کایسار (Veni, vidi, vici)، آمدم، دیدم، فتح

کردم.

[۷۲۵](#). دیپلمات بریتانیایی و تاریخ‌پژوه ژاپن، (George B. Sansom (۱۸۸۳ - ۱۹۶۵)

.پیشا مدرن

[۷۲۶](#). collective psychology

[۷۲۷](#). Diu

[۷۲۸](#). hegemony

[۷۲۹](#). Afonso de Albuquerque

[۷۳۰](#). استاد تاریخ مدرن دانشگاه شیکاگو، (Donald F. Lach (۱۹۱۷ - ۲۰۰۰)

[۷۳۱](#). Arbitrage، یا اربیتراژ

[۷۳۲](#). invisible exports، صادرات غیرکالایی

[۷۳۳](#). J. C. van Leur

[۷۳۴](#). دانش‌پژوه، روزنامه‌نگار، تاریخ‌پژوه، فرماندار و (K. M. Panikkar (۱۸۹۵ - ۱۹۶۳)

.دیپلمات هندی

[۷۳۵](#). منظور فلفل و ادویه است.

[۷۳۶.](#) taste-bud

[۷۳۷.](#) malaguette

[۷۳۸.](#) divisibility

[۷۳۹.](#) self-defeating

[۷۴۰.](#) self-reinforcing

[۷۴۱.](#) Inter caetera

[۷۴۲.](#) Ferdinand Magellan، پویشگر پرتغالی که در خدمت دولت اسپانیا بود

[۷۴۳.](#) تاریخ‌پژوه آمریکای لاتین در دانشگاه برکلی و (۱۹۱۲ - ۱۹۹۹) Woodrow Borah

متخصص فتح مکزیک به دست اسپانیا

[۷۴۴.](#) resistance distance، به معنای رایج در فیزیک

[۷۴۵.](#) Force، به معنای رایج در فیزیک

[۷۴۶.](#) Welsers، خانوادهٔ بانکدار و سوداگر آلمانی که در اصل از خانواده‌ای بزرگ‌زاده در

آوسبورگ برمی‌خاستند. اوج قدرت ایشان در مالیّه بین‌الملل در سدهٔ شانزدهم و در

مقام تأمین‌کنندگان مالی شارل پنجم، امپراتور مقدس روم بود

[۷۴۷.](#) J. B. Harrison



[۷۴۸.](#) Estado da Índia، اشاره به هند پرتغال.

[۷۴۹.](#) Casado، متأهل یا عیالوار.

[۷۵۰.](#) Theoretical reprise، نویسنده نخست داده‌های

تجربی را ارائه داده و سپس نگرهای پیش می‌نهد که خواننده بایستی آن داده‌ها را از

درون آن وانگریسته و به دآوری بنشیند.

[۷۵۱.](#) outcome

[۷۵۲.](#) rigor

[۷۵۳.](#) Coherence، پیوستگی، هم‌چسبی و بدین‌سان.

[۷۵۴.](#) self-contained

[۷۵۵.](#) dynamics

[۷۵۶.](#) counterfactual

[۷۵۷.](#) Asymptote، خط راستی که منحنی در بی‌نهایت به آن نزدیک می‌شود. در

هندسه، خط مستقیمی را بجانب یک منحنی می‌گویند که چون نقطه‌ای در روی

منحنی حرکت کند و به سمت بی‌نهایت رود، فواصل این نقطه از این خط مرتب کم

شود و میل به صفر کند.

[۷۵۸.](#) Reintegration

[۷۵۹.](#) اشاره به اتحاد جماهیر شوروی.

[۷۶۰.](#) disparity

[۷۶۱.](#) mutatis mutandis

[۷۶۲.](#) Deflect، یا کژ می‌سازند

[۷۶۳.](#) maldistribution

[۷۶۴.](#) circulation of the elites

[۷۶۵.](#) self-definition

[۷۶۶.](#) an sich

[۷۶۷.](#) für sich

[۷۶۸.](#) the universal class

[۷۶۹.](#) radicalism

[۷۷۰.](#) world class

[۷۷۱.](#) snobbish

[۷۷۲.](#) Laissez-faire

[۷۷۳.](#) اشاره به اتحاد انگلستان و اسكاتلند در ۱۷۰۷. از آن پس این اتحاد را بریتانیای کبیر می‌خواندند.

[۷۷۴.](#) Droit de cité

[۷۷۵.](#) Tipping، تصمیم‌گیری برای ما دشوار، به هردو معنای انعام‌دادن و نشیب‌آمدن. موضوع باز است.

[۷۷۶.](#) counter-assertiveness